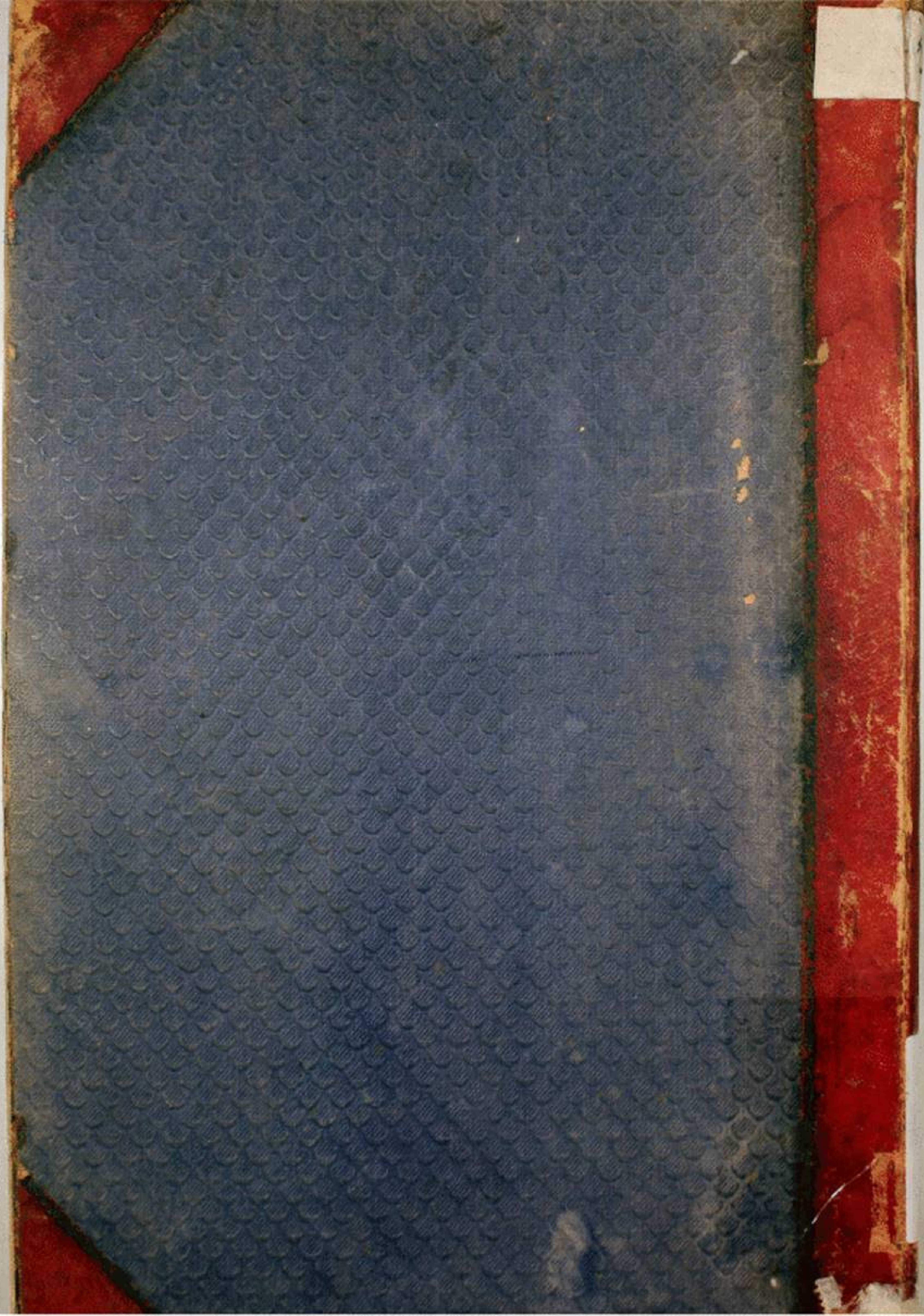
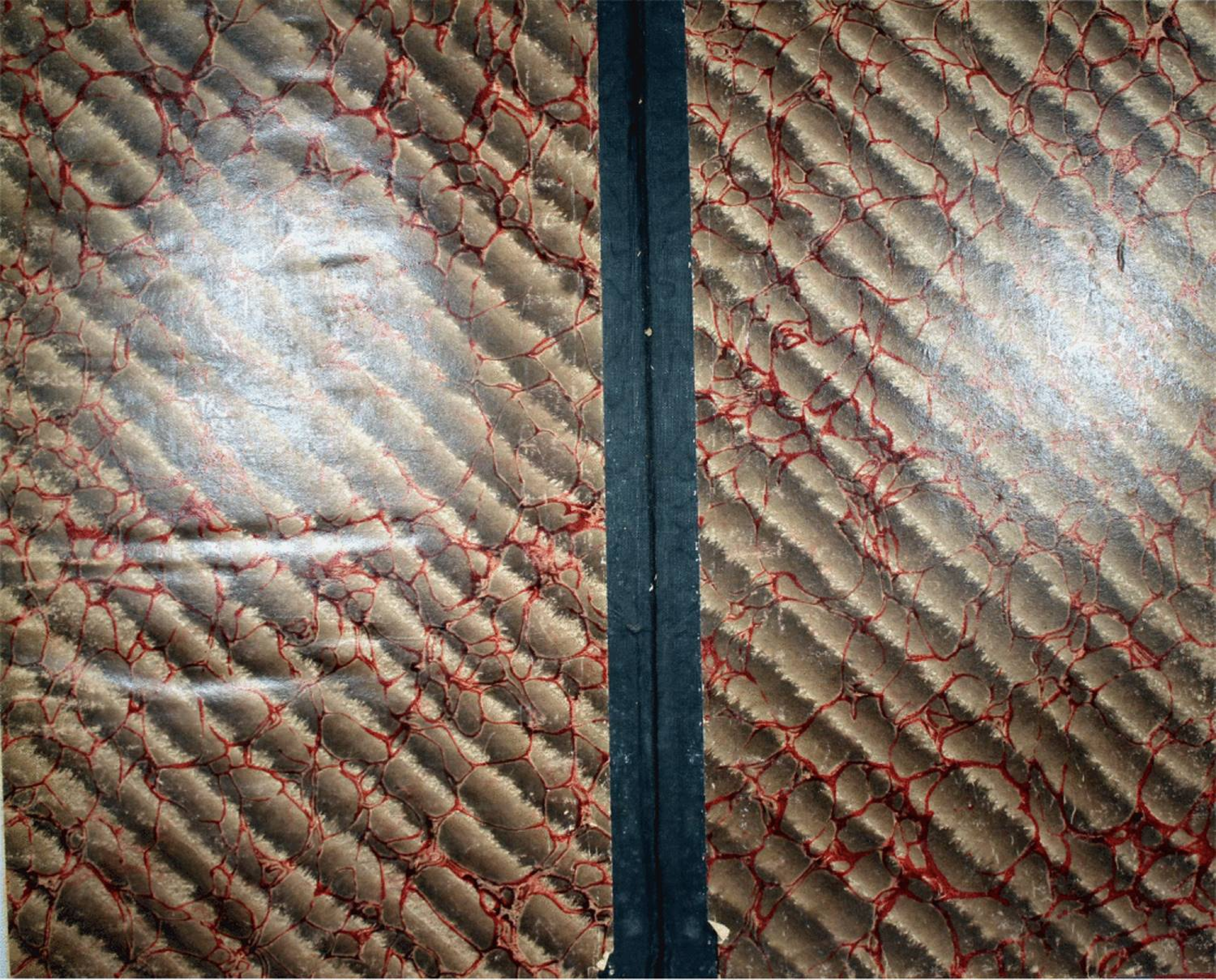




تاریخ جهان






(حسب الامر جليل القدر)

{اعلیحضرت سراج الملة والدین}

(پادشاه با عدل ودین)

کتاب مستطاب سراج التواریخ

که بتوجه ذات اقدس همایونی شان

تسوید وقایع گردیده




(در مطبعهٔ حروفی دار السلطنهٔ کابل طبع گردید)

سنهٔ ۱۳۳۱





الحمد لله الذی جعل اخبار سابق الاخیار والاشرار عبرة للاحقین من اولی الابصار والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سیدنا محمدن المختار وعلی آله الاطهار واصحابه الابرار ماتوالی النهار واللیل واللیل والنهار فی جمیع الدهور والاعصار (اما بعد) بندهٔ حضرت آفرینندهٔ مهر وماه وشکر گویندهٔ خداوند بخشندهٔ تاج وگاه وحامی جمیع ازسکنه ومتوطنهٔ مملکت ملت خوانندهٔ کلمهٔ طیبهٔ لااله الاالله محمدرسول‌الله اعلیحضرت سراج الملة والدین امیر حبیب الله پادشاه خودمختار افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن بر انظار خوانندگان سرگذشت پیشینیان واضح میدارد که از دیرگاه مکنون خاطرداشتم واین امر را لازم می پنداشتم که وقایع وسوانح پادشاهان افاغنه را ازبدو سلطنت اعلیحضرت احمدشاه درانی الی زماننا هذا نگارش دهم چنانچه درین اوان که زمام اختیار امارت خطهٔ افغانستان ازلطف ومرحمت حضرت یزدان در قبضهٔ اقتدار این فرمانبر دار خالق سبحان آمد تصمیم عزم بر تسوید وقایع نموده وخود را ازسبب گرفتاری در امور مهمهٔ سلطنت وتربیت سپاه ورعیت معذور دیده فیض محمدکاتب بن سعید محمد مغول معروف بهزارهٔ محمد خواجه را مامور فرمودم که بتحریر بر داخته سرگذشت پادشاهان افغان را کتابی مرتب سازد نادر روز گار یادگار بماند باوجود گرفتاری زیاد که در امورات دولت علیه خداداد افغانستان دارم بازهم جزو جزو که ازتحریر می براید خود من شخصاً ملاحظه کرده حك واصلاح نموده اجازهٔ چهاپ را میدهم هرگاسهوی ملاحظه شود آنرا ازباعث گرفتاری زیاد که دارم تصور دارند فقط چه

زندهٔ جاوید گشت هرکه نکو نام زیست ... کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

بر طبق سطور فیض دستور فوق احقر مذنب را که یکی ازپست ترین چاکران در گاه و کهترین خدام بارگاه است اعلیحضرت والا که همواره نظر خورشید ضیایش بسوی تربیت سپاه ورعیت مصروف ورای صیبتی آرایش جانب ترمیم وتعمیر ملت ومملکت معطوف است روزی پیش خوانده پیش

بنواخت زیرا که این جزء ضعیف را از ارشاد میمنت بنیاد چنین امر جلیل القدر از خاك مذلت باوج عزت بر افراخته سر افراز ساخت وفرمود کتابی مشتمل بر ملك گیری وکشور کشائی فرماندهان افاغنه مؤلف ومرتب نموده حدود سابقهٔ مملکت متصرفه افغانستان را اگرچه خلاف واقع درج کتب تواریخ است از همان کتب بادرجات گرما وسرمای هوای آن ودرجات ودقایق محل وقوع هر ولایت این مملکت ثبت کتاب کرده آید ووجه صحیح ومطابق واقعش بواسطهٔ آلهٔ پیمایش وغیرها باحدود منفصلهٔ حالیه ونسب نامهٔ طوائف افاغنه وتعداد نفوس ایشان علیحده ترتیب داده ضمیمهٔ اخیرکتاب نماید وبذکرسلاطینیکه قبل ازاعلیحضرت احمد شاه فرمان فرمابوده‌اند نگراید زیرا که کتب مؤرخین شامل آن وذکرش مورث تکرار وباعث طول گفتاراست پس احکام سعادت فرجام اشرف اعلی را سمعاً وطاعةً گفته بترقیم برداخت ونخست جهت رفع اشتباه ابنای زمان کتب تواریخیکه در کار بودند وبسوی بیان واقعات افغانستان راه می نمودند چون (۱) جهانکشای نادری (۲) وتاریخ سرجان مالکم (۳) وتاریخ احمدی (٤) وخزانهٔ عامره (٥) وجلدقاجاریهٔ ناسخ التواریخ (٦) ورساله عربیهٔ سیدجمال الدین الافغانستانی (۷) وتاریخ سلطانی (۸) ورسالهٔ عابقلی میرزای اعتضادالسلطنهٔ ایرانی (۹) ورسالهٔ محاربهٔ کابل وقندهار (۱۰) وکتاب منظومهٔ حمید کشمیری (۱۱) وروزنامهٔ اعلیحضرت شاه شجاع الملك (۱۲) وکتاب حیات افغانی مؤلفهٔ دپتی حیات خان (۱۳) وروضة الصفای ناصری (۱٤) ومرآت الوضیه عربیهٔ مؤلفهٔ کرنیل یوسفاندیك امریکانی (۱٥) وپندنامهٔ دنیاودین پادشاه جنت مکین اعلیحضرت ضیاء الملة والدین مرحوم (۱٦) وجام جم فرهاد میرزا را فراهم آورده همهٔ وقائع را تطبیق داده اقوال مختلفه فیها را حواله بخود صاحب کتاب نموده وواقعات مسموعه مشهوره را ازحکایات ثقات معمرین چون جناب سردار محمدیوسف خان بن امیر کبیر اعلیحضرت امیردوست محمدخان مبرور وسردار نورعلیخان بن سردار شیرعلیخان مغفور قندهاری وقاضی القضاة سعدالدینخان بن المرحوم قاضی القضاة عبد الرحمن خان خانعلوم وغیره که از آبا واجداد خودها بالواسطه شنیده وهم وقایع زمان خود شانرا بچشم سر دیده واین وقت از طرف قرین الشرف پادشاهی مامور بیان واقعات را زبانی گردیده بودند ضم ورقم کرده مجموعهٔ همه را ازجهت مطابقت اسم بامسمی موسوم بسراج التواریخ گردانید وبالله التوفیق ومنه الاستعانه

§ ذکرحدود سابقهٔ مملکت افغانستان §

ذکر حدود سابقه افغانستان ووجه تسمیه آن

{ ووجه تسمیه وولایات معروفه ودرجات گرماو سرمای هوای آن }

این مملکت بقرار بیان حیات خان در زمان سلطنت کیان وپیشدادیان مشهور به کابلستان وزابلستان بوده تا که اعلیحضرت سکندر اعظم فتحش نموده بزبان یونانی معروف بیکتریه یعنی باخترگشته وپس ازانکه بتصرف اسلام در آمده منقسم بدوقسمت مغربی ومشرقی شده مغربش از کابل وقندهار تاحد ایران بخراسان که شهرمشهورش هراتست ومشرقش بملك روه یعنی کوهستان واقع شرقی نهرسند تاحسن ابدال نامزدگردیده ودرعهداعلیحضرت محمدا کبرپادشاه داخل صوبجات هندشده صرف صوبه کابل مرقوم میگشته ودر زمان سلطنت اعلیحضرت احمد شاه که بعدازانقراض سلطنت اعلیحضرت نادرشاه درسال هزار وهفتصدوچهل وهفت ۱۷٤۷ میلادی مطابق هزارویکصدوشصت ۱۱٦۰ هجری براریکهٔ سلطنت جلوس نمود زیاده ترموسوم بافغانستان شدواظهرانیکه باعتبار کثرت وانبوهی مردم افغان که درین مملکت ساکن ومتوطنند زیادت لفظستان (۱) در اخیر لفظ افغان بافغانستان نامزدگردیده است چون عربستان وگلستان وغیره که بواسطهٔ انبوهی قبایل عرب وگل باین نامها موسوم شده‌اند فقط

(۱) ستان جای انبوهی چیزها

وبقراربیان صاحب جام جم وسعت این مملکت ازفرانسه بیشترو طولش ازمشرق تابه مغرب هزار ۱۰۰۰ میل وعرضش از شمال بجنوب هفتصد وهشتاد ۷۸۰ میل است ومشتمل برهمهٔ قسمت مشرقی ایران وقسمت شمال مغربی هندوستان میباشد ومحدود باردو خانهٔ (۲) اباسین است وامتداد این مملکت وسیع از مشرق سرحد کشمیر که در طول

(۲) اباسین نهرسند کالك نیز میگویند

هفتاد وهفت ٧٧ درجهٔ مشرقیست تامغرب هراتست که درطول شصت ویکدرجهٔ مشرقی کری نیج است وازشمال تاجنوب امتدادش از ولایت بلخ تابلوجستان است واین محدوده را سلطنت کابل بجهت پایتخت او کویند چنانچه بعض وقت سلطنت قندهار کویند که پایتخت دیگر آنست وسابقاً سلطنت غزنه یاغزنین بجهت پایتخت دیگرش میکفتند واین سلطنت خصوصاً مشتمل برافغانستان و عموماً برقسمتی ازخراسان وبلخ وسیستان و کشمیر و حصهٔ قلیلی ازلاهور وقسمت کثیری ازملتانست وجمیعت همهٔ اینولایات ازملل غریبه (١٥٠٠٠٠٠٠) پانزده ملیان است افغان (٤٥٠٠٠٠٠) چهارملیان وپانصدهزار وهندو(٥٥٠٠٠٠٠) پنج ملیان وپانصد هزار وتاتار (١٥٠٠٠٠٠) یك ملیان وپانصدهزار وایرانیان(١٥٠٠٠٠٠)یك ملیان وپانصد هزار وقبایل دیکر(٢٠٠٠٠٠٠)دوملیانند بخلاف ذکرصاحب کتاب حیات افغانی زیرا که او مساحت سطحیهٔ این مملکت راسه لك ٣٠٠٠٠٠ میل مربع ودرهر میلی (٢٨) بیست وهشت نفر آدم ذکر کرده جمیتش را (٨٤٠٠٠٠٠) هشت ملیان وچهار صد هزار نوشته است وهمچنین صاحب تاریخ سلطانی ازروی نوشته کولدسمت انکلیس مساحت مربع اینمملکت رادولك ونودو چهارهزارمیل انکلیسی وجمیتش را (١٤٠٠٠٠٠٠) چهارده ملیان وبقرارذکر صاحب مرآة الوضیه مساحتش رایك لك وپنجاه هزار میل مربع وجمیتش را (٤٠٠٠٠٠٠) چهار ملیان ذکر کرده است

(ذکر بلدان معروفه وولایات مشهورهٔ افغانستان)

{ کابل }

بقرار بیان حیات خان درعرض شمالی(٣٣)سی وسه درجه و(١٠)ده دقیقه ودرطول شرقی(٦٧)شصت وهفت درجه و(١٥)پانزده دقیقه وازسطح دریای شور شش هزار ودوصد وپنجاه (٦٢٥٠) فوت بلند واقع است ومقدار(٣) سه میل وسعت عمارات شهرو (٧٠٠٠٠) هفتادهزار باشندکان این بلده است بخلاف بیان صاحب جام جم زیرا که اوکابل را درعرض شمالی (٣٤) سی وچهاردرجه و٢٧ وبیست وهفت دقیقه ودرطول مشرقی(٦٩)شصت ونه درجه وجمیتش را —(٥٠٠٠٠ پنجاه هزار نفر نوشته است) —

قندهار

بقرارذکرصاحب کتاب حیات افغانی تخمیناً بمسافت (٢٠٠) دوصدمیل جانب کوشهٔ مغرب وجنوب کابل واقع (٣٥٠٠) وسه هزاروپانصدفیت ازسطح دریای شوربلند وجمیتش تخمیناً (٦٠٠٠٠)شصت هزارنفراست بخلاف ذکر صاحب جام جم زیرا که اوجمیتش را (٨٠٠٠٠) هشتادهزارنفروقوعش را درعرض شمالی سی ودو درجه و (٣٥) سی و پنج دقیقه ودرطول مشرقی (٦٦) شصت و شش درجه و (٢٠) وبیست دقیقه رقم کرده است

{ هرات }

بقراربیان صاحب جام جم ازشهرهای قدیم مشرق زمین است وقلعهٔ سخت مربعی دارد وهرضلع دیوار آن هزار و هشتصد کام است وپنج دروازه دارد و دیوارش مشتمل بریك خندق وسه خاکریز ودو شیرحاجیست (١) وجمیتش زیاده بر (٤٠٠٠٠) چهل هزار نفر نیست بخلاف ذکر حیات خان چنانچه مینویسد که هرات چیزی کم بمسافت پانصد میل جانب مغرب کابل واقع وتعداد نفوسش پنجاه هزار است وهم بقرار نوشتهٔ صاحب جام جم درعرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و (٤٥) چهل وپنج دقیقه ودرطول شرقی(٦١) شصت ویك درجه واقعست بخلاف تاریخ سلطانی زیرا که اودرعرض شمالی (٣٥) سی و پنج درجه وطول شرقی را مطابق نوشته است

(١) …لوم که … شهر … باشد

(غزنین)

مطابق مندرجهٔ کتاب حیات افغانی این شهر بمسافت (٧٠) هفتاد میل جانب جنوب کابل واقع وتعداد نفوسش (١٥٠٠٠) پانزده هزار نفراست وموافق کتاب جام جم شهرمشهور افغانستانست ووقتی پایتخت شاهنشاهی قوی وغنی بوده واز کثرت اعداد علماء وفضلاء که درانجا مدفون شده‌اند آنرا مدینهٔ ثانیه میکفتند و درعرض شمالی (٣٣) سی وسه درجه و (٣٧) سی وهفت دقیقه ودرطول مشرقی (٦٨) شصت وهشت درجه و (٤٨) چهل وهشت دقیقه واقعست

{ بلخ }

بقرار بیان صاحب جام جم که این بلده تاآخر بلدان همه ازکتاب اونقل میشود شهربلخ که بکتریهٔ قدیم وسابقاً جزؤ مملکت خراسان بوده وجمیعت آن ازافغان واوزبك وتجك است (١) که بعضی درقصبات و قری وبرخی درچادرو خرکاه سکنی دارند واین شهر درقدیم ازشهرهای مشرق زمین بوده حالاخراب است وآن درعرض شمالی(٣٦)سی وشش درجه و(٤٠) چهل دقیقه ودرطول مشرقی (٦٧) شصت وهفت درجه و(٢٣) بیست وسه دقیقه واقعست

(١) یعنی تب…

{ میمنه }

که بعضی آنرا جزء غرجستان و برخی ازجوز جان دانسته است وجوز جان ولایتیست که جانب شرقی بلخ واقع وپایتخت آن شبرغان است که درعرض شمالی (٣٦) سی وشش درجه و (٣٥) سی وپنج دقیقه ودرطول مشرقی (٦٦) شصت وشش درجه و(٢١) بیست ویکدقیقه اتفاق افتاده و آنراشبورقان نیز کویند وقصبهٔ دیکر آن اندخود است که درعرض شمالی(٣٦) سی وشش درجه و (٥٠) پنجاه دقیقه ودرطول مشرقی شصت وشش درجه واقعست وازین قصبه تابلخ (٦٦) شصت وشش میل مسافتست بهرحال بلدهٔ میمنه بقرار نوشته اروسمیث درعرض شمالی (٣٦) سی وشش درجه و (٣٠) سی دقیقه ودرطول مشرقی (٦٥) شصت وپنج درجه و (١٨) هجده دقیقه وبقرار نقشهٔ بلاند درعرض شمالی (٣٥) سی وپنج درجه و(٤٧) چهل وهفت دقیقه ودرطول مشرقی(٦٠) شصت درجه و(٣٢) سی ودو دقیقه واقعست

(طخارستان حال معروف بقطغن)

- که بعضی آنرا قرغن و برخی قدغن نیز نوشته اند واینولایت منقسم بدوقسمت علیا وسفلی است وعلیای آن جانب شرقی بلخ وغربی نهر جیحون واقع وازانجا تابلخ سی فرسنك مسافتست وسفلی آن درشرقی علیا وایضاً درغربی جیحون واقعست وپایتخت حکومتش طالقانست که درعرض شمالی(٣٦) سی وشش درجه و(٤٢)چهل ودو دقیقه ودر طول مشرقی (٦٩) شصت ونه درجه و (٣٨) سی وهشت دقیقه واقعست ودیکر بلدهٔ آن اندراب است که درعرض شمالی (٣٥) سی وپنجدرجه و (٤١) چهل ویك دقیقه ودرطول شرقی (٦٩) شصت ونه درجه و(٣٠) سی دقیقه اتفاق افتاده است ودیکر قصبهٔ آن سمنکان که معربش سمنجانست بوده وآن در عرض شمالی (٣٦) سی وشش درجه و (٥٢) پنجاه ودودقیقه ودرطول مشرقی (٧٠) هفتاد درجه و(٦)شش دقیقه واقعست وطخارستان سفلی وسیعتر از علیاست وولایت طخارستان را اکنون دراطلسها کندوز و زبان اهل مملکت قندوزمی نویسند محتمل که بکهندز یعنی کهنه قلعه موسوم بوده منقلب باسم حالیه شده است وآن درعرض شمالی (٣٦) سی وشش درجه و (٤٥) چهل وپنجدقیقه ودرطول مشرقی (٦٩) شصت ونه درجه و (١٠) ده دقیقه واقعست ودیکر بلده طخارستان خلم یعنی تاشقرغانست و آن درمابین بلخ وقندوز درعرض شمالی (٣٦) سی وشش درجه و (٣٩) سی ونه دقیقه ودرطول مشرقی (٦٨) شصت وهشت درجه و(٨) هشت دقیقه واقعست

﴿ بدخشان که اسم پایتخت آن جوزون بوده وحال بفیض آ باد نامزد است ﴾

واینولایت درعرض شمالی (٣٦) سی وشش درجه و (٢٨) بیست وهشت دقیقه ودرطول مشرق (٧١) هفتاد ویك درجه و (٢٢) بیست ودو دقیقه واقعست وسابق جزء ولایات تاتار مطلق العنان بوده

﴿ جلال آ باد ﴾

این بلده جانب شمال غربی پشاور طرف شرق کابل درعرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و (٨) هشت دقیقه ودر طول مشرق (٦٧) شصت وهفت درجه تخمینا واقعست

﴿ فراه ﴾

درعرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و (٥٠) پنجاه دقیقه ودرطول شرق (٦٢) شصت ودو درجه واقعست

﴿ کشمیر که از ولایات متصرفهٔ پادشاهان سابقهٔ افغانستان بوده است ﴾

اینولایت کوهستان واز ولایات پاکیزهٔ دنیاست چنانچه بهشت هندوستانش میخوانند وآن در عرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و (٣٠) سی دقیقه ودر طول شرق (٧٤) هفتاد وچهار درجه و (٤٥) چهل و پنج دقیقه واقعست و سابقاً درتصرف سلاطین مغولیه بوده واز هندوستان حساب میشده وبعدازان اعلیحضرت احمدشاه درانی متصرف گردیده تاوقات سردار محمدعظیم خان مرحوم برادر اعلیحضرت امیر دوست محمدخان مبرور که درسال (١٢٣٨) هزار ودوصد وسی وهشت بوقوع پیوسته درتحت تصرف پادشاهان وروسای افغانستان میبود پس ازوی بتصرف مهاراجه رنجیت سنکه درآمد ودراواخر سلطنت مهاراجه دلیپ سنکه بن مهاراجه رنجیت سنکه مذ کور بتصرف مهاراجه کلاب سنکه قوم دوگره درآمده اکنون ریاست آن زیر نکرانی دولت بهیهٔ انکلیس تعلق بمهاراجه رنباب سنکه نواده مهاراجه کلاب سنکهٔ موصوف است و جمعیت اینولایت یك لك وهشتاد هزار نفس تخمیناً است

﴿ لاهور ﴾

اینولایت درعرض شمالی (٣١) سی ویك درجه و (٣٥) سی و پنجدقیقه ودرطول مشرق (٧٤) هفتادوچهار درجه و (١٠) ده دقیقه واقعست و همچنین پشاور که در عرض شمالی (٣٤) سی وچهار درجه و (٨) دقیقه ودر طول مشرق (٧١) هفتاد و یکدرجه و (٣٠) دقیقه واقعست ـ وملتان که درعرض شمالی (٣٠) درجه و (١٠) وده دقیقه ودرطول شرق (٧١) هفتادویکدرجه و (١٢) ودوازده دقیقه واقعست وشکاربور که درعرض شمالی (٢٧) بیست وهفت درجه و (٥٦) پنجاه وشش دقیقه ودر طول مشرق (٦٨) شست وهشت درجه و (٥٠) پنجاه دقیقه اتفاق افتاده است باد برجات وسند وشالکوت وفوشنج همه درتصرف دولت بهیه برطانیه میباشد

﴿ سیستان ﴾

که حد شمالی آن هرات وقسمتی ازخراسان وحدمغربش بیابان یزد وطرف جنوبش بلوجستان وجانب مشرق آن افغانستان وهم جزء این مملکت است وحد فاصلهٔ حالیه رود هیرمند است

﴿ نقل از کتاب مرآة الوضیه ﴾

چون مملکت افغانستان وحدود سابقهٔ آنرا (کرنیل یوس فاندیك) امریکانی اصح واو ضح ازدیگران در کتاب (مرآة الوضیه) نوشته بود لاجرم درذیل مذکورات مؤلفین دیگرافزوده نظر بصحت بیان اوبتکرار حمل نموده سراپا ازکتاب او نقل نمود

﴿ ذ کر بلاد فارس شرقی حال موسوم بافغانستان ﴾

این بلاد وولایات محدود است ازجانب شمال ببلخ که جزء مملکت تاتار مستقله است وازطرف شرق بمملکت چین وکشور هند و ازسوی جنوب ببحرهند واز جانب غرب بکرمان وخراسان از مملکت ایران واین محدوده منقسم بچهارقسمت است و (١) آن هرات است که جانب شمال غربیٔ این مملکت میباشد دیگر (٢) کابلست که دروسط وشمال واقعست دیگر (٣) سیستان است که درغرب اتفاق افتاده است دیگر (٤) بلوجستانست که جانب جنوب این مملکت است ومساحت سطحیهٔ این محدوده (٤٠٠٠٠٠) چهارلك میل مربع است ونامدد دهم میلادی تمام آن تابع خلفای بغداد بوده ودرسال نهصد ونود وهفت میلادی اعلیحضرت سلطان محمود بتخت سلطنت نشسته ممالك خراسان وترکستان را که درتحت حکم دولت سامانیه بودند کشیده بوسعت این مملکت بیفزود وهمچنین حصهٔ بزرکی را از هند متصرف کردیده باین مملکت ضم نمود و پس از انقراض دولت او درصد دوازدهم میلادی دولت سلجوقیه استیلا یافته غزنین وتوابع آن را متصرف کشت وپس ازان دولت خوارزمیه ازتغلب وتاراج چنکیز خان منقرض کردیده بلاد این مملکت منقسم بچند قسمت شده بتصرف ملوك الطوائف درآمد وهمهٔ ملوك جنك باآلات جنك زده یك بر دیکری غلبه میجست تا که اعلیحضرت احمد شاه درانی باریکهٔ جهانبانی متمکن شده ایجاد وانشای دولت ومملکت مستقلهٔ افغانستان فرمودواقسام چهارکانهٔ مذ کورهرا بران افزود وپس ازوی نیز بسبب اختلاف احفادش بغیر ازهرات دیکر بلدی باقی برای اولادش نماند

﴿ هرات ﴾

این ولایت ازبلاد فارس شرقی وجانب شمال غربی آن وبعضی ازان متصل بصحرای خوارزم است وجانب جنوب این صحراء سلسلهٔ جبال ازطرف غرب ممتداست واین سلسله ازشرق شهرهرات بجنبیتی پهن افتاده کهعرض آن مقدار (٢٠٠) دوصدمیل وطولش (٣٠٠) سه صدمیل است واین جبال ازجانب شرق پیوسته اند بجبال وکوهستان نواحی کابل ومشتمل اند برچشمه سارها وجویها ودر هموارها ووادیهای این جبال کندم وجو وغیره زراعت میشود وازنهرهای این مملکت نهرهرات است که مخرجش بنزدیك شهرهرات واقع ومجرایش ازجانب شرق نهر قیصار ونهر مرغاب ونهر تجن بسوی شمال مایل بغرب است ورفته یادر بحر خزر ونهر جیحون میرود یادر ریکستان صحراها فرومیرود وهوای این شهرها جیداست وازجهت آنکه معدل ارتفاع آن به پنجهزار قدم ازسطح بحر میرسد درزمستان سرما ودرتابستان کرما شدت میکنند وشهرهای مشهورهٔ قدیمهٔ این ولایت که اکثر خراب اند چون شهرستان ومروشاه جهان ومرورود وبادغیس وغیرها که ذ کر همهٔ آنها بطول می انجامد میباشند واما شهر هرات دربقعهٔ نیکوئی واقعست واطراف آن را کوهها احاطه کردهاست وطول اراضی وکشت زار قری ودیهاتیکه درین احاطه واقعند (٣٠٠) سه صد میل وعرضش (١٥) پانزده میل مسافت است که باآبهای نهر آبیاری میشود

﴿ مروشاه جهان ﴾

این شهر برنهر مرغاب واقع بوده واکرچه مقام مأمون خلیفه در وقت اقامه اش بخراسان می بوده است الآن خراب وساقط ازاعتبار است وکویند یزدجرد درین شهر بقتل رسیده است

﴿ سیستان ﴾

جانب غربی آن بیابان کرمان وطرف شمالش هرات وخراسان وبسوی مشرق آن افغانستان وجهت جنوبش بلوجستان واقعست ودر جنوب غربی آن بیابان وسیعیست که حصهٔ ازان درین بلوجستان و کرمان واقعست وآنرا کوهستان میکویند وسیستان اکثرریکستان وجانب غرب آن دریاچهٔ زره که محیطش (١٥٠) یکصدو پنجاه

میل میباشد واقعست وچند نهر از نواحی افغانستان که بزرکتر آنها نهر هیرمند است دران میریزند وآب آن شوراست ودر وسط آن جزیرهٔ کوچکی ودران جزیره قلعهٔ خرابه است ومساحت سطحیهٔ سیستان (۲۵۰۰۰) بیست و پنجهزار میل ودارالحکومتش بلدهٔ جلال آباد که درکنار زره واقعست بوده و اعلیحضرت امیر تیمور آنرا خراب وقتل عام کرده است

﴿ بلدان وولایات مسکونهٔ طوایف افغان که معروف بافغانستانند ﴾

واین مملکت محدوده است ازجانب جنوب به بلوچستان وازطرف شرق بنهرهند واز جهت غرب بسیستان وهرات واز سوی شمال ایضاً بهرات وهندوکش که سلسله اش فاصل است دربین افغانستان وبلخ و بدخشان وطخارستان ومساحت اینمملکت (۱۵۰۰۰۰) یك لك وپنجاه هزار میل مربع وجمعیت آن چهل لك نفس است که عبارت ازچهار ملیان باشد

﴿ بلدان مملکت افغانستان ﴾

یکی قندهار است که درعرض شمالی (۳۲) سی ودو درجه و (۲۰) بیست دقیقه و درطول شرقی (۶۶) شصت وشش درجه و(۳۰) سی دقیقه واقعست واین شهردروقت سلطنت اعلیحضرت احمدشاه پایتخت افغانستان بوده پس ازوی اعلیحضرت تیمور شاه پسرش کابل را پایتخت قرار داد وبازار های این شهر که عرض هریك پنجاه ذرع است ودروسط شهر باهم درساحتیکه پنجاه ذرعست ملتقی میشوند دیکر شهر کابل است که درعرض (۳٤) سی وچهار درجه و (۱۰) ده دقیقه ودرطول شرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۱۵) وپانزده دقیقه واقع وعمارتش ازسبب زلزلها اکثراز چوب وجمعیت نفوسش شصت هزار نفراست دیکرپشاوراست که اعلیحضرت شاه شجاع آنرا درانثای سال هزار وهشتصد وده میلادی مقرسلطنت قرار داد واین شهر در زمین هموار غیر مستویه واقع ومحیط عمارات شهرش پنج میل وعددنفوس آن صد هزاراست ودرعرض شمالی (۳٤) سی وچهار درجه و(۶) شش دقیقه ودرطول شرقی (۷۱) هفتادویك درجه و (۱۳) سیزده دقیقه اتفاق افتاده است وازانجا تاکابل دوصدو دەمیل مسافتست دیکرجلال آباد است و آن جانب غربی پشاوروبرکنار جنوبی نهرکابل واقعست دیکر غزنین است وان در عرض شمالی (۳۳) سی و سه درجه و (۱۰) ده دقیقه ودرطول شرقی (۶۸) شصت وهشت درجه و (۵۷) پنجاه وهفت دقیقه برکنار نهریکه چهار یا پنج آسیاب آب دارد واقعست وازانجاتا کابل هشتاد میل مسافتست دیکرفراه استوان بمسافت یازده مرحله جانب جنوب هرات بکنارفراه رودواقع وجمعیتش (٤۰۰۰) چهار هزار نفر است

(بلوچستان)

این ولایت محدود است ازجانب جنوب به بحر هند وازطرف مشرق بسند و ازسوی شمال بافغانستان واز جهت مغرب بکرمان ولارستان واز کناردریای هند مقدارششصد میل متعلق بدینولایت است وعرض تمام ولایت بلوچستان (۳۵۰) سەصدو پنجاه میل ومساحت سطحیهٔ آن (۱٤۶۰۰۰) یك لك وچهل وشش هزار میل مربع است واینولایت منقسم بچند قسمت است بعض از انها کوهستان وجانب شمال غربی این ولایت است و جانب جنوب آن مکران ودربین ایندو حصه بلوچستان واقعست وتمام این ولایت درزیر حکومت سرکردکان قبایل مختلفه اند چنانچه باهم اتفاق ندارندو بزرکتر ازهمهٔ رؤساخان قلاتست وطول بیابان کوهستان آن (۳۰۰) سه صدمیل وعرضش هشتاد میل است ومردم سکنهٔ اینولایت فارسی وهنود وتاتار وافغان وکرد است وبالغات مختلفهٔ مشابه بهندی وفارسی تکلم میکنند واکثر مسلمانند وعدد جمعیت همهٔ طوائف مسکونهٔ اینولایت (۲۰۰۰۰۰۰) بیست لك نفر است

―(ترکستان جنوبی متعلق بافغانستان)―

و آن بدخشان وطخارستانست که جانب جنوب نهر جیحون واقعند دیکر بلخ است که ذکرش ازدیکر کتب مقدماً گذشته ازجهت مطابقت باذ کر کرنیل یوس فاندیك نقل نشد

(هوای مملکت افغانستان)

هوای اینمملکت باتفاق همهٔ مؤلفین کتب مذ کوره از سبب اختلاف دربلندی و پستی امکنه مختلفه است چنانچه جانب شمال ومغربش ازشدت سرما در زمستان بقریزنك یعنی یخ بندی میرسد واغلب درجهٔ مقیاس هوا در زمستان به پست رسیده کاهی برسبیل ندرت بدوازده درجه نیز میرسد که از اعتبار ساقطست و حرارت سمت مشرق و جنوبی آن درتابستان از (۱۰۵) یکصد وپنج درجه نگذشته برودتش از (۵۰) پنجاه تا (۳۵) سی وپنج درجه رسیده فروتر نشده و همچنین کرمای سمت شمالی ومغربی در تابستان اغلب از (۶۰) شصت تا (۷۰) هفتاد درجه رسیده فراتر نمیکردد مکر نادراً دربعضی از سنوات تابه (۹۹) نودونه درجه میرسد لیکن قابل اعتماد واعتبار نیست بلکه ازواقعات غریبهٔ این مملکت شمرده درهرزمان که وقوع یابد در تضاعیف سوانح آنزمان انشاءالله تعالی مرقوم‌شده می آید وهمچنین مسافت بین‌بلدان مملکت افغانستان بتفاوت واختلاف در کتب تواریخ مسطوراست چنانچه ذ کر هریك بطریق اختصار واجمال مرقوم گشته آمد تاانجا آنچه از وسعت سابقه مملکت افغانستان وطول‌وعرض ودرجات وقوع ومسافت بین‌بلدان وتعدادنفوس وهوای آن‌مرقوم گردیده همه ازکتب مؤلفهٔ متقدمین است که تخمین ذ کر کرده اند وتحقیقات وتدقیقاتی که اعلیحضرت سراج الملة والدین درباب جمیع امور مذ کوره فرموده‌اند باحدود معینه ووسعت حالیه آن ونقشه تعین‌حدود علیحده چهاپ وضمیمهٔ اخیر این کتاب میشود تاهر مطالعه کنند کان وجه صحیح و مطابق واقع با نوشته آنان معلوم و مفهوم گردد .

―(ذ کر مجملی از احوالات اعلیحضرت)―

―﴿ احمد شاه که قبل از سلطنتش رو داده است (۱) ﴾―

وآن اینست که نیاکان احمد خان متوطن ومتمکن ملتان بوده وولادت وی درانجارو نموده وازسبب بعضی حوادث در کود کی باپدرش محمد زمانخان درقندهار وازانجا وارد هرات کردیده مسکن کزیده وبعدازچندی باذوالفقار خان برادر خود کرفتار قید غلجائیان شده درقندهارزندانی بوده تا که اعلیحضرت نادرشاه افشار قندهار را مسخر کرده ایشان را از محبس براورده مورد الطاف ووجه مؤنت شان را باندازهٔ کفاف معین فرموده مأمور اقامهٔ مازندران نمود واحمدخان بملازمت رکاب نادری اختصاص یافته خدمات شایسته بتقدیم همی رسانید و همواره بحضور اعلیحضرت نادرشاه می‌بود واو ازوی بس رضامندی وخورسندی می نمود چنانچه دراکثر مجالس بار عام باامراء وندمای خود میکفت که در ایران وتوران و هندوستان مردی چون احمد خان حمیده خصال وپسندیده افعال ندیدم واورا باسه چهار هزار سوار ازطایفهٔ ابدالی که حال‌معروف بدرانیست‌از خیمه وسراپردهٔ خویش کنار نمیفرمود وازانجا که آثار بزرکی ازچهره‌اش ظاهربود روزی اعلیحضرت‌نادر شاهش پیش خوانده بوی کفت که نشان سروری ازجبهات هویداست وپس ازمن بسریر حکمرانی خواهی نشست اینرا کفته کوش اورا بیادداشت قول‌خویش بدست خود مالش داد و کفت که‌پس‌ازمن رعایت حقوق مرا نموده بااولادم برفق ومدارا سلوك نمائی وآخرالامر بسیاق (ارباب‌الدول ملهمون) چنان‌شد که‌اعلیحضرت نادر شاه کفته بود

(۱) بقرار بیان صاحب کتاب تاریخ احمدی

(ذکر سلطنت اعلیحضرت احمدشاه)

(سدو زائی شعبهٔ درانی)

ذکر سلطنت اعلیحضرت احمد شاه

(۱) ازقرار نوشتهٔ تاریخ جهانکشای نادری

(۱) آنگاه که براعلیحضرت نادرشاه ازسبب مکحول نمودن فرزندش رضاقلی میرزا خوف وغضب مستولی گشته هرروز احاد وافراد قزلباشیه وافشاریه را بقتل میرسانید مردم ازین کرداراو رنجیده خاطر شده اقوام خود او باعلی قلی خان بن ابراهیم خان برادرش که حکومت هرات داشت سازش کرده مستعد و آمادهٔ قتل اوشدند ودر هنگامیکه موضع فتح آباد واقع دو فرسنگی خبوشان ازمضافات مشهد مقدس اردو گاه اعلیحضرت نادری بود درشب یکشنبه یازدهم ماه جمادی‌الآخر سال (۱۱۶۰) هزار ویکصدو شصت هجری محمد خان قاجار ایروانی وموسی بیك ایرلوی افشار ارومی بصلاح صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلیخان افشارارومی کشکچی‌باشی و غیره جمی از کشکچیان دائمی که پاسبان سرا پردهٔ اعلیحضرت نادری بودند بوقت نیم شب داخل خوابگاه اوشده سرش را بریده در اردو انداختند ودرین حالت یکی از خدام حرم اعلیحضرت نادر شاه احمد خان‌را ازین قضیه آگاه نموده او باسه هزار سوار از دستهٔ ابدالی وسوار اوزبکیه تن بسلاح آراسته تابامداد پاسداری حرم شاهی را کرده وصباح هنگام با گروهی ازاوباش قزلباش واشرار افشار که دست بتاراج اموال پادشاهی کشوده بودند در آویخته ایشان را هزیمت داد و مال ومنال همه را بتصرف آورد و بانوی حرم اعلیحضرت نادرشاه بجایزه این خدمت از دو قطعه الماس که بکوه نور ودریای نور معروف ومشهور و از محمد شاه گورکانی به اعلیحضرت نادرشاه رسیده دربازو بند حرمش میبودند کوه نور را بایکدانه فخراج بی نظیر بااحمد خان عطا نمود واحمد خان باسوارهٔ اقاغنهٔ ابدالی راه قندهار بر گرفته و متعرض حاکم و شهر هرات نشده وارد نادر آباد قندهار گشت (۲) وباستصواب آرای بزرگان طوایف ابدالی خصوصاً حاجی جمال خان بارك زائی که بقوت ومکنت از همه برتری داشت کلاه سروری بسر نهاد و درنحال صابر شاه نام فقیری گیاه سبزی را بعمامه اش نصب کرده گفت این جیغهٔ تست وتوپادشاه دورانی وازینجا اعلیحضرت احمدشاه اقوامش را که معروف بابدالی بودند بدرانی موسوم ساخت و بر تخت سلطنت نشسته بامور جهانبانی بر داخته بگی خان بامیزائی را بلقب شاه ولیخان اشرف الوزراء ومنصب وزارت سر افراز نموده سردار جهان خانفوفل زائی‌را بخطاب خان خانان ومیر بزن ومنصب سپهسالاری وشاه پسند خان را بامیر لشکر نامورفرمود وهمچنین هریك از اعیان طوایف درانی را فراخور حال بمنصب وخدمتی سربلند گردانید واز اتفاقات حسنه در چنین وقت که اعلیحضرت احمد شاه اعلان سلطنت نمود تقی خان اخته یکی ازسرداران اعلیحضرت نادری بانواب ناصرخان حاکم کابل وپشاور مالیات چندسالهٔ هردومملکت‌را که(۳) بیست‌وشش کرور روپیه‌بود حمل‌داده‌برای‌اعلیحضرت نادر شاه میبردند وارد قندهار شدند واعلیحضرت احمد شاه این گنج را یکان را از عطایای حضرت یزدان دانسته ضبط کرد وناصر خان چند روز نظر بند گردیده آخرالامر بار یاب حضور اعلیحضرت احمد شاه شد وپس ازچندی بحکم او وبقولی ازقندهار گریخته درپشاوررفت وافواج مقیمهٔ اطراف ونواحی آنجا را فراهم آورده مصدر شورش گردیده تاخت وتاز آغاز نهاد وطبل خود سری بآواز در آورد

(۲) بقرار نوشتهٔ صاحب کتاب تاریخ سلطانی

(۳) بقرار مندرجه آتشکدهٔ آذر

(ذکر سکه ومهر اعلیحضرت احمد شاه)

(وتوجه او بجانب کابل وپشاور (۴))

بیان سکه ومهر اعلیحضرت احمد شاه وتسخیر پشاور

(۴) بقرار نوشتهٔ صاحب کتاب تاریخ سلطانی

چون اعلیحضرت احمد شاه آن نقدینهٔ باد آورده را مالك شد همه را گداخته بنام خویش مسکوك و بدین بیت مسجع ومروج گردانید
حکم شد ازقادر بیچون به احمد پادشاه ※ سکه‌زن برسیم وزر ازپشت ماهی تابماه

ودرخاتم خود این عبارت را نقش فرمود (الحکم لله یافتاح) احمد شاه دردرانی وصورت مهرش را طاؤسی شکل مدور ومطول کردن صراحی نما ساخته فرامین واحکام بدان شرفیاب گردید وپس ازانتظام مهام‌قندهار ونظم ونسق امور آن دیار بعزم کشور کشائی وتنبیه ناصر خان بالشکر شایان از قندهار روی تسخیر بسوی کابل وپشاور آورده وارد غزنین شد وحاکم آنجا که از طرف اعلیحضرت نادرشاه مأمور حکومت بود بمحاربه برخاسته مغلوب گشت واعلیحضرت احمد شاه حکومت غزنین را بیکی از معتمدین خویش مفوض داشته خود راه کابل پیش گرفت وحاکم کابل که دست نشاندهٔ ناصر خان بود تاب مقاومت در خودندیده‌جانب پشاور فرار نمود واعلیحضرت احمد شاه داخل ارگ کابل شده پس از تنظیم وتنسیق امور نزدیك ودور این ولایت جیش بجانب پشاور بجنبش در آورد وهنوز لشکرش در راه وجاده پیما بود که ناصر خان مستعد جنگ شده نخست آهنگ قتال عبدالصمد خان محمد زائی که از عمدهٔ زمین داران پشاور ورئیس ملك دو آبه واشنغر باهشت نگرواقع شانزده کروهی جانب شمال پشاوربود کرده بسر او تاخته محاربهٔ خفیف رو داده عبدالصمد خان که ازتوجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب پشاور آگاه گردیده بود ازدو آبه گریخته روی امید بسوی‌اردوی او آورد وناصرخان اکثر از بازماندگان اورا بقتل رسانیده جانب پشاور مراجعت کرد وعبدالصمدخان‌قریب جلال آباد بلشکر سردار جهانخان خان خانان وسپهسالار که مقدمة الجیش بود ملحق گشته همراه او روانه پشاور شد وآنگاه که بنزدیك پشاور رسیدند ناصر خان نیروی مقاتلت در خود ندیده از پشاور گریخته واز معبرآتك گذشته در ملك هزارهٔ چج پناه برد واعلیحضرت احمد شاه که عزم تسخیر پشاور داشت بدون رزم متصرف شده آن قدر درنگ فرمود که سران ملك وسرداران اقوام افاغنهٔ نواحی واطراف پشاور بار یاب حضور وی گشتند وسربرخط فرمان نهاده مطیع ومنقاد گردیدند ودرخلال رتق وفتق امور مهمهٔ محال پشاور سردار جهانخان سپهسالاررا بالشکر کافی بتعاقب ناصرخان نامزد فرمود چنانچه مشار الیه‌درحینیکه اعلیحضرت احمد شاه در انتظام مهام پشاور واطراف آن اشتغال داشت راه هزارهٔ چج بر گرفته از نهر اتك عبور کرد وناصر خان را پای ثبات لغزیده ازآنجا نیز فرار کرده در لاهور قرار گرفت ومال ومنالش بتصرف لشکر پادشاهی درامده سردار جهانخان بهمین قدر اکتفا کرده رایت مراجعت بجانب پشاور افراشت وبعساکر شاهی ملحق گردیده فیضیاب رکاب ظفرانتساب شد واعلیحضرت احمد شاه درین یورش بضبط وربط ولایتیکه اعلیحضرت نادر شاه از مملکت هند جدا وضمیمهٔ ممالك مقبوضهٔ خویش کرده بود اکتفا نموده همهٔ ولایات را منظم ودر هرجا شخصی معتمدی را مامور فرموده بافقدری ازلشکر استحکام داد وخود باقیهٔ اردو جهت انجام بعض مهام ازپشاور روی مراجعت بسوی قندهار نهاد وپس ازترتیب امور وتنظیم نزدیك ودور باز عزم تسخیر لاهور را تصمیم داده رو براه نهاد

(ذکر یورش دوم اعلیحضرت)

(احمد شاه بجانب لاهور وهند بتأیید آله)

ذکر یورش اعلیحضرت احمدشاه دفعهٔ دوم بجانب لاهور وهند

(۱) بقرار بیان خزانهٔ عامره وتاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

(۱) این دفعه درسال هزار ویك صد وشصت ویك بقصد تسخیر لاهور وهند ازقندهار باسی هزار سوار جرار وپیادهٔ کار زار براه کابل وپشاور رهسپار آندیار گشت وآنگاه که از رود اتك وجیلم در گذشته بنواحی لاهور رسید میر بهلوی مخاطب بشهنواز خان بن زکریا خان ناظم لاهور که قبل از نزدیك شدن اعلیحضرت احمد شاه درانجا ازخشم وحرکتش آگاه گردیده [illegible] اعلیحضرت محمد شاه گورکانی [illegible] بود و[illegible] اعلیحضرت احمد شاه در نواحی لاهور [illegible] ناظم لاهور [illegible] احوالش نپرداخت لاجرم ازعدم نیروی مقاتلت تاب‌مقاومت درخود ندیده ازلاهور بجانب شاه‌جهان‌آباد گریخت

واعليحضرت احمدشاه باسپاه داخل شهر لاهورشد وامح اقوال اينکه مير پهلوی حيات الله خان ملقب بشهنواز خان بواسطهٔ وزيرالممالك قمرالدينخان خالوی خود از دار الخلافه امداد طلبيده خود بالشکر لاهور بعزم مدافعه بيرون شده کنار نهر چناب را عسکر گاه ساخت واعليحضرت احمد شاه باده هزار سوار بوقت طلوع صبح کاذب ايلغار کرده از گذر گاهی که چند فرسنك از هردو لشکر گاه دور ومنحرف بود گذشته روی تسخير بسوی لاهور آورد وشهنواز خان ازين رشادت وجلادت اعليحضرت احمد شاه لب حيرت بدندان گزيده تمام ساز وبرك خويش را گذاشته باچند تن از خاصانش راه فرار بجانب شاه جهان آباد دهلی پيش گرفت وبامدادان لشکريانش از گريختن وی آگاه گشته خواستند که راه گريز بر گيرند که اعليحضرت احمد شاه در رسيده همه احمال واثقال اردويش را باتوپخانه وقور خانه متصرف شده افواج او جريده جان وگسسته عنان افتان وخيزان رهسپار وادی حرمان شدند واعليحضرت احمد شاه روز ديگر بابقيه لشکر که نيز از نهر گذشته بودند داخل لاهور شد واز متصرف شدن لاهور وبدست آمدن اسباب وادوات نامحصود بسی برمکنت وحشمتش افزود وهمهٔ راجگان ولايات پنجاب حاضر آمده فيض رکاب بوسی حاصل کردند وازانسوی اعليحضرت محمد شاه گورگانی که اعليحضرت احمد شاه پسر خود را باوزير الممالك قمرالدين خان اعتماد الدوله ونواب ابو المنصور صفدر جنك وغيره امراء وراجگان صوبهٔ اجمير که تعداد همهٔ سران سپاه بدوصد وپنجاه تن منتهی ميشد ولشکر آراسته چنانچه از پيش رقم شده آمد بالتماس مير پهلوی حيات الله خان مخاطب بشهنواز خان بعزم مدافعه ومقابلهٔ اعليحضرت احمد شاه درانی از شاه جهان آباد گسيل فرموده بود وبعد از براه افتادن لشکر مذکور کمری سنکه راجهٔ جيپور وزميندار سهرند (۱) چون جمال الدينخان نالپوری ورای کله زميندار چکروانواله وسنك جيت زميندار پتياله وغيره بفرمان اعليحضرت محمد شاه داخل اردوی شهزاده شدند وهم عبدالله خان وفيض الله خان پسران علی محمد خان روهيله حاکم سهرند که بطريق يرغمال در شاه جهان آباد بودند بهمرکابی وزيرالممالك قمرالدينخان اعتماد الدوله مأمور گرديده راه دفع اعليحضرت احمد شاه بر گرفتند وشهزاده باافواج ملتزمه رکاب خويش راه همی پيمود که شهنواز خان ناظم لاهور از راه فرار باردوی شهزاده ملحق گرديده مغلوبيت خويشتن وصولت وشجاعت دليران لشکر شکن افاغنه را از راهيکه اورا بجبن وبددلی وبيعقلی منسوب نسازند چنان شرح داد که از مبالغهٔ وی سران لشکر دولت گورگانيه بهراس وتزلزل افتادند وازجانب ديگر علی محمد خان روهيله حاکم سهرند نيز از هيبت وسطوت اعليحضرت احمد شاه سهرند را ترك کرده راه گريز بر گرفت وازدريای جون عبور کرده براه (۲) سهار نپور روانهٔ انوله وبسولی گروطن خويشتن شد وازوقوع اين سانحه رعب امرای گورگانيه افزون تر شده وزيرالممالك قمرالدينخان اعتمادالدوله عيال واحمال واثقاليکه باخود داشت ازبيم لشکر افغان بسهرند فرستاده هردو تن پسران علی محمد خان مذکور را که در شاه جهان آباد بسبيل يرغمال بودند وچنانچه رقم گشت باخود آورده بود نيزبجای پدر شان بحراست سهرند وحمايت عيال واموال خويش گماشت وخود باشهزاده وافواج سواره وپياده باآهنك جنك از سهرند گذشته در کنار نهر ستلج بگذر گاه ماچی واره فرود آمده عسکر گاه ساختند واعليحضرت احمدشاه اردو گاه اورا معاينه کرده باسی هزار سوار جرار که باخود داشت براه لوديانه که منحرف از لشکر شهزاده بود عزم سهرند کرده روز سيزدهم ربيع الاول سنهٔ ۱۱۶۱ هزار ويکصد وشصت ويك هجری داخل سهرند شده شهر را غارت کرده هرکرا دست بشمشير برد بکشت وپسران علی محمد خان روهيله را باعيال واموال وزيرالممالك قمرالدينخان که بدان جا فرستاده بود وديگر غنايم وافره بدست آورد وشهزاده ازين قضيه واقف گشته از کنار نهر ستلج روی بسوی سهرند آورده فوج شرقی غربی وفوج غربی شرقی شد واز روز پانزدهم ربيع الاول تاروز بيست وهشتم ماه مدت چهارده روز در موضع مانوپور آتش قتال در اشتعال ورايات حرب استوار بود ودر روز جمعه بيست ودوم ماه که روز هشتم مقاتله بود گلولهٔ توپ بخيمهٔ که قمرالدينخان وزير الممالك نماز جمعه را دران گذرانيده

(۱) حال مشهور بسرهند

(۲) سارنپور

بسر کرم وظيفه بود رسيده هلاك کش ساخت وازين قضيه راجه کسری سنکه پسر جيسنگه سوائی را باديگر راجگان اجمير که دوازده هزار سپاه درتحت رايت داشتند کر همت بر شکسته پشت بجنك دادند وهميك از راه هزيمت روبسوی مقام خويشتن نهادند وباوجود اين دو رخنهٔ بزرك که گشته گشتن وزير الممالك وپراکنده شدن دوازده هزار مرد پيکار ازمعرکهٔ کارزار بودند وبحصار استواری شهزاده رخ نمودند پای استقامت شهزاده نلغزيده باتفاق معين الملك وديگر پسران صفدر جنك وزير مردانه در محاربه بکوشيد تا که از عوارض غريبه حادثهٔ بلشکر اعليحضرت احمد شاه درانی رخ داد وآن چنين بود که چند عرادهٔ (۱) بان از لاهور بدست آورده درين حرب که باخود داشتند در عين گيرودار آنهارا روی کار آوردند ليکن از بی وقوف وعدم مهارت رو بسوی خود آتش دادند وبهمراهان خويش راه قتل وجرح گشادند واز صدور اينواقعه بااينکه آثار فتح ازدم شمشير افاغنه آشکار بود انکساری ببازوی اقتدار شاه درانی رخنموده دانست که کاری از پيش نميتواند برد لاجرم از راه دور بينی صلح اختيار کرده دست از کار زار کشيد ونهر سند را حد فاصلهٔ دولتين قرار داده ازراه پشاور وکابل بقندهار مراجعت کرد وشهزاده نيزراه شاه جهان آباد بر گرفته معاودت کرد واعليحضرت محمد شاه گورگانی نظر بجانفشانی قمرالدينخان وزير الممالك واستواری وپايداری مير منو معين الملك وديگر اخلاف او که درين جنك کرده بودند صوبه داری لاهور وملتان را بذريعهٔ منشور بمير منو معين الملك مفوض فرموده خودش بيکماه پس از انعقاد رشتهٔ مصالحه وفيصلهٔ دعوی بدرود جهان فانی کرده بدار البقا شتافت وشهزاده درعرض راه از فوت پدرش آگاه گشته بادل سوگوار داخل شاه جهان آباد شد وپس ازطی بساط تعزيت برتخت سلطنت جلوس فرموده صفدر جنك را وزير خويش قرار داد

{ذکر حملهٔ سوم اعليحضرت احمد شاه}

(برلاهور وپيش کش گذاشتن بذمهٔ مير منو)

(۲) درسال هزار وشصت ودو هجری اعليحضرت احمدشاه را ديگر باره عنان کشور گشائی دامن گيرضمير شده از کابل رايات عاليات را جانب لاهور شقه گشا فرموده بامير منو معين الملك جنك خفيفی کرده بصلح انجام يافت واعليحضرت احمد شاه باراضی متصرفهٔ اعليحضرت نادرشاه اکتفا کرده ماليات سيالکوت وگجرات واورنك آباد وپرسرور که امرت سر هم است چهار محال را برسم وانعام پيش کش برعهدهٔ ميرمنو گذاشت که بسبيل استمرار بکار پردازان ديوان اعلای شاهی سپارد وخود جانب کابل وقندهار رايت مراجعت افراشته بعد از رسيدن قندهار بعضی از امراء که دامن ضمير شان بلوث حسد آلوده گشته بر قتل اعليحضرت احمد شاه همداستان شده بودند واو از کيد ايشان خبر يافته ازانجمله نور محمد خان عليزائی مير افغان و کدوخان ومحبت خان فوفل زائی وعثمان خان توپچی باشی وچندی ديگر که بواقعی منشاء آن فتنه بودند همه را در جبينگه تپه مقصود شاه واقع سمت شمال شرقی شهر قندهار مقر موکب شاهی بود در موقف مواخذه حاضر فرموده حکم قتل نمود وهمه را بياسا رسانيده بجز ازعثمان خان که دست تقديرش بخرطوم پيل پيچيده درپيش تخت انداخت وازمهلکه اش رها ساخت ديگران بقتل رسيده خاطر اعليحضرت احمد شاه از خار خار فتنهٔ ايشان بپرداخت

{ذکر توجه اعليحضرت احمد شاه بجانب خراسان}

(۳) آنگاه که اعليحضرت نادرشاه بقتل رسيد شاهرخ ميرزا نوادهٔ اورا که دخترزادهٔ سلطان حسين وجوان نيکو اندامی بود وباخواص وعوام حسن معاشرت ورسم جبلی داشت مردم جانب او بنظر سلطنت ميديدند ليکن بنا برفتور ايام سيد محمد نامی بخيال خام در طمع پادشاهی افتاده ازانجا که پدرش سيد داؤد نام شخص پارسا وشوهر خواهر سلطان حسين ميرزا بود بزرك زادگی را مايهٔ سروری خود دانسته داعی امر سترك شده وتخت

بقتل رسيدن وزيرالممالك ومنتشر شدن لشکر راجگان

(۱) بان بلفظ هندی چيزيست که بباروت پر کرده بمدد آتش برفوج مخالف اندازند وآن بشکل هوائی باشد که آتش بازی معروفست

۱۲ ازغيات اللغات چنانچه درلفظ اهالی فرنك راکت ميگويند

ذکر حملهٔ سوم اعليحضرت احمد شاه بر لاهور وپيش کش گذاشتن بذمهٔ مير منو

۲ بقرار بيان خزانهٔ عامره وصاحب تاريخ احمدی وتاريخ سلطانی

ذکر توجه اعليحضرت احمدشاه بجانب خراسان

۳ بقرار نوشتهٔ تاريخ احمدی وتاريخ سلطانی وعلی قلی ميرزای اعتضاد السلطنه ايرانی وبرهان الحکم

بنا برحصول مدعای خویش در افواه انداخت که شاهرخ بمانند جدش اعلیحضرت نادر شاه از مذهب شیعه تبرا دارد واو چون در واقع باسردم بیگانه از مذهب شیعه خامه عیسویان بطرز مواسا سلوك میکرد سید محمد این روش اورا حجت اظهار خویشتن ساخته بپراکنده نمودن قلوب وتفریق آراء پرداخت وبسبب نام رسوخی درمزاج شیعیان پیدا کرد چنانچه همه باوی متفق شده جمع کثیری بدور او فراهم آمده شورش آغاز کردند وپیش ازانکه شاهرخ لشکر خود را گرد آورد برسر وی تاخته گرفتارش نموده فوراً کور نموده محبوس ساختند وسید محمد را سلیمان لقب نهاده پادشاه خواندند وقبل ازانکه بامر سلطنت پردازد یوسف علی خان که یکی از سرداران معتمد افواج شاهرخ بود کمر انتقام بربسته باسید محمد درآویخته مغلوبش ساخت وبدست آورده بقتل رسانید وشاه رخ را از زندان براورده برتخت سلطنت نشانیده زمام مهام امور را بدست خویش گرفت ودوتن دیگر از امراء چون جعفر خان سر کردهٔ اکراد ومیر عالم خان امیر اعراب بمخالفت یوسف علیخان اتفاق کرده اورا بقتل رسانیدند وشاه رخ را دوباره بزندان فرستادند وپس از چند روز این هردو نیز بمخاصمت هم برخاسته در بیرون شهر باهم مصاف داده امیر عالم خان غالب آمد واعلیحضرت احمد شاه از شورش امرای خراسان وزندانی شدن شاهرخ باخبر گشته بعزم اینکه هرات را ضمیمهٔ ممالك متصرفهٔ خویش سازد وهم امرای خراسان را تنبیه وتهدید نموده شاهرخ را از زندان کشیده بر مسند حکومت نشاند رایت توجه بجانب هرات ومشهد برافراشت ودر حین ورودش بهرات امیر عالم خان عرب که پس از حبس شاهرخ بهرات آمده بحکومت پرداخته بود بقلعه داری صرف همت نموده مدت چهار ماه شهر هرات را بمحاصره انداخت وآخرالامر مردم سکنهٔ شهر از شدت قحط وغلا بستوه آمده از اعلیحضرت احمد شاه طالب امان شدند وبرج خاکستر را بدست لشکریان اعلیحضرت احمد شاه داده جمی از دلاوران افغان برفراز ان برامدند وامیر عالم باوجودیکه از مکاند شهریان وپیوستن ایشان باشکر افغان مستحضر گشت بازهم خود را از دست نداده تن بمرك داده پای ثبات بیفشرد تا که کشته شد وشهر هرات بتصرف اعلیحضرت احمد شاه درامده بعد از فتح هرات پنج هزار سوار را بسالاری سردار جهان خان فوفل زائی بعزم شبخون بر لشکریکه از خراسان راه مدافعهٔ اعلیحضرت احمد شاه پیش گرفته بود روانه کرد وخراسانیان که بقربت شیخ جام رسیده بودند از کشته شدن امیر عالم خان واز دست رفتن هرات وایلغار نمودن سردارجهان خان بجانب ایشان آگاه شده راه مراجعت بجانب خراسان پیش گرفتند وسردار جهان خان بساقهٔ لشکرخراسان دوچار گشته همه را غارت کرده بهرات معاودت کرد واعلیحضرت احمد شاه حکومت هرات را بدرویش علیخان هزاره مفوض داشته خود بالشکر جانب مشهد راه بر گرفت وبمجرد وصول شهر را محاصره کرده شهزاده نصر الله میرزا ونادر میرزا باقلیلی از سوارهٔ خراسان ومعدودی ازغلامان ازشهر بیرون شده بیك جانب اردوی اعلیحضرت احمد شاه حمله مینمودند وتا که افاغنه بمدافعه میپرداختند ازانسو عنان باز کشیده طرف دیگر میتاختند واعلیحضرت احمد شاه هرتدبیریکه اندیشید بران دو شهزاده دست نیافت وپس ازانکه مدت محاصره چهار ماه طول کشید جانبین بصلح راضی شده اعلیحضرت احمد شاه عیال وپسر خود شهزاده تیمور را که از زمان اعلیحضرت نادر شاه تااینوقت در

ذکر محاصرهٔ نشابور

مشهد بودند بامبلغ بسیاری باسم نعل بها گرفته وشاهرخ را اززندان بدرآورده بحکومت منصوب کرد وخود باسپاه خویش راه نشابور پیش گرفت وعباس قلیخان بیات که بحکومت انجا قیام داشت از راه مدافعه ابواب شهررا بربسته بروج وبارهٔ حصار را استحکام داده بقلعه داری پرداخت وازانجا که خود را مقابل اعلیحضرت احمد شاه مغلوب مشاهده کرد باحاجی سیف الدین عم خویش مشورت نموده به تعلیم وتدبیر او ظاهراً طرح مصالحه انداخته باطناً بلیت ولعل اعلیحضرت احمد شاه را تاآنوقت معطل ساخت که زمان زمستان دررسیده فراز ونشیب کوه وصحرا را تمام برف گرفت ولشکر اعلیحضرت احمد شاه را از کثرت برف وشدت سرما دست

از کار باز مانده اعلیحضرت احمد شاه دانست که این مصالحه جوئی عباسقلی خان از در مکایده وبنابر تدبیر هلاکت او ولشکریانش بوده پس ناچار باسپاه خویش از دور نشابور بر خاسته راه مراجعت بجانب هرات پیش گرفت وهرچند درحمل ونقل بنه واغروق وتوپخانه سعی وکوشش نمود از شدت سرما نتوانست با خود بردارد چنانچه بنه را همچنان که بود گذاشته اتواب را درقنوات انداخته رو براه نهاد ودرهر منزل جمی ازسرما تلف گشته طریق آخرت می پیمود تا که درمنزل کافر قلعه رسیده ازقضا درانجا سختی سرما مضاعف شده هشت هزار نفر هلاك گشت وجمی بهوای انکه خودرا بابادانی کوسویه یا کهسان واقع دوفرسنگی انمکان رسانند در وقت عبور ازرود هرات بتمنای اتش خاك هستی بباد فنادادند ومابقی ازنیمهٔ شب تا سحر شکم اشتران بارور را دریده جای میگزیدند وبعداز سردشدن همچنان درشکم اشتر دیگر قرار میگرفتند تا که ازدست مهالك بدان واسطه امان یافته وارد هرات شدند ودرویش علیخان هزاره که ازناصیهٔ حالش آثار خیانت وطغیان نمایان بود بامر اعلیحضرت احمد شاه از حکومت هرات معزول گردیده دیگری ازچاکران معتمده بامور حکومت شده خود اعلیحضرت احمد شاه بالشکریکه همراه داشت وارد قندهار شد وبه تکمیل وترتیب لشکر پرداخته بتهیهٔ الات واسباب گوشمالی عباس قلی خان نشابوری وجه همت مصروف فرمود .

توجه اعلیحضرت احمد شاه بار دوم بجانب خراسان

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه ﴾

(بار دوم بجانب خراسان درسال هزار ویکصد وشصت و چهار)

(١) الغرض پس ازانتظام لشکر وانجام سازوبرك سفر رایات عالیات را سال دیگر ازقندهار بطرف نشابور درامتزاز آورده هریك ازسواران سپاه را امر نمود که یکمن چودن همراه بردارد ودرنشابور تحویل کارداران پادشاهی کند تاتوپ قلعه کوبی ساخته بعد بخرابی بنیاد حصار خصم پرداخته شود چنانچه پس از ورود درالکای نشابور بصنعت استادان کاردان هندوستانی توپ بزرك چودنی ریخته ودیوار شهر را بضرب گولهای قلعه شکاف آن کوبیده رخنه وولوله درشهر انداخت وعباس قلیخان نظر بپریشانی ومخالفت رعیت چارهٔ بجز اطاعت ندیده روی التجا بدرگاه اعلیحضرت احمد شاه آورده اظهار خجالت وانفعال کرد واعلیحضرت احمد شاه عذر اورا پذیرفته ازشیوهٔ مردی طایفهٔ بیات خرسند گردیده حکومت نشابور را بدستور سابق بعباس قلیخان تفویض نموده سردار جهانخان را بانصیر خان حاکم بلوچستان به تنبیه وسرزنش علیمردان خان زنگوئی حاکم طون وطبس مأمور فرموده خود ازنشابور حرکت کرده وارد مشهد شد وآن دوتن سردار دران ولایت رفته قتل وغارت وخرابی زیاد بعمل اورده عاقبت الامر درمابین علیمردان خان وسردار جهانخان ونصیر خان درموضع کاخك وکناباد محاربهٔ شدید رو داده جانبین از اسپان فرود امده بکارد وخنجر و مشت وگریبان بهم درآویختند وبسیار خون یکدیگر بریختند تا که علیمردان خان بقتل رسیده پای ثبات همراهانش بشکست چنانچه هزیمت یافته رو ازجنك برتافتند و سردار جهانخان ونصیر خان چندی درانجا درنك کرده بعداز ضبط وربط نزدیك ودور ونظم ونسق سرحد وثغور روی مراجعت بسوی اردوی اعلیحضرت احمد شاه اوردند وهمچنین اعلیحضرت احمد شاه چون وارد ارض اقدس شد شهریان اورا ازدخول مانع امده وی شهر را بمحاصره انداخته پنجهزار سوار بسرکردگی شاه پسندخان بتاخت وتاز شاهرود وبسطام وسبزوار فرستاد ومشار الیه محال اند وبلدرا تاخته خودرا ازحمل اموال و اثقال گرانبار ساخته روی معاودت بسوی مشهد آورده داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه شد وازینسوی اعلیحضرت احمد شاه که شهر مشهد را بمحاصره انداخته بود چون مدت محاصره ششماه طول کشیده مشهدیان را حال به تباهی رسید لاجرم شاهرخ پسران خودرا باگروهی از سادات وعلما ازدرالتجا نزد اعلیحضرت احمد شاه روانه نموده از حقوق نعمت نادری بدویاد اوری کرده بحرمت روضهٔ رضوی بمصالحه اش راضی کرد مشروط باینکه سکه وخطبه بنام اعلیحضرت احمدشاه

١ بقرار نوشته خزانهٔ عامره وتاریخ احمدی

زده وخوانده شود ومهر فرامین وارقام واحکام بنام شاهرخ باشد چنانچه پس از انعقاد و قرار داد مصالحه شاهرخ مهر خودرا بدین بیت مسجع ومحکک ساخت ؞ یافت از الطاف احمد پادشاه ؞ شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه ؞ ومحالات جام وباخرز وتربت حیدریه و خواف وترشیز که در بین هرات ومشهد واقعند از ولایات شاهرخی جدا وضمیمهٔ مملکت افغانستان شدند واین وقت اعلیحضرت احمد شاه چنان اقتدار داشت که میتوانست همت بر تسخیر تمام ایران کارد ولیکن از عدم اقتضای وقت که خرابی وپریشانی بحال همه ممالک ایران راه یافته ومردم آن مملکت افاغنه را مفشأ ومصدر تمام صدماتیکه بدیشان وارد آمده بود میدانستند وسعیکه باعث تغییر مذهب ایشان شد دوباره کینه‌های دیرینه را در سینها بالنسبه باینطایفه تازه کرده بود وعلاوه بر همه چون خود اعلیحضرت نادر شاه تقلبا بربلاد استیلا یافته وپادشاهی را غصب کرده بود بعد از فوتش هر کس دربازوی خود نیروئی دید در خیالی افتاده هر جا حاکم قصبه یا امیر طائفهٔ بود سودای سروری وسلطنت می‌پخت بنابرین اعلیحضرت احمدشاه بخود اندیشیده بدل قرار داد که بهتر اینست که بپادشاهی افغانستان قناعت کرده عبث خودرا بکش وواکش بیندازد ووجه همت مصروف استحکام سلطنت در مملکت خود نماید چنانچه کار خراسان را بمصالحه انجام داد والحق که این اندیشه وتدبیر او شایستهٔ تحسین است که بدین سبب نه تنها پادشاهی را در خانه وادهٔ خود نهاد بلکه افغانستان را سلطنت مستقل باقتداری گردانیده افاغنه را عظمتی در انظار ووقعی در اقطار داد که قبل ازین نداشتند خلاصه اعلیحضرت احمد شاه نظر باینکه هر که پادشاه ایران شود مملکت خراسان سدی مابین افغانستان وممالک ایران خواهد بود کفالت استقلال خراسان را بر عهده گرفته مراجعت فرمود وشاهرخ باعدم بینائی نامی از امارت بر خود گذاشته بر خراسان واطراف آن که متعلق بدولت افغان نشده بود حکم روا گشت وبعضی از امراء که رعایت وی را داشتند هدایای سالیانه برای او میفرستادند واعلیحضرت احمد شاه وارد هرات شده وزیر شاه ولیخان را به تسخیر ترکستان مأمور کرد

﴿ ذکر لشکر فرستادن اعلیحضرت احمد شاه

(جانب ترکستان بسالاری وزیر شاه ولیخان)

(١) وزیر موصوف از پیشگاه حضور اعلیحضرت احمدشاه بالشکرشایان بتسخیر وتصرف این طرف رود جیحون مأمور گردیده از هرات بدان سوراه بر گرفت وخود اعلیحضرت احمد شاه وارد قندهار شد وشاه ولی خان از مرو عبور کرده میمنه واندخود وشبرغان وبلخ وبامیان را تابدخشان مسخر نمود ودر هر یک از ولایات مذکوره حاکمی از افغان واوزبک گماشته خود لوای مراجعت بجانب قندهار افراشت وجبهه سای سدهٔ سنیهٔ علیا گشت واعلیحضرت احمد شاه بجایزه این فتح بزرگ اورا مورد اشفاق والطاف ملوکانه نموده بمنصب وزارت دیوان اعلی مفتخر فرمود

....

﴿ ذکر توجه چهارم اعلیحضرت احمد شاه ﴾

(در سال هزار وصد وشصت وپنج هجری بجانب لاهور)

(٢) درین سال باز اعلیحضرت احمد شاه را شوق لاهور گریبان گیر ضمیر گردیده از قندهار رهسپار آندیار شد ومیر منو معین الملک از راه مدافعه پیش آمده تاچهار ماه بالشکر شاه مقابله ومحاربه کرد وآخر الامر از کید ونفاق انگیزی آدینه بیک وکورامل که هردوی شان معتمد ومدار علیه بودند پای ثباتش بر شکسته از راه معذرت عفو تقصیر خواسته ملتمس امان شد واعلیحضرت احمد شاه از جرایم او در گذشته وکردارش را نا کرده انگاشته از جانب خود بنائب الحکومتی لاهور مأمورش فرمود وخود از راه کابل بقندهار مراجعت کرد

[right margin:]
بقرار نوشته ...لی قلی میرزا

...وجه چارم ...علیحضرت ...حمد شاه ...جانب لاهور

بقرار نوشته ...زانه عامره تاریخ احمدی

—§ ذکر واقعاتیکه بعد از مراجعت اعلیحضرت احمد شاه §—

(در لاهور رو داده باعث توجه وی بجانب لاهور و کشور هند شد)

(١) چون میر منو معین الملک از الطاف بیکرانهٔ اعلیحضرت احمدشاه نائب الحکومه لاهور شد ازراه صداقت وهواخواهی طریق خدمت می سپرد وتا اوایل سال هزار و صد وشصت وهفت هجری روز بسر برده بعد از آنکه از فرط نمک حرامی احمدشاه کورکانی را با مادرش کور کرد در محرم سنه ١١٦٧ یکهزار ویکصد وشصت وهفت از اسپ افتاده وبا بعرض هیضه بدرود جهان کرد واعلیحضرت احمدشاه بعد از فوت او فرمان حکومت لاهور را بنام میر مؤمن پسروی از قندهار اصدار فرمود وبسببیکه میر مؤمن طفل خورد سالی بود مغلانی بیگم مادرش بطفیل آن طفل خود زمام مهام ملک را متصرف شده باتفاق طره باز خان که اختیار دار کار شوهرش میر منو بود بربط وضبط حکومت پرداخت همهٔ امراء از سلوک طریقهٔ مذمومهٔ او متنفر شده خصوصاً بکاری خان رستم جنگ که مختار کل امور بود دل تنگ گشت وبعد از اندک زمان که میر مؤمن پسر خورد سال مذکور مغلانی بیگم باجل موعود در گذشت خواجه موسای احراری داماد میر منو معین الملک بجای خسرزاده اش بحکومت قیام ورزید ورستم جنگ که از دست مادر میر مؤمن دل تنگ شده بود بهوای آنکه صوبه داری لاهور را بتصرف خود آورد طره باز خان را بزهر دادن میر منو معین الملک متهم ساخته بزندانش انداخت تا که بفسانه وفسون بقتلش رسانیده خود مستقل بکار صوبه داری پرداخت ومغلانی بیگم از کید رستم جنگ خبر یافته اورا نزد خویش طلبید و کنیزان را امر کرد که بزیر چوب کشیده قالبش را از روح تهی ساختند وبعد از چندی خواجه عبدالله خان بن نواب عبدالصمد خان سیف الدوله دست تسلط یافته مغلانی بیگم را درقید ومحبس انداخت وصوبه داری را بذریعهٔ عریضه از حضور اعلیحضرت احمد شاه درانی برای خود التماس نمود واو بخلاف التماس وی امان خان برادر سردار جهان خان را از حضور بلاهور مأمور فرمود ووی پس از رسیدن درلاهور دست تعدی بآزار وایذای مردم نزدیک ودور گشوده ازان جمله مبلغی بالای خواجه عبدالله حواله کرد واو از ادای آن وجواب محبوس کردن مغلانی بیگم عاجز آمده فرار کرد وحکومت لاهور کما فی السابق بمغلانی بیگم قرار گرفت وپس ازان خواجه میرزا جان نامی از جماعه داران عمدهٔ معین الملک نیز مغلانی بیگم را قید کرده آخر الامر بصلح انجامید ودرخلال این احوالیکه دربین اعیان لاهور وعیال معین الملک روداد اعلیحضرت احمدشاه درانی ایشیک آقاسی عبدالله خان را ازحضور بالشکر بتسخیر کشمیر مأمور فرمود واو کشمیر را از تصرف کار گذاران عالمگیر ثانی کشیده عبدالله خان معروف بخواجه کوچک را با جمعی از سپاه برسم نیابت در کشمیر گذاشته امور دیوانی را بسکجیون نامی ازقوم کتری اهل هنود مقیم کابل که پیشتر ازین باشاه ولیخان وزیر ملازمت داشت واعلیحضرت احمدشاه اورا از حضور جهت وصول مال دیوانی نزد معین الملک صوبه دار لاهور فرستاده انجام خدمت کرده بود تفویض نمود وزین خان مهمند را بحکومت سهرند مأمور فرموده خود لوای مراجعت افراشته شرفیاب حضور شاهی شد وپس ازمعاودت او میر شهاب الدین عمادالملک که بن امیرالامرای فیروزجنگ بن نواب آصف جاه ودخترزاده وزیر الممالک قمرالدین خان که در یورش سنه ١١٦١ یکهزار ویکصد وشصت ویک روز ٢٢ ربیع الاول چنانچه مذکور شده آمد ازضرب گلوله توپ اعلیحضرت احمدشاهی کشته شده بود هنگامه آرا گردیده درلاهور عمل دیوانی را برهم زده مغلانی بیگم را ازصوبه داری لاهور خلع کرده آدینه بیک خان را نصب نمود وهمچنین سکجیون عامل مال دیوانی کشمیر نیز لاهور را ازتصرف کار پردازان دولت افغانی بیرون دیده سر ازجیب تمرد کشید وفتنه آغاز کرده سردار فوج افاغنه را مقتول نمود وخواجه کوچک حاکم کشمیر را اول در زندان مقید کرده درثانی اخراج البلدش نمود وپس ازان چیزی زر فرستاده بواسطه میر شهاب الدین عمادالملک ازعالمگیر ثانی منشور صوبه داری کشمیر را بنام خویش حاصل کرد وسکه و خطبه را

[left margin:]
ذکر واقعاتیکه باعث توجه اعلیحضرت احمدشاه بجانب لاهور وهند شد ١٢
(١) بقرار بیان خزانه عامره وصاحب تاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

بنام او رواج داد واعلیحضرت احمد شاه از فتنه جوئی عماد الملک ومفسده خوئی سکجیون وغیره واقعات مذکوره ازدرد بخود پیچیده سامان سفر لاهور وهندساز کرده تصمیم عزم کوشمالی باغیان فرمود

﴿ ذکر یورش تجم اعلیحضرت احمدشاه ﴾

(از قندهار بجانب لاهور وهند در سنه ۱۱۷۰)

ذکر یورش تجم اعلیحضرت احمد شاه بجانب لاهور وهند ۱ مطابق بیان صاحب خزانه عامره و تاریخ سلطانی

(۱) اعلیحضرت احمدشاه درسال هزار ویکصدو هفتاد هجری باز ازقندهار براه کابل مرحله پیمای صوب لاهور کشت ومطابق انجال آدینه بیك ازیکی از ولایات میان دو آبهارو بجانب لاهور رهنورد ومغلانی بیکم خانخانانه از سردار جهانخان بادل پردرد التماس مدد نموده بود که اعلیحضرت احمدشاه راه ورود بلاهور نزدیك کرده آدینه بیك ازعدم نیروی مقاومت ازراه فرار داخل صحرای هانسی حصار شد و اعلیحضرت احمد شاه داخل لاهور کردیده نظم ونسق نهاده نظر بضعف دولت مغولیه رایت تسخیر دهلی برافراخت واکثر امرای مغولیه را از عرض راه بارسال رسایل مستمال ساخت چنانچه ازان جمله نواب نجیب الدوله خان در اراضی قریهٔ کرنال ازراه پذیره پیش آمده شرف بار حاصل کرد وهمچنین وقتیکه زمین سونپت واقع بست کروهی دهلی فرودگاه اردوی شاهی کشت عماد الملك غازی الدینخان از راه التماس عفو تقصیر حاضر اردو شده فیض رکاب بوسی در یافته عذرش پذیرفته آمد وپس ازدرك سعادت پای بوسی رخصت معاودت حاصل کرده وارد دهلی کردیدودر قصبه نریله واقع ده کروهی دهلی دوباره باعزیزالدین برادرعالمکیر ثانی بن اعلیحضرت جهاندار شاه بن اعلیحضرت بهادر شاه بن اعلیحضرت اورنك زیب بسلام فایز شده مورد اشفاق ملوکانه آمدند وبهمرکاب شاه والاجاه بروز جمعه هفتم ماه جمادی الاول سنه ۱۱۷۰ هزار و یکصد و هفتاد داخل دهلی شده شاه باعالمکیر ثانی ملاقات کرد

﴿ ذکر ورود اعلیحضرت احمد شاه ﴾

(دردهلی ومصالحت ومواصلت نمودن باخاندان سلطنت مغولی)

ذکر ورود اعلیحضرت احمد شاه در دهلی (۲) بموجب نوشتهٔ خزانهٔ عامره وصاحب تاریخ سلطانی

(۲) چون اعلیحضرت احمد شاه بشهر درامد لشکرش را قدغن بلیغ فرمود که دست بتاراج مال وایذای اهل وعیال اهالی سکنهٔ شهر نکشایند وبمروت وحمایت رفتار کنند ومدت یکماه در آنجا درنگ کرده درخلال زمان توقف بصلاح وصوابدید اعلیحضرت عالمکیر ثانی وواسطه سردار جهانخان نجابتخان روپیه برسم وانم پیشکش از نظام الدوله پسر وزیر الممالك قمرالدینخان مطالبه فرموده بازای آن منصب وزارت کشور هند را بوی مژده رسانید واو از دون همتی وخست طبع قبول نکرده محرم خان خواجه سرا مأمور تجسس وجوه نقدینهٔ وی کشت وپس از ابراز اندوختهٔ او جکرش را باتش حسرت سوخته دو کرور روپیه کرفته تحویل خزانهٔ اعلیحضرت احمد شاه شد وازین معنی غازی الدینخان عمادالملك خوفناك کشته فرار کرد واعلیحضرت احمدشاه سردار جهانخان را بعقب او فرستاده چون داخل فرخ آباد شده بود سردار بر مهام ماموره فایز نکشت وطایفهٔ هنود متهرا را بفرمان اعلیحضرت احمد شاه قتل عام کرده پس ازنهب وغارت قوم مذکور جهة امری جریده طلب حضور شده بعوض اوشاه ولیخان وزیر مأمور تخریب متهرا کردیده اونیز بعدازحصول مدعا معاودت کرده شرف وصول حضور دریافت واینوقت اعلیحضرت احمدشاه دخترعزیزالدین برادر عینی اعلیحضرت عالمکیر ثانی را برسم ورواج خسروانی بحبالهٔ ازدواج شهزاده تیمور که شرف اندوز حضور بود درآورده پس ازطی بساط سوروسروردهلی را بعزیزالدین محمد بن اعلیحضرت محمد شاه بن اعلیحضرت محمد عالمکیر سپرده نظام الدوله پسرقمرالدین خان وزیرالممالك را بقرار مژدهٔ که داده ووجه کرفته بود منصب وزارت ونجیب الدوله را لقب امارت مرحمت نمود

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه ﴾

(جهت سرزنش سورج مل جات بجانب اکبر آباد)

ذکر توجه اعلیحضرت احمدشاه بجانب اکبر آباد (۱) بقرار نوشته صاحب تاریخ سلطانی

(۱) وخود بعزم تنبیه سورج مل جات که ازدیر بازصوبهٔ اکبر آبادرا تغلباً متصرف شده بود رایات عالیات ظفرآیات را دراوایل ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۷۰ هزار ویکصد و هفتاد از دهلی بدانصوب شقه کشا فرموده بلم کده را که بفاصلهٔ پانزده کروهی دهلی واقع وازاراضی مقبوضهٔ سورج مل جات بود بمحاصره انداخته در ظرف سه روز بضرب توپ عدوکوب دیوار حصار را پست ساخت وکلید فتح بدست آورده همه مردم قلعه را ازدم تیغ گذرانیده مال ومنال شانرا بتاخت وپس از انجام کار آنجا بعزم تخریب متهرا که معبد قدیم اهل هنود است حرکت کرده درقتل عام و شکستن اصنام وتاراج مال ومتاع سکنهٔ آن حدود صرف نظر نکرد واز هیچ چیز فرو کذاشت نفرمود حتی مردم نواحی قریه وبعیدهٔ آنمقام که ازدم تیغ تاریان کنار بودند از هول وبیم جان کریخته بمواضع مستعده پناه بردند واعلیحضرت احمد شاه مظفرومنصوروارد اکبرآباد کردیده میرزا سیف الله خان قلعه دار سابقهٔ پادشاهی سر اطاعت فرود نیاورده بمدافعه وانداختن کلوله توپ پرداخته واحدی را نکذاشت که پیرامون وی راه یابد واعلیحضرت احمدشاه که سردارجهان خان را درحین توجه بجانب اکبر آباد بتسخیر قلاع سورج مل جات تعین فرموده ووی سرکرم خدمت کوبی وقلعه کشائی بود که ازقضای مبرماًالهی درافواج اعلیحضرت احمد شاهی که بنزدیك آکره نزول داشت چنان وبای عام درافتادکه مجال اقامت محال کشت بنابران اعلیحضرت احمد شاه دست از تصرف ملك سورج مل جات باز کشیده بعزم مراجعت افغانستان از آهنکی که داشت عطف عنان کرده روی بسوی دهلی آورد وآنکاه که به نزدیك دهلی رسید اعلیحضرت عالمکیر ثانی بانجیب الدوله ازراه پذیره بدر تالاب مقصود آباد برآمده باهم ملاقات کردند وچندیکه اعلیحضرت احمد شاه دردهلی درنك نمود دختر فردوس آرامکاه اعلیحضرت محمد شاه را بحبالهٔ نکاح خویش در آورده طریق مراجعت افغانستان برکرفت و چون وارد سهرند شد عبدالصمد خان اشنغری محمد زائی را بحکومت آنجا سرافرازی داده وارد لاهورشد وشهزاده تیمور را بنائب الحکومتی لاهور وملتان وتته و کشمیر وجمو وغیره ولایات پنجاب نصب فرموده سردار جهانخان سپهسالار را پیشکار او تعین نموده حکم قتل سکهان سکنه امرت سررا که دراکثر اوقات مصدر فتنه وفساد شده کردکینه وعناد می انکیختند داد چنانچه مردم امرت سر را قتل ومال ومنال همه را تاراج کرده تالاب آنجارا از سنك وخاك انباشته بعد از راه کابل وارد قندهار شده برمسند استراحت تقرر جست

﴿ ذکر شورش وفتنهٔ مردم هند ﴾

(وپنجاب بعد از مراجعت اعلیحضرت احمد شاه)

ذکر فتنه وشورش هند وپنجاب (۲) بقرار نوشته خزانه عامره وتاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

(۲) بعد ازانکه اعلیحضرت احمد شاه ازهند مراجعت کرده وارد قندهار کشت درسنه ۱۱۷۱ هزارویکصد وهفتاد ویك سردارجهان خان آدینه بیك را که درلکی جنکل خزیده بود بنابران که ازعمل ودخل ملك علم کامل حاصل داشت استمالت نموده بارسال رقم وخلعت حکومت میان دو آبها کرامش فرمود واو که چنین روزرا از خداوند میخواست فوزبزرکی دانسته بنظم ونسق وحکومت دوآبه پرداخت وبعد از چندی بفرمان طلب حضور شهزاده شد نظر بکردار سابقه خود که در واقعات سال هزار ویکصدو هفتاد رقم شده آمد اطمینان خاطر نداشت بنابران بحضور شهزاده نیامده ازراه فرار داخل کوهستان کردید و شهزاده تیمور بصوابدید سردار جهان خان مرادخان نامی را بحکومت دوآبه بجای او مأمور فرموده بلند خان وسرفراز خان را بمعاونتش تعین نمود وآدینه بیك در کوهستان مصدرشورش کشته کروه سکهه را اغواء بمونا القا نموده

بافوجی از خود بسر مراد خان حاکم دوآبه فرستاد وجنگ دست داده بلند خان بقتل رسید ومراد خان باسرفراز خان تاب نیاورده از راه کرنز نزد سردار جهانخان و شهزاده شدند و سکهان تمام پرکنات دوآبه خصوصاً جالندر را بایما واشارهٔ آدینه بیک تاراج کردند ودر خلال اینحال کنبانه راو و شمشیر بهادر نامان برادران بالاجی راو باهولکر وغیره سرداران اهل هنود باسپاه نامعدود آتش فتنه برافروخته از دکهن روی تسخیر وستیز جانب هند آوردند وچون بحوالی شاهجهان آباد رسیدند آدینه بیک را غنچهٔ مراد برشگفته بارسال رسایل ومکاتیب پی در پی ایشان رادعوت بنجاب کردو آنان که خواهان این شوروفغان بودند ازآنجا که رسیده بودندروی فساد بسوی لاهورآوردند وچون بنزدیک سهرند رسیدند عبدالصمدخان حاکم آنجا بمدافعه برخاسته بکارزار پرداخت ودر جنگ گاه دستگیر خصم شده سردار جهانخان نظربازدحام اهل هنود وقلت جمعیت خود اقامه لاهور را از صواب دور دانسته باشهزاده تیمور لاهور را گذاشته درچهار محل وزین آباد رفته بدور خویش سنگری افراشته گوش بآواز نشستند وازانسوی اردوی اهل هنود لاهور را بی‌شایبهٔ کلفت متصرف شده ازعقب شهزاده روبجانب چهار محل نهادند وشهزاده تیمور باسردار جهانخان اگر چه در کشش و کوشش صرف همت نمودند ولیکن در آخر کار نظر بکثرت لشکر هند وقلت افاغنه سردار جهانخان راخوف مستولی گشته بخود اندیشید که مبادا از حادثهٔ تقدیر شهزاده باوی اسیر و دستگیر شوند پس مردان ودلیران رابهبانهٔ شبخون بسلاح آراسته خودش درهنگام عشاشهزاده را برداشته راه فرار برگرفت وتاقلعهٔ اتک درجائی عنان بازنکشید وازگذرگاه اتک عبور کرده وارد پشاور شده ازآنجا عرض پرداز حضور اعلیحضرت احمد شاه گشتند وازماجرا برای او نوشته آگهی دادند و آدینه بیک بامرهتیان ازگریختن شهزاده وسردار جهانخان مستحضر گردیده ازتعاقب شان اسپ جلادت تاختند وبسنگر ریخته بقیه اردوی شهزاده را قتل وغارت کردندوقراول ایشان تاآب جیلم از عقب شهزاده تاخته واورا نیافته برگشتند واسیران را بفضیحت ورسوائی وخواری درامرتسر برده تالاب آنجارا که اعلیحضرت احمد شاه آکنده بود خاک وخاشاک کش را بالای اسیران پاک کردند وتابتسل نامی را باچند هزار سوار مأمور باقامهٔ کنار نهر سند نمودند که معابر وسواحل را محافظت نماید تالشکر اعلیحضرت احمد شاه بیخبرانه بامداد اینطرف آب نیاید حالاصه ازدیرهٔ غازیخان تاملتان و آب چناو همه ازقبضهٔ کارگذاران اعلیحضرت احمدشاه برآمده در تصرف غالبانهٔ آدینه بیک و سکهان در آمده در هنگام پشتکال سرداران اهل هنود لاهور را بآدینه بیک سپرده سالیانه هفتاد و پنج لک روپیه باسم پیشکش برعهده او گذاشته خودمرهتیان مراجعت کرده بشاهجهان آباد رفتند وبعد ازتوقف چند روز جنکو نام که بتسخیر ملک راجکان اجمیرمامور بود باقامهٔ دهلی معین گشته دیگران عازم دکهن شدندوشورش بزرگ درهند برپاکرده راه خویش گرفتند چنانچه دتانام سندیه باتفاق عمادالملک وغیره نجیب‌الدوله‌را در موضع سکرتال محاصره کردند واو وزیر الممالک شجاع‌الدوله بن جلال‌الدین حیدرابوالمنصور رابذریعهٔ مکتوب بمعاونت طلبید وهمچنین عمادالملک غازی الدین خان نیزازوی استمداد جست وشجاع‌الدوله نخست درامداد هریک ازطرفین متردد شده آخرالامرمعاونت نجیب‌الدوله را اقرب بصواب دانسته ازراه یاری اوعازم سکرتال شد ودرعین اشتعال نایرهٔ قتال داخل سکرتال گردیده موجب هزیمت مرهتیان نکوهیده خصال گشت سپس شجاع‌الدوله و نجیب‌الدوله باتفاق دیگر راجکان هند وافغانانیکه ازتسلط واستیلای مرهتیان رنجیده خاطرشده بودندبرعایت حمایت اسلام وحفاظت جان ومملکت خودها عرایض بحضور اعلیحضرت احمد شاه فرستاده التماس نهضت موکب وی را بجانب هندنمودند ودرخلال اختلال مذکور آدینه بیک راکه مبنا ومنشأ همهٔ مفسده ومصدر تمام فتنه بود اجل موعود در رسیده درماه محرم هزارویکصدوهفتادو دوسنه ۱۱۷۲ راه آخرت پیش گرفت وجنکو راو پس ازفوت اوفوجداری سهرند رابصدیق بیک داده دوآبه رابزوجهٔ آدینه‌بیک سپردوسابانام مرهته را بصوبه‌داری لاهور گماشت واوپس ازرسیدن درلاهور تانزدیک اتک لشکر جهت حفاظت سرحد وحراست ثغور مأمور نموده‌خود بحکومت پرداخت

{ ذکر نهضت موکب اعلیحضرت احمد شاه }

(دفعهٔ ششم جانب هند جهت اطفای نائره غوغا)

ذکر نهضت ششم اعلیحضرت احمد شاه جانب هند

(۱) اعلیحضرت احمد شاه از هزیمت شهزاده تیمور و عرایض راجکان هند فتنه جوئی ومفسده خوئی مرهتیان را کماهوحقه مستحضر گشته با سامان هرچه تمامتر درسال سنه ۱۱۷۳ هزار وصد وهفتادوسه‌بازروی بسوی کشور هند آورد ودر ساحل نهراتک باخود سابا صوبه دار لاهور و یاتابتل گماشته او جنک خفیفی رخ داده گروه هنود رو بهزیمت نهادند ومنهزماً داخل لاهور شده نیروی مقاومت دربازوی خود ندیده از راه فرار جانب دهلی رفت وزوجهٔ آدینه‌بیک وصدیق بیک که صوبه داری دوآبه وفوجداری سهرند داشت نیزاز هیبت وسطوت کوکبهٔ شاهی فرار کردند واعلیحضرت احمد شاه درماه صفر سنه ۱۱۷۳ هزار ویکصد وهفتادو سه وارد جومن مضافات لاهورشده ازراجهٔ آنجاپیشکش مرسوم گرفته بدون ترمیم محال مخروبه ومنهوبه دست سکهان راه دهلی پیش گرفته شهزاده تیمور را باسردار جهانخان بقراولی نامزد فرمود وازانسو عماد الملک غازی الدینخان که سری بفساد جنبانیده شجاع الدوله اورا از سکرتال هزیمت داده بود از توجه اعلیحضرت احمد شاه آگاه گشته بلامساهله فوراً داخل دهلی شده عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی را باانتظام الدوله پسر قمرالدین خان باتهام اینکه با اعلیحضرت احمد شاه ارسال ومرسول مکتوب دارند بقتل رسانیده آهنک جنک اعلیحضرت احمد شاه نمود و جنکورا و مرهته را باجمعی ازسپاه مأمور پیش رفتن نموده خود بالشکر انبوه از عقب او راه مدافعه برگرفت واز جانب دیگر دتا (۲) که بعدازهزیمت افواج هنود از سکرتال باشجاع الدوله گفتگوی مصالحه داشت وهنوز سخن صلح باقی وباآشتی نیانجامیده بود که دتا ازمرور اعلیحضرت احمد شاه ولشکرش از لاهور آگاه گردیده از صلح باشجاع الدوله درگذشته باهشتاد هزار سوار روی مدافعه براه اعلیحضرت احمد شاه نهاد و اعلیحضرت احمد شاه نظر بکثرت آمد ورفت لشکرمرهته دانست که راهیکه بجهت رفتن در پیش است علوفه وآذوقهٔ اندک خواهد داشت پس ازدریای جمن (۳) عبور نموده وارد انتربید شد وانتربید دربین آب گنگ وجمن واقع وابتدای خاک آن دامن کوه کماون وانتهایش اله‌آباد است وآب هردو نهر مذکور ازجبل مزبور برخاسته دربلدهٔ اله آباد بهم ملحق میشوند واعلیحضرت احمد شاه ازانجا حرکت کرده چون بسهرند رسید سعدالله خان ونجیب الدوله واحمد خان بنکش ورحمت خان ودوندی خان که موطن ایشان درابتدای خاک انتربید بود از راه اطاعت پیش آمده شرف اندوز ملازمت رکاب شاهی شدند وازانسو دتا باهشتاد هزار سواریکه همراه داشت بحوالی سهرندبقراول اعلیحضرت احمد شاه که ازموضع انتربید مأمور قراولی فرموده بود ملاقی گشته جنک درپیوست ودتارا شکست رو داده بجنک وگریز خودرا تامیدان موسوم بدنی واقع قریب شاهجهان آبادرسانیدودر آنجا افواج اعلیحضرت احمد شاه اطراف دتا و لشکرش را فرا گرفته وی جنکو را وبرادر زادهٔ خودرا باقلیلی از سوار گریزانیده خود بادیگر فوجیکه همراه داشت از اسب فرود آمده بمحاربه ومقاتله پرداخت ودرآنیان پای شجاعت فشرده بضرب شمشیر وتفنگ از خون اهل هنود آنسر زمین را گل رنگ نموده دتا راباهمهٔ تبعه‌اش بقتل رسانیدند وازهشتاد هزار سواریکه بااو بودند همان قلیلیکه باجنکو راو قبل از اشتعال نائرهٔ قتال گریخته ازین حربگاه جان بسلامت بردند دیگران همه کشته شدند واین فتح میمون درماه جمادی الاخر سال ۱۱۷۳ هزار ویکصد وهفتاد وسه رخ داده این دو بیت در مادهٔ تاریخ آن از کتاب خزانهٔ عامره که واقعات پادشاه مذکور از آن نقل میشود مرقوم گشت که هم تاریخ باشد .

کرد سلطان عصر درانی — قتل دتا بتیغ دشمن کاه
گفت تاریخ این ظفر آزاد — نصرت پادشاه عالیجاه

سنه ۱۱۷۳

(۱) بنابرقول صاحب‌خزانهٔ عامره وتاریخ احمدی وتاریخ سلطانی

(۲) دتانام سرداری از اهل هنود

(۳) جمنا

الغرض لشکر اعلیحضرت احمد شاه پس ازانجام کار دتا وهمراهانش در همانروز بتعاقب جنکوداو اسپ
جلادت تاخته پانزده کروه مسافت را قطع کرده متصل سرای الله وردی فروکش کرد وجنکورا وبدست نیامده
روز دیگر موضع نارنول را فرودگاه ساخت درین میان هولکر نام مقیم مکنند ره از کشته شدن دتاو تباه کردیدن
سپاه او آگاه گشته بسرعت خودرا نزد سورج مل جات رسانید وخواستار آن شد که از راه اتفاق بدفع
اعلیحضرت احمد شاه پردازند او جواب داد که اکنون قوت مقابله با اعلیحضرت احمد شاه ندارم اگر با نهاد
ملك من شود آنوقت البته دست وپائی خواهم زد مقارن اینحال مردم افاغنهٔ متوطنهٔ ابتدای خاك انتربید که
خزانهٔ شاهی را باعلوفه حمل ونقل داده ازعقب اردوی اعلیحضرت احمد شاه می بردند وبهکندره فاصلهٔ بیست
کروهی جانب شرقی دهلی رسیده هولکر بسر ایشان تاخته چون افاغنه ازرفتن اوبنزد سورج مل جات
آگاه شده اکثر خزانه وعلوفه را از آب کنك بدنسوی کشیده بودند حسب المرام بر مدعا فایق نیامده قدری
از خزانه وعلوفه را که بدانسوی آب مذکور مانده بود غارت کرد واعلیحضرت احمدشاه ازین دست درازی
او آگاه گردیده شاه پسند خان را باقلندر خان وپانزده هزار سوار مأمور سرزنش هولکر فرمود چنانچه
ایشان شباشب خودرا بدهلی رسانیده روز را بسربرده نصف شب از اب جمن (۱) عبور وایلغار نمودند
وبامدادان بسکندره (۲) رسیده بیخبرانه بسر هولکر ریختند وهولکر باسه صد تن سراسیمه سان براسپان
برهنه سوار وفرار شده دیگر سران وسپاه اورا ازضرب تیغ افاغنه روز زندگی سیاه وتباه گشت واحمال واثقال
شان باقیة السیف غارت واسیر شدند بعد اعلیحضرت احمد شاه ازنارنول حرکت کرده در شاهجهان آباد نزول
فرموده ایام برشکال را درمکنند ره واقع اینطرف نهر جمن (۳) بمحاذی شاهجهان آباد ییلاق نمود تا که خبرقتل
دتا وتباه شدن سپاه او وهولکر سمر گشته بدکهن رسید صداسیو راو معروف ببادو عم زادهٔ بالاجی راو
باسران نامور ولشکر انبوه وتوپخانهٔ آتش اثر از دکهن براه مدافعهٔ اعلیحضرت احمد شاه پیش گرفته چون
بحوالی اکبر آباد رسید سورج مل جات بواسطهٔ هولکر وجنکورا وبملاقات باو رفته وی از راه اعزاز
واکرام ایشان مسافت یك کروه برسم استقبال پیش آمده نیك بنواخت و همچنین عمادالملك بواسطهٔ سورج
مل جات در حوالی متهرا ببادو پیوست وغرور بادو از کثرت سپاه وملحق شدن راجکان بوی مضاعف شد

(ذکر محاربات بادو باافواج اعلیحضرت احمدشاه)

(ومقتول ومستأصل شدن بادو)

بادورا پس ازملحق شدن راجکان هند وهمعنان کردیدن بعض امراء باوی دل قوی گشته رزم آراگردید
وبخود اندیشیده ازسبب طغیان آب جمن (٤) گذشتن وبا اعلیحضرت احمد شاه مقابل گشتن را دور از حزم
واحتیاط دانسته بدل قرار داد که اول شاهجهان آباد را متصرف شده بعد باستظهار حصار آن بکارزار پردازد
تا شاید کاری ازپیش برد چنانچه روزسه شنبه نهم ماه ذی الحجه سنه ۱۱۷۳ هزارویکصد وهفتادو سه از کرد راه
داخل شهر شده بمتصل سرای سعدالله خان رسیده بایستادوفوج را امر یورش برارك کرد ولشکرش حمله براسد
برج ودروازهٔ خضری برده جندی بدهلی دروازه مشغول زد وخورد شدند وبیست تن مغل ازبرج قلعه بضرب
کلولهٔ تفنك مدافعه میکردند تا که فوج جنکورا وبزیر دیوان خاص متصل فصیل قلعه رسیده هولکر وجنکورا و
بدروازهٔ خضری قیام ورزیده درشکستن دروازه کوشش بلیغ نمودند ولیکن ازجهت استحکام دروازه که تخته
های برنجی وسیخهای آهنین مستحکم بود تاچهار ساعت کاری ازپیش نه بردند ودراثنای این ماجرا پنجصدتن ازمردم
پیتل وازعقب ایشان تبعه هولکر وجنکورا وازجانب اسدبرج برفراز فصیل قلعه برآمده تاعمارات پادشاهی دست
بردی کردند وهرچه ازمال ومنال قلعه کیان بدستشان افتاد ازفراز باره بزیر انداختند وازسبب غارت اموال باستحکام
وحفاظت قلعه نپرداختند تا که بیست تن مغل ازتبعهٔ یعقوب علیخان برادر وزیرشاه ولیخان که قلعه دار بود

(۱) جنا
(۲) بکندره
(۳) جنا
(٤) جنا

از قلعهٔ سلیم گده روی بسوی خصم نهاده ده دوازده تن را از اهل هنود بضرب شمشیر وتفنك ازپا درآوردند
واز صدور این جرأت دست تبعهٔ بادو وجنکو وهولکر از کار مانده بازی بردهرا باختند واز فراز قلعه خودها
را بزیر انداخته حصار مسخر شده را مفت ورایکان ازدست دادند وبعد ازان لاجرم گشته در سرای سعد الله
خان واقع قرب قلعه فراهم گشته فروکش کردند وبکار مور چال ونقب مشغول شدند وعماد الملك باسورج
مل جات که ابن الوقت بودند واین وقت راه موافقت بابادو می پیمودند در کارزار مداخلت نکرده ازدورمشاهده
مینمودند ولشکریان بادو قلعه را بمحاصره انداخته ازآن جمله ابراهیم کاردی سه ضرب توپ قلعه کوب آورده
در ریك زار زیر قلعه استوار کرده بقلعه کوبی پرداخت وازصدمهٔ کلولهٔ توپ عمارات دیوان خاص وموتی محل
وشاه برج را شکست عظیم رو داد اما بحصانت قلعه آسیبی نرسید تا که ذخیرهٔ قلعه کیان تمام شده از طرف
اعلیحضرت احمد شاه نیز بنا برطغیان آب یاری ومددکاری بدیشان نشد لاجرم یعقوب علیخان پیام داده التماس
امان جان ومال وناموس کرد که پس از قبولی یافتن ملتمسش قلعه را ببادو سپارد وبادو مسئول اورا قبول
نموده بعد از توثیق عهد یعقوب علیخان باعیال ومال ومنال خویش از قلعه بیرون شده در سرای علی مردان
خان منزل گزید وازانجا بذریعهٔ کشتی ازاب جمن (۱) عبور کرده داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه گشت
وروز نوزدهم ماه ذیحجه سنه ۱۱۷۳ یك هزار ویك صد وهفتاد وسه قلعه بتصرف بادو درامده عمارات پادشاهی
باهمهٔ کارکاه سلطنت ازان وی شد واو قلعه داری را بنارو شنکر برهمن مفوض نموده جمعی را جهت حراست
قلعه باوی تعین فرموده بعد ازان بواسطهٔ برهمنی ابواب مراوده باشجاع الدوله که در اردوی اعلیحضرت احمد
شاه بود گشود وشجاع الدوله بجواب بادو اظهار نفس الامر وبیان مطابق واقع نموده پیام داد که از دیرگاهست
که مرهته وبراهمهٔ دکهن برمملکت هند استیلا یافته وامراء وراجکان کشور هند ازبد عهدی وطماعی وکج
روشی اعیان وجور وتعدی متصدیان ایشان دررنج افتاده ناچار اعلیحضرت احمدشاهرا بذریعهٔ عرایض طلبیدند
که حفظ سرومال وناموس ایل والوس خودرا بمعاضدت او نمایند چنانچه اینك ازراه حمایت دررسیده مترصد
فرصت بدانسوی آب جمن (۲) ییلاق گزیده است واگرچه چند دفعه برهمن مذکور ازطرف بادو نزد شجاع
الدوله رفت وآمد در اردوی اعلیحضرت احمد شاه کرده تمهیدات صلح در میان آورد اما از کج فهمی وخود
پسندی سرداران مرهته رشتهٔ مصالحه صورت انعقاد نگرفت وسورج مل جات نیز عاقبت کار را از گفتار
وکردار مرهتیان وخیم (۳) دانسته برخصت بادو از لشکر اوجدا شده دربلب گده رفت وبادو که سلطنت دکهن
داشت از خست طبع نقرهٔ سقف دیوان خاص پادشاهی را کنده بگداخت وسکه زده رایجش ساخت وهمچنین
طلاء ونقره الات موقوفهٔ قدمگاه (٤) حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم ومزار سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس
سره ومرقد اعلیحضرت محمد شاه فردوس آرامگاه را ازقبیل مجمر وشمعدان وقنادیل وغیره همه را متصرف شد وبعد از
چندیکه از قلت بل عدم علوفه کار برسپاه بادو صعب ودشوار گشت ناچار شده در آخر ایام برشکال از شاهجهان
آباد بعزم تاراج معمورات قصد بیرون خرامیدن کرد وروز بیست ونهم صفر سنه ۱۱۷٤ یك هزار ویك صد
وهفتاد وچهار هجری دروقت برآمدن ازشهر پسرمحی السنه را عزل کرده میرزاجوان بخت بن شاه عالم عالی گوهر را
در شاه جهان آباد برمسند حکومت نشانید وهم بتصور اینکه اعلیحضرت احمد شاه ازشجاع الدوله بدگمان شده
اورا ازپیش براند امر وزارت را غائبانه بنام وی شهرت داد ونارو شنکر برهمن را مأمور بانتظام شاهجهان آباد
کرده خود باتمام سپاه بجانب شیخ پوره راه بر گرفت وعبد الصمد خان درانی که ذکر گرفتار شدنش در سهرند
بدست اهل هنود از پیش گذشت واخر الامر رها گشته اینوقت باقطب الدین خان روهیله ونجابت خان که از
زمینداران آنولایت بودند وازوقه وعلوفه باردوی اعلیحضرت احمد شاه میرسانیدند از خوف بادو در قلعه
کنجپوره درآمده درروی بادو بستند واو در روز هفتم ربیع الاول سنه ۱۱۷٤ یکهزار ویکصد وهفتاد
وچهار مذکوره ایشانرا درقلعه محصور ساخته وبضرب توپ رخنه در حصار انداخته مسخر کرد وعبدالصمد

(۱) جنا
(۲) جنا
(۳) وخیم دشوار وبد کوار
(٤) وجه تسمیه آن قدمگاه آنست که شخصی از صالحین حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم را در آن موضع در خواب دیده قدمگاه موسوم ساخت

خان وقطب الدخان را بدرجهٔ شهادت رسانیده قصبهٔ کنجپوره را غارت نموده در هیچکونه ستم دریغ نکرد واعلیحضرت احمدشاه ازشنیدن این خبر درغضب شده با آنکه نهرجمن (١) پایاب نشده بود بتاشید حضرت وحید لشکر را امر درآب زدن فرموده در روز هجدهم ربیع الاول سنه مزبوره دلیران افاغنه از معبر باکپت واقع قرب شاهجهان آباد اسپ بآب زده بعضی پایاب وبرخی بشنا عبور کردند وپارهٔ را که زمان اجل رسیده بود غرق وهلاك شد وخود اعلیحضرت احمد شاه نیزاسپ بدریا زده بگذشت وبادورا ازین عبور شاه ولشکر درانی چشم عقل خیره کشت وباچهل هزار سواریکه همراه واز کنجپوره عزم سرهند داشت راه سرهند را از سبب لشکر اسلام مسدود دیده جانب پانی پت روآورد ودومنزل قطع کرده وارد آنجاشده دانست که درمیدان نمیتوان هم آورد درانیان کشت پس باچهل هزار سوار وتوپخانهٔ آتشباریکه باخود داشت ناچار کردیده در میدان جانب شمالی پانی پت سنگری ازتوپخانه بدور خود استوار کرده مستعد وآمادهٔ پیکار نشست واعلیحضرت احمد شاه درروز بیست ویکم ماه ربیع الاول درمقابل سنکر او فرو کش کرده جانبین بمحاربهٔ کرائیدند وبومیه یك دیکر را بضرب توپ وتفنك زدن وخستن آغاز کردند تا که لشکر افاغنه راه آمد شد علوفه را از چار جانب تنك ساختند الا راه عقب سرشان که الا جات نامیکه از مشاهیر زمینداران ومرزبانان سرهند بود واز سمت لاهور بدان راه آزوقه برای شان ارسال مینمود واورا نیز لشکر افاغنه آکاه کردیده غارت میکردند وهفت روز بدین ونیره بیکاه کرده اعلیحضرت احمد شاه دانست که مرهتیان باوجود تشکی هنکامه از حصاریکه زنجیرهٔ توپخانه بدور خود استوار داشته اند برنمی آیند پس بروز بیست وهشتم ماه مذکور حکم یورش داده خود نیز پادر رکاب نهاده سردار جهانخان وشاه پسند خان ونجیب الدوله را پیش روی همهٔ افواج تعین کرد واز عقب آنان شجاع الدوله را بالشکر وتبعهٔ خودش واحمد خان بنکش وحافظ رحمت خان ودوندی خان وفیض الله خان بن علی محمد خان روهیله امر رفتن فرمود وخود بالشرف الوزراء شاه ولی خان بسافهٔ عسکر جای کزید وچون صفوف سپاه شاه درانی آراسته کشت بادو نیز قدری راه از سنکربیرون شتافته چون سد آهنین استوار ایستاده در اول ظهر روز بیست وهشتم ماه ربیع الاول آتش حرب شعله ور کشته اسباب قتال بکار افتاد وتاوقت عصر همچنان دربین جانبین زد وخورد پایدار بود که ده هزار تن پیادهٔ روهیله که در زیر رایت نجیب الدوله قرار داشتند بسنکر ریخته بلونت راو خسرزادهٔ بادو که مختار کارش بود بضرب کلولهٔ تفنك از پا درآمده راه قرار کاه اصلی خویش پیش کرفت ودلیران روهیله چیره دستیها نموده آخرالامر که تاریکی شب حایل کردیده امتیاز از خود وبیکانه از میان برداشته شد بجای خود مراجعت نمودند اکرنه درهمان روز کارمرهته تمام میشد ودر خلال احوال مذکوره کوبندپندت نام که ازقلعه اتاوه با ده هزار سوار وخزانه وعلوفهٔ بسیار از جانب دیکر نهر جمنا حمل ونقل داده بشاه دره (٢) واقع محاذی شاهجهان آباد رسیده میخواست که بوسر مرهته متعلقهٔ نجیب الدوله تاخته غارت نماید وبعد ازان براه انتربید رو ببالا رفته از کذرکاه واقع کنجپوره کذشته بفوج بادو ملحق شود چنانچه مطابق خواهش خویش از شاه دره حرکت کرده وارد برکنهٔ جلال آباد واقع دوازده کروهی شاهجهان آباد کردیده فرود آمد وقبل از فرود شدن او درانجا اعلیحضرت احمد شاه از عزم او آکاه کشته عطا ئی خان را باپسر عبد الصمد خان درانی وبجهزار سوار بسر کوبی او معین ومأمور فرمود وایشان از معبر رام ره وباکپت کذشته بعددو روز بشاهدره رسیدند ونائب مناب نارو شنکر را که دران جا اقامه داشت باهمراهانش ازدم تیغ کذرانیده بعد ازان از عقب کوبند پندت راه برداشتند چون وارد غازی الدین نکر واقع شش کروهی شاهجهان آباد کردیدند ومرهته که در آنجا بود قتل نموده روبجانب جلال آباد نهادند وبمنزل کاه کوبند پندت که در همانروز رسیده وفرود آمده بود ریخته اورا باهمراهانش چنانچه بایست بقتل رسانیدند وغنیمت بسیار از نقد وجنس ودواب بدست آورده سر کوبند پندت را بریده باغنایم بحضور اعلیحضرت احمد شاه آورده بخاکپایش انداختند

(١) جنا…

(٢) این شاه … ره غرشاه … لاهور … ست

وازین سوی نیز مدت منحصر شدن بادو در سنکر ممتد کشته ازوفور فضلهٔ آدمی ودواب وعدم پاکیزکی اردو کاه وقحطی علوفه کارش ابتر شد چنانچه هرروزه جمی از آدم ودواب ازعفن وجوع بمرض هلاك کرفتار میکردیدند تا که از ظهور نتیجهٔ (لایستطیعون حیلةً ولا یهتدون سبیلا) عرصه برمحصورین نهایت تنك کشت ناچار بخود اندیشیده قرار دادند که هر اینه بدون مقاتله از کرسنکی دراندرون سنکر خود بخود متلاشی خواهند شد پس بهتر آنست که دفعهٔ هجوم آورده برلشکر اعلیحضرت احمد شاه حمله ور شوند تاشاید داغ کلفت از چهرهٔ شاهد مقصود زدوده آید چون رأی ایشان بدین امر قرار کرفت درروز چهار شنبه ششم جمادی الاخر سنه ١١٧٤ هزار یکصدو هفتادو چهار افواج خویش را بسلاح حرب آراسته باتوپخانه ازسنکر برامده رو بسوی اردوی اعلیحضرت احمد شاه نهادند ومبارزان افغان کهچون شیر ژیان کمین کرده انتظار صید میکشیدند آن قدر حوصله و درنك کردند که اهل هنود نخجیر آسایش آمده بمقدار دو تیر پرتاب از سنکر خویش دورشدند آنکاه تکبیر کویان برایشان حمله کرده بطرفةالعینی صفوف اعدا را ازهم دریده از سرداران اول وسواس را وورا بخون کشیده بسیاری از آحاد وافراد اهل هنود را سر از تن بریدند و پس از وی بادورا بمصداق آیهٔ کریمهٔ (باءوا بغضب من الله) مفقودالعین والاثر کردانیده همچنین جنکوراو ودیگر سرداران را مقتول نمودند وازانجمله ابراهیم خان کاردی دستکیر ودر قفس زنجیرشده آخرالامر ازدم شمشیر کذشت وجنك کاه از خون کشتکان سپاه مرهته کارنك کشت وبیست ودوهزارنفر برده و کنیز دکهنی نژاد بدست شیر مردان افغان افتاد وغنائم از حد حصر وعد بیرون ازنقود واجناس وجواهر وتوپخانه و پنجاه هزار سر اسب ودولك فرد کاو وچندین هزار اشتر وپنجصد زنجیرپیل بتصرف غازیان شجاعت منشان افغان در آمد وبقیة السیف که از لشکر هنود راه کمنامی می پیمودند مردم دهات بقتل وغارت آنها برخاسته اکثراز کریزیان را قتیل واسیر نمودند وقلیلی بهزار کونه تعب جان بسلامت بردند واز سرداران شمشیر بهادربرادر علاتی (١) بالاجی راو درعرض راه کشته شده احدی زنده نجست مکر دوسه تن که یکی ازایشان هولکر بود که بهزار کونه زحمت راه فرار جانب مالوه پیموده ازآنجا در پونه رفت وبالاجی راو نیز در نوزدهم ماه ذی قعده سنه ١١٧٤ هزارو یکصدو هفتادو چهار غصه مرك شد واعلیحضرت احمد شاه بعد حصول این فتح بزرك از حربکاه که میدان پانی پت بود خرامیده درسواد دهلی رایت ظفر آیت نصب کرد وحکومت دهلی رابشهزاده عالی کوهر بن عزیز الدین الملقب بشاه عالم تفویض فرموده چون او در بنکاله بود میرزا جوان بخت پسرش را بنیابت بدوش سربلند ساخت ووزارت را بشجاع الدوله وامارت لشکر را به نجیب الدوله سپرد وقبل ازانکه امر وزارت را بشجاع الدوله محول فرماید میخواست که او را باخود در قندهار بیاورد ولیکن بالتماس مردم آنجا باخود بر نداشته بوزارتش کاشت وخود رایت مراجعت افراشته پس ازورود در لاهور زین خان مهمند را بحکومت آنجا کذاشته از راه کابل باشوکت وتجمل وارد قندهار شد

(١) علاتی دو برادریکه از یك پدرودو مادر باشند

ذ کر بنیاد نمودن شهر قندهار

{ بنیاد نهادن اعلیحضرت احمدشاه شهر قندهاررا }

پس از نزول اجلال ازانجا که اعلیحضرت احمد شاهرا این امر دامن کیرخیال بود کههوای شهرنادر آباد ازسبب قربش بچمن ونیزار ردی ومحل صحت است خراب فرموده درجای بافضای خوش آب وهوائی بنام خویش شهری احداث نماید لهذااولاً نهر عریض وعمیق درساحل غربی رودارغنداب حفرنموده جانب دشت کشیدن فرمود که تعمیرشهر نماید وازنمی طائفه الکوزائی کهمالك آن اراضی بودند مانع آمدند واین امر باعث فسخ عزیمتدی کردیده فعلاً دست از کارکشید تا کهبعد ازچندی والدهٔما جدهاش بجوار رحمت حق پیوسته درانجادفنش فرموده موسوم بروضه اش نمود وهمچنین تصمیم عزم کرد که درحدود غربی قریهٔ مرقلعه احداث شهر نماید طائفه بارکزائی مانع آمدند واعلیحضرت احمدشاه ازحامیکداشت هردوطائفهرا ردوبدی نفرمودتا کهطائفهٔ فوفلزائی را

غیرت قرب قومیت دامنگیر ضمیر شده بعز عرض رسانیدند که درهرموضع از املاك ایشان خاطر نشان شاهی گردد بنیاد شهر فرمایند مضایقه نخواهد بود و اعلیحضرت احمدشاه ازین استدعای آنها شکفته خاطر گردیده درجائیکه حالا شهر موجوداست موازی دوازده‌قلبه‌وار زمین که‌ازروی تخمین معادل‌ششصد جریب‌باشد مهندسی فرموده اساس شهر نهادودر شهورسال ۱۱۷٤ هزارو یکصدو هفتادو چهار دست بکار برده برعهده همت تمام طوایف درانی چنان نهاده قرارداد که‌قرار تقسیم برادرانه هرقبیله سکو کوچه بنام خود عمارت نماید وباره و بروجش را بصنعت استادان کار که‌ازایران وهند دران دیار فراهم آورده‌بود بمتانت وحصانت شایان برافراشت ودروسط شهرکه محل ومرکز اسواق است گنبدی بزرك وبقعه‌سترك بنیاد کرد وپس ازاتمام‌باره و بروج وکندن خندق همه علماء ومشایخ وسادات وفقراء وایتام را صلای عام درداده دعوت طعام فرمود وبعدازبذل انعام وصرف طعام همکنان بدعای اختتام پرداخته ازقادر لاینام بذریعهٔ تلاوت این‌کلام التماس خیر برای سکنه این شهر نمودند (رب اجعل هذا بلداً آمنا وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله والیوم الآخر) وشهر اعلیحضرت احمدشاهیش نام نهادند وهمدرسالیکه شهر اعلیحضرت احمد شاهی بنیادشد شهزاده تیمور ازحضور پدرش اعلیحضرت احمدشاه بحکومت هرات مأمور گشته در آنجارفت وتا که والد ماجدش نقدحیات سپرد بایالت هرات قیام داشت وحالات بعدازانش درموقع آن مرقوم‌شده می آید انشاء الله :

(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه)

(دفعهٔ هفتم بجانب پنجاب وهند)

ذکر توجه هفتم اعلیحضرت احمد شاه جانب هند

جون اعلیحضرت احمدشاه بقراریکه مذکورشده آمد ازهند مراجعت کرد برطبق ذکرصاحب خزانهٔ عامره قوم سکه باشندهٔ پنجاب از راه فتنه جوئی ومفسده خوئی علم بغاوت افراشته همت بآزار واذیت مردمیکه از کیش ایشان نبودند کماشتند و نائب الحکومهٔ را که از جانب اعلیحضرت احمد شاه بود بتیغ ستم از مسند حکومت برداشتند وجیسا سنك نامی را ازقوم خود بادشاه خوانده لاهور واطرافش را متصرف شده سکه را بنام‌وی رائج گردانیدند و دست جور بایذای انام خصوصاً اهل اسلام گشوده ستمیکه در قوه داشتند بفعل آوردند واینخبر سمر گشته بگوش داد نیوش اعلیحضرت احمدشاه رسید وی از غیرت وحمیت بخود پیچیده باسپاه کینه خواه رو بدانسوی آورد وچون وارد لاهور شد شنید که دولك سواره وپیاده از گروه سکه درموضع روهی که‌محل دشوار گذر ودرنواحی سرهند وعلاقهٔ متعلقهٔ الاجات نام مرزبان آن مقام واقعست گرد آمده گرد نبرد برسر میافشانند و اعلیحضرت احمد شاه از شنیدن این خبر تکیه برتائید حی‌داور کرده مهمیز ستیز برتکاور عزم زده بدو روز مسافت نود کروه درنور دیده نزدیك آن خون گرفتگان اجل رسیده کان رسید وروز یازدهم ماه رجب سال ۱۱۷۵ هزارو یکصدو هفتادوپنج هجری محاربه‌روی داده دلیران افغان‌پای‌همت فشرده تقریباً ۲۰۰۰۰ بیست هزارتن از قوم سکه را بخاك هلاك انداختند وغنیمت بسیاری بدست آورده‌رایت نصرت آیت فتح برافراختند وپس ازحصول این فتح درروز هفتم ماه شعبان ۱۱۷۵ سال‌مذکور اعلیحضرت احمد شاه مراجعت کرده داخل لاهور شد ونورالدین خان پسر عم شاه ولیخان را با فوجی از طوایف درانی ومردم قزلباش و خراسانی مأمور کشمیر فرمود تاسکجیون متمرد را که احسان اعلیحضرت احمد شاه نسبت باواز پیش مرقوم شده آمد جزای‌کاربکنار نهند وخود بتنظیم ونسق لاهور پرداخت واز انسوی سکجیون از توجه لشکر شاهی بجانب کشمیر آگاه گردیده شعب جبال وقلل تلال را بمردان کاردیدهٔ گرم وسرد چشیده استحکام داد وازین سوی درانیان وغیره دلیران افغان ازراه ستیز بآنها نزدیك‌شده آلات حرب ازهردوطرف بکار افتاد تا کارا کثر کشمیریان طعمهٔ شمشیر دلیران افغان گشته بقیت‌السیف روبهزیمت نهادند ودرانیان عنان تعاقب ایشان را از دست نداده داد مردانگی دادند ودر خلال قتال وجدال سکجیون نیزباجمعیکه همراه داشت

همت برمدافعت گماشته رایت مقاتلت افراشت وهرنیروئیکه درباز ویش بود صرف نموده آخرالامر میدان جنك را خالی گذاشت وراه گریز اختیار کرده عاقبت الامر با اهل وعیالش اسیر ودستگیر شده کشمیر را اوغنه متصرف گشتند واعلیحضرت احمد شاه بذریعهٔ منشور حکومت آنرا بنورالدین خان که فتحش کرده بود مفوض فرمود واعلیحضرت احمد شاه بعد از تنظیم وتنسیق لاهور و کشمیر ومضافات آنها رایت مراجعت بجانب قندهار افراشته بفراغ بال رحل استراحت گسترید تا که پس از انقضای چهار سال از عرایض ضباط وعمال ولایات پنجاب بسمعش رسیدکه سکهان امرتسر سرازجیب تمرد بدرآورده آغازو بنیاد غارت وتاراج نهاده‌اند وزین خانرا که درقریهٔ مشهور بکوب ازجانب پادشاهی اقامه دارد از زد وکوب آنان عرصهٔ روز کار تنك گردیده است اعلیحضرت احمد شاه ازشنیدن اینخبرتهیه وسامان لشکر کرده بقرار بیان‌صاحب تاریخ سلطانی درسال ۱۱۷۹ هزارو یکصدوهفتادونه هجری‌راه سفرهند وپنجاب برگرفت وبعد ازوصول درلاهورو سرزنش سکهان مزبورتاانباله رفته شجاع‌الدوله صوبه دارلکنهو خودرا مریض وانموده حاضرركاب بوس نشده پیشکش وافروشایان ارسال خدمت کرد ونجیب‌الدوله شرف‌اندوز حضور اعلیحضرت احمد شاه گردیده ازفیض تقبیل رکاب نصرت‌انتساب بحکومت سرهند سرافرازی یافت وحکومت‌لاهوراز التماس وزیرشاه ولیخان وهم بواسطهٔ اینکه مردم‌سکه مصدرفتنه وفساد شده همواره طریق کینه وعناد می پیمایند بامرسنکه نامی ازان قوم مفوض گشت چنانچه وی راه اخلاص شعاری وخدمت گذاری پیموده خودرا نظر باحسانیکه وزیرشاه ولیخان درباب حکومت لاهور بدو کرده بود امرسنکهٔ بامی زائی (۱) میگفت الغرض اعلیحضرت احمد شاه پس از انجام مهام آنجا بقندهار مراجعت کرده بارسفر بمقر سلطنتش گشود

(۱) بامی زائی نام طایفهٔ از درانی که وزیر شاه ولیخان منسوب بدوست

﴿ ذکر تعین سرحد ترکستان متعلقهٔ افغانستان ﴾

(باپادشاه بخارا و آوردن خرقهٔ مبارکه)

درسال ۱۱۸۲ هزارو یکصدو هشتادو دوی هجری اعلیحضرت احمد شاه وزیرشاه ولیخان‌را باشصت‌هزار سوار ازقندهار جانب بلخ وبدخشان که مردم آندو ولایت عصیان ورزیده بودند نامزد فرمود وشاه مرادبی حکمران بخارا ازین ماجرا آگاه گشته لوای معاونت بلخیان وبدخشیان افراشت وشاه ولی خان وزیر ازتمنی بذریعهٔ عریضه اعلیحضرت احمدشاه را آگاه ساخت واو بالشکر آراسته ازقندهار براه هرات عازم بخارا شد واز رود مرو عبور کرده میمنه وبلخ و اندخود وشبرغان را لکد کوب سم ستوران نمود ووزیرشاه ولی‌خان را مأمور قندوز وبدخشان کرده خود روی بسوی بخارا آورد وشاه مراد بی باسپاه آراسته بمدافعه برخاسته موضع قرشی را لشکر گاه ساخت واعلیحضرت احمدشاه ازحمیت اسلامی بجنك نپرداخته طرح مصالحه انداخت ورشتهٔ صلح انعقاد پذیرفته حدفاصلهٔ مملکتین نهر جیحون معین گردید وبقرار رقم زدکلك بیان صاحب تاریخ سلطانی قرار داد شد براینکه خرقهٔ لازم التعظم حضرت رسول کریم صلی الله علیه وآله وسلم که بحضرت اویس قرنی رحمه الله رسیده وازوی بمروردهور وتحویل سنین وشهور بفیض وصول دربخارا موصول نموده درآنجامی بود نیز ازسبیل تجیل نزد اعلیحضرت احمدشاه گسیل دارد تادرك سعادت زیارتش نماید چنانچه شاه‌مرادبی خرقهٔ مبارکه را باعزاز هرچه تمامترنزد اعلیحضرت احمدشاه فرستاد واو آنرا منتج فتوحات غیبی وعطوفات لاریبی دانسته بعد ازصرف نذورات وبذل صدقات اززیارت بابرکاتش درك سعادت کرد وباخود برداشته درقندهارش آورد واصح روایات واوضح حکایات درباب این خرقهٔ سید وسرورکائنات که خالی ازخلل وعاری ازازلل است اینکه روزی بحضور فیض دستور اعلیحضرت سراج الملة والدین که بانی این کتاب وحاکی این قصهٔ باصوابند ذکری درمیان وداستانی بمیان آمده ذات میمنت سمات اعلیحضرت زبان درفشان را بتکلم گشوده فرمودند که آنچه ازقصهٔ خرقهٔ انیقه بسمع راستی بمجمع مارسیده اینست که آن جامهٔ سعادت ختامه را امیر تیمور باآنانیکه قبض حفاظت آن گنجینهٔ

کرامت را داشتند از عراق عرب بما وراء النهر آورده درسمرقند عمارتی برای نهادن آن برافراشته جندی ازسادات صحیح النسب را بتولیت آن مقرر وقریهٔ ده بیدرا وقف ودخلش را جایگیر متولیان آن لباس جلالت اساس معین کرد و آن قبهٔ منوره اکنون بخواجه خضر زبان زد روزگار وآباد واستوار است چنانچه درسال ۱۲۹۷ هزارو دوصدو نودوهفت هجری آن بقعهٔ شریفه رابچشم خویش مشاهده وآباد ملاحظه کردم وبجمل که پس ازفوت امیر تیمور بتوسط والیان آنولایت که اولاد واحفاد امیر مذکور بودند بامتولیانش بدار الشرف بخارا نقل وتحویل یافته وهمچنین پس ازچندی ازانجا نیز بواسطهٔ یکی ازنبایر آن امیرمنتقل ببلدهٔ جوزون شده شاه بیك خان ولی متولی بانی آن بوده وبامر امیرزادهٔ که درانجا آورده شده خارج ازحصار شهرقبهٔ برای آن بنیادو آباد گردیده بلدهٔ جوزون ازفیض آن خرقهٔ میمون موسوم بفیض آباد گشت وتا آنوقت که اعلیحضرت احمدشاهش درقندهار آورد درآنجامی بود ووی چنان باعزاز واکرام حمل ونقل دادکه درهرمنزل که خرقه‌را فرود میکردند رقعهٔ باسم صدقهٔ مرقوم نموده بگردن اشتریکه حامل آن درهمان منزل بودآویخته رها میدادند تاکه هرکه بگیرد اشتر ازان وی باشد وآنگاه که بکوهستان شمالی کابل واصل گشت بنابر ازدحام زایرین خرقه درهرمرحله دوسه روزی درنك کرده بعداً هشت منزل دیگرمیکردند تاکه درکابل رسیده بموضعیکه بفاصلهٔ دوکروه جانب شمال غربی شهر وطرف شرقی علی آباد بدامنهٔ کوه واقعست نهادند واز هفت الی نه ماه درموضع مذکور بوده در زمان توقف متولی خرقه شریفه از کثرت وهجوم زیارت کنندگان گاه گاهی آنرا ازصندوق برآورده برزبرسنك سیاهی واقع سمت شمالی فرودگاه میداشت زایرین ازاطراف آن سنك بزیارت نایل میشدند واین منزلگاه باسم منزلیکه خرقه فرود اورده شده اکنون بقدم گاه شاه مردان موسوم است ودرخلال توقف خرقه بکابل قبهٔ باسم ورسم عاریت درقندهار برای خرقه مبارکه بامر اعلیحضرت احمد شاه تعمیریافته وخرقه را ازکابل برده در آنجا امانت نهادند وکار پردازان پایهٔ سریرسلطنت مأمور بتعمیر قبهٔ بزرگی مخصوص خرقه ومدفن اعلیحضرت احمد شاه شده گنبد رفیعی مشتمل بردوطبقه احداث وآباد کردند که طبقهٔ اسفل بمثابهٔ سردابه جای دفن شاه باشدوطبقهٔ اعلی محل گذاشتن خرقهٔ محبوب حضرت اله چنانچه اعلیحضرت احمد شاه را پس ازفوتش درزاویهٔ طبقهٔ زیرین سردابه تیکه خودش معین کرده بود دفن نموده خرقه‌را بجای مخصوصه‌اش نیاوردند مظنه اینکه بفتوای علما خرقه‌را ازموضع عاریتش برنداشتند تاباز بچهٔ دست سلاطین نگردد وازجائی بجائی منتقل نشود اگرنه چنین باشد درسال ۱۳۲۵ هزاروسه صدو بیست وپنج که اعلیحضرت سراج الملة والدین بعزم سیروسیاحت اطراف مملکت افغانستان از دار السلطنهٔ کابل حرکت فرموده وارد قندهارشدند قبراعلیحضرت احمد شاه را بنظر فیض منظر یکجانب طبقهٔ زیرین گنبد مذکور مشاهده نمودند معلوم ومفهوم گشت که گنبد مذکور برطبق مسطورفوق برای خرقه ومدفن اعلیحضرت احمد شاه هردوساخته شده است اگرنه میبایست که قبراو درمرکز دایرهٔ گنبد واقع میبود وحال آنکه درهردوطبقهٔ سفلی وعلیا قبر وصورت قبر دریکطرف واقعند واینقدر دلیل واضح میگرداند که گنبد مزبور برای خرقه تعمیریافته است فقط وپس ازحکایت مسطور کمینه جاگر بچقدار مؤلف این نامهٔ یادگار مأمور تحقیق شده مکتوب هفتادوچهارم ازمکتوبات میان فقیرالله شکارپوری نقشبندی رحمه‌الله رامطابق بیان اعلیحضرت ممدوح بلکه مثبت آن ومثبت اینکه خرقهٔ مذکوره ازحضرت پیغمبراست یافته درج کتاب نمودوآن اینست که سائلی ازوی سوال مکتوبی کرده واو جواب نوشته است (ماحصل سؤال) درباب خرقهٔ که حضرت پیغمبر وهم اهلبیت آنرا بدست خود دوخته اند وحضرت علی(رض) بعدازرحلت آنسرور بامر سیدجن و بشر باویس قرنی(رح) اش تسلیم کرده واو آنرا پوشیده پس ازانتقال او از دنیا درمکهٔ معظمه برده درغار حرا نهادندوسالهادرآنجا بوده بعد جناب شیخ دوست محمد بمژدهٔ اینکه خرقهٔ پیغمبر استازآنجا باخود دربغداد آورده پس ازوی اولادش آنرا باخودها دربخارانقل دادند و۸۰ هشتاد سال درآنجابوده سپس شیخ آقامحمدونظر محمد ازبخاراباخوددربلخ آورده ۳۵ سی وپنجسال درآنجامانده ازآنجاشیخ محمدضیاء وشیخ نیازدرروز یکشنبه ۲۴ بیست وچهارم محرم ۱۱۰۹

هزارو یکصدو نه باخود ها درخانقاه جوزگون آوردند

(مثنوی)

خرقهٔ پاك سید عربی که دهد از ریاض جنت یاد   در هزارو صدو نه از هجرت
محمل او بجوزگون افتاد   جوزگون شد چو قابل این فیض   زانجهت نام گشته فیض آباد

وازانجادرنهم شهرربیع الاول سال ۱۱۸۲ هزارویکصدوهشتادودو وزیرشاه ولیخان بامی زائی درقندهار آوردچه‌میفرمایند

—﴿ مجمل و ملخص جواب ﴾—

ذهب بعض المحدثین من الحفاظ والمشایخ الصوفیه الی اثباتها قال الحافظ السیوطی رحمه الله فی مؤلف سماه اتحاف الفرقة برفع الخرقة ان جمعاً من الحفاظ علی اثباتها وذکرالشیخ شهاب‌الدین احمد بن محمدبن الخطیب القسطلانی فی‌المواهب اللدنیه بعد نقل خدش الخادشین فی‌اتصال لبس الخرقة من‌طریق الحسن البصری رحمه‌الله ثم لبسهم لها مع الصحبة المتصلة الی کمیل بن زیاد النخعی رحمه‌الله وهو صحب علی بن ابی طالب من غیر خلف فی صحبته بین ائمة‌الجرح والتعدیل وفی بعض الطرق ای‌للخرقة اتصالها باویس بن عامر القرنی خیرالتابعین وهو اجتمع بعمر بن‌الخطاب وعلی بن ابی طالب رضی‌الله تعالی عنهما وهذه صحبة لا مطعن فیها

ملخص معنی اینکه بعض محدثین از حافظان وشیخان صوفیه جانب اثبات خرقه اند حافظ سیوطی رحمه الله درتالیفیکه آنرا اتحاف الفرقه برفع‌الخرقه نام نهاده است گفته که جمعی ازحفاظ براثبات آنند وشیخ شهاب‌الدین احمد بن محمد خطیب قسطلانی درمواهب اللدنیه بعد نقل خدشهٔ اعتراض کنندگان درپیوند دادن پوشیدن خرقه ازروایت حسن‌بصری‌رحمه‌الله ذکرمی کنندکه‌آری ایشان پوشیدن خرقه رابواسطهٔ صحبت متصله منسوب‌بکمیل‌بن زیاد نخعی که بدون اختلاف علمای جرح و تعدیل درك صحبت حضرت علی رضی الله تعالی عنه را کرده است میکنند ودربعض روایات که درباب خرقه است پیوند پوشیدن آن باویس بن‌عامر قرنی رحمه‌الله که بهترینکوتر تابعین است واو درك صحبت حضرت عمر رضی الله عنه وعلی رضی الله عنه هردو کرده است که در اینچنین صحبت جای طعن نیست انتهی

وفات اعلیحضرت احمد شاه

(ذکر وفات اعلیحضرت احمد شاه)

(واندکی ازافعال آن خلد آرامگاه)

درسال ۱۱۸۶ هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری مرض آکاله از دو سال عارض حال اعلیحضرت احمد شاه شده وبینی اورا بقرار بیان علی قلی میرزا باد خورده وبینی مصنوعی مکلل بالماس ساخته دربرابر آن میگذاشت عود کرده دماغش را تمام ضایع نمود وازدماغ بسینه وحلقش ریخته اعضایش را بتاب وتب انداخت و ازعلاج اطباء بهبودی ندیده لاجرم بامید شفاء روی علاج بسوی ارواح صلحاء آورده نخست بزیارت مرقد ملاانصرو صاحب دردهله واقع سمت شمالی شهراعلیحضرت احمد شاهی رفته پس ازادای مراسم زیارت وصرف صدقات وخیرات بشهر معاودت کرده ازالتماس اطباء جهت تغیر آب وهوا درکوه توبه که باعتدال هوا وآب گوارامعروفست تشریف برده چون اجلش رسیده بود تبدیل هوا سودی وآب گوارا بهبودی نبخشوده مرضش شدت یافته دراینوقت شهزاده تیمورفرزندش که ایالت هرات داشت بعزم عیادت‌راه قندهار برگرفت وشاه ولیخان وزیر بتصور اینکه شهزاده سلیمان پسر دیگر اعلیحضرت احمد شاه راکه دامادش بود بسلطنت بردارد حیلت انگیخته اعلیحضرت احمد شاه را بلطایف الحیل بدان سرآورد که نسقچیان مأمور فرموده شهزاده را از چهار کروهی شهر قندهار بجانب هرات معاودت دادند و بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی منشور ممانعت از حضور شاه بنام شهزاده تیمور شرف صدور یافته درمنزل واشیر واقع هشتاد کروهی قندهار بشهزاده رسیده ازانجا جانب هرات مراجعت کرد پس ازان بمفاد آیهٔ کریمهٔ (کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون) آثارمرك ازناصیهٔ حال‌اعلیحضرت احمدشاه درك شده درشب جمعه ۲۰ بیستم ماه‌رجب سال ۱۱۸۶ هزار ویکصدو

هشتادو شش هجری طایرروحش ازقفس تن پروازکرده باپهشتیان دمساز گشت ویاقوت خان خواجه سرا که محرم خاص شاه بود فوت اورا اخفا کرده تابوتش را باخزانهٔ رکاب وبانوان حرم عفت واحتجاب بقسمی بشهر در آورد که کسی بدان آگاه نگردید ووزیر شاه ولیخان باشهزاده سلیمان بتغسیل وتکفین پرداخته بعد از ادای نماز جنازه جسد شاه را درباغ میان شهر واقع ضلع غربی ارک در موضعیکه وصیت فرموده بود چنانچه رقم شده آمد دفن کردند

§ ذکر اوصاف حمیده وافعال پسندیدهٔ او §

(۱) ذکر اوصاف وافعال اعلیحضرت احمد شاه

آن[۱] پادشاه خلد آرامگاه باحشمت ومکنت سلطنت ضعفا را هرگز تحقیر نمیفرمود واقویای پارسا را توقیر نموده زبر دستان زبردست آزار را توبیخ مینمود واحاد وافراد سپاه را با افسران صاحب جاه مساوی میدید وفعلی که بشریعت غرا مذموم بود بخود واحدی نمی پسندید ودرطریقت همسلك فقراء بود وعلماء وسادات را نیك پرورش داده اوامر ونواهی الهی را درمحل اجرا می نهاد وستم رسیدگان را بوجه پسندیده داد میداد وهمواره دراحیای حق وامانهٔ باطل مطابق شریعت غرا خوداقدام مینمود وعلماء وسادات راباففقراء درمجلس خویش بدست راست جای نشستن تعین کرده اعیان واشراف را بدست چپ مقرر داشته برای علماء وسادات بقدر کفاف مؤنت ومعیشت وظیفه معین گردانید دیگر اینکه درتمام عمرش جه درملازمت وجه در سلطنت مرتکب ملاهی ومناهی نشده پاکی طینت او ضرب المثل افاغنه میباشد وجمعی از مردان وزنان متدین را از راه صواب بجاسوسی گماشته از کردار نیك وبد مردم خودرا آگاه کرده دروقت انکار فاعل کار وقایل گفتار خودش مطابق واقع بیان فرموده منکررا الزام می نمود وعلاوه برهمه علمای ملت گستاخانه فتوای احکام شریعت را در حضورش داده معاتب نمیشده اند چنانچه روزی از راه امتحان پارسائی وحقیقت سرائی علمای پارآلهٔ از آلات ساز خواسته بنواختن در آورد وملا ارادت معروف بشاهو دیگی دیگر که حاضر بودند از آواز سازدل گداز گشته از مجلس برخاستند وملا شاهو زبان حقیقت بیان گشوده بجرأت وجسارت گفت ای احمد انچه کار است که مرتکب شدهٔ اعلیحضرت احمد شاه درجواب گفت چه میشود وضرراینکار چیست وی بپاسخ گفت که بهمین کلمهٔ که گفتی گویا حرام را حلال شمردی ونتیجهٔ حرام را حلال شمردن کافرشدنست این را گفته قدم به بیرون شدن نهاد واعلیحضرت احمد شاه گفت که مباشر این امر شدن وآن گفتنم برای امتیازپا کدامنی علماء بود نه اینکه حرام راحلال دانستن پس ملا ارادت گفت حالا که کار امتحان درمیان آمد دیگرحاضر محفل حضور پادشاهی نخواهم شد چنانچه درکوه سرخ رفته منزوی گشت ودرآنجا میبود تا که ازجهان درگذشت آری ازکردار نیکو وگفتار دلجوی اوست که نسبت بصغار وکبار سکنهٔ مملکت داشت وپیران را بمنزلهٔ برادر وجوانان را بمثابهٔ پسرمی پنداشت که دیگرمردم مملکت عموماً وطوایف درانی خصوصاً باسم اعلیحضرت احمد شاه باباپادوروحش را بالتماس مغفرت ازحضرت عزت شاد میکنند وازآثارخیرآن پادشاه مجاهد منشرع نهرروضهٔ که وقف مرقد والده ماجده اش نموده ومسجد جامع شهروآوردن خرقهٔ مطهره درقندهار وازابنیهٔ میمونه اش حصار شهروارك وقبهٔ چارسوق قندهارند که ازان پادشاه مینو آرامگاه بیادگار بازمانده است که زبان زد صغار وکبارند

{ ذکر ولایات میان دوآبه های انهار پنجاب }

(۲) بقرار بیان صاحب تاریخ احمدی

(۲)ازمناسبات اینکه درضمن سلطنت ومملکت کشائی اعلیحضرت احمدشاه ذکرپنجاب بکرات ومرات رقم گشت آمد لازم گردید که اراضی هریك ازمیان دوآب پنجاب را باقرای آن مفصلا درج کتاب نماید تاصاحبان دانش از زحمات اعلیحضرت احمدشاه که درتسخیرآن ولایات چندمرتبه کشیده ازولایات مملکت افغانستان گردیدندوراینکه بتصرف غیردرآمده اند بدانند

{ ذکر اراضی میان دوآبه اول از طرف مملکت افغانستان }

درمیان ایندو آب که نهر اتك ونهرجیلم اند یکی قصبهٔ حسن ابدال است کهازآنجا راه بجانب کشمیر ممدوداست وازانجا درانوقت ابتدای دخل وعمل ولایات متصرفهٔ طایفه سکهه بوده دیگرقصبهٔ راولپندیست دیگرقامهٔرهتاس است واین دوقصبه ازابنیهٔ شیرشاه افاغنه سوریست وبیرون ازهرسه ولایت مذکوره دیگرمحال معمورهٔ زیادنیز هستند کهاکثر درجبال وجنگلستان واقعند وراه دیگر ازنهرسند معبر قلعهٔ اتك است که حال دولت انگلیس پل مستحکمی درآنجامشتمل دوطبقه تعمیر نموده اند که طبقهٔ زیرین گذرگاه قوافل وطبقهٔ فوقانی عبورگاه ریل دولتی میباشد که تاپشاور وسرحد حالیه افغانستان آمدورفت میکنند وراه دیگر ازموضع دهنی گیپ بدریای جیلم می پیوندد وابتدادریای اتك را ازمعبر نیلاب واقع سی وپنج کروهی پشاورعبره کرده پس ازطی مسافت بیست کروه واصل دهنی گیپ میگردد ومردم مسکونهٔ ایندو آبه قاطبهٔ اسلام اند وازشجاعت مداخل ومزارع ایندو آبه را صرف خودها کرده بطایفهٔ سکهه نمیداده اند واسپان مقبول خوش اندام که شایستهٔ زین ولجام اعزهٔ انام باشنداز انجابهم میرسد ومردم آنجا تنومند وقوی هیکل اند ومحدودهٔ این میان دو آبه بقرار تاریخ احمدی کهمهٔ این تفصیلات ازان نوشته میشود مشتمل بر جبال شامخهٔ مرتفعه وکریوهای مستصعبه است وجبال تمکسار درین محدوده بقرب پنداورخان ونهرجیلم واقعند وهرکدام ازمردم آنمقام کهدرین میان مسکن داشته اند برشعبه وقلهٔ کوهی تعمیرعمارتی کرده برافراشته اند وبواسطهٔ همان یك عمارت ودشوار گذار بودن محل استقامت خودرا راجه خوانده بحکم دیگری گردن اطاعت نمی نهاده مگرمطیع ومنقادسلاطین درانیه بوده اند وپنداورخان شهر وحصار بزرگی دارد ودریای جیلم اززیر آن میگذرد ومحصول این شهرومضافاتش با نجاه هزار روپیه عاید معدن نمك تعلق براجگان طایفهٔ سکهه داشته واین میان دو آبه درزمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان نوادهٔ اعلیحضرت احمدشاه بتصرف مهاراجه رنجیت سنگ در آمدهٔ پس ازان تمام مملکت پنجاب وملتان وکشمیروغیره رامهاراجه رنجیت سنگه مذکور تغلباً متصرف گشته درسال ۱۲۵۰ هزاردویست وپنجاه هجری بقرارکهاصلی خود نشست که انشاءالله درموقع آن ذکرشده میآید وگذرگاه سوم نهراتك بقرب کالی باغ ودرهٔ اسمعیل خان واقعست کهازانجا گذشته بملتان میرود

{ میان دوآبه دوم }

(۱) یعنی شیرین تر

که دربین نهرمذکورجیلم ودریای چناب واقع وعرضش سی ویك کروه مسافتست ومواضع معمورهٔ این میان دوآبه قصبهٔ ونکیان وهمه قری شادی والندکه مردم سکنه آنها مسلمانند وشهرگجرات میان دوله وغیره قصبات ودهات نیزدرین میان دوآبه واقعندونهرچناب بزرگ ترین انهارپنجابوبرادردریای گنگ ولی آبش عذب(۱) تر ازانست

{ میان دوآبه سوم }

وآن دربین نهرچناب مذکورونهرراوی واقع وعرضش بخط مستقیم ۳۲ سی ودو کروه مسافتست وشهر وزیر آباددرین سرزمین بکنارنهرچناب اتفاق افتاده ودیگرقصبات چون(۱) نسودره و(۲)گجرانواله و(۳)شودی موسی خان و(٤) سیالکوت و (٥)میردوال وغیره دهات وقریه جات وچهار محال این آبادهمه درین میان دوآبه واقعندوازنجاراه بجانب لاهور میرود وگذر گاه نهرراوی درزیرقلعه لاهوراست که مردم میگذرند واز گذرگاه میردوال سالکان طریق شهر امرت سر عبور کرده بدان شهر میرود

{ معمورات میان دوآبه چهارم }

این اراضی وبلدان دربین آب راوی مزبورونهربیا واقع مسافت عرض سرزمین آن بخط مستقیم ۳٤ سی وچهار کروهست و(۱)شهرلاهورو(۲)امرت سرو(۳)جندالهو(٤)شواس پورو(٥)بیرون وال کهمسکن وموطن افاغنه است همه درین

میان دوابه واقعند وامرت سر نخبه وعمده آنهاست وخروج سکهان درابتدا ازملک مانجهه که امرت سر دران واقعست بوده ودرین شهراز کثرت سران وسرداران همه‌ری سالاری و همه‌ری درباری بوده و هر کدام محصول دکاکین بازار تعمیر کردهٔ خویشتن را میگرفته اند واز همه سرداران آن‌شهر کلاب سنکه بهنکی وله جندا سنکه بزرگی داشته چنانچه مرجع اکثر ازمردم سکنهٔ شهر واهل بازار او بوده وامرت سر نام تالا بیست که اماکن پخته از آجر وحجر در اطراف آن برافراخته اند ودر میان این تالاب کنبدیست که معبد سکهان ومقام گروی ایشانست وزن ومرد کروه سکهه در هرکاه وبیکاه بدانجا رفته سماع خواندن کتاب کرنت می‌نمایند وآن کتاب را نانک ازفهم خویش درتوحید واختیار نیک سلوک واجتناب ازبدرفتاری تصنیف کرده است وپس ازخواندن وشنیدن آن کتاب همه روزه باآوازجهر هتک حرمت‌واهانت ملت اسلام میکرده اند تاکه اعلیحضرت احمد شاه درانی چنانچه ازپیش ذکر شده آمد آن تالاب را از خاک و خاشاک واستخوان آکنده ساخته مردم شهر وبازار را ازایذاو آزار آنها ایمن گردانید وشهر لاهور بفاصلهٔ هجده کروه مابین جنوب ومشرق امرت سرواقعست ومردم سکنهٔ این میان دو آبه ازهندو ومسلمان مخلوطاند

(میان دوآبه پنجم)

این میان دوآبه دربین آب بیای موصوف ونهر ستلج واقع و۳۳ سی وسه کروه مسافت عرض آنست واین دو آبه را مردم پنجاب تنها دو آبه میکویند قطع نظر از دیگران و قصبات ودیهات بسیار درین میان دوآبه واقعند ودوازده هزار سواره وپیاده از اسلام وسکهه درازمنهٔ سابقه اقامه گزین انجا بوده اند واز نهر ستلج جانب مشرق گذشته منتهای مملکت پنجاب است چنانچه ازانجا ابتدای خاک هریانه وبادنی سرهند میباشد الغرض ازدریای اتک تا کنار دریای (۱) جمن هزاران سردار ازمردم سکهه مسکن داشته وبک مردیکر را سرباطاعت فرو نمیگذاشته اند وسبب کثرت سرداران آن دیار اینکه هرکه دوسه سر اسپی بدست آورده لجام بکام می نهاد ندای سرداری میداد ودرروزنبرد باهزار مرد برابری میلرد چه دیکر مردم سکهه باوی درپیکار یار میکشت وباوجود کثرت سوار آن نواحی تاب افواج اعلیحضرت احمد شاهی را نمیآوردند چنانچه درمحاربات آن‌پادشاه کشور کشا مسطور شوه آمد .

(۱) جنا

﴿ تتمهٔ مناسبه دربیان استیلای سکهه وعقیده ایشان ﴾

سکهه بمعنی مرید وپیروانست وابنطایفه بواسطهٔ پیروی نانک موسوم به سکهه شده است وبقرار بیان‌صاحب سیر المتأخرین پدر نانک بقال واز قوم کهتری وصاحب ثروت بوده ونانک ازفیض خدمت سیدحسن نام درویش که صاحب حال بود ونظر تربیت جانب او داشت فی‌الجمله دانشی بهمرسانیده برحقایق ومعارف کتب صوفیهٔ اسلام اطلاعی حاصل نمود ومضامین اقوال عرفای ملت اسلام را بزبان پنجابی درسلک نظم دراورده کتابی فراهم ساخته کرنت نام نهاد و کثرت اتباع ومکنت درزمان سلطنت اعلیحضرت بابر شاه مغول بوی میسر کشته مطاع خلق شد وتا حال آن کتاب در دست پیروانش موجود وبغایت معروف است ودرخواندن آن مواظبت داشته تعظیمش مینمایند و چون کلامش مأخذ صحیحه دارد خالی از کیفیت ومتانتی نیست وفقراء ابنطایفه بمثابهٔ فقراء اسلام وضع ورفتار میکنند ودر بلدان وقرائیکه اهل این کیش سکنی دارندخانهٔ موسوم بسکنت که باصطلاح مردم افغانستان درمسال کویند تعمیر کرده یکتن مرشد ودیکر فقراء که مریدان وی باشند دران خانه مقر گزیده زیست مینمایند الغرض از نانک دوپسر ماند یکی سری چندودیگری لکهمی چند نام وپسر دویمی زر اندوخته عمربسر وصید گذرانید واعقاب واحلافش نیز پیروی وی کرده تاحال بونیرهٔ او روز میگذرانند وسریچند طریقهٔ درویشی اختیار کرده زن نخواست وبجای نانک پدرش بمعبد نشست چنانچه آنکد نام که یکی از خدام نانک بود بجای وی نشست و سیزده سال بعبادت گاه او بسر برده از عدم فرزند

امر داس نام مرید خودرا خلیفه قرار داد واو بیست ودوسال بعبادتکاه مرشدش نشسته اگرچه فرزند ازخود داشت لیکن رامداس نام داماد خویش را بجای خود نصب کرده بقرار کاه اصلی خود شتافت واوهفت سال زندکی کرده ارجن نام پسرش معبد نشین پدر خویش کردیده بیست و نجسال بطریقهٔ پدر بسر برده بعقر جاوید شد وپس ازو گرو هرکوبند نام پسرش سی و هشت سال سالک مسلک پدر بوده از عقب او گرو هر رای نواده اش بمسند جد خویش جای گزید وهفده سال رهروان این کیش را مقتدائی کرده بجهان جاودان رفت وبعد از وهرکشن نام درکودکی برو ساده پدر متکی گشته پس از زندکانی سه سال در گذشت وبجای او تیغ بهادر پسر کوچک گرو هرکوبند نشسته گرو رام را و برادرهرکشن مذکور راه مخالفت باوی پیش گرفت ودرعداوتش همیکوشید تاکه پس از یازده سال تیغ بهادراسیر ودستکیر امراء اعلیحضرت عالمکیرشده درسال ۱۰۸۰ هزاروهشتادهجری بامراعلیحضرت عالمکیر کشته شدمفصل این مجمل اینکه تیغ بهادر مذکورکه معبدگزین هشتم نانک بود اتباع وافرفراهم آورده صاحب مکنت واقتدارشد وجمعیتی بدورش کرد آمده طریق حیف ومیل مال ومنال مردم پیش‌گرفت وهم ازاهل هنود ازراه پیری ومریدی زر اخذ می نمود وازین امرواقعه‌نگاران باعلیحضرت عالمکیرآگهی دادند که زود است که تیغ بهادر از تاراج کردن و گرفتن مال مردم اقتداری بهمرسانیده برپادشاه خروج نماید واعلیحضرت عالمکیرازعرض واقعه نکاران بنام صوبه دارلاهور منشورقیدوبند ورا صادرفرموده درغل وزنجیرش انداخت وبعد از چند روز بموجب صدورحکم دیکر او را بقتل رسانیده جسدش را پاره پاره کرده در گذرگاه ها وبازارها آویخت وپس ازو پیروان ومریدانش ازهیبت وسطوت پادشاهی بدون سلاح بطورفقراء گردش میکردند وگرورام را وکه معاندتیغ بهادربود (۱) درسال ۱۰۹۵ هزارونودوپنج هجری پانزده سال بعد ازوی بدرودجهان کرد ودرمیان دره دون واقع دامن کوه منصوری بقرارکیش هنود سوخته شد وقبرش بزر وزیور تمام انجام یافته تاحال‌استواراست وچون‌دران موضع دره ازمستحدثات رام راو است که مسلمان آنرا قبر وهندو سماد کویند ودون میان دوکوه را کویند بدره دون موسوم گردیده است وکویند که گرو رام را وسماد خود را العیاذ بالله من‌التشبیه بمثابه کعبه ساخته ودرمیان برج وسط آن تخته کستر گرورام راو واقست‌وچهار پایهٔ را که درزند کیش بدان میخوابیده متصل قبرش نهاده‌اند وبیرقیکه سی وشش گزار تفاع آنست بدرب مقبره اونصب کرده پارچهٔ سرخی بران پوشانیده‌اندوهمه مریدان وزنان طایفه سکهه آن بیرق را نیایش وستایش میکنند وروز شاد مانی ایشان که روز اول ماه وبساک است مطابق ۱۷ ماه اپریل انکلیسی وموافق ۲۲ بیست دوم‌ماه حمل ازسال شمسی‌است ولوح تاریخ فوت گرورام راو ازسنک‌وجانب شرق مقبرهٔ وی منصوبست‌الغرض پس‌ازارتحال‌اعلیحضرت عالمکیردرعهدسلطنت‌اعلیحضرت‌بهادرشاه وبقولی‌در آواخر زمان اعلیحضرت عالمکیر کروکوبند بن تیغ بهادر مسندنشین مستقر پدرش کشته را کنندکان فرقه سکهه رابتدریج جمع کرده اندک اندک مسلح ساخت واسب و آله حرب بهمرسانیده آغازترکتاز کرد وکار گذاران پادشاهی اسباب قلع وقمع وی بیاراستند وگروکوبند ازخوف‌جان گریخته بمأمنی خزیده دوپسرش‌ازدست‌کارداران پادشاهی بقتل‌رسید وخودش پس‌از خاموش شدن آتش فتنه که افروخته وازجائیکه مأمن گزیده بود جانب منزلکاه اهل وعیال خود راه مراجعت برگرفت وچون عبورش بواسطهٔ حکام ومتصدیان سرهند متعسربود بوعده ومژده دادن زربعضی از افغانان آنسرزمین را بدرقهٔ خود ساخت که اورا بعیالش رسانند وآنها بطرز اقاغنهٔ آنجا لباس نیلکون در روی کرده موی سرورپشش را بلند گذاشته باخود برداشتند ودرعرض راه هرکه از حال او جویا میشد درجواب میگفتند که پیرزادهٔ اوچه است‌وآنکاه که بمسکن خویش رسیدهمان هیئت‌را که باعث نجاتش شده بود بخرنداده پیروان خودرا نیزراه‌نمودکه وضع مذکوررا اختیار کرده هرکز تغیرندهند الحاصل پس ازپیوستن‌یکسان وفرزندکان‌خویش آشفته حواس کشته مانند مدهوشان ودیوانکان کردش میکرد وباوجودآنحالات دربی‌انتقام خون فرزندانش‌میبود تاکه بمرد واین آرزو باخود برد وطایفهٔ سکهه که سالک طریقهٔ اویندموی سرووریش‌نمی‌تراشند وشارب نمیزنند واکثرلباس نیلکون میپوشند وبا اسلحه ویراق کردش مینمایند وهرچند از فرق مختلفه وابعد

(۱) بقرار نوشته تاریخ احمدی وخزانه عامره

طریقه باشند از جهة اختیار کردن این نحله بر طبق قاعدهٔ دیرینهٔ اهل هنود از همدیگر اجتناب واحتراز نمیکنند وایطریقه در اواخر عهد پادشاه نجباه مرحوم اعلیحضرت اورنگ زیب بظهور پیوسته مخترعش کرو کوبند مذکوراست وپس از وبنداانام بجایش نشسته مکنت واقتدار کلی بهم رسانید وچون کینهٔ دیرینهٔ کشته شدن تیغ بهادر وهم دو پسر کروگوبند را در خاطر داشت در هر قریه ودهی از اهل اسلام که دست ستمش میرسید تاخته ازسکنهٔ آن هر کرا مییافت میکشت حتی از اطفال خورد سال در نمیکذشت وبآن هم اکتفا نکرده بطون زنان حامله را دریده اطفال شان را بیرون کشیده هلاک میکرد تا که اعلیحضرت بهادرشاه ازجور وستم او آگاه کردیده رایت کوشمال وی برافراخت ومنعم خان خانخانان را باسی هزار سوار مامور کرده بندا را در کوه کره محصور نمود وبحیله ازانجا بدررفت وبعد ازان محمدامین خان وآغر خان ورستم دل خان وغیره باز اورا محصور نموده کاری ازپیش نبردند وهمچنین اندک اندک مقابل افواج شاهی میکشت واکثراوقات بقطاع الطریق وسرقت بسر برده شب بجائی وروز درمأوائی کذرانیده مقیم مسکن معینی نمیبود ودرقتل وغارت مسلمین وتخریب مساجد ونبش قبور ایشان مضایقه نمی نمود واین روش امتداد یافته انقراض نیافته بود که اعلیحضرت بهادر شاه ازدنیا انتقال نمود ودرلاهور طرح نفاق وقدح آئین وفاق دربین شهزادکان اتفاق افتاده کسی بکوشمالی و سرزنش سکهان نپرداخت و رفته رفته بازوی بندا نیروئی یافت تا که اریکهٔ سلطنت ازفرجلوس فرخ سیر زیب وزینت پذیرفته اسلم خان صوبه دارلاهور به تنبیه بندامامور کشت وباوی در آویخته مغلوب کردیده بلاهور درآمد وازین فتح بندا زیاده تر مغرورشده بیش ازپیش دست کینه وآز بآزارجان وتاراج مال مسلمانان دراز کرد وبایزیدخان صوبه دار سرهند بدفع او برخاسته بالشکرآراسته مهمیز براسب ستیز زد ودرلشکرکاه خویش بامعدودی درخیمهٔ علیحده مشغول نماز مغرب شده ودرحالت کذاردن نماز یکتن ازاتباع بندا بمثابه فدائیان حسن صباح غفلةً داخل نمازکاه شده بایزید خان را درحالت تضرع ونیاز ازندکانی بینیاز ساخته سالماً بدررفت وبهمراهان خود پیوست واین خبر سمر کشته بفرخ سیر رسید واو عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی صوبه دار کشمیررا باچند هزار سوار مغولیه بدفع بندا کماشت وزکریا خان پسر عبدالصمد خان را بجای بایزیدخان مقتول بصوبه داری لاهور مأمور کرد وقمرالدینخان بن محمدامین خان اعتمادالدوله را باآغرخان بافوجی دیگر از مغولیه وسوارهٔ نظام وتوپخانه بمعاضدت ومعاونت عبدالصمد خان کسیل کردانیده عبدالصمد خان حسب الامر پادشاهی عازم لاهور شده عارف خان را بنیابت پسرش مقرر لاهور کرد وخودرایت ستیز بقلع بندا برافراخته برسروی بتاخت ومحاربهٔ سخت روداده آخرالامر بندا مغلوب کشته منهزماً درقلعهٔ کورداس پور شتافت ودرانجا محصور شده ازامتداد مدت محاصره قحط وغلا درلشکرش افتاده کاو واسب ودیکراشیائیکه بنحلهٔ شان ممنوع وحرام بود همی خوردند تا که بسیاری از ایشان از کرسنکی هلاک شده مابقی خواستار امان کردیدند وعبدالصمدخان ملتمس شانراپذیرفته علی درمیدان استوار نموده قرارداد که اسلحه وآلات حرب خود هارا درزیرعلم کذاشته داخل اردوی اسلام شوند وچون کار برین قرار کرفت پس از فراهم شدن ایشان درلشکراسلام همه را کرفته بقواد سپاه سپرده درکنار رودیکه ازبین کورداس پورمیکذرد سر بریدند وسرکردکان شان را براشتران عریان وخران بی پالان غل بکردن وپازنجیر سوار کرده کلاههای کاغذی برسرهای شان نهاده از پیش روی لشکر براه انداخته داخل لاهور کردند وبعد ازچند روز عبدالصمد خان همه را بدستور مذکور درتحت حفاظت قمرالدینخان مزبور وزکریا خان پسرخویش روانهٔ دهلی کرد وآنکاه که بقرب دهلی رسیدند محمدامین خان اعتمادالدوله ازحضور فرخ سیر مأمور کشت که خود بندا راروی سیاه کرده بریشت پیل ودیکرانرا برخر واشتر سوار نموده سرهای کشتکان ایشان را برنیزه ها افراشته بشهردرآورد وچون بکمال فضیحت بحضورفرخ سیر رسیدند بندا وپسرش بادوسه تن معتبردیکر درزندان ارک محبوس کشته دیکرانرا حکم شد که درروز صد نفر بواجبهٔ محکمهٔ کوتوالی دردروازهٔ بازار بقتل رسانند وپس از قتل همهٔ امراء پسر بندا را بر زانوی پدر نهاده از دست خود بندا بیاسا رسانیدند

وازپس پسر پدررا بزنبوره های آهنین پاره پاره کرده حکم پادشاهی اصدار یافت که همچنین درهرجا هر کرا ازین فرقه بیابند بلادرنگ آهنگ قتلش کرده زنده نکذارند وازصدور این حکم همه مردم سکهه بشعب جبال وشاخه وتنکنای مغارات ضیقه خزیده پناه کزیدند وزیست مخفیانه اختیار کرده همچنان در مضایق (۱) ومزالق (۲) روزکار میکذرانیدند تا که از حملهٔ اعلیحضرت نادر شاه افشار بنیاد سلطنت کورکانیه روی بانهدام وانکسار نهاد باز آن گروه را نیروئی دربازو حاصل کشته ازکوه فرود آمدند وهنکامه آرای قتال وجدال شده درهند وپنجاب استیلا یافتند واکثرمساکن ومواطن را خراب ویباب کرده ابواب تاخت وتاراج بکشادند تاکه اعلیحضرت احمدشاه درانی را دست حمایت مسلمانی کریبان کیر کردیده چند مرتبه بقراریکه مذکورشده آمد روی انتقام بدانسوی آورده جزای کاربکنار آنهانهاد وتقلبات وتصرفات مابعد اینطایفه که درعهد اعلیحضرت تیمور شاه واعلیحضرت شاه زمان واعلیحضرت شاه شجاع وپسران سردارپاینده خان بوقوع پیوسته مرقوم شده میآید.

(۱) جاهای تنگ
(۲) جاهای لغزیدن

—(ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه)—

ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه

(ابن اعلیحضرت احمد شاه درانی)

چون اعلیحضرت احمد شاه بقراریکه مذکور کشت ازجهان درکذشت شش پسر چون شهزاده تیمور (۱) وشهزاده داراب (۲) وشهزاده سلیمان (۳) وشهزاده شهاب (٤) وشهزاده سکندر (٥) وشهزاده پرویز (٦) ازوی باز ماندند واز جمله شهزاده تیمور وشهزاده سلیمان پادشاهی کرده دیکران بی نام کذشتند وخاندان این سلطنت را سدوزائی میکویند بدینمعنی که اعلیحضرت احمدشاه (۱) مرحوم بن محمدزمانخان (۲) بن سرمست خان (۳) بن شیرخان (٤) بن خواجه خضرخان (٥) بن سدو است (٦) واین سدو بقرار ذکر صاحب کتاب حیات افغانی درماه ذی الحجه سال ۹٦٥ نهصد وشصت وپنج هجری تولد یافته بموجب امر شیخ اکوی زاهد موسوم باسدالله شده ۹۸ نود وهشت سال زندکی کرد ونامش بتلفظ عوام معروف بسدو کردیده است ووی بن عمر (۷) بن معروف (۸) بن بهلول (۹) بن کنی (۱۰) بن ماسی (۱۱) بن حبیب (۱۲) بن نوفل (۱۳) بن زیرک است (۱٤) واز نجابارک والکو ونوفل منشعب شده اند زیراکه همهٔ ایشان پسران زیرک اند واو بن عیسی (۱٥) بن رجر (۱٦) بن افغل (۱۷) بن ترین (۱۸) بن شرف الدین (۱۹) معروف بشرخبون بن سرین (۲۰) بن عبدالرشید (۲۱) ملقب به پتان است الغرض وزیرشاه ولیخان که سلطنت شهزاده سلیمان داماد خودرا مدنظر داشت بعدازطی بساط سوک اعلیحضرت احمدشاه اورا برتخت جلوس داد وشهزاده تیمور که متمکن ایالت هرات بود بالشکر آراسته راه قندهار برداشت ومقارن اینحال مدد خان (اسحق زائی) وغیره چند تن امراء که از تسلط و استعلای وزیرشاه ولیخان آزرده خاطر شده بودند از قندهار رو بجانب هرات آورده بشهزاده تیمور پیوستند ووزیر شاه ولیخان از توجه شهزاده تیمور بطرف قندهار اندوهناک وبیقرار کردیده بمشورت وصوابدید شاه سلیمان با ۱٥۰ یکصدو پنجاه سوار از راه حیله طریق استقبال شهزاده پیش کرفت که شاید اورا بفسانه وفسون فریفته بخود مهربان سازد ودرفراه بعسکرکاه شهزاده تیمور راه نزدیک کرده بخبر داخل اردو شده فرود آمد وشهزاده وسران سپاه از ورود او آکاه کشته همکنان باتفاق قاضی فیض الله خان شهزاده را بدانسر آوردند که اورا قبل ازدرک ملاقات بمرک رساند تا ازفضیح بیانی وشیوا زبانی کاررا دیکر کون نسازد وشهزاده چون ازتخت نشینی برادر کوچک خود سلیمان که بواسطهٔ وزیرشاه ولیخان شده ازاو آزرده خاطر بود درمنزل سیاه آب واقع غربی بکوا انکو خان بامیزائی را مأمور بقتل شاه ولیخان کرده واو باتفاق ومعیت اسلاخان ویرا بادوفرزند ودوتن خواهرزادکان ازحدش بقتل رسانید دربن واقعه بیانیکه محقق ومطابق واقعیت اینکه اعلیحضرت سراج الملة والدین فرمودند ودرج کتاب شدکه وزیر شاه ولیخان نظر باینکه مبادا از سبب حاضر نبودن شهزاده تیمور که در هرات بود مردم فتنه جوی شکوهیده خوی دست بتاراج خزاین وکارخانه جات پادشاهی کشوده ناموس دولت بباد دهند پس شهزاده سلیمان را رای

دفع فتنه بر تخت سلطنت جلوس داده خودش چنانچه مذکور است طریق استقبال بر گرفت نه راه غدر واحتیال اما امرای رکاب شهزاده تیمور از حسد ورشک که نسبت بوزیر مکنون ضمیر داشتند خیال شهزاده را بر طبق دستور از وی منحرف کردند تا اورا بقتل رساند چه اگر زنده بماند زیاده تر سلم اعتبارش عروج کرده مکنت واقتدار دیگرا خواهد یافت خلاصه اورا بواسطه ووسیله وجه بمعرض قتل در آوردند که درصدور این سانحه نه شهزاده تیمور ملوم است ونه وزیر مشئوم زیرا که وزیر بپاس حفاظت ناموس سلطنت تدبیری اندیشید وازتقدیر خلاف اندیشه اش دید وشهزاده که درچنین وقت بدون اذعان امرای لشکر رکاب که قتل وزیر را صواب پنداشته بودند دیگر نیروی درباز ونداشت میبایست درشریعت سلطنت بیرون از پسندیدهٔ خاطر آنها کاری نمیکرد وپس از کشتن آنها شهزاده ازآنجا کوچیده ومنزل بمنزل بساط راه پیچیده وارد قندهار شد و شاه سلیمان که دست نشاندهٔ وزیر شاه ولیخان بود ازراه معذرت باستقبال بر آمده تخت سلطنت را بشهزاده تیمور گذاشته رایت متابعت افراشت ومورد الطاف بیکرانه گردیده رعب وهراسش از تسلیات برادرانهٔ او زایل گشت

{ ذکر جلوس اعلیحضرت تیمور شاه بر تخت سلطنت }

ذکر جلوس اعلیحضرت تیمور شاه

درسال ۱۱۸۶ هزارویکصدوهشتاد وشش هجری مطابق ۱۷۷۳ هزار وهفتصد وهفتادوسه میلادی براورنگ فرمان روائی جلوس نموده فص خاتمش را بدین بیت مسجع ومنقش ساخت

علم شد از عنایات الهی ❁ بعالم دولت تیمور شاهی

وسجع سکهٔ زرو سیم را بدین بیت زینت آرا گردانیده مروج ساخت

چرخ میآرد طلا ونقره از خورشید وماه . تازند بر چهره نقش سکهٔ تیمور شاه

وپس ازانجام مراسم جلوس امراء را از عطای خلاع فاخره بخود مأنوس کرده احدیرا مأیوس نگردانید وارباب مناصب را که از جانب اعلیحضرت احمدشاه پدرش هریك بمنصبی افتخار داشت بهمان طور گذاشت وپس از اقامهٔ چندیکه کار سلطنتش رونق گرفته امور مهمهٔ قندهار منتظم گشت بعزم ییلاق کابل وترتیب وتنظیم امور جزء وکل راه برگرفت و بعدازوصول درکابل اکثر امرای درانیه را که از سبب قتل وزیر شاه ولیخان نسبت به اعلیحضرت تیمور شاه رنجیده خاطر ودلگیر شده درخلا وملاء سخن از معاندت وی میراندند وشاه ازخیانت ومخالفت ایشان واقف گردیده بود همه را بادبوان بیگی که سر خیل فتنه جویان بود بموقف سیاست احضار فرموده بیاسارسانید وازوقوع اینواقعه درانیانیکه ازسبب قتل وزیرشاه ولیخان سرگران بودند زیاده ترخایف وهراسان شدند وبخود اندیشیده سرازجیب تمرد کشیدند وعبدالخالق خان سدوزائی را که خود را عم اعلیحضرت احمد شاه می پنداشت اغوا کرده بسالاری برداشتند واو بخیال خام از اجتماع وازدحام درانیان نیروی دربازوی خود دیده داعی امر سلطنت شد وباندك فرصتی قریب شصت هزار سوار جمع وبروی کار آورده بعزم تسخیر کابل وخرابی سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه ازقندهارراه برگرفت واین وقت اعلیحضرت تیمور شاه زیاده از ششهزار سوار که آنهم بعضی را پسر در قندهار وپدر در کابل وبرخی را پسر در کابل وپدر در قندهار بود همراه نداشت لوای مدافعه افرشته از کابل راه قندهار برداشت مقارن این حال چون توفیق حضرت باری رفیق اوبود پاینده خان بارکزائی ومحراب خان شیرزائی ودلاور خان اسحق زائی باجمعیت خودها ازعبدالخالق خان روی برتافته بسوی اعلیحضرت تیمورشاه شتافتند وآنگاه که جانبین بهم در رسیدند جنگ سخت روی داده قندهاریان مغلوب شده هزیمت یافتند وعبدالخالق خان باجمع ازسران طوایف درانی دستگیر گشته وی باس اعلیحضرت تیمورشاه از حلیهٔ بصر عاری گردیده دیگران را امرای هم رکاب شاه بزر خریده جانب مساکن شان روان نمودند وپس از حصول این فتح سردار پاینده خان بارکزائی ودلاور خان اسحق زائی که همدوش از عبدالخالق خان روگردان وباشاه همعنان شده بودند بلقب سرفراز خانی ومدد خانی مخاطب وممتاز گردیدند واعلیحضرت تیمور شاه ازفتحگاه رهسپار قندهار گردیده بعد ازورود در آنجا کسانیرا که مالی

فساد ومصدر کینه وعناد بودند تجسس وتفحص دستیاب کرده بیاسا رسانید وازانوقت مردم قزلباشیه ومغولیه معروف بهزاره که بدستهٔ غلامان نامزد بودند معتمد علیهای اعلیحضرت تیمور شاه شدند و مردم درانی که باشاه دعوی همسری وهمچشمی داشتند از نظر مرحمت پادشاهی بیفتادند خلاصه اعلیحضرت تیمور شاه پس از سرزنش مفسده جویان آنولا بکابل مراجعت فرموده رحل اقامت انداخت وبنا بقول مؤلف تاریخ سلطانی از روزیکه پاینده خان بلقب سرفراز خانی مخاطب شد پایهٔ سلم اعتبارش ارتقا یافته رحیمداد خان برادر بزرگش ازمدارج علو رتبهٔ خویش فرود آمد ودلیلی دیگر نیز مینویسد که بعضی دیگر برآنند که چون رحیمداد خان ازعهد اعلیحضرت احمد شاه برتبهٔ سرداری طایفهٔ بارکزائی سرافرازی داشت وتعهدامور اعلیحضرت تیمورشاه در سفر وحضر بذمهٔ وی بود جسورانه پا از جادهٔ ادب منحرف نهاده گستاخانه گفتار ورفتار مینمود واگرچه کلمات وحرکات اودرطبیعت اعلیحضرت تیمورشاه ناگوارمی بود لیکن ازحلم طبیعی وحوصلهٔ پادشاهی سکوت کرده چیزی نمیفرمود وازاندیشهٔ صواب پیشه بصلاح وقت حواله مینمود تا اکثرازسرخیلان طایفهٔ جلیله بارکزائی چون محراب خان وکدو خان وغیرهما از زشتخوئی ودرشت گوئی او بستوه (۱) آمده ازراه استغاثه شکوه بنزد قاضی فیض الله خان دولتشاهی بردند واو عرض ایشانرا بپیشگاه حضور شاهی رسانیده چون شاه ازاوضاع او منقبض خاطر بود این عرضهٔ طایفهٔ بارکزائی را بررأی صواب نمای ثابت یافته عارضین را مژده داد که درروز بارعام حاضر آمده بمحضر خواص وعوام عرض پردازشوند چنانچه همگنان برطبق امرشاهی شرف بارحاصل کرده از رحیمداد خان بنالیدند وهم بمعرض عرض رسانیدند که اگر مارا ازروی ذره پروری بدنباله روی مملوکی مأمور فرمایند اقرب بشیوهٔ چاکر نوازی وابعد از روش زهره گدازی فرو مایگان خواهد بود وشاه که از قید واقعه آگاه بود از روی تسلی ودلجوئی فرمود که خدا نکند که زمام مهام قوم خود را بکف غلامی بسپارم اما اگر رحیمداد خان را بسروری برادری که شایان امر سروری باشد حاضر بدارید که هم حقوق خدمت او ضایع نشود وهم رعایت وحمایت رعیت میسراید نیکو تراست وچون پاینده خان حاضر بود یکدل ویکزبان بمنصهٔ اظهار وبیان آوردند که اینك پاینده خان برادر کهتر او که ازناصیهٔ حالش آثار بزرگی هویدا ودامن خیالش از آلایش بدسلوکی پاك ومبراست ماراست پس اعلیحضرت تیمور شاه پیکر خجسته اختر او را بخلعت فاخرهٔ سرداری قوم بارکزائی بیاراست ورحیمدادخان کهانوقت ازباعث استغاثه رعایا طلبدارالسلطنه شده بوداز ین ماجرا آگاه گشته لاونعم نگفت وهمچون سردار پاینده خان ودلاورخان که بتقریب مذکور گشت شیخ عبداللطیف که از نبایر شیخ احمدزنده پیل بود بمنصب وکالت واخذ مالیات دیوانی منسوب ومأمور گردید والتفات خان خواجه سرا بخزانه داری معین گشت ونور محمد خان باری بصاحبکاری ممالك محروسه افتخار حاصل کرد وبخطاب امین الملکی مخاطب شده دخترش را اعلیحضرت تیمور شاه برای خود خطبهٔ نکاح فرموده در سلك بانوان حرم محترم شاهی انعقاد داد وفتح الله خان سدوزائی که بتازگی از ملتان آمده شرف دست بوسی حاصل کرده بود بندیمی خاص اختصاص یافت ومیر هزارخان الکوزائی بمنصب سرداری قوم خویش سر افرازشد وقاضی فیض الله خان دولتشاهی مدار المهام سلطنت ومشیرومدبر مملکت قرار داده شد وامور دیوان ودفتر را بدست قزلباشیه سپرد وملاعبد الغفار خان جدیدالاسلام که از اهل هنود وبملت اسلام درآمده باعلیحضرت احمدشا درین مملکت آمده کسب وتحصیل علوم دینیه کرده بود بمنصب استیفای دیوان مملکت ممتاز گشت واعلیحضرت تیمور شاه پس ازبرگزیدن اعیان مذکوره را بر مناصب مزبوره بعزم قشلاق ایام زمستان در پشاور رفت

(۱) ملول وسنگین بار و عاجز وخسته ودل تنگ وبستوه امدن دلتنگ شدن

(ذکر فتنهٔ فیض الله خان خلیل درپشاور وکشته شدن وی)

ذکر فتنه فیض الله خان خلیل

خلیل یکقوم کلان افغان مقیم اطراف پشاور میباشند چنانچه سلسله ونسب قوم مذکور بحدائی می پیوندد

این شخص رئیس زمینداران ومرجع ومآب روستائیان نواحی پشاور بود وازخیال خام بطمع سلطنت دربی جمعیت انام افتاده یاقوت خان خواجه سرا را که معتمد علیه شاه بود باچندی دیگر از سرداران باخود متفق ساخته درقتل شاه همداستان شدند و باتفاق اسدالله خان که نیز از نخبهٔ زمینداران علاقهٔ پشاور بود وهمزبانی

سرداران ازراه حیله بعرض پادشاهی رسانیدند که مردم سکهه انجمن کشته آهنگ ایذا واضرار مسلمانان پنجاب را دارند اگر اجازت باشد باجمعیتی ازقبائل خلیل ومهمند (۱) وغیره‌بتدمیر (۲) آنهاپرخواسته ولایات پنجاب‌را از وجود آن گروه پاك ساخته مملکت پنجاب را که متصرف شده اند باز بتصرف کار کنان سلطنت آریم واعلیحضرت تیمور شاه که از کید ایشان آگاه نبود ملتمس شان را منظور فرمود وفیض الله خان خلیل بهانه یافته بروفق ذکرصاحب تاریخ سلطانی بیست‌هزار وبرطبق بیان مؤلف تاریخ احمدی بیست وپنجهزار پیاده‌وسوار از مردم اسلامیهٔ پشاور و نواحی کشمیر فراهم آورده مترصد فرصت روز بسر میبرد تا که روزی اعلیحضرت تیمور شاه پس از صرف نهاری بعزم خواب در بالا حصار تشریف برده بر بستر استراحت بغنود اینوقترا فیض الله خان خلیل وهمراهانش غنیمت شمرده بهانهٔ عرض دادن پیاده وسوار داخل بالا حصار شدند و کشکچیان ومحرمان سراپرده مانع آمده هرچند کفتند که شاه بخوابست نشنفته پاسخ همیدادند که ما را شاه جهت عرض دیدن این سپاه طلب حضور فرموده است و هنوز در محل مقصود نرسیده از سبب دستوری ندادن وممانعت نمودن حاجیان تیغ جفا کاری کشیده بقتل دربانان پرداختند وچند تن افغانرا که در مطبخ‌شاهی برای تناول غذا در آمده بودند نیز باناظر کارخانهٔ طباخی مجروح نمودند ودرنخال پرستاران مغولیه و جمشیدیه وقلماقیه که در کشکخانهٔ قریب حرم محترم شاهی بپا ایستاده بودند حشر وازدحام افغانان تبعهٔ فیض الله خان خلیل را دیده شاه را از خواب بیدار نمودند وشاه از هجوم شرارت لزوم گروه ظلوم هراسیده بزیر عماریکه طرف فصیل ضلع جنوبی بالاحصار واقعست صعود داده‌نردبان بالا کشید وبدستهٔ غلامان که گروه قزلباشیه بودند وغیره مستحفظین اطراف بالا حصار امر نمود که بقتل گروه بغات پردازند چنانچه ایشان بقتل‌پرداخته بعضی‌از مردم شهری را نیز ازسبب شباهت جامه وبشره باگروه شرارت دثار (۳) بخاك هلاك انداختند ومسافت‌هفت‌کروه ایشانرا زده وکشته ازپیش راندند وآنقدر کشتند که صحن قلعه و حوالی حرمسرای شاهی از اجساد کشتکان جای پانهادن خالی نبود وتعداد مقتولان ۶۰۰۰ ششهزار تن بحساب آمد وخود فیض الله خان خلیل با پسرش کرفتار کردیده بیاسا رسیدند و هم معلوم ومفهوم کردید که پیر زاده میان محمد بن شیخ عمر نیز باتخالفان انباز ودمساز بود حکم تاراج قریهٔ جکنی از مضافات پشاور که مسکن او بود صادر شده پس از اندك غارتی بشفاعت سرداران از نهب وغارت بازماند ویاقوت خان خواجه سرای که درین فتنه شریك فیض الله مذکور وباوی قرار داده بود که از دروازه قلعه‌تا خوابکاه شاه او برنج باشیده ایشان از اثر آن رفته کار خویش که در پیش دارند بانجام رسانند بمکافات کردار کرفتار واز زیست که زندکانی نکونسار کشت وصاحب‌تاریخ سلطانی اینرا زیاده از تاریخ احمدی مینویسد که اکثر از اشرار مخالفت آثار را امیر اصلانخان جوانشیر که بجهت‌اتلاف (۴) مالدیوانی مقید بود بکشت چنانچه از زندان خود سرانه برامده دست کشتار از آستین بیکار براورد وشاهش دربین غلطانیدن وبخون کشیدن او مشاهده کرده آخر الامر که از بالا حصار فرود آمد او را در بغل کرفته نوازش فرمود وتمام مال دیوانی را که تلف کرده بود بخشود وهم بعطای خلعت فاخره سرافرازش نمود و اسد الله خان مهمند جانب لعل پوره و کوهستان باجور کریخته جان بسلامت‌برد واعلیحضرت تیمور شاه پس ازاطفای این نایرهٔ جانکاه ازپشاور در کابل مراجعت کرده بنابر آنکه اکثر امور سلطنت خودرا بمردم قزلباشیه تفویض فرموده ایشانرا پرورش‌میداد وهم از جهت اینکه کابل دروسط مملکت واقعست وبهر ولایت که کاری رو دهد زود تر بمقام مقصود می تواند رسید ترك اقامهٔ قندهار کرده کابل‌را دارالسلطنه قرار داد .

(۱) مهمند مثل‌خلیل که ذکر کشت
(۲) بدور کردن
(۳) دثار هر جامهٔ که به بدن ملصق نباشدوازاو جامهٔ دیکر پوشند
(۴) نیست کردن‌وهلاك کردن

ذکرتوجه اعلیحضرت تیمورشاه

[جانب ملتان وتنبیه وتأدیب سکهان]

ذکرتوجه اعلیحضرت تیمور شاه جانب ملتان

بعد از - فوت‌اعلیحضرت احمدشاه طایفهٔ سکهه هنکامه آراشده شهر ملتان ومضافاتش را متصرف شدند

واعلیحضرت تیمور شاه اکرچه ازین قضیه آکاه شد ولی بنابر اختلال داخلهٔ مملکت تغافل نموده سرزنش و کوشمالی آنها را موقوف بفرصت کذاشت تا که بعزم قشلاق از کابل درپشاور نهضت فرما کشته رحل اقامت انداخت وشنید که مردم سکهه تقریباً شصت هزار تن فراهم کردیده ازنهر چناب و دریای راوی کذشته قصد تصرف دیرهٔ اسمعیل‌خان ودیرهٔ غازیخان وغیره‌را دارند وهم عزم نموده‌اند که پس‌ازتسخیر دیرجات ولایت‌سندرا نیز متصرف کشته ازدست کار کذاران دولت درانیه بیرون کشند پس اعلیحضرت تیمور شاه نخست سردارحاجی علیخان نامی را برطبق شریعت سلطنت برسم رسالت نزد سکهان فرستاد که ایشانرا بلطف زبان وعذوبت‌بیان مستمال سازد اما ایشان ازوفور جمعیت وغرور ونخوتیکه داشتند فرستادهٔ شاه‌را بدرختی بسته هدف‌کلولهٔ تفنك ساختند وباخود همی کفتند که اعلیحضرت تیمور شاه‌بما خوف وبیم نشان میدهد وحال آنکه خودش از ما خایف وهراسناك است وچون اینخبر را همراهان حاجی علیخان که کریخته جان‌بسلامت آوردند بشاه رسانیدند وشاه غضبناك کشته تن بلباس سرخ که علامهٔ خون ریزیست بیاراست وقواد سپاه را مسلح بحضور خواسته ترتیب صفوف عسکر وصنوف لشکر فرمود وانکاه که فوج آراسته کشت ودو صف پیراسته شده بپا ایستادند واعلیحضرت تیمورشاه برپشت‌پیل نشسته بعرض دیدن لشکر پرداخت ودر اثنای ملاحظه ومشاهدهٔ سپاه نکاهش بسردار مددخان وو کیل الرعایا که صاحب پانزده هزار سوار بود افتاده هردو تن را درسایهٔ اسپان شان‌نشسته مشاهده کرد ونسقچیانرا امرنموده هریك را ده ضرب چوب‌ادب فرمود وهمچنین‌هریك که بسایه‌جاکزیده‌بود ازضرب چوب و تازیانه تنبیه شد وازین تادیب وتهدید فاضلی ازعلمای رکاب که رتبهٔ همدمی شاه داشت قدم جسارت پیش کذاشته بعرض رسانید که تنبیه وتهدید اینکونه سرداران بچوب البته مرغوب حکمتی و مشوب موعظتی خواهدبود شاه فرمود که آری تمام سپاه درین حرارت آفتاب بپا ایستاده‌ایشان که ازصنادیدانداکر استراحت جویند افراد لشکر البته طریق خدمت نپویند خصوصاً دربنوقت که عزم غزا درپیش وارادهٔ جهاد پیش‌ازپیش است استراحت نباید طلبید بلکه زحمت باید کشید لهذابضرب‌ادب‌فرمودم وتسلی ایشانرا فردا بعطای خلعت خواهم‌نمود الغرض هژده هزار سوارجرار ازافغان ومغول وقزلباش برکزیده درتحت رایت زنکی‌خان جارچی باشی قرارداده فرمود که بطریق ایلغار راه‌جهاد کفار برکیرند وهم‌ایشانرا اندرزنمود که درعرض‌راه باهم تکلم نکنند ودشنام بزبان نرانند که منافی ثواب غزاست پس زنکی‌خان سه دفعه بدور پیلیکه شاه برپشت آن نشسته‌بود طواف کرده هنکام عصر براه افتاد واز عقب او خود اعلیحضرت تیمور شاه نیزرو براه‌نهاد وزنکی‌خان اسپ رانده ازنهر نیلاب عبور کرده تمام شب را تاعصر روز دیکر راه نوردیده بفاصلهٔ مسافت هشت کروه از لشکر کاه مخالف رسیده ازاسپ فرود آمد واسپان را آب وعلف وجو داده بعد بمسافت وفاصلهٔ هردو کروه سواران محافظ تعین کرد که کسی را ازرهسپاران جانب سکهان نکذارند و نزد خود نکهدارند تا لشکر خصم از رسیدن سپاه اسلام آکاه نشوند و تاثلث اخیر شب درنك کرده پس ازحصول رفع خستکی مرد ومرکب سوار مغولیه وقزلباشیه را جانب دست راست وسواران درانیه‌را طرف دست چپ قرار داده خود باپنجهزار سوار ازمردم یوسف زائی وبقیهٔ درانیهٔ قندهار درمیان جا کرفته حرکت کردند وبامدادان بفاصله دو کروه از کروه سکهان رسیده نماز صبح را کذاریده حمله کردند وهنوز مردم سکهه نظر ببعدپشاور ودشوار بودن عبور از رود اتك که درتصور داشتند بیخبر ازنزول لشکر و غافل ازحکم قضا وقدر بودند که اسلامیان چون بلای ناکهان دررسیدند وسکهان بقدر صد کام ازلشکر کاه شان پیش‌آمده خودرا بدم‌تیغ غازیان دادند چنانچه دلیران اسلام بهنیروی بازوی دینداری وعون ویاری حضرت باری دست بسیف وسنان برده بکشش وکوشش قتال وجدال پرداختندوبیك حمله بسیارتن ازپیروان برهمن را بخاك هلاك انداختند ودر خلال اشتعال نائرهٔ قتال زنکی‌خان سر برهنه کرده پیشانی خویش بقربوس (۱) زین نهاده ازناصر حقیقی مدد طلبیده بعد‌دلیران وجوانان قشون‌را بمحاربه ومضاربه تحریض وترغیب همی کرد تا که هزیمت بجمعیت خصم روی داده پشت بجنك نهادند

(۱) قربوس عاربی بلندی پیش زین

واسلامیان تعاقب نموده انقدر بکشتند و بکشتند که شمار کشتگان درجمع که سی هزار تن بحساب آمد و بعضی
ازسوار ایشان که فرار کرده اسپ بدریا زده بود ازضرب گلولهٔ متعاقبین غرق‌لجهٔ فناشده طریق آخرت پیمود
وازتمام جمعیت وحشرلشکر سکهه دوهزارسوار جان بسلامت‌برده دیگران همه کشته گشتند وسرهای کشتگان‌را
دیده واشتران بار کرده در روز چهارم ازحرکت کردن ایشان ازپشاور مراجعت کرده بفیض رکاب بوس
شاهی واصل شدند وسی هزار سربخاک پای وی ریخته مورد تحسین و آفرین گردیدند وزنگی خان وشاه ولیخان
بن فتح‌خان کمال زائی وبهادرخان بن فیض طلب خان محمدزائی وسران‌قوم‌یوسف زائی واعیان مغولیه وقزلباشیه
که شرکاء فتح بودند همه ازعطای خلاع فاخره سربلندی یافتند واعلیحضرت تیمورشاه همچنانکه براه افتاده‌بود
وارد ملتان‌شده شهررا بمحاصره انداخت وسکهان تاب مقاومت وتوان مدافعت درخود ندیده طالب امان‌شدند
وکلید قلعه را بکار کنان پادشاهی سپرده سلامتی جان ومال یافتند واعلیحضرت تیمورشاه پس‌ازانجام مهام انجا
حکومت ملتان را بشجاع خان سدوزائی تفویض‌نموده خود لوای مراجعت بجانب پشاور افراشت وپس ازچندی
سردارمددخان اسحق زائی‌را بالتماس حاکم شکارپور بتنبیه وتهدید سندیان که‌تمرد ورزیده‌بودند گماشت واو وارد
محال سند شده پس از استیصال متمردان واستمالت دیگران ایشان همه را بحاکم شکارپور مرجوع داشته خود
عطف عنان کرده برکاب فیض انتساب شاهی پیوست بعد اعلیحضرت تیمورشاه رایت مراجعت از پشاور بطرف
کابل افراشته باتجمل شایان وارد شد

(ذکر توجه اعلیحضرت تیمورشاه)

(دفعه دوم بجانب ملتان وتسخیر ولایت بهاول پور وغیره)

توجه اعلیحضرت تیمور شاه جانب ملتان وتسخیربهاول پور وغیره

مفصل اینجمل اینکه رکن‌الدین محمدبهاول‌خان‌بهادر عباسی ونصرت جنگ حافظ‌الملک سردار قوم‌داؤدپوتره
بسیاری ازمضافات سند وملتان‌را متصرف گشته بدون مزاحمت یک دیگرهریک بحکمرانی پرگنه (۱) پرداختند
وباج دهی وخراج گذاری را از سپردن بکار کنان پادشاهی باز داشته هردوتن خود را حاکم مستقل ساختند
واعلیحضرت تیمورشاه از کردار آنها خاطر گران گردیده تصمیم عزم کرد که ایشان را گوشمالی داده ولایت
متصرفهٔ شان را درقید اطاعت سلطنت آوردپس باعساکر منصوره حرکت کرده داخل ملتان شد وبهاول خان
ازورودشاه در آنجا آگاه گشته ازبلدهٔ بهاول پور که‌تقریباً بفاصلهٔ ۳۵ سی‌وپنج کروه جانب شرق جنوبی ملتان
واقع است برامد باعیال واطفال واحمال و اثقالش راه قلعه که در ریگستان بی آب برای چنین روز خود بنیاد
وآباد کرده‌بود برگرفته پناه گزید وازین‌سو قراول‌لشکراعلیحضرت تیمورشاه که جانب بهاول‌پور ره‌نورد بودداخل
آن بلده شده دست تاراج گشودند وبسیار عمارات را آتش زده سوزانیدند وخود اعلیحضرت تیمور شاه نیز
ازعقب بالشکر دررسیده بقیهٔ مال ومنال بهاول خان‌را ضبط دیوان خاص فرمود وسردارمددخان اسحق‌زائی‌را
با۲۰۰۰۰ بیست‌هزار سوار امرنمود که‌سه‌روزه‌آب وعلوفه برداشته روی‌بسوی قلعهٔ که بهاول‌خان پناه گاه‌خود
ساخته‌بود آورده وتاسه روز اورا بمحاصره بدارد بعدلشکر دیگررفته اومراجعت‌نماید اماممددخان قبل ازبدر
آمدن مدد ومعاودت چاه آب کنده اردورا ازاحتیاج آب رهانده قلعه‌را هدف گلولهٔ توپ ساخت‌واز کثرت
گلوله اندازی انواب صاعقه بار آتش بقور خانهٔ اندرون قلعه افتاده ازصدمهٔ باروت رخنه دردیوارش رو داد
ولشکرشاهی یورش برده کلیدفتح بدست آوردند ومال ومنال بهاول‌خان بتاراج‌رفته خودوپسرش جبین‌ضراعت
بخاک انابت مالیده معفو گشت وخراج آن محال را بذمه گرفته تعهد نمود که همه ساله‌بکار گذاران پادشاهی‌رساند
ونیز قرارداد که دراوقاتیکه شاه رایت تنبیه وسرزنش سکهان شقه گشانماید ومتوجه لاهور شود بااپل والوس
خودراه معاونت پیماید وبعد از موثق داشتن میثاق از حضور شاه بخلعت و حکومت آنجا سرافراز شده خود
اعلیحضرت تیمورشاه راه معاودت دارالسلطنهٔ کابل برگرفته باحشمت و شوکت هرچه تمام‌تر وارد کابل گردید

(۱) پرگنه زمینی که ازان مال وخراج گیرند

(ذکر تنبیه وسرزنش شاه‌مرادبی حکمران بخارا)

ذکر تنبیه وسرزنش شاه مرادبی

درخلال‌احوالیکه مرقوم شده آمد شاه مرادبی ازگرفتاری شاه بامورپنجاب وسند فرصت یافته‌اراضی خراسان
وترکستان متعلقهٔ افغانستان را جولانگاه تاخت‌وتازساخت ومال ومنال‌رعایارا غارت کرده‌شوروآشوب‌درانداخت
واعلیحضرت تیمورشاه برعایت مواحدت درملت ازکردار او تغافل نموده کاردیگرممالک محروسه راست‌می‌فرمود
تاکه درهنگام توجه موکب شاهی بجانب بهاول پورشاه مرادبی بعزم نهب وغارت خراسان لشکر کشیده مروزا
متصرف شد وسکانش را تاراج کرده سی‌هزارتن را ازآنجا کوچ داده درنواحی‌بخارا برده‌مسکن‌دادوبعوض آنها
ازروسای شهرسبز وبخارا جمعی‌رابااقامهٔ مروگماشته بنیادتعمیر وترمیم آنرا برای مردم رعایای خودنهاد وانجبر پس
ازمراجعت سفرملتان سمرگشته بااعلیحضرت تیمور شاه رسیدواونخست باستصواب آرای اراکین سلطنت‌خویش
مکتوب هدایت اسلوبی مرقوم فرموده نزدشاه مرادبی فرستاد تاازجادهٔ جهالت عنان بازکشد وکارجنبش دادن
جیش نکشد امااونامهٔ شاه‌را نپذیرفته بل‌جواب هم نگفته ردکرد واعلیحضرت تیمورشاه عزم سفرترکستان را
شهرت داده بنائی بنیادحرکت بجانب آن‌بلادنهاد که شاید شاه مرادبی از آوازهٔ لشکرکشی‌وی آگاه شده‌بدون خون
ریزی راه‌چارهٔ خجلت‌شودوطریق‌سعادت بپوید تاکه آهسته آهسته‌اسپ رانده‌درماه‌ذی‌حجه وارد آقچه‌شدوازانسوی
شاه مرادبی باپنجاه هزار سوارروی مقابله نهاده دربرابر اردوی شاهی صف آراگشت ویومیه جنگ قراول (۱)
باهراول(۲)روی میدادتا که روزی‌شاه‌مرادبی برادرخودرا باسی‌هزارسواربعزم شبخون ازنهرجیحون عبوردادکه
درعقب لشکراعلیحضرت تیمورشاه خویشتن را رسانیده شبانگاه (۳) برسپاه اوبتازند واعلیحضرت تیمورشاه‌آگاه
گشته دلیران را بآراستن سلاح امرکرده هنگام عصرسرراه برگرفته جنگ درپیوست وجانبین بکشش و کوشش
پرداخته خون همدیگررا ریخته آخرالامر افاغنه چیره‌دست گشته بخاراثیان شکست یافتند وششهزارتن ازاوزبکان
وجمعی ازافغانان کشته شده شاه‌مرادبی ازین هزیمت خوفناک گردیده یکی ازاجلهٔ علمای عصررا ازبخارا خواسته
بعذرخواهی نزد اعلیحضرت تیمورشاه فرستاده پیام داد که‌پس‌ازین مصدرامریکه موجب عتاب شاه‌باشد نخواهد
شد وبیرون ازاطاعت وانقیاد راهی‌نخواهد پیمود وشاه عذر اورا پذیرفته موقوف بدین شرط گذاشت که تادم
واپسین برین گفتهٔ خودراسخ دم وثابت قدم بوده عدول ونکول ننماید والاجزای کارش‌بکنارش نهاده آیدپس
شاه‌مرادبی انگشت اطاعت بردیدهٔ قبول گذاشته عدول ازسخن خویش‌را ناقض عهد انگاشته عهد نامهٔ باتحفه
وتنسوق بسیاررسم پیشکش‌فرستاد وشاه ازعطای خلاع فاخرهٔ خسروانه اورا سرافرازفرموده قاطع‌فاصله‌بین
مملکتین را معین نموده مراجعت کرد ودروقت عبور ازکتل هندوکش اکثردواب واسپری ازسپاهیان رکاب
ظفرانتساب قتیل دست برد برف گشت

(۱) قراول پیش‌رولشکر وهم فوجی که‌برای تعیین موضع جنگ معین میشود (۲) هراول فوجی که‌از همه پیش‌باشد (۳) یعنی شب هنگام

(ذکر فتنهٔ آزادخان بن حاجی کریمداد خان صوبه دار کشمیر)

ذکر فتنهٔ آزاد خان صوبه‌دار کشمیر

توضیح این‌مقال اینکه حاجی کریمدادخان عرض بیگی ازحضور اعلیحضرت احمدشاه بحکومت کشمیر مأمور
شده پس ازفوت او آزادخان پسر کهترش‌ازطرف پادشاهی مسند نشین حکومت پدر خویش شده دیگربرادران
خودرا از کشمیر بیرون کرده وایشان‌راه در کابشاه پیش گرفته ازحضور پادشاهی‌نوازش یافتندوخود آزادخان
بحکومت پرداخته مالیات آنولایت‌را درکیسه وگنجینهٔ آمال خودنهاده اعیان‌سپاه‌را ازعطای‌زر ودادن‌خلعت‌بهره‌ور
گردانیده سه هزارنفر ازمردم سکهه وغیره نوکر گرفته داخل‌لشکر کرد بعد ازان ازرسانیدن مالیات کشمیر
سرباز زده گردن‌بغی برافراخت واعلیحضرت تیمورشاه ازین کاراو برآشفته نخست میرمحمدعلی خان مخاطب‌بکفایت
خان موسوی را بدلالت وهدایت او از کابل مأمور نمود که اورا بزبان استمالت نماید تا کار بشمشیر وسنان نگراید
واو وارد کشمیر شده باوجود سفاکی وبیباکی آزاد خان دلیرانه زبان باندرزاو گشوده تخویف وتحذیرش نمود

سه لک روپیه نقد وجنس عوض مالیات کشمیر تمه نداده وخود تصرف کرده بود کرفته ظاهراً بآراستن اسباب مراجعت کابل پرداخته باطناً بقرار نوشتهٔ صاحب تاریخ سلطانی از شرارت او که از ناصیهٔ حالش هویدا بود عرض پرداز حضور شاه شد وشاه مرتضی خان وزمانخان برادران بزرك آزاد خانرا که ازوی بسبب بیرون کردن از کشمیر رنجیده بودند باسی هزار مرد پیکار کسیل آن دیار فرمود وهنوز میر محمدعلی خان در کشمیر بود که ایشان بقصبه بکلی واقع قرب کشمیر رسیده فرود آمدند واینوقت آزادخان نیز درقصبهٔ مذکوره بخانهٔ خسر خود بود چنانچه از ورود لشکر خبرشده بکنار دریائیکه فاصل بین او وجنود شاهی بود آمده بایستاد وچشم تماشا کشوده نکاه کرد درین حال رجال اردوی شاهی بانك زده ازوی پرسیدند که کیستی وایستاده برای چیستی آزادخان پاسخ داد که بدر شمایم وناء خویش کفته سه ضرب تفنك زده راه مراجعت پیش کرفت وروز دیکر محاربه صعب رخ داده ملا اعظم خان امیرلشکر آزادخان کشته کشت وافواج پادشاهی غالب کردیده تبعهٔ آزاد خان مغلوب ودوهزار تن بآب مظفر آباد غریق ومنکوب شدند وخود آزاد خان خواست که درکشتی نشسته فرار نماید اما پهلوان خان عموزاده او مانع آمده بوی کفت که درحین اختیار کردن بغاوت سخنم را نشنیده شیوهٔ خلاف صداقت برکزیدی اکنون اقامه نمای وبه ثبات کرای نام مردانه کوشیده شاید رنکی بروی کار آرم چنانچه اورا از کریختن بازداشته لشکری فراهم کرده سامان جنك ساز کرد وبالشکر شاهی درآویخته هزیمت داد وبرهان خان فوفل زائی را دستکیر ساخته لوای فتح وظفر افراخت وباآزاد خان مشعوفانه داخل کشمیر شد وعساکر شاهی بازتن بسلاح آراسته ساز جنك بآواز درآوردند وبورش برده کشش وکوشش بسیار بروی کار آورده شکست یافتند وروی ازپیکار برتافته سه تن ازسرداران باسیاری از افراد سپاه اسیر ودستکیر کشته جانب زاویهٔ کمنامی شتافتند در خلال این حال سیدی از سادات متوطنه قوم یوسف زائی تن تنها پایداری کرده درمدافعه استواری نموده پسندیدهٔ نظر آزاد خان آمد وامر کرد که اورا زنده بر کرفته بنزدش آرند وهرچند مأمورین آزادخان اورا مژدهٔ خواستن داده اساس ترك مقاتله اش نهادند دست ازجنك برنکرفته تا که هندوئی شمشیر حواله دست شجاعت پیوستش نموده مجروحش ساخت بازهم تیغ بدست کرفته روش مردی را رایکان ننداخت وبمأمورین آزاد خان نعره زده کفت که هرکز تن تنها درندهم مکراینکه مرا واکذارید که همچنین صمصام خون آشام بدست نزد آزاد خان شوم ناچار ایشان او را راه دادند که همچنان سواره وشمشیر برهنه برکف نزد آزاد خان شده سلامی کفته پیش روی صف بایستاد ودرجواب پژوهش نام ومقام خود بآزادخان کفت که سیدم وعلول شاه نام دارم ودرقریه اغمان خیل یوسف زائی مسکن ومقام وسیادتش بواسطهٔ روشناسی نجیب الله خان بیقین پیوسته صدروپیه ماهانه وجراح جهت التیام زخمش مقرر کردید وپس ازصحت یافتن پنصدروپیه دیکر انعام باوفرموده نوید داد که بواسطهٔ او هرکه ازمردم یوسف زائی هوای ملازمت درسرداشته باشد حاضر آمده مواجب مقرره دریابد و ۱۵۰۰ وهزارو پانصد نفر اسیرانیرا که دستکیرشده بودند نیز تکلیف ملازمت کرده ایشان نپذیرفته ازنزد آزادخان ظاهراً رخصت انصراف یافتند وباطناً کشتی بانان دریای مظفر آبادرا امر کرد که دروقت عبور همه را غریق لجهٔ فنا نموده ازکسوت حیات عاری ساختند

﴿ توجه نمودن خود اعلیحضرت تیمور شاه ﴾

بالشکر جانب کشمیر ودفع نمودن فتنهٔ آزاد خان و انجام کار آن

لشکر فرستادن اعلیحضرت تیمور شاه بمعاونت سپاه خویش

چون شاه از هزیمت سپاهش آکاه کشت خود بالشکر منتظم راه پشاور برکرفت ووارد آنجا شده سردار مددخان اسحق زائی را باچندی دیکر از سرداران وفوج شایان بقلع ریشهٔ فتنه وفساد آزاد خان جانب کشمیر روان کرد وایشان از کذر کاه اتك عبور کرده چون بقرب کشمیر رسیده فرود آمدند آزاد خان بمدافعه برخاسته بجنك قراولی پرداخت و چندی بمحاربهٔ قراولی روز جانبین بسر رفته آخرالامر مدد خان چند تن از کسان آزاد خان را چون احمد خان و غیره بنوید عطای زروبیم دادن ازخشم شاه والاکهر باخود متحد

ساخت مقارن اینحال آزاد خان شادیخانرا بشبخون نامزد کرده سردار مدد خان آکاه کشته بخود داری وپاسداری پرداخت چنانچه درزمان حملهٔ شبخوزان محاربهٔ سخت رو داده خود آزادخان نیز ازعقب لشکرش در رسیده جد وجهد بسیار نمود اما کاری از پیش نبرده بی نیل مرام بمقام خود معاودت کرد وهمیشه کار زد وخورد بهمین وتیره پیشهٔ شان بود وهیچیك فتح حاصل نمی نمود تا که آزاد خان از پیوستن ومتفق شدن سران لشکر خویش باسردار مدد خان خبر یافته روی ازحرب برتافته جانب پنیش شتافت وجنك کنان باچند تن ازهمراهانش درکوهستان آنجاکه بسی دشوار کذر بود در آمده بخانهٔ راجه رستم خان خسر خود پناه کزید ووی باعزاز واکرام او کرائیده درهیچ چیز از اسباب عزت داری مضایقه نکرد ودراخیر که پیام خائفانهٔ سردار مددخان بدو رسید که با او دربك کلیم خواهد پیچید ونیز ازوهراس داشت که علاقهٔ مملوکهٔ اورا متصرف خواهد کردید پس بحیله وتدبیر اسلحهٔ همراهانش را باسلاح خودش تمام کرفته الا تفنکچهٔ که درکمر داشت واکذاشت وروزیکه آزاد خان درحجرهٔ بخواب بود درب خوابکاهش را بربسته قفل زد وکس نزد سردار مدد خان فرستاده ازکار خویش آکاهش کرد واو اسلام خانرا بادوهزار سوار کماشت که رفته آزاد خان را کرفته باخود دراورد و آورد و آنکاه که وی بیدار شده دررا بالای خود بسته یافت خودکشی اختیار کرده بضرب تفنکچهٔ که باخود داشت جانش را ازوحشت سیاست برهانید وقبل ازانکه قالبش ازروح تهی شود اسلام خان رسیده دربکشود وچشمش را ازبن برآورد ودرچنین حال اسلام خانرا دشنام داده کفت که اکرسلاح وحربهٔ داشتمی ترا زنده نکذاشتمی واسلام خان دیکرفرصت سخن کفتنش نداده سرش بریده بحضور اعلیحضرت تیمور شاه فرستاد وشاه باوجودیکه ازشورش وی متألم ومتوهم بود نظر بهمت وشجاعتش متأسف کشته امر دفنش فرمود ومادر اورا بفرمان طلب ازقندهار خواسته واو از اندوخته پسرش دولك روپیه پیش کشیده مورد الطاف شاهانه شد وهم تکلیف شوهر کرفتنش نموده ازحقیقت مذموم بودن شوی نخواستن بیوه بل عموم زنان برطبق شریعت سید انس وجان نصیحت واندرزش کرد اما نپذیرفته باندازهٔ کفایت مؤنت ومعیشتش ازحضور شاه تنخواه برایش معین کردیده بافتح جنك نام پسر خورد سال آزاد خان رخصت انصراف قندهار حاصل کرد و آخرالامر درسلك بانوان حرم محترم شاهی منسلك شده از هم بستر کردیدن باشاه سرافراز کشت

ذکر فتنهٔ ارسلا خان مهمند

(ذکر فتنه ارسلا خان مهمند و کشته شدن او)

این ارسلا خان بقول صاحب تاریخ سلطانی اسدالله خان نامیست که درعهد اعلیحضرت احمد شاه بصوبه داری سرهند مأمور شده بود واینوقت شیوهٔ نمك حرامی اختیار کرده رهسپار وادی ضلالت کشت ودرقلعهٔ خود که درموضع دکه واقع دهن خیبر بود نشسته از اقوام افریدی ومهمند جمعی را باخود متفق وهمداستان ساخته درممانعت عبور ومرور افواج شاهی وقوافل ازدرهٔ خیبر وغیره طرق پرداخت چنانچه هرکه برطبق خواهش او چیزی باسم باج وخراج میداد ازتاراج مال ایمن کردیده ببدرقکی یکی ازهمراهان او ازدرهٔ مذکور ودیکرراهی که پیش داشت سالم میکذشت ودیکر کسی را راه عبور نمیداد وچند بار لشکر پادشاهی بسرزنش او مأمور کشته ازصعوبت راه که دربین جبال شامخه واقع بود بروی ظفر نیافته مراجعت نمود وآخرالامر اعلیحضرت تیمور شاه از سبب عدم استیلا بآن قطاع الطریق رنجیده خاطر کردیده کار کذاران پایهٔ سریر سلطنت را عتاب واقتباه نمود که بدست نیاوردن دزدی با اسباب سلطنت چه معنی دارد وقاضی فیض الله خان ازراه تسکین نایرهٔ غضب شاه که ملتهب کردیده بود زانو زده بعرض رسانید و آوردن ارسلا را بعهده کرفته اورا بمژده امان جان وتاکید ایمان تسلی داده نزد خود آورده بند برپایش نهاد بعد بحضور شاه حاضرش کرد. بنابر امان دادن قاضی فیض الله خان شاه بالفعل ازخونش درکذشته آخرالامر از کثرت عرایض ستم دیدکان دست او امر قتلش صادر کردیده پس از کشتنش بپای پیل بسته جسدش را شهر کرد کردند وهمچنین فتح خان یوسف زائی که سدراه طریق کرامی شده ریاست مظفر آباد را متصرف کردیده طرق کشمیررا بروی کار کذاران شاهی بسته بود ولشکر پادشاهی متنبه

وتهدید او مأمور گردیده روی ظفر نیافت تا که بواسطهٔ فیض طلب خان محمد زائی حاضر دربار شاهی آمده کشیدن طناب و یا فشردن گلو هلاک گشت وظفر خان پسرش پس از مرگ پدر بجایش مقر گزیده تا سال ۱۲۱۳ هزار ودویست وسیزده هجری طریق اطاعت پیموده ایذا بکسی رسانید واز مظفر آباد تا حسن ابدال در تصرف بود مال دیوانی را بمثابهٔ جاگیر خود صرف نموده بعمال دیوان سلطنت نمیداد و از خوف یاسا رسیدن بدرش حاضر پایهٔ سریر سلطنت نیز نشد

ذکر فوت اعلیحضرت تیمورشاه

بن اعلیحضرت احمد شاه

ذکر فوت اعلیحضرت تیمور شاه

چون عجوزهٔ دهر همواره چهرهٔ حیات هر نیک وبد را بناخن مصیبت میخراشد وهیچیک از شاه وگدا را امید زندگی جاوید هرگز نبوده ونباشد درهنگام قشلاق گزیدن اعلیحضرت تیمورشاه در پشاور که اکثر شهزادگان کوچک حاضر رکاب وشهزاده همایون حکمران قندهار وشهزاده محمود بحکومت هرات مأمور بودند وشهزاده زمان ولیعهد بدار السلطنهٔ کابل اقامه داشت مزاج شاه از سبب انهماک در مأکولات تغیر یافته بمرض مراق گرفتار گشت واز علاج اطبای حاضرهٔ رکاب صحت پذیر نشده از عرض والتماس ایشان که نا گوار بودن هوای پشاور را در معالجهٔ خود عذر نهادند با تن تب دار راه کابل بر گرفت وچون در منزل چهار باغ جلال آباد نزول فرمود شهزاده زمان که از ناخوشی شاه آگاه شده راه عیادت پیش گرفته بود در منزل شرف دست بوس حاصل کرد و شاه جبینش را بوسه داده بعوض دو رأس اسب سواری او که از شدت راه پیمودن سقط شده بودند دو رأس از اسپان خاصهٔ بزرگ بازین ویراق طلا بشهزاده عطا فرمود واز آنجا باهم روانه شده شبی در منزل شاه خواب دیده بشهزاده زمان وقاضی فیض الله خان که هر دو حاضر بالین وی بودند بیان نمود که در عالم رویا چندتن پیش آمده تاج شاهی را از تارکم برداشته بفرق این فرزند که حاضر است نهادند وتعبیرش را نیز خود گفت که آفتاب عمرم را وقت غروب است ودیدن طائر روحم از قفس تن مطلوب واز بیان این خواب وتعبیر با اضطراب شهزاده وحاضرین همه بگریه در آمده از گریه ونالهٔ آنها در اثنای چهرهٔ شاه نیز علطان گشته نصیحت واندرز چند بفرزند ارجمند فرموده از انجا کوچیده چون داخل کابل شد درروز یکشنبه هفتم ماه شوال سال ۱۲۰۷ هزار ودویست وهفت هجری ایام عمرش سپری گشته روحش بفردوس برین در شد وبعد از سلطنت بیست ودوسال بدرود تاج وتخت نموده مادهٔ تاریخ فوت او وجلوس شاهزمان را میرزا محمد نام فروغی تخلص اصفهانی بر سبیل تعمیه برشتهٔ نظم در آورده وآن اینست

دوشش چه دلخواه وجه جایگاه نشست خورشید برآمد از افق ماه نشست
از گردش مهر وماه تیمور ز تخت برخاسته نواب زمان شاه نشست

بکم کردن عدد حل تیمور از عدد تخت وافزودن عدد نواب زمان بران مطابق سال فوت اوست الغرض بیست وچهار فرزند چون همایون (۱) ومحمود (۲) واحمد (۳) وزمان (٤) وسلطان (٥) ونورده (٦) وملک کوهر (۷) واکبر (۸) وحسین (۹) وحسن (۱۰) وعباس (۱۱) وبلند اختر (۱۲) وشاهرخ (۱۳) وشاه پور (١٤) وجهان والا (۱٥) وفیروز الدین (۱٦) وابراهیم (۱۷) وفرخ (۱۸) وشجاع الملک (۱۹) وخاور (۲۰) وایوب (۲۱) ومیرزا میران (۲۲) و میرزا کهندل (۲۳) ونادر (٢٤) از او ماندند و اعلیحضرت تیمور شاه مرحوم وقت سلطنت خویش را بطریق سلاطین بزرگ نهاده جیغهٔ مکلل از الماس بسر میزد وحمایل مکلل بدوش می آویخت و بالا پوش خود را بجواهر ثمین می آراست و کوه نور را بساعد راست وفخراج را ببازوی چپ می بست ومهر دو قطعه چنانچه رقم شده آمد از زوجهٔ اعلیحضرت نادرشاه به اعلیحضرت احمدشاه رسیده بودند ودیگر جیغهٔ مکلل بجواهر بفرق اسپش نصب میکرد وازسبب پست قامتی کرسیٔ مکلل جهت سوارشدن ساخته بوقت سواری

شهر را برویش بر بسته بمدافعهٔ شهزاده در پس دیوار ممانعت نشست تا که شهزاده بمحاصره پرداخته رخنه در حصار ثبات وی انداخت چنانچه خود را مغلوب مشاهده کرده از راه فرار داخل نارین حصار شد وشهزاده هرات را متصرف گردیده عرضهٔ محتوی بر عجز و انکسار نزد اعلیحضرت شاهزمان ارسال داشت ودر منزل کشک نخود بمطالعهٔ کار کنان رکاب شاهی پیوسته از منزل مذکور عطف عنان کرده بعزم سفر هند جانب کابل مراجعت نمود و هرات را بترحم برادری وطریقهٔ ذوی الارحامی همچنان بشهزاده محمود گذاشت

مامور شدن اشرف الوزراء در بلوچستان

(ذکر مأمورشدن شیر محمد خان اشرف الوزراء)

(در بلوچستان برای تهدید شهزاده همایون)

چون اعلیحضرت شاهزمان در کابل رسیده رحل اقامت انداخت از عرایض واقعه نگاران بلوچستان بسمع فیض مجمعش رسید که نصیر خان بلوچ وفات یافته وبرادر زاده اش هوای آن در سردارد که محمود خان پسر صغیر اورا که دیگر فرزندی بجز او ندارد از بلوچستان بیرون کرده خود بریاست پردازد و هم شهزاده همایون را اغوا نموده تحریض وترغیب میکند که تخت سلطنت تراشاید که طوائف درانیه را فراهم آورده قصد تسخیر قندهار نمائی واعلیحضرت شاهزمان بعد از شنیدن این خبر فوراً حافظ شیر محمد خان اشرف الوزراء را باسید خداداد خان قوشبچی ولشکر آراسته بجانب بلوچستان نامزد فرموده امر کرد که بهراسم ورسم وحیله وتدبیریکه بتوانند شهزاده همایون را اطمینان خاطر داده باخود بیاورند وخودش ازکابل بعزم قشلاق راه پشاور بر گرفته درانجا رحل اقامت گشود واشرف الوزراء داخل بلوچستان شده شهزاده را تسلی ودلجوئی داده از جانب شاه نیز تسکین درخاطرش نهاده اورا همراه گرفته مراجعت کرد ودر عرض راه سید خداداد خان باشهزاده همایون در ساخته طرح مخالفت شاه بینداخت واورا بمژدهٔ اینکه تاج شاهی بر سرش میگذارد وبجایزهٔ آن پس از تقرر بر تخت سلطنت وی وزیر ومشیرش باشد اغوا کرده همداستان شدند واشرف الوزراء ازمکایده ومعاهدهٔ ایشان خبر گشته زجر وتوبیخ هردو تن را برعایت شهزاده گی وسیادت شان دور از صواب دانسته ظاهراً خودرا بتغافل زده معروض پایهٔ سریر سلطنت نمود که سید خدا داد شهزاده را بنائی و آهنگی باخود شرف اندوز حضور می نماید اگر اجازت باشد جاکر درگاه بایلغار وشبگیر خودرا بپایهٔ سریر رساند زیرا کدامی درعرض راه نیست که انجام نموده آید واعلیحضرت شاه زمان ملتمس اورا باجابت مقرون فرموده وی سند بیرون شدن خودرا ازمفسده حاصل نموده برطبق حکم شاه راه تقبیل عتبهٔ علیا بر گرفت وآنگاه که شرف جبهه سائی سدهٔ سنیهٔ عظمی دریافت اعلیحضرت شاهزمان را بر کنه معامله و مکایدهٔ شهزاده همایون وسید خداداد زمانی آگاهی داد

رسیدن شهزاده همایون در قندهار وفتنه انکیزی او

(ذکر رسیدن شهزاده همایون)

(در قندهار وفتنه انگیزی او)

چون اشرف الوزراء ازان دو تن جدا شده رهسپار حضور شاه گشت ایشان بادهٔ مرام خویش را درجام بل در کام دیده مردم اطراف را خواسته لشکر بیار استند وروی ستیز بجانب قندهار نهادند واز ین سو سردار پاینده خان بارک زائی اکدو خان که درقندهار بودند از عزم مشار الیهما خبر گردیده حراست شهر را بیار محمد خان سدوزائی سپرده خود ایشان شهزاده قیصر والی قندهار را که قدم بمرحلهٔ هفت سالگی نهاده بود برداشته لوای مدافعه افراشتند وبقول صاحب تاریخ احمدی درحین تلاقی فریقین یار محمد خان مذکور که بقول صاحب تاریخ سلطانی بمحافظت شهر مأمور بود با ۵۰۰ پنجصد سوار جهت محاربه بجانب رایت شهزاده مفرار گرفت ودیگران باخصم دراآویخته لشکر شهزاده همایون را هزیمت دادند ودست بتاراج بنه وآغروق اردوی او گشوده بتعاقب هزیمتیان افتادند و دران میان خود شهزاده همایون که در مقابل شهزاده قیصر ایستاده بود

باوجودشکست یافتن لشکرش دل ازدست نداده جنك کنان خود را نزدیك شهزاده قیصر رسانید و کسانیکه بدور او قیام داشتند شهزاده همایون را شناخته نظر بشهزاده کی ازقتل ومنعش دست بازداشته عنان هزیمت افراشته شهزاده قیصر راتنها کذاشتند وآن سنکدل زخم کـل بشهزاده قیصر رسیده شمشیر حوالهٔ تارکش نموده سرش را بانکشتان دستش جراحت رسانید دراینوقت شهزاده احمد فرزند شهزاده همایون را کریه رخ داده باچشم اشکبار بپدرش عرض واظهار کرد که زخم زدن باین طفل کوچك که برادر زاده و بمنزلهٔ فرزند شما است دور ازطریقهٔ مروت وحیا است شهزاده همایون استیلای غضب خویش را عذر نهاده ازاسپ فرود آمده اورا دربغل کرفت ورویش را بوسیده جراح را امر کرد که برهم کذاری والتیام زخم او پردازد واز مجروح و دستکیر شدن شهزاده قیصر سردارانیکه سر کرم غارت مال واسباب وتعاقب نمودن شکستیان بودند عنان فتح ازدست داده روبفرار نهادند و ازجملهٔ سران لشکر سردار پاینده خان بارك زائی وفتح خان پسراو وعبدالله خان نورزائی ویحیی خان لـقچی باشی و کدوخان بارك زائی راه پشاور پیش کرفتند وشرفیاب حضور شاه شدند دیکر سرداران وافواج شاهی همه رشتهٔ اطاعت شهزاده همایون را بکردن نهاده همرکاب او داخل شهر قندهار کردیدند وشهزاده همایون پس ازورود در قندهار خود را پادشاه خوانده سکهٔ زر وخطبهٔ زبرمنبررا بنامش جاری ساخت مقارن اینحال سردار احمدخان نورزائی که احرام بستهٔ طواف بارکاه شاهی ومرحلهٔ پیمای پشاور کردیده در وسط راه هرات وقندهار رسیده بود ازفتنه انکیختن شهزاده همایون ودستکیر شدن شهزاده قیصر خبر کشته باهنك جنك شهزاده همایون راه قندهار بر کرفت و شهزاده نیز ازراه مدافعه بالشکر ازشهر بیرون شده احمد خان طریق تدبیر پیش کرفته از راه دیکر وارد قندهار شد که شهر را تصرف نماید ولیکن عبدالکریم خان بن وحیداد خان بار کزائی که ازطرف شهزاده بمحافظت شهر وحراست ابواب آن قیام واقدام داشت مانع کردیده نکذاشت که داخل شهرشود وشهزاده همایون ازکماهی حال آکاهی یافته از موضعیکه رسیده بود بجانب قندهار مراجعت کرد ودرموضع کوهکران بااحمدخان ولشکرش که روی امید از دخول شهر بر کردانیده بودند ملاقی کشته آتش حرب شعله ورشد وجنك سخت روداده وکار بکارد وخنجر رسید وسید خداداد قوشنچی باملا خداداد از همرهان شهزاده ویوسف خان مهماندار باشی ازپیروان احمد خان زخم برداشته یوسف خان دستکیر شد چنانچه شهزاده همایون قصد هلاك او کرده باستشفاع سرداران جانب دار شهزاده امان جان یافت وخود سردار احمد خان ایضاً دوزخم ازضرب تفنکچه وتفنك برداشته از حربکاه فرار کرد واین کریختن او ازسبب آن بود که اکثر ازهمراهانش ازنجبای طوایف درانی وبامناهیسان شهزاده هم قبیله بودند بخوف اینکه مبادا اورا بدست شهزاده دهند طریق فرار اختیار کرد ومسافت شش کروه اسپ رانده از کثرت خون که ازجراحتش ریخته بود مدهوش شده از زین برزمین سرنکون کشت وملا حسن نام درویش اورا برداشته بخانهٔ خویش برد وشهزاده همایون مسافت دو کروه ازعقب اواسپ تاخته بی نیـل مرام مراجعت کرده داخل قندهار شده رحل اقامت وطرح حکومت انداخت وروز دیکری ازبودن سردار احمد خان درخانهٔ ملای مذکور واقف کردیده طلب حضورش کرده نخست بحکم قتلش نموده بعد بشفاعت سادات وعلماء وفقراء قندهارامان جان داد واو ظاهراً بپاداش این احسان وباطناً از بیم جان رشتهٔ اطاعت شهزاده را بکردن نهاده پیمان مؤکد بایمان دراین قرارداد که بدون ازیاری واخلاص شعاری او راه دیکر نپوید وبجز در راستی سخنی ازباب خلاف درحق شهزاده نکوید

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان جانب قندهار

—(ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان)—

﴿ از پشاور بجانب قندهار برای دفع فتنهٔ شهزاده همایون ﴾

اعلیحضرت شاه زمان ازکردار برادرش آشفته خاطرشده بعزم تنبیه وسرزنش او ازپشاور برخاسته وارد کابل شد ودرخلال این احوال بعضی ازمردم قندهارازراه خفاء بشرف حضور اعلیحضرت شاه زمان می پیوستند

پایان نهاده باسپ می نشست وبسیار استراحت طلب وعیش کزین بود وباوجود آن ازاحوال رعیت وسپاه آکاه بوده مردم را بار عرض میداد ودرنك وتوقیف درکار دولت و رعیت لازم نشمرده فوراً اجرا میفرمود وکار کذاران سلطنتش برطبق دستور المملکه عطا میشدند مطلق العنان می بودند

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه زمان

{ ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه زمان }

چون امراء از فوت اعلیحضرت تیمور شاه آکاه شدند هریك قاضی فیض الله خان دولت شاهی و سردار پاینده خان ملقب بسرفراز خان بارك زائی ونور محمد خان امین الملك بابری وملاعبدالغفار خان جدید الاسلام وفتح الله خان سدو زائی ملتانی واختر محمد خان نور زائی وامیر اصلان خان جوان شیر وجعفر خان قزلباش وغیره حاضر شده باستصواب رأی یکدیکر نخست فوت شاه را اخفا نموده تمام اعیان و سران بار وسپاه را ازجانب پادشاهی اعلام حاضر شدن حضور دادند وانکاه که همکنان بموجب طلب حاضر آمدند انتقال شاه را ازین سرای برعنا ابراز داده افشاء کردند ودروازهای بالاحصار را بربسته عهد اتحاد واتفاق انعقاد داده جسد شاه را درچهار باغ وسط شهر دفن کرده باشهزادکان امر فاتحه وتعزیه را بدیوان خاص انجام نمودند بعدمتفق الکلمه برطبق عهدیکه منعقد داشته بودند بهمهٔ شهزادکان سخن سلطنت درمیان آورده یك زبان درمعرض بیان رسانیدند که امر سلطنت منوط بوجود شخص واحد ومشروط بپذیرفتن جمعی ازاماجد است که شما وامراباشید پس هرکه را ازشهزادکان منتخب نموده اختیار کنید البته امر خطیر جهانبانی را سزاوار خواهد بود وشهزادکان که بیخبرازمیل خاطرامراء بجانب شهزاده زمان بودند هریك که نیروئی دربازوی خود داشت بطمع خام خیال سلطنت بخن آغاز کرد وازهمه شهزاده عباس که دراواخر عهد پدر بایالت پشاور مقرر کردیده بود بیشتر هوای سروری درسرداشت خلاصه هرکدام بمقامی کلام رانده امراء را ازنزاع ایشان دلمانده پس ازقیل وقال بسیار داخل کشکخانه شدند و شهزاده زمان بسرای خویشتن رفته رأی دیکران برامارت شهزاده عباس قرار کرفته ازکشکخانه برامدند ودرجای وی در آمدند که بسلطنتش بردارند وامراء فرصت راغنیمت شمرده دربسرای شهزاده عباس که همهٔ شهزادکان در آنجابودند بسقدوم مردم جوانشیر نسبهٔ امیراصلانخان را بمحافظت کماشتند که ایشانرا راه بیرون شدن ندهند وخود شان نزد شهزاده زمان رفته اورا که قدم بمرحلهٔ بیست ساله کی کذاشته بود بسلطنت برداشتند وهرکدام از امراء فراخور حال خرابش تعارفی پیش کشیده خلعت ومنصبی یافت ووجوه درهم ودینار بدین بیت درجهٔ اعتبار ورواج کرفت

طراز یافت بحکم خدای هر دو جهان   رواج سکهٔ دولت بنام شاه زمان

ومهر فرامین واحکام بدین سجع زینت نقش صحایف وارقام کشت

قرار داد ز الطاف خویشتن یزدان   نکین حکم جهان را بنام شاه زمان

ومساعی جمیلهٔ که سردار پاینده خان درباب سلطنت او بکار برده وبتخت سلطنتش قرار داد انشاءالله تعالی درجلد دوم این خجسته کتاب مرقوم شده می آید که وی ازروی صداقت واخلاص چه خدمت بتقدیم رسانید وچکونه پاداش کردارش رادید .

ذکر قید شاهزاده ها وجانب داران ایشان ومنصب دادن امراء

﴿ ذکر منتخب کردن ولقب دادن اعلیحضرت شاهزمان مرامراء را ﴾

چون اعلیحضرت شاه زمان جالس اریکهٔ سلطنت شد کسانی را که بپادشاهی او رضا نبودند و جانب دار دیکری از شهزادکان بودند همه را باشهزاده ها در بالا حصار بالا برده راه بیرون شدن بروی شان بربست واز انجمله شهزاده شجاع الملك برادر اعیانی خودرا امر کرد که اکرچه بسن رشد نرسیده ومراهق است در سفر وحضر قرب بارکاه جای زیست داشته مقر دیکر نکزینند وامرای طرفدار خویش را پیش خوانده

نیک بنواخت ومربک راغخطابی سربلند ساخت چنانچه رحمت‌الله‌خان کامران خیل سدوزائی را بخطاب معتمدالدوله ولقب وفادار بهادر وحافظ شیر محمد خان بن شاه ولیخان وزیرکه بعد از کشته شدن پدرش گوشه نشین وزاویه گزین بود بخطاب اشرف الوزراء مفتخرشد . نور محمد خان امین‌الملک باری بهمان منصب وکارخود پسندیده آمد و آخرالامر دخترش پرده نشین مشکوی عفت واحترام شاهی گشته شرف صهریت شاه نیز حاصل کرد وقاضی فیض‌الله خان بسبب امری مقید وزندانی گردیدومال ومتاعش هم بقید ضبط درآمد ومقارن اینحال محمد حسین خان قرا کوزلوی همدانی بانامهٔ تبریک سلطنت از طرف آقا محمد خان قاجار حکمران ایران بپایهٔ سریر سلطنت رسیده هدایای شاهانه پیش کشیده مورد الطاف شاهانه شده گدو خان از راه رسالت در ایران رفته باتحف وتنسوقات مراجعت کرد

ذکر بغاوت شهزاده همایون

—§ ذکر بغاوت شهزاده همایون والی قندهار §—

ولشکر کشیدن اعلیحضرت شاهزمان

چون اعلیحضرت شاهزمان از انتظام مهام دارالسلطنهٔ کابل فراغت یافت منشوری بنام شهزاده همایون والی قندهار صادر فرمود که اورا بپادشاهی شناخته کمراطاعت بر میان متابعت بربندد واو در جواب شاه نوشت که‌ولایت قندهار از جانب پدر تاج دارش مفوض بوی است وهم درسن ازشاه‌بزرگ تر پس بسبیل ارث میباید که صاحب تاج وافسر بوده بمطاوعت کردن انقیاد نخواهد نهاد واعلیحضرت شاهزمان ازین مکتوب او برآشفته بالشکر بسیار آهنگ قندهار کرد و ازانسوی شهزاده همایون بمدافعه برخاسته جانبین درمنزل باغ پیرو واقع دوکروهی قلات بهمرسیده صف بیاراستند ونخست سردار پاینده خان ملقب بسرفرازخان بامیرآخور مهر علیخان که هر دوتن از هر دوجانب مأمور قراولی بودند باهم دوچار گشته مهرعلیخان بدلالت وهدایت سردار پاینده خان طریق اطاعت اعلیحضرت شاهزمان پیش گرفت وباردوی شاهی ملحق شده ازین معنی پای ثبات شهزاده همایون لغزیده فرار برقرار اختیار کرد وبادلدار خان خسرش راه قندهار برداشت ودر آنجا نیز درنگ نکرده آهنگ بلوچستان نموده بنصیر خان بلوچ پناه برد واعلیحضرت شاهزمان آلات وادوات وسپاه اورا متصرف گشته داخل قندهار شد و مخالفان سلطنت خویش را از راه سیاست پیش خوانده بأخذ جرایم تهدید وتوبیخ فرمود وپس ازنظم ونسق قندهار شهزاده قیصر پسر خورد سال خودرا بایالت آن دیار مأمور فرموده عبدالله خان نور زائی را بنیابتش گماشت وخود خواست که لوای ظفر التوا از عقب شهزاده همایون جانب بلوچستان شقه کشا نماید لیکن قبل ازانکه حرکت کند عریضهٔ نصیرخان ازراه معذرت وضراعت مشتمل برشفاعت شهزاده همایون بپایهٔ سریر سلطنت رسیده معروض داشته بود که اگرچه شهزاده باغوای مصاحبان خویش عزت واحترامش را برباد داده روی بپناه بخانهٔ چاکرشاه نهاده است ودر فرستادن او بعتبهٔ علیا ابا وامتناعی نیست اما ازشئون مردمی بعید می‌نماید لهذا بعرض پرداخته التماس عفو تقصیر وی نمود واعلیحضرت شاهزمان نظر برخدمت سابقهٔ نصیر خان فسخ عزم بلوچستان کرده قصد رفتن دارالنصرت هرات کرد

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان جانب هرات

—(ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان)—

(از قندهار بجانب هرات)

بقرار بیان صاحب روضة الصفای ناصری چون شهزاده محمود والی هرات از آهنگ اعلیحضرت شاهزمان بدان سو آگاه گشت کمر مدافعه تنگ بربسته حفاظت قلعهٔ هرات را بقلیج خان تیموری سپرده خود با وجائب جانب اعلیحضرت شاهزمان برگرفت ودرعرض راه آگاه شد که قلیج خان طریق اطاعت اعلیحضرت شاهزمان پیش گرفته باوی طرح مراوده انداخته است بنابران معاودت کرده چون بنزدیک هرات رسید قلیج خان ابواب

وشاه پس از رسیدن بکابل بالشکر آراسته روی بسوی قندهار آورده بمسافت وفاصلهٔ چهل کروه از قندهار رسیده سردار پاینده خان ملقب بسر فراز خان بارک زائی را پیشرو سپاه خویش قرارداد وازانسو شهزاده همایون نیز بمدافعه برخاسته سردار احمدخان را که هنوز جراحتش التیام نیافته بودبهمان عهدیکه ازوی گرفته وپذیرفته بود اطمینان نموده بقراولی گماشت ودیگراعیان معتمد خویش را پیش خودنگاهداشت وبدنبال لشکر جای گزید وچون هردوسالار جانبین که مأمور هراولی بودندباهم ملاقی شدندسردار احمدخان که باشهزاده همایون عهد توریه (۱) نموده بود از شهزاده رو برتافته باسردار پاینده خان نزد اعلیحضرت شاه زمان آمد وشهزاده را ازینقضیه پای ثبات لغزیده شب هنگام بامعتمدین خویش راه فرار بجانب هرات پیش گرفته نزدشهزاده محمودوالی آنجارفت وخبر گریختن او بقندهار رسیده زوجهٔ سردار پاینده خان که بادلیران وقت ومردان زمان توامان بود شمشیری حمایل انداخته وبرقع برو کشیده سوار اسپ شده شهزاده قیصر را از زندان برآورده بر مسند حکومتش بنشاندالحق که ان عفیفهٔ جلیله زاینده شجعان میدان جنك وآورندهٔ مردان ناموس وننك بوده (فرد)

(۱) توریه پنهان کردن چیزی وبرخلاف ان کردن

زنی از بسی مرد چالاک‌تر　بگوهر ز دریا بسی پاک‌تر

وپس ازانکه شهزاده را بمسند حکومت قندهار استقرار داد منادی را امر کرد که ندای سلطنت اعلیحضرت شاهزمان را بگوش هوش مردم شهر وبازار برساند ودر خلال این حال مرتضی خان داماد سردار پاینده خان خواست که در فتنه باز کند ودست تاراج بدکالین شهر دراز آن بانوی مشکوی عصمت وعفاف تیغ انصاف از غلاف برآورده زخمدارش نموده پای اعتسافش (۲) رابزنجیر ببربست تا که بالتماس عبدالستارشاه‌نام فقیراورا ازقید وزنجیر رهاداد وفردای آن اعلیحضرت شاه زمان باردویش داخل قندهار شده فتح خان میراخور بن سردار پاینده خان مذکور را بقول صاحب تاریخ احمدی بتعاقب شهزاده گماشته وچون اوازدست رفته بودمسافتی قطع کرده بی نیل مقصود مراجعت نمود واعلیحضرت شاه زمان منشوری بنام شهزاده محمود والی هرات اصدار فرمود که اورا روانهٔ حضور نماید وشهزاده محمود عرضداشت نمود که وبرا از فرستادن شهزاده همایون بپایهٔ سریر سلطنت معاف دارد وبقول صاحب تاریخ سلطانی شهزاده همایون ازفراه عطف عنان جانب ریگستان کرده داخل بلوچستان وازانجا روانهٔ ملتان شد واعلیحضرت شاهزمان بفراغ‌بال قندهار ومحالش را نظم ونسق تازه داده شهزاده قیصر پسر خودرا بخطاب ولیعهدی وایالت قندهار چنانچه بود مفتخر ساخت وحافظ شیر محمد خان مختار الدوله را ازعرایض محمود خان پسر نصیرخان بلوچ که عم‌زاده‌اش دست اورا ازحکومت بلوچستان بازداشته خودمتصرف شده ووی عرض پرداز حضور شاه گردیده چند عریضه بپایهٔ سریر سلطنت فرستاده بودبالشکرمأموربلوچستان نمود که آنولایت را از تصرف برادر زادهٔ نصیرخان کشیده سپرد محمود خان نماید وخوداعلیحضرت شاه‌زمان ازقندهار حرکت کرده وارد دار السلطنهٔ کابل گشت وشیر محمد خان مختار الدوله داخل بلوچستان شده پس از محاربات شدیده وقتل وجرح متعدده داخل قلات نصیر گردید ومحمود خان رامسندایالت پدرش نصب کرده سرکشان بلوچیه رامطیع ومنقاد وی ساخت وبلوچستان را نظم ونسق داده بعد محمودخان را از راه تقبیل عتبهٔ علیای سلطنت باخود برداشته بحضور اعلیحضرت شاه زمان آورد ووی موردالطاف شاهانه گشته رخصت انصراف یافته دربلوچستان رفت وبحکومت موروثی خویش پرداخته شش هزار سوار از مردم بلوچیه برای ملازمت رکاب شاهی مرتب ساخته داخل سپاه دولت کرد وتا که زنده بود از شاهراه سلطنت واطاعت پادشاهان درآنبه عدول نمود

(۲) اعتساف یعنی بگمراهی

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان جانب پنجاب

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب پنجاب وانجام کار همایون از دست محمد خان بلوچ)

از گرفتاری اعلیحضرت شاه زمان بامور شهزاده همایون وغیره که مرقوم گشت گروه سکهه در لاهور آتش فتنه برافروخته خود سری آغاز کردند ووی در سال ۱۲۱۰ هزار ودویست وده هجری لوای تنبیه وسرزنش آن گروه برافراشته از کابل حرکت کرد واز گذرگاه اتک عبور کرده وارد سرزمین حسن ابدال

و نواحی رهتاس شدم چند روز را بسیر وشکار بسر برد واحمد خان شاهنچی باشی بارکزائی را با بهادرخان محمد زائی وغیره وهفت هزار سوار مقرر فرمود که ولایت میان دوآبهٔ جیلم وچناب را بتصرف آرند مقارن اینحال شهزاده همایون ازجائیکه سکنا داشت بنابر خوفیکه بواسطهٔ کردارش در ضمیرش بود با صد سوار از همراهان وسلطان احمدخان پسر خویش راه فرار پیش گرفته داخل ریکستان لیه که بفاصلهٔ بیست وپنج کروه از ملتان جانب درهٔ اسمعیل خان ودرین آب جیلم وسند واقعست گردید وباراده اینکه بهر وسیله وواسطه که باشد خودرا به کشمیر برساند وبرای دفع خستگی با پسر وهمراهانش در سایهٔ درختی راحت گزید ودرینوقت محمد خان حاکم لیه با دیگر هوا خواهان اعلیحضرت شاهزمان که بذریعهٔ فرامین دستگیر نمودن شهزاده همایون آگاهی داده شده بودند وازانجمله محمد خان از ورود شهزاده در موضع مذکور آگاه گشته با ۵۰۰ پنجصد سوار قصد گرفتن وی کرد وچون بوی رسیده تکلیف کرد که با او در شهر شده استراحت حاصل کند وشهزاده ازناصیهٔ حال محمد خان خلاف آنچه میگفت مشاهده نموده باسب ستیز برنشست وباتفاق همراهانش کمر جنگ بر بسته دست باسلحهٔ محاربه برده با هم در آویختند واکثر از همراهانش مقتول ومجروح گردیده پسرش نیز زخم گلولهٔ تفنگ برداشت واز زین بر زمین غلطیده هلاك گشت وخودش نعش پسر را آغشته بخون دیده دستش از کار رفته دستگیر شد ومحمد خان اورا باخود در قصبهٔ لیه آورده به اعلیحضرت شاهزمان آگاهی داد واو حسن خان قزلباش پیشخدمت باشی حضور خودرا امر نموده که رفته اول او را از حلیهٔ بصر عاری ساخته بعد در پالکی انداخته روانهٔ کابل نماید واو حسب الامر چشمش را میل کشیده با خود نزد اعلیحضرت شاهزمان آورده شاهش بکابل فرستاده حکم کرد که بادیگر شهزادگان محبوس زندان باشد وسرداران وسوارانیکه مأمور میان دوآبه شده بودند در خلال احوال مذکوره از آب جیلم عبور کرده باسکهان بمحاربه گرائیدند وچند دفعه جمعیت سکهه را پراگنده ساخته بازفراهم گشته باهم می آویختند تا که بقرب گجرات میان دوله جنگ شدید روی داده ازان میان احمد خان کشش وکوشش مردانه بتقدیم رسانیده آخر الامر ازسستی لشکر درانیه وعدم اتفاق سرداران متیقن گشت که کاری ازپیش نتوان برد پس جنگ کنان خودرا ازمیدان بیرون کشیده باآلات واسبابیکه با خود داشت باردوی شاهی پیوست ودرینحال مکتوبی مشتمل برالتماس ورود اعلیحضرت شاهزمان دردهلی ازاعلیحضرت شاه عالم عالی گوهر بن اعلیحضرت عزالدین عالمگیرثانی بملاحظهٔ شاهی رسیده چون درینوقت ازعرایض واقعه نگاران بسمع فیض مجمع رسیده بود که شهزاده محمود باجنود وافره راه انتقام چشم شهزاده همایون برادراعیانی خودرا که بتقریب مذکورشد پیش گرفته رایت فساد افراشته است شدت گرمای هندرا درجواب نامهٔ شاه دهلی عذرنهاده از حسن ابدال لواء مراجعت را اعتلا داده وارد دار السلطنه کابل شد

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾
(جانب قندهار بعزم رزم شهزاده محمود)

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب قندهار بعزم رزم شهزاده محمود

ازفتنه انگیزی شهزاده محمود که اعلیحضرت شاهزمان خاطر گران شده بود پس از رسیدن بکابل بالشکر آراسته راه قندهار بر گرفت وازانجا بدون درنگ آهنگ هرات نموده چون وارد میوند یامیمند شد ازانسوی شهزاده محمود ازرود هیرمند باسپاه کینه خواه عبور کرده محمد عظیم خان بن میرهزارخان الکوزائی را باجمعی پیش رو لشکرش قرارداده ازجانب اعلیحضرت شاهزمان میرآخور مهرعلیخان مأمورقراولی گشت وجانبین درموضع خاکریز باهم دوچار گردیده بازار کار زار رواج گرفت وافواج شهزاده محمود هجوم آورده فوج قراول شاهی را هزیمت دادند وتوپهای شانرا متصرف شدند واعلیحضرت شاهزمان ازعقب در رسیده حال را بدانعنوال مشاهده کرده تاج مکلل ومرصع از زمرد والماس را که مرتب بچهار جیغه وبرسرش بود برداشته کلاه ساده بسرنهاد ودست تضرع بدرگاه حضرت اله برافراشته التماس فتح ونصرت نمود وحاضرین رکاب ازدیدن اینحالت درگمان واضطراب افتادند که شاه راه فراراختیار خواهد کرد پس ناچار زانو زده استفسار تغییرلباس ازشاه

نموده مجاب شدند که تبدیل لباس از بهر آنست که در حین پیکار از شناختن خصم بر کنار باشم وشهادل ازدست نداده مردانه بکارزار بکوشید چون سخن بدینجا رسید سپاه شهزاده یورش آورده لشکرپادشاهی را از پیش برداشتند واعلیحضرت شاهزمان زبان (هل من ناصر ینصرنی)(۱) کشوده نواب خان ایشیك آقاسی قوم الکوزائی وتوکل خان وکشن خان سرداران قلماق از دستهٔ غلامان که در عهد اعلیحضرت تیمور شاه مسلمان شده بودند از شنیدن آواز شاه از راه یاری پیش آمده ازمیان توکل خان لب جسارت کشاده گفت که این مغلوب شدن نتیجهٔ همان کلاه برداشتن شاهست وشاه جواب اولرا پاسخ داده ایشان دعای فتح وظفر گرفته اسپ همت بتاختند وهمراهان محمدعظیم خانرا باخودش چنان هزیمت داده در تشویش انداختند که متلاشی گشته راه هرات را فراموش کرده جانب قندهارطریق فرار اختیار کردند ودر قریهٔ داکرد واقع پنج کروهی شهر قندهار رسیده درخانهٔ میان عبدالحمید درویش پناه گزید چنانچه او پس از فیصلهٔ دعوی از راه شفاعت ملا جان محمد بـ خودرا پای نزد اعلیحضرت شاهزمان فرستاد وآنگاه که شرف وصول حضوریافت باشمشیریکه دردست وکفنیکه بگردن آویخته داشت عرض کرد که سزاوار آنم کهبدین تیغ سرم برده وبدین کفن تنم پیچیده آید وشاه عفو تقصیر فرموده بعطای خلعت واسب وشمشیر بنواخت القصه شهزاده محمود پس از گریختن محمدعظیم خان شکست یافته متوجه با محمد خان هزاره که سردار بااقتداری بود بمشاوره پرداخته صلاح کار از وی جست واو تسلی داده باهم روانهٔ هرات شدند ودیگر سران وسردارانیکه راه سازش با کار گذاران شاهی داشتند بپای خدمت ایستاده عنان ازرفتن باشهزاده بازداشتند وبلنك توش خان جمشیدی که از قرار داد ایشان آگاه نبود استفسار نمود که چرا از عقب شهزاده راه نه پیمودند درینحال که هنوز جواب نگفته بودند نور محمد خان امین الملك باشارهٔ اعلیحضرت شاهزمان اسپ جانب شان تاخته از حرکت دادن شال بدیشان فهمانید که آهنگ جنگ ندارد وخودرانزد ایشان رسانیده زمانخان ودیگر سرداران را باخود برداشته نزد شاه آورد وشاه همه را عفو فرموده عهدنامهٔ مؤکد بسوگند از ایشان گرفت که پس ازین مصدر خطا وخیانتی نسبت بسلطنت نشوند وازانجمله بلنك توشخان سوگند بر توثیق عهد یادنکرده بعرض رسانید که بدون سوگند بعهدیکه کرده ام راسخ دم وثابت قدمم ودیگران کهعهد خویش را بسوگند مبرم ساخته اند البته از در کذب خواهد بود وایشان بجواب این سخن اومعروض داشتند که مابعهد خویش استواریم واین برادر ما نیز خلاف پیمان ما راهی نخواهد پیمود پس اعلیحضرت شاهزمان همه را بعطای خلعت و رخصت مراجعت بماکن شان خرسند فرموده قرار داد که پس از بازدید خویشان ورفع خستگی وحصول استراحت بفرمان طلب حاضر خدمت آیند وایشان دعای بقای سلطنت شاه را نموده نخست باهم احرام طواف مزار فیض آثار خواجگان چشت علیهم الرحمه والرضوان بر بسته وارد آن مقام سعادت ارتسام شدند ودر شب وصول آن مضجع مغفرت موصول عرضهٔ بردند ونقض عهد اعلیحضرت شاهزمان وقبول اطاعت شهزاده محمود در هرات نزدشهزاده فرستادند که عهدیکه باشاه منعقد نموده اند ازراه فریب است نه ازطریقهٔ صدق وشکیب زیرا که چاکران شهزاده اند وازقید عهدازاده وشهزاده ازین رقیمهٔ ایشان شادمان گشته بتسلی نامه همگنان را طلب نموده تجدید عهد سابق فرمود ودرینجا نیز بلنك توش خان سوگند بزبان نراند بعدهر کدام بمقامی که داشت برفت وشهزاده محمود والدهٔ ماجده اش راباعریضهٔ مشتمل بر عجز وانکسار والتماس عفو کردار ناهنجار خویش کسیل درگاه شاه ذیجاه نموده معفو گردیدوهم باستدعای آن عفیفهٔ عالیمکانه گوهر درج شاهی را به پسر شهزاده محمود ودختر اورا باختر برج سپهر سلطنت تزویج فرموده امر والا شرف نفاذ یافت وبآن مخدره سفارش رفت که نخست پسر عالی گهر شهزاده محمود حاضر پیشگاه شاه شده اسباب سور وسرور عروسی اوبپای برده شود ووالدهٔ عفت وسادهٔ او انگشت قبول بر دیدهٔ منت نهاده بعد بامنشور عطای هرات بشهزاده محمود رخصت انصراف حاصل کرده مراجعت کرد وشهزاده محمود را اندرز نموده گفت که بهمین احسانیکه ازشاه بتو شده است قناعت ورزیده اکتفا نمائی وراه دیگر جز رضای خدا واطاعت شاه نه پوئی واو نصیحت مادرش را پذیرفته کار حکومت خویش پیش گرفت واعلیحضرت شاه زمان که حرکات مخالفانهٔ شهزاده محمود را از تحریض وترغیب آقامحمدخان

(۱) ایا یاری دهندهٔ هست که یاری دهد مرا

قاجار فرمان فرمای ایران میدانست تنبیه وتهدید اورا که مکنون خاطر داشت ابراز داده درافواه انداخت که لوای گوشمالی آقامحمدخان را برافراخته جیش جانب مملکت ایران درجنبش آرد واینخبر سمر گشته بگوش هوش آقامحمدخان رسید واو محمدحسین خان قراگوزلوی همدانی را برسم سفارت فرستاد بخلاف بیان صاحب روضة الصفای ناصری که اینواقعه را چنانچه رقم کردیده است ازپیش بجانبداری دولت متبوعه خویش ذکر نموده حاصل آنکه دراینوقت مشارالیه بامکتوب مواحدت اسلوب وانواع تحف وهدایا مأمور افغانستان شده بشرف اندوز پایهٔ سریر سلطنت گشت واعلیحضرت شاهزمان قبل ازورود فرستاده مذکور افواج خویش را با اسلحه وتوپخانه ترتیب داده بمواجهه او عرض (۱) دید ناوی عساکر پادشاهی را مشاهده کرده آقامحمدخان را ازمکنت وحشمت افاغنه بیاگاهانید وهم گدوخان بارکزائی را مأمور سفارت ایران فرموده باسفیرشاه ایران روانه ساخت که پاسخ بگذارد چنانچه وی رقم اطمینان خاطر وتحفه وخلعت شاهانه را باآقامحمدخان رسانیده از توجه شاهی بجانب ایران آسوده ساخته مراجعت کرد واعلیحضرت شاهزمان پس ازفرستادن رسول مذکور ازقندهار حرکت فرموده وارد کابل شد بعد آهنگ تسخیر هند کرده امنای دولتش بنا برفتنه جوئی شهزاده محمود امر رفتن هندوستان را پسندیده بعرض رسانیدند که شاه را ازین سفرباز دارند واعلیحضرت شاهزمان نظر بفرستادن او مادر خودرا بحضور که بتقریب مسطور گشته آمد عرض امراء انپذیرفته فسخ عزم سفرهند نفرمود وگفت که شهزاده محمود هرگز طریق خلاف نخواهد پیمود

(۱) عرض سان دیدن لشکر را گویند

﴿ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان﴾

(جانب پنجاب و هندوستان)

توجه موکب شاهی جانب پنجاب وهند

چون مردم سکهه سر ازجیب تمرد برآورده مصدر فتنه وفساد شده طریق کینه وعناد می پیمودند ناچار شاه والاجاه سفر پنجاب وهند اختیار کرده ازکابل بالشکر شایان راه برگرفته وارد پشاور گشت واز انجا در ماه جمادی الآخر سال ۱۲۱۱ هزار و دویست یازده هجری شیرمحمد خان مختار الدوله را بابیست هزار سوار پیش رو لشکر قرار داده امر کرد که مسافت دوازده کروه پیشتر ازسپاه ملازمهٔ رکاب شاهی رهسپر بوده دست اتلاف بمزارع ومساقات (۲) اطراف راه نکشاید واز گذرگاه اتک گذشته ازراه حسن ابدال وراول پندی وروهتاس قطع مراحل نموده بساحل دریای جیلم فرود آمد واز عقبش شاه باسپاه کینه خواه بطریق قرارداد مذکور طی طریق میفرمود تا که شیرمحمد خان مختار الدوله از آب جیلم وچناب عبور کرده از جادهٔ گجرات والله وامن آباد حرکت کرده ازقرب لاهور گذشته درشاه دره واقع فاصلهٔ سه کروهی جانب غربی شهر که نهرراوی دربین آن وبلدهٔ لاهور حایل است فرود آمد ومردم سکهه ازورود عساکر شاهی حال خودرا تباهی دیده سرای کالی والکای میان دوآبهٔ جیلم وچناب وراوی را از وجود خودها خالی گذاشته ازهیبت افواج شاهی راه فرار برداشتند وداخل علاقهٔ مانجه واقع جنب شهر امرتسر وبین میان دوآبهٔ بیاه وستلج شده درلکی جنگل پناه گزیدند وعیال واطفال واحمال واثقال خودرا بمضایق جبال کشیدند و حافظ شیرمحمد خان انگاه که ازنهر راوی گذشته درجنب لاهور فروکش کرد لهنا سنگهه حاکم لاهور کلید قلعه را بجناب میان شاه چراغ صاحب سلطان پوری که سلسلهٔ نسبش بحضرت وحید عارفین ربانی شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره میرسد سپرده خودراه فرار اختیار کرد وحافظ شیرمحمد خان مختار الدوله بامرشاه والاجاه پس از در آمدن بشهر آئین بندی نموده سه شب شهر وبازار را چراغان فرمود وذات محاسن صفات شاه درروز غرهٔ ماه رجب سال مذکور داخل لاهور شده پانزده هزار سوار از عساکر فیروزی مآثر مقرر فرمود که بفاصلهٔ ده کروه ازشهر دور درشب وروز گردش ومرور داشته باشند تا اگر خصم عزم شهر لاهور نمایند ایشان بمدافعه گرایند ودر روز دوم یاسوم از ورود کوکبهٔ شاهی درلاهور از عرایض کار پردازان حضور بمسمع قبض

(۲) مساقات کشتهائیکه آب داده میشود

بمسمع رسید که مردم سکنهٔ شهر از هندو ومسلمان سد دکاکین نموده ماتمکده در آمده اند وشاه از شنیدن این ماجرا بر آشفته امر کرد که هر چند مردم این شهر بمکافات چنین کار ناسزاوار شایان قتل عام اند ولی صدور اینگونه امور از دستور مملکت داری دوراست پس میباید جزیه از ایشان گرفته شود وکار گذاران حضور محصلان شدید الوصول بتحصیل وجه جزیه گماشته ازهندو ومسلمان نقدینه همیگرفتند تا که بگوش داد نیوش شاه رسیده مسلمانان از دادن جزیه امان یافتند واز هندو که جزیه ده بودند چند تن از سخت گیری محصل خودرا در چاه آب انداخته هلاک ساختند ومقارن اینحال مردم محال پنجاب که ازورود شاه آگاه شده بودند اعیان فرقهٔ اسلام چون جلال بهتی ونظام الدین خان رئیس قصور وغیره زمینداران علاقه جات واضلاع وولایات حاضر بار شده عز رکاب بوسی دریافتند ومورد الطاف شاهانه گشته طریق خدمت پیش گرفتند وبا ایل والوس خودها در تحت رایت مختار الدوله جا گزیده در قتال وجدال معاضد اردوی او گردیدند واز افواج شاهی که با مختار الدوله بودند هر روز جمعی بتاخت وتاز پرداخته چهل تن از گروه سکهه را بمغاک هلاک انداخته سرهای شانرا بریده از راه استمرار بحضور شاه میفرستادند تا که خبر شرارت وبغاوت شهزاده محمود گوش خراش شاه شده دست از غارت سکهان ونهب شهر امرتسر که در خاطرش بود بازداشت وگوش انتظار برسیدن خبر دوم از جانب شهزاده محمود گذاشت ودرین فرصت مردم سکهه بتصور اینکه شاه از عدم استطاعت دست ازقتل وغارت شان کشیده است دوسه هزار نفر در قلعهٔ شیخپوره واقع پانزده کروهی جانب غربی شهر لاهور فراهم گشته لوای فساد افراشتند ومختار الدوله باچند ضرب توپ از حضور تخریب قلعهٔ مذکوره مأمور گردیده محاصره اش کرد وآخر الامر سکهان که در اندرون قلعه بودند بتنگ آمده طالب امان شدند وبواسطهٔ ملا عبد الغفار جدید الاسلام ملتمس شان پذیرفته آمده باج وخراج بعهده گرفته فرمان پذیر گردیدند انگاه اعلیحضرت شاهزمان که مکنون خاطرش بر از تنبیه وتهدید سکهان چنان بود که عازم شاهجهان آباد شده گردن کشان مرهته وقوم جات را سرزنش فرموده بافغانستان مراجعت نماید اما تقدیر باتدبیر او موافقت نکرده از سبب بغی شهزاده محمود که آنفاً (۱) مذکور گشت از لاهور رایت مراجعت جانب کابل افراشت

(۱) آنفاً یعنی فی الحال

(ذکر مراجعت اعلیحضرت شاهزمان)

(از سبب فتنهٔ شهزاده محمود)

ذکر مراجعت شاه از پنجاب

مفصل انجمل اینکه در هنگام توجه شاه جانب پنجاب عطا محمد خان علیزائی فرصت یافته شهزاده کامران را از قندهار ونواحی آن کوچ داده باخود درهرات نزد شهزاده محمود برد واورا اغوا کرده بسخنان چرب وشیرین مایل بدعوی سلطنت ساخت وبعهده گرفت که مردم درانی وعساکر شاهی رابهر حیلت که باشد باشهزاده همداستان واز اعلیحضرت شاهزمان رو گردان نماید چنانچه باندک زمان بیست هزار مرد برای نبرد جمع آورده آهنگ تسخیر قندهار کرد واز التهاب آتش این فتنه زمان خان بن حاجی کرمداد خان وغیره هواخواهان اعلیحضرت شاهزمان بذریعهٔ عریضه آگهی دادند وشاه درغرهٔ ماه شعبان سال ۱۲۱۱ هزار ودویست یازده هجری لوای مراجعت افراشته از نهر راوی بگذر واز آب چناب بگذرگاه سودره واقع دو کروهی وزیر آباد اسپ زده بگذشت ودر منزل گجرات چهار نفر از درانیان را بواسطهٔ غارت کردن قریهٔ سادات شکم بدرید بعد از آب جیلم نیز عبور کرده فرود آمد ودرین فرودگاه سه روز درنگ کرده احمدخان بارکزائی را بحکومت میان دوآبهٔ جیلم وسنده سرافرازی بخشوده محمد خان محمد زائی را باپنجصد سوار وبوستان خان را باهزار سوار ونورالله خان ختک را باپانصد سوار قوم خودش وسه صد سوار قوم بنگش کوهاتی ودویست سوار ازقوم یوسف زائی ودوهزار سوار گشادهٔ خودش که مجموع هفت هزار سوار میشدند باصد زنبورک وچهار عراده توپ ویک لک روپیه وجه نقد ازمالیات لاهور معین ومقرر کرد که تا کم مزبور بوده بحراست سرحد وثغور پردازد وحسن خان قزلباش را که چهارهزار سوار غلام خانه در تحت رایتش بود مأمور فرمود

که میان دوآبهٔ راوی وچناب را منظم ساخته وقلعهٔ بند دادر خان واقع کنار نهر جیلم را نیز مسخر کرده بعد شرفیاب حضور شود وخود علم سعادت پرچم راشقه کشا فرموده روز بیست وهفتم شعبان وارد پشاور گشت وازانجا حرکت کرده روز هجدهم ماه رمضان داخل کابل شد وبترتیب لشکر وسامان سفر قندهار پرداخته ساز وبرگ خویش ساز میکرد که باز کارگذاران قندهار عرض پردازشده از توجه عطا محمد خان بجانب قندهار خبر دادند واعلیحضرت شاهزمان محمد زمان خانرا امر کرد که کسی رااز راه خفا فرستاده کیفر(۱) کار عطا محمدخانرا در کنارش نهاده هلاک کند سازدواودلك نام افغان را مأمور امر مذکور کرده از عقبش شاه باسپاه روبسوی قندهار آورده وارد آندیار شدودلك باچندتن ازافغانان خودرا دراردوی عطامحمد خان رسانیده مسافرراسارروز را بشب برده شب هنگام در مقامیکه عطا محمد خان خفته بود خویش را نزدیك کرده بضرب تیغ دمار از روزگارش براورد واز سنوح این سانحه شهزاده محمود بالشکرش که قلعه داری هرات را بقلیج خان تیموری سپرده خودش راه قندهار پیش گرفته بود هراسیده عریضهٔ مبنی بر عجز وانکسار نگارداده ضمناً خواستارآن شد که در سالی مبلغ دولك روپیه از زمان اعلیحضرت تیمور شاه مرحوم برای کفایت مؤنت وی مقرر بود وپس ازان وظیفهٔ مستمرهٔ مذکوره قطع کردیده است میباید در صورت انقیاد وترك راه فتنه وفساد مبلغ مذکور ازروز معطلی عنایت ابدی شود وشاه مسئول اورا ازروزوصول عریضه اش قبول نموده قبل ازان راعطا فرمود وشهزاده محمود باینعطیه قناعت نورزیده طریق خلاف شریعت سلطنت گزید وبامید آنکه اکثر ازمردم درای باوی مودت ومواحدت نهانی داشتند واورا بفتنه انگیزی ترغیب وتحریض مینمودند رایت مجادله افراشت واعلیحضرت شاهزمان ناچار مرحله پیمای جادهٔ پیکار شده شهزاده قیصر پسر خودرا باسردار احمدخان میرآخور وچند تن دیگر از اعیان وفوج گران پیش رو لشکر خویش قرار داده فرمودکه در فراه رفته اقامه نمایند وازان سوشهزاده محمود نیزفوجی را بمقدمة الجیش مأمور کرده تلاقی جانبین درعرض راه اتفاق افتاده محاربه رخ دادونازمان ورود کوکبهٔ شاهی در فراه غالب ومغلوب هیچیك ازطرفین معلوم نشد مگرازقلت علوفه ونرسیدن تنخواه بسپاه شاه روز اردوی شاهی بعسرت وذلت بسر میرفت

(ذکرهزیمت شهزاده وپناه بردنش بکوهستان)

ذکر هزیمت یافتن شهزاده محمود

آنگاه که منزل فراه فرودگاه سپاه شاه شدوالدهٔ ماجدهٔ شهزاده محمود ازراه عذر خواهی حاضر محفل حضور شاهی گشته خواست که باز التماس عفو تقصیر پسرش رانموده آبی بروی کارش آرد اما از سبب مخالفت قلیج خان تیموری که نسبت باشهزاده داشت وهم از جانب او بقلعه داری هرات مأمور بود وباشاه طریقهٔ عهد پیشین می پیمود بی نیل مرام مراجعت کرد وشهزاده که بعد از فرستادن مادرش بنزد شاه راه معاودت بجانب شهر هرات بر گرفته بود قلعه دارش نخست از دخول شهر مانع آمده در رویش برست وبعد باتفاق صادق خان سپهسالار لشکر شهزاده ومیرزا ابراهیم خان مختار شهزاده را بفریب در شهر درآورده محبوس کرد وسپاه وی که بیرون شهر هرات بودند از حقیقت حال شهزاده آگاه گشته هر کدام راه مسکن ومقام خویشتن بر گرفت وشهزاده بوسایط ووسایل از زندان بر آمده باشهزاده فیروز الدین برادر اعیانی واهل وعیال خویش ودویست سوار راه فرار پیش گرفته بجبال باذخه (۲) پناه گزید واعلیحضرت شاهزمان از فراه کوچیده چون داخل شهر هرات شد حافظ شیر محمد خان مختار الدوله را بتعاقب شهزاده گماشت که دستگیرش نماید واورفته شهزاده رانیافته معاودت نمود وشهزاده قیصر که ولیعهد پدرش بود بایالت هرات مأمور گردیده مشکی خان خواجه سرا بسرکردگی کارخانجات او سرافراز گشت وسردار احمد خان نورزائی وزمان خان بالشکرشایان باقامت وحراست هرات مقررشده کار قلعه داری آن بقلیج خان مفوض آمد ودیگر اعیان واشراف از عطای خلاع فاخره امتیاز یافته کسوت مباهات بدوش انداختند ومقارن انحال کدوخان که بسفارت نزد آقا محمد خان حکمران ایران رفته بود مراجعت کرده

(۱) کیفر یعنی مکافات

(۲) جبال باذخه کوههای بلند

شرف دست بوس حاصل کرد وداستانی ازاستراحت جوئی وضعف وکهالت خوئی آقا محمدخان بعرض رسانیده خواستار آن شد که دوازده هزار سوار بسالاری او مأمور تسخیر مملکت ایران شود تا آن مرزوبوم رافتح نموده ضمیمهٔ مملکت افغانستان نماید وهنوز این سخن ورد زبان و درمیان بود که خبر رسید که آقا محمد خان باشارهٔ برادرزاده اش باباعلیخان ازدست غلامی درروزچهاردهم محرم سال ۱۲۱۲ هزارودویست دوازده هجری بقرب قلعه شیشه واقع سرحد مملکت دولت روس مقتول شد واعلیحضرت شاهزمان پس از شنیدن اینخبر حافظ شیر محمد خانرا امرنمود که شهزاده عباس میرزاونادر میرزاپسران شاهرخ میرزانوادهٔ اعلیحضرت نادرشاه را که ایشان ازجور آقا محمدخان ازمشهد گریخته بناه بدرگاه شاه آورده بودند باخودبرداشته ودرمشهدمقدس برده برمسند ایالت شان متمکن بدارد واو هردو تن شهزاده را درمشهد برده بر سریر حکومت آنجا نصب کرده برگشت سپس اعلیحضرت شاهزمان ازمردم اویماق وهزاره وتایمنی وثیقه نامهٔ مشتمل بر اینکه اگر شهزاده محمود باینهاد خاك هرات شود منعش نمایند واگر درممانعت وی غفلت وکهالت ورزند سزاوار سیاست آیند گرفته ودههزار خانهوار ازهواخواهان شهزاده محمودرا ازهرات ونواحی آن باخود گرفته روی بسوی کابل آورده درماه رجب سال ۱۲۱۲ هزار ردویست ودوازده هجری وارد کابل شد ومقارن انحال نواب غلام محمدخان بن فیض الله خان بن علی محمد خان روهیلهٔ رامپوری که شرح حال ابن علی محمدخان درتضاعیف (۱) توجهات اعلیحضرت احمد شاه خلد آرامگاه بجانب هند رقم گشته آمد از جنگ مردم فرنگ خود را بحیله و بهانه رها داده بطواف کعبهٔ شریفه مشرف گشته وازانجا معاودت نموده براه دکهن وچینکر وملتان ومکهد وکوهات وپشاور با دویست سوار وپیاده وپنجاه نفر اشتر حامل اثقال خویشتن بواسطهٔ وفادار خان بهادر وارد کابل گردیده شرف بار حاصل کرد ومورد الطاف شاهانه شده بعطای خلعت سر افرازی یافته درخانهٔ وکیل الرعایا جای داده آمد وپس ازحصول استراحت عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده درباب استردادولایت حکومتش از حضور شاه التماس کمك و معاونت کرد و عرضش پذیرفتهٔ خاطر شاهی گشته امر اقدس اصدار یافت که عساکر منصوره از راه پشاور بدانسوی روی آرند اما فعلا از جهت خستگی سپاه که براه هرات دیده وتو بکابل رسیده بودنداز انجاس امنای دولت معطل گشت تارفع ذات نموده بعد حرکت نمایند وعمال وضباط برای وصول مالیات ولایات کشمیر وسند از حضور مأمور شده بدیشان تاکید رفت که آلات وادوات حرب را نیز نیکو مرتب سازند که دروقت حرکت بجانب هند بکار پردازند واز دیگر افواج قاهره باز نمانند

(ذکر کار پردازان عهدسلطنت اعلیحضرت شاهزمان)

ذکر کار پردازان عهد اعلیحضرت شاه زمان

اول رحمت الله خان سدوزائی کامران خیل که نخبهٔ مشیران پایهٔ سریر سلطنت وبلقب وفادارخان معتمدالدوله ممتازبوده پدرش فتح الله خان نیزدرعهد اعلیحضرت احمدشاه مبرور خطاب وفادارخانی داشته وتااواسط سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه مغفور بعزت زیسته بعد وفات یافت ودختر ابن رحمت الله خان همخوابهٔ شهزاده شجاع الملك بود دیگر حافظ شیر محمد خان بن اشرف الوزراء شاهولیخان بامیزائی که پس از قتل پدرش بحکم اعلیحضرت تیمورشاه که ازپیش مرقوم گشت زاویه گزین شده ودرعهد اعلیحضرت شاهزمان نوازش یافته بخطاب مختارالدوله ورتبهٔ وزارت ومنصب سرداری کل طوایف درانی سرافراز گشت دیگر نور محمدخان امین الملك بابری که ازمان سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه مهتمم همهٔ دفاتر ودیوان مملکت بود وسرکردگی چهار هزار نفر از غلامان نیز داشت ودخترش بانوی مشکوی حرم محترم اعلیحضرت شاهزمان بود دیگر میرزاعلی رضاخان قومقزلباش که ازعهد اعلیحضرت احمد شاه تااینوقت منصب استیفای دیوان اعلی داشت دیگر میرزا میر ابراهیم خان موسوی مشرف که بخطاب مشرف خان سربلند بود دیگر میرمحمدعلیخان موسوی بن میرزا هادیخان که از لقب کفایت خانی برومند بود وپدرش نیز ازمنشیان با کفایت و درایت عهد اعلیحضرت احمدشاه و اعلیحضرت تیمور شاه بود

(۱) تضاعیف توبها وتاقها

خودش درزمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان پس از فوت پدرش بلقب مذکور و منصب منشی باشی حضور افتخار حاصل کرده وهم وقتی مأمور مملکت پشاور و کشمیر شده رعایارا ازحسن سلوک رضامند وخورسند نمود ودرزیست روز کارعیاش وشیوازبان (۱) وسخی وبه دربارپادشاه درفن خود لاثانی بود چنانچه ازجسارت وبی زبانی و کستاخی کهباوفادارخان کردپایهٔ اقتدارش کاسته بازدرسال هزار ودویست ودوازدهٔ هجری بشفاعت مریم درانی مادر اعلیحضرت شاهزمان بسلم اعتبار اول بازارتقایافت وبخانه زادخان مخاطب کردید دیکر میرزا میراحمد خان برادر میر محمدعلی مذکور دیکر میرزاشریف خان قزلباش منشی باشی بوده است دیکر میرهوتك خان بن زمانخان برادر زادهٔ سردار جهانخان خان خانان کهمنصبداروغکی دفترواخبار وهرکاره باشی کری کل ممالك بوی مفوض بود دیکر التفات خان سرکردهٔ خواجه سرایان که یوسف علیخان خواجهسرا ازدست کرفتکان اوواز خاندان نواب شجاع الدوله هندی بود وباین واسطه ودیکرخدمات لقب التفات خانی یافت

۱ شیوازبان فصیح زبان را کویند

﴿ ذکر تعداد افواج اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(ومبلغ ومقدار تنخواه ایشان)

ذکر تعداد لشکر اعلیحضرت شاه زمان

عمده وزبدهٔ افواج پادشاهی دوازده هزار سوار دستهای غلامان بود که اکثرش ازمردم مغول و قزلباش واقل ازدیکر طوایف بودند ومردم قزلباش را اعلیحضرت احمدشاه ازایران درافغانستان آورده موسوم بغلام خانه ساخت وتازمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان اندکشده اولاد واعقاب بسیار ازایشان بازمانده درسلك خدام دولت منسلك بودند وسوارهٔ هردوطایفهٔ قزلباشیه ومغولیه درتحت رایات نور محمدخان امین الملك وحسن خان وصادق خان والتفات خان خزانه دار وشکی خان قرار داشتند واکثر ایشان ازدفتر نظام مواجب نقدینه میکرفتند وادنی مراتب تنخواه هریك ایشان ازده الی پانزده تومان مشخص سالیانه بود ودوازده هزار سوار دیکر نیز از هردوطایفه وغیره بحت الویهٔ دیکر سرداران قیام داشتند کههمیشه ملازم رکاب شاهی ومحافظ خلوتکاه وسراپردهٔ ظل الهی بوده بفاصلهٔ سیصد ذرعه ازسراپردهٔ شاهی فرود میآمدند واین دوازده هزار سوار اکثر نقد واقل نصف نقدونیم جایکیر داشتهاند ومنصب داران ایشان ازقبیل دهباشی ومنکباشی وقلر آقاسی بوده وبافزونی نیول وسیورغال افتخار داشتهاند ودیکر سیهزار سوار ازدرانیهٔ قندهار ودیکر طوایف سکنهٔ آندیار در زیر بیرق سردار قوم خود طریق خدمت میپیمودند ودیکر سواران قبایل غزین وبلوچ وهوتك وتوخی وترکی و اندری وعلیخیل بودند که مدام بملازمت رکاب شاهی روز بسر میبردند ومجموع سپاه منصوره غیر ازاشتر سواران وسی هزارونهصد پیاده وهشتادوشش هزارسوارهٔ هرباره میدان کارزار بودهاند وعلاوه بران پانزده هزارسوارهٔ وپیاده درسند وملتان ودیره جات ازمردم خود آنولایات بوده کهدراسفار هند حاضر رکاب شاهان افغان میشدند چنانچه عدد صفوف صنوف لشکر درسفرهای هندوستان بیرون از پیاده یك لك سوار جرار کار کذار سلاح دار میرسید

(ذکرحکام وواليان وماليات عهداعليحضرت شاهزمان)

ذکر حکام عهد اعلیحضرت شاه زمان

عبدالله خان مخلص الدوله بحکومت کشمیر سر افرازی داشته وبیست وچهار لك روپیه از اجارهٔ آنولایت عاید دیوان سلطنت میشد اما اکثر بمواجب عمال وضبات بجری کشته شش هفت لك روپیه بخزانهٔ پادشاهی میرسید ومظفر خان بهادر صفدر جنك سدوزائی بایالت ملتان مأمور بوده واکثر ازمضافات آن درعهدسلطنت اعلیحضرت تیمورشاه بتصرف بهاولخان چنانچه مذکور شده آمد وحصهٔ بدست سکهان درآمد ودخل ولایت جهنك سیان نیز که حاصلش چند لك روپیه واز توابع حکومت ملتان بود در کیسهٔ سکهان میرفت وبقیهٔ اضلاع ملتان جایکیرات مردم سدوزائی بوده درسالی سه لك روپیه عاید خزانهٔ شاهی میکشت ودیرهٔ غازیخان بامواجب

مردم خدمتکار آن کهازمحصول آنجا بجری میبردند بهفت صدهزار روپیه اجاره بود ودیرهٔ اسمعیلخان بدویست هزار روپیه در اجارهٔ عبد الرحیم خان هوتکی بود ودختر ابن عبد الرحیم خان درسلك زوجات اعلیحضرت شاهزمان انسلاك داشت ومیر فتحعلی خان سندی حکمران تهته وبهکر که شهر حیدر آباد دارالحکومتش بود خراج میفرستاد وحکام بلوچستان نیزسکه وخطبه بنام سلاطین درانیه اجرا داده ومیخواندند وبعوض خراج آن مملکت حکمرانش باششهزار سوار همیشه حاضر رکاب فیض انتساب شاهی می بود وپشاور با مضافاتش تا سال ۱۲۱۲ هزاو دویست ودوازده بهفت لك روپیه اجاره بوده درسال مذکور زرداد خان فوفل زائی از حضور بحکومت آن مأمور کشت وعبدالله خان مخاطب بجان نثارخان بحکومت کابل اقدام داشت ومحمدخان امین الدوله سدوزائی بحکومت لیه مفتخر بوده بسیاری ازسرداران درانی راکه باشهزاده همایون طریق موافقت پیموده بودند از دست محمد خان مزبور بیاسا رسیدند وازجمعی اکثر از مردم درانی درصدد قتل او بودند وشاهش بنا بتنفار خواطر درانیان ازمشرف شدن حضور منع فرموده باریاب نمیشد وحکومت هرات بشهزاده قیصر واز قندهار بشهزاده حیدر مفوض ومضافات قندهار جایکیر اعیان درانی بودند وبلخ وتوابع آن اکر چه داخل مملکت محروسه بود اما ازخرابی چیزی وبشیزی ازان عاید خزانهٔ سلطنت نمیشد وبصرف میران ولایات آن میرسید بلکه چیزی ازخزانهٔ دولت برای کفایت مهمات آن میرفت وخود اعلیحضرت شاهزمان باوجودیکه درسال هزار ودویست ودوازدهٔ هجری صلی الله علیه وسلم قدم بمرحلهٔ بیسالکی نهاده بود درعنفوان شباب داد هر یك ازستمدیدکان را بوجه صواب داده بعدالت حکمرانی وسیاست میفرمود وظالمانرا شکم میدرید وبینی می برید کویا موافق طبیعت مردم رفتار میکرد

﴿ ذکر سرکذشت اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(بعد ازسنهٔ مذکور تا انجام کارش)

ذکر سرکذشت اعلیحضرت شاهزمان از سنه ۱۲۱۳ آخر سلطنتش

چون شهزاده محمود بقراریکه مذکور شد از هرات کریخته درجبال پناه کزید ودر مامن خویش روز بهی ندیده بمشهد رفت واعلیحضرت شاهزمان بنابوعدهٔ که بنواب غلام محمدخان درباب استردادولایات واستقرار حکومتش داده بود درروز چهاردهم ماه شعبان سنه ۱۲۱۲ هزارو دو صدو دوازده از کابل لوای سر زنش مهابت سنکهه وغیره سکهان برافراشته راه پشاور آهنك لاهور کرد واز هبوط کوکبهٔ شاهی درلاهور مهابت سنکهٔ مذکور واقف کشته ازعدم نیروی مدافعه بلا توقف جای درنك خودرا فروکذاشته راه فرار بجانب جبال سوالك برداشت واعلیحضرت شاهزمان میدان کارزار را خالی از اغیار دیده عبدالله خان مخلص الدوله الکوزائی رابحکومت کشمیر مأمور فرمود وایالت لاهوررا بدستوریکه بود با احمدخان واکذاشته قوت استخلاص ولایت محکومهٔ نواب غلام محمدخان را از جنك فرنك در بازوی خود ندیده بکابل مراجعت نمود وپس از رسیدن درکابل از عرایض شهزاده قیصر وزمانخان بکوش داد نیوشش رسید که شهزاده محمود بامداد وکمك اعلیحضرت فتحعلی شاه روی تسخیر بسوی هرات نهاده وایشان باافواج مقیمهٔ هرات بعزم مدافعه ازشهر بیرون شده اند

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب هرات بعزم دفع شهزاده محمود)

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب هرات

مفصل این مجمل اینکه چون شهزاده محمود بقراریکه مرقوم کشت واردمشهد مقدس شدعرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شاه ایران کشته بروفق بیان صاحب روضة الصفای ناصری التماس شرفیابی بار کاه اعلیحضرت فتحعلی شاه نمود وعرضش منظور کردیده اسمعیل آقای مکری یساول دربارخاص وی مأمور وحکام اصفهان وکاشان

را مقصود شد که شهزاده را باعزاز واکرام بدار السلطنهٔ طهران رسانند چنانچه بر طبق امر پادشاهی او را در روز بیست وهشتم ماه رمضان سنه ۱۲۱۲ هزار و دوصد و دوازده باحترام تام وارد شهر طهران کردند و از جانب شاه ایران چراغ علیخان باستقبال شهزاده محمود و فیروز الدین و کامران برادر و پسرش بیرون شده مراسم بدره (۱) بتقدیم رسانید وهمچنین حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله ووزیراعظم باجماعتی ازاعیان واشراف بقرب شهر طهران ایشانرا استقبال کردند ودر عمارتی از عمارات شاهی فرود آورده منزل دادند وهمهٔ امرای باربعلاقات ایشان رسیده شرایط ادب بجای آوردند وپس ازچند روز شرفیاب ملاقات شاه شده مورد تفقدات خسروانه کشتند وبعد از توقف یکماه در طهران بسکونت کاشان مأمور کردیدند واسدالله خان بن حاجی ابراهیم خان صدراعظم حاکم کاشان بامر پادشاهی شروط مهمانداری را نسبت بایشان بجاآورد وشهزاده محمود که هوای سلطنت درسر داشت پس از حصول استراحت عریضهٔ مشتمل بر استمداد ومتضمن بر ترخیص وی جانب هرات نزد شاه ایران فرستاد ومستدعایش باجابت مقرون کردیده رخصت انصراف بجانب هرات حاصل آمد و آقا بابا خان یساول لك بمهمانداری اومقرر شده میرحسن خان طبسی وامیرعلیخان عرب خزیمه (۲) ومصطفی خان واسحق خان ترشیزی را فرمان شد که هریك باهزار سوار کزیده ملازم رکاب شهزاده محمود بوده از حکمش تجاوز نکنند چنانچه شهزاده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی باخوانین مذکوره وسوارهٔ ایشان از نزد راه فراه روی بسوی هرات آورده فراه را متصرف شد واز آنجاعازم اسفزار کشت وشهزاده قیصر که با زمانخان بعزم مدافعه از هرات بیرون شده بودند پیش آمده درمنزل عمارت واقع سمت جنوبی قلعهٔ اسفزار باهم مقابل کشته جنك درپیوست وشهزاده قیصرشکست یافته بشهرهرات درشده محصور کشت وشهزاده محمود بیکفرسنگی هرات را لشکرکاه قرارداده بمحاصره پرداخت وازین سبب اعلیحضرت شاهزمان چنانچه اشارت رفت ازمضمون عرض شهزاده قیصرراه هرات برکرفته بقرب هرات رسید ومحمدزمانخان همهٔ مردم قزلباشیهٔ هرات را نظر بجانب داری فتحعلی شاه قاجار هواخواه شهزاده محمود بنداشته تدبیری اندیشید و آن این بود که مکتوبی بامیرعلیخان قاینی ومیرحسن خان طبسی که بامر شاه قاجار درین مرحله شهزاده محمود را مددکار بودند نوشت وفرستاد که عهد نامهٔ که درباب دستکیر کردن شهزاده محمود خواسته بودید اینك درحاشیهٔ کتاب مجید بخط ومهر شهزاده نوشته ومهر نهاده روانه شد تا که ایشان مطابق التماس خویش شهزاده محمود را کرفته بادست بسته پیش ما فرستند هر آینه ممنون احسان شان شده بجایزهٔ این خدمت حکومت خراسان خواهند یافت وحامل این قرآن شریف را تعلیم کرد که شب هنکام راه بیهوده وضعی کند که خودرا کرفتار کشکچیان سراپردهٔ خودشهزاده محمود نماید تاتیر مدعا بهدف عنار است افتد چنانچه فرستادهٔ اودر کنار پل مالان کرفتار پاسبانان شهزادهٔ مذکور کشته نزد شهزاده‌اش بردند واو رقیمهٔ مزبوره را مطالعه کرده هراسناك شد وباسردار محمداکرم خان کفته ازوی صلاح کار جست وهردوتن این سخن را حمل برصدق کرده رأی زدند که خودرا ازان ورطه بیرون کشند وامیرعلیخان وحسن خان که ازجانب شاه ایران مامور باعانت شهزاده بودند ازین کید آکاه شده هرچند سوکند یاد کردند که این سخن ازحیله وشید (۳) است شهزاده را باور نیامده بسیاق اذاجاء القدر عمی البصر، درهمان تاریکی شب باشهزاده فیروزالدین وشهزاده کامران برادر وپسرخویش ره سپر وادی رنج وتعب کردید وراه فرار جانب یوزهٔ کبوتر خان پیش کرفت واز آنجابرادر وپسرش را کسیل درکاه اعلیحضرت فتحعلی شاه کرده خود روی امید بسوی بخارا نهاد وشهزاده قیصر بازمان خان از کریختن ایشان خبریافته باجمعی ازشهرهرات بیرون کشته با امیرعلیخان وحسن خان وجمعیت ایشان در آویختند و خون اکثر ازتبعهٔ هردوتن سردار را بریختند وبقیة السیف باسرداران خویش ره نورد بادیهٔ هزیمت شده جانب قاین رفتند واعلیحضرت شاه زمان که برای رفع این غائله از کابل راه برکرفته بود وارد هرات شده زمانخانرا ازتدبیریکه اندیشیده وشهزاده محمود را ازمملکت بیرون کشیده بود مورد الطاف شاهانه فرموده واز انسوی شهزاده محمود وارد بخارا شده باشاه مرادبی حکمران بخارا ملاقات کرد واعزاز واکرام یافت وازین

(۱) بدره یعنی استقبال وپیش باز

(۲) خزیمه قبیلهٔ است ازعرب

(۳) شید مکر وحیله

کردارشاه مرادبی اعلیحضرت شاهزمان آکاه کشته ملاعبدالحق نامی را بالمنشوری نزدشاه بخارافرستاد که شهزاده محمود را همدست وی کسیل درکاه عالم پناه نماید ویا از فرستادنش را نسك ایالات خویش میداند اخراج البلادش فرماید واو پس ازوصول این نامه ورسول نخست قصد حبس وی کرده بعد بشفاعت بعضی ازعلماء وابسکه اظهار عزم سفر بیت الله نمود رخصت یافت وازبخارا بیرون شده نزد محمدرحیم خان حکمران اورکنج رفته ازوی نیز حمایت وعنایتی ندیده راه طهران برکرفت وفرستادهٔ شاهزمان بانیل مقصود ازنزد شاه مرادبی مراجعت نمود و آنکاه که شهزاده محمود وارد طهران شد از اعلیحضرت فتحعلی شاه عزت واحترام دیده درسرای میرزا محمدشفیع خان صدراعظم منزل برایش معین کشت که انشاءالله تعالی درموقعش مذکور میشود

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب لاهور وبرای دفع فتنهٔ سکهاز ﴾

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب لاهور

تفصیل اجمال اینکه درخلال احوال مذکوره کروه سکهان باغوای مهابت سنکهه راه فتنه وفساد پیش کرفته بااحمد خان بارکزائی حاکم لاهور بجنك کرائیدند واحمد خان را بقتل رسانیده لاهوررا متصرف شدند واین ماجرا ازعرایض واقعه نکاران وکار پردازان پنجاب بکوش شاهزمان رسیده ازهرات بکابل مراجعت کرد وبنه و آغروق را ازراه قندهارفرستاده شهزاده قیصر را بدستور سابق بحکومت هرات کذاشته میرافضل خان بن مدد خان اسحق زائی را بنیابتش کماشت وزمانخان را باخود برداشته ازراه هزارهجات وارد کابل شد واز آنجا باساز وبرك آراسته راه لاهور برکرفت وکروه سکهه ازتوجه کوکبهٔ شاهی آکاهی یافته از طریق خوف وحذر رهسپرشده منتشر کشتند وشاه پس ازورود مسعود درلاهور بنابر آنکه قوم سکهه همواره مصدر فتنه وفساد شده ولایات پنجاب را خراب میکردند لاجرم باخود اندیشیده این امر را صواب دید که یکی ازان کروه را بحکومت لاهور بکزیند که دیکر ناخن فسادسکهان چهرهٔ عروس مملکت را نخراشد پس مهاراجه رنجیت سنکهه را که بامهابت سنکهه عناد داشت پیش خوانده بحکومت لاهور کماشت وخود ولایات پنجاب رانظم و نسق داده لوای مراجعت بجانب کابل افراشت ودروقت عبور ازآب نهرجیلم اکثر توپخانه وبنه وقورخانه اش غرق شده بکمال بی نظامی ونافرجامی بکابل رسید وحکومت پشاور رابشاهزاده شجاع الملك برادرخویش مفوض نموده روانهٔ قندهار شد ودرانجا ازسبب قتل سرداران درانی عموماً وازکشتن سردار پاینده خان خصوصاً اساس سلطنتش را ازین برانداخت چنانچه رقم شده می آید.

(ذکر قتل سرداران بااعتبار درانیه وغیره)

ذکر قتل سرداران درانی وغیره

این قضیهٔ نامرضیه ازسبب غرور وپندار رحمت الله خان بن فتح الله خان سدوزائی بصدور پیوست زیرا که مشارالیه پس ازفوت پدرش بواسطه سردار پاینده خان قرب بار کاه ورفت و آمد درکاه شاهی یافت ودرابتدای کار که سردار مذکور برای اوشرف بار حاصل میکرد دیکر بزرکانش ازتحصیل علو رتبهٔ اومانع آمده همی کفتند که او را اعتبار ندهد که باعث ادبار دیکران خواهد شد وسردار پاینده خان که مربی حال وکفیل احوال او بود تبسم کرده جواب میکفت که از نیروی بازوی او چه بظهور خواهد آمد ودراخیر چنان شد که دیکران کفته بودند چنانچه رفته رفته کار رحمت الله خان بزرکی کرفته برتبهٔ وزارت ومختاریت کل امور سلطنت رسید واکثر امراء خصوص سردار پاینده خان را بچشم حقارت میدید وهیچ یك را وقعی نکذاشته سخنش را نمی شنید ودر اجرای کار امرای کبار نمی پرداخت تا که همکنان بیکدل ویکزبان کشته بعرض شاه رسانیدند وازشاه جوابیکه مطابق تمنای شان بود نشنیدند پس ازان درین چارهٔ افتاده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی درعبادت کاه میان غلام محمد هندوستانی که در قندهار تمکن اقامه کزیده بود واکثر امراء روی ارادت بسوی او داشتند رفته باهم قرارداد کردند که رحمت الله خانرا مقتول وشاه را از سلطنت معزول ساخته شهزاده شجاع الملك را بپادشاهی بردارند وهمهٔ آنانیکه دراین مجلس بودند چون سردار پاینده خان ملقب بسرفراز خان امیرالامراء واسلام خان ضبط بیکی وحکمت خان سرکانی ومحمدعظیم خان بن میرهزار

خان الکوزائی وامیر اصلان خان وجعفر علیخان جوانشیرو یوسفعلیخان خواجه سرا و میرزا شریف خان منشی ونور محمد خان باری وغیره بقرآن مجید سوگند خودها را مؤکد نموده مواضعه نمودند وروز هنگامه را بفردا معین کرده گفتند که سرفراز خان مردم بارکزائی را ازدهات بشهر خواسته درروز پنجشنبه که رحمت الله خان وزیر براه صید وشکار بیرون جانب کارز خویشتن واقع دو کروهی جانب شرقی شهر احمدشاهی حال معروف بتور (۱) رود محمد عظیم خان الکوزائی ازعقبش رفته صید تیغ اجلش سازد وامیر اصلان خان جوانشیر بادیگران که سرکشك پادشاه اند اورا گرفتار نمایند بعد هریك روی بسوی اجرای امر عهدهٔ خویش آورده سردار پاینده خان قوم بارکزائی را بشهر طلبید وامیر اصلان خان باهمراهان خود تن بسلاح کین آراسته درکمین کار نشست اما میرزا شریف منشی این راز را قبل ازانکه بابراز انجامد باتفاق احمد خان بارکزائی نزد رحمت الله خان برده بازداشت واو هردو تن را فوراً نزد شاه برده صورت واقعه را بگذاشت وترك رفتن شکارگاه خویش کرده شب را بتشویش بسر آورد وبامدادان حاضر درگاه شاه شده وی بتحریك او یکیك از امرا را به بهانهٔ مصلحت بارك خواسته بعد ازان که حاضر آمدند دروازهٔ ارك را بربسته همه را ازدم تیغ گذرانید وگویند که درینوقت سردار پاینده خان بنا بنقار خاطریکه بواسطهٔ رحمت الله خان از اعلیحضرت شاهزمان نسبت بخود داشت ترك محفل حضور شاهی کرده شیوهٔ مرضیهٔ صائم الدهری را اختیار نموده فتح خان فرزند ارشد ارجمندش را بعوض خود بدربار شاهی گماشته بود چنانچه درین روز بخانهٔ خویش بهمان اوراد ووظایفیکه داشت مشغول بود که حسنخان پیشخدمت بامر شاه در محفه نشسته برسید واعلام حاضر شدنش را بدربار نمود چون قریب غروب آفتاب بود آنقدر درنگ کرد که وقت شام شد وسردار دوست محمد خان پسرش که عمر هفت سال داشت بامر والد ماجدش آب برای افطار حاضر کرد واز خورد سالی جام آب بادستش میلرزید وآب میریخت وچون آب را بگرفت وآشامید درحق وی دعا کرد وگفت که خدایت خوار دنیا وعقبی نکند ورتبه علیا رساند محسود اهل زمانت سازد وپس ازافطار وادای نماز مغرب بافرستادهٔ شاه حاضر درگاه شده چنانچه رقم گردید بقتل رسید وجسدش درموضع ذاکر مدفون گردید ورحمت الله خان پس ازقتل ودفن سرداران به منصب وفادار خانی گردن برافراخت واین سانحه در سال هزار ودویست وچهارده هجری بوقوع رسید چنانچه شاعری مادهٔ تاریخ قتل ایشانرا برشته نظم کشیده ودرلوح مزار سردار پاینده خان نقش کرده اند وازجملهٔ ابیاتش این دو بیت ثبت کتاب شد

(۱) تور درغجا بمعنی پشته سیاه ست که نزدیک مقصود شاه است

زپا فتاد چو برخاك سر فراز جهان　　بلند ناله وافغان شد ازهمه افغان
زعقل سال وفاتش چو باز پرسیدم　　جواب داد که قل هم شهادة الرحمن　(۱۲۱۴)

فتحهٔ اشباعی میم رحمن بحساب در نیاید که مادهٔ تاریخ ۱۲۱۵ شود

وفتح خان با برادران وسایر متعلقان خود بعضی ازدیوار حصار خودرا بزیر انداخته وبرخی از دروازهٔ شهر برآمده روی فرار بسوی قلعهٔ موسوم بناد علی نهادند وپس ازوصول در آنجا اقامت را موجب صد گونه زحمت دیده ازراه بم وسیستان در ایران نزد شهزاده محمود رفتند ومیان غلام محمد درویش که بقول بعضی داخل مجلس سرداران مقتول ودرنزد برخی خالی ازغرض بود باچندی ازمریدان خود از قندهار هجرت اختیار کرده راه هند برگرفت ودرین راه بایماء رحمت الله خان بقتل رسیده بقرب دروازهٔ هرات بلدهٔ قندهار مدفون گشت ومقارن اینحال ازعرض شهزاده قیصر والی هرات ومیر افضل خان نائب اوبگوش هوش اعلیحضرت شاه زمان رسید که اعلیحضرت فتحعلی شاه قاجار بعزم تسخیر خراسان جیش درجنبش آورده ونشابور را بمحاصره انداخته است پس بصوابدید رحمت الله خان طره بازخان را برسم رسالت نزد شاه ایران فرستاد ومشارالیه دروقت انحصار حصار نشابور وارد بارگاه شاه مزبور شده نامه وهدیهٔ اعلیحضرت شاهزمان را بگذرانید وچون مضمنیات این رسالت استدعای فسخ عزم اعلیحضرت فتحعلیشاه ازتسخیر خراسان وهم مشتمل این بود که اعلیحضرت شاهزمان ازتعهد سابقه تخلف نکرده قدم تسخیر مملکت ایران پیش نگذارد لاجرم شاه ایران که فتح نشابور را ازنیروی بازویش دور میدید این نامه ورسول را بهانه ساخته جانب طهران مراجعت کرد وهم طره بازخان باتحف وهدایای شاهانی

راخصت انصراف یافته وارد قندهار شده شرف دست بوس حاصل کرد ودرینوقت ازعریضهٔ شهزاده شجاع الملك حاکم پشاور خاطرنشان اعلیحضرت شاه زمان گردید که مردم سکهه سازفتنه ساز ودرفساد باز کرده اند پس شاه ازشنیدن خبر بعزم سرزنش سکهان رایت سفر پشاور برافراخت ومهر علیخان ملقب بشاه پسند خان معروف بمیراخور اسحق زائی را بحکومت قندهار گماشته خود وارد کابل شد که در پنجاب مهابت سنگه را بشکنجهٔ عتاب گرفتار سازد ولیکن تقدیر بخلاف تدبیرش زهر بکام مرام ریخت

ذکر توجه شهزاده محمود وفتح خان از ایران جانب افغانستان

(ذکر توجه شهزاده محمود وفتح خان ازایران جانب افغانستان)

آنگاه که فتح خان ازقتل پدرش هراسان گشته در ایران نزد شهزاده محمود رفت شهزاده را به تسخیر قندهار دلالت وراه نمونی کرده درینوقت که شاه زمان عازم پنجاب گشته وارد کابل شد وی ازماجرا آگاه گردیده توقف خود را در ایران بعید ازطریقهٔ خون خواهی پدرش شمرده باشهزاده محمود ازراه سیستان عازم قندهار شدند چون راه به قندهار نزدیك کردند مهرعلیخان حاکم قندهار باپنجهزار سوار ازدر مدافعه بیرون برآمده موضع باغ سرپز را فرودگاه ساخت وعاقبت الامر ازشهزاده وفتح خان شکست یافته داخل شهر قندهار شد وازحصول این فتح مردم درانی ظفر را همرکاب شهزاده وفتح خان دیده بدور ایشان فراهم گشته ازرود هیرمند گذشتند وقندهار را بمحاصره انداخته پس ازچهل ودو روز ایام محاصره یورش برده بجانبداری ویاری قزلباشیهٔ اندرون شهر فتح حاصل کرده شهر را متصرف شدند ومهرعلیخان حاکم امام بخش خان وحسن خان را که باعث تسخیر حصار قندهار میدانست بقتل رسانیده ازشهر بیرون شد ونزد شه زمان شتافته سرگذشت خویش قصه کرد واوکه هوای سفر پنجاب وسرزنش سکهان درسرداشت ازرویداد این واقعه ترك رفتن آنجا را کرده لوای مدافعهٔ شهزاده بجانب قندهار افراشت وبعد ازورود درغزنین سردار احمد خان نورزائی را باده هزار سوار مقدمة الجیش قرار داده خود دوروز پس ازحرکت وی راه برگرفت وشهزاده محمود نیز مبلغی ازتجار قرض گرفته سامان حرب ساز کرده روی مقابله بسوی اردوی شاهی نهاد ودرین مقر قلات غلجائی با احمد خان مقابل گشته وی که ازکردار ناسزاوار رحمت الله خان سرگران بود ازاعلیحضرت شاه زمان روی برتافته بلشکر شهزاده محمود پیوست وازین اعلیحضرت شاه زمان را دل ازجای رفته ازمنزل مقر روی هزیمت بسوی کابل آورد وازکابل نیز بنابر عدم استعداد وصوابدید رحمت الله خان که در پشاور رفته بمعاونت شهزاده شجاع الملك حاکم کوشد ومردم آنجا آبروی کار خویش آید طریق جلال آباد پیش گرفت وبار حمت الله خان وزمان خان بامیزائی ونوزده سوار ازدستهٔ غلامان روی امید بسوی پشاور آورد واز خستگی جاده پیمائی برای حصول استراحت درقلعهٔ عاشق نام شنواری فرود آمد واو نخست از در اعزاز واحترام بقلعه درآورده بمراسم خدمت اقدام کرد وپس ازآنکه آسوده خاطرش ساخت درنصف شب دویست تن ازمردم شنوار را خواسته دروازهٔ قلعه را بربسته راه بیرون شدن نگذاشت وبروج وبارهٔ قلعه را بتفنگچیان شنواری مستحکم ساخته پسر خود را شباشب نزد شهزاده محمود که اینوقت در کابل رسیده بود فرستاد که مژدهٔ این امر را بدو رسانیده جایزهٔ خدمت حاصل نماید واعلیحضرت شاهزمان ازغدر وپیام او خبریافته هرچند کلید تدبیر بکار برد قفل سنگدلی وتزویر اورا نتوانست گشود تا که شهزاده شجاع الملك اطلاع یافته سردار عبدالکریم خان اسحق زائی را باصد سوار ازپشاور روانه کرد که شاه را ازقید عاشق دل سیاه برهاند ولیکن قبل ازانکه فرستادگان او برسند شهزاده محمود که وارد کابل گشته وازمردم قزلباشیه که بسبب قتل امیر اصلان خان وجعفر خان جوانشیر نسبت باعلیحضرت شاهزمان رنجیده خاطر بودند وبدو پیوسته قویدل شده بود بمجرد وصول پسر عاشق شنواری نواب اسدخان بن سردار پاینده خان مرحوم را باسوار بسیار ازکابل روانهٔ شنوار نمود واوکه دردل قتل بجد در دل داشت رفته شاه را باخود برداشته نزد شهزاده محمود حاضرش کرد اینوقت مأمورین شهزاده شجاع الملك ازدرهٔ خیبر گذشته ازکنه ماجرا آگاه گشتند وبشهزاده در پشاور خبرداده اجازت یکی ازپیش رفتن ویا مراجعت کردن خواستند وچون کار ازدست وتیر ازشست رفته بود بامر شهزاده مراجعت کردند واعلیحضرت شاهزمان

بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی درحین گرفتار شدن بقلعهٔ عاشق مذکور دونگین ثمین که یکی فخراج ودیگری کوه نور بود وباخود داشت کوه نور را درشق دیواری نهفته فخراج را بنهر آب انداخت خلاصه چون بنزد شهزاده محمود رسید چشمش را بمکافات شهزاده همایون میل کشیده دربالاحصار حبسش فرمود ورحمت الله خان وزیر را که دروقت کشتن سرداران چنانچه گذشت لقب وفادار خانی یافته بود بابرادرش محمد خان وزمان خان بامیزائی بقصاص خون سردار پاینده خان وحاضرخان برادر محمد اکرم خان که یکی درقندهار ودیگری درهرات بامر حکومت زمانخان کشته شده بود بکشت واینواقعه بقولی درسال ۱۲۱۶ هزار ودویست وشانزده وبقولی ۱۲۱۷ هزار ودویست وهفده بوقوع رسیده ایام سلطنت اعلیحضرت شاه زمان منقضی گشت وشهزاده محمود باریکهٔ سلطنت نشست

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه محمود

(ابن اعلیحضرت تیمور شاه)

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه محمود

بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی شهزاده محمود درروز پنجشنبه ۱۳ سیزدهم ماه ربیع الاول سال ۱۲۱۶ هزار ودویست وشانزده هجری وبروفق ذکر صاحب ناسخ التواریخ درسنه ۱۲۱۷ برتخت سلطنت جلوس فرموده مهر فرامین واحکام را بدین بیت مسجع ومزین گردانید

علم شد ازعنایات الهی — بعالم دولت محمود شاهی

وهریک ازخدام اخلاص کیش خویش را پیش خوانده بنواخت وبمنصبی ازمناصب سرافراز ساخت وازجمله فتح خان را که علت فاعلی سلطنتش بود بخطاب وزارت ولقب شاه دوست ممتاز ساخته برفص خاتمش این بیت منقر(۱) کرد

دولت محمود را نازم که زوست — سرفرازملک ودولت شاه دوست

واصح اقوال درباب وزارت او آنست که درجلوس دفعهٔ دوم اعلیحضرت شاه محمود که باورنگ جهانبانی نمود منصب مذکور یافت چنانچه درموقعش بیاید الغرض شیر محمد خان بن وزیر شاه ولیخان بامیزائی بلقب مختار الدوله امتیاز یافت وعبدالله خان الکوزائی که اعلیحضرت شاه زمانش ازحکومت کشمیر معزول ودر بالاحصار محبوس کرده بود بتشریفات شاهانه اش برومند فرموده بحکومت کشمیر مأمور نمود وملا محمد سعید خان بارکزائی بمنصب قاضی القضاتی مفتخر گردیده مهر قضاوتش بدین بیت محکک گشت

محمد سعید ازفضل حق مشهودشد — قاضی القضاة شاه محمود شد

وشهزاده قیصر والی ازقضیه مکفوف البصر (۲) شدن پدرش واقف گشته هرات را بعمش شهزاده فیروز الدین گذاشته روی آرزو بدرگاه اعلیحضرت فتحعلی شاه نهاد ودرشهر سمنان برکاب او که ازسفر خراسان مراجعت کرده بدانجا خیمه زده بود پیوست ویک زنجیر پیل با بعضی اشیاء دیگر پیش کشیده مورد تفقدات ملوکانه گشت وبخلعت گرانبها وشمشیر مرصع که شاهش عنایت کرد دلش بجای آمد وبزرگان خراسان مأمور شدند که دست اعانت ازو بازندارند وازآنجا شهزاده محمد ولی میرزا بحکومت خراسان سرافرازی یافته درباب شهزاده قیصر برو نیز سفارش رفت

ذکر هنگامه آرائی شهزاده شجاع الملک بتمنای سلطنت

ذکر هنگامه آرائی شجاع الملک

چون شهزاده شجاع الملک از کور کردن اعلیحضرت شاه زمان برادرش آگهی یافت باغم والم همدم شده کر انتقام [illegible] وبخیال سلطنت بترتیب لشکر پرداخته بهر کرنمینه کار بود که زردادخان نورزائی که ازعهد اعلیحضرت شاه زمان فراری ودربین مردم یوسف زائی متواری بود ازاستماع خبر سلطنت اعلیحضرت شاه محمود خورسند وخوش گشته باافاغنهٔ یوسف زائی بقلعهٔ اتک درآمده ازانجا باچهارصد سواره وپیاده ازمردم ختک راه هواخواهی اعلیحضرت شاه محمود برگرفته وارد قریهٔ بدهبیر واقع پنج کروهی شهر پشاور گردیده آمادهٔ جنگ شهزاده شجاع الملک

(۱) منقر یعنی کافته وکنده شده

(۲) مکفوف البصر یعنی ممنوع البصر یعنی اعمی

دست تطاول گشود که بدینواسطه حسن خدمت باعلیحضرت شاه محمود آشکار سازد اما شهزاده شجاع الملک بدفع فتنهٔ وی برخاسته گل محمد خان وفیض طلب خان بامیزائی ویار محمد خان لساغچی باشی راباجمعی مأمور فرمود وایشان بادویست سوار وچندصد پیاده راه کارزار پیش گرفتند وآنگاه که وارد آنسرزمین شدند زردادخان دربازوی خود نیروی مقابله ومقاتله ندیده فرار اختیار کرد بعد شهزاده شجاع الملک عزم رزم اعلیحضرت شاه محمود جزم نموده نخست مردم درانی قندهار وقزلباش کابل را که باشاه رهسپار بودند بعطایای سیم وزر وخلاع اوفر مرهون احسان خود ساخت چنانچه مهرعلیخان میرآخورباشی که از رکاب اعلیحضرت شاه زمان گریخته درجلال آباد توقف داشت باشصت سوار وارد پشاور شده بشهزاده پیوست وهمچنین محمد اکرم خان بامیزائی امین الملک که درنزد اعلیحضرت شاه محمود طریق خدمت می پیمود باشصت سوار ومحمد خان لساغچی باشی فرار کرده ملازمت شهزاده شجاع الملک اختیار کردند وبرهمین قیاس مردم درانی یومیه باسواره وپیاده نزد شهزاده میشدند تا که کارش رونق گرفته اسباب حرب آماده گشت بعد حرم محترم خود دختر رحمت الله خان وزیر مقتول را با برادرش محمد صدیق خان از راه ملک یوسف زائی بهراول بندی فرستاد که از معرکهٔ کارزار برکنار باشد ووالدهٔ ماجدهٔ خود را باحرم محترم اعلیحضرت شاه زمان درپشاور گذاشته بالشکر روی جانب کابل آورد ومهر علیخان میرآخورباشی را با پنجصد سوار پیش رو سپاه قرار داده خود از عقب برهنوردی درآمده وارد منزل باساول شد واعلیحضرت شاه محمود نیز عبد الواحد خان بارکزائی وعطاءالله خان علیزائی وبلوچ خان اچکزائی راباجمعی مأمور قراولی نموده ایشان وارد جلال آباد گردیدند وقراولی جانبین باهم ملاقی گشته نایرهٔ حرب شعله ورشد وقراولان اعلیحضرت شاه محمود هزیمت یافته بعضی راه فرار جانب کابل برگرفته برخی برکاب شهزاده ملحق شدو مژدهٔ این فتح را مهرعلیخان معروض داشته ضمناً اجازه تعاقب ویاتوقف التماس کرد وجواب درنگ کردن صدور یافته درهمانجا مکث نمود وخود شهزاده نیز دررسیده داخل جلال آباد وازانجا واردموضع اشپان شد ودرنجا هنوز اردویش ببعضی باستوار نمودن خیمه وبندی بتحصیل علوفه وآزوقه مشغول بودند که ناگهان لشکر اعلیحضرت شاه محمود وشهزاده کامران وفتح خان ازگرد راه برسید وسپاه شهزاده باوجود پراکندگی واشتغال بکمال چستی وچالاکی صف آرا شده عزم کارزار کردند وازدوسوی آوای توپ وتفنگ ونوای مخالف شاهین جنگ بلند گشت ودربین التهاب آتش قتال خوانین غلام خانه ودرانی که ازعطای خلعت وزر چنانچه ازپیش مرقوم شد دل بمعاونت شهزاده شجاع الملک بسته بودند روی از اعلیحضرت شاه محمود برتافته نزد شهزاده شتافتند وهمچنین صالح محمد خان اسحق زائی میرآخور باشی از جنگگاه برآمده از آب سرخ رود گذشته منهزماً داخل کابل شد ودران میان شهزاده کامران ووزیر فتح خان وخواجه محمدخان بر پیادگان قوم خلیل ومهمند از لشکر شهزاده شجاع الملک حمله ورگشتند وشهزاده ازجهت آنکه باغ اشپان حایل وسد راه امدادش بود نتوانست که معاونت پیادگان مذکوره خویش نماید چنانچه محمد خان هشت نگری (۱) واقبال خان باجوری درمیان پیادگان قوم خلیل ومهمند ازدست ردیورشیان بقتل رسیده مابقی هزیمت یافتند وازین انهزام اساس تمام صفوف لشکر شجاع الملک رو بانهدام نهاده پشت بجنگ دادند وسپاه اعلیحضرت شاه محمود هجوم آورده شهزاده را دایره سان چون مرکز در میان گرفتند وازانجا که اجل موعود شهزاده بسر نرسیده بوده کسان اعلیحضرت شاه محمود بتاراج جواهرخانه وخزانهٔ که همرکاب شهزاده بود مشغول گردیده شهزاده امان جان یافت وباچهار سوار طریق فرار جانب سفید کوه برگرفت وازجبال شامخه واشجار باذخه (۲) هبوط وصعود داده روزسوم داخل علاقهٔ کرم شد ومردم آنجا پاس شهزادگی احترامش نموده درعلاقهٔ تیراه رسانیدند وپیشتر ازآنکه شهزاده وهمراهانش ازصعوبت راه وبیابان [illegible] سقط شده بزحمت وعسرت درخانهٔ سید محمد رضا نامی از سادات تیراه رسیده فرود آمد [illegible] وشیوهٔ خدمتگذاری [illegible] بتقدیم رسانیده شهزاده نیز [illegible] بدولتخانه [illegible] فرمود وباوجود این عطیه بس ارجمند [illegible] مزبور قصد مخالفت وی کرده عزم گرفتنش نمود که خدمتی باعلیحضرت شاه محمود اجرا [illegible]

(۱) بالنشتر

(۲) باذخه بلند

وشهزاده بیم از آمدن او بخراست دانست بتدبیر دفعش باخود می اندیشید که محمد امیر خان خیبری ویار محمد خان نساجی باتی باجماعهٔ خودها بشهزاده رسیده از عزم مخالفانهٔ سید محمد رضا بیارمید وازانجا باطمینان خاطر رهسپر شده در درهٔ خیبر بقلعهٔ محمد امیر خان مذکور فرود گشته رحل اقامت انداخت وباعانت مردم خیبر که سرگردگان ایشان در حوزه‌گاه اشپان حاضر رکاب شهزاده بودند وبدیمنی امید احسان از اعلیحضرت شاه محمود نداشتند مدتی درانجا بسر برد ودر هنگام اقامهٔ آنجا ملاجعفر نامی باابو الحسن خان نزد شهزاده حاضر آمده مستخدم رکاب وی شدند وشهزاده کامران بعد از حصول فتح در موضع اشپان وقبل ازورود شهزاده شجاع الملک در درهٔ خیبر در ایقایکه بکریم ونیزاهو وزیر میبود وارد پشاور شده چندی درانجا درنگ کرد بعد عبد الواحد خان بارکزائی را بحکومت پشاور وخواجه محمد خان فوفلزائی را بسالاری لشکر آنجا مأمور فرموده خود بکابل مراجعت کرده بتشرف دست بوس پدر والا گهرش مشرف گشته پس از حصول استراحت ورفع خستگی وا... بشاور بحکومت قندهار مأمور شده بود.

ذکر محاربهٔ سنگو خیل

﴿ذکر محاربه شهزاده شجاع الملک درموضع سنگو خیل﴾

(با عبد الواحد خان وخواجه محمد خان)

تبیین اجمالش اینکه عبد الواحد خان حاکم وخواجه محمد خان سردار عسکر پشاور از اقامهٔ شهزاده شجاع الملک بدرهٔ خیبر وقوف یافته باسوار بسیار عزم رزم وپیکار شهزاده کردند وپس ازقتال وجدال بسیار همراهان شهزاده که در موضع سنگو خیل سرگرم کارزار بودند ازجنگ رو برتافته پس بدرهٔ خیبر درآمدند واکثر ایشان ازشدت حرارت وکثرت عطش هلاک شدند وپس ازین هزیمت نظر بمروت وحمایت مردم خیبر مدت یکسال درانجا زیست گذرانید ودر خلال اینمدت عرایض خوانین درانی وقزلباش متوالیاً بشهزاده رسیده دعوت میکردند ومکاتیب خواسته ازیاری ومعاونت خودها دلش را بآمدن در دار السلطنه قوی میکردانیدند وشهزاده که از مکنت تهی دست گشته بود جرئت نمی توانست که جانب کابل حرکت نماید تا که بخود اندیشیده درول قرار داد که هرچند مردم درانی وقزلباش بواسطهٔ اعیان ایشان که عرایض هواخواهی میفرستند بیکدل ویکجهت در معاونتش خواهند کوشید باز هم میباید در قندهار رفته سامان کارساز کرده بعد روی پیکار بسوی کابل آورد چنانچه باد وبیست سوار وچندتن پیاده از درهٔ خیبر پا برکاب عزم نهاده داخل علاقهٔ وزیری شد ومردم وزیری که در بین خود عداوت ودشمنی داشته ودارند هر کدام خصم خود پنداشته از راه قتال پیش آمدند وچون بنزدیک شهزاده رسیدند اورا شناخته از جسارتیکه کرده بودند عذر وعفو تقصیر خواستند وخودرا بسلاح خدمت بیاراستند وازانجا شیر محمد خان سرخیل وزیریان را باچندی دیگر از ملکان برای راه نمائی باخود گرفته تا علاقهٔ مردم کاکر برد واز محال کاکر ایشان را خلعت ورخصت مراجعت داده خود دوماه دربین مردم کاکر درنگ نموده بهرطرف جاسوسی فرستاد وطرق وشوارع را علم آورده از راه غوبیری راه محال طوایف غلجائی برگرفت وپس رسیدنش در حدود غلجائی شکر الله خان نوادهٔ اخلاص قلیخان هوتک وفتح خان بابکرزائی وشهاب الدین خان توخی نزد او حاضر آمده التماس نمودند که ازسبب محاربات عدیدهٔ که باعلیحضرت شاه محمود کرده چشم امیداز وی پوشیده‌ایم آرزو داریم که دو شیزهٔ عفیفهٔ فتح خان بخدمت ازدواج شهزاده پذیرفته آید تا از انعقاد رشتهٔ وصلت خودرا رهین عاطفت دانسته طریق صداقت بپوئیم وشهزاده مسئول ایشان رابگوش قبول شنیده دختر مشار الیه را بحبالهٔ نکاح خویش درآورده باد وبیست سواریکه همراه داشت عزم رفتن شال کوت کرد وپس ازورود زمستان را درانجا بسر برده مبلغی ازتجاریکه از شکار پور بار قندهار بسته واز شال کوت عبور مینمودند قرض گرفته وعده ادای آنرا بمکنت وحصول سلطنت قرار داد وچنانچه خودش در روزنامهٔ خود رقم کرده است دراواخر که اقتدار یافت دینش را بازیادت احسان ادا نمود.

ذکر محاربهٔ شهزاده در منزل کوژک

﴿ذکر محاربهٔ شهزاده شجاع الملک درمنزل کوژک باصالح محمد خان غلجائی﴾

چون شهزاده ازوجه قرض اسبابی را که درشریعت عقل برای سفر فرض بود آماده ساخت ازشال کوت لوای عزم جانب کوژک افراخت وازین سوی اعلیحضرت شاه محمود صالح محمد خانرا باهزار سوار بدفع او گماشته تلاقی جانبین در کوژک اتفاق افتاده جنگ درپیوست وشهزاده باهمراهانش که دوبیست سوار بودند پای شجاعت فشرده دربین گیرودار شهزاده ازضرب شمشیر دست سواری را قطع کرده دیگران ازحملهٔ شهزاده مضطرب شده باوجود کثرت سوار رو ازکار زار برتافتند وعنان هزیمت باز نکشیده درقندهار نزد شهزاده کامران که حکمران آن دیار بود شتافتند وشهزاده شجاع الملک فتحیاب گردیده وارد ارغستان که محل سکنای قبایل فوفلزائی است شده وشهزاده کامران والی قندهار که قبل ازهزیمت یافتن صالح محمد خان غلجائی بذریعه مکتوب ازحاجی فیروز الدین حاکم هرات طلب معاونت کرده بود واوشهزاده ملک قاسم پسرش را باد وهزار سوار از هرات در قندهار گسیل داشته اینوقت که هزیمتیان داخل قندهار شدند ایشان نیز در رسیده بار منزل گشودند بعد شهزاده کامران باشهزاده ملک قاسم وسوار هرات وقندهار که مجموع بچهار هزار مرد پیکار بودند عزم رزم نموده بفاصلهٔ دوفرسخی ارغستان رسیده فرود آمدند ودرینحال باوجودیکه روزمره ازمردم ایلات متوالیاً دو دو وده ده برکاب شهزاده شجاع الملک می پیوستند زیاده برهفتصد سوار همراه نداشت بنابران بعضی ازهوا خواهانش که ظاهراً با شهزاده کامران بودند وباطناً طریق خدمت شجاع الملک می پیمودند برایش پیام دادند که خودرا عبث درمهلکه نیندازد ازمقابل لشکر شهزاده کامران که درحدت وعدت یک برده افزونتر کنار ساخته روی بدیگر سوی آرد چنانچه ازپیام آنان ارغستانرا فروگذاشته راه علاقهٔ مردم غلجائی برداشت وبایوار (۱) وشبگیر اسپ رانده بحدود طوایف غلجائی رسیده ازحملهٔ دشمن بعید گشت والبسهٔ خودهارا که ازباران ترشده بود خشک کرده بعد داخل علاقهٔ عبد الرحیم خان هوتک گردیده سه روزه مایحتاج سفر از آنجا برداشته وارد مینه ازعلاقهٔ کاکر شد وچندروز درانجا درنگ کرده شهزاده قیصر بن اعلیحضرت شاه زمان ومدد خان که محمل بیرون شدنش از هرات دروقت مکحول شدن پدرش اشارت رفت برکاب شهزاده شجاع الملک پیوست و مفصلش بقرار بیان شهزاده شجاع الملک که درروزنامه‌اش رقم کرده است اینکه میرافضل خان اسحق زائی نائب شهزاده قیصر چشم از حق نعمت اعلیحضرت شاه زمان پوشیده بطمع بجراتی خدمت اعلیحضرت شاه محمود شهزاده فیروز الدین رادر اعیانی اوراکه درنزد بود بهرات طلبیده شهزاده قیصررا بحالت ابتراز هرات بیرون کرد وفیروز الدین را بمسند ایالت نصب کرده خود خیانتش پرداخت وشهزاده رو براه غربت نهاده درمملکت ایران رفت وازانجا آوازهٔ هنگامه آرائی شهزاده شجاع الملک را شنیده روی امید بسوی افغانستان آورده چنانچه آنفاً ذکر شد برکاب شجاع الملک ملحق شد بعد باهم ازموضع مینه حرکت کرده بصوابدید یکدیگر شهزاده قیصر ومدد خان میر آخورباشی وشاد محمد خان اچکزائی وغیره خوانین جانب قندهار رهسپر شد وشهزاده شجاع الملک طرف کابل راه برگرفت که ازدوجانب بکار پردازند وشجاع الملک جواهر ثمینه که باخود داشت مصحوب معتمدانش بدرهٔ غازیخان فرستاد که درانجا فروخته وجه آنرا برای تجهیز اسباب سفر حاضر آورند وهم چندانه را بملکان کاکر عنایت نمود که فروش رسانیده سامان سفر ساز کنند وهم مکتوبی بهریک از خوانین درانی وغلام محمد خان وقزلباش وکوهستان وکابل فرستاده باغوای سلطنت اعلیحضرت شاه محمود القا کرد وخود بعد از رسیدن زدوبهٔ اسباب سفر جانب منزل مقصود رهسپر شد ومقارن اینحال طوایف غلجائی از دولت محمودی رو برتافته لوای بغاوت افراشتند واعلیحضرت شاه محمود وزیر فتح خان وسردار احمد خان نور زائی را باده هزار کس درسال ۱۲۱۸ سنه هزار دوبیست هژده هجری مأمور سرزنش بغاة غلجائی نمود وایشان بسروقت باغیان رسیده چندبار باهم جنگ وپیکار نمودند وده مرتبه جمعی از غلجائیان راه آخرت می پیمودند تا که اخیر کار رزم درموضع شیبار جانب غربی رود ترنک پایدار گشته شهزاد...

(۱) ایوار وقت عصر قریب بغروب سفر وحرکت کردن شبگیر صبح وسحر راه پیمودن را گویند ۱۲

تن از مردم غلجائی بقتل رسید و سرهای کشتگان را بریده روانهٔ کابل نموده مناری برای عبرت روزگار استوار کردند و خود ایشان نیز پس از حصول فتح و نظم و نسق مواطن و مساکن متمردین غلجائی بکابل معاودت کردند و متصل قلع این فتنه سانحهٔ عجیب و غریب دیگر بوقوع پیوست که باعث زوال سلطنت اعلیحضرت شاه محمود شد چنانچه رقم گشته میآید .

ذکر بلوای عام مردم کابل و نواحی آن

ذکر بلوای عام کابل

در سال ۱۲۱۹ هزار و دویست و نوزده هجری شخصی از اوباش فرقهٔ قزلباش پسر امردی از مردم سکنهٔ کابل را که مذهب حقهٔ حنفیه داشت فریفته بخانهٔ خویش در آورد و چندی دیگر از الواط را نیز صلای فاحشه کاری در داده عملهای زشت ناشایست نسبت بآن بیچاره کرده بعد از چند روزش مسکر مایع از قبیل بنگ وشراب بوی چشانیدند و بسکر آورده از خانه بیرون کشیدند و وی بحالت مستی در خانهٔ خویش رفته ماجرا بپدر گفت و پدرش نزد اعلیحضرت شاه محمود فریاد زده داد طلبید و اعلیحضرت شاه که جانب مردم قزلباش بچشم نیک نگاه میکرد رجوع امرشرا بشرع شریف فرمود و ملا محمد سعید خان بارکزائی قاضی القضاة از انکار مدعی علیهم طلب بینه نمود و مدعی که از اقامهٔ گواه عاجز بود ناچار در روز جمعه کسان پسر مزبور باسر و پای برهنه و جیوب دریده در مسجد جامع پل خشتی جمع آمده پسررا بزیر منبر رسانیده از میرواعظ داد طلبیدند و وی حکم قتل عام و غارت مال تمام قزلباشیه داده و مردم شهر و بازار حکم اورا از فرایض دین و مذهب دانسته بازدحام تمام روی هجوم بسوی چنداول نهادند و دست بقتل و تاراج کشوده هر که را دیدند کشتند و بهر چه رسیدند بردند و خانهائیکه از مردم قزلباش و بیرون چنداول بودند آتش زده تمام بسوختند و مردم قزلباشیهٔ چنداول نیز دست از جان شسته بمدافعه و مقاتله پرداختند و ابواب قلعهٔ چنداول را از خاک و سنگ بربسته خود را مستحکم نمودند و چندی بمحصوریت روز بسر بردند تا که این خبر سمر گشته بمردم اطراف شهر رسید همگنان راه ستیز بر گرفتند و بیست هزار تن از مردم کوهستان ولهوگرد وغیره بدور چنداول فراهم گردیده بر جبل شیر دروازه که مشرف بخانهای قزلباشیه است صعود نمودند و کاررا بدیشان صعب و دشوار کردند و اعلیحضرت شاه محمود هرچند پای سعی در اطفای آن نایره فشرده آب جبین تدبیر ریخت سودی نبخشود تا که ناچار گشته شیر محمد خان مختارالدوله را با سردار احمد خان نورزائی بدفع آن فتنه گماشت و ایشان نیز بسبب اتحاد مذهب و ملت ترک خیر دولت کرده زیاده تر بتحریک و ترغیب قتل قزلباشیه کوشیدند و از تحریض آندو تن کار بجائی رسید که روز سه نفری زیاد از طرفین کشته میشدند و آخر الامر که حال قزلباشیه قرین اضمحلال گردید وزیر فتح خان با برادرانش بپاس حفاظت ناموس سلطنت که ازین معرکه اختلال نپذیرد کمر بدفع غائلهٔ فساد چست بسته تیغ ممانعت بروی مردم هر دو جماعت کشیدند و طوعاً و کرهاً آتش فتنه‌را فرونشانیده مردم قزلباشیه را از مهلکه رهانیدند و شهزاده شجاع الملک در خلال احوال مذکوره خودرا بزرمت رسانیده مترصد مآل کار اقامت ورزیده گوش بآواز نشسته بود تا که اعیان و بزرگان اهل سنت و جماعت ازین حمایت وزیر فتح خان آزرده خاطر شدند

(ذکر اتفاق بزرگان اهل سنت و جماعت)
(بزوال سلطنت اعلیحضرت شاه محمود)

ذکر شورش مردم کابل

چون مردم اهل سنت و جماعت از حمایت فتح خان برعایت دولت اعلیحضرت شاه محمود رنجیده شدند بزرگان ایشان چون میر واعظ و شیر محمد خان مختارالدوله و سردار احمد خان وغیره انجمن گردیده از در مشاورت باهم قرار دادند که اعلیحضرت شاه محمود و وزیر فتح خان را از میان بردارند و درین عزم خودها راسخ دم و ثابت قدم شده کاررا معطل بوقت گذاشتند تا که اعلیحضرت شاه محمود وزیر فتح خان [illegible]

سلطنتش بود جهت وصول مالیات دیوانی مأمور هزاره و بامیان نمود و چون او در انجا رفت مردم کابل که منتظر فرصت بودند لوای بلوا برافراشته اعلیحضرت شاه محمود را از تخت سلطنت برداشته در بالاحصار محصور ساختند و شهزاده شجاع الملک که در زرمت رسیده مترصدانه عنان کشیده بود ازین واقعه خبر گشته راه کابل بر گرفت و در موضع النمور وارد شده حاجی رحمت الله خان فوفل زائی و از عقب آن گل محمد خان و عطا محمد خان بامیزائی که از اعلیحضرت شاه محمود رخ برتافته بودند برکاب شهزاده شجاع الملک پیوستند و همچنین شیر محمد خان مختارالدوله پدر عطا محمد خان مذکور وغیره خوانین که از اعلیحضرت شاه محمود خاطر حزین گردیده بودند متعاقباً نزد شهزاده شدند بعد از النمور حرکت کرده بنواحی قریهٔ لهوگرد فرود آمد و در انجا سه هزار سوار بابوی همراه شده بودند و اعلیحضرت شاه محمود که در بالا حصار حصاری بود از ورود شهزاده بقرب چلگای لهوگرد واقف گشته زیاده تر متزلزل شد و چون هنوز مکنت سلطنت داشت خودرا از دست نداده بدستیاری طایفهٔ عرب بالا حصار از بروج و بارهٔ حصار شهر کابل را هدف گلولهٔ توپ آتشبار ساخته شهریان را در ششدر حیرت و تنگنای عسرت انداخت چنانچه ایشان عرض پرداز حضور شهزاده شجاع الملک شده باستعجال طلب کابلش نمودند و شهزاده وارد لهوگرد شده شبرا در انجا بسر برده بامدادان راه برگرفته در منزل اعلیحضرت بابرشاه فروکش کرد و در انجا ۱۵۰۰۰۰ یکصد و پنجاه هزار پیاده و سوار در تحت رایتش فراهم آمده قرار داشتند چنانچه از انبوهی لشکر که در انجا نمیگنجید ضرورة حرکت فرموده در باغ سردار مدد خان فرود آمد و مردم کوهستان کابل را امر کرد که در اطراف بالا حصار جای گزیده نگذارند که کسی از عرصه گاه انحصار بیرون شده فرار شوند و خود هر روز سوار گشته بدور بالا حصار گردش نموده کاشتگان خویش را تاکید بحفاظت اطراف حصار کرده بعسکرگاه معاودت می‌فرمود تا که نقوب (۱) نقوب (۲) در بنگاه شاه برج رسید آنگاه قصد آتش زدن و رخنه انداختن کرد و هنوز بکار نپرداخته بود که خبر ورود وزیر فتح خان با لشکر بسیار از مردم هزاره و بامیان در منزل میدان بگوش شهزاده رسیده عزم مدافعهٔ وی کرد و از باغ سردار مدد خان پا برکاب نهاده در قلعهٔ قاضی فرود آمد و از انسوی لشکر وزیر فتح خان پیش آمده جنگ در پیوست و تا عصر هنگامهٔ کارزار استوار مانده جمعی از طرفین مقتول و مجروح گشت و آخر الامر وزیر فتح خان شکست یافته روی فرار جانب قندهار آورده نزد شهزاده کامران والی آندیار رفت و شهزاده شجاع الملک مظفر و منصور بکابل مراجعت نمود و از حصول این فتح اعلیحضرت شاه محمود که حصاری و چشم براه یاری و مددکاری وزیر فتح خان بود آفتاب اقبالش را رو بزوال دیده بکلام پادشاه علام توسل جسته از در معذرت با عریضهٔ مشتمل بر عفو جرایم خویش نزد شهزاده شجاع الملک فرستاد و او بپاس احترام قرآن مجید عفوش فرموده از خونش در گذشت و کار پردازان رکاب ظفر انتساب خویش را امر کرد که دروازه های بالا حصار را کشوده اعلیحضرت شاه محمود را بدون اخفاف و تحقیر در بالا حصار بالا برده محبوس و بازنجیرش نمایند و بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی بقصاص چشم اعلیحضرت شاهزمان امر کور کردنش نیز کرد ولیکن بشفاعت شیر محمد خان مختارالدوله میل کشیده نشده مقید گشت و روز دیگر شهزاده با خاطر از غم آزاده داخل بالا حصار شد

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع الملک

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع

چون شهزاده داخل بالاحصار شد بر اریکهٔ سلطنت جلوس فرموده بعد از ادای مراسم جلوس ابوالحسن خان را که در درهٔ خیبر بخدمتش رسیده بود بخزانه داری جواهر و نقد و جنس سر افرازی داد و شهزاده حیدر پسر والا گهر خود را بحکومت قندهار که هنوز شهزاده کامران با یالت آن قایم و استوار بود نامزد فرموده سردار احمد خان نورزائی را با عطا محمد خان بن شیر محمد خان مختارالدوله و سیدال خان بخلعت پیشکاری شهزاده مفتخر ساخته از جهت بودن شهزاده قیصر در قندهار پنجهزار سوار نیز از مردم درانی و غلزائی با شهزاده همراه کرده مبلغی از خزانه برای انعام اعیان انام (۳) آنمقام بایشان سپرده روانهٔ قندهار نمود و چون وارد مرکز

(۱) نقوب جمع نقب یعنی سوراخ
(۲) نقوب جمع نقب
(۳) انام یعنی مخلوقات

جکان واقع دو منزلی قندهار شدند شهزاده کامران بن اعلیحضرت شاه محمود که حکمران انجا بود بنا مقاومت در خود ندیده باوزیر فتح خان که از راه هزیمت بدو پیوسته بود طریق فرار جانب فراه اختیار کرد ودرانجا بار اقامت کشوده وزیر فتح خان نیز ازوی کناره گزیده بمحال معروف خزید وبقول صاحب تاریخ سلطانی درمنزل جکان باشهزاده حیدر وهمراهانش جنگیده ومغلوباً ازراه فراه در هرات نزد حاجی فیروزالدین رفتند واو بالتماس مادرخویش ویرا بحکومت فراه مامور کرد وفتح خان نخست حاجی فیروزالدین را بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع ترغیب کرده چون سخنش را نشنید بعد بابرادرانش که همراه بود در فراه نزد شهزاده کامران آمده ازوی نیز التفاتی ندیده بعلاقهٔ معروف رفته جای گزید وازین سوی شهزاده حیدر پس از حصول فتح از منزل جکان رهسپر شده بقندهار درامد وبمسند حکومت نشست وشهزاده قیصر که از موضع مینه چنانچه ازپیش رقم گشت جانب قندهار رو آورده و کاری ازپیش نبرده بود وانوقت خانه بدوش در نواحی قندهار میکشت ازورود شهزاده حیدر در قندهار آگاه گشته عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شد والتماس حکومت قندهار نمود واعلیحضرت شاه مسئول او را بکوش قبول شنیده شهزاده حیدر را بکابل طلبیده منشور حکومت قندهار را بنام شهزاده قیصر صادر فرمود وهم چندش دیگر از خوانین عظام را برای اهتمام مهمات آنجا ازحضور کاشت ومقارن احوال شیر محمد خان مختار الدوله وغیره خوانینیکه شرف رخصت بار ودر نزد اعلیحضرت شاه رتبهٔ اعتبار داشتند بعرض رسانیده ملتمس عفو خطایای وزیر فتح خان شدند ومطابق عرض آنان عریضهٔ ازخود وزیر فتح خان نیز بملاحظهٔ اقدس شاهی رسیده گل محمد خان قطاع الملک از حضور بتسلی دادن وآوردن او مامور گشت چنانچه مشارالیه ازمحال معروف باتفاق فرستادهٔ اعلیحضرت شاه حاضر بارگاه گردیده بمنصب سرداری بنده خان بدرخور سرافراز گشت وبعد ازعفو تقصیر وزیر مذکور دستهٔ ازسواران حضور مامور شواد شدکه کیفر کار عاشق شنوانی راباالقوامش که نسبت به اعلیحضرت شاهزمان که رقم شده آمد کرده بودند بکنار ایشان بنهند چنانچه سواران مامور درانجا رفته مال ومنال او واقربا وتابعانش را که در گرفتار ساختن اعلیحضرت شاهزمان شریک وهمداستان بودند تاراج کرده خود ایشان را باعیال واطفال حاضر درگاه اعلیحضرت شاه نمودند وشاه عاشق را ازضرب خپاره پاره فرموده باقی را بزندان انداخت وقید سخت نمود

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاه شجاع ﴾

[جانب بشاور وگریختن وزیر فتح خان]

چون اعلیحضرت شاه شجاع از امور مهمهٔ کابل وقندهار فراغت یافت بعزم نظم ونسق کشمیر ودیره جات از کابل آهنگ بشاور کرد ودرمنزل بگرامی وزیر فتح خان ببهانهٔ ساز نمودن سامان سفر رخصت معاودت شهر وتوقف چند روز حاصل کرده مراجعت کرد ودو روز تهیهٔ اسباب سفر نموده راه فرار جانب قندهار پیش گرفت واعلیحضرت شاه در منزل جکدلک از گریختن او آگاه گشته بدستخط خویشتن حکام وحفاظ وعمال عرض راه منشور فرمود که اورا درهرجا بیابند بادست بسته بحضور آرند وخود اسب رانده وارد بشاور شد وازانجا یکی خدام بارگاه را نزد عبدالله خان حاکم کشمیر که ازطرف اعلیحضرت شاه محمود حکومت آنجا داشت فرستاد که مالیات آنجا را امتحاناً واختبارا (۱) ازوی بطلبد تا اگر ادا نماید کار بروفق مرام آید والا تنبیه وتهدیدش لشکر کسیل دارد اما او ازحکم پادشاهی اباء نکرده مالیات آنولایت را باتحف وهدایای شایان باعریضهٔ عجز وانکسار فرستاد واعلیحضرت شاه بعطای خلعت ومنشور حکومت کشمیر وخطاب سرداری ممتازش فرموده بدستور سابق بحکومت آنجا مامور گردید وهمچنین حکام وبزرگ زادگان دیره جات ازدادن مالیات هریک بخلعت حکومت وسرداری قوم خویش سرافرازی یافته مشمول عواطف خسروی شده بخدمات مرجوعه مامور آمد

﴿ ذکر گرفتن وزیر فتح خان ﴾

(واغوا کردن او شهزاده قیصر را)

چون وزیر فتح خان بفراریکه آنفاً ذکریافت از کابل گریخته در قندهار شتافت شهزاده قیصر حکمران آنجا

ذکر توجه اعلیحضرت شاه شجاع جانب بشاور

(۱) اختیار ازمایش

ذکر گرفتن فتح خان واغوای شهزاده قیصر

اغوا کرده بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع برانگیخت وتهیهٔ لشکر نموده هردونن باهم روی تسخیر بسوی کابل نهادند وانخبر سمر گشته بگوش اعلیحضرت شاه رسیده در آغاز بهار عزم مدافعه وپیکار نمود ونخست مناشیر استمالت انگیز بدرا نیانیکه هوا خواه او ودرتحت لوای شهزاده بودند صدور فرموده بعداز پشاور راه کابل برگرفت وچون اردوی شهزاده ووزیر فتح خان راه نزدیک کرده بود اعلیحضرت شاه همچنان ازکرد راه ترک فرود آمدن شهر کرده درده منزلك نزول فرمود وازانجا حرکت نموده قلعه قاضی را عسکرگاه ساخت وازانسوی شهزاده باوزیر فتح خان درمیدان رسیده فروکش کرد وشب هنگام فیض الله خان فوفلزائی باهمراهانش وغیره کسانیکه اعلیحضرت شاه ازپشاور بذریعهٔ منشور ملاطفت دستور ایشان را بخود مایل وراغب نموده وایشان وعده بفرصت گذاشته بودند ازاردوی شهزاده جدا گشته برکاب اعلیحضرت شاه پیوستند وشهزاده باوزیر فتح خان ازمشاهدهٔ این حال اختر اقبال خودرا درحضیض وبال دیده راه فرار جانب قندهار پیش گرفتند وشاه بهمین قدر اکتفا کرده ازقلعهٔ قاضی بشهر مراجعت فرموده بار استراحت ورحل اقامت کشود .

﴿ ذکر وصول نامه ورسول اعلیحضرت امیر حیدر پادشاه بخارا ﴾

(وقلیچ خان حکمران خلم بپایهٔ سریر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع)

درسال ۱۲۲۰ هزار ودویست وبیست هجری نامه و فرستادهٔ اعلیحضرت حیدر شاه امیر بخارا وقلیچ خان حکمران تاشقرغان بپایهٔ سریر سلطنت رسیده شرف بار حاصل کردند وهفت قطار ازاشتران بزرگ کوهان سرخ مو وبیست سراسب بازین وبراق طلا ونقره وچند دست بازسفید وغیره اقمشهٔ چینی وروسی و تاتاری واسبان خوش رفتار یار کندی وپوستهای سمور ونامهٔ مواخدت ومواصلت دستور پیش کشیدند و هدایای مذکوره مقبول ومطبوع طبع شاهانه شده نامه‌اش که مشعر برالتماس ازدواج صبیهٔ دوشیزهٔ اعلیحضرت حیدر شاه بود نیز درجهٔ قبول پذیرفت وفرستادگان ایشان بانواع انعام ومواهب رخصت انصراف یافته چندتن ازمعتمدان حضور جهت انجام امر عروسی باآنان مامور بخارا شدند ودرانجا رفته آن بانوی حرم محترم را برسم ملوکانه آورده از وصال اعلیحضرت شاه کامیاب شد

﴿ ذکر تنبیه وتهدید شهزاده قیصر ووزیر فتح خان ﴾

پس ازانجام امر مذکور اعلیحضرت شاه راداعیهٔ سرزنش شهزاده قیصر ووزیر فتح خان که ازمنزل میدان گریخته درقندهار سلسله جنبان کینه وعناد شده بودند درسر افتاده ازکابل باحشمت ومکنت شاهانه رو بقندهار نهاد وانگاه که درمنزل توپ (۱) نزول اجلال فرمود شهزاده قیصر خبر گشته از راه بی ثباتی قندهار را گذاشته فرار وادی ادبار شد وکسانیکه تاانوقت باوی دم معاضدت زده طریق معاونت می پیمودند ازراه اطاعت پیش آمده سرانقیاد درخط فرمان اعلیحضرت شاه نهادند بعد کوکبهٔ شاهی درشهر قندهار پرتو وصول افکنده بنظم ونسق شهر وولایاتش پرداخت وپس ازچندی که امور مهمهٔ آنجا مرتب ومنتظم گشت اعلیحضرت شاه زمان مکفوف البصر که دراین سفر همرکاب اعلیحضرت شاه رهسپر بود و شاهش گرامی میداشت بشفاعت شهزاده قیصر پسر خود برخاسته از اعلیحضرت شاه عفو تقصیرش خواسته معفو گشت چنانچه شیر محمد خان مختار الدوله از حضور اعلیحضرت شاه مامور شده آن بادیه پیمای صحرای حیرانی را بنوید عفو جرایم حاضر پیشگاه خسروانی نموده مبذول عواطف خاقانی گردید وبدستور سابق ازبغاوتش بحکومت قندهار مامور گردیده اعلیحضرت شاهزمان پدرش باچشم نابینا باقامهٔ قندهار اختصاص یافت تاپسرش را ازاغوا والقای غرض جویان باز داشته مؤدبش باشد که پا ازجادهٔ اطاعت بیرون نگذارد .

ذکر وصول رسول اعلیحضرت پادشاه بخارا

ذکر توجه اعلیحضرت شاه جانب قندهار برای دفع شهزاده قیصر

(۱) توپ شازده کروهی از کابل منزل است طرف غزنین

(ذکر توجه اعلیحضرت شاه جانب سند)

(ودرجات برای وصول مالیات)

ذکر توجه شاه جانب سند

چون مالیات چندساله محال سند از سبب اغتشاشیکه مذکور شده آمد بکارکنان دیوان سلطنت نرسیده بود بیرون اینکه حاکمی مامور شود خود اعلیحضرت شاه الویهٔ ظفر همراه را از قندهار جانب سند شقه کشا فرمود و مصطفی خان برین نصیرخان بلوچ از داعیهٔ اعلیحضرت شاه آگاه گشته با ملافتح محمد نامی راه تقبیل عتبهٔ علیا بر گرفته قبل از آنکه لوای نصرت التوا در اهتزاز آید وارد قندهار گردیده شرف رکاب بوس حاصل کرده بعرض رسانید که بشمو مستمره با ششهزار سوار مقرره و ششهزار دیگر از مواجب خواران خود که مجموع دوازده هزار سوار شود در تحت رایت سعادت آیت قراریافته همرکاب شاهی طریق خدمت بپاید وهم التماس نمود که دختر محمود خان برادر مهترش از ازدواج شهزاده محمد تیمور درك افتخار کرده شرف قبول حاصل نماید و اعلیحضرت شاه ملتمسان اورا منظور نظر عاطفت گستر فرموده بعد از وقوع ایجاب وقبول توکیل ایشان را از عطای خلعت و زر بیك بنواخت رخصت مراجعت داده امر کرد که باسوارانش درعرض راه حاضر رکاب آیند وخود راه سند برگرفته در منزل واقع شیر سرخ فرستادگان میران سند فیضیاب رکاب شاهی شده عرض والتماس نمودند که اعلیحضرت شاه فسخ عزم فرموده زمین سند را لکدکوب سپاه ننمایند ومبلغ ۸۰۰۰۰۰ هشت صدهزار روپیه بدون زحمت سفر عاید خزانه نمایند واعلیحضرت شاه شجاع نظر بکثرت مالیات سند که باقیمانده بود عرض ایشان را نشنوده رخصت معاودت داد وهمچنین در شالکوت نیز وکلای میران سند بشرف رکاب بوس رسیده ۱۲۰۰۰۰۰ دوازده لک روپیه بذمه گرفتند که بشر معاودت اعلیحضرت شاه ادا نمایند ایضاً سخن ایشان پذیرفته نیامد و اعلیحضرت شاه اسب رانده چون وارد موضع کـ آیمشد محمود خان پسر نصیرخان بلوچ با دوازده هزار سوار و پیادهٔ بسیار ملحق اردوی شاهی شده هدایای شایان از قبیل اسپان با ساز و برك سیم و زر و اشتران مهار و رو هودج زرنگار و اجناس زرینه و پشمینه بسیار بروش آبا و اجداد خو پیش کشیده سه چهار روزه رخصت درنگ حاصل کرده بخلاع فاخره و یك زنجیر پیل با عماری سربلند گردید که سفرساز کرده بعد حاضر رکاب آید چنانچه در منزل قریب بدشت بیت که این دشت تخمیناً بیست و پنج کروه آبادانی ندارد با سوار و پیاده اش بشرف رکاب بوس واصل گشت واعلیحضرت شاه کوچ با کوچ اسب رانده وارد شکارپور شد و درینجا وکلاء میرا سند وخوانین تالپور با سادات کرام و علمای عظام و پیرزادگان ذی احترام کلام حضرت ملك علام را بدست شفاعت گرفـ بپای ضراعت در بارگاه سلطنت حاضر آمدند و زمین ادب بوسیده التماس تخفیف بقایای وجوه دیوان که بذمهٔ ایشا مانده بود نمودند و اعلیحضرت شاه برعایت قرآن مجید و سادات و علماء و پیرزادگان صاحب تمجید که بشفاعت آورده بود ده لك روپیه را بخشوده بیست لك را وصول فرمود وعلاوه بر مبلغ مذکور تحف و هدایای مرغوبهٔ دیگر نیز از قبیل اسپان زین و یراق طلا و نقره و تفنگهای بست طلا و شمشیرهای قبضهٔ مرصع وغیره قماشهای نفیسه برسم پیشکش واصل و داخل دیوان اعلی گشت و باندازهٔ شش لك روپیهٔ دیگر تعارف منشیان و کار پردازان حضور که سندیان داده بحساب آمد و سندیان نیز بخلاع فاخره سرافراز گردیدند و مقارن انحال فرستادگان راجگان مرهته با عرایض عجز وانکسار و هدیهٔ بسیار و سه زنجیر پیل و اسپان عربی زین و اسباب زرین و سیمین و عقدهای مروارید و توپهای کمخواب و بادله و یکتاره زری و دوپته های (۱) دکنهی وغیره اسباب و اجناس ابریشمینه شرفیاب حضور شاهی شد مورد الطاف پادشاهانه گردیده رخصت مراجعت یافتند بعد از شکارپور راه درجات پیش گرفته وارد کوت و مـ شد و درانجا بهاول خان عباسی یك زنجیر پیل و چند راس اسپ با ساز و برك طلا و نقره و مبلغی از زر و سیم و چـ دست باز شکاری و اشتران مهاری وغیره اجناس زری و ابریشمی از راه هدایای مستمرهٔ مقرره فرستاده شرف منظوری یافت و فرستادگانش خلعت و رخصت مراجعت یافته بخرمی و شادکامی معاودت کردند و در خلال ا خبر سرقت دزدان و قطاع الطریقان حدود میان دوآبهٔ بهاول خان و کیجی و لیه در افواه افتاده بگوش اعلیحضرت شا

(۱) دوپته قطیفه را گویند

رسید و سردار احمد خان نورزائی با عبدالغفور خان فوفل زائی و نه هزار سوار بقلع مواد فتنهٔ آن گروه اشرار از حضور مامور شده ایما واشارت رفت که پس از استیصال آن جمعیت ضاله از همان راه وارد قلمهٔ اتك شوند و خودش ازانجا کوچیده چون وارد دیرهٔ غازیخان شد از عرض بهاول خان خاطر نشان گشت که الکای میان دوآبهٔ متعلقهٔ وی از ورود سپاه پادشاهی روی در خرابی و تباهی نهاده و سارقین از خوف واندیشهٔ جان فرار بادیهٔ گمنامی گردیده اند وهم در عریضه اش مرقوم داشته والتماس کرده دفع گروه گمراهان وادی حرمان را مشروط بمراجعت لشکر برعهدهٔ خود گرفته بود مسئولش بمحل قبول افتاده سردار احمد خان وعبدالغفور خان را منشور معاودت صدور یافت که بعز رکاب بوس واصل آیند وپس از صدور ابحکم هشت روز در دیرهٔ غازیخان درنگ فرموده و نماز واضحیهٔ عید قربان سال ۱۲۲۱ هزار و دویست و بیست و یك هجری را بجای آورده ازانجا حرکت کرده هر دو تن سردار مذکوران درعرض راه برکاب سعادت نصاب شاهی پیوسته همعنان وارد دیرهٔ اسمعیل خان شدند و درانجا فرستادگان محمد خان سدوزائی حاکم وسردار کیچی ولیه با مالیات آن دو ولایت ودیگر تحفه و هدیه بشرف بساط بوس مشرف گشته هدایا و وجه مالیات را پیش کشیده با خلعت رخصت مراجعت حاصل کردند و کوکبهٔ شاهی ازانجا حرکت کرده کوچ بر کوچ وارد کرك ولاچی شده سید عطای قاضی کابل که ملازم رکاب بود در خصت دیدن معدن نمك حاصل نموده در نمکسار از دست دزدان بقتل رسید واعلیحضرت شاه درهمان روز آگاه گشته محمد شریف خان ضبط بیگی را با هزار سوار بگرفتار نمودن دزدان مامور فرموده وی راه انتقام با آن دسته لئام (۱) نزدیك کرده ازدیدار گرد وسیاهی سوار مردم وزیری به ننك اقغانی دزدان را مدد کار شدند و با هنك جنگ پیش آمدند و محمد شریف خان با ایشان درآویخته جون اکثر از دزدان و وزیریان را بخاك هلاك برریخت و سرهای کشتگان را بریده باخود نزد اعلیحضرت شاه آورد و دزدان میان سرشیر محمد خان وزیری که اعلیحضـ ت شاه اجنانچه از پیش رقم گشت خدمت راه بلدی بجای اورده بود بنظر اعلیحضرت شاه افتاده تأسف دست داد وان سر را در شال پیچیده ما بقی از طلایخانه اش فرستاد و پسرش را طلب حضور فرموده بخلعت و جاگیر مستمره سرافرازی داد بعد ازانجا راه برگرفته داخل پشاور شد و از عرایض دادخواهی مردم شهر و اطراف کشمیر احوال جور وستم عبدالله خان حاکم آنجا را که مالیات دو سه ساله نیز بذمه اش باقیمانده بود شنیده محصل مامور فرمود که اورا از ظلم وستم منع کرده و مالیات دیوانی را از نزدش گرفته بخزانه حمل ونقل نماید واو از حکم اعلیحضرت شاه ابا کرده سر از جیب تمرد بدر آورد واز رسیدن این خبر شیر محمد خان مختار الدوله عرض پرداز شده التماس تنبیه وتهدیدوی نمود که با لشکر آراسته بتدمیر (۲) او مامور کشمیر گردد و اعلیحضرت شاه عرض اورا بگوش قبول شنیده چون بکماه از نوروز گذشته و هوای پشاور گرم شده بود وعده بفصل خریف گذاشته لوای مراجعت جانب کابل افراشت و پس از وصول در کابل افواجیکه ملازم رکاب و از ایلات و طوایف درانی و غلجائی و هزاره و قزلباش و از عرصهٔ یکسال طریق خدمت پیموده بودند سه ماهه رخصت مساکن و مواطن خودها شدند که بعد از میعاد مذکور حاضر حضور آیند وخود با محله وفعلهٔ خاص از جهت آنکه اندك تغیری بمزاجش روی داده بود درشکردره تشریف برده ییلاق گزید وپس از حصول صحت و گذشتن تابستان بشهر مراجعت فرمود و سپاهیکه رخصت خانهای خود شده بود نیز حاضر آمده فراهم گردیدند و مردم پشاور و ترکلانی و ختك و باجوری را نیز حکم صادر شد که سامان سفر کشمیر ساز کرده تا رسیدن افواج قاهره تن بسلاح بیارایند

(۱) لئام جمع لئیم

(۲) تدمیر هلاك کردن

﴿ ذکر مامور شدن شیر محمد خان مختار الدوله

(بکشمیر جهت گوشمالی عبد الله خان)

ذکر مامور شدن مختار الدوله جانب کشمیر

در سال ۱۲۲۲ هزار و دویست و بیست و دو هجری بقرار وعدهٔ که در پشاور داده بود شیر محمد خان مختار الدوله را پیش خوانده بخلعت و حکومت کشمیر سربلندش ساخت و با هشت هزار سوار روانهٔ کشمیر نمود و خود نیز از راه دوربینی واحتیاط اینکه اگر فتوری بشیر محمد خان روی دهد نزدیکش بوده معاونت فرماید پس از وی راه پشاور بر گرفته درآنجا طرح قشلاق انداخت و از این امر عبدالله خان خبر شده بمدافعه پرداخت و در کنار

دریای مظفر آباد لنگر استقامت انداخته باعداد پیادهٔ تفنگ دست راه عبور لشکر پادشاهی را محکم بست تا که مختار الدوله ازین سوی در رسیده از موج آب فوج خصم اضطراب نکرده کشتی آسا با آب در شد و بعضی از لشکریانش از صدمهٔ آب و برخی از ضرب گلولهٔ تفنگ هلاک شده از آب عبور کرده و دست بشمشیر زده بر سنگر مخالف حمله نمود و کشمیریان سنگر را فرو گذاشته روی فرار بکوهسار نهاده اکثر از ضرب تیغ آبدار دلیران پیکار جان سپار شدند و مختار الدوله پس از حصول فتح مژدهٔ آنرا معروض پیشگاه حضور شاه نموده خود با وجود کثرت برف و شدت سرما از آنجا کوچیده داخل پرگنهٔ سوپوره شد و دو روز درنگ نموده در حین توقفش عبدالله خان با لشکر آراسته دور رسیده جنگ در پیوست و بعد از کشش و کوشش بسیار عبدالله خان هزیمت یافته در قلعهٔ معقل (۱) که در پرگنهٔ دیگر برای چنین روز خویش ساخته بود در آمد و شیر محمد خان تعاقبش نموده بمحاصره اش انداخت و کار را بر قلعه گیان سخت و دشوار ساخت آخر الامر عبدالله خان از درد کلو بدرود جهان کرده فتح قلعه میسر شد و اعلیحضرت شاه رقم حکومت کشمیر را بنام عطا محمد خان بن شیر محمد خان مذکور که از کابل بحکومت کشمیرش مأمور فرموده بود اصدار نموده خودش را ازای خدمتی که بپای برداز راه نوازش بحضور طلبید واو از سبب شورش شهزاده کامران که در بنوقت قندهار کرده بود از آمدن بحضور ابا نمود

(۱) معقل یعنی محکم

﴿ ذکر فتنه شهزاده کامران ﴾

ذکر فتنهٔ شهزاده کامران

(ابن شاه محمود محبوس)

توضیح این مقال اینکه شهزاده کامران که بحمایت و عنایت حاجی فیروز الدین حکمران هرات چنانچه از پیش مذکور شد بحکومت فراه مأمور گردیده در آنجا اقامه داشت درین اوقات که اعلیحضرت شاه شجاع در پشاور بود مصدر فتنه شده قصد تسخیر قندهار کرد و با وزیر فتح خان و مردم بارک زائی و دیگر طوایف درانی راه بر گرفته با شهزاده قیصر که بمدافعه از شهر بیرون شده بود در آویخته مغلوبش ساخت و قندهار را متصرف گشته رحل اقامت انداخت و این خبر سمر (۱) گردیده در پشاور باعلیحضرت شاه شجاع رسید و از آنجا بعزم دفع فتنهٔ شهزاده راه کابل بر گرفته از منزل اول موسوم بنوت که چند روز در آنجا درنگ نمود فرامین عدیده بمختار الدوله صادر فرموده از کشمیرش بحضور طلبید وی همچنانکه سرکشی اختیار کرده و چشم براه استیلای شهزاده کامران بود نیامد و اعلیحضرت شاه اورا بحالش گذاشته از منزل نوت حرکت کرد وانگاه که بکابل رسید بشهر فرود نیامده دهمزنگ را اردو گاه ساخت و چند روز درنگ کرده سامان حرب ساز نمود و لشکر فراهم کرده سردار احمد خان نورزائی را بخلعت گران بها نواخته با سوار بسیار امر پیش رفتن نمود و باوی قرار داد که دو منزل پیش از موکب شاهی راه پیما بوده پیشتر رود و خود دو روز پس از مشار الیه رایات عالیات را شقه کشا فرموده چون بغزنین نزول نموده ده روز جهت زیارت مزارات اولیای مدفونهٔ آنجا مکث کرده محمد اکرم خان امین الملک و سردار عبد الغفور خان فوفلزائی را با پنجهزار سوار بمعاونت و معاضدت سردار احمد خان که متوقف منزل قراباغ بود فرستاد که با او همعنان باشند و شهزاده از خبر آمد آمد عساکر شاهی دل از دست داده از قندهار فرار کرد و مژدهٔ این امر از عرایض سردار احمد خان و محمد اکرم خان و عبدالغفور خان بمسمع فیض مجمع شاهی رسیده بعد از صرف خیرات و ادای فاتحه و طواف مزارات از غزنین حرکت نموده در منزل شهر صفا از عرض شهزاده قیصر که مغلوب شهزاده کامران شده در مزار میان نور محمد پناهیده بود از حال او واقف گشته سردار احمد خان را نزدوی فرستاد که بحضورش آرد چنانچه موی الیه رفته اورا باعزاز و اکرام حاضر آورده مورد اشفاق شاهانه گشت و به همیشه بودن حضور مأمور گردیده هر چند نوب عالیهٔ والدهٔ ماجدهٔ اعلیحضرت شاه زمان بزبان عذر و الحاح التماس نمود که اورا بدستوریکه بود بحکومت قندهار قرار دارد و اعلیحضرت شاه نظر بخطرات و ملاحظات اینکه مردم صاحب غرض اورا اغوا کرده مصدر

(۱) سمر افسانه

وخیالی خواهند کرد مسئول آن عفیفهٔ صالحه را قبول نفرموده از دایم بودن حضورش عفو نموده بحکومت کابل سرافرازش فرمود و هم درین حال محمد اکرم خان فوفلزائی وغیره خوانینیکه شرف بار داشتند موقع یافته التماس عفو وزیر فتح خان را نمودند و هم عریضهٔ اورا که مشتمل بر عفو خواستن تقصیر بحضور رسیده بود از شرف مطالعهٔ شاهی گذرانیده پذیرفته آمد و محمد اکرم خان مأمور باوردنش شده از گرشک اورا آورده شرفیاب حضور کرد و شاه دوباره نوازشش فرموده بمنصب پدرش گرامی ساخت و شهزاده محمد یونس بایالت قندهار افتخار حاصل کرده میر علم خان بنیابت شهزاده سرافراز گشت و خود شاه عزم آن جزم کرد که جانب شکارپور و سند در نورد شود و هنوز پا در رکاب نه نهاده بود که از عرایض خوانین کابل بگوش دادنیوش شاه رسید که شاه محمود و دیگر شاهزادگان که در بالا حصار بالا زندانی بودند جانشاخان حارس بالا حصار را بتعلیم میر واعظ به بهانهٔ امری نزد خودها خواسته بقتلش رسانیدند بعد دروازه بالاحصار را کشوده هریک از راه فرار بجایی خزیدند و از جمله شاه محمود سه شبانروز در کابل مختفیانه بسر برده بعد از راه هزار جات جانب فراه شتافت و دیگر شهزادگان دستگیر گشته دوباره زندانی شدند و بقول صاحب تاریخ سلطانی شاه محمود و شهزادگان بواسطه علی محمد نام خیاط که در نزد شاه محمود رفت و آمد داشت شبی شاه و شهزادگان را از محبس کشیده هریک رهسپار دیاری شده دیگران بدست افتاده و شاه محمود با آن خیاط راه فرار جانب فراه در پیمود بهر حال اعلیحضرت شاه شجاع از شنیدن این خبر محمد اعظم خان پیشخدمت را از حضور بحراست بالاحصار و حفاظت شهزادگان مأمور کابل نموده خود جانب شکارپور و سند طبل کوچ بکوفت و در حین ورود بلوچستان محمود خان و مصطفی خان پسران نصیر خان با ما در خودها و لشکر مستمرهٔ مقرره بشرف تقبیل رکاب فیض انتساب شاهی مشرف شده تحایف و هدایای شایان پیشکش دادند و از الطاف شاهانه افتخار حاصل نموده بعد کوکبهٔ شاهی از بلوچستان مرحله پیما شده وارد شکارپور گشت و بوصول مال دیوانی و پذیرفتن هدایا و تعارفات مستمره پرداخت و در نظم و نسق امورات مهمهٔ آنجا صرف توجه نمود

﴿ ذکر شورش شهزاده قیصر و شیر محمد خان مختار الدوله ﴾

ذکر شورش شهزاده قیصر و مختار الدوله

چنانچه انا ورزیدن مختار الدوله از شرفیابی حضور و مأموریت شهزاده قیصر بحکومت کابل هریک در محلش مذکور شده آمد درینوقت که شاه در شکارپور بارگاه نظم و نسق آراسته بود مختار الدوله فرصت دیده عطا محمد خان پسر خود را بایالت کشمیر گماشته راه کابل در نوردید و از هوائی که دو سر و حسدیکه بسبب تقرب بار یافتن محمد اکرم خان امین الملک در دل داشت شهزاده قیصر را اغوا کرده بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع برداشت و خواجه محمد خان فوفلزائی را با بعضی از دیگر خوانین و عساکر پادشاهی که مقیم کابل بودند باتفاق شهزاده بتسخیر پشاور مأمور نمودند و گلستان خان حاکم پشاور از توجه لشکر شهزاده و مختار الدوله خبر یافته بانوان حرم محترم شاهی را که در پشاور اقامه داشتند بکوهستان خیبر فرستاد که از شعلهٔ آتش قتال بر کنار و آسوده حال باشند و هم صورت واقعه را بدیگر هوا خواهان معروض پیشگاه حضور شاه نموده وی در حینیکه از امور مهمهٔ سند و شکارپور فارغ شده جاده پیمای درهٔ غازیخان بود از وصول عرض گلستان خان وغیره بر مخالفت شهزاده و مختار الدوله آگاه گردید و از اقوام شدن این خبر وزیر فتح خان که همرکاب شاه و درین سفر سه لک روپیه از خزانه باو انعام و احسان شده بود روی اخلاص برتافته فرار کرد و با سوارهٔ طایفهٔ بارکزائی که با اردوی شاهی راهی بودند قندهار رفت و میر علم خان نائب شهزاده محمد یونس والی قندهار اورا بتسلی مطمئن خاطر ساخته نزد خویش نگاه داشت و شاه از کریختن او هیچ اکراه در دل راه نداده دو منزل یک کوچ داده وارد کوت دار انجا در قریهٔ تبی واقع فاصلهٔ ده کروهی شهر پشاور رسیده فرود آمد و خواجه محمد خان و یحیی خان بامیزائی و فیض محمد خان که از طریق خدمت شهزاده داخل عمال پشاور شده بودند از ورود کوکبهٔ شاهی در موضع مذکور واقف گردیده روی فرار بسوی اردوی شهزاده

نهادند ودرمنزل شب قدر واقع دو آبه که شهزاده آهنگ عبور از انجا داشت بر کابش پیوستند واحوال مکنون
و جلال شاه را نزد شهزاده و مختارالدوله بیان نمودند و در شب این منزلگاه محبت خان فوفلزائی
با غلام خانهٔ پشاور ورؤسای قوم خلیل ومهمند وغیره ازلشکر شهزاده جداشده داخل اردوی شاهی گردیدند
و شرح حال شهزاده را نزد شاه کذا دیدند وهمگنان از الطاف بیکران ملوکانه بعطای خلعت سر بلند
گشته بعد موکب همایونی از قریهٔ تهی در حرکت آمده وارد نواحی قریبهٔ پشاور شد وازشهر گذشته دو
گذر که شاه عالم واقع چهار کروهی شهر فرود آمد و از سبب و فور آب عبور را دور از صواب
دانسته درنگ فرمود وشیر محمد خان مختارالدوله را بذریعهٔ منشور دعوت اطاعت نمود واوازناسازکاری طالع
وازون با بشاهراه انقیاد ننهاده درروزجمعه سوم ورود کوکبهٔ شاهی از آب گذشته درحدود قوم خلیل منزل کرد
و شاه نیز از کنار آب و گذرگاه شاه عالم کوچ داده بقرب کوت جعفر خان نزول اجلال نمود و روز
دیگر هردو لشکر بهم در آویخته خونها ریخته گشت و ازدست برد خواجه محمد خان وحمله های مردانهٔ دیگر
همراهان شهزاده عساکر پادشاهی کهازطوایف خلیل ومهمند وغلامخانهٔ پشاور بودند پشت بجنگ داده روبهزیمت
نهادند ودرچنین حالت سرداران درانی چون مدد خان اسحق زائی ومحمد اعظم خان تساقچی بانی ومحمداکرم
خان امین الملک و عبد الغفور خان فوفلزائی که باطبل و علم در اطراف شاه استوار ایستاده بودند
وخود شاه باچندی ازپیشخدمتان پای ثبات فشرده از انجمله شاه شمشیر حوالهٔ خواجه محمد خان
کرده چون زره در برداشت کاریگر نیفتاده اما از ضرب گولهٔ تفنگ پیشخدمتان راه آخرت پیمود ونیکوخان
خواجه سرای قللر آقاسی اسپ وسلاح (۱) وسلب (۲) اورا سلب (۳) نموده سرش را بریده بپای ستور
شاه انداخت وهمچنین شیر محمد خان مختار الدوله که با برادران واقوامش بسردار مدد خان ومحمد اعظم خان
دوچار وسرگرم پیکار بودند کشته گشتند وحاجی میر احمد خان برادر مختارالدوله اول دستگیر ودرثانی طعمهٔ
شمشیر شده شهزاده قیصر از دیدار این گیرودار رهسپار هزیمت گردیده گسسته عنان داخل کابل شد وشاه
بافتح وفیروزی درپشاور نزول فرموده باآنکه عزم نظم ونسق کشمیر درضمیرش بود ازسبب شهزاده قیصر
شکست یافته بکابل درآمد فسخ عزم کرده راه کابل بر گرفت وقبل ازورودش شهزاده قیصر یک شب در کابل
درنگ کرده بصلاح وصوابدید میر واعظ آهنگ کوهستان نموده در آنجا بناه جست و شاه پس
از وصول بدارالسلطنهٔ کابل بعضی از خوانین را عقب او فرستاده بتسلی و دلجوئی بحضورش آوردند چنانچه
قلم عفو بر ناصیهٔ حال شهزاده کشیده حکم مبرم کرد که دیگر از اقامت حضور وملازمت رکاب دورنبوده
بحکومت مأمور نشود

(۱) سلاح آلهٔ حرب وساز جنگ
(۲) سلب زره وجوشن وخفتان جنگ وجامه
(۳) سلب ربودن ونیست کردن

ذکر لشکر کشیدن محمد ولی میرزا
والی خراسان جانب هرات

ذکر لشکر کشیدن محمد ولی میرزا جانب هرات

باعث لشکر کشیدن مشار الیه اینکه قبل ازین بنابر انقلاباتیکه درخاندان سلطنت چنانکه ذکرشده آمدروی
داده نزاع افتاد قلعهٔ غوریان را که درهشت فرسنگی هرات واقست حسین خان قاجار بامروالی مشهد متصرف شده
ومحمد ولی میرزا آنرا باسحق خان قرائی سپرده اویوسف علی خان برادرزادهٔ خودرا بحکومت آن گماشت وویرا
درخفا باحاجی فیروزالدین سازش کرده بتسخیر خراسانش ترغیب همی نمود تا که در خلال احوال مذکوره سال
۱۲۲۲ هزار ودویست وبیست ودوی هجری حضرت صوفی اسلام که سه سال پیشتر ازین ازخوف بیکجان اوزبک
گریخته در کرخ اقامه گزیده بود وخواص وعوام آن مقام ونواحی هرات دست ارادت بدامن اطاعتش زده
طریق انقیادش می پیمودند دربنوقت حاجی فیروزالدین که از میدان سعادت قرین او بود پنجاه هزار کس از
مردم ایلات والوسات هرات ومضافات آن بنام جهاد جمع آورده حضرت صوفی را درهودج زرین برنشانیده قایدهٔ (٤)

نسخه یکی جان
(٤) قایده پایهٔ لشکر

لشکر قرار داد وبعدد ایام سال سه صد وشصت وشش نفر از دلیران رزم جوی بدور هودجش محافظ
گماشت واز هرات باعبد الواحد خان بارکزائی وابدال خان مستوفی فوفلزائی وجبار خان نورزائی وملا احمدخان
واعیان هزاره وتایمنی وجمشیدی وملاحکیم کاکری روی بسوی مشهد نهاد ودر قریهٔ شکیبان واقع شش فرسنگی
هرات فرود آمد واز آنسوی محمد خان قاجار بامر اعلیحضرت فتحعلی شاه واجازهٔ محمد ولی میرزا بالشکر آراسته
بقلعهٔ شاه ده رسیده منزل گزید ودر روز پنجشنبه بیست ودوم ربیع الثانی ۱۲۲۲ هزارودویست وبیست ودوی
هجری فئتین باهم مقابل گشته جنگ درپیوست وبسیارتن از طرفین بقتل رسیده آخر الامر ایرانیان هجوم آورده
هودج حضرت صوفی را در میان گرفتند وتایکتن از محافظین هودجش زنده بود دست نیافتند تا که همه حارسین
سر ببالین شهادت نهادند آنگاه حضرت صوفی صاف را بدرجه رفیعهٔ شهادت رسانیده جسدش راپاره پاره ساختند
وبآن نیز اکتفا نکرده آتش زده بسوختند وششهزار تن ازافراد اهل جهاد راه مینو(۱) برگرفته یکصدوپنجاه تن
از ناموران غازیان چون ابدال خان فوفلزائی وگدا خان ومحمود خان وبرادر یلنگتوش خان وغیره بسوی بهشت
جاودان روی نهادند وسه هزار تن از احادودویست تن ازسران سپاه وایلات زنده بدست ایرانیان افتادند کهازانجمله
عبد الغیاث خان فوفلزائی وبرخوردار خان اسحق زائی وبرادر دیگر یلنگتوشخان جمشیدی بودند خلاصه
هزیمت بغزاة افتاده تمام احمال واثقال واثواب ایشان بتصرف ایرانیان درآمد ومحمد خان قاجار چیره دست شده
در بیرون شهر هرات لشکرگاه ساخته شهر را بمحاصره انداخت وحاجی فیروزالدین از دفاع وجهاد بصلح رضا
داده دوساله خراج هرات را نزد محمد خان فرستاد اسیران رانیز بزر نقد از قید رها داد وبقول صاحب تاریخ
سلطانی مدت محاصره بچهل روز کشیده بزرگان هرات چون برادراسحق خان قاینی ومحمدخان بیگلربیگی هزاره
وقلیج خان تیموری ومیر علم خان قاینی ومیر حسن خان طبسی رأی زده باهم قرارداداند که دست تصرف قاجاریه
راازهرات بهر واسطه که باشد بازدارند چنانچه باستصواب رأی همدیگر حاجی فیروزالدین رابدان راضی ساختند
که یک زنجیر پیل وصد طاقه شال کشمیر وصدهزار روپیهٔ نقد داده وشهزاده ملک حسین پسرخودرا برسم گرو
گان فرستاده از تنگنای محاصره خلاصی یافت بهرحال محمد خان جانب مشهد مراجعت کرده درماه جمادی الاول
وارد ارض اقدس شد وپنجصدنیزه سرو خراج هرات رابانمارف وتحایفیکه حاجی فیروز الدین ادا کرده وفرستاده
بود باشهزاده ملک حسین گسیل درگاه اعلیحضرت فتحعلی شاه نمود ودر چمن سلطانیه باردوی اورسیده شرف
گذارش یافته شهزاده را اعزاز واکرام شاهانه فرموده رخصت مراجعت داد .

(۱) مینو بهشت

—(ذکر شورش شاه محمود وهزیمت یافتنش)—

ذکر شورش شاه محمود

واقعات گریختن شاه محمود از زندان بالا حصار واقامه جستنش بفراه وفرار کردن فتح خان از دیرهٔ
غازیخان وقرار گرفتنش در قندهار بنزد میر علم خان نائب شهزاده محمد یونس که سابقاً ذکر شد موجب
فتنه گشت زیرا که چون وزیر فتح خان چنانچه گذشت در قندهار اقامه گزید شهزاده محمد یونس را بمحمود راغب
گردانیده از میرعلم خان روگردان ساخت وچنان در طبیعت شهزاده جای گرفت که اورا در خانهٔ خود برده
شاه محمود را از فراه بقندهار دعوت کرد ومیر علم خان ازین راز نهان آگه گشته از راه عدم چاره
باپیاده وسوارهٔ خویش روی بسوی کابل آورد وشرف بساط بوس حاصل نمود وفتح خان قندهاررااز وجود
اغیار خالی دیده شاه محمود را که ازمدت یکسال مقیم فراه بود بشهر درآورد واز مردم تجار سکنهٔ قندهار
طوعاً وکرهاً وجه نقد بنام قرض گرفته سامان حرب ساز کرد واز قندهار رو بکابل نهاد وازینطرف
اعلیحضرت شاه شجاع باسپاه کینه خواه از کابل بعزم مدافعه بیرون شده کنار ده مزنگ را منزلگاه اول
قرار داده وازانجا روزسوم براه افتاده یکروز درغزنین جهت زیارت مزارات اولیای کرام درنگ کرده راه برگرفت
وآنگاه که پل سنگی فرودگاه سپاه شاه شد شاه محمود وارد باغ بیرو گردیده بفاصلهٔ یک کروه از
اردوی شاه لشکرگاه ساخت وشاه از پیام خوانین هوا خواه خویش که باشاه محمود همراه بودند

استوارانه قیام ورزیده مقارن اشتغال نور محمد خان بادو زائی باعلم وپروانش از شاه محمود رو برتافت رکاب شاه پیوست وازخمتی نیروی بازوی شاه محمود ووزیر فتح خان ضعف پذیر گشته راه فرار برگرفت در فراه اعنان باز کشیده اقامه جستند و اعلیحضرت شاه شجاع داخل قندهار شده پس از رفع خستگی راه بجائی عزم آن کرد که چون همیشه از جانب فراه و هرات آتش فتنه شعله ور میگردد لازم ومتحتم است که سد این رخنه شده آید پس بدانسوی روی نهاده حاجی فیروز الدین ازتوجه کوکبهٔ شاهی بجانب فراه وهرات آگاهی یافته قرآن مجیدرا شفیع ساخته بانحایف طرایف (۱) وعریضه مشتمل برعجز وانکسار بحضور شاه فرستاد مضمون اینکه اگر اعلیحضرت والا تصرف نمودن هرات ودربدر نمودن اورا مد نظر فیض منظر داشته باشند بدون آنکه زحمت سفر کشند هرات سپرد کار گذاران دولت شده خود نیزازراه انقیاد بعزبساط بوس نائل گردد واگر نظر بکردار شاه محمود که برادر اعیانی اوست از مرحمت محروم دارد خود آوارهٔ دشت ادبار گشته روز خواهد گذرانید وهم اگر هرات بتصرف اولیای دولت باشد یکی از خدام مأمور بحکومتش خواهد شد پس اورا از خدمهٔ حضور شمرده بدستور برقرار دارد وهر قدر که از خوان احسان پادشاهی رطبق الطاف بدرانهٔ تیمور شاهی جهت مؤنت ومعیشتش در دیوان سلطنت معین ومشخص گردد ازطرفهٔ ذو وازی وصلهٔ ارحام بعید نخواهد بود وبپاس این عطایا شاه محمود برادرش را نیز ضامن و کفیل خواهد بود که مصدر فتنه وفساد نشود وشاه مسئول اورا قبول فرموده حکومت هرات را بایک لک روپیه ازمالیات آن بوی تفویض فرموده بقندهار مراجعت کرد وشهزاده محمد یوسف را بایالت انجا سرافراز نموده چون انتزاع کشمیر ازتصرف عطا محمد خان مکنون خاطر وپیشنهاد ضمیرش بود محمد اعظم خان قاقچی باشی ومیرعلم خان را به پیشکاری شهزاده محمد یوسف سر افراز فرموده بکابل مراجعت نمود وچندروز درنگ کرده عزم پشاور کرد

(۱) طرائف چیزهای لطیف وخوش ومالهای نو وتازه

ذکر توجه کوکبه شاهی جانب پشاور

(ذکر توجه کوکبه شاهی جانب پشاور بعزم انتزاع کشمیر)

جون شاه قصد رفتن پشاور کرد بذریعهٔ مناشیر (۲) رؤساء طوایف مهمند وخلیل وباجور و خک وغیره را اعلام وارشاد فرمود که باسواره وپیادهٔ خودها درجلال آباد حضور رکاب شاهی آیند تا در آنجا عرض سپاه دیده بعد از راه پشاور طریق کشمیر پیمایند چنانچه موکب شاهی از کابل حرکت کرده درچهار باغ جلال آباد چند روز توقف فرموده بعداز فراهم شدن خوانین و سوار وپیادهٔ طوایف مذکوره واز ملاحظهٔ حضور گذشتن ایشان وارد پشاور شد مقارن ورود مسعود شاهی که مطابق بود با محاصرهٔ هرات ومقاتلهٔ ایرانیان از عرائض عباس خان بهاول پوری ومظفرخان ملتانی وغیره مفهوم خاطر اقدس شد که الفنستین واسترجی وغیره چندتن فرستادگان دولت انگلیس بحدود ولایات مذکوره رسیده ورسم سفارت هوای شرفیابی حضور والا درسر دارند اگر منظور وصول ایشان بحضور باشد ومنع صادر نگردد البته برطبق امر اعلی معمول خواهند والا اگر آمدن ایشان را ازسبب محاصرهٔ هرات ملتوی برکیبد و حیله دانسته ممنوع فرمایند نخواهند گذاشت که قدم پیش گذارند وشاه که از کنه مکنون خاطر انگلیسان آگه نبود اجازت آمدن ایشانرا به پیشگاه حضور داده امر کرد که هرکدام ازمقام خویش ایشانرا باعزاز واکرام راه عبور ومرور داده در پشاور رسانند [illegible]

(۲) مناشیر جمع منشور بمعنی فرمان

ذکر رسیدن رسولان انگلیس

(ذکر رسیدن فرستادگان دولت انگلیس)
(ومأمور شدن شهزاده منصور بکشمیر)

جون شاه وارد پشاور شده سامان سپاه ساز گشت درقریهٔ چکنی لشکر را امر فراهم شدن نمود خود نیز تشریف برد وافواج قاهره را درانجا ازملاحظه گذرانیده شهزاده منصور را با محمد اکرم خان امین الملک وسردار مددخان اسحق زائی وغیره خوانین درانی وقزلباش ودوازده هزار سوار مأمور کشمیر فرموده درشهر پشاور مراجعت کرد وداخل دولتخانهٔ بالاحصار شده احوال وصول فرستادگان دولت انگلیس تا علاقهٔ کوهات بگوش داد نیوشش رسیده چندی از خدام سابقه فهم را باستقبال فرستاد وهم محمد اکرم خان

امین الملک را فرمان کرد که نخست رسولان دولت بهیهٔ انگلیس را پذیره کرده بعد بلشکر مأمورهٔ کشمیر ملحق شود چنانچه مشارالیه ازاردو جدا گشته باستقبلین مهام بذیرهٔ (۱) انگلیسان رابجای آورده تاحضور شاه باایشان همراه مشرف شده بعدازعقب لشکر راه کشمیر برگرفت وفرستادگان دولت مزبوره شرف بار حاصل کرده انواع تحف وهدایا ازقبیل تفنگها وتفنگچه های دولوله وشش لوله وساعات ودوربین ها وآینه های قدنما وظروف بلور و صندوق های سازخودنواز که تا اینوقت کسی درین مملکت ندیده بود بادو زنجیر پیل عماری اززرسرخ وسیم سفید وبالا پوش زردوزی که ازطرف پادشاه انگلستان آورده بودند پیش کشیده همه مطبوع طبع جهان آرا شدند وفرنگیان نیز بخلاع فاخره نوازش یافته خدام پاکیزه روزگار نیک کردار بمهمانداری ایشان معین گشته تا کید رفت که بوجه اکمل واتم بخدمت پرداخته خلاف طبیعت ایشان رفتار نکنند که رنجیده خاطر نشوند

(۱) پذیره بمعنی پیش باز رفتن

ذکر معاهدهٔ دولتین

﴿ ذکر معاهدهٔ دولتین ونقل عهد نامهٔ ایشان ﴾

آنگاه که فرستادگان دولت بهیهٔ انگلیس را خستگی جاده پیمائی رفع گردیده راحت حاصل شد سخن ازاتحاد دولتین دربین ایشان وشاه والاجاه بنیاد گردیده رشتهٔ دوستی واتحاد دولتین بواسطهٔ مستر الفنستین ومسترجی وکیلین دولت انگلیس چنین انعقادپذیرفته وثیقهٔ عهد مرقوم گشت ازآنجا که بسبب ظهور تمهیدات عنوان موافقت ومرافقت ازطرف قوم رسیش باپادشاه ایران باراده یورش آوردن برممالک سرکار عظمت مدار بادشاه دردران وبعدازان درممالک سرکاردولت انگلیس متعلقهٔ کشورهند جناب شهامت وبسالت مرتبت نبالت وایالت منزلت امیرالامراء العظام فراست وکیاست ارتسام مستر الفنستین بهادر بجهت انجمنی مأمور آمده که باتفاق واستصواب کارگذاران حضور باهرالنور اعلیحضرت فلک رفعت قمرطلعت ناهیدبهجت عطارد فطنت خورشیدمرتبت بهرام صولت برجیس سعادت کیوان منزلت سکندرحشم جمشید خدم قاآن دربان قیصر پاسبان ظل ظلیل کردگار جلیل حامی مراسم معدلت وماحی آثاربدعت المؤید بتائیدات الله پادشاه سپهر بارگاه کابل طرح انداز سررشتهٔ حفظ وحراست ممالک هردو سرکارعالم مدار ازآسیب یورش متخیلهٔ قوم فرانسیس وقاجار شوند چنانچه ازطرف جناب عظمت وجلالت واقبال مآب حشمت وفخامت واجلال نصاب اریکه آرای قوت واقتدار ووساده پیرای قدرت واعتبار محرم حقایق ملت مسیحیه مشیرخاص دولت انگلیسیه رموزدان احکام سلطانی مقرب بارگاه جهانبانی اشرف الامراء لارد منتو گورنر جنرال بهادرمالک ومختار جمیع امور مالی وملکی وعسکری متعلقهٔ ممالک فسیح المسالک سرکار انگلیس بهادر واقعهٔ دیار هند بدر بارفیض آثار پادشاه ممدوح متعین ومامور وبسعادت تلثیم (۲) عتبهٔ علیه فایض ومستسعد شده ومقصود دوستانه اقامت اتمامی تعینات خود را بعرض عرض واظهار حضور باهرالنور پادشاه ممدوح در آوردند وپادشاه ممدوح نیز فوائد و منافع سر رشتهٔ موافقت ومرافقت هردودولت دوران عدت را درین باب بنظر حق بین دیده بوجه احسن وروش مستحسن فهمیده بکارپردازان سرکار خود حکم فرمودند که باسفیر موصوف سوال وجواب نمایند ولحاظ سود و بهبود هردوسرکار جهان مدار واداشته عهدنامهٔ دوستی نامهٔ یکجهتی ختامه فیمابین دولتین قوی شوکتین علیتین موثق گردانند ودرین صورت بفضل وعنایت لم یزلی قطعهٔ عهدنامه مشتمل برچند شرط درمیان کارگذاران موصوف وسفیر دولت انگلیس بهادر حسن اتفاق وبمهرخاص میمنت اختصاص پادشاه ممدوح درجهٔ منظوری یافت چنانچه سفیر موصوف نقل عهدنامهٔ مزبور را بعالیحضرت فیض موهبت گورنر جنرال بهادر معزی الیه جهت مهرودستخط ارسال داشته بودند وشرایط مندرجهٔ آن پیش نواب صاحب معزی الیه بلاتغییر وتبدیل مقصد ومعنی منظور شده بالفعل نقل دفعات عهدنامهٔ مزبور بموجب تفصیل ذیل بمهر ودستخط نواب معزی الیه ونیزدستخط امرائیکه در انتظام امور این ریاست شریکند مرسل گشت ومستلزمانیکه ایفای آن جه درحال وجه درمآل ابدالدهر بر ذمت همت اولیای هردو دولت ابد مدت واجب ولازم خواهد بود محض از روی مضامین وفحوای کلام موالست آگین دفعات مزبوره که درذیل تحریریافت مشخص ومستنبط خواهد

نقل عهدنامهٔ شاه شجاع بدولت انگلیس

(۲) تلثم بوسیدن

گردید (۱) اولاً آنکه چون طایفهٔ فرانسیسیه وقاجاریه باهم در مخالفت دولت درانیه متفق شده اند هرگاه خواسته باشند که در ممالک سلطانی عبور نمایند چاکران درگاه آسمان جاه پادشاه ممدوح سد راه آنها شده حتی المقدور در مجادله وممانعهٔ آنها کوشیده نگذارند که عابر وقاصد هند متعلقهٔ انگلیس شوند (۲) ثانیاً آنکه اگر فرانسیسیان وقاجاریه بمعاهدهٔ خودها عازم ملک پادشاهی شده لشکر کشی نمایند کارکنان دولت انگلیسیه بجهت تدافع آنها قصوری نورزند از اخراجات جهت مهم مزبور خودرا معاف ندارند وهرگاه قرارداد معاهدهٔ فرانسیس وقاجار برقرار هم نباشد این دو مطلب که مرقوم خامهٔ مشکین شمامه گردید برقرار بوده ازطرفین بوقوع رسد (۳) ثالثاً آنکه فیمابین این دو دولت دوستی ویگانگی همیشه برقرار بوده حجاب بیگانگی از میان مرتفع باشد وبملک یکدیگر هیچ گونه مداخلت ننمایند وپادشاه ممدوح از فرانسیسیان احدیرا در ملک خود راه ندهد فقط وچون خیرخواهان دولتین عهدنامه را بتوشیح نگار نمودند واز طرفین رسوخ ثبات بعمل آمد مراقمهٔ هذا بمهر ودستخط نواب صاحب ممدوح ودستخط دیگر امرای شریک امور انتظام این ریاست در تاریخ هفدهم ماه جون سنه ۱۸۰۹ عیسوی مطابق دوم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۲۴ هجری سمت تحریر یافت ودرین اثنا شهزاده منصور ومحمد اکرم خان امین الملک وغیره که بالشکر مامور کشمیر شده بودند از آب مظفر آباد عبور کرده جبال کشمیر را تاحدود کتائی وبلباسه متصرف شدند وگروه مخالف زبرکوهی را که محل عبور افواج پادشاهی بود سنگربسته استوار نشسته بودند که اردوی شهزاده رو بجنگ نهاده ایشانرا هزیمت دادند وبسیار رابخاک هلاک افگنده سنگر را متصرف شدند ودر چنین حال که نسیم فتح بر پرچم علم ابطال رجال سپاه شهزاده بوزید ازسبب امری نقار خاطر دربین محمد اکرم خان وسردار مددخان واقع گردیده سردار مدد خان در نصف شب از لشکرگاه بیرون شده درنزد شاه آمد وازعقب او محمد اکرم خان نیز بااتانیکه حاضر رکاب شهزاده بودند بامداد شب مذکور روی جانب پشاور نهاد وبزحمات شاقه ازمظفر آباد گذشت بحالت شکستهٔ ناپسته که اسلحه وسامان واسپان همراهانش همه تلف گشت وارد پشاور شد وشهزاده که لشکر را پراگنده دید ناچار از نفاق هردو سردار کار از پیش برده را پس پشت نهاده داخل پشاور شد .

﴿ ذکر مغایرت میرعلم خان ومحمداعظم خان وبقندهار ﴾

(درآمدن شاه محمود از نفاق ایشان)

ذکر مغایرت میرعلم خان ومحمد اعظم خان

در خلال احوال مذکوره میرعلم خان را با محمداعظم خان مخالفت روداده میرعلم خان باهواخواهان شاه محمود راه سازش پیش گرفته اورا باوزیر فتح خان در قندهار در آورده شهزاده محمد یوسف والی قندهار ومحمد اعظم خان از ظهور این حادثه فرار اختیار کرده از راه دیرجات وارد پشاور شدند ووقوع واقعه را مفصل بعرض شاه رسانیدند که روزی محمد اعظم خان جهت اجرای امری در خانهٔ خویش خلوت گزیده درب خلوتگاه را بسته قاپوچی برنشانیده تاکید کرد که کسی را نزدش نگذارد تااز کاریکه پیش دارد باز نماند ودرآنحال میرعلم خان جهت امری بنزدوی رفته قاپوچی از دخولش مانع آمده وی برآشفته مشتی بدهن قاپوچی زده ثنایای اورا برانداخت وسر زده داخل خلوتگاه شده ظاهراً محمد اعظم خان چیزی نگفته باطناً رنجیده خاطر گشت چنانچه بعد از وی بایارانش زبان شکوه باز کرده بدگوئی آغاز نهاد ومیرعلم خان ازغیبت کردن او آگاه گشته درکمین انتقام افتاد وملا محمد سعید را که باوزیر فتح خان قرابت قومی واخلاص صمیمی داشت ازراه خفا نزد خود خواسته از رازیکه در دل داشت اورا آگاه ساخته نزد وزیر فتح خانش فرستاده پیام داد که شاه محمود را ازفراه برداشته درقندهار آیند وشاه محمود ووزیر فتح خان که چنین امری را همیشه خواهان بودند ازشنیدن پیام میرعلم خان شادمان شده ملا درنگ بامردم بارگرانی آهنگ قندهار کردند ومیرعلم خان که باایشان راز در میان داشت بهانهٔ مدافعه باششهزار سوار از شهر قندهار بیرون گردیده در موضع سنجری فرود آمد وشاه محمود بتصور آنکه مبادا میرعلم خانش بفریب دعوت کرده باشد ملا محمد سعید پیام گذار اورا نزدش فرستاده تنها بنزد خود طلبید تامدعی وکذب اورا از آمدن ونیامدنش بخود معلوم نماید وچون سخن میرعلم خان از در صدق بود بمجرد رسیدن ملا

ثنایا دو دندان پیش

محمد سعید تنها راه اطاعت برگرفته نزد شاه محمود شد واورا مطمئن خاطر ساخته اردوی خودرا از عقب طلبیده طریق خدمت شاه محمود گزید وشهزاده محمد یوسف با محمد اعظم خان ازجمعی آگاه گشته راه فرار جانب پشاور برگرفته اینک شرفیاب حضور شاه شدند وماجرا باز داشتند وشاه ازشنیدن قصهٔ مذکوره بخود پیچیده به تجهیز وترتیب لشکر پرداخت وازآنسوی شاه محمود پس ازملحق شدن میرعلم خان باردویش وگریختن شهزاده محمد یوسف قندهار را متصرف شد وبقرار سابق فتح خانرا وزیر وملا محمد سعید را قاضی القضاة خواند ووزیر فتح خان خواهرعلاتی خودرا که باسردار شیردل خان اخوت اعیانی داشت بمیرعلم خان داده رشتهٔ مواصلت وعقد مناکحت بربست وباوجود قرابت وصلت از راه حب ریاست که میرعلم خان ازسبب آوردن شاه محمود درقندهار خواهان امر وزارت بود وشاه محمود بخلاف پندار او منصب وزارت را بفتح خان عنایت فرمود نفاق دربین هردوتن واقع گشت وشاه محمود که وزیر فتح خانرا نظر بخدماتش دوست میداشت میرعلم خانرا محبوس کرد وشهزاده ایوب را بحکومت قندهار گماشته اسد خان برادر فتح خانرا به نیابتش بداشت وخود باوزیر فتح خان میرعلم خانرا محبوساً برداشته راه تسخیر کابل برگرفت وکابل را متصرف شده آهنگ پشاور کرد وشاه شجاع نیز با لشکر آراسته بعزم مدافعه از پشاور خیمه بیرون زد ودر باغ علیمردان فرود آمده سفیران انگلیس را رخصت مراجعت داد وحرم محترمش را باخزائن پادشاهی وابوالحسن خان خزینه دار حمل ونقل فرموده امرباقامهٔ قلعهٔ اتک نمود وازینطرف شاه محمود درمنزل جگدلک فروکش کرده شاه شجاع ازباغ علیمردان براه افتاده با سپاه کینه خواه لوای مدافعه ومقابله برافراشت

﴿ ذکر محاربه بمنزل نمله وهزیمت یافتن شاه شجاع ﴾

ذکر محاربهٔ نمله وهزیمت یافتن شاه شجاع

وشاه محمود ازمنزل جگدلک کوچیده درعرض راه منزل سرخ پل میرعلم خانرا که در اردو محبوس بود باشاره وصوابدید وزیر فتح خان که مردم قزلباشیهٔ کابل گرویدهٔ احسان ودرین لشکر همعنان او بودند در موضعیکه حال بمیرعلم کشته معروفست بقتل رسانید ووزیر فتح خان ازتدبیریکه درضمیر داشت راه مراوده با امرای رکاب شاه شجاع کشوده اکثر را بعطای زر از راه خدمت منحرف گردانید وازانجمله پیشخانه چی را از کثرت عطا اغوا کرده تعلیم داد که بیخبر از شاه شجاع ولشکرش سه منزل پیشتر کرده پیشخانه را فرود آرد تا سپاهش خسته گشته بی نظام شوند چنانچه شاه شجاع که بتدبیر وزیر فتح خان آگاه نبود از منزل جرود سردار مدد خان ومحمد اعظم خانرا باچهارهزار سوار مأمور قراولی نموده امر کرد که تاچهار روز وارد منزل نمله شوند وایشان راه برگرفته چون بمنزل علی بغان فرود آمدند ازعرض محمد اعظم خان نسقچی باشی شاه شجاع آگاهی یافت که مدد خان از خیانتی که در کشمیر کرده از رکاب شهزاده منصور گریخته بود خائف وهراسناک است زیرا که میگوید که شاه پس ازفیصلهٔ امر شاه محمود اورا عقوبت خواهد نمود وبنابران بامخالفان متحد وهمداستان شده که جمعی از زبان نوکرانش به بیان رسیده است که پی درپی بشاه محمود وهواخواهانش می نویسد که بکمال استعجال بامعدودی ازرجال راه نزدیک کنند تا بواسطهٔ او بمرام فائق آیند پس شاه شجاع محمد اعظم خانرا ازکید مدد خان آگاهی داده مرقوم فرمود که ازجانبیکه رسیده اند پیش نرفته توقف ورزند تا بعد ازوصول کوکبهٔ شاهی همرکاب راه برگیرند ومدد خان از زود رسیدن موکب شاهی آگاهی یافته قبل ازآنکه حکم مذکور بوصول پیوندد درهمان روز ازمنزل علی بغان اردو را کوچ داده از سبب خوفیکه دردل داشت وبازجهتی که باوزیر فتح خان یکدل گشته بود از جلال آباد درگذشته مسافت بیست وچهار کروه راه طی کرده درمنزل نمله فرود آورد وکس نزد شاه محمود ووزیر فتح خان فرستاده پیام داد که بایلغار وارد نمله شوند وخوف دردل راه ندهند زیرا که شاه شجاع بالشکریکه همراه دارد روز سوم وارد نمله خواهد شد وشاه محمود بعد از قتل میرعلم خان که منزل سرخ پل فرودگاهش بود ازشنیدن اینخبر ظفر را باخود رهسپر دیده درمنزل گندمک فرود آمد ومدد خان

بهانهٔ مدافعه از عمله برخاسته با شاه محمود عهد خدمت بربسته بقسم جنك وگریز تفنك جانب اردوی شاه محمو
کشاد داده وراه گریز نیز پیموده وارد عمله شد وبشاه شجاع پیام داد که در منزل کندملک محاربه
قراولی رخ داده بجنك وگریز در عمله عقب نشسته مترصد ورود کوکبهٔ شاهیست وشاه شجاع ازین
را در عرض راه علی بقان وچهار باغ استماع نموده با آنکه از کید مدد خان آگاه بود ازتنکی هنگامه فور
محمد اکرم خان امین الملك وعبدالغفور خان را باسواران تحت رایت ایشان بمعاونت مددخان فرستاد وگفت که
خود نیز بالشکر ازعقب در رسد اما مدد خان قبل از رسیدن ایشان باچهار هزار سوار فرار کرده در تحت
رایت شاه محمود قرار گرفت ومحمد اکرم خان وعبدالغفور خان که راه معاونت می پیمودند در رسیده محمد اکر
خان باپنجصد سواریکه همراه داشت ازعقب مدد خان تاخته بمقاتله پرداخت و بافتح خان دوچار گشته گلوله تفنك
بوی حواله کرد وازوزیر رد شده بیکی از ملازمانش رسیده هلاك ساخت ووزیر فتح خان از مشاهدهٔ ملازمش
برآشفته بضرب شمشیر سر محمد اکرم خان را برزمین انداخته بنوك سنان بهوا برافراخت وهمچنین عبدالغفور
خان نیز دستگیر وکشته شد وپس ازقتل هردو سردار شکست در همراهان ایشان افتاده راه هزیمت می پیمودند
که شاه شجاع نیز در رسیده بخشش را واژون وکار راد گرکون دیده راه فرار جانب دامنهٔ سفید کوه
برداشت وبکمال بدحالی داخل پشاور شد. وشاه محمود اثواب واسلحه آلات اردوی اورا تمام متصرف گشت
بفتح وفیروزی وارد جلال آباد گردید وشهزاده کامران پسرش را باجمعی ازسپاه مأمور پشاور ساخت وازسمر گذر
انخبر ابوالحسن خان خزانه‌دار وملاجعفر که باحرم محترم شاهی مقیم قلعهٔ اتك بودند وجوه نقد وجواهر نفا
نفیسه را از راه خیانت برداشته وبانوان حرم عفت توام شاهی را گذاشته درلاهور نزد رنجیت سنکه که دست
نشانیدهٔ اعلیحضرت شاهزمان بود رفتند و طریق ملازمت وی بر گرفتند وشاه شجاع که در پشاو
در آمده بود از توجه شهزاده کامران بدانسوی اقامت را در نیروی خود ندیده در روزجمعه بعداز ادای نم
جمعه بر اسب گریز برنشست وجانب قوم ختك راه برگرفته از کثرت باران سیل بسیار جریان یافته درنهریکه
مابین بدهیر ونبی واقع است ازوفور وطغیان آب که عبور ازان ناصواب مینمود اسب بآب زده درحالتیکه
ازقربوس (۱) زین میگذشت تنها عبور کرده بیروان وهمراهانش را ازعبور منع فرموده تن تنها شب را دربی
بروز آورد وروز دیگر بقیهٔ تبعه‌اش از آب گذشته چندی غرق شدند بعدازانجا براه افتاده داخل علاقهٔ کوهات
گشت وازانجا براه بنکش وهزار درخت اسب ناکامی رانده در علاقهٔ مقر رسیده از انجا روی ادبار بسوی
قندهار آورد ودر عرض راه منزل موسوم بتازی نور محمد خان که بامحمد اعظم خان عداوت باطنی داشت
بتار یکی شب بقسم سر بکوشی خودرا بوی نزدیك کرده خنجر دربین هر دو کتف اوفرو برده هلاکش ساخت
وخود فرار کرده بکهسار واقع آ تسر زمین بر آمد وبامداد آن شب شاه شجاع نعش اورا روانه
غزنین نموده چهار هزار روپیه جهت تجهیز کفن ودفنش از خزانه رکاب عنایت فرمود وخود راه قندهار
بر گرفت وشهزاده کامران که مأمور پشاور شده بود در بلدهٔ مذکوره رسیده سردار عطامحمد خان بن سردار
پاینده خانرا بحکومت آنجا گماشته راه مراجعت برداشت وبشرف دست بوس شاه محمود پدرش نائل گردید
بعد شاه محمود بکابل معاودت فرمود ونواب محمدزمان خان را بحکومت جلال آباد نامزد کرد

(۱) قربوس قاش زین

﴿ ذکر تصرف نمودن شاه قندهار را وباز از دست رفتن آن ﴾

ذکر تصرف نمودن شاه شجاع قندهار را

چون شاه شجاع راه بقندهار نزدیك کرد شهزاده ایوب ابن اعلیحضرت تیمور شاه که از طرف
شاه محمود حکومت آن دیار داشت بانواب اسد خان نائبش وشهزاده محمد یونس بن شاهزمان بالشکر ازشهر بیرون
شده باشاه شجاع در آویخته در عین گیر و دار واشتعال نائرهٔ قتال شهزاده محمد یونس از شهزاده
ایوب رو برتافته برکاب شاه شجاع پیوست وهمچنین شاه پسند خان اسحق زائی و گلستان خان و بوستان
خان اچکزائی از امراء کبار که بواسطهٔ قید وقتل میرعلم خان از شاه محمود سر گران بودند داخل اردو

شاه شجاع شدند واز روبداد این معامله شهزاده ایوب واسد خان را نیروی اقامت برشکسته راه هزیمت جانب
کابل پیش گرفتند وشاه شجاع بقندهار درامده بتهیهٔ لشکر پرداخت ونقد وجنس از تاجران مسلمان وهنود
قندهار باسم قرض گرفته تجهیز سامان سه هزار سوار نموده مشغول فراهم آوردن سپاه بسیار بود که شاه محمود
باشهزاده کامران پسرش باسردار پردل خان ووزیرفتح خان وششهزار سوار راه قندهار بر گرفته وارد منزل
جگان شدند وشاه شجاع بمدافعه برخاسته باهم بمحاربه گرائیده دودفعه لشکر شاه محمود رابرشکست وچندتن
از سران سپاهش را بکشت وگلستان خان اچکزائی ازجانب دارن شاه شجاع نیزبقتل رسید ودراثنای کارزار
صالوخان اسحق زائی که از سبب قتل میر علم خان از شاه محمود رو برتافته نزد شاه شجاع رفته بمنصب هفتصد
سواری وطبل وعلم سرافراز گشته بود بازباسواره اش داخل سپاه شاه محمود شد واز مشاهدهٔ انحال شاه شجاع
اختراقبالش را در حضیض وبال دیده راه هزیمت جانب ارغستان پیش گرفت وقندهار بتصرف شاه محمود در
آمده شهزاده کامران مأمور حکومت آندیار شده خود شاه محمود بکابل مراجعت فرمود وشاه شجاع شبی در
ارغستان بسر برده از راه غوبسری ووزیری وارد دیرجات شد واز آب اتك عبور کرده بکچی شمالی ولیه
ازعلاقهٔ متعلقهٔ محمد خان سدوزائی رسید وازوعزت واحترام بسیاردید چنانچه یك زنجیر پیل سواری وخیمه‌ها
وظروف وفروش بسیاروزرسرخ وسیم سفید مسکوك واجناس زری وابریشمی وغیره برسم پیشکش حاصل نمود
وهم ازشاه التماس نمود که بانوان سرادق حرم محترم را که ازاتك دزراولپندی رفته اقامه گزیده بودند ازانجا بدیرهٔ
غازیخان نقل داده اقامت فرمایند وشاه شجاع این خواهش اورا موقوف بوقت گذاشته روی بسوی راولپندی
آورد ویازده روزدر آنجا درنگ کرده بعد آهنك آن فرمود که باحرم عصمت توام در ملتان رفته منزل گزیند
وهنوز براه نیفتاده بود که مکتوب رنجیت سنکه ازعلاقهٔ ساتی وال بمطالعه اش رسید بدینمنوال که در حین
مرور ازحدود علاقهٔ مذکور ازملاقات خویش مسرورش سازد وشاه شجاع بنابخواهش اواز راولپندی جانب
علاقهٔ ساتی‌وال راه برگرفت ورنجیت سنکه مقدمش را گرامی داشته تعارف شایان پیش کشید وشاه بازای آن
چند قطعه جواهر گران‌بها بوی عطافرمود واز آنجا که عزم ملتانرا درخاطرداشت رنجیت سنکه عرض والتماس
نمود که بملازمت رکاب تاآنجا رفته اگر حاکم آن ازدخول ووصول شاه اباورزدوی به تنبیه وتهدیدش پرداخته
ولایت را برای شاه مسخر سازد وشاه ازاندیشهٔ اینکه مبادابواسطه وبهانهٔ اوداخل ملتان شده ملك را بتصرف خود
آرد پس عذر خواسته ترك رفتن ملتان کرد وبارنجیت سنکه وداع نموده براولپندی مراجعت فرموده اقامه گزید

﴿ ذکر سلطنت ثانویهٔ اعلیحضرت شاه محمود ﴾

ذکر سلطنت ثانویه اعلیحضرت شاه محمود

(وبحکومت ولایت گماشتن وزیرفتح خان برادران خود را)

چون شاه محمود باز باریکهٔ سلطنت جلوس نموده باعروس مملکت داری دمساز گشت وزیر فتح خان
که ازفرط سخاوتش حاتم طی را دفتر نیکنامی طی شده بود مردم درانی وقزلباش را ازکثرت جودوعطا رهین
احسان وثناخوان خویش ساخت وازنجا بامور بزرك پرداخته طرح نیکو نامی انداخت وهم شاه محمودش کافل
هر کار و قابل نظم ونسق هر دیار دیده زمام بست و کشود مهام مملکت را بکف کفایتش گذاشت ومختار
کل امورش نمود و او کار وزارت را از فهم و کیاست خویش و استراحت جوئی و بیخبری شاه محمود
بپایهٔ امارت رسانید چنانچه هریك ازبرادران خودرا بحکومت شهرودیاری مأمور نمود چنانچه سردار محمدعظیم
خانرا ازتغییر سردارعطا محمد خان درپشاور وعبدالجبار خانرا بخطاب نوابی وایالت دیرجات وهمچنین درغزنین
وقندهار وجلال آباد ولمقان و کوهستان کابل یك یك را بحکومت گماشت وبعضی خوانین که ازشاه محمود
ووزیر فتح خان خاطر گران بودند چون بلوچ خان اچکزائی ویحیی خان بامیزائی و دلاساخان اسحاق زائی
وغیره که جمعیت ایشان بهزار سوار میرسید ازراه فرار براولپندی نزدشاه شجاع رفتند وشاه شجاع ازپیوستن
آنها نیروئی دربازوی خود دیده عزم دیرجات کرد که آن محال را بتصرف آرد امامقارن انحال غلام احمدخان

بن شیر محمد خان مختار الدوله که از عطا محمد خان حاکم کشمیر برادر خود رنجیده خاطر شده درمیان مردم یوسفزائی روز بسر میبرد نزد شاه شجاع حاضر آمده جبین ضراعت بارض ادب سود وازسبب بغاوت عطا محمد خان حکمران کشمیر برادر خود که از حکم شاه شجاع چنانچه ازپیش رقم شد التماس عفو تقصیر خویش نمود وشاه کشمیر برادرش را بروی نهاده تسلی داده نوازش فرمود واز وصول او بحضور فسخ عزم دیرجات کرده قصد تسخیر پشاور نمود وغلام احمد خان بپاس برادری اگرچه از عطا محمد خان آزرده و گرفتار دربدری بود مکتوب کرده هزار سوار ازوی خواست که بدینواسطه شاه شجاع را ازوی خورسند سازد کدورتیکه از بغاوت او در آئینه ضمیر شاه جایگیر بود بزداید واو هزار سوار از کشمیر فرستاده باغلام احمد خان ملتزم رکاب شاهی شدند آنگاه شاه جانب پشاور راه برگرفت

عزم محاربهٔ سردار محمد عظیم خان وشاه شجاع

﴿عزم محاربهٔ شاه شجاع﴾

(با سردار محمد عظیم خان وهزیمت یافتن سردار)

شاه شجاع که لوای تسخیر پشاور بر افراشته قصد عبور از معبر اتك داشت از گذر باغان گذرگاه بازارك سهولت عبور را ازین معبر شنیده وچند دانه طلا بآنها داده از گذرگاه بازارك گذشت ودر علاقهٔ قوم خنك فرود آمده لشکرگاه ساخت وسردار محمد عظیم خان حاکم پشاور باپردل خان برادر خویش ولشکر بسیار راه مدافعه پیش گرفته در حدود چکنی فرو کش کرد وشاه شجاع روز دیگر وارد نوشهره شده سردار محمد عظیم خان حرکت کرده در قریهٔ پیربائی فرود گشت وهر دو لشکر بفاصلهٔ سه کروه ازهم دور وچند روز از جنك قصور ورزیدند ودر هنگام توقف بعضی ازدونان بامیدیکه نان ازسردار محمد عظیم خان رو گردان شده روز سه بشاه شجاع می پیوستند وچون هر کدام از زر وخلعت انعام میافتند اکثر بل تمام لشکر او بجانب شاه رو آور شدند وازین معنی نیروی ثبات در بازوی سردار محمد عظیم خان نمانده راه فرار جانب کابل اختیار کرد وشاه شجاع داخل پشاور شده شهر را متصرف گشت وباهتمام سامان لشکر وانتظام مهام آن بوم وبر پرداخته طرح حکومت ورحل اقامت انداخت تا که چهار ماه از اقامهٔ او در پشاور سپری گشته زمان تابستان وگرمای آن بگذشت شاه محمود سردار محمد عظیم خان را باوجود هزیمت یافتن وگریختنش که رقم گشت پیش خوانده بنواخت وبسالاری جمی از خوانین وغلام خانهٔ کابل وسپاه رزم خواه گماشته مأمور پشاور ساخت

ذکر محاربهٔ سردار محمد عظیم خان با شاه شجاع

ذکر محاربهٔ سردار محمد عظیم خان

باشاه شجاع در پشاور وغالب شدنش

چون سردار محمد عظیم خان راه بر گرفته وارد منزل جرود گشت شاه شجاع بعزم دفاع از شهر پشاور بیرون شده موضع تهکال را اردوگاه قرار داد وروز دیگر آتش حرب شعله ور گشته پیادهٔ شاه شجاع که باس او کمین گزین بودند در حین حمله نمودن لشکر سردار محمد عظیم خان از کمین برخاسته بشلك تفنگ کار را برایشان تنك ساختند وقریب سه صد سوار ازایشان بخاك هلاك انداخته در حدوث اتحادئه دلیران محمد عظیم خانی پای ثبات فشرده بهادر خان هشت نکری را از هوا خواهان شاه شجاع بضرب شمشیر از پا در آورده مردم او را ازپیش برداشتند وشاه شجاع ازدیدن اینحالت جانگاه روبهزیمت نهاده باشکستیان سپاهش راه فرار جانب قلعهٔ اتك اختیار کرد ودر انجانیز درنك نتوانسته بر اولپندی رفت وسردار محمد عظیم خان بافتح وفیروزی داخل پشاور شده رحل اقامت گشوده بحکومت پرداخت

ذکر آهنك حاجی فیروز الدین باسترداد غوریان

﴿ذکر آهنك حاجی فیروز الدین﴾

(باسترداد غوریان وبرمرام فایق نشدن وی)

در خلال قتال وجدال مذکوره حاجی فیروز الدین برسلطنت شاه محمود برادرش قوی پشت گشته عزم استرداد غوریان جزم کرد وهم از دادن خراج هرات بدولت ایران که درزمان قتل صوفی اسلام چنانچه گذشت بعهده گرفته بود سرباز زد وشهزاده محمدولی میرزا حکمران مشهد بالشکر جانب هرات راه برگرفت چنانچه اسپ رانده درکنار پل نقره واقع سه فرسنگی هرات رسیده لشکرگاه ساخت وحاجی فیروز الدین را در تنگنای عسرت انداخت تا که ناچار گردیده خراج هرات را باشهزاده ملك حسین پسر خویش که درمرحلهٔ اول نیز اورا نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه فرستاده وازانجا مراجعت کرده بود نزدشهزاده محمدولی میرزا فرستاد وشهزاده بهمین قدر اکتفا کرده صورت حالرا معروض پیشگاه شاه ایران داشته لوای مراجعت جانب مشهد مقدس افراشت .

ذکر متصرف شدن شاه شجاع پشاور را

﴿ذکر هنگامه آرا شدن شاه شجاع﴾

(و تصرف نمودن پشاور را)

چون شاه شجاع بقراریکه آنفاً ذکر شد در راولپندی رفته اقامه گزید اربابان وغلام خانهٔ پشاور با مردم سکنهٔ شهر واطراف مانند ملکان قوم خلیل و مهمند وغیره از تعدی و جور برادران وزیر فتح خان وبداد نرسیدن عرض چیان بجان رسیده ناچار عرایض نگار حضور شاه شجاع شده اورا دعوت تسخیر پشاور کردند و مقارن اینحال جهانداد خان برادر عطا محمد خان والی کشمیر وسمندر خان بامیزائی و نور محمد خان فوفلزائی و موسی خان الکوزائی باجمعیتی از راه یاری ومدد کاری بوی پیوستند وشاه شجاع از رسیدن عرایض مردم مذکور و وصول سرداران مزبور قوی دل شده رایت تسخیر پشاور افراشته وارد حسن ابدال شد وخواست که نخست بفراهم نمودن سپاه پرداخته بعد بآئین درست راه رزمگاه برگیرد لیکن جهانداد خان عرض پرداز گشته التماس نمود که اینك سه هزار سوار حاضر رکاب و آمادهٔ پیکارند مبادا ازدرنك کردن کارد کرکون شود صواب آنست که بتعجیل وشتاب راه مقصود پیش گرفته آید و شاه شجاع سخنان اورا پسندیده کوچ بر کوچ وارد بده بیر گشت وسردار محمد عظیم خان باعطا محمد خان برادرش وسپاه آراسته ازشهر پشاور راه مدافعه بر گرفته بمقابل عسکر گاه شاه فرود آمد وباآنکه وادی عمیق درمیان جانبین حایل بود آتش حرب ملتهب گشته جنك صعب درپیوست ودر عین گیرودار گله (۱) تفنك بدهن سردار عطا محمد خان رسیده جراحت یافت واز اردوی شاه شجاع موسی خانرا گولهٔ تفنك بسینه رسیده هلاك گردید وازطلوع آفتاب تاعصر هنگامهٔ کارزار استوار مانده ازطرفین بسیاری تن مجروح ومقتول شدند سردار محمد عظیم خان باعث مجروح شدن سردار عطا محمد خان برادرش جانب پشاور مراجعت کرد و شاه شجاع نیز اجساد کشتگان وافراد زخم یافتگانرا برداشته معاودت نمود ونصف شب درمزار فیض آثار شیخ رحمکار رحمه الله واصل شده درنك فرمود و بامداد ازانجا حرکت کرده بقلعهٔ اتك در آمد وبعد ازچند روز از انجا نیز حرکت کرده در راولپندی باز اقامت گشود وعرصهٔ یکسال در آنجا توقف ورزیده درایام درنگش بعضی ازخوانین دورنك که ازشاه محمود دلتنك بودند ازراه نفاق باشاه شجاع پیوسته هزار سوار فراهم شد وهم عطا محمد خان حاکم کشمیر لشکری بسالاری ندرام مشیرش ازطریق معاونت نزدوی فرستاد تاکه دوهزارو پنجصد تن سوار و پیاده در رکاب شاه انجمن شده باز چشم تصرف بتسخیر پشاور باز کرد وبا غلام احمد خان برادر عطا محمد خان راه برگرفته میدان تهکال را لشکرگاه ساخت وسردار محمد عظیم خان نیز بمدافعه برخاسته مصطفی خان خادم خود را باچهار صد سوار مقرر قراولی نموده خود ازعقب راه برگرفت وهمراهان شاه بامصطفی خان دوچار گشته همگنان را بقتل

(۱) مخفف گوله

رسانیده اندک جان بسلامت بردند وپیروان شاه رؤس کشتکان رابریده مظفرومنصور برکشتندوسرها را بپای شاه بریختندوازوقوع اینواقعه سردار محمد عظیم خانرا پای ثبات بر شکسته از راه کوهات جانب کابل کریخت وشاه شجاع شهر پشاور را متصرف شده بتهیه سامان خویشتن پرداخت

ذکر مامورشدن شهزاده حیدر

(ازحضور شاه شجاع بقلع نواب عبد الجبار خان)

ذکر مامور شدن شهزاده حیدر بدرجات

چون شاه داخل پشاورشد پس از یکماه که فی الجمله کاروی رونق یافت شهزاده حیدررا باعطا محمد خان وهزار سوار روانهٔ درجات نمود که نواب عبدالجبار خانرا ازدرهٔ غازی خان قهراً بیرون کشیده ولایت را متصرف شوند چون راه بدرهٔ غازیخان نزدیک کردند نواب عبد الجبار خان با لشکر سواره وپیاده وتوپخانه بمدافعه برخاسته میدان جنگ بیاراست وباهم در آویخته نواب پس نشست ودوباره بجنگ کرائیده درأثنای کارزار چندصدسوار از شهزاده رو برتافته در تحت رایت عبد الجبار خان فرار کرفتند وازجمعی شهزاده راهزیمت دست داده صورت حال را بشاه مکتوب کرد وشاهش طلب حضور فرموده خائب وخاسر مراجعت نمود وبشرف دست بوس مشرف کشت

ذکر آهنگ شاه شجاع جانب کابل

(ومقید شدنش قبل از حرکت کردن)

ذکر مقید شدن شاه شجاع

ازانجا که شاه شجاع را سفر کابل دامنگیر ضمیر بود از هزیمت ومراجعت شهزاده هیچ در خاطر راه نداده اسپان سپاه راکه لاغر وزبون بودند در محال طوایف خلیل ومهمند ومیان دوآبه قسمت فرمود که بعد از فربه وتوانا شدن حاضر آورده راه کابل برکیرد وهم اکثر از خوانین را که شرفیاب حضور بودند جهت ساز کردن سامان سفر رخصت رفتن بمنازل ایشان داد ومقارن این حال که بلدهٔ پشاور خالی ازابطال رجال کشت عطا محمد خان ناظم کشمیر مدار روزکار را بر مراد خویش استوار دیده بواسطهٔ جهانداد برادرش وسندرام هندو وسمندر خان بامیزائی ونور محمد خان وغیره هنکامه جویان نکوهیده خویان بسیاری از سپاه ورعیت را بوعده ونوید عطای زر فریفت وبا ایشان قرارداد که بهرحیله ووسیله که بتوانند شاه شجاع را دستکیر کرده درقلعهٔ اتک برسانند چنانچه ایشان در کمین این امر افتاده بشکرش عرایض منافقانه پرداختند وپی هم عریضه فرستاده التماس کردند که شاه عرض سوار آنهارا دیده برای سفرکابل بکزینند وشاه که از کید ایشان آکاه نبود مسؤل ایشان را بکوش قبول شنیده همه روزه بتوسط جهانداد خان وسمندر خان سواران یک یک از خوانین را مشاهده وملاحظه کرده بانجام رسانید دراخیرکار خواستار کردیدند که تمام سپاه را در حالتیکه صفوف صنوف لشکر آراسته وپیراسته باشد از ملاحظهٔ حضور کذارش یافته هر یک از افراد ان بر طبق آراستکی اسپ وسلاح نوازش تحسین وآفرین یابند نیکواست وهنوز جواب لا ونعم این التماس ایشان صادر نشده بودکه ببهانهٔ سازدادن تماما بدولت سرای بالاحصار در آمده شاه را در میان کرفته دستکیرش ساختند وبدست جهانداد خانش سپرده درقلعهٔ اتک فرستادند وازانجا نقل داده در کشمیر بعطا محمد خان سپردند واو در قلعهٔ که واقع کوه ماران است محبوسش کرد وباوجودیکه شاه رادرقید که بداشت کاه کاهی بنزدش رفته عذر خیانت خویش میخواست وتسلیات کاذبانه داده الماس کوه نور را که بعد از میل کشیده شدن شاه زمان از نهر آب یاشق دیوار بتصرف شاه شجاع در آمده بود مطالبه مینمود وازینحال شاه محمود آکاه کشته از راه ترحم برادری هزار سوار از کابل مأمور دهه که مسکن وموطن اصلی عطا محمد خان بودنموده فرمود که اقوام واقارب اورا قتل عام وغارت نمایند چنانچه ایشان از راه ایلغار وارد آن دیار شده از قتل صغیر وکبیر دست بازنداشتند وبقیة السیف دامالهابای مال ومنالیکه از میل وحیف باز مانده بود بحضور شاه محمود آوردند وشاه محمود پس از استیصال اقوام عطا محمد خان وزیر فتح خان را باسی هزار سوار بعزم رهائی دادن شاه شجاع مأمور کشمیر نمود که اورا ازقید عطا محمد خان رها نماید

(ذکر توجه وزیرفتح خان جانب کشمیر

(وواقعاتیکه بصدور پیوست)

ذکر توجه وزیرفتح خان جانب کشمیر

چون وزیر بی نظیر بامر شاه محمود راه کشمیر بر کرفته بنا بطغیان ووفور آب دریای مظفر آباد از جادهٔ پنجاب وارد کجرات شد رنجیت سنکهه را ملاقات کرده باوی قرار داد که شاه شجاع را بعد از خلاص کردن از قید عطا محمد خان در لاهور آورده باعیال وتعلقاتش که درآنجا اقامه دارند دمسازو واورا نیز در ادای این خدمت وحصول نام نیک انباز نماید چنانچه رنجیت سنکهه کمر خدمت واتفاق برسته در تسخیر کشمیر باوزیر همدست وهمداستان کشت ووزیر فتح خان بر عهده کرفت که بعد از فتح کشمیر ورها دادن شاه شجاع ثلث مالیات آنجارا جایزهٔ خدمت بمهاراجه رنجیت سنکهه دهد واو محکم چند نام سالار لشکر خودرا باسپاه کینه خواه برکاب وزیرفتح خان کماشته هردو تن باهم روی بسوی کشمیر نهادند وچون وارد موضع شیبان واقع سرحد کشمیر شدند لشکر عطا محمد خان از راه مدافعه پیش آمده بجنگ کرائیدن وتاب دست دلیران فتح خان را نیاورده عقب نشستند وعطا محمدخان دیکر نیروی مقابله درخود ندیده پا بدامن هول (۱) پیچید وپس ازان هرروزه دو صدوسه صدسوارازوروی برتافته ازراه اطاعت بسوی اردوی وزیر فتح خان می آمدند اعزاز وا کرام می یافتند وازجمعی زیاده تر عطا محمد خانرا خوف ورعب مستولی شده ازانجا مراجعت کرده درزیر قلعهٔ شیر کرهیدان بته مالو سنکر آراسته خوفناک نشست وآخر الامر نیروی جنگ در بازوی خود ندیده بصوابدید خوانین طائفهٔ بامیزائی قرآن مجید را شفیع ساخته وتیغ وکفن بکردن خویش انداخته در کوه ماران پیش شاه شجاع رفت واو بپاس کلام حمید از جرم وی در کذشته دل بجای آورد ووزیر فتح خان کشمیر را متصرف کشته بنظم ونسق آن پرداخت وعطا محمد خان باعیاواشارهٔ شاه شجاع بقلعهٔ شیرکر درآمده متحصن شدوبعد از چندی باز قوت قلعه داری را از خود دور ملاحظه کرده بپای ضراعت (۲) نزد وزیر فتح خان شد والتماس عفو تقصیر کرده خواستارامان آمد که کشمیر را بوزیر کذاشته بامال وعیالش هرجا که خواهد برود واین مسؤل اوبعرض قبول افتاده صندوق پر از جواهر درخفا بوزیرداد وبازای این هدیه وزیرش مطلق العنان ساخته باعیال واحمال واثقال از کشمیر بیرون رفت وجانب تنکنای کنامی راه بر کرفت وبعد ازان بوزیر فتح خان مکشوف کشت که صندوق مذکور پر از نکینهای آبکینه بوده نه جواهر ثمینه جون عطا محمد خان از دست رفته بود بجز تأسف دیکر حاصلی نکرد ووزیر باحکم چند کماشته رنجیت سنکهه بملاقات شاه شجاع رفته از قرار دادیکه درباب تمکن اودر لاهور با رنجیت سنکهه کرده بود محکم چنداز جانب ولینعمتش التماس رفتن لاهور نمود ووزیر فتح خان تکلیف آن کرد که در ملتان اقامه جسته درجات را از متملکات خویش شمارد واز شاه محمود هیچ در خاطر نیارد اما شاه شجاع از سببیکه عیال وتعلقاتش در لاهور بودند آنجارا برکزیده از کوه ماران باحکم چندراه لاهور برکرفت ووزیر فتح خان نظم ونسق در کار کشمیر نهاده حکومتش رابسردار محمد عظیم خان برادر خود داده ازراه باره موله جانب کابل مراجعت کرد وشاه شجاع که باحکم چند رهسپار لاهور شده بودندودرمنزل باره موله راجه غلام علیخان بمه وراجه زبردست خان وراجه سر بلند خان وغیره راجکان ککه ومتعمدان روح الله خان راجهٔ پنوج ودیوان نند رام صاحب کار عطا محمد خان حاکم سابقهٔ کشمیر نزد شاه شجاع حاضر آمده التماس نمودند کهدرموضع تکیهٔ هامه همهٔ ایشان دوباره حاضر آمده درک سعادت دست بوس بوجه اتم حاصل نمایندوشاه عرض ایشان رابکوش قبول اصغافرموده روزسوم ازباره موله حرکت کرده در موضع موعود فرود آمدوراجکان مزبوره تحف وهدایا پیش کشیده مراسم خدمت وصداقت بتقدیم رسانیده التماس آن نمودند که عزم تسخیر کشمیر فرمایند تا ایشان بقدم خدمت راه معاونت بپمایند وشاه شجاع که خودرا خلاص کردهٔ شاه محمود و وزیر فتح خان از قید عطا محمد خان میدانست این خواهش آنان را نپذیرفته لیکن در ظاهر باایشان قرار داده کفت که پس از ملاقات سرادقات حرم محترم و تعلقات مکرم معظم بحسب وقت راه کشمیر پیش خواهد کرفت وچون ازانجا

(۱) هول بیم وخوف

(۲) ضراعت زاری کردن

کوچ کرده در علاقهٔ نوج نزول فرمود راجه روح الله خان حاکم آنجا مراسم اعزاز و اکرام بجای آورده مقدمش را گرامی داشت و تحفه و تعارف شایان پیش کشید و از آنجا منزل بمنزل طی طریق کرده وارد شاهدره لاهور شد رنجیت سنکهه حاکم آنجا که دست نشانیدهٔ شاهزمان و نعمت یافتهٔ این خاندان بود کرک سنکهه پسر از شیر سنکهه رکن اشد خودرا با غیره اعیان لاهور باستقبال شاه فرستاده باعزاز و احترام تام از شاهدره بشهر لاهور در آورده خودش را در سرای ساده سنکهه و اهالی حرم محترمش را در سرای علیحده جای نشستن داد .

ذکر جور وستم رنجیت سنکهه به شاه شجاع

(ذکر جوروستم رنجیت سنکهه که)

(باشاه شجاع مهمان خود نمود)

چون شاه شجاع با عیالش در مقام جداگانه جای گزیدند رنجیت سنکهه رعایت مهمان نوازی اورا نکرده راه آمد شد او و حرمش را بربسته از رفتن یکی در نزد دیگری باز داشت و روز دیگر رام سنکهه را نزد شاه شجاع فرستاده کوه (۱) نوررا خواستگار شد و شاه از دادن آن دانهٔ گران بها ابوز زده گفت آنوقت داده خواهد شد که رشتهٔ مودت و موالات در بین انعقاد یافته عهد موثق قرار گیرد و رنجیت سنکهه دست از طلب باز نداشته متوالیاً خواهش کوه نورمی نمود و شاه همان جواب اول را میفرمود تا خدمتکاران وی را از تردد وپی کاری رفتن منع کرده گاهی برای امر ضروری میگذاشت و گاهی بدان هم نگذاشت از رفتن و آمدن باز میداشت و کار را تا یکماه بهمین قرار بشاه و تعلقاتش دشوار کرده مطلبش حاصل نکرد و آخر الامر راه زور پیش گرفته چند تن از اعیان دربار خویش را نزد شاه بیدستگاه روانه داشته پیام داد که هرقدر وجه نقد و محال بطریق انعام و سیورغال بکار داشته باشد از طلب مضایقه روا ندارد تا تسلیم خدام شاهی نموده و شاه بجز از همان سخن اول دیگر لا و نعمی زبان نراند بعد از آن که افسون و فسانهٔ رنجیت سنکهه کار گر نشد طرح دیگر انداخته بارسال زر پرداخت و بدفعات چهل هزار روپیه نزد شاه فرستاده بعد از وصول وجه مذکور بازاعیان محفل بارش را روانه کرده الماس مذکور را التماس نمود و همان جوابیکه شنیده بود شنود و دو روز بعد از جواب اخیره ناچار خود رنجیت سنکهه از راه طلب قدم نزد شاه شجاع نهاده بر طبق خواهش خود که در جواب گفته و دادن کوه نور را مشروط بعهد نامه داشته بود وثیقهٔ مشتمل بر قیود دوستی و اتحاد ابدی مرقوم نموده باخود برده از ملاحظهٔ شاه گذرانید و پنجهٔ خودرا بزعفران آلوده بجای مهر در خاتمهٔ وثیقه نامه نهاده بسوگند های غلاظ و شداد یکه در کیش خودش بود از قبیل نانك و گرنت عهد را مؤکد نموده دست بشمشیر خود برده اعتراف کرد و اقرار نمود که علاقه جات کوت کالیه و جنگ سیال و کلانور از آنسکه از مضافات سند اند مالاً و منالاً از آن شاه باشد نا باج و خراج آنهارا صرف مؤنتش نماید و هم قرار داد که در وقت عزم و توجه جانب افغانستان هرقدر لشکر بمعاونت طلبد با خراج سفر برکاب شاهی مقرر دارد و هم نوشتهٔ از شاه شجاع بگرفت که بعد از تصرف نمودن مملکت ارثی از راه دوستی منحرف نگردد و طمع در حکومت رنجیت سنکهه ننماید آنگاه سخن بدینجا رسید دستار خودرا بسر شاه بست و کلاه اورا گرفته بر سر خود نهاد و شاه کوه نوررا بدستش هبه بدو سپرد و چون مدعایش حاصل گشت حارس و نگهبانیکه بدور شاه و حرم و خدمش گذاشته بود برداشت و شاه را راه سیر و تفرج بگشاد چنانچه هر روزه بمزارات و مقابر اولیاء چون حضرت شیخ علی بن عثمان هجویری ثم الغزنوی صاحب کتاب کشف المحجوب وغیره رفته استمداد میجست و گردشی کرده بمنزل باز میگشت تا آنروزیکه رنجیت سنکهه از راه مهمانی در باغ شعله ماه دعوت کرده مراسم مهمان نوازی بتقدیم رسانید و روز دیگر کس نزد شاه فرستاده از باغ مزبور در شهر لاهور بضیافت طلبید و هم پیام داد که در خصوص امری با وی مشورت کرده سوال میجوید و شاه روز دیگر بر طبق دعوت او بشهر در آمده ملاقات کرد و در حین ملاقات آثار نقض عهد از جبینش مشاهده کرده دانست که اورا در شهر لاهور مقید گردانید چنانچه پس از مجلس ملاقات که شاه قصد گردش

(۱) کوه نور قطعهٔ الماسیکه کازنادرشاه بایشان رسیده بود

و سیر میکرد ملازمان شادیخان مأمور محافظت و نگهبانی شاه بودند که دور دور وی را داشته پاسداری می نمودند که مبادا بجائی رود و مقارن این احوال از عرایض کاشتکارانیکه بربط و ضبط مداخل علاقه جاتیکه رنجیت سنکهه در وقت انعقاد معاهده بشاه سپرده بود خاطر نشان شاه شد که حکام و عمال رنجیت سنکهه مواضع موعوده معهوده را بدیشان نسپردند و شاه این عطای اورا بلقاء یش واداشته استفسار عدم اجرای حکم آنرا کرد و جواب شنید که حاصلات امساله آنهارا کار پردازان شاه واگذار شده بعد ازین را مستمراً متصرف شوند و علاوه برهمه چون نقض عهد پیشنهاد خاطر رنجیت سنکهه بود و بهانه می طلبید قاضی ملا شیر محمد را که امام نماز شاه بود متهم بدان ساخت که چند مکتوب بسردار محمد عظیم خان حکمران کشمیر نگاشته اورا در لاهور طلبداشته است و بر طبق اظهار خویش چند قطعه خط نزد شاه ابراز کرد و چون ملای مذکور عاری ازین غداری بود هرچند سو گند یاد کرد رنجیت سنکهه نپذیرفته بغل و زنجیرش انداخت و در واقع و نفس الامر خطوط مذکوره را خود رنجیت سنکهه بواسطهٔ سه نفر از مردم افاغنهٔ لاهور بتعلیم ملا جعفر نامیکه خزانهٔ شاهی را قبل ازین چنانچه مذکور گشت از اتك باخود برده نزد رنجیت سنکهه نوکر شده بود ساخته و مصحوب آنسه تن روانهٔ کشمیر نموده از عرض راه مجبوساً رجعت داده ملا شیر محمد را باقرار مذکور محبوس ساخت و زیر چوب انداخته بشکنجهٔ گونه گونه عذابش گرفتار و تعلیم همی کرد که بگوید شاه شجاع آن خطهارا از طرف ملا شیر محمد مرقوم و مرسول داشته است و آن بیگناه که هیچ آگاه نبود هرقدر زهر عذاب چشید و لطمهٔ چوب عتاب دید اعتراف نکرد تا که شاه شجاع بیست هزار روپیه کفارهٔ خطای نا کردهٔ او داده از زندان بیرونش کشید و شاه مدتی بدینمنوال بسر برده آخر الامر از رنجیت سنکهه رخصت رفتن بمملکت دیگر خواست و او التماسش را نپذیرفته مگر رفتن تا باغ شعله ماه اجازت داده محافظین از ملازمین شادیخان باطراف باغ گماشت که راه بیرون شدن بدیگر جانب ندهند

ذکر محاربه رنجیت سنکهه باسردار محمد عظیم خان وهزیمت او

﴿ ذکر در آویختن رنجیت سنکهه ﴾

﴿ باسردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر و مغلوب شدنش ﴾

چون وزیر فتح محمد خان بقراریکه ذکر شد ثلث مالیات کشمیررا برنجیت سنکهه وعده داده بود و تا این وقت ایفای وعده از ادای سه یك مالیهٔ آنجا پدید نگشت رنجیت سنکهه برآشفته جانب کشمیر لشکر کشید و با سردار محمد عظیم خان بمحاربه گرائید و شش هزار تن از سپاه رنجیت عرضهٔ شمشیر گشته هزیمت یافته خائب و خاسر مراجعت کرد و آلات و ادواتش بتصرف سردار محمد عظیم خان در آمد و چون رنجیت سنکهه هزیمت یافته خسارت دید از دردیکه بواسطهٔ این هزیمت در ضمیرش جایگیر گشت سامان تسخیر پشاور ساز کردن گرفت و اغبر سمر گشته بشاه محمود رسید و او وزیر فتح خانرا بالشکر شایان از کابل گسیل پشاور نمود و آنگاه که مشار الیه وارد پشاور شد رنجیت سنکهه از لاهور بعزم پشاور کوچ کرده راه راولپندی بر گرفت و از منزل رهتاس بواهمهٔ اینکه مبادا شاه شجاع در غیاب وی فتنه برانگیزد کس نزد او فرستاده پیام داد که در این سفر همعنان وی رهسپر باشد و شاه شجاع با آنکه بدردکلو گرفتار بود پرده نشینان حرم الم توام خویش را در باغ شعله ماه گذاشته در منزل مذکور نزد رنجیت سنکهه رفت و از آنجا همرکاب او براه افتاده وارد راولپندی شد و ازین سوی وزیر فتح خان از پشاور حرکت کرده در کنار نهر اتك فرود آمد و جانبین باهم در آویخته خونها ریختند و در عین گیر و دار از حرارت آفتاب و کشاکش پیکار لشکر اسلام از عطش در اضطراب افتاده بیخودانه رو بآب نهادند و از جمعی سپاه رنجیت سنکهه چیره دست گشته افواج وزیر فتح خان را شکست دادند و از آن میان خود وزیر فتح خان که فراررا نسبت بخود ننك و عار میدانست با سه هزار سوار ثبات ورزیده در مقابل چهل هزار سوار خصم استوار ایستاده رزم همی داد تا که از عطش غشی کرده از زین بزمین افتاد و یکی از خدامش از خاك برداشته در پیش روی خود بر زین گذاشته

از حربگاه بیرون کشید وبقیهٔ لشکر نیز پشت بجنگ داده اکثر از عطش تلف واقل کاولهٔ توپ وتفنگ راهدف شدند وازراه شکست وارد پشاور شده ازانجا هم کاب وزیر فتح خان بکابل مراجعت کردندو رنجیت سنگهه فتحیاب گردیده براولپندی معاودت نمود و شاه شجاع ورام سنگهه را بالشکر در راولپندی گذاشته امر کردکه جانب پشاور راه بر گیرند وخود بلاهور مراجعت کرده بخاطر آسوده بکار خویش پرداخت (۱)

(ذکر لشکر کشیدن اسمعیل خان دامغانی جانب هرات)

ذکر کشیدن اسمعیل خان جانب هرات

درخلال احوال مذکوره اعیان خراسان بامحمد ولی میرزا والی مشهد در منازعه افتاده ابراهیم خان هزاره از مخالفت بزرگان خراسان باشهزادهٔ مذکور ناشاد خاطر گشته درقریهٔ — ابدال آباد جام اقامه گزید وباحاجی فیروزالدین حکمران هرات طرح موافقت وموالات انداخته بتسخیر غوریانش ترغیب کرد چنانچه اوشهزاده ملک قاسم پسر خودرا باحاجی آقاخان هراتی ولشکر آراسته جانب غوریان گسیل کرد وشهزاده رفته محمدخان قلعه دار غوریان بن اسحق خان قرائی را بمحاصره انداخت وقلعه دار مذکور نیز ازراه مخالفت دولت ایران بااسحق خان پدر خویش عرض پرداز حضور شهزاده کامران حاکم قندهار شده برای صدق گفتار خود مهر بقرآن مجید نهاده فرستادند که باسپاه کینه خواه از قندهار جانب مشهد راه بر گیرد تا در چنین وقت که مردم خراسان بادولت ایران در نزاعند آن ولایت را بدون زحمت متصرف آید وشهزاده دعوت آن فرزند و پدر را پذیرفته بالشکر راه بر گرفته ازین معامله حاجی فیروزالدین حکمران هرات خبریافته عبور شهزاده کامران را ازهرات جانب خراسان ناگوار دانسته شهزاده ملک قاسم را بالشکریکه همراه داشت ازغوریان پس بهرات طلبید وهم سردار اسمعیل خان دامغانی را بذریعهٔ مکتوب دعوت هرات کرد که شهزاده کامران را ازورود هرات ورفتنش جانب خراسان باز دارد وبازای آن دولت پنجاه هزار زر مسکوک از مالیات هرات گرفته بخزانهٔ دولت ایران نقل وتحویل نماید ونیز مرقوم داشته بود که بقرار قرارداد سابق مالیات هرات رابدولت مزبور رسانیده نام پادشاه ایران را رونق افزای سکهٔ زر وخطبهٔ سرمنبر نماید وسردار اسمعیل خان برطبق دعوت او ذوالفقار خان ومطلب خان برادران خود را بالشکریکه حاضر داشت در سال ۱۲۲۹ هزار ودویست وبیست ونه جانب هرات گماشت وایشان وارد پل نقره شده بنه و گران بار خودرا درانجا گذاشته بالشکر وارد پل مالان شدندو آنجا رالشکرگاه قرار داده بامید وعدهٔ حاجی فیروز الدین آسوده حال نشستند وشهزاده کامران که اینوقت در موضع روضه باغ واقع سه منزلی هرات فرو کش کرده بود از وصول اسمعیل خان در جلگای هرات مخاصمهٔ دولت ایران را بتصویب رأی رزین جائز نشمرده نامهٔ معذرت همدست نصیر خان هزاره نزد اسمعیل خان فرستاده ازانجا جانب قندهار مراجعت کرد و حاجی فیروز الدین از باز گشتن شهزاده کامران شاد کام گشته سردار اسمعیل خان را بابرادرانش بهرات در آورده آنچه را که وعده داده بود ادا واجرا نموده ایشان درنیمهٔ ماه رجب سنه ۱۲۲۹ هزار ودوصد وبیست ونه جانب مشهد مراجعت کردند

(۱) توضیح مقال از نگارش قلم اعلیحضرت سبب اصل فتح مهاراجه رنجیت سنگهه وشکست وزیر فتح خان آن بود که مهاراجه رنجیت سنگهه سپاه خود را بقرار قاعدهٔ نظام آراسته کرده بود وسپاه وزیر فتح خان همه سواره وغیر نظام بودند لهذا معلوم است که جنگ سپاه نظام منظم باغیر نظام چقدر فرق دارد مهاراجه مذکور سپاه خودرا بصاحب منصبی دونفر ازمردم فرانس داخل قاعدهٔ نظام کرده بود که اسامی صاحب منصبهای مذکور (ونتوره) و(کرد) بود و کیفیت آن دونفر صاحب منصب آن بود که بعد از خلع وحبس اعلیحضرت ناپلیون بوناپارت سه نفراز نوکران او که دونفر فوق الذکرو (ابوتیله) بودند ازفرانس فرار کرده وارد هندستان گردیده ملازم حضور مهاراجه رنجیت سنگهه شدند (ابوتیله) بکار وخدمت مالی که مهارت داشت مقرار گردید ودونفر دیگر بکار نظام وغیره مقرر شدند چنانچه رونق خوبی ازفوج نظام مهاراجه رنجیت سنگهه ازسعی اوشان حاصل گردید وچون وزیر فتح خان کار دیده وجنگ آزموده را شکست دادند این همه از برکت سررشتهٔ فوج نظام بود .

ذکر نامه ورسول فرستادن حاجی فیروزالدین

نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه

نامه ورسول فرستادن حاجی فیروز الدین در ایران

چون حاجی فیروزالدین ازحسن کرداریکه نسبت بکار گذاران دولت ایران بجای آورد ازراه انجاح مقاصد حاجی آقاخان وزیر ومشیر خودرا دراواخر سال ۱۲۲۹ هزار ودویست وبیست ونه نزد اعلیحضرت فتحعلی شاه فرستاد وموسی الیه درروز بیست وششم محرم سنه ۱۲۳۰ هزار ودوصدوسی وارد طهران گشته بارباب حضور پادشاه شد واز تعدی شاه محمود حکایت و شکایت بمیان برده خواهش دفع ورفع وی کرد و شاه ایران خلعتی بانامه بصحابت میرزا محمد صادق وقایع نگار برسم رسالت برای حاجی فیروزالدین فرستاده رسول خودش رانیز باو رخصت بازگشت داد وحاجی فیروزالدین ازوصول خلعت ونامه ورسول اعلیحضرت شاه ایران قوی دل و شگفته خاطر گشته قلع وقمع شاه محمود را نظر بنامهٔ او که مشتمل برمضامین نصرت وامداد بود سهل شمرده فرستادهٔ شاه ایران را جهت اسعاف (۱) حاجات خویش درهرات نگاهداشته ازکثرت خورمی عبدالرشید خان درانی را باتحف وهدایای شایان بازنزد شاه ایران فرستاده وی درماه ذیقعده سنه ۱۲۳۰ هزارودوصدوسی بطهران رسیده سرای میرزا محمدشفیع صدراعظم برای مسکنش معین گشت ومقارن اینحال شهزاده محمدولی میرزا حکمران مشهد که اسحق خان قرائی را باحسین علیخان پسرش از سبب فتنه جوئی ایشان کشته بود بیمناک شد که مبادا کسان اسحق خان مذکور حاجی فیروزالدین را بفتنه برانگیزانند میرزا عبدالکریم خان مستوفی خود را ازمشهد نزدحاجی فیروزالدین بسفارت فرستاد و او فرستادهٔ محمد ولی میرزا را اعتنا نکرده در تسخیر غوریان مصمم گشت وفتحعلی خان مروزی ساکن قریهٔ شکیبان هرات را باسه صد سوار بتسخیر غوریان مامور کردواو رفته قلعهٔ غوریان را متصرف شد وازین قضیه محمد ولی میرزا آگاه گردیده اسکندر خان حاکم وبیگلر بیگی هزاره را مأمور تاخت وتاز غوریان فرمود واوغوریان را غارت کرده بعد از دولت ایران رو برتافته بابنیاد خان هزاره راه اتفاق بر گرفت وبنیاد خان که خواهان اینگونه قضایا بود ازقبائل هزارهٔ جمشیدی ومردم فیروزکوهی لشکری فراهم آورده نصیرخان برادر خودرا ازقندهار خواسته باحاجی فیروزالدین نیز طرح معاهده ومراوده انداخت واورا باوجود ارسال ومرسول نامه ورسول که عنقریب مذکور گشت ازشاه ایران روی گردان ساخت ودرغوریان آماده پیکار شده استوار نشست ومحمدخان نائب خراسان ازین ماجرا آگاه شده باوجودیکه دردولت آباد گرفتار کارزار بود روی بسوی غوریان نهاد وحاجی فیروز الدین حیلت اندیشیده بمیرزا محمد صادق وقایع نگار سفیرشاه ایران که درهرات بود اظهار کرد که لشکری از هرات بشبخون عسکرگاه محمد خان نائب خراسان میگمارم تادمار ازروزگارش برارد واو این حیله اورا ازدرصدق دانسته بهانه ملاقات محمدخان رخصت حاصل کرد که رفته اورا دیدار کرده کاررا از پیکار باصلاح پیوند دهد چنانچه داخل اردوی اوشده ازشبخون زدن هرویان اورا خبر داده بشهر مراجعت کرد ومحمد خان که اعتماد قوی بحاجی فیروز الدین داشت از شنیدن این خبر هراسناک گشته بمشهد مراجعت کرد و حاجی فیروز الدین بخاطر آسوده شهزاده ملک قاسم پسر خودرا جهانی بغوریان فرستاد وبنیاد خان هزاره از ورود شهزاده در غوریان قوی دل ومستظهر گشته دست بغارت مال ومنال مردم محال خواف بر گشود وشهزاده محمد ولی میرزا دوباره محمد خان نائب خراسان را بادو هزار پیاده وسوار افشار از راه مدافعه ارسال نمود واو در اطراف غوریان تاخت وتاز آغاز کرده دقیقهٔ از غارت وتاراج فروگذاشت نکرد وغنائم بسیار باخود برداشته درحین مراجعت بتربت شیخ احمد جام اموال منهوبه (۲) را قسمت کرد وهر کدام ازپیاده وسوار علی التفریق راه مشهد ومسکن خویش پیش گرفت دراینحال محمدخان قرائی واسکندر خان حاکم هزاره وبنیادخان ونصیر خان از کماهی حال آگاهی یافتند که بامحمد خان نائب از همراهانش جز اندکی نیست ازعقب او راه برگرفته بدورش صف کشیدند ومحمد خان بارهٔ بمحاربه کوشیده آخرالامر هزیمت یافته جانب مشهد گریخت واز همراهانش مصطفی خان استرابادی دستگیر

(۱) اسعاف روا کردن حاجت

(۲) منهوبه غارت کرده شده

کشت وازین فتح قرائیان را قوت ومکنتی حاصل کشته کس نزد حاجی فیروز الدین فرستاده بتسخیر مشهد
دعوتش کردند واو باستدعای آنها مدد خان نائب هرات را باحاجی آقاخان وزیر خود ودوست محمد خان درانی
بالشکری بفرستاد وباندک زمانی مضافات غوریان وجام وباخرزرا بتصرف آورد واعیان وبزرگان آن محالرا کوچ
داده درهرات نشیمن داد ومیرزا عبدالکریم مستوفی فرستادهٔ شهزاده محمد ولی میرزارا بی نیل مقصود درخصت
مراجعت مشهد فرمود ومیرزا صادق وقایع نکار فرستادهٔ شاه قاجاررا بزندان مقید ساخته مرسلش رااضطراب
انداخت چنانچه شهزاده محمد ولی میرزارا ازحکومت مشهد عزل کرده شهزاده حسن علی میرزارا مأمور حکومت
آنجانمود واو درروز هفدهم محرم سنه ۱۲۳۲ هزار ودویست وسی ودوی هجری وارد مشهد شده کار خراسانرا
نظم ونسق داده راست کرد وحاجی فیروز الدین نیز طریق آشتی پیش کرفته شهزاده ملك قاسم پسر خود را
از غوریان بهرات خواسته عبدالرشید خانرا که قبل ازین چنانچه مذکور شد نزد شاه ایران فرستاده بود ازراه
تهنیت درمشهد فرستاد ومیرزا محمد صادق وقایع نکار را بعد از حبس نهماه رها داده وخلعت نیز عطا کرده
بافرستادهٔ مذکور خویش همراه روانه ساخت

ذکر توجه اعلیحضرت شاه محمود باوزیر فتح خان جانب لاهور

بعزم تنبیه رنجیت سنکهه

ذکر توجه شاه محمود جانب لاهور

چون وزیر فتح خان بقراریکه مذکور کشت ازلشکر رنجیت سنکهه هزیمت یافته وارد کابل شد شاه محمود
ترتیب عسکر وتهیه اسباب سفر کرده درسال ۱۲۳۲ هزارودوصدوسی ودوی هجری باوزیر فتح خان ازکابل جانب لاهور
رهسپر کشت ورنجیت سنکهه نیزافواج خویش را آراسته بارام سنکهه وشاه شجاع که هردوتن باوهمراه بارادهٔ تسخیر پشاور
درراولپندی چنانچه رقم کشت اقامه داشتند ازراه مدافعه اسپ رانده بکنار نهر اتك لشکرکاه ساخت وسنکربندی (۱)
پرداخت وشاه محمود باوزیر فتح خان چندی درمقابل او اقامه کزیده آخرالامر بسبب ناتوانی عبور ازنهر اتك فسخ عزم
کرد واز راه چپال روی بسوی دیرجات نهاده مالیات سند وملتانرا از حکام آنجا وصول نمود ودر هریکی از
ولایت یکی ازبرادران وزیر فتح خان مأمور حکومت شده بعد شاه ووزیر بکابل مراجعت کردند ورنجیت سنکهه نیز
جانب لاهور معاودت کرده رام سنکهه را باشاه شجاع بقرار سابق درراولپندی کذاشت وشبی رام سنکهه دزدانرا
بقتل شاه شجاع کماشته سی یا چهل تن دزد بامشعلهای افروخته داخل خوابکاه او شدند وشاه سراسیمه
ازخواب برجسته دزدیرا که چراغ بکف داشت سبك برداشته بزمین زد وآواز داد که ایشان را بکیرند چنانچه
الهداد خان پیشخدمت ازدیکر پاسبانان سبقت کرده یکنفر دیکر ازدزدان را چست برزمین زد ودیکر دزدان
بروی حمله کرده هرقدر به پشت وپهلوی او زخم زدند دزدیرا که کرفته بود از چنك رهانداد تا که دیکر خدمه دررسیده
آن دزد کرفتار شده رادست درعقب بسته نزد شاه آوردند وپس از پرسش حال مکشوف افتاد که دزدان را
رام سنکهه بقتل شاه وغارت کردن مالش برانکیخته است بنابران شاه آن دزدرا با الهداد خان پیشخدمت نزد
رام سنکهه فرستاده صورت واقعه بازداشت واو دوبامداد آن شب چیزی وجه نقد باسم انعام بالهداد خان داده
واضافه تر از وجه انعام او برسم خیرات نزد شاه شجاع روانه کرد وهم خودش حاضر شده عذر خواست
وانکار نمود که ازین معامله آکاهی ندارم وسوکندهای غلیظ وشدید یاد کرد وشاه بجز ازسکوت چیزی نفرمود
وبعد ازینحادثه شاه باهنك آنکه حرم محترمش را روانه لاهور نماید چون بارکش وراحله نداشت چیزی از اسباب
فراشخانه را درراولپندی کذاشته خیمه هارا جهت ملاحظه امر برپا کردن نمود که بقدر ضرورت واندازهٔ
بارکیریکه موجود بود کزیده بردارد دربنوقت کرك سنکهه ازراه ملاقات نزد شاه آمده خیمهٔ التماس کرد وشاه
زسخاوتیکه داشت خیمهٔ موسوم بکلاه توتی دودونیهٔ مرصع کاررا بااسباب وفروش ایرانی وکارچوبی وظروف وغیره
مایتعلق بها بوی بخشود وپس ازانکه سرادقات حرم محترمش روانهٔ لاهور شدند روزی رام سنکهه وکرك سنکهه
باهم نزد شاه شده تکلیف رفتن لاهورش کرده کفتند که ما باس رنجیت سنکهه حاکم لاهوریم شاه نیز باید

(۱) شدبد یعنی راست ومحکم واستوار

باما مرحله پیماشود چنانچه از راولپندی براه افتاده هنوز درمنزل پشندور نرسیده بود که هزار سوار بایلغار
دررسیده بمحافظ آسا اطراف همراهان شاه را کرفته چپ وراست جولان دادن آغاز کردند تا که شاه وارد منزل
کاه مذکور شد وسواران مزبور احمال واسباب واثقالشرا دربین راه تاراج کردند ودروقت شام که بقیهٔ خدام
ازعقب دررسیده حال باز داشتند شاه شجاع واله وحیران کشته همه راهزنان عریان که البته ایشانرا برده
بودند نزد رام سنکهه وکرك سنکهه فرستاد وایشان انکار کرده پس ازدیری صندوقها ومفرشهای خالی را
که همه پراز جواهر وتفنکهای رومی وسندی بند وبارطلا وخنجرها وشمشیرهای مرصع ایرانی ویراقهای
مرصع واجناس زری وپشمی وابریشمی بودند همه را غارت کرده بودند نزدشاه آورده کفتند که اینك
مال ومتاع شمارا ازدست دزدان کشیده آوردیم ملاحظه ومشاهده شود که چیزی تلف کشته یا همه برجاست
وشاه ازمنزل مذکور براه افتاده درمنزل دیکر رام سنکهه نزدش آمده منت کذاشت که رنجیت سنکهه مارا
بایذاء وآزار شما سفارشها کرده است ولی ما بمواسا ومروت رفتار کرده مطابق اصرار اوباضرار نپرداختیم واکنون
نیز ازدر خیرخواهی پیش آمده آنچه درآندیشهٔ اوست بازدارم که هرچه ازنقد وجنس داشته باشی پس ازورود
در لاهور نیمه اشرا برنجیت سنکهه سپرده نیمهٔ دیکرش را صرف مؤنهٔ خویش نمائی واکر جبه ودستاری را
اخفا کنی در محل خطر خواهی بود وشاه ازسبب آنکه حرمش درلاهور بود مجبور کشته رای اهالی زوجاتش
مکتوب کرده مهر برنهاد که آنچه داشته باشند نصف آن رابکارکنان رنجیت سنکهه بسپارند واین نوشته را
برام سنکهه سپرده ازآنجا راه بر کرفت واو اینقدر پاس ناموس اورا کرد که قبل ازرسیدن شاه درلاهور مکتوب
مذکور را نفرستاده نزدخود نکاه داشت ودو روز پس از رسیدنش بلاهور رام سنکهه مکتوب موصوفرا
حاضر کرده بانوان حرم شاهی رابابك مقنعه ومعجرتهی دست کشیده بخانهٔ دیکر جای داد آنکاه تمام مال واسباب
حرم شاهی را با آنچه خاصهٔ شاه بود بمرادها انداخته نزد رنجیت سنکهه برد واو باسردارانش آنچه را
که قیمتی داشت تمام برداشت ومابقی که بکاری نمی آمد پس درمرادها انداخته نزدشاه فرستاد وشاه ازاین وآن
رفتارهای ناسزا وارش که ذکریافت بس دلتنك شده کس نزد رنجیت سنکهه فرستاده اجازت خواست که
بامطلق العنانش سازد ویادر شهر لاهورش مسکن معین دارد واو مبارك حویلیرا در اندرون شهر منزل شاه
قرار داده بعد باعیال واطفالش ازباغ شعله ماه درآنجا رفته جای کزید وتامدت پنجماه قرین هم وغم درآنجا
بسر برده ازلاولعم برنجیت سنکهه اظهاری نکرد .

﴿ذکر لشکر کشیدن شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه جانب هرات﴾

ذکر لشکر کشیدن شهزاده حسن علی میرزا

ازمداخلت حاجی فیروزالدین درمحال غوریان وجام که مذکور کشت شهزاده حسنعلی میرزای والی مشهد را
غیرت ایالت کریبان کیرشده در روز سه شنبه بیست وششم جمادی الآخر سال ۱۲۳۲ هزار ودویست وسی ودو هجری
بالشکر آراسته ازمشهد روی بسوی هرات نهاد وسرکشان قرائی وهزاره را که در تحت حکومت کردن اطاعت
نمی نهادند تنبیه کرده آنکاه که وارد تربت شیخ جام شد عطامحمد خان فرستادهٔ حاجی فیروزالدین نزدشهزاده رفته
پیام بکذارید که حاجی فیروزالدین دست ازتصرف غوریان بازمیدارد بشرط انکه شهزاده ازمنزل جام پیشتر کام
نکذارد وطمع درهرات نکند واوشروط مذکوره را نپذیرفته فرستادهٔ حاجی فیروزالدین رارخصت مراجعت داد
بعد ازآنجا حرکت کرده بکوهسان فرود آمد ودرآنجا امیرحسن خان حاکم طون وطبس باجمعیت خویش بدو
پیوست وازآنجا کوچ داده در کنار پل نقره فرود کشته عسکرکاه ساخت وازین سوی حاجی فیروزالدین جمعی
ازدلیران را ازدرمدافعه درمصلی وتل بنکیان کماشته خود بقلعه داری پرداخت وروز دیکر افواج قاجاریه تا کنار
آب انجیل رسیده تل بنکیان را نیزازتصرف هرویان کشیدند واکثر ازاقامه کزینان تل مذکور بقتل رسیده اندکی
بشهر خزیدند روز دیکر شهر را بمحاصره انداخته شب یازا درتنکنای عسرت کرفتار کردند وپس از مدتی
حاجی فیروزالدین ازراه دوربینی صلح اختیار کرده رقبهٔ واکذاری غوریان را با دولك وپنجاه هزار روپیه نزد

شهزاده حسنعلی میرزا فرستاده واو که فتح شهر هرات را دشوار میدانست بهمین قدر اکتفا کرده وسکه وخطبه را نیز بنام شاه ایران اجرا داشته ازراه قلعهٔ نو وبادغیس مراجعت کرد وازطرق صعب المسالک عبور کرده چنان کار برشهزاده دشوار افتاد که خودش باامراء واعیان لشکر طناب توپ را بگردن ودوش گرفته میکشید وده روز بزحمات شاقه وتکلیفات فوق الطاقه راه سپرده روز یازدهم بقلعهٔ نو رسید وازدست بنیادخان هزاره ونصیر خان برادر او درین راه بسیاری ازلشکرش تلف گشت وتا که وارد منزل شکیبان شد شب وروز ازمقاتله و محاربه نیارامید ودرین منزل مدد خان درانی که ازحاجی فیروزالدین رنجیده خاطر شده بود بشهزاده حسنعلی میرزا پیوسته اودرقریهٔ پشنگ جای نشستنش فرموده بخلعت ثمین وخنجر مرصع دلش بجای آورده باخود نگاهداشت ودرمنزل چمن برنی عطا محمد خان که حاجی فیروزالدینش پس ازمعاودت شهزاده ازدور هرات باتحفه فرستاده بود رسیده خلعت وانعام از شهزاده یافته مراجعت کرد وشهزاده روز شنبه دهم رمضان سنه ۱۲۳۲ هزار ودوصد وسی ودو وارد مشهد شد

ذکر توجه وزیر فتح خان جانب کشمیر

(ذکر توجه وزیر فتح خان ازکابل جانب کشمیر)

چون سردار محمد عظیم خان بقراریکه از پیش رقم گشت بر رنجیت سنگه غالب آمده هزیمتش داد بخود مغرور شده مالیات کشمیر را از وصول بخزانهٔ پادشاهی باز داشت ووزیر فتح خان بعزم هدایت و رهنمونی او که برادرش بود بالشکر ازکابل راه کشمیر بر گرفت وسردار محمد عظیم خان نیز طریق مدافعه پیش گرفته سد راه شد و معابر وشوارع را استحکام داده وزیر فتح خانرا از در آمدن بکشمیر مانع گشت ومدتی هردو برادر بمقابل هم روز بسر برده آخر الامر که لشکر وزیر فتح خان از میسر نشدن علوفه بعسرت افتاد ناچار تنها در محفه(۱) نشسته بخود راه سنگر برادر بر گرفت وچون بقرب سنگر رسید سردار محمد عظیم خان شنیده سراسیمه سان جانب محفه دوید وزمین ادب بوسیده پیاده در جلو محفه راه پیمود تا که باهم داخل سنگر شدند وپس ازادای مراسم ملاقات برادرانه وزیر فتح خان لشکر خودرا نیز طلبیده هردو برادر باهردو لشکر داخل کشمیر شدند وحکومت آنجا را چنانچه در سابق بود بسردار محمد عظیم خان بر قرار گذاشته وزیر با وجوه مالیات کشمیر مراجعت کرد

(۱) محفه یعنی هودجیکه کهاران بدوش بردارند

ذکر لشکر بردن وزیر جانب هرات

﴿ذکر لشکر کشیدن شاه محمود﴾

(بسالاری وزیر فتح خان جانب هرات)

چون شهزاده حسنعلی میرزا ازدور هرات باز گشت حاجی فیروزالدین شهزاده ملک حسین پسر خودرا باملا حسن خان از هرات نزد شاه محمود در کابل فرستاده معاونت خواست که بیاری او نیروی در بازوی خود حاصل آورده غوریانرا ازتصرف کارکنان دولت ایران باز کشد وهم قوت ومکنتی بدست آورده مالیات هرات را دیگر بشاه ایران ندهد وشاه محمود که همیشه تسخیر هرات مرکوز خاطرش بود این امر را از طلوع اختر اقبال خویش دانسته دراواخر سال ۱۲۳۲ هزار ودوصد وسی ودو هجری وزیر فتح خان را با چندی از برادرانش که مامور خدمتی نبودند وسی هزار سوار جانب هرات گسیل فرمود ودرین سفر وزیر فتح خان چنان دست بجود واحسان گشود که درمدت ششماه وجوه عطایایش نود و شش لک روپیه بحساب آمد القصه چون وزیر فتح خان بفراه رسید حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروزالدین ورود اورا درشهر هرات صواب ندانسته از راه استقبال بیرون شده درنواحی هرات بااوملاقات کرد وتسخیر غوریان را ازورود درهرات مقدم داشته در خارج شهر فرودش آورد ووزیر فتح خان پس از چند روز که مردم را بدادن زر از خود کرد حاجی فیروزالدین را ببهانه مشورت در بیرون شهر نزد خود طلبید باهم قدری ملاقات کرده بعداز مجلس بیرون شده امر کرد تااورا بابزرگانیکه همراهش بودند گرفته محبوس کردند وسردار دوست محمد خان وسردار کهندل خان

برادران خودرا بشهر فرستاد که خزائن واندوختهٔ حاجی فیروزالدین را بدست آرند چنانچه ایشان غفلةً بعضی ازنوکران خودرا درارک روانه کرده امر کردند که درمنزل شهزاده ملک قاسم ریخته ازخون بیگناهان خاک ولعل باهم آمیختند وازانجمله میرزینل خان وحسن خان که ازامرای بانام ونشان بودند کشته شدند وشهزاده دل ازمال کنده بگریخت وپس ازانکه همهٔ اندوخته حاجی فیروزالدین وپسرش ضبط گشت شهزاده که بیرون گریخته بود بجنگ پیش آمده چند جراحت یافته دستگیر شد و حاجی آقاخان وعبد الرشید خان بقتل رسیده بعد وزیر فتح خان بشهر در آمده حاجی فیروز الدین را بازنان وفرزندانش روانهٔ قندهار کرد وخود درهرات اقامه گزیده سردار کهندل خان را بتسخیر غوریان گماشت ومحمد خان قرائی را باابراهیم خان وبنیادخان هزاره وغیره رؤسای جمشیدی وخراسانی بذریعهٔ مکاتیب باخود متحد ومتفق ساخت وبامحمد رحیم خان حکمران خوارزم نیز همداستان شده آوازهٔ تسخیر ایران را درافواه انداخت وازین سوی شاه محمود وشهزاده کامران خبر فتح هرات را شنیده ازکابل راه هرات برگرفتند وسردار دوست محمد خان از سبب افراط تسلط واقتدار وزیر فتح خان برادرش که درسلطنت شاه محمود یافته بود بخود اندیشیده در آئینهٔ ضمیر جاداد که از این ارتفاع پایهٔ اعتبار او شهزاده کامران حسد برده بدرش رابدان سرخواهد آورد که رتبهٔ وزیررا کاسته بل درغل وزنجیرش خواهد کشید پس صواب آنست که درکشمیر نزد سردار محمد عظیم خان برادرخود رفته بار استراحت درظل حمایت او کشایم وباازسبب اینکه دروقت داخل شدن درحرم سرای حاجی فیروزالدین وشهزاده ملک قاسم جهت ضبط مال ومنال ایشان زیورات سرادقات حرم ایشانرا غارت کرده بود ازخوف وزیر فتح خان که مبادا اورا عتاب وعقاب نماید ویا شاه محمود وشهزاده کامرانش بپاس هتک حرمت بانوان حرم برادر ودامادش درشکنجهٔ عذاب اندازد ازهرات راه کشمیر برگرفته درعرض راه شاه محمود وشهزاده کامران را ملاقات کرد وقصهٔ فتح هرات را نزد ایشان بیان نموده درکشمیر رفت وسردار محمد عظیم خانش ازجهت نامه وپیام وزیر باخود نداشتن او بفراست دانست که مصدر امری شده خودسرروی بسوی کشمیر آورده است پس درکوه ماران محبوسش ساخت

ذکر گریختن شاه شجاع از لاهور

﴿ ذکر کشیدن شاه شجاع ﴾

(زوجات خودرا ازلاهور جانب لودهیانه وزحمات شاقه دیدن و گریختنش)

در خلال وقائع مذکوره ومطابق آوان سوانح مزبوره شاه شجاع که منزل گزیدنش در مبارک حویلی لاهور ازپیش رقم گشت مدت نهماه در آنجا رنج وتعب جانگاه بسر برده تا که خیر خویش را در فرار اندیشیده چند عرادهٔ سواری بتوسط چند تن اززنان اهل هنود که ازراه آشنائی وبردن وآوردن جنس فروشی که دأب خانهای بزرگانست در حرم شاه شجاع رفت وآمد داشتند در خفا خریده خواست که بانوان حرمش را ازلاهور در لودهیانه که از دیگر بلاد نزدیکتراست وهم درآنجا خیلی ازهوا خواهان نیز میباشند روانه دارد وازین اندیشهٔ شاه رنجیت سنگه بواسطه ملا جعفر آگاه گشته منعش نمود وهمچنین چند دفعه ملای مذکور سد راه فرار شاه بیدستگاه شد تا که آن ملارا نزد خود خواسته بمژده دادن زر زیادتی بهست که دیگر برنجیت سنگه خبر ندهد وهم میر ابو الحسن خان را که ازساده لوحی نظر بعمامه وردای او مسلم موحد وباخود متحدش میدانست ازرازشاه در مظان(۱) خلوت ازوا خفا نکرده ابرازمیداد نزد خود خواسته ازانکشاف راز باملای مذکور منعش فرمود بعد خدام خویش را پیش خوانده امر کرد که چهارپارده تن ازاهل حرم را بتغییر لباس که ازالبسهٔ اناثیهٔ اهل هنود دربرداشته باشند دفعهٔ بهانهٔ آب بازی در دریا که شیوهٔ زنان آن طائفه است ودفعهٔ بنام سیر دشت وصحرا ازشهر بیرون کرده جانب لودهیانه رهسپر کنند وایشان برطبق امر شاه در چهار بار اهالی حرم را بلودهیانه رسانیده نوبت بحرم شهزاده محمد تیمور راباچندتن از کنیزان بیرون کشیده خواستند که راه لودهیانه بر گیرند رنجیت سنگه خبر یافته شهزاده را نزد خود طلبیده او با وجود کوچکی حقیقت را ازدر صدق بوی باز داشته گفت بجز ازسه چهارتن جاریه که بازمانده دیگران همه رفته اند

(۱) یعنی جاهای گمان نمودن

ورنجیت سنکهه را لمطر بنا کید خودش که در حفاظت ایشان کرده بود سخن شهزاده باور نیامده چندن زنرا درمبارك حویلی فرستاده سخن شهزاده بصدق انجامید آنکاه رنجیت سنکهه برآشفته در تشدید محافظهٔ شاه پرداخت وچهار هزار تن را بابواب شهر و اطراف بلهو جوانب نشیمن کاه او بحراست کماشت حتی خوابکاهش را بدون پاسبان نکذاشت چنانچه بیست و هشت تن از عوانان (۱) بخانهٔ خوابوی بداشت که ساعت بساعت خبر بکیرند وبدان هم اکتفا نکرده چهار تن مشعل دار باچهار تن پیادهٔ مسلح ازنظام دربالای سر وزیر پای جامهٔ خوابش با مشعلهای افروخته تعیین کرد که تابامداد حفاظت و نکهداریش کنند وچند ماه شب را بدینمنوال بروز رسانیده روزانه برسبیل استمرار روغن را در پیش رویش بآتش داغ کرده میکفتند که جواهر نفیسه که داری بده ورنه باینروغن تافته پشت وپهلو وسر وروی ترا تمام خواهیم سوخت وهم قفسی ازآهن ترتیب داد که شاه را دران انداخته بسفر وحضر باخود حمل دهد وشاه تن بمرك داده چارهٔ کارش را حوالهٔ لطف پروردکار نموده بختم (رب نجنی من القوم الظالمین) پرداخت ودرعین ناامیدی خدایش لطف فرموده از آنورطهٔ مهلکهاش خلاص ساخت چنانچه سقف زیربستر خوابش را خادمش شکافته وازخانهٔ زیرین هفت دیوار توبرتوی دیکررا جانب بیرون بتدریج سوراخ کرد بعدتر شاه حاجی رجب کاکری پیشخدمت خودرا درجای خویش خوابانیده دونفر پیشخدمت دیکررا امر کرد که بروش مستمرهٔ معتاده آب نزد حاجی حاضر ساخته وخوان وطعام را برسم معمول شاه نزداو بکذرانند تامحافظین امتیاز شاه وغیراورا نتوانند نمایند آخرالامر بدنش را که ازبرك کل رنج کلفت کشیدی بخاکستر آلوده تغییرلباس کرد ورسن موئینی بسر بربسته تسبیحی ازمهرهای سفید وسیاه درویشانه بکردن آویخته وعصائی بدست کرفته بامیر ابوالحسن خان ومیر ابوطالب خان مشرف راه فرار برداشت وازسوراخ آب رو قلعه بیرون شده در کنار آب راوی که رسید بکشتئ که مأمور کرده بود ازدریا عبور کرده براه سیالکوت وارد جموشد وتابش آفتاب چاشت را که در غایت حرارت بود درانجا بخانهٔ رنکریزی کذرانیده دروقت توقف طبیبیکه بلاهور ملازم شاه بود ازراه اتفاق واقعه نزداووارد کردیده ازدرنکش در آنجا بترسانید و کفت که انجا از ولایات مقبوضهٔ رنجیت سنکهه است مبادا آسیبی بشاه برسد وشاه بعدازادای نمازظهر از آنجا روبراه نهاده در کنار آب بیا رسیده تاساعت سه بعداززوال مکث نمود ودروقت توقف ناخدایان آنجا را زرعطا کرده حالهٔ ترتیب داد وهنکام عصر از آب عبور کرده بفاصلهٔ فرسنکی قلعهٔ دید که رنجیت سنکهه از تصرف راجه بشیر کشیده مالك شده بود واینوقت مردم مسلمان تابع راجهٔ مذکور آنقلعه را درمحاصره داشتند خلاصه بکذر کاه چکه رسیده از آب عبور کرده وارد کشتوار شد وراجه تیغ سنکهه حاکم آنجا مقدم شاه را کرامی داشته نیك اعزاز کرد وتعارف شاهانه ازهرچیز پیش کشید ومدت سه ماه نزد راجهٔ مذکور اقامه کزیده انواع ملاطفت وشفقت دید ودر اثنای توقف آنجا باراجهٔ مزبور درباب تسخیر کشمیر رأی زده تدبیر ایشان موافق کشت وشاه کس درلاهور فرستاده مبلغ یك لك وپنجاه هزار روپیه که نزد ساهو کاران شهر بعاریت نهاده بود طلب نمود و رنجیت سنکهه بعد ازحمل ونقل وجه مذکور خبر یافته ازبین راه بر کردانیده تحویل خزانهٔ خویش کرد وشاه باوجود ازدست رفتن وجه مزبور باراجهٔ مذکور قصد تسخیر کشمیر کرد وسردار محمد عظیم خان آکاه شده سنکر های محکم در مواضع مستعده (۲) برافراشته بادلیران جنك مستحکم کرد وشاه شجاع بالشکر راجه تیغ سنکهه که بمعاونتش برخاسته بود وهمراهان خویش راه بسنکر افواج سردار محمدعظیم خان نزدیك کرده بسنکر اول یورش آورده بیك حمله متصرف شد وهمچنین سنکر دوم را مسخر کرده اکثر از سنکریان را عرضهٔ تیغ ساخت و بقیهٔ سنکریها حالت سنکر اول ودوم را مشاهده کرده فرار کردند وسردار محمدعظیم خان ازوقوع این امر هراسناك شده باسپاه کینه خواه ازشهر کشمیر خودراه مدافعه بر کرفت ودرموضع ساکام بفاصلهٔ شش کروه از لشکر کاه شاه شجاع فرود آمده قرار کاه ساخت وشاه بفراز کوه برشده دوشبانه روز را از کثرت باریدن برف وشدت سرما بتوقف صرف کرد

(۱) سخت کیرنده و ستم کار و سرهنك دیوان

(۲) ساختکی و آماده کی چیزی

وروز سوم نیروی مقابله دربازوی خود ندیده بکشتواز مراجعت نمود وسه ماه در آنجا بسر برده بعدازراه تبت ها عازم لودهیانه کردیده در آنجا اقامه کزید

﴿ ذکر مراجعت شاه شجاع ﴾

(از کشتوار بلودهیانه واقامه کزیدنش در آنجا)

ذکر مراجعت شاه شجاع از کشتوار بلودهیانه

چون شاه شجاع ازعزیمتیکه دردل داشت مایوس کشت ناچار ازراه تبت ها روی بسوی لودهیانه نهاد ویکتن از خدام بزرك راجه تیغ سنکهه را باصد سوار همراه کرفته براه افتاد وبعداز قطع شش منزل خادم مذکوررا خلعت عطا کرده رخصت معاودت داد واز جبال دشوار ومسالك عبور نموده وارد تبت ها کشت ودرموضع بلادل چون سواران وهمراهان شاه همه سرخ پوش بودند مردم آنجا قیاس (۱) فوج کور که کرده بجنك پیش آمدند وازین سبب شاه چندروز ازپیمودن راه باز مانده تا که اسلحه آلات همراهانش را سپرده عوض آذوقه وعلوفه خریدن کرفت رئیس آن مردم نزدشاه حاضر آمده بشناخت ومردمش را مورد عتاب کرده بجرمانه کردارایشان ازبار آذوقه انداخت که رایکان بدوش خودها برداشته بموضع کلو رسانند وپس ازوصول شاه در آنجا راجهٔ کلو پنج راس اسب وپنجهزار روپیهٔ نقد وصددانه طلای اشرفی وچند عدد نافهٔ مشك وچند جلد جرم بلغاری بادیکر اقمشهٔ نفیسهٔ آنجائی برسم هدیه پیش کشید ومراسم اعزاز واکرام بجای آورده خودش بخطاب راجکی وپسرش بعطای دوطاقه شال کشمیری ویك قبضه شمشیر ایرانی سرافراز کشته رقمی بخاتم خاص مزین وبدیشان مفوض شد بعداز انجا اسب رانده واردلودهیانه کردیده باهل وعیال خویش دمساز کشت ومقارن انحال جنرال لونی احتر انکلیس ازطریق ملاقات بحضور شاه رسیده رسوم ملاقات ملوکانه بتقدیم رسیده معاودت کرد و همچنین پس از چندی مری نام انکلیس راه ملاقات پیموده پس ازدرك صحبتی بر کشت وشاه دوسال دیکر در آنجا مکث کرد

(۱) برابر کردن در فکر یك را با دیکری

﴿ ذکر لشکر کشیدن وزیر فتح خان ﴾

(جانب مشهد بعزم تسخیر ایران)

ذکر لشکر کشیدن وزیر جانب مشهد

تصمیم عزم وزیر فتح خان درباب تسخیر ایران وفرستادن سردار کهندل خان را درغوریان ازپیش اشارت رفت واین خبر سمر کشته باعلیحضرت فتحعلی شاه رسید واونیز لشکر کرده شهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه والی خراسان را امرحفاظت وحراست سرحد صادر فرمود واو محمدامین خان یازوکی کرد وقلیچ خان تیموری را بیشتر ازهمه بنکاهداری قلعهٔ غوریان ومحمود آباد مأمور نموده فوجی بتاخت وتاز محال باخرزو تربت نامزد کرد وازین سوی وزیر فتح خان بالشکر بزرکی ازمردم افغان وقزلباش کابل وقندهار و مردم هرات و بلوچستان وسیستان وقبائل جمشیدی وهزاره وفیروز کوهی ترتیب دادن کرفت تا که شهزاده حسنعلی میرزا درروز هشتم ماه رجب سنه ۱۲۳۳ هزار ودوصد وسی وسه هجری ازمشهد جانب هرات روی نهاده در منزل کال یاقوتی میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله باذوالفقار خان ومطلب خان برکابش پیوستند وازدیکر طرف محمدرحیم خان حکمران خوارزم بهوا خواهی وزیر فتح خان برخاسته ازطریق موافقت وی اسب رانده تامحال سرخس بتاخت ومحمد خان قرائی وابراهیم خان هزاره درهرات آمده بلشکر وزیر فتح خان پیوستند وازین شور و آشوب رضا قلیخان زعفرانلو ونجف علیخان شادلو وبیکلر خان چاپشلو وسعادت قلیخان بغایرلو درقلاع خویش درآمده رهین خوف ورجا نشستند تا که شهزاده اطراف وجوانب را نظم ونسق داده وارد منزل کافر قلعه شد لشکر وزیرفتح خان آراسته کشته درروز بیست وهشتم ذی حجهٔ سال ۱۲۳۳ هزار و دوصدوسی وسه هجری باسی هزار مرد پیکار از هرات بیرون شده در کهسان رسیده هنکامه آرا شد وشهزادهٔ ایران نیز باده هزار پیاده وسوار آهنك کار زار کرده بقرب کهسان فرود آمد ووزیر فتح خان کس نزد اوفرستاده پیام داد که غوریان را بشاه محمود واکذار شده محال تربت وباخرز را بمحمد خان قرائی وابراهیم خان هزاره سپارد

تاکار بتیغ وسنان نکشد والازمین ایرانرا باعمال دلیران افغان بداند وشهزاده فرستادهٔ وزیررا رخصت معاودت
داده پیام فرستاد که اگرایمنی خواهی چندتن قرائی وهزاره را که ازدولت ایران رو برتافته جانب شما شتافته‌اند
بادست بسته روانه دارورنه ساخته جنگ باش وازرسیدن این پیام کارازمکالمه بمقابله کشید چنانچه وزیرفتح خان
صفوف صنوف سپاه خویش‌را بیاراست وسردار شیردلخان برادر خودرا باسواره وپیادهٔ سیستانی ودلیران فیروز
کوهی وجمشیدی بمیمنه قرار داد وکهندل خان برادر دیگرش را بالشکرهراتی وتایمنی ودرزی بمیسره گماشت
وبنیادخان هزاره را باسوارانش در جناح میسره جای ایستادن فرمود ومحمد خان قرائی را بامردمش ومردم
اسفزاری درپیش روی میمنه بداشت وخود باخیل افغانان قندهار وابراهیم خان هزاره وتوپخانه بقلبگاه جای گزید
وازدیگر جانب شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه میرزاعبدالوهاب خان معتمد الدوله وفضعلی خان قوانلوی
قاجار را باسواران خواجه وندو عبدالملکی مقر رمیمنه فرمود وپیاده استرابادی‌را باتلک ضرب توپ مقدمهٔ میمنه
گماشت وحسین قلیخان بیات نشابوری‌را باپیادگان خراسانی بجناح میمنه تعیین کرد وذوالفقار خان حاکم سمنانرا
باافواج پیادهٔ سمنانی وسوارهٔ قراچورلو جانب میسره بداشت ومطلب خان حاکم دامغان وعلی اصغر خان عجم
بسطام وپیادگان دامغانی‌را پیش روی میسره مقرر کرد وخود باسواران مافی(۱) وغلامان رکابی بقلبگاه اقامه نمود
آنگاه نائرهٔ حرب شعله‌ور گشته جانبین بهم درآویختند دران میان سردار شیردلخان باجمعی ازدلیران افغان اسب جلادت
برانگیخته خونها بریخت وخودرا بشجاع السلطنه که درقلبگاه سپاه جای داشت رسانیده سوارانیکه بدور شهزاده
بودند ازحربگاه روی برتافتند وشجاع السلطنه بواسطهٔ که سردار ذوالفقار خان پایداری کرده دران گیرودار استوار
ایستاده پای پس نکشید تا که سواران سردار شیردلخان پلنگ آسا داخل پیادگان اوشده سلطان محمدخان کاکری
بشهزاده رسیده تیغ حوالهٔ تارکش نمود وشهزاده سردزدیده دم شمشیر بدهن اسپش رسید ویکی ازخدمه‌اش تیزدستی
نموده کار سلطان محمد خانرا تمام ساخته روی خاکش انداخت وخود سردار شیردلخان بتوپ ایرانیان رسیده
اززبان تیغ نشان نیک نامی بدهن توپ گذاشت وچهارزخم بشکاورش خورده شجاع السلطنه نیز کمال استقامت
بپای برده پنج نفر را ازضرب شمشیر هلاک ساخت وبقیه لشکر ایران از مشاهدهٔ حملهای دلیرانه ودست بردهای
مردانه سپاه وزیرفتح خان پشت بجنگ داده هزیمت یافت وازهمگنان ذوالفقارخان راه فرار جانب کنار رودهرات
اختیار کرد ودرچنین وقت ازقضای مبرم الهی گلولهٔ تفنگ برلب ودهان وزیرفتح خان رسیده مجروحش ساخت
وبزرگان افغانرا نیز از صدور این حادثه مرغ دل از صندوق تن وروح ازبدن رمیده باوجود فتح طریق هزیمت
پیش گرفتند وازاعیان اردوی شهزاده میرزاعبدالوهاب خان معتمدالدوله شتاب زده روی فرار جانب کهسان آورده
دست گیر بنیادخان هزاره که عنان از گریزباز کشیده درآنجا قرار گرفته بود شد وشهزاده شب‌را در کافرقلعه
بسربرد ومحمدخان قرائی که بابنیادخان همعنان بود اورا ترغیب وتحریض (۲) بسیار نمود که میرزاعبدالوهاب خانرا
درهرات بفرستد اما اواز عاقبت کاراندیشیده بواسطهٔ اسیر مذکور رو بدل بسوی شهزاده حسنعلی میرزا آورده
باستشفاع (۳) وی ازتقصیراتیکه نسبت بدولت ایران کرده بود معفوگشت وحکومت غوریان وباخرز وکهسان یافت وبنیاد
خان بازای این ملاطفت میرزاعبدالوهاب خانرا بادیگر اسرائیکه دردستش بودند رهاداد وبواسطهٔ رهادادن او خودرا
خادم دولت ایران ظاهر داشته همهٔ آنانیرا که باوزیرفتح خان همداستان شده بودند چون محمدخان قرائی وقلیچ خان
تیموری وندر محمدخان برادر بنیادخان هزاره ویلنکتوش خان برادر سعید محمدخان جمشیدی وغیره بگواهی وتصدیق
میرزای مذکور نزد شاهزاده برده اعزاز واکرام یافتند واو علاوه برالطاف خویش رجوع باقی امرایشانرا
موقوف ومعلق بحضور شاه ایران داشت ومحمد رحیم خان حکمران خارزم که ازراه یاری ومدد کاری وزیر
فتح خان تاسرخس اسپ معاونت تاخته آن محال را متصرف شده بود ازورود اعلیحضرت فتحعلی شاه درمشهد
خبر گشته جانب خارزم مراجعت کرد وهم وزیرفتح خان بادهن خسته وارد هرات شده دوباره بترتیب سامان سفر
وفراهم کردن لشکر پرداخت که بوجه اتم واکمل راه تسخیر ایران بر گرفته آن مملکت را بتصرف آرد ولی از کج
بازی ونیرنگ فلک حقه ساز کارش دگرگون شد .

(۱) بروزن دانی یعنی نادر باشد که از ندرت است که بیهمتا وبیمثل ویکه وتنها باشد ونام نقاشی بوده مشهور درزمان اردشیر برهان قاطع

(۲) بضاد معجمه تیز کردن وبر انگیزانیدن

(۳) استشفاع طلب شفاعت کردن

(ذکر مکفوف البصر(۱) ساختن شهزاده کامران وزیرفتح خان را)

ذکر کور کردن شهزاده کامران وزیر فتح خانرا

از پیش اشارت رفت که شاه محمود باپسرش شهزاده کامران خبرفتح هرات راشنیده ازکابل جانب آنولایت راه برگرفتند
وانگاه که از قندهار بیرون شدند شهزاده کامران باسر پدرش مامور پیش رفتن شده خود شاه محمود از سبب نظم
ونسق سیستان وقاین چندی در فراه درنگ کرده بعد وارد هرات گشت وشهزاده قبل ازورود پدرش منصور
خان را از راه معذرت نزد شاه زاده حسنعلی میرزا فرستاده پیام داد که لشکر کشیدن وزیر فتح خان باسر دولت
بوده خود سرجوش بدانسو درجنبش آورده است وفرستادهٔ مذکور باخوانین مزبور که اجرای امور استقبالیهٔ
ایشان چنانچه آنفا ذکر شد شرفیاب حضور فتحعلی شاه که بنزدیکی وارد مشهد شده بود گشتند وهمگنان بخلاع
فاخره نوازش یافته از جمله منصور خان فرستادهٔ شهزاده کامران مورد احسان زیاد شده مصحوب او بشهزاده
کامران مکتوب کرد که اگر سخن از در صدق گفته وپیام دادهٔ وزیرفتح خانرا روانهٔ مشهد کن ویا ازحلیهٔ بصرش
عاری ساز وچون وزیر موصوف بقرار ذکر شاه شجاع میخواست که بحیلهٔ شاه محمود را بر پسرش شهزاده
کامران بدگمان ساخته درزندانش اندازد واو از مکنون ضمیر وزیر آگاه گشته پیام شاه ایرانرا تمسک کینهٔ
دیرینه‌اش که از حسد باوزیر داشت ساخته در کمین کار واضرار وزیر فتح خان افتاد ووزیر بی نظیر ازروز ورود
شهزاده در هرات تاسه ماه از راه صداقت مؤدی خدمت بوده گاه وبیگاه بسلام شهزاده حاضر میشد ودرین حال
هرچند دوستان ستوده امال وزیر سنجیده مآل را از بدبینی وکج خیالی شهزاده تخویف وتحذیر مینمودند او
احتیاط واحتراز را از رهگذر خدمت گذاری وصداقت شعاری لازم نشمرده اظهار واصرار اخلاص‌مندان
خویش را در ضمیر جای نمیداد وحوالهٔ تقدیر مینمود تا که روزی در محفل سلام شهزاده ناسنجیده فرجام(۲)
باغوا والقای امرای غرض جوی نکوهیده خوی وزیر بی نظیررا گرفته فورا ازحلیه بصر عاریش ساخت وبغل
وزنجیرش انداخته بزندان فرستاد وازین معنی سردار شیردلخان وسردار کهندل خان برادران وزیر که این وقت
در حمام بودند خبر گشته شتاب زده ازگرمابه بیرون شده طریق فرار برگرفتند ودوراس اسپ ازمترددین شهر
وبازار بدست آورده روی بسوی قندهار نهادند ودر قلعهٔ نادعلی نزد مادر خجسته سیر وزیر مکحول رسیده
دربی قصاص چشم برادر افتادند وپس از صدور اینواقعه شاه محمود وشهزاده کامران نیز نظم ونسق درامور
هرات نهاده ویکی ازخدامش را بحکومت آنجا گماشته ازراه قندهار مراجعت کردند وهنوز درراه بودند که آتش
فتنه افروخته گشت .

(۱) مکفوف البصر یعنی بینائی گرفته شده

(۲) آخر کار وانجام آن

(ذکر کمر بستن سردار محمد عظیم خان)
وبرادرانش بانتقام چشم وزیر

ذکر کمر بستن انتقام سردار محمد عظیم خان

وانگاه که خبر کور کردن وزیر بسردار محمد عظیم خان در کشمیر رسید ازدرد بخود پیچیده کمر انتقام بربست
ومکتوبی مشتمل بر اطاعت وانقیاد وموکد بسوگندهای غلاظ وشداد در لودهیانه نزد شاه شجاع که
درانجا مسکن گمنامی گزیده بوده فرستاده پیام داد که بعد ازین از صمیم دل راه اخلاص برگرفته باهمه برادران
وطائفهٔ بارکزائی سر در کمند اطاعت شاهی نهاده کمر خدمت می بندم بشرطا آنکه شاه کردار سابقهٔ امرا که ازروی
دولتخواهی شاه محمود نموده‌ام عفو کرده چیزی بدل راه ندهد وروی تسخیر جانب پشاور وکشمیر آرد
البته طریق خدمت وصداقت خواهم پوشید وشاه شجاع پیام اورا از سبب کور گردیدن وزیر راست
دانسته در ضمیر جاداد که پسران سردار پاینده خان بجان بازی وملازمت رکاب شاهی از صدق دل خواهند
کوشید وچشم از حقوق نمک نخواهند پوشید پس مکتوب سردار محمد عظیم خانرا نزد مستری نام ودیگر افسران
انگلیسیه که در دهلی بودند فرستاده صلاح کار جست واورا بجمله مستری نزد شاه شجاع حاضر آمده گفت
که گفتار این مردم سراسر دروغ وچراغ عهد ایشان بیفروغ است از در صداقت خدمت نخواهند کرد
واگر شاه اعتماد بسخن او کرده روی بجانب مملکت موروثی آرند عثمانوند وشاه رأی خودرا صائب تر دیده

نوشت که رایات عالیات ازراه بهاول بهیهٔ ساز وبرک سفر پرداخت وبخط خویشتن برای سردار محمد عظیم خان نوشت که رایات عالیات ازراه بهاول پور ودیره جات جانب پشاور پرچم کشا میشود شماهم نیز از کشمیر راه پشاور بر کیرید وبعد از فرستادن این نامه مبلغ چند هزار روپیه از ساهو کاران لودهیانه قرض کرفته رو براه نهاد وچون پا بهاد حدود بهاول پور شد محمد صادق خان عباسی مقدم شاه را کرامی داشته مراسم پذیره (۱) بجای آورد ودو ازده کیسه سیم سفید مسکوک ویکصدو یکدانه اشرفی بابك زنجیر بیل وچهار سر اسپ زین ویراق طلا ونقره وپنجاه نفر اشتر مهاری وچند بهله باز شکاری وچند توپ کمخواب بجگرانی وغیره اقمشهٔ نفیسه پیش کشیده شاه هم نیز خلعت ویکراس اسپ بازین و یراق طلا عطا کرده دو هزار سوار از وی خواست و او دو هزار سوار مسلح بسالاری محمد یعقوب خان بملازمت رکاب شاه کماشت ودرین اثنا حکم مجدد از حضور شاه محمود بنام سمندرخان بامیزائی که پس از عزل نواب محمد زمان خان بحکومت دیرجات مأمور شده بود صدور یافته بوی رسید که نواب مذکور را محبوس نماید واو امر شاه را معمول داشته سر کرم حکومت خویش بود که شاه شجاع از دریا عبور کرده قدم بسر زمین دیرجات نهاد و سمندر خان راه مدافعه پیش کرفته هنوز همراهان شاه نصب خیام خویش اقدام داشتند که دررسیده آتش حرب شعله ور کشت وشاه پا بر کاب نهاده بسرعت وشتاب آهنك جنك کرد وهمراهانش پای شجاعت فشرده چند نیزه سر از مردم سمندر خان بریده بپای شاه انداختند ور توپخانه یورش برده توپچیان را نیز از دم تیغ کذرانیده اتواپ را متصرف شدند وپای ثبات سمندر خان از مشاهدهٔ انحالت لغزیده از راه هزیمت در نزد حافظ محمد خان حاکم لیه رفته پناه کزید و شاه شجاع داخل دیره شده بعد از درنك چند یوم همهٔ سواران محمد صادق خان بهاول پوری را که همرکابش آمده بودند خلعت مرحمت کرده خلعت کرانبهای مصحوب آنها که رخصت مراجعت یافتند برای محمد صادق خان فرستاد ومدت چهل روز که شاه دردیره مکث داشت چهار عراده توپ مهیا کرده بود کهنا سمندرخان ازراه محاربه پیش آمده بفاصلهٔ یکمنزلی دیره تلاقی فئتین رخداده اکثر از همراهان سمندرخان مقتول وخودش مغلوب کشته ازطریق هزیمت روی بسوی واجل آورد وشاه تعاقب اورا از دست نداده داخل واجل شده سمندرخان درانجا نیز ثبات نورزیده بامعدودی جانب قندهار کریخت وسواره وپیادهٔ لشکر بیصاحبش ازراه معذرت بر کاب شاه پیوسته جبهه سای زمین ادب کردیده شرف ملازمت یافتند وابنوقت که آوازهٔ مکنت و اقتدار شاه شجاع سمر کشته درافواه مردم اطراف واکناف افتاد اکثر هواخواهانش که در کوشه‌های ناامیدی منزوی بودند از قندهار وغیره ولایات جانب شاه راهسپرشدند وازانجمله سردار مددخان و سردار پردل خان وسردار سربلندخان بن وزیر فتح خان پیشتر ازدیکران باپانصد سوار ازقندهار دررسیده سعادت الحاق رکاب شاهی یافتند و از جانب دیکر شهزاده محمد هاشم و شهزاده سلطان اسد روی دل از شاه محمود برتافته بسردار شیر دلخان و کهندلخان که در نادعلی بودند پیوستند وهردو تن سردار درانجا حشر واز دحامی از عالم وعامی کرد آورده روی تسخیر بسوی قندهار نهادند و شاه شجاع نواب محمد زمان خان را بحکومت دیرجات کماشته خود راه پشاور برکرفت وشهزاده محمد تیمور را از التماس میران سند باپنجصد سوار بحکومت سند سر افرازی داده از حضور روانه شکار پور نموده وی درانجا رفته بکار ایالت پرداخت

(۱) استقبال کردن وپیش کی رفتن وقبول کردن

﴿ ذکر لشکر فرستادن سردار محمد عظیم خان ﴾

(از کشمیر جانب پشاور و حرکت خودش)

ذکر لشکر فرستادن سردار محمد عظیم خان جانب پشاور

واز کشمیر سردار محمد عظیم خان که بذریعهٔ مکتوب شاه را ازلودهیانه دعوت بر تسخیر پشاور کرده بود درهنکام ساز سفر نمودن شاه در لودهیانه چنانچه مذکور کشت سردار دوست محمد خان را که تاابنوقت در کوه ماران محبوس بود رهاداده باسردار یار محمد خان ولشکر شایان که بچهار هزار مرد پیکار میرسید جانب پشاور و کابل کسیل فرمود وایشان پشاور را متصرف شده چون از شاه شجاع تا کنون اثری

معلوم نبود شهزاده ایوب را بپادشاهی برداشته در پشاور باریکهٔ سلطنت برنشانیدند وخود جانب کابل راه بر گرفتند وسردار محمدعظیم خان که ازعقب ایشان راه پشاور برگرفته واسپ رانده وارد جیچ ویکلی کردیده بود که شاه شجاع وارد دیرهٔ اسمعیل خان شد ودرانجا فرستادهٔ حافظ احمد خان سدو زائی حاکم لیه باتحف بسیار و هدایای شاه وار ازقبیل اسپان ترکی واشتران مهاری بلوچی و غیره اجناس پشمین و ابریشمین شرفیاب حضورش شده همه را پیش کشیده مطبوع طبع شاهی کشت وشاه فرستادهٔ موصوف رابخلعت فاخره تن بیاراست ورخصت انصراف داد وهم خلعتی برای حاکم لیه فرستاد بعداز دیرهٔ اسمعیل خان رو بجانب پشاور نهاد وشاه ایوب که نیروی مدافعه درباز ونداشت شهر را کذاشته لوای فرار جانب الکای مردم یوسف زائی افراشت و شاه شجاع بیمانعی داخل پشاور شده رحل اقامت انداخت و شاه ایوب از آنجا درجیچ ویکلی نزد سردار محمدعظیم خان رفته اظهار حال والتماس امر مکنونهٔ بال (۱) خویش کرد که بواسطهٔ پادداشت نام پادشاهی بر خود نهادم واکنون که شاه شجاع در پشاور طرح اقامت انداخته ولوای حکومت برافراخته است امید آن دارم که بنیروی بازوی شما ازهمان نام نمانده بهمین قدر اکتفا کرده قناعت ورزم وسردار محمدعظیم خان اورا تسلی ودلجوئی داده باخود برداشته آهنك پشاور کرد وچون درمنزل شاه آباد واقع پنج کروهی پشاور فرود آمد سه تن از معتمدین خویش را پیش شاه شجاع فرستاده پیام داد که ملازمان خاص را ازحضور دور نموده محفلش را خلوت کنند تابملاقات آمده شرف دیدار حاصل نمایم زیرا که از بودن آنها بجان ایمن نمیباشم وشاه شجاع را ازین پیام او خطرات چند در خاطر خطور کرده در همان شب لشکر از شهر پشاور بیرون فرستاده موضع نهکال را عسکر کاه قرار داد که نقد وجود سردار محمد عظیم خان را بمحك امتحان رساند تا اکر صادق العهد والوعد باشد راه اطاعت خواهد کرفت والاپیش نیامده بمخالفت خواهد کرائید آنوقت کار به پیکار قرار خواهدیافت وبدستخط خویش بسردار محمدعظیم خان نوشت که مادر هیچ هنکام اغراض نفسانی را ملحوظ نداشته همیشه اصلاح امور را بروفق خیرومرام خواص وعوام انجام میدهیم هرکاه ازصمیم قلب قصد ملاقات دارید بدون واهمه وهراس راه ملاقات برکیرید زیرا که خود میدانید که مارا اخلاف عادت موجب ملالت است که خدام را ازحضور برانم ودر خلوت باشما سخن رانم وسردار محمد عظیم خان جواب نکفته میرآخور ولی را باچند بیرق پیادهٔ سانلو وسوار پیش فرستاد وشاه شجاع خود نیز بعد از فرستادن نامهٔ مذکور از پشاور رهسپر نهکال شده درباغ علی مردان باکاشتکان سردار محمد عظیم خان دوچار کشته بدون آنکه چیزی کفته وشنفته شود جنك در پیوست ومیر آخور ولی از ضرب کلولهٔ توپ هلاك کشت و درعین اشتعال نائرهٔ قتال و جدال آتش بقورخانه (۲) شاه شجاع افتاده دوصدتن از پیاده کانش را بیجان ساخت وازوقوع اتحادثه تابعان سردار محمد عظیم خان قوی دل کشته لشکر شاه شجاع هزیمت یافت چنانچه سواران محمد عظیم خانی یورش آورده اسباب و آلات اردوی شاهی را متصرف شدند وشاه بجنك وکریز خودرا تادامنهٔ کوه خیبر رسانیده ازدست عقب تازان جان بسلامت برده داخل درهٔ خیبر شد وسردار محمد عظیم خان بشهر پشاور در آمده متصرف کشت وتادوماه که شاه شجاع دردرهٔ مذکوره اقامه داشت هرچند رسل ورسائل فرستاده شاه را دعوت پشاور ورفتن جانب دیرجات کرد بکفتار او اعتماد نکرده آخر الامر باستصواب رأی خویش ازراه کوهات وبنو بدیرهٔ اسمعیل خان رفت ودرآنجا تحف وافره ازحافظ احمد خان حاکم لیه بحضورش رسیده بعد حرکت کرده وارد واجل شد ودرانجا ازسبب عدم توشه چند دست زین ویراق طلا که همراه داشت فروخته وجه قیمت آنهارا صرف مخارج راه کرده درشکار پور رفته طرح اقامت انداخت

(۱) یعنی دل

(۲) سلاح و ادوات حرب که مراد کلوله وباروت باشد

(ذکر مسخر نمودن سردار دوست محمد خان کابل را)

ذکر مسخر نمودن سردار دوست محمد خان کابل را

چنانچه ازپیش مذکور کشت که سردار دوست محمدخان بایار محمدخان برادرش بعداز برداشتن شهزاده ایوب را بپاد شاهی از پشاور عزم تسخیر کابل کرده تاابنوقت درجلال آباد توقف ورزید زیرا که در خلال وقایع مذکوره شاه محمود و شهزاده کامران که ازهرات براه قندهار جانب کابل رهسپر شده بودند بعد ازرسیدن قندهار فتح

بانقلابات مذکورهٔ پشاور و براه انتقام افتادن برادران وزیر فتح خان شهزاده جهانگیررا باعطامحمد خان سابقه
حاکم کشمیر که صندوقچهٔ مملو از آبگینه را که ازپیش بشرح رفت بوزیر فتح خان داده براه قندهار برگرفته نزد
شاه محمود بواسطهٔ شهزاده کامران علی الرغم وزیر مذکور اعتبار یافته بود روانهٔ کابل نمود که باستحکام شهر کابل
پرداخته دست اسقاط پسران سردار پاینده خان مرحوم را از کابل بازدارند چنانچه سردار دوست محمد خان
بایار محمد خان و پیر محمد خان برادرانش چون وارد جلال آباد شد از ورود شهزادهٔ مذکور و عطامحمد خان درکابل
خبر گردیده درنگ کرد تا که عطامحمد خان که بسبب عزلش از حکومت کشمیر از شاه محمود رنجیده خاطر و دلگیر
بود این هنگام را مقام انتقام دانسته ازراه خفا کس نزد سردار دوست محمد خان فرستاده پیام داد که بسرعت
باد و شتاب سحاب جانب کابل رهسپر شود تا شهزاده جهانگیررا غل و زنجیر کرده بدست او سپارد و باطمینان خاطر
کابل را متصرف آید و بجهت استوار داشتن پیامش قرآن شریف را مهرنهاده نزد او روانه ساخت بعد سردار
دوست محمد خان از جلال آباد جانب کابل راه برگرفت و عطامحمد خان که باطناً روی دو جانب سردار دوست محمد
خان داشت ظاهراً لوای مدافعه افراخته ده خدایداد را عسکرگاه ساخت تا که سردار دوست محمد خان بقرب کابل رسید
او بدون مقابله و محاربه بشهر معاودت نمود و شهزاده جهانگیر هراسناک شده باباقرخان کرد معروف بقرت وجمی از
قزلباشیه در بالاحصار جای گزیده متحصن گشت و صورت حال را بشاه محمود و شهزاده کامران نوشته در قندهار
فرستاد و سردار دوست محمد خان بیمانعی داخل کابل شده بالاحصار را بمحاصره انداخت و در اثنای ایام محاصره
عطامحمد خان را بمهمانی در جای خویش دعوت کرده پس از آمدنش چون اورا محرک کور کردن وزیر فتح
خان میدانست سردار پیر محمد خان را امر کرد که بانتقام چشم او کورش ساخت و غل و زنجیرش نموده در زندان
انداخت بعد کاررا بمردم بالاحصار سخت گرفته بتوسط بلند نام نقب زن کوهستانی زیر شاه برج ضلع شرقی
حصار را نقب زده از صدمهٔ آتش باروت رخنه در برج گشود و چون تمام پست نشده بود در یورش آن روز
فتح روی ننمود تا که شهزاده جهانگیر خودرا اسیر و دستگیر قیاس کرده شب هنگام باباقرخان قرت از بالاحصار
مختفیاً بیرون شده در قریهٔ هندکی رفته از آنجا روی بسوی قندهار آورده بشاه محمود و شهزاده کامران ملحق شد
وبعد از مدت چهل روز محاصره بالاحصار مفتوح شده بتصرف سردار دوست محمد خان در آمد

﴿ذکر لشکر کشیدن شاه محمود و شهزاده کامران﴾

(از قندهار جانب کابل و مغلوب شدن ایشان)

ذکر لشکر کشیدن شاه محمود و مغلوب شدنش

چون شهزاده جهانگیر نزد شاه محمود شده ماجرا باز داشت او باپسرش شهزاده کامران آهنگ دفع سردار
دوست محمد خان کرده نایب گل محمد خان فوفلزائی را بحکومت قندهار گماشته باسی هزار مرد پیکار درسال ۱۲۳۴ هزار و
دوصد و سی و چهار هجری وزیر فتح خان نابینا را که در سرای مددخان اسحق زائی ماوی داده بود با خود
برداشته راه کابل پیش گرفتند و در بلدهٔ غزنین وزیر فتح خان بسماحت (۱) قاضی ملامحمد سعید خان درحالیکه
از خیمه بیرون ساخت غبار سرون شسته تبدیل لباس کرده از حال قتلش درعرض راه یکیک را بملای مذکور
بازداشت که گویا از ملهم غیبی شنیده بود بر زبان راند چنانچه در اخیر مطابق پیشین گوئیش بصدور پیوست
القرض شاه محمود و شهزاده کامران از غزنین براه افتاده درمنزل لوره سیدی از سادات درهٔ پیچ گنر از شهزاده
کامران رهائی وزیر فتح خان مکحول البصر را التماس کرده بمعرض قبول نیفتاده بلکه مورد عتاب و دشنام شد
و در منزل سید آباد شهزاده کامران تمام سران و سرهنگان طوائف درانی را نزد خود خواسته امر بقتل وزیر
فتح خان کرد تا دامن و دست همهٔ مردم درانی بخون آلوده شده با پسران سردار پاینده خان متحد و هم داستان
نشوند و همهٔ سرداران اگرچه اکثر رضا نبودند لیکن بامر شهزاده درقتلش اقدام کرده هریک ضربی زده
هلاکش ساختند و این واقعه درسال ۱۲۳۴ هزار و دویست و سی و چهار هجری بوقوع پیوسته در مزار
علی لالا رضی الدین علیه الرحمه مدفون گشت چنانچه شاعری تاریخ قتل او را بکاستن عدد میم مهر که چهل است از عدد
مصرع اخیر این دو بیت نشان داده است

(۱) سماحت جوانمردی

پی تحریر تاریخ شهادت زقول هاتفم این گشت مشتق
سرازمهر خوشی گیرو میگو بسید آباد شد کشته بناحق

و هم مطابق این تاریخ در لوح مزارش در جنب مضجع علی لالا رضی الدین واقع غزنین منقر است

سال فوتش هاتف غیبی بمهد آه گفت شد بسان اب شهید اکبر آن والا مقام
آن امیر و نادرو این نادره تاریخ او کس ندید و کس نگوید در جهان از خاص و عام

ذکر مقابل شدن سردار دوست محمد خان

(بالشکر شاه محمود و گریختن شاه محمود)

ذکر مقابله سردار دوست محمد خان و گریختن شاه محمود

پس از قتل وزیر کشور کشای ملک گیر سردار دوست محمد خان برادرش بادو هزار مرد تنخواه خوار و سه
هزار پیاده و سوار الوسی و چهار ضرب توپ از کابل بعزم مدافعه بیرون شده در قلعهٔ قاضی سر راه برگرفته استوار
نشست و سنگری در گذرگاه بندر ارغنده بر افراخته بدلیران جنگ مستحکم ساخت و شاه محمود باشهزاده کامران
و سی هزار سواریکه همراه داشت در منزل میدان فرود آمده عبور را از گذرگاه مذکور دشوار دانسته روی
برتافت و از راه آب بازک جانب قریهٔ چهار آسیاب شتافته در آنجا عسکرگاه ساخته قرار یافت و سردار دوست
محمد خان از مشاهدهٔ انحال باابطال رجال بعزم راه گیری از قلعهٔ قاضی و سنگر ارغنده روی استعجال جانب قریهٔ
هندکی آورده سد راه شد و روز دیگر در تلال واقعهٔ بین هندکی و چهار آسیاب جانبین صف آرا گشته آئین جنگ
بیاراستند و در اثنای تکاپوی دلیران هردو سپاه و جای محاربه گزیدن مردان رزم خواه ایشیک آقاسی دلاور خان
الکوزائی بواسطهٔ نقار خاطریکه از سوء سلوک شهزاده کامران داشت روی اخلاص بسوی اردوی سردار دوست
محمد خان نهاده برکاب وی ملحق شد و هردو لشکر بدون محاربه روز را بسر برده شبانگاه هریک بعسکرگاه خویش
مرجعت و درین شب سردار دوست محمد خان تدبیری اندیشیده عطا محمد خان را که شاه محمود از قندهار باشهزاده
جهانگیر مأمور کابل نموده و سردار دوست محمد خانش کور کرده بود و دراینوقت باخود داشت نزد خویش خواسته گفت
که یا بقتل خویشتن راضی شو و یا هرچه من میگویم بگوش دل بشنوی از متاع گران بهای زندگی نگذشته اعتراف
کرد که هر امریکه خداوند کار بفرماید صواب است پس علائم و اموریکه درین او و شاه محمود بود یکیک را از وی
پرسیده بخط غلام احمد خان برادر خودش نگار فرمود که این رازهائیکه درمیان است از در راستی خبر داده میشود
که قواد (۱) سپاه که باشاه همراهند با سردار دوست محمد خان یکدل و یکجهت گشته بارسال رسائل و واسطه و وسائل
باهم قرار داده اند که شاه و شهزاده را در وقت اشتعال نائرهٔ قتال گرفته بادست و پای بسته بسردار دوست محمد خان
سپارند و نامه را بمهر عطا محمد خان مختوم و برای شهزاده کامران مرسول داشت و قاصد در تاریکی شب راه برگرفته
وقتی در نزد شهزاده رسید که برخوان نشسته و دست برای صرف طعام شسته بود نامه را بشهزاده داد و او گشوده
سراسر مطالعه کرده از خوف دست از طعام باز کشید و پدرش را نیز خبر داده سراسیمه سان بیرون از اینکه
کسی را آگاه کنند راه فرار جانب قندهار پیش گرفتند و اردوی ایشان بامدادان آگاه گشته بکمال بی نظامی
از عقب ایشان عزیمت هزیمت کرده در منزل شش گاو راه بدیشان نزدیک کردند و شهزاده باپدرش خیال سواره
تعاقب سردار دوست محمد خان کرده بگریخت و تاقلات توخی عنان از رفتن باز نکشیده در انجا فرود آمدند و شنیدند
که سردار شیردل خان و پردل خان برادران سردار دوست محمد خان پس از توجه شاه و شهزاده جانب کابل قندهار را
متصرف گشته اند پس ناچار از قلات راه دهراود برگرفته در انجا اقامت گزیدند تا که سردار کهندل خان باشهزاده
ملک قاسم که باحاجی فیروز الدین پدرش چنانچه از پیش ذکر شد و عیال و اطفال از هرات بامر شاه محمود در کابل
فرستاده شده و از آنجا در قندهار جا داده شده بود بعزم استیصال ایشان از قندهار روی بسوی دهراود نهادند و شاه
محمود باشهزاده کامران از توجه ایشان دهراود را نیز وا گذاشته از راه فرار داخل هرات شده اقامه گزیدند و پی
تردد بدامن حکومت آنجا پیچیدند و حاجی فیروز الدین که در قید شاه محمود بود فرصت یافته باپسر و عیال و تعلقاتش

(۱) مجازاً افسران

ازقندهار بیرون گشته روی ازانجا جانب ایران نهاد و درمشهد مقدس رسیده ازشهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه والی آنجا کمال اعزاز واکرام واحترام یافت

﴿ ذکر متصرف شدن سردار شیردل خان ﴾
(و کهندل خان و پردلخان قندهار را)

ذکر تسخیر نمودن سردار دوست محمد خان قندهار را

مفصل این مجمل اینکه سرداران مذکوره که بعداز کور ونابینا شدن وزیر درقلعهٔ نادعلی اقامت ورزیده بودند وانتقام چشم برادر نامور را پیشنهاد خاطر داشتند ومترصدانه روز بدر می بردند تا که شاه محمود نائب گل محمد خان فوفلزائی را بحکومت وحراست قندهار گماشته خود باشهزاده کامران چنانچه آنفاً ذکر شد راه کابل بر گرفت ازعقب او سردار شیردلخان وسردار کهندل خان وسردار پردلخان بامردم طائفهٔ بارک زائی وغیره روی تسخیر بسوی قندهار نهادند ونائب گل محمد خان نخست متحصن شده بقلعه داری پرداخت و آخر الامر ثبات درپای اقامه خود ندیده ازدر ضراعت بمماشات پرداخته پیام داد که تامعلوم شدن فتح وشکست سردار دوست محمد خان دست ازتصرف شهر قندهار بازدارید تااگر شاه محمود مغلوب گردد همانا شهر را بشما خواهم سپرد والا درمقابل پادشاهی تاب مقاومت نخواهید آورد وشهر را که بخون ریختن بسیار متصرف شوید هم انتزاع خواهد فرمود پس صواب آنست که درنگ را برجنگ ترجیح داده آهنگ ستیز ننمائید وایشان ظاهراً پیام اورا ازراه قبول جواب فرستاده باطناً بمضمون (الحرب خدعة) درپی کار قلعه گشائی افتاده اورا بهمان پیام خودش غافل ساخته نردبانها ترتیب دادند وشبی غفلةً یورش برده نردبانهارا بباره وبروج حصار نهاده دلیران را امر فراز شدن کردند واول کسیکه بر حصار صعود کرده پای تصرف دراندرون شهر گذاشت میرداد خان بن ملاباز بارکزائی بود بشاه برج نورزائی عروج کرده درمیان شهر فرود شد ودیگران ازقفای او داخل شهر شده دست بتاراج مال وتلف جان کسانیکه هوا خواه شاه محمود بودند کشودند ونائب گل محمد خان گریخته درعرض راه بمنزل خورزانه بشاه محمود وشهزاده کامران رسیده ماجرا باز داشت وایشان چنانچه گذشت از راه درهٔ پوری ودهله وتیرین ودهراود و کتل کهندلان وغورات داخل هرات شدند وسردار شیردلخان پس ازنهب وغارت قندهار وتصرف آن دیار هرکه را بتسخیر قلعه جلادتی کرده بود بعطای خلعت وزر نقد ممتاز گردانیده میرداد خان را بمنصب ایشیک آقاسی گری سرافرازی داد وپشاور ودیرجات وکابل وقندهار بدون ازهرات همه در تصرف برادران وزیر فتح خان درآمده هریک حاکم بلدی شد

ذکر معاهده شاه شجاع بامیران سند

ذکر معاهده شاه شجاع بامیران سند

وشاه شجاع که ازپشاور هزیمت یافته چنانچه مذکور شد درشکارپور رفت دراحیان وقائم من بوده طرح معاهده بامیران سند انداخته نخست باپنجاه تن از نوکران خاص خویش از آب سند عبور کرده درخیرپور میرسهراب خان را بدید واو مقدمش را گرامی داشته مراسم اعزاز واحترام بجای آورد وتحفه وهدیهٔ شایان ازنقد وجنس پیش کشید وشاه شجاع اورا تکلیف اطاعت ومعاونت نموده وی اعتراف کرده قرارداد که همراهی را که میران حیدر آباد بپذیرند وبعهده گیرند اونیز برطبق آنها طریق اخلاص سپارد وشاه اورا باپسران ومنسوبانش بعطای خلاع شاهانه واسپها وتفنگها وشمشیرهای ایرانی نوازش فرموده بعزم حیدر آباد ازدریا گذشته فرود آمد ومیران حیدر آباد که پیش ازورود شاه ازقصدش آگاه نبودند متحیر گشته ازراه مهمانی علوفه وآذوقه همدست پسر میر غلام علی خان فرستاده پیام دادند که میر کرمعلی خان ومیرمراد علیخان التماس شرفیابی حضور را دارند ومترصد اجازت اند وشاه فرستادهٔ ایشان را نیک نواخته فردای آنروز را وعدهٔ ملاقات گذاشت چنانچه ایشان برطبق واجازهٔ شاه سعادت اندوز

حضور شاهی شده مبلغ پنجصد دانه اشرفی وبیست هزار روپیه نقد ازحضور گذرانیده خلعت عزت یافتند وابراز مطلب وبیان راز را بملاقات دوم وعده گذاشته مرخص گردیدند وانگاه که فیضیاب ملاقات دوم شدند التماس انکشاف امر مکنونهٔ خاطر شاهی نموده شاه لطف رتبه گفتار صداقت آثار ایشان نوازش ورخصت فرموده وعده فردا داد وروز دیگر همه امیران سند شرف باریافته مخاطب شدند که موکب همایونی باوجود طغیان آب وشدت تابش آفتاب وارد این مملکت گردیده محض آنست که شما در اطاعت وانقیاد امر پادشاهی متحد شده باتفاق ازراه وفق عهدنامه انکار داده بکار کنان ما سپارید که طریق خدمت وراستی بر گرفته ازشاه محمود وسردار محمد عظیم خان وغیره پسران سردار پاینده خان مرحوم استبعاد جوئید وایشان جواب شاه را معطل بصلاح وصوابدید خوانین بلوچیه گذاشته معاودت کردند و آنانرا دیده متفق الکلام شده حاضر بار آمدند وبعرض رسانیدند که از دل وجان عهد درمیان نهاده طریق خدمت واطاعت می پوئیم وجزاز امر ونهی پادشاهی چیزی نمیجوئیم ومطابق این اظهار عهدنامه بحاشیهٔ قرآن مجید نوشته مؤکد (بحضرات انبیاء واولیا وعلی مرتضی وغیره ائمهٔ اثنا عشر وحضرت عباس) داشته خاتم ونهاده بشاه دادند که اگر شاه محمود وسردار محمد عظیم خان وبرادرانش عزم تسخیر سند وشکارپور کنند ایشان ومردم بلوچ بمدافعه برخاسته ازمال وجان مضایقه نکنند وهم اگر شاه بعزم تسخیر واسترداد قندهار راه برگیرد از دادن زر وفرستادن لشکر دریغ ننمایند وسه دیگر درهٔ غازی خان را بدست آورده سپرد کارکنان پادشاهی کنند وهم در وقت تشریف فرما شدن سرادقات حرم محترم شاهی بقدر استعداد تحفه وهدیه پیش کشند ودر ازای شروط مذکوره التماس کردند که هروقت اریکهٔ سلطنت موروثی بتصرف بندگان شاهی درآید مالیات محالات سند وشکارپور ازان ایشان بوده ازجانب کارکنان دولت مرفوع القلم باشند وشاه این مسؤل ایشانرا بسمع قبول اصغا فرموده رقم عنایت نمود وپس ازانقطاع مکالمه وانعقاد معاهده طلا ونقرهٔ مسکوک بسیار واقمشهٔ نفیسهٔ ابریشمین وپشمین وزرین ودوربین وساعت وظروف بلورین واقمشهٔ چین واسلحه آلات مرصع ومصاحف ووظائف مذهب ودو زنجیر فیل وخیمه ها وفروش ودو ضرب توپ جلوی یعنی اسپی وغیر اشیاء پیش کشیده مورد تفقد (۱) شاهانه شدند بعد صاحب کاران ایشان را بامیر اسمعیل خان به ملازمت رکاب شاهی تعیین کرده رخصت مساکن خویش شدند که تا شکارپور همسیر خدمت شاه باشند وشاه بعد ازمعاودت میران بامیر اسمعیل خان مرحله پیمای شکارپور گردیده درعرض راه میرسهراب خان نیز بفیض رکاب بوس رسیده برعهدنامهٔ دیگران مهر اعتراف نهاده متعهد گشت وشاه وارد شکارپور شده رحل اقامت انداخت

(۱) تفقد مجازاً یعنی دلجوئی و مهربانی و غم خواری

﴿ ذکر توجه سردار محمد عظیم خان ﴾
(جانب سند بالتماس میران عهد ناشناس آنجا)

ذکر توجه سردار محمد عظیم خان جانب سند

چون تمام مملکت افغانستان بدون از هرات درتصرف برادران وزیر فتح خان درآمد سردار محمد عظیم خان که پس ازوزیر رکن اشد دیگران بود حکومت کشمیر وپشاور را بدوتن از برادرانش مفوض داشته شهزاده ایوب را که بپادشاهی برداشته بود باخود درکابل آورده محبوس کرده شهزاده محمد اسمعیل پسرش را بقتل رسانید وسردار دوست محمد خان را بپاداش اینکه شاه محمود را هزیمت داده کابل را متصرف شده بود بحکومت غزنین وعطای توپ زر زنک امتیاز داد ومقارن این حال مکتوبات میران سند بسردار محمد عظیم خان رسیده دعوت سندش نمودند بباعث اینکه شاه شجاع بعد از معاهده کردن بامیران آنجا سال ۱۲۳۵ هزار و دویست و سی و پنج هجری را تمام درشکارپور بسر برده درهنگام توقفش پنجهزار سوار واندکی ازپیاده درتحت رایت خود قرار داده بادو ضرب توپ ارادهٔ استرداد افغانستان نمود وهنوز براه نیفتاده مشغول سامان سفر بود که انقلاب واضطرابی ازدزدان درمحال سند رخ نمود ومستر الفنستین انگلیس ازجائیکه اقامه داشت بنام دفع شورش دزدان بالشکر داخل ولایت سند شد ودرین وقت میران سند نیز جمعی ازمردم بلوچ را بدفع دزدان گماشته بودند که لشکر انگلیس بانهاد ممالک ایشان گردیده ازهمین در اضطراب افتادند ومیر اسمعیل خان را بدمل وکالت نزد مستر

انکلیس ازسو افغانستان فرستاده پیام دادند که مراجعت نموده بهانهٔ دفع دزدومداخلت درولایت نکنندونیز ورود انکلیس ازسو سلطنه نسبت به شاه شجاع کرده داستانها راندند و آخرالامر رأی ایشان بدان قرار گرفته گفتند که شاه سالیانه یك لك وسی هزار روپیه ازمالیات سند گرفته صرف مؤنهٔ خود میباید وبدان قناعت نورزیده محتمل که بادولت انکلیس درساخته قرار داده باشد کهمتفقانه مملکت سندرا متملك ومتصرف شوندومارا اذلیل وزبون سازندپس باین اندیشها نقض عهد کرده قاصد ونامه چنانچه اشارت رفت نزد سردار محمد عظیم خان فرستاده بسندش دعوت کردند که اگر بسرعت بادوشتاب سحاب مرحله پیمای دیار سند نشوید هرآینه بواسطهٔ شاه شجاع همهٔ مملکت بتصرف دولت انکلیس خواهد رفت واوباسردار دوست محمد خان ولشکر شایان از کابل براه قندهار عنزم رفتن سند کرد وسردار امیر محمد خان برادر اعیانی سردار دوست محمد خان را بجای او قائم مقام حکومت غزنین ساخته واردقندهار شد وسه ماه در آنجادرنك کرده بعد درسال ۱۲۳۶ هزارو دوصدو سی و شش هجری باسردار شیردلخان برادر دیگر خویش ازطریق درهٔ بولان راه سند پیش گرفت واز ین راه سردار شیردلخان را براه درهٔ مستنك جهت استمالت مردم بلوچیه که سر ازجیب تمرد کشیده بودند کسیل کرد ومردم بلوچ درهٔ مذکوره را ازچوب وخاك وسنك مسدودنموده یاجوج صفت درعقب آن سد سدید جای گزیده بودند که سردار شیردلخان از گرد راه در رسیده لشکر را از دوطرف دره امر بالاشدن کرد وخود بادستهٔ ازنوکران خاصش برقلهٔ جبل فرازوجنك را آغاز کرد وبیك حمله مردم بلوچ منهزم گشته سنکر را ازدست دادند وسردار شیردلخان بسیاری ازایشان را کشته وکوشمالی بسزاداده راه شکاربور بر گرفته بر کاب سردار محمد عظیم خان پیوست ومیران سند از وصول لشکر سردار محمد عظیم خان خبر یافته در بلوچستان باافواج خودها از حیدر آباد بعزم استقبال بیرون شدند واز نهر سند عبور کرده درقصبهٔ لار کانه درنك کردند ومیر سهراب خان نیزباجمعیتش بدیشان ملحق گشت وهمکنان درظاهر باشاه شجاع همعنان ودر باطن باسردار محمد عظیم خان همداستان بوده قاصد ونامه یك بدیگر میفرستادند تا که سردار محمد عظیم خان داخل محال کچی شد شاه شجاع نیز از شکار پور بقصد مدافعه خیمه بیرون زد وازحرکت موکب شاهی مردم اطراف ونواحی آگاهی یافته همه روزه ده ده وبیست بیست نفرازسپاه سردار محمدعظیم خان رو برتافته جانب شاه میشتافتند وازینمعنی سردار محمد عظیم خان راه شکار پور را فرو گذاشته روی بسوی لار کانه که محل اجتماع سندیان بود نهاد که مبادا لشکرش ازهم بپاشد ویاجانب شاه شجاع بشتابد وشاه نیز ازتوجه سردار محمد عظیم خان بجانب لار کانه خبر یافته بدانسو حرکت کرده بفاصلهٔ بیست کروه ازلار کانه فرود آمد ودرینجا نیز دسته دسته ازسواران سردار محمد عظیم خان باردوی شاهی ملحق میشدند وهم میران سند از استغنا وعدم اعتنای سردار که جانب ایشان نگاه نمیکرد ازوی سر گران ودل گران شده مهرهای خودرا همدست شخص امینی نزد شاه شجاع فرستاده پیام دادند که راه آمدن مابسوی شاه مسدود است وبدینمعنی شاهد مدعا ازچشم تمنا مفقود بنابران میباید که فردا خودرا بلشکر گاه سردار محمد عظیم خان رسانیده ماجا کران را درخدمت خویش همعنان داند وشاه این پیام سندیان را مفتاح فتح غیبی دانسته باسوار وشب گیر راه نوردیده بامداد بلشکر گاه مردم بلوچیه رسیده وسردار محمد عظیم خان ازخلاف کاری سندیان هراسناك شده بعجالهٔ حبیب الله خان پسر ونواب عبد الجبارخان برادر خودرا ازراه معذرت نزد میران سند فرستاده پیام داد که هر امریکه پسند خاطر شما است مرا نیز همان مدعا است چه بالتماس شما زربسیار صرف کرده واردان دیارشدم ورنه ازخود چیزی درخاطر نداشتم بدون اینکه ثواب راه خدا حاصل نمایم ودست تصرف انکلیس را ازملك مسلمانان کوتاه سازم دیگر امری پیشنهادضمیر نداشته وندارم حالا که دودل ودوزبان شده اید اختیار دارید که رعایت عهد خود هارا نموده حمایتم مینمایید ویادست بسته بشاهم میسپارید وسندیان ازین پیام سردار محمدعظیم خان ولی محمدخان نامی را نزد شاه شجاع فرستاده آگهی دادند که اکنون که پسر وبرادر سردار محمد عظیم خان نزدما آمده وچنین پیام آورده اند جوابش را باستصواب رای والا گذاشته استشاره میجوئیم که بچه طریق باالومواضعه نهیم وشاه که ازمناقضت عهدومنافقت

سندیان آگاه بود فرستاده ایشان را بدون جواب رخصت مراجعت داد وروزدیگرباز فرستادهٔ مذکور حاضر حضور شاه شده اززبان سندیان بعرض رسانید که از ننك بلوچی که بگردن ما افتاده است ملتمس آنیم که شاه چندی در موضع درازه واقع کنار دریای سند توقف فرما شوند تا سردار محمد عظیم خان راعذرخواسته جانب افغانستان مراجعت دهیم بشریعت عقل پسندیده خواهد بود که بعدازان شاه وارد شکاربور شده استراحت کزین گردند وباجرای امور مکنونهٔ ضمیر بوجه خاطر خواه بردازند وشاه بپیام ایشان التفات نکرده انظار تجبه وری آن مردم راه نجات خویش پیش گرفته روی بسوی لودهیانه آورد وآنگاه که از آب سند عبور کردمیران سند از مراجعتش آگاه شده چند هزار روپیه همدست شخصی نزدشاه فرستاده پیام دادند که کوت سبزلرا که محصولش یك لك روپیهٔ میشود برسم پیش بشاه سپردیم که درانجا فرود آمده اقامه گزینند ودروقت فرصت سخن ازتصرف کردن شکاربور رانده حسب المرام آن مقام را از ما بخواهند وشاه پیام ایشان رااز راه کذب وتدلیس دانسته بگوش قبول جای نداد واز انجا بعزم لودهیانه راه بر گرفته چون وارد جیسلمیر شدراجهٔ آنجا مقدم شاهی را گرامی داشته در اعزاز واکرام وپیش کش مضائقه روانداشته مورد عطای خلعت وانعام یك زنجیر فیل گشت وازانجا حرکت کرده آنگاه که وارد بوکران شد دوروز برای وصول عقب ماندکان درنك فرمودوراجهٔ آنجا اعتنا بشاه نکرده بلکه درشب دزد گماشته دوسر اسب ازاسپان شاهی بدزدید وبعد ازچندی ازراه عاقبت اندیشی پس فرستاد ودر منزل جود پور راجهٔ آنجا شیوهٔ آدمیت بتقدیم رسانیده ازانجا راه مزار فیض آثار خواجه معین الدین چشتی رح بر گرفته وارد اجمیر شریف گشت وفیضیاب زیارت آن مضجع سعادت مآب گردیده هزار روپیه برسم خیرات بخادمان آن عتبهٔ علیا عنایت کرد وازانجا براه جاینکر اسب رانده ازراجهٔ آنجا اعزاز واکرام دیده چون بفاصلهٔ شش کروهی شاهجهان آباد رسید چندی مکث کرده اکبر بادشاه دهلی ورودش را گرامی داشته نیك اعزاز واحترام کرد وازانجا یك عنان طی طریق نموده بلودهیانه رسیده رحل اقامت چند ساله انداخت وسردار محمد عظیم خان مملکت سند را متصرف شده سردار رحمدل خان برادرش را بحکومت آنجا گماشته رایت مراجعت برافراخت وسردار شیردل خان را همچنان که بود بایالت قندهار گذاشته باسردار دوست محمد خان راه کابل برداشت وداخل کابل شده بحکومت مستقل پرداخت ولشکر انکلیس

ذکر توجه شهزاده حسنعلی میرزا بجانب هرات ومراجعتش بی نیل مراد

که بهانهٔ دفع دزدان داخل سند شده بود باز گشت وهمدرین اوان شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه که از مشهد مقدس بعزم گوشمالی خوانین خراسان که از راه تمرد سر برداشته بودندبیرون شدوهمه جا کار را راست کرده چون وارد تربت حیدریه شد میرزاعبد الوهاب خان معتمدالدوله بالتماس خودش ازنزد شجاع السلطنه مأمور گشت که بنیاد خان هزاره را که بمحاصرهٔ قلعهٔ نو اشتغال داشت ازراه اطاعت نزد او آرد وبنیادخان از رسیدن معتمد الدوله بنزدش دست از محاصرهٔ قلعهٔ نو برداشت اما نزدشهزاده نرفته بقلعهٔ کاریز باخرز درآمد وشهزاده باسه هزار سردنبرد بعزم استیصال اوجانب کاریز راه بر گرفته روزجمعه بیست وچهارم ماه رمضان سال ۱۲۳۶ هزارو دوصدو سی وشش بابنیاد خان هزاره که باسواره وپیادهٔ جمشیدی وهزاره وفیروز کوهی از راه محاربه پیش رفت از بامداد تانصف روز باهم نبرد کرده بنیاد خان هزیمت یافت وشهزاده ازعقب اوتا کوهسان تاخته وی درانجا نیز درنك نتوانسته درمیان مردم جمشیدی درآمد وشهزاده مال ومنال او را متصرف شده اسیران مردم ایران را که بدست او در کوهسان بودند رهانیده ابراهیم خان هزاره را بحکومت قلعهٔ نوواخرز تعیین کرده راه هرات پیش گرفت وچون درمنزل برنی فرود آمد شاه محمود کس فرستاده ازمداخلت هراتش ممانعت کرد وشهزاده میرزا موسی گیلانی را برسالت نزد شاه محمود فرستاده جهت پنجاه هزار روپیه از درك مالیات هرات که حاجی فیروز الدین بذمه گرفته بود باصد طاقه شال کشمیری برسم هدیه ازشاه محمود که هنوز نام سلطنت داشت بر گرفته نزد شهزاده برد وشهزاده بهمین قدر اکتفا کرده از منزل برنی جانب مشهد مراجعت کرد

ذکر فوت سردار محمد عظیم خان

و وقایعیکه بعد از وی بصدور پیوست

ذکر فوت سردار محمد عظیم خان

در سال ۱۲۳۸ هزار و دویست و سی و هشت هجری بعد ازانکه سردار شیردلخان لشکر جانب هرات کشیده شاه محمود را بمحاصره انداخته آخرالامر ازسبب واقعهٔ هایله که ذکر میشود بی نیل مرام مراجعت کرد سردار محمد عظیم خان را در عمر سی و هشت سالکی ایام حکومت و ملک کیری سپری شده در جنب غربی مزار عاشقان و عارفان کابل مدفون کردیده در زیر پردهٔ تیرهٔ تراب متواری کشت و این بیت تاریخ وفات او در لوح مزارش منقر است

چو پرسند ازسال فوتش بکو   بخلد برین ایزدش جا دهاد   ۱۲۳۸

و پس از وی سردار حبیب‌الله خان پسرش بجای پدر بر مسند حکومت کابل قرار یافت و سردار دوست محمدخان که بعد از مراجعت قندهار باسردار محمد عظیم خان چنانچه از پیش رقم کشت ازنزد سردار مرحوم مذکور بحکومت کوهستان کابل مامور شده در انجا بود که تب مرگ عائد حال سردار محمد عظیم خان کردیده او از کوهستان بعزم عیادت راه کابل بر کرفت و در مزار سید مهدی رسیده ازفوت برادرش آکاه کشته ازراه افشار نانک چی بغزنین نزد سردار امیر محمد خان که بعوض وی حکومت آنجا داشت رفت و ازآنجا ترتیب لشکر کرده بقصد تصرف کابل راه برداشت و سردار حبیب الله خان بمدافعه برخاسته در موضع سید آباد باهم دوچار شده غالب آمد و سردار دوست محمدخان هزیمت یافته بغزنین بازکشت و دوباره سامان تسخیر کابل ساز کرده روی بسوی منزل مقصود نهاد و در موضع قریهٔ آغه معروف بقرغه تلاقی فئتین رخ داده سردار حبیب‌الله خان مغلوب کشت و شهر کابل بتصرف سردار دوست محمد خان درامد و مقارن اینحال سردار شیردلخان که هرات را در محاصره داشت ازشنیدن حوادث مذکوره دست از تسخیر و محاصرهٔ هرات بازداشت و باندیشهٔ اینکه نه صد هزار روپیه نقد در خزانهٔ کابل موجود بود و هم سردار حبیب الله خان خبط دماغ داشت از هرات راه کابل برداشت که مبادا مبالغ مذکوره بهدر رود و سردار مهردل خان را از راه سرعت و شتاب پیشتر از خود روانهٔ کابل کرد که تارسیدن وی مواظب و محافظ احوال سردار حبیب‌الله خان بوده نکذارد که وجوه خزانه را رایکان تلف کند و خود ازراه قندهار درحرکت شد و وارد آن دیار کشته پس از سامان اسباب سفر و تهیهٔ لشکر راه منزل مقصود برکرفت و دیکر برادرانش از توجه او بجانب کابل خبر یافته روی رشک برده باهم کفتند که این عزم او برای آنست که سردار حبیب الله خان را عزل کرده خودش مستقر مسند ایالت شود و چون کابل را بقراریکه مرقوم شد سردار دوست محمد خان متصرف کردیده بود دیکرانیکه در اطراف مشغول حکومت بودند روی بکابل نهادند و ازجمله سردار عطا محمدخان از پشاور سردار یار محمدخان و سردار سلطان محمدخان را بالشکر روانهٔ کابل کرد و همکنان ظاهراً بمعاونت سردار حبیب‌الله خان و باطناً بطمع زر اندوختهٔ سردار محمد عظیم خان مرحوم در کابل انجمن شدند و باسردار دوست محمد خان که قبل ازهمه کابل را متصرف شده بود همدست و همداستان کشته درباب توجه سردار شیردلخان سخنها رانده دلایلها می آوردند تا که سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمدخان باسردار حبیب‌الله خان معاضد و همدستان کردیده نیز امر را موکول برای صواب نمای سردار دوست محمد خان کردند آنکاه قرار دادند که باسردار شیردلخان ازدر ممانعت بستیزند چنانچه سردار دوست محمد خان و همهٔ برادرانش که درکابل بودند با مردم قزلباشیه و کابلی ازشهر بیرون شده درحدود چهار دهی سردار با سردار شیردلخان تنک کرفتند و سردار شیردلخان که ازقندهار روی بسوی کابل نهاده بود وارد قلعهٔ قاضی شده راه عبور را مسدود دیده جانب قلعهٔ قاضلبیک عطف عنان کرد که ازراه قریهٔ افشار نانک چی داخل کابل شود و سردار دوست محمد خان نیز بعزم راه کیری روی بدانسوی نهاده در دشت مابین قلعهٔ قاضی و قلعهٔ قاضلبیک باهم ملاقی کشته جنک در پیوست و پس از کشش و کوشش بسیار سردار دوست محمدخان و دیکر برادرانش که با او همراه بودند مغلوب کشته بکابل درامدند و سردار شیردلخان مظفر و منصور بقلعهٔ قاضل بیک فرود آمده روز دیکر ازراه قریهٔ افشار کوچ داده در حدود قریهٔ نانک چی ازتازه حرب شعله ور شده سردار شیردل خان غالب آمد و اسب تازانده در قریهٔ پوستین دوزها لشکرکاه ساخت و سردار دوست محمدخان جانب شرقی شهر کابل را که طرف عسکرکاه منصوب بود [illegible]

از مردم قزلباش و کابلی پشت بعمارات شهر استحکام داد و سردار شیردل خان از استواری اعداد دلیران جنک تصرف شهر را دشوار دیده از موضع پوستین دوزها برخاسته رو بجانب بالاحصار نهاد و لشکر خویش را از زیر دیوار بالاحصار و کنار چمن قلعهٔ هوشمند خان دور داده از دروازهٔ خوقی داخل بالاحصار شد و بتوسط مردم بالاحصاری که در را بروی او کشودند سردار حبیب الله خان را کرفته محبوس کرد و سردار دوست محمد خان باتفاق دیکر برادران کوی و برزن شهر و کوه شیر دروازه را با برج عقابین معروف ببرج یک لاغو استحکام داده مدتی شب و روز را بجنک خانکی بسر بردند تا که کار مقاتله بطول انجامیده علوفه و انباشتهٔ جانبین که یکی از دست دیکری متحصن و در محاصره بودند تمام کشت آنکاه تپهٔ مرنجان را حربکاه قرار داده طرفین از شهر و بالاحصار باهنک جنک بر زبر تل مذکور برشدند تا هرکه غالب آید دیکران اطاعت او نمایند چنانچه باهم در آویخته خونها ریخته کشت و لعل محمد خان میرآخور از نوکران معتمد سردار شیردل خان بضرب شمشیر سردار سلطان محمدخان از پا در آمد و اسب سواری سردار مهردل خان زخمدار کشته را کبش بزمین پیاده مانده دستکیر شد و روز راه هردو جانب بقتال و جدال بسر رسانیده شب هنکام هریک بمقام خویش در آمدند و سحرکاه این شب سردار شیردل خان بایکسوار ازراه دور بینی و عاقبت اندیشی بعزم صلح درخانهٔ نواب عبدالجبار خان که بسن و سال بزرک ازدیکر برادران بود در آمد و او را واسطهٔ مصالحه ساخته دیکر برادران را نیز درخانهٔ او فراهم کرد و انجمن صلح آراسته شده هنوز شکوه ازیکدیکر درمیان و سخن که بزبان بود که سردار شیردل خان این دو بیت را برخوانده اظهار برتری کرد

ماپنج برادران که از یک پشتیم   در دست زمانه همچو پنج انکشتیم
چون فرد شویم در نظرها علمیم   چون جمع شویم بر دهانها مشتیم

و این دو بیت را بنا بران برخواند که او با کهندل خان و پردل خان و رحمدل خان و مهردل خان پسران سردار پاینده خان مرحوم ازیک مادر بودند اقتدارش را بدیکر برادران بازداشت خلاصه ازاقبالیکه همرکاب همهٔ ایشان بود کار مقاتله را بمصالحه انجام و قرار دادند که سردار شیردل خان را بزرک خودها دانسته بمشاوره و صوابدید همدیکر همهٔ امور را فیصله نمایند و از درنفاق باهم نکرایند و متفق بوده خلاف رأی هریک که اصوب باشد طریق نه پیمایند و بنا برانکه سردار دوست محمد خان چنانچه رقم کشت باسردار حبیب الله خان دو سه مرتبه محاربه کرده کابل را بغلبه متصرف شده بود خواهر او را بپسر سردار محمد اکبر خان بن سردار دوست محمد خان و خواهر محمد اکبر خان را بپسر سردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم برای رفع کدورت برسم زناشوئی عقد مناکحت بستند و رشتهٔ عهد را انعقاد داده از در اتفاق بامور مهمه پرداختند .

ذکر جور و ستم خدای نظر خان

(و غیاث الدین خان بر مردم کابل)

ذکر جور و ستم خدای نظر خان و غیاث الدین خان بر مردم کابل

پس از توثیق رشتهٔ مصالحه و تطفیهٔ نایرهٔ مقاتله سردار شیردل خان خدای نظر خان قوم سهاک غلجائی خالوی خود را با غیاث الدینخان آخوند زادهٔ الکوزائی باسم نیابت خویش بدر یافت و تحصیل نقد و جنس تلف شدهٔ سردار محمد عظیم خان مغفور مامور نموده تاکید فرمود که بدون سند و ثبوت چیزی و پشیزی ازکسی نستانند اما آن دو تن که ثمرهٔ شجرهٔ جور و ستم بودند ابواب عتابی را بروی مردم کابل بازو دست تعدی بکرفتن مال و منال ایشان دراز کردند و متاع هرکه را فی الجمله هستی داشت بمصادره اخذ و قبض کردند و از تجمع مردم کابل از سردار شیردل خان آزرده دل و رنجیده خاطر شده در مجالس و محافل از حیف و میل او باهم سخنان رانده ستمکارش میخواندند تا که رفته رفته آهنک شورش و بلوا در افواه انداختند و سردار شیردل خان ازماجرا آکاه کشته خود را بتغافل زده ناشنیده انکاشت زیرا که کار پرسش نکرد و را آنکه نکایت مرهم کذار جراحات قلوب ستم دیدکان شود غمزه زجر و توبیخ نمود انجام دار یار محمد خان او را مانع آمده

از قصدی که داشت بازداشت و نظر بازدحام مردم کابل و قلت ادوات حرب معطل بوقت فرصت و حصول قوت وقدرت گذاشت و باستصواب آرای همهٔ برادران سردار دوست محمد خان در کوهستان کابل و سردار امیر محمد خان بغزنین و نواب عبدالجبار خان درلغمان و نواب محمد زمان درجلال آباد و سردار عطا محمد خان و نواب اسد خان و سردار رحمدل خان همچنان که بودند در پشاور و دیره جات و سند مأمور ایالت و حکومت گشتند و هر کدام را مقام حکومت خویش برگرفته رفتند

ذکر سراجعت سردار شیردل خان وفوت سردار عطا محمد خان

﴿ذکر مراجعت سردار شیردل خان﴾

(جانب قندهار وفوت سردار عطا محمد خان)

پس از مأمور شدن سرداران مذکور بحکومت ولایات مزبوره سردار شیردل خان خبر مراجعت خود را جانب قندهار سمر ساخته مردم کابل از این سخن شاد خاطر گشتند و خود را پس از معاودت او مأمون تصور کرده از عزمی که داشتند بازماندند و سردار شیردل خان در اوائل سال ۱۲۳۹ هزار و دوصد و سی و نه هجری سردار یار محمد خان را که از دیگر برادران نسبت بوی میل خاطر داشت بحکومت کابل گماشت و لوای باز گشت جانب قندهار افراشته از کابل برفت و پس از وی سردار یار محمد خان از مکتوب سردار عطا محمد خان که از پشاور فرستاده و نوشته بود که از عود جراحتیکه در محاربهٔ موضع بده بیر از لشکریان شاه شجاع یافته بود موادش باعضا ریشه ریخته احوال او دگرگون گشت راه پشاور برگرفته سردار سلطان محمد خان را بجای خویش بحکومت کابل گذاشت و آنگاه که وارد پشاور شده هر چند بمعالجه و مداوا کوشش نمود چون اجل موعود او بسر رسیده بود بهتری در ناصیهٔ حال وی مشاهده نکرد تا که در عمر سی و نه سالگی بسال ۱۲۳۹ هزار و دویست و سی و نه هجری بدرود جهان فانی کرده در مزار حضرت شیخ حبیب واقع جنب شهر پشاور مدفون شده سردار یار محمد خان بمسند حکومت پشاور نشست

ذکر شورش سندیان وفوت سردار شیردل خان

(ذکر شورش مردم سند وفوت سردار شیردل خان)

در اواخر سال ۱۲۴۱ هزار و دویست و چهل و یک هجری میران سند سر از جیب تمرد کشیده رایت خلاف برافراشتند و لشکر انبوهی از هر گروه فراهم آمده بسردار رحمدل خان حاکم آنجا بشوریدند و سردار شیردل خان خبر یافته باهنگ تنبیه و تهدید آنها از قندهار بالشکر بسیار روی بدان دیار نهاد و سردار رحمدل خان از ازدحام سندیان هراسناک گردیده نائب سلطان خان بن الهداد خان اسکی زائی (۱) را بنیابت خویش گماشته راه قندهار پیش گرفت که از سردار شیردل خان لشکری بمعاونت بر گیرد و در عرض راه منزل ذا کرد بشرف ملاقات او که رهسپر مملکت سند شده بود رسیده مورد عتاب گشت که چرا ولایت را گذاشته اقامت و ثبات نورزیدی و او معذرت نموده چون کار از دست و تیر از شست رفته بود سردار شیردل خان خشم خود را فرو خورده باهم وارد منزل مذکور شدند و از قضای مبرم الهی در این منزل تب شدیدی بسردار شیردل خان عارض گشته او را بانش نبداد درقندهار مراجعت داده در روز جمعه بیست و پنجم محرم سنه هزار و دوصد و چهل و دوی هجری بسن چهل و یک سالگی ایام عمرش سپری شده در مزار حضرت جی صاحب واقع قرب شاه برج دروازهٔ بردرانی شهر احمد شاهی مدفون گردید و از فوت او کشتی مراد سندیان بساحل نجات رسیده نائب سلطان خان را نیز از مملکت سند بیرون کشیدند

(۱) اسکزائی یك شعبه از شعب بارکزائی میباشند

ذکر متصرف شدن سردار دوست محمد خان کابل را

﴿ذکر متصرف شدن سردار دوست محمد خان کابل را﴾

پس از فوت سردار محمد عظیم خان و رفتن سردار یار محمد خان در پشاور چنانچه رقم گشت سردار دوست محمد خان که بحکومت کوهستان کابل اقامه داشت و از ستم خدای نظر خان و رنجیده گی خاطر مردم کابل آگاه بود باندیشهٔ آنکه مردم مذکور مبادا از شنیدن خبر فوت سردار شیردل خان فتنه را انگیزند و از در دیگر بدل دارند با سردار سلطان محمد خان بستیزند از کوهستان روی بسوی کابل نهاد و سردار سلطان محمد خان از آمدن او جانب کابل رشك برده بالشکر بمدافعه و ممانعت وی برخاست و سردار دوست محمد خان از این راه خلاف پیمودن او برآشفته اول مردم

قزلباشیهٔ کابل را با خود یار ساخته بمد معاونت آنان و مردم کوهستانی که همراه داشت بمقاتله پرداخت و بقهر و غلبه داخل کابل شد و با وجود مخالفت سردار سلطان محمد خان بعد از متصرف شدن کابل از راه برادری او را پیش خوانده نوازش نمود و گفت باهم کار حکومت کابل را نظم و نسق داده بوضع برادرانه زیست میکنیم و او چون خود را گرفتار میدید این وقت سخن سردار دوست محمد خان را بگوش قبول شنیده وقتیکه فرصت یافت فرار آ در پشاور نزد سردار یار محمد خان شتافت چنانچه بیاید

ذکر فتنهٔ سید احمد و مولوی اسمعیل

﴿ذکر فتنهٔ سید احمد و مولوی اسمعیل هندی﴾

مقارن این حال سید احمد نامی که در کشور هند بسلك سوارهٔ نظام دولت انگلیس ملازمت داشت و چندی پیشتر از این هنگام مولوی اسمعیل نامی با چندتن دیگر از علمای دهلی او را مهدی موعود خوانده حشر و ازدحام نامی فراهم کردند و کارگذاران دولت انگلیس از بیم آنکه جم غفیری جمع شده مبادا شورشی در مملکت حادث گشته تشویشی بدولت روی دهد هر دو تن را اخراج المملکت نمودند وایشان از راه بحر جانب مکهٔ معظمه رهسپر گردیدند و بعد از ادای مناسك حج از راه مسقط (۱) و بلوچستان وارد قندهار شدند و از آنجا درین اوقات اشارت که رفت بکابل آمده در باغ سردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان از جانب ایالت مسکن برای ایشان معین گشت و سردار دوست محمد خان باسردار سلطان محمد خان بواسطهٔ نام سیادت و فضیلت علم مقدم هر دو تن را گرامی داشته بغایت احترام کردند وایشان در ایام توقف هر دو سردار را بجهاد سکهان که پنجاب و کشمیر را متصرف شده بودند تحریض و ترغیب زیاد نموده بر مرام کامیاب نگشتند باعث آن بود که هر دو سرداران قوت مقابله سپاه سکهان را نداشتند چرا که تو دولت بودند هرگاه این خیال را میکردند البته ضرورة غیر از شکست و بکشتن دادن مسلمانها دیگر ثمرهٔ حاصل نمیکردند پس ناچار از کابل بی نیل مقصود در پشاور رفته سردار یار محمد خان را ترغیب جهاد کرده و مردم صوات و قبایل یوسف زائی و ختك و مهمند و متوطنین کوهات و دیره جات را باسم سردار مذکور بنام غزا و جهاد سکهان گرد آوردند و با هری سنگه سپهسالار رنجیت سنگه طرح مقاتله انداخته در وقت تسویهٔ صفوف سید احمد بر پشت پیلی نشسته هر چهارپای آن را از زنجیر محکم بست و هر که از پای بستن پیلش سوال میکرد میگفت که چون پشت بجهاد دادن حرام است پایهای پیل را می بندم تا کراکاری لشکر اسلام روی دهد از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی که تا دم مرگ دامنگیر ضمیر انسانی اند روبگریز نهم و این گفتار او زیاده تر دل بجنگ دادند تا که بازار قتال رواج گرفته متاع جدال بکار افتاد و هنوز غالب از مغلوب امتیاز نیافته بود که سید مذکور خود را از روی پیل بزمین انداخته بمادیانیکه از یکی از همراهانش بود سوار و روفرار شده در کوهات رفت و از این کار او هزیمت بلشکر اسلام روی داده بسیار تن از ضرب تیغ مخالف بخاك هلاك افتادند و پس از مشاهدهٔ این حالت هر که شعور داشت قدم بپیرامون او نگذاشت و سردار یار محمد خان نیز روی دل از وی برتافته آخر الامر از دست وی کشته شد چنانچه بیاید و هم درین هنگام سردار سلطان محمد خان که از تصرف نمودن سردار دوست محمد خان کابل را خاطر گران گشته بود از کابل فرار کرده در پشاور نزد سردار یار محمد خان رفت

(۱) مسکت بکاف وقاف هر دو صحیح و دار الملك عمان و از بلاد بزرگ آن مکان است

ذکر لشکر کشیدن سردار پردل خان

﴿ذکر لشکر کشیدن سردار پردل خان﴾

(بکین خواهی سردار سلطان محمد خان)

چون سردار پردلخان از تصرف نمودن سردار دوست محمد خان کابل را و فرار کردن سردار سلطان محمد خان آگاه گشت بنابر معاهدهٔ که سردار شیردلخان در بین همهٔ برادران انعقاد داده بود از قندهار باهنگ جنگ سردار دوست محمد خان جیش جانب کابل در جنبش آورد و سردار دوست محمد خان نیز از توجه او خبر یافته از کابل بالشکر راه مدافعه برگرفت و مقارن کوچ کردن او مرض و باء در کابل حادث شده اندك اندك تا منزل سرچشمهٔ مقر همعنانی و رکاب داری اردوی او را کرده در آنجا اشتداد یافت و سردار پردلخان نیز در منزل مذکور رسیده مقابل هم فرود آمدند و بعوض آنکه با یکدیگر در اوبزند و خونها بریزند سموم مهلکهٔ وبا جان ربودن گرفت

که هردو لشکر بدفن مردگان خویشتن نمیرسیدند و پنج پنج وده ده میت را دریک حفره انداخته خاک براجساد ایشان میریختند تا که شدت مرض وباوحمایت اخوت کار محاربه را بمصالحه ومدارا انجام داده هردو برادر از در صلح سخن رانده وثیقهٔ عهد برنگاشتند وشروط وقیود ذیل را درج عهدنامه ساختند که سردار پردلخان باایالت قندهار قناعت کرده چشم طمع بغزنین وکابل بازنماید و همچنین سردار دوست محمدخان بحکومت کابل و غزنین اکتفا نموده ازقلات توخی فرا دست تصرف درازنکند وهم صدمردهٔ میدان کابل را جایگیر سیدال خان بیار وخیل ویک سمندرا باخورد کابل جایداد مواجب خدای نظرخان ومولادادخان ماما وکوده را عوض تنخواه ملامؤمن وتره خیل را سیورغال ایشیک آقاسی خانکل خان وقریه نانی غزنین را عوض مستمری حاجی زلا خان شناسد که مالیات قرای مذکوره را اسامی منبوره که هر کدام ازهمان مقام ونوکران سردار پردلخانند صرف مؤنت ومعیشت نمایند وهمچنین چند قریه ازمضافات قندهار را جایگیر نوکران سردار دوست محمدخان که ازان دیار بودند قرار ونگار دادند وجانبین خاتم برنهاده یک بدیگری سپردند که قلات توخی نقطهٔ فاصله بین جانبین بوده هریک ازان تجاوز نکنند بعد هرکدام بمقام خویش مراجعت کرده کار ایالت پیش گرفتند

﴿ ذکر مخالفت شهزاده کامران باشاه محمود ﴾

(بپدرش و لشکر کشیدن والی مشهد بمعاونت شهزاده)

ذکر مخالفت شهزاده کامران باشاه محمود بپدرش

درخلال واقعات مذکوره شاه محمود ازناصیهٔ حال شهزاده کامران پسرش آثار مخالفت ومخاصمت مشاهده کرده از خوف اینکه مبادا محبوسش کند ازشهر هرات بیرون شد وازمردم محال ونواحی فراه واسفزار جمعیتی فراهم آورده آهنگ قلع پسر کرد وشهزاده کامران که ازپدر روی فرزندی برتافته بود ازشجاع السلطنه حسن علی میرزا والی مشهد جهت دفع پدر کمک خواست واو محمدامین خان بازوکی را باپنجصد سوار از مشهد بمعاونت شهزاده روانه هرات کرد وکامران ازورود او کامروا گشته شاه محمود باحشریکه همراه داشت روی بسوی ولایات میمنه ومرغاب وبادغیس وغرجستان نهاد وازمتوطنین محالات مذکوره چهار هزار سوار بدست آورده عازم هرات شد وشهزاده کامران شهزاده جهانگیر پسر خودرا بمدافعه گماشت ومحمدامین خان بازوکی را که ازمشهد بمددش راه برگرفته بود درباغ شاه اقامتگاه داد وشاه محمود ازمنزل سرچشمهٔ بادغیس راه برداشته ازدامنهٔ معروف بکمرکلاغ روبنشیب اسب رانده بکنار هرات رسید واز گردراه جمعی رابدفع محمدامین خان امرتاختن کرد واو باپنجصد سوار خراسانی که همراه داشت لوای محاربه افراشته باهم در آویختند وهنوز منصور ازمغلوب معلوم نگشته بود که شاه محمود برشهزاده جهانگیر فرزندزادهٔ خود حمله کرده اورا از پیش برداشت اینوقت محمد امین خان بازوکی نیز پشت بجنگ داده بهمعنانی شهزاده داخل هرات شد وشاه محمود ایشانرا تعاقب کرده هرات را بمحاصره انداخت وشهزاده کامران ازبیم اینکه مبادا شهریان بروی شوریده پدرش را بشهر درآرند صورت کاررا بذریعهٔ مکتوب بشجاع السلطنه حسن علی میرزا آگهی داده اورا بمعاونت خویش دعوت کرد واو که دراینوقت بنشابور بود دراوائل ماه ذی الحجه سنه ۱۲۴۱ هزار ودوصد وچهل ویک مطابق ایام شورش سندیان و آهنگ سردار شیردلخان بتدمیر ایشان چنانچه گذشت ازنشابور روبهرات نهاده بکنار غوریان فرود آمد وشهزاده کامران ازورود او دراینجا قوی دل گشته ازهرات بیرون شده ازراه قتال باپدرش مقابل گردید وپس ازکشش وکوشش بسیار شاه محمود هزیمت یافته راه فرار برگرفت وشجاع السلطنه درچمن سنگ بست فرود گشته لشکرگاه ساخت وشهزاده کامران بااعیان واشراف شهر وارکان دربار خویش درچمن مذکور حاضر محفل شجاع السلطنه گردیده نیک نوازش یافت واورا بازای یاری و نوازشش ازراه مهمانی بشهر درآورده کلیدهای شهر وخزینه رابنزدش گذاشت واو ازهمه انگشتر عقیق را برداشته ارغون میرزا فرزند خودرا باپنجهزار سوار درهرات گذاشته دردهٔ اول محرم سال ۱۲۴۲ هزار ودویست وچهل ودوی هجری که دردهٔ اخیر اینماه چنانچه بشرح رفت سردار شیردلخان فوت شد ازهرات جانب مشهد مقدس مراجعت نمود

(ذکر رسول ونامه فرستادن قزلباشیه کابل)

(نزد فتحعلی شاه وشورش سید احمد)

ذکر نامه و رسول فرستادن قزلباشیه کابل در ایران

ازروداد اغتشاشات وانقلابات داخلهٔ مملکت افغانستان که مذکور شده آمد که اینفتور ازسال هزار ودویست وسی وچهار هجری ازسبب مکحول ومقتول شدن وزیر فتحخان اجرا یافته تااینوقت وبعدازین نیز برقرار بود چنانچه مرقوم شده میآید انشاءالله مردم قزلباشیهٔ کابل نیز پسران سردار پاینده خان رادرحکومت هربلدی جداگانه باهم متحد ودرامر سلطنت استبداد مخالف دیده واقامه شهزاده ارغون میرزارا درهرات شنیده عریضهٔ مرقوم ودرسال هزار ودوصد وچهل وسه هجری همدست حسین قلیخان جوانشیر نزداعلیحضرت فتحعلی شاه قاجار ارسال داشتند که هرگاه یکتن ازشهزادگان را بالشکر مأمور افغانستان نماید هرآینه تاگراه بدینمقام نزدیک کند ایشان دامن خدمت برمیان زده پسران سردار پاینده خانرا دستگیر کرده سپرد او مینما بندوشاه موصوف از جهت آنکه بادولت انگلیس بیشتر طریق موالات برگرفته بنابشورش هندوستان اولشکر کشیدنش جانب افغانستان ممنوع گشته بود دراسعاف حاجت قزلباشیه کابل تقاعد ورزیده بالتماس حسینقلی خان مذکور نامهٔ بمیران سند مسطور نموده رخصت مراجعت ازراه سند داد که شرح ورود او درانجا ومعاودتش بکابل رقم شده میآید انشاءالله تعالی وهم درأثنای واقعات مذکوره رنجیت سنگه لوای استیلارا اعتلاداده ولایات پنجاب وکشمیررا بالتمام متصرف شد وسیداحمد که کرمخنش ازپیش رقم گشت بعدازهزیمت یافتن داخل علاقهٔ بنیرشده مردم آنجارا برانگیخت که بقوت بازوی ایشان قلعهٔ اتک را ازتصرف رنجیت سنگه باز کند وشادیخان مهمند که دراینوقت ازطرف رنجیت سنگه قلعه‌دار آنجا بود بدفع سید احمد برخاست واو باتفاق میربابو وغیره باشادیخان در آویخته کاری از پیش نبرد تا که شادیخان را بواسطهٔ ملا عبدالغفور نام بهانه صلح خواسته هلاک ساخت بعدازبنیر راه جبال خدوخیل پیش گرفته بصوابدید فتح خان پنجتار بحکومت قوم یوسف زائی قراریافت ولیکن مردم آنجا ازصمیم قلب بحکومت اورضا نبودند زیرا که دختران مردم یوسف زائی را زجراً وکرهاً بجدید الاسلامان اهل هنود ومردم مسلمان هندی که باوی همراه بودند بزناشوئی میداد وازین کردار سیداحمد سردار یار محمدخان برآشفته باسه هزار تن مرد پیکار وشش عراده توپهای آتشبار بعزم رزم سید احمد از پشاور جانب علاقهٔ یوسف زائی راهی شد و ازانسو مولوی اسمعیل که مشیر و مرید سیداحمد بود باششصد تن از مردم هندوستانی آهنگ مدافعه کرده چون اعداد لشکرش کمتر ازسپاه سردار یار محمدخان بود توان مقابله را درخود ندیده حیلت انگیخته شب هنگام عزم مقام دلیران خون آشام سپاه سردار یار محمد دن فرمود وریسمان درازی را قطعه قطعه کرده باندک اندک فاصله قرار داده امر نمود که سر آن رشتهارا آتش زده جانب لشکرگاه سردار رهسپار شوند وهمراهان او همچنانکه مأمور شدند فتیلهای آتش زده بدست گرفته روی بسوی اردوی سردار یار محمدخان نهادند وافواج او ازمشاهدهٔ شعلهٔ فتیلها هراسناک گشته سراسیمه سان دست باآلات جنگ بردند ودران ظلمت شب کراماً زجاه مفهوم نمیشد بگشاد دادن توپ وتفنگ پرداخته ازخود وبیگانه را بزیرزدن گرفتند ودرعین گیرودار سردار یار محمد خان بگلولهٔ جان ستان مرگ دوچار شده ترک زندگی کرد ولشکریانش ازدیدن اوهزیمت یافته جسدش را برداشته بکمال بی نظامی راه فرار جانب پشاور برگرفتند واکثر کشته اندکی جان بسلامت بردند واینواقعه دراوائل سال ۱۲۴۴ هزار ودوصد وچهل وچهار هجری بوقوع پیوسته سردار موصوف بعمر سی ونه سالگی دست از جان شسته درمزار شیخ حبیب بجنب مضجع سردار عطا محمد خان برادرش مدفون گردید

(ذکر حکومت سردار سلطان محمدخان)

(درپشاور ونامه فرستادن سید احمد نزد او)

ذکر حکومت سردار سلطان محمد خان در پشاور

وپس از کشته شدن سردار یار محمدخان مرحوم سردار سلطان محمد خان برادرش که از کابل چنانچه مذکور شد درپشاور رفته بود بمسند حکومت آنجا نشسته حکمروا گشت و کمرکین بخونخواهی برادرش بربسته باسیداحمد طریق مقاتله پیش گرفت وعبدالرسول خان بن عبدالواحد خان بن سردار رحیمداد خان شوهر همشیرهٔ سردار

دوست محمدخان را بالشکر بمدافعهٔ او فرستاد و او نیز بقتل رسیده سپاهش ازراه هزیمت وفرار داخل پشاور شد
واز حصول این فتوح مکنت سید احمد قوی گشته جمعیتش انبوه گردیده ومظفر انه درعلاقهٔ تنول در آمد
وسردار سلطان محمد خان دوباره باسپاه کینه خواه وسردار حبیب‌الله خان بن سردار محمد عظیم خان مغفور آهنگ
جنگ او کرده شکست یافتند وسید احمد منصورانه ازانجا حرکت کرده داخل علاقهٔ هشت نگر شده نامه ذیل را
بالنشاء واملاء وخط مولوی اسمعیل درروز بیست وچهارم ماه شوال سال ۱۲۴۴ هزار و دوصد و چهل و چهار هجری
برای سردار سلطان محمد خان مرقوم ومرسول داشت که نقل آن اینست بخدمت سرا پا عظمت سردار سلطان
محمد خان بعد از سلام مسنونه واضح آنکه چون بلسداری خاطر سردار یار محمد خان باعث تکدر خاطر عاطر
گردیده بنائ علیه راه رسل ورسائل مسدود شده بمجرد دعای غائبانه اکتفا کرده میشود اما الحال که بمنصب
سرداری پشاور رسیده برمسند ریاست نشست لابد بحکم آیه کریمه (کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون
بالمعروف وتنهون عن المنکر) وکریمه (المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف
وینهون عن المنکر) تجدید دعوت دیرینه لازم آمد که ای برادر عزیز این نصیحت بگوش هوش بشنو وبغور
تمام دریاب که دنیاو کاردنیا همه گذشتنی و گذاشتنیست واین جاه وجلال وعز و اقبال همه برباد شدنی هوشیار تجربه
کارهان است که خیال خودپرستی باجتماع قلیل الانتفاع دردلش نشست وجان خودرا باین زند کانی فانی نیست

عجو درستی عهد ازجهان سست نهاد   که این عجوزه عروس هزار داماد است

دیدید که سردار یار محمد خان راچه‌قدر غرور ونخوت بسر وخیال عزت وعظمت دردل نشسته هوای خودپرستی
کاخ دماغ شانرا گرفت که باچندین شورش بکمال جد وتعب بمخالفت رب العالمین محض پاسداری خاطر کافرلعین
کرفته وفساد وعداوت وعناد برسته بسر چندروز فقرای مهاجرین وغربای مجاهدین که تارک دنیا وطالب دین
وتابع حکم رب العلمین وسنت سید المرسلین اند چه لشکر کشیها نمودند وراه عداوت وبدخواهی پیمودند ایشان بشمشیر
وتوپخانه وشاهین خود مغرور بودند ومایان بمالک خود مسرور تا که قهر سبحانی بجوش آمد وتائید یزدانی
درخروش بچشم انصاف ببین که چه سان درلحظهٔ شمیدهٔ تقدیر آسمانی بظهور رسید وروز اقبال او درطرفة العینی بشب
ادبار بدل گردیده آخرالامر تنها بحضور مالک علی الاطلاق راه در نور دید وآنجا نه آن کافرلعین یار بود ونه کسی
ازمنسوبان خودش غمخوار پس شمارا لازم که فی الحال هوشیار شوید وازخواب غفلت بیدار که آخرروز یک
اجل بشما هم خواهد رسید ودر محکمه حساب بحضور رب الارباب حاضر خواهید گردید درانجا دوستی کافرلعین
وخوشامد منافقین بیدین وسخن سازی اشرار بدراه وتوجیهات ملایان گمراه منفعتی بشما نخواهد بخشید وهرچند
اکثر عمرخودرا درمخالفت رب العالمین وتملق منافقین بیدین ودوستی کافرلعین صرف نمودید وعهد ومیثاقیکه
بدرگاه اطاعت مالک علی الاطلاق بربستید اکنون بپاس خاطر برادر خود بشکستید اما مذکه نائب حضرت
رسولم وبدعوت بندگان آلهی بسوی راه راست شب وروز مشغول بزبان حال وقال این آیهٔ کریمه میخوانم
(قل یاعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور
الرحیم واتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یاتیکم العذاب بغتةً وانتم لاتشعرون)
باید بخلاف برادر خویش دربندگی خداوند بامن هم دست وهمداستان شده راه جهاد پیش گیرید وبسلام من فائز شوید
که گناه شمارا خدا عفو کند زیرا که درگاه او تعالی درگاه ناامیدی نیست (صدبار اگر توبه شکستی باز آ) انتهی وپس
از ارسال این نامه ازمحال هشت نگر کوچیده داخل علاقهٔ میچنی شد وازورود او در آنجا ووصول نامه‌اش سردار
سلطان محمد خان را دل از دست رفته از کثرت خوف ورعب پشاور را فرو گذاشت وسید احمد داخل پشاور
گردیده شهر واطرافش را متصرف شد ودو آبه وهشت نگررا باسم جاگیر بسردار سلطان محمد خان سپرده بنظم
ونسق شهر ومضافات پشاور پرداخت ورحل اقامت وطرح حکومت انداخت وبعد از اندک زمانی ملا مظهر علی

نقل نامهٔ سید احمد اخباری

نامی را در پشاور بنیابت خویش گماشته خود درجبال مهابن رفته اقامه گزید ومالیات کوهات را نیز وصول نموده
در موضع تنول همی برد تا که مردم پشاور وهند که درانجا بودند ازجور وستم او بجان رسیده بشوریدند وبسر
کردگی سردار سلطان محمد خان که درعلاقهٔ دوآبه اقامه داشت بقهر وغلبه شهر پشاور را متصرف گردیده ملا
مظهر علی را بادیگر منسوبان سیداحمد بقتل رسانیده سردار سلطان محمد خان را بحکومت برداشتند واز شنیدن
این خبر سید احمد را دوباره هوای شور وشر بسر افتاده لوای محاربه برافراشت ومدتی درموضع بالا کوت
هزاره چیج درقتل وقتال روز بسر بردتا که درسال ۱۸۴۹ هزار وهشتصد وچهل ونه عیسوی لشکر بسیار فراهم آورده
درموضع آستانه واقع دامن کوه مهابن اقامه گزید وکنار غربی دریای سندرا محل کارزار قرار داده باعساکر
رنجیت سنگهه وسردار سلطان محمدخان جنگها کرده آخرالامر درموضع بالا کوت ضلع هزاره چیج ازدست گروسنگهه
بقتل رسید وپس از کشته شدن او حصهٔ مشرقی افغانستان بغیر از پشاور همه در تصرف غاصبانهٔ سکهه در آمد
وآخرالامر باسردار سلطان محمد خان نیز راه مخالفت پیش گرفته موضع هشت نگر ودوآبه را ازمضافات پشاور
اخذ وقبض کرده کوهات را بمصالحه عوض آن دوموضع بسردار مذکور واگذار شدند وهمه جا لشکر اقامه دادند
وسردار سلطان محمدخان سردار دوست محمدخان را از کابل دعوت جهاد کرد که انشاءالله در موقعش ذکر میشود

ذکر فوت شاه محمود

(ذکر فوت شاه محمود و سردار پردل خان)

(ومراجعت فرستادهٔ قزلباشیه کابل از ایران)

درانثاء وقائع مذکوره شاه پسندخان که ازمشاهیر بزرگان افغان ودولت شاه محمود را نیک خواه وپاسبان بود
ازهرات درمشهد رفت که باحکمران خراسان قرار دادی کرده شهزاده کامران را بمعاونت او از ایالت هرات خلع
وشاه محمود را نصب نماید وپس ازرفتن او درمشهد شاه محمود که ازجور پسرش شهزاده کامران ایام عمرش را
درزاویهٔ خمول میگذاشت ومراد او ووظائف خویش ازخدا میخواست درسال ۱۲۴۴ هزار و دویست و چهل و چهار
هجری بمرض هیضه بدرود جهان کرد ودرهرات مدفون شد وهم چنین عطا محمدخان الکوزائی بمرض مذکور فوت
شده شهزاده کامران یار محمدخان پسر عبدالله خان سابقه حاکم کشمیر برادر عطا محمدخان را عوض عمش وزیر خویش
قرار داده مطمئن خاطر بحکومت هرات پرداخت و سردار پردلخان را نیز از مرض ربو وضیق النفس
اجل موعود دررسیده روز شنبه سلخ ذیقعدة الحرام سال ۱۲۴۵ هزار و دوصد و چهل و پنج هجری ازجهان درگذشته
در مزار حضرت جی واقع قندهار مدفون گردید وپس ازوی حکومت قندهار بسردار کهندل خان و سردار
رحمدل خان وسردار مهر دل خان قرار گرفت وهم درین هنگام عبدالصمد خان تبریزی که از نوکران خاص
محمد علی میرزا ابن اعلیحضرت فتحعلی شاه قاجار بود بعد ازفوت شهزاده مذکور ازایران انتقال کرده درهندوستان وازانجا
درلاهور نزد رنجیت سنگهه شده خدمت وملازمت بائسته نیافت وازانجا درکابل نزد سردار دوست محمد خان آمده
سرخدمت وملازمت شائسته یافت وفوج نظام را او درافغانستان بنانهاده رواج داد زیرا که یک فوج پیاده هزاری
ترتیب داده بقواعد نظام تعلیم حرب نمود وتاابنوقت سپاه فرمان فرمایان وحکم روایان افغانستان سوارهٔ گشاده
وپیادهٔ ساخلو بوده گویا که عساکر نظامیه را سردار دوست محمدخان آغاز نهاد وهمدرین احیان حسین قلی خان
جوانشیر چنانچه ازپیش رقم گشت که بانامهٔ فتحعلی شاه قاجار راه سندبر گرفت ودر نزد میر مراد علیخان سندی
خودرا سفیر دولت ایران قرار داده اظهار کرد که کار پردازان پایهٔ سریر سلطنت ایران تصمیم عزم تسخیر
افغانستان کرده زودا ست که جانب مملکت افغانستان یورش آرند وازین حمله مملکت سند نیز مصون ومأمون
نخواهد ماند ومیر مراد علیخان ازبیان او خوفناک گشته میرزا میر محمد علی نام شیرازی را باچندتن دیگر ازاعیان بسفارت
ایران گماشت و ایشان نزد شاه ایران رفته مکشوف داشتند که حسین قلی خان بکذب سخن رانده است و خود
حسین قلی خان ازراه بندر بمبئی دوباره وارد طهران شده بی نیل مرام درسال ۱۲۴۶ هزار و دو صد و چهل
وشش هجری بکابل برگشت وبخانه اش رسید

بنیاد فوج نظام در افغانستان

مراجعت فرستاده قزلباشیه کابل از ایران

ذکر شورش یلنک توش خان جمشیدی

وقتل حاجی فیروز الدین

ذکر شورش یلنک توش خان

وهمدرین اوقات یلنک توش خان جمشیدی ومحمد خان قرائی که گاهی جانب دار ایالت هرات میشدند چنانچه جابجا رقم گردیده است وهنگامی که حکومت خراسان را گردن اطاعت می نهادند درخفا باالله قلی توره حکمران خوارزم طرح اتفاق انداخته یلنک توشخان نزد وی شد وسردار سرحد ترکستان گشت بعد ترکمانان ساروق را بغارت وتاراج مضافات مشهد مقدس برانگیخت واحمدعلی میرزای والی مشهد بالشکر راه مدافعه برگرفته در پل خاتون واقع قرب سرخس باهم ملاقی گشته گروه ترکمانیه هزیمت یافت وجمعی ازایشان قتیل ودستگیر شده ازجملهٔ اسیران یکتن فرستادهٔ خان خوارزم بود که ازجانب اوبسوی محمد خان قرائی طریق رسالت می پیمود وشهزاده احمدعلی میرزا اورا رخصت خوارزم داده الله قلی توره ازجمعی شرمسار گشته باشهزاده راه موالفت اختیار نمود وبزرگان ترکمان تکه وساروق را برسم سلام نزد شهزاده فرستاده ایشان وارد اردوی شهزاده گردیده اظهار اطاعت کردند وشهزاده اسرای شانرا رها داده یلنک توشخان ومحمدخان قرائی نیز جبین اطاعت بزمین ضراعت سوده فرمان پذیر شدند ودرخلال این احوال حاجی فیروز الدین که ازدیر بازدر تربت حیدریه اقامه داشت درین وقت که شاه پسند خان چنانچه آنفاً اشارت رفت روانهٔ مشهد شده بود درآنجا که رسید خبر فوت شاه محمود را شنیده بدون آنکه باوالی خراسان اظهاری کند بعد ازچندی راه تربت حیدریه برگرفته نزد حاجی فیروزالدین شد واورا ازانجا باخود برداشته در ترشیز برد تاازنائب السلطنه عباس میرزا که باآهنگ تسخیر ممالک ترکستان وافغانستان وارد مشهد شده بود معاونت جسته شهزاده کامران را از هرات بیرون کنند بعد رهسپار خدمت نائب السلطنه گشته حکومت هرات را ازنزد اوبرای حاجی فیروزالدین حصول نماید ودرین ایام خسرو میرزا نیز بامر نائب السلطنه بالشکر راه ترشیز برگرفته بود که محمد تقی خان عرب میش مست حاکم ترشیز را که از رفتن درنزد نائب السلطنه تقاعد ورزیده بود گوشمالی بسزا دهد قضارا درشبیکه خسرو میرزا داخل قلعهٔ سلطان آباد شد بتاریکی شب یکتن ازنوکران حاجی فیروزالدین بطلب آب ازمنزل برآمده چون بیوقت بود گرفتار قراولان سپاه خسرومیرزا شد وحاجی فیروزالدین خبریافته ازشجاعت افغانی باشمشیر آخته برقراولان تاخته ایشانش نشناخته مقتولش ساختند واین واقعه درماه رمضان سنه ۱۲۴۶ هزارودوصدوچهل وشش بوقوع پیوست

قتل حاجی فیروزالدین

وقایع سال هزار ودویست وچهل وهفت هجری

ذکر توجه شاه شجاع جانب افغانستان

درین سال شاه شجاع را که ازدیرگاه درلودهیانه اقامه داشت داعیهٔ تسخیر افغانستان درسر افتاده مکتوبی بمیر مرادعلی خان والی سند فرستاد وازوی معاونت خواسته او بمعاضدتش برخاسته پیام قبولیت یاری کردن داد وشاه شجاع درروز ششم رمضان سنه ۱۲۴۷ هزارودوصدوچهل وهفت هجری از لودهیانه بیرون شده موضع موسوم بجودی را اقامت گاه ساخته باوجود تهی دستی بفراهم نمودن سپاه پرداخت وازین عزم او رنجیت سنگهه والی پنجاب آگاه گشته ازراه تلافی مافات قاضی ملا محمد حسن خان خانعلوم را نزد شاه شجاع فرستاده پیام داد که درینوقت که تسخیر مملکت موروثی پیشنهاد خاطر شاهیست اگراز طریق الفت کردار گذشته اورا قلم نسیان درکشند ووثیقهٔ دوستی مرقوم فرمایند هرآینه یک لک وبیست هزار روپیه نقد برسم مدد نثار قدم شاهی خواهد کرد وشاه پیام اورا پذیرفته بعد میان عبد الصمد جوی کشمیری ومحمد شریف خان ضبط بیگی که ازجانب شاه شجاع درلاهور وامرتسر جهت انجام دادن بعض امور مأمور بودند ازطرف رنجیت سنگهه راه درگاه شاه شجاع برگرفتند وپس ازانکه تجدید عهد درمیان آمده رشتهٔ میثاق انعقاد یافت هر دو تن رخصت شده از جانب شاه عبدالشکورخان اسحق زائی باایشان همعنان وهمراه گشته نزد رنجیت سنگهه رفت وهمچنین دیگر رایان وراجگان نیز باشاه شجاع طریق موالات پیش گرفته رایت معاونت برافراختند آنگاه شاه ازانجا راه برگرفته وارد ملیر کوتله شد ومردم آنسر زمین که همه افغانند ازطریق ایلی وقومی ملازمت رکاب شاهی اختیار کردند وچون وارد

فیروزپور شد میان عبدالصمد خان فرستادهٔ رنجیت سنگهه که آنفاً اشارت رفت باوای کشن چند وعبدالشکور خان فرستاده شاه شجاع حاضر آمده درباب مبلغ موعوده رنجیت سنگهه بعرض رسانیدند که بعداز عبوراز نهر سند واصل خزانهٔ رکاب شاهی خواهد شد وهردوتن فرستادگان رنجیت سنگهه رخصت مراجعت یافته شاه جاده پیمای صحرای مموت گشت ودران سرزمین نواب جمال الدینخان قصوری باپیر ابراهیم خان حاضر رکاب آمده مورد الطاف شاهانه شدند ودرینجا کپطان کلادمارتین دید پلتیکل اجنت لودهیانه و کپطان میکشن انگلیس نیز شرفیاب موکب شاهی گردیده شاه را تسلی بسیار دادند ودرموضع راناتو ملاعبدالشکور شرف اندوز حضور گردیده جهت اهتمام بعض امور رخصت انصراف لودهیانه یافت ودرمنزل بهاولپور بهاول خان ازسبب خورد سالی خائف گردیده التماس ملاقات منفردانه کرد وشاه التماس اورا پذیرفته بفاصله دوسه کروه ازاردوگاه دوررفته باوی وهمراهانش ملاقات فرمود واو تحفه وهدیهٔ بسیار از قبیل اسپ واشتر وسیم وزرمسکوک وغیره اقمشهٔ نفیسه ویکضرب توپ پیش کشیده مخلع گشت وتاکموکب شاهی رهسپار مضافات بهاولپور بود درعلوفه وآزوقه قصور نمود وانگاه که موضع کوت که محل مشترک میران سند وخیرپوراست فرودگاه لشکر شاه گشت میران سند از راه اطاعت پیش آمده مهامم پذیره بتقدیم رسانیده عرض پرداز شده التماس کردند که ازپرتو وصول کوکبهٔ شاهی درشکارپور ودرنگ ورزیدن درانجا مبادا مردم بلوچیه وغیره نزدیک ودور خائف گشته سروشوری درمملکت اندازند پس احوط آنست که شاه اقامهٔ دائمی شکارپوررا مقرون بصواب وصلاح ندانسته در دیگرجا اقامتگاه قرار داده هرچه ازنقد وجنس که برعهدهٔ مابگذارند درهمانجا رسیده انگارند

ذکر اطاعت نمودن میران سند وسر باززدن بشان

از قبول اطاعت به تحریک انگلیسان

ذکر اطاعت کردن وسر باززدن میران سند

وشاه که درین وقت مکنت واقتداری نداشت ناچار ملتمس سندیان راپذیرفته قبول اقامهٔ یازده روز را درشکارپور نمود وایشان چهل وهشت هزار روپیه وذمه گرفته قرار دادند که بدو قسط واصل خزانهٔ رکاب شاهی نمایند ومقارن اینحال دیک نام انگلیس باتوکران واردوی کپتنی که همراه داشت برطبق تسلی که کپطان کلادمارتین دید و کپطان میکشن نامان انگلیس درصحرای مموت چنانچه آنفاً مرقوم گشت بشاه داده ونیز گفته بودند که اردوی اندکی ازدولت انگلیس ظاهراً باسم کپتن اصلاح وباطناً بمعاونت شاه میرسد وارد شده آنگاه شاه با اوسپاه خویش ازآب عبور کرده درباغ شاه واقع شکارپور نزول فرمود وازانجا نیز برخاسته درباغ شهزاده سلیمان فروکش کرد ومدتی ازموعد قسط قرار داد اول سندیان گذشته پشیزی بخزانهٔ خالی از همه چیزشاهی نرسید تا که شاه و کیلان ایشانرا درلشکرگاه طلبیده مطالبهٔ وجه موعوده را فرموده درجواب سخنان درشت ناصواب شنید واین درشت گوئی وسرباززدن سندیان از اغوا و القای فرنگیان بود که میران سندرا بفریفتند چنانچه از مخالفت ظاهری دیک و کمپل نامان انگلیسی که یکی افسر فوج ونیک خواه شاه ودیگری بامیران سند معاون وهمراه گشتند و مذکور شده میاید بوضوح می پیوندد خلاصه میر مراد علی خان که مرد عاقبت اندیش وهنوز گرفتار دام حیلهٔ کسی نشده مستقل رأی خویش بود از راه اصلاح بزبان عجز والحاح پیش آمده بتوسط قاضی ملا محمد حسن خان عرض والتماس کرد که من طریق خدمت میسپارم و منحرف از راه اطاعت قدم نمیگذارم اما شاه را درین حرارت تابش آفتاب جانب افغانستان بسرعت و شتاب رفتن جائز نمیشمارم و همچنان راصواب می پندارم کهشاه از زشت خوئی ودرشت گوئی وکلا بخاطر چیزی راه نداده ناشنیده انگارند ودرعلاقهٔ متعلقهٔ نیازمند فروکش کرده طرح اقامت انداخته ترک توقف زمین متعلقهٔ میر خیر پور که رو از گفتهٔ خود برتافته است فرمایند وشاه عرض اورا بگوش قبول شنیده دیگر چیزی نگفت تااینکه موعد قسط دوم نیز بسر رسیده پشیزی واصل نگشت وعلاوهٔ آن عمال وضباط میر خیر پورطریق اعتساف (۱) برگرفته راه انصاف را بروی شاه بستند چنانچه بار کبیر بکرایه بوی نمیدادند وبهزار زحمت ومشقت ووسائط ووسائل وجه هردو قسط را بوصول رسانیده هرچه می شنید

(۱) اعتساف بیراه رفتن وبیداد کردن

ومیدید تغافل کرده هیچ نمیگفت وهم شمار سپاه شاه افزونی گرفته بحدی رسید که تنخواه ماهوار لشکرش بعد
هزار روپیه انجامید وازعدم وجه ایفای تنخواه دلتنگ گشته ناچار بتوسط سردار سمندر خان ومحمدشریف خان
ضبط بیگی نود هزار روپیه از ساهو کاران شکاربور قرض گرفت ونود هزار روپیهٔ دیگر از وجه موعودهٔ
رنجیت سنگه نیز رسیده فی الجمله مطمئن خاطر گشت واین وجه را به تنخواه سپاه داده بعد بتحریض وترغیب
میران سند وخیر پور نفاق در لشکر شاه افتاده بادبك نام انکلیس عهد بستند که شاه را از میان بردارند واو
خواست که کبل نام انکلیس افسر حصهٔ دیگر افواج شاهی را که هنوز راه خلاف پیش نگرفته بودند
باخود یار کند واو نظر بیکدل بودن افواج ماتحت خویش که جانبدار شاه بودند رای او را
نه پسندیده بلکه ضرر دولت خود دانست زیرا که هنوز چنانچه میبایست حکومت دولت ایشان دران
ولایات نفوذ نیافته وامور بلبتکل ایشان سرایت نکرده بود وچونه نام انکلیس شریك اندیشهٔ دبك شده رای
کبل را استوار نداشت ودر اثنای این ماجرا میر مراد علیخان که خیر خواه شاه بود بدرود جهان کرد فوت میر مرادعلیخان
وآنگاه که بعض فرنگیان که افسران افواج شاه بودند باخیر پوریان یکجهت وهمراه گردیدند جرأت وجسارت
خیرپوریان مزید گرفته طبل مغائرت بکوفتند وهر که را که ازراه ملازمت وطریق معاونت روی بسوی اردوی
شاه می‌نهاد عریان وبیجان میکردند وازین جسارت خیرپوریان شاه بر آشفته حکم کرد که مردم سندی را هر که
باشد از عرض راه شکاربور ونواحی آن گرفته در ریاست که حاضر سازند ومامورین شاه کما کثرها ایشان چنانچه
اشارت رفت متفق ودر خفیه متعهد شده بودند ایشان را بحضور نیاورده بلکه نظر بخشم شاه ازمواقع هلاك
ومساکن خوفناك ایشان را دور کردند که ایمن باشند تا که الهدادخان پیشخدمت بادوصد سوار مامور حفاظت
کوهی گردیده ازالتماس او حاجی هدایت‌الله‌خان لهو کردی پیشخدمت نیز باپنجصد سوار و گل محمدخان رساله
دار باهزار تن پیادهٔ جرار بهمراه اومقرر گشتند ودر روز رسیدن ایشان فوج اول ودوم سندیان بمدافعه ومقاتله
پرداخته اکثر ایشان کشته گشتند وبقیة السیف هزیمت یافته حاجی هدایت الله خان ازلشکر شاهی بقتل رسید
وشاه پس ازشنیدن این ماجرا سردارسمندر خان بامیزائی را باهزارسوار کشادهٔ خودش وچندرساله وچندفوج
پیاده بگوشمالی سندیان تعین کرد وسندیان حشر وازدحام تمام فراهم گشته بقرب بکهر سنگر سدید استوار کردند
وسردار مذکور کاری از پیش نبرده وهمچنان مدتی بیکار بیکار روز بسر برد تا که سید کاظم شاه بالشکر حیدر
آباد ازراه امداد سندیان بکمك ایشان رسیده شاه بلشکرخویش امریورش فرمود چنانچه حمله کرده جنگ سخت
درپیوست وبسیارکس را بمخالك هلاك انداخته آخر الامر سیدکاظم شاه مقتول وسندیان مغلوب گشته عدد کشتگان
سندیان زیاده برهزارتن بشمار آمده ازلشکر شاه قلیلی قتیل شد وچهار ضرب توپ ازاتواب سابقهٔ پادشاهی که
درسند وبتصرف آنها بود وکار میفرمودند باتمام احمال و اثقال سندیان بتصرف افواج شاهی درآمده مظفر
ومنصور بعسکرگاه مراجعت کردند وهریك ازسران و دلیران سپاه که خدمتی بسزا کرده بود از عطای خلعت
وانعام زرمفتخر گشت وازجمله سندیان پسران میرمراد علیخان مرحوم که اخلاص پدرایشان بشاه معلوم بود
موردالطاف شاهانه گردیده اما ایشان خیانت ورزیدند چنانچه بیاید

﴿ذکر آهنگ کردن عباس میرزای نائب السلطنه﴾

(تسخیر هرات وافغانستان را)

ذکر عزم نائب السلطنه به تسخیر هرات و افغانستان

درخلال وقائع مذکوره و احوال مزبورهٔ سند چنانچه ازپیش بشرح رفت که عباس میرزا
نائب السلطنهٔ ایران بعزم تسخیر افغانستان و ترکستان وارد خراسان شده سرخس را غارتیده اسیران ایران
را ازدست ترکمانان استخلاص نمود و درسرزمین ترکانیه شور وغوغا انداخت و شهزاده کامران حکمران
هرات خواست که نائب السلطنه را بخود دوست گرداند مکتوبات محمد خان قرائی را که بوایش
فرستاده و نوشته بود که این شورش نائب السلطنه درولایت ترکانیه محض دفع فتنهٔ ترکمانان وخوانین

خراسان یافتح قلاع قرائیان نیست بلکه غایت مافی الباب آن فتح هرات و تسخیر افغانستان است اگر بنوای
لشکری ترتیب داده روانهٔ تربت داری تامحافظت قلاع قرائی نمایند ومن نیز جمعی را که باخود موافق ومتفق
میدانم از خود رانده بحفظ وحراست هرات فرستم وحامل این مکتوبات وزیر یار محمد خان بود که چون نزد
نائب السلطنه رسید واز مطالعهٔ او گذرانید در حال محمد خان را که آگاه گشته عزم فرار کرده بود بابرادرانش
محبوس کرد وحکومت تربت حیدریه را بسهراب خان نامی ازپیشخدمتان خود تفویض کرد و ابراهیم خان
هزاره رابنیابت او گماشت ومحمد خان راباخود برداشته در مشهد برد ومحبوسش نگاه داشت ووزیر یار محمدخان
فرستادهٔ شهزاده کامران را نیز درتحت حفاظت پنجاه تن از پیادهٔ نظام گذاشت که تا یکسره شدن کار هرات
مراجعت نکند وهمدر بنوقت شاه پسندخان که بعدازقتل حاجی فیروزالدین از راه معاندت شهزاده کامران
درانشا پور بعزم ملاقات نائب السلطنه رفته بود ازآنجا نزد نائب السلطنه حاضر آمده درحبس وزیر یار محمدخان
جهت فتح هرات مبالغت نمود ومقارن انحلال شهزاده کامران برای استخلاص وزیر یار محمدخان ازراه حیله کس
بنزد نائب السلطنه فرستاده مکتوب کرد که مردم هرات نسبت بوزیر یار محمدخان اعتماد واعتبار کلی دارند چنانچه
باستظهار او مرا ازعمل ودخل حکومت باز داشته اند هر گاه اورا محبوس دارند ممنون احسان خواهم شد
وهمچنین وزیر یار محمد خان نیز ازدر کید وشید که ازراه خفا ازنوشتهٔ شهزاده کامران برای نائب السلطنه آگاه بود
عرضداشت نمود که شهزاده کامران بامن معاندت دارد اگر رخصتم دهید درهرات رفته شهر وحصار آن را
بدون بیکار بکار گذاران دولت ایران سپارم ونائب السلطنه بفراست ازمکائدهٔ هردوتن در یافته وزیر یار محمدخان
را زیاده تر بمحافظت بداشت وفرستادهٔ شهزاده کامران را رخصت مراجعت داد بعد وزیر یار محمد خان رانزد
خود طلبیده بوی گفت که مملکت افغانستان درزمان سابق ضمیمهٔ ممالك ایران بوده وپس ازقتل نادرشاه
احمدشاه سدوزائی دران مملکت اساس سلطنت مستقل نهاده تا کنون هرات بتصرف شهزاده کامرانست وباقی
مملکت بحیطهٔ ربط وضبط پسران سردار پاینده خان در آمده است پس میباید که شهزاده کامران هرات راتخلیه
کرده خود نزد شاه ایران آید ویا اینکه خطبه وسکه را بنام شاه ایران اجرا دهد و مالیات را بعهده گیرد که
رساند وپسرش را برسم گروگان روانه داشته آسوده حال شود والاقهر وغلبه هرات رابتصرف خواهیم اورد
ویار محمد خان بواسطهٔ یکتن ازملازمانش شهزاده کامران را ازین گفتار نائب السلطنه آگاه کرد واو دراواخر
سال هزارو دوصدو چهل و هفت هجری بازنامه ورسول نزد نائب السلطنه فرستاد که باوی چنان مدارا کند
که با اعمامش درایران مواساهی کرده ومیکند نادر آینده هفتادوپنجهزار روپیه که معادل یازده هزار تومان
ایران باشد باسم پیشکش روانهٔ مشهد مقدس نمایم بشرط آنکه دست از تسخیر هرات بازدارد والا ساختهٔ رزم
شود ونائب السلطنهٔ ایران ازین پیام شهزاده کامران بر آشفته تسخیر هرات را تصمیم عزم کرده حکم داد که
افواج اذربایجان ومازندران واستراباد حاضرمشهد مقدس شوند تاراه هرات بر گیرند امادر بنوقت نائب السلطنه
بفرمان طلب درطهران رفته شهزاده محمد میرزا بایازده هزارپیاده وسوار مأمور باقامهٔ مشهد وتهیهٔ اسباب سفر
هرات شده میرزا موسی خان رشتی بوزارت ونیابتش معین گشت ونائب السلطنه خوانین فتنه جوی خراسان
را باخود درطهران برده ازجمله محمد خان قرائی بادوتن فرزندان خورد سالش باقامهٔ اذربایجان مأمور گردیده
دیگران درطهران مقیم وهریك باندازهٔ خطای خویش گرفتار عتاب الیم امد وبعضی معفو شده نائب السلطنه
بعداز درك سعادت ملاقات شاه رخصت انصراف حاصل کرده روز نوزدهم ربیع الاول سال ۱۲۴۸ هزارو
دویست وچهل وهشت هجری ازطهران راه مشهد بر گرفت .

﴿ذکر وقائع سال هزارو دوصدوچهل وهشت هجری﴾

(ومأمورشدن لشکر ایران جانب هرات)

ذکر لشکر کشیدن محمد میرزا جانب هرات

ونائب السلطنه ازعرض راه خبوشان شهزاده محمد میرزا را فرمان کرد که رایت تسخیر هرات برافرازد
چنانچه شهزاده محمدمیرزا باشهزاده خسرومیرزا ولشکر آذربایجان ونجف علیخان شادلو وامیرعلی نقی خان عرب

وامیراسدالله خان وغیره بامر نائب السلطنه که هنوز خودش درراه بود ازمشهد روی بسوی هرات نهادند وشهزاده ملک قاسم بن حاجی فیروز الدین مرحوم وشاه پسند خان که باشهزاده کامران طریق مغایرت می پیمودند بااین اردو همراه شدند وپس ازحرکت شهزاده محمد میرزا نائب السلطنه وارد مشهد شده میرزا ابوالقاسم خان را باسواره وپیادهٔ رکاب خویش ازعقب شهزاده محمد میرزا روانه داشت وشهزاده اول وارد کهسان گردیده با آنکه وزیر یار محمد خان درمشهد محبوس بود کسانش بمحافظت قلعهٔ کهسان پرداخته شهزاده را ممانعت نمودند وشهزاده بقهر وعنف قلعه را متصرف شده جمعی ازپیادهٔ خراسانی را بحراست آن گماشته راه هرات برگرفت وفتح قلعهٔ غوریان را متحمل نشده درپل نقره واقع سه فرسنگی هرات رسیده فروکش کرد وشهزاده کامران باپنج هزار سوار ازدلیران کارزار افغان ازراه مدافعه روی محاربه بسوی اردوی شهزاده نهاد وجانبین در کنار پل مذکور باهم درآویخته فراوان خون یکدیگر ریختند وروزها بحرب وضرب بسر برده شب هنگام هرکدام بمقام خود شدند وروز دیگر شهزاده محمد میرزا ازپل نقره کوچیده درنیم فرسنگی شهرهرات لشکرگاه ساخت ومیرزا ابوالقاسم خان که ازقفای شهزاده راه برگرفته بود دوهزار پیاده وسوار بقلعهٔ غوریان بازداشته خود بابقیهٔ لشکریکه همراه داشت بمعسکر شهزاده محمد میرزا پیوست وشهزاده کامران چون شیرژیان باوجود قلت قلیله حمله ورگشته ترددات مردانه نموده چون خصم قوی وبسیار بود کاری ازپیش نبرده پس داخل هرات شد ومتحصن گشته بقلعه داری پرداخت ودرین اثنا عباس میرزای نائب السلطنه را درمشهد ایام عمرسپری شده ازجهان درگذشت وسران سپاه ایران آگاه گشته باشهزاده کامران راه صلح پیش گرفته میرزا موسی خان ونجف علیخان را درشهر نزد اوفرستادند وایشان رفته کارمحاربه رابمصالحه انجام داده میرزاموسی باشکرگاه مراجعت کرد ونجف علیخان جهت اهتمام (۱) قیود مصالحه ومعاهده درشهر هرات توقف کرد بعده شهزاده محمد میرزا ازدور هرات برخاسته راه معاودت جانب مشهد برگرفت وامیر اسدالله خان را امر کرد که دوصد خانه وار متوطن کهسان را کوچ داده باخودببرد وخودش دراواخر ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۴۸ هزار ودویست وچهل وهشت هجری وارد مشهد مقدس شد وپس از وی نجف علیخان که در هرات درنگ کرده بود بایک تنیکه از طرف شهزاده کامران مأمور سفارت گشت داخل مشهد گردیده پیام شهزاده کامران بگذرانیدند که ازهر قراریکه وزیر یار محمد خان شروط مصالحه وقیود معاهده را منعقد گرداند مقبول است وشهزاده محمد میرزا برطبق پیام اووزیر یار محمد خان را از زندان نزدخود طلبیده اولاً از حبسیکه شده بود عذر خواسته بعد بااوچنین قرارداد که شهزاده کامران خطبه وسکه را بنام شاه ایران کرده هفتادو پنجهزار روپیه باپنجاه طاقه شال نسج کشمیر برسم پیشکش بفرستد واوقبول کرده کس نزد شهزاده فرستاده ازقرار داد وقبولیت خویش آگهی داد واو بدون مساهلت نقد وجنس مذکور را ازهرات درمشهد فرستاد و کار مجادله ومنازعه فیصل یافته جانبین مطمئن خاطر شدند

(۱) اهتمام غمخواری کردن وهمت درکاری گماشتن وتوجه دلی کردن

(ذکر بغی پسران میرمراد علیخان مرحوم)
(وشورش لشکر شاه شجاع درسند)

ذکر بغی پسران میرمرادعلی خان وشورش لشکر شاه شجاع

درسال ۱۲۴۹ هزارودوصدوچهل ونه هجری چنانچه تمرد نمودن پسران میرمرادعلی ازپیش اشارت رفت باوجود مراحم ملوکانه شاه شجاع باناظم حیدر آباد وغیره میران که سلسله جنبان فتنه وفساد بودند متفق وهمداستان شده بالشکر بسیار آهنگ پیکار شاه شجاع کرده چون وارد منزل لارکانه شدند شاه ازعزم ایشان آگاه گشته درروز چهاردهم ماه رمضان سنه ۱۲۴۹ هزارودوصدوچهل ونه بعزم مدافعه ازجائیکه بود بااردو رو بجانب لارکانه نهاده بیک منزلی شکارپور فرود آمد ونورمحمد خان ومحمد نصیر خان ولدان میرمراد علیخان که ازراه ایلیت بامیر خیر پور وغیره معاون شده بودند ازراه عاقبت اندیشی صاحبزادگان سرهندی را که مرجع ومآب وضیع وشریف بودند نزد شاه فرستاده عفو تقصیر وعذر گناه خواستند والتماس شان بمعرض قبول نیفتاده بار دیگر استدعا نمودند که محمد شریف خان ضبط یکی را ازحضور نزدایشان گسیل دارد تابرونق مرام کاررا انجام دهد ودرین امر سردار

سمندر خان را نیز واسطهٔ بین ومصلح طرفین قرار دادند چنانچه اومربی حالشان گشته شاه را بفرستادن محمد شریف خان درنزد آنها راضی ساخت ومشارالیه بامرشاه جانب لشکرگاه اوشان راه برگرفته صاحبزادگان سرهندی را باخود همراه بردوامر مکنون خاطر آنان رامعلوم کرده بانواب بهادر خان که معتمد میران حیدر آباد ومردم بلوچیه بود مراجعت کرد واوپس ازشرفیابی حضور شاه تمهیدات نیک بکار برده آتش غضب شاه را فرونشانید چنانچه عذر پسران میرمراد علیخان را پذیرفته چهار صدهزار روپیه بعهدهٔ آنها وغیره میران سند گذاشته امر کرد که بخزانه شاهی برسانند تاسرزمین سند لگدکوب سپاه ودستخوش تاراج نشده رایات عالیات جانب قندهار دراهتزاز آید وازین امرشاه لشکریانش که بطمع غنیمت مال ومتاع سندیان کمر معاونت بسته بودند آزرده دل و رنجیده خاطر شده افواج روهیله وهندی شورش آغاز کردند ونزدیک بود که لشکر ازهم بپاشد ولیکن شاه بتدابیر حسنه ومساعی جمیله اطفای آن نائره نموده بعدتاکید کرد که احدی ازمردم روهیله وهندی را درفوج نگذارند

﴿ ذکر توجه شاه شجاع ازسند جانب قندهار ﴾

ذکر توجه شاه شجاع جانب قندهار

چون ازلشکر فرستادن عباس میرزای نائب السلطنه درهرات چنانچه مذکورشد دولت انگلیس را درخاطر ناگوار آمد که مبادا ازمسخر نمودن شاه ایران افغانستان را خللی درهندروی دهد پس مستر مکنیل ایلچی دولت شان که در طهران بود جان مکنیل نائب اول خودرا روانه مشهد نمود که نائب السلطنه را از قصدش بازدارد امااورا حجتی که مطابق عهد نامهٔ دولت ایران وانگلیس باشد دردست نبود لاجرم بی نیل مقصود مراجعت کرد و کار هرات از سبب فوت نائب السلطنه بقراریکه رقم گشت فیصله شد وکارگذاران انگلیس از جواب نائب السلطنهٔ مرحوم اندیشهٔ دیگر ورزیده شاه شجاع را که بعزم استرداد مملکت موروثی خود آهنگ قندهار کرده ازلودهیانه تاسند آمده بودزیاده تر ترغیب وتحریض (۱) جانب قندهارش کردند واوباسی هزار مردپیکار دراوائل ماه ذیقعده سنه ۱۲۴۹ هزار ودوصدوچهل ونه هجری ازسند رو بجانب قندهار نهاد ودرعلاقه متعلقهٔ محراب خان بلوچ رسیده وی بپذیره برخاسته خواستهٔ (۲) وافرپیش کشیده درعلوفه وآذوقهٔ لشکر تقاعد نورزید وازسمر شدن خبران سفرشاه هواخواهانش شاد خاطر گشته فوج فوج و دسته دسته برکاب او حاضر میشدند چنانچه کثرت سپاهش بجائی رسید که خودش می نویسد که ازانبوهی لشکر بخاطرم میگذشت که آیا کدام صاحب تخت وتاج چنین بحر مواج درتحت رایت خود خواهد داشت واگر داشته باشد چگونه دیگری درمقابل اش علم مقابله خواهد افراشت وبااین چون همهٔ آن لشکر ایلجاری (۳) وازقواعد نظام عاری بودندافسوس دست میداد الغرض محراب خان بلوچ کسان وخویشان خودرا ازراهیکه بدرانش رفته بودند گسیل درگاه شاه نموده التماس کرد که بزرگان بلوچیه ازلجوجیت دست باز نکشیده سردرقید اطاعت من درنمیاورند اگر درینوقت نخست تنبیه وتهدید آنها فرموده شود نیکو خواهد بود که بعد باطمینان خاطر بملازمت رکاب حاضر آیم وشاه امر کرد که خود شما حاضر حضور شده رهبر خدمت شوید تامردم بلوچیه قرابت ملازمت شمارا برکاب شاهی دیده از سطوت قهرمانهٔ خسروانه مطیع ومنقاد ریاست شوند والا هرچه دردل داری بجزای آن گرفتار خواهی آمد ومحراب خان بفریب داد محمد خان غلیجائی مختارکار خود که باسرداران قندهار قرابت داشت ازآمدن سرباز زد وشاه درموضع شال ومستنگ جهت استمالت محراب خان چندروز درنگ فرموده شهزاده محمدتیمور را بالشکر امر حرکت فرمود وانگاه که محراب خان راه اطاعت نه پیمود ازقفای شهزاده راه برگرفته سرزنش اورا معطل بوقت فرصت گذاشت ودرعین راه نوردی ازرسیدن عریضهٔ شهزاده محمدتیمور مفهوم خاطر شاهی شد که مردم روهیله وهندوستانی که بااردو همراه اند باز طریق خلاف اختیار کرده نزدیک است که تیغ فتنه ازغلاف بر کشند وشاه بسرعت باد وشتاب سحاب باسوار وشبگیر راه درنوردیده باردوی شهزاده رسیدو آتش فساد آن دوجماعه اززبانه زدن باز ماند ومکشوف گشت که برانگیزندهٔ این نائرهٔ خلاف جهانداد خان بامیزائی بود که ازتقرب سردار سمندرخان بامیزائی بدربار شاهی حسد برده کج روی اختیار کرده خواست که فتنهٔ استوار نماید امااز سطوت وهیبت پادشاهی چیزی نتوانست وهمچنین دیگران که سلسله جنبان شوروفغان بودند جرأت نمی توانستندو شاه اگرچه ازحال همگنان آگاه بود بحوصلهٔ عظیمه

(۱) تحریض بضاد معجمه یعنی بر انگیزانیده

(۲) خواسته متاع واسباب

[۳] ایلجاری باصطلاح مردم افغانستان فوج ملکی یعنی لشکر غیرنظامی وبی تنخواه را گویند ۱۲

سلطنت وتقاضای وقت مدارا فرموده هیچ نمیگفت و اگر کسی علناً پاس ولحاظ حکم پادشاهی را نکرده جسارت وجنایتی می نمود بضرب چوب ادب میشد وازانجمله پاینده خان بن سردار مددخان اسحق زائی روزی بقرب بارگاه شاهی بایکی ازخوانین گفتگو کرده بلاتحاشی دست بقائمهٔ شمشیر بردوشاه آگاه شده نخست حکم قتلش داد بعد بشفاعت خوانین دراق ازخون اودر گذشته محبوسش فرمود وپس ازچندی اخراج البلدش نمود خلاصه شاه شجاع ازانجا که این ماجرا بوقوع پیوست اسب عزم رانده در آخر ذی الحجهٔ سال ۱۲۴۹ هزار ودویست وچهل ونه هجری در بند ذاکرد واقع دو کروهی قندهار فرود آمد

﴿ ذکر محاربه شاه شجاع ﴾

(باسرداران قندهار ومحاصرهٔ حصار آن)

ذکر محاربهٔ شاه شجاع باسرداران قندهار

درظهر روز فرود آمدن شاه شجاع درموضع مذکور جمعی ازپیش تازان سرداران قندهار تا کنار لشکر گاه شاه اسب رشادت رانده وسپاهی نشانداده افواج شاهی بعزم پیکار ودفاع ایشان برخاسته ایشان از جنبش سپاه شاه بدون ستیز و آویز راه مراجعت جانب شهر بر گرفتند وروز دیگر که غرهٔ محرم سال ۱۲۵۰ هزار ودوصد وپنجاه هجری بود شاه شجاع ازبند ذاکرد کوچیده متصل حصار نادر آباد فرود آمد تا گر سرداران قندهار عزم کارزار کنند لشکر شاهی باستظهار دیوار قلعهٔ مذکور استوار وپایدار باشد ولی قندهاریان عزم رزم نکردند وشاه بعد اززوال آفتاب پا برکاب نهاده تافاصلهٔ گلوله رس توپ نزدیک شهر شده باصفوف آراسته بایستاد وقدری درنگ کرده لشکریانش آهنگ یورش کردند وشاه نظر باینکه خصم پشت بر حصارند مبادا وهنی (۱) بروی کار آید سپاهش را از یورش بازداشت وباوجود آنهم ازینطرف آنطرف دست بردی کرده اکثراز اسب وآدم قندهاریانرا تلف نمودند تا که سرداران قندهار را غیرت گریبان گیر شده عزم پیکار کردند وهنگام عصر نائرهٔ کارزار شعله ور گشته سردار سمندر خان پسر وخان زادگان درانیه درمیمنهٔ سپاه جای گزیده بمحاربه گرائیدند وبسیار تن ازیکدیگر را بخاک هلاک انداخته درمرحله قندهاریانرا پس میساختند وبازهجوم آورده بجنگ می پرداختند تا که روز بیگاه گشت وتاریکی شب حائل گردیده هر کدام بمقامش بر گشته سرداران قندهار پس از درامدن بشهر دیگر بر نیامده متحصن شدند وافواج شاه اطراف شهر را گرفته بمحاصره پرداخته خودش همه روزه بر اسب نشسته تاجین نزدیک شهر گردش وسپاهرا تاکیدی فرموده بعسکرگاه معاودت می نمود ولشکریانش سلامت کوچها آراسته خودرا نزدیک شهر رسانیده سنگرها برافراختند وچنان بقرب قلعه جای گرفتند که جانبین سخن همدیگر را شنیده باهم مبارزت ومناظرت مینمودند تا که راه امد ورفت قلعگیان مسدود شده دواب ومواشی شان ازعدم علوفه کاه دیوارها را خوردن گرفتند وازعسرت ساکنین بلد وحرفه وران را از شهر بیرون کشیدند ومال ومنال صاحب ثروتان را صرف نمودن آغاز کردند وبااینهمه مضایقت ومعاسرت گاه گاهی ازشهر بیرون شده وحمله کرده بازمیگشتند چنانچه روزی بعداززوال آفتاب ازباب هرات خارج گشته چون تیر شهاب بسنگر محمد شریف خان مهمند که خالی از ذهن وآسوده نشسته بودند باشمشیر های آخته بتاختند وشریف خان بدون آنکه سراسیمه شود ودست ازپا گم کند بمدافعه پرداخته چند تن ازایشانرا بخاک هلاک انداختند وشهریان ازباره وبروج سنگریانرا بزیر توپ وتفنگ گرفته نگذاشتند که ازسنگر سر برآورند وازین آوای توپ وتفنگ وهیاهوی مردان جنگ شاه نیز بر بارگی رزم نشسته تمامت سپاه را امر بتیاری وخود داری کرده چند دسته از سوارهٔ نظام را بمدد ویاری محمد شریف خان فرستاد وخود تاجین قرب سنگرها اسب رانده دلیران سپاه را تاکید خودداری وترغیب استواری همی نمود که چشم شهریان بروایت هیئت آیت شاهی افتاده کسانیکه از شهر بیرون شده سرگرم مقاتله بودند دست از جنگ برداشته لوای هزیمت جانب شهر افراشتند وبعضی ازایشان درعین گریختن قتیل وبرخی جریح گشته نیمی بشهر در آمدند وجمعی ازسواران ایشان طبل اطاعت نواخته علم انقیاد جانب شاه افراختند وشاه ایشانرا بادلیران سپاه خویش که پای شجاعت فشرده کار رشادت پیش برده بودند همه را ازعطای خلعت سرافراز وممتاز ساخت وکشتگان رزمگاه را امر دفن فرموده زخم یافتگان را بمراهم مراحم ملوکانه التیام دادن آغاز نمود وبعد ازان ازسبب مقتولین ومجروحین سپاه که لشکریان شاه خشمناک واندوهگین

(۱) سستی کردن وسست شدن

گردیده بودند همه را حکم یورش داد که روضهٔ حضرت جی وباغ سردار رحمدل خان را که بازشهریان هجوم آورده متصرف شده بودند بتصرف آرند وتمامت سپاه باسر شاه برهردو جا حمله کرده با آنکه گلولهٔ توپ وتفنگ ازبروج وبارهٔ حصار چون تگرگ مرگ برسر ایشان میبارید روبرنتافته هردوموضع را متصرف گشتند وسواره وپیاده که درهردو مقام اقامه داشتند بعضی با دیگرانیکه از شهر برای مدافعه برآمده بودند ازدر هزیمت بشهر در آمدند وبرخی سلام کرده پاره دستگیر شدند وسلامیان نوازش یافته رهسپر خدمت شدند وپس ازحصول این فتح سرداران قندهار را دست ازکارزار بازمانده براه فرستادن رسل ورسائل نهادند وباب ارسال مکتوب برابا ملا محمد حسن خان خانعلوم که رابطهٔ سابقت با او داشتند گشادند ودرین اثنا همهٔ لشکر شاه شجاع ازدرانی وغلجائی وروهیله و هندوستانی که خودرا چیره دست پنداشته بودند بعرض رسانیده التماس کردند که شب هنگام یورش برده شهررا مسخر نمایند وشاه ازفهم معانی حال واستقبال مسئول ایشانرا بگوش قبول جانداد چه باخود اندیشید که ضرب گلوله لشکرش بدیوار وازخصم بجان وتن مردان کارزار نشسته کاری ازپیش نخواهد رفت امادلیران سپاه ازعزم خود باز نگشته استوار شدند واصرار همی کردند تا که اجازت یورش حاصل نموده شبی باهنگ یورش پیش خزیده اطراف قلعه را فرا گرفتند وبعد ازتوپ اول ودوم مقررهٔ مستمره که هر کدام بمقامی مترقب وگوش باواز هم بودند وصمت وسکوت بروی کار آمد و خاموشی رواج گرفت تمام سپاه خودرا بکنار حصار رسانیده پای همت پیش نهاده پا بهرا گذاشتند و شهریان که بواسطهٔ بعضی ازغمازان عسکر شاهی ازین یورش آگاهی یافته خودرا بکمین کین آرام گرفته بودند بمجرد صعود دادن و برفراز حصار بر آمدن پیش تازان لشکر شاه شجاع زدن توپ و تفنگ پرداخته بضرب شمشیر اشناع همه را بزیر دیوار انداختند وبسیار کس را از مراتب نردبانها که بمثابهٔ مور ازپی هم رو ببالا بودند بضرب کلوخ وسنگ وریختن آب جوش داده نگونسار ساختند وبا وجود آن که سپاه شاه هر گز راه پیش بردن نداشتند ازغیرت آنکه خود خواستار یورش شده بودند تاروشنی صبح دست ازهجوم آوردن وبازپس نشستن نکشیده بامدادان خائب وخاسر بسنگرهای خویش مراجعت کردند وازجمله کشتگان بسیار ودلیران نامدار یکی محمد رضا خان برادر زادهٔ سردار سمندر خان بود که همه باعث آه وافسوس شاه شدند وچون زمان محاصره ومحاربه طول کشیده بچهل ونه روز کشید خوانین غلجائی بگوش هوش شاه رسانیدند که سردار دوست محمد خان ازمکتوب برادرانش که باو رسیده کلام مجید را ذریعهٔ مدد خویش ساخته باسران مردم قزلباش وکابلی سو گند درمیان نهاده که عیال وجان معاون وی باشند چنانچه بالشکر آراسته ازهردو کروه ازکابل راه قندهار برگرفته وورود است که وارد قندهار شود بنابران لازم ومتحتم است که شاه یکی ازشهزادگان را باجیزی ازسپاه بانسداد راه او گمارد تا از آمدنش بقندهار باز دارد که بااطمینان خاطر بقیهٔ فوج همت برتسخیر قندهار مصروف نماید وشاه که کیسهٔ آرزویش اززر نقد تهی بود وقوت لشکر فرستادن را باوجودیکه پنجاه هزارتن سواره وپیاده دررکابش حاضر بود درخود ندیده رضا بتقدیر داد

﴿ رسیدن سردار دوست محمد خان درقندهار ﴾

(وهزیمت یافتن شاه شجاع)

ذکر ورود سردار دوست محمد خان در قندهار

چون خبر آمد آمد سردار دوست محمد خان سمر گشته درافواه لشکریان شاه افتاد شاه از راه حزم (۱) واحتیاط لشکرش را ازچمن شور سرخ واقع کنار نادر آباد کوچ داده نخست موضع قوشخانه و چشمهٔ سه دو زائی را عسکر گاه قرار داد وازانجا نیز باندیشه اینکه مبادا افواج سردار دوست محمد خان که رهسپار دیار قندهارند در رسیده ازقفا وقندهاریان ازپیش روحمله ورگشته از دو جانب کار را بروی دشوار سازند ورخنه در استواری حصار روز کارش اندازند برخاسته خود در باغ عباس آباد وسپاهش ازسر یوزه ده مؤسس تاچهل دختران فرود گشته ازوسط بیکسو شدند وبازنردبانها ترتیب داده عزم یورش کرد ودرسحر شب انجام محاصره دوباره برشهر حمله فرموده لشکریانش نردبانها بروج وبارهٔ دیوار نهاده بالا شدن آغاز کردند واز همه پیشتر شخصی بر فرازشاه برج نورزائی برشده از جملهٔ پاسبانانیکه درانجا بخواب بود یکی

(۱) استواری وهوشیاری

از قبیلهٔ بارک زائی ازخواب بیدار گردیده دست بکوزهٔ پرآبی که نزدیکش بود برده سیک بر سر او زده از زیر دیوار
بکون سارش ساخت واو درحین غلطیدن بدیگریکه فراز شدن بود خورده باخود سرازیر کرد وهمچنین یک
بدیگری خورده همهٔ آنانیکه دریک نردبان پی هم پا گذاشته بودند فرو ریختند بعد صدای شور وغوغا بالا شد
جانبین بگلوله اندازی پرداختند ودران میان گلولهٔ از جانب لشکریان شاه بایشیک آقاسی حاضر خان فوفلزائی
که در اندرون شهر وروی دلش بسوی شاه بود رسیده ازپادرآمد وسرداران قندهار ازنگون سار گشتن او
شاد خاطر شده بزبان راندند که تیرقضا دوسترا ازدشمن جدا نمیسازد خلاصه اکثر ازیورشیان مقتول ومجروح
گشته خائبانه (۱) مراجعت کردند ودر روز این شب سردار مهر دلخان بامر برادرش کهندلخان باآندکی از دلیران
پا از سنگهای محاصره بیرون گذاشته سنگرهای افواج شاه را که درحدود باغ سرداران افراشته بودند بر شکست
وتابیگاه روز مذکور حملههای مردانه ودست بردهای دلیرانه کرده شب هنگام بشهر در شد وچون سرداران
از سبب محاصره علم بنزدیک رسیدن سردار دوست محمد خان نداشتند بمشورت پرداخته قرار دادند که همگنان
ز شهر برامده برخصم حمله ور شوند تاهر که را خدا یار گردد اختر طالع مدد کار آید پس درروز پنجاه ویکم
محاصره برای نیرو آزمائی جمعی ازسوارانرا بیرون فرستاده درحینیکه سواری شاه از کنار شهر جانب باغ عباس آباد
میگذشت حمله کرده جنگ درپیوست وزد وخوردی واقع گشته قندهاریان ازصدمهٔ گلولهٔ توپ بی ثبات گشته پس
نشستند وپالان سپاه شاه را زبون پنداشته روز سه شنبه بیست ودوم صفرسال ۱۲۵۰ هزار ودوصد وپنجاه هجری که
روز پنجاه ودوم محاصره بود سردار رحمدلخان باسواره وپیادهٔ متعلقهٔ خویش ازشهر بیرون شده راه کتل باباولی (ح)
پیش گرفت واز کتل گذشته ازراه جلیران برغان و کند کان درعقب اردوی خصم رسیده بکمین کین نشست
وهمچنین سردار مهر دلخان باهتابعانش ازدروازهٔ شکارپور برامده بیرج علی وباغ بالا جانب شرقی لشکرغنیم را
گرفته استوار بایستاد وسردار میر افضل خان باملازمان خویش اسپ رانده جانب تل سرخ وپوزهٔ پیر پامال را
که طرف شمالی عساکر شاهی بود اقامتگاه قرار داد وسردار محمد صدیق خان بن سردار کهندلخان بادستهٔ دوم
ازفوج رکابی پدرش ازاثر سردار میر افضل خان راه بر گرفت وسیدال خان پیارو خیل باخان جمی خان ودیگر
پیارو خیلان که اکثر افسر توپ خانه بودند باتوپها کوه سرخ را محل ایستادن قرار دادند
وخدای نظر خان ماما بادو ضرب توپ بکوه تکار برشده مقام گزیده وهم در بخال سردار دوست محمدخان
قرار نوشتهٔ شاه شجاع که درج روزنامهٔ خویش نموده بالشکر شایان دررسیده باغ سردار رحمدل خان را فرودگاه
ساخت وقبل ازانکه فرودشود باسردار کهندل خان که همراه تمامت سران قبائل درانی واحشام سیستانی ودوازده
عراده توپ ازراه زیارت گاه کابلی شاه طریق ساقه روی سردار میرافضل خان را بر گرفته بود درپن کاه برج دروازهٔ
توپخانه ملاقات وباهم مصافحه ومعانقه کردند وچون وقت تنگ بود درنگ نکرده بمجرد وصول وفرود امدن
سردار دوست محمد خان درباغ مذکور ازهمهٔ مامورین مواضع متعدده مذکوره بالمره نائرهٔ جنگ شعله ور گشت
وسردار دوست محمد خان لشکر خویش را ترغیب جنگ کرده بزدن توپ وتفنگ گرائیدند ودرعین گیرودار بالنکه
توپی از انواب شاه شجاع بصدمهٔ باروت ترقید افواج سردار دوست محمدخان عقب نشستند وشاه درسراپردهٔ
خویش شده اعیان سپاه ازدرانی وغلجائی وبلوچی وسیستانی انجمن گشته شاه ایشان را خطاب نموده فرمود که
درانجا که اعداد سپاه باندازهٔ یک فرسنگ پراگنده ومنتشر اقامه گزیده اند باخصم جنگیدن ازراه حزم دوراست
وایشان سکوت کرده چیزی زبان نراندند پس شاه باندیشهٔ خویش شبیخون اختیار کرده امر نمود که تمامت سپاه
شبانگاه برخصم بتازند وسردار سمندر خان بامکئی ازسران سپاه بکجهت شده لب بپاسخ گشوده بعرض رسانیدند
که از شبیخون زدن بروز حمله نمودن نیکوتراست جه لشکر ازخستگی وکدا کش وروز درشب استراحت حاصل مینمایند
وبرای رفع خستگی شب فرصت نمییابند پس شاه معروض ایشان را پذیرفته عزم رزم روز کرد ودر روز مذکور باوجودیکه
تمشش می پنداشت وهم لشکرش ازشهر کهنه شاه حسین وچهل زینه تا کتل مورچه منتشر آاقامه داشت لوای محاربه
برافراشته همت برمقاتله گماشت وازسبب پراکندگی سپاه خود دروسط اقامتگاه گزیدنا بهرجانب فتوری روی دهد ازراه

(۱) خائب ناامید و بی بهره

معاونت ومعاضدت بدانسوی شود دوجانبین بهم درآویخته فراوان خون یکدیگر ریختند وچندرفعه یک بدیگر حمله ور
گشته درهر مرتبه سپاه سرداران را سستی روی داده پای پس می نهادند وبازهجوم آورده بجنگ می گرائیدند تاکه
درآخر چنان هزیمت یافتند که مغلوباً ازشهر ومنزل باغ درگذشته سردار دوست محمد خان لشکریان را هرقدر
ترغیب بایستادن کرد کسی گوش بسخنان او نداده بپای فرار میدویدند وافواج شاهی ازراه غلبه بقرب حصار قندهار
رسیده چهار ضرب توپ را متصرف شدند وچند مهار اشتر شهینک را باشهینک چیان زنده وسر بریده بدست آورده
باچند سر دیگر که ازاعیان سپاه سرداران بریده بودند از حضورشاه گذرانیدند وبنظر همهٔ حاضران فتح شاه را
حاصل وکار بمراد دلشد چنانچه خودش می نویسد که سردار دوست محمد خان رشتهٔ آمالش را باریک وقندهاریان
روز اقبال شان را تاریک دیده او از کنار قلعه دورشد وایشان عیال خودرا سوار اسپ فرار کرده عزم
گریز کردند ودرچنین حالت سرداران واعیانیکه مواضع متعددهٔ واقعهٔ اطراف سپاه شاه را چنانچه گذشت
گرفته بودند دست بشمشیر برلشکرشاه حمله کردند وازان میان سردار میرافضل خان برسرخود شاه شجاع که
اینوقت از حربگاه برگشته درباغ عباس آباد بیار کاهش نشسته بود تاخته اورا مغلوباً ازباغ بیرون ساخت وشاه
ازواهمهٔ اینکه مبادا دست گیرشود ازراه ادباررو در بادیهٔ فرار نهاد ولشکرش چون اورا روی بگریز مشاهده
کردند لاجرم دست از ستیز کشیده پایجادهٔ هزیمت نهادند وهر کدام جانب موطن ومسکن خود راه بر گرفتند
واز جملهٔ افسران نامی افواج نظامی شاه جنرال کمبل نام انگلیس که خودرا حامی شاه میشمرد دستگیر واسیر
سردار محمد افضل خان بن سردار دوست محمد خان گشت وتمام اسباب ومواشی ودواب وخیمه وانواب شاهی
بتصرف سرداران قندهار وسردار دوست محمدخان درآمده شاه بیدستگاه باصد سوار بشکیب وابوار روی بسوی
هرات نهاد که شاید ازانجا مکنتی حاصل کرده دوباره آهنگ تسخیر قندهار کند وبدین امید ازرود هیرمند عبور
کرده بکاریز اسحق زائیان عطف عنان نموده درسایهٔ درختان فرود آمد واستراحتی حاصل کرده روز دیگر
وارد منزل دوسنگ شد ودرقلعهٔ مددخان اسحق زائی روز را بسر برده هنگام شام راه بر گرفته جائی درنگ نکرد
تاکه بقلعهٔ واشیر رسید وازانجا علوفه وآذوقهٔ ضروریه برداشته داخل علاقهٔ متعلقه علیخان بلوچ واقع سرحد
سیستان شده ازانجا بدستیاری کد خدایان بلوچیه تاقلعهٔ لاش رسیده بحروز درنگ کرد بعد ازانجا حرکت کرده
درعرض راه منزل اول علیخان بلوچ والی سیستان وغلام رسول خان بن صالو (۱) خان اسحق زائی حاکم لاش
وجوین نزد شاه حاضر آمده تاموضع کده بملازمت رکابش راه درنوردیدند ودرآنجا خود علیخان حاضر گشته
درک ملاقات کرد وپس ازسه چهار روز صالوخان نیز حاضر شده شاه را تکلیف رفتن بلاش وجوین کرد وشاه علیخان را
بخلعت گران بها نواخته رخصت مراجعت بسیستان داده خودش بالتماس وتکلیفیکه صالوخان کرده وارد لاش وجوین
شد وازانجا اللهداد خان پیشخدمت را با مکتوب مشتمل برروبداد واقعهٔ قندهار نزد شهزاده کامران درهرات
فرستاد واوازماجرای گذشته اندوهگین گشته حاجی فیروزخواجه سرارا که ازدیگر اعیان نظر بمحرمیت در نزدش
توقیری داشت باتحف وهدایا همراه فرستادهٔ شاه کسیل کرده مکتوب نموده پیام داد که چون خط جدائی دربین
متصور نیست وهمهٔ رعایا فرمان براطاعتند میباید در دارالرفاه فراه شده اقامه گزینند واگر حاضر آمدن خود مرام ونظر
داشته باشند نیز مضائقه نخواهم کرد وشاه دوماه درلاش وجوین روز بیگاه کرده درایام توقفش اکثر از بزرگ
زادگان درانی چون علیم خان بن میرعلم خان نور زائی باعم وبرادر زادگانش و محمد عظیم خان بن زر محمد خان
نوفل زائی وسیف الدین خان بن یحیی خان بامیزائی و آقا جانخان بن میرآخور مهرعلیخان اسحق زائی
وغلام نبی خان بن علم خان علیزائی وغیره بزرگ وکوچک از راه اطاعت حاضر درگاه شاه شدند وپس
ازانکه مکتوبات متوالیه ومتتابعهٔ شهزاده کامران در باب اقامه گزیدن شاه بفراه بعلاوه اش پیوست
از اصرار اولاش وجوین را ترک کرده وارد فراه شد ودرآنجا تصمیم عزم کرد که جمعی فراهم
آورده بخلاف آنانیکه در نزع هراتش از تصرف شهزاده کامران ترغیب وتحریض میکردند قصد قندهار نماید
ومقارن اینحال مکتوب خسرو میرزا والی خراسان نیز ازمشهد متتابعاً بصالوخان همرسید که شاه را باخود

(۱) صالح بلفظ افغانی صالو تصغیر صالح است



درمشهد آرد تا کار برمراد کنند واو شاه را ترغیب بسیار برفتن مشهد کرده پذیرفته نگشت زیرا که مکاتیب خوانین درانیه واو بعاقبه نیز ازراه خفاء بشاه رسیده ومیرسید که عزم هرات کند وآنولایت را متصرف شود وشاه بخود اندیشید که مبادا بغرض جوئی خوانین درانی وهرات بساط دیگر گسترده شود که باعث خرابی کار شاهزاده کامران باشد وهم بدل جاداد که جهانیان خواهند گفت که شاه شجاع ازستیزیدن باخصم عاجز آمده بمحراب خانهٔ خویش پرداخت باری باین اندیشه ها ترک رفتن مشهد وهرات کرده ازراه ریگستان طریق کیچ وبلوچستان بر گرفت که در آنجا مکنت واقتداری بدست آورده بعد قصد قندهار وعزم کارزار کند وازجاده بگوا قطع بیابان ومنازل کرده بعداز چهارده روز وارد موضع مذکو جرو واقع قرب کلات نصیر تعلق محراب خان بلوچ شدوازانجا حرکت کرده تابش آفتاب چاشت را درمنتهای موضع مذکور گذرانیده تمام شب منزل زده چاشتگاه روز دیگر درنخلستان واقع فاصلهٔ یکمیل بکلات فرود آمدو محراب خان بلوچ خبریافته حاضر حضورش شدودرمنزل خویش دعوتش کرد وشاه بالتماس او درجائیکه تمنا کردنزول فرمودوسرداران قندهار ازراه نوردی اوبجانب بلوچستان آگاهی یافته سردار رحمدل خان را باپانصد سوار بتعاقب گماشتند چنانچه مقارن وصول ونزول شاه شجاع درنزد محراب خان بلوچ وی در موضع کرك واقع شش کروهی کلات رسیده باعث اضطراب خاطر شاه ومحراب خان شد وشاه سواران همراهش را امر مهیاشدن بدفاع کرده بدل گفت که محراب خان چیزی دانسته که ازانجا سپاه مخالفش دعوت کرده است ومحراب خان سواران شاه را ازمقاتله بازداشته گفت که ازانجا همچنان که آمده است اگر مراجعت کرد فهو المطلوب والا اورا بنیروی بازو معاودت خواهم داد اینرا گفته راه شفاعت برگرفته نزد سردار رحمدل خان شد وازدر ضراعت سخن رانده اورا ازدست گیر کردن شاه شجاع باز داشت مشروط باینکه اورا درخانهٔ خویش دیگر درنگ نداده بگذارد که آهنگ دیگر ولایت کند وسردار رحمدل خان شش روز درانجا توقف ورزیده کمال آدمیت ومهمان نوازی ازمحراب خان دیده تحفه و هدیهٔ شایان گرفته مراجعت کرد ومحراب خان شاد خاطر بمنزلش معاودت نموده بازای این خدمت ازشاه التماس کرد که شهنواز خان وفتح خان در نزدم محبوس بودند وهردو تن اززندان گریخته داخل ایل والوس علاقهٔ کیچ شده باتفاق واعانت سردار سمندر خان لوای شورش افراخته اندامید آنکه بتوجه شاهانه اطفای این نائرهٔ فتنه شود وشاه عذر بیدستگاهی پیش آورده بتسلیات زبانی مطمئن خاطرش ساخت وبعد ازچند روز براه درهٔ موله رایت حرکت افراخته پس ازنه روز درموضع کوتو فرود آمدوسردار سمندرخان را که باشهنواز خان وفتح خان درشورش همدستان شده ومحراب خان دفع آنرا التماس کرده بود بذریعهٔ مکتوب نزدخود خواسته آن دو تن دیگررا که درجهاك سرگرم مقاتله ومجادله بودند پیام داد که تاورود موکب شاهی دست ازمحاربه بازدارند وسردار سمندرخان حسب الخواهش شاه حاضر آمده آندوتن دست ازجنگ بازنکشیده پیام شاه را وقعی نگذاشتند تاکه شاه وارد جهاك گشته بپاس خاطر محراب خان که اورا زبانی تسلی داده بود آن دوتن را بادیگر بلوچان که داخل غمار (۱) فتنه بودند بتدابیر شاهانه مستمال ساخته خود بفراهم کردن لشکر پرداخت وسمندرخان نقیض عزم شاه شده گفت که درچنین حالت بی استعدادی جمع آوردن لشکر نزدخود متعسراست زیرا که قبائل واحشام (۲) اجتماع واداب آنست که امروز انبوهی پیش آمده فردا گروهی پس میروند و مبالغ کثیر بمصرف شان رسیده معاون وغم شریك کس نشوند وخصم آگاه گشته دربی مالقندوما کوه نشین وبادیه گزین شویم وهم وقت آنقدر وفا نکند که افواج نظام شکست یافتهٔ قندهار خبریافته فراهم آیند پس بامردم الوسی درمقابل خصم چیره دست ایستادن جزازشکست یافتن چیزی دیگر حاصل نخواهد گشت وشاه ازدلائل اوفسخ عزم کرده سردار سمندر خان را که درحالت این گفتار رش تب عارض شده بود رخصت فرموده درسیوی نزد اهل وعیالش رفته قالب ازروح تهی کرد وشاه ملازمین رکابش را امر بدفن او کرده تاسف وحسرت بسیار نمود وعیالش را باقامهٔ جهاك امر کرده خود بادل پر آرزو ازانجا جانب لودهیانه رو نهاده وارد لارکانه شدوچند روز جهت رفع خستگی وحصول استراحت درانجا درنگ کرده درایام توقفش میران خیرپور وبزرگان حیدرآباد حاضر حضور شاه شده هریکش دعوت منزل وخانهٔ خویش کرد وشاه بنابرزیارت

(۱) غمار بضم اول یعنی انبوهی و بسیاری آب وبسیاری مردم

(۲) احشام خادمان ولشکریان

فوت سردار سمندر خان

مزار لعل شهباز حیدرآباد را برگزیده روی بدانسوی آورد ودرروز بیست ونهم ماه رمضان سال ۱۲۵۰ هزارو دوصد وپنجاه هجری درباغ میرزین العابدین بکنار نهری فرود آمد وپس ازحصول استراحت و ادای وظائف زیارت واخذ تحفه وهدیه ازمیران آنولایت از جادهٔ جلمیر و بیکانیر رهسپار لودهیانه گشت و در روز هفدهم ماه ذی القعده سنهٔ ۱۲۵۰ هزار ودویست وپنجاه وارد آنجا شده بفکر فراهم نمودن سپاه پرداخت .

﴿ذکر متصرف شدن رنجیت سنکهه﴾

(شهر پشاور ومضافات آنرا)

ذکرازدست شدن پشاور

وهمدرین سال بخلال احوال مذکوره رنجیت سنکهه که باشاه شجاع معاهد ودرتسخیر ملك موروثی اورا معاضد گشته وباسردار سلطان محمد خان چنانچه ازپیش رقم گشت معاند بود لشکر جانب پشاور گماشته باسردار موصوف طرح مقاتله انداخت وجنگها کرده پشاور را بقهر وغلبه متصرف شد وسردار سلطان محمدخان ازراه هزیمت درعلاقهٔ باجور رفته اقامه گزید وهری سنکهه سپهسالار رنجیت سنکهه بایالت پشاور پرداخته بقیهٔ ولایات مشرق افغانستان را که تااینوقت بدست غاصبانهٔ سکهان درنیامده بودند همه را درتحت تصرف آورد وسردار دوست محمدخان پس ازانهزام شاه شجاع دو ماه در قندهار توقف کرده نائب عبد الصمد خان تبریزیرا که ذکر اساس نهادنش لشکر نظام را درکابل ازپیش بشرح رفت بسبب آنکه یکنفر ازسپاهیان نظام درمحاربهٔ شاه شجاع ازپیش روی اوفرار کرده واوخود سر بتشویش برانیده بود اخراج البلدش فرموده بعد برادرانش راوداع نموده بکابل مراجعت فرمود وازماجرای پشاور بسی متألم گشته عزم استرداد کردو بتهیهٔ سامان جهاد پرداخته آوازهٔ لشکر کشیدنش را جانب پشاور درافواه انداخت ودرینحال سردار امیر محمدخان برادرش بکوسیرش راجل موعود دررسیده بعمر چهل ویك سالگی بدرود جهان فانی کرد ودرکنار غربی مزار عاشقان وعارفان کابل مدفون گشت واین یك بیت که تاریخ انتقال اوست درذیل ابیات چندبلوح مرقدش منقور ومحکوك گردید   بیت

۱۲۷۰

گفتا که دل زحکم بکیر آنکهی بگو   رفت از جهان امیر محمد سوی جنان

مجموع عدد مصرع اخیر (۱۲۷۰) عدد کاف که بیست است ازان کاسته شده باقی (۱۲۵۰) ماند

وفوت او باعث سوگواری سردار دوست محمد خان شده ازعزمیکه پیشنهاد خاطرش بود بازمانده بماتم داری مشغول گردیدوتاسال هزار ودوصد وپنجاه وسه بادامن اصطبار پیچیده لشکر کشی اختیار نکرد تاکه بادغرور بکاخ دماغ هری سنکهه سپهسالار رنجیت سنکهه که برعلاوهٔ منصب سپهسالاری حکومت پشاور نیزداشت وزیده آهنگ تسخیر کابل کرد و بسردار دوست محمد خان نامه وپیام فرستاد که در کتاب اهل هنود مرقوم ومندرجست که درین تاریخ لشکر سنکهه بر کابل حمله کرده آن ملك را مسخر مینمایند وهرکه سرازربقهٔ اطاعت ایشان باز زده ربقهٔ انقیاد فرونیارد با آتش قهر گونهٔ احوالش تافته گرددپس سزاوارت آنست که روز کارت را بجابه سردار سلطان محمد خان برادر خویش تباه وسیاه نساخته ازراه متابعت پیش آئی وکابل را باسپاری والا پردهٔ اعتبار خودرا دریده وپشت دست را بدندان حسرت گزیده مشاهده خواهی کرد وآنوقت ندامت وزاری نخواهی داشت واز مطالعهٔ این ومسامعهٔ این سردار دوست محمد خان بسی برآشفت .

﴿ذکر لشکر فرستادن سردار دوست محمد خان﴾

(بسالاری برادر وپسرانش جانب پشاور)

ذکر لشکر کشیدن سردار دوست محمد خان جانب پشاور

درسال ۱۲۵۳ هزار ودوصد وپنجاه وسه سردار دوست محمد خان در جواب نامه وپیام هری سنکهه اعلام فرموده اعلان جنگ داد وسردار محمد افضل خان ومحمد اکبر خان پسران ونواب عبدالجبار خان برادر خودرا بالشکر شایان ازکابل جانب پشاور گسیل نمود وازانسوی هری سنکهه اعلام سردار دوست محمد خان را خوانده بعزم رزم ازپشاور جانب کابل راه برگرفت وانگاه که بالشکرش درموضع جمرود واقع یکمنزلی پشاور فرود آمد ازینطرف سردار محمد افضل خان بابرادر وعم و سپاهش بمنزل لوارك واقع اندرون درهٔ خیبر رسیده فرو کش

کرد ومقارن انجال حاجی خان کاکری روی دل بسوی هری سنکهه کرده بواسطهٔ یکی از افغانان خیبری ازراه خفا پیام داد که دروقت استوار شدن هنکامهٔ پیکار بهرجانب ازمعرکهٔ کارزار که باشد روازلشکر اسلام برتافته بسوی هری سنکهه شتابد تارخنهٔ دردیوار ثبات سرداران افتاده رواز جنک برتابند وروزدیکر سردار محمدافضل خان با محمد اکبرخان وجمعی ازدلیران طرف دست راست جای کزیده سردار شمس الدین خان با کروهی بساقهٔ لشکر قرار کرفت ونواب عبدالجبارخان باانبوهی درقلبکاه ایستاده میسره را با بسیاری ازمردان کار بحاجی خان کاکری کذاشته قرارداده که چون هری سنکهه ولشکرش حمله ورشوند حاجی خان ازجانب چپ وسرداران ازطرف راست باشمشیر آخته برقلبکاه لشکر هری سنکهه تاخته تا کشته نشوند ویاخصم را ازپیش برندارند روی برنتابند آنکاه جانبین بجنک پرداخته نائرهٔ قتال شعله ور کشت ودرینحالت حاجی خان کس نزد هری سنکهه فرستاده از بودنش درمیسره اورا آکاهی داده از جانب خود مطمئنش ساخت که دلیرانه حمله کند وبدل هراسناک نکردد وهری سنکهه این پیام اورا بروفق مرامش دیده بیباکانه یورش آورد وسردار محمدافضل خان ومحمداکبرخان وسردار شمس الدین خان ونواب عبدالجبارخان که هر کدام درمقامی بعزم رزم جای کزیده بودند دست بشمشیر حمله ور کشتند وحاجی خان کاکری مطابق پیامیکه بهری سنکهه داده وترغیب یورش آوردنش کرده بود همچنان ایستاده بجنک اقدام نکرد وایشان باخصم درآویخته خونها ریختند ودرعین کشش وکوشش پای ثبات نواب عبدالجبارخان لغزش کرده قدری ازمعرکهٔ کارزار برکنار خزید وسردار محمداکبرخان اورا دیده ازدر معاضدت جانب او تاخته پایدار واستوارش ساخت وتا یازده روز همه روزه ازبام تاشام بمقاتله ومحاربه بسر رفته غالب ازمغلوب امتیاز نکشت تا که روز دوازدهم جنک سخت درپیوسته لختی بلشکر اسلام شکست افتاد وهری سنکهه باپیش تازان سپاهش دلیرانه تاخته کروه اسلام را ازپیش برداشت ودرچنین حالت که سپاه سرداران روبهزیمت بودند سردار محمد افضل خان نظر درقفاء انداخته لشکر غنیم را در بین افواج سواره وپیادهٔ اسلام سرکرم تاخت وتاراز لشکر کاه ایشان جدا مشاهده نموده ازغیرت ترک هزیمت کرده چپ وراست تاخته وبهرسوی مردومرکب بخاک هلاک انداخته سردار محمداکبرخان نیز برادرش را کرفتار ستیز وآویز دیده عنان از کریز باز کشیده برخصم حمله ور کشت ودرعین کیرودار باهری سنکهه دوچار شده ویکدیکر راشناخته باهم درآویختند وتیغ حواله یکدیکر کرده پس ازردوبدل بسیار سردار محمد اکبرخان چیره دست شده بضرب شمشیرش ازپادر آورده فتحیاب کشت ودرینحالت سردار شمس الدینخان را کهرو در کریزداشت ملااسمعیل نامی ازسر کردکان پیادهٔ ساخلو آوازداد که ای سردار اسلام راغرق کردی عنان نکاهدار وسردار محمداکبرخان بعوض او جواب داد که بکوشید ودست از جنک مکشید که دلیران پایدارند وآواز توپ وتفنک برقرار چنانچه سردار محمد افضل خان پای ثبات فشرده واکثر هزیمتیان بدو پیوسته باستظهار او سرکرم پیکار بودند وسردار محمداکبرخان بعد ازقتل هری سنکهه ببقیهٔ سپاه او تاخته همه راهزیمت داد وسکهان سالارخودها را مقتول ولشکر اسلام را چون سیل روی بسوی ایشان دیده مخذولانه راه فرار برکرفتند وسرداران تعاقب نموده ایشان رازده وکشته تاقلعهٔ جرود رسانیده بمحاصره انداختند وچندفرد کاو را ذبح کرده درتالابیکه بقرب قلعه بود وسکهان آب ازآن برمیداشتند انداختند که سکهان آب برنداشته ازتشنکی قلعه را فرو کذارند ودر عصرا پیروز از کرم بیغایت آلهی که سیاه وسفید را روی امید بسوی او تعالی است باران شدیدی باریده کولی را که دران نزدیکی بود پرآب کرد وسکهان ازفضل قادر کارساز از آب بی نیاز شده در قلعه داری محکم واستوار کشتند وروز دیکر که هردو لشکر از کشته شدن هری سنکهه خبر یافتند سکهان قلعه را کذاشته داخل پشاور شدند وسرداران که از حصول فتح خورسند وشادمان کشته بودند عزم کردند که برسر پشاور بتازند اما نواب عبدالجبار خان ایشان را ازین عزم باز داشته کفت که صواب آنست که درهمین جا که متصرف شده ایم درنک کرده ماجرا را خدمت سردار دوست محمد خان مکتوب نموده اجازت حمله بردن برپشاور ویامراجعت کردن جانب کابل را التماس کرده هرامریکه صدور یابد بعمل آریم تا اکر نقصی روی دهد موردعتاب نشویم ودیکران سخن اورا پذیرفته نامه فتح فرستاده

نقل دست خط اعلیحضرت (سراج الملة والدین) اینکه اززبان بعضی مردم کهن سال شنیده ام که هری سنکهه برپشت پیل سوار بود وتماشای جنک را میکرد که ناکاه کلوله بر مقتل او رسیده فوت شد وقاتل معلوم نشد

اجازت یکی ازپیش رفتن ویامراجعت نمودن خواستند وازوصول مژده نامهٔ فتح سردار دوست محمد خان نخست نامه که مشعر برالزام رنجیت سنکهه ومشتمل بربرهان لشکر کاشتن وبهجت بخوشحالی دادنش بود از کابل نزداو فرستاد که نظر بسوء کردار ورفتارت که بروی کار آوردی لازم آمد که مکافات افعالت درکنارت نهاده آید وساخته جنک باش که متعاقب این مکتوب سپاه دیکر از کابل راه منکوب نمودنت برکرفته وارد اقلیم زمینت خواهدشد ورنجیت سنکهه ازدر معذرت پیش آمده ازروی ضراعت نسبت خطا کار را بهری سنکهه نموده خود را ازماجرای کذشته بیخبر مکتوب کرد وهم اشعار دوستی نموده اظهار فروتنی درمیان آورد وازینکه پشاور را باولایات پنجاب وکشمیر ودیده جات تغلبا متصرف شده بود تغافل زد وسردار دوست محمد خان ازمعذرت خواستن وضراعت نمودن او درشوقت بهمان قدر اکتفا کرده سرداران را بالشکر طلب کابل فرمود وحاجی خان را ازخیانتی که کرده وباهری سنکهه طرح موافقت انداخته بود اخراج البلد نموده نزد سردار کهندلخان رفت

(ذکر جلوس سردار دوست محمد خان برتخت امارت کابل)

ذکر امارت امیر دوست محمد خان

درسال ۱۲۵٤ هزار ودوصد وپنجاه وچهار هجری سردار سلطان محمد خان که از تغلب رنجیت سنکهه برپشاور چنانچه کذشت فرار ودر باجور قرار کرفته بود ازفتحیاب شدن سرداران ونامه عذر خواهی فرستادن رنجیت سنکهه نزد سردار دوست محمد خان آکاه وامید وار کشته ازباجور بعزم استمداد جستن ازسردار دوست محمدخان دراسترداد پشاور راه رجا بسوی کابل برکرفت وبشرف دیدار برادر مذکورش رسیده ازین آمدنش غبار کدورتی که سردار دوست محمد خان را بسبب کریختن او از کابل درآئینهٔ خاطر نشسته بود زدوده کشت چنانچه ازدر لطف باوی سخن رانده وباهم مشاوره کرده کربا عانت او واسترداد پشاور ببست ومردم اطراف را بشهر خواسته اعلان جهاد واظهار استرداد پنجاب وپشاور وغیره کرد وعلمای ملت که جهاد را بوظائف شبانروزی ازحضرت عزت جل اسمه خواستارند وکشتن وکشته شدن را درراه دین مایهٔ بهروزی وحصول زندکانی خود میدانند ازراه شوق وشغف انجمن کشته بعرض رسانیدند که امر جهاد منوط بوجود امیر ونصب لوای امارت است آنکاه چنین شخص را سزاوار است که سکه وخطبه بنام خود کرده علم جهاد برافرازد تا هر که از امرونهی او عدول کند کویا خلاف امر خدا ورسول کرده است ودیکران را لازم ومتحتم است که اطاعت وانقیاد نموده مخالفین را که بدبوای امرونهی او نشوند تنبیه وسرزنش کنند وبمدلول کریمهٔ اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم سر از اطاعت او باز زده خود را در ورطهٔ خزی وخواری نیندازند واینک کسیکه این زینت راشایانست نمائید زیرا که رای صائب وفکر ثاقب شعار است پس سردار دوست محمدخان ازبیان علماء وصوابدید جمی ازشرفا که خیرخواه اهل اسلام ورؤسای قبائل خواص وعوام بودند بسامان اسباب امارت پرداخته درانداززمان کار امارت را پیراسته ساخته وبرتخت امارت جلوس فرموده روس منابر ووجوه دراهم را بنام نامی واسم کرامی خویش مزین ومروج نموده سجع سکهٔ زررا بدین بیت منقر ومنقش ساخت

امیر دوست محمد بعزم جنک جهاد
کمر ببست وبزد سکه ناصرش حق باد

وپس از جلوس برتخت امارت آهنک جهاد کرده باشصت هزار کس از سواره وپیادهٔ پادشاهی ومردم ایلجاری الوس لوای سعادت انتما را بعزم جهاد وغزا از کابل جانب پشاور شقه کشا فرمود وازانسوی رنجیت سنکهه از کماهی حال آکاهی یافته ازلاهور وامرتسر وکشمیر ودیکر توابع خویش قریب صدهزار مرد پیکار باچهارصد عراده توپ درزیر رایتش قرار داده ازلاهور جانب پشاور راه برکرفت وامیر کبیر در موضع شیخان ازمضافات پشاور رسیده لشکر کاه ساخت ورنجیت سنکهه نیز دررسیده بمقابل اردوی امیری فرود آمد وجانبین چندروز درنک کرده آخرالامر امیر کبیر از مشاهدهٔ انبوهی سپاه وآراستکی آلات حرب وکثرت ادوات رنجیت سنکهه بخود اندیشید وبدل قرارداد که در اول امارت که سامان درستی بدست ندارد اکر کاری ازپیش برود فبها الموصول بالمطلوب والا مغلوب کشته تا کابل لشکر اهل هنود تعاقبش خواهند نمود پس نیکو آنست که بکابل مراجعت کرده بوجه دلخواه

و آراستگی آلات حرب وسپاه راه جهاد وغزایش بگرم وبدین اندیشها از انجا بکابل مراجعت فرمود دو سردار سلطان محمد خان با سردار سعید محمد خان وسردار پیر محمد خان برادران اعیانی خود از استرداد پشاور بنا بر مراجعت اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مایوس شده ناچار طریق دوستی با رنجیت سنکهه پیش گرفتند وبتوسط ومیانه روی ابوطویله نام فرانسوی چنانچه قصهٔ او گذشت باوی طرح مصالحه انداختند وهرچه رنجیت سنکهه بر ذمهٔ ایشان نهاد از قلت بضاعت وعدم استطاعت مجبوراً بر عهده گرفته متحمل گشتند شاه شجاع که در لاهور نزد او بود خط داد خطوا گذاری پشاور ودیره جاتها را هم که واگذار نموده باشند زیرا که رنجیت سنکهه با وجود استیلا وتغلب بحال اشنغر (۱) ودوآبه ونوشهره وکوهات را نائل باشد باسم جایگیر بدیشان مفوض داشته ایشان را با خود برده در شاه درهٔ لاهور جای نشیمن داد و هشتاد هزار روپیهٔ نانک شاهی نیز رسم جوخود برای ایشان مقرر ومعین کرد وخلاصه تا سال هزار ودوصد وشصت وشش در انجا روز بسر برده بکابل آمدند که انشاء الله مرقوم میگردد

(۱) هشتنگر

﴿ ذکر لشکر کشیدن اعلیحضرت محمدشاه قاجار جانب هرات ﴾

ذکر لشکر کشیدن شاه ایران جانب هرات

در خلال احوال مذکورهٔ سال ۱۲۵۴ هزار ودوصد وپنجاه وچهار هجری محمدشاه قاجار عزم تسخیر هرات کرده مقارن ارادهٔ او اعلیحضرت امیر دوست محمد خان که استرداد پشاور وپنجاب وکشمیر وسند پیشنهاد خاطرش بود از کابل وسردار کهندل خان از قندهار وسردار شمس الدین خان از هرات که این وقت نزد شهزاده کامران بود هر کدام بر طبق مرام خویش نامه ورسولی پیش شاه ایران فرستاده خواستار شدند که در تسخیر هرات وتدمیر شهزاده کامران کار بتأخیر نیندازد و شاه ایران فرستادگان ایشان را نوازش کرده هریک را با جواب مرقومه رخصت مراجعت داد ودر ضمن این ماجرا شهزاده کامران آهنگ تسخیر سیستان کرده حاکم آنجا از خوف وهراس او نزد شاه ایران رفت واو همهٔ روداد مسطوره را معین ویاور امر مکنونهٔ خاطر خویش دانسته نخست قنبر علی خان مافی را با یک قبضهٔ شمشیر که قبضه اش مرصع بالماس بود از عقب فرستادگان امیر کبیر وسرداران قندهار نزد سردار کهندل خان برسالت فرستاد وخود در روز چهاردهم ماه صفر سنه ۱۲۵۴ هزار ودوصد وپنجاه وچهار بعزم هرات از طهران بیرون شده در باغ نگارستان بارگاه نصب کرد وحاجی میرزا آقاسی مشیر دولتش با تمامت شهزادگان و بزرگان ایران تهیه سفر نموده در پیرامون آن باغ خیمه زدند ومیرزا آقاخان وزیر لشکرش بترتیب سپاه آذربایجان وافواج عراق ومازندرانی پرداخته تهیهٔ علوفه و آزوقه مشغول گشت وشهزاده کامران حکمران هرات از عزم شاه ایران آگاه گشته فتح محمد خان نامی را با پنجاه طاقه شال نسج کشمیر ودوازده راس اسپ برسالت نزد او گماشته در باغ مذکور شرف باریافت وتحائفیکه با خویش برده بود پیش کشید وملتمسات شهزاده کامران را بعرض رسانید که شاه اورا یکی از دولتخواهان دانسته عصیانی را که از در کذب نسبت باو نزد شاه باز داشته اند صدق نداشته هر آئینه وجوه دنانیر وروس منابر را بنام شاه رواج دهد وبیرون از طریق اطاعت راهی نه پیماید بشرط آنکه شاه زحمت سفر را بر خود وسپاه جانب هرات جائز نشمارد ومحمد شاه مسئول اورا بگوش قبول جا داده مصحوب رسولش پیام فرستاد که اگر شهزاده کامران بصدق سخن رانده است همانا چون سپاه بوی نزدیک شود از راه سلام پیش آمده بحکومت هرات باز داشته خواهد شد وشاه پس از رخصت دادن فرستادهٔ شهزاده کامران در روز یکشنبه نوزدهم ماه ربیع الثانی از باغ نگارستان کوچیده روز یکشنبه بیست وششم ماه مذکور وارد سمنان شده هفت روز درنگ کرده بعد راه بر گرفته روز شنبه دهم جمادی الثانی در بسطام فرود آمده بیست روز توقف نمود تا که اعیان مملکت با سواره وپیادهٔ خودها حاضر خدمت شدند وهم در انجا آصف الدوله والی مشهد حاضر حضور شاه گردیده بدلائل وبراهین اورا ازین سفر مانع آمد اما چون این خبر سمر گردیده در افواه افتاده بود گفتار اورا نپذیرفته از انجا اسپ رانده بمنزل خیرآباد نزول فرمود وچون وارد نشاپور گشت بیست روز توقف کرده بعد پا برکاب نهاده از منزل تربت شیخ جام (رح) اللهیارخان آصف الدوله را با دوازده هزار پیاده وسوار نظام ونه عرادهٔ توپ جانب بادغیس مأمور نمود واسکندر خان قاجار را با سواران قرائی نیز با او همراه ساخت وخود در موضع سرجام فرود کش نموده هفت روز مکث فرمود بعد وارد غوریان شده در وقت ورودش جمعی

از دلیران افغان که بمحافظت وحراست قلعه آن قیام داشتند از راه جنگ پیش رفته با عباس قلیخان ایروانی که پیش رو سپاه شاه ایران بود در آویخته زد وخوردی کرده چون اندک بودند مغلوب گشته بقلعه در آمده متحصن شدند وعباس قلیخان چند تن را از ایشان دستگیر نموده باچند سر که از کشتگان ایشان بریده بود بر داشته از نظر شاه گذرانید وشاه در روز هفتم ماه شعبان سنه ۱۲۵۴ هزار ودوصد وپنجاه وچهار بکنار قلعهٔ غوریان فرود شده شیر محمد خان برادر یار محمد خان که با جمعی از دلیران افغان بحراست قلعهٔ غوریان اقامت داشت درب قلعه را بر بسته بقلعه داری پرداخت ومحمد شاه خواست که قلعهٔ غوریان را همچنان گذاشته آهنگ هرات کند لکن بالتماس افسران سپاه که فتح قلعه را خواستار شده بعرض رسانیدند که اگر قلعه مفتوح نگردد سدی در بین سپاه شاهی ووارد بنیکه از مشهد بیایند خواهد شد پس همت بر کشودن قلعهٔ غوریان گماشته اتواب صاعقه بار را بگوله افشانی در آورد وقلعه گیان از کثرت وشدت گوله باری اتواب در قلق واضطراب افتاده امان خواستند ومسؤل شان شرف قبول یافته روز سه شنبه چهاردهم ماه مزبور شیر محمد خان با محمد علیم خان ومحمد طاهر خان از قلعه بیرون گردیده شرف باریافته مورد عفو شدند ومحمدشاه قلعهٔ غوریان را متصرف گشته اسدالله خان قاینی را با یک فوج خراسانی مأمور نگاهبانی آن نموده روز بیست وسوم ماه شعبان وارد هرات شده قرب مصلی ومزار ابوالولید فرود آمده لشکرگاه ساخت وشهزاده کامران ابواب شهر را بر بسته استوار نشست

﴿ ذکر تدابیر دولت انگلیس وروس ﴾

(ومآل اندیشی ایشان ورسول فرستادن ایشان نزد امیر کبیر)

ذکر تدابیر دولتین روس وانگلیس

مفصل این مجمل اینکه مستر مکنیل نام وکیل دولت انگلیس محرک توجه شاه ایران جانب هرات دولت روس را دانسته از نامه ورسول فرستادن اعلیحضرت امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار نزد شاه قاجار کشور هند را در معرض خطر ملاحظه کرد که مبادا افغان با ایرانیان متحد شده از راه آنکه کشمیر ولاهور وپنجاب وپشاور را از دست تغلب رنجیت سنکهه برکشند داخل هند نیز شده بمثابهٔ نادرشاه واحمد شاه تا دهلی بتازند پس در وقت حرکت شاه ایران جانب هرات با ایس نام ایلچی دولت انگلیس که برای رفع خطرات مذکوره جدید وارد طهران شده بود شاه ایران را دیده از حرکتش جانب هرات منع کردند ودر ظاهر اغتشاش هند را بزبان آورده باطناً سعی شان بدان بود که دولت ایران با افغان متفق نشوند وسخنها رانده دلیلها گفتند اما شاه ایران نظر بنامه وقاصد فرستادن امیر کبیر وسرداران قندهار ایشان را در باب هند که داخل عهد نامه ایشان بود اطمینان خاطر داده محض تسخیر هرات باعث حرکتش را اظهار وبیان کرده چنانچه مذکور گشت راه هرات بر گرفته وارد آنجا شد ومستر مکنیل در چارهٔ کار شده پی هم مکتوب بکارگذاران دولت انگلیس فرستاده خود همراه شاه قاجار جانب هرات راه بر گرفت وارباب پلتیکل دولت انگلیس بنا بر مکاتب مستر مکنیل الکسندر بارنس نامی را بسفارت نزد امیر کبیر فرستادند که بهر حیله وواسطهٔ که بتواند اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را از اتحاد با دولت ایران باز آرد وروی دلش را جانب دولت برطانیه کند وهمچنین مستر لیچ نامی را نزد سرداران قندهار فرستادند واز دیگر جانب شاه شجاع را که در لودهیانه بود دیده وعدها دادند که مملکت افغانستان را که ارثاً حق اوست از تصرف امیر کبیر وسرداران قندهار کشیده بدین سبب اورا یاری دهند که شرح حال او عنقریب مذکور میشود انشاءالله وچندی پیشتر ازین مستر پاتنجر نامی را بلباس ملای اسلامی روانهٔ هرات نموده بودند چنانچه او خود را در انجا مولوی هندی گفته حجرهٔ درس بر کشوده بتدریس وتعلیم طلاب پرداخت وچنان در دل شهزاده کامران ووزیر یار محمد خان جای کرد که هرچه میگفت ایشان بگوش قبول می شنیدند وهرچه امر میکرد ایشان از امر او عدول نکرده بجا میآوردند وعلاوه بر محفل درس مقتدای مسجد جامع هرات نیز شده خلق در نماز بدو اقتدا مینمود واظهار کرامات از مکتوباتیکه مخفیاً بدو میرسید نیز در نظر مردم میکرد چنانچه از روز خروج شاه ایران از طهران تا ورودش بهرات یک یک منزل را خبر میداد وشهزاده کامران را بتخویف وتحذیر نموده امر بتهیهٔ اسباب قلعه داری میکرد ونیز چون دولت برطانیه را در دفع شاه ایران محکم واستوار دانسته بود تسلی تسلط واستیلا

نیافتن بدیشان میداد وایشان بتعمیل امداو برداخته آذوقه وعلوفهٔ بسیار فراهم ساخته ملافیض‌الله بن ملا شمس‌الدین مفتی وباقرخان میرآخور وایشیك آقاسی را باشهزاده نادرمیرزا نزدالله‌قلیخان توره حکمران خوارزم ومضراب خان والی میمنه وشیر محمدخان هزاره فرستاده التماس معاونت کرد که ازمردم آن مواضع والوس تابعی وجمشیدی لشکری فراهم ساخته ازراه مدافعهٔ شاه‌ایران درهرات فرستندومقارن‌اینحال ویت کویچ نامی ازدولت روس باتحف وهدایا وارد کابل شده شرفیاب حضور اعلیحضرت امیر کبیر گشته تحفه‌اش بذیرفته آمد و هنوز سخن درباب دوستی ومواحدت جانبین درمیان نرفته بود که نامه ورسول محمد شاه نیز رسیده شرف بار یافت و چون شاه ایران شرحی از حیله وری الکسندر بارنس مرقوم داشته وصریح نگاشته بود که از فریبش ایمن نباشد تابدام تزویرش گرفتار نیاید وامیر کبیر قطع نظر ازهمه اتحاد را بادولت روس اولی دانسته‌رشتهٔ یکجهتی‌را انعقادداده الکسندر بارنس‌را بی‌نیل مرامش ازکابل بیرون کرده درهند فرستاد وفرستادگان روس وایران‌را نیز بعد ازعقد موالات‌ادولت روس رخصت مراجعت داده‌سپس دختر غلام احمد خان رابحبالهٔ ازدواج سردار محمد اکبر خان فرزند ارجمند خویش درآورده مراسم سور ومسرور بپای برد

﴿ذکر محاربات شهزاده کامران با اعلیحضرت محمدشاه قاجار﴾

ذکرمحاربات شهزاده کامران باشاه‌ایران

درروز ورود شاه‌ایران چنانچه آنفاً اشارت رفت شهزاده کامران شش‌هزار تن ازدلیران را بعزم‌رزم لشکر شاه ایران ازشهر بیرون فرستاده قبل ازانکه درمزار ابوالولید رسیده فرود شود بموضع یوزهٔ کبوترخان بامحمد ولیخان تنکابنی سرتیپ وفتح‌الله‌خان مانی که هردو تن باهمرا هانش طلیعهٔ سپاه شاه ایران بودند درحین عبور ایشان دوچارشدند وبکار زار برداخته بسیار تن را بخاك هلاك انداختند وباقرخان را ازنام داران سپاه ایران مجروح ساختند امادر پایان کار از کثرت عساکر شاه قاجار که از دنبال روبکار زار نهادند ثبات نتوانسته بشهر معاودت کردند ودرخلال این‌حال چند تن ازابطال رجال ازقفای اردوی قاجار تاخته یك زنجیرپیل را باپیل بانش هلاك ساخته بشهر درآمدند وهمچنین درشب اول جمعی از شجعان افغان بعزم شبخون از شهر بیرون شده زد وخوردی نموده مراجعت کردند وروز دیگر شاه قاجار چمن سنك سفید را محل فرود آوردن لشکر اختیار کرده چون درآنجا قرار گرفت دلیران افغان باهنك جنك ازشهر بیرون تاخته باحاجی خان امیر بهادر وهمراهان اودر آویخته خونها ریختند وبشهر برگشته روزشنبه بیست وهفتم ماه شعبان از ازدحام لشکر ایران بیرون شدن را درنیروی بازوی خودندیده بکلی حصاری گردیده بقلعه داری گرائیدند وافواج شاه‌ایران چون بحر مواج از چهار طرف رو بشهر نهاده محمدخان ماکوئی امیر تومان جانب‌شرقی درمقابل‌دروازهٔ‌قندهار جای گزیده قرار گرفت وموسی سیمنوف مهندس فرانسوی بکار فرمائی فوجیکه درتحت رایت او بودمأمور گشت واوسنگر سدیدی برافراشته سپاهیان نظام را کندن نقب وپیش آوردن سنگرتعلیم کرده بکار قلعه کشائی برداخت وهمچنین محمدولیخان سرتیپ تنکابنی باافواج قزوینی و جنرال بروسکی مهندس جانب دیگر شهر جای گرفته حاجی خان امیربهادر جنك بامیرزارضای مهندس‌باشی تبریزی زمین‌مقابل برج خاکستری را باجمعی فرا گرفت ودراینحال ازتقدیرات حی‌متعال بسرپیش بردن نقب دربین پیادگان قزوینی وفوج‌شقاقی بی‌اتفاقی روی داده‌جانبین دست بچوب وسنك برده مشت وگریبان شدند وپیادگان قزوینی باهنك انجنك سر ازسنگر بالا کرده شهریان که دربرج خاکستر جای داشتند سی تن از ایشانرا بضرب گلولهٔ تفنك هلاك کردند وباقی ازخوف خودرا درعقب سنگر انداختندوصمصام‌خان سرتیپ باپیروان‌خویش دربرابر دروازهٔ عراق‌سنگر استوار کرد و حبیب‌الله‌خان امیرتوبخانه بضرب گلولهٔ توپ توبی را که برزبرج خاکستر بودبست نمود خلاصه ازاطراف مار پیچ ها پیش آورده ازهمه مقدمتر فوج محبعلی خان خودرا بدیوار شهر نزدیك کرده یکصد وبیست تن درمسجد خرابهٔ که بقرب‌دروازهٔ قندهار بود جای گرفتندوشهریان شب هنگام یکصد تن باراده شبخون ازشهربیرون‌تاخته سه‌بار برجای گزیدگان مسجد حمله‌نمودند ودرهربار قتل وجرحی بروی کار آورده بشهر درشدند وبهمین منوال هرشب یورش برده ایرانیانرا رنج وتعب میانداختند تا که شهزاده‌کامران ووزیر یار محمد خان بامید کمك رسیدن از خوارزم ومیمنه

وغیره مواضع که‌بسرش‌را چنانچه ازپیش رقم گشت فرستاده مددخواسته بود طریق صلح پیش گرفتند که بهانهٔ طلع شاه ایران‌را ازتضییق‌دادن شهرباز دارند وانگاه که کمکیان دررسد ایشان‌از پیش و آنان ازپس لشکرایران را درمیان گرفته بقتال وجدال بردازند پس کس نزداعلیحضرت محمد شاه‌فرستاده طالب صلح شدند وشاه پاسخ نمود که‌شهزاده کامران باوزیر یارمحمد خان همین‌قدر اقرار واعتراف کنند که‌هرات خاك ایران است درازای آن ولایت خواف‌را نیز بدیشان سبرده راه مراجعت بر گیرم بشرط آنکه شهزاده کامران یاوزیر یار محمد خان یکی بپاس حرمت سلطنت ازشهر حاضر آمده بامن ملاقات کنند وهم میرعبدالرحمن خوش نویس‌را که در هرات بعسرت روزمیگذراند بدولت ایران سپارند که‌باعزاز واکرام کالش درایران‌باستراحت‌حال بگذراند وایشان این سخنان شاه ایران‌را که‌ازخوف دولت انگلیس که‌عزم مدافعه کرده‌بود گفت بذیرفتند وقراردادند که‌شاهزاده کامران نزد شاه‌ایران شود ومیرعبدالرحمن خودش قبول رفتن ایران نکرده سرباززده وابنوقت یانجر انگلیس که‌از وریاز بلباس‌ملائی وتدریس درهرات روز بسرمی‌برد ازپذیرفته گشتن خواهش شاه‌ایران آگاه‌شده لباس اسلامی را ازخود دور کرده بلباس رسمی کیش خویش پیش شهزاده کامران ویار محمد خان شد وایشان که تاابنوقت اورا ملاومسلمان دانسته‌احترامش مینمودند متعجبانه استفسارحال کردند واو خودرا‌یانجرانگلیس گفته‌ازرفتن شهزاده‌کامران نزدشاه ایران واداء مقتضیات آن‌مانع گردیده گفت که‌زنهار نرودو هم استعداد قلعه داری را ازایشان علم‌حاصل کرد که‌تاچند وتاکی‌پایداری خواهند توانست که‌بعداو بعلاج مدافعه بردازد ایشان‌بدواظهار کردند که‌هفت ماه استواری وپایداری کرده زیاده برآن نیرودربازو نداریم وثبات ورزیدن نتوانیم یانجر این‌را شنیده ایشانرا تاکید برتشدید قلعه داری کرد وبزبان راند که‌تاهفت ماه‌شاه ایران‌را از کنارهرات کنار کنم وبرای گواه گفتارش اظهار کرد که فردا تاسه‌مرتبه علم سفیدی دربین لشکرشاه ایران بلند وپست گشته‌اگر برقرار واستوار ماند همانا‌شاه قاجار بی‌نیل مرام رهسپار دیارخویش شود والادست از جنك بازنکشد روز دیگر برطبق اظهار او جنرال مکنیل که ازعزم شاه ایران‌واقف بود سه دفعه علم‌سفیدی‌رابرافراشته وفرودکرده دیگر بلند نساخت وشهزاده کامران باوزیر یار محمد خان گفتار یانجررا ازدرصدق دانسته ازقراریکه باشاه داده بودند سرباززده دل‌بجنك دادندومعطل بتصوریکه ازرسیدن کمك خوارزم ومیمنه نمودند نکردند ویانجر دست‌بخرج زر گشوده ازتجار یهودیهٔ هرات مبالغ زیادی قرض گرفت وجنرال مکنیل که ازطهران بااردوی شاه ایران همراه آمده‌بود راه هندبر گرفت وشاه حسین‌خان نامی را مأمور سفارت لندن کرده ازراه تهنیت جلوس علیاحضرت و کتوریا بتخت سلطنت روانه ساخت تاشبهات مکنیل راکه مرقوم ومحصول داشته‌بود رفع کند ودولت‌انگلیس را بادولت ایران بهمان عهدیکه در میان‌انعقاد یافته‌بود متحد ساخته دفع منافشه نماید واو ازلندن بی‌نیل مقصود مراجعت نموده کاردولتین بمعادات کشید که‌انشاءالله درموقعش مسطورمیگردد وشاه‌ایران ازابانمودن شهزاده‌کامران که‌اشارت‌رفت برآشفته‌تشدید محاصره کرد وهمت برفتح هرات‌گماشت وازصدور حکم‌شاه که دربابسخت‌نمودن محاصره کردامیربهادر جنك اجازت یورش خواست وشاه درجواب‌اولاونعمی نگفته‌سکوت کردواو‌سکوتش راحمل بررضا نموده آهنك یورش کردوسوراخ نقبی اکه برذمهٔ او وپیروانش بودپیش آورده بخندق وصل کردودرتاریکی‌شب خندق اسمعیلیه میرزارضای مهندس بدونمود ازخاك‌انباشته کرده‌لوای یورش برافراشت وخودش جلووپیروانش ازقفاحمله ورشده ازخندق درگذشته زخمدار گردیدوهمراهانش‌یان‌زخمدار اورا برداشته پس‌نشستند وهمچنین جاءدیگر که‌سوراخ نقب‌را تاخندق رسانیده بودند محب‌علیخان جراحت یافته خائبانه‌معاودت کردند ودرین‌اثنا روزی جمعی‌ازدلیران افغان ازشهربیرون شده درجائی بکنار دیوارشهر کمین کردند تاحاملین‌علوفهٔ اردو رااغارت کنند ولیکن‌مهدی‌خان قراپاپاق(۱) خبریافته برایشان‌بتاخت وبیست‌تن رامقتول ودستگیرساخت ومقارن‌اینحال بیست‌وچهار دوبه‌ازمالیات طون وطبس که‌دراردوی محمدشاهی آوردندوهم چیزی ازفلوس قورخانه‌وغیره اسباب‌اخود داشتند شهریان خبریافته جمعی‌ازدلیران راکماشته سی‌تن ازمحافظین را کشته‌نقدوجنس‌را بر گرفته مراجعت کردندوپس‌ازین‌سانحه میرزاجان مستوفی وسردار شمس‌الدینخان که قبل‌ازین چنانچه مذکورشد‌بشاه‌نامه ورسول فرستاده‌خواستار روی آوردنش

(۱) قراپاپاق اسم طائفه ایست ومعنی قرا پاپاق سیاه کلاه می‌باشد شاید ایشان طائفه‌مذکور کلاه سیاه باشندو‌باهمین اسم موسوم باشند

بجانب هرات شده بود باوجودیکه خواهرش زوجهٔ شهزاده کامران بود ازراه فرار نزد شاه قاجار شدند وشاه مردم را امر کرد که ازقری ومزارع جلکای هرات آزوقه بلشکر رسانیده از بابت مال دیوانی رسید برعایا بدهند وتاشب یازدهم ماه رمضان سنه ۱۲۵۴ هزارو دوصدو پنجاه وچهار بطریق مذکور سپری یافته درشب مزبور هنگامیکه آوازتوپ وتفنگ بالا بود وزیر یار محمدخان برفرازبرج حصار برشده خواستار امان گشت وخواهش کرد که یکتن ازایرانیان بشهر درشده مارا ازاتلاف سرومال اطمینان خاطردهد تاازدر اطاعت نزدشاه آئیم وشاه جنگ را درنگ داده عزیزخان سردار کل سپاه را ازراه التماس او بشهر فرستاد واو دوروز درشهر توقف کرده روزسوم حاجی ازاعیان شهرونامه شهزاده کامران ووزیر یار محمدخان که مشتمل بررشتهٔ دوستی واتحاد وفرستادن زرنقد زیاد والتماس مراجعت لشکر ازهرات بود نزدشاه شده پیام هرویان ونامهٔ شهزاده کامران ووزیر یار محمدخان را بگذرانید وشاه همه را ازکید وشید دانسته هرویان را که باعزیزخان رفته بودند بی نیل مطلوب رخصت معاودت داده حکم محاربه ومحاصره صادر فرمود ودرین دفعه بصوابدید رأی واشارهٔ حاجی آقاسی نصف شهررا حصار داده نیمهٔ دیگررا فروگذاشته تمام احاطه نکردند تاگر شهریان ازقلعه‌داری ستوهیده شده باشند راه فرارشان مسدود نباشد ودلیران افغان بخلاف پندار حاجی آقاسی شب هنگام ازجائیکه لشکراحاطه نکرده بود بعزم شبیخون بیرون شده دست وتیغ ازخون ایرانیان گلگون کردند وهمچنین هرشب ایرانیان را برنج وتعب میانداختند تاکه لشکرشاه قاجار ازدست برد دلیران شجاعت دثار افغان بفغان آمده میرزا آقاخان وزیرلشکر حاجی آقاسی را از تمام فرانگرفتن اطراف شهر بسستی رأی منسوب کرده از طریق اعتراض باوی سخن آغاز نموده گفت که سه دروازهٔ شهر را از آسیب لشکر معاف داشته خانهٔ امررا تاقیامت گذاشته اید زیرا که علوفه وآزوقه درشهر برده منحصر نمیگردند وهم اگر معاونی ازدیگرجا بیاید بیمانعی بشهریان ملحق شود واکثر ازسران سپاه نیزدرین سخن شریک وزیرلشکرشده حاجی آقاسی نخست گفتار همه را اصغا ننداشته ازاصرار خویش برنگشته حجت آورد که هرگاه تمام اطراف شهر درتنگنای محاصره انداخته شده راه آمد شد شهریان بسته شود هرآئینه تن بمرگ داده درحراست خویش وحفاظت شهر بکوشند خصوص افغان که تانمیرد دست اززدن وکشتن برنگیرد وازین معنی فتح میسر نگشته کار بطول انجامد پس راه فرار میباید باز باشد که چون کار برایشان سخت شود ناچار شهررا واگذار شده فرار شوند ودراخیر بعد ازین دلایل اونیز بادیگران موافقت کرده اطراف شهر را تمام فراگرفته روبتسخیر نهادند وجانبین سرگرم ستیز وآویز بودند که دوهزار پیاده وسوار ازمردم تایمنی بواسطهٔ شهزاده نادرمیرزا بن شهزاده کامران که برای استمداد رفتنش ازپیش مرقوم گشت روی بسوی هرات نهاده درعرض راه باصرالله خان سرکشیکچی باشی که باجمعی ازسپاهیان علوفه بلشکرگاه شاه ایران میبردند دوچار شده باهم درآویختند وزد وخوردی روی داده اخرالامر مردم تایمنیه که چندتن ایشان کشته واسیر شد هزیمت یافته بمساکن خویش رفتند وهمدر خلال این احوال پنجصد سوار گزیده که خان خوارزم بالتماس شهزاده نادرمیرزا بسالاری خلیفه عبدالرحمن ترکمان باو همراه کرده بود وارد میمنه شدند

(ذکر مقاتله شهزاده نادر میرزا وخلیفه عبدالرحمن ترکمان
ومضرابخان باآصف الدوله)

ذکر مقاتلهٔ آصف الدوله بامردم میمنه وغیره

چون شهزاده نادرمیرزا باسوار وخلیفه عبد الرحمن ترکمان داخل میمنه شد مضرابخان والی میمنه نیز ازبلاد خود وشیرغان ومیمنه وغیره ششهزار سوار گرد کرده باشهزاده همعنان گشت وهمچنین شیرمحمدخان هزاره چهار هزار پیاده وسوار جرار ازمردم درزی وفیروزکوهی وجمشیدی نزد خلیفه عبدالرحمن فرستاد بعدشهزاده باساز وبرگ شایسته ولشکر بایسته طریق رزم ایرانیان پیش گرفت وازانسوی الله یارخان آصف الدوله که بادوازده هزار سوار ونه عراده توپ چنانچه ازپیش رقم گشت بامر شاه قاجار ازتربت شیخ جام (رح) راه بادغیس برگرفته بود ازجادهٔ کارزو کهسان وقوش رباط داخل بادغیسات ویورت قبایل جمشیدی شده درقرانبه خیمه زدودر وقت

ورودش بدانجا مردم آن محال فرار کردند بجز ازمان خان جمشیدی که باششهزار مرد جنگی بمحاربه برخاسته دوصدتن ازهمراهانش کشته گشته هزیمت یافته رفقایش پراکنده شدند وآصف الدوله سه روز درآنجا درنگ کرده بعد قصد قلعهٔ نو نموده ده روز درانجا توقف ورزیده روبسوی بالا مرغاب نهاد وقبل ازانکه درموضع بده کچ رسد زمان خان مذکور وشیرمحمد خان هزاره وشاه پسند خان فیروز کوهی باجمع انبوهی برلشکر آصف الدوله حمله ورگشتند وچهار ساعت پای ثبات فشرده چنان کشش وکوشش کردند که چشم کسی درآنسر زمین ندیده وگوش احدی ازمردم الوسی درمقابل لشکر پادشاهی چنین دست بردی نشنیده است چنانچه صاحب ناسخ التواریخ ازروی اعتراف می نویسد که افغانان مردانه بکوشیدند وچهار ساعت داد رزم دادند ولیکن باکشش وکوشش دلیرانه دراخیر کارهزیمت اختیار کردند ودوصدو پنجاه تن از ایشان وبسیارکس ازلشکر آصف الدوله دراین گیرودار طعمهٔ شمشیر آبدار گشتند وآصف الدوله پس از مغلوب شدن ایشان وارد بده کچ شده اسکندرخان برادر زادهٔ خودرا بادوفوج ازپیادهٔ نظام مراغه وقرائی وسوارهٔ قرائی پیشرو لشکرش قرارداده واواز نابلدی راهی راکه میبایست برگیرد فروگذاشته طریق دیگر پیش گرفت ودرمیان درهٔ صعب درآمده مردم هزاره وجمشیدی راه رفتن ایشان را گرفته ومردم فیروز کوهی آب را ازایشان بازداشته دردوجانب دره بکوه برشدند وازفراز کوه آهنگ جنگ کرده دست بقتل ایرانیان درازنمودند وکاررا بدیشان تنگ ساخته بزدن وکشتن پرداختند وفراوان تن از ایرانیان را بخاک هلاک انداخته لوای مردانگی برافراختند وخود اسکندرخان راجراحت رسانیدند واسپان بسیاراز ضرب گلوله تفنگ سقط نمودند واسکندرخان باتن زخمدار ازاسپان کشته ومردان بخون آغشته بدور اردویش سنگری بر افراشت وچون راه گریزش مسدود بود ناچار بکارزار پرداخت وآصف الدوله ازقفای اسکندر خان کوچیده بمنزلیکه معین نموده بود فرود گشت وازاسکندرخان اثری درفرودگاه ندیده آواز شلیک تفنگ بشنید ودانست که او ازراه راست منحرف گردیده گرفتارحادثه شده است وبا آنکه میبایست که راه یاری ومدد کاری او برگیرد وازدست خصم برهاند ازسبب آنکه ظلمت شب نزدیک رسیده بود نیروی معاونت اورا دربازوی خود ندیده شب را بتشویش واضطراب بسر برده بامدادان جعفرقلی خان قراچه داغی ونبی خان قرا کوزلو وکلبعلی خان افشار وجعفر قلیخان شادلو را بافوج پیاده وسواره بمعاونت اسکندر خان گماشت وایشان خودرا بسروقت اورسانیده روح بلب رسیده‌اش رابس بقالب درآوردند بعد باتفاق هم بمقاتله پرداخته وگروه هزاره وجمشیدی وفیروز کوهی را ازاطراف وقلهٔ کوه پراکنده ساختند ودراثنای مغلوب شدن ایشان ازقضا سه هزار سوار خون خوار دررسیده ایشانرا که رو بفرار نهاده بودند مددکار گشتند چنانچه رواز گریز برتافته آهنگ ستیز کردند وبیک حمله بیست تن ازسواران خراسان وشادلو را بقتل رسانیدند ودرعین قتال وجدال رحیمداد سلطان هزاره زخم منکر برداشته باعث هزیمت دیگران شد وایرانیان چندی از ایشان را اسیر ودستگیر ساخته بعضی را بکشتند وازعدم جرأت ترک تعاقب کرده بلشکرگاه مراجعت نمودند بعد آصف الدوله راه بلدی حاجی بیک نامی که بتعلیم از نزد شیرمحمدخان هزاره قرار کرده در اردوی آصف الدوله قرار گرفته بود ازآنجا جانب بالامرغاب راه برگرفت وآن مرد که مترصد هنگام نبرد ورسیدن دلیران کارزار راه می پیمود لشکر آصف الدوله را ازمیان درهٔ راه عبور نمود که ازدوجانب جبال شامخه سر بفلک افراشته داشت وترکمانان دران کمین کرده بودند وچون لشکر آصف الدوله دروسط دره رسید هدف گلولهٔ مرگ گردیده ازضرب دست برد ترکمان دل ازحیات برید وفوج کلبعلی خان افشار را که رو بفراز کوه نهاده بود ازپیش برداشته زده وکشته داخل دره کردند وکاررا برایرانیان بغایت صعب ودشوار نمودند که نه دست ستیز داشتند ونه پای گریز چنانچه ازناچاری اسپان سواری ودواب باربرداری خودهارا بدور اردو سنگرساخته بسیاری از آدم ومال ومواشی از ضرب گلوله جان در باختند وحاجی راه بلد که ایشان را در چهار موجهٔ هلاکت وتاراج انداخت راه خویش پیش گرفته از نظر ایرانیان مفقود گشت وآصف الدوله روز دیگر بحال ابتر بکمال دشواری وبی نظامی راه برگرفت ودرین منزل نیز اسکندرخان را باوجودیکه جراحت داشت بپیش روی گماشت وانگاه که وارد منزل خواجه کند وشد ترکمان براسکندرخان تاخته مغلوبش ساختند وچندتن را اسیر ودستگیر نمودند وآصف الدوله بعد از فرود آمدن در منزل از دست برد ترکمان خبریافته لشکررا امر معاونت وی کرد وازهمه پیشتر دو صد سوار بمدد اسکندرخان رسیده ترکمان ایشانرادیده چون

شیر زبان حمله ور گشتند وایشانرا درمیان گرفته راه چاره بروی شان بربستند وایرانیان خود را گرفتار ورطهٔ هلاکت یافته ازاسب فرود آمده اسبان شانرا سنگر ساختند وبمدافعه پرداخته تارسیدن آصف الدوله وبقیهٔ لشکرخود داری کردند و چون لشکر برسید هزار کان ازسبب قلت قوت مقاتلت در خود ندیده پشت بجنگ دادند وایرانیان از آنجا اسب رانده بکنار آب بالامرغاب فرود شدند ودر آنجا دست وپای شان قدری بازشده ترکتاز آغاز نهاده پنجهزار راس گوسفندرا ازراه غارت باردو بردند وبیست تن چوپان را که آن رمه هارا راعی بودند دستگیر کردند ودرخلال حوادث مذکوره سی وهفت هزار خانه وار ازمردم جمشیدی و فیروز کوهی ازبیم پایمالی خودهارا کنار نموده وازرود مرو عبور کرده درزمین بالامرغاب ییلاق گزین شدند وشیر محمدخان هزاره وزمان خان جمشیدی وشاه پسندخان فیروزکوهی باجمعیت خودها راه میمنه پیش گرفته بمضراب خان والی میمنه وخلیفه عبدالرحمن ترکمان وشهزاده نادر میرزا که در آنجا بعزم رزم شاه ایران چنانچه رقم شد انجمن شده طریق مدافعه برگرفته بودند پیوستند ودر چهار جا سنگر استوار نمودند و آصف الدوله بکناررود بالامرغاب ره نورد گشته درخلال یکتن ازپیشخدمتان شیرمحمد خان هزاره شمشیر اورا گرفته ازراه فرار نزد آصف الدوله رفته اورا آگاه کرد که مردم اوزبکیه سرپل واندخود وشبرغان وترکمانان سالور وساروق وچار اویماق تقریباً بیست هزار سوار بفاصلهٔ دوفرسنگ ازین لشکرگاه سنگر افراشته آمادهٔ پیکار نشسته اند و آصف الدوله ازشنیدن این خبر چون جلادت وشجاعت ایشانرا دیده وآزموده بود هراسناک گشته با وجود خوف بپاس مکنت ونیروی سلطنت شاه خویش خود را ازدست نداده محمدابراهیم خان قاجار را بادوازده هزارپیاده وسوار وده عراده توپ صاعقه بار بمحافظت بنه واغروق گذاشته خود بابقیهٔ لشکر وهفت عراده توپ که این زیادتی اتواب وسپاه نظر بدستبردهای ترکمان ازعقب بیادی اورسیده بودند روی محاربه بسوی سنگریان نهاد ورنه ازمنزل تربت شیخ جام که محمدشاهش جانب بادغیس مأمور کرد دوازده هزارپیاده وسوار ونه عراده توپ درتحت رایتش چنانچه ازپیش مسطور گشت قرارداده بود که اکثر تااینوقت کشته شده بودند باری (۱) چون بسنگر نزدیک شد دلیران هزاره واوزبکیه وجمشیدی واویماقیه شیرانه حمله کرده وچهاربار یورش برده ودرهرمرتبه بسیارتن را ازدم شمشیر گذرانیده پس میکشتند تاکه ازصدمهٔ گلولهٔ توپ بکلی سنگری شدند وایرانیان چیره دست گردیده بسنگر یورش آوردند وهفتصدتن ازایشانرا اسیر وطعمهٔ شمشیر نمودند وایشان ازحملهٔ ایرانیان ثبات نورزیده بنه وسنگر رافرو گذاشته هزیمت یافتند و آصف الدوله سنگرهارا متصرف گشته سه روز درنگ کرد ومژده ونوید این فتح را که پس ازچند شکست حاصل نمود باقرخان میرآخور شهزاده کامران که بانادر میرزا پسراو بطلب معاونت رفته بود ازراه کفر نعمتی درهرات بمحمد شاه قاجار رسانید ومورد احسان گردیده مقیم درگاه وی شد و آصف الدوله بعدازسه روز از سنگرگاه مذکور کوچیده بوارد منزل چهار شنبه (۲) واز آنجا در چیچکتو واز آنجا در النین خواجه واز آنجا در قیصار رهسپار شده فرود آمد ودر آنجا بزرگان میمنه واعیان سرپل واندخود وشبرغان وچهار اویماق ازدر اطاعت نزد آصف الدوله شده ورشتهٔ مطاوعت بگردن انقیاد نهادند آنگاه آصف الدوله جعفرقلیخان کردشادلو را بمیمنه فرستاده در موضع قرب منزل المار شیرمحمدخان هزاره وزمان خان جمشیدی باهزار سوار استقبال اورا کرده در قلعهٔ المار یکشب ازراه شب نشینی بردند وبیکو خدمت نموده روزدیگر ازراه توقوز کتل که نه جبل میباشند ونادرشاه همه را بریده وهموار ساخته است روبسوی میمنه نهاد ودرحین ورودش دران بلده همهٔ مردم شهرونواحی آن پذیره‌اش کرده باهم داخل میمنه شدند ومضراب خان والی میمنه شانزده روز آصف الدوله رامهمان واعزاز واکرام کرده بعدعهد وپیمان درمیان نهاده حکومت خان پسرخودرا برسم گروگان بدوسپرد که همواره نزدشاه ایران باشد وهمچنین رستم خان شبرغانی وشاه ولیخان اندخودی وذوالفقار خان سرپلی وشیر محمد خان هزاره وزمانخان جمشیدی وغیره بزرگان هریک پایه‌وران خود حاضر شده فرزندان شانرا ازراه گروگان نزدشاه ایران فرستادند وازآنجمله زمانخان جمشیدی میراحمد خان عم زادهٔ خودرا نیزباپسران دیگراعیان ویکصدراس اسب برسم پیشکش همراه کرده عرائض اطاعت وانقیاد نگارداند وهمه را بواسطهٔ جعفرقلیخان نزد آصف الدوله روانه داشته او کسیل هرات نمود وپس ازان دروازهٔ خرید وفروش اجناس بازشده طریق وسعت بروی ایرانیان گشاده گشت وبعد ازدیگران عبدالله خان قبچاق برادرشاه پسندخان ازراه اطاعت نزد آصف الدوله شتافت ومورد اشفاق گردیده دوازده هزار خانه‌وار ازمردم قبچاق ومودودی وفیروز کوهی را که درزیر امرش بودند ازقیصار کوچ داده هشت فرسنگ پس برده

(۱) باری نام خداوند ودر فارسی برای اندک آید وبجای علی‌الجمله عربی آورده سخن رابدان مختصر کنند

(۲) نسخه چارشنبه

درمساکن شان جابداد ومضراب خان والی میمنه برادر زاده خودرا باعریضه وپیشکش علیحده نزدمحمدشاه فرستاده درخواست آن نمود که الله یارخان آصف الدوله‌را ازمیمنه طلب‌بهرات فرموده مردم را ازلگدکوبی باز دارد

ترغیب علماء مردم را بجهاد ایرانیان

﴿ترغیب وتحریض علماءهرات مردم را﴾

(بجنگ ایرانیان بنام جهاد)

هزاربیان صاحب ناسخ التواریخ چون خبرفتح میمنه واطاعت قبایل جمشیدی وفیروز کوهی وهزاره وچهار اویماق واوزبک وانقیاد مردم شبرغان واندخود وسرپل وگریختن شهزاده نادرمیرزا بگوش شهزاده کامران رسید از درچاره جوئی باوزیر یارمحمد خان مشورت کرده بصوابدید اوملاعبدالحق که ازفحول علماء هرات بود کتابی مشتمل برکفر ایرانیان وسفک دماء وحل متاع ایشان تالیف وبدلائل ترتیب داده سادات قریهٔ پشتنگ را بشهر طلبیده درمسجد جامع مردم شهر را انجمن ساخت وپس ازادای نمازجمعه ملاعبدالحق مذکور برزبرمنبرصعود داده نفرار نوشته صاحب کتاب مذکور رساله مؤلفه‌اش را قرائت کرده بعدندا نمود که ای مردم این بود امر خدا ورسول که شنیدید واینک سپاه قاجار که حاضر وآماده پیکارند اگر برشما دست یابند وشهر را متصرف شود جان ومال وناموس شما همه بهدر (۱) رود وحفظ جان ومال وناموس فرض است وقتال بالشکر قاجار جهاد درراه خدا است که اگر کشته شوید شهید شوید وداخل بهشت جاوید میشوید واگر ازایشان بکشید غازی شده بهشت را ازان خود کنید ومردم ازشنیدن سخنان او ودانستن مضامین رساله اش سراز تن شسته وناخن چیده کفن در پوشیدند وسادات پشتنگی ازپیش علمها برافراشته شهریان ازقفای ایشان ازدروازهٔ خشک بیرون شدند و اول قراولان محمدخان امیرتومان دوچار گشته نائرهٔ حرب شعله‌ورشد ودرآغاز پیکار گلوله تفنگ بعلی محمد نامی ازلشکر قاجار رسیده مقتول گردید ویکی ازدلیران غازیان تاخت که سرش را برگیرد علی نقی خان نامی از ایرانیان سد راه او شده پنج تن را زخم رسانیده مانع آمد وخودش نیززخم برداشته بهمان حالت زخمناک جسد علی محمد رادر ربود وایرانیان ازمشاهدهٔ این حادثه درولوله ولرزه افتاده محمدولی خان سرتیپ ومحبعلی خان وجنرال بروسکی فرانسوی باقراولان افواج تبعهٔ خودها بمدافعه برخاستند و جانبین بمحاربه و مقاتله گرائیده بسیارتن از ایرانیان را مقتول ومجروح کردند وسی وهشت نفر ازشهریان وچهارتن ازسادات پشتنگی وعم زادهٔ وزیر یار محمد خان مجموع چهل وسه نفر کشته پنجاه وشش تن زخمدار گشتند وبعضی از مجروحین دستگیر نیز شدند وآخرالامر هزیمت یافته بشهر درآمدند وازلشکرایران جنرال بروسکی زخم برداشته پس بمعسکر گاه شدند وبعدازین محاربه وزیر یارمحمدخان سکریان حاجی خان را ازلشکریان ایران آواز داده طالب امان شد ومحمدشاه یکتن ازمنصبداران سپاه را بشهر فرستاده پس ازمکالمات بسیار شهزاده کامران ووزیر یار محمد خان اطاعت نورزیده ازمتمنیات شاه ایران سرباز زدند وقلعه داری استواری گزیدند ومقارن اینحال شهزاده نادرمیرزا باهمان پنجصد سوار الله قلی تورهٔ خوارزم که ازپیش بشرح رفت وارد گشته باحبیب الله خان امیرتوپخانه که باستقبال خزانه که ازطهران میاوردند ازلشکر که بیرون شده بود دوچار شده بهم در آویختند و کشش وکوشش بسیار کرده چون ایرانیان در عدت وعدد کثرت داشتند سی وچهار تن از ایشان‌را کشته وپنجاه وشش نفر را باپنجاه راس اسب دستگیر کردند وروز دیگرهم رابحکم شاه قاجار سربریدند وچون مدت محاصره طول کشیده زمستان نزدیک شد محمدشاه مصطفی قلیخان نامی را ازاعیان سپاه امر کرد که پنج هزار خروار غله ازبادغیسات درلشکرگاه دور هرات اردو تمام افواجش ازجهت دفع سرما خانهابنا کردند وکارخانهٔ باروت سازی نیز اجرا نمودند وتوپهای بزرگ ریختند گلولهها ازسنگ تراشیدند واینوقت ازعرض والتماس مضراب خان والی میمنه که ازپیش اشارت رفت آصف الدوله بالشکریکه همراه داشت بفرمان طلب ازمیمنه روانهٔ هرات شده دراوایل ماه ذی الحجه سال ۱۲۵۴ هزاردوصدوپنجاه وچهار وارد لشکرگاه شاه قاجار گشت وبزرگ زادگانی را که ازراه گروگان باخود داشت ازحضورشاه گذرانیده خودش باایشان مورد الطاف شدند بعدآصف الدوله رخصت مراجعت مشهد یافته قبل ازانکه راه برگیرد باجازت محمد شاه در پای دیوار شهر آمده باوزیر یارمحمد خان سخنان موعظت آمیز گفته تحریک باغراء انگلیس که ایشان را باستواری تحریض کرده بود جوابی بطریق مرامش اشنیده بازگردید ودرمشهد مقدس رفت کاموراً آنجا اخلال بند بود

(۱) هدر مباح شدن ریختن خون کسی وباطل و ضایع وناچیزشدن

(ذکر توجه شاه شجاع بمعاونت دولت انکلیس)

(جانب افغانستان)

ذکر توجه شاه شجاع جانب افغانستان

در خلال احوال مذکوره سال مزبور اعلیحضرت امیر دوست محمد خان نامه و رسول نزد شاه قاجار در هرات فرستاده تحریض بتسخیرش نموده از جانب خود مطمئن خاطرش ساخت که باو از در ستیز در نیاویزد و او فرستاده اش اعزاز وا کرام کرده رخصت مراجعت داد و دولت انکلیس ازین مراودهٔ امیر کبیر باشاه قاجار و بیرون کردن الکسندر بارنس را از کابل چنانچه از پیش بشرح رفت در تمهید کار افتاده پس از ورود الکسندر بارنس در هندلارد اکلند کورنر جنرال هند بامیر کبیر مکتوب فرستاد که بنا بصلحیکه در بین دولت انکلیس و رنجیت سنکهه منعقد کردیده است و دولت مذکوره یاری و مددکاری اورا لازم میشمارند پس مناسب حال شما آنست که امصار و ولایات متصرفهٔ خویش را حفاظت نموده در ولایت مغربی افغانستان که هرات و جنوبی ان که قندهار و مشرقیش که پشاور وغیره تا کنار نهر سند است مداخلت نمائی و امیر کبیر که استرداد جانب شرقی افغانستان را تا لاهور و کشمیر در ضمیر داشت در جواب او لا و نعمی نکار نفرمود و این امر مادهٔ دیکر برای تصدیق مکتوبات مکنیل که از عزم شاه ایران جانب افغانستان بقصد تزلزل هندوستان و متحد کردیدن سرداران قندهار و امیر کبیر باو بکار کذاران دولت انکلیس نوشته بود شده ایشان در اندیشهٔ آن افتادند که اکر هرات در تصرف شاه ایران در آید تمام ولایات مغربی افغانستان بذیرای اطاعت دولت روس خواهند شد آنوقت احتمال مزاحمت کشور هند است که در تزلزل خواهد افتاد و نیز اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را از معادا نیکه با رنجیت سنکهه درمیان است پیشنهاد خاطر چنان است که بیاری شاه ایران آهنک استرداد پشاور و لاهور و کشمیر کرده هند را در تزلزل خواهد انداخت پس کار پردازان دولت انکلیس علاج مواد ثلاثهٔ مذکوره را در اتحاد با رنجیت سنکهه و شاه شجاع دیده در بیست و ششم ماه جون سنه ۱۸۳۸ هزار و هشتصد و سی و هشت میلادی مطابق بیست و سوم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵٤ هزار و دوصد و پنجاه و چهار هجری و موافق پانزدهم ماه هار سمت سال هندی ۱۸۹۵ هزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیت در لاهور مابین مستر ولیم جی مکناتن و شاه شجاع و رنجیت سنکهه رشتهٔ پیمان منعقد کشته نامهٔ عهد دار قابایقت که سابق ازین فیمابین سرکارین یعنی سرکار والا مقدار (۱) خالصه جی و سرکار کردون وقار شاه شجاع الملک عهد نامهٔ مشتمل برچهار دفعه سوای تمهید و خاتمه مقرر شده بود و بسببی از اسباب ملتوی (۲) مانده اکنون صاحب والا مناقب مستر ولیم جی مکناتن بهادر بایمای نواب مستطاب معلی القاب جارج لارد آکلند کورنر جنرال صاحب بهادر باختیار کل جهت توثیق و تکمیل عهد نامهٔ مسطور ارادهٔ دوستی موثقهٔ قدیمهٔ معهودهٔ هردو سرکار عالیمقدار اعنی خالصه جی (۳) و ثنائی انکلیس بهادر در حضور خالصه جی تشریف آوردند و عهد نامهٔ مذکوره را از سرنو باضافهٔ چند فقرهٔ دوستی آیات و چهارده دفعه شرائط جدیده که جمله هجده دفعه باشد باتفاق و صلاح دوستانهٔ سرکار بکرنکی آثار کمپانی انکلیس بهادر مقرر و سند کردیده که بموجب دفعات و شرائط مرقومة الذیل در مابین مغایرت و جدائی متصور نیست و نخواهد شد اول آنچه ممالک متعلقهٔ اینروی آب سندیه و آن روی آب مذکوره که در تحت تصرف و داخل علاقهٔ سرکار خالصه جیست چون صوبهٔ کشمیر با حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی اتک و جچه و هزاره و کهنبل و آنت وغیره توابع آن و پشاور بایوسف زائی وغیره و ختک و هشتنگر و مجنی و کوهات و هنکو و سائر توابع پشاور تا حد خیبر و بنو و وزیر و تانک و کرانک و کالاباغ و خوشحال کده وغیره توابع آن و دیرهٔ اسمعیل خان با توابع آن و دیرهٔ غازیخان و کوت مثهن و عمر کوت وغیره با جمیع توابع آن و سنکهر وار و وات مند و اجل و حاجی پور و دوح بود و هرسه کیجی ملک میسنکره با تمام حدود آن و صوبهٔ ملتان با تمام ملک آن سرکار شاه موصوف و سائر خاندان سدوزائی را در ممالک مرقومة الصدر هیچ دعوی و سروکار نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن نیست و نخواهد شد و بهمین عنوان ملک مذکور مال خالصه جی نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن هست و خواهد بود (۲) دوم شاه موصوف از آنطرف خیبر احدی را مرتکب دزدی و رهزنی و دانکهٔ و شور و فساد باینطرف خیبر شدن هر کز نخواهد داد و اکر احیاناً کارداران سرکارین که معاملهٔ خورد و برد نموده رو بفرار نهاده غیر حاضر باشند

(۱) نقل عهد نامه دولت انکلیس باشاه شجاع و رنجیت سنکهه

(۲) ملتوی یعنی پیچیده و پیچ در پیچ شونده

(۳) تقریر اعلیحضرت سراج الملة والدین خالصه جی خالصه دولت سنکهه را میکفتند و جی یعنی صاحب که بخود مهارا جه رنجیت سنکهه هم خالصه جی کفته میشود یعنی صاحب دولت اکر جه صاحب در لغت عربی معنی رفیق و یار میباشد اما در اصطلاح فرس یعنی مالک می آید چنانچه صاحبانست وغیره

از جانبین واپس داده شوند و آنچه آب نالهٔ خیبر برای مصارف قلعهٔ فتح کده وغیره بموجب قدیم میرسد احدی مسدود نسازد (۳) سوم عبور کسانیکه مطابق آئین موثقهٔ دوستی سرکارین عالیین خالصه جی و صاحبان کمپانی انکلیس بهادر از دریای ستلج متعلق بچتی و اجازت سرکار خالصه جی است همان قسم از دریای سندیه که دریای ستلج بآن آمیخته عبور اقوام معطل بچتی و اجازت سرکار خالصه جی خواهد بود و شاه موصوف بغیر اجازت و چتی سرکار خالصه جی عبور نخواهد داد (٤) چهارم درمقدمهٔ شکار پور و ملک سندیه که این روی دریای ستلج باشند آمیخته فی مابین سرکار خالصه جی و سرکار شاه موصوف مطابق روبهٔ بهیهٔ دوستی و یکرنکی قدیمه و آئین موثقهٔ سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپانی انکلیس بهادر آنچه معرفت کپطان کلاد مارتین دید صاحب بهادر پلتیکل اجنت دوست صمیمی و جواهر سنج میزان دوستی سرکارین عالیین بموجب آئین موثقهٔ معهوده قرار یابد سرکار ذوالاقتدار شاه موصوف منظور خواهد بود پنجم شاه موصوف بظهور انتظام کابل و قندهار اسپان نوعمر عمده و اعلی و خوش رنک و خوش خرام پنجاه رأس و یازده قبضه شمشیر اصیل ایرانی عمده و هفت قبضه پیش قبض اصیل ایرانی و بیست و پنج رأس قاطر عمدهٔ بالاقد و میوهٔ ولایت چه خشک و چه تر در تمام موسم از راه جالها وغیره در الکای پشاور از انکور و انار بیدانه و ناک و سیب و به و بادام و کشمش مقدار وافر سال بسال میرسانیده باشند و نیز اجناس اطلس هر رنک و بکرس (۱) و چوخهای سمور و کمخواب و زربفت و قالین ایرانی جمله یکصد و یک پارچه سال بسال علی الدوام بسرکار خالصه جی میرسانیده باشند ۶ ششم القاب مراسلات بموجب مراتب مساوات فیمابین سرکارین عالیین محمد و حین جاری خواهد ماند ۷ هفتم آنچه سوداکران اسپ وغیره بیوپاران طرف ولایت عازم سرای امرت سر جیو و لاهور و تمام ممالک محروسه تعلق سرکار خالصه جی خواهد بود از طرف شاه موصوف ممانعت نخواهد شد بلکه تا کید تمام و تائید تام بعمل خواهد آمد و از جانب سرکار خالصه جی هم بهمین نهج درین باب بظهور خواهد رسید ۸ هشتم سرکار خالصه جی تحائف بطریق دوستی از قسم پشمینه وغیره بقرار تفصیل ذیل سال بسال بپادشاه موصوف خواهد فرستاد پشمینه پنجاه و پنج پارچه مململ بیست و پنج تهان کمخواب تهان دوپتهٔ بنارسی بیست و یک تهان کیش سهار نیودی و پشاوری پنجهان دستار سفید پنجهان برنج باره پنجاه و پنج سیر ۹ نهم آنچه معتبران سرکار خالصه جی بجهت خریداری اسپان وغیره و یا برای کار دیکر بطرف ولایت و یا از طرف شاه موصوف بملک نجاب وغیره ممالک محروسه برای خرید و فروش بقدر یازده هزار روپیه از قسم سفیدی و پشمینه وغیره اجناس مأمور شوند سرکا خالصه جی و سرکار شاه موصوف در نوازش با آنها و سرانجامی کار آنها متوجه خواهند بود ۱۰ دهم هرکاه فوج سرکار خالصه جی و فوج شاه موصوف باتفاق حسنه یکجا شوند شاه موصوف کاربد در حق کاوان هرکز و اصلاً و مطلقاً شدن نخواهد داد ۱۱ یازدهم هرکاه سرکار شاه موصوف خرج سرکار خالصه جی را بنا بر امداد همراه برد آنچه از خاندان بارکزائی وغیره مال و اسباب و جواهر و اسپان و اسلحه و اضربهٔ خورد و کلان وغیره بدست شاه موصوف آید نصف آن از سرکار خالصه جی و نصف آن از سرکار شاه موصوف باشد و اکر سوای فوج چیزی بدست شاه موصوف اید اسپان عمده و اشیاء زبده از اسلحهٔ خورد و کلان و جواهرات وغیره بطریق تحفه مصحوب و کیل معتبر سرکار خالصه جی ارسال دارند ۱۲ دوازدهم معتبران شاه موصوف و سرکار خالصه جی مع رسائل و تحائف بحضور جانبین جریده طور حاضر و مأمور خواهند بود ۱۳ سیزدهم هرکاه سرکار خالصه جی طلب فوج سرکار شاه موصوف نماید نظر تکمیل مذکورات عهد نامه هذا باید شاه موصوف فوج با سرداران کلان ارسال دارند و سرکار خالصه جی نیز حسب ضرورت شاه موصوف بعد نظر تکمیل مزبورات عهد نامهٔ هذا افواج مسلمان با سرداران کلان تا کابل مأمور خواهد نمود و هنکامیکه سرکار خالصه جی رونق افزای پشاور شوند از طرف شاه موصوف یک شهزاده بجهت ملاقات سرکار خالصه جی بیاید تعظیم و تکریم او بوجه احسن از سرکار خالصه جی بظهور خواهد رسید چهاردهم دوست و دشمن هرسه سرکارات محمد و حین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپانی انکلیس بهادر و سرکار شاه موصوف واحد است پانزدهم دو لک روپیه ضرب نانک شاهی باکله دار سال بسال بالضرور از ابتدای مأموری افواج خالصه جی برای تخت نشانی شاه موصوف در کابل جهت تعیین فوج خالصه جی

(۱) بکرس در لغات دیده نشد بکرو دیده شد که جامه ایست که روز جنک پوشند و آن تنهای آهنی باشد که بران مخمل یا ساتان کشیده استعمال نمایند

اندرون علاقه الکای پشاور بقدر پنجهزار پیاده و سوار از قوم مسلمان بنا بر پشت گرمی شاه ممدوح که بحسب ضرورت برای کمک شاه موصوف هرگاه که در صوابدید سرکار دولت مدار کمپانی انکلیس بهادر باتفاق و صلاح سرکار خالصه جی همچو کمک ضرور متصور شود خواهند رفت در سرکار خالصه جی مدام شاه موصوف میرسانیده باشد هرگاه کدام مقدمهٔ کلان از جانب مغرب رو نماید پس تدارک آن باتفاق صلاح سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه جی و سرکار کمپانی انکلیس بهادر بموجب موقع بظهور خواهد رسید و درصورتیکه سرکار خالصه جی طلب افواج شاه موصوف نماید هرقدر مدت که فوج مذکور در سرکار خالصه جی حاضر باشد منجملهٔ مبلغ مشخصه مسطوره بموجب حساب مجری خواهد شد و سرکار کمپانی انکلیس مادامیکه امر خلاف شرائط عهدنامهٔ هذا ازروی تحقیق بظهور رسد متکفل ادای مبلغ مشخصهٔ مذکور سال بسال بلاناغه بسرکار خالصه جی خواهد بود شانزدهم آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میران سندیه الحال هست شاه شجاع الملک و سائر خاندان سدوزائی را نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن بابت فرمان برداری یا باقیات معاملهٔ مال کذاری در حال و استقبال با آن ممالک هیچ دعوی و سروکاری نیست و نخواهد بود ملک ملک و مال میران سندیه نسلاً بعد نسل است و خواهد ماند بشرطیکه میران موصوف مبلغ سی لک روپیه نانکشاهی امرت سریه یا کله دار بموجب تجویزهٔ سرکار کمپانی انکلیس بشاه موصوف ادا نمایند و شاه موصوف از جملهٔ آن مبلغ پانزده لک روپیه خود بکیرد و پانزده لک روپیه نقد بسرکار والا مقدار خالصه جی رسانیده بدهد هرگاه مبلغ مذکور همکی و تمامی اداشده باشد پس آنوقت دفعهٔ چهارم عهدنامهٔ شاه موصوف مرقوم دوم ماه جیت سمبت سال هزار و هشتصد و نود که شرح آن مطابق اصل درصدر مندرج است منسوخ خواهد کردید و مراسم رسل و رسائل و تحائف فاخرهٔ عمدهٔ اعلی فیمابین سرکار خالصه جی و میران سندیه بعادت قدیمه جاری خواهد بود هفدهم هرگاه شاه شجاع الملک در ملک کابل و قندهار عنان حکومت بدست کفایت خود خواهد آورد آنگاه در مملکت محروسهٔ والی هرات برادرزادهٔ شاه موصوف هیچ جهت متعرض و دست انداز نخواهد شد هژدهم شاه شجاع الملک و سائر خاندان سدوزائی بدون استمزاج و استصواب سرکارین عالیین خالصه جی و سرکار کمپانی انکلیس معامله و سروکار با احدی از سرکارین یعنی پادشاهان غیر نخواهد کرد و اگر احیاناً کدام سرکار غیر عزم لشکرکشی بر ملک سرکار خالصه جی یا صاحبان انکلیس نماید بقدر مقدور خود بمقابلهٔ آن بپردازد آنچه دفعات مرقومة الصدر مسطور شد سرکار خالصه جی و سرکار انکلیس و سرکار شاه شجاع الملک را بخوشی و رضامندی تمام منظور است و عهدنامهٔ هذا بشرط ثبات دفعات مسطوره مدام برحال و برقرار خواهد ماند و بعد از ثبت و دستخط و مهر هر سه سرکار والا اقتدار شرائط عهدنامهٔ هذا بعمل خواهد آمد تحریر یازدهم ماه مارچ سنبت ۱۸۹۵ هزار و هشتصد و نود و پنج در لاهور رقم شد فقط (۱) و قبل از تحریر این عهدنامه در روز سیزدهم ماه ربیع الثانی مذکور مکناتن صاحب وکیل دولت انکلیس کلمات ذیل را اظهار کرده کفت اکر شاه شجاع الملک برای رفتن پسر بزرک خود شهزاده محمد تیمور را در لشکر مهاراجه صاحب اجازت دهد البته شهزادهٔ موصوف از طرف مهاراجه صاحب مورد تعظیم و تکریم مطابق شأن جلیل خود خواهد کردید و شهزادهٔ موصوف را اختیار خواهد بود که منجملهٔ صاحبان عالیشان انکلیس همراه لشکر مهاراجه صاحب یکی را همرکاب کرفته با جمعیت لشکر مهاراجه صاحب که مسلمین باشند بطرف کابل قدم پیش نهند و درصورتیکه جمعیت قوم افاغنه رجوع بشاه شجاع الملک نمایند بوجوهات دیکر پیش رفتن شهزادهٔ موصوف درنظر صاحبان همراهی لشکر با اهل کاران مهاراجه صاحب که حسب الحکم مهاراجه صاحب مشیر و شریک این امر با آنها باشند انسب و اولی متصور باشد اکر شاه شجاع الملک بمدنظر رجوع کنانیدن بسوی خود سرداران افغانستان برای انجام مهام خود و حصول مقصد سرکارین عالیین خواهش آن داشته باشد که سردار سلطان محمد خان را هم همرکاب خود بطرف قندهار برد پس مهاراجه صاحب اجازت رفتن بخدمت شاه از سردار موصوف دریغ نخواهند داشت و شاه شجاع الملک عزت و آبروی سردار سلطان محمد خان را نکاهدارد اکر رفتن افواج مهاراجه صاحب و عبور حدود ممالک محروسهٔ خود باتفاق و صلاح صاحبان عالیشان که در لشکر مهاراجه صاحب موجود باشند مناسب و منظور کرده دران نقد برا اتفاق و صلاح صاحبان همراهی لشکر

سمت

سمت

(۱) کفتار مکناتن در باب شرائط عهد نامه

که با صاحبان همرکاب شاه شجاع الملک رسم مراسلات مرعی خواهند داشت واجب و منظور خواهد شد هرچند که این مراتب پیش از این بعرض قبول مهاراجه صاحب رسیده است تاهم برای رفع شک و شبههٔ آینده انسب آن معلوم کردید که بعرض تحریر و ترقیم درآید بجناب فیض مآب اشرف سری مهاراجه صاحب کذارش شدوهم شاه شجاع الملک خواهشات چند از مکناتن نموده و او همهٔ مقتضیاتش را نوشته با خود برداشت و آن اینست اول آنکه از اولاد شاه دران و فرزندان و متعلقان بندکان ما هرکس که باشد و رعیت و سپاه و افسر و سران درانی از کوه مه که در ولایت باشند در برداخت و عدم آن و در خیر و شر ایشان مالک و مختار بندکان ما است و درین امر از صاحبان و غیره هیچکس متعرض نخواهد شد دوم هرکاه بندکان ما در کابل و قندهار متمکن باشند و بسبب تنکی بسمت بلخ یا بسستان و بلوچستان و نواحی و توابع کابل و قندهار و شکار پور لشکر کشی نمایند و یا تحت تصرف آرند درین امر ممانعت نخواهد بود سوم هرکاه کابل و قندهار و شکار پور بتصرف بندکان ما باشد باید که توابع آنها در زمان سلطنت قلم بند می بودند تعلق بندکان ما داشته باشند چهارم زمانیکه بندکان ما در کابل متمکن شود و صاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند یک صاحب بنابر وکالت بوده اکر چند نفر دیکر را هم بجهة تمشیت امور لشکر بندکان ما خواهش نمایند صاحبان مضائقه نخواهند نمود پنجم درمیان صاحبان و مردم ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندکان ما امری بوقوع نخواهد آمد ششم درخصوص دو لک روپیه و چیزی دادن از شکار پور به بندکان ما بسیار سخت و شاق معلوم میشود چرا که اول از ملک کنجایش ندارد که خرج و اخراجات بندکان ما و سپاه بعمل آید دیکر ایجمنی مال کذاری و مالیه دهی بنظر جهانبانان ما باید مختار صاحبان است هرکاه کنجایش در املاک می بینند یا مناسب و صلاح میدانند چه مضائقه اهتمام امور بندکان ما تعلق بصاحبان عالیشان است هفتم چونکه سلطنت رو بخرابی آورده همچنانکه غلامان سرکش شده ملک و ولایت را غصب نموده اند سندیان نیز در شکار پور ادمان خود را نشانیده اند الحال که بندکان ما در ملک و ولایت متمکن شونده باید که میران سند شکار پور را وا کذار شوند که ملک پادشاهیست و تصرف بندکان ما باشد هشتم درخصوص کنیزان که بدر میشوند اکرچه بدست دادن آنها در آئین دولت معطل باشد چونکه امر ناچار است که ارباب عزت و وقار را بدوق خدمتکاری ممکن نیست باید اکر دیکر مردم این آئین جاری میشود باری اجرای این امر درباره مهمان لازم نیست کنیز اینکه از مردم و لایتی متعلقان سرکار ما فرار شوند بعد بسرکار ما واپس داده شوند نهم اینکه بعد مطالعهٔ شرایط فصل دوم عهدنامه و استماع عرایض صاحبان عالیشان ما بدولت را چنان مناسب نمود که ذکر شکار پور در مطالب مرقومة الصدر مندرج شود آنچه عذر است در مادهٔ دادن دو لک روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنکه بعوض معاونت فوج نوشته شده است چونکه مضر عزت ما بدولت مستور نیست ذکر آن نیز کذاشته شود حالا ما بدولت را رضا و رغبت ثبت نمودن دستخط و مهر خود منظور و قبول است دفعه هذا تجویز مکناتن بدفعات فوق درج شده در ثانی مطالبات مرقومة الصدر بدین نهج نوشته تسلیم دید صاحب بهادر نموده شد اول آنکه از اولاد شاه دران و فرزندان و متعلقان بندکان ما هرکس که باشد از رعیت و سپاه و افسر و سران درانی و که ومه که در ولایت باشند در برداخت و عدم آن و در خیر و شر ایشان مالک و مختار بندکان ما است دراین امر از صاحبان و غیره هیچ تعرض نخواهد شد چراکه آن مردم بیفکر اند و عاقبت اندیش نیستند هرکاه بندکان ما در کابل و قندهار متمکن باشند بسبب تنکی بسمت بلخ یا بسستان و بلوچستان و نواحیات و توابع کابل و قندهار الی سرحد شکار پور لشکر کشی نمایند و یا تحت تصرف آرند درین امر ممانعت نخواهد بود و هرکاه کابل و قندهار بتصرف بندکان ما در آیند باید که توابع آنها که در زمان سلطنت قلم بند بودند بدستور سابق باشند دوم درزمانیکه بندکان ما در کابل متمکن شوند و صاحبان عالیشان عزم مراجعت نمایند یک صاحب بنابر وکالت و اکر چند نفر دیکر که بجهت تمشیت امور لشکر بندکان ما خواهش نمایند صاحبان مضائقه نخواهند نمود سوم درمیان صاحبان و مردم ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندکان ما وقوع نخواهد امد چهارم چون سلطنت رو بخرابی اورده همچنان که غلامان سرکش شده ملک و ولایت را غصب نمودند سندیان در شکار پور ادمان از خود نشانیدند ایجمنی به بندکان ما نهایت سخت و شاق می نمود که سندیان نیز

مستدعیات شاه از مکناتن

جون عهد نامهٔ مندرج متن از کتاب شاه شجاع مرحوم نقلاً نوشته شده عبارات ان بحال خود کذاشته شده حک و اصلاح نشد فقط

ضبط ملک پادشاهی را نموده‌اند بخاطر بندگان ما مدام همین بود که هر زمان باشد ملک را از دست ایشان خارج سازیم الحال که صاحبان عالیشان بنابر مصلحت از روی خیرخواهی آوردن ذکر شکار پور را در دفعات مطلوبه جائز نداشته ودر خصوص دولک روپیه بسرکار مهاراجه رنجیت سنکهه هم به بندگان ماشاق بود صاحبان عالیشان عذرات(۱) آن رانیز بالفعل جائز نداشتند بندگان ما نظر به یکانکی که صاحبان عالیشان دارند ذکر این دو مطلب را موقوف داشتند باقی پنج دفعه مطلوبه مرقومة الصدر بمهر و دستخط مزین گردد از انجا که فیمابین بندگان ما و صاحبان عالیشان اتحاد و یک وجودی میباشد و سرموئی جدائی متصور نیست باری از ثبت گردیدن مهر و دستخط در دفعه مطلوبهٔ مرقومة الصدر تشفی و تسلی بندگان ما می گردد سوا ازین مبادا چیزی در میان آید که موجب ملال خاطر دوستان گردد.

(۱) احتمال میرود که عذرات را اگرچه جمع عذر درا نمی آید جمع عذر نمی باشد بمعنی اعذار که جمع عذر است گرفته باشد چون در اصل عهد نامه در پی می باشد تغیر داده نشد فقط

﴿ ذکر جوابهای گورنر جنرال ﴾

ذکر اجوبهٔ گورنر جنرال

(سؤالهای مذکوره شاه شجاع الملک را)

چون سوالات مسطوره فوق بواسطهٔ دید صاحب بجنرال گورنر هند رسید او در ششم ماه اگست سنه ۱۸۳۸ هزار و هشتصدو سی و هشت میلادی مطابق پانزدهم شهر جمادی الاول سال ۱۲۵۴ هزار و دوصدو پنجاه و چهار هجری هر فقره را جوابی رقم کرد که نقلش بعینه اینست جواب از فقرهٔ اول دفعهٔ ثانی که تسلیم دید صاحب کردیده بود درین ماده خاطر مبارک جمع باشد زیرا که اصلاً ارادهٔ سرکار دولت مدار انکلیس نیست که در پرداخت و عدم آن و خیر و شر فرزندان و متعلقان آن خلاصهٔ خاندان مجد و اعتلاء مداخلت نمایند در هیچ امر ان سلالهٔ دودمان عز و علی مختارند جواب فقرهٔ دوم از دفعهٔ مذکوره اینکه لفظ شکارپور از فقرهٔ اول محو شد و در یقین خاطر عاطر باشد که همواره نیت و ارادهٔ سرکار دولت مدار انکلیس مصروف تأسیس اساس سلطنت آن زینت بخش سریر عظمت که از دوستان قدیم و محبان صمیم این سرکار ابد مدار هستند خواهد بود و هر وجوه و طریق که درین ماده مقتضای رأی نصفت اقتضا باشد حسب تقاضای وقت و مشوره و کنکاش هر دو سرکار بعمل آورده خواهد شد و همچنین لفظ شکار پور را از دفعهٔ سوم مستدعیات شاه شجاع الملک که مکنت آن با خود نوشته برداشته بود محو کرده مرقوم داشت که سرکار دولت مدار انکلیسیه را حسب تحریر صدر بجز قوت تمام و رونق مالا کلام در گرفتن سلطنت برای آن خلاصهٔ خاندان عز و علی خواهش دیگر نیست فاما مبرهن خاطر عاطر باشد که بانقلاب روز کار در امور سلطنتها کمی و بیشی ظاهر و آشکارا میگردد و در بعضی احیان ممالک یک سلطان وسعت میپذیرد و وقت من الاوقات برخی از مملکت و مضافات و سلطنت وی بدست و تصرف اهل حکومت دیگر میابد همانا آن سلالهٔ دودمان مجد و اعتلاء روا داشته و پذیرا فرموده اند که والیان پنجاب و سند برملکهائیکه سابقا بدخل و تصرف سلاطین افاغنه بوده‌اند و درینزمان بید تصرف والیان موصوفین اند ایشان قابض و متصرف خواهند بود و در جواب فقرهٔ دوم از دفعهٔ محولهٔ دید صاحب مذکور مسطور نمود که اخلاص مندرا بتمامتر خوشی و رغبت و خیلی خرمی و مسرت ماندن یکصاحب بطریق وکالت و چند نفر دیگر بجهت تمشیت امور لشکر قبول و منظور است و جواب مادهٔ سوم از دفعهٔ مزبوره را رقم کرد که اخلاص گزین را بخوشی تمام و رغبت مالا کلام اجمعی منظور است که درمیان صاحبان و مردم ولایت افغانستان چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح آن خلاصهٔ خاندان عز و علی امری بوقوع نیاید و در جواب مادهٔ ششم از مستدعیات شاه شجاع الملک رقم نمود که یقین خاطر عاطر باشد که هرگز و هر آینه ارادهٔ سرکار رفعت مدار انکلیس نبوده که با آن سلالهٔ دودمان مجد و اعتلاء تکلیف در امر غیر واجب دهد یا باعث امری شود که بر خاطر عاطر شاهی گران و شاق باشد و آنچه ذکر عدم گنجایش ریختهٔ خامهٔ آن والا تبار گردیده است بپاسخ ان حالی خاطر صفا مظاهر نموده میاید که سرکار دولت مدار انکلیسیه در تعمیل و تکمیل مراتب عهود لابدیه و مستلزمهٔ ذات ستوده صفات هرگز در ضیق و تنکی افتادن ان والا تبار روا و گوارا نخواهد داشت و هرچه دربارهٔ دادن زر بمهاراجه رنجیت سنکهه مال گذاری و مالیه دهی بنظر جهانبان درامدن رقمزد کلک گهر سلک شده بجواب ان همین قدر کافیست که در ادای مال گذاری و مالیه دهی و اجرت سپاه بمعهدیکه هست عیان بل تفاوت زمین و آسمان و ظاهر و عیان است چه اکثر اعیان اتفاق میافتد که سرکار

توانگر و قوی خرج برای افواج سرکار دیگر میدهد بل سرکار اعلی بسرکار ادنی این قسم معامله و روپیه را بروی کار میاورد پس تطویل کلام درین مرام بتحاصل محض است چرا که آن خلاصهٔ خاندان عظمت اجمعی را در واداشته منظوری جمیع شرائط عهدنامه را بثبت و مهر و دستخط خود نموده برغبت و رضا پذیرا فرموده‌اند و در جواب مادهٔ هفتم از فقرات مستدعیهٔ شاه شجاع مسطور داشت که شکار پور اینقدر کافی و بسنده است که مقدمهٔ آن در عهد نامهٔ موثقه حال طی شده و انفصال یافته و آن والا تبار آزا متفاق بقبول داشته اینواقعه که در خصوص شکار پور است محو گردیده چرا که در عهد نامه تجویزی نوع دیگر وا نموده و در جواب مادهٔ هشتم از مستدعیات شاه رقم نمود که مقدمهٔ نازکیست اینقدر جواب اجمالی آنرا کافیست که حتی الامکان شرائط مستفاد و قوانین پاس مروت و آئین بهین مرعی داشته در انجاح مرام و انصرام خواهش و مرکوزات خاطر آن برگزیده صفات جهد وسعی و کوشش و پیروی برروی کار آید چنانچه درین ماده با اهل کاران این سرکار مقیم لودهیانه ایماء و اشعار رود و در مادهٔ نهم از مقتضیات شاه شجاع الملک نوشت که آنچه در تتمهٔ دفعات رقمزد کلک متانت سلک گردیده است بجزای آنکه تحسین و آفرین بعقل سلیم و رای مستقیم آن عالی تبار نسبت بمعرفت سود و بهبود حقیقی و فائده و منفعت تحقیق و وثوق اعتماد بر صفا طینتی و نیکو سگالی این سرکار ابد بنیاد که فرموده‌اند نموده‌ایم دیگر ضرورت ندارد دانسته هم این عهدنامه با عهدنامهٔ که دولت انکلیس با دولت ایران در روز بیست و پنجم ماه نومبر سنه ۱۸۱۴ هزار و هشتصد و چهارده میلادی مطابق دوازدهم شهر ذیحجة الحرام سال ۱۲۲۹ هزار و دویست و بیست و نه هجری مشتمل بر یازده فصل در طهران مرقوم و موثق داشته‌اند مناقضتی بروی کار دولتین مذکورتین آورد چنانچه از فصل هشتم و نهم عهدنامهٔ مذکوره وضوح می پیوندد و آن اینست فصل هشتم هر گاه طائفهٔ افغانیه را با دولت بهیه انکلیس نزاع و جدالی باشد اولیاء دولت علیهٔ ایران لشکر تعین کرده بقسمیکه مصلحت دولتین باشد بدولت بهیه انکلیس امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آنرا از دولت بهیهٔ انکلیس بگیرند از قراریکه اولیاء دولتین قطع و فصل نمایند فصل نهم اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علیهٔ ایران و افغان اتفاق افتد اولیاء دولت بهیهٔ انکلیس را دران میانه کاری نیست و بهیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه صلح گردند.

﴿ ذکر توجه شاه شجاع از لودهیانه ﴾

ذکر توجه شاه شجاع جانب شکار پور

با لشکر انکلیس جانب شکار پور

چون رشتهٔ عهد در بین شاه شجاع الملک و دولت انکلیس و رنجیت سنکهه منعقد گشت شاه شجاع در روز بیست و دوم ماه شعبان سنه ۱۲۵۴ هزار و دویست و پنجاه و چهار مطابق ایام حصار دادن محمد شاه قاجار هرات را با افواج انکلیسیه از لودهیانه راه شکار پور بر گرفت و در هنگام جاده پیمائی از مهاراجه پتیاله تحفه و هدیهٔ شایان با عریضه اش و مکتوب مهاراجه رنجیت سنکهه با تحائف ظرائف که هریک بمصاحبت و کیل خویش فرستاده بودند در حدود متعلقهٔ هریک بمشاهده و ملاحظهٔ شاهی رسید و همچنین محمد بهاول خان عباسی در بهاولپور حاضر حضور شاه شجاع شده اقسام پیشکشی از اسپ و اشتر با ساز و برک طلا و نقره و نقود و اجناس زری و ابریشمی و پشمی و سی ضرب شهتیک بالشتران جل و افسار زری و خانی و دو ضرب توپ پیش کشیده همه خوانین اردوی شاهی و افسران سپاه انکلیسی را ضیافت نموده هریک را بقدر حال از البسه نفیسه و اقمشهٔ ظریفه برسم هدیه دل خوش ساخت و هم شاه شجاع همه وکلای حاضره و نواب مذکور را باعطای خلاع فاخره نواخته با جوابهای عرائض و مکاتیب ایشان رخصت مراجعت داده در ماه ذی الحجه سنه ۱۲۵۴ هزار و دوصد و پنجاه و چهار وارد شکار پور شد و صاحبان انکلیسیه که از کلکته و بمبئی مأمور همرکابی شاهی گردیده بودند از شاه شجاع اجازت اسلحه دادن بسپاه کلکته و بمبئی خواسته بآرایش لشکر پرداختند و بقوانین نظامیه تمامت سپاه را آراسته شاه را خرسند ساختند چنانچه در ازای انتظامیکه بلشکر دادند مورد عطیه و انعام گشته همه افسرانشان بخلاع البسه پشمینه مفتخر و سپاهیان باعطای زر نقد بهرور شدند و پنج پلتن پیاده و دو فوج سواره را که جدید بملازمت سپاه شاه قیام ورزیده بودند نیز با آراستگی از حضور شاه گذرانیده مطبوع افتادند بعد صاحبان انکلیسیه بنظم و نسق دادن ولایت سند همت گماشته خواستند

که میران سند را بوفق امور مرکوزهٔ خاطر خودها داخل معاهده کرده شرائط عهد را باایشان موثق نموده بعد برطبق معاهده که باشاه شجاع ومهاراجه رنجیت سنکهه نهاده‌اند مبلغی ازمیران سند برای هردو سرکار ازایشان بکیرند ومیران سندیه نخست سرباززده بتهیهٔ اسباب جنک پرداخته آهنک عصیان کردند که شاید افسران وصاحبان انکلیس از ازدحام ایشان خائف وهراسناک کشته از امریکه پیشنهاد ضمیر دارند باز کردند ولیکن بخلاف پندار آنان افواج انکلیسیه درجنبش آمده ازبحرو بر رهسپر میدان حرب شدند ومیران سند ازمشاهدهٔ انحالت ناچار طریق اطاعت برگرفته ربقهٔ انقیاد بکردن نهادند وشروط معاهدهٔ دولت انکلیس وشاه شجاع ورنجیت سنکهه را رعهده نهاده بست وهشت لک روپیه اداءنموده دیگر امری را مکلف نشدند وشاه شجاع برطبق پیمانیکه کرده بود ازمبلغ مذکور بازده لک روپیه را بکار کذاران رنجیت سنکهه سپرده سیزده لک را تحویل خزانه خود فرمود

﴿ذکر توجه شاه شجاع از شکارپور﴾

(بمعاونت لشکر انکلیس جانب قندهار)

ذکر توجه شاه‌شجاع زشکار پور جانب قندهار

در سال ۱۲۵۵ هزار ودو صدو پنجاه وپنج هجری مطابق روزبیست ودوم ماه فروری سنه ۱۸۳۹ هزارو هشتصدوسی ونه میلادی بذریعهٔ آکلند کورنرکشور هندسرولیم جی مکناتن بوزارت شاه‌شجاع مأمور کشته ازراه معاونت چند فوج پیاده وسوار ازدولت انکلیس که نه هزاروسه صدو پنجاه تن سپاهی میرسید باشاه همراه شدو شاه بصوابدید او چند دسته فوج سواره و پیاده بسالاری شهزاده محمد تیمور از راه پنجاب و پشاور جانب کابل کماشته خود باسپاه انکلیس وشش هزار تن لشکر خویش که جمله پانزده هزاروسه صدو پنجاه مرد نبرد میشدند ازشکار پور راه قندهار پیش کرفت واز عرض راه درهٔ بولان محراب خان بلوچ را بذریعه فرمان طلب حضور کرد وآن سر مست بادهٔ غرور سرباز زده ازشرفیابی رکاب شاهی تقاعد ورزید بلکه دزدان بلوچیه را کماشته مال ومواشی وبازماندکان اردورا بسرقت همی بردند وآخرالامر مردم بلوچیهٔ متعلقهٔ افغانستان بمکافات شرارت خود شان کرفتار کونه کونه عقاب شدند که انشاء الله درموقعش مذکور میشود وشاه‌شجاع ازراه درهٔ بولان اسب عزم رانده چون وارد موضع کدنی واقع فاصلهٔ سی کروهی قندهارشد سردار کهندلخان سردار رحمدلخان وسردار مهردلخان برادران خودرا بادیکر سران واعیان قندهار ولشکر جرار بمدافعه فرستاده خود بمحافظت شهرواطراف پرداخت وایشان اسب رانده بقلعه فتح‌الله خان واقع سه کروهی اردوی شاه‌شجاع رسیده اقامه کزین شدند ودست بکار برده اول آب را ازلشکر انکلیس که باشاه‌شجاع بودند بازداشته چندروز درهمان فرود کاهش ازحرکت مانع کردیده نکذاشتند که قدم پیش کذارند چنانچه هرروز برایشان تاخته بسا مردومرکب بخاک هلاک انداخته بلشکرکاه خویش مراجعت میکردند ومال ومواشی ایشان را که ازعسکرکاه بیرون می‌بود بغنیمت میآوردند وازجمله کدو خان مهمند درروز ورود منزل مذکور ازدیکران پیشتر تاخته یک زنجیر پیل خودسرولیم جی مکناتن را غنیمت بدست آورده وآخرالامر سرداران ازحمله‌های بیدرپی که کردند وانکلیسان را بستوه آورده جرأتی ازایشان ندیدند آهنک شبیخون کردند که درتاریکی شب یورش برده همه را مستاصل سازند وافسران لشکر انکلیس ازعزم شان آکاه کشته بمحافظت اردوکاه خویش پرداختند وکنارا که بکنار اردو خیمه برافراشته بودند درعسکرکاه درآورده مترصد حملهٔ سرداران نشستند وسرداران نظر بپاسداری وحفاظت واستواری لشکریان انکلیس وهم بواسطهٔ اینکه حاجی خان کاکری همچنان که باهری سنکهه درمحاربهٔ درهٔ خیبر طرح موالفت وموافقت چنانچه رقم شد انداخته بمکافات کردارش اخراج البلد کشت درنجا نیز روی دل بسوی شاه‌شجاع نهاده‌با پیروانش کریخته باردوی انکلیس ملحق شد وسرداران ازعزم رزمیکه داشتند بازمانده بلکه ازراه هزیمت بقندهار مراجعت کردند وهمچنین تاج محمدخان کاکری از سرداران روی برتافته شباشب باسوارانش جانب لشکر انکلیس راه برکرفت وبنزدیک اردوی شان رسیده شب رابسر برده بامدادان باردوی مذکور پیوسته باریاب حضور شاه‌شجاع شدواو بخطاب نصیرالدوله کیش مخاطب نموده از انجا کوچیده درقلعهٔ فتح‌الله خان بجای سرداران فرو کش کرد وازین سوی سردار کهندل خان بعداز رسیدن برادرانش عیال وتعلقات خودهارا ازقندهار برداشته باپانصد سوار روی امید بسوی شاه قاجار که بمحاصرهٔ هرات

قیام داشت آورده مورد الطاف اوشدند وشاه شجاع درروز یکشنبه دوازدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۵ هزارودوصدو پنجاه و پنج هجری بدون مانع درخارج شهر قندهار فرود آمده روز دیکر بامکناتن وهمراهانش بارک درشده تمامت سپاه انکلیس وافواج شاهی را جهت جلوس برتخت سلطنت بآئین آراستن فرمود

(ذکر سلطنت دوبی شاه شجاع الملک بن تیمورشاه)

ذکر سلطنت دوبی شاه شجاع

چون سپاه آراسته کشت در روز دوشنبه سیزدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۵ هزارو دو صدو پنجاه و پنج هجری درمیدان عیدگاه قندهار برتخت سلطنت موروثی جلوس نموده بالتیام جراحات قلوب ستمدیدکان وجانب داران خویش پرداخت وهریک ازاعیان را که هواخواه او واز سرداران قندهار زجردیده بودند بمناصب عالیه نوازش فرموده سکه وخطبه رابنام خویش اجراداد وازجملهٔ بزرکان حاجی دوست محمد خان اسحقزائی را که در کرم سیر بذلت وعسرت روز بسر می برد طلب حضور کرده نیک بنواخت ومقارن انحال مکناتن انکلیس که خودرا کفیل احوال شاه شجاع می پنداشت عهدنامهٔ مجدد برطبق مقتضای خویش نکاشته بدستخط ومهر شاه‌شجاع رسانید که نقل آن بعینه اینست اول روشن ومبرهن باشد که جمیع شرائط عهدنامهٔ که بتاریخ بیست وششم ماه جون سنه ۱۸۳۹ع هزارو هشتصدو سی ونه میلادی فیمابین سرکار دولت مدار انکلیسیه وشاه ذیجاه شاه شجاع‌الملک ومهاراجه رنجیت سنکهه زیب نفاذ یافته بحال وبرقرار خواهد بود وسرکارات ثلاثه بموجب شرائط عهدنامهٔ مذکوره کاربند خواهند شد دوم بمدنظر ارتباط واستدامت اتحاد واقع فیمابین سرکار دولت مدار انکلیسیه وشاه

نقل عهدنامهٔ مجدد مکناتن باشاه شجاع

مفتخر الیه یک صاحب ایلچی انکلیس ازطرف سرکار انکلیسیه همیشه بخدمت شاه محتشم الیه حاضر وموجود خواهد ماند ودرصورت مناسب ومصلحت منصور ساختن پادشاه ممدوح نیز ایلچی ازطرف خود جهت اقامت بخدمت کورنر جنرال بهادر معین ومأمور خواهند فرمود سوم بعوض وبدل معاونت ومعاهدت دیرینه ونظر باتحاد ومحبت کاملهٔ مستقیمه که ازجانب سرکار دولت مدار انکلیسیه وکیفیت شاه ذیجاه شاه شجاع روبظهور آورده است وبلحاظ یکانکی ویکجهتی هردو سرکار شاه محتشم الیه کاهی احدی را ازقوم واهل فرنک درزمرهٔ نوکران منتظم ومنسلک نخواهند کرد وکسی ازاهل فرنک را اجازت استقامت بملک افغانستان بدون اطلاع واسترضای سرکار انکلیس عطانخواهند فرمود چهارم فوج منتظم ومرتب که صاحبان انکلیس سرکرده وسردار آن باشند برای حفاظت ملک وذات پادشاه مفتخر الیه وهم جهت اندفاع اعدای بیرونی علی‌الدوام درملک افغانستان مقرر ومعین خواهد شد وهرخدمتیکه بصوابدید شاه وایلچی مذکور مناسب وضرور متصور کردد ازفوج مزبور کرفته آید پنجم خرج فوج مذکور طوریکه الحال است آینده بهمان اسلوب خواهد ماند وتعداد سرداران انکلیسیه معینهٔ لشکر مذکوره زیاده ازنجاه نفر نخواهند بود بشرطیکه پادشاه مفتخر الیه خواهش ازدیاد آن وازدیاد فوج مذکور نکند ششم شاه شجاع‌الملک مفتخر الیه مشاهرهٔ فوج مذکور راحتی‌الوسع والامکان ازخزانهٔ خود مؤدی سازند هفتم درخصوص امرتجارت شاه ممدوح درصورت پیش آمدن موانع بجا السداد وارتفاع آن فرمایند وهرتدبیر یکه در رای صواب انتمای شاه مفتخر الیه بصلاح ایلچی انکلیس برای رفاه مردم تجار قرار پذیرد جلوهٔ ظهور خواهد کرفت هشتم مضامین دفعات هفت کانهٔ مرقومهٔ بالاابداً ودایماً تابقای حکومت وسلطنت خاندان سدوزائی بحال وبرقرار ومستقل وپایدار خواهد ماند تحریر هفتم ماه می سنه ۱۸۳۹ هزارو هشتصدو سی ونه عیسوی مطابق بیست ودوم شهر صفر سال هزارو دوصدو پنجاه وپنج هجری دردار القرار قندهار فقط وجانبین یک بدیکری عهد نامهٔ مزبوره را سپردند.

ذکر سخت نمودن محاصرهٔ هرات

﴿ذکر تشدید نمودن محمدشاه قاجار﴾

(محاصرهٔ هرات را و کفتکوی مستر مکنیل)

مقارن احوال شاه شجاع درشکار پور وخلال وقائع مزبور اعلیحضرت محمد شاه قاجار که بمحاصرهٔ هرات چنانچه از پیش رقم کشت کرفتار بود میران سپاه را بصب نمودن محاصرهٔ هرات ترغیب کرده مردم سکنهٔ شهر را

بحسرت هرچه تمامتر انداخت ودرینوقت مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس که بقرار ذکر صاحب ناسخ التواریخ
بخلاف ذکر ثقات هرات که ازپیش ذکر ورود او همرکاب شاه ایران مرقوم گشت چندی متوقف طهران بوده هرقدر
که توانست بکارداران دولت انگلیس شکایت نوشت وایشانرا ازخلل درامر هندوستان خوف وبیم داد چنانچه
دولت موصوفه شاه شجاع الملک را پیش روی مرادات خویش ساخته جانب افغانستان تاختند ومستر مکنیل روز سیزدهم
ماه ذی الحجه سال گذشته ازطهران راه هرات برگرفت وازقفای او سیمونیچ وزیر مختار دولت روس در روز بیست
وچهارم ماه مذکور روی بسوی هرات نهاد وپس ازروز نوروز تنگوزئیل که در روز پنجم محرم سنهٔ هزار ودوصد
وپنجاه وپنج بود مستر مکنیل وارد هرات شده دو روز بعد ازورود او وزیر مختار دولت روس داخل اردوی شاه
ایران گشت ومستر مکنیل شرفیاب بار گردیده التماس نمود که بشهر درشده شهزاده کامران را ازراه اطاعت پیش
آرد وشاهش اجازت داده چون داخل شهر شده بخود اندیشید که هنوز هرات بتصرف شاه ایران درنیامده
وامر مقاتله انجام نپذیرفته است بااین همه محتمل که امیر دوست محمدخان وسرداران باشاه ایران متفق وهمداستان گردیده
وقلعهٔ هرات نیز مسخر ومفتوح شده ایرانیان وافغانان یکدل ویکجهت شوند وازجمعی مردم اسلام کشور هند نیز
ازدر اتحاد ملت پذیرای اطاعت ایشان گردند انوقت دولت انگلیس را زبون واز کشور هند بیرون خواهند کرد
پس دل بران نهاد که شاه ایران را بهرحیله که باشد بی فتح هرات مراجعت دهد چنانچه شهزاده کامران را که میبایست
قرار گفته اش مستمال (۱) ساخته باخود نزد محمدشاه میبرد مژده امداد از دولت انگلیس داده گفت که لشکر دولت
برطانیه باشاه شجاع از شکارپور جانب قندهار رهسپار است که فردا یکاه وارد آن دیار خواهد شد و همچنین شهزاده
محمدتیمور بالشکر دیگر ازراه پشاور جانب کابل رهنورد است میباید که چندروز خودداری کرده استواری ودرقلعه
داری پایداری نموده نزد شاه ایران نشوی وشهزاده کامران ازین نوید و گفتار او قوی دل واستوار شده ومستر مکنیل
ازشهر بلشکرگاه شاه قاجار معاودت کرده بشاه بیان نمود که هرچند شهزاده کامران را بیم وامید دادم فائده پذیر نگشت
وهرگز ازحصار هرات بیرون نشود وقبول اطاعت نکند ومحمدشاه ازین اظهار او برآشفته محاصره را سخت ترفرمود
ونیز امر کرد که آلات وادوات مینه را ازلشکریان برگرفته چند ضرب توپ قلعه کوب که کودک مراهق در اندرون
آنها بآسانی درمیتوان شد بریختند ودرخور اتواب گلوله روی کار آورده درسه جا قرارگاه برای آنها بپاراسته
بواسطهٔ جرثقیل اتوابرا بدان مواضع براوردند وبروج وبارهٔ شهر را هدف گلولهٔ توپ ساخته شور وآشوب
بشهر درانداختند تا که دراوایل ماه صفر سنه هزار ودویست وپنجاه وپنج هجری مطابق ایام ورود شاه شجاع
درقندهار کار برقلعه گیان بغایت دشوار گشته همگنان درنزد وزیر یار محمد خان انجمن شده التماس کردند که قوتی
بقدر لایموت بدیشان دهد که قوت برمقاتلت حاصل آرد ویا رخصت بیرون شدن نماید تا اگر اسیر ودستگیر عساکر
شاه ایران شوند هم نانی بیابند وجانی بسلامت برند ووزیر یار محمد خان ازسبب آنکه ناچار شده بود اجازت بیرون
شدن داده بعرصهٔ چهار روز دوازده هزار نفر ازمرد وزن وپسر ودختر ازشدت جوع بیرون شده بلشکرگاه شاه
ایران درآمدند ونان وآبی یافته مامور باقامهٔ مشهد ونواحی آن گشتند ودر خلال این احوال حاجی خان امیر بهادر
جنگ که سابق ذکر حمدار گشته بود از کثرت نوشیدن شراب مست وازحال سپاه بیخبر شده وفوج شقاقی که در تحت لوای
او بودند باهم راه شقاق ونفاق پیش گرفتند وباجمعی ازدلیران افغان باب موانست ومصاحبت گشودند وافغانان با آنکه
ازرسم میگساری عاری بودند باایشان همپیاله ومشغول لهو وملاعبه شدند وباوجود مجالست ومصاحبت شبی ام
قرار دادند که نیمی در بزم شراب باایرانیان میگسار شده نیم دیگر شبیخون زده صفحهٔ خاک را ازلوث وجود آن
بیباکان شراب خوار پاک سازند وازین اندیشه وقرارداد باصواب یکصد وپنجاه تن ازفوج شقاقی را سر بریده بیک
ضرب توپ ایشانرا باخود بشهر دراوردند ودراثنای این معاملات وزیر یار محمد خان مورد عتاب شهزاده کامران
شده مقهور گشت که تاچند وتاکی مملکت را خراب ساخته مردم مسکینهٔ شهر را دراضطراب اندازیم صواب آنست
که باشاه ایران امری را ازدر صلح بمیان آریم ووزیر یار محمد خان بزبان ضراعت پاسخ گفت که نخست کسی را
نزد شاه ایران فرستاده اطمینان خاطر حاصل نمائیم بعد ازراه مصالحه در لشکرگاه رفته باو طرح معاهده اندازیم

(۱) مستمال یعنی اورا میل خاطر داده

وشهزاده کامران از گفتهٔ او شادخاطر شده مکتوبی بشاه ایران نوشته درعنوان آن این بیت را رقم کرد —

ای باغبان چو باغ زمرغان تهی کنی　　کاری به بلبلان کهن آشیان مدار

ودر ذیل آن خواستار گردید که یکی را از کارپردازان خویش درشهر پیش او فرستد تا با او سخن ازدر صلح
رانده بعد بخاطر آسوده بملاقات شاه آید و نامه را بمصاحبت یکی از اعیان شهر نزد شاه قاجار فرستاد و او
که چنین امری را ازخدا میخواست فورا حاجی عبدالمحمد نامی را درشهر نزد شهزاده کامران روان کرد وشهزاده
کامران ازملاقات حاجی مذکور شگفته خاطر ومسرور شده خواست که راه لشکرگاه شاه برگیرد امامستر مکنیل
آگاه گشته ازراه خفا یکنفر نوکرخودرا درشهر نزد شهزاده کامران فرستاده پیام داد که هرگز ازشهر بیرون میا
وچندی ثبات ورزیده استوار باش تا کاررا بروفق مرادت ساخته نمایم وخودش نزد محمدشاه شده گفت که فتح
وتسخیر هرات کلید وقفل مملکت افغانستان وباعث آشفتگی هندوستان است میباید که ازسبب اتحاد دولتین انگلیس
وقاجار دست ازفتح هرات باز داشته راه طهران برگیرید والا کار بمشاجره خواهد کشید وشاه بسخن او اعتنا
نکرده از امریکه پیشنهاد خاطر داشت پای پس نکشید وشهزاده کامران بهمان پیام مکنیل وترغیب وزیر یار محمدخان
که اورا دلیل بود از گفته ونوشتهٔ خویش پشیمان شده فرستادهٔ شاه ایران را بی نیل مرام معاودت داد ودر روز پنجم ماه
صفر مذکور مودود خان وابراهیم خان فیروزکوهی روازولیعمش برفاقت نادربیک وصاحب نظربیک واسدالله
بیک نامانرا باتحف وهدایا نزد شاه ایران روان کرده قلعهٔ نو بادغیس بقبول ایشان مقرر ومعین گشت وفرستادگان
شان کامروا مراجعت نمودند وانوقت چون گلولهٔ توپ درقورخانهٔ شاه ایران نمانده تمام شده بود وحمل ونقلش
از ایران درهرات صعوبت داشت لاجرم شهزاده سلطان محمد سیف الدوله سنگی را از الواح قبور مردگان گلولهٔ
توپ تراشیده شایسته توپ زدن افتاد وصدنفر سنگ تراش مامور گلوله تراشی ازسنگ شدند ودرروز هشتم ماه
صفر حبیب الله خان امیر توپخانه وجعفرقلیخان سرتیپ وباقرخان کرد باجمعی ازسواره وپیاده بنواحی کرخ تاخته
مال ومواشی مردم آنجارا تاراج کرده شصت نفر ازمردم هرات را که در آنجا جهت خریدن اسب رفته بودند
دستگیر نموده دراردوی خود بردند ودرخلال احوال مذکوره ششصدتن ازمردم افغان قندهار ازراه محاربه
بالشکر شاه قاجار رهسپار هرات شدند وچون بنواحی هرات رسیده ابواب شهررا ازمحاصرین مسدود دیده قلعهٔ
ازقلاع قریبهٔ شهر هرات جای گزیدند تا اگر فرصت یابند بتاخت وتاز گرایند وامیر توپخانهٔ شاه قاجار آگاه گشته
باصد سواره وسه صد پیاده وده ضرب توپ آهنگ جنگ ایشان کرده قلعه را محاصره نموده محاربهٔ شدید روداد
وآخرالامر ایرانیان دیوار قلعه را بضرب توپ پست کرده یورش آوردند وپنجصد ونود ونه تن را کشته یکتن را
زنده گرفته باسرهای کشتگان نزد شاه ایران بردند واو اسیر مذکور را رخصت قندهار داد که خبر کشتگان را باز
ماندگان ایشان برساند تادیگران جرأت جنگ نمایند واز رؤس مقتولین منارها افراشت ومطابق این ایام قنبرعلیخان
والله دادخان فرستادگان سردار کهندلخان که ازتوجه شاه شجاع بالشکر انگلیس جانب قندهار خبریافته برای کمک
نزد شاه قاجار فرستاده واو بی نیل مقصود رخصت مراجعت داده بود درقندهار رسیده شاه شجاع را متصرف
آن دیار دیده پس بهرات رونهادند ودر قلعهٔ لاش که وارد شدند شاه پسندخان اسحق زائی وشاه پسند خان برادر
قلیچخان چخانسوری نیز بدیشان پیوسته نزد محمدشاه رفتند وهمچنین خداداد خان فرستادهٔ دیگر سردار کهندل
خان که قبل ازورود شاه شجاع درقندهار نزد شاه قاجار روانه داشته پیام داده بود که بالشکر قندهار ازراه امداد
با ایرانیان رهسپار هرات شوم در روز دوازدهم ماه صفر مطابق روز ورود شاه شجاع در قندهار او نیز در هرات
نزد شاه قاجار رسیده پیام سردار کهندلخان را بگذرانید واو امر کرد که سردار موصوف بالشکرش عزم فراه
واسفزار کرده آن محال را ازتصرف شهزاده جلال الدین بن شهزاده کامران بیرون کنند چنانچه سردار کهندلخان
قبل ازلشکر فرستادنش بجلوگیری افواج انگلیس محمد عمر خان پسر خودرا ازراه یادی باچهار هزار سوار
نزد شاه قاجار فرستاده بود که خداداد خان فرستادهٔ مذکورش از هرات مراجعت کرده درعرض راه باسردار
کهندل خان که ازقندهار باعیال ومتعلقانش چنانچه ازپیش اشارت رفت که روی امید بسوی ایران نهاده بود

پیوسته ومقارن اغفال شهزاده کامران از پیام مذکور شاه ایران آگاه گشته به صد سوار از هرات بهمه وقت جلال الدینخان بسرش گاشت وقضارا پیشتر ازین خودش معاونت از پسر مذکور خود خواسته واو اینوقت پانصد سوار از جهت یاری پدرش رهسپار هرات ساخته وهردو جانب از یکدیگر بیخبر راه می پیمودند تا که شب هنگامی در عرض طریق باهم دوچار گشته همدیگر را لشکر قندهار وسواران شاه قاجار بنداشته تیغ برفرق هم افراشتند وتاروشنی صبح بسیاری از طرفین مقتول ومجروح شده بعد که همدیگر را شناختند کار از دست ونیر از شست رفته بود که جز از تأسف چیزی بتصرف در نیامد وسردار محمد عمرخان در اواخر ماه صفر مذکور با چهار هزار سواریکه همراه داشت وارد هرات شده باس محمدشاه قاجار راه فراه واسفزار بر گرفت و آن دوولایت را از تصرف شهزاده جلال الدین کشیده متصرف گشت وسردار کهندل خان پدرش نیز که از قندهار بیرون شده بود در فراه اقامه گزیده در حین مراجعت شاه ایران از هرات باو همعنان در طهران رفته سالیانه یک لک روپیه که معادل بیست هزار تومان ایرانیست برای او مقرر ومعین گردید وشهزاده جلال الدین از متصرف شدن سردار محمد عمر خان فراه واسفزار را ناچار گشته با کلانتر اسمعیل خان روی امید بسوی شاه قاجار نهاد واو شهزاده محمد رضا را باستقبال فرستاده درلشکر گاه بمحل لایقش فرود کرده اعزاز واکرامش فرموده تسلی ودلجوئی نموده مطمئنش ساخت

ذکر ترغیب نمودن محمد شاه سپاه خود را بیورش

﴿ ذکر ترغیب نمودن محمدشاه سپاه خویش را بیورش آوردن بهرات ﴾

چون کار محاصرهٔ هرات طول کشیده شهزاده کامران بقلعه داری همیکوشید محمدشاه را از کثرت درنگ وامتداد جنگ ملال خاطر روی داده براسپش سوار وبرتل بنکیان فراز شد وبرمواضعی ازبارهٔ شهر که مناسب دانست امر توپ زدن کرد وراه یورش را بلشکرش تعلیم داده بس بسرا پردهٔ خویش شد وتاده روز سپاه او از گلولهٔ توپ رخنها بدیوار شهر انداخته شهزاده محمد رضا بسنگر اسکندرخان وشهزاده سلطان محمد سیف الدوله بسنگر محمد ولیخان تنکابنی وشهزاده علیقلی میرزا بسنگر احمدخان سردار افواج عراق وحمزه میرزا برادر محمد شاه بسنگر کابعلی خان افشار جای گزیدند وهر یک لشکریان سنگر متعلقهٔ خویشتن را ترغیب بپیشرفتن کرده شهریان را باضطراب انداختند وباهم قرار دادند که دوساعت قبل از طلوع یکدست یورش آورده قلعه را مفتوح نمایند ومستر مکنیل از عزم وقرار داد ایرانیان آگاه شده سراسیمه نزد شاه ایران شده التماس نمود که سه روز دیگر لشکر را از جنگ بازدارد تا بشهر در آمده شهزاده کامران را باوزیر یار محمد خان از راه امان نزد وی برد وشاه مسئول اورا قبول نموده شهزاده محمد رضا را خبر داد که مستر مکنیل ومهد یخان قراباق را باچهار سوار از دروازهٔ خشک راه در شدن بشهر دهد ومستر مکنیل بشهر در آمده کار را بخلاف چیزیکه بشاه قاجار گفته بود استوار کرد چنانچه شهزاده کامران ووزیر یار محمد خان را بقلعه داری واستواری تحریض نموده گفت که تا سه روز که راه جنگ بسته دولت رخنهای دیوار شهر را ازسنگ وچوب وکلوخ وغیره راست کنند وپنجاه هزار روپیه از خود بدیشان داد که صرف مرمت شهر نمایند وتا دوماه ثبات ورزیده خودداری کنند تا جهازهای جنگی دولت بهیه برطانیه از دریای عمان داخل مملکت ایران شوند آن زمان البته شاه ایران از محاصرهٔ هرات دست بازکشیده برای مدافعه ومقاتلهٔ لشکر انگلیس روی بسوی فارس خواهد نهاد این کلمات را گفته از شهر بیرون رفت ومهد یخان قراباق از کید او شاه را آگاه کرده حکم بیرون شدن وی از اردوی شاهی اصدار یافته از هرات براه طهران رو بجانب لندن نهاد وبجای کاربرداران دولت برطانیه اهتمدک نائب دوم خود را از طهران روانهٔ هرات نموده خود در لندن رفت وپس از رفتن او باس محمد شاه سپاهش دو تپه از خاک وسنگ از دوطرف برج خواجه عبد المصر بجانب دروازهٔ قندهار ودروازهٔ خشک وافراشته ده ضرب توپ بزرگ که وزن گلولهٔ هریک هفتاد ودو پوند وهر پوند نود وشش مثقال بود که معادل شش سیر کابل باشد برهردو تپه صعود دادند وشهر را هدف گلولهٔ آنها ساخته خرابی بسیار در عمارات انداخته ودر اثنای گیر ودار محب علی خان سرتیپ ماکوئی بایک فوج پیاده از راه امداد وا دگشته درسنگرفی خان قوا کوئلوجای گرفت ودرین وقت شیر محمد خان هزاره فرصت یافته باهزار سوار تاخته ششصد سراسب از

لبان ایرانیان که در چراگاه بودند بغنیمت آوردند وسلطان خان افشار که باهزار سوار محافظ بود از قفای شیر محمد خان تاخته واز لشکرگاه نیز سوارهٔ کردستان بیرون شده تعاقب نمودند وبزحمات شاقه پنجاه راس اسب بدست کرده باقی را شیر محمد خان بجای خویش رسانید وهم درین هنگام شهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله باچیزی از منال دیوانی وغیره اشیاء بقریت شیخ جام رسیده جانب اردوی شاهی رهنورد بود که بواسطهٔ مردم قریهٔ شکیبان دلیران افغان از حال او آگاهی یافته ششصد سوار بعزم راه گیری او شتافتند که اورا آسیبی رسانیده مال ومنال همراهش را غارت نمایند ومحمدشاه از آهنگ آنها آگاه گردیده حبیب الله خان امیر توپخانه ومحمد تقی خان بیات ومهدی خان قراباق وجهانگیر خان سرکردهٔ نظام را باپنجصد سوار ودو عراده توپ بمدد شهزادهٔ مذکور فرستاد ودر حدود شکیبان باسواران مزبورهٔ افغان رسیده باهم در آویختند وچون ایرانیان را توپخانه همراه بود افغانان مغلوب گردیده دویست وپنجاه تن از ایشان قتیل ویکصد وپنجاه تن دستگیر شدند وباقی هزیمت یافته جانب وادی حسرت وفرار شتافتند وایرانیان گرفتاران را نزدشاه قاجار برده باسپاه وهمه را رهسپار آخرت ساختند ودو تن از ایشان بتوسط شیر محمد خان برادر وزیر یار محمد خان که از روز فتح غوریان در نزد شاه ایران طریق خدمت می سپرد طالب امان جان شده گفتند که هر یکی پنج هزار تومان که بیست وپنجهزار روپیه باشد بخواهد میسپاریم تا از کشتن معاف باشیم وشاه نپذیرفته ایشانرا نیز بیاسا رسانید ویکی از جملهٔ گرفتاران از راه داد خواهی خودرا به محمد شاه نزدیک کرده خواست که بضرب خنجر هلاکش سازد اما حاجیان درگاه او را باخنجریکه در دست داشت گرفته از دم تیغ گذرانیدند وپس از وقوع سانحهٔ مذکوره محمد شاه از سران سپاه خواستگار یورش شده گفت که آیا کدام یکی باشد که حمله بشهر برده کار را بانجام رساند واز جمله سرخوش خان افشار کلام شاه را بجان خریدار گردیده دیگران همه سکوت کردند وشاه سرخوش خان را تحسین وآفرین نموده اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه ومصطفی قلیخان سرتیپ فوج سمنانی را بهمعنانی اوامر نموده هرسه تن سالار زدن توپ وتفنگ پرداخته جنگ کنان باپیروان شان شتافتند واز خندق وسه فصیل وشیر حاجی در گذشته جهل شمخال وپنجاه تفنگ از بیادکانیکه درشیر حاجی بودند وزخم مینمودند بربودند وسی تن از ایشان را بکشتند ویورشیان از کثرت گلوله باری شهریان در عقب دیوار فصیل سوم خودهار اینهان داشته سر فرود کردند وآخر الامر که کاری از پیش نتوانستند برد باسر شاه معاودت کردند ودرین گشتن اسکندر خانرا درمیان خندق جراحت رسیده بعد از دوروز هلاک گردیده آرزو بخاک برد

ذکر یورش ایرانیان

﴿ ذکر یورش آوردن ایرانیان بقلعهٔ هرات ﴾

بس از یورش آوردن وبرگشتن سرخوش خان چون نام او درافواه لشکریان ایرانیان بآفرین افتاد دیگرانرا نیز غیرت دامن گیر شده شاه بفراست دریافت که تمامت سپاهش راغب حصول نامند پس همه را امر کرد که اسباب یورش آماده ساخته با راستی تمام رو بشهر نهند وایشان بترتیب نردبان پرداخته بتعلیم بعضی از افغانان که در اردوی شاه ایران بودند درخور ارتفاع دیوار شهر زینه های چوبین شش پله (۱) بساختند و آنگاه که آلات یورش آراسته گشت ایرانیان قصد یورش کرده بروسکی پسر پادشاه که نزد محمد شاه راه ملازمت میپیمود در سنگر صمصام خان جای گزید وافسران دیگر هریک بسنگر خویش درآمد ونیز در هر سنگر یک یک از شهزادگان جهت دلانگیختن وترغیب نمودن سپاهیان را بجنگ وبردن وآوردن احوال نزد شاه مأمور گشت چنانچه شهزاده محمد رضا در سنگر اسکندرخان قاجار وشهزاده علیقلی میرزا در سنگر محمدخان وشهزاده سلطان محمد سیف الدوله در پهلوی محمد ولیخان تنکابنی قرار گرفتند واز دروازهٔ قندهار تا دروازهٔ خشک چهارده ضرب توپ بر پا داشتند وده ضرب خمپاره در اطراف قرار داده همچنین ده ضرب توپ دیگر در مواضع متعددهٔ برا کنده بکار نمودند وفرخ خان غفاری پیشخدمت از نزد محمدشاه مامور شد که چپ وراست تکاپو نموده سپاه را بیورش ترغیب نماید وهر کرا که سستی ویا کاهلی ورزد از در صدق بشاه بگوید بعداً اسکندر خان قاجار بایورش جعفر قلیخان سرهنگ وفوج مراغه از همه پیشتر آهنگ جنگ کردند واز پی ایشان جعفر قلیخان سرتیپ وشیرخان واحد بیک سرهنگ بافواج قراجه داغی وهمچنین

(۱) پله بتشدید لام وفتح پای فارسی هم مرتبه از نردبان

بی خان قرا کوزلوی سرهنگ و عبدالله خان یاور از جایگاه خویش تکاور جنگ برجهانیدند و از جای دیگر محبعلی خان سرتیپ فوج خوی (۱) و رشیدخان سرهنگ فوج عجبران و فوج کروس و فوج سوم مراغه همکنان درکار یورش سبک‌عنان شدند و در بامداد روز شنبه هشتم ماه جمادی‌الاول سنه ۱۲۵۵ هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری دست بآلات حرب یورشانه برده چهل هزار گلولهٔ توپ بشهر و عمارات آن زدند و رخنه‌ها باز نموده هنگام ظهر جانب شهر هجوم آوردند و قلعه‌گیان نیز بمدافعه پرداخته بسیاری از ایرانیان را بخاک هلاک انداختند تا که محمدولیخان از خندق و خاکریز گذشته علم برفراز شیرحاجی سوم نصب کرد و صدتن از پیادهٔ نظام را بدور علم گذاشته مراجعت کرد و در بین راه معاودت سرش از ضرب گلولهٔ توپ برفت و بروسکی نیز از ضرب گلوله مقتول گشت و در چنین حالت سرخوشخان افشار جسد محمدولیخان را در معرکهٔ کارزار دیده پیروان خویش را امر ببرداشتن جسد وی کرد و از کثرت گلوله‌باری جرأت ننمودند تا که خودش برجسته و چوب برداشته خواست که بواسطهٔ چوب پیروانش را ببرداشتن جسد او برانگیزد ولی گلوله بجانب راستش رسیده جان بداد و افواج هردو سرتیپ و سالار از دیدن کشتار آن کارزار راه فرار برگرفته پس نشستند و همچنین کلبعلی خان افشار نیز راه ستیز تا شیرحاجی سوم پیموده بسیاری از همراهانش از ضرب گلوله بیجان شده هریک بخاک میافتاد غلطان غلطان بته خندق میرفت و خودش نیز تاب مقاومت نیاورده از راه گریز مراجعت کرد و بعینه او امیر بهادر جنگ درنگ را در مقابل دلیران افغان دشوار دیده از زیر دیوار فرار کرد و از جمله اسکندرخان قاجار که فرار را عار میدانست با دو فوج قراجه داغی از خندق و خاکریز و همه شیرحاجی گذشته پیروانش از عطش ناتوان شدند و شیرخان سرهنگ خواست که آب بدم ایشان رساند چون بکنار خندق رسید از ضرب گلوله بخاک افتاده یکتن از شهریان تاخته سر او را از تن جدا ساخته با خود آورد آنگاه پیادگان هردو فوج از عطش در اضطراب افتاده رو بفرار نهادند و جعفرقلیخان سرتیپ نیز در حین فرار زخم‌دار گشت و پس از هزیمت این دو فوج لشکر اسکندرخان قاجار که از دیگر جانب رو بحصار شهر نهاده بودند نیز تاب مبارزت در خود ندیده هزیمت یافتند و از جای دیگر که نبی خان قرا کوزلو و محبعلی خان و محمد علیخان ماکوئی که هر سه تن منصب سرتیپی داشتند از طرف برج خواجه عبدالمصر راه یورش برگرفته چون درمیان خندق رسیدند دلیران افغان سد راه ایشان شده باهم بدست و گریبان بیاویختند و بسیار تن از ایرانیان مجروح و مقتول گشته و از نامداران ایشان محب علی خان زخم شمشیر یافته بقیة‌السیف رو از جنگ تافته بگریختند و از جماعت یورشیان نبی خان از فصیل‌های سه‌گانه شیرحاجیها گذشته نردبان در برج خواجه عبدالمصر نهاده با دویست تن پیاده برفراز برج مذکور برآمده طبل فتح بنواخت و بشاه قاجار نوید داد که فتح حاصل گشت اما چه فتح که تا غروب آفتاب درهمان برج خودداری کرده دیگر کاری نتوانست تا که دلیران افغان حمله نموده نبی خان را بضرب گلوله از پا درانداختند و پیروانش جسد او را برداشته لوای هزیمت افراشتند و همچنین محمدخان سردار که با سپاه عراق دروازهٔ قندهار را در زیر نظر گشودن گرفته بود خود را تا شیرحاجی سوم رسانیده بسیاری از پیروانش با دو تن از صاحب‌منصبان ترک عراق از ضرب دست‌برد شهریان بسوی آخرت روان شده پشت بجنگ داد و جعفرقلیخان قراچورلو از فوج قراجه داغی برشکم گلوله خورده روا از زندگی بگردانید و عبدالله خان یاور زخم شمشیر برداشته دو تن یاور (۲) از فوج مراغه بقتل رسید و رشیدخان سرهنگ فوج عجبران نیز زخم یافت و بر سینهٔ اسمعیل خان گلوله خورده از پشتش بیرون جست و خانلرخان سرهنگ فوج افشار و اسکندرخان قاجار سرهنگ فوج خمسه و محمد ولیخان سرهنگ فوج سربندی هر سه تن مقتول شدند و بر شکم عبدالحسین خان بیکلربیگی زخم گلوله رسید و همچنین علیمرادخان سرهنگ فوج کروس دو زخم یافت و مهدی قلیخان سرهنگ آهنگ فرار از قلعه کرده با پسرش کشته گشت و باقرخان سرکردهٔ سواران نیز عرضهٔ دمار (۳) شد و باهمهٔ اتحادات آتش نیز بقورخانهٔ شاه ایران افتاده زلزل در ارکان اقتدارش انداخت و تا غروب آفتاب هفتصد تن از ایرانیان بقتل رسیده ما بقی خسته‌جان و گسسته‌عنان بسنگرهائی که افراشته بودند مراجعت کرده قرین (۴) بدحالی شدند و باندمال (۵) مجروحین شان که صد تن بودند پرداختند و بقرار ذکر صاحب ناسخ التواریخ هزار و چهارصد و پنجاه تن از شهریان مقتول و مجروح شدند

(۱) نام موضعی است
(۲) کپطان
(۳) یعنی هلاک و بوار یعنی خرابی
(۴) قرین مصاحب و هم‌نشین و یار
(۵) اندمال به‌شدن زخم و جراحت

و این قول او مبالغه است زیرا که زیاده بر صد تن قتیل و مجروح نبود و مقارن این حال از مردم کرخ که بعضی اشیای خوردنی بشهر میآوردند شاه ایران خبر یافته محمد خان را با پنجهزار سوار و پنج ضرب توپ فرستاده ایشان را تنبیه و تهدیدی نموده نقد و جنسی از ایشان بر سبیل جرم گرفته مراجعت کرد و در این وقت از شیراز و کرمان خبر بشاه ایران رسید که جهازات جنگی دولت انگلیس از بحر عمان تا کنار جزیرهٔ خارک رسیده و مردم آنجا را بیدل و اعلام زرجانب خود رهسپر کرده دران جزیره اقامت کردند و برای اندوختن علوفه و آذوقه غلات و حبوبات را یک و چهار بها داده شری میکنند و ذخیره مینهایند و محمدشاه از شنیدن این خبر سراسیمه و مضطر (۱) شده دانست که این امر بواسطهٔ مستر مکنیل بروی کار آمد پس بخود اندیشید که اکنون از مبارزت و معاودت کدام یک اختیار نماید زیرا که هم از دست‌برد دلیران افغان نیرو در بازویش نمانده بود و هم از استماع این خبر پا را از سر گم نمود تا که استدعت امور مکنونهٔ خاطر خویش را که تا این زمان نهان میداشت در طهران بکارگذاران دولت ایران اظهار نموده گفت که دولت انگلیس ناچار است که اگر لشکر ایران دست از هرات باز نداشته مراجعت نکنند بمحاربت وجود زیرا که از امر هرات تزلزل در مملکت هندوی میدهد پس بنابرین جهازات حربیه دولت انگلیس تا جزیرهٔ خارک طی مسافت کرده اند و هم اعلان جنگ داده که اگر شاه ایران از هرات دست باز ندارد از طرف فارس آمادهٔ حرب شود و کارپردازان دولت ایران این مقوله اورا مکتوب و نزد محمدشاه مرسول نموده از عزم دولت انگلیس آگاهش کردند و محمد شاه ناچار شده در شب شانزدهم ماه جمادی‌الآخر ۱۲۵۵ سنه هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری طبل کوچ نواخته از هرات روی مراجعت جانب ایران نهاد و بعد از محاصرهٔ ده ماه و شش روز راه برگرفته بی نیل مقصود وارد منزل سحر خیزان شده از آنجا شیرمحمد خان برادر یار محمد خان را که نظربند بود رها نموده روانهٔ هرات کرد و سردار محمد عمرخان بن سردار کهندل خان و سردار شمس‌الدین خان و خود سردار کهندل خان و برادرانش را که از دست شاه شجاع فرار و تا کنون در فراه قرار داشتند و غیره اعیان قندهار با خود همراه در طهران برده چنانچه در سابق اشارت رفت در ماه رمضان سال مذکور وارد بلدهٔ مزبور شده یک لک روپیه سالیانه برای مصارف شان معین فرمود.

ذکر بیباکی نمودن انگلیسان در قندهار

(و بیان توجه شاه شجاع جانب کابل)

ذکر توجه شاه شجاع جانب کابل

چون شاه شجاع بقراریکه درماسبق ذکر یافت در قندهار بر تخت سلطنت جلوس کرده عهد مجدد با مستر ولیم جی مکناتن بربسته و بر طبق استرضای صاحبان انگلیس بکار حکومت پرداخته چندی جهت نظم و نسق ولایت قندهار طرح اقامت انداخت و در هنگام توقف او در قندهار روزی یکتن از سپاهیان فوج گوره دوشیزهٔ از اعیان شهر را که براهی عبور میکرد گرفته و از راه کناره کرده جبراً بکارتش را در ربوده از داد و فریاد آن عاجزهٔ مجبوره رهروان آن افسوس شنیده و آن امر قبیحه را بچشم سر دیده بجستجوی اقارب وی دویده ایشان را آگاهیده و اقوام آن دختر باجمعی از سادات و علماء از راه دادخواهی راه دربار شاهی برگرفته استغاثت نمودند و شاه شجاع بافسران و صاحب‌منصبان سپاه انگلیس هرچند معذرت نموده حیلت در اطفای آن نائره بکار بردند عارضین که از غیرت دین آن امر را بغایت مذموم میدانستند ساکت نشده جزع‌کنان داد همیخواستند تا که بحیل بسیار و تسلیات بیشمار آن فتنهٔ بیدار را خوابانیدند ولیکن تخم کینه در مزرع قلوب حمایت اسلوب گروه شجاعت پژوه افغانان پاشیده شده کشت حفاظت ناموس بار آورد چنانچه مذکور شده میآید انشاءالله تعالی و از رویداد این واقعه سران و سرخیلان افاغنه بخیالات دیگر افتاده اندیشهٔ آن کردند که در اول ورود پادشاه و سپاه چنین امر ناسزا نسبت بناموس شرفاء رخ داد هر آینه در صورت استدامت و استقلال سوانح و حوادث بیرون از وهم و خیال پیش خواهد آمد چه پادشاه را بجز نام بادهٔ از جام سلطنت بکام نیست باری عموم خوانین درانی خصوص حاجی خان کاکری و حاجی دوست محمد خان اسحق زائی بسبب این امر از شاه شجاع ناامید و رنجیده خاطر شدند لیکن از سطوت سلطنت و هیبت لشکر انگلیس در ظاهر چیزی نگفته در باطن این درد را

(۱) ضرر رسیده شده و مجازاً یعنی بی اختیار و بیچاره

بیهودهٔ هنگام فرصت پیچیده صبر ورزیدند وشاه شجاع بعد ازطی بساط این ماجرا ورسیدن شهزاده محمد تیمور بالشکر انکلیس ومهاراجه رنجیت سنگهه از راه پشاور در جلال آباد در روز یازدهم ماه ربیع الثانی که افواج انکلیس چنانچه مذکور شد داخل جزوهٔ خارك کشت واکرچه هنوز شاه ایران بمحاصرهٔ هرات قیام داشت بصوابدید افسران انکلیس که از جانب هرات مطمئن خاطر کشتند که لامحاله محمد شاه مراجعت میکند ازقندهار روی بسوی کابل نهاد وشهزاده فتح جنك را بنایب الحکومتی قندهار بالبج نام فرنکی کاشته برادافتاد وازخوانین حاجی خان کاکری ودوست محمد خان اسحق زائی ومحمد تقی خان وکیل ونور الدین خان ولد یحیی خان بامی زائی وغیره که ازسبب امر دختر مذکوره آزرده خاطر شده بودند وهم حاجی خان علاوه برامر مذکور ادعای وزارت دردل داشت وکامیاب نکشت همکنان ببهانهٔ ساز نمودن سامان سفر از همرکابی شاه شجاع تهاون ورزیده خودرا بازداشتند وشاه در عرض راه ازمکنون خواطر ایشان آکاه کشته وهیچ در خاطر راه نداده روزهفدهم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵۵ هزارودویست و پنجاه و پنج هجری واردغزنین کشت ودرزیر هردومنار کهازسلاطین آل ناصر بیادکاراست فرود آمده لشکر کاه ساخت وسردار غلام حیدر خان بن امیر دوست محمدخان که از طرف پدرنیکوسیرش بحکومت غزنین مأمور بودابواب شهر رابربسته بقلعه داری پرداخت وافسران افواج انکلیس در روز ورود باطراف شهر کردش کرده بروج وبارهٔ حصاررا مشاهده نمودهچون قلعه رامحکم واستوار دیدند ازنیاوردن توپ قلعه کوب که درقندهار کذاشته بودند متأسف شدندوروز دیکر که صاحب منصبان سپاه انکلیس درقصد تسخیرقلعه بودندناکهان مهتر موسی خان غلجائی متوطن علاقهٔ زرمت بادوازده هزار مرد پیکار ازراه جهاد در رسیده بجبال قریبهٔ غزنین جای کزیدندوازاین سوی اعلیحضرت امیردوست محمدخان بعزم مدافعه از کابل بیرون شده درموضع ارغنده سنکر محکمی افراشته استوار نشست وسردار محمد افضل خان پسر خجسته اختر خود را بادو هزار سوار جهت راه کیری شاه شجاع ولشکر انکلیس جانب غزنین کاشت تاشاید خوانین درانیه که ازشاه شجاع آزرده شده ترك همعنانی او نموده انداز قفای شاه شجاع براه افتاده باوی همداستان شوند ومعزی الیه بفاصلهٔ دو کروهی غزنین رسیده چشم براه امر مذکور نشست تا که پیادکان مهتر موسی خان غلجائی چنانچه آغاز ذکر شد بکوههای واقعهٔ شرقی وشمالی غزنین برشده شاه شجاع پیاده وسوارهٔ رکابی خویش را پیش ازانکه سپاه انکلیس بمحاربه برخیزد بدفع مجاهدین کاشت وجانبین باهم درآویخته خونها ریخته شد وهمچنان سرکرم پیکار بودند که چیزی از افواج انکلیس بسر کردکی کپتان نکلسین بکمك افواج شاهی برخاسته باتفاق هم غازیان را ازپیش برداشته هزیمت دادند وشاه شجاع لشکریان خودرا امر تعاقب نموده فرمود که هر که سری واسیری ازمردم مذکور آرد یك اشرفی جائزه دارد چنانچه سپاهش سر و اسیر بسیار بحضورشاه آورده ازهریکی یك اشرفی یافته اسیرانرا که هشتادتن بودند بامرشاه سرازتن جدانمودند ودرنصف شب دیکر سرولیم جی مکناتن از شاه شجاع اجازت یورش خواسته کفت بعرصهٔ چهارساعت قلعه را مسخر کنم وایفرا کفته ازشاه مذکور التماس کرد که بتل مزار حضرت بهلول تشریف فرما شده مشاهده یورش لشکر انکلیس نماید وشاه اورا اذن یورش داده خود بهتیهٔ مذکوره برشد بعد توپهای آتش بار بغرش درامده نقبچیان بکندن بیخ دیوار حصار پرداخته دروازهٔ جانب مرقد بهلول را از صدمهٔ باروت برکنده رخنه درشهرانداخته چهل تن ازمحافظین برج کنار دروازه را مجروح ومقتول ساختند آنکه یورش آورده شهررا مسخر کرده دست بتاراج مال واسیر کردن اهل وعیال وقتل نمودن رجال کشودند وهمهٔ شهررا غارت نموده سردار غلام حیدر خان را نیز باعیال ومتعلقات واطفالش دستکیر کردند وافسران سپاه انکلیس بعد از تاراج شهر اورا نزد شاه شجاع حاضر کرده التماس عفو تقصیرش نمودند وشاه شجاع بخاطر داری انکلیسان از کشتنش در کذشته بدست انکلیسانش سپرده یاقوت خان خواجه سرا را بمحافظت وپاسداری زنان وفرزندان اومأمور نموده چندتن دیکراز خواجه سرایان رانیز بایاقوت خان همراه کرد که بوجه اتم حفاظت ناموس سردار عالی تبار را نمایند وسردار محمد افضل خان از جائیکه واردشده واقامه کزیده بودجانب کابل مراجعت کرده خبر ازدست رفتن غزنین و کرفتار شدن سردار

غلام حیدر خان رابوالد ماجدش امیر دوست محمد خان درسنکر ارغنده رسانیده او نواب عبدالجبار خان برادر خویش را که درسال پیش مهماندار الکسندر بارنس سفیر انکلیس ازجانب امیر کبیر مأمور شده واورا اعزاز واکرام کرده بود ظاهراً جهت بندوبست رهادادن سردار غلام حیدر خان وعیال ومنسوبان او وباطناً برای دریافت احوال مکنونهٔ خاطر شاه شجاع وانکلیسان درغزنین فرستاد چنانچه مشارالیه درانجا رفته باافسران لشکر انکلیس کفت وشنیدی کرده اینقدر ازرازایشان مکشوف ساخت که میباید امیردوست محمدخان باعیال ومنسوبان خویش در کشور هند رفته سالیانه یك لك روپیه جیرهٔ شاهی ازدولت انکلیس کرفته صرف مؤنتش نماید دیکر سخنی نشنیده مراجعت کرده امیر دوست محمد خانرا از کفتار انکلیسان خبرداد

{ ذکر شورش میرمعصوم معروف بحافظ جی }

ذکر شورش حافظ جی و مردم کوهستانی

(پسر میرواعظ مرحوم بامردم کوهستانی وفرار کردن اعلیحضرت امیر دوست محمد خان)

مقارن انحال مردم کوهستان کابل بتحریك میرمعصوم معروف بحافظ جی مرحوم پسر میرواعظ مرحوم که هواخواه شاه شجاع بود ازورود لشکر انکلیس در غزنین وتسخیر آن آکاه کشته بشوریدند و حافظ جی یکتن ازسدوزائیان را بنام شهزادکی بسالاری برافراشته هنکامه آرای بلوا شد وبامردم کوهستانی پسر سردار شیرعلیخان بن امیر کبیر که ازطرف قبلهٔ امجدش بحکومت چاریکار قیام داشت تاخته اورا درمحاصره انداختند وامیر کبیر باوجود تنکی وقت سردار محمدافضل خان پسر خودرا که از کرد راه غزنین دررسیده بود باسه صد سوار ازراه معاونت سردار شیرعلی خان روانه چاریکار فرمود واو درانجا رفته برادر مذکور خویش را ازتنکنای محاصرهٔ حافظ جی و کوهستانیان بیرون کشیده باخود نزد پدرنیکوسیرش آورد بعد امیر کبیر که ازهرطرف خودرا کرفتار سرپنجهٔ تقدیر دیدلاجرم خانشیرینخان را بامردم قزلباشیه که همراه داشت درسنکریکه بموضع ارغنده افراشته بود کذاشته خود باپسران وبرادران خویش داخل کابل شد که اهالی حرم محترم را برداشته فرار نماید وازطرف دیکر حافظ جی بامردم کوهستانی ازعقب سردار محمدافضل خان وسردار شیرعلیخان ازچاریکار روی بسوی شهرکابل نهاده دست بتاراج مال ومنال امیر کبیر وهوا خواهانش کشادند وامیر کبیر باسردار محمداکبرخان پسر ارشدش که دروقت نزدیك شدن شهزاده محمدتیمور ازراه پشاور بجلال آباد دست ازحکومت شسته بفرمان طلب پدر نیك سیر از جلال آباد درعقبه نشسته بکابل رسیده بود همچنان باعفه اش برداشته نواب عبدالجبار خان را که پیشتر ازخود از ارغنده جهت حمل ونقل عیال واطفال واثقال خویش فرستاده بود امر برداشتن آنها کرده خود بیتابانه بافرزندانش ازراه ارغنده رو بفرار نهاد که از راه هزارجات بایران که مهمان خانهٔ سروران افغانستان است برود و ازین عزمش نواب عبدالجبار خان بازداشته برفتن بخارا ترغیبش کرد وکفت اولاً ازهرات بواسطهٔ شهزاده کامران کهباایشان معاندت دارد عبور محال است ثانیاً سردار کهندل خان در آنجا رفته اکرشاه ایران معاونتی باو نماید هم کمك ویاری امیر خواهد بود واکر امیر بخارا امدادی کند کوید ازهردو پادشاه نصرت بمارسیده کامروا خواهیم شد ودرصورت عدم مددکاری هردوی شان هم در بخارا بهتر ازایران روز برماخواهد کذشت وامیر کبیر ازسخنان نواب عبدالجبار خان دودل شده ازمثنوی شریف فال کشوده این بیت باستخاره اش برامد .

(کر بخارا میروی دیوانهٔ — لایق زنجیر وزندان خانهٔ)

وباوجود آن ازاصرار کفتار نواب مذکور عزم رفتن بخارا کرده رو براه نهاد واین وقت خان شیرین خان جوانشیر ازقصد امیر کبیر آکاه کشته باجازت خود واو آتش درقورخانهٔ سنکر ارغنده زده قبل ازانکه امیر کبیر ازاردو فرار از ارغنده شود سواران خانشیرینخان مذکور بمجرد سوختن قورخانه بنه و آغروق رانیز تاراج کرده روبخانه‌ای خویش نهاده داخل شهر شدند واین امر منعکس نتیجه بخشیده باعث سرافرازی او در نزد شاه شجاع کردید چنانچه بیاید انشاءالله تعالی وامیر باجمع غفیر از عیال واطفال وبرادر وفرزندان وخدمتکاران راه ترکستان پیش کرفته وارد تاشقرغان شدومیر محمدامین بیك والی آنجا مقدمش را کرامی داشته نیکو مهمان نوازی نمود وشاه دروقت راه

رکرفتن امیرکبیر جانب ترکستان خبریافته بصوابدید افسران افواج انکلیسیه کپطان اوترم نامی را ازانکلیسان باحاجی خان کاکری که باخوانین قندهار دراول ترک همعنانی شاه کرده وبعد ازفتح غزنین ملحق اردوی شاهی شده بود باهمه خوانین وسواران کشاده که بااوهمراه آمده بودند بتعاقب امیرکبیر کماشته ایشان ایلغار کرده چون راه باامیرکبیر نزدیک کردند که دستکیرش نمایند حاجی خان کاکری عمداً سستی نموده بی نیل مرام مراجعت کردند وشاه شجاع باسپاه انکلیس ازغزنین برخاسته درروز غره ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۵۵ هزار ودویست وپنجاه وپنج هجری پانزده روز قبل ازمراجعت شاه ایران ازهرات کهازپیش رقم کشت وارد کابل شدو بنظم ونسق مملکت داری وفرمان روائی پرداخته تجویز کرنیل کلاد مارتین دید صاحب انکلیس که همرکاب شهزاده محمد تیمور از راه پشاور وجلال آباد وارد کابل شد میرزا حیدر علیخان لشکر نویس را جهت راز داری ووکالت ورفت وآمد درپیشخود وسران سپاه انکلیس مقرر فرمود وحاجی خان کاکری را بادوست محمد خان اسحق زائی که ازخوانین قندهار وچنانچه رقم شد مفسدت شعار بودند ونائب امیر وملا رشید بارک زائی وآقا حسین قزلباش که هرسه تن معتمد وندیم ومحرم راز ومشیر امیرکبیر بودند باچندتن دیکر ازخوانین کابل بزندان محبوسیت انداخت ودولت روبیه را ازبدنات مالیات کابل ونواحی آن قلم نسخ کشیده خانشیرین خان را که تاراج نمودن بنه وآغروق امیرکبیربناش سر کشته بود نسبت بخویش خدمتی پنداشته بمنصب هفتصد سواری سرافرازی داد

﴿ذکر رفتن امیرکبیر از تاشقرغان﴾

(دربخارا وسرکذشت او درانجا)

ذکر سرکذشت امیرکبیر دربخارا

امیرکبیر اهل وعیال واطفال خورد سال خویش را درتاشقرغان کذاشته سردار محمد اکرم خان سومین فرزند ارجمندش را بانواب عبدالجبار خان وجمعی دیکر از خدمتکاران که قریب بهزار وپنجصد تن میرسیدند بحفاظت ایشان کماشته خود بادیکر شهزادکان چون سردار محمد افضل خان وسردار محمد اکبرخان وسردار محمد اعظم خان وسردار شیرعلیخان وسردار ولی محمد خان وسردار محمد امین خان وسردار محمد شریف خان وبرادرزادکان چون سردار سلطان احمد خان وسردار محمد عمر خان وسردار سمندر خان پسران سردار محمد عظیم خان مرحوم وسردار شیرمحمدخان ولد سردار پیرمحمد خان وعبدالغنی خان نبیرهٔ سردار رحیمداد خان مبرور وسردار سمندر خان وعبدالرؤف خان خواهرزادهٔ خود وغیره اشراف واعیان که همکنان باخدمه ومتعلقه تخمین دو هزار نفر میشدند ازتاشقرغان راه بخارا بر کرفت وچون وارد آنجا شد امیر نصرالله خان والی بخارا بی آنکه بذیرهٔ رسمی بجای آرد امیرکبیر را جهت ملاقات طلب دربار خویش نموده چنانچه می بایست اعزاز واحترامش نکرد ودر جائیکه شایان پاسبانان بارکاه چنین پادشاه نبود جای اقامت وزیستن داد وخرجیکه درخور کفایت نوکرانش نبود برایش معین نمود چنانچه بعد ازچندی که بعسرت روز بسر برده اسباب ویراق خود وهمراهانش را فروخته روز همی کذرانیدند تا که امرش چنان بسختی انجامید که روزها بفاقه میکذرانیدند پس ناچار شده بواسطهٔ کار پردازان پایهٔ سریر امیر موصوف استدعای رخصت ورفتن بدیکر مملکت نمود وپس ازدیدن اجازت بیرون شدن ازبخارا برایش حاصل واین حکم صادر کشت که باختیار خود از راهیکه آمده اند برفته ازجادهٔ که مامورین وی ایشانرا ببرد ازمملکت بخارا بیرون شوند وبدین نیز اکتفا نکرده مردم نواحی واطراف راهی را که امیر رفتن ازان کرده بود قدغن فرمود که از خوردنی وغیره مایحتاج ضروری حتی نعل بایشان نفروشند الغرض بچنین حالت ازبخارا باتمامت شهزادکان ومنسوبان بیرون شده هفت هزار پیاده وسوار مامور کردید که بحفاظت ایشان را ازمملکت بیرون کشند وعلاوه برهمه محافظین را در خفا تلقین کرد که در حین عبور از رود جیحون بهر حیله که بتوانند زورقی را که امیرکبیر بافرزندانش دران می نشینند بشکافند تا غرق لجهٔ فنا شوند چنانچه ایشان را تحت الحفظ درکنار جیحون رسانیده بکشتیها نشانیدند وزورقی را که امیرکبیر بافرزندانش جای کزیدند در خفا سوراخ کرده در حین راندن کشتی یکی از کماشتکان امیر بخارا که از کید آقایش آکاه نبود نیز بعنایت امیرکبیر باوی دریک زورق نشست که اورا از نهر عبور داده مراجعت نماید ودیکریکه ازحقیقت کار آکاه بود بزبان ترکی اورا

خبرداد که از کشتی فرود کشته با امیرکبیر درغرق شدن همعنانی نکند وامیرکبیر بواسطهٔ که مادرش از بزرک زادکان قزلباشیهٔ کابل وترک بود زبان ترکی میدانست سخن اورا شنیده بافرزندانش از کشتی فرود آمده ازعبور کردن باز ایستاد و کماشتکان امیر بخارا هرچند اورا درسوار شدن بکشتی و کذشتن ازدریا سعی کردند امیرکبیر نشنیده بیاران خویش فرمود که هرآینه ازغرق کردیدن بخون خویش غلطیدن اولیست زیرا که بکشته شدن ازضرب تیغ ستم بیدریغ امیر بخارا دوروزکار یادکار میماند ودرغرق شدن ازین جور که نسبت بمهمان خویش نموده است کسی ازان نمیداند پس باهمراهان وفرزندانش جانب بخارا مراجعت کرده همچنان تحت الحفظ راه می پیمود که برف بسیار باریده همه را مشرف بهلاکت ساخت چنانچه بعضی ازشهزادکان نوجوان ازشدت سرما ازتکلم باز ماندند وامیر کبیر هریك از خدمهٔ رکاب را امر کرد که یکیك ازشهزادکانرا در کنار خویش کرفته بتف آه کرم بدارند تا ازبرودت هلاك نشوند خلاصه بکمال زحمت ومشقت وارد بخارا شدند وامیر بخارا خرجی را که در ورود اول بار مقرر کرده بود وباوجودیکه کفایت قوت لایموت ایشانرا هم نمیکرد اینمرتبه موقوف نموده امر کرد که امیر کبیررا بقسم نظربند بافرزندانش نکاهداشته دیکران را رخصت رفتن دهند که بهرجا بخواهند رفته بامیرکبیر نباشند وایشان بااز جادهٔ ناکوار که نکشیده از بخارا بیرون نشدند تا که سردار محمد افضل خان وسردار محمد اکبرخان وسردار محمد اعظم خان وسردار شیرعلیخان پسران امیرکبیر وسردار سلطان احمد خان وسردار محمد عمرخان وغیره برادرزادکان او بابعضی از خدمتکاران که مجموع هفتاد تن میشدند بیخبر از بخارا راه فرار جانب موضع جراغجی پیش کرفتند وازخوانین میرزا عبدالرزاق خان مستوفی ومیرزا عبدالسمیع خان قزلباش وغیره چندتن باامیرکبیر همچنان دربخارا ماندند وامیر نصرالله خان از کریختن سرداران آکاه کشته هفت هزار سوار بتعاقب ایشان کماشت که ازراه بر کردانند واکر بستیزند خون ایشانرا بریزند والا دستکیر کرده بازنجیر آورند وایشان درموضع جراغجی بسرداران رسیده دائره سان اطراف ایشانرا کرفته باهم در آویختند وتا که کلوله وباروت داشتند بخارائیانرا ازخود بازداشته خون بسیار کس ازایشانرا بریختند وآخرالامر که سامان محاربه تمام کشت بخارائیان بهجوم آور شده همه را دستکیر کردند وازسرداران سردار محمد افضل خان وسردار محمد اکبر خان وسردار سلطان احمد خان جراحت یافته سردار سمندر خان وجهان کل خان ناصری مقتول واکثر ازهمراهان ایشان زخمدار کشتند وبخارائیان سردارانرا بازخم یافتکان دربخارا برده بامر امیر آنجا همه را محبوس کردند —

﴿ذکر حادثات زمان حکومت شاه شجاع﴾

(در کابل بعد از فرار کردن امیرکبیر)

ذکر حادثات زمان حکومت شاه شجاع

چون شاه شجاع برمسند حکومت کابل وقندهار وغزنین وجلال آباد متمکن کشت ملا عبدالشکور خان را که از سی سال مختار کارش بود وهمرکاب شهزاده محمد تیمور درك سعادت حضور حاصل کرد بمنصب نائب الحکومتی کابل سرافرازی داد واوباوجود مرض لازمهٔ ضیق النفس صعب العلاج بدادرسی وبازپرسی امور هر مسکین ومحتاج پرداخته رعایا ازشنیدن عرض ایشان مرفه الحال همی ساخت ودرخلال این احوال مردم علاقهٔ زرمت ازدادن مال دیوانی سرباز زده کار کذاران سلطانی را جواب دادند وعلاوه بران بامردم غلجائی آن نواحی که در حین ورود موکب شاهی بغزنین وکابل جبهه سای سدهٔ علیای سلطنت نشده بودند اتفاق کرده طریق رهزنی پیش کرفتند وشاه بصوابدید سران سپاه انکلیس کپطان اوترم نامی را بافوج وتوپخانه وخوانین قندهار که باسواران ملکی آن دیار رخصت مراجعت حاصل کرده بودند از کابل بهلاکت آن کروه شریر کماشت وخوانین قندهار را فرمود که پس ازانجام خدمت آنمقام بوطن ومسکن خویش روند وایشان داخل کوهستان زرمت شده مردم فتنه جوی مفسده خوی آنجارا کوشمالی بسزا داده بسیاری از اشرار را ازدم تیغ کذرانیده قلاع ایشانرا خراب ساختند بعد خوانین قندهار راه دیار خویش پیش کرفته کپطان اوترم بافوج انکلیسیه که ازمبتنی همرکاب شاه مامور شده بود واین وقت در زرمت رفته کار آنجارا راست کرده ازراه شال کوت بلوچ راه کشور هند برداشت وچون وارد خلات بلوچستان شد محراب خان بلوچ را که درهنکام عبور موکب شاهی جانب قندهار چنانچه ازپیش رقم کشت سرکشی نموده بود پیش بامده سرزنش وکوشمالی نموده در مملکتش خرابیها آورد وازین روز بعد تا که اولاد واحفادش درحمایت دولت انکلیس

در نیامدند بوی آسایش نشمیدند و شاه شجاع بعد از اطاعت طوائف اطراف چون دست نشانده دولت انگلیس بود مواظب باوصاف دولت مذکوره گشته مدام در نزد خاص و عام زبان رضامندی از معاونت دولت منبوره کشوده همی بود و این خبر در افواه سمر گردیده مردم افغان نسبت باو بد گمان شدند که چرا اینقدر در ستایش دولت انگلیس راضی غاید و در ضمن انجالات که شاه شجاع از حمایت دولت انگلیس فخر و مباهات میکرد بصوابدید افسران سپاه دولت موصوفه اراضی و املاک مردم بارکزائی را که معاند سلطنتش بود ضبط نکرده از جمعی قراربان طائفه جلیله محمدزائی خصوص برادران و برادرزادگان امیر کبیر که هریک در سر هوای شاهی داشتند امیدوار امن و امان گشته از جمله نواب محمدزمان خان باپسران و برادرزادگان خویش چون سردار محمدعثمانخان بن نواب عبدالصمد خان و پسران سردار امیر محمدخان بدون بیم و اندیش باز آمده باعزاز و اکرام سابقهٔ شان قرار یافتند و امور خود را بواسطهٔ کارگذاران دولت انگلیس که باایشان ملاطفت پلیتکلی داشتند اجرا میکردند و شاه شجاع از سبب آنکه خواطر صاحبان انگلیس آزرده نشوند از رفتار و مدار ایشان باخاندان سردار پاینده خان مرحوم چیزی بزبان نمیراند اگرچه هواخواهان شاه موصوف در محافل و مجالس سخن از پدر آن سردار مغفور مذکور بزبان آورده شکوه‌ها میکردند و باهم میگفتند که عنقریب لوای بلوا اعتلا خواهند داد و شاه تغافل کرده چیزی نمیگفت و همچنین ابوتیله نام فرانسوی که شرح نوکر شدنش نزد مهاراجه رنجیت سنگه بقلم خجسته رقم خود اعلیحضرت سراج الملة والدین ازپیش رقم گشت و اینوقت ازطرف مهاراجهٔ مذکور حکومت پشاور داشت روزی از طرح حکومت و سلوک شاه شجاع باسران ملک و سپاه از کسیکه باخبر اوضاع روزگار اهالی کابل بود و نزد او راه داشت جویا شده این کلمات را شنید که محمدزائیان وغیره بارکزائیان اقصی الغایت باشاه شجاع و صاحب منصبان سپاه انگلیس مخالطت و مساودت بهم رسانیده در هر مجلس و محفل قرین و جلیس ایشان میباشند و ابوتیله از شنیدن این سخنان بزبان راند که شاه شجاع را خداوند بیامرزد و حاضرین در تعجب افتاده از وی پرسیدند که شاه شجاع تا کنون حیاتست چگونه دعای مردگان درباره او بزبان راندید پاسخ داد که شخص ناموریکه خصمش در پهلوی جای گزینند و عزت و احترام بینند تا این گفته فردوسی زندگی او از تصور عقل بیرونست

پدر کشتی و تخم کین کاشتی .. پدر کشته را کی بود آشتی
توافعی کشی بچه‌اش پروری ـ خود از محض جهل است این داوری

همانا قتل سردار پاینده خان و وزیر فتح خان و فرار کردن امیر دوست محمدخان از کابل و سردار کهندل خان از قندهار کاهی از آینهٔ خواطر پسران و نبیره گان سردار پاینده خان زدوده نخواهد گشت و ثمرهٔ همه دشمنی که درین اتفاق افتاده ظاهر خواهد شد .

ذکر توجه شاه شجاع از کابل بعزم قشلاق جانب جلال آباد

ذکر توجه شاه شجاع جانب جلال آباد

چون از روز ورود شاه شجاع در کابل چهار ماه سپری شده زمان دی بادم سردی وی در رسید در روز بیست و چهارم ماه شعبان سنه ۱۲۵۵ هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری بعزم قشلاق از کابل نهضت فرمای جلال آباد گشت و بعضی از انگلیسان مانند الکسندر بارنس وغیره همکیشانش در کابل مانده ملا عبدالشکور را همچنان بنائب الحکومتی برحال داشت . شهزاده محمد تیمور را بخطاب نائب السلطنت ممتاز فرموده خود راه جلال آباد بر گرفت و در باغ منزلگاه که از یادگارهای شاهجهان است شهزاده محمداکبر که از بطن مخدرهٔ محترمه خواهر امیر دوست محمدخان بود از عارضهٔ مرضی راه آخرت پیمود و نعش او را از آنجا در لغمان حمل و نقل فرموده بمزار فیض آثار حضرت مهتر لمک مدفون ساخت و شاه شجاع وارد جلال آباد شده بار قشلاق کشوده در هنگام توقف خویش سیدهاشم کنری را که دست نشاندهٔ امیر کبیر بود طلب حضور نمود و او از آمدن سرباز زده شاه از نیامدنش آشفته خاطر ساخت چنانچه چیزی از سپاه انگلیس را باچند ضرب توپ و صد سوار از سواران افغانیه

بسر کردگی عبدالله خان اچکزائی و سالاری جارج مکریکر انگلیس از جلال آباد در کنر فرستاد که آن ولایت را از تصرف حاکمانهٔ سیدهاشم کشیده سپرد سید بهاءالدینخان که او نیز از سادات آن مکان است نمایند و سیدهاشم از توجه لشکر جانب کنر خبر یافته در استحکام قلعه داری پرداخت و فوج انگلیس که بامر شاه شجاع رو بدانجا نهاده بود داخل جلگای کنر شده اطراف قلعه را گرفته سیدهاشم را بمحاصره انداخت و چند روز بمحاربه و مقاتله بسر رفته چون فیروزی نگشت به نقب زدن پرداخته عزم آن نمود که دیوار قلعه را بصدمهٔ باروت از بن برانداخته بعد یورش زده قلعه را مسخر سازد ولیکن در شب اول از کثرت باریدن باران و وزیدن باد بغایت تاریکی بود راهی نیافتند که از جائی نقب زده زمین را بشکافند ناچار مراجعت کردند و سیدهاشم در مقابل لشکر پادشاهی در نک [illegible] را در توانائی خود ندیده بمجرد آنکه راه فرار روپیش کشوده گشت از قلعه بیرون شده بذریعهٔ جاله از نهر کنر گذشته راه فرار پیش گرفت و جارج مکریکر علاقهٔ کنر را تفویض سیدبهاءالدینخان کرده خود باسپاه کینه‌خواهش در جلال آباد مراجعت کرد و هم در جلال آباد انجال عبدالعزیزخان جبار خیل خسرزادهٔ امیر کبیر که نخست شرفیاب حضور شاه شده مورد الطاف گشته بود پس از چندی بخود خائف گردیده گوشه‌نشینی اختیار کرد و شاهش هرچند طلب حضور نمود از بیم جانب بارگاه شاهی راه آمدن نه پیمود پس شاه باسران سپاه انگلیس چیزی از فوج نظامی را مامور کرده قلعهٔ او را خراب ساختند و مقارن این حال مردم خوگیانی طریق نافرمانی پیش گرفته از مالیه رسانی سرباز زدند و شاه کاتل نام انگلیس را با فوج نظام بگوشمالی مردم خوگیانی از جلال آباد فرستاد و مردم مذکور بی آنکه بجنگ گرایند طریق اطاعت برداشته از حضور شاه التماس تخفیف کردند و شاه مسئول شان را بگوش قبول شنیده هزار و دوصد روپیه بمالیات ایشان تخفیف عطا کرد و هم پس از قضایای مذکوره راه پشاور و کابل را که پیوسته از دست برد غلجائیان دزد و سرقت پیشه در خطر بود محافظ در مواضع لازمه مقرر کرده قوافل و تجار را مأمون ساخت و از ملکان و رؤسای هر قبیله خط التزام گرفت که در حدود هریک از ایشان دزدی و راهزنی واقع شود از غرامت مال التجاره وغیره که تلف شود ایشان برآیند و تاوان دهند پس از جلال آباد بعزم زیارت مزار مهتر لمک آهنگ لغمان فرمود و این مهتر لمک که در لغمان مدفون و در نزد مردم بپدر (حضرت نوح) علیه السلام مشهور است بقرار تحریر خود اعلیحضرت سراج الملة والدین که بعینه ثبت کتاب شد پدر (حضرت نوح) علیه السلام نیست زیرا که پدر حضرت نوح علیه السلام قبل از طوفان فوت شده بودند و بغیر از جسد مبارک (حضرت آدم) علیه السلام دیگر جسدی در کشتی نوح برداشته نشده بود البته مرقد مهتر لمک زیر آب طوفان شده بود پس این مرقد از ملک نامی خواهد بود که سلسلهٔ خاندان لمکان است و خود اسم لغمان هم در اصل بباعث اسم لمک لمکان شده بمرور ایام لغمان گردیده چنانچه الحال چند موضع در لغمان موجود است بنام نورلمک و پورلمک ولولمک کرلمک و شتلمک این اسامی شاید از اولاده مهتر لمک مذکور باشند الغیب عندالله تعالی انتهی و در آنجا میرزا ابراهیم خان منشی باشی که حاکم بود تمامت اردوی شاهی را خرج رسانی نموده از رضامندی خاطر اشرف مباهی گشت و شاه پس از ملاحظهٔ لغمان بجلال آباد مراجعت کرده در روز هفدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۶ هزار و دوصد و پنجاه و شش هجری باسران سپاه انگلیس و افواج ایشان راه معاودت جانب کابل برگرفته وارد کابل شد

(ذکر اموریکه باعث اختلال کار و مورث زوال
روز کار شاه شجاع شد)

ذکر اموریکه باعث اختلال کار شاه شجاع شد

چون شاه شجاع از جلال آباد باز گشت فرموده وارد کابل شد باستصواب رای صاحبان انگلیس شهزاده محمد تیمور را با فوجی از سپاه انگلیس مأمور نمود که در موضع اولنگ رباط واقع راه غزنین و قندهار رفته قلعهٔ استواری احداث و آباد نماید چنانچه شهزاده در موضع مذکور رخت نزول افکنده در مدت چند ماه از شهور سنه ۱۲۵۶ هزار و دوصد و پنجاه و شش هجری قلعهٔ متینی برافراشته و چیزی از فوج نظامی دران گذاشته خود بکابل مراجعت کرد و درین هنگام که راه زنان فاحشه بسوی لشکر گاه انگلیس باز شده بعضی از بیغیرتان و دلالان زنان زانیه را [illegible] کرده خود بر اسپ سوار نموده نزد فرنگیان می برد خیر خواهان دولت و رهروان آئین شریعت حضرت ختمی رتبت این امر قبیح را که در نفس الامر دریدن پردهٔ ناموس دینداریست و رخنه انداختن به دیوار استوار حصار

مناهی حضرت باری بمرض شهریاری رسانیده گفتند که زنان فاحشه خویش را آرایش کرده دراردوی انگلیس میبرند و مفهوم نمیشود که ازخانوادهٔ شرفاه اندویا ازجماعهٔ فسقاه و مباشرین این امر که نزد انگلیسان بواسطهٔ دلالی اعتبار یافته اند اگرچه از گروه بیباکان و خدانشناسانند اما بدنامی و بی انتظامی را منسوب بسلطنت میسازند که عاقبت این کار ناسزا مردم غیور را بمحل حمایت آورده فتنهٔ عظیمی برپا خواهند ساخت و شاه این ماجرا را بزبان کنایه وایما بسر ولیم جی مکناتن بگفت که سپاه انگلیس را ازین کار بازدارد و او که از عاقبت کار و حمیت و شجاعت مردم این دیار آگاه نبود در جواب گفت که هرگاه سپاهیان از مباشرت بازنان باز داشته شوند گرفتار چندین امراض خواهند شد و شاه فرمود که همچنین است ولیکن شیوع و رواج این کار در حوصلهٔ ناموس پرستان افغان گنجیدن بغایت دشوار است پس میباید که بچوب سیاست منع خریداران متاع این بازار نموده آبدوریشهٔ این شجرهٔ خبیثه فتنه بار خواهد آورد و سر ولیم جی مکناتن گوش بسخنان شاه نداده درزاویهٔ نسیان نهاد اما ازآنجایکه ملاعبدالشکورخان بکار حکومت کابل مواظب و میرزا حیدرعلیخان بوکالت دولتین همهٔ امور را مراقب بود پردهٔ بی اختیاری شاه دریده نشد و مکشوف نگشت که شاه در کار سلطنت و اجرای امور سپاه و رعیت بی دخل است مگر مردم بارکزائی و منسوبان و متعلقان ایشان که مصاحب و پهلونشین صاحبان انگلیس گردیده بودند از حقیقت کار زدن دم اظهار میکردند که شاه را بجز نام در کار سلطنت هیچ انتظامی و بست و علاوه بران بروفق مدعای شان وصف دولت انگلیس را کرده مردم را از مکنت و سطوتش بیم میدادند و هم دامن با آتش فتنه زده میگفتند که زنان شما ازشما نیستند و این خلل اندازی را نیز ملاعبدالشکور مذکور پرده داری نموده چنان پاسداری و هوشیاری میکرد که از محکوم و بی اختیار بودن شاه کسی آگاه نمیشد چنانچه اگر در باب تسعیر غله و نرخ علوفه منادی در شهر ندا میداد که فلان مقدار جنس را بفلان مبلغ فروخته کم و کاست نکنند و کسیکه بواسطهٔ آشنائی الکسندر بارنس عدول از حکم کرده در وزن سیم و بهای آن کمی میشود گرفتار شحنه بازخواست شده جرم میکرد و مردم ازغمی نخود میگفتند که اگر شاه را اختیاری نباشد چگونه ملاعبدالشکورخان لحاظ خاطر الکسندر بارنس را نمیکند و او که وقف میگشت کس نزد ملاعبدالشکورخان فرستاده پیام میداد که شخص مجرم از آشنایان منست چرا زجرش کردید در جواب خبر نداشتم گفته وا گذار میشد و بدین نهج پرده داری و شکست ورخنهٔ حصار سلطنت را مرمت کاری می نمود تا که مکناتن و الکسندر بارنس از عدم عاقبت اندیشی بکردار ملای موصوف رشک برده خاطر آزرده شدند و امور مملکت داری را بفساد آلودند چنانچه محمد عثمانخان که از دست طمع روی دل ازشاه برتافته پای در میدان جانب داری انگلیسان نهاده برغم ملاعبدالشکورخان مطابق خواهش

ذکر ورود میرزا امام وردیخان در کابل

فرنگیان کار را اجرا کردن گرفت و مقارن این احوال میرزا امام وردیخان قزلباش که بقرار کرخود شاه شجاع معتمد امیر دوست محمدخان و با او در بخارا رفته بود باصلاح و صوابدید امیر مذکور خود را دیوانه قرار داده بواسطهٔ دیوانگی از گرفتاری پادشاه بخارا خلاصی یافته ازراه جاسوسی و مایل گردانیدن اعیان کابل را جانب امیرکبیر وارد کابل شد و نخست هرچه سعی کرد که نزد ملا عبدالشکور راهی برای خویشتن باز کرده همرازش شود کامیاب نگشت بعد نزد محمد عثمان خان که جدید مأمور ثالثات یعنی سه کوتی خالصه جات شده بود رفته باوی دمساز گردیده در اندک زمان کار را بجائی رسانید که تمامت مردم درانی و غیره رعایا زبان بدگوئی ملاعبدالشکورخان گشوده بد سلوکیش در افواه مشهور ساختند تا که مکناتن و الکسندر بارنس بشاه شجاع اظهار کردند که ملاعبدالشکورخان از عهدهٔ امر حکومت چنانچه آئین سلطنت است برآمده نمیتواند پس باید که دیگری بجای او منصوب گردد که در طبائع مردم مرغوب باشد و شاه هرچند وصف حال اورا کرده از گفتار هردو تن انگلیس سرباز زد و قول خویش را از ایشان شنیده فائدهٔ حاصل نکرد تا که محمد عثمانخان مزبور بن وفادارخان سدوزائی بروفق خواهش انگلیسان بخطاب نظام الدوله کی مخاطب گشته ملاعبدالشکور خان را عزل فرمود و نظام الدوله کامروا شده باغواء و اشارهٔ انگلیسان و خواهش نفس خویش همهٔ مردم را قدغن کرده از رفتن پیش ملاعبدالشکورخان باز داشت و سواره و پیادهٔ که جهت خدمت او مقرر بود بگرفت

ذکر گریختن امیر کبیر از بخارا

(جانب قطغن و تاشقرغان و سوانح سرگذشت آن)

ذکر گریختن امیر کبیر از بخارا

چون امیر کبیر بقراریکه از پیش تحریر شد در بخارا بعسرت مبتلا گشت بعد ازچندی بوسائط و وسائل از پادشاه بخارا رخصت پسران خورد سالش را که سردار محمد اعظم خان و سردار شیر علیخان وغیره بودند حاصل کرده با دیگر شهزادگان خورد سال چون سردار ولی محمد خان و سردار محمد شریف خان و سردار محمدامین خان در تاشقرغان نزد مادران ایشان و سردار محمد اکرم خان که در آنجا بود فرستاد و امر کرد که از آنجا اگرچه شاه شجاع معاند است در کابل روند زیرا که نظر بحمایت و حفاظت او که نسبت بعیال سردار غلام حیدر خان در غزنین نموده است هر آینه با ایشان نیز مدارا خواهد کرد چنانچه نواب عبدالجبار خان و سردار محمد اکرم خان ایشان را از تاشقرغان برداشته روی بسوی کابل نهادند و چون وارد میدان کابل شدند صاحبان انگلیس آگاه گشته جنرال کرافت جرلین را با نول مگر جرلین باستقبال ایشان فرستاده باعزاز و اکرام در غزنین برده با عیال و اطفال سردار غلام حیدر خان که خود اورا در بمبائی فرستاده بودند یکجا منزل دادند و امیر کبیر از طرف عیال و فرزندان خورد سالش مطمئن خاطر گشته با همراهان و ندیمانش بمشاوره پرداخته صلاح کار را بدانقرار دادند که طریق فرار بر گیرد و تنها رهسپار دیگر دیار شود و اگر بازماندگان در شکنجهٔ عقاب امیر بخارا زیادتر گرفتار آیند هم اضطراب نکنند که مقصد اصلی نجات ذات بابرکات اعلیحضرت است تا شاید آبی بروی کار آید و امیر کبیر مشاورهٔ یاران را پذیرفته یک راس اسپی را دستیاب کرده بتغییر لباس درویشانه راه فرار بر گرفت و پادشاه بخارا آگاه شده سوار بسیاری بتعاقبش گماشت و سردار محمد اکبرخان را با همهٔ آنانیکه باز مانده بودند محبوس سیاه چاه بداشت و امیر کبیر شب و روز رانده خود را از دستگیر شدن بیرون کشیده گماشتگان پادشاه بخارا بی نیل مرام مراجعت کردند و امیر کبیر بشهر سبز رسیده در کلبهٔ محقرهٔ درویشان که چندتن از ایشان باهم نشسته شیرچای میخوردند چون بسیار گرسنه شده بود بطمع نانی فرود شده چشم بجانب آنان که شاید پیالهٔ از چای بوی دهند بدر حجره بنشست و آن بیحاجتان که اسم قلندری را بر خود گذاشته صفتش را نداشتند هیچ نگفتند و ندادند و همچنان با شکم گرسنه بشهر درآمده در بازار بدم دکانی بارادهٔ جستجوی ملا کبیر نام تاجر ده افغانان کابل که در آنجا عیال دار بود متحیرانه لجام اسپ بدست بنشست و از شخصی نام و مقام ملا کبیر را پرسیده چون اورا میشناخت آن شخص بر عهده گرفته ملا را بنزد امیر کبیر آورد و ملا کبیر اعلیحضرت امیر را دیده و دستش را بوسیده با خود در خانه برد و آنگاه که در خانه داخل شد ملا کبیر را از وضع درویشانهٔ امیر رقت دست داده بی اختیار بگریست و پس از گریهٔ شدیدی بخدمت دست برده آنچه میبایست و میشایست اعزاز و احترام نمود و بعد از حصول استراحت و رفع خستگی ملا کبیر را که با حکمران شهر سبز معرفت داشت نزد او فرستاده از ورودش در شهر سبز آگهی داد و او بمجرد شنیدن خود در خانهٔ ملا کبیر آمده مقدم امیر را گرامی داشت و باعزاز و اکرام هرچه تمامتر بمهمان خانهٔ پادشاهی برده پس از ادای مراسم مهمان نوازی ملوکانه در باب بی تمیزی پادشاه بخارا سخن در میان آورده خواستار آن شد که لشکر جانب بخارا گماشته انتقام بکشد و امیر کبیر منت پذیر او شده از عزیمت او گرد منعش نموده هفتصد سوار خواست که اورا از جیحون همراهی کرده بگذرانند و در سرحد قطغن رسانیده مراجعت کنند و حکمران شهر سبز انگشت قبول بردیده نهاده و آلات و ادوات که لازم داشت آماده کرده هفتصد سوار بهمرکابش تعیین کرد و امیر کبیر از رود جیحون عبور نموده از سرحد قطغن سواران شهر سبزی را رخصت مراجعت داده خود وارد قندز گشت و از میر مراد بیک اتالیق خواهش نمود که هرقدر از لشکر که بتواند فراهم کند تا از دیگر محال نیز سپاهی ترتیب داده راه پیکار جانب کابل پیش گیریم و او پنج هزار سوار گرد آورده بملازمت رکاب امیر از قندز روی بسوی آیبک نهادند که مردم آنجا را نیز باخود یار و مددکار سازند و در آنجا میر والی حکمران تاشقرغان نیز با پنج هزار سوار برکاب امیر کبیر ملحق گشته از آنجا باهم راه سرباغ و خودرا

بعزم بامیان پیش گرفتند ودر انجا بادا کترلات انگلیس که باچندی از پیاده وسوار نظام وچند ضرب توپ مقام گزیده بود در آویخته سه چهار مرتبه دلیرانه حمله کرده بسیاری را از فرنگیان خون بریختند وآخر الامر امیر کبیر که لشکرش مردم ملکی بود در محاربهٔ فوج نظام ثبات نتوانست ورزید پس ناچار هزیمت اختیار کرد واز راه قرار داخل تاشقرغان شده جمعیتش پراکنده گشت وچندی در تاشقرغان درنگ نمود تا که خدمهٔ خودش که ازجور پادشاه بخارا در هرجا پراکنده شده بودند از توقفش در تاشقرغان خبر یافته یکیک ودودو بنزدش شتافته سه صد تن فراهم گشت ازراه خنجان بنابر آنکه غزا وجهاد مردم کوهستان بافرنگیان سمر گشته بر زبانها افتاده بود روی بسوی کوهستان کابل نهاد وآنکه در وارد گل بهار ابتدای کوهستان شد میر مسجدی خان بن خواجه اسحق از وصولش درانجا آگاه شده بذریعهٔ مکتوب دعوت کوهستانش نموده خود هنگامه آرای قتال گشت وشاه شجاع شهزاده محمد تیمور را باجنرال شیل والکسندر بارنس وافواج انگلیسیه وسواران طایفهٔ فوفلزائی از کابل جانب کوهستان گسیل کرد که میر مسجدی وغیره کوهستانیانرا گوشمالی بسزا دهند چنانچه درموضع خواجه خضری قلعهٔ میر مسجدی خان محاربه رخ داده میر مذکور باپنجاه تن پیاده از دلیران کوهستانی دست بآلات حرب برده بمدافعه پرداخت وانگلیسان یکجانب قلعه را بضرب گلولهٔ توپ پست ساخته ازراه یورش بتاختند ومیر مسجدی خان باهمراهان خویش پای مردی فشرده چنان باانگلیسان در آویخت که جانبین بکارد وخنجر وسرنیزهٔ تفنگ بسر وسینه وشکم هم دیگر زده خونها بریختند وانگلیسیان ازدست برد دلیران کوهستان استقامت را هلاک جان دانسته هزیمت یافتند واز ضرب تیغ پنجاه ویکتن باوجودیکه یکفوج سوار ویکفوج پیاده نظام باتوپخانه بودند پشت بجنگ داده روبگریز نهادند واز افسران کانلی نام باچندتن ازاحاد سپاه کشته شدند واز کوهستانیان نیز میر مسجدی خان زخمدار شده چندتن دیگر مجروح ومقتول گردیدند بعد میر مسجدی خان اقامت را درمقابل پادشاهی عین تباهی دانسته شب هنگام ترک مقام خویش کرده بریزهٔ کوهستان واز انجا درنجراب رفت ومقارن انحال امیر کبیر ازگل بهار راه کوهستان برگرفته درموضع پروان که درزمان حال موسوم بجبل السراج است بالشکر انگلیس که هشتصد سوار ومأمور بدفع وپیکار امیر کبیر والاتبار شده بودند دوچار گشته نائرهٔ گیرودار شعله ورگردید وسردار محمد افضل خان وسردار محمد عمرخان که قبل از فرار کردن امیر کبیر ازبخارا در تاشقرغان آمده واینوقت ملازم رکاب والا بودند حمله های مردانه کرده انگلیسانرا ازپیش برداشته هزیمت دادند وتعاقب ایشانرا ازدست نداده همچنان زده ومیراندند وامیر کبیر خودش باناپب سلطان محمد خان انکی زائی وقادرخان مسیح زائی ازعقب تازی عنان باز کشیده دیگران همچنان اسپ تعاقب تاخته از امیر کبیر دور افتادند تا که فوج دیگر از افواج انگلیس بمعاونت شکستیان رسیده سرداران را ازتعقیب تازی باز داشتند وحایل بین امیر کبیر وپسرانش شدند وامیر کبیر کثرت مدعی را نظر کرده باهردوتن همراهش قبل ازانکه سرداران برکابش ملحق شوند روی بسوی نجراب که میر مسجدی خان نیز درانجا رفته بود نهاده این امر باعث تنهائی او وتفرقهٔ سرداران ازوی شد چنانچه نزد میر مذکور شده واو مقدمش را گرامی داشته پس از ادای مراسم عزت واحترام التماس کرد که سرکار والا درنجراب درنگ فرمایند تامردم کوهستانرا فراهم نموده بعد بمحاربهٔ خصم گرایند وامیر کبیر نظر بقلت مردم کوهستان مسؤل اورا قبول نکرده آهنگ عزمت کرده گفت که چون شاه شجاع برمسند حکومت قرار دارد مبادا درصورتیکه کار ازپیش نرود خرابی بشما ومردم کوهستان روی دهد ومال وجان مسلمانان بهدر رود پس ازانجا راه برگرفته چون بنزدیک شهر کابل رسید چیزی وجه نقد بقادرخان ومحمد اسلم خان بارکزائی پیشخدمت خویش داده ازخود پیش فرستاد که بشهر درشده اسباب نعل بندی بادوسه سوار نعل خریده درمقبرهٔ بابرشاه که وعده گاه قرارداد بروند که درانجا یکجا شده جانب عزمت رهسپار شود وخود باناپب سلطان خان انکی زائی در دشت قلعهٔ حاجی صاحب پای مناری ازاسپ فرود آمده قدری درنگ کرد که هردوتن مأمور چیزی ازایشان دور شوند ودرینجا امیر کبیر باخود اندیشیده بصوابدید رای رزین وخرد دوربین امر را چنین قرار داد که عیال واطفالم در غزنین نظربند ومحفوظ وشاه شجاع ازبادهٔ حکومت کامروا ومحظوظ است اگر چنانچه قبایل وزیری وترکی واندری وغیره مردم طوائف غلجائی فراهم شده لوای جهاد وغزا برافرازند بازچون مردم الوسیت مقاومت نتوانسته رشتهٔ جمعیت شان گسسته خواهد شد وآنوقت تن تنها باهزار گونه

رنج وتعب مبتلا گشته توان نشستن زاویهٔ گمنامی وتاب گشتن بادیهٔ ناکامی را نخواهم داشت پس اقرب بصواب آنست که نزد سرولیم جی مکناتن رفته هر بهبودی که او بپسندد پذیرفته پادامن اصطبار پیچم واین امر را از ناپب سلطان خان نیز مشورت جسته پسندیدهٔ او وخاطر اشرف گشته عازم شهر کابل شد ودرحدود قلعهٔ محمود خان بیات که حال باسم اعلیحضرت سراج الملة والدین بجای آن عمارت نیکو نظارت قومی باغ سرباوج تفاخر برافراخته است رسیده ازپل واقع موضع مذکور عبور کرده بقرب بالاحصار بسواران نظامی که ازقفا وپیش رو ویمین ویسار سرولیم جی مکناتن که بتفرج وگردش بیرون شده جانب بالاحصار معاودت کرده بود پیوسته همچنان آهسته آهسته ازعقب ایشان اسپ رانده چون از دروازهٔ شاه شهید داخل بالاحصار شد ناپب سلطان خان باسم امیر کبیر از سواران دنباله رو پرسش نام آنرا که به تبختر اسپ میراند نموده ومکشوف داشت که سرولیم جی مکناتن است بعدا بنای امیر کبیر خبر رسیدنش را پیش شده بمکناتن اظهار داشت واو چون سرداران که هزیمتیان لشکر انگلیس را چنانچه آنفاً مذکور گشت تعاقب نموده تا کنون در کوهستان بازار کارزار گرم بود سراسیمه سان از ناپب سلطان خان پرسید که بالشکر(۱) وهنوز ناپب سلطان خان جواب نگفته بود که امیر کبیر در رسیده وسرولیم جی مکناتن فراست اورا شناخته هردوتن ازاسپان خویش فرود آمدند وپس ازاحوالپرسی مرسوم دست امیر کبیر را گرفته درباغیکه امیر کبیر ساخته واز اشجار ورياحين پرداخته بود برده باهم داخل منزل شدند ودر صدر اوطاق چوکی برای امیر کبیر گذاشته برنشانید وچوکی خودرا فروتر گذاشته برنشست وزبان اعزاز واکرام گشود.

(۱) یعنی بالشکر آمده

ذکر مکالمهٔ مکناتن باامیر کبیر

ذکر مکالمهٔ سرولیم جی مکناتن با امیر کبیر
ومأمور شدن وی باقامهٔ هند

قبل ازانکه سخن درمیان رانده شود امیر کبیر برسم شاهانه که در وقت تسلیم شمشیر میسپارند شمشیرش را از کمر گشوده پیش سرولیم جی مکناتن نهاد ووی بتعظیم شمشیر ازجا برخاسته وآنرا بدست گرفته بزبان راند که امیر صاحب شما در هندوستان میروید وامیر کبیر پاسخ داد که حالا که نزد شما آمده ام هرچه بگوئید پذیر است بعد التماس کرد که سردار محمد افضل خان تاحال باسپاه شما سر گرم قتال وجدال است بایش بنویسید که دست از جنگ کشیده نزد شما آید وامیر کبیر چاقو وعینک خودرا همدست سواری بطریق نشانی فرستاده وی نزد والد ماجدش آمد وقبل ازورود او درشب اول که امیر کبیر بعد ازملاقات سرولیم جی مکناتن بخیمهٔ که درصحن باغ برایش افراشتند تشریف برده روز دیگر مکناتن ازامیر کبیر التماس نمود که باشاه شجاع ملاقات نماید اما امیر کبیر این مسئول اورا قبول نفرموده گفت مارا باشاه شجاع کاری نیست نزد شما آمده ام نه ببیعت واطاعت او وسرولیم جی مکناتن گفت که نظر بپاس سلطنت که اوراست سزاوار است که نزد وی روید امیر کبیر جواب داد که شما اورا بپادشاهی برداشته اید نه جمعی ازاهل حل وعقد اگر نه چنین است شهادت ازاعاظم باز دارید تا مفهوم شما وبعز دان جهان شود که کدام کس سزاوار پادشاهی است واعیان مملکت وتمام رعیت گرو بندهٔ احسان کیست واگر حرفی داشته باشد حاضر آمده خودش بحضور شما بالمشافه ادا نماید وسرولیم جی مکناتن ظاهراً سکوت کرده دیگر چیزی نگفت لیکن باطناً ازسخنان امیر کبیر غنچهٔ خاطرش ازهوای خرمی بشگفت که وی بعزاز نزاع دیگر کاری باشاه شجاع ندارد وپس ازسخنان مذکوره سردار محمد افضل خان جهت آوردن حرم محترم مأمور غزنین شده خود امیر کبیر بایکتن از زوجاتش که دختر ناظر خیرالله خان عرب ودر کابل بود معطل رسیدن سرادقات حرم بااحترام نکرده باستصواب انگلیسیان راه کشور هند برگرفت ویکفوج سواره ویکفوج پیاده ازسپاه انگلیس بهمراهی وپاسداری او مأمور شد ودر خلال احوال مذکوره سردار شیر علیخان وسردار محمد اعظم خان وسردار محمد اکرم خان که باحرم محترم چنانچه ازپیش رقم شد از تاشقرغان آمده مأمور باقامهٔ غزنین شده بودند قبل از ورود امیر کبیر در کوهستان بوقت محاربهٔ بامیان هرسه تن احرام جهاد بسته باهم قرار دادند که سردار محمد اکرم خان متوقف غزنین بوده دوتن دیگر درین طوائف اندری وترکی وسلیمان خیل

ذکر تکاپو نمودن سردار شیرعلی خان وسردار محمد اکرم خان بعزم جهاد

ووزیری وغیره قبائل غلجائی رفته باتاجکیه رباط ورامك وناسن ومردم جرخ همه را بنام غزا برانگیزند وبمحاربهٔ خصم گرائیده خونها بریزند ونیز سردار محمد اکرم خان با ایشان قرار داد که درقریجات رباط ورامك وغیره نواحی متوقف ومشغول فراهم نمودن لشکر باشند تاوی نیز ازغزنین بیرون شده بایشان ملحق شود وهردون شهزاده راه مقصود بر گرفته، درموضع مذکور درنك کرده مردم را ترغیب بغزا همی نمودند که انکلیسان مقیمهٔ غزنین ازعزم ایشان آگاه گشته سردار محمد اکرم خان را نظر بند نمودند وهردوتن برادر دیگر ازین ماجرا خبریافته از جائیکه درنك داشتند بر خاسته آهنك زرمت کردند ودر آنجا رفته هر چند مردمش را تکلیف وترغیب برجهاد کرده مددطلبیدند جرأت ازایشان ندیده بی نیل مرام راه خوست بر گرفتند واز مردم آنجا نیز مرادایشان حاصل نگشته درهنگو (١) نزدسردار خواجه محمدخان وسردار نور محمدخان وسردار یحیی خان وسردار زکریا خان پسران سردار سلطان محمد خان که آنموضع را مهاراجه رنجیت سنگهه جاگیر شان معین کرده بود رفته چندی نزد آنان اقامت گزیدند تا که امیرکبیر واردلاهور شده بذریعهٔ مکتوب ایشان را طلبیده شرف دست بوس حاصل کردند وسردار محمد افضل خان که درغزنین جهت حمل ونقل پرده نشینان حرم محترم رفته بود نیز باسردار محمد اکرم خان وبانوان پردهٔ عفت ازغزنین براه کابل وپشاور کوچ داده وارد لاهور شدند بعد امیر کبیر بانو جات محترمات وشهزادکان باسعادت ازلاهور درلودهیانه رفته درعماراتیکه بانوان حرم محترم شاه شجاع منزل داشتند وازانجا روانهٔ کابل شده بودند جای گزیدند وسالیانه دولك روپیه چهره شاهی ازدولت انکلیس برای مصارفش مشخص ومقرر گردید وبعد از چندروز که ذلت وخستگی راه زایل ورفع شد امیر کبیر بانوان حرم محترم را بادیگر شهزادکان سعادت توام درلودهیانه گذاشته سردار محمد اکرم خان وسردار عبدالغنی خان نبیرهٔ سردار رحیمداد خان ومیرزا محمدحسین خان مهر بردار وغیره چندتن ازخدمتکاران را باخود برداشته فرامرز خان وناظر سهراب خان جدیدالاسلام ودار محمدخان وباز محمدخان وطرهباز خیاط کشمیری وباباکرم سقاباشی وناظر خانجان ومحمد نبی خان کشمیری وشیر محمد خان فراش باشی وغیره را که بصدتن میرسیدند نیز همراه گرفته باستصواب رأی انکلیسان ازلودهیانه درکلکته تشریف برده اقامه گزین شد ودر تابستان بکوه منصوری واقع دیره دون ییلاق نموده درزمستان بکلکته روز بسر همی برده زیست همیکرد

(١) نام موضعی

﴿ ذکر عزل شهزاده فتح جنك ازحکومت قندهار ﴾

و خلل یافتن روز کار شاه شجاع از کردار محمد عثمان نظام الدوله

ذکر عزل شهزاده فتح جنك از حکومت قندهار

درخلال وقایع واحوال مذکورهٔ سال ١٢٥٦ هزار ودویست وپنجاه وشش هجری شاه شجاع شهزاده فتح جنك را که حکومت قندهار داشت بسبب رنجش خاطر میجر لیج انکلیس مقیم قندهار بکابل طلبیده شهزاده صفدر جنك برادر اورا بحکومت قندهار مأمور نمود وشهزاده محمدتیمور را بکابل گذاشته خودبعزم قشلاق راه جلال آباد بر گرفت وچون وارد جلال آباد شد طائفهٔ سنکو خیل که بواسطهٔ عداوت خانگی چند رمه گوسفند ازمردم شنواری بتاراج آورده وسرازجیب تمرد کشیده بودند یکدسته ازفوج پیادهٔ انکلیس را بایکفوج ازسواران سپاه شاهی وتوپخانه بدانسو راهی کرد و آنان ازتوجه لشکرخبر گشته قلاع ومساکن شان را فرو گذاشته بکوه برشدند وباوجود دشوار گذری جبل گوشمالی بسزا یافته افواج مأموره مراجعت کردند ومقارن اینحال سه طغرا فرامین جعلی بمهر ودستخط شاه شجاع بدست مکریکر انکلیس افتاده بشاه شجاع نشان داده مضمونش بنام مردم کوهستان مرقوم بود که لوای بلوا ورایت غزا برافرازند وشاه ازمشاهدهٔ آن خطها که هیچ اشتباه درمهر ودستخطش نبود منفعل وخجل گردید تا که میرزا ابراهیم خان منشی باشی حاضر گشته نیك ملاحظه وبغور مشاهده نموده ظاهر گفت که دستخط ومهرشاه صحیح وبرجاست لکن سطوراصل را که مرقوم بوده برداشته این کلمات را بجایش نگاشته اند چنانچه اثربعضی حروفات و کلمات محوشده ظاهر می نمود پس شاه خورسند گردیده درحال مکریکر انکلیس را بحضور خواسته از کید دشمنان خویش آگاهش کرد وازخطوط مذکوره مفهومش ساخت چنانکه اعتراف کرد که جعلیست بعده کنان هردوخط را بهمه افسران نظامی نموده ازحقیقت آگاه کرد کما کراه درخواطر راه ندهند

آنگاه شاه مقام سخن یافته بصاحبان انکلیس گفت که این فتنها از احسانات دولت انکلیس است که نسبت بطائفهٔ بارك زائی بظهور رسانیده وایشان گستاخ شده بروی کار میآورند وازین قسم امور بسی بظهور خواهند آورد چنانچه شنیده میشود که سران طائفهٔ بارك زائی چون نواب عبدالجبار خان ومحمد عثمان خان ونواب محمد زمانخان وغیره امثال ایشان شب و روز دامن زن وآتش افروز فتنه اند خصوصاً درین هنگام که محمد عثمان نظام الدوله هواخواهان واخلاص کیشان امیردوست محمدخان راچون میرزا امام وردی خان ومیرزا عبدالرزاق خان مستوفی که ازانجا را بتقریب وارد کابل شده است ومیرزا احمدخان ونائب امیر بارکزائی وغیره را مختارکار خود قرارداده است وایشان شهرت نموده بزبانها نهاده اند که شاه شجاع را ازسلطنت بجزنامی بادهٔ مرام بکام نیست واختیار برگ کاهی را درامور سلطنت وپادشاهی ندارد وحال آنکه درلودهیانه بدفعات عهدنامهٔ موثقهٔ بین دولتین مرقوم یافته ایم که کارگذاران دولت انکلیس رادرهیچ امری از امورداخلهٔ مملکت افغانستان مدخلیتی نباشد وصاحبان این نوشته را پذیرفته وممضی داشته اند که غرض اصلی ازنوشته این دفعه درعهدنامه همین طائفهٔ بارکزائی بوده که مدعی سلطنت اند واکنون که نتیجهٔ منعکس گردیده است میباید قبل ازحدوث فتنه تدارك کش کرده شود وچون انکلیسان رامیل خاطر جانب منسوبان امیردوست محمد خان بود سخنان شاه شجاع را نشنوده تدارك کار ننمودند وشاه نیز پاس خاطر انکلیسان دیگر چیزی بزبان نیاورده ازجلال آباد بعزم زیارت مرقد مهترلمك درلغمان رفته وبعقبهٔ مادر مرحومهٔ خویش دعای آمرزش خوانده میرزا ابراهیم خان منشی باشی حاکم لغمان از حسن کاردانی و آذوقه رسانی بسپاه ورکاب وضیافت ایشان شاه را ازخود خورسند ورضامند ساخت واین خورسندی شاه ازوی باعث حسد ورشك محمد عثمان خان نظام الدوله شده خالصه جات لغمان را که دراجارهٔ میرزای مذکور بود ضبط نموده عامل وضابطه دیگر ازجانب خود مقرر فرمود وهرچند میرزای مزبور سنداجاره داری خود را ابراز داشت کسی عرض اورا نشنیده وقعی نگذاشت وملا عبدالشکور که ازحکومت کابل عزل نمودودست اورا نیزازحکومت لغمان کوتاه ساخت وهمهٔ این امور را نظام الدوله مذکور ازسبب آنکه مکناتن جانب دارش بود بظهور میآورد خلاصه شاه شجاع ازلغمان درجلال آباد مراجعت کرده باصاحبان انکلیس راه معاودت جانب کابل بر گرفت

﴿ ذکر اموریکه نظام الدوله بروی کارآورده ﴾

(باعث اختلال روز کارشاه شجاع شد)

ذکر اموریکه نظام الدوله بروی کار آورده باعث زوال سلطنت شاه شجاع شد

آنگاه که شاه شجاع وارد کابل شد بصوابدید مکناتن انکلیس شهزاده محمد تیمور را درسال ١٢٥٧ هزار ودو صد وپنجاه وهفت هجری بحکومت قندهار مأمور فرموده مقارن اینحال پرده نشینان حرم محترم شاهی که بپاسداری ومحافظت وهمراهی میجر برات فوت انکلیس از لودهیانه عازم کابل شده وعمارات نشیمن کمایشان بانوان مشکوی عصمت وعفاف امیر دوست محمدخان بجانب مذکور گشت سپرده شد درماه ربیع الثانی سنه مزبور بکابل رسیدند وپس ازوصول بانوان حرم شاهی در کابل چون مکناتن جانب دار نظام الدوله شده پایهٔ اقتدارش چنان ارتقا گرفت که چندتن را که بدربار شاه اسم ورسمی داشتند همه را نزد مکناتن مذمت کرده اورا ازایشان گران ساخت وبدان هم اکتفا نکرده بنای کاستن تنخواه خوانین درانی را گذاشت وازین امر خوانینیکه هواخواه شاه شجاع واز حکومت امیر دوست محمدخان وبرادرانش ناراضا بودند عرض برداز حضور شاه شجاع شده التماس آن کردند که مواجب خوانین را ازکاستن بازدارد تاموجب فتنه نشود وشاه ازعرض آنها نظام الدوله را مانع گردیده فرمود که دست ازتنقیص تنخواه سران قبائل بازداشته مرتکب ایذاء احدی نگردد واو امر شاه را بگوش قبول جاداده از امریکه پیشنهاد خاطر داشت دست بازنداشت چنانکه روزی صمد خان نبیرهٔ الله یک خان بامیزائی فوفلزائی بدربار عام ازنرسیدن مواجبش بعرض شاه رسانیده شاهش جواب را بنظام الدوله راجع کرد واو گفت که صمدخان دروغ میگوید وطریق خلاف می پوید وصمد خان که از کردار نظام الدوله دل تنك شده بود بر آشفته که تو دروغ میگوئی که تمام خدام دولت را جگرخون ساخته باکره و ماد تراق که خصم سلطنتند نرد محبت باخته وشاه ازدرشت خوئی ودرشت گوئی هردوتن ملول ومتألم گشته بدون آنکه چیزی بطرفین

خشم آلود از بارگاه برخاسته بدولت سرا درشد ونظام الدوله این ماجرا را بزبان شکوه نزد مکناتن بازداشته التماس عزل صمدخانرا ازوی نموده اوبشاه نوشت وشاه بقرار نوشتهٔ مکناتن صمدخانرا ازدربانی حضور منع فرمود واین امر حجت ودلیل دیگر براقوال بارك زائیان شد که بمردم میگفتند که شاه بیرون از نام دیگر بادهٔ ازامور سلطنت بکام ندارد خلاصه هرچه بارك زائیان بنظام الدوله تعلیم می نمودند بمحل اجرا میرسید وهم خودشاه نیکو می فهمید که ایشان شب وروز درصدد آنند که اعتبار ویرا ازدلهای مردم دورکرده درمملکت شروشور اندازند ونظام الدوله نیز برطبق مرام آنان رفتار همی نمود تا کاررا بجائی رسانید که زمام اختیار داد وستد مالیات را از کف شاه شجاع بربود حتی اوقاف مزار عاشقان وعارفان را که ازعهد سلاطین ماضیه مسجل بود ضبط کرده شاه شجاع نتوانست که برسال کند وهمچنین اگرعزم نوکر گرفتن سواری دا نموده ازنزد انکلیس نیز اجازت حاصل میکرد بدون رضای خاطر نظام الدوله تمنای شاه بهدر میرفت واگر ستمدیده وجور رسیدهٔ ازرعیت وسپاه نزد شاه داد خواه میشد جزاینکه میگفت امر میشود دیگر جیزی نمی شنید وهم درین هنگام ازجانب کاربردازان دولت انکلیس حکم تبدیل مکناتن صادر کردیده اوبتهیهٔ سامان سفر هند برداخته شاه را ازین امردل کیر ساخت وشاه خواست که اسرار ضمیر خویش را نزداو مکشوف دارد اما ازسبب آنکه بردهٔ ناموس سلطنت دریده نشود جیزی بزبان نیاورد جنانجه خودش درروزنامهٔ خویش می نویسد که ازرفتن مکناتن وقتل مقام کشتن الکسندر بارنس ملالتم روی داد که اکر همچنین بی بردکی وبدنامی حوالتم شود بهتر آنست که راه بیت الله الحرام برکیرم وازین راز بکارکنان دولت انکلیس ابراز ندادم که مبادا آزرده شوند وعلاوه برهمهٔ تصرفات نظام الدوله که مذکور کشت دست بولایات بعیده نیز دراز کرد جنانجه دروقت مأمور شدن شهزاده محمد تیمور بحکومت قندهار سردار عباس خان نام بسرخودرا بدون اجازت وآکاهی شاه باشهزاده همراه کرده درقندهار فرستاد وبمیجر لارد لنس مقیم آنجا نوشت که نظم ونسق حکومت قندهار را بسردار عباس خان سبرده زیاده برسه هزار روبیه مصارف ماهواره جیزی بشهزاده محمد تیمور ندهد ومطابق این مکتوب خود روزی منشوری مرقوم نموده نزد میرزا ابراهیم خان منشی فرستاد که بمهر بادشاهی رساند وشاه ازمطالعهٔ این منشور ناصبور کشته فرمود که هرکاه همهٔ حکومت قندهار مفوض بعباس خان شود رفتن وبودن شهزاده محمد تیمور در آنجا جه ضرور بود وازین امر مکناتن را نیز آکاه کرده جون او جانب دار نظام الدوله بود دلیلها در جواب شاه کفته ساکتش ساخت

کاستن نظام الدوله مواجب خدمهٔ شاهی را

﴿ کاستن نظام الدوله مواجب خوانین غلجائی وخدام شاهی را ﴾

جون نظام الدوله انکلیسانرا بقراریکه مرقوم کشت جانب دار وبذیرندهٔ کردار وکفتار خویش دید بمکناتن اظهار کرد که خوانین ملکی هزاران روبیه را بموجب بنام مواجب می برند که هرکاه از ایشان باز داشته شود هم باعث خلل وزلل نخواهد شد ومکناتن که از فتنهٔ باطنی مردم آکاه نبود سخن غرض آلود اورا شنیده اختیارش داد واو از اجازت مکناتن کام روا کشته ابتداءً مبلغ جهل هزار روبیه ازمواجب خوانین غلجائی را باز کشت و بنام هر کدام حواله نمود که بخزانه تحویل کرده رسید حاصل کنند و ایشان هرجه داد خواسته کفتند که این مواجب بموجب محافظت طرق و بندرات که مال قوافل وتجار تلف نشود برای ما معین ومشخص کردیده است ودرعهد هیجیك ازسلاطین این تنخواه کم و موقوف وباز کشت نشده نظام الدوله سخن شان را نشنید ودست از باز کشت تنخواه شان باز نکشید وایشان مأیوسانه ازراه فرار در مساکن خود رفته ابواب فتنه برکشوده براه کیری وسرقت وتاراج اموال تاجران ورهکذران برداختند وازانجمله دزدی که خورد کابل واقع نه کروهی شهرراه افواج انکلیس را که بسر کردکی جارج مکریکر از کابل مرحله بیمای جلال آباد شده بودند کرفته محاربهٔ سخت رو داده اخرالامر انکلیسان جیره دست کشته آن مردم را باصلاح آورده بعد وارد جلال آباد شدند ودرخلال انحال کار دیکر ازدست نظام الدوله بصدور بیوست که زیاده تر موجب کدورت خواطر غلجائیان کردید وآن این بود که حاکم ایشانرا معزول کرده محمد اکبر نام بسر هفت سالهٔ خودرا

عجایش مأمور حکومت کرد وبدین نیزاکتفا نکرده مکتوبی ازطرف مکناتن مرقوم نموده بمطالعهٔ شاه شجاع رسانید که جند تن ازخوانین درانی را که منشأ فساد اند جون غلام احمدخان بن شیرمحمدخان بامیزائی مختارالدوله وعبدالله خان اجکزائی ومحمد عطاخان بن سردار سمندر خان بامیزائی وسکندرخان عم او وسردار عبدالسلام خان بن محمد اکرم خان امین الملك میباید که اخراج شوند تا بهرجانب که خواسته باشند بروند وشاه شجاع که ازناصیهٔ حال ایشان بجز خدمتکذاری دیکر جیزی مشاهده نمیکرد مشوش وغمناك شده بپاس خاطرداری انکلیسان هیچ نکفته امر باخراج خوانین موصوفه کرد وایشان ازصدور این حکم سراسیمه کشته بعرض شاه رسانیدند که هریك را فراخور حال مال ومنال وعیال واطفال است همه را کذاشته جه سان راه دیکر مملکت تواند کرفت وشاه از سبب رضا جوئی انکلیسان جیزی بزبان نرانده ماجرا را بمکناتن بازداشت واو بتصوراینکه شاه بشفاعت ایشان برخاسته است آشفته ناك بیام داد که ضرور اخراج شوند وزیاده از سه روزجهت فروختن وبرداشتن مال ومتاع خود درکابل درنك نکرده بدون از بشاور بدیکر جانب آهنك رفتن نکنند وایشان ازین امر مکناتن زیاده ترقرین رنج ومحن شده باهم کفتند که مارا اسیرانه بهندوستان روانه میکنند بس ناجار بادوستان خود مشورت کرده جون ازحمایت بادشاهی نا امید شده بودند صلاح وبهبود کاررا درشورش دیدند وباهم قرار دادند که از دم شمشیر سخن رانند وبطعن نیزه جواب دشمن کویند

ذکر بلوای مردم کابل

﴿ ذکر شورش عام مردم سکنهٔ کابل ﴾

(وحادثاتیکه برلشکرانکلیس وارد کشت)

جون امر برشورش قرار کرفت شخصی در جنین وقت فرصت یافته جند قطعه خط بیك مضمون نوشته وهرپارجه را بدروازهٔ خانهٔ یکی ازاعیان شهرجون میرحاجی وحافظجی بسران میرواعظ وامین الله خان لهوکردی وغیره که نام ونشانی ازخود داشتند درتاریکی شب بینداخت ورقمش این بود که ای مردم فکری بحال خود کنید که امروز وفردا همهٔ شما اسیر آسا روانهٔ هندوستان خواهید شد ومعنای این امر مفهوم ومعلوم نشد که بود مکرشاه شجاع در روزنامه اش ذکر کرده است که شخصی بتعلیم بارك زائیان مرتکب این کار شد بهرحال جون صاحب هرخانه بامداد نوشتهٔ مذکور را دیده مضطربانه یکی نزد دیکری شده تمامت مردم آکاه کشتند ودرشب باهم عهد بسته بسوکندهای سخت موثق نمودند که تاجان درتن ورمق دربدن داشته باشند دست از ستیز وآویز نکشند ومردانه بدفع دشمن بکوشند ونواب محمدزمان خان بن سردار بابنده خان مرحوم را سالار خودها قرار دادند ونظام الدوله که محرك اخراج جنین خوانین عظام بود بیخبر نشست که باوجود رفت وآمد هنکامه آرایان نزدیکدیکر وهمداستان شدن ایشان هرکزفکری نکرده تدبیری نجست وباآنکه درشب هفدهم رمضان این سال که ١٢٥٧ هزار ودوصد وبنجاه وهفت هجری بوداوراخبردادند که فردا آتش فتنه افروخته وخانمان دولت سوخته خواهند هیج متحمل نکشته شاه را نیز آکاه نساخت که بند بیراطفای آن نائره می برداخت خلاصه دربامداد روز هفدهم ماه رمضان مذکور ابواب حرب بازشده دلیران رزم جوی دست بقتل جان وغنیمت مال انکلیسان دراز کردند وباشمشیرهای آخته جانب منزل کاه الکسندر بارنس که دربین شهربود بتاختند ودرنحال شاه شجاع ازبالاحصار آکاه شده جارجیان را امر کرده هرجند آوازمنع درداد کسی نشنود تا که تمامت مردم شهروبازار انجمن کشته اطراف منزل الکسندر بارنس را بکرفتند شاه شجاع فوج تلنکهٔ هندی رکابی را باشهزاده فتح جنك وجند ضرب توب بدفع غازیان وبیرون کشیدن الکسندر بارنس مأمور کرد وهم اورا بیام داد که ازشهر بیرون شده بداخل بالاحصار شود ویادرلشکرکاه انکلیس رود ولیکن ازتنکی مجال وهجوم وازدحام رجال که مشغول قتال شده بودند فرصت میسر نکشت که الکسندر بارنس جان بسلامت برد جنانجه شهزاده فتح جنك باسپاه مذکور وتوبخانه درو رسیده دلاوران میدان جنك که دور الکسندر بارنس را تنك کرفته بودند دست ازمحاصرهٔ او بازنداشته دربین خانهای شهر وکوجه وبازار آهنك بیکار شهزاده نیز کردند وباهم درآویخته خونها ریخته کشت وهفتصد تن ازسپاه شهزاده کشته کشته بقیة السیف باشهزاده بشت بجنك داده نیم جان داخل بالاحصار شدند وشاه شجاع حالت

الکسندر بارنس را از شکست یافتن شهزاده تیمور دانسته میرزا ابراهیم خان منشی را در عسکرگاه انگلیس نزد مکناتن فرستاده پیام داد که افواج دولتی را از چار جانب بسرعت داخل شهر نماید که هنوز چنانچه باید اساس حصار شورشیان استوار نگردیده و رشتهٔ حیات الکسندر بارنس را نبریده اند شاید که این آتش افروخته خاموش گردد و از هیبت حملهٔ سپاه مردم شهر از جوش و خروش بنشینند و مکناتن بخیال آنکه واهمه بر شاه مستولی شده است فوج دیگر تلنگه را با هشت ضرب توپ روانهٔ بالاحصار نمود که شاه را دل بجای آرند و بالا حصار را محافظت کنند و از این سوی دلیران رزم جوی در منزل الکسندر بارنس ریخته خود او را مقتول و اموالش غارت کرده منزل کاهش را آتش زده بسوختند و خزانهٔ دولتی را که بخانهٔ نزدیک جای الکسندر بارنس و خزانه دارش جان سیمن نام انگلیس بود تاراج کرده یک لک و یازده هزار روپیه چهرهٔ شاهی بغنیمت گرفتند و از این ماجرا مردم اطراف نیز آگاه شده دسته دسته و فوج فوج بیرقها افراشته دهل زنان بعزم غزا رو بشهر نهادند و در اندک زمان که هنوز شاه شجاع و افسران انگلیس تدبیری نیندیشیده و کاری پیش نگرفته بودند مردم بسیار در شهر فراهم گشته بزرگان ایشان (قرآن مجید) عهدنامه نگاشته نزد شاه شجاع فرستادند که اینک (کلام مجید) گواه عهد است که دست از حمایت انگلیس بازداشته همچنان خویش را پادشاه مستقل پنداشته در دفع لشکر انگلیس و بیرون کشیدنش از مملکت با ما شریک و انباز شده کمرهمت بتر کتاز بربند والا از قتل خودت نیز دست نخواهیم کشید و شاه شجاع بنابر عهدیکه با دولت انگلیس کرده بود عهد و خواهش ایشانرا نپذیرفته ایشان ناچار گشته چون بی سردار و رئیس جهاد صحت نمییافت نواب محمدزمان خان برادرزادهٔ امیر کبیر را بسرداری و ریاست خود برداشتند و باطاعت او گردن نهاده همه روزه بدور لشکرگاه انگلیس رفته زد و خوردی کرده شب هنگام بمقام خویش برمیگشتند تا که بقلعهٔ نشان خان واقع بین شهر و ده افغانان که علوفه و آزوقهٔ سپاه انگلیس در آن بود تاخته بعزم تاراج نمودن غله با محافظین قلعه بجنگ پرداختند و قلعه داران تاب درنگ نیاورده بمعاونت مردم چنداول که شاه شجاع منصب هفتصد سواری بخانشیرینخان چنانچه رقم گشت عطا کرده بود و او طریق خدمت شاه می پیمود از قلعه برآمده داخل عسکرگاه انگلیس شدند و غازیان قلعه را متصرف گردیده غله و اندوختهٔ انگلیسانرا تمام بردند و همچنین دور تر بود انگلیس را که در برج وزیر فتح خان واقع ضلع شمالی چهارباغ و متصل کنار جنوبی نهر کابل بود بگرفتند که او را نیز بمثابهٔ الکسندر بارنس هلاک سازند اما او بیاری و مددکاری مردم اندرابی از برج مذکور فرود گشته خود را بلشکرگاه انگلیس کشیده جان بسلامت برد و مال و اسبابش بتاراج رفته دیگر کسی از افسر و سپاه انگلیس در اندرون شهر نمانده همه در لشکرگاه جمع شده با چیزی که در بالاحصار نزد شاه شجاع جای گزیده بودند همه محصور شدند و روز دیگر غازیان برخاسته بقلعهٔ جعفرخان واقع قرب اردوگاه انگلیس یورش برده بیک حمله قلعه را متصرف شدند و ذخیره و اندوختهٔ انگلیسانرا که در اندرون قلعهٔ مذکور بوده همه را بغنیمت آوردند و در روز سه شنبه بیست و چهارم رمضان که روز هشتم شورش بود چیزی از سواره نظام انگلیس هنگام عصر بقدم جرات بر پشتهٔ مشرف بر قریهٔ بی بی ماهرو که نزدیک لشکرگاه ایشان بود بر شده برسم قراولی گردش همی کردند و غازیان ایشانرا اندک از شبگاه دور دیده بتاختند و زد و خوردی کرده چون افواج انگلیس قریب بود و جنبش نمود هزیمت یافته پس بشهر شدند و همچنین بار دیگر در خیابان باغ شاه که آباد کردهٔ شاه جهان مغولیه بود و حال اثری از آن نیست و کشت زار گردیده بهمان نام زبان زد خاص و عام است حمله کرده در بین دیوار باغ و درختان اطراف بیرون آن چند مرتبه کشش و کوشش نموده در هر بار از کثرت اشجار و حایل بود دیوار کاری از پیش نبرده پس می نشستند تا در حملهٔ اخیر که مردم غلجائی از گرد راه بعزم غزا داخل شهر شده بدون آنکه درنگ نمایند و بار سفر کشایند همچنان ایستاده با که پیاده را کیسهٔ آزوقه به پشت و سواره را خرجین علوفه بفتراک بسته بود آهنگ جنگ کرده باتفاق غازیانیکه سرگرم ستیز و آویز بودند حمله کرده اطراف لشکرگاه انگلیس را بغایت تنگ گرفته همه را بمحاصره انداختند بعد افسران انگلیس از غیرت اینکه نام دولت شان پست نشود افواج نظامی را با چند ضرب توپ از چهاونی بیرون کشیدند و ایشان که خود را بهر صورت کشته تصور کرده بودند تا بمرگ بر خود نهاده پای بمحاربه فشردند و دست بسلاح جنگ برده

امارت نواب محمدزمانخان

هر جانب که روی آوردند غازیانرا از پیش برداشته مغلوب همی ساختند تا که مردم غلجائی داخل قلعهٔ ریکاباشی واقع جنب شرقی چهاونی لشکر انگلیس شده خود را مستحکم کردند و سپاه انگلیس نقب ها در زیر دیوار قلعه آورده از صدمهٔ باروت و گلولهٔ توپ یک پارهٔ قلعه را پست ساخته یورش نمودند و قلعه را بقهر و غلبه متصرف گشته بسیاری از غزاة را که در اندرون قلعه بودند بکشتند و بقیة القتل از راه فرار بشهر در آمدند و روز دیگر مردم کوهستان کابل باهم قرار داده شب هنگام مخفی از همه در قریهٔ بی بی ماهرو واقع قرب شمالی لشکرگاه انگلیس رفته بقصد کمین کمین گزیدند چنانچه بامدادان بر چهاونی انگلیس حمله کرده افواج پیاده انگلیس ایشانرا دیده فوراً در خارج چهاونی پشت بدیوار و رو بجانب دلیران کارزار صف بیاراستند و سوارهٔ ایشان با چند ضرب توپ بتل مشرف بقریهٔ بی بی ماهرو فراز شده با غازیانیکه در جانب شمال تل مذکور جای گزیده بودند محاربه آغاز کرده و غازیان را از ضرب توپ همچنان برجای داشته نگذاشتند که قدم بمیدان جنگ گذارند تا که از طرف شرقی تپهٔ مذکوره دیگر غازیان اقدام در مقاتله کرده جانب غربی نیز جمعی از غزاة فراهم گشته تپه را با لشکر انگلیس که بر زبر آن با توپخانه جای گرفته بودند از چار طرف در میان گرفتند و در آن حال جمعی از مجاهدین از جائیکه با انگلیسان نمودار نبشدند آهسته آهسته خود را بکریوهٔ که نزدیک توپ انگلیسان بود رسانیده دو دفعه توپچیانرا زیر گلولهٔ تفنگ گرفته از دور توپ پراگنده ساختند بعد سوارهٔ غازیان دست بشمشیر آخته بیکضرب توپ را بدست آوردند و سوارهٔ انگلیس ازین حملهٔ مردانهٔ غازیان تاب مقاومت در خود ندیده با دیگر اتواب و توپچیان از راه هزیمت داخل چهاونی شدند و غازیان تا نزدیک چهاونی ایشانرا تعاقب نموده چون پیادهٔ نظام پشت بدیوار صف بسته ایستاده بودند مراجعت کرده جرأت نتوانستند که داخل چهاونی شوند

(ذکر سرگذشت امیر کبیر در هندوستان)

ذکر سرگذشت امیر کبیر در هندوستان

در اوقات حدوث واقعات مذکوره هنگامیکه امیر کبیر چنانچه مذکور شد از لودهیانه راه کلکته برگرفته در منازل عرض راه مردم مسلمانان هندوستان از حمیت و طریقت اسلامی دسته دسته باستقبال او برخاسته مراسم پذیره بتقدیم میرسانیدند و از آنجمله در حدود سهارنپور چشم امیر کبیر در بین مردم مستقبلین بر ملا عزیزالله قندهاری افتاده از لباس و اوضاع او بقیاس افغانش دانسته پیش خواند و از اظهارش معلوم و مفهوم گشت که پسر ملا دوست محمد است و برای تحصیل غرایب علوم غربت سفر را اختیار کرده نزد ملا غلام حسین مؤلف کتاب جامع بهادرخانی استفادهٔ علم نجوم نموده و بهره ور گردیده است پس اورا با رضای خودش از انگلیسانیکه همراه و محافظ امیر کبیر بودند درخواست ملازمت خویش کرد و انگلیسان از او پرسیده بعد از آنکه اورا بنوکر شدن در نزد امیر کبیر راضی یافتند بامیر کبیر اجازت نگاهداشتن اورا دادند و امیر کبیر اورا با خود برداشته چون وارد کلکته شد از ملا عزیزالله سعادت و اقبال و نحوست و وبال اختر طالع خویش را سوال فرمود و او از اوضاع کواکب استخراج نموده نوشته بامیر کبیر داد که بعد از انقضای مدت یکسال و ده ماه عقده از کارت گشوده از قید رها و کامروا خواهی شد والله اعلم انتهی و امیر کبیر بقراریکه سابقاً تحریر یافت ایام زمستان را در کلکته و تابستان را در کوی منصوری بسر همی برد و هم در وقت ورودش بکلکته سردار غلام حیدرخان فرزند ارجمند خویش را که انگلیسان از غزنین دستگیر کرده در بمبئی فرستاده بودند از کارپردازان دولت انگلیس خواسته پس از وصول او و حصول شرف دستبوسی پدر نیکوسیرش نزد مادر خجسته منظرش مأمور باقامهٔ لودهیانه گشت و از امیر کبیر رخصت یافته بخدمت والدهٔ ماجده اش تقرب جست

(ذکر رهائی یافتن سردار محمد اکبرخان از قید پادشاه بخارا
و رسیدنش بسر وقت غزاة کابل)

ذکر ورود سردار محمد اکبرخان در کابل

در ضمن وقائع مذکورهٔ سال ۱۲۵۷ هزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری سردار محمد اکبرخان بن امیر کبیر با سردار سلطان احمدخان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم که گرفتار سپاه جاه عتاب امیر نصرالله پادشاه بخارا بودند بشفاعت عم مکرم جناب شریعت اباب عبدالشکور حضرت صاحب بخاری که در بخارا بود و امیر بخارا او را ارادت تامه داشت از قید و بند خلاصی یافته با منسوبان و خدمتکاران مقید ایشان از بخارا رو بجانب کابل نهادند و از راه بامیان و هزاره

شیخعلی و غوربند داخل کوهستان کابل شده چون تازهٔ شورش شعله‌ور و هنگامهٔ غوغا برپا بود از انجا بدون درنگ وارد کابل گردیدند و از رسیدن سردار محمد اکبر خان بازوی شور شیان نیروی یافته همگنان محمد زمانخان را که از عدم سرداری بریاست برداشته بودند همچنان باسم نواب نگاه داشته نزد محمد اکبر خان انجمن گشته رشتهٔ اطاعت اورا بگردن نهادند و از انسوی انگلیسان که سر گرم تهیهٔ اسباب دفاع غازیان بودند و چنانچه آغا مذکور گشت تردد کرده برای امان جان دست و پای میزدند در روز بیست و هفتم ماه رمضان مذکور که روز یازدهم شورش بود جهت تحصیل علوفه و تکمیل آزوقه کمر بتسخیر قریهٔ بی بی ماهرو بستند و این امر را بتدبیر محمد عثمان خان نظام الدوله و مکناتن پیش گرفتند زیرا که ایندوتن شلطان نام انگلیس را ترغیب بگرفتن قلعهٔ بی بی ماهرو کرده بوی گفتند که از تصرف نمودن قلعهٔ مذکوره دو نفع منصور است یکی علوفه بدست میاید و دیگر قریهٔ که بالا دست و مشرف بسنگرهاست داخل مواضع متصرفهٔ مانده از زد و آن بضرب گلولهٔ توپ خصم را از جبهه شدن بازمیدارد خلاصه در بین پیشین و عصر روز مذکور پنج دسته از فوج هندی و صدتن از مهندسان و دو نیم دسته از سواران نظامی و یکضرب توپ از چهاونی بیرون فرستادند و ایشان بر پشتهٔ قریهٔ بی بی ماهرو رسیده با آنکه دراندرون قلعه بدون از ساکنین خود آن و چهل تن از دلیران کوهستانی دیگر کسی نبود قلعه را بزیر گلولهٔ توپ و شلیک تفنگ گرفته چون بسیار نزدیک بود و قلعه از دود توپ انگلیسان و تفنگ جانبین بمثابهٔ گلخن تیره و تار شد چنانچه میجر کرشاد و میجر سوین که مامور بگرفتن قلعه بودند از تاریکی دود توپ و تفنگ دروازهٔ قلعه را از تخته های چوبین که در برابر دروازه برپاداشته بودند تمیز و فرق نکرده با همراهان شان یورش کرده آن تخته‌ها را که فاصلهٔ چند گام از دروازه دور بود آتش زدند و قلعه گیان که از رسیدن سردار محمد اکبر خان شنیده قوی دل شده بودند تکیه بتایید یزدان کرده بمدافعه پرداختند و اکثر از یورشیان را بضرب گلوله از پا درانداخته باقی را منهزم ساختند و میجر سوین زخمدار شده رو بفرار نهاد و درینحالت میجر کرشاد سه دسته از پیاده گان فوج هندی را که بعزم قلعه گیری با خود داشت با نفری مهندس که از ضرب گلولهٔ مجاهدین باقی مانده بودند بعقب داری هزیمتیان گماشت الا گر غازیان ایشان را تعاقب نموده ضرر بسنگر و لشکر انگلیس نتوانستند رسانند و ایشان هنوز بعقب داری استواری نورزیده بودند که دفعهٔ ده هزار تن از غازیان که در بیغوله دیگر کمین کرده بودند با شمشیرهای آخته رو بجانب هزیمتیان و چهاونی انگلیس بتاختند و کرنیل کلاد ما تین دید از مشاهدهٔ اینحالت هراسیده شده افواج نظام را بدمیدن شیپور حکم صف بستن و بدم غازیان ایستادن فرمود چنانچه فوراً صف آراسته در برابر غازیان استوار ایستادند و سوارهٔ نظام در قفای صف پیاده گان صف برکشیدند و سواران غزاة از جانب دست راست دلیرانه حمله کرده لفتننت انگلیس را که مامور آن سمت بود با همراهانش از پیش برداشته بچهاونی در آوردند و درین حمله روز بیست و هفتم ماه رمضان مذکور عبدالله خان اچکزائی از ضرب گلولهٔ تفنگ شیل نام انگلیس چنانچه در لوح مزارش مرقوم است جراحت یافته روز چهاردهم ماه شوال سنه ۱۲۵۷ هزار و دوصد و پنجاه و هفت منزوی ودیعت حیات سپرد و همچنین پیر دوست خان برادر زاده اش درین جنگ کشته گشت خلاصه درحین حمله سواران دست راست غازیان که اینک مسطور شد سواران میانه و دست چپ نیز حمله ور گشته از سه جانب لشکر انگلیس را در میان گرفته بسیار تن را از ایشان هلاک ساخته باقی را در هزیمت انداختند و همچنین سوارهٔ نظام که بدفع غازیان خون آشام مامور شده بودند ثبات نورزیده گریخته و قورخانهٔ دولتی که درحرب گاه باخود آورده بودند بتصرف غازیان در آمده بعد غازیان از سبب زخمدار شدن عبدالله خان و کشته گشتن برادر زاده اش و بیگاه گردیدن روز قرین حزن و افسوس گردیده ترک یورش شب کرده مظفر و فیروز رو بشهر نهادند و ازین معاودت غازیان انگلیسان که ناامید از جان شده بودند دوباره نیرو و توان یافته اتواب خود را که درحرب گاه گذاشته و گریخته بودند متصرف شده دیگر قورخانه از چهاونی برداشته از عقب غازیان آهنگ جنگ کردند و ایشان چون شیر خشمناک بر گردیده بیک حمله توپ خانه را گرفته همه توپچیان را بقتل رسانیدند و روبسوی فوج پیادهٔ نظام نهاده ایشان را نیز هزیمت دادند و چنان رو بگریز نهادند که وغبرشان بوقت گریختن نتوانستند که بقانون انتظام گام بردارند و بگذارند و اندفعه نیز جباخانه و زیادت اتواب

دست غازیان افتاد و انگلیسان بکمال خواری و دشواری با تن خسته و عنان گسسته در تاریکی شب داخل چهاونی و سنگر خویش شده گرفتار رنج و تعب گشتند و سوارهٔ غازیان که بتعاقب ایشان اسب جلادت می تاختند بنزدیک چهاونی رسیده میجر کرشاد سدراه شده ایشان را از در آمدن بچهاونی باز داشت و محمد عثمان خان نظام الدوله با یاران اش نیروز کردش و کوشش بسیار بدفع غازیان کرده و کاری از پیش نبرده خائب و خاسر باز گشت و هم درین محاربه مریوی بن و والکر نامان انگلیس و کرنیل اول بور که از سنگر در بیرون مانده بودند در وقت مراجعت غازیان از ضرب تیغ جان بقابض ارواح سپردند و همچنان اکثر از بازماندگان و گریختگان ایشان که از هول جان راه سنگر را گم کرده در تاریکی شب بمغاکها و بیغوله‌ها پناه گزیده بودند یکیک را غازیان جستجو و دستگیر نموده از دم تیغ گذرانیدند و انگلیسان را از محاربه و تلفات ایندوز بکلی دست از کار رفته زبون شدند

ذکر طرح مصالحه انداختن انگلیسان

طرح مصالحه انداختن انگلیسان و مشقت و زحمت گرفتار شدن ایشان

چون انگلیسان از مقابله با غازیان عاجز گردیده خود را در چار موجهٔ هلاک گرفتار دیدند بخود اندیشیده بقرار دیده و صوابدید شاه شجاع و کپتان کانلی وغیره افسران شان که از بالاحصار در چهاونی فرستاده پیام دادند که چهاونی و سنگر را فرو گذاشته داخل بالاحصار شوند تا از طریق مصالحه با غازیان سخن رانده امان جان یابند همه افسرانیکه در چهاونی بودند شکسته خاطر گشته در امر مصالحه و ترک سنگر یکدل و یکجهت شدند الا شلطان که ترک گذاشتن چهاونی و رفتن در بالاحصار سرموزده نپذیرفت تا که دیگر انگلیسان از هیبت غازیان بجستجوی مصالحه برآمده اورا نیز راضی ساختند که شاید بواسطهٔ صلح امان جان یافته ناموس دولت شان پست نگردد و مقارن اینحال محمد عثمان خان نظام الدوله نیز بدیشان پیام فرستاد که نواب محمد زمانخان برادر زاده اعلیحضرت امیر دوست محمد خان که قبل از رسیدن سردار محمد اکبر خان همه مردم اورا بریاست برداشته بسالاری او لوای شورش افراشتند اکنون از رسیدن سردار محمد اکبر خان و گرویدن مردم بدو رنجیده خاطر شده از رشك و رغم او هوا خواه دولت انگلیس است زیرا که میگوید که مردم افغان یکدل و یکجهت بدانند و بزبان میرانند که سپاه انگلیس از ملك بیرون شده مارا بخود ما گذارند که بحال و کار خویش دانا تریم هر که را بسیاد شاهی برداشته اطاعت او کنیم و حاجت بدولت انگلیس نداریم ما ری نظر باین گفتار نواب مذکور میباید که از دو جانب اشخاصیکه رای صاحب داشته باشند در جائی انجمن گشته رشته صلاحیت را انعقاد دهند تا دیگر خونها ریخته نشود و جانبین از ردوستی باهم آمیخته گردد انتهی و انگلیسان که از ضرب تیغ غازیان بجان رسیده طالب امان بودند پیام نظام الدوله را مژده غیبی دانسته راه صلح برگرفتند چنانچه مروایبرچی مکناتن دوتن از افغانان را دیده با ایشان از در دوستی و نفع مصالحه سخن رانده ایشان سخنان او را متکبرانه جواب گفته خواهش های بیرون از طاقت کردند و چون مکناتن حمل بار گران خواهشات انهارا نتوانست که بر عهده بگیرد هر دو تن از جای جسته بگفتند کار در میدان جنگ بیکطرفه خواهد شد و مکناتن گفت که قیامت نزدیک است و زود باشد که همگی یکدیگر را دیده شناسیم و زیبا از هم ممتاز گردد پس از یکدیگر جدا شده در وقت سپیده صبح روز غرهٔ شوال سال ۱۲۵۷ هزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری جمعی از غازیان بخیال اینکه انگلیسان بهانه صلح جوئی کار خود را درست نموده بعد آهنگ جنگ کنند ببالاحصار یورش بردند که تسکدارند کار شان را راست نمایند و میجر ایوارت که در بالاحصار و کار فرمای نظام بود لشکر را بدفع غازیان برانگیخته ایشان را از تصرف نمودن بالاحصار باز داشته بی نیل مرام مراجعت داد و روز چهارم شوال غازیان شیرخصال بر پشتهٔ بی بی ماهرو فراز شده چند توپ جانب چهاونی انگلیسان رها دادند و روز را بستیز و آویز بسر برده شب هنگام برانگلیسانیکه در قلعهٔ محمد شریف بودند تاخته بدون آنکه کاری از پیش برند باز گشتند و در هنگام سپیده دم روز پنجم ماه شوال پل را که انگلیسان در برابر چهاونی لشکر شان بر نهر کابل بسته بودند برداشتند و روز ششم ماه مذکور قلعهٔ محمد شریف را بقهر و غلبه متصرف گشته فوج چهل و چهار انگلیس را بتندی از قلعه برراندند چنانچه از راه گریز در چهاونی بدیگر سپاه ملحق شدند و در روز هفتم ماه مزبور همه سران و افسران سپاه انگلیس که خود را تیار داشته بودند مکناتن را تحریص بمصالحه کردند و باهم قرار دادند که کاری

کنند که نفاق در بین سرداران افغان انداخته از مخالفت ایشان کامیاب شوند چنانچه مخفی از سردار محمد اکبرخان باتواب محمدزمانخان بن نواب اسدخان وسردار محمدعثمان خان بن نواب عبدالصمدخان و نائب امین الله خان لهوکردی راه مراوده کشوده پیام فرستادند که باشما مصالحه کرده هرچه خواستار شوید پذیرفتاریم وهمچنین بسردار محمد اکبرخان مخفی از آنان پیام دادند وپس ازوصول پیام انکلیسان بسرداران نائب امیرخان بارکزائی که کاه وبیکاه ازطرف نواب محمدزمانخان نزد انکلیسان رفت وآمد داشت زیاده تر راه رفت وآمد پیش کرفت و با آنکه حرف مصالحه وکفتکوی قطع رشتهٔ مقاتله دربین بود بازهم اندك اندك محاربه از کوشه و کنار رخ مینمود تا که سردار محمد اکبرخان را تب عارض شده دربستر بیماری افتاد و انکلیسان در روز مذکور مجلس نکاشته سلطان ودمکنتل وجراین نامان انکلیس دستخط کرده مهر برنهادند مضمون اینکه سپاه انکلیس از قندهار و غزنین وکابل وجلال آباد وغیره خاك افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه یکنفر از سرداران نزد ایشان بکروکان باشند تاخوردنی وبارکیر ازانکلیسان نان میکیرند و بتوانند بسلامت ازین اراضی بیرون شوند و بعداز بیرون شدن از افغانستان امیر دوست محمدخان را باز فرستند وشجاع الملك را خواه درکابل وخواه در لودهیانه که بماند سالیانه یك لك روپیه افغانان از بهر معاش او تسلیم کنند واکر شاه شجاع در لودهیانه رود افغانان بارکیر وعلوفهٔ اورا نیز برسانند ودیکر هرکه درایام مقابله ومقاتله کناهی کرده معفو باشند و ازین پس سپاه انکلیس بافغانستان عبور نکنند مکر آنکه بزرکان افغان ایشانرا بخواهند چه در میانه بنای دوسقیت وامندوستی برزیادت خواهد بود والحق واین عهدنامه را روز یازدهم شوال کپتان لارنس بعداز آنکه جای باهم نشستن جانبین معین کشت باخود کرفته باتفاق تروپ ومکریکر ومعدودی ازسپاهیان ازچهاونی بیرون شده دربرابر پشتهٔ سیاه سنك که قدری از چهاونی دور بود رفته بایستاد وچندتن ازبزرکان اسلام نیز حاضر شده باهم بنشستند و کپتان لارنس عهدنامهٔ مذکوررا که باخود آورده بود نزد سران اسلام خوانده سخنهای بسیار دربین کفته شد آخرالامر کاربدان قرار کرفت که چون سردار محمد اکبرخان تبدار وبیمار است عهدنامه را نزداو فرستاده پس از منظوری او امضا نمایند وعهدنامه را بسواد بدید جانبین مصحوب امام الدینخان نام منشی که مخفی ازدیکران نزد سردار محمد اکبرخان رفت وآمد داشت نزدوی فرستادند وانکلیسان پیام نیز دادند که دولت انکلیس باامیر دوست محمدخان بطریق دوستی راه روند و درهرجا اورا منزلی بزرك دهند وچون امام الدینخان مذکور روبشهر نهاد ودرآنحال سردار سلطان احمدخان باجمعی که درتکاپوی محاربه وبیرون ازمجلس مصالحه بود از در مراجعت راه شهر بر کرفته باامام الدینخان رسیده چون مسلمان بود واظهار کرد که نزد سردار محمد اکبرخان میروم اورا باخود کرفته همچنان از کردراه بدون آنکه درجای خود رفته تن ازاسلحهٔ حرب سبك سازد بعزم عیادت نزد سردار محمد اکبرخان شد وسردار سلطان احمدخان پس ازپژوهش حال واحوال سردار محمد اکبرخان درجای خود درفته آنکاه منشی امام الدینخان عهدنامهٔ انکلیسان را باوداده پیام شان را نیز اداءنمود وهمچنان باهم سرکرم مکالمه بودند وآهسته سخن میراندند که باز سردار سلطان احمدخان کمرخویش را کشوده وآلات پیکار را دور نموده وارد منزل سردار محمد اکبرخان شد واز سخنانیکه دربین ایشان کفته شده بود پرسیده مکشوف داشت که وی برای طلب مصالحه ازنزد انکلیسان آمده وعهدنامهٔ که نوشته اند باخود آورده است بعد مردوتن محمدشاه خان بابکرخیل غلجائی را ازراه مشورت خواسته صورت عهدنامه را پارهٔ حك واصلاح کرده امام الدینخان منشی را شبا شب رخصت مراجعت دادند و بوزیرمختار انکلیس پیام فرستادند که انعقاد رشتهٔ اتحاد را بادولت انکلیس درآنچه خیروبهبود جانبین باشد بپذیرانیم وبعد ازاستحکام عهد تاکار پردازان دولت انکلیس مخالفت نکنند ما هرکز بمحاربه ومجادله نکرائیم وهم منشی مذکوررا تاکید کردند که هرچه وزیر مختار بکوید باز رساند تا ازمکنون ضمیر او آکاهی حاصل کرده باطمینان خاطر بمحفل صلح برنشینیم وهم باو کفتند که دربازکشت خویش راه خفاء پیش کرفته موضعی رانشان دادند که درانجا آمده بایستند تاکسان ایشان او را برسانند واو رفته عهدنامه وپیام را رسانیده وطبق فرمایش ایشان مراجعت کرده از جانب مکناتن این سخن راند که چون بادیکر سران افغان سخن صلح

نقل عهدنامه انکلیسان که خود نوشته بودند

کفته وپذیرفته شده است الا سردار محمد اکبرخان که تبدار وبمحفل مصالحه ننشسته وسخن کفتنش دشوار است وبدون او انعقاد رشتهٔ معاهده قرار نمی کیرد پس میباید سردار سلطان احمدخان بوکالت او حاضر مجلس شده رشتهٔ عهدمنعقد کردد وسردار محمد اکبرخان پیام داد که من از فضل خداوند صحت دارم شما وسران وسردارانیکه سخن درباب صلح باهم کفته وشنفته وسخنان یکدیکررا پذیرفته اید درموضع معین انجمن شوید که من نیز حاضر شده دشمنی را بدوستی مبدل وشرائط عهدرا مسجل سازیم خلاصه مجلس آراسته شده سخن بدان قرار کرفت که دوستی دولت انکلیس بامردم افغانستان وحکمران ایشان دوامی باشد نه شخصی تا اکر احدی که خود را دوست دولت انکلیس کوید وبا افاغنه راه عداوت وخصمی پوید دولت انکلیس حمایت ومعاونتش نکند مثل شاه شجاع که بادولت انکلیس دوست است وباافاغنه دشمن میباید که او ازین مملکت رشتهٔ تعلق بریده بهند رود واکر ازرفتن درهند سرباززند ازخطرمالی وجانی هرچه بوی رسد دولت انکلیس را مداخلت وممانعتی نباشد وسپاه انکلیس ازافغانستان بیرون شده بدون خواهش افغانان که آنهم برای دفع دشمن بیرون ازمملکت باشد پانهاد خاك افغانستان نشود ودرصورت خواستن وآمدن فوج انکلیس درافغانستان هرکاه ضرورشود چون درحقیقت نفس الامر حمایت افغانستان محافظت هندوستان است تنخواه ومواجب انجنین سپاه را ازخود داده بدون ازعلوفه خوردنی تکلیفی برافغان نباشد و آنراهم بواسطهٔ اشخاصیکه مامور علوفه رسانی ازمردم افغان میشوند نقدبهاداده واو مردم افغانستان خریده بسپاه انکلیس بدهند دیکر بجز آب رایکان بخواهش هیچ چیز اقدام وشتاب نکنند وراه تجارت انکلیس نیز درمملکت افغانستان مسدود بوده بدون اجازت سرخیل مردم افاغنه ازمال التجاره چیزی نفرستند دیکر هرکه ازمردم افغانستان ازراه مخالفت پانهادهٔ مملکت دولت انکلیس شود وبابرود انکلیسان اورا چیزی جهت کفایت امرمعاشش ندهند واکر بازارادهٔ مراجعت افغانستان نماید نکذارند که بیاید واکر دولت روس وغیره بخواهند ازمملکت افغانستان بعزم هندوستان عبور کنند دولت انکلیس وجه نقد واسلحه بقدر کفاف مدافعه ازخود باافاغنه داده وافاغنه بممانعت پرداخته راه عبور ندهند واکنون تاکه لشکر انکلیس درافغانستان است همه روزه آزوقهٔ انکلیسان را مردم افغان رسانیده نقدانقد بهای آنرا ازایشان بستانند وانکلیسان تاسه روز چهاونی وسنکر را پرداخته باافاغنه بسپارند فقط واین عهدنامه را مکناتن وتریور ومیجر پاتنس ومکنزی وغیره که حاضر مجلس بودند بپذیرفته مواجههٔ سردار محمد اکبرخان وسردار سلطان احمدخان وسردار محمدعثمانخان ونائب امین الله خان لهوکردی ومحمد شاه خان بابکرخیل وملا مؤمن غلجائی وغیره بدون ازنواب محمدزمانخان که حاضر نبود مکناتن بخط خود ولفظ فارسی نوشته مهر خود ودیکرانرا کرده بسردار محمد اکبرخان سپرد والتماس کرد که سردار سلطان احمدخان تحت افواج مقیمهٔ بالاحصار را بدون آسیب بچهاونی رسانیده بعد چهاونی را خالی کرده واکذار شویم واین ملتمس او باجابت مقرون شده سردار سلطان احمدخان مامور کشته روز دیکر سردار موصوف باپنجهزار سوار افواج انکلیس را ازبالاحصار براه دروازهٔ شاهشهید بیرون کشیده راه چهاونی برکرفت و درآنحال زیاده بربیست هزار غازی بهردو جانب راه به تردد واسب تازی برداختند و سردار سلطان احمدخان سبب کردش وازدحام را از ایشان پرسیده کفتند تماشا میکنیم ودیکر کاری نداریم خلاصه چون روز بیکاه شده بود بچهاونی رسیدن نتوانسته شب را در بیرون بالاحصار بسر راه بیم وهراس کذرانیده بوقت سپیده دم روز دیکر راه برکرفتند وسردار سلطان احمد خان پهلو بپهلوی شان اسب رانده چون بقرب چهاونی رسید دفعهٔ شور وغوغا از عقب بالاشده فوراً معاودت کرده دید که کروه غازیان ساقهٔ لشکر جمهور کشته توپ را بازخدارانیکه برعرادهٔ آن بسته بودند کشیده ومی کشند وسردار سلطان احمدخان از مشاهدهٔ اینحال برآشفته دوتن ازغازیان راازضرب شمشیر ازپادر آورده همه را ازترکتاز بازداشت وبکمال جهت انکلیسان را بچهاونی رسانیده خود نیز داخل چهاونی شده مکناتن را ملاقات نمود واو چندتن دیکر از افسران افواج انکلیس را خواسته درمجلس ملاقات باسردار سلطان احمدخان خلوت آکزید ودروازهٔ حجرهٔ را که بدان نشسته بودند برایشان محافظ کاشت

ذکر نقض عهد نمودن سرولیم جی مکناتن
و مکافات عمل خویش رسیدن او

ذکر نقض عهد سرولیم جی مکناتن

چون مکناتن جای نشیمنش را پرداخته ازوجود اغیار تهی ساخت بخلاف عهدیکه دوروز قبل ازین بربسته عهدنامه بمهر و دستخطش سپرد سخن آغاز کرده بسردار سلطان احمد خان گفت که مارا ازشما چند خواهش است واو اجازت اظهار خواهشات اورا داده وی کلمات ذیل را درمعرض بیان آورد که ازبودن افواج ما در افغانستان فوائد بسیار عائد حال مردم اینجا میشود بنابران باید دست ازایذاء و آزارما باز داشته بگذارید که درین مملکت درنگ کرده شمارا ازجنگ وصدمهٔ جنگ دشمنان ایمن داریم واگر دیگر دولتی آهنگ این مملکت نماید دست تصرفش را کوتاه سازیم دیگر اینکه جمعیت شما ازدورما پراکنده شوند ونائب امین الله خان لهوکردی را محبوس نموده بکار گذاران دولت انگلیس بسپارید تادیگر شورشی بروی کار نیارد وازپذیرفتن این شروط انعام واحسان بسیار ازدولت انگلیس بشما رسد اگرخواهی یکیک را نام برده بشمارم وسردار سلطان احمد خان گفت اکنون ازجواب این سوالها بگذرید تاباسردار محمد اکبرخان مشورت کرده بعدجواب متین ونیکو بشما گفته شود اینرا زبان رانده ازجا برخاست ونزدسردار محمد اکبرخان شده صورت حال بازداشت واو گفت چرا نگذاشتی که انعام واحسان خودرا که در بارهٔ ما پیشنهاد خاطرداشت میشمرد ونام میبرد تاازروی معلوم رد وقبول مسئول او میشد وسردار سلطان احمدخان گفت ازان ترسیدم که مبادا عهدراست ودروغ بفریبد وازجمعی نقصی درامور دهیم روی داده مسئول اورا قبول کنم الغرض این سخن اومطبوع سردار محمد اکبر خان افتاده درحال محمد شاه خان بابکر خیل را ازین احوال خبرداد واو خودش حاضر شده هرسه تن باهم مشورت کرده قرار دادند که چون مکناتن عهدیرا که دوروز پیشتر ازین باما بسته وحالا عدول کرده است مانیز مطالب اورا بنا بنقض عهدش ظاهراً قبول کرده باطناً همت براستیصال شان گماریم وهم تااینوقت آزوقه رسانی را که درعهدنامه چنانچه مرقوم گشت سردار محمد اکبرخان ازانگلیسان بازداشته گفته بود که تاتمام قلاع وسنگرهارا که درتصرف دارند فرونگذارند وتاتسلیم نکنند دلما گواهی نمیدهد که انگلیسان را خورش وخوردنی فرستیم باز اکبر ازبرای احوالشان حاضر کنیم وانگلیسان باوجودیکه نقض عهد سابقه را پیشنهاد خاطر کرده چنانچه آغاز گرشد باسردار محمد اکبر خان طرح جدید انداختند چون درروز هجدهم ماه شوال سال ۱۲۵۷ هزار ودوصد وپنجاه وهفت هجری برف بسیار باریده کار انگلیسان یکباره پریشان شده روز نوزدهم شوال درغزنین بسپاه شان احوال فرستادند که آن بلده را تسلیم کرده راه کابل بگیرند واین پیام شان در غزنین ازسبب آن بود که شاید سردار محمد اکبرخان آزوقه برای شان روان کند خلاصه سردار محمد اکبرخان بصوابدید سردار سلطان احمدخان ومحمدشاه مکناتن راپیام داده درروز بیستم شوال باچند تن ازسران افغان اورا درجائیکه باهم معین کردند دیده گفت که نیمهٔ توپخانه و قورخانه را که درلشکرگاه دارید بما سپارید ومکناتن ازکمال عجز وناچاری پذیرفتار شده استورت مهندس برای خاسته گفت تاچند این ذلت رابرخود گذاریم باید همگروه جانب جلال آباد راه بسپاریم تاهرچه مقدرشده است بظهور رسد وسخن اورا کسی نشنید و دیروز همین قدر گفته وشنیده شده بازدیگر مکناتن سردار محمد اکبرخان وسردار محمد عثمان خان را دیدار نمود وکپتان کانلی وکپتان اینزی رابگرو گان نزد سردار محمد اکبرخان فرستاده کالسکه یعنی بگی کپتان گرانت را بااسپان کالسکه واسپ عربی او که سه هزار روپیه بهایش بود وبکپیل تفنگچهٔ خود وغیره اشیاء بخواهش خود محمد اکبرخان بوی داد وروز بیست ودوم شوال سردار محمد اکبرخان مستر اسکنیرنام انگلیس را که درمحاربات مذکورهٔ سابقه که اسیرشده نزد اومی بود باسردار سلطان احمدخان پیش مکناتن درچهاونی فرستاده پیام داد که فردا باچندی ازسران سپاه انگلیس ما را ملاقات کنند وجماعتی ازمردم غلجائی نیز حاضر خواهند شد تاعهد جدید منعقد گردد وهم بمکناتن بگوید که مطالب شمارا معمول میداریم وشما انعام واحسان خود را که پیشتر بسردار سلطان احمدخان گفته بودید وتاکنون حرفی ازان درمیان نیامده که درحق مابخاطر دارید بشمارید و مکناتن جواب فرستاد که ازدرهٔ تولان تادرهٔ خیبر ازجانب شرق وتاهرجا ازجانب

غرب که داخل افغانستانست درزیر فرمان شاه شجاع بوده امر وزارتش بعهدهٔ سردار محمد اکبر خان باشد ودولت انگلیس امیردوست محمد خان را بعزت واحترام درکابل رساند بعد هریك ازپدرو پسر که بشراکت یکدیگر بانجام کار وزارت را بکنند مختار بوده کسی دیگررا حق مداخلت نباشد ودوازده لك روپیهٔ چهرهٔ شاهی ازدولت انگلیس بالفعل تسلیم شده بعد ازین سالی دولك روپیه برسبیل استمرار ازدولت برای خود سال بسال رسیده انگارد وسردار سلطان احمد خان از بیانات او بفراست دانست که هرچه از وی بخواهد چون بجان رسیده است خواهد داد سخنان اورا پذیرفته گفت درازای آن که سردار محمد اکبر خان متحمل بار وزارت میشود حال سی لك روپیه را دولت انگلیس داده بعد ازین چهارلك روپیه درهرسال ارسال دارد وصاحب ناسخ التواریخ نسبت خواهش اینوجه را بسردار محمد صدیق خان کرده همچنین تمامت احوال مذکوره را بعوض ماه شوال درایام ماه رمضان نوشته است وحال آنکه عبدالله خان اچك زائی در روز بیست وهفتم ماه رمضان زخم یافته که بندهٔ نگارنده قصهٔ محاربهٔ روز مذکور را باتاریخ فوت او از لوح مزارش که بسنگ کنده اند ازپیش ثبت کتاب نمودم وصاحب تاریخ مذکور نیز همهٔ وقایع را چون از نوشتهٔ لیفتنت اینری منصبدار توپخانه وقورخانه انگلیس که درکابل حاضر بوده وبخط خود مرقوم نموده ترجمه وذکر کرده است مطابق واقع پس ازجراحت یافتن عبدالله خان رقم کرده است که گویا ماه شوال را سهواً سر رمضان نگارداده است بهرحال مکناتن ازعدم قدرت ازخواهش کلیه سردار سلطان احمد خان سرباززده گفت اکنون اینقدروجه مقدور نیست امادولك روپیه برخزانه حواله دادواو ازعدم بارگیر وعدهٔ حمل ونقل آنرا بشب دیگر گذاشته مراجعت کرد ومکناتن این سخنان رادرکمال بیچارگی گوش کرده هرشرطیکه باسرداران افغان مینهاد هم ازبیم وهم ازخجالت ازانگلیسان پوشیده میداشت وبااینکه ترور ولارنس وجمعی دیگر بفراست دانستند که افغانان بازترکتاز خواهند کرد سراز سخنان سردار محمد اکبرخان برتافتن نمیتوانستند وشب دیگر سردار سلطان احمد خان باسردار محمدصدیق خان برادرش بصوابدید سردار محمد اکبرخان بیست نفر اشتررا آرد وگندم بار کرده درچهاونی انگلیسان برده عوض آن دولك روپیه را بار کرده بشهر فرستادند وخود بابرادرش مکناتن رادیده ونیرنگ عهدیرا که جدید درین اظهار وقرارداده شده بود ازوی درخواست کردند واوقباحت نرسیده چند سطری بعهدنامهٔ جدید نوشته ومهربرنهاده بدیشان سپرد وایشان خطرا گرفته بعد گفتند که همچنین ملاقاتیکه درمیان ماوشما دست داد میباید باسردار محمد اکبرخان نیز یکدفعه ملاقات کنید تارشتهٔ عهد محکم شود وبنیاد دوستی استوار گردد ومکناتن پاسخ داد که ظاهراً ملاقات ما باسردار محمد اکبر خان که شما ونواب محمدزمان خان ودیگر بزرگان حاضر نباشند چون نامهای شان درعهدنامهٔ اول درجست ازراه حزم دور است بلکه باعث کینه وعناد دیگران خواهد شد زیرا که ازین سخنان که دربین ماو شما وسردار محمد اکبر خان گفته وپذیرفته شده است آنان خبر ندارند پس باید که شما رفته از دیگران مکتوبی بنام من گرفته روانه دارید که ملاقات شما باسردار محمد اکبرخان مورث قطع رشتهٔ منازعه وباعث وصل طریقهٔ مصالحه است بااو ملاقات کنید تاازملاقات او ومن دیگران رشك نبرده ایمن شوند وسردار سلطان احمدخان بابرادرش بشهرباز گشته سخنان مکناتن را نزدسردار محمد اکبر خان یکیك بگفت وچون مکشوف داشتن این سرمطبوع دیگران نبود هردو تن باهم قرار دادند که اول درسر این مطلب بادیگران سوگند درمیان نهاده بعد بنائب امین الله خان ابراز کنند وازو نوشتهٔ بنام مکناتن حاصل نموده مهر دیگران را نیز بران نهاده نزد مکناتن بفرستند چنانچه پس ازانجام نمودن این قرارداد بنائب مذکور اظهار کرده خواهشات مکناتن را درباب او که یامحبوس نمایند ویابدست انگلیسانش دهند که هلاکش سازند بوی بگفتند وعهدنامهٔ مکناتن راکه مشتمل اینگونه فقرات وجدید نوشته بسردار سلطان احمدخان داده بود برآورده بمکناتن نشان دادند که اینك عهد نامهٔ او تادل شما بامادراست آید وگمان نکنید که ما برخلاف شمائیم وازمیان نائب امین الله خان از دیدن حالت خود درعهد نامهٔ مجددهٔ مکناتن سراسیمه گشته سرخویش را وقفه کرده همچنان باسرحلقه ازسرداران چارهٔ کار بجست که ایشان چه عزم دارند ووی چه کند وایشان اظهار مافی الضمیر که دستگیر نمودن مکناتن و آوردن امیرکبیر بود کرده اورا تسلی داده مطمئن خاطر ساختند بعد مکتوبی برطبق خواهش

مکناتن نوشته ومهر نهاده نزد او فرستادند که فردا بحوالی جهاونی بر آمده با سردار محمد اکبرخان ملاقات کند وبعد از ارسال مکتوب باهم کنکاش کرده قرار دادند که وزیر مختار مکناتن را با کسانیکه حاضر میشوند از مجلس ملاقات دستگیر کرده در شهر آریم وتا دولت انکلیس امیر کبیر را بافرزندان ومنسوبانش عاقبت بارد ایشان را نکاهداریم ومحمد شاه خان کفت اکرچنانکه عزم کرده‌اید کار نشد وتیر مدعا بر هدف تمنا راست نیامد امیر کبیر که بدست انکلیس اسیر است سخت تر خواهد کشت وسردار محمد اکبرخان بجواب وی کفت بالفرض اکر قضیه چنانچه تو میکوئی برعکس شود وبدنامی دشوار شدن کار جمعیکه از ما بدست انکلیسان است بر ما ماند کردد هزار بار بهتر است از اینکه مردم اسلام مغلوب ومحکوم نصرانیان شوند وناموس شریعت برباد کشته قانون کیش نصرانیت در مملکت اجرا یابد ومسلمانان در اطاعت انچنین مردم که در دو روز عهد برخلاف عهد ربندد کردن نهند پس بهر حال اظهار نقض عهدیکه مکناتن بروی کار آورده وبچشم سر نوشته اورا دیدید باید با ایشان در آویخت وخون خود وایشان ریخت تا نتیجهٔ نقض عهد مفهوم جهانیان شود .

§ ذکر مجلس آراستن جانبین وقتل مکناتن §

(وهمراهانش که حاضر مجلس بودند)

ذکر مجلس آراستن جانبین وقتل مکناتن

وازآنسوی چون نوشته بزرکان افغان بمکناتن رسید انکلیسان سخن بر این نهادند که جنرال الفینستون با فوج پنجاهو چهارم که در زیر امر ونهی میجر ایوارت میباشد تن بسلاح آراسته آمادهٔ جنک شود وفوج ششم شاهی بادو ضرب توپ مترصد پیکار بایستد وسر ولیم هی مکناتن با سپاه قراول که بقصد ذرع از جهاونی دور اقامه داشت صف کشیده منتظر ورود سردار محمد اکبرخان باشد تا اکر کار بروفق مرام نشود همکنان بجنک برداخته سردار محمد اکبرخان وکسانیرا که با او همراه‌اند هلاک سازند وسردار محمد اکبرخان برطبق وعدهٔ که داده ورقعهٔ که فرستاده بود باسردار سلطان احمدخان ومحمد شاه خان ومحی الدین خان وغیره ودوصد سوار از شهر بیرون شده نزدیک اقامت کاه مکناتن رسیده بایستاد تا که مکناتن با لیفتننت ایتری وتریور ومکنجی ولارنس وغیره چند تن از لشکر جدا شده رو بجانب سردار محمد اکبرخان نهاد وسردار سلطان احمدخان پیشتر از دیکران نزد او شده اطمینان خاطر داده بکفت که تهیهٔ کار نیکو قرار یافته است که انشاء الله تعالی حسب المرام انجام خواهد کشت واورا بسخن مشغول کرده وکام برداشته نزد سردار محمد اکبرخان آورد وباهم پرسش رسمی کرده بعد سردار محمد اکبرخان اورا بصحبت اندک اندک از لشکر کاهش دور ساخت وهرچند مکناتن خواهش نشستن وسخن باهم کفتن میکرد سردار محمد اکبرخان رطوبت زمین وبرف را عذر آورده میکفت جای مناسب نشستن نیست تا که بفاصلهٔ دوصد کام از لشکرش دور کرد آنکاه در موضعیکه برف ورطوبت نداشت ردای پشمینهٔ که در عرف افغانستان پتو مینامند کسترده بروی آن نشستند واز انکلیسان مکناتن وتریور ومکنجی هرسه تن نشسته لارنس تفنکچه در دست بقفای مکناتن بایستاد وچهار تن از سپاهیان نظام تفنک کانک بالا کشیده وعنان اسپ بدست کرفته استوار ایستادند وهمچنین بفاصلهٔ اندکی دو تن دیکر وبفاصلهٔ بیست کام شانزده تن دیکر جای ایستادن کزیدند واز اینان سردار محمد اکبرخان وسردار سلطان احمدخان ومحمد شاه خان نشسته دوست محمدخان برادر محمد شاه خان وخدابخش خان وغلام محی الدین خان غلجائی عقب سر سرداران بایستادند وچند تن تفنک دست دیکر عنان اسپان ایشانرا بدست کرفته اقامت ورزیدند بعد سردار محمد اکبرخان مکناتن را مخاطب نموده کفت که عهد های شما سراسر از چه خلاف یکدیکر صدور میرسد وبرای چه این امر را پیشنهاد خاطر خود کرده‌اید واین کفتکو بازده دقیقه طول کشیده آواز قیل وقال جانبین بلند کشت ودر عین مکالمه ومکابره محمد شاه خان سردار محمد اکبرخانرا بلفظ افغانی فهمانیده کفت که وقت تنک است وسردار محمد اکبرخان از سخن او مطلب را دریافته خود اورا اشارت کرد که دست کرفتن دراز کند واو بلا تحاشی برخاسته مکناتن را مخاطب کرده بزبان افغانی کفت که در اینجا جای کفت وشنید نیست در شهر باید میرسید ومکناتن از این درشت کوئی او متحیر کشته محمد شاه خان از واهمهٔ اینکه مبادا لارنس تفنکچه که در دست دارد سردار محمد اکبرخانرا آسیبی رساند اورا همچنان که برخاست دربغل کرفت وهردو تن باهم

در کشش وکوشش افتاده هرچند محمد شاه خان سعی کرد که تفنکچه را از دست او ربوده نتوانست ربود تا که لارنس تفنکچه را از کلوله خالی ساخت ومحمد شاه خان دیکر فرصت نداده سیلاوهٔ را که بکمر داشت از غلاف کشیده نوک آنرا بپهلوی او کذاشت که فرو برد لارنس از بیم خان کفت بس ومحمد شاه خان کفت پس روانه شو وهمچنان نوک سیلاوه را بر پهلویش کذاشته راه شهر برداشت واو را از پیش رانده همی برد وهمچنین دوست محمدخان باتریور وغلام محی الدین خان بالفتننت ایتری مشغول کشته رو بجانب شهر ایشان را براندند وپیادکان هم چار تن جلوداران انکلیسان را که عنان اسپان شان را بدست داشتند بضرب کلوله از پا در آوردند واسپان را نیز کرفته رو بشهر نهادند وسردار محمد اکبرخان که با مکناتن در آویخته سرکرم کار بود واورا جانب خود وشهر میکشید واو دست وپا میزد که خود را از چنک او برهاند ولی نیرو در خود نمیدید تا که آن شانزده تن که دورتر ایستاده بودند بر پیادکانیکه اسپان انکلیسان را ربوده می بردند حمله نمودند وسردار سلطان احمدخان حایل ومانع کردیده دو تن از ایشان را بضرب کلوله بخاک هلاک انداخت واز پس آن چهار تن تاخته پیش خدمت مکناتن را نیز که در آن جمع شناختن بود هلاک ساخت وسیزده تن دیکر رو برتافته کریختند ودرینوقت که سردار سلطان احمدخان که از مکناتن وسردار محمد اکبرخان دور شده مشغول دفع پیادکان مذکوره کشت مکناتن فرصت یافته حربهٔ را که درمیان چوب داشت برآورده خواست که در پهلوی سردار محمد اکبرخان فرو برد تا اورا هلاک نموده حربه را از دستش ربوده در رود خانه انداخت ودرین اثنا سردار سلطان احمد خان از دفع آنانیکه مذکور کشت فارغ شده بسر وقت سردار محمد اکبرخان رسید ومکناتن از هول جان رو باو وپشت بسردار محمد اکبرخان کرد وسردار محمد اکبرخان زنده آوردن اورا بشهر دشوار ملاحظه کرده با تفنکچهٔ که خود او بپشتر بابک عراده کالسکه وغیره بسردار محمد اکبرخان چنانچه از پیش رقم کشت داده بود بپشت اوزده سردار سلطان احمد خان نیز شمشیر حوالهٔ او کرده رو بهمراهان خود نهادند وبدیشان رسیده تریور را که دوست محمدخان دستکیر وبر دیفش سوار کرده بود سردار سلطان احمدخان بضرب شمشیر از پا در آورده ولارنس را هم سر بریدند ولیفتننت که اسیر غلام محی الدین خان ورديف او بود نکذاشت که اورا بکشند وچون اورا در شهر نزد محمد اکبرخان بردا وبچشم خشم بدو نکریسته کفت شما بودید که طمع در مملکت ما کردید اکنون از مکافات کار خود پاداش بیابید اما دست از قتل او باز داشته بملامؤمنش سپرد واسکینرولفتننت را محبوس داشته بسیار تن دیکر را از انکلیسان که در محاربات دستکیر شده بودند بکشتند واز اعیان وبزرکان مسلمانان سردار محمد صدیق خان ونصرالله خان برادر نواب محمد زمانخان ونایب امیر بارکزائی از افغان ومستوفی عبدالرزاق خان ومحمد علم خان (۱) عرض بیکی جوانشیر وغیره از مردم قزلباش که بعضی قبل از ورود سردار محمد اکبرخان در کابل طریق خدمت شاه شجاع می پیمودند وبرخی چنانچه از پیش رقم کشت نوای هوا خواهی امیر کبیر می سرودند ودر وقت وصول سردار مذکور همه یکجهت شده روی دل بجاو نهاده باغزاة همدست وهمداستان کشته برای کفتکوی مصالحه در لشکر کاه انکلیس رفته بودند در انجا بازماندند

(۱) معروف بمیر علم خان

(ذکر تمهید آشتی جستن انکلیسان)

(وخواهش عهد جدید بستن ایشان)

ذکر آشتی جستن و خواهش عهد بستن انکلیسان

پس از صدور این حادثه دهشتناک سران سپاه انکلیس از جهاونی با آنکه در نزد سردار محمد اکبرخان محبوس بودند پیام دادند واز سبب این واقعه جویا شدند وسردار محمد اکبرخان از پیام انکلیسان خبر یافته فوراً سردار سلطان احمد خان را با چند تن دیکر از بزرکان نزد لفتننت وجان کانلی تامان انکلیس که در شهر بودند فرستاده کفت که بمواجههٔ ایشان صورت حال را بفرستادهٔ انکلیسان مطابق واقع در معرض بیان آرند چنانچه سردار سلطان احمدخان نزد ایشان شده هر دو عهدنامه را که مخالف هم وبخط ومهر مکناتن وچند دیکر بودند بلفتننت ایتری نشان داده مکشوف داشت که باعث این فساد وبانی این عناد مکناتن بوده که سران افغان بعد لفتننت وجان کانلی ماجرا را بخط خویش در الزام مکناتن نوشته در عسکر کاه فرستادند وانکلیسان بخطای وزیر مختار شان معترف کردیده

بسردار محمد اکبر خان پیام داده التماس عهد جدید کردند که در بین جانبین منعقد و موثق گردد و سردار محمد اکبر خان شرائط عهد را نوشته برای پاتنجر که بجای مکناتن صاحب اختیار شده بود فرستاد که مطابق این مسوده مرقوم نموده و مهر برنهاده مرسول دارند تا رشتهٔ عهد منعقد گردد و طناب عداوت قطع شود و آن اینست که اوّلاً از شروط مندرجهٔ عهد نامهٔ سابقه پذیرفته آید اول باید توپخانهٔ خود را بجا بسپارند و افزون از شش عراده توپ با خود نبرند دوم آنچه از احمال و اثقال که در نقد و زر و سیم که در خزانه دارند بجا بگذارند و بگذرند سوم جمیع از بزرگان خود را با زنان و فرزندان ایشان بگروگان نزد ما گذارند چهارم چهارده لک روپیه که بخواهش مکناتن بذمه نهاده بود چون او کشته شد شما اداء نمائید فقط و اگرچه پذیرفتن این شروط بغایت پاتنجر را دشوار مینمود لما مجال سرتافتن نیز نداشت پس ناچار با جنرال الفنستون نشسته از وی مشورت خواست و او گفت چون افغانان از بدعهدی مکناتن بر عهد اعتماد ندارند عهد ایشان را وثوق نباشد اگر چنانچه بعد از قبول کردن این تکلیف شاق بر میثاق استوار شوند و ما را امان دهند آسان باشد اما چون بدلیل مذکور در پیمان محکم نشوند بجز اینکه این بار گران را بر گردن دولت گذاریم پس باید که در همین بالاحصار کابل که هنوز در تصرف شاه شجاع و گویا که در دست ماست در شده اقامت کنیم و روز تمامیم یا راه جلال آباد بر گیریم و هرچه پیش آید کردن نهیم و نام دولت را پست نکنیم و پاتنجر در جواب گفت ما را در این سرمای زمستان توان جنگ با افغانان نیست خلاصه شروط مذکوره را بگردن گرفته و نوشته از راه قبول نزد سردار محمد اکبر خان فرستادند بعد در روز بیست و نهم شوال سال ۱۲۵۷ هزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری کپتان وانس و کپتان ورم‌مند و کپتان واربرتن و کپتان دب ثامان را با زنان و فرزندان شان بگروگان نزد سردار محمد اکبر خان فرستادند و او دو تن از محبوسان را که در شهر بودند بالتماس انکلیسان جهت اطمینان خاطر ایشان رها داده در لشکر که فرستاده گروگان را در خانهٔ نواب محمد زمان خان پهلوی کپتان کالن و کپتان اری جای داد و لیفتنت با کتان مریضان و زخمداران را بشهر درآورد که معالجه و مداوا کنند و داکتران قومی را نیز نزد مریضان گذاشته پنج عراده توپ شاهی را تسلیم سردار محمد اکبر خان کردند آنگاه از لشکر گاه عزم کوچ نموده از قضا در روز پنجم ماه ذیقعده برف بسیار باریده انکلیسان را زیاده‌تر زحمت و سختی دچار ساخت چنانچه در روز ششم ماه مذکور رو براه جلال آباد نهادند و افغانان از سبب اینکه در عهد نامهٔ اخیره بر عهدهٔ انکلیسان گذاشته و ایشان قبول کرده بودند که تمامت توپخانه و قورخانه را سپرده از مملکت بیرون شوند و انکلیسان بدون از اتواب مذکورهٔ شاهی دیگر اتواب را نسپردند در کوچ دادن ایشان دست در معذرت ها زدند خلاصه با قلت علوفه و آذوقه چهار هزار و پنجصد تن از سپاه نظام را با نه عراده توپ راه انداخته چون پل در محل عبور شان نبود تا شام که بگذشتن از نهر کابل مشغول بودند و افغانان ایشان را دشنام داده تمسخر همی کردند و در روز که فوج مذکور عبور کرد نقصان بافواج انکلیسان نرسیده تا شبانگه بجاهی از سپاه زیردست هوی من بروی برف از سرما بمرد الغرض تمامت سپاه از نظم نظام بیرون شده بسیاری از لشکر هندی هلاک شدند و به بسیار زحمت و مشقت در منزل بکرامی واقع سه کروهی کابل رسیده در قلعهٔ خرابهٔ تاج خان فرود گردیده در آنجا برخی از سرما هلاک شدند.

ذکر واقعات عام تلف شدن لشکر انکلیس

(در عرض راه جلال آباد)

ذکر تلف شدن لشکر انکلیس در راه جلال آباد

و از سوی سردار محمد اکبر خان با جماعت غازیان از وقت براه افتادن لشکر انکلیس تا منزل بکرامی در اطراف راه چپ و راست را گرفته قوت و هیبت خود را نشان داد مشب هنگام بشهر مراجعت کرد و روز هفتم ماه ذیقعده سال ۱۲۵۷ هزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری انکلیسان از منزل بکرامی راه منزل تخاک برگرفته جنبه هندی از شدت سرما نتوانستند که بالشکر طی مسافت کنند و سردار محمد اکبر خان از عقب ایشان راه برداشته غازیان در عرض راه تخاک از قفای انکلیسان رانده تا میان صف مبدر آمدند و احمال و اثقال شان را می ربودند و یک عراده توپ شان را نیز گرفته نزد سردار محمد اکبر خان آوردند و انکلیسان پس از وصول در منزل تخاک بسردار

محمد اکبر خان پیام دادند که سخت عهد شما سست و شکستن آن درست بود و سردار محمد اکبر خان جواب داد که یکی از شیوهٔ مرضیهٔ ملت اسلام بمدلول این کلام خداوند علام (والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون) رعایت و استوار داشتن عهد است و من داخل عهد نامهٔ جدیده نبوده ام و عهد اول را شما شکستانده همچنان عهد سومین را نیز رعایت نکرده بر خلاف گفته و نوشتهٔ خود ها که میبایست توپخانه و قورخانه را تمام میگذاشتید نگذاشته با خود برداشتید و از شروط چهار گانهٔ اخیره یک دفعه را معمول نموده گروگان بما سپردید و از سه دفعهٔ دیگر یکی عدول کردید و حال نیز ما بر عهد خود استواریم بشرط آنکه شما شش تن دیگر از بزرگان انکلیس را نیز بما گروگان بسپارید و پس از رسیدن امیر کبیر بکابل گروگان خود را از ما باز گیرید و دیگر تفنگ جانب ما کشاد ندهید و انکلیسان که خود را بی طاقت یافته بودند پاتنجر را با دو تن محبوسانیکه رها شده بودند و سه تن دیگر بگروگان سپردند و روز هشتم ماه ذی القعده چون انکلیسان از تخاک جانب خورد کابل راه بر گرفتند و از غازیان ترکتاز آغاز کرده بباریدن گلولهٔ تفنگ پرداختند و میجر تین افسر فوج چهل و چهارم پیادگان آهنگ مدافعه کرده کاری از پیش نبرد و سردار محمد اکبر خان همچنان چند تن دیگر را از عرض راه نیز بگروگان بگرفت چه عهد کرده و قرار داده بودند که جانب غازیان تفنگ کشاد ندهند و میجر تین چنانچه گذشت نقض آن نمود و کار بدینگونه بسر رفت تا که انکلیسان داخل درهٔ خورد کابل که پنج میل طول آنست شدند و سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان که پس از گروگان گرفتن اخیره پیش روی لشکر انکلیس بسمت قراولی راه می پیمودند هر دو جیل کنار دره را جا بجا و از غازیانیکه از هیچ کار آگاه نبودند مشاهده کردند و از ایشان پرسیده مکشوف داشتند که برای تماشا آمده اند چون ایشان این را شنیده ساکت شدند بیکدفعه جمهور شده بکشاد دادن تفنگ پرداختند و راه مسدود ساخته یک عراده توپ را نیز ماخوذ داشته توپچیانش را بکشتند و تا که انکلیسان از درهٔ مذکوره بر آمده در جهانکی واقع دهن خورد کابل رسیدند سه هزار تن از ایشان کشته شده و بنه و آذوقه همه تلف گشته بود چنانچه در منزل نیز برف سخت باریده انکلیسان زیاده از چهار خیمه دیگر نداشتند که یکی از آنها مال جنرال الفنستون و دوی دیگر برای زنان و اطفال و چهارمین از زخمداران بود و بسیاری از زخمداران در آنجا مردند و روز نهم ماه ذی القعده در وقت کوچ دادن انکلیسان سردار محمد اکبر خان بجنرال سیل پیام داد که زنان را با خود برداشته کوچ دهید و زخمداران را بمانید و یک روز برای این کار درنگ کنند و او این پیام سردار محمد اکبر خان را بزندگانیکه آرزو بمردگان می نمودند گفته لشکر را از کوچیدن باز داشت و چون زنان از کابل تا آنجا خود دیدنی که میبافتند و بسیاری از ایشان اطفال شیرخوار در کنار داشت و نیز بسیاری بیکس بودند زیرا که شوهران و جاکران ایشان کشته شده بودند و گرنه میگریختند و جز جامهٔ که در بر داشتند دیگر تمام مال و منال شان بتاراج رفته بود و با اینهمه بسخنان سردار محمد اکبر خان دلخوش بودند که ما بدتر نمیدانند و در خیالت سردار محمد اکبر خان جهت گواه گفتار خویش و اطمینان خواطر انکلیسان یک تن از زنان اسیر شده را با یک دختر و یک پسر که از دست غازیان بگرفت نزد انکلیسان فرستاده پیام داد که اینک ناموس شما را خلاص کرده فرستادم که محفوظ بود و انگلستان چون توان برداشتن نداشتند ایشان را واگذار سردار محمد اکبر خان خرسند شده همهٔ زنان و اطفال را با زخمداران بدو سپرده بدون از یکتن دیگر در اردو نگاه نداشتند و روز دهم ماه ذیقعده لشکر انکلیس از درنگ کردن همان یک روز در طلبش و طلب بودند که کوچ هندو اینوقت سپاه بود و بی اندک توانا بودند و مردم هندو بیشتر از سرما و برف دست و پای کار مانده بود و افغانان بر کوهسار بر آمده و راه مسدود ساخته بزدن تفنگ پرداخته بودند و مردم هندی از دهشت بود غازیان تفنگها را انداخته فرار میکردند لشکر انکلیس راه افتاده افغانان بر ایشان بتاختند و در آنجا تمام گشته گشته خزانه و اکثر بسبب افغانان ای دو چون لشکر انکلیس بتخاک جیبار رسید از تمام سپاه هجده سوار توپخانه و یکصد توپ دوازده پیاده الافوج چهل و چهارم پادشاهی و یکصد و پنجاه سوار نظام و معدودی از پیروان و غیره ملازمان ایشان باقی دیگر همه مقتول و مجروح گشت خلاصه از روز حرکت از کابل تا تخاک جیبار که این روز گروه مسافت از سر گردگان بزرگ انکلیس و دو هزار تن مردان کری بقرار ذکر صاحب ناسخ التواریخ که از روز نامهٔ لفتنت اری با برخی و جمع

نموده است از فوج انگلیس نابود شدند و بالاخره شکایت بنزد سردار محمد اکبر خان فرستاده امان طلبیدند و او چون مردم غلجائی را در تحت فرمان نداشت و ایشان خودسر رهسپر قتال شده بودند از منع سردار مذکور باز نه ایستاده لاجرم پاسخ داد که منع مردم غلجائی در نیروی بازوی من نیست و انگلیسان با اینکه افغانان دست از زدن تفنگ نکشیدند و تاریکی شب حایل حرکت بود در خاک جبار درنگ نتوانسته خود را به آب تیزین رسانیدند و بواسطه ظلمت شب از خاک جبار تا آنجا کمتر زیان دیدند و در سر آب تیزین از شدت سرما اسبابی را که از قبیل لباس و صندوق وغیره با خود داشتند آتش زده قدری دست و پای خود را گرم نمودند و باهم قرار دادند که تمامت آنچه را با خود دارند جابجا گذاشته راه برگیرند تا افاغنه بار و بنه را دیده قیاس کنند که اردو بر جاست و متوجه نشوند پس شباشب ره برگرفتند و ازین حرکت شان پنجصد تن از شب روان افغان که در اطراف قریهٔ اردو رسیده کمین گزیده بودند آگاه گشته مصحوب دو سه تن از همراهان شان سردار محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان را که در قریهٔ تیزین رسیده بودند خبر داده دیگران بر سر انگلیسان بتاختند که مبادا سردار محمد اکبر خان ایشان را از قتل و تاراج چنانچه دیروز غلجائیان را مانع شد بازدارد و سردار محمد اکبر خان برخاست از عقب راه برگرفت و تا که بقرب انگلیسان رسید ایشان بکمراهه توپی را که با انگلیسان بود گرفته و همه را از پیش رانده و داکتر کروبو و داکتر دف را دستگیر کرده بودند تا که انگلیسان در منزل کته سنگ واقع عرض راه منزل باریکاب و جگدلک رسیده خسته و ناتوان فرود شدند و روز پانزدهم ماه ذی القعدهٔ مذکور از موضع کته سنگ کوچ داده روانهٔ جگدلک شدند و شلطان با برخی از سواره و پیادهٔ نظام در قلب گاه راه برگرفته تا جگدلک بستیز و آویز جنگ و گریز راند و الفینستون بپایش زخم یافت و در جگدلک بپشتهٔ بلندی فرود شده از همهٔ آذوقه سه گوساله که با خود داشتند کشته گوشت آنها را خام بخوردند اما افغانان بر پشتهای افراخته تاخته ایشان را نشان گلوله همی ساختند و در بنوقت انگلیسان تینامی را نزد سردار محمد اکبر خان فرستاده امان جان خواستند و هم پیام دادند که هرچه بخواهید و آنچه فرمائید اگر چند از حوصلهٔ طاقت بیرون باشد بپذیریم بشرط آنکه دیگر دست افغانان بقتل و غارت دراز نشود تا در جلال آباد رسیده ادای آنچه بخواهند و بر ذمهٔ دولت بگذارند نموده آید و محمد اکبر خان التماس انگلیسان را بپذیرفته اسکنبر را (۱) طلب داشت و گفت که بجنرال بگوید که میباید شلطان و جانسن را بگروگان گذاشته اسلحه آلات را تمام سپرده و بعد از ورود بجلال آباد دولک روپیه بقوم جبار خیل که در نواحی جگدلک توطن دارند بدهند تا بدیشان گفته شود که آسیبی نرسانند تا بجلال آباد در شوید و چون اسکنبر مراجعت کرده پیام سردار محمد اکبر خان را نزد جنرال بگذارد همه شرائط مذکوره را بپذیرفته الا سپردن اسلحه را که سر باز زده باز مصحوب اسکنبر پیام فرستاد که اسلحه را بنابر آنکه نام دولت انگلیس پست میشود نداده مگر قور خانه و باروت را که اسباب کار آمد تفنگ است خود آتش زده اسلحه خالی از اسباب را با خود بمیدارم باقی همهٔ شروط را بپذیرفتارم و پس از قبول کردن سردار محمد اکبر خان اسکنبر جنرال الفینستون و جنرال شلطان بکدست و جانسن را نزد سردار محمد اکبر خان بگرو دولک روپیه گذاشته خود مراجعت کرد و در وقت برگشتن یکی از افغانان که از قرار داد مذکوره بیخبر بود او را بضرب گلوله از پا در آورد و انگلیسان از مشاهدهٔ این حالت هراسان شده مریضان و زخمداران را برجا مانده بیفرمان راه برگرفتند و بدرهٔ کتل جگدلک که مردم جبار خیل از سنگ و چوب و خار آنرا مسدود ساخته بودند رسیده حیران و پریشان ایستادند و ناچار بپاک کردن راه پرداختند و افغانان که بفراز و نشیب جبل مترصد رسیدن انگلیسان نشسته بودند دست بقتل ایشان دراز کردند و انگلیسان گریخته از بلندی و پستی کوه روبه بی راهی نهادند و از تمام آنچه با خود داشتند بجز راس اسپ عربی را عنان بدست گرفته بدلهی کشیدند و دیگر را تمام بگذاشتند و در بجا افزون از تنگی خورد کابل کشته شدند و دوازده تن از سر کرده گان نامور بقتل رسیده بقیة السیف راه همی پیمودند و افغانان یکیک و دو دو را گرفته همی کشتند و علاوه بر همه هر که از سرکه از دیگران در گریختن سبقت میکرد هدف گلولهٔ پیاده گان خویش میشد و تا که وارد منزل سرخپل شدند سوای انگلیس نامه چهار تن دیگر که زخم دار بودند زنده گرفتار گردیدند و در منزل سرخپل که ابتدای خاک متعلقه

(۱) اسکنبر

مردم خوگیانی و انتهای موطن قوم جبار خیل است مردم خوگیانی که فراهم شده پل را گرفته بودند بر انگلیسان حمله کردند و ایشان صبح روز سیزدهم ماه ذی القعده از بیم جان خود را از سرخ رود به آب زده عبور کردند و افغانان از عقب و انگلیسان از جلو رو بمنزل گندمک نهادند و از آنجا سواران پیاده را از مردگان شمرده همچنان گذاشته رو بفرار نهادند و پیادگان راه راست را گذاشته جانب چپ بکوهیکه طرف شرقی گندمک واقع است برشده همی گریختند و افغانان از تعاقب بانگ کشیده زده و کشته از پیش همی راندند تا کار بجائی رسید که خود انگلیسان یکدیگر را هدف گلوله نموده هلاک میساختند تا که همگنان بالتمام طعمهٔ تیغ خون آشام شدند و از آنسو سوار اینکه از گندمک گریخته و چهل تن بودند چون وارد منزل غله شدند چند تن ایشان از دست دهقانان آنجا بقتل رسید و مابقی از راه گرز خود را در بالا باغ واقع نه کروهی شهر جلال آباد رسانیدند و در آنجا سردار خیر الله خان و فتح محمد خان پسر سعادت خان مهمند که با چند سوار بتفرج و سیر بیرون شده بودند با ایشان دوچار گشته تمام را کشته چار تن باز ماندند و از راه گرز رو بجلال آباد نهادند و آنگاه که هر چهار تن بفاصلهٔ سه صد گام نزدیک شهر شدند پسر آقا جان مکری که با دو تن سوار بزیارت شاه مردان واقع جنوبی شهر جلال آباد رفته و مراجعت کرده بودند با ایشان دوچار گشته سه تن از انگلیسان را بکشتند و یکتن که داکتر بریدون نامی بود زخمدار داخل شهر جلال آباد شد و خبر فرنگیان رسانید و پسر آقا جان نیز مقتول گردید و تمامت کشتگان لشکر انگلیس و خسارت ایشان قرار نوشته لیفتننت ایتری که صاحب ناسخ التواریخ آنرا از لفظ انگلیسی ترجمه و ثبت کتاب نموده است اینست که لفتننت ایتری میگوید این ننگ که در افغانستان دولت انگلیس را افتاده هرگز در مملکت آسیا هیچکس را روی نداده زیرا که شش فوج پیادهٔ نظام و سه دسته قدر (۱) انداز و جماعتی از توپچیان یوروپ و یکفوج سوارهٔ نظام و چهار فوج سوارهٔ بی نظام و دوازده هزار تن تبعهٔ سپاه نظام تمام از دست افغانان مقتول گشت و بیست کرور روپیه که هر کروری صد لک باشد خزانهٔ دولت غارت شد و یکصد و چهار تن از بزرگان دولت انگلیس عرضهٔ تیغ آبدار غازیان افغانان گردید و هم در این باب شاعری قصیدهٔ در مدح سردار محمد اکبر خان گفته است که از تمام آن این یک بیت ثبت کتاب شد

(۱) قدر انداز آنکه تیر راست اندازد و خطا نکند

بهما از سر سران فرنگ   قرن در قرن استخوان بخشی

ذکر محاربهٔ جلال آباد

﴿ ذکر محاربهٔ جلال آباد وغیره ﴾

(حوادث معاندت بنیاد)

چون داکتر بریدون بانی زخمدار نزد انگلیسان مقیمهٔ جلال آباد شده ماجرا باز داشت تمامت سپاه و افسران را لرزه در اندام افتاده از دهشت و وحشت روز شان شب رنگ و عرصهٔ جهان بدیشان تنگ گردید و هنوز تدبیری بیندیشیده و کاری از پیش نگرفته بودند که سردار محمد اکبر خان با گروه غازیان در رسیده در دهات قریهٔ شهر جلال آباد فرو کش کرد و چون انگلیسان قطع رشتهٔ قرارداد و معاهده اینگونه کرده و نتیجه آنرا دیده و شنیده بودند قلعه داری و استواری پرداخته بروج و بارهٔ شهر را استحکام دادند و سردار محمد اکبر خان زنان و فرزندان و گروگانان را که از عرض راه چنانچه مرقوم گشت گرفته و با خود داشت برداشته در لغمان برد که ایشان را در قلعهٔ محمد شاه خان ابابکر خیل که معروف به بدیع آباد است جا داده بعد ساز رزم سازکند چنانچه آنان را در آنجا گذاشته و عاقبة و خادم برای شان گماشته خود با ده هزار مرد جنگی از لغمان رو بجلال آباد نهاد و چون وارد یم فرسنگی شهر جلال آباد شد جنرال سیل و مکر بکر که قبل ازین از کابل مأمور جلال آباد شده بودند و با پنج هزار تن از سپاه نظام در اندرون شهر جای داشتند مردم سکنهٔ شهر را از هندو و مسلمان بیرون کشیده سنگر آبادی و دیوار شهر بداشتند و شهر را پرداخته بسردار محمد اکبر خان پیام دادند که از شجاعت و جوانمردی خویش فتوح بزرگ حاصل کردی و در هر حربگاه عنان ظفر بدست آورده آخر الامر بیرق دولتی را که صورت علیا حضرت ملکهٔ معظمهٔ وکتوریا بدان نقش است گرفتی اکنون اگر دل شیر و جنگ پلنگ داری آن بیرق را در حربگاه روی دار تا لشکر دولت انگلیس را چشم مشاهده بتمثال علیا حضرت وکتوریا افتاده دل بجنگ نهند آنوقت کار زار مردان نام و ننگ

فرنگ را خواهید دید تا روشن شود که شجاع کیست و سردار کیست وسردار محمد اکبرخان که همیشه آرزوی
پیکار را در میدان کارزار بدل داشت فوراً بیرق مذکور را در ریگ زار جانب غربی شهر نصب فرمود که
سپاه انگلیس را غیرت گریبان گیر شود و بهرجه تمامتر کشش وکوشش کنند خلاصه پس از افراختن بیرق
موصوف جانبین رزم آرا گشته فراوان تن از یکدیگر بکشتند وسردار سلطان احمد خان نیز بدست جراحت یافته
آخرالامر سپاه انگلیس بشکست وپشت بجنگ داده از راه هزیمت بشهر در آمدند و کرنیل نوتی و کرنیلان
بلقیس درین حرب کشته شده برات قوت افسر بزرگ افواج جلال آباد زخم یافت و انگلیسان پس از در آمدن بشهر دیگر
جرأت بیرون شدن نتوانسته محصور شدند واز کمک رسیدن مأیوس گردیده بقرار مکتوب شاه شجاع که بتعلیم
ایشان برای پاینده خان نام کاکری پیشخدمت سردار محمد اکبرخان که با بیست و پنجهزار روپیه از راه جفا
فرستاده وانگلیسان را نیز ازین کارش خبر داد وایشان وجه را با مکتوب شاهیه پاینده خان مذکور رسیده بیست
و پنجهزار روپیهٔ دیگر از خود وعده داده اورا بقتل سردار محمد اکبر خان برانگیختند و آن بی حیا چشم از
حقوق نمک خوارگی پوشیده قتل ولی نعمتش را بر عهده گرفته در کمین کار افتاد و منتظر فرصت همی بود تا که
روزی سردار محمد اکبر خان بدیوار کهنهٔ شهر جلال آباد که قریباً هزار گز از قلعه که افواج انگلیس در
محصور بودند دورتر است برشده تماشای محصورین میکرد و رخنهٔ یورش می جست تفنگ دومیله که با خود داشت
جانب او گشاد داد و گلوله آن از موضعی که در نظر گرفته بود بحکم تقدیر انحراف یافته بدست ظفر پیوستش رسید
مجروح ساخت وحاضران آن شرمندهٔ نمک واحسان سردار والاشان را مأخوذ داشته نخست زخم سردار محمد اکبرخان را
بربسته بعد آن نمک حرام نامسعادت فرجام را حاضر کرده سردارش معاتب ساخته پرسید واو لب بتوبه کشوده زمین
ببوسید وخط شاه شجاع را بسردار محمد اکبرخان داده مکشوف شد که بیست و پنجهزار روپیه شاه شجاع وبزرگان
انگلیس باو داده و بیست و پنجهزار روپیهٔ دیگر را بعد از قتل سردار موصوف وعده داده اند وسردار محمد اکبرخان
رقیمهٔ شاه شجاع را نگاهداشته پاینده خان را از سبب راست گفتنش عفو کرد اما غزاة وسردار سلطان احمد خان اورا
با یکتن دیگر که شریک او بود از راه زد و خود خواسته هلاک ساختند وچون مدت محاصره طول کشیده خبر آمد که
جنرال پالک انگلیس با بیست هزار تن از سواره وپیادهٔ نظام و توپخانه بسردار محمد اکبرخان رسید فوراً سردار
سلطان احمد خان را با جمعیت شایان از غازیان بعزم راه گیری وبازداشتن جنرال پالک بدرهٔ خیبر فرستاد واو با آنکه
در دست زخم یافته وخوب صحت هم نیافته بود در آنجا رفته استوار نشست واز انسوی جنرال پالک نزدیک درهٔ
خیبر رسیده سردار سلطان احمد خان توان ممانعت را در خود ندیده مراجعت کرد ومقارن انحال جنرال سیل
ومکریکر از توجه جنرال پالک جانب جلال آباد قوی دل شده از زیر دروازهٔ سمت شمالی وزیر دروازهٔ جنوبی
شهر زمین را شکافته ودروازه ها را همچنان بسته گذاشته شب هنگام از هریک هر دو سوراخ چهار صد تن از پیادهٔ
نظام وچهار عراده توپ بیرون کشیده در وقت طلوع فجر بر لشکر سردار محمد اکبرخان بتاختند ومحاربهٔ سخت
روی داده آخرالامر اردوی سردار محمد اکبرخان مغلوب گشته روی بهزیمت نهادند و سردار محمد اکبرخان همچنان
زخمدار با همراهانش در لغمان رفته واز انجا زنان وفرزندان انگلیسان را با آنانیکه بگروگان گرفته بود با خود
برداشته در تیزین اقامت گزید که لشکر بزرگی ترتیب داده بمقابله ومقاتله بردازد واز انسوی جنرال پالک لشکری که
همراه داشت بجابی وارد جلال آباد شده دروازهٔ اچینی روی محاصرین برکشوده از بودن سردار محمد اکبرخان
در تیزین جرأت در حرکت کردن نتوانسته در جلال آباد اقامه گزید و جنرال الفینستون که در عرض راه کابل
وجلال آباد چنانچه رقم گشت زخمدار شده ودر منزل جگدلک بگرو دولک روپیه نزد سردار محمد اکبرخان قرار
گرفته بود در موضع تیزین جان بقابض ارواح سپرد ودر حالت احتضار بسردار محمد اکبر خان وصیت کرده که
جسد او را بجلال آباد نزد جنرال پالک روانه دارد واو بحسب وصیت جسد اورا صندوق کرده براشتری نهاده روانه
جلال آباد فرمود

ذکر شورش بروی شاه شجاع

﴿ذکر شورش مردم کابل بسالاری نواب محمد زمانخان﴾

(از سبب جراحت سردار محمد اکبرخان)

چون نواب محمد زمانخان واعیان کابل از جراحت دست سردار محمد اکبرخان ونوشتهٔ شاه وماجرای پاینده
خان کاکری خبر شدند منافقانه انجمن گشته باهم قرار دادند که شاه شجاع را که حامی انگلیس وماحی قوت
اسلام است باید از میان برداشت چنانچه بهیئت اجتماعی روی تاراج بسوی بالاحصار نهادند و مردم سکنهٔ بالاحصار بعضی
از هوا خواهان شاه شجاع مشورت کرده قرار دادند که تا شاه نائب امین الله خان لهوگردی را با خود متفق وهمراه
نسازد آتش فتنه خاموش نخواهد گشت وبرا که تمامت مردم بجوش وخروش میگویند که شاه شجاع دست نشاندهٔ انگلیس
ومسلمانان درخداع وتلبیس است وحل این عقدهٔ مشکله بدون او بمراد دل نخواهد شد وشاه شجاع بگفتهٔ
آنها چون هراسناک گردیده بود راه دوستی جانب نائب امین الله خان لهوگردی پیش گرفت وشهزاده شاپور
پسر خود را در خانهٔ او فرستاده بوعده و نوید جائزهٔ بسیار امیدوارش ساخته مطیع ومنقاد گردانید بعد بواسطهٔ
او اعیان وبزرگان کابلی وقزلباش را که از در عداوت باوی درآمده بودند با خود متفق کرد ومطابق خواهش
ایشان متعهد شده بر عهده گرفت که مبلغ دولک روپیه از خزانه برسم انعام بنواب محمد زمانخان دهد و سردار
محمد اکبرخان را از خطابیکه نسبت بدو کرده است عذر خواسته از خود خرسندش سازد و در غزا با انگلیسان همدست
وانباز مسلمانان باشد وشاه شجاع که جز پذیرفتن دیگر راه نداشت همهٔ شرائط مذکوره را قبول کرد اما نواب
محمد زمانخان از گرفتن دولک روپیه سرباز زده گفت من داعی امرا مادئم نمیباشم و گرفتن رشوت تا شاه شجاع
را از بالاحصار بیرون نکشم هیچ در سخن نرانم ونائب امین الله خان که روی دل بواسطهٔ شهزاده بسوی شاه شجاع
نهاده بود بنواب محمد زمانخان گفت که امارت شما در صورتی مسلم وموجب اطاعت جمعی از مردم بود که پادشاه دست
از حمایت عرض وناموس رعیت وسپاه باز کشیده بود اکنون که پادشاه رعایت رعیت وسپاه را بر ذمت خویش
گرفته همهٔ امور را پذیرفته است جز او مارا امیری بکار نیست واگر هوای بزرگی در سرداری وطریق خدمت
دین و دولت می سپاری وزارت نیز منصب مهمی نیست آنرا از حضور شاه برایت حاصل میتوانیم والا فلا واکثر
خوانین دیگر نیز که از سبب عطای خلعت ووعدهٔ ارتفاع رتبت با شاه شجاع وشهزاده شاپور یکدل ویکجهت شده
بودند مؤید قول امین الله خان شده امر وزارت را برای نواب محمد زمانخان پسندیده وجوعش را مشروط بحضوری
شاه کردند بعد همهٔ خوانین درانی وقزلباش وغلجائی و کوهستانی وکابلی وغیره باتفاق شهزاده شاپور ونواب
محمد زمانخان ونائب امین الله خان که حاضر مجلس قرارداد مذکور بودند در بالاحصار نزد شاه شجاع شده ماجرا
باز داشته مورد تحسین وآفرین گشتند وامر وزارت بنواب محمد زمانخان مفوض گردیده جبس او وهمهٔ خوانین
هر روزه بارباب حضور شاه همی شدند وخوانین ملکی که سوار کشاده وطبل وعلم داشتند بوجه عرض سواران
شان را همی دادند تا که شاه شجاع همهٔ رعیت وسپاه را مطیع و منقاد مشاهده کرده مطمئن خاطر شد و تمامت
بزرگان را از عطای منصب وزر درتحت فرمان آورده مرهون احسان ساخت آنگاه در اجرای امور یکه پیشنهاد
خاطر داشت برداخت برای تخارج مکر بکر که در جلال آباد بوده نگاشت که بالاخاطر آسوده باید داشت که قلع مادهٔ
فساد بخوبی خواهد شد و از انسوی سردار محمد اکبرخان که بعزم دارم که در تیزین اقامه گزین شده بود از گرانیدن
مردم بشاه واطاعت کردن ایشان آگاه گردیده نیروی بازویش باضعف منضم گردید از وکیفه تدبیر دیگر اندیشید
ومردم نواحی واطراف را پیام داده خطها فرستاد وترغیب کرد که اگر شاه از در صدق با مردم اسلام راه
درگرفته و روی دل جانب دولت انگلیس بگذارد وبر ما بکلمه وبیکجهت بپرداخت ملک وملت وجهد همت بگمارد
بجهادش دعوت کنید تا باتفاق و دستیاری هم با لشکر انگلیس در آویخته مملکت را از وجودشان پرداز هم خودش
گاه گاه صلای جهاد داده پیش میخواند تا که علماء وطلاب با عاء واشارهٔ او قرآن شریف را بر سر گرفته
در میان مردم اطراف ونواحی در افتاده ده بده وقریه بقریه صلوة خوانان وتکبیر گویان مردم را بجهاد برانگیختند

چنانچه دسته دسته فوج وفوج بدرب سرای شاهی حاضر آمده بشور وغوغا شاه را دعوت غزا میکردند ومیگفتند که انگلیسانرا ازمملکت بیرون کنیم وشاه چون میل خاطرش جانب انگلیسان بود ونقض عهد درنظرش بسیار دشوار مینمود بدل میگفت که ازدولت انگلیس چنانچه باید درجلال آباد لشکری ازراه معاونت نرسیده کمالکها نفوس درآویزد و بیست سی هزار فوج هرگز نتواند که مقابل شده بستیزد اگر چنانچه ازراه ظاهر محض اطمینان خاطر غزاة که بدانند باایشان همداستانم روبسوی جلال آباد آرم مبادا هم نقض عهد بادولت انگلیس درمیان آید وهم بنیاد آنان برآب واساس سلطنت من خراب کرده پس عذر آورده درجواب غازیان میگفت که اگر سردار محمد اکبرخان فسخ عزم رزم کرده بکابل آید هر آینه تخلیهٔ شهر جلال آباد ازلشکر انگلیس آسانتر میسر خواهد گشت واگر بیرون نشوند آنگاه بازدحام تمام روبدان مقام نهیم وازین عذر و گفتار شاه هواخواهان سردار محمد اکبرخان سرگران شده بصلاح وقت امر را باشاه چنان اظهار وقرار دادند که سردار محمد اکبرخان همچنان درجائیکه هست بوده شاه ازراه آشکار وخفا برای انگلیسان مکتوب کند که جلال آباد را گذاشته جانب هند مراجعت نمایند واو چون بدین امر راضی نبود تعطیل می نمود که شاید انگلیسان مقیمهٔ جلال آباد ازطرف هندوستان قوت ومکنتی یافته باسردار محمد اکبرخان بستیزند وباشد که خون اورا بریزند اما کابلیان وغازیان از اصرار گفتار شاه را امان وفرصت نمیدادند وهر روزه خواهش مکتوب فرستادنش برای انگلیسان میکردند تا که مجبور شده اول سردار عنایت الله خان بامیرزائی را روانهٔ جلال آباد نمود وازقفای او دین محمدخان پیشخدمت خاص حضور خودرا ظاهراً بوکالت اینکه انگلیسانرا کوچ دهند وباطناً بانگلیسان بگویند که از کید سردار محمداکبر خان ایمن نباشند وعهدش را استوار ندانند درجلال اباد فرستاد وایشان نزد انگلیسان شده ایشانرا باستواری واستحکام وقلعه داری راغب ترساختند وشاه که تمامت مردم را هنگامه جو وبهانه طلب میدانست و روز را بلیت ولعل بشب میرسانید باز مکتوبی برای جارج مکریگر فرستاده سررشتهٔ کار خویش را از وی طلبید که چه کند واو جواب فرستاده که خودرا تا پانزده روز بهرعنوان که بتواند وبداند پایدار واستوار بدارد وجانب جلال آباد باغزاة راه برنگیرد بعد سپاه پادشاه انگلیس وارد جلال آباد شده کامروائی دست خواهد داد وشاه شجاع ازجواب مکریگر قوی دل گشته تادوماه بدروغ وفریب رفتنش را باغازیان درجلال آباد درنگ داد وازین توقیف وتعطیل اوباز گرائیان بمردم اظهار وبیان همی کردند که شاه شجاع دلدادهٔ مهر ووفای انگلیسان است زنهار فریفته گفتار مخالف کردارش نشوید واگرنه چنین است چرا جانب جلال آباد جیش درجنبش نمیآرد وچرا لشکر انگلیس بکاغذیکه اوفرستاده عمل کرده نمیرود وباین شاه مبالغ گزافی بصغیر وکبیر عطای جیری نموده رفتنش را جانب جلال آباد معطل میداشت تا که عام ووضیع وشریف را واضح وروشن گشت که شاه شجاع هرگز احرام بند جهاد نمیشود پس همگنان بتحریک وترغیب باز گرائیان لوای جهاد برافراشته و کلام الله های مجید را که درمزارات عرفاء بودند برسر گرفته میردرویش معروف بمیرحاجی بن میرواعظ را مقتدای علماء قرار داده ازکابل روبجلال آباد نهادند ومقارن اینحال مکتوب سردار سلطان محمدخان ازلاهور بنواب محمدزمان خان رسید که پسر امیردوست محمد خان مکنانرا نکشت اگرشما دستار غیرت برسر ولباس شجاعت دربردارید بدمکنانی خودرا که شاه شجاع است زنده نگذارید ونام نیک درجهان بیادگار گذارید خلاصه شاه شجاع ازحشر وازدحام مردم وروبهادن ایشان جانب جلال آباد راه خردش را گم کرده خائف گشت که اگر اکنون باغازیان همعنان نشوم وراه جلال آباد برنگیرم باآرامی روز بسر نخواهم برد پس ناچار شهزاده فتح جنگ را قراول قرار داده ازبالا حصار بعزم و اوازهٔ جلال آباد در دهخدابداد فرستاده طبل کوچ نواخت .

(ذکر توجه شاه شجاع ازکابل)
جانب جلال آباد و کشته شدنش

ذکر قتل شاه شجاع

ومقارن اینحال که شهزاده فتح جنگ درده خدابداد بعزم جلال آباد واوازهٔ جهاد خیمه زد سردار محمدعثمان خان بن نواب عبدالصمد خان بقرار مکتوب سردار سلطان محمد خان که درباب قتل شاه شجاع ازلاهور رسیده

بود بشجاع الدوله خان بن نواب محمد زمان خان کنکاش کرده گفتن اورا شجاع الدوله خان برذمت همت خود نهاده دربی کار افتاد وشاه شجاع در روز سه شنبه بیست ودوم ماه صفر سال ۱۲۵۸ هزار ودو صد و پنجاه وهشت هجری ازبالاحصار کابل بالشکر بیرون شده درموضع سیاه سنگ سراپرده راست کرده بعرض دیدن سپاه پرداخت وسان همی دید وباندیمان ومحرمانش همیگفت که تایکماه درجلال آباد خواهیم رسید واگر درین مدت کمک دولت انگلیس بجلال آباد نرسید میباید ازین مردم کناره جسته خودرا جانب لشکر انگلیس کشیده وازپیوستن سپاه انگلیس این مردم پراگنده شده بکام دل خواهیم رسید وازین گونه سخنان همی راند تا که نوبت سان دادن بشجاع الدوله خان وسوار اتش رسید واز میان لشکر سبک عنان رو بموضع دیدن سان نهاد وچشم شاه قبل از انکه اونزدیک شود بدو افتاده از نام ونشانش پرسیده چون بشناخت که شجاع الدوله خانست درطبیعتش دیدار او ناگوار افتاده امر کرد که دامن خیمه فرود انداخته اورا نگذارند که داخل بارشود چنانچه قاپوچی اورا مانع آمده نگذاشت که باریاب شود وشجاع الدوله خان ازین امر زیاده تر خشمگین گشته ماجرا نزد سردار محمد عثمانخان باز داشته گفت مبادا ازرازیکه ما وشما درقتل شاه گفته و قرار داده ایم آگاه شده باشد و آسیبی بمن رساند پس میباید که پیشتر ازانکه اوامر بزجرم کند دست بکار برده مقتولش سازم وسردار محمد عثمانخان باآنکه دراین امر بااو همداستان بود منعش نمود که دراینوقت اجرای این کار سزاوار نیست وشجاع الدوله خان ازمنع او سرگران شده بدل تصمیم داد که بکار قتل شاه اقدام نموده دیگر بکسی حتی بپدرم اظهار نکنم که مرا ازین امر بازدارند وعاقبت گرفتار وخامت شوم وشاه که از کین شجاع الدوله آگاه نبود هنگام ظهر درهمان بارگاه که بجنب گریوهٔ سیاه سنگ افراشته بود دربار عام کرده شهزاده شاهپوررا بنائب الحکومتی کابل مأمور فرموده نصرالله خان بن نائب امین الله خان را بنیابتش گماشت وازدربار برخواسته بخیمهٔ خلوت درآمد وبعد ازادای نمازشام درمحفه نشسته شهزاده شاهپوررا پیش روی خود نشانیده برای کاری پنهان ازهمه روانهٔ بالاحصار شد وچون دربانان را آگاه فرموده بود که شب هنگام شهزاده شاهپور جهت امری ببالاحصار درشده بامداد جانب اردو باز میگردد دروازه را نبسته منتظر ورود شهزاده نشسته بودند که پدر و پسر باهم دررسیده داخل بالاحصار شده بحرمسرا درآمدند وشاه شجاع که دست قضا گریبانگیر حیاتش شده بود آن شب را تاسحر نغنود وتردد نموده دمبدم وساعت بساعت ازخواجه سرایان مقدار شب را استفسار میفرمود تاآنچه ازجواهر ثمینه که داشت عمده ونخبه اش را باندازهٔ چهل پنجاه لک روپیه منتخب کرده درکیسهٔ خاص نهاد ودرطلوع فجر نماز سنت را ادا کرده بعزم اینکه صلوة فرض را در لشکر گاه بگذارد درمحفه نشسته روی بسوی اردو نهاد ودراه افتاده مگر کهارانرا بمراشارت سرعت رفتن همیکرد و درین شب شجاع الدوله خان از رفتن شاه شجاع دربالاحصار بواسطهٔ مخبری آگاه شده باایشک آقاسی جعفرخان قزلباش نوکر اخلاص کیش وزیرفتح خان مرحوم که اینوقت بااوملازمت داشت وچندتن دیگر ازنوکران دربیرون بالاحصار بقصد قتل شاه والاتبار کمین کرده مترصد نشسته بودند که شاه شجاع در برابرشان رسیده ایشان تفنگها جانب محفهٔ او گشاد دادند وشاه جراحت خفیف برداشته سراسیمه خودرا بزمین انداخته روبفرار نهاد و کهاران نیز پراگنده شده شجاع الدوله ازهول وهراس پاپس کشیده خواست که بگریزد اما جعفرخان قزلباش ویرا گفت چگونه ازصید زخم یافته رو برتافته آهنگ شقاقش داری برگرد و کارش تمام کن وشجاع الدوله ازین سخن او بغیرت افتاده برگشت و باتفاق هم رو درمحفه نهاده شاه را ندیده چپ وراست تجسس همیدویدند تا که اورا باتن زخمدار در کنار نهریکه درنزدیک سیاه سنگ زمین غلطیده یافتند وبدم شمشیر پاره پاره اش کردند وتاج مرصع را که برسر داشت باخود برداشته بازگشت نمودند واز پس ایشان شهنواز خان پیشخدمت که ازواهمهٔ جان وحملهٔ دزدان گریخته بود سر نعش شاه حاضر شده کیسه اش را که آکنده ازجواهر آبدار ثمینه بود گرفته چون حوصلهٔ نگاه داشتن آنرا نداشت درجائیدیواری گذاشت که آنهم بتصرف نواب محمد زمانخان درآمد وجسد شاه را درو سط چارباغ کابل درروز چهارشنبه بیست و سوم ماه صفر سنه ۱۲۵۸ هزار و دوصد و پنجاه وهشت هجری بمقبرهٔ تیمورشاه پدرش مدفون ساختند وابیات ذیل را که غلام محمد نام درویش ملقب بشاه حبی نوادهٔ باقرشاه فقیه درتاریخ قتل او ازطبع گهربار برآورده است مناسب دیده ثبت کتاب شد

طرفه ترنقشهٔ بکابل شد خارج از مرکز تعقل شد
سطلنت زیب شه شجاع الملك متوکل علی التوکل شد
بامدادان بی‌ٔ غزا بیرون باتن چند بی تأمل شد
در رهش از قضای ربانی قاتلش باکسان مقابل شد
آن سکندرمنش فلاطون عقل بشد در مطرح تغافل شد
از قضا و قدر بسمع همه جونکه پنهان خطاب اقتل شد
بس چنان دست جور بکشودند که برون از حد تحمل شد
تن سیمین وجسم نازك شاه از دم تیغ باره چون کل شد
رفت زملك دون بخلد برین صاحب حشمت و تجمل شد
موی سربسکه کند اهل حرم پر سراسر سر از سنبل شد
از پی جمع مادهٔ تاریخ صورت عقل محو بالکل شد
هاتفم گفت آه وناله برار شمع(۱)دولت بصبحدم کل شد
۸۶ ۶ ۱۳۵۰

(۱) چنانچه عدد مصرع شمع دولت بصبحدم کل شد بحساب جمل هزار و دوصد و نجاه میشود وعدد آه وناله که نود ودو میشود ازان کم بر آورده شود باقی هزار و دوصد و نجاه وهشت که تاریخ قتل اوست میباند

واین پادشاه که سراسر احوال روز کارش رقزد کلك بیان کشت طبع شعر نیز داشت چنانچه دیوانی ازو بیادکار مانده وطبع کردیده است

ذکر واقعات بعد از قتل شاه شجاع

﴿ ذکر وقائع واختلالیکه بعدازقتل شاه شجاع ﴾
(مرحوم بصدور رسیده است)

وشهزاده شاهپور ازمشاهدهٔ اختلال هراسناك کشته بروج وبارهٔ بالاحصاررا استحکام داده بقلعه‌داری برداخت ومیر درویش معروف بمیرحاجی بامردمیکه لوای جهاد بر افراخته در میدان سیاه سنك فرود شده بودند بشهر مراجعت کرده باآوازبلند همی کفتند که لارد بزرك بلارد کوچك ملحق کشت حالا ریشهٔ نهال تمنای انکلیس ازین مملکت کنده‌شد نیست میکوشیم تاازبن برکشیم وشهزاده فتح جنك که بعزم جلال آباد دردهٔ خدیداد خیمه‌زده بود ازبیم جان برهنمونی غلام حیدرخان بن محمود خان بیات ازانجاکر یخته بقلعهٔ محمود خان در آمده بناه جست و آن بدروبسر خواستند که بقصاص خون امیراصلان خان جوانشیرش مقتول سازندو بانواب محمدزمان خانش سپارند که اورا عوض خون سردار پاینده‌خان مرحوم کشاه‌زمان بقتل رسانیده بود قربان کند امانائب امین‌الله‌خان نکذاشت که کامیاب شوند چنانچه بیاید انشاء الله‌تعالی ومقارن اختلال شاه‌زمان مکحول وشهزاده حیدر وغیره خاندان شاهی که درمعرض تباهی بودند نزدشهزاده شاهپور محصورفراهم کشته اورا صلای آن دادند که برتخت سلطنت جلوس نموده رخنهٔ را که حادث کشته است بربسته باصلاح کاربردازد تا که شهزاده فتح جنك از جنك محمود خان بیات نجات یابد وامورسلطنت راست کند آنکاه اومسندنشین ووساده کزین سلطنت خواهد شد وشهزاده شاهپور در جواب ایشان کفت که من جوبای اخافم که انتقام خون بدر کیرم نه‌خواهان کلاه ونطاق(۱) که برسریر سلطنت جای کزینم وپس‌ازین جواب نائب امین الله خان‌را امرکرد که در خلاص کردن شهزاده فتح جنك بشتاب که کارصواب است ومطابق رأی اولی‌الالباب ونائب امین الله خان باخواجه خانجی وخوانین فوفل زائی جمی از سوار را کماشته شهزاده فتح جنك را بقهر وغلبه ازچنك محمودخان بیات وپسرش کشیده ببالا حصار در آوردندوروز دیکر امین‌الله خان باهمهٔ اعیان درانی وکابلی ومیر درویش بن میر واعظ مرحوم وبزرکان قزلباش که باهم‌یار ومددکار بودند دربالاحصار انجمن‌شده بعد از کفت‌وشنید بسیار شهزاده فتح جنك را پادشاه قرار دادند

(۱) نطاق کمربند

ذکرسلطنت فتح جنك

﴿ ذ کر جلوس فتح جنك وواقعات روزکار سلطنت باملالت او ﴾

جون مردم اعزه واشراف‌اورا برار یکهٔ پادشاهی جلوس داده دعای سلطنت شاه پاینده یادخوانده بخانهای شان رفتند بعدازچندی شاه فتح جنك ازتمام خوانین ورعیت وسپاه جون اعیان درانی وغلجائی وقزلباش وکوهستانی

خواهش عهد وپیمان کرده ایشان مطابق بیعتیکه کرده بودند عهد نامهٔ نکاشته بایمان موثق ساخته مهر بر نهاده بوی سپردند الاچند تن از هواخواهان نواب محمد زمان خان که از اطاعت فتح جنك شاه سر باز زدند دیکران باتمام سلطنت‌او را کردن نهادند واز عطای خلاع فاخره سر افرازی یافتند بعد همکنان راه تنبیه وتهدید نواب محمد زمان خان که ازبیعت فتح جنك روی برتافته‌بود بسالاری نائب امین‌الله خان پیش کرفتند ونواب‌مذ کوررا امر کردند که بامنسوبانش ازمملکت بیرون شود واو میر درویش معروف بمیر حاجی‌را نزد امین الله خان فرستاد که دو روز او را مهلت دهد تااحمال واثقال وعیال واطفال خودرا بفراغ بال حمل داده راه دیکر مملکت برکیرد ونائب امین‌الله خان شفاعت میردرویش را که مقتدای انام بود نپذیرفته بلکه از سبب استشفاع که‌سخت کفته اصرار نمود نائب امین الله خان روی او را از ضرب سیلی بخست وازجمعی همهٔ مردم شوریده خانهٔ نائب امین الله خان را تاراج کردندواو خود را هدف تیر ملامت ملت مشاهده نموده از راه فرار در بالاحصار نزد شاه فتح جنك رفت وقضیهٔ منعکس شده مردمیکه بااو دراخراج نواب محمد زمان خان همداستان بودند از راه عداوت او رو ببالاحصار نهادند واو باشاه فتح جنك ابواب بالا حصار را بربسته محصور کشتند وشهزاده شاهپوررا باچیزی ازپیاده وسوار در قریهٔ بنی حصار فرستادند تا علوفه وآزوقه ازانجا در بالا حصاررسانند که در قلعه داری پایداری نموده بسختی دوچار نشوند ونواب محمد زمان خان باهمراهانش ازراه هندکی وچاراسیاب بعزم استیصال‌شهزاده پادرکاب نهاد واز جانب موسئی لهو کرد در بنی حصار برسر شهزاده شاه پور تاخته باهم در آویختند وجانبین سر کرم پیکار و کرفتار کار زار بودند که ناکهان سردار عبد السلام خان بن سردار اکرم خان‌بامیزائی باسوارانش از شهزاده رو برتافته بنواب محمد زمان خان پیوست وازجمعی هزیمت در همراهان‌شهزاده افتاده رو بکریز نهادند وسراسیمه سان داخل بالا حصار شدند وشاه فتح جنك همهٔ ابواب بالا حصار را بربسته بقلعه داری پرداخت ویکدروازه را خاکریز نکرده برای آمد شد همچنان قفل برنهاده کذاشته جندی ازاسلحه داران را بمحافظت آن کماشت ونواب محمد زمانخان عنان ظفر در دست از عقب شهزاده داخل شهرشد وشاه فتح جنك باشهزاد کان ونائب امین‌الله خان ومردم‌لهو کردی که بکمك ویاری نائب مذکور آمده بودندومردم بالا حصاری‌شب را بپاسداری بروز رسانیده وروزانه در بین بالا حصار وشهر و کوچه وبازاراز پشت بارهٔ حصاربجنك وپیکار همی کرائیدند تا که شاه فتح جنك از کثرت کار زار دلتنك شده بانائب امین الله خان مشورت نموده قراردادند که در میدان محاربه بیرون کشته کاررا یکسره کنند چنانچه‌بنواب محمد زمانخان پیام دادند که تاکی در میان کوچه وبازار هنکامهٔ کیر ودار بربا واستوار بوده مردم سکنهٔ شهر وبالا حصار کرفتار ایذا وآزارباشند میباید که‌جانبین درحربکاه رونهاده کار را یکطرفه سازیم ونواب محمدزمان خان‌پاسخ‌داد که فردا درتبهٔ مرنجان فرازشده باهم محاربه را استوار داشته کار را فیصله کنیم وجانبین روز دیکر بزور بشتهٔ مرنجان برشده بمقابله کرائیدند ودرعین کیرو دار پای‌ثبات شجاع الدوله بن نواب محمد زمانخان وشاه دوله خان وسردار محمدعثمان خان که‌درقلبکاه جای‌داشتند لغزیده خواستند که عنان بازکشیده راه‌هزیمت بسپرند که‌ناکهان سردار محمداکبرخان‌باسردار سلطان احمد خان که‌تااینوقت بعزم جهاد درتیزین اقامت داشتند وازواقعات مذکورهٔ کابل آکاه‌شده روبکابل نهاده بودند از کرد‌راه در رسیده دخل حربکاه شدند وباسه‌صد سواریکه همراه داشتند ولشکرشاه فتح جنك تاخته سراسیمه اش ساختند ونواب محمد زمانخان وهمراهانش که درحالت هزیمت یافتن بودند قوی‌دل کردیده پای جلادت فشرده باتفاق همدکر شاه‌فتح جنك وسپاهش را مغلوب ساختند وشاه بانائب امین‌الله خان دربالاحصار در آمده دوباره حصاری کشتند ودرین جنك زیاده برسه چهار صدتن ازطرفین مقتول ومجروح کردیدندوسردار محمداکبر خان بانواب محمد زمانخان ودیکر سرداران تادوازهٔ بالاحصار تعاقب نموده ابواب شاهی را متصرف کشته بعد داخل شهر کابل شدند ونائب امین‌الله خان از رسیدن سردار محمد اکبر خان خوفناك کردیده بتوسط ومیانه‌روی محمدشاه خان ابابکر خیل باوی طرح مزاوجه انداخت ودختر خود را برسم زناشوئی باووعده داده اطمینان خاطرحاصل کرد بعد از بالاحصار بیرون شده دخترش را نزد سردار محمد اکبر

خان فرستاده بدینواسطه رشتهٔ اتحاد ودوستی را با سردار موصوف استوار نمود وازیمنی شاه فتح جنک بغایت ناتوان ودلتنک کردیده جهان را بدیدهٔ اعتبار تیره ونتک مشاهده همی نمود اما بدلجوئی وچاپلوسی چندتن کاورا با آمدن لشکر انکلیس ازراه خون خواهی مقتولین شان مژدهٔ احتمالی میدادند دلش قوت یافته استوار میکشت چنانچه دست ازقلعه‌داری بازنداشته مکتوبات عدیده‌از پی‌هم درجلال آباد نزدجنرال پالک فرستاده با آمدن کابلش دعوت همیکرد تا کهاسباب و آلات قلعه‌داری او تمام‌شده هیچ نماند ودرچنین حالت نیز میرزا ابراهیم خان منشی باشی ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس وخوانین درانی وفوج هندی ومردم بالاحصاری از عرب وغلام خانه وحبشی که مشغول قلعه‌داری بودند شاه فتح‌جنک را دلداری مینمودند چنانچه درویش محمدخان بن حاجی خان و محمد هاشم خان عرب وغیره خوانین بالاحصاری یومیه حاضر دربار شاهی شده خاطر جمعی میدادند واو از کفتار ایشان نیرومند شده باتفاق سردار عنایت‌الله خان وعظیم کل خان عرض‌بیکی وسردار سکندرخان وصمد خان بادوزائی و محمد عمرخان بامیزائی وخواجه خانجی معروف بشیخ مزار یعنی مزار عاشقان وعارفان کابل وپسران او ومیر آفتاب وسپاه هندی ومردم بالاحصار در عالم نیستی پای هستی همی فشردند تا که مدت محاصره بچهل روز کشید ودرمدت هر روزه سردار محمد اکبر خان ونواب محمد زمان خان بربالاحصار حمله کرده بامردم قزلباش وکابلی وکوهستانی وغیره برج عقابین معروف ببالا برج وحال موسوم ببرج بکلاغو را که بربالاحصار مشرف است کرفته تاشب هنکام مقاتله مینمودند وهم هفته‌وار بواسطه ومیانجی کری نائب امین‌الله خان و محمد شاه خان وکالتاً ازراه صلح انکیزی دربالا حصار آمد شد نموده ازجانب شاه فتح جنک میرزا ابراهیم خان منشی باشی ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس سوال وجوابی باایشان کرده بعد از قرار داد امری معاودت میکردند تا که از طرف انکلیسان اثری ظاهر نکشته قورخانه بکلی معدوم الاثر کردید وازیمنی شهریان نیز آکاه شده سردار محمد اکبر خان ونواب محمد زمان خان قدغن کردند که کسی مثقالی ازباروت وسرب دربالاحصار نبردوازین امر یکنفرمنشی ازاهل‌هنود تخلف ورزیده اندک‌اندک‌باروت در بالاحصار میرسانید وسردار محمد اکبر خان خبریافته ویرا ماخوذ ومقید ساخت و بعداز حبس منشی مذکور مذهب اسلام را برضای خود قبول کرده بعد ازاسلام آوردن رها داده شد وبعد ازان نواب شجاعت علیخان دیوان بیکی ازنیرکان نواب نجیب‌الدوله بباروت ساختن پرداخته دراندرون بالاحصار شوره وزغال بهم رسانیده اندک اندک اجرای کار همیکرد ودرپی آن همی بود که کارخانهٔ فیوز سازی احداث نماید ولی هنوز دست بکار نبرده بود که سردار محمد اکبر خان بتوسط حاجی علیخان نقب زن نخشیری اساس برج بجنجورا شکافته از صدمهٔ باروت رخنه دردیوارش انداخت و بایاران ویاوران خویش یورش برده چون شاه فتح جنک فوراً برخنه کیری پرداخته از چوب وکلوخ رخنهٔ برج مذکوررا بربست کاری ازپیش نبرده بازکشت نمود و محاصرهٔ قلعه کیان را ازشدت خشم سخت ترفرمود وشاه فتح جنک عرصه رابغایت تنک دیده ناچار طریق صلح‌اختیار کرد وبتوسط نائب امین‌الله خان و محمد شاه خان و قاضی سید احمد خان بالاحصاری امر را چنان قرار داد که خودش پادشاه وسردار محمد اکبر خان وزیرش بوده بصلاح وصوابدید هم کار سلطنت را منتظم دارند وسردار محمد اکبر خان قرارداد اورا قبول کرده درحاشیهٔ قرآن‌مجید این‌عهد نامه‌را (۱) نکار داده نزد فتح جنک فرستاد که دربنوف خجسته بخت کهبندکان سپهرمکان سلطان ابن‌السلطان والخاقان ابن‌الخاقان سلطان فتح جنک شاه‌من بندهٔ درکاه آله محمد اکبر خان بن امیر دوست محمد خان را برتبهٔ وزارت خود سرافراز فرمودند بپاس تسکین خاطر او وتسلی باطن و ظاهر خویش عهد کردم وآنرا موثق نمودم بخدای واحد لاشریک عزوجل و محمد رسول او تعالی وهمه پیغمبران وچهار یارکبار وائمهٔ اطهار رضوان‌الله علیهم کهسلطان ممدوح رااز دل وجان بپادشاهی شناسم واطاعت اورا لازم شمارم و بدون از وی دیکری را پادشاه نه پندارم و بجز طریق خدمت دین و دولت راهی نسپارم وسروجان ومال‌خویش‌را ازخدمت سلطان ممدوح مضایقه‌ندارم وبکاریکه شایسته وشایان‌پادشاهی نباشداقدام‌نکنم و محکوم حکم سلطان ممدوح بوده امرش را برخود و ملت ولشکر نافذ دانسته بل‌واجب ولازم شمارم وهر که سلطان ممدوح را بپادشاهی نشناسد و ازحکمش سرباز زند منکه محمد اکبر بن امیر دوست محمد خانم دشمن سر

(۱) نقل عهدنامهٔ وزیر محمد اکبر خان

ومال وجان وناموس او باشم وهرکاه بمال وجان وناموس سلطنت ارادهٔ عداوت و خصمی کنم وظاهراً و باطناً واشارةً وکنایةً بایماء والقای دیکری مخالفت ازامرش نمایم وباطریق غدر وخیانت بپمایم بغضب ولعنت خدای عزوجل وملائکهٔ مقربین ونفرین پیغمبر آخرالزمان واصحاب کبار وامامان دین ومجتهدین شرع متین کرفتار باشم وهرکاه دراین اقرار خود ثابت قدم وراسخ دم نباشم از رحمت خدا و شفاعت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی‌الله علیه وآله وسلم بی‌بهره وبی‌نصیب باشم فقط ومهر برنهاده دستخط کرد وهم چنین امین‌الله خان و محمد شاه خان ضمانت نامهٔ جداکانه نوشته بشاه سپردند بعد دروازهای بالاحصاررا بروی هم کشوده وزیر محمد اکبر خان داخل بالاحصار شد وجماعهٔ یساولان وچوب داران و پاسبانانیکه بدور شاه ومسلح بودند همه را دور کرده نزد خود آورد وهرانیکه از آنان دردل داشت رفع کرده افواج هندی وغیره سپاه شاهی‌را ازسواره وپیاده وتوپخانه درزیرفرمان کرد ومبلغ دولک روپیه بنام مواجب سپاه ودیکر مصارف که وپیکاه که اضافه ازان درخزانه شاه نبود بتصرف خود آورد وبدینمنوال بکار وزارت پرداخته امور سلطنت شاه فتح جنک‌را راست همی نمود تا که مکتوب شاه فتح جنک را که بجنرال پالک در جلال آباد فرستاده دعوت آمدن بکابلش نموده بود از عرض راه بدست یکی از هواخواهان وزیر محمد اکبر خان افتاده بوی رسانید واواین مکتوب شاه فتح جنک را خلاف اسلوب نام ونتک دیده ناقض عهدش شمرد وشاه‌را محبوس فرموده هرچه ازجواهر ثمینه واجناس نفیسه که در اندوخته داشت همه راضبط نمود وبدان نیز اکتفاء نکرده خواست که شاه رابضرب چوب عقاب وعذاب کرده هرچه دارد بتصرف آرد بعد هلاکش سازد وشاه ازین عزم او آکاه کشته شب هنکامی بواسطهٔ محمد زمان خان عرب بالاحصاری سقف زندان را شکافته بیاری او وچندی دیکر ازراه‌بام بکریخت وازدروازهٔ خونی بیرون‌شده خودرا بجنداول کشیده درخانهٔ یکی از قزلباشیهٔ جنداول متواری کشت وصاحب آنخانه را که از اقرباء میرزا ابراهیم خان منشی باشی بودنزد او ومیرزا حیدر علیخان لشکر نویس فرستاده ازحالت خویش آکاهی داد وآن دوتن چون دنزد نائب امین‌الله خان نظربند بودند از کریختن شاه خورسند شده تدبیری اندیشیده برشوت سرافراز خان برادر امین الله خان وخواجه خانجی را کرفتار دام نفس ساخته اسپ وسلاح شاه را ازاسته ازجنداول باچند نفر درلهوکرد بردند و ازانجا براه منزکین وسرخاب در جلال آباد بنزد جنرال پالک انکلیس رسانیدند وشاه بی دستکاه باجنرال مذکور سخن ازعهد پدرش شاه شجاع که بادولت انکلیس کرده بود درمیان آورده کفت که‌لشکر کشیدن دولت انکلیس جانب افغانستان بیرون ازعاقبت آندیشی وخیر دولت خودش چیزی دیکر نبوده که پدرم شاه مقتول را که از دیرکاه درلودهیانه اقامت داشت هرکزش امداد بلکه یادنکرد تاکه شاه ایران هرات را در محاصره انداخت و الکسندر بارنس فرستادهٔ دولت مذکوره ازامیر دوست محمد خان نسبت بخود استخفاف دیده ازراه حقارت بهند مراجعت کرد آنکاه دولت انکلیس تحقیر اورا درنزد پدرم باعث دشمنی دولتش باامیر دوست محمد خان ابراز داده واسطهٔ دوستی آن مرحوم را باخود اظهار کردند چنانچه بپاس حفاظت کشور هند بااو معاهده نموده جیش بجانب افغانستان درجنبش آوردند وباآنکه تمامت سلطنش هلاک شد چون شاه ایران هرات را فرو کذاشت دیکر به راه خون خواهی خویش پیمودند وماز عهدیکه کرده بودند یاد ننمودند اکرچه جنان است من بهمان عهدیکه از دولت انکلیس وپدرم درمیان است تاکنونش استوار دانسته روی بسوی شما آوردم تااکر بوعهد خود استوار باشید ازراه معاونت بامن جانب کابل روی خواهید آورد والامتی ازدولت انکلیس بدمت من نخواهد بود وهم درنزد تمام جهانیان مدعا جوئی وطریق خلاف بوفی شما منکشف خواهد کشت وجنرال پالک را کفتار شاه فتح جنک بغایت کران نموده ازراه ننک آهنک یاری وی کرد تااین‌نام بدرا که اومنسوب بدولت انکلیس نمود از افواه دور نماید

(ذکر توجه نمودن لشکر انکلیس)

(از راه معاونت شاه فتح جنک جانب کابل)

ذکر توجه نمودن لشکر انکلیس جانب کابل

چون وزیر محمد اکبر خان ازورود شاه‌فتح‌جنک درجلال آباد ومعاونت خواستنش ازجنرال پالک آکاه کشت

باجمعی از ابطال رجال طریق استعجال جانب جلال آباد بر گرفت و در موضع تیزین رسیده با آهنک جنک وعزم
راه کیری افواج انکلیس درنک کرد وازانسوی جنرال پالک سپاه انکلیس را که درقندهار اقامه داشت بتوسط
کار کذاران دولت متبوعهٔ خویش ازراه کشورهند خبرداد که شهزاده محمد تیمور را بحکومت قندهار همچنانکه
هست کذاشته راه کابل پیش کیرند وخود نیز باتفاق شاه فتح جنک ولشکریکه درتحت رایت داشت از جلال آباد
راه کابل بر کرفت ووزیر محمد اکبرخان ازدوسو عساکر خصم را روبکابل دیده پای ثباتش بلغزید وهم ازمکنون
امیر کبیر که بدورسید چنانچه مذکور میشود ترک مقابله کرده ازتیزین باجماعهٔ که همراه داشت راه فرار بجانب
ترکستان برداشت وبدون آنکه داخل کابل شود بکوهستان درآمد ونائب امین الله خانرا باجمعیت غزاة دراستالف
کذاشته خود راه تاشقرغان پیش کرفت وشاه فتح جنک باجنرال پالک وسپاه کینه خواه انکلیس دردرون محرم
ماه شعبان سال هزارو دوصدو پنجاه وهشت هجری بجانبی داخل کابل شده دو باره برسریر سلطنت قرار کرفت
وپس ازسه روز جنرال پالک ومکریکر انکلیس بواسطهٔ میرزا حیدر علیخان لشکر نویس شاهرا تکلیف کردند
که یکی ازخوانین درانی را بوزارت خویش نصب کرده بنظم ونسق مملکت پردازد واوباستصواب آرای ارکان
دولت خود ملا خان شیرین خان جوانشیر که دروقت فرار کردن وزیر محمد اکبرخان جانب تاشقرغان مصلحتاً
ازهمعنانی وی بازایستاده برای دانستن مکنونات خواطر انکلیسان طریق خدمت شاه فتح جنک اختیار کرده بود
وغیره غلام احمد خان بن شیر محمد خان بامیزائی مختارالدوله را خلعت وزارت پوشانید بعد چند دسته از افواج
سواره وپیاده وتوپخانهٔ انکلیس را بسر کردکی شهزاده شاه پور وهمعنانی خوانین درانی وقزلباش جهت کوشمالی
وسرزنش نائب امین الله خان و کروه غازیان مأمور استالف نمود وایشان درآنجارفته زمین استالف را ازوجود
غازیان رفته تمام عمارات وخانهایش را آتش زده بسوختند وپس ازسوختن استالف ویرا کنده شدن غازیان ماجری
وماکنری نامان انکلیس وغیره از روی صلاح ورای صواب شهزاده شاه پور را کفتند که بحکومت کوهدامن
و کوهستان اقامت نماید ومردم آنجا را ازفتنه انکیزی بازدارد واو بنابرانکه شاه فتح جنک دراینوقت ازشنیدن
خبر مراجعت لشکر انکلیس جانب هندوستان دلتنک کشته از سلطنت استعفا نمود و آهنک رفتن هند کرد قبول
درنک نمودن و حکومت کوهستان را نموده باتفاق انکلیسان ازاستالف در کابل معاودت کرد وانکلیسان باهوا
خواهان شاه فتح جنک که ازسلطنت استعفاء نموده عازم هندشده بود اورامانع کردیده هرچند باقامهٔ کابل وفرو
نکذاشتن اریکهٔ سلطنت و ترک نکردن مسند حکومت تحریض کردند نپذیرفته در جواب ایشان کفت که سپاه
دولت انکلیس را حکم مراجعت بسوی کشور هند صادر کردیده وازین مملکت خواهندرفت پس مرابدون ایشان
توقف نمودن درکابل دشوار است واکر رای شمارا مسلم دارم ضرور است که چهار فوج ازافواج دولتی جهة
معاونت من در کابل کذاشته شود یا پنجلک روپیه باسم معاونت ویا برسم قرض ازدولت انکلیس بمن عنایت کردد
تاشکست اساس حکومتم مرمت شود والا مجال درنک را درحوصلهٔ خویش محال میدانم وجنرال پالک ومکریکر
که جوان مردی وزیر محمد اکبرخانرا درباب فرستادن نعش الفرشتین که از پیش رقم کشت وحمایت و حفاظت
طفلان وزنان انکلیسانرا که در نزد او بکروکان بودند بخاطر داشتند کفتند که هیچیک از کذاشتن لشکر و دادن
زررا مأذون نیستیم وشاه فتح جنک عهدوبیعت نامهٔ را که ازوزیر محمداکبرخان وبزرکان قزلباش وافغان واعیان
کابل کرفته بودبدیشان نشان داده همه رابه بدعهدی منسوب ساخت وازمکتوبیکه ازراه نقض عهدخودش بانکلیسان
نکاشته وازجلال آباد بکابل خواسته وبدست وزیر محمد اکبرخان چنانچه مذکورشد افتاده بود هیچ زبان نیاورده
وایشان کفتند که حالا خود شما زبان کاربستید که بکابل باشید ویادرهند بروید زیرا که حال مردم اینولایت ونیک
وبد امر خویش را بهتر میدانید وشاه فتح جنک ترک حکومت کرده باپرده نشینان حرم محترم شاهی ازبالا حصار
بیرون شده باآهنک رفتن هند درلشکرگاه انکلیس درآمد وانکلیسان بجای اوشهزاده شاه پوررا برمسند حکومت کابل
متمکن کردانیده منت پذیرش ساختند

ذکر حکومت شهزاده شاه پور

ذکر حکومت شهزاده شاه پور

(ومراجعت کردن سردار کهندل خان بابرادرانش از ایران)

تفصیل این اجمال آنکه چون شهزاده شاه پور شاه فتح جنک برادرش رامستعفی ازسلطنت ورهسپار شدن بخارج
مملکت مشاهده کرد بخود اندیشه ترک کردن تاج وتخت موروثی را ننک پنداشته بدل کفت که از استراحت
طلبی وکوشه کزینی نکوتر آنست که چون پدرم شاه شجاع مقتول سر درپی تحصیل سلطنت دهم وزمام حکومت را امکان
ازدست نکذارم ودراثنای این اندیشه جارج مکریکر نزدوی آمده اظهار کرد که اکر درمملکت افغانستان اقامه جسته
دست ازفرمان روائی بازنداری بهتر وهم صاحبان انکلیس ازشما خورسند وخوشتر خواهند بود والاقلعهٔ بالاحصاررا خراب
کرده راه خویش بجانب هند پیش کیریم وشهزاده شاه پور این اظهار اورا موافق ومؤید اندیشهٔ خویش یافته شکفته خاطر کشت
وکفت اکرچه مردم اینولایت اعتمادرا نشاید اما رعایت خاطر امنای دولت انکلیس را ترک نمیباید کرد وازصوابدید
شان نباید کذشت لهذا بپاس میل خاطر کار کذاران دولت مذکوره ولحاظ استحقاق موروثهٔ این امر ابدرا
ام واقامهٔ کابل را درخاطر کوارا میدانم وجارج مکریکر این خبر را بپالک رسانیده اونیز خورسند شده روز دیکر
شکس پیرنام نائب خودرا دربالاحصار فرستاده شهزاده شاه پوررا برمسند حکومت کابل جای داد وتمامت مردم را
صلای بارعام نموده شلک توپ شادیانی بتقدیم رسانید بعد خانشیرین خان جوانشیر را مدارالمهام امور حکومتش
قرارداده غلام احمد خانرا بمنصب وزارتش برحال داشت وهمهٔ اعیان درانی وبزرکان قزلباش وکابلی وغیره که اکثر
روی دل جانب امیر دوست محمد خان ووزیر محمد اکبرخان داشتند ازبواهمهٔ انکلیسان که جانب داری شهزاده
شاه پور رابصلاح وقت مینمودند عهد نامهٔ ذیل را نکار داده وخاتم برنهاده هریک جدا جدا دست بقرآن مجید
کذاشته عهد ایشانرا بکلام مجید مؤکد ومؤثق ساخته ازبارعام بیرون شدند ونقل (۱) آن بعینه اینست

(۱) نقل بیعت وعهد نامهٔ بزرکان کابل وغیره

درین زمان فرحت بنیان که بندکان سپهر مکان السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان سلطان شاه پور شاه
پادشاه ملیان میباشد اقرار مینمائیم بخدای عزوجل واحدلاشریک ورسول او وجمیع پیغمبران وچهار یار کبارو کل
مهاجر وانصار وخاندان آل اطهار صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم که بدون سلطان ممدوح مادام الحیوة احدی را
بپادشاهی اختیار نمائیم وبسر وجان در خدمت کاری سلطان ممدوح کوتاهی نکنیم ونفاذ حکم سلطان ممدوح را
برخود وبرملک ولشکر واجب ولازم دانیم وهر کس که سلطان ممدوح را بپادشاهی وفرمان روائی قبول نماید
ملیان جمیع خوانین که حاضر هستیم دشمن ومخالف مال وجان وناموس اوباشیم وهرگاه بمال وجان وسلطنت وعزت
پادشاه ممدوح بدنیت وبدخواه باشیم وبظاهراً وباطناً واشارةً وکنایةً ودلالةً مخالفت وخیانت در سلطنت نمائیم
بغضب ولعنت خدای عزوجل وپیغمبران واصحاب کبار ومهاجر وانصار وامامان دین ومجتهدان شرع متین کرفتار
باشیم فقط انجید کلمه وسبیل اقرارنامچه قلمی کردید تحریراً روز ۲۷ بیست وهفتم ماه شعبان سنه ۱۲۵۸ هزارو دوصد
وپنجاه وهشت هجری وازهمهٔ خوانین که عهدرا موثق داشته مؤکد بایمان نمودند یکتن غلام جان نام بن محمد اعظم
خان عهد نکرده کفت من همراه لشکر انکلیس درهند میروم و ازین سخن او سکس پیر انکلیس رنجیده کفت
سرکار ما ازامان نخواهد داد بعد رو بجانب شاه کرده کفت تعجب است ازینکه شهزاده محمد تیمور برادر شما نیز
دروقت حرکت سپاه ما از قندهار بجانب کابل روانهٔ هند شد و کار کذاران دولت هرچند بربودنش درقندهار
ساعی شدند نپذیرفته راه هند بر کرفت و همچنان شاه فتح جنک برادر دیکر شما ترک سلطنت و حشمت
کرده رهسپار دیار هند شد و شاه پور چیزی نکفته یک راس اسب ترکی بدو بخشیده رخصتش نمود

(۲) مراجعت سردار کهندل خان ازایران در قندهار

بعد افواج انکلیس بنابرعهدیکه الموا با آکلند کورنر جنرل کشور هند باامیرکبیر درمیان نهاد آهنک مراجعت (۲) هند
کردند چنانچه رقم شده میآید ومقارن اینحال سردار کهندل خان که باسردار رحمدل خان وسردار مهردل خان
برادران وسردار محمد صدیق خان وسردار محمد عمرخان وغیره پسران وبرادر زادکانش درحین ورود لشکر
انکلیس بقندهار چنانچه ازپیش مرقوم کشت روی امید بانجمعیت تن ازنوکرانش بسوی درکاه اعلیحضرت محمد
شاه قاجار نهاده واویک لک روپیه بابلوک موضع مروش وازیش بعنوان تیول مقرر داشته در شهر بابکی جای

نشستن داده بود وچند دفعه خواهش آمدن قندهار را ازشاه قاجار نموده قصد کرد که در آنجا آمده باسپاه انکلیس
مصاف دهد بنا برحفاوت (۱) دیرینهٔ دولت انکلیس که بادولت ایران درمیان بود کامیاب نکشته رخصت
مراجعت نیافت تااین هنکام که سپاه انکلیس راه هند ومقام خویش برکرفت وباوزیر محمداکبر خان بعدازمنصوب
شدن شهزاده شاهپور بحکومت کابل چنانچه بیاید طرح معاهده انداخته ومحبوسین وکروکانان خودرا کرفته عازم
هند شدند عباس قلیخان والی شهر کرمان خواست که برطبق مرام سردار کهندل خان رفتار نماید ونیز سردار
معزی الیه اجازت مراجعت افغانستانرا از کارداران دولت ایران حاصل کرد پس سردار رحمدل خان برادر
خودرا درکرمان فرستاده ازاجازت یافتن معاودتش بافغانستان عباس قلیخان راآکاه کرد واواول آدم مقرر کرد
که در منازل فرودکاه سردار کهندل خان از موضع نرماشیر تاسرحد افغانستان وسیستان آزوقه وعلوفه مهیا
وآماده نمود واسمعیل خان سرکرده جازه (۲) سواران ونائب الحکومهٔ بم ونرماشیررا نیزامر کرد که صد نفراشتر
علوفه حمل کرده منزل بمنزل باسرداران نقل وتحویل دهند وچند تن کاریزکن نیز باخود بردارند تادرهرجا که
محتاج بآب شوند زمین راکنده آب برآورند وهم محمد رضاخان حاکم سیستان را مکتوب فرستاد که لشکرشایانی
بایشان همراه سازد تادرقندهار رسیده متمکن شوند آنکاه مراجعت کند بعد سردار کهندل خان ازشهربابک
راه قندهار برکرفته چون وارد سیستان شد محمد رضاخان حاکم آنجا لطف علیخان پسر خود را باسه هزار
سوار ملازم رکاب سردار والا تبارساخت واوتاقندهار طریق خدمت وملازمت پیموده از سردار کهندل خان
رقم رضا مندی کرفته نزد عباس قلیخان والی کرمان فرستاد که حسب الامر کارکذاران دولت مرا درقندهار
رسانیده بومسند حکومت قندهار قرار کرفتم ولطف علیخان بن محمد رضاخان حاکم سیستان راکه بامن همراه
وخادم راه بود بمحافظت ارک قندهار مأمور داشته ام وعباس قلیخان بجائزهٔ این خدمت خنجر وکارد مرصع ودیگر
اشیاء نفیسه برای محمد رضاخان پدر لطف علیخان فرستاد

(۱) حفاوت یعنی مهربانی وشفقت

(۲) جازه اشتر مهاری

﴿ذکر معاهدهٔ انکلیسان بااعلیحضرت امیر دوست محمد خان﴾

(ومراجعت وزیر محمد اکبر خان از تاشقرغان)

ذکر معاهدهٔ انکلیسان با امیر کبیر

در خلال احوال مذکوره که وزیر محمد اکبر خان بعزم جهاد در موضع تیزین باغازیان شجاعت نهاد اقامه
کرده سردار سلطان احمدخان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم راباراه کیری لشکر انکلیس که ازجانب قندهار
روبطرف کابل نهاده بودند فرستاد لارد آکلند یالنبرا کورنرجنرل کشورهند برعایت خلاص ساختن امرا وکروکانان
انکلیسان که دردست وزیر محمد اکبرخان ودر کابل وبدیع آباد لغمان بودند باامیر کبیر طرح معاهده انداخته قرار
داد که بوزیر محمد اکبر خان پسرش مکتوب فرستاده او را از محاربه باسپاه انکلیس باز دارد وهم اسیران
و کروکانها نیرا که در نزد خود دارد وا کذاشته بسر کردکان فوجیکه در افغانستانند سپارد تاسپاه انکلیس
ازمملکت افغانستان بیرون شده بامیر کبیرا کذارد بعد امیر کبیر ازهند بکابل مراجعت نموده بکار امارت پردازد
وباوزیر مذکور ترك قتال وجدال کرده جانب خلم یعنی تاشقرغان برود تاافواج دولتی از دست برد او ایمن شده
از جلال آباد وقندهار جانب کابل راه پیموده نامی برای دولت حاصل نموده پس از توقف اندك زمانی اسیران
وکروکانان را باخود کرفته در مملکت هند آیند وافغانستان را بامیر کبیر کذارند وامیر کبیر این قرارداد
کورنرجنرال را پذیرفته برای وزیر محمد اکبر خان نوشت ومکتوب او در موضع تیزین بوزیر محمد اکبر خان
رسیده چنانچه ازپیش رقم شد راه تاشقرغان برکرفت وبسردار سلطان احمد خان نیز بذریعهٔ نامه خبر داد که دست
از محاربهٔ انکلیسان کشیده سد راه ایشان نشود چنانچه از جانب قندهار وجلال آباد لشکر انکلیس بیمانعی داخل
کابل شده فتح جنك را بقراریکه مذکور شد بمسند حکومت برنشانیدند واو از مکتوبیکه کورنرجنرال برطبق
قرارداد ومعاهده انکه باامیر کبیر کرده بجنرال پالك فرستاده امرمراجعت سپاه انکلیس را از افغانستان صادر
فرمود چنانچه مرقوم کشت خبریافته از سلطنت استعفاء کرد وعازم هند شد وشهزاده شاهپور برتخت حکومت

جای کزیدهٔ شهزاده حیدر بن شاهزمان را باهزار سوار مأمور حکومت بامیان نمود که درانجا رفته سدراه وزیر
محمد اکبر خان باشد وانکلیسان اسیران و کروکانان خود را بروفق معاهده وقرارداد کورنرجنرل وامیر کبیر
کرفته روی مراجعت بهند نهادند وشهزاده فتح جنك را بامنسوبانش در پنجاب مسکن وجای کیر تعیین کردند
وآنکاه که انکلیسان در ماه نومبر سنه هزار وهشتصد وچهل ودوی میلادی مطابق ماه رمضان سال هزار
ودو صد وپنجاه وهشت هجری افغانستان را تخلیه کردند غلام احمد خان وزیر شاه پور بواسطهٔ هواخواهان امیر
کبیر ووزیر محمد اکبر خان که همکنان چند روز پیشترچنانچه مسطور شد باوی عهد وبیعت کرده بودند چون
محمد رضاخان بن باقر خان مراد خانی وخانشیرین خان جوان شیر وقربان علیخان باغ علی مردانی ومیرزا الماوردی
خان خوافی ومیرزا عبدالرزاق خان مستوفی وآقا حسین که همه ازقوم قزلباش بودند ازشاهپور روبرتافته خوانین
درانی وغیره خوانین فارسی وقزلباش را دیدهباخود متفق ساختند وبرای وزیر محمد اکبر خان نامه فرستاده ازتاشقرغان
طلب کابلش نمودند وپیام دادند که لشکر انکلیس در پنجاب رسیده غنچهٔ آرزوی هواخواهان ازنسیم هوای سعادت انتمای
امیر کبیر بشکفتید میباید که در کابل مراجعت کرده عروس ملك را دربر کرفته خادمان وهواخواهان را کردن
افراز افتخار سازند واو چون درنامهٔ ایشان مهر وزیر غلام احمد خان را دید وهم ازبیعت وعهد همکنان باشاهپور
واقف بود بنوشتهٔ ایشان اعتماد نکرده راه معاودت جانب کابل پیش نکرفت تاکه چندتن سواره بنزدش فرستاده ازهمه
جهات خاطر جمعی برایش دادند آنکاه از تاشقرغان براه بامیان روبجانب کابل نهاد وبامعدودی از سواره بدون
علوفه وآزوقه راه مراجعت برکرفت ومنزل بمنزل که فرود میکشت صد ودوصد سوار ازمردم درانی وغلجائی
وقزلباش وغیره برکابش ملحق میشد تاکه نزدیك بامیان رسیده فروکش کرد سوارانیکه همراه شهزاده حیدر بودند
باما واشارهٔ غلام احمد خان وزیر ازوروبرتافته بتحت رأیت وزیر محمد اکبر خان قرار کرفتند وشهزاده حیدر
ازمشاهدهٔ انحالت توان اقامت را درخود ندیده ازراه فرار داخل کابل شد وپس ازوصول اوبکابل شاهپور نیز
برادهٔ آنکه در کابل استعداد مقاتله را باوزیر محمد اکبر خان نداشت باتفاق نائب سرفراز خان و عظیم کل خان
وعبدالمجید خان ناصان وغیره منسوبان واطفال وزنان خویش راه جلال آباد پیش کرفت ودرمنزل کرکچه کهازراه
راست منحرف بود سواران وزیر محمد اکبر خان که درعقب او کماشته بودبوی رسیده مردم جبارخیل غلجائی
آن نواحی را بشورش آورده تمام مال ومنال اورا غارت کردند ودورش را فرا کرفته ازراه پیمودن باز داشتند
که هرچه وزیر محمد اکبر خان دربارهٔ اوامر کند ازکشتن واسیر کردن بجای آرند اما عظیم کل خان که باشاهپور
همراه وهمعنان بود وابستکان خودرا ازین مردم مذکور نزد خود خواسته بیاری ایشان ازمهلکه نجات یافته
باشاهپور وارد جلال آباد شدند ومحمد عثمانخان نظام الدوله که هنوز حکومت جلال آباد ودوهزارتن سواره وپیاده
سلاحدار داشت نتوانست خود وشاهپور را نکاهداشت چنانچه اونیز بامیان عبدالرحمن خان نامی که ندیمش بود
درفرار باشاهپور یاروهمباز کردیده همه ایشان دربشاور رفتند وعبدالعزیز خان قوم جبارخیل غلجائی ازشیوهٔ
جوان مردی بامردم قوم خود عیال و اطفال شاه پور را عزت و احترام نموده همه را باعزاز واکرام بجلاله
نشانیده ازراه آب سالماً در پشاور رسانید وازینروز بعد اولاد واحفاد احمد شاه که داخل هند شدند دیکر نام
وجاهی نیافته همچنان ماندند

ذکر سرکذشت شهزاده کامران

﴿ذکر سرکذشت شهزاده کامران حکمران هرات﴾

جون اعلیحضرت محمدشاه قاجار بنهجیکه ازپیش مرقوم کشت ازهرات مراجعت کرد شهزاده کامران آسوده
خاطر کشته بکار حکومت و ترمیم شکست وریخت شهر هرات که ازصدمهٔ کلوله بازی شاه قاجار درحصارش رخ
داده بود برداخت وهرچند میجر پاتنجر انکلیس را که در آنجا بود ودروقت محاصره ترغیب قلعه داری واستواری
مینمود تکلیف بمرمت کاری خرابیهای هرات کرد سرباززنه امر شهزاده کامران رابکوش قبول نشنوده علاوه
برآن روزی شیرمحمد خان برادر وزیر یار محمد خانرا عتاب نموده دشنام بزداد ووزیر باشهزاده کامران ازسؤسلوك

او شکایت نامهٔ بکار کنان دولت انکلیس که در قندهار بودند فرستاده خواهش تبدیل اورا نمودند و ایشان
یات نامی را درهرات فرستاده میاتجر را طلب قندهار نموده در اواخر اوقات بالشکر روانهٔ کابلش نمودند
وچون انکلیسیان یات اجازت مرمت کاری هرات را داده بودند وزیر یار محمد خان اورا محکوم خود دانسته
باو کفت که هر که از رعایای هرات خواهش وجه برای مرمت کاری مخروبهٔ زمین وعمارت خود نماید حجت
کرفته وجه نقد بدو دهد تا زودی خرابیٔ که در آبادانی واراضی او رسیده است مرمت شود ودرین صورت
که حجت کرفته شود حبه ودیناری ازوجه دولت تلف وضائع نشود واو بدستوریکه وزیر یار محمد خانش فرمود
هر که حجت مبلغی نزد او میبرد وجه نقد کرفته جای خویش میبرد تا که پنج شش لک روپیه از وی بکرفتند
وصرف مؤنت ومعیشت خود کردند وآنکاه که شهزاده کامران زمام مهام حکومت را بقبضهٔ اقتدار وزیر یار محمد
خان سپرده خودش بعیش وعشرت پرداخته ازرحمت حکومت باستراحت ملاهی ومباشرت مناهی در ساخت وزیر
یار محمد خان بودن یات انکلیس را درهرات باعث اختلال کار خویش ومورث اغوای شهزاده کامران وحدوث
فتنه دانسته بهرواسطه ووسیلهٔ که میدانست وتوانست اورا از هرات بیرون کرده روانهٔ هند ساخت وخود دربی
اضرار کار شهزاده کامران افتاد که اورا ازمیان برداشته مستقلاً ومستبداً بحکومت بپردازد واواز تسلط واستیلای
وزیر یار محمد خان دلتنک کشته در ۱۲۵۶ سال هزار ودوصد وپنجاه وشش هجری مطابق ایام فرمان روائی شاه شجاع
در کابل حینیکه وزیر یار محمد خان در باغ کارته اقامه داشت بقلعهٔ اختیار الدین (۱) در آمده تخته پل را از روی
خندق آن برداشته عزم رزم باوزیر یار محمد خان کرد ووزیر با لشکریکه همراه داشت داخل شهر هرات شده
نخست طالب صلح کشته محوخان بارکزائی را نزد شهزاده فرستاده خواستار شرایط بهانه جویانه کشت وشهزاده
خواهشات اورا قبول نکرده کار بمقابله کشید ووزیر اطراف قلعه را کرفته شهزاده را در تنکنای محاصره
انداخت وبعد ازپنجاه روز برج شرقی قلعه را نقب زده ازصدمهٔ آتش باروت پست ساخت ویورش برده قلعه را
مسخر کرد وپسران شهزاده کامران را باسم یرغمال کرفته محبوس کرد وخودش را ببهانهٔ اینکه قریهٔ کهسان
جایکیرش باشد درآنجا روانه نموده مسکن ومقام داد ودر خفیه سردار تاجو خان وداود خان الکوزائی را بقتل
شهزاده کامران کماشته ایشان در کهسان رفته اورا در سال مذکور سنه ۱۲۵۶ هزار ودوصد وپنجاه وشش مقتول
نموده جسدش را نقل داده درروضهٔ باغ واقع جنب شهر هرات مدفون کردند

(۱) قلعهٔ اختیار الدین داخل شهر هرات میباشد وحال موسوم بارک هرات است

« ذکر حکمرانی مستقلهٔ وزیر یار محمد خان الکوزائی در هرات »

الکوزائی هم یک شعبه از شعب درانی میباشد

چون سلطنت پادشاهان طائفهٔ سدوزائی از طوائف عظیمهٔ درانی منقرض ومنقضی کشته بطریقیکه مذکور
وسراسر درین جلد سراج التواریخ مسطور شد بآخر رسید در هرات وزیر یار محمد خان مستقل بلامعاند بر مسند
حکومت نشسته اکثر مردم الکوزائی که باو اتحاد قومی داشتند از قندهار رو بهرات نهاده اشخاص فرومایه
پست پایه بمناصب ارجمند سربلند کشتند ودرسال ۱۲۵۷ هزار ودوصد وپنجاه وهفت که موافق بود بزمان شورش وبلوای
مردم کابل وکشش وکوشش ایشان دراستیصال سپاه انکلیس وزیر یار محمد خان لشکر بغور فرستاده تاحدود کرزو
تیزلی متصرف شده لشکرش بهرات مراجعت کرد ودرسال ۱۲۵۸ هزار ودوصد وپنجاه وهشت هجری صلح بتهیه وتهدید
اکرم داد خان هزاره که دم ازخود سری میزد نقارهٔ جنک نواخته اورا مطیع ومنقاد ساخت و مالیات دیوانی
را ازوی وصول کرده خودش را بحکومت سابقه اش برقرار داشت و دربهار اینسال جانب میمنه لشکر کشیده
حکمت خان والی میمنه را کوشمالی داده رسانیدن مالیات آنجا را در خزانهٔ هرات بذمهٔ او نهاده پسرش را کروکان
باخود درهرات آورده باعزاز واحترام نکاهداشت

« ذکر مراجعت امیر کبیر ازهند ومتمکن شدنش »
(برتخت امارت افغانستان)

ذکر مراجعت امیر کبیر از هند وجلوس او برتخت امارت افغانستان

وچون سپاه انکلیس برطبق قرارداد کورنر جنرل از مملکت افغانستان بیرون شده راه کشور هند برکرفت
درماه رمضان سال ۱۲۵۸ هزار ودوصد وپنجاه وهشت هجری مطابق سنه ۱۸۴۲ هزار وهشتصد وچهل ودوی

میلادی که اعلیحضرت امیر کبیر وشهزادکان وغیره منسوبانش از دیره دون در کوه منصوری رفته اقامهٔ ییلاق
کزیده بود تمامت افسران وصاحب منصبان واعیان انکلیسیه که در کوه مذکور اقامهٔ ییلاق داشتند وازمعاهدهٔ
کورنر جنرل باامیر کبیر آکاه بودند ازراه تهنیت نزد امیر کبیر حاضر شده کلام سلامی از سر کرفته مبارکباد مراجعت
بجانب کابل کفته نوید امارت افغانستانش دادند وبعرض رسانیدند که اکنون مختارید که شب را در کوه
بکذارید یا فرود کشته راه دیره دون واز آنجا طریق کلکته می سپارید ودرآنجا باکورنر جنرل ملاقات ووداع فرموده
عزم دار السلطنه کابل میشوید وامیر کبیر فرود کشتن را اختیار کرده انکلیسان فوراً چهل پنجاه محفه حاضر
آورده امیر کبیر باشهزادکان وغیره منسوبانش در آنها نشسته از کوه منصوری درشهر دیره دون نزول فرموده
پس از سه روز ازآنجا روانهٔ کلکته شد وچون وارد کلکته کشت لارد آکلند یا الیرا وکورنر جنرل کشور هند
ازراه ملاقات نزد امیر کبیر شده بعد ازادای مراسم بدیره وتقدیم لوازم مصافحه درمجلس ملاقات کرسی نهاده باهم
نشستند وکورنر جنرل زبان کشوده کفت که دولت انکلیس دوستی اعلیحضرت امیر کبیر را بردوام واستوار
میخواهد که سالهای دراز بلکه ابدی بوده ممتاز جمیع دول باشد واز دولت برطانیه مفارقت ومباینت نکرده
بادیکر دول راه موافقت ومواصلت نهپیماید وامیر کبیر کفتار اورا مسلم داشته بدوستی دولت ایشان اعتراف نموده
بعد هردو تن برخواسته باهم وداع کرده چند قدمی کذاشته هنوز ازهم جدا نشده بودند که دوجلد تفسیر حسینی
پوش کمخواب آورده پیش کشیدند وامیر کبیر آنرا بفال نیک شمرده بخورسندی کرفته ببوسید وبرچشم نهاده
بعد بملازم خویش داد که بتعظیم نکاه دارد وهمچنین بعد ازچند کام برداشتن دیکر دو زنجیر پیل حوزه زده واسبان
یراق طلاء برای نشستن وسواری امیر کبیر پیش کشیدند و امیر کبیر از کورنر جنرل جدا شده مکتوبی برای عیال
واطفالش که اینوقت در کرنال بودند فرستاده خبرداد که ایشان ازراه لودهیانه روی مراجعت بکابل نهند وخود
برپیل نشسته رهسپار ممالک افغانستان شد وچند دسته فوج دولتی جهت محافظت وپاسداری مأمور کشت که
تا پنجاب ملازم رکاب شهریاری بوده ازآنجا مراجعت کنند زیرا که حدود پنجاب متعلق بمهاراجه شیر سنکه بن
مهاراجه رنجیت سنکه بود وچون وارد لودهیانه شد عیال واطفالش نیز ازکرنال دررسیده بهم پیوستند وافواج
انکلیس که ملازم رکاب بودند رخصت حاصل کرده جانب کلکته مراجعت کردند واز آنجا امیر کبیر باسرادقات حرم
محترم وفرزندان سعادت توام وملازمان محترم وهمدم راه مقصود برکرفته ازشیر سنکه بن مهاراجه رنجیت سنکه
دردل تشویش همی داشت که مبادا بکینهٔ دیرینهٔ که ازسبب کشته شدن هری سنکه وغیره دشمنی ها ولشکر کشیها
در دل دارد سرراه کرفته آسیبی رساند اما مهاراجه شیر سنکه از جوان مردی که داشت بارعایای متعلقه اش
از روزیکه امیر کبیر بخاک پنجاب کذاشت تفقد شاهانه بتقدیم رسانید چنانچه از منزل اول که پا نهاد اراضی متعلقه
مهاراجهٔ مذکور شد جمیع مایحتاج بل زیاده بر اسباب احتیاج از قبیل کیسه های زر سرخ وسیم سفید مسکوک
وماکول ومشروب وحلویات وشربتیات برسم ماحضر خوان پادشاهی برای خود اعلیحضرت امیر کبیر وشهزادکان
واعیان رکاب وافسر وسپاهی منزل بمنزل موجود وآماده همی نمود ودر هر منزل از وفور ماکولات وحلویات
وقت کوچیدن بزمین میریختند ومردم تماشائیان بمن وسیر ازوزمین برداشته می بردند وآنکاه که بیک منزلی لاهور
نزول فرمود خود مهاراجه شیر سنکه باممدودی از سواره وپیاده که دور از جناب شدن امیر کبیر بود بپذیره
برخواسته باتحف وهدایای شایسته ازراه استقبال داخل منزل کاه امیر کبیر شد ومراسم پذیره بجای آورده تحف
وهدایای خویش را پیش کشیده اعلیحضرت امیر کبیر را از کثرت نوازش شاد خاطر ساخت وشب را باامیر کبیر
بروز رسانیده بامدادان باهم روانهٔ لاهور شدند وبنزدیک شهر لاهور افواج سواره وپیادهٔ نظام که با توپ
وزنبورکخانه وموزیکان وباجه نوازان بامر شیر سنکه جهت تبریک مقدم امیر کبیر صف کشیده ایستاده بودند
موزیک چیان وباجه نوازان بمجرد ورود بایستادن کاه ایشان ساز سلامی نواخته سربیرقها فرود کرده بعد ثلک
توپ وتفنک شادمانی نموده باعزاز واکرام هرچه تمامتر بشهر لاهورش فرود آوردند ودر منزلکاه پادشاهی که
بکمال لطافت وصفائی برای امیر کبیر آراسته بودند جای دادند وجمیع اشیای خوردنی وپوشیدنی واسباب خواب

ازقبیل خیمه های ماهوتی وزردوزی وچیرک ها وکرسیهای پایه‌طلاء ونقره مهیاو آماده کرده بودند که درهیچ چیز
تکلیف خواستن برای آن مهمان عزیز ومتعلقانش نبود وتا بیست روز امیر کبیر را بعزت هرچه تمامتر درلاهور
نگاه داشته هربام (۱) تحفه وهرشام هدیهٔ پیش میکشیدند وهرشب یازده صد روپیهٔ نانك شاهی بنام صدقه ودفع
رنج وتعب در زیر بالین خوابگاهش نهاده صبح بفقراء وایتام میدادند ودر هنگام وداع شصت هزار مرد شجاع
مسلح از سواره وپیادهٔ سپاه خویش را که در لاهور ونواحی داشت بفرمان طلب حاضر عرض گاه ساخته تمامت
سپاهیانرا بالبسهٔ زربفت ودیبا وافسرانرا بکمرهای مرصع بجواهر ثمینه وحمایل‌های مکلل بدرهای یتیمه آراست
وهمه را در عرض گاه صف بسته خود شیر سنگه بالباس رسمی که داب ملوك بزرگ بود نزد امیر کبیر
پرداخت وهمه را در عرض گاه صف بسته خود شیر سنگه بالباس رسمی که داب ملوك بزرك بود نزد امیر کبیر
شده تکلیف تشریف بردن عرض گاهش نمود وامیر کبیر باشهزاد گان وخادمان خاص خویش راه میدان مشق
سپاه وعرض گاه پیش گرفته در وقت سواری شیر سنگه برسم جنیبت داران خود زیر بغل امیر کبیر را گرفته
در حوزه که برزبر پیلی نهاده حاضر آورده بودند برنشانیده خود نیز بپهلوی امیر کبیر نشست وهمچنین هر دو تن
از شهزادگان در یك حوزهٔ از پیلان حاضره برنشسته داخل میدان عرض گاه شدند وتمامت سپاه بقانون دلخواه
که رسم سلامی گرفتن برای صاحبان تاج و گاه است موزیك نواخته شلك توپ وتفنگ شادیانه کردند وابروزرا
امیر کبیر ازیکساعتی نصف النهار تانماز خفتن بیرون ازینکه نمازهای چارگانهٔ ظهر وعصر ومغرب وعشارا ازحوزه
فرود گشته ادا نمود دیگر سراسر بسان پی لشکر بسر برده ترتیب وآرایش سپاه شیر سنگهه را تحسین فرموده
بعدهر کدام بمنزل ومقام خویش بر گشتند ودرروز وداع شیرسنگهه باعزاز واکرامیکه نسبت بامیرکبیر کرده بود
اکتفاء نکرده چهار زنجیر پیل باحوزه های طلاء وحوزهٔ خاصهٔ مهاراجه رنجیت سنگهه پدرش را باخیمه های
بسیار که درخور مکنت شاهان باوقار بود بادولك روپیه نقد بامیرکبیر وشش دست لباس سراپااز کمخواب وپارچهٔ
نسج کشمیر وغیره اقمشهٔ نفیسه باعقده‌های مروارید وخلخالها ودست برنجهای مرصع وحمایلهای زرسرخ مسکوك
وانگشترهای زرین نگین‌الماس وفیروزج ولعل و آویزهای مرصع وگوشوارهای یاقوت وزمرد بهریکی ازبانوان حرم
محترم و شهزادگان جلالت توام بذل وایثار نمود وملازمین رکاب حتی خدمهٔ اسپان وخاك روبندهٔ سرای وابدا
بی‌بهره نگذاشته ازعطا کامیاب ساخت وهمهٔ عطایای او ازنجاه الی شصت لك روپیه بحساب آمد وامیرکبیر شیرسنگهه
را وداع کرده ازلاهور راه کابل بر گرفت وجاده پیمای منزل مقصود شد

(۱) بام مخفف بامداد

{ ذکر آهنك فتنه کردن نواب محمد زمانخان
و سردار سلطان احمد خان }

ذکر فتنه جوئی نواب محمدزمانخان وسردار سلطان احمد خان

پس از رفتن سپاه انگلیس وشاه پور در هند وانجام و اختتام یافتن سلطنت خاندان اعلیحضرت احمد شاه
سدوزائی وبیصاحب وحامی ماندن چندروزهٔ مملکت افغانستان درخلال راه مراجعت نمودن اعلیحضرت امیر کبیر
ازهند جانب کابل وتوقفاتش درعرض راه هرهری سرداری وهردری درباری شده ازانجمله نواب محمدزمانخان
وسردار سلطان احمد خان برادر زادگان امیر کبیر جمعی ازخوانین فتنه‌جوی مفسده خوی‌را برغم وزیرمحمداکبر
خان باخود یارساخته ازراه طلب ریاست بمنازعت برخواستند وازمردم ناعاقبت اندیش انجمنی بدورخویش آراسته
لوای شورش برپای ساختند ووزیر محمد اکبر خان ازروی فرزانه گی وتدبیر آبی جهت خاموش ساختن آتش فتنه
بروی کار آورده سردار سلطان احمد خانرا درخفا نزدخود خواسته باوی عهد بربسته قرارداد و گفت که چون
شما دردفع خصم بیرونی بامن یار ودرهر کار مددکار بوده ترددات مردانه نموده‌اید البته حق مشار کتی درامور
ریاست مملکت دارید وآن مشروط وموقوف بورود اعلیحضرت امیر کبیر است که حصهٔ ازولایاترا بشماتفویض
نموده خورسند سازد زیرا که پادشاه وصاحب مملکت اوست ومصدق ومظهر خدمت شما من که درباب حصه وحق
سعی تمام و سردار سلطان احمد خان قرار داد و شرائط وزیر محمد اکبر خانرا بذیرفته از دیگران کناره جسته
دیگر چیزی نگفته ساکت گشت وهمچنین پس ازوی نواب محمدزمانخانرا نیز بواسطهٔ سردار محمدعثمانخان دیده بگفت

اینکه جلال آباد ازوی باشد خورسندش ساخت وازفتنه جوئی بازش داشته بگفتار بنواخت ودیگران ازمشاهدهٔ ساکت
شدن آن دوتن ترك فتنه کرده بوزیر محمداکبرخان گرائیدند و آرزو دردل مخفی داشته بجز خاموشی چارهٔ دیگر ندیدند ومقارن
اینحال سردار محمد افضل خان وسردار غلام حیدرخان وسردار شیرعلیخان وسردار محمداکرم خان که امیرکبیر ازعرض
والتماس وزیر محمد اکبر خان برای دفع فتنه انگیختن نواب محمد زمانخان وسردار سلطان احمدخان ازعرض راه
بجاباری روانهٔ کابل نموده بود از گرد راه دررسیده فتنه جویانرا از حسن تدبیر وزیر محمد اکبر خان چنانچه
بشرح رفت آرمیده دیدند ووزیر محمد اکبرخان ازشورش مفسده خویان ورسیدن برادرانش مطمئن‌خاطر گشته
بعزم استقبال پدرنیکو سیرش از کابل رهسپار جلال آبادشده نواب محمدزمانخانرا جهت تسکین خاطرش ازقراریکه
باو نهاده بود بانتظام مهام کابل گذاشته خود وارد جلال آباد گشت ودرین ایام امیر کبیر که ازلاهور براه افتاده
روبکابل نهاده بود درشاه دره که مدفن جهانگیر وابنوقت مسکن وجایگیر سردار سلطان محمد خان بود نزول
اجلال فرموده وی از مهر و حقاوت و شفقت برادری مقدمش را گرامی داشته نیك نوازش نمود و رنجشیکه
ازپیش درخاطر جانبین بود بکلی ازآئینهٔ ضمیر طرفین بزدود چنانچه ازخرمی وشادمانی امیر کبیر دوتن ازدختران
ودوتن ازنوادگان خودرا که یکی ازسردار محمد اکرم خان ودیگری ازوزیر محمد اکبر خان بودند بسردار یحیی
خان وسردار خواجه محمدخان وغلام محی الدینخان ودلاور خان معروف بدلوخان پسران سردار سلطان محمد خان نامزد
وزناشوئی فرموده وسه‌تن ازدختران اورا بسردار غلام حیدرخان وسردار ولی محمد خان وسردار محمدحسین‌خان
پسران خویش عقد مزاوجت درپیش‌نهاد وسردار سلطان محمدخان تحفه‌وهدیهٔ شایان بامیرکبیر وهریك سرداران
وپرده نشینان حجلهٔ عفت توامان داده بعد ازهمدیگر وداع کرده امیر کبیر وارد پشاور شد ودر آنجا تب محرقه
عارض حالش گردیده بیست روز از راه پیمودنش باز داشت تااز لطف شافی حقیقی صحت‌یافته رهسپار منزل
مقصود گشت وسران وسرداران کابل وجلال آباد را باوزیر محمد اکبر خان وهمه خدمتگاران وهوا خواهانش
ازحرکتش بجانب جلال آباد مژده وآگاهی داده بهریك نامهٔ جداگانه فرستاد چنانچه وزیر محمداکبر خان ونواب
محمد زمانخان ونواب عبدالجبار خان وغیره اعیان طوائف درانی وغلجائی ومردان فرقهٔ جلیلهٔ محمدزائی وقزلباش
وکابلی وغیرها تحف وهدایای شایان از کابل وجلال آباد وغیره مواضع طریق پذیره برگرفته ازشهر جلال آباد تادرهٔ خیبر
یکی ازپی دیگر جاده پیمای استقبال خدیو فرخنده اقبال بودند که امیر کبیردر منزل لوارگی واقع درهٔ خیبر رتو وصول افگنده
فروکش فرمود واستقبالیان دسته دسته یکی ازدیگر سبقت جسته پی‌هم درك سعادت رکاب بوسی نموده هریك تحفه
وهدیهٔ خویش پیش کشیده مورد لطف پادشاهانه گردید وهمچنان ازمنزل مذکور تاجلال آباد چه‌درین راه وچه
درفرودگاه استقبالیان شرف دست بوس وعز ملاقات حاصل کرده همگنان بامیر کبیر همعنان داخل جلال آباد شدند
ومردم شهر واطراف جلال آباد ازاقاصی وادانی وجه نقد وگاو وگوسفندبرسم شکرانه واسم صدقه حاضر آورده همه بذل
فقراء وصرف مساکین وایتام شد ودرجلال آباد چندی درنگ کرده بعدازرفع خستگی وبذل خیرات وصدقات ونوازش
ودلجوئی مردم آنجا روانهٔ کابل گشت ومردم کابل ازشهر تا کتل یك لنگه مسافت دو گروه صف زده صغیر و کبیر بپا
ایستاده مراسم استقبال را آماده بودند که امیر کبیر دررسیده ازدیدار مهر مثالش دیدهای رمدیدهٔ هوا خواهان
وخادمان وعامهٔ مردم کابل رانور وسینه های هجران رسیده اخلاص کیشان را سرور برسرور افزوده همگنان
الحمد گویان وشکر کنان لب بدعاوثنا کشوده بکمال شادمانی باهم داخل کابل شدند وهفت شبانه روز جشن خرمی
برپا گشته شب چراغان وروز بالحان غزل خوانان وخوش نوایان وعشرت ومسرت بسر رفت تمت بالخیر والعافیه —

بحمد الله علی حسن توفیقه وشکره تعالی بوصول تائیده که بیمن توجه پادشاه ترقی خواه معارف آگاه یعنی
اعلیحضرت سراج الملة والدین جلد اول کتاب سراج التواریخ که مشتمل است بروقائع سلطنت پادشاهان سدوزائی
باختتام رسید واز آغاز تاانجام از مطالعهٔ ساطعهٔ اعلیحضرت ذی درایت شرف گذارش یافته کسوت قبولیت پوشید
وچنان نظر تحقیق نموده بدستخط مبارك اصلاحات مدققانه فرموده امر چاپ کرد که گویا مؤلف این کتاب
ومؤسس این خجسته خطاب ذات فرخنده صفات اعلیحضرت ایشانست نه مأمور هیچمدان زیرا که بموجب امر

جلیل القدر پس از تحریر بندهٔ ثنا گستر فیض محمد کاتب جناب مستطاب عوارف آداب مولوی عبدالرؤوف خان
مدرس مدرسهٔ شاهی و عالیجضرت ستوده خصال میرزا عبداللطیف خان منشی حضور اعلیحضرت ظل اللهی که
هر دو تن صحیح را از سقیم و علیل را از سلیم نیک همیدانند و در بین امثال و رجال از فحول علمای افغانستان
و سرآمد منشیانند از نظر دقت گذرانیده دستخط و مهر صحت در اخیر هر جزو کرده و نهاده سپس از ملاحظهٔ
خاص اعلیحضرت اقدس شهریاری با وجود کثرت گرفتاری در امور مهمهٔ سلطنت و جهانداری
گذارش یافته ورق ورق و جزو جزو بخط آفتاب نمط حک و اصلاح پذیرفته بچاپ رفته است
بهر حال از صاحبان دانش و مطالعه کنندگان با عقل و بینش ملتمس آنست که از خلل
کلمات و زلل عبارات این کتاب چشم عیب گیری پوشیده محرر حقیر را
معذور و مغفور دارند زیرا که بدون املای عالمانه و انشای
منشیانه خالی از قواعد ترصیع و تسجیع و عاری از لغات
و قوانین معانی و بیان بدیع وغیره نگارش یافته
که عوام بفهمند و خواص خورده نگیرند

فقط تحریر یوم سه شنبه ۲۹
جمادی الاول
سنه ۱۳۳۱



﴿ حسب الامر جليل القدر ﴾

(اعلیحضرت سراج الملة والدین)

(بادشاه باعدل ودین)

﴿ جلد دوم ﴾

(کتاب مستطاب سراج التواریخ)

(که بتوجه ذات اقدس همایونی شان)

(تسوید وقائع گردیده بود)



(در مطبعهٔ حروفی دار السلطنهٔ کابل طبع گردید)

سنه ۱۳۳۱

﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾

بحمدك اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشآء وتعز من تشاء وتذل من تشآء والصلوة والسلام علی حبیبك خیرالوری سیدنا محمدالمصطفی وعلی آله الاطهار النجبآء المشرفه واصحابه الابرار الاتقیآء الازکیآء (اما بعد) چون بمعاونت خداوند جهاندار واعانت و معاضدت شهریار برومند اعنی امیرابن الامیر ابن الامیر ابن الامیر سرکار عدالت مدار اعلیحضرت سراج الملة والدین امیر حبیب الله خان دام دولته از ترقیم سوانح سلاطین طائفهٔ شریفهٔ سدوزائی و تحریر جلد اول سراج التواریخ نگارندهٔ حقیر فیض محمد کاتب را فراغ حاصل شد بتألیف و تدوین جلد دوم پرداخته وقائع فرمان روایان طائفهٔ جلیلهٔ محمدزائی شعبهٔ بارکزائی را ازبدو سلطنت اعلیحضرت امیردوست محمد خان تا ابتدای سلطنت اعلیحضرت ضیاء الملة والدین امیرعبدالرحمن خان درین جلد می نگارد و در نوشتن توفیق از خداوند ولطف ومرحمت قبول از اعلیحضرت پادشاه ممدوح که بانی این کتاب است خواسته خویش را مورد احسان می پندارد

﴿ ذکر سلسلهٔ جلیلهٔ محمد زائی شعبهٔ بارکزائی ﴾

ذکر سلسلهٔ جلیلهٔ محمد زائی

سرانشعبه و مصدر این ذریه محمد خان بن عمر خان است وبدینمعنی منسوب بمحمد زائی اند و عمر خان ولد آنجناب بن خضر خان بن اسمعیل بن نیك بن داود بن سیفل بن نورالدین بن بارك است وازینجا منسوب ببارکزائی اند واو بن سلیمان معروف بزیرك بن عیسی بن رتور بن ابدال است که نسبت بدو تمام اقوام درانی قبل از سلطنت اعلیحضرت احمد شاه معروف بابدالی بوده ازتغیراو چنانچه در تضاعیف واقعاتش مذکور گشت موسوم بدرانی شده اند و ابدال بن ترین بن شرخبون المسمی بشرف الدین بن سره بن بن قیس عبدالرشید ملقب به پتان است وفراز ازوی را چون علی اختلاف الروایات تاحضرت آدم علیه السلام نام بنام درکتاب مخزن افغانی ذکر کرده اند در نجا مرقوم نگشت زیرا که این کتاب گنجینهٔ وقائع سلطنت است نه مجمع انساب ملت خلاصه محمد خان را که راس سلسلهٔ جلیلهٔ محمد زائیست چهار فرزند بازماند که حاجی خدایداد خان و اختیار خان وگنگی خان ومزار خان باشند واختیار خان ازیك فرزند مخلف گشت محمد یعقوب خان نام واونیزیك خلف گذاشت موسوم بمحمد سرور خان وازو نیزیك فرزند بازماند حاجی محمد یوسف خان نام بخلاف ذکر صاحب کتاب حیات افغانی زیرا که او حاجی محمد یوسف خان را ابن یارو بن محمد مذکور الصدر رقم کرده است بالجمله ازحاجی محمد یوسف خان دو پسر بازماند حاجی جمال خان وزیر خان واین حاجی جمال خان یکی از چهارده تن سرداران طوائف درانی بود که نزد نادر شاه افشار پایهٔ برتری ورتبهٔ سروری داشتند واول کسی که احمد شاه را بپادشاهی برداشته اطاعت وبیعت کرد او بود ودیگران به پیروی او که نظر بکثرت قوم ومکنت ازهمه برتری داشت پذیرای سلطنت احمد شاه شدند واحمد شاهش بجزای این احسان اوراخطاب سرداری داد وچون بطواف بیت الله مشرف گشته بود معروف بحاجی جمال خان شده باسم سرداری یادنگشت ودرسال هزارویکصدو هشتادو چهار هجری ایام عمرش سپری گردیده بسن هشتادو شش سالگی بدرود جهان فانی کرد و ازوی چهار فرزند باز ماند که هریك حاجی (۱) عبدالحبیب خان مشهور بنبی که درسخاوت یگانهٔ زمانهٔ خویش وسالك مسلك اهل عرفان نیزبود (۲) و حاجی درویش خان که این دو برادر یکصدفرا گوهرند وبرادر اعیانی یکدیگر (۳) وسردار رحیمداد خان (٤) و سردار پاینده خان که این دو گوهر یك درج واختر یك برجند و سردار پاینده خان بسن هشت سالگی از پدر بازمانده وبحجب ترتیب سردار رحیمداد خان برادر بزرگش قرار گرفت وچون قدم بمرحلهٔ شانزده سالگی نهاد بخواهش والتماس قومش چنانچه درجلد اول بشرح رفت بخطاب سرداری ازحضور تیمورشاه سرافراز گشته بعد ازچندی بواسطهٔ خدمات شایسته لقب سرفراز خانی یافت ودر سال ۱۲۰۷ هزار و دو صد وهفت امیر دوست محمد خان را خداوند بوی

عطا کرده درسال ۱۲۱٤ هزار و دوویست و چهارده هجری درقندهار باامیر اصلان خان جوانشیر وغیره چند تن چنانچه درجلد اول مذکور گشت بعمر سی وهشت سالگی ازدست شاه زمان کشته گشته بیست و یك فرزند ازوی بازماند واز آنجمله اسلام خان در زمان حیات پدرش بسن دوازده سالگی فوت شده دیگران بقرار جدول هذا حکومت وزیست

	نام هریك سرداران	تاریخ تولد	مدت عمر	مدت حکومت	تاریخ وفات	مواضع مدفن هریك ایشان
۱	وزیر فتح خان	محرم سنه ۱۱۹۲	٤۲ سال		۱۲۳٤	مزار علی لالای غزنین
۲	نواب اسد خان	ربیع الثانی سنه ۱۱۹۲				
۳	نائب تیمور قلیخان	سنه ۱۱۹۵	٤۳ سال		محرم سنه ۱۲۳۸	مزار مهتر ملك لقمان
٤	نواب عبد الجبار خان	سنه ۱۱۹۷	۷۳ سال		سنه ۱۲۷۰	مزار عاشقان و عارفان کابل
۵	سردار محمد عظیم خان	سنه ۱۲۰۰	۳۸ سال	٤ سال	سنه ۱۲۳۸	جنب مزار عاشقان وعارفان کابل
٦	سردار پردل خان	سنه ۱۲۰۰	٤۵ سال	۳ سال	یوم شنبه سلخ ذیقعده سنه ۱۲٤۵	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۷	نواب عبد الصمد خان	سنه ۱۲۰۰	٤٤ سال		سنه ۱۲٤٤	گندمك واقع عرض راه کابل وجلال آباد
۸	سردار عطا محمد خان	سنه ۱۲۰۰	۳۹ سال	یك سال وچند ماه	سنه ۱۲۳۹	مزار شیخ حبیب صاحب پشاور
۹	سردار شیردل خان	سنه ۱۲۰۱	٤۱	۸ سال	روز جمعه ۲۵ محرم سنه ۱۲٤۲	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۰	سردار یار محمد خان	سنه ۱۲۰۵	۳۹ سال	٤ سال	سنه ۱۲٤٤	مزار شیخ حبیب پشاور
۱۱	امیر دوست محمد خان	روز جمعه ۸ جمادی الاول سنه ۱۲۰۷	۷۲ سال وهفت ماه و۲۲ روز	دفعه ۱٤ سال دفعه ۲۱ سال مجموع ۳۵	روز سه شنبه ۲۱ ذی الحجه سنه ۱۲۷۹	مزار خواجه عبد الله انصاری رح در هرات
۱۲	سردار کهندل خان	سنه ۱۲۰۸	٦۳ سال	۲٦ سال	سه شنبه ۷ ذی الحجه سنه ۱۲۷۱	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۳	سردار امیر محمد خان	سنه ۱۲۰۹	٤۲ سال		سنه ۱۲۵۰	جنب غرب شمال مزار عاشقان وعارفان
۱٤	سردار طره باز خان	صفر المظفر سنه ۱۲۱۰				مزار مهتر ملك لقمان
۱۵	سردار سلطان محمد خان	ربیع الاول سنه ۱۲۱۰	٦۸ سال	۵ سال	پنجشنبه ۱۸ ربیع الثانی سنه ۱۲۷۸	پوزهٔ سیاه سنگ در تپهٔ مرنجان
۱٦	سردار رحمدل خان	سنه ۱۲۱۱	٦٤ سال	۲ ماه	رجب سنه ۱۲۷۵	وادی السلام نجف اشرف
۱۷	سردار سعید محمد خان	سنه ۱۲۱۲	٦۵ سال		سنه ۱۲۷۷	مزار حضرت جی صاحب قندهار
۱۸	سردار مهردل خان	محرم سنه ۱۲۱۲	۵۹ سال		جمعه ۲۷ جمادی الثانی سنه ۱۲۷۱	مزار حضرت جی صاحب
۱۹	سردار جمعه خان	ماه ذیقعده سنه ۱۲۱٤	۷٤ سال		سنه ۱۲۸۸	مزار خواجه حسن میمندی
۲۰	سردار پیر محمد خان	ذی حجه سنه ۱۲۱٤	٦٤ سال		ربیع الاول سنه ۱۲۸۸	جانب جنوب قلعهٔ ملافیروز کابل

و زندگی کردند و روز بسر بردند و از جمله امیر دوست محمدخان که در روز هشتم ماه جمادی الاول سال ۱۲۰۷ هزار و دوصد و هفت هجری ولادت باسعادتش واقع گردیده در سال ۱۲۵۴ هزار و دوصد و پنجاه و چهار هجری چنانچه در جلد اول بتضاعیف واقعات سال مذکور رقم گشت بعمر چهل و هفت سالگی رونق افزای تخت امارت افغانستان شده از استیلای دولت انگلیس قراریکه در جلد مزبور مسطور گردید بکشور هند رفته در اواخر سال ۱۲۵۸ هزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری وارد کابل گردیده دوباره جالس سریر امارت شد

ذکر جلوس امیر کبیر بر تخت امارت

« ذکر جلوس امیر کبیر بر تخت امارت افغانستان »

پس از جشن و چراغان هفت شبانه روزکه برای شادیانه وصول اعلیحضرت امیر کبیر در کابل آراسته شده بپای رفت بزم دیگر ترتیب یافته بساعت فرخنده و شهامت برازنده در اوایل سال ۱۲۵۹ هزار و دویست و پنجاه و نه هجری مطابق سنهٔ ۱۸۴۳ هزار و هشتصد و چهل و سه میلادی زاریکهٔ امارت افغانستان جلوس فرموده از نو زیبندهٔ تخت سلطنت و رواج دهندهٔ احکام شریعت ختمی مرتبت گردیده سکهٔ درهم و دینار را بدین بیت مسجع و مروج فرمود

زد زفضل و عنایات خالق اکبر امیر دوست محمد دوباره سکه بزر

و آنگاه که امر جلوس بپای رفته کار امارت رونق گرفت بزرگان ملت و اعیان مملکت از افغان و هزاره و قزلباش و ترک و تاجیک با تحف و هدایای شایان از راه اطاعت پیش آمده هریک بسر کردگی قومش سرافرازی یافته مخلع و شادمان رخصت مراجعت اوطان خویش همی شدند و غبار کدورتیکه از بدخواهان در آئینهٔ ضمیر امیر کبیر جای گرفته و خاطر اقدسش از ایشان آزرده بود همه را عفو فرموده مکافات کردار شان را حواله قادر سبحان نمود و سینهٔ بی کینه‌اش را از انتقام گرفتن باب عفو پاک ساخت الا امین الله خان لهو کردی که طریق لهو کردی و راه لعب نوردی پیشه‌اش بود و گاهی بایکی یار شده غبار فتنه می بیخت و هنگامی مدد کار دیگری گشته خاك نفاق برسر اهل صلح و وفاق میریخت بهرهٔ عفو نیافته محبوس عمری شد و از مرض لقوه در زندان بدرود جهان کرد دیگر هیچ یك گرفتار شکنجهٔ عتاب پادشاهی نشد

وقایع سنه ۱۲۵۹ هجری

« وقائع سال هزار و دوصد و پنجاه و نه هجری »

در سال اول جلوس امیر کبیر را خیال تسخیر باجاور دامن گیر ضمیر شده سردار محمد افضل خان و وزیر محمد اکبر خان پسران خویش را بالشکری از سواره و پیاده طوایف درانی و غلجائی و کوهستانی و قزلباش وغیره و چند ضرب توپ قاطری جانب باجاور گماشت و مردم آنجا بمدافعه برخواسته قتال و جدال سخت روی داده بسیار کس از جانبین کشته گشته در پایان کار لشکر هردو تن سردار از سختی جبال و جستی ابطال رجال آنجا از کار زار بازمانده بی نیل مرام جانب کابل باز گشتند

ذکر تسخیر بامیان و هزاره جات

« ذکر تسخیر بامیان و هزاره جات بهسود »

(و دای زنگی و دای کندی تا سرحد هرات)

پس از رسیدن سرداران مأمورهٔ باجاور امیر کبیر از اطاعت نکردن و راه مقاتله پیمودن افغانان آن کوهستان هیچ در دل جای نداده عزم تسخیر بامیان و هزاره جات نمود و سردار محمد افضل خان و وزیر محمد اکبر خان را جهت رفع خستگی امر استراحت فرموده سردار محمد اکرم خان پسر دیگر خود را مأمور هزاره جات که در هنگام اختلال احوال شاه فتح جنگ و شاه پور و استیلای سپاه انگلیس سر از قید اطاعت کشیده مرحله پیمای بطالت شده طریق خود سری گرفته بودند فرمود و لشکری تحت رایت وی قرار داد و او از کابل رو بهزاره جات نهاده باندك زمان هزارهٔ بهسود و دای زنگی و دای کندی و مردم بامیانرا تا سرحد هرات و ترکستان مطیع و منقاد ساخته تحف و هدایای بسیار از روغن و گلیم و برك و اسپ و گاو و گوسفند با نقد و جنس مالیات گرفته و حصول نموده گران بار بکابل مراجعت کرد و همه را تقدیم حضور اعلیحضرت امیر کبیر نموده سعادت رضامندی حاصل کرده مشمول الطاف شاهانه و عواطف بدرانه گشت

ذکر ادعای شراکت سردار سلطان احمد خان درامر حکومت

« ذکر ادعای شراکت سردار سلطان احمد خان درامر حکومت »

(و بیرون شدنش از کابل)

و در خلال احوال مذکوره سردار سلطان احمد خان که هوای سروری در سر و تمنای حکم روائی در دل داشت از پیمان وزیر محمد اکبر خان که با او در میان نهاده چنانچه از پیش رقم گشت وعدهٔ شراکت در حکومت مملکت داده بود سر بتنخواه و افریکه اعلیحضرت امیر کبیر برایش مقرر و مشخص فرمود فرود نیاورده پا از جادهٔ قناعت بیرون گذاشت و غافل از اینکه ده درویش در گلیمی بخسپند و دو امیر شرعاً و عرفاً و عقلاً در اقلیمی نگنجند زبان گفتار گشوده با هر بیگانه و آشنا اظهار مافی الضمیر خویش همی نمود و امیر کبیر از ادعا و گفتار او آگاه گردیده هرچند نصیحت و اندرزش نمود که زبان از اینگونه گفتار بربسته خاموش نشیند او نپذیرفته بخیال بیرون شدن از کشوریکه در حوزهٔ تصرف امیر کبیر بود از کابل با اهل و عیال بیرون شده سه کروه طرف غربی شهر منزل نموده جهت تهیهٔ اسباب سفر درنگ کرد و امیر کبیر فرزندان ارجمندان خود سردار شیر علیخان و سردار محمد امین خان را که خواهر اعیانی ایشان در عقد مزاوجت سردار سلطان احمد خان بود از راه نصیحت فرستاد که خواهر خود ها را دیده بواسطهٔ او سردار سلطان احمد خان را از اراده اش باز دارند اما او قبول نکرده در قندهار نزد سردار کهندل خان رفت و او بپاس آنکه برادرزاده اش بود مقدم اورا گرامی داشته بعزت و احترام نگاهداشته در هیچ چیز نسبت بدو مضائقه نکرد تا که او را مشفق و مهربان خویش و صاحب مکنت و اقتدار پیش دیده نزدش بزبان تظلم اظهار حال خود نموده التماس کرد که در حشمت و استطاعت از برادرت امیر دوست محمد خان چنان برتری داری که امارت را سزاواری اگر لشکری بامن جانب کابل بگماری هر آئینه عروس ملك را در کنار خویش آری و اگر او دست یابد تا قندهار را متصرف نشود هرگز روی برخاش برنتابد و سردار کهندل خان بگفتار او تصمیم عزم تسخیر کابل کرد

ذکر لشکر کشتن سردار کهندل خان جانب کابل

« ذکر لشکر کاشتن سردار کهندل خان جانب کابل »

(و صلح کردن برادرانش با پسران امیر کبیر)

چون سردار کهندل خان بتحریض و ترغیب سردار سلطان احمدخان سامان سفر ساز کرده چهار پنج هزار سوار گزیده بسردار مهردل خان و سردار رحمدل خان و سردار سلطان احمد خان جانب کابل گسیل نمود و از ینسوی امیر کبیر خبر یافته فرمان کرد که سردار غلام حیدر خان از غزنین و وزیر محمد اکبرخان از کابل با سواره و پیاده تنخواه‌خوار از مردم درانی و غلجائی وغیره بدون آنکه فراهم شوند از پی هم راه مدافعه برگرفته سپاه قندهار را که عازم کابل شده است بازدارند تا وارد کابل نشود و فتنهٔ حادث نگردد چنانچه هردو برادر از کابل و غزنین بسرعت تمام وپی هم رهسپار شدند و در منزل سرچشمهٔ مقر رسیده مقر جستند و از آنسوی سرداران قندهار نیز راه نزدیك کرده در مقابل ایشان خیمه زدند و چند روز جانبین بعزم مقاتله بسر برده آخرالامر بی آنکه بستیزند قندهاریان راه صلح پیش گرفته هرچند سردار سلطان احمد خان ایشانرا از صلح مانع شد و دلالت بمحاربت کرد قبول ننموده ترك مجادله کردند و با سردار غلام حیدر خان و وزیر محمد اکبر خان قرار دادند که ایشان و سردار کهندل خان بحکومت قندهار و مضافات آن قناعت ورزیده پیرامون امر دیگر نگردند و امیر کبیر نیز مزاحم ایشان نشوند بعد هریك جانب مقام خویش راه مراجعت برگرفته سردار سلطان احمد خان بی نیل مقصود با سردار رحمدلخان در قندهار رفت و سردار مهردلخان از طریق عذر تقصیر و رفع کدورت خاطر امیر کبیر با سردار غلام حیدر خان و وزیر محمد اکبرخان در کابل آمده بشفاعت ایشان شرف بار حاصل کرد و عفو تقصیر خویش و برادرانش را خواسته بعرض رسانید که باعث این جسارت سردار سلطان احمد خان شده باغوای او آئینهٔ ضمیر منیر اعلیحضرت امیر کبیر از ین حرکت ما ملال پذیر گشت و الا ما را راهی بیرون از طریق اطاعت پیمودن دیگر امری پیشنهاد خاطر هرگز نبوده و نیست چنانچه سر تسلیم فرود کرده بعزم تقبیل (۱) پایهٔ سریر سلطنت دویدهٔ عایه نهاده فیضیاب حضور شدم و امیر کبیر عذر

(۱) تقبیل بوسیدن

اورا بذیرفته خس وخاشاك كدورت‌را ازمكمن ضمیر خویش رفته جبینش‌را بوسه‌داده بتسلیات برادرانه وتفقدات شاهانه خاطرش راتسكین فرمود ونوازش نیكو نموده‌باانامهٔ لطف ومرحمت رخصت مراجعت قندهارش دادبعدهریك ازشهزادكانرابحكومت ولایتی ازمملكت سرافرازی داده سردار محمدافضل خانرا درزرمت وكتواز وسردار محمداعظم خانرا باسردار شیرعلیخان اول بالشكر جهت استمالت مردم علاقهٔ كرم مأمور فرموده پس ازمطیع ومنقاد شدن مردم مذكور سردار شیرعلیخان بحكومت علاقهٔ مزبوره سرافراز كشت وسردار محمد اكبر خان بحكومت هزاره‌جات دای زنكی ودای كندی وبهسود مفتخر كردید وسردار محمد اعظم‌خان بحكومت لهوكرد مأمورشد وغزنین را بسردار غلام حیدر خان و كوهستان كابل را بسردار محمد امین خان تفویض فرمود وجلال آباد ولمقانرا بوزیر محمد اكبر خان مرحمت نموده مالیات هر موضع را جایكیر هر شهزادهٔ كه بحكومت آن مقرر كشت قرار داد ووزیر محمد اكبر خان ازنزد خود درجلال آباد ولمقان چندتن حاكم كاشت وخود ترك ملازمت حضور بدوالا كمپرش‌نمود مكرباغیكه تاكنون برقرار وازدستكاری اعلیحضرت سراج‌الملةوالدین آرایش وتزئین زیاد یافته‌است كه انشاءالله تعالی درجلد سوانح عمری اعلیحضرتش مرقوم خواهدشد برای قشلاق كزینی ایام زمستان احداث فرموده درهمهٔ خیابانهایش درخت نارنج وغیره‌كه شایان زیب وزینت باغ‌است غرس‌نمود خلاصه هریكی ازشهزادهها بمحل حكومتش رفته بكار وبار خویش برداخت آنكاه اعلیحضرت امیر كبیر عزم ترتیب سپاه نظام كرده دوفوج پیادهٔ هشتصدی بنام وزیر محمد اكبر خان ویكفوج پیادهٔ هشتصدی باسم سردار شیرعلیخان وهمچنین بنام سردار محمدامین‌خان وسردارمحمد شریف خان كه مجموع پنج‌فوج پیاده یعنی پنج كندك شود منظم ومرتب ساخته تنخواه ایشانرا بالای جایكیرات شهزادكان كذاشت كه هریك مواجب فوج متعلقه خویش را اداءنماید

﴿ وقائع سال هزارو دویست وشصت الی شصت وسه هجری ﴾ سنه ۱۲۶۰ و۶۱ و۶۲

درین سال فرخ فال ولادت باسعادت پادشاه خجسته اقبال اعلیحضرت ضیاءالملةوالدین مرحوم امیرعبدالرحمن خان اتفاق‌افتاده ازتولد آن‌مولود مسعود امیركبیر وتمامت خاندان شاهی‌را مسرت وشادمانی رخ‌داده جشن‌میلادی وبزم شادی بپای رفت ودرین سال بیرون از كامروائی دیكر ملالی رخ‌نداده بحكم روائی وفرمان فرمائی بسررفت ودرسال ۱۲۶۱ هزارو دوصدو شصت یك هجری سردار محمد یوسف خان متولد كشته باعث فرحناكی خاطرخطیر امیر كبیرشد ودرسال ۱۲۶۲ هزارودوصدو شصت‌و دوی هجری مردم رعایای تكاب باغوای معاذالله‌خان معروف بماذوخان وصاحبزاده جانان ازامر پادشاهی سرباز زده ازراه ادای مالیات دیوانی انحراف جستند زیرا كه‌درچند سال بواسطهٔ شور وغوغا نیكه بالشكر انكلیس و شاه شجاع چنانچه درجلد اول رقم كشت برپا بود كسی متحمل فراهمی وحوالهٔ مالیات نشده هر علاقهٔ برئیس طائفهٔ اندكی ازمواشی ودواب عوض مالیاتش داده ازجمله مردم علاقهٔ تكاب بزو كوسفند بماذوخان رسانیده به ندادن مالیه خو كرفتند درینوقت كه امیر كبیر رونق افزای سریر شده كار كذاران دیوان اعلی خواستار باج وخراج كردیدند ماذوخان وصاحبزاده جانان كه از كرفتن بز ومیش شیرین كام كردیده بودند طریق خلاف پیش كرفته مردم مذكوررا اغوا كرده بغی‌ورزیدند وامیر كبیر اول‌نواب عبدالجبار خان برادر خودرا مأمور سرزنش و كوشمالی آنان فرموده وایشان شبیخون‌زده نواب‌عبدالجبارخانرا مغلوب ساختند بعدوزیر محمداكبر خان وسردار شیرعلیخان وسه‌فوج پیاده كه درتحت رایت‌داشتند وچندضرب توپ وسوارهٔ كشاده مأمور كردیده مردم مزبور برایشان نیز شبیخون زده صاحبزاده جانان بقتل رسیده كاری ازپیش نبردند وهردو برادر تكاب را مسخر كرده صاحبزاده فتح را بزیر پای پیل هلاك ساختند ومعاذالله‌خانرا نیز كوشمالی بسزا داده مالیات دیوانی را بوصول رسانیده حاكمی ازملازمان معتمد كه‌هر كاب ایشان‌بود كماشته مظفر ومنصور بكابل مراجعت كردند

﴿ وقائع سال ۱۲۶۳ هزارو دوصد وشصت وسه هجری ﴾

درین سال طائفهٔ ملكی خیل متوطنهٔ ماماخیل واشبان جلال آباد سرازحكم پادشاهی برتافته طریق بغی اختیار كردند وازحضور امیركبیر وزیرمحمدا كبرخان درحالت‌تبناكی مأمور تنبیه وتهدید آن كروه شریرشده [illegible]

عید سعید فطر پیش آمدامیر كبیر درمیدان سیاسنك باوضیع وشریف مردم شهربرای اداء نمازعید تشریف برده درحین مراجعت وشلك توپ شادیانهٔ روزمذكور مرض وباحادث كشته‌چندتن ازسپاهیانرا كه‌صف سلامی آراسته بپاایستاده بودند ازوبارسیده به‌بستربیماری مرك‌انداخت وامیركبیر بلادرنك باشهزادكان وپرده‌نشینان‌حرم عفت‌توام وهمه‌خدمهٔ از التهاب نائرهٔ وباء خود را بیرون كشیده در قریهٔ چهار آسیابرحل ییلاق كسترانید ودرین ایام‌نواب محمد زمان خان‌را ازسموم مرض مذكور بساط زندكی طی كشته درجنب مزار عاشقان وعارفان كابل دفن كرده شد چنانچه تاریخ فوت آن مغفور از لوح مزارش كه در سنك مرمر سفید كنده‌اند معلوم شد

فوت نواب محمدزمانخان

عقلم كشید آه ودل از صبر كندو كفت   دردا كزین زمانه محمد زمان برفت

۶   ۲

عدد آه كه بحساب جمل كمشش است باعدد با كه دوست كه جمله هشت شود ازعدد مصرع كه هزار و دو صد وهفتاد ویك میشود كیمو كنده ودوراندا خته شود هزارو دوصدوشصت وسه كه مادهٔ تاریخ فوت اوست میماند

وباندك زمان مرض وباءاز فیض دعای صالحان ورحمت كاملهٔ حضرت یزدان دفع ورفع كشت وامیر كبیر بشهر مراجعت فرموده بفاتحهٔ اكثرازفوت شدكان خادمان از راه نوازش ودلجوئی خود تشریف برده ایشانرامفتخر ومباهی ساخت وازانسوی وزیر محمد اكبر خان وارد ماما خیل واشبان شده كروه بغاة را تنبیه وتادیب فرموده چون ایام زمستان نزدیك شده بود در جلال آباد رفته بعمارت اندرون باغیكه بفرموده اش ساخته بودند طرح قشلاق انداخت وهنوز ایام زمستان منقضی نكشته بود كه از همان تب سابقه كه در وقت حركتش از كابل‌جانب ماما خیل عارض حالش شده و رفع نكردیده بود مزاجش بكلی تغیر یافته اثر مرك ازناصیهٔ احوالش هویدا كشت وكار پردازان ركابش عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده امیر كبیر را از شدت بیماری او آكاهی دادند وامیر كبیر والدهٔ ماجدهٔ وزیر كشور كیر را باسردار شیر علی خان از راه تیمار داری روانهٔ جلال آباد فرموده واز عقب ایشان سردار غلام حیدر خان را نیز از غزنین در جلال آباد فرستاد تا اكر واقعهٔ روی دهد بطریق شایسته بانجام آن پردازد وپس از ورود سردار غلام حیدر خان در جلال آباد وزیر محمد اكبر خان قالب‌ازروح تهی كرده بعمر سی ویك سالكی بدرود جهان فانی نمود وبموجب وصیتش كه در هنكام ارتحال فرمود میتش را برپشت پیل حمل ونقل داده درمزار شریف تركستان بروضهٔ امیر المؤمنین علی كرم‌الله وجهه دفنش كردندوچون قضیهٔ فوت آن‌وزیر(۱) كشور كیردرسال ۱۲۶۳ هزارودویست‌وشصت‌وسه اتفاق افتاد یكی از نكته سنجان كابل تاریخ آنرا غم اكبر یافته است وامیران تركستان كه از دفن او درانجا آكاه كشتند بایكدیكر همی كفتند ونوشتند كه مملكت تركستان در تصرف امیر افغان خواهد رفت خلاصه امیر كبیر پس از پیچیدن ویكسو نهادن بساط هم وغم سردار غلام حیدر خان‌را ولیعهد(۲) سلطنت خویش قرارداده هردوفوج پیادهٔ وزیر مرحوم را باجلال آباد ولمقان كه در تیولش بود بوی سپرد وبعوض او سردار شیر علی خان را بحكومت غزنین نامزد فرمود واینوقت محمدشاه خان بابكر خیل غلجائی(۳) صاحب قلعهٔ بدیع آبادلمقان كه دخترش ازراه زن‌وشوهری درخانهٔ وزیرمحمداكبر خان مغفوربود وكاه كاهی‌مصدر خیانتی شده امیر كبیر بپاس خاطروزیر جنت مسیر از كرداراو تغافل‌نموده‌عقوبت نمیفرمود از كردار سابقه اش خائف كردیده‌نمود وسركشی اختیار كرد ودر قلعهٔ بدیع آباد مذكوراستوارنشسته باغوا كردن طوائف غلجائی پرداخت واز قطاع الطریق غلجائی انجمنی نموده بدیشان همیكفت كه امر زیست مردم غلجائی درسلطنت طائفهٔ محمدزائی دشوار است بنا بران ایشان‌را سزاوار است كه ازراه‌عاقبت‌اندیشی فكری بحال‌خودنموده‌دست‌تسلطامیر كبیررا ازحكومت كوتاه‌سازیم واساس سلطنتش‌رابه نیروی بازوی اتفاق قومی‌براندازیم واریكهٔ سلطنت را متصرف شویم ومردم فسادپیشهٔ غلجائی كفتار اورا پذیرفته راه غارت وتاراج نمودن اموال تاجران ورهسپاران بركرفته تركتاز آغاز نمودند وامیركبیر بعزم خاموش ساختن آتش جوش وخروش غلجائیان بالشكر شایان ازكابل روبجلال آبادنهاد وتانزول اجلال‌نمودن موكب همایونی درمنزل بادیكاب عزمش بدان جزم‌بود كه ازراه كتل ادرك بدرك وكچ محمد علیخان داخل اولكای لمقان شده دمار از روز كار اشرار غلجائی برآرد اما درمنزل مذكور ازعرض بعضی ازمردم آن نواحی كه طریق هواخواهی می‌پیمودند بسمع اقدس امیر كبیر رسید كه محمد شاه خان باجمعی از دلیران غلجائی راه كتل مزبور را كه بغایت صعب‌المرور است سد وار

(۱) فوت وزیر محمد اكبر خان

(۲) ولیعهد شدن‌سردار غلام حیدر خان

(۳) ذكر فی محمدشاه‌خان غلجائی

برگرفته وهم قرار داده اند که درمنزل باریکاب شبخون باردوی معلی زنند ازشنیدن این سخن امیرکبیر توقف منزل باریکاب را دور از صواب دانسته بدون آنکه فرود شود راه جکدلك برگرفته اردو را از فرود آمدن درمنزل باریکاب بازداشت ودرمنزل جکدلك نیز فروکش نکرده درمنزل سرخ پل نزول فرمود وازجملهٔ شبخون غلجائیان بیکسوی شده از انجا روی بجلال آباد نهاده منزل بمنزل طی مسافت کرده وارد آنجا گشت و سردار غلام حیدر خان که در آنجا بود مراسم پذیره ولوازم دست بوسی بجای آورد وغلجائیان ازامریکه اندیشیده بودند ناامید گردیده بقلعهٔ بدیع آباد مراجعت کردند ودر خلال این احوال والدهٔ ماجدهٔ سردار محمد یوسف خان بعزالله خان جبارخیل برادر خویش که ازبیم کردارش نسبت بوزیر محمداکبر خان مرحوم که اطاعت امراورا نکرده وگریخته درعلاقهٔ کاشمون پناه گزیده و بامحمد شاه خان همعنان گردیده بودنامه فرستاد که طریق اطاعت اختیار کرده ازمحمدشاه خان خویش را کنار کند والا بااو گرفتار شکنجهٔ عتاب پادشاهی شده آنوقت شفاعت من نیز درحقت شنیده نخواهد شد واوقبل ازرسیدن این مکتوب خواهرش محمد شاه خان را ازحصاری شدن وقلعه داری کردن مانع شده دلالت وراه نمونی کرد که دوست محمد خان برادر خودرا بقلعه داری گماشته در اطراف لشکر امیرکبیر بتاخت وتازپردازد تالشکرش ازتنگی علوفه و آزوقه درتنگی نکرده دست ازجنگ بازدارد چنانچه محمد شاه خان بتعلیم وهدایت او ازقلعهٔ بدیع آباد که عقال تمامش نام بود بیرون خرامیده دراطراف ونواحی اردوی امیرکبیر سازتاختن سازکرد وترکتاز آغاز نهاد وامیر کبیر برادر محمد شاه خان را درتنگنای محاصره انداخته کاررا روی دشوار کرد وانگاه که نامهٔ حرم محترم امیر کبیر ببرادرش عزالله خان رسید شگفته خاطر شده نخست عریضهٔ عفو تقصیر نگار داده نزد امیرکبیر فرستاد ودرضمن عرضش ازین نیز آگهی داد که فتح قلعه ازهنانیکه دارد دشوار است بنابران میباید که سردار غلام حیدر خانرا بمحاصرهٔ قلعه گماشته خود امیر کبیر رایت تدمیر(۱) محمدشاه خان بر افراشته درهرجا که اورا بیابد گرفتارش سازد و امیر کبیر نیلی نامهٔ در جواب عریضهٔ او فرستاده طلب حضورش فرمود واو روی اطاعت بسوی بارگاه سلطنت نهاده جبین ضراعت بخاك آستان علیه مالیده مورد الطاف شاهانه گشت و امیر کبیر برطبق عرض او آهنگ تشدید محاصرهٔ قلعه و دستگیر کردن محمد شاه خان فرموده او از مطیع و منقاد شدن عزیزالله خان و عزم امیر کبیر آگاه گردیده از راه فرار بکوه کاشمن برشد وامیر کبیر سردار غلام حیدر خان را بمحاصرهٔ قلعهٔ او گماشته خود باسواره وپیاده از قفای محمد شاه خان راه بر گرفته بدامن کوه مذکور فرود گشت وتمامت سپاه را امر کرد که سه شبه نان پخته باخود برداشته بفراز کوه شوند وتا محمد شاه خان‌را دستگیر نسازند فرود نشوند ومحمد شاه خان خود را گرفتار دست دلیران دیده طالب امن جان شد وامیر کبیر امانش داده مشروط بدان گذاشت که قلعهٔ بدیع آباد را بکارگذاران سلطنت سپارد واو که از کردار خویش سرخجالت درپیش داشت قبول کرده زبان عجز ونیاز خواستار شد که قلعه سپرده میشود بشرطیکه از خراب کردن مأمون باشد وامیر کبیر خواهش اورا پذیرفته بعد محمد شاه خان دوست محمد خان برادرش را که در اندرون قلعه بود بذریعهٔ مکتوب خبر داد که قلعه راسپردار غلام حیدرخان سپرده خود نزد او آید چنانچه دوست محمد خان قلعه‌را فرو گذاشته نزدبرادرش محمد شاه خان رفت وهردو برادر باعیال واطفال خویش از کوه کاشمن راه فراجغان پیش گرفته در کوهیکه مابین کافرستان حال موسوم بنورستان ولغمان ونجراب وتکاب واقع است مسکن گزیدندواز خوف کردار خود مدتی درانجا بسر بردند وامیر کبیر چون امان جان بدیشان داده بود دیگر متصدی نشده بجلال آباد مراجعت فرموده زمستان‌را بسر برد

(۱) تدمیر هلاك ساختن

ذکر اشتیلای دولت انگلیس در مملکت پنجاب وغیره

﴿ذکر واقعاتیکه بعدازفوت مهاراجه رنجیت سنگهه﴾

(بوقوع پیوسته باعث استیلای دولت انگلیس در مملکت متصرفهٔ او شد)

چون مهاراجه رنجیت سنگهه در سال ۱۸۳۹ هزار وهشتصد وسی ونه میلادی بمرد ازجملهٔ سه تن فرزندانش کرك سنگهه وشیر سنگهه ودلیپ سنگهه اولین فرزندش برمسند حکومت نشست وانوقت شیر سنگهه پسر دویمش

در وتاله از قصبات پنجاب واقع قرب لاهور اقامت داشت واز سببیکه کرك سنگهه سلیم الحواس وصحیح المزاج نبود پسرش نونهال سنگهه که فهم وفراست کافی داشت وبزیور خرد و کیاست آراسته بود ورنجیت سنگهه نیزدر حیات خویش میل خاطر جانب او داشته نوازش وتربیت میفرمود واز فرزندانش دوست تر میداشت دانست که پدرش کرك سنگهه نمیتواند کار سلطنت راست کند پس اندك اندك دست پدر را از کار سلطنت کوتاه کرده جالس تخت وکامشده بحکومت پرداخت تا که در ماه نومبر سال ۱۸۴۰ هزار وهشتصد وچهل میلادی کرك سنگهه بدرود جهان کرده نونهال سنگهه پسرش باوزیر خویش جسد اورا برسم و کیش اهل هنود باآتش سوخته در وقت مراجعت باوزیر دست بدست گرفته پیاده رو بپارك نهاد وچون بدروازهٔ قلعهٔ سمن برج نزدیك شده پایش گذاشت از قضای مبرم آلهی روز اوبتباهی رسیده دفعةً دو کنگره از کنگرهای زبر دروازه بسر شاه ووزیر افتاده هردو را هلاك ساخت وهنوز آتشیکه برای سوختن جسد پدرش افروخته وخاموش نگشته بود او را نیز بسوختنگاه برده بسوختند وآن دو کنگره بیادکار همچنان خراب وتا کنون از مرمت بکنار است وپس از فوت او مادرش رانی چند ر کور (۱) بصواب دید اعیان مملکت برمسند حکومت پسر نشسته چهار ماه بامضای مجلس شوری فرمان روائی کرد ودر اثنای حکم رانی او راجه دهیان سنگهه که از قوم دوگره ووزیرش بود بشیر سنگهه نوشت که کار سلطنت چنانچه باید ازدست رانی چندر کور برنمیآید میباید راه لاهور برگرفته جالس سریر حکومت شوی وهمچنین تمامت اعیان دربار عرائض جدا گانه نگار ونزد او ارسال نموده درلاهور دعوتش کردند وشیر سنگهه بنوشتهٔ وزیر ودیگر بزرگان ازوتاله برخواسته بااطمینان خاطر داخل لاهور شده مردم شهر وبزرگان دربار پذیره اش کرده در سمن برجش فرود آوردند وبمجرد وصول برمسند حکومت نشسته مادر نونهال سنگهه را که چهار ماه از حکومتش گذشته بود درسرائیکه نشیمن داشت نظر بند فرمود وپس از چندی خدمهٔ خودش را امر کرد که شب هنگامی در خفا بالش بر دهنش نهاده بحبس نفس هلاك ساختند وپس ازان شیر سنگهه بعیش وعشرت حکومت همیکرد تا که از دهیان سنگهه وزیر دلگیر شده خواست دیگر را در مقابل او بروی کار آورده دستش را از کار وزارت کوتاه کند چنانچه سردار لهنا سنگهه واجیت سنگهه والیان سند را بهمین اراده نوازش می نمود ودهیان سنگهه وزیر بفراست از مافی الضمیر او دریافته خفیةً لهنا سنگهه واجیت سنگهه را اغوا کرده بدیشان اظهار والقا نمود که در مکنت واقتدار شما وشیر سنگهه فرقی بدیدار نیست میباید اورا عزل کرده بکار سلطنت پردازید وایشان از خیال خام گفتار اورا پخته دانسته درکمین کارشدند تا که درسال ۱۸۴۴ هزاروهشتصدوچهل وچهار میلادی شیر سنگهه از لاهور چندی برای سیر وتفرج بیرون شده در نواحی قریبهٔ لاهور چند روزه ییلاق گزید ودر وقت بیرون شدن از شهر لهنا سنگهه واجیت سنگهه را تاکید کرد که هریك صد سوار نوکر گرفته درسیرگاه آورده سان بدهند وایشان پس از فراهم کردن سوار در شب بدهیان سنگهه اظهار کردند که فردا در وقت عرض دیدن سوار شیرسنگهه را خواهیم کشت چنانچه درروز موعود دهیان سنگهه وزیر درسمن برج توقف کرده نزدشیر سنگهه نرفت وآن دو تن که کمر بستهٔ قتل او بودند سواران خود را آراسته نزد شیر سنگهه بردند وسواران‌را از سراپرده دور داشته خود داخل سراپرده شدند وشیر سنگهه تفنگ لهنا سنگهه‌را که جهت سان دادن بعزمیکه در دلش بود پر کرده در دست داشت وصف کرده طلبید که مشاهده کند وی دهن آنرا بدست شیر سنگهه نهاده آهسته کلنگش را بالا کشیده کشاداد و گلولهٔ آن بسینهٔ شیر سنگهه خورده هلاکش ساخت بعد لهنا سنگهه سرش را بریده واز موی آن گرفته بااجیت سنگهه از سراپرده بیرون شده باسواران خود داخل باغیکه نزدیك بار گاه شیر سنگهه که پرتاب سنگهه پسر ده ساله اش درانجا بود شده اورا نیز کشته سرش را اجیت سنگهه بریده واز مویش گرفته هردو تن باسواران شان رو بشهر نهادند وچون بدروازهٔ سمن برج رسیدند بنا بوعدهٔ که بدهیان سنگهه داده بودند او استقبال کرده خود سندی بسیار نمود وهردو تن قاتلان شیر سنگهه وپسرش از اسپ فرود گشته باهم رو بدروازه نهادند وچون بنزدیك دروازه رسیدند لهنا سنگهه ودهیان سنگهه یکی مردیگر را تکلیف بسبقت دخول

(۱) کور بفتح کاف بکیش هندوان نام ملك یعنی پادشاه

باب کرده آخر الامر دهیان سنکهه از الحاح واصرار لهنا سنکهه سبقت کرده داخل دروازه شد ولهنا سنکهه بغتنکه کشیر سنکهرا کشته بود دربشت اوزده اورانیز بکشت وهردوتن داخل قلعه کردیده این خبرفتنه اثر در افواه سمر کشته بهراسنکهه بسر دهیان سنکهه مقتول رسید واو برهنه‌پا ریسمانی بکردن انداخته ازراه خون خواهی بدرش داخل چهاونی سپاه واقع موضع میان میرصاحب شد و افسران سپاه‌را جمع کرده ماجرا بازداشت وباچشم کریان استدعای انتقام خون پادشاه‌و پدرش و پدر خود کرد و تمامت افواج ازین قضیه دردناك کشته چون بحر مواج روی قتل وتاراج بسوی قلعهٔ سمن برج نهاده دروازهٔ آنرا که بسته بودند برشکسته داخل قلعه شدند وجنك خفیف روی داده لهناسنکهه را بکشتند واجیت سنکهه که خودرا درکلخن حمام پنهان کرده بود بعد از تفحص واقف حال اوشده هیزم بدهن کلخن افروخته هلاکش ساخته جسدش را بیرون کشیده سرش‌را بریدند ودرخانهٔ نهاده هریك داخل آنخانه شده‌خیو همی‌انداخت‌ونفرین همیکرده بلکه‌همی‌زدو حوادث‌مذکوره‌درسال ۱۸٤٤ هزارو هشتصدو چهل‌و چهارمیلادی حادث‌کشته بس‌ازان هیراسنکهه دلیب سنکهه بن مهاراجه رنجیت‌سنکهرا برمسند حکومت نشانیده خودش بار و زارت بردوش کرفت وهمچنان بس از چندی جواهر سنکهه نام خالوی دلیب سنکهه فوج را برانکیخته هیراسنکهه را بکشت وخودش زمام وزارت برکف کرفت وبعد از چندی اونیز از دست فوج کشته شده لعل سنکهه نام توشه خانه دار یعنی صندوقدار لقب راجه و منصب وزارت یافت واو از واهمهٔ اینکه مبادا بمثابهٔ دیکران کشته شود دیدبار عام اظهارو تجویز محاربه را بادولت انکلیس اشتهارداده‌وسپاه نظام‌را امرکرد که جانب فیروزپوررهسپرشود چنانچه‌درروزبیست‌و سوم ماه‌نومبرسنه ۱۸٤٥ هزاروهشتصدوچهل‌و پنج عیسوی لشکر سکهه جانب فیروز پور از سهل (۱) وصعب زمین مرور کرده ازدریای ستلج عبور نمودند (۱) سهل زمین هموار و زعو صعب زمین سخت

ولاردهاردنك کورنرجنرال‌هند آکاه شده درروزسیزدهم ماه دسمبر سال‌مذکور اشتهار کرد که چون فوج سکهان ازمعاهدهٔ سال ۱۸۰۹ هزارو هشتصدونه میلادی عدول کرده ازدریای ستلج درکذشته بردولت انکلیس لازم ومنحتم کردانیده است که لشکرفرستاده ایشان رادفع کند وبس ازشیوع اشتهار مذکور افواج ضروریهٔ هندرا بسرعت وتعجیل هرچه تمامترفراهم آورده حکم جنك داد وجانبین درروز هجدهم ماه دسمبر سنه هزارو هشتصدوچهل‌و پنج مذکور در موضع مدکی باهم ملاقی شده هفده ضرب توپ سکهان بدست تصرف سپاه انکلیس افتاده خود ایشان مغلوب کشته رو بهزیمت نهادند ودوباره کروه سکهان را غیرت کیربیان کیرشده درموضع فیروز شهرباهم در آویخته فراوان خونها ریخته کشت وآخرالامر راجه لعل سنکهه باهفتادو سه ضرب توپ دست کیروغنیمت انکلیسان شد وهمچنین روزبیست وهشتم ماه جنوری سنه ۱۸٤٦ هزارو هشتصدو چهل و شش میلادی مطابق سال ۱۲٦۲ هزارو دوصدو شصت ودوی هجری درموضع علی‌وال معروف به‌الی‌وال طرفین راقتال وجدال‌دست داده ایضاً لشکر سکهان پشت به‌جنك داده بارتجورسنکهه سالارایشان روبکریز نهادند وبسیارتن ازایشان غریق دریای فنا کشته پنجاه ضرب توپ بتصرف انکلیسان درآمد وبس ازان درروز دهم ماه فروری سنهٔ مزبوره در موضع سراهون تلاقی فئتین رخ داده سردار شام سنکهه وجمعی از اعداد سپاهش بقتل رسیده ماقی شکست یافتند ودیکرروبجنك نهاده ازین‌اتفاق سکهان فتوح عدیده حاصل انکلیسان شد والا هرکز فوج اندك انکلیس برلشکر بسیار سکها ظفر نمیافت بهرحال لاردها ردنك کورنر جنرال بس از حصول فتح داخل لاهور شده راجه دلیب سنکهه بن مهاراجه رنجیت سنکهه شورش وسرکشی افواج را درنزداو باعث فساد اظهار کرده عذر تقصیر خواست و معفو شده درروزنهم ماه مارچ سنه ۱۸٤٦ هزاروهشتصدوچهل‌و شش عیسوی عهد نامهٔ جدید درین جانبین تحریر یافته بعوض اخراجات جنك و کستاخی سکهان ملك جالند رود و آب و کشمیر وهزاره‌وجمیع ودیکر کوهستان بحکومت دولت انکلیس متعلق کشت وباقی ولایات پنجاب بمهاراجه دلیب سنکهه واکذاشت شد ونیز بر طبق خواهش دلیب سنکهه والی پنجاب یکتن رزیدنت یعنی وکیل امور سیاسیه درپنجاب مقرر کردید وچندتن اسسٹنت رزیدنت یعنی نائب وکیل امورسیاسیه در اضلاع وسطی پنجاب جهت انتظام مملکت ورفاه حال رعیت مأمور شدند واز جمله جارج لارنس در پشاور وهربرت ادوردس بمقام دیرجات و موضع

بنو ناظم وحاکم معین شدند و هر کدام در مقام مأموریت خود رفته بر طبق قانون سیاسی بنظم ونسق برداخته بتدبیر وصرف زرکثیر روی دل تمامت رعایارا جانب دولت متبوعهٔ خویش کرده سکهان را بجز نام دیکر بادهٔ مهامی از حکومت درکام نکذاشتند و چون بتقریب عهد کرده بودند راه مخالفت بیمودن نیز نمی توانستند تا که ازکارکذاری وحکم رانی انکلیسان بجان رسیده مصدر شورش شدند چنانچه ذکر میشود

وقایع سنه ۱۲٦٤ مطابقت هر دوسنه تخمینی است

﴿ وقائع سال ۱۲٦٤ هزارودویست وشصت وچهار هجری ﴾

درینسال (۱) که‌مطابق بود باسنه ۱۸٤۸ هزارو هشتصدوچهل‌وهشت‌میلادی سکهان‌بلوای بزرکی ازفقار خاطریکه نسبت بدولت انکلیس داشتند در پنجاب بربای کردند وازهمه پیشتر دیوان مول راج نامی درملتان دست‌بفتنه برده دوتن ازانکلیسان را بکشت وازسمر کردیدن اینخبرچترسنکهه در چج هزاره دامن‌زن آتش فسادکشته درپشاور سپاه سکهان برجنرال جارج لارنس بشوریدند و او بازوجهٔ خویش از پشاور جانب شاه درهٔ لاهور راه فرار پیش کرفته نزد سردار سلطان محمد خان که وقتی‌سر هنری لارنس برادرش بوی احسانی کرده‌بود رفت که‌پاس احسان او حمایتش کند اما سردار سلطان محمد خان ننك افغانی خود ورفتار برادراورا دربرابر احسان‌رنجیت سنکهه وفرزندانش که بغایت تفقد نموده بودند بهیچ نشمرده درروز سوم ماه دسمبر سنه ۱۸٤۸ هزاروهشتصد وچهل‌وهشت میلادی مطابق سال ۱۲٦٤ هزار و دوصدو شصت‌و چهار هجری زن و شوهر هردوتن را بدست سکهان سپرد وازین کارسردار سلطان محمد خانرا زیاده‌تر درنزد سکهان پایهٔ اعتبار ارتقا یافته باعتماد و واسطهٔ او از امیر کبیر که باهم برادر ویك سپهر رادواختر بودند خواهش معاونت کرده بااو قرار دادند که اکر امیرکبیر درمحاربهٔ ما بادولت انکلیس معاون ودستکیر شده یاری دهد هرآینه پشاور ودیره‌جات را بابعضی ولایات پنجاب که ضمیمهٔ افغانستان ومضافات آن بوده‌اندباسم نعل بهابس از قبضهٔ دعوی سپرده کارکذاران وی کنیم تابقرار سابق بمملکت افغانستان منضم باشند وازین اظهار واقرار عرض برداز حضور امیر کبیر شدند

ذکر لشکر کشیدن امیر کبیر جانب پنجاب

﴿ ذکر لشکرکشیدن امیرکبیر ﴾

(از راه یاری ومددکاری سکهان جانب پنجاب)

جون عرائض سردار سلطان محمد خان از مطالعهٔ کار کنان پایهٔ سریر سلطنت شرف کذارش یافت امیر کبیر نظر باینکه تاکنون ولایات پنجاب درتصرف سکهان بود ودرمتصرف شدن آنها ومداخلت کردنش درعهد نامهٔ دوستی خاتمهٔ دولتین‌افغانستان وانکلیس‌مندرج‌نبود‌تصمیم عزم‌کرده لشکرکران ترتیب‌داده باسردارغلام‌حیدرخان وسردارمحمدا کرم‌خان که‌هردوتن‌ازترکستان وجلال‌آبادبفرمان‌طلب حاضرحضور شده‌بودند وسردار شمس‌الدینخان وسردار شاه دوله خان از کابل روبراه نهاده بسرعت سحاب وشتاب شهاب وارد پشاور شده از آنجا نیزدرنك نکرده آهنك قلعهٔ اتك فرمود وبس ازوصول درقلعهٔ اتك توقف کزیده ترك پیش‌رفتن نمود وازانسوی کرنیل سرهربرت ادوردس که درخلال احوال مذ کور درتسخیر ملتان مشغول‌بود وتاانوقت سه‌دفعه بمحاربه برداخته فتحیاب شده روی تسخیر جانب کجرات نهاده بود چترسنکهه وشیرسنکهه از امیر کبیر کمك درکجرات خواستند واو سردار محمد اکرم خانرا باسردار شمس‌الدینخان وسردار شاه دوله خان وپنجهزار سوار کزیده از قلعهٔ اتك روانهٔ کجرات نموده ایشان قبل ازانکه سرهربرت ادوردس راه بدانجا نزدیك کرده رزم آرا شود وارد کجرات شده شیرسنکهه‌وچترسنکهه‌ازراه اعزازواکرام بذیره واستقبال‌کرده‌مقدم ایشانرا کرامی داشته نیك بنواختند‌واز سردارمحمدا کرم خان التماس‌نمودند که همین‌قدرنام یاری ومدد کاری‌امیرکبیر کافیست که ازکابل تاقلعهٔ‌اتك تشریف آورده وشمارا باپنجهزار سوار روانهٔ اینجا نموده دیکر تکلیف نامرعیست میباید باهمراهان وسواران خویش درهنکام کار زار بکنار حربکاه ایستاده نظارهٔ جنك نمایند وسردار محمد اکرم خانرا این سخن او از شجاعت درطبیعت ناکوار آمده دروقت‌تسویهٔ صفوف جانبین آهنك‌جنك کرده درننکرا درحوصلهٔ خویش ننك‌شمرد

و هرچند چتر سنکهه از محاربه منع کرده اصرار بر تقاعدش نمود سردار محمد اکرم خان بکوش قبول جانداده رو بمقابله نهاد و در روز بیست و یکم فروری سنه ۱۸۴۹ هزار و هشتصد و چهل و نه میلادی مطابق اوائل سال ۱۲۶۵ هزار و دویست و شصت و پنج هجری باتفاق سکهان با انکلیسان در آویخته خون بسیار در معرکهٔ کارزار بریخت و کشش و کوشش بسیار کرده آخرالامر از بی ثباتی همراهان و پیروانش پشت بدشمن داده رو بهزیمت نهاد و از مغلوبیت‌شدن سردار محمد اکرم خان و پیروانش لشکر سکهان را نیز شکست روی داد و انکلیسان فتح حاصل کرده بمراد دل واصل شدند و چتر سنکهه با شیر سنکهه در راولپندی حلقهٔ اطاعت انکلیس را بکوش قبول نهادند و تمامت محالات و ولایات محکومهٔ رؤسای سکهه‌را تغلبا متصرف شدند و از آنروز تاکنون جهانی بحکومت پنجاب و پشاور و غیره پرداخته کسی متعرض حال دولت انکلیس نکشت و امیرکبیر زمام مهام مملکت‌را بدست دولت مزبور مشاهده کرده بی آنکه چیزی بکوید یا طریق مجادله با دولت موصوف بپوید از اتک در شاه درهٔ لاهور رفته سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان و سردار سعید محمد خان برادرانش‌را با فرزندان را و عیال و اطفال ایشان از آنجا برداشته راه مراجعت جانب کابل برگرفت و چون وارد جلال آباد شد باندیشهٔ اینکه مبادا انکلیسان امدادش را نسبت بسکهان بهانه ساخته متعاقباً داخل مملکت افغانستان شوند درنک فرمود و پس از چندیکه حادثهٔ از جانب انکلیسان رخ نمود باطمینان خاطر از جلال آباد حرکت کرده تشریف فرمای کابل شد و ولایات شرقی افغانستان از تاریخ مذکور در تصرف دولت انکلیس درآمده تاکنون شصت و هفت سال است که رحل حکومت و طرح عمارت در پنجاب متعلقهٔ سابقهٔ افغانستان و کشمیر و پشاور و دیرجات انداخته کسی متصدی نکردیده است

واقعات سنه ۱۲۶۵ و فتح ترکستان

«وقایع سال ۱۲۶۵ هزار و دویست و شصت و پنج هجری»

(و تسخیر ترکستان صغیر)

در ینسال پس از مراجعت قلعهٔ اتک امیرکبیر را خیال فتح و تسخیر ترکستان صغیر در ضمیر جای کیر کشت سردار محمد اکرم خان سومین فرزند ارجمندش را بتسخیر ترکستان نامزد فرموده لشکر کرانی باهردو فوج پیادهٔ وزیر محمد اکبر خان مبرور که متعلق بسردار غلام حیدر خان شده بودند بر کابش تعین نمود و سردار محمد اکرم خان براه افتاده چون پا بنهاد خاک بامیان کشت میران ترکستان آکاه کشته از بلخ و مزار شریف و شبرغان و اندخود و تاشقرغان و غیره قصبات و ایلات باجمیت بسیاری روی مدافعه بسوی ما میان نهاده وارد سیقان شدند و قلعهٔ سرسنک را بمردان کار و دلیران کارزار محکم و استوار کرده باهنک جنک درنک نمودند و ازین سوی سردار محمد اکرم خان میرزا عبدالسمیع خان را از یکطرف و نائب ذوالفقار خان را از دیگر جانب باافواج پیاده امر صعود کردن بجبال شامخه که بهردو طرف راه واقع‌نداده خود باسوار کشادهٔ درانیه و غلجائیه و قزلباشیه طریق مقابل اختیار کرده رهنورد نبرد کشت چنانچه ابطال رجال از قلل جبال دهن توپ و تفنک قتال کشوده از پیش رو سردار محمد اکرم خان ظهور شده کار را بر تراکمه (۱) و اوزبکیه بغایت تنک ساختند و از کشش و کوشش دلیران جنک مجال درنک در ترکان نمانده مغلوب و پراکنده کشته هرکدام راه مقام خویش برگرفتند و سردار محمد اکرم خان پس از حصول این فتح از راه درهٔ صوف بیمانعی داخل ترکستان کردیده مژدهٔ فتح‌را معروض پایهٔ سریر سلطنت نموده توقیع ظفر از حضور اعلیحضرت امیرکبیر بنامش صادر کشت و در شهر بلخ فرود آمده رحل اقامت کشود بعد هریک از میران ترکستان باتحفه و هدیهٔ شایان حاضر حضور سردار محمد اکرم خان همی شده فرمان پذیر همی کردید و تمامت بزرکان چون ایشان اوراق میر بلخ و نماك و ایشان صدور میر آقچه و میر حکیم خان والی شبرغان و میر بابابیک رئیس آی‌بیک و غضنفر خان سالار اندخود و کنجعلی بیک مهتر خلم یعنی تاشقرغان و محمودخان داور سرپل و شاه مرادبیک مرزبان قطغن همه سر برخط فرمان نهاده مطیع و منقاد کشتند و همکنان پیش کشها از حضور سردار محمد اکرم خان کذرانیده مخلع و سرافراز بمساکن خویش مراجعت کردند و چون اول کار و ابتدای تسخیر آن دیار بود مالیهٔ اندك اندك بر اراضی و عقار ایشان مقرر شده پارهٔ از مالیات هر ولایت و شهری را بمیران آن برسم جاکیر معین داشته تمامت ایشانرا خورسند و رضامند ساخت و بوضع نیکو طرح حکومت

(۱) تراکمه جمع ترکمان

انداخته مطابق دستورالعمل امیرکبیر که از حضور اعلیحضرتش بنام او اصدار یافت بنظم و نسق ترکستان پرداخت

واقعات هرات و سرکذشت یار محمد خان وزیر

«ذکر واقعات هرات و سرکذشت وزیر یار محمد خان»

در خلال احوال سال ۱۲۶۴ هزار و دو صد و شصت و چهار که بشرح رفت بماه شوال ایام عمر اعلیحضرت محمد شاه قاجار سپری شده ولیعهد دولت ناصرالدین شاه بتخت سلطنت جلوس نمود و چون ختم فرمان روائی پادشاه مرحوم مذکور و بدو حکم فرمائی سلطان مزبور بود حسن خان سالار و جعفر قلیخان کرد که در زمان حیوة آن پادشاه خلد آرامکاه سر فتنه می‌جنبانیدند در مشهد مقدس رایت خودسری افراشته تیغ خلاف بروی حمزه میرزا والی خراسان از غلاف کشیدند و آخرالامر توان مقاتلت را با او که مأمور تنبیه و تهدید ایشان شد در خود ندیده از مشهد فرار کردند و در سرخس نزد اراش خان رئیس آنجا پناه برده قرار کرفتند تا که از سبب فوت محمد شاه فرصت یافته مردم تراکمهٔ سرخس‌را در فتنه باخود یار ساخته بر سر مشهد بتاختند و جعفر قلیخان در وقت روی ترکتاز نهادن سالار جانب مشهد بامر او در هرات نزد وزیر یار محمد خان آمد که او را نیز چون اراش خان باخود یار و انباز طغیان سازند و آنگاه که سالار بنزدیک مشهد رسید از آنسوی فوج پیادهٔ همدانی و افشار نافرمانی کرده دست بتاراج شهر و بازار کشودند و از جمعی علماء و اعیان مشهد مکتوبی بحسن خان سالار فرستاده طلب مشهدش کردند که شاید او دست غارت افواج حمزه میرزا را از تاراج مال و منال مردم شهر باز دارد چنانچه او نامهٔ مردم مشهدرا بر طبق مرام خویش دیده بدون تشویش با اراش خان و قوشیدخان سرخسی و دو هزار سوار ترکمان داخل شهر مشهد مقدس شد و مقارن این حال وزیر یار محمدخان حکمران هرات بالتماس جعفر قلیخان که در نزدش برای طلب کمک و امداد آمده و او بالشکر شایان جانب مشهد براه افتاده بود باهم وارد نواحی مشهد شدند اما وزیر یار محمد خان که در ظاهر لوای معاونت حسن خان سالار و جعفر قلیخان افراشته بود و در باطن روی دل بسوی دولت داشت از راه خفا میرزا بزرك خان‌را نزد حمزه میرزا که در ارك مشهد محصور سالار بود فرستاده پیام داد که من از راه نصرت و یاری حسن خان سالار از هرات درین دیار نیامده بلکه بامداد شما درین مرحله قدم نهاده ام که دست فتنهٔ اورا کوتاه سازم و هم برخلاف این پیام بطرز فریب مکتوبی نوشته بسالار روان کرد که فردا در شهر داخل میشوم میباید فرودکاهم معین باشد که درانجا نزول کنم و حسن خان سالار چهارباغ اندرون شهر مشهد را معین داشته یزدان بخش میرزا و علماء و سادات و بزرکان شهر را باستقبال وزیر یار محمد خان کماشت و چون خبر یافته و آکاه شده بود که وزیر یار محمد خان را با حمزه میرزا راه موافقت درمیان است امر کرد که لشکر شایانی باپذیره کیان از شهر بیرون روند تا کر او رو بشهر آرد مقدمش‌را کرامی داشته بعزت و احترام آورده در منزلکاهیکه برایش معین کردیده فرود آرند و اکر طریق ارك کرفته راه موالفت جانب حمزه میرزا پیماید مانع کشته بازوی همت بردفعش کشوده نکذارند که بدو پیوندد و وزیر یار محمد خان از حیلهٔ که اندیشیده بود بجعفر قلیخان کفت که من باید اول بارك در شده آن را متصرف شوم بعد باطمینان خاطر بشهر درایم و او که از کیدوی آکاه نبود سخنش را پذیرفته مانع از اراده اش نشد و تا بموضع انفصال راه ارك و شهر باهم راه پیموده بعد راه شهررا فرو کذاشته طریق ارك برکرفتند و از ارك نیز ابراهیم خلیل خان و عبدالعلیخان با فوج نظام و توپخانه بامر حمزه میرزا باستقبال وزیر یار محمدخان بیرون شدند و مردم شهر چون این بدیدند بسخن سالار که بدیشان کفته بود چنانچه آنفاً مرقوم کشت روی ستیز جانب وزیر یار محمد خان نهاده باهم در افتادند و وزیر یار محمد خان جنك کنان خودرا بجماعهٔ پذیره آیندکان ارك رسانیده با ایشان داخل ارك شد و حسن خان سالار با مردم شهر از پیوستن وزیر یار محمد خان بحمزه میرزا شهد تمنای خودرا بدل بزهر دیده مأیوس شدند و وزیر یار محمدخان جعفر قلیخان‌را محبوس در نزد خود نکاهداشته بکنار لشکرکاه حمزه میرزا جداکانه فرودکاه ساخت و پس از دو روز چون کار از تنکی علوفه بر لشکر حمزه میرزا دشوار شده بود سواران افغان را که از هرات باخود برده بود برداشته راه تحصیل آزوقه جانب قریهٔ کلستان برکرفت و از آنجا مقداری از غله در اردو رسانید و این کردار وزیر یار محمد خان زیاده تر باعث اعتماد حمزه میرزا بر اتحاد او شد و همچنین پس از چند روز

باز باراده رسانیدن غله از ارک بیرون شتافته وحسن خان سالارش دور از اردو یافته جمعی از مردم شهر را بمحاربه گماشته جنگ سخت واقع گشت ودر آخر کار تابعان وزیر یار محمد خان مغلوب گشته پشت بکار زار دادند وحمزه میرزا از هزیمت او آگاه گردیده عجالةً فوج وتوبخانه از ارک بمعاونت او فرستاده سالماً بارکش در آورد وبعد ازین هزیمت اقامت وزیر یار محمدخان درجنب مشهد بصعوبت انجامیده باحمزه میرزا بمشورت پرداخته صلاح کار را بدان قرار دادند که از مشهد باهم راه هرات بر گرفته ایام زمستان را درینجا بسر برند تاناصرالدین شاه کار جلوس ونظم سلطنتش را راست نماید آنگاه بساز وبرگ آراسته روی بسوی مشهد نهند چنانچه باهم از مشهد عازم هرات شدند ودرینوقت جعفر قلیخان که گرفتار بند ونکال بود بخود اندیشیده خلاصی خویش را از روی تدبیر چنین قرار داد که از زندان پیام بحمزه میرزا فرستاد وبسو گند های غلاظ وشداد عهد در میان نهاد تا از حبس رهائی اش داده بشهرش فرستد که پنج صد اشتر آزوقه با صدراس اسب وصد راس قاطر بوی روانه دارد تا بآسانی رهسپار هرات شود وحمزه میرزا که از همه جهت عسرت وپریشانی برایش رخ داده بود پیمان وپیام اورا بگوش قبول شنیده اززندانش رها فرمود وبصوابدید وزیر یار محمد خان وابراهیم خلیل خانش خلعت فاخر عطا کرده بشهرش فرستاد واو بعهدیکه کرده بود وفا نتوانسته بعد حمزه میرزا ووزیر یار محمد خان آنقدر که توانستند عمارات ارک را ویران کرده اتوابی را که حمل ونقل آنها دشوار می نمود از عراده فرود آورده چوب آلات آنها را تمام بسوختند که دست یار حسن خان سالار نشوند وراه برگرفتند وسالار باجعفر قلیخان تعاقب نموده بی نیل مقصود برگشتند وازمشهد باراده اینکه هرگاه سپاهی ازطهران مأمور خراسان شود دفع کنند بالشکریکه داشتند راه رباط نشابور برداشته درانجا اقامت گزیدند وحمزه میرزا ووزیر یار محمد خان باردوئیکه همراه داشتند درنواحی جام رسیده بهادر خان را که دروقت راه پیمودن وزیر یار محمد خان جانب مشهد کسانش را اسیر ودستگیر کرده بود ازراه انتقام اورا درقلعهٔ فریمان محصور کرده تایازدهم ماه ذیحجهٔ سال ۱۲٦٤ هزارو دوصد و شصت و چهار هجری بدور قلعهٔ موصوفه بسر بردند تاکه بهادر خان طالب امان شده علوفهٔ لشکر را بذمه گرفت آنگاه حمزه میرزا امان داده عفوش کرد بعد از آنجا راه هرات درنور دیده چون وارد منزل شبش شدند بنابر آنکه در آنجا چوب وجنگل بسیار است اقامهٔ ایام زمستانرا حمزه میرزا از وزیر یار محمد خان درمنزل مذکور التماس کرده پس از پذیرفتن او در آنجا قشلاق گزید ووزیر یار محمدخان درهرات آمده بیست وپنج هزار روپیه وهزار خروار غله برسم قرض نزد حمزه میرزا فرستاد واوازنیمهٔ محرم سال ۱۲٦٥ هزارو دوصد وشصت و پنج هجری تا آخر ماه ربیع الثانی مدت سه ماه وپانزده روز درشبش بسر برد تاکه سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بامر اعلیحضرت ناصرالدین شاه از طهران راه تنبیه وتهدید حسن خان سالار برگرفته خبر توجه او جانب مشهد سمر گشت حمزه میرزا لشکر خویش را از آنجا جانب مشهد کوچ داد ووزیر یار محمد خان حیار خان الکوزائی را باهزار سوار افغان برکاب او گماشت واین رفتار وزیر یار محمد خان مطبوع شاه ایران گشته ازدولت ایران چهار ضرب توپ و خطاب ظهیرالدوله گی یافته راه مودت و موالاتش بدانسو مفتوح شد

وقائع سال ۱۲٦٦ وشورش میران ترکستان

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وشصت وشش هجری ﴾

(وشورش میران ترکستان)

چون ازحسن حکومت سردار محمد اکرم خان ونظم ونسقش در مملکت ترکستان دست جور میران آنجا ازستم کوتاه گشته ازگرفتن مال ومنال مظلومان بازداشته شد همگنان دربلدهٔ آقچه جمع گردیده شورش آغاز کردند و باسردار محمد اکرم خان و سردار محمد شریف خان که بامر امیر کبیر ازکابل جهت اقامت درنزد اورفته بود طرح محاربه انداختند وچنان حمله ها وترکتازهای پی درپی برایشان نمودند که ایشان بستوه آمده عرض پرداز حضور امیرکبیر شده کمک خواستند وامیر کبیر ازعرض والتماس هردوتن پسرانش سردار غلام حیدر خان را

باسردار محمدامین خان وسردار شجاع الدوله خان ولشکر شایان ازسواره وپیاده واتواب آتش فشان ازکابل جانب ترکستان گسیل فرمود وچون ایشان وارد آی بیک شده فرود آمدند آقسقالان محال قطغن که هنوز چنانچه باید نزد سردار محمد اکرم خان نشده سر درخط فرمان ننهاده بودند اینوقت ازراه دوراندیشی و عاقبت بینی هدایا وتحف شایسته بصحابت اشخاص سالخوردهٔ ریش سپید نزد سردار غلام حیدر خان فرستاده از شرفیاب نشدن بحضور سردار محمد اکرم خان عذر و عفو تقصیر خواستند و سردار غلام حیدر خان تحائف ایشانرا پذیرفته وبآب تسلی غبار خوف را ازدامن ضمیر ایشان رفته وشسته فرستادگانرا مخلع ساخته بامنشور ملاطفت دستور رخصت مراجعت داد واز مشاهدهٔ اینحالت میران فتنه جوی مفسده خوی نیز هراسناک شده پراگنده شدند وهرکدام از مسکن ومقام خویش تحفه وهدیهٔ برداشته ازراه اطاعت پیش آمدند وازسردار غلام حیدر خان التماس عفو تقصیر نموده تسلی ودلجوئی همی یافت وبخلعت دیبا وجامهٔ زیبا سرافرازی یافته پس ازرخصت یافتن جانب مسکن خود همی شتافت وازجمله محمود خان والی سابقهٔ سرپل وایشان صدور حکمران آقچه وایشان اوراق مبلغ هرسه تن راکه زیاده تر بانی فساد ومبانی عناد بودند سردارغلام حیدر خان خواست که نزدخود نگاهداشته هنگام مراجعت ازترکستان ایشانرا برداشته بکابل آرد اما سردار محمداکرم خان دربارهٔ دوتن دیگر چیزی نگفته از نگاهداشتن محمود خان سردار غلام حیدر خان را مانع گردیده گفت که هر چند محمود خان مخفی ودشمنی پرداخته مارا مضطر ومضطرب ساخت بازهم ازبردنش درکابل بودنش بترکستان اولی است زیرا که ازدرمسالمت پیش آمده دیگر پیرامون مخالفت ومباینت نخواهد گشت دیگر اینکه مردتجربه کار است میباید درین دیار باشد خلاصه هردو برادر عرض پرداز حضور امیرکبیر شده هریک استصواب رأی خویش بجستند وامیر کبیر منشوری بنام هردوفرزند ارجندش مرقوم ومرسول فرمود که چون سردار غلام حیدرخان پس ازنظم ونسق ترکستان بکابل برگردد و سردار محمد اکرم خان درانجا برای حکومت بماند پس هرچه درچنین امور رأی او صواب بندارد بی شك وریب پسندیدهٔ شریعت سلطنت وحمایت اهل مملکت خواهدبود وپس ازوصول این حکم سعادت شمول سردار غلام حیدر خان متعرض نقل دادن مکان دیگرمیران ترکستان نشده ایشان اوراق وایشان صدوررا باعیال واطفال ومنسوبان ایشان باخود برداشته درکابل آورد وازحضور امیرکبیر منزل ومأوی وخرج مکفی برای شان معین ومقرر گشت وپس ازمراجعت سردار غلام حیدر خان مردم محال قطغن آتش بغی را دامن زن شدند

ذکر تمرد مردم قطغن ووفات سردار محمد اکرم خان

﴿ ذکر بغاوت مردم قطغن ﴾

(ورحلت سردار محمد اکرم خان)

چون سردار غلام حیدر خان از ترکستان بکابل باز گشت فرمودمردم محال قطغن که ازخوف اوتحفه وهدیه چنانچه رقم شد نزدش فرستاده سردر تحت فرمان نهاده بودند ایمن گردیده از دادن مال دیوانی و خراج سلطانی سرباز زده تمرد ورزیدند وسردار محمد اکرم خان بالشکر شایان از مزار شریف بعزم سرزنش آن مردم نکوهیده منش خیمه بیرون زده چون وارد تاشقرغان شد سردار محمد شریف خان حکمران آنجا پذیره کرده مراسم مهمانی برادرانه بتقدیم رسانید وهم در آنجا امراض سه گانهٔ سل ودق وذات الجنب که بعضی ازامراض مذکوره ازدیرگاه لازم حالش بود بشدت رونهاده ایام عمر گرانمایه اش سپری شد وبعمر سی وسه سالگی بسال ۱۲٦٦ هزار ودوصدو شصت وشش هجری بدرود جهانفانی کرده درجنب مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه واقع مزارشریف مدفون گشت وامر گوشمالی مردم قطغن ازسبب فوت آن مرحوم بتعویق افتاد وسردار شهنواز خان پسر دوازده سالهٔ مبرور مذکور درجای پدر مغفورش بمسند ایالت ترکستان برنشست وبتوسط سردار محمد شریف خان عم مکرمش اجرای کار حکومت نمودن گرفت تاکه خبر کربت اثر فوت شهزاده گوش خراش امیرکبیر شده پس ازطی بساط سوگواری وخاموش کشتن جوش وخروش فاتحه خوانی وماتمداری سردار محمد افضل خان اولین فرزند برومند اعلیحضرت شهریاری که قدم بمرحلهٔ سی وشش سالگی نهاده بود ازحضور پدر نیکو سیرش بایالت ترکستان سرافرازی یافت وچون مالیات علاقهٔ زرمت که تااینوقت درتیول مؤنتش بود و کفایت

امر معیشتش نمی نمود بعض مالیات ترکستان جایکیر مخارجش معین کشت وسردار شهسوار خان بفرمان طلب در کابل آمده شرف دست بوس حاصل کرد وسردار محمد افضل خان وارد مزار شریف شده بحکومت پرداخت

﴿ ذکر فتنهٔ محمود خان سرپلی ﴾

(ومراجعت سردار محمد شریف خان)

ذکر فتنهٔ محمود خان سرپلی وباز کشت سردار محمد شریف خان

مقارن اشغال محمود خان سرپلی مردم قطغن را برحال بغاوتش استوار دیده و کار کذاران پایهٔ سریر سلطنت را از کرفتاری دردیکر امور مهمهٔ مملکت متوجه بکوشمالی مردم مذکور ندیده مکنت امارت درخیالش زبون آمده سر ازجیب تمرد بر کشید وباتفاق فتنه جویان اوزبکیه آقچه را متصرف شد وسردار محمدافضل خان باسردار محمد شریف خان لوای مدافعه برافراشته باتفاق میرحکیم خان شبرغانی وغضنفر خان اندخودی وجه همت بقلع او کماشتند ومحاربات عدیدهٔ شدیده بوقوع پیوسته آخرالامر محمودخان دستکیر کشت وبمکافات کردارش بیاسا رسید وفتنه که برانکیخته بود بخوابید وامیر کبیر از عرض مژده رسانی فتح سردار محمد افضل خان که درذیل آن ازمعاونت ویاری وصداقت واخلاص شعاری میرحکیم خان شبرغانی ومیرغضنفرخان اندخودی نیزمعروض داشته بود خدمت ایشان را ضائع نساخته نیک بنواخت چنانچه خلعت وخطاب نظام الملکی ومنشور حکومت شبرغانرا بنام میرحکیم خان وخلعت ولقب امین الدوله وفرمان حکومت اندخودرا باسمی غضنفر خان بجائزهٔ خدمتیکه کرده بودند ازراه عطا درترکستان بدیشان فرستاد وهم ازحضور نکین خاتم غضنفر خانرا بدین سجع مزین ومنقر فرموده از طریق لطف روانه نمود

ز الطاف امیر داد کستر امین الدوله شد میرغضنفر

وبعدازان سردار محمد شریف خان کهسردار غلام حیدرخانش بسبیل تبدیل دوساله بحکومت تاشقرغان مأمور فرموده قرار داده بود که پس ازدوسال سردار محمد امین خان بجایش دوسال دیکر اقامت وحکومت نموده همچنین هریک ازهردوتن پی هم دودوسال بحکومت بسر برند راه کابل بر کرفته سردار محمد امین خان بعوض او ازحضور امیر کبیر درتاشقرغان رفته بکار حکومت پرداخت وسردار محمد شریف خان وارد کابل شده ازفیض دست بوس امیر کبیر سعادت دارین حاصل کرد

﴿ ذکر مامور شدن هریک ازشهزاد کان ﴾

(بحکومت دیاری ویار شدن مریکدیکر را بکاری)

ذکر مأمور شدن سرداران بحکومت وغیره

وامیرکبیر سردار محمد شریف خانرا پس ازرفع خستکی راه ترکستان برخلاف قرارداد سردار غلام حیدر خان درباب حکومت تاشقرغان کهمذکورشد بحکومت هزارهٔ بهسود ازحضور مأمور فرموده حکومت هزارهٔ دای زنکی ودای کندی را تادو آب شاه بسند که بامیان نیز داخل محال آن دوولایت بود بسردار محمد اسلم خان تفویض نمود وسردار ولی محمدخان وسردار محمدزمانخانرا ازعرض والتماس سردار محمدافضل خان حکمران ترکستان کهمعروض داشت که هردوتن مأمور ترکستان شوند تااکر میران ترکستان سلسله جنبان طغیان آیند ایشان درمدافعه ورفع فتنه معاونت ویاری وی نمایند هردوتن مأمور ترکستان شدند ودر آنجا سردار محمد افضل خان سردار ولی محمد خانرا بحکومت آقچه وسردار محمد زمانخانرا نخست بایالت تملک (۱) وپس ازچندی ازانجا بحکومت سرپل مقرر کرده هکنان از طریق برادری بحکمرانی پرداختند

(۱) نسخه بدل تملك

﴿ وقایع سال ۱۲۶۷ هزار و دویست وشصت وهفت هجری ﴾

(وسر کذشت وزیر یار محمد خان وخاتمهٔ کار آن)

وقایع سال ۱۲۶۷ وسرکذشت وزیر یار محمد خان

درخلال احوال مذکوره وتضاعیف سوانح واردهٔ این سال وزیر یار محمد خان که ذکر خطاب ظهیرالدوله یافتنش از کار کذاران دولت ایران سابقاً بشرح رفت مسموع کشت که احمد خان اسحق زائی باسردار کهندل خان حکمران قندهار متفق وهمداستان شده اوو برادرانش را ترغیب بتصرف لاش وجوین کرده سردار شیرعلیخان

بن سردار مهردلخانرا بالشکر از قندهار آورده درلاش جاداده ودیکر سرداران قندهار بتحریک اوروی تسخیر بسوی هرات نهاده بفرشك رسیده اند وسردار محمد صدیق خان بن سردار کهندلخان بالشکر شایان داخل علاقهٔ بخانسور شده منتظر فائدهٔ نشسته است ازشنیدن حوادث مذکوره درتشویش واضطراب افتاد ولشکری ترتیب داده روبرای مدافعه نهاد وازین راه نامهٔ بسرداران قندهار نوشته ارسال داشت کهچون جانبین طریق مخالفت سپرده وزانی بیموده ومی بینم کویا درمعنی دوست یکدیکر میباشیم که باهم درمخاصمه نکرائیم ومصدر این فتنه را که احمد خان اسحق زائیست ازفتنه جوئی باز داشته از میان برداریم وخود ازعقب این نامه راه برکرفته از کردراه داخل لاش شد ووجود احمد خان را بجاروب عتاب ازانجا رفته دورش کرد ولاش را متصرف کشته سردار شیرعلیخان را بی آنکه رنجیده خاطر سازد بملایمت ومدارا بیرون کشیده روانهٔ قندهارش نمود ومقارن انجال وزیر یار محمد خانرا تب عارض کشته سپاه را باسعید محمدخان پسرخود درلاش کذاشته خود ازراه مراجعت روبهرات نهاد و آنکه که وارد منزل رباط میرشد درسلخ ماه شعبان سال ۱۲۶۷ هزار و دویست وشصت وهفت هجری ایام عمرش سپری کشت وهمراهانش نعش اورا برداشته درهرات بجنب مضجع بارکات جناب مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره السامی دفن کردند فقط

فوت وزیر یار محمد خان

﴿ ذکر حکومت سعید محمد خان ﴾

(بن وزیر یار محمد خان درهرات)

ذکر حکومت سعید محمد خان

وپس از فوت ودفن او سعید محمد خان پسرش بالشکریکه همراه داشت از لاش روی مراجعت جانب هرات نهاد ومردم هرات باستقبالش بیرون شده اکرچه مایهٔ ازخرد نداشت باعزاز واکرام بشهرش درآورده حکمش را کردن نهادند وهم بذریعهٔ عریضه از اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار که وزیر یار محمد خان خود را بحمایت او حکمران هرات می‌پنداشت استدعاء حکومت پدرش را برای سعید محمد خان کرده خوداو نیزمیرزا بزرك خان نوادهٔ میرزا عبدالغفار خانرا باتحف وهدایا ونامهٔ مذکورهٔ رعایای هرات که بخط میرعبدالرحمن خوش نویس مرقوم داشته بودند درطهران نزد شاه ایران فرستاد واوهدایای سعید محمد خانرا پذیرفته وعریضهٔ هرویانرا بکوش قبول شنفته میرزا احمد خان ناظم دیوان را از راه تعزیت فوت یارمحمد خان مرحوم وتهنیت حکومت سعید محمد خان بااسب زین ولجام زروکارد مکلل بجواهر از بهر تشریف او وفرستادکان خودش که رخصت مراجعت داد روانهٔ هرات فرمود و درخلال انجال بعضی ازمردم هرات که بسبب بی‌خردی سعید محمد خان نسبت بوی ناراضی وسر کران بودند ازراه خفا بسردار کهندل خان مکتوب فرستاده دعوت تسخیر هراتش کردند چنانچه او بالتماس پارهٔ ازمردم هرات باسپاه آراسته ازقندهار روبهرات کرده فراه واسفزار رامتصرف کشت وسلطان مراد میرزای والی مشهد مقدس که ملقب بحسام السلطنه بود ازین امر واقف کردیده سامخان ایلخانی راباهفت صد سوار تعین کرد که باعباس قلیخان میرپنج وسه فوج خراسانی وشش عراده توپ وهزارسوار کشادهٔ مشهدی روی بسوی هرات نهند ودر نزدیك هرات فروکش کرده نکران باشند و بسام خان اجازت این نیزداد که هرکاه بخواهد باسواران خود ازعباس قلیخان جداشده درهرات رود واو درموقفیکه جای کزیند همچنان درنك کنان مترصد امرسامخان بوده هرچه اوفرماید عمل نماید چنانچه هردوتن باهم تادومنزلی شهر هرات اسپ رانده عباس قلیخان عنان بازکشیده فرود آمد و درهمانجا که ازهرات دومنزل دوربود اقامت کزید وسام خان باسوارانیکه همراه داشت داخل هرات شد وازین سو سردار کهندل خان پس ازفتح فراه واسفزار جمی ازلشکر قندهار را بمحافظت آن دوموضع کذاشته خود باسپاه مکفی اسپ تسخیر رانده بفاصلهٔ چهار کروهی هرات رسیده لشکرکاه ساخت وطرح محاربه انداخته بامردم هراتی و سوارهٔ خراسانی بجنك هردوزه پرداخت ودرهرروز باهم درآویخته از جانبین خونها همی ریخت تاکه سامخان ازدست برد ونبرد سردار کهندل خان خسته وناتوان کشته بعباسقلی خان پیام داد که ازاقامتکاهش برخواسته دریکمنزلی هرات فروکش کند تاسردار کهندل خان لشکررا بقرب هرات مشاهده کرده نیروی بازویش ضعف پذیرد و آنکاه که عباس قلیخان دریکمنزلی هرات فرود کشت تدبیر سام خان باتقدیر موافقت کرده سردار

کهندل خان را در ضمیر این اندیشه جایگیر شد که دولت ایران دست ازیاری سعید محمد خان باز نخواهد کشید چنانچه پی هم لشکر میفرستند پس مراجعتش را جانب قندهار سزاوار دانسته مکتوبی بکار گذاران دولت ایران فرستاد که من بالتماس وخواهش بعضی از مردم هرات بانهاد آنجا شده از عزم ورنجش خاطر شاه ایران آگاه نبودم که دست ازنصرت سعید محمد خان بازنمیدارد ودرامداد او وجههٔ همت میگمارد ومیل خاطرجانب حکومت او درهرات دارد وحال که ازکماهی احوال خبر شدم جانب قندهار رهسپر گشتم وطریق مراجعت درنوشتم (۱) وپس از بازگشتن او عباسقلیخان نیزجانب مشهد مقدس مراجعت کرده سام خان بامیرزا احمد خان که ازطهران منشور تهنیت حکومت هرات را چنانچه از پیش رقم گشت برای سعید محمد خان آورده بود چندی در هرات توقف کردند تاکه سعید محمد خان مبلغی از طلا و نقره را بنام ناصرالدین شاه سکه زده باچند بار از ابره وشال کشمیر برسم هدیه بایشان سپرده رخصت انصراف طهران داد

(۱) نوشت بفتح اول وکسر ثانی نوردیدن وراه‌پیمودن

وقایع سال هزار ودویست وشصت وهشت هجری

وقایع سال ۱۲۶۸ هجری

چون مردم توخی و هوتکی متوطنهٔ نواحی قلات واقع عرض راه قندهار وغزنین همواره سلسله جنبان شور وشین بودند ومردم تجار ورهسپار را اذیت و آزار می‌نمودند چنانچه ازجور وتعدی آن دو طائفه راه آمدشد قوافل بدون کثرت وجمعیت عابرین سبیل مسدود بود وازین امر مردم تجارت پیشه عرض بردار حضور امیرکبیر شده استدعای کشودن راه ومأمون گذشتن گاه وبیگاه نمودند وامیرکبیر سردار شیرعلیخان ششمین فرزند ارجندش را که درغزنین حکمران بود فرمان کرد که بالشکر وتوپخانه رهسپر قلات شده هر دو طائفه را گوشمال نموده مستأصل سازد ویکفوج پیاده وچهار ضرب توپ وسوارهٔ رکابی وملکی رو بجانب قلات نهاد ومردم توخی در موضع اولنك رباط انجمن گشته باهم قرار دادند که تانفس آخرین دست ازمقاتلهٔ سردار شیرعلیخان نکشیده مردانه رزم دهند وقبول اطاعت نکنند واین قرار دادرا موثق بایمان ومؤکد بعهد وپیمان ساخته بتهیهٔ اسباب مدافعه پرداختند وانگاه که سردار شیرعلیخان از گرد راه در رسید جانبین روبجنگ نهاده بیدرنگ باهم درافتادند وتاشب هنگام بستیز و آویز بسر رفته غالب از مغلوب ممتاز نگشت واز هر دو جانب بسیار تن مجروح ومقتول گردیده محمد افضل خان بن محمدعلی خان توخی از نامداران تیغهٔ سردار شیرعلیخان زخم منکر برداشت وهر دو لشکر در تاریکی شب دست ازحرب کشیده سردار شیرعلیخان در اولنك رباط مقام گزیده شباشب بدور لشکرش سنگر متین برافراخت وبعدازان مدتی روزانه ازسنگر بیرون شده مصاف میداده شبانه بسنگر میشد تا که چیره دست گشته خصم را بشکست ومال دیوانی را باجریمهٔ سرکشی ایشان حصول نموده گوشمالی بسزا فرمود وهم ازایشان عهدنامهٔ موثق گرفت که اگر مال تاجران ورهروان وغیره ضائع وتلف شود درحدود هریك از رؤساء قری که باشد تلافی آنرا او نماید ویادزد را بکار گذاران سلطنت بسپارد تاحکام وضباط ازو باز پرسند دیگر اینکه راه خلاف نپویند وبیرون ازاطاعت وانقیاد امر سلطنت دیگر امری را نجویند سپس راه مراجعت برگرفته در کابل بشرف دست‌بوس امیرکبیر مشرف گشته بعدازرفع خستگی ازحضور مرخص غزنین شد

ذکر فرستادن امیرکبیر سردار عبدالرحمن خانرا
(بالتماس والد ماجدش در ترکستان)

ذکر رفتن سردار عبدالرحمن خان نزد پدرش

مقارن احوال مذکوره اعلیحضرت امیرکبیر سردار عبدالرحمن خانرا ازعرض والتماس پدرش سردار محمدافضل خان حکمران ترکستان از کابل باملازمان وخدمتکارانش روانهٔ ترکستان فرمود وچون دربنوقت میرحکیم خان شبرغانی ازراه نادانی سرازجیب طغیان برآورده سردار محمد افضلخانش درشبرغان بمحاصره انداخته بود سردار عبدالرحمن خان وارد بلخ شده مدت دوماه ازسبب گرفتاربودن پدرش بمحاصرهٔ شبرغان شرف دیدار پدررا حاصل نکرده همچنان در بلخ بسر برد وبعد از فتح شبرغان ومخذول شدن میر حکیم خان که سردار محمدافضلخان مظفر ومنصور جانب بلخ مراجعت کرده راه نزدیك نمود سردار عبدالرحمن خان باستقبال بیرون شده در دشت ارزنه

عز رکاب بوسی حاصل کرد وازانجا مسافت پنج کروه تابلخ بملازمت رکاب پدرش راه نوردیده باهم دربلخ نزول اجلال نموده بعد پدر نیکو سیرش اورا که قدم بمرحلهٔ ممالکی نهاده بود بعمل سپرد

وقایع سال هزار ودوصد وشصت ونه هجری صلعم

وقایع سنه ۱۲۶۹ هجری

درین سال سردار کهندل خان حکمران قندهار ازرشك آنکه سردار شیرعلیخان چنانچه مرقوم گشت مردم توخی وهوتکی نواحی قلات را که نقطهٔ معینه وحد فاصلهٔ حکومت غزنین وقندهار است تنبیه وتهدید نموده مالیات اراضی مردم مذکور را باعهدنامهٔ اطاعت ایشان نزدامیرکبیر برد مبادا که عزم تصرف قلات را که متصرف آن فشار دهندهٔ گلوی حکومت قندهار است نموده متصرف شود وبحکومت قندهار مداخلت نماید پس بدین اندیشه ورشك سردار مهردل خان برادر کهتر خودرا باچهارهزار مرد آزمودهٔ نبرد ازقندهار روانهٔ قلات نمود وچند ضرب توپ بااو همراه فرستاد که قلعهٔ قلات را استحکام داده استوار نشیند تاهرگاه امیرکبیر عزم تسخیر آن کند نگذارد که پافرا پیش گذارد وامیرکبیر ازینواقعه وپیشنهاد ضمیر سردار کهندل خان آگاه گشته باز سردار شیرعلیخان حکمران غزنین را فرمان کرد که بالشکر جانب قلات رهسپر شود وازعقب او سردار غلام حیدر خانرا نیز باسپاه از کابل گسیل فرمود وهردو برادر درعرض راه باهم پیوسته چون راه بقلات نزدیك کردند سواران سردار غلام حیدر خان بقرب قلعه شده سردار مهردلخان بضرب توپ ایشانرا رانده از حصار قلات دورساخت وسردار غلام حیدرخان شاه‌مردخانرا درپای دیوار فرستاده ازسردار مهردلخان سبب گلوله‌انداختن توپ را استفسار نمود واو جواب داد که بپاس برادرم سردار کهندلخان درین قلعه جای گزیده نخست از دهن توپ باشما سخن راندم که بدانید تازنده باشم بمیدان مدافعت و ممانعت شما (۱) تازنده باشم ونگذارم که پای تصرف دراندرون قلعهٔ قلات گذارید واین امرازعریضهٔ سردار غلام حیدرخان که بپایهٔ سریرسلطنت رسید خاطرنشان امیرکبیر شده دانست که تاهنگامیکه خود رفته آتش نفاق را خاموش نسازد جوش وخروش نزاع هرگز فرو ننشیند پس سردار محمد اعظم خان پنجمین فرزند برومندش را بحکومت و حفاظت کابل گماشته خود بانواب عبدالجبار خان وسردار سلطان محمد خان وسردار پیرمحمد خان وسردار سعید محمد خان و سپاه شایان و اتواب آتش فشان از کابل روی بسوی قلات نهاد وچون بنزدیك قلات رسیده بلشکر پسرانش ملحق گشت سردار مهردل خان زیاده‌تر باستحکام قلعه‌داری پرداخته دروازهٔ حصاررا خاك ریخته مسدود نمود وامیرکبیر باراده اینکه زبر کوه طبق سررا که مشرف برقلعه وجانب جنوب آن واقعست لشکرگاه قرارداده درهنگام اشتعال نائرهٔ جنگ ازانجا بضرب توپ کاررا برقلعه‌گیان تنگ سازد از حصار قلات در گذشت که درآنجا فرود کش کند وسردار مهردل خان باهمراهانش درحین عبور لشکر امیرکبیر ازکنار قلات از فراز بارهٔ حصار دهن توپ را بزدن باز کرده تاکه گلولهٔ توپ میرسید پی هم گلوله انداخته بعضی ازسواره وپیاده را ضائع ساخت وامیرکبیر درجائیکه گلوله نمیرسید فرود آمد وزبر پشتهٔ طبق سر را نیز باعداد سپاه محکم واستوار فرموده چشم انتظار براه رسیدن سردار کهندل خان که ازقندهار بعزم معاونت سردار مهردلخان ومدافعت امیرکبیر براه افتاده بود نهاد تاکه او نیز باسپاه کینه خواه وارد منزل جلدك شده لشکرگاه ساخت آنگاه نواب عبدالجبار خان که مصلح وخیرخواه همهٔ برادران بود پیش از آنکه محاربه روی دهد سردار غلام حیدر خانرا بدون آنکه آگاهش کند با خود برداشته از راه نجاح و فلاح وطلب خیر وصلاح هر دو تن نزد سردار کهندل خان شده باوی سخن رانده تخم صلاحیت در مزرعهٔ ضمیرش افشاندند وخود او نیز نظر بمکنت وقوت واقتدار امیرکبیر خویش را در منازعه نظیرش ندیده بلکه زبون پنداشته رعایت خاطر سردار غلام حیدر خان را که ولیعهد امیرکبیر بود مرعی‌نهاده گفت که بپاس خاطر او ازقلعهٔ قلات در گذشتم واینك سردار مهردل خانرا ازانجا طلب داشته سرخویش وراه قندهار پیش گیرم ونواب عبدالجبار خان اینرا شنیده گفت که اگرچه از قلات گذشته رفع مناقشه کردی لیکن چون امیرکبیر از کابل وشما از قندهار باهنگ ستیز تاانجا آمده اید سزاوار است که باهم ملاقات کرده زنگ کدورات را بمصافات مبدل سازید وسردار کهندل خان این مقولهٔ نواب عبدالجبار خان را نپذیرفته عذر

(۱) تازنده دوم مراد از تاختن وتازاست

در میان آورد که امیر کبیر مرادش حاصل شده از ملاقات من نه خورسند شود ونه خاطر ترند. کردد ونواب عبد الجبار خان از جای جسته دست اورا کرفته کرها بر خیزانید وباسردار غلام حیدر خان در خوضهٔ بزیر بیل نشانیده بعد روی بسوی لشکر امیر کبیر نهادند ونواب عبد الجبار خان بجلو افتاده هنکام شام پیش از ایشان نزد امیر کبیر رسیده از آوردن سردار کهندل خان عرض و آکاه نمود وچون تاریکی شب پردهٔ ظلمت انداخته بود امیر کبیر بامشعلهای افروخته واعیان سپاه از خیمه بعزم استقبال بیرون شده رو براه سردار کهندل خان نهاد واو روشنی مشاعل را دیده از پشت پیل فرود کشته پیاده قدم برنهاد تا که هر دو برادر بهم در رسیده مراسم پذیره ولوازم مصافحه ومعانقه بپای رفت ودست بدست هم چند قدم کذاشته وبرداشته از یکدیکر جداشدند بعد سردار غلام حیدر خان سردار کهندل خان را در خیمه وسراپردهٔ خویش برده پیش اعزاز واحترام کرده بهم نشستند وامیر کبیر وهریک دیکران درسراپردهٔ خود رفتند وسردار کهندلخان درخاطر چنان داشت ومیپنداشت که بوهم وننك افغانی همچنانکه او بپاس خاطر سردار غلام حیدر خان که در نزدش رفت از قلات در کذشت امیر کبیر از آمدن او در نزدش وا کذار خواهد کشت اما امیر کبیر بخلاف پندار او رفتار کرده در وقت سخن ننك افغانی در میان آمدن وانکشاف مکنون خاطر سردار کهندل خان شدن باندیمان وخاصانش کفت که هر که سر از قید اطاعت پادشاهی کشیده راه نافرمانی بپاید وخواستار ولایتی از مملکت شده پادشاه مسئولش را قبول کرده آن ولایت را بدو سپارد اندك زمانی برنیاید که زمام مهام سلطنت کسیخته خونهار تخته شود وهر فقیری امیری وهر حقیری وزیری کردد ومملکت خللپذیر شود واکر سردار کهندلخان از تخیال در نکذرد هر آینه کار بکار زار وپیکار بدم شمشیر آبدار ومصالحه بمجادله خواهد پیوست ونواب عبد الجبار خان از شنیدن این سخنان امیر کبیر امر را منجر بعداوت دایمی دانسته بسردار غلام حیدر خان کفت که من شمارا نزد او بدین کار را نابدین مدار رسانیدم اکر نه قلات در دست او بود که نمیکذاشت فتحش بسی صعوبت داشت واکر بر خلاف پندار سردار کهندلخان شود نقصی درحشمت شما روی داده کسی از راه ننك افغانی روی امید بسوی شما نهاده هرکز اعتماد نخواهد کرد وسردار غلام حیدر خان سخنان نواب عبد الجبار خان را بکوش دل جای داده اکرچه وقت نیم شب بود سردار شیر علیخان را باخود برداشته نزد امیر کبیر شد وبعز عرض رسانید که چون سردار کهندل خان بااعلیحضرت نسبت برادری دارد وهم از روی اطاعت بدر کاه اسلامپناه حاضر کشته خود را مورد عفو واحسان می پندارد اکر قلعهٔ قلات خراب کردیده برای اصلاح ذات بین هیچیك از جانبین متصرف آن نشود نیکوست وامیر کبیر عرض سردار غلام حیدر خان را بسبب اینکه آزرده نشود ظاهراً قبول فرموده باطناً برطبق آئین سلطنت که دو امیر دریك مملکت نکنجند قلعهرا امر خراب کردن نمود و آباد کردنش را مصلحة بوقت فرصت دردل حواله فرمود چنانچه بیاید انشاء الله تعالی وروز دیکر سردار مهردلخان که لشکرش را بامر سردار کهندل خان از قلعه بیرون کشیده خودش هنوز در اندرون قلعه جای داشت بیرون شده باتفاق قلعهرا خراب کردند بعد امیر کبیر سردار کهندل خان را بخلاع فاخره خورسند وسربلند ساختهباهم وداع کرده وجانبین بمقر حکومت خویشتن باز کشت نمودند

بنیاد شهر تخته پل ترکستان

﴿ بنیاد نهادن سردار محمد افضل خان شهر تخته پل را ﴾

چون شهر بلخ از مرور دهور خراب شده وآب وهوایش نیز ردی وناکوار بود وهم سردار محمد افضل خان زیارت مرقد منور حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را در روزهای جمعه برخود لازم شمرده از روی ضراعت جبین استکانت بدان عتبهٔ علیا میسود بنا برامور مذکور ودور بودن مزار از بلخ سردار موصوف تصمیم عزم براحداث شهری بقرب مزار شریف کرده در سال ١٢٦٩ هزار ودویست وشصت ونه هجری صلعم بلدهٔ تخته پل را احداث فرموده بمدت سه سال آباد ساخته عمارات وبیوت واسواقش را تمام بپرداخت وباغ وبوستان نیکوی بانضارت وفضا ترتیب نموده مکتبخانهٔ برای تعلیم وتعلم پسرش سردار عبدالرحمن خان بنیاد نهاده برافراخت ودر شهر جدید مسکن کزیده بکار حکومت بیش از پیش مشغول کشت

وقایع سنه ١٢٧٠ هجری صلعم

﴿ وقایع سال هزار ودوصد وهفتاد هجری صلی علی هاجرها السلام ﴾

دربن سال باز مردم توخی وهوتکی در فتنه باز کرده برك وساز تر کتاز بغارت مال قوافل وتجار ساز کرده راهزنی آغاز نمودند وامیر کبیر که تعمیر قلعهٔ قلات پیش نهاد ضمیرش بود اظهار فرموده در افواه انداخت که بر علاقهٔ توخی بتعمیر قلعهٔ که در خور اقامهٔ لشکری باشد باید پرداخت وقوافل وتاجران وراهکذران را شاید این ساخت بنا بران سردار شیر علیخان را ظاهراً برای سرزنش مردم توخی وباطناً جهت آباد کردن قلعهٔ که در سال کذشته چنانچه مرقوم شد خراب کرده بودند بالشکرشایسته ازکابل کسیل فرمود وباواسر مکنونهٔ خاطرخویش رامکشوف نمود که باآوازهٔ تهدید مردم توخی واحداث قلعه در آنجا رهسپارشده بعدازورود درحدود قلات بقلعهٔ مخروبه آن لشکرکاه ساخته آبادش سازد تاسردار کهندلخان ازاصل مدعا قبل ازرسیدن سردار شیر علیخان آکاه شده بدافعه ومنازعه برنخیزد واکر احیاناً خبر یافته طریق ممانعت اختیار کند مضایقه باوی در آویزد واکراو چیره دست کردد پای ثبات افشرده منتظر موکب همایونی باشد خلاصه سردار شیر علیخان بالشکر و اتواب آتش فشان راه افتاده پس ازورود بمنزل مقصود قلعهٔ قلات (١) را که تاکنون آباد است براساس سابقش بنیاد نهاده بتعجیل هرچه تمامتر حصار استواری بابروج وبارهٔ محکم برافراشت و ازانسوی سردار کهندل خان خبر کشته تهیهٔ لشکر پرداخت وتاکه سپاهی فراهم آورده خواست که روبسوی قلات نهد سردار شیر علیخان کارقلعه را تمام ساخته دراندرونش رحل اقامت انداخته استوار نشست وسردار کهندل خان شنیده بعزم آنکه توپ بزرکی ساخته بعد بجانب قلات نهاده حصارش را ازضرب کلولهٔ آن ویران سازد ترك سفر کرده توپی ریخته برعراده سوار کرد که پسرچهارپنج ساله درآندرون آن رفته بسهولت برمیکشت ودروقت ساختن توپ مذکور ازغیظ برزبان راندهٔ سوکند یادمیکرد که تاقلعهٔ جدید قلات را از صدمهٔ کلولهٔ این توپ ویران وباخاك یکسان نسازم دست ازمحاربت بازنداشته ترك استراحت کنم توپ مزبور در روز امتحان از صدمهٔ آتش باروت ترقیده بمقصد نرسید وپنجاه نفر ازصدمه تکه های توپ مذکور مجروح ومقتول شدند دروقت ساختن توپ موصوف سردار شیر علیخان ازعزیمت واراده اوواقف شده عذرنامهٔ مرقوم ودر قندهار نزداو مرسول داشت که چون مردم توخی وراهزنان طائفهٔ هوتکی رهنوردان وتاجران را در عرض راه کابل وقندهار اذیت و آزار رسانیده مال ومنال ایشان را غارت میکردند بنابرفع این فتنه وخیر جانبین قلعهٔ قلات را بامر اعلیحضرت قبلهٔ انجم از نوبنیاد و آباد کردم تادست جور وستم دزدان هردوطائفهٔ مذکوره ازتاراج اموال رعایای طرفین وغیره کوتاه شده حصار امن وامان استوار کردد ومن که باشما نسبت برادر زادکی دارم وخود را بمنزلهٔ فرزند میشمارم اکر بر بودن واقامت نمودنم درقلات رضا باشند فهوالمطلوب والا اکر لشکر کماشته ازقلعه بیرونم کنند مختارند فقط وبس لاکن پیوستن این نامه بمطالعهٔ سردار کهندل خان چون توبش بقرار یکه آنفاً ذکرشد کفیده ازغصه بمرض موت کرفتار شده چنانچه بیاید دست از ستیز کشیده بمرد بجواب نامهٔ سردار شیر علیخان نتوانست پرداخت بلکه تغافل زده خود را بغیر انداخت

ذکر مامور شدن فتح محمد خان بحکومت قلات وغیره

﴿ ذکر مامور شدن سردار فتح محمد خان بحکومت قلات ﴾

(وعهد کردن انکلیس باامیر کبیر وفوت نواب جبار خان)

سردار شیر علیخان ایام زمستان را بدون وقوع واقعهٔ درقلات بسر برده درموسم بهار سردار فتح محمد خان پسر وزیر محمد اکبر خان مرحوم را سردار غلام حیدر خان بامر اعلیحضرت امیر کبیر بحکومت قلات مامور نموده جنرال قراخان را بافوج نظامی باوی همراه فرستاد که درقلات بوده حفاظت قلعه ونواحی آنرا نماید وسردار شیر علیخان پس از وصول ایشان در آنجا بفرمان طلب درکابل آمده بشرف دست بوس امیر کبیر واصل شد ودرخلال احوال مسطوره چون دولت برطانیه عظمی درهند وستان تسلط کامل بهم رسانیده بودند معاندان دولت موصوف خبری که قابل قبول نمیباشد در افواه انداختند ومردم مسلمان وهندورا مخالف دولت مذکور

ساختند خبر مذکور این بود که کارطوس کاغذی که باروت وگلوله را در آن یکجا کرده وسر آن موم ریخته دروز جنگ بدندان بریده در تفنگ می اندازند عوض موم برای مردم مسلمان پیه خوک و برای هندو چربی گاو بکارطوس آلوده انداز شیوع این خبر هر دو طائفه باتفاق هم با انکلیسان در آویخته خونها ریختند واکثر از بلاد هندرا از وجود ایشان خالی کرده متصرف شدند وانکلیسان از خوف اینکه مبادا اعلیحضرت امیر کبیر نیز بامردم اسلام وهنود متفق گشته ازراه ستیز رو بجانب هند نهد تدبیری اندیشیده با امیر کبیر طرح معاهدهٔ جدید انداختند چنانچه مکتوبی بامیر کبیر فرستاده خواستار آن شدند که تاموضع جمرود واقع شش کروهی پشاور تشریف فرماشده رشتهٔ مودت واتحادرا مجدداً بادولت انکلیس مربوط سازند وامیر کبیر از التماس انکلیسان سردار غلام حیدر خان را که ولیعهدش بود باچندتن دیگر از سرداران واعیان مملکت وتحف وهدایای گران قیمت از کابل روانهٔ جمرود فرموده خودش تشریف نبرد وچون شهزادهٔ والاجاه واردمنزل جمرود شد انکلیسان از راه مقدم پیش آمده مقدمش را گرامی داشتند ونیک نواخته بعدازادای مراسم مهمان نوازی درتاریخ سنه ۱۸۵۵ هزارو هشتصدو پنجاه وپنج میلادی عهد نامهٔ جدید دوبین نگار دادند که دوست هریك ازدولتین دوست ودشمن ایشان دشمن در نزد دیگری ازجانبین محسوب بوده واین دوستی ابدی باشد که بهیچ واسطه ووسیله قطع نمایند وبدیگری که باعث ضرر یکی ازطرفین باشد نگرائید واین عهد نامهٔ مختصررا دستخط ومهر کرده یك بدیگری داده ازهم جدا شده هرکدام بمقام خویش رفت وبعوض هدایائیکه سردار غلام حیدر خان بدیشان داد چند سراسب عربی ویك زنجیر پیل واوانی وظروف بلورین وغیره بنام ارمغان پیش کشیدند بعد سردار غلام حیدر خان مراجعت کرده سعادت دیدار اعلیحضرت امیر کبیر را حاصل کرد ومقارن اینحال نواب عبدالجبار خان را از قضای قدر متعال ایام عمر سپری شده بعمر هفتادو چهار سالگی وکسری بدرود جهان کرده درجنب قبر نواب محمد زمانخان در مزار عاشقان وعارفان مدفون گشت وماده تاریخ فوت او که طبعزاد میرزا عبدالواسع خان طبیب کابلیست از لوح مزارش ثبت کتاب شد،

برداشت ازمیانه سرجان(۱) نخست وگفت　　جبار خان نمود میان جنان مکان

(۱) تعداد مصرع اخیر هزارو دویست وهفتاد وسه میباشد که عدد جیم سرجانست ازان حذف شد باقی هزار ودو صدو هفتاد که مادهٔ تاریخ فوت اوست میباشد

﴿ وقائع سال هزارو دویست وهفتاد ویك هجری ﴾

وقائع سنه ۱۲۷۱ هجری صلعم

درین سال میرمحب بیك هزارهٔ دای زنکی ساکن یکه اولنك تمرد ورزیده باسردار محمد اسلم خان حاکم هزارهٔ دای زنکی طریق خلاف وراه دورنکی پیش گرفته ازمالیات دیوانی سرباززد وباسردار مذکور طرح مقاتله انداخته بمحاربه پرداخت وچون سردار محمد اسلمخان بدون ازپیادهٔ ساخلو لشکریکه درخور سرزنش میرمذکور می بود باخود نداشت پس از کشش وکوشش بسیار توان جنگ میدانرا در نیروی بازوی خود ندیده در قلعهٔ که مسکن داشت محصور گشته صورت حال را معروض حضور امیر کبیر نموده شرحی ازقلعه بندی خویش وتمرد وطغیان میرمحب بیك هزاره برنگاشت وامیر کبیر ازمطالعهٔ عریضهٔ دلگیر شده بحاضرین محفل بار فرمود که بروید وسردار محمد اسلم خانرا دریابید که دوچار پیکار ودرتنگنای محاصره گرفتاراست وحاضران بهمین قدریکه امیر کبیر گفت بلا درنك برخاسته از پی هم بدون آنکه فراهم شوند راه یکه اولنك برگرفتند وپیشتر ازهمه سردار شاه دوله خان که بامیر محب بیك رشتهٔ الفت وآشنائی درمیان داشت رسیده میرمذکور را بپاس همان آشنائی بی گفتگوی باخود برداشته نزد سردار محمد اسلم خان آورد واداى مالیهٔ دیوانی را برذمه‌اش نهاده وتسلی ودلجوئی داده پس ازمطیع ومنقاد شدن اوراه مراجعت جانب کابل برگرفت ودرعرض راه باسردار محمد شریف خان که روی معاونت سردار محمد اسلم خان بدانسو نهاده راه می پیمود ملاقی گشته بزیر عتاب او افتاد که چرا امر مسالمت و مصالحت میرمحب بیك را تارسیدن وی معطل نگذاشت که نیکنامی این امر بنام اوسمر ومشتهر میشد واوچیزی نگفته باهم مراجعت کردند

ذکر آمدن سردار محمد افضل خان از ترکستان

﴿ ذکر آمدن سردار محمد افضل خان ﴾

(از ترکستان بزیارت امیر کبیر)

ومقارن بازگشت وورود مأمورین یکه اولنك در کابل سردار محمد افضل خان که کار شهر تخته پل را احداث نموده از کارش بپرداخت سردار عبدالرحمن خان پسرش را که بامرحلهٔ دوازده سالگی نهاده بود قایم مقام خویش قرار داده بعزم زیارت وسلام اعلیحضرت امیر کبیر راه کابل برگرفته باتحف وهدایای بسیار ازقبیل اسپان تیزرفتار واشتران کوه کوهان باربردار واجناس نفیسهٔ بخارائی وچینی وتاتار وطلای مسکوك شرفیاب حضور فیض گنجور بدرعدالت دستورش شده درك سعادت دست بوس کرده تمامت تحفه وهدیه‌اش پذیرفته گشت وپس ازرو نهادن بکابل سردار عبدالرحمن خان مطابق دستورالعمل پدر نیکو سیرش بکار حکومت پرداخته بدون پیشکاری لالا ومؤدب صبح هرروز را تاساعت نه ازساعات بیست و چهار گانهٔ یکشبانه روز که نیمهٔ یوم ولیل را ساعت دوازده قرار داده‌اند بخلاف رواج طلوع وغروب که دربعض دیگر ممالك ساعت دوازده درهردو وقت مذکور مروج است وقت درس خویش تعین کرده ازساعت نه تاساعت دوی بعداز زوال آفتاب ونصف النهار بارعام گشوده بدادرسی وبازپرسی تظلم ستم رسیدگان از ملکی ونظامی واجرای امور مهمهٔ حکومت ونظم ونسق مملکت قرار داده از ساعت سه پس ازصرف طعام وپیشین بارعام زمان خواب معین نمود وازهنگام عصر تاشام که از خواب برخاسته دست ورو میشست برای سیر وگردش وتفریح دماغ مقرر فرمود که بسواری اسب باخادمان وخاصان محفل خویش تماشا وگل گشت باغ وبوستان وراغ وگلستان گردش وتفرج همی کند وتاشش ماه بدستور مذکور امور مزبوره را اجرا نموده اعلیحضرت امیر کبیر از حسن کاردانی وقابلیت سیاست وحکمرانی او از عرائض واقعه نگاران ترکستان مطلع گردیده حکومت تاشقرغانرا که تااینوقت سردار محمدامین خان حکمران آن بود بوی تفویض فرمود وسردار محمد افضل خان را امر نمود که منشور تهنیت دستور ولایت مذکور را برای او نگار وارسال دارد وسردار محمد امین خان را حکم شد که پس ازوصول سردار عبدالرحمن خان درتاشقرغان جانب کابل راه سپارد وسردار عبدالرحمن خان بمجرد مطالعهٔ توقیع رفیع قبلهٔ امجدش ودستوریکه بدو مسطور نموده بود باهزار سوار ودوهزار تن پیادهٔ خاصه‌دار وشش عراده توپ ازتخته پل براه افتاده وارد تاشقرغان شد وسردار محمد امین خان مراسم پذیرهٔ فرزندانه نسبت بوی بجا آورده بجای حکومتش معززانه فرود کرده بعد خودش روانهٔ کابل شده سعادت دست بوس امیر کبیر حاصل کرد ومقارن اینحال میمون فال سردار محمد افضل خان حیدر خان بن محمود خان بیات را که از دیگر خدام درنزدش باخلاص واعتماد مقدم وصاحب دویست سوار وطبل وعلم بود به نیابت وپیشکاری سردار عبدالرحمن خان نامزد وسرافراز فرموده از کابل درتاشقرغان نزداو فرستاد ومشارالیه ازینکه در کابل بامردم بسیار مودت ووابستگی داشت زیاده‌تر درنزد سردار عبدالرحمن خان معزز ومحترم گشت وسردار والاتبار در تاشقرغان نیز بهمان روشیکه درتخته پل داشت بدرس وشنیدن عرض واستراحت وگردش گل گشت وجههٔ همت گماشت وعلاوه برعادت مستمره روزهای جمعه وتعطیل را اکثر بشکار بسر برده شبانه دربیرون قلعه بشهر معاودت همیکرد وبعد از پنجماه که درتاشقرغان بنهج مذکور روز گذرانید قبلهٔ امجد ووالدهٔ ماجده‌اش ازحضور امیر کبیر رخصت یافته وارد تاشقرغان شدند وپس ازدیدار فرزند سعادت اطوار مادرش مأمور باقامهٔ تاشقرغان گشت که کار خانگی پسر خویش راست کند وپدرش راه تخته پل برگرفته وارد آنجا شده بکار حکمرانی پرداخت وسردار عبدالرحمن خان علاوه بردادرسی وبازپرسی احوال دادخواهان وعرضچیان باب جود واحسان گشوده بدادن تخفیف اراضی وعقار آفت رسیدهٔ رعایا وعطای خلعت وانعام وافزونی تنخواه خدمه ورداپیش الزیش پرداخته همه را مشمول احسان ساخت

ذکر مامور شدن سردار عبد الرحمن خان بحکومت تاشقرغان

ذکر مامور شدن حیدر خان بنیابت سردار عبد الرحمن خان

﴿ذکر فوت سردار مهر دل خان وسردار کهندل خان﴾
(ونفاق سرداران قندهار)

ذکر فوت سردار مهر دلخان وسردار کهندل خان

در روز جمعه بیست وهفتم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۷۱ هزار ودویست وهفتادویك هجری ایام عمر سردار مهردلخان سپری شده بعمر پنجاه ونه سالگی بدرود جهان فانی کرد ودر مزار حضرت جی صاحب مدفون گشت وپس ازوی سردار کهندلخان ازمرض استسقاء در روز سه شنبه هشتم ماه ذیحجه سنهٔ مذکوره بعمر شصت وسه سالگی ازجهان درگذشته در مزار حضرت جی صاحب واقع بیرون شهر قندهار مدفون وازخاکدان دون بیرون شد وازمسند حکومت در لحد جای گزید وبعد از دفن او در بین سردار رحمدل خان وپسران سردار کهندل خان چون سردار محمد صدیق خان وسردار سلطان علی خان وسردار عبدالله خان وسردار محمد عمر خان وسردار محمد عثمانخان درامر ایالت قندهار نزاع افتاده سردار رحمدلخان خودرا سزاوار حکومت قندهار دانسته خواست که بمسند ایالت نشسته کار حکومت راست کند وپسران سردار کهندل خان مرحوم وسبیل ارث عزم کردند که سردار محمد صدیق خان را بجای پدر بر وسادهٔ حکومت تکیه داده دیگران در حمایت او مقر گیرند واینمعنی باعث نفاق جانبین شده هریك درمقام خویش باراده کینه جوئی همدیگر راه تهیهٔ اسباب حرب پیش گرفتند

﴿وقایع سال هزار ودویست وهفتاد ودوی هجری صلعم﴾

وقایع سنه ۱۲۷۲ هجری صلعم

وچند روز بید گوئی وستیزه جوئی بیکدیگر بسر برده هیچیك از جانبین امر دیگری را گردن ننهادند تاکه آلات وادوات جنگ وپرخاش آماده گشته کار بمقاتله استوار گردید وسردار غلام محی الدین خان که در دهراود تیرین بود از فوت پدرش آگاه شده از انجا در قندهار آمده ببرادرانش پیوست آنگاه نائرهٔ قتال شعله ورگشته پسران سردار کهندل خان دراندرون ارك بخانهٔ پدر شان جای گزیده باسردارانیکه هواخواه سردار رحمدلخان ونیز در ارك بخانهٔ او مقام گرفته بودند بمقاتله پرداخته ودر بیرون ارك نیز باجانب داران سردار رحمدل خان طرح محاربه انداختند ودو طرفه ساز کار زار ساز کرده اسباب پیکار روی کار آوردند واز جانب دیگر سردار رحمدل خان باسردار محمد علی خان وسردار غلام محمد خان طرزی پسران خویش از اندرون ارك وسردار میر افضل خان وسردار عبدالرسول خان وسردار عبدالاحدخان پسران سردار پردلخان وسردار خوشدل خان وحاجی منور دل خان وسردار شیرعلی خان پسران سردار مهردلخان وسردار غلام محمدخان بن سردار میرافضل خان هواخواهان سردار رحمدل خان که خانهای شان دربین ارك وچارسوق واقع واز دیگر عمارات شهر بارك نزدیك دشمنان مقیمهٔ ارك را دافع بودند ازخارج ارك وپشت بام خانهای خود بگلوله اندازی تفنگ پرداخته خانهای یکدیگر را هدف وآماج ساختند وچند روز خانه جنگی کرده سردار غلام محمد خان بن سردار میرافضل خان کشته گشته شهریان ازکج وراست جستن گلوله وافتادنش بخانهای ایشان دلتنگ شده علماء وسادات داخلهٔ شهر چند جلد کلام آلهی را بسر برداشته از راه دفع فتنه وطلب صلح وخیر خواهی جانبین ورفع شور وشین درمیان شده درود خوانان والامان گویان قرآن رازد طرفین شفیع ساخته آتش قتال راخاموش کردند وپس از اطفای نائرهٔ نفاق همه علماء طریق وفاق راپیش گرفته زبان صلح بیان را باتفاق هردوجانب چنین گشودند که چون سردار رحمدل خان شخص سالخوردهٔ موسفید وبرادر سردار کهندل خان مرحوم است میباید کار حکومت بدو مفوض بوده پسران سردار کهندل خان را حق مداخلتی نباشد اما از مالیات ولایت بقدر کفایت مؤنت ومعیشت هریك تنخواه ومواجب داده شود وپسران سردار کهندل خان نخست ازین قرار داد سرباززده قبول نکردند وآخرالامر چون سردار رحمدل خان بتسلیات مناسبه روی دل سردار غلام محی الدین خان را از برادرانش گردانیده بسوی خود کرده بود ناچار شفاعت علماء ورعایت کلام آلهی را ظاهراً بحجت قبول نمودن قرار داد عذر کور ساخته دست از رشتهٔ مشاجره وپاازصفحهٔ مکابره پس کشیده لب فرو بستند وباطناً چون بصلح راضی نبودند اینقدر سخن در میان آورده فیصلهٔ امر را محول وموکول بصوابدید امیر کبیر نموده جانبین عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده التماس کردند که اعلیحضرت

امیر کبیر از کابل در قندهار تشریف فرماشده هرچه رأی سعادت انتما درباب دفع نزاع اقتضا نماید معمول داشته اجرا وانفصال فرماید قبول جانبین باشد خلاصه پس ازاطفای نائرهٔ نفاق وفرستادن عریضه بنزد کارکنان سدهٔ علیهٔ گردون رواق سردار محمد صدیق خان وسردار محمد عمر خان وسردار محمد عثمانخان ازقندهار در علاقهٔ پشت رود که جای گیرایشان بود رفتند که کار آنجا را راست کرده در وقت پرتو وصول افگندن امیر کبیر درقندهار مراجعت کنند

§ توجه اعلیحضرت امیر کبیر §
(از کابل جانب قندهار)

ذکر مهیا شدن امیر کبیر جانب قندهار

وازین سوی پس ازرسیدن عریضهٔ مذکورهٔ سرداران قندهار بحضور سرکاروالانبار اعلیحضرت امیر کبیر سردار شیرعلی خان حکمران غزنین بفرمان قبلهٔ امجدش مأمور قندهار شد چنانچه مشار الیه قبل از حرکت موکب همایونی بالشکر مرتب ومرغوب وچند عراده توپ ازغزنین رهسپار دیار قندهار گشت وپس ازوی امیر کبیر سامان سفر ساز کرده از کابل رو بقندهار نهاد وچون سردار شیرعلیخان نزدیك قندهار رسید سرداران قندهار پذیره کرده مقدمش را گرامی داشته باعزاز واکرام خود ولشکرش را درچهاونی انگلیسان واقع گوشهٔ غربی شمالی شهر قندهار فرود آورده خود ایشان درشهر بخانهای خود شدند وسردار شیرعلیخان کار مدبرانه پرداخته هرروز که از لشکر گاهش بملاقات وبازدید قندهاریان داخل شهر میشد صد تن ازپیادهٔ نظام را بروش وداب زرکان وشهزادگان برکاب خویش برداشته بشهر درمیآورد وروز را بملاقات وصحبت هریك ازسرداران بسر برده شب هنگام که در اردو مراجعت میکرد پنجاه تن پیاده را در جای سردار میرافضل خان گذاشته پنجاه تن دیگر را باخود درلشکر گاه میآورد تاکه هشتصد تن پیادهٔ مسلح از نظام را داخل شهر کرده کسی آگاه نگشت وهمچنین شش ضرب توپ قاطری را نیز بگلیم ورخت خواب وغیره پیچیده بشهر دراورد وسرداران قندهار که قرارداد علماء را که بشرح رفت استوار نمیدانستند لاجرم منسوبان جانبین بکمین کین یکدیگر روز بسر برده مسلح درکوی وبازار همی گشتند وازین امر زیاده تر باندیه سردار شیرعلیخان موافقت کرده بسرداران قندهارا اظهار نموده ملتمسانه برزبان راند که لشکرم را لابد وضرور واست که ازسبب خریدن اشیاء ضروریه که احتیاج شوند در شهر وبازار شده رفع احتیاج کنند وازین که شمارا یك بدیگری هنوز اعتماد واعتباری نیست کلید یکدروازهٔ شهر بلازمان ومنسوبان من تفویض شود تااگر ازراه عدم معرفت وشناسائی منسوبان هریك شماخیال دیگری کرده منافشه روی دهد دروازه را گشوده رو بلشکرگاه خویش نهند واز آسیب برکنار شوند وقندهاریان مسئول اورا قبول کرده کلید یکدروازه را بکار گذاران رکاب سردار شیرعلیخان سپردند ومقارن اینحال خبر نزدیك شدن امیر کبیر بالشکر سمر گشته درافواه افتاد وسرداران قندهار را که چشم انتظار براه وصول سرکار والانبار بود ازقندهار تاکلات منزل بمنزل علوفه وآذوقه آماده کرده ازانواع کولات وحلویات هرچه لذیذ وگوارا وشایان ماحضر خوان پادشاهی بود در لیل ونهار بمحفل بزم حضور همی رسانیدند تاکه قلعهٔ اعظم فرودگاه موکب شهریاری شد تمامت سرداران وخوانین واعیان شهر قندهار ازراه پذیره واستقبال بیرون گردیده درمنزل مذکور درك سعادت رکاب بوس نموده مراسم پذیره بجای آوردند وازانجا باهم رو بشهر نهاده امیر کبیر بکنار ده خواجه نزول فرموده استقبالیان بشهر وخانهای خود شدند وروز دیگر امیر کبیر قاضی محمد سعید خان خانعلوم را که بدین لقب از طرف شاه محمود سرافرازی یافته وانوقت از امر قضا معزول بود بتخت روان پیش خوانده پیش بنواخت وخلعت کمخواب وابره ازلباس خانهٔ خاص عطا فرموده بمنصب قضاوت قندهارش سرافراز ساخت وتخت روانش برنشانیده امر کرد که جارچی(۱) بجلو داخل شهر شده ندای عزل قاضی ملااغلام که تاکنون جالس مسند قضاوت بود ونصب قاضی محمد سعید خان درداده تمامت مردم شهر را آگاه کرد وهم درینحال امیر کبیر سردار رحمدل خان را پیام فرستاد که ازباب فاتحه خوانی سردار کهندلخان وسردار مهر دلخان مرحومان بشهر درشود واواعداد پیادهٔ نظام را که سردار شیرعلیخان چنانچه مرقوم گشت بشهر درآورده وتاانوقت مخفی بوده ملبس بلباس غیر

(۱) جار لفظ ترکیست بمعنی منادی

نظامی در شهر گردش میکردند طلبداشته بقانون رسمی نظام صف آراسته امر بایستادن کرد و امیر کبیر همهٔ شهزادگان و برادر زاده و نوادگانی را که در اردو حاضر بودند چون سردار غلام حیدر خان و سردار محمد شریف خان و سردار محمد اعظم خان و سردار احمد خان و سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسن خان و سردار محمد حسین خان و سردار فیض محمد خان سالار توپخانه و سردار محمد کریم خان و سردار محمد عمر خان و سردار محمد یوسف خان و سردار سیف الله خان وکیل پسران شهریاری و سردار سلطان محمد خان و سردار سلطان احمد خان که پس از آزرده شدن و رفتنش بقندهار فاتحهٔ وزیر محمد اکبر خان را بهانه ساخته رو بدرگاه عالم پناه نهاده معفو شده و همرکاب امیر کبیر در قندهار رفته بود و سردار فتح محمد خان و سردار جلال الدین خان پسران وزیر محمد اکبر خان مرحوم و سردار شهسوار خان بن سردار محمد اکرم خان مبرور و سردار شاه دوله خان که همه از کابل همرکاب رفته شرف حضور داشتند در اردو گذاشته از جمله سردار محمد یوسف خان را باخود همراه گرفته داخل شهر شد و در اندرون شهر سردار شیرعلیخان نیز شرف اندوز رکاب بدرستوده سیر گشته بعد امیر کبیر باهردو پسر وارد منزل سردار رحم دل خان شد و پس از ادای دعای مغفرت هنگام عصر سردار شیر علیخان را همچنان در شهر گذاشته با سردار محمد یوسف خان باردو مراجعت فرمود و روز دیگر سرداران قندهار همهٔ کلیدهای ابواب شهر را سپرد کارکنان امیر کبیر نموده بطبق خواهش اعلیحضرتش محافظ دروازهای شهر همه از احاد و اعداد سپاه کابل مقرر گشت تا دست تعدی سپاهیان را از آزار و اذیت شهریان وغیره باز دارند پس ازان جانبین شرفیاب محفل حضور امیر کبیر شده هرکدام بروفق مرام خویش کلامی گفته چون هیچیک از مدعائیکه در دل داشت نمیگذشت مشاجره بطول انجامیده خاطر امیر کبیر ملول گشت و علاوه بران ایام زمستان نزدیک شده امیر کبیر سرداران قندهار را مخاطب ساخته فرمود از عرض و التماس شما برای قطع منازعه درینجا آمده باینقدر مدت که گذشت رد و قبول و عقد صلح جانبین معلوم و مفهوم نگشت و طرق و شوارع از شدت سرما مسدود گردید که در هیچیک از هردو صورت راه مراجعت جانب کابل پیمودن در حوصلهٔ عقل نگنجد لهذا ارک را میباید جهت نشیمنم از همه چیز تهی نموده بپردازید تا که دفع مناقشه شده کار مصالحه درمیان آید در ارک جای گزینم و جانب پاداش کار و صلاح روزگار شما بچشم خیر خواهی به بینم و ایشان امر امیر کبیر را پذیرفته در ارکش جای دادند و آخر الامر که رشتهٔ وفاق منعقد نشده جراحت نفاق بمرام تدبیر امیر کبیر التیام پذیر نگشت لاجرم امیر کبیر پایهٔ سخن را چنان نهاده قرار داد که زمام مهام نظم و نسق مملکت در قبضهٔ تصرف سلطنت بوده جهت حفاظت شهر و ولایت هر قدر لشکر که ضرور و بکار باشد از سپاه کابل که حاضر رکابست در قندهار جای اقامت برایش معین شده مواجبش از مالیات محالات قندهار داده شود و هرچه از تنخواه سپاه افزون آید باندازهٔ مرتبهٔ هریک از سرداران قندهار تنخواه برایش معین و مشخص گردد و سرداران قندهار که بجز پذیرفتن دیگر زبان گفتن از سبب نفاق خود نداشتند ناچار پاس اعلیحضرت امیر کبیر کردن نهاده پذیرای گفتارش شدند بعد امیر کبیر از دفتر مالیات محالات قندهار را معاینه و با تنخواه سپاهیکه در انجا اقامت داده میشد معادله فرموده شانزده لک روپیه افزون گشت و از الجمله پنج لک را بسردار رحمدل خان مرحمت کرده دو لک برای سردار میر افضل خان و یکلک و هفتاد هزار جهت سردار خوشدل خان یک لک و دوازده هزار بنام سردار غلام محی الدین خان و یک لک و دوازده هزار باسم سردار شیرعلی خان و یک لک حصهٔ سردار سلطان علی خان و هفتاد هزار بهرهٔ حاجی منوردل خان ثبت دیوان و تنخواه سالیانه هریک مشخص نموده دو لک و سی و شش هزار روپیهٔ دیگر را بسایر سرداران علی قدر مراتبهم مقرر داشت و پس ازان سردار محمد صدیق خان و سردار محمد عمر خان و سردار محمد عثمان خان را که در پشت رود چنانچه از پیش رقم گشت رفته و غراد عزمیکه داشتند شرفیاب حضور امیر کبیر نشده بودند بذریعهٔ فرمان طلب حضور شدند تا از جاگیر ایشان نیز اگر اضافه از کفایت مؤنت شان باشد کاسته و از فاضلهٔ آن در پشت رود نوکر گرفته گذاشته شود و ایشان از سعادت یافت بار سرباز زده بگذاشتن جاگیر خویش رضا نداده حاضر حضور نشدند و امیر کبیر از نیامدن آنها هیچ در ضمیر نیاورده بهمان نظم و نسق مملکت که پیشنهاد خاطرش بود زیاده تر پرداخت و بعضی از سرداران قندهار را رشک حسد دامن گیر گشته باهم گفتند که امیر کبیر بحیله مملکت منحصرفهٔ ما را بضبط خویش در آورده زبان ما را

از خواهش حقوق بمشخص کردن تنخواه بربست و همچنان اگر رفته رفته کارش نظام گیرد و حکومتش در قندهار استحکام پذیرد از تنخواه نیز ما را محروم خواهد ساخت چنانچه روزی سردار رحمدل خان بطریق گله و گستاخانه بعرض اعلیحضرت امیر کبیر رسانید که کلاهیکه بسر داشتیم ببازیچهٔ طفلانه از سر ما بزمین افتاده بشما عرض و التماس کردیم که از کابل تشریف آورده باز بسر ما گذارید و حال بخلاف خیالیکه داشتیم آن کلاه پاره پاره گشته هر پارهٔ ازان بهرهٔ دیگری شده علاوه بران باعث اقامهٔ شما در قندهار نیز گردید و امیر کبیر بتبسم فرمود که کلاه شما ببازی طفلان خود شما پاره پاره شده اگر من در قندهار درنگ نکرده آهنگ مراجعت کابل کنم البته شما را نیز برادر زادگان چنانچه بود اطاعت نکرده باز در فتنه باز خواهد گشت و ازین فرمایش امیر کبیر سرداران قندهار زیاده تر خوفناک و دلگیر شده سردار رحمدل خان و سردار میر افضل خان و سردار غلام محی الدین خان پا بدامن اصطبار پیچیده دیگران از راه خوف جانب شوراپک گریختند و در انجا مقام گزیده تیغ خلاف از نیام بر کشیده دست غارت بمال مردم کشودند و سردار غلام حیدر خان ولیعهد بامر اعلیحضرت امیر کبیر سردار محمد اعظم خان برادر خود را با سردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم و لشکر رکابی خویش و سوارهٔ خود ایشان بتعاقب فراریان گماشت و چون هر دو تن سردار نامدار بحدود شوراپک رسیدند فراریان تاب مقاومت و توان مقاتلت را در خودها ندیده از انجا راه گریز جانب ملخان واقع گرمسیر بر گرفتند و در انجا درنگ کرده مصمم آهنگ خویش شدند و سردار محمد اعظم خان با سردار سلطان احمد خان علاقهٔ شوراپک را از وجود فراریان تهی یافته از راه مراجعت جانب قندهار شتافتند و قبل از وصول ایشان در قندهار امیر کبیر از مقام گزیدن سرداران فرار شده در موضع ملخان آگاه گشته فوراً سردار محمد شریف خان پسر خویش را با سردار جلال الدین خان بن وزیر محمد اکبر خان مرحوم و لشکر شایان از راه پشت رود و کنار رود هیرمند جانب ملخان گسیل فرمود که آنان را استمالت نموده از راه بطالت جانب شاه راه هدایت دلالت کنند و آنگاه که مامورین امیر کبیر نزدیک ملخان شدند فراریان دروازهٔ قلعه را که دران جای داشتند بربسته محصور گشتند و سردار محمد شریف خان با سردار جلال الدین خان بمحاصره پرداخته کار را بر قلعه گیان دشوار ساختند چنانچه از عسرت و سختی امان خواسته سردار محمد شریف خان امان داده خاطر ایشان را بدو کند نیز مطمئن ساخت که از قلعه بیرون شده در هریک از آمدن قندهار و دیگر دیار مختار باشند و اگر رهسپار قندهار شوند همان تنخواه را که امیر کبیر مقرر فرموده اند برقرار دانند و ایشان بدو کند اعتماد کرده قلعه را فرو گذاشتند و از جمله سردار شیرعلیخان و سردار سلطانعلیخان و سردار محمد علم خان هر سه تن رو بدولت ایران نهاده دیگران با سردار محمد شریف خان در قندهار آمده شرف بار یافته بشفاعت او معفو شدند و به تنخواهیکه برای شان مقرر و مشخص گردیده بود سرافراز گشتند

﴿ ذکر عریضه فرستادن سردار سلطان احمد خان و سردار سلطان محمد خان ﴾

(بشاه ایران و اخراج شدن سردار سلطان احمد خان)

ذکر عریضه فرستادن سردار سلطان محمد خان و سردار سلطان احمد خان بشاه ایران

و پس از مراجعت سردارانیکه روا از دولت بر تافته بودند چون سردار سلطان احمد خان را دامن ضمیر از آلایش کینه و عناد پاک نبود سردار سلطان محمد خان را باخود متفق ساخته هر دو تن باهم عرض پرداز حضور اعلیحضرت ناصر الدین شاه قاجار شدند که اگر از دولت ایران نصرت و یاری بدیشان داده شود هر آینه مملکت افغانستان را بمددگاری لشکر ایران که بر سد از وجود امیر کبیر خالی نموده ضمیمهٔ مملکت ایران کرده بعد راه خدمت پیش خواهیم گرفت و این عریضه ایشان از عرض راه بدست یکی از هواخواهان و خدمتگاران امیر کبیر افتاده بکارکنان حضور رسیده اعلیحضرت امیر کبیر از کید ایشان آگاه گشته فوراً سردار سلطان احمد خان را جانب ایران اخراج فرمود و سردار سلطان محمد خان را معاتب ساخته گفت که مدتی در شاه درهٔ لاهور نیک خواه سکهان که برادر بزرگ را کشته پشاور و دیرجات را از تصرف شما کشیدند بودی و به نیولیکه برایت مقرر داشتند قناعت نموده طریق خیرخواهی ایشان را می پیمودی و اکنون با انکه با من برادری و از مملکتیکه خداوند بمن تفویض فرموده حصهٔ بجاگیرت

مقرر داشته ازاحتیاج سکنات رهانیدم باوجود آن راه دشمنی بامن می‌سپری واین را فرموده بر کردارش الزام نموده عفو کردوباز کفت که بااین کردار ورفتارت هرکز کینه وعنادت را بدل ندارم وخویش رابخدای تبارک وتعالی سپرده ومی‌سپارم وهرکاه ازرحمت سفر مکدر شده باشی اینك راه کابل پیش کرفته مقدم ازرایات عالیات در آنجا رفته دفع خستکی نمای واو شرمندهٔ احسان شده راه کابل بر کرفت ومقارن اینحال سردار شاه دوله خان نیز بدون اینکه چنین بحیین امیرکبیر نسبت بخود مشاهده نماید باغوای نفس خویش راه کابل پیش کرفت وازکابل درهزاره جات رفته ازآنجا راه هرات روباران نهاد وهمدرین اوقات سردار شیرعلیخان ازنیکه عارض حالش شد ازحضور امیرکبیر رخصت عزتین یافته ازقندهار درآنجا که محل حکومتش بود آمد

فرار کردن سردار شاه دوله خان

ذکر قتل سعید محمد خان

(ذکر قتل سعید محمد خان)

(بن وزیر یار محمد خان حکمران هرات)

درخلال احوال مذکوره سعید محمد خان که پس از فوت پدرش چنانچه ازپیش رقم شد بروسادهٔ حکومت هرات متکی کشت وبنابرانکه مجذوب الحال بود بحمایت مادرش کاراولت را اجرامینمود وازضعف قوهٔ عاقله دست تبذیر کشوده نقد وجنس کثیر بهرمسکین وفقیر همیداد وعلاوه بران مرتکب افعال خارج ازعقل می‌شد چنانچه روزی مادر خویش را که در ارك هرات جای داشت معاتب ساخته ازآشفتکی دماغ توپ برحصار ارك بربسته رخنها انداخت وازصدای توپ بشاشت وخرمیهامیکرد وهمچنین روزدیکردرمحضرعام نشسته کربه‌ئی را بر بردیواری درحال رفتن مشاهده کرده بی‌اختیار لب‌بخندهٔ قهقهه کشوده کفت که ا کراین کربه کاوی کردد چه‌سان برفراز دیوار راه رفتار خواهد نمود خلاصه ازدیوانکی وبیخردی او خوانین درانی ومردم هراتی مایوس کشته سردار کهندل خان راچنانچه از پیش رقم کشت دعوت برحکومت هرات کردند واولشکرجانب هرات کشیده‌ازنواحی قریبهٔ آن بنابرمعاونت شاه ایران‌میرسعید محمد خانرا بقندهار مراجعت نمود وپس ازآن نائب عیسی‌خان بردرانی درکین کار افتاده تا که فرصت بدست آورده شهزاده محمد یوسف بن‌شهزاده ملك قاسم بن‌حاجی فیروزالدین‌ولد تیمور شاه را که مقیم مشهد مقدس بود از راه خفا درهرات طلبید واو درشب سه شنبه سوم محرم سنه ۱۲۷۲ هزار ودوصد وهفتاد ودوی هجری باصد سوار داخل هرات شده طبل حکومت نواخت وخوانین طائفهٔ الکوزائی که ازبادهٔ خواب بیخود ومست افتاده وسربجای پانهاده بودند ازآواز نقاره بیدار واز خواب‌بیخودی هشیار شده بابوادی کنامی نهادند وباوجودیکه پروردهٔ نعمت وزیر یار محمد خان بودند چشم از حقوق احسان پوشیده ترك یاری سعید محمد خان نمودند الا یکتن حاجی خیرالله نام که بمحاربه اقدام نموده زخم منکر برداشت وازان جراحت بدرود جهان کرده وداع جان نمود دیکر کسی بمعاونت بر نخاست وبامدادان سعید محمد خان دستکیرکشته بقتل رسید واعیان‌الکوزائی کرفتار شکنجهٔ عتاب شهزاده محمد یوسف کردیده بسیرون نقره وطلاء ازایشان کرفته شد وازین‌واقعه ناصرالدین شاه قاجار آکاه کشته بپاس معاونت وزیر یار محمد خان که در هنکام بغی حسن خان سالار چنانکه ازپیش مرقوم شد بحمزه میرزا نموده طریق خدمتکذاری پیموده رشتهٔ اطاعت دولت ایران بکردن نهاده بود بعزم انتقام حسام السلطنه سلطان مراد میرزا عم خود را که حکمران خراسان بود فرمان کرد که بالشکر و توپخانه از مشهد بجانب هرات راه بر کیرد واو بامر شاه ایران وارد هرات شده شهزاده محمد یوسف وعیسی خانرا بمحاصره انداخت ومدتی بدور حصار هرات افتاده کاررا بر شهزاده ومردمان بغایت دشوار ساخت وشهزاده بامردم هرات ازتنکنای محاصره عرض پرداز حضور امیر کبیر شده نصرت خواستند وامیر کبیر باآنکه عزم تسخیر هرات را در ضمیر داشت عرض ایشان را از کرفتاری در نظم ونسق امور مهمهٔ قندهار بذیرفتار نکشت وتسخیر هرات را که مکنون خاطر داشت موقوف بوقت فرصت کذاشت ونائب عیسی خان از کمك وامداد امیر کبیر که درضمیر داشت مأیوس کردیده از کردارو کفتار ناهنجار شهزاده محمد یوسف نیزدلتنك کشته اورا ازشهر بیرون کرده نزد حسام‌السلطنه فرستاد واو بکیفر (۱) خون سعید محمد خان هلاکش ساخت وپس ازان نائب عیسی خان نیز از شدت خبط وغلا خودرا کرفتار بلا

(۱) کیفر مکافات وباداش

دیده هرات را بحسام السلطنه سپرد وروز دیکر بعزم سلام داخل لشکرکاه حسام‌السلطنه شده شخصی ازلشکریان بتعلیم حسام‌السلطنه ببهانهٔ پژوهش حال وپرسش احوال نزدیك او شده بضرب کلوله ازپا در آورد وشهر هرات بتصرف دولت ایران در آمد

وقایع سنه ۱۲۷۳ هجری صلعم

﴿ وقائع سال هزار ودویست وهفتادوسه هجری صلعم ﴾

چون دولت انکلیس هرات را در تصرف شاه ایران مشاهده کرد کشور هند را در معرض خطر دانسته لاجرم بتوسط وزیر مختار خود که مقیم دارالسلطنه طهران بود باناصرالدین شاه درباب هرات بکفتکوپرداخت وازقرار داد دول یوروپ در خصوص عدم مداخلت در مملکت افغانستان اورا منبه واکاه ساخت که هیچیك از دول حق تصرف ومداخلت در مملکت افغانستان نداشته باشد بنابران میباید که لشکر ایران از خاك هرات بیرون شده هرات را بافغانان وا کذارد ناصرالدین شاه از کفتار وزیر مختار دولت انکلیس سرباز زده بکوش قبول جاىنداد وکار کذاران دولت مذکوره ازنمنی برآشفته وزیر مختار خودراازطهران طلب هند نموده بادولت ایران اعلان جنك دادند وازراه سمندر چند جهاز حربی جانب بندر بوشهر فرستادند وطرح محاربه انداخته بندر مذکور را بادوسه قلعهٔ مستحکم دیکر متصرف شدند و ناصرالدین شاه از شنیدن اینخبر مملکت ایران را درخطر دیده دست تصرف از هرات بازداشته سردار سلطان احمد خان را که نزد اورفته بود بحکومت هرات کشته زبان کفتکوی دولت انکلیس را بوی که افغان ونوادهٔ سردار پاینده خان مرحوم بود ببربست

مامورشدن سرداران درهرات

﴿ ذکر مامور شدن سرداران افغان ﴾

(از حضور شاه ایران در هرات)

چون‌حکومت هرات بسردار سلطان احمد خان مفوض کشت سردار محمد علم خان بن سردار رحمدل خان وسردار سلطان علیخان بن سردار کهندل خان مرحوم که از قندهار چنانچه ازپیش رقم‌شد کریخته روی امید بدولت ایران نهاده بودند نیزشریك وانباز سردار سلطان احمد خان مقررشده ازطهران مرخص هرات کردیدند که وارد هرات شده در مالیات باهم شریك‌بوده زمام مهام حکومت بکف اقتدار سردار سلطان احمد خان‌باشد ودیکران درکار حکومت مداخلت نکنند وبهره‌وحصهٔ ازعمل ودخل محالات ولایت هرات بقدر کفایت معیشت اولاد واحفاد وزیر یار محمد خان مرحوم نیز داده از ادای آن مستمراً اهمال نورزند خلاصه سرداران مذکور شروط مقررهٔ ناصرالدین شاه‌را بکوش‌هوش جاداده از طهران راه هرات بر کرفتند مکرسردار محمد علم خان که خود را شایان حکومت می پنداشت حکومت سردار سلطان احمد خانرا ناکوار طبیعت خویش‌دیده ازعرض راه ازدیکران جدا کشته بطهران مراجعت کرد وسردار سلطان احمدخان باسردار سلطان علیخان درسلخ ماه‌رمضان سنه ۱۲۷۳ هزار ودوصد وهفتاد وسه‌هجری وارد هرات شده بکار حکومت وغیره‌دستورالعملیکه داشتند پرداختند وپس ازرسیدن سرداران درهرات لشکر قاجاریه‌از آنجا راه‌مراجعت جانب‌مشهد بر کرفته همچنین افواج‌دولت انکلیس بندر بوشهر را باقلاعیکه متصرف شده بودند وطبق شروط عهد نامهٔ که بادولت ایران درمیان داشتند واکذاشته جانب هند مراجعت کردند وسردار سلطان احمد خان سکه وخطبه‌را بنام‌ناصرالدین شاه‌جاری ورواج کردانیده پس‌ازچندی سردار سلطان علیخانرا بااولاد واحفاد وزیر یار محمد خان ازقسمت ومشارکت مداخل هرات محروم ساخته ازهرات همه‌را بیرون کرده خود مستقلاً بنفس‌خود بکار ریاست واخذوقبض باج وخراج ولایت پرداخت وازجانب شاه ایران خوداو بلقب سرکار وشهنواز خان پسرش بمنصب امیرپنج سرافراز کشتند وسردار سلطان علیخان باعیال واطفال وزیر یار محمد خان وپسرش سعید محمد خان که بامر سردار سلطان احمد خان ازهرات بیرون‌شده‌بودند درقندهار شرفیاب‌حضور امیر کبیر کردیده مشمول الطاف امیرانه شدند وسردار محمدعلم خان که ازبین‌راه‌راه‌مراجعت‌بجانب طهران‌پیش کرفته‌بود درروز هفدهم ماه‌شوال‌سال۱۲۷۳هزارودوصد

وهفتاد وسه هجری صلعم بمنزل الهاك باجمعی ازقطاع الطریق سفاك دوچار گشته ازضرب تیغ بیدریغ آن گروه بی باك هلاك گشت وراه بهشت جاوید برگرفت

﴿ ذکر مأمور شدن سردار غلام حیدر خان ﴾

(بحکومت قندهار و مراجعت امیر کبیر بکابل)

ذکر مراجعت امیر کبیر از قندهار بکابل

وهمدرین اوان امیر کبیر ازنظم ونسق ولایت قندهار ومحالات آن فراغت حاصل کرده سردار غلام حیدر خان را بحکومت آنجا مأمور فرموده سردار فتح محمد خان را باسردار جلال الدینخان بپیشکاری او گماشت وخوانین رکاب واعیان ملك را بتنخواه مستمرهٔ کافیه نواخته رایات عالیات را جانب کابل شقه گشا ساخت وسرداران قندهار را باخود برداشته احدی را نگذاشته درکابل آورد که مبادا مصدر فتنه شوند وچون موکب همایونی درنواحی غزنین پرتو نزول افگند سردار شیرعلیخان که چندی قبل برین چنانچه مذکور گشت ازسبب عارضهٔ تب ازقندهار درغزنین آمده بود بااعیان واشراف شهر واطراف مراسم پذیره و لوازم رکاب بوس بتقدیم رسانیده شرف جبین بوس حاصل کرد وازآنجا همرکاب اعلیحضرت قبلهٔ امجدش درکابل آمد ودرروز ورود امیر کبیر بکابل سران وسرداران چون سردار محمد عثمانخان حاکم کابل وسردار محمد امین خان که هنگام توجه امیر کبیر جانب قندهار از ترکستان درکابل آمده بود وغیره باوضیع وشریف سکنهٔ شهر در میدان (۱) ده مزنگ باستقبال بیرون شده تمامت ایشان از احوال پرسی امیر کبیر وفیض رکاب بوسی مفاخر ومباهی گشته ثنا خوان وشکر کنان داخل شهر شده امیر کبیر دربالاحصار فرود آمد

(۱) ده‌مزنگ نام قریه‌ایست متصل شهر کابل

﴿ ذکر تشریف بردن اعلیحضرت امیر کبیر ﴾

(درجمرود بالتماس انگلیسان وتجدید عهد ایشان)

ذکر تشریف بردن امیر کبیر در جمرود

پس ازرفع خستگی سفر قندهار کارکنان دولت انگلیس که تمامت افغانستان وترکستان را ازحد بلوچستان تا کنار رود جیحون بتصرف امیر کبیر دیده حشمت واقتدارش را نیك ملاحظه کردند بذریعهٔ مکتوب دعوت جمرودش نمودند زیرا که هنوز سررشته کشور هند بادولت برطانیه عظمی چنانچه باید نشده بود که سلطنت امیر کبیر مکنت وقوت گرفته باعث اضطراب خاطر انگلیسان شد که مبادا امیر کبیر موجب شورش کشور هند شود بنابران اورا در موضع مذکور دعوت کردند اتحاد امیر کبیر ملتمس انگلیسان را بگوش قبول شنیده باپسران کامکار وبرادر وبرادرزادگان والاتبار چون سردار محمد اعظم خان وسردار محمد حسین خان وسردار پیر محمد خان وسردار محمد عثمان خان وسردار میرافضل خان وسردار شمس الدینخان وغلام محمد خان مختار وجمعی از بزرگان کابل وغیره چون میردرویش معروف بحافظجی پسر میرواعظ مرحوم وسید بهاء الدین خان کنری وقاضی محمد سعید خان بارکزائی ومیرزا عبدالرزاق خان مستوفی ومیرزا محمد حسین خان بن میرزا عبدالسمیع خان قزلباش ومیرزا سید حسین خان بن میرزا سید محسن خان ومیرزا عسکرخان وایشیك آقاسی شیردل خان ومحمد رفیق خان لودی وسپاه آراسته راه پشاور برگرفت وچون ازمنزل لوارکی واقع درهٔ خیبر رایات عالیات جانب منزل جمرود شقه گشا گشت دربین راه بموضع (۲) حرمه واله جنرلین ولمسدن وادوردس نامان انگلیس که ازپشاور طریق پذیره برگرفته بودند باسوارهٔ نظامی که همراه داشتند از گرد راه دررسیده ازاسپان خویش فرود گشته مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند وامیر کبیر در ملاقات گاه پرتو نزول افگنده سراپردها وخیمه ها برافراشت وانگلیسان نیز برکنار اردوی امیر کبیر منزل گزین شده بعد امیر کبیر باسرداران وبزرگان رکاب درسراپرده وتحت سایه بان شاهی بزم خسروی آراسته بر کرسیها نشسته سرگرم صحبت محرمانه بودند که جان لارنس چیف کمشنر باچندتن ازافسران انگلیس ازراه اعزاز واکرام اعلیحضرت امیر کبیر وارد اردوی معلی شده شرف باریافت وملاقات دوستانه بتقدیم رسیده بعد انگلیسان در خیمه گاه کسان خود رفتند ودو روز بموضع مذکور بسر رفته روز سوم ازانجا باهم روانهٔ جمرود شدند وانگلیسانیکه باسپاه درانجا حاضر وورود امیر کبیر را ناظر ومنتظر بودند تمامت افواج حاضره را باصفوف آراسته

(۲) حرمه واله بلفظ افغانی یعنی جوی نزدیک و در فارسی ج افغانی بحرف س تلفظ میشود

واتواب پیراسته برپای داشتند چنانچه در وقت ورود موکب همایون بجمرود بیست ویك ضرب توپ رسمی کشاد داده پس از چند دقیقه چنان شلك توپ وتفنگ شادیانه کردند که تا امیر کبیر ازاسپ فرود نیامد از کشودن توپ وتفنگ دست باز نداشتند وپس از هبوط اعلیحضرت امیر کبیر وادای مراسم ملاقات متحدانه سخن از دوستی در میان آمده آخر الامر رشتهٔ اتحاد دولتین را در بین چنین قرار دادند که امیر کبیر بادولت انگلیس متحد بوده راهی بجز دوستی نه پیماید وبادیگر دولت که مخالف دولت انگلیس باشد رشتهٔ موالات مرتبط نماید واز دولت انگلیس بازای مودت واتحاد سالیانه دوازده لك روپیهٔ چهرهٔ شاهی واصل خزانهٔ دار السلطنهٔ کابل دانسته دوازده هزار میل تفنگ در کابل وچهار هزار میل در قندهار رسیده انگارند وهم لمسدن ودا کتر بلو نامان را از امیر کبیر خواستار شدند که همرکاب اعلیحضرت تا کابل رفته بعد از توقف ودرنگ چندی آهنگ مراجعت هند کنند وامیر کبیر آمدن ایشان را در کابل بنا برسبب سری وساحشوری مردم کوهستانات رضا نداده برفتن وبودن در قندهار صلاح واجازت داد که مبادا در کابل آسیبی بدیشان برسد الغرض شروط وقیود مذکوره را در فصول عهدنامهٔ جانبین قرار دادند که روز دیگر دستخط ومهر برنهاده از هم وداع کنند چنانچه امیر کبیر بسرا پردهٔ خویش در شده روز دیگر از سبب نقرس که بپا داشت درد شدید بپایش عارض شده سردار محمد اعظم خان فرزند ارجمندش را وکیل معاهده قرار داده با محمد رفیق خان ومیرزا محمد حسین خان قزلباش وغیره خدام معتمد کار آگاه از لشکرگاه روانهٔ جمرود فرمود واو باخادمان درگاه وکارگذاران بارگاه اعلی رفته وثیقهٔ عهد را ارقام نموده مراجعت کرد وامیر کبیر عزم مراجعت کابل نموده انگلیسان دوباره تکلیف جمرودش کردند وامیر کبیر از سبب درد پا عذر خواسته انگلیسان تحف وهدایای ایشان را از قبیل پیل وشمشیر مرصع وساعت وتوپهای کمخواب وتفنگ وتفنگچه وغیره اشیاء نفیسه که شایان شان پادشاهی بودند خاص اعلیحضرت امیر کبیر وهمچنین برای هریک از سرداران واعیان رکاب وخوانین وافسران سپاه از منصب پنج سواری تا ارباب مناصب اعلی بقدر رتبه تحفهٔ جداگانه داده تحف وهدایای امیر کبیر را از جمرود روانهٔ حضور اقدس ساخته همهٔ اردو را کامیاب گردانیدند بعد امیر کبیر طریق مراجعت سپرده بادبدبهٔ شایان وارد دارالسلطنهٔ کابل شد وانگلیسان بطبق معاهده وقرار داد تفنگها ووجه نقد را بکارگذاران امارت سپرده ازانجمله چهار هزار میل تفنگ را لمسدن نام انگلیس در قندهار فرستادند واو درانجا رفته چندی نزد سردار غلام حیدر خان حکمران قندهار مانده بعدها رخصت انصراف یافته مراجعت نمود

﴿ ذکر مراجعت سردار شیرعلی خان بن سردار مهردل خان مرحوم از ایران ﴾

(وبرحال فرمودن سردار غلام حیدر خان تنخواه اورا که امیر کبیر مشخص فرموده بود)

ذکر مراجعت سردار شیر علیخان از ایران

وهمدرین سال سردار شیرعلی خان بن سردار مهردل خان مرحوم که رو از امیر کبیر برتافته از قندهار در مملکت ایران رفته واحسانی نسبت بشانش ندیده بود روی امید بسوی افغانستان نهاده در قندهار نزد سردار غلام حیدر خان آمد واو مقدمش را گرامی داشته کردارش را نا کرده انگاشته همان مبلغ یك لك ودوازده هزار روپیه سالیانه مستمره اش را که امیر کبیر معین نموده بود برحال کرده از کج خیالی او هیچ بزبان نیاورده اعزازش نمود

﴿ ذکر رفتن سردار محمد افضل خان از تخته پل در تاشقرغان ﴾

(وباز پرس نمودن محاسبات آنجا)

ذکر رفتن سردار محمد افضل خان از تخته پل به تاشقرغان

وهمدرین سال سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان از تخته پل جهت باز رسیدن محاسبات مالیات ولایت تاشقرغان وعزم دیدن فرزند برومندش سردار عبد الرحمن خان که قدم بمرحلهٔ سیزده سالگی نهاده بود روانه ووارد آنجا شد وسه ماه در تاشقرغان اقامت گزیده مبلغ یك لك روپیه ازدر کان بخشش وتخفیف که سردار عبد الرحمن خان نموده وبمردم داده بود درحین بازپرس محاسبات کارگذاران او مجری نداده از راه استرداد حواله

نمود که پس تحویل خزانه نمایند چنانچه باندك زمان بتوسط محصلان شدید مبلغ مذکور واصل وعاید خزانه گردیده بعد راه مراجعت جانب تخته پل در نور دید ودر وقت وداع سردار عبد الرحمن خان که از استرداد وجوه انعام وتخفیفش رنجیده خاطر گشته بود بعرض والد ماجدش رسانیده خواهش همعنان گشتن پدر بکوسپر ورفتن تخته پل کرد وقبلهٔ امجدش باعث وسبب ترك کردن حکومت تاشقرغان وعزم تخته پل نمودنش را پرسیده پاسخ شنید که درجائیکه اختیار بخشش وداد ودهش را شخص نداشته باشد چگونه خواستار حکومت آن خواهد شد وپدر نیك اخترش تسلی نموده گفت که باز گشت تخفیفات وموهبات از راه عتاب وبیرون از قانون حساب نبوده که موجب افروختن چهره ات شود بلکه از سبب عدم کفایت مداخل برمخارجست که پرده از روی کار برداشته نشود وتنخواه لشکر بوجه مقرر برسد زیرا که اگر دخل مملکت صرف دیگرجهت شود نگاهداشتن سپاه بی تنخواه محال است وکفایت هردو امررا بوجه اندك نمودن حکومت را زوال ومملکت را اختلال است خلاصه بدینگونه سخنان اندرزش نموده از همعنانی خویش باز داشته از تاشقرغان رایت مراجعت جانب تخته پل افراشت وسردار عبدالرحمن خان پس ازمعاودت پدرش چون فسخ عزم را باوجود صباوت ناگوار می پنداشت حیدر خان بن محمود خان بیات را بحکومت تاشقرغان گماشته خود از عقب پدر والا گهرش راه تخته پل برداشت وپدرش از مهر وحفاوت (۱) پدرانه چیزی نگفته وی در زیر حمایت وحضانت (۲) پدر رحل اقامت انداخته بقرار سابق بخواندن درس وآموختن مهمات رسمیه پرداخت

(۱) حفاوت شفقت ومهربانی (۲) حضانت دربغل نگهداشتن

« وقائع سال هزار ودوصد وهفتاد وچهار هجری »

وقایع سنه ۱۲۷۴ هجری صلعم

درین سال کریت اشتمال سردار غلام حیدرخان ولیعهد امارت که حکومت قندهار داشت سردار جلال الدین خان را بحکومت پشت رود وسردار فتح محمد خان را به نیابت خویش بحکومت قندهار مأمور ومفتخر ساخته بعزم زیارت اعلیحضرت امیر کبیر احرام بند کعبهٔ مقصود شده رایت سفر کابل افراخت وازقندهار باتحفه وهدیهٔ بسیار رهسپار گشته در روز ورودش بکابل تمامت اعیان وبزرگان ومردم سکنهٔ شهر بامر امیر کبیر استقبال نموده باجاه وجلال هرچه تمامتر بشهرش در آوردند واو همچنان از گرد راه داخل بارگاه گردیده شرف دست بوس حاصل کرده پس از درك سعادت دیدار پدر والا تبار در سرای خویش شد وبارسفر گشوده روز دیگر تحفه وار مغانیکه داشت تقدیم حضور امیر کبیر نموده همه مطبوع ودلپذیر افتاد وچندی باستراحت وعشرت بسر برده تا که از قضای مبرم آلهی تب محرقهٔ دماغی عارض حالش گشته به بستر مرگ کش انداخت واز شدت درد چهرهٔ حیاتش زرد گردیده قالبش ازروح تهی شده رخت از تخت عزت بتخته کشید وبعمرسی ونه سالگی درعصر روز جمعهٔ بیست ویکم ماه ذیقعده سال ۱۲۷۴ هزار ودو صد وهفتاد وچهار هجری روز کار زندگیش سپری شده در مقبرهٔ سردار محمد عظیم خان مرحوم واقع جنب غربی مزار عاشقان وعارفان کابل مدفون گشت وامیر کبیر پس از طی بساط عزاداری وتبدیل لباس سوگواری سردار شیرعلی خان فرزند خردمند دیگر خود را که باوزیر محمد اکبرخان مبرور وسردار غلام حیدر خان مغفور یك صدف را گوهر ویك سپهر را اختر بود بپاس خدمات برادرش وزیر مذکور که تخت امارت را بنیروی بازویش چنانچه ازپیش رقم گشت او از وجود خاندان احمدشاه خلد آرامگاه بپرداخت وسپاه دولت انگلیس را بضرب تیغ بیدریغ از مملکت افغانستان بیرون ساخت ولیعهد ساخته بجای برادرش بحکومت وایالت قندهار نامزد فرموده در اواخر ماه ذیحجهٔ سنهٔ مذکوره بقندهارش فرستاد

(وقایع سال هزار ودویست وهفتاد وپنج هجری صلعم)

وقایع سنه ۱۲۷۵ هجری صلعم

وسردار شیر علی خان پسر خود سردار محمد علی خان را مأمور حکومت غزنین که تاکنون جایگیر ومحل حکومتش بود نموده خود در قندهار رفته در روز ورودش بآن دیار سردار جلال الدینخان حاکم پشت رود که پس ازفوت سردار غلام حیدر خان درقندهار آمده دوتن (۳) ازسراری سردار غلام حیدر خانرا بدون اجازت واطلاع امیر کبیر درسرای خود برده بود که پس ازانقضای ایام عدهٔ ایشان متعه ف شود

(۳) سراری جمع سریه

خائف گردیده از قندهار جانب شال کوت فرار کرد وسردار شیرعلیخان داخل قندهار شده فوراً سردار محمد رفیق خان لودی راباایشیك آقاسی محمد اکبر خان نره خیل وجمعی از سواران رکاب خویش بتعاقب وی گماشت وامر کرد که بتعجیل راه نوردیده اورا دستیاب کرده بهروسیله وواسطه که بتوانند بقندهارش برگردانند اما ایشان درخارج ازادارهٔ حکومت بدورسیده هرچندحیلت انگیختند که اورا باخود آرند وی از کثرت خوف از گفتار ایشان مطمئن نگشته بازنیامد وراه کراچی بندرپیش گرفت وفرستادگان سردارشیرعلیخان چون داخل علاقهٔ غیربود جبراً نیزاورا نتوانستند برگردانند چنانچه بی نیل مقصود مراجعت نمودند واو در کراچی رفته ازآنجا براه آب جانب بمبئی ره نوردشده ازبمبئی خود را بعربستان کشیده از آنجا جانب قسطنطنیه رهسپار گشته بار یاب حضور سلطان المعظم اعلیحضرت سلطان عبدالمجید خان شد وازوی نوازش نیکویافته دران مرزوبوم اقامه گزیده مصاحب ترکان روم گردید وسردار شیر علیخان بحکومت قندهار مواظب گشته بنظم ونسق مملکت وترتیب سپاه وتربیت رعیت پرداخت

ذکر سرباز زدن میر اتالیق از فرمان سردار محمد افضل خان

« ذکر سرباز زدن میر سلطان مراد خان اتالیق ازامر سردار محمد افضل خان »

(ومأمور شدن سردار محمد اعظم خان بتنبیه وتادیب او)

ودرخلال احوال مذکوره سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان سلطان مراد خان اتالیق میرقطغن را دعوت اطاعت کرده فرمان داد که رءوس منابر قصبات قطغن را بنام اعلیحضرت امیرکبیردرخطبه مزین گرداند وهم ازراه انقیاد مالیات ولایت را بتوسط عمال وضباط پادشاهی از مردم رعیت ستاند واوازین امر سرباززده برادر خودرا باتحف وهدایا نزد سردار محمد افضل خان فرستاده پیام داد که بدین تحفه وهدیه قناعت ورزیده از دیگر هوائیکه درسر وسودائیکه دردل دارد بگذرد ورنه گرفتار صد گونه خطر خواهدشد واوبرادر اتالیق را باآن پیام ناشایستیکه گذاشت اعزاز واکرام نموده بحسن تقریر وپندد لپذیر روی دلش را بسوی خودکرده برعهده اش نهاد که برادر بزرگش را از بادیه جهالت جانب شاه راه اطاعت راه نموده باخود نزداو آرد چنانچه وی بردمهٔ خویش گرفته مراجعت کرد وآنگاه که نزد برادرش رسیده دلالت اطاعتش کرد وی برآشفته خواست که برادر خودرا بزندان اندازد ولیکن او ازعزم برادر آگاه شده راه فرار جانب تاشقرغان اختیار کرد که خودرا نزد سردار محمدافضل خان رساند ومیراتالیق چندتن سوار بتعاقب او گماشته دردشت معروف بآبدان بدورسیده باهم درآویختند واو خودش باهمراهانیکه داشت بمدافعه پرداخت، سوارهٔ را نزد سردار محمد افضل خان فرستاده مدد طلبید وسردار والاتبار علی العجاله سواران گزیده وجرار مأموردشت آبدان نمود وبرادر اتالیق قبل از رسیدن کمکیان بقتل رسیده بی آنکه یاری داده شود بدرود زندگی کرده جانب سرای جاویدخزید وپس ازقتل او فرستادگان سردار محمدافضل خان باسواران میراتالیق دوچار گشته چندتن ازایشانرا کشته آخرالامر سوارهٔ میرقطغن مغلوب گردیده اوارهٔ دشت غربت ومحن شدند وگماشتگان سردار باوقار نعش برادر اتالیق را باخود برداشته درتاشقرغان دفنش کردند وچون کار میراتالیق بدین مدار رسید سردار محمد افضل خان عرض پرداز حضور امیر کبیرشده سررشته ودستورالعمل طلبید که لوای تنبیه وتهدید میراتالیق وسرزنش مردم محال قطغن برافرازد یاامر گونهالی اورا معطل بفرصت گذاشته باصبر وشکیبائی درسازد واین عریضهٔ او دروقتیکه امیر کبیر باراده قشلاق از کابل عازم جلال آباد بود بپایهٔ سریر سلطنت رسیده فرمان شد که بلادرنگ اعلام جنگ برافراشته بالشکر آهنگ قطغن نماید وهم سردار محمد اعظم خان حکمران کرم وخوست را فرمان کرد که حاضر حضورشده رهسپار دیار ترکستان شود وپس از صدور هردو فرمان خود اعلیحضرت امیرکبیر راه جلال آباد بر گرفته چون درمنزل تنگی ترکی واقع عرض راه خورد کابل وخاك جبار برتونزول افگند سردار محمد اعظم خان از کرم رسیده بعزرکاب بوس معزز گشت وتامنزل باریکاب همرکاب والا رفته ازآنجا مرخص وروانهٔ ترکستان شد ودر کابل آمده سامان سفر ساز کرده روبترکستان نهاد وامیرکبیر وارد جلال آباد گردیده درباغ سردار غلام حیدر خان مرحوم منزل گزید

وازدیگر سوی سردار محمد اعظم خان که روی جانب ترکستان نهاده بود چون وارد آی بیک شد سردار عبدالرحمن خان که از تاشقرغان چهار منزل بعزم استقبال عمش راه نوردیده بود در منزل مذکور درک ملاقات کرده از آنجا باهم راه برگرفته بحضور سردار محمد افضل خان برادر بزرگش وارد تخته پل شدند و هر دو برادر باهم مصافحه و معانقه نموده از دیدار یکدیگر مبتهج و شادمان شده امر لشکر کشی و دشمن کشی را تا فصل بهار معطل داشته در گوشهٔ انتظار نهادند.

ذکر مراجعت امیر کبیر و لشکر فرستادن سردار محمد افضل خان در قطغن

﴿ ذکر مراجعت امیر کبیر از جلال آباد بکابل و لشکر فرستادنش جانب قطغن ﴾

(و لشکر کشیدن سردار محمد افضل خان از ترکستان و تخته پل بدانسو)
(بسالاری سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان)

چون ایام دی در گذشته موسم بهار رسید امیر کبیر از جلال آباد مراجعت فرموده بدار السلطنهٔ کابل مقام ییلاق گزید سردار محمد اسلم خان را با دو فوج پیاده و شش عراده توپ و سواره و پیادهٔ بسیار از راه چاریکار جانب قطغن رهسپار ساخت و از عقب او لشکر دیگر بسر کرده گی سردار شمس الدین خان بن سردار امیر محمد خان مرحوم روانهٔ آن مرز و بوم نمود و همچنین از قفای او سردار محمد شریف خان را با دیگر لشکر شایان از پی هم بفاصلهٔ یکیک منزل گسیل فرمود و از جانب ترکستان سردار محمد افضل خان لشکر بزرگی مرتب و منظم ساخته بسالاری سردار عبدالرحمن خان در تحت رایت و فرمان سردار محمد اعظم خان قرار داده طرف قطغن رهسپار فرمود و در هنگام کوچ دادن سپاه سردار محمد افضل خان از تخته پل سوار شده باراده سان بینی داخل لشکرگاه شد و چون سردار عبدالرحمن خان تمامت سواره و پیاده و توپخانه را بوجه اتم و اکمل آراسته و پیراسته بود پس از عرض دیدن افواج انتظامش مطبوع و مستحسن افتاده بعطای شمشیر مرصع و اسب زین و یراق طلاء از قبل پدر خجسته سیرش مفتخر و سربلند گشت و هم مأمور شد که با اردویش در تاشقرغان رفته درنگ نماید تا سردار محمد اعظم خان که بعض امور ضروریه سفرش ناتمام است انجام نموده از عقب در رسد بعد باهم جاده پیمای منزل مقصود شوند و سردار عبدالرحمن خان بامر پدر والاشانش از تخته پل جیش در جنبش آورده وارد تاشقرغان شد و مردم سکنهٔ شهر و اطراف آنجا از بزرگ و کوچک باستقبال برخواسته نظر بمحبت و مواسنتیکه از وقت حکومت او در دل داشتند زبان بشکر خداوند تبارک و تعالی و دعا و ثنای وی کشوده مقدمش را بغایت گرامی داشتند و تعظیم و تمجیدش نموده مراسم اعزاز و اکرام بجای آوردند و او بازای خوشی و خرمی نمودن و شکرگذاریدن و دعا و ثنا خواندن ایشان بزبان لطف و نرم گوئی و بیان دلجوئی بازپرسی نموده همه را مرهون تفقدات بیکرانه ساخت و میدان عیدگاه را که دشت با فضائیست لشکرگاه قرار داده فرود آمد و روز دیگر از راه امتنان مردم سکنه تاشقرغان رؤسای شهر را دعوت مهمانی کرده بعزت و احترام همه را طعام داد و ایشان نیز از طریق وفا راه صدق و صفا پیموده با او و لشکرش سلوک و رفتار مخلصانه بتقدیم رسانیدند و روز یازدهم ورود او در تاشقرغان سردار محمد اعظم خان از عقب در رسیده بوی ملحق گشت و دو روز دیگر باهم توقف کرده بعد راه افتاده وارد آی بیک شدند و سه روز جهت تهیهٔ علوفه در آنجا مکث نموده روز چهارم رو براه غوری نهادند و پس از قطع پنج منزل بقرب قلعهٔ غوری که میر اتالیق بروج و باره اش را بمردان کار و سامان کارزار استوار داشته بود رسیده قلعه را مستحکم دیدند

ذکر محاصرهٔ قلعهٔ غوری و شکست میر اتالیق

﴿ ذکر محاصرهٔ قلعهٔ غوری ﴾

(و رسیدن میر اتالیق بیاری قلعه کیان و مغلوب شدنش)

چون قلعه را محکم و قلعه داران را استوار و مستحکم مشاهده کردند لاجرم سردار عبدالرحمن خان تدبیری که در ضمیر داشت بروی کار آورده قبل از آنکه خیام و سرا پرده های اردو برپا و افراشته کردد تمامت سپاه را که بیست هزار مرد پیکار و چهل عراده توپ آتش بار بودند بمقابل قلعه با صفوف آراسته ساعتی بر پای داشت تا قلعه

کیان مشاهده و معاینه کرده بیدل و هراسناک شوند و بعد از نشاندادن صفوف سپاه را بقانون نظام در هم شکسته در لشکرگاه در آورد و نماز عصر را ادا کرده با چندتن از افسران نظام و خدام خویش از اردو بیرون شده اطراف قلعه و مواضع و مواقع نقب زدن و توپ نهادن را نیک نظر کرده مشخص و معین نمود و نقب زنان چابک دست خارا شکاف را در مواضع معینه مأمور نقب زدن کرده لشکر را حکم سنگر ساختن نفاذ فرمود و همهٔ مأمورین بکار نقب و افراختن سنگر پرداخته از شام (١) تا بام کار کرده نقبها را بکنار خندق رسانیده سنگر سد بندی را افراشتند و پس از انجام کار در خیمه که خودها قرار گرفته تا وقت ظهر استراحت و رفع خستگی نموده آرام و آسوده بودند که ناگهان میر اتالیق با چل هزار سوار از راه یاری و مددکاری قلعه کیان نزدیک رسیده بنظر لشکر پادشاهی و مردم قلعه جلوه گر شدند که قلعه کیان را قوی دل ساخته خصم را از هراس پای در گل اندازند و سردار عبدالرحمن خان باندیشه اینکه اگر میر اتالیق بر لشکرگاه تاختن کند مبادا از معسکر دور تر شمشیر حملهٔ دشمن را بوشندهٔ آسیبی به بنه و آغروق لشکر نرسد پس بتعجیل هرچه تمامتر دو هزار سوارهٔ گزیده از سواران نظام و دوازده عراده توپ اسپی و چهار دسته از فوج پیادهٔ نظام را با خود برداشته راه مدافعه پیش گرفت و مخفیانه روی بسوی خصم نهاد چنانچه میر اتالیق و سوارانش که چشم حیرت بلشکرگاه و خیام سپاه دوخته سرگرم نگاه بودند از اردو بیرون شدن سردار عبدالرحمن خان و راه پیمودنش جانب ایشان آگاه نشدند تا که بغتة بپشت سر ایشان رسیده توپچیان را امر بکشاددادن توپ کرد و ایشان دفعةً دهن توپها را جانب دشمن کشوده موزیک چیان و باجه نوازان ساز مخالف در نوا آورده میر اتالیق و لشکرش را در دشت بینوائی انداختند چنانچه از عدم وقوف بر قلت همراهان سردار عبدالرحمن خان و شدت غریدن توپ و تفنگ حال برگشت کرده جهان را بر خود تیره و تنگ دانسته آهنگ فرار کرد و پشت بجنگ داده رو بگریز نهاد و قلعه کیان نیز از مشاهدهٔ این حالت صبر و طاقت را از دست داده در پس دیوار حسرت و ناامیدی نشستند و سردار عبدالرحمن خان با فتح و ظفر همعنان بلشکرگاه خویش مراجعت کرده تا ساعت یازده از شب تمام نقبها و سنگر را خبر گرفته تمامت سپاه را هشیار و بیدار و گرفتار کار مشاهده نموده همه را تحسین و آفرین فرموده باستراحت کاهش معاودت کرد و لشکرش شب را بهوشیاری و پاسداری بروز رسانیده وقت طلوع آفتاب سردار عبدالرحمن خان لشکر را ملاحظه کرده از جمله دو هزار سوار را مأمور قراولی کرد که بفاصلهٔ هشت کروه از لشکرگاه دور رفته محافظانه گردش نمایند تا اگر سوار مخالف حمله ور شوند دواب و مواشی و افراد لشکر که در اطراف اردو منتشر اند از خطر بی حذر باشند و نیز اگر بر معسکر سوارهٔ خصم بتازد ایشان (٢) ابطال رجال اردو را خبر سازند تا بمدافعه پردازند و نگذارند که خصم چیره شده ظفر یابند

(١) مخفف بامداد

(٢) ابطال دلاوران

ذکر محاربهٔ چشمهٔ شیر و هزیمت یافتن قطغنیان

﴿ ذکر محاربهٔ چشمهٔ شیر ﴾

(و مغلوب و مجروح و دستگیر شدن قطغنیان)

چون سواران مذکوره رفته بگردش و قراولی پرداختند سه روز بعد از رفتن ایشان آگاه شدند که هشت هزار سوار از مردم قطغن در چشمهٔ شیر واقع فاصلهٔ پنج فرسنگی عسکر که پادشاهی فراهم شده کمین کین کرده اند که دواب و مواشی اردو را تاخته بتاراج برند و از جمعی سردار عبدالرحمن خان را خبر داده او فوراً چهار هزار سوار و دو عراده توپ بسرکردگی غلام محمد خان فوفلزائی و محمد علم خان محمد زائی بدفع ایشان گماشت چنانچه مأمورین مذکورین خود را بچشمهٔ شیر رسانیده بر خصم حمله کردند و باندک کشش و کوشش ایشان را از پیش برداشته دو صد تن را مقتول و مجروح و دستگیر ساختند و هزار سوار از راه تعاقب تاخته از قفای مغلوبین داخل علاقهٔ بغلان یابغلان شدند و در آنجا عنان از تاختن بازکشیده مراجعت کردند و سواران مغلوبه نزد میر اتالیق که در اول کار چنانچه رقم شد فرار اختیار کرده در بغلان قرار گرفته بود رفتند و او از ایشان کماهی حال و دست برد ابطال رجال افاغنه را شنیده توقفش را در بغلان که نه فرسنگ از عسکر که پادشاهی دور بود محال پنداشته از آنجا کوچا کوچ روی استعجال بسوی خان آباد و قندز نهاد و سواران سردار عبدالرحمن خان از چشمهٔ شیر اسیرانرا با خود برداشته بمعسکر مراجعت کردند و سردار عبدالرحمن خان اسیران را محبوس کرده سواران ظفر

یافته را نزد عم محترمش سردار محمد اعظم خان برده بجرائی خدمت برای ایشان حاصل کرده وآنانیرا که درراه شجاعت سبقت ورزیده بودند بعطای خلعت سرافرازی دادبعد دست بکار برده پا درمیدان تسخیر قلعهٔ غوری نهاد

ذکر فتح قلعهٔ غوری

﴿ ذکر اتمام حجت نمودن سردار عبدالرحمن خان ﴾
(برقلعه گیان وفتح آن)

درعصر روز نوازش دادن سواران منصوره عزم سردار عبدالرحمن خان مصمم تسخیر قلعه شده نخست عقب دیوار سنگر که نزدیک قلعه بودرفته لب باندرز قلعه‌گیان کشوده ازراه اسلامیت دعوت اطاعت کرد که خونهای جانبین ریخته نشود وخاک نبرد برسر و روی دلیران بیخته نکردد و کفت که اگر بیم جان دارید بهر قسمیکه اطمینان شما باشد امان خواهید یافت وازراه صلح وصلاح جانب منزل نجاح وفلاح خواهید شتافت والا درمقابله طریق نجات نخواهید یافت وقلعه گیان پاسخ لاونعم نکفته سردار موصوف برآشفته معاودت کرد ودرهنگام شام عزم یورش جزم نموده دلاوران ملکی و نظام را تعلیم والقا فرمود که از شام تابام قلعه را بزیر کاولهٔ توپ گرفته قلعه گیانرا ارام نگذارند ودراخیر دست ازکشاد دادن توپ بازداشته خاموش شوند تامردم قلعه بدانند که ازرنج بیخوابی شب و زحمت وتعب استراحت طلب شده‌اند و ازغنمی ایشان نیز از غفلت ترک مدافعت کرده باستراحت گرایند انگاه در اول شفق تمامت سپاه آواز یاچهار یار بلند کرده برقلعه بتازند که حصاریان مضطرب وحیران شده هرکدام بجائی ازحصار دوچار دلیران پیکار گردیده ازهجوم آوردن بیکسو بازمانده ومحروم شوند چنانچه همهٔ لشکر شب را برطبق تعلیم سردار عبدالرحمن خان بسحر رسانیده هنگام سپیده دم قدم یورش پیش گذاشته از یکطرف برقلعه حمله کرده از جوانب سه گانهٔ دیگر صدای یاچهار یار و آواز الله اکبر بلند کرده قلعه گیانرا چنان واله و حیران نمودند که سر ازپا نشناخته حصار خارج از قلعهٔ اندرونیرا پرداختند و به اندرون قلعهٔ بزرگ شدند و قلعهٔ خارج که بمثابهٔ شیر حاجی بدور حصار اندرونی افراخته بود بدست افواج پادشاهی آمده بلادرنگ از قفای ایشان آهنگ تسخیر قلعهٔ بزرگ کردند واز پلیکه از چوبهای باریک بید بافته وبقدر یک ذرع از سطح آب خندق فروتر نهاده بودند که در وقت یورش لشکر پادشاهی آنرا درک نکرده از خندقیکه ده ذرع عمق وبیست وسه ذرع عرض داشت نتوانند عبور کنند اما ایشان از صاف آب جسر مذکور را دیده از زیر آن در گذشته داخل قلعه شدند ودکاکین بازار را متصرف گشته دیوار آنهارا شگافته از سوراخهای آن بکشاد دادن تفنگ و آئین جنگ پرداختند ودرینحال سردار عبدالرحمن خان نیز ازعقب دلیران سپاه‌قلعه درامده ازمیان دکانهای متصرفهٔ لشکرش نامهٔ امان واستمالت مرقوم فرموده مصحوب اسیریکه از چشمهٔ شیر چنانچه گذشت گرفته بودند نزد قلعه گیان فرستاد که شمارا باجان ومال امان دادم بشرط آنکه قبل ازتغلب سپاه ازراه اطاعت پیش آمده خویش‌را تسلیم کنید والا اسباب قتل وغارت آماده است ودلیران مترصد امر ایستاده پس هریک ازین دو امررا که بهتر میدانید مرا بالشکرم خبردهید تا کار انجام شود ونادیدن جواب لشکررا ازمحاربه ومقاتله بازداشت وقلعه گیان نامهٔ خیرختامهٔ سردار والاتبار رابدیدهٔ قبول نهاده قلعه رابدست کارگذاران پادشاهی سپرده مورد عفو شدند وسردار عبدالرحمن خان همهٔ ایشان را که ده هزار تن بودند دسته بدست کسان خویش داده درلشکرگاه پیش سردار محمداعظم‌خان فرستاده اونیز همهرا تسلی داده بزرگان ایشانرا بعطای خلعت نواخته هرکدام را بانفری قومش رخصت منزل ومقام ایشان فرمود وازین سلوک وکردار نیک سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان مردمیکه از خوف وبیم لشکر افغان ترک منازل واوطان خویش کرده باعیال واطفال راه صحرای گمنامی پیش گرفته بودند باز گشته بمساکن ایشان قرار گرفتند وهمچنین کسانیکه بامیر اتالیق یار وهمساز بودند نیز روی ازو برتافته جانب مأوای ایشان شتافتند واو باچندتن از فتنه جویان نکوهیده خویان بی یار ومدد کار مانده ناچار باهمراهان خود هزار خانوار از مردم پست وبی اعتبار رااغوا کرده ازخان آباد روی فرار جانب رستاق نهاد ودرانجا که از توابع ومضافات بدخشان است رفته بمیران بدخشان پناه جست واز ایشان التماس معاونت بردفع لشکر پادشاهی کرده بامید کمک اقامه گزید

ذکر بهم پیوستن سپاه کابل وترکستان

﴿ ذکر پیوستن افواج کابل باسپاه ترکستان ونظم ونسق سردار محمد اعظم خان ﴾
(وحاکم گماشتنش در محال قطغن وخراب ساختن قلعهٔ تالقان)

ومقارن احوال مذکوره سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان از فرار کردن میر اتالیق وپناه گزیدنش در رستاق آگاه گشته از غوری برخواسته وارد بغلان شدند ودرینجا سردار محمد اسلم خان وسردار شمس الدین خان که بالشکر چنانچه مرقوم گشت از کابل بدانسوی رهسپر شده بودند بایشان ملحق گردیدند واردوی بزرگی شده بعد سردار محمد اعظم خان مردمیرا که ازمساکن ومنازل ایشان فرار کرده بودند بخطوط استمالت هدایت نموده تمامت رعیت بغلان واندراب‌را مراجعت داده بزراعت وفلاحت مشغول شدند وامر ونهی پادشاهی را بگردن اطاعت نهادند وبهر محلی از محال قطغن حاکمی از حضور سردار محمد اعظم خان مأمور شده باهر حاکم معدودی ازسواران سپاه همراه گشتند وهمچنین درهرموضع ازحاکم نشین قاضی ومفتی جهت اجرای احکام آلهی معین گردیده اشراف هرقوم بعطای خلعت سرافرازی یافتند وپس از نظم ونسق آنولایات از بغلان کوچ نموده داخل الکای خان آباد شدند ودر کنار رود خانهٔ آنجا فرو کش کرده لشکرگاه ساختند وازانجا دو فوج پیادهٔ نظام وهزار سوار کشادهٔ اوزبکیه وپنجصد سوار ازخوانین افاغنه وپنج دسته پیادهٔ ساخلو وشش عراده توپ بسالاری سردار محمد زمان خان بن امیر کبیر بامر سردار محمد اعظم خان راه تالقان برگرفته خود سردار محمد اعظم خان باسردار عبدالرحمن خان وسردار محمد اسلم خان وسردار شمس الدین خان وبقیهٔ لشکر درهمان جا مقر گزیدند وسردار محمد زمان خان وارد تالقان شده قلعهٔ آنرا ویران ساخته غرب قلعهٔ مخروبه اش در موضع بلندی لشکرگاه قرار داده در دور لشکر سنگر سدیدی برافراخت واستوار نشست ودر خان آباد سردار محمد اعظم خان نظم ونسق نهاده نام اورا داخل خطبهٔ زبر منبر ساخت واعیان ملک را بعطای خلاع فاخره نواخته هریک ازرؤساء قراء بزرگ‌رابقاضی وحاکمی روانه قریهٔ متعلقه اش نمود وهمچنین سرگرم انتظام مهام مملکت بود واجرای اوامر ونواهی حکومت می نمود که مردم خوست واندراب باغوای میراتالیق ومیران بدخشان سلسله جنبان فتنه وطغیان شده باحاکم خودهاراه عداوت وطریق مخالفت پیش گرفتند وسردار محمد اعظم خان فوراً رایت سرزنش آن مردم نکوهیده منش برافراشته چهار هزار پیاده وسوار را ازلشکر رکاب بسالاری سردار محمد عمر خان بارکزائی وچندتن ازصاحب منصبان نظامی از خان آباد تعین کرد که آن مردم را گوشمالی دهد

ذکر ملحق شدن سردار محمد شریف خان بلشکر اندراب

﴿ ذکر پیوستن لشکر سردار محمد شریف خان ﴾
(بلشکر مامورهٔ اندراب وظفر یافتن ایشان)

چون افواج مأمورهٔ مذکوره روی بسوی منزل مقصود نهادند سردار محمد شریف خان باسپاهیکه از کابل چنانچه ازپیش مرقوم گشت رهسپار آن دیار شده بود بادوفوج پیادهٔ نظام وهزار تن پیادهٔ ساخلو یعنی خاصه دار وهزار سوار کشاده وشش عراده توپ در موضع بزدره بلشکر مأمورهٔ اندراب ملحق گشت وهر دو سپاه باهم جاده پیمای مسکن ومأوای بغاة گردیده پس ازورود درمنزل مقصود فتح حاصل نمودند ودوهزارتن ازان مردم سرشور برفتن‌را مقتول ومجروح ساختند وپس ازحصول فتح سردار محمد شریف خان بنابرعدم اعتنای سردار محمد اعظم خان نسبت بدو آزرده‌دل و آشفته خاطرشده ازاندراب راه مراجعت کابل برگرفته چون وارد کابل گشت مورد عتاب امیرکبیر گردیده حکم پادشاهی اقتضافرمود که افواج متعلقهٔ اورا برگرفته تحقیرش نماید ولیکن سردار شیرعلیخان که درین اوقات سردار محمد امین خانرا از کابل درقندهار طلبیده بنیابت خویش بحکومت آن دیار گماشته بکابل بزیارت ودست بوس اعلیحضرت امیرکبیر مشرف شده هنوز مراجعت نکرده بود شفاعت اورا از امیرکبیر نموده معفو ومأمور حکومت پشت رود گردید وسردار محمد عمر خان بارکزائی نیز پس از مراجعت سردار محمد شریف خان نظم ونسق بامور خوست واندراب نهاده وپنجصدتن پیادهٔ ساخلو نزد حاکم آنجا گماشته

خود باقیه سپاه راه خان آباد برداشته پس بخدمت سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان پیوست

(ذکر فرار کردن میراتالیق از رستاق)

(جانب کولاب وفتنه انگیزی او)

ذکر فرار کردن میر اتالیق از رستاق

درخلال احوال مذکوره میر اتالیق از ویران کردن سردار محمد زمانخان قلعهٔ تالقانرا واقامه جستنش دران مکان خبریافته اقامت خویش را در رستاق دشوار پنداشته از آنجا راه فرار برداشته ازنهر جیحون عبور کرد ودر موضع صیاد ازمضافات کولاب رسیده اقامه گزید ومیرسره بیک خان کولابی ازطریق قومی ووصلت وخویشی که باوداشت اعزازواکرامش کرده قدم درراه معاونتش گذاشت وده هزار سوار بوی سپرده همت براسترداد ولایتش گماشت واو باآن ده هزار سوار ودوهزار سوار خودش وده هزار سوار دیگر ازمردم بدخشان که باو همعنان شده ومجموع ۲۲۰۰۰ بیست ودو هزار سوار بودند شورش آغاز کرده روی ترک تاز جانب اطراف تالقان که سردار محمد زمانخان در آنجا بالشکرش اقامه داشت نهاد وهرروزه کسان لشکر اورا ازقبیل مهتر وقاطرچی (۱) وساربان که برای علوفه وغیره امورازاردو دور میشدند اسیر ودستگیر ساخته هرچه داشتند بتاراج میگرفت وایشان را آزار واذیت مینمود وگاه گاهی قراول وپاسداران سپاه سردار محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان بایغمائیان دوچار گشته رزم میدادند ودرهربار صدودوصدتن ازطرفین مقتول ومجروح میشدند وهرچند که از آنان دستگیرمیگشت سردار عبدالرحمن خان بدهن توپ برسته پاره پاره اش میکرد دوسال را جانبین بدین منوال بسر برده لشکرپادشاهی شب وروز آرام نبوده بخون دل میآشامید

(۱) قاطر لفظ ترکی است بمعنی استر ازغیاث اللغات

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهفتاد وشش هجری صلعم ﴾

وقایع سنه ۱۲۷۶ هجری صلعم

چون سردار محمد زمانخان از ترکتازی ودست اندازی میراتالیق خسته خاطرشده عرصهٔ خودداری بروبش تنگ گشت ناچار مکتوبی بسردار محمد اعظم خان فرستاده کمک طلبید که چون بالشکراندك درمقابل پنجاه هزار خانه وار بدخشان وغیره افتاده وشب وروزرا بمحافظت وعسرت بسر میبرم بالشکری بقدر کفاف روز مصاف ونگاهبانی اطراف بفرستید یاخودم را اجازت دهید که اردو را همچنان در تنگنای اضطراب گذاشته جریده رو بدان سو آرم وپس از ارسال این نامه ازبس مجال را تنگ دید تا برسیدن جواب درنگ نتوانسته باخدمهٔ خاص خویش اردورا درتالقان گذاشته راه خان آباد پیش گرفت وسردار محمد اعظم خان از رسیدن نامه وبی نیابی او فوراً سردار عبدالرحمن خان را نزد خود خواسته درباب محافظت تالقان وسالار فرستادن برای لشکر آنجا ازوی مشورت خواست واو تسخیر بدخشان ونگاهبانی تالقانرا باهمان لشکریکه در آنجا بود باشش عراده توپ قاطری وپنجصد سوار دیگر بذمت همت خویش نهاده سردار محمد اعظم خان سخن اورا پذیرفته اینقدر بوی گفت که مبادا از خورد سالی وناتجربه کاری بیحوصله شده امر بیرون ازاندازه اختیار نمائی بعد شش عراده توپ وپنجصد سوار ازلشکریکه درخان آباد بود باخود برداشته روبجانب تالقان نهاد ودرین راه باسردار محمد زمانخان ملاقی شده بوی گفت افسوس که پسر امیرکبیر گفته میشوی دیگر مانقت اوتشده یك شب درمیان خود را در لشکر گاه تالقان بجای سردار محمد زمان خان رسانید وسردار محمد زمان خان وارد خان آباد گشته سردار محمد اعظم خان را نسبت بخویش بی اعتنا دیده راه سرپل که جای گیرش بود پیش گرفت ودرانجا رفته بکاریکه داشت مشغول گشت

﴿ ذکر فتوحات سردار عبدالرحمن خان ﴾

(وغیره نظم ونسق او درمحال بدخشان)

ذکر فتوحات سردار عبدالرحمن خان در بدخشان

دوروز پس ازورود سردار عبدالرحمن خان درتالقان سه هزارسوار که میرشاه خان حاکم فیض آباد بدخشان ومیر یوسف علیخان والی رستاق بترکتازی ودست اندازی مأمور نموده وایشان دردهن درهٔ رستاق کمین کرده

بودند برساربانان ومهتران وقاطرچیانیکه بدرقه کی دوصدتن پیادهٔ خاصه دار وپنجاه سوار جهت آوردن علوفه از لشکرگاه بیرون شده بودند تاختند وخاصه داران وسواران بدرقه‌های ثبات فشرده بمدافعه پرداختند وتیز کس نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده از ماجرا آگاهش ساختند واو فوراً چهار صد تن سواره وسه صدتن پیاده ازعسکرگاه بکمك فرستاده امر کرد که هر سواره پیاده‌را ردیف خود برداشته بسرعت شتاب خویش‌را بسروقت گرفتاران میدان کارزار برسانند وآنگاه که ایشان راه نزدیك کردند سواران بدخشانیه ورستاقیه ایشانرا دیده بی درنگ پشت بجنگ داده رو ببادیهٔ فرار نهادند وازراه کرز وارد رستاق شدند ودوروز دیگر بعد ازین قضیه بازسواران مذکوره ترکتاز آغاز کرده برچند قشلاق ازرعایای پادشاهی حمله کردند وسردار عبدالرحمن خان سوار گشاده و پیادهٔ خاصه دار از لشکرگاه بمدافعهٔ آن جماعهٔ شرارت شعار گسیل داشته ایشان غنیم را هزیمت داده دهتن اسیر باصد راس اسپ ازایشان گرفته مراجعت کردند وهم چنین تاسه ماه هنگامهٔ پیکاراستوار وبازار کارزار رایج وبرقرار بود تاروزی یکی از سادات که بمنزلهٔ مرشد میراتالیق بود واو ارادت و اخلاص بسیار بوی داشت واز منزلش فرار نکرده بود حیلت انگیخته مخالفان را تعلیم کرد که سوارهٔ بسیاری درنزد او فرستاده بقرب وجوار منزلش کمین کنند واو سردار عبدالرحمن خان راازراه مهمانی درجای خویش دعوت کرده چون وارد خانهٔ اوشده کمر استراحت بگشاید سواران از کمینگاه تاخته اورا باهمراهانش بربایند چنانچه بطبق القای خویش سردار عبدالرحمن خان راازطریق ضیافت درشب دعوت کرد واو باسه صدتن سوارهٔ نظام ودوصدتن سوارهٔ گشاده ازاردو روبخانهٔ آن سید صیاد (۱) شیادنهاده ازین راه صد سواررا مخفی مأمور اطراف خانهٔ اوکرد تااگر کیدی اندیشیده باشد وحادثهٔ روی دهد سردار والاتبارا آگاه سازند وخودش باچهار صد سوار دیگر که همراه داشت در منزل سید موصوف وارد شده آنقدر درنگ فرمود که آش وطعام پخته گشت وخوان سالار سفره وطعام حاضر ساخته چون خوان گسترده وانواع طعام چیده شد وهنوز اهل مجلس دست بخوردن دراز نکرده بودند که سواری از نزد آن صد سوار که سردار عبد الرحمن خان بکمین داشته بود در رسیده سردار عالی تبار را آگاه ساخت که سوار بسیاری رو بطرف خانهٔ سید بعزم رزم میآیند چنانچه در کمین که باسواران مأمور سردار دوچار گردیده سر گرم پیکارند وایشان بجنگ و گریز رو بدشمن وپشت بدین انجمن نزدیك شده اند که وارد شوند و سردار عبد الرحمن خان از شنیدن این خبر دهشت اثر سید میزبان را بامنسوبانش محبوس و گرفتار ساخته بلا درنگ آهنگ جنگ کرد وسوارهٔ در لشکر گاه نیز فرستاده بسردار محمد اعظم خان پیام داد که یك فوج پیاده وهزار تن سواره بادو ضرب توپ روانهٔ معرکهٔ کار زار نماید وخودش بحرب گروه مخالف که ده هزار سوار بود رسیده باایشان در آویخت ودران تاریکی شب بسیارتن‌را خون بریخت وگروه اشرار که ازکم وبسیار دلیران کار زار آگاه نبودند از حمله های شیرانه ودست بردهای دلیرانهٔ سردار عبدالرحمن خان وهمراهانش چنان پنداشتند که حربگاه سراسر پر ازلشکر است که چنین رشادت بتقدیم میرسانند پس ناچار قبل ازانکه کمك از معسکر برسد سواران میر رستاق وبدخشان الامان گفته رو بفرار نهادند وسردار عبدالرحمن خان فتحیاب گردیده کس نزد کمکیان که درراه بودند فرستاده پیام داد که خصم مغلوب گشته راه فرار برگرفت ایشان درهرجا که رسیده باشند درنگ کنند ودربازگشت وی همرکاب طریق مراجعت طی نمایند ودرین محاربه صدتن ازهمرهان سردار عبدالرحمن خان مجروح ومقتول گردیده پنج صد تن از دشمن رااز خدای بوده واز دم تیغ گذرانیده اجساد کشتگان همچنان مطروح در میدان ماندند وزخمداران ایشان‌را باچهار صد تن اسیر که دست گیر کرده بود از حربگاه برداشته شباشب در خانهٔ سید مذکور مراجعت فرمود وطعامیرا که از سفره چیده وسرد شده بود تناول نمود وده دوازده تنیکه از آقسقالان در جمع اسیران دستگیر شده بودند زبان بدشنام سید مزبور گشوده رو برویش سخنان ناسزا گفتند وپردهٔ رازش را که تا کنون نهفته بود نزد سردار عبدالرحمن خان دریده معایبش را یکیك بروز دادند که بواسطهٔ این سید بدین بلیه مبتلا شده ایم زیرا که او بمیران پیام داده ایشان‌را بدین امر دعوت نموده آماده ساخت که من سردار عبد الرحمن خان را بمهمانی دعوت نمایم شما

(۱) شیاد مکار و فریب دهنده

سوار بگمارید که اورا از خانهٔ‌ام دست گیر نماید چنانچه بالقاء واغوای او آمده اکثر کشته وچنین که هستیم مبتلا گشته ایم وسردار عبد الرحمن خان سید را بادیگر اسیران بدخشان باخویش برداشته بلشکر گاه مراجعت کرد وبالتیام جراحات آنان پرداخته سید را بامکتوب شرح مکانده اش در خان آباد نزد سردار محمد اعظم خان مرسول داشت ودیگرانرا هرواحدی پنج تنگه خرج راه وارباب لیاقت را زیاده بران خلعت نیز عطا فرموده رخصت مواطن ومساکن ایشان داد تا دیگر مردم را هدایت واستمالت نمایند واسیران مردم تالقان وبدخشانرا که هنوز ولایت ایشان چنانچه باید بتصرف در نیامده بود رهائی نداده همچنان نگاه داشت وبکسان وخویشان نشان پیام داد که هرگاه از راه اطاعت جانب منازل واوطان خویش شوید هر آینه اسیران را که گرفتارند بچشم رهائی خواهید دید والا بیاسا خواهند رسید واسیران را نیز تعلیم والقا نمود که برطبق پیام او بذریعهٔ مکتوب خویشاوندان خود را اعلام نمایند چنانچه دوهزار خانه وار از پیام سردار عبدالرحمن خان ونامهٔ اسیران طریق فرمان پذیری پیش گرفته نخست علماء وسادات را نزد سردار عالی تبار فرستاده اطمینان خاطر حاصل کرده بعد بمساکن شان مراجعت کرده سر درخط فرمان نهادند الا میر یوسف علی خان که سر باز زده قبول اطاعت نکرد وبامیر شاه خان برادر خود ومیر سرمیبك خان بمشاوره پرداخته قرار دادند که در دوموضع جال وتالقان جنگ سخت باافواج سرداران افغان انداخته کار را یکسره سازند چنانچه لشکر بزرگی فراهم کرده نصف آن بسپاه داری سلطان مراد خان بن میر اتالیق وبابابیك بن نصرالله خان جانب جال که سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان بالشکر درانجا بود رونهاده نصف دیگر بسالاری میر الله وردی خان عم زادهٔ میر اتالیق بسوی تالقان که لشکر گاه سردار عبد الرحمن خان بود ره نورد شدند ولشکریکه رو بتالقان نهاده بود شباشب خود را بنزدیك عسکر گاه سردار ظفر همراه عبد الرحمن خان رسانیده در باغی کمین گزیدند ودر روز جمعه که اشتران بار بردار اردو رو بچراگاه نهادند صد سوار از کمین گریبان باغ مذکور تاخته همه را بتاراج بردند وساربانان سرکردهٔ سواران محافظ اطراف اردو را خبر داده او دو صد سوار فرستاد که اشتران را باز گردانند وازین امر سردار عبد الرحمن خان آگاه شده سر کردهٔ مزبور را معاتب ساخت که صد سوار در چنین امور گماشتن خود را در مهلکه انداختن است زیرا که حمله وتاختن صد سوار بدون آنکه لشکر انبوهی در عقب داشته باشند بر لشکر پادشاهی دشوار است ومحتمل که سپاه بزرگی پس پشت دارند که درین کار اقدام نموده اند اگر نه چنین جسارت نمیتوانستند کرد پس تمامت افواج را امر بسلاح آراستن و آماده ومترصد معلوم کشتن حقیقت کار کرد که ناگهان سواران مأمورهٔ سر کردهٔ قراول بحالت شکسته وعنان گسسته نمودار شدند واز قفای ایشان تخمیناً سی هزار سوار رو بسوی اردو آشکار گردیدند وسردار عبد الرحمن خان فوراً چند عراده توپ را با دویست تن پیادهٔ ساخلو بپشتهٔ موسوم باور بتوز که جانب غنیم وبقرب لشکر گاه بود صعود داده خود باتمامت سپاه واتواب ازلشکر بیرون شده سد وار واستوار ایستاد تا که سواران مغلوبه دررسیده باردو پیوست وازجملهٔ صدسوار چهل تن بایکتن منصبدار که از نبایر ملامؤمن مرحوم بود عرضهٔ تیغ گروه اشرار شده شصت تن بسلامت داخل لشکر گردیده بیابی تازندگان میدان تاراج در رسیده سینه های شانرا آماج گلولهٔ توپ و تفنگ ساخته جنگ سخت باسردار عبدالرحمن خان ولشکرش درانداختند واو درعین کارزار تدبیری بروی کار آورده یك فوج پیادهٔ نظام را باسه ضرب توپ ازراه خفایك جانب وپنج صدتن پیادهٔ ساخلو از دیگر طرف خصم گماشته خود بادیگر سپاه روبرولوای قتال وجدال افراشت وسرگرم پیکار بود که دفعةً مأمورین هردو طرف بردشمن حمله ورگشته ایشان را از پیش برداشته هزیمت دادند وبدخشانیان چون پشت بمحاربه داده روبگریز نهادند سردار عبدالرحمن خان فتحیاب گردیده سواران ملکی افغان وقزلباش وغیره را بتعاقب گماشته از قفای سواران ملکی سوار نظامی را نیزامر تاختن کرد واین فتح پس ازمقاتلهٔ نه ساعت نصیب سردار نامدار گشت وسه هزار تن از دشمن بقتل رسیده همچنان در معرکهٔ کارزار ماندند وازرؤس شان مناری بیادگار افراشته شد و ششصد تن اسیر وزنده دستگیر گردیدند که اکثر آنها نیز زخمدار بودند و پنج هزار اسپ نیز بتصرف سپاه سردار

عبدالرحمن خان در آمده چون توپخانهٔ آتش بار ولشکر نظام داشت قلیلی ازدلیران لشکرش جریح وقتیل گردید وهمچنین سوارانیکه روی قتال جانب جال نهاده بودند درهمین روز جمعه برسردار محمد علم خان ولشکرش حمله کرده مغلوب شدند وصد تن ازضرب تیغ دلاوران سپاه اوکشته گشته اجساد کشتگان را باز گذاشته روبهزیمت نهادند وزخمداران شان دیده نشد که چند تن بودند وازپیروان سردار محمد علم خان دوتن مقتول وده تن مجروح گردیدند وسردار عبدالرحمن خان مژدهٔ فتح را نگار داده نزد سردار محمد اعظم خان فرستاد وهمچنین سردار محمد علم خانش نیز نوید داد

﴿ ذکر توجه امیر بخارا جانب ترکستان ﴾

(صفیر جهت استمزاج سرداران)

ذکر توجه امیر بخارا جانب ترکستان صفیر

وهمدرین هنگام امیر مظفر خان پادشاه ذیجاه بخارا باراده اینکه معلوم نماید و مفهوم شود که سرداران بارکزی وشان افغان بامردم قطغن وبدخشان ومیران ایشان چه درمیان دارند و کدام شیوه اختیار کرده کدام طریق میسپارند از بخارای شریف باسپاه آراسته بیرون شده درکرکی پرتونزول افگند واز آنجا راه بر گرفته راه چارجوی از نهر جیحون عبور کرده درچار جوی بامریکه پیش نهاد خاطر داشت درنگ نمود وازورود او درآنجا سردار محمدافضل خان حکمران ترکستان که دربلدهٔ تخته پل اقامت داشت باندیشهٔ اینکه مبادا امیربخارادست تصرف بترکستان متعلقهٔ افغانستان دراز کند واکثر مردم ازجادهٔ قومی وابلیت بوی گرویده شورش بزرگی برپا گردد مشوش ومضطرب شده بذریعهٔ مکتوب سردار محمد اعظم خان را خبرداد که از تمامت سپاهیکه درتحت رایت او وسردار عبدالرحمن خان در محال قطغن وغیره اند وبیست هزار تن میشوند هشت هزار مرد پیکار را باجنرال عبدالرحمن خان بلادرنگ واهمال روانهٔ تخته پل نماید زیرا که درتخته پل و اطراف ونواحی آن زیاده برده هزار وپنجصدتن مرد پیکار نیست تاتوجه پادشاه بخارا بدین سوی واقامهٔ او درچارجوی باعث اختلال احوال ترکستان متعلقهٔ افغانستان نگردد وسردار محمد اعظم خان هراسناك گشته پی درپی نامه فرستاده سردارعبد الرحمن خان را که بقرار مکتوب قبلهٔ امجدش بمنصب جنرالی نام بردار شد ازتالقان درخان آباد طلبید واوا گرچه ولایت را جدید متصرف گشته وچنانچه بایددرتحت فرمان نکرده بود که مصدر فتنهٔ نشود ناچار بمضمون المأمور معذور از تالقان بار سفر جانب خان آباد بربست وازعدم کفاف بار کبر لشکرش را امر کرد که هریك مقدار توان خویش ازقوت خانه برداشته روبراه نهد وصد تن مرد گزیده را از قشون بیرون فرستاد که یازده هزار گوسپند که در حوالی تالقانیکه بزرنیهٔ اورتبوز چرادارد برداشته باردو رسانند که از خان آباد تاتخته پل بجز ازین که دیگر آزوقه برای لشکر میسر نخواهدشد پس ازان پارهٔ ازسوارانرا درزیر رایت سردار شمس الدینخان بن سردار امیرمحمدخان مرحوم قرار داده بقراولی گماشت وبقیهٔ سواران گشاده را باپیاده گان ساخلو و چهار عراده توپ در قلبگاه جای داده وپیاده بساقهٔ (۱) لشکرجای گزیده روی بسوی تخته پل رفتن وراه پیمودن معین کرده خود بابقیهٔ افواج سواره نهاد وچون مردم تالقان ونواحی آن کوچ بموقع سردار عبدالرحمن خان جنرالرا مشاهده کردند حمل برزبونی وبیطاقتی او کرده ازقفای اردویش جاده بیمای غارت وتاراج شدند اماقبل از آنکه ایشان دررسیده بترکتاز پردازند ودست بتاراج مال ومواشی اردوی سردار عبدالرحمن خان دراز کنند مأمورین سردار موصوف گلهٔ گوسپندان مزبوره را متصرف شده درموضع خواجه چنگال باردو پیوسته بودند که تالقانیان نیز درهمین مکان دررسیده بدون اینکه بازوبکین کشایند ازقفای اردو راه همی پیمودند وروی نیز برغبی تافتند تا که سردار عبدالرحمن خان ازدنباله نوردی ایشان برآشفته آهنگ جنگ کرد وبی درنگ روی ستیز باآنان که تقریبا شش هزار سوار بودند نهاد ویکفوج پیاده را در مغاکی که در کنار معبر واقع بود واز دیگر موضع کنار راه سه ذرع پست وهزار ذرع طویل بود مخفی نشستن فرمود وتعلیم کرد که تا گروه متعاقبین از ایشان گذشته سبقت کنند واو ازتوپ اردو بلند گردد آرام نشسته باشند بعد ازجا برخواسته ازعقب پیش رو تالقانیان را در میان گرفته از دو

(۱) ساقه فوج پسین وآخرین

جانب ایشانرا هدف گلولهٔ توپ وتفنگ سازند چنانچه تالقانیان ازکمین گریستان درگذشته سرگرم ره‌نوردی بودند که جنرال عبد الرحمن خان ازاسب فرود گشته دوسه گلولهٔ بم وروِن از دهن خم‌پاره وتوپ جانب ایشان انداخته شش تن را ازپا در آورد آنگاه فوج پیادهٔ که کمین کرده بود از عقب رو بجنگ نهاده دهن تفنگ جانب تالقانیان گشاد داد واز پیش رو اردوی پرخاش جو حمله ور گشته پنجصد تن از تالقانیان را بخاک هلاک انداختند وبقیة السیف رو بفرار نهاده اکثر خود را در آب زده پارهٔ بکوه برشدند وسردار عبد الرحمن خان بالشکرش آسوده حال راه نورد منزل مقصود گشتند وراه خان آباد بر گرفته در حین عبور از نهریکه در عرض آن راه واقعست توپی از اتواپ سردار عبد الرحمن خان در آب فرو رفته سپاهیان هرقدر کوشیدند نتوانستند توپرا از آب کشید تا که خود سردار عبدالرحمن خان ازاسپ فرود گردیده در هنگام شام باآب در شده باچند تن دیگر زحمت تمام توپ را ازآب برآورده براه افتاد وشباشب راه در نوردیده از سرما ورنج بسیار دید وسحرگاه بقرب سپاه سردار محمد اعظم خان وارد گشته دفعةً آواز توپ از اردوی او بگوشش رسیده لشکر را امر توقف کرد وکس نزد عم مکرمش فرستاده جویای حال شد تااگر خصم شبیخون زده باشد دست بکار برده اسب ستیز بتازد وعمش سردار محمد اعظم خان پیام داد که غلام علیخان پیش خدمت بندگان سردار محمد افضل خان قبلهٔ والا شان باسه هزار سوار بکنار نهر جیحون مأمور حفاظت سرحد شده از قضای مبرم حضرت آله بانهاد حدود کرکی وبوساغه گردیده وباقراولان امیر بخارا دوچار گشته باهم در آویخته اند وسواران بخارائی را مغلوب ومنهزم ساخته وهزیمتیان فراراً داخل لشکرگاه پادشاه بخارا شده داستانی ازشجاعت سواران غلام علیخان بعرض وبیان حضور امیر ایشان رسانیده وداستانرا بپای برده اورا متوهم ساخته اند چنانچه از خوف ودهشت اکثر آلات وادواتش‌را فرو گذاشته راه مراجعت جانب بخارا برداشته تمامت اسباب فرو گذاشتهٔ او بتصرف سواران غلام علیخان درآمده است وازان جمله خیمه وخرگاه خاص پادشاه بخارا بدست غلام علیخان افتاده روی مراجعت ازانجا جانب تخته پل نهاده وهمهٔ اسباب پادشاه مذکوررا تقدیم حضور والد ماجدت نموده‌است واوخیمه وخرگاه‌را بااسبابش که کار آمد سلطنت است گرفته مابقی‌را بسواران غلام علیخان وا گذاشته بعد مژده ونویداین فتح خداداد‌را بمن فرستاده شلک شادیانه‌بپای رفت وجزاین قصهٔ غصه زدادیگر امری نصیب وحصهٔ عسکرگاه نگردیده است که موجب تشویش واضطراب شما واحیا گردد وسردار عبدالرحمن خان باسردار شمس الدین خان ازشنیدن این داستان خورسند وشادمان گشته ازجائیکه درنگ کرده بودند آهنگ لشکرگاه سردار محمداعظم خان نموده بکنار معسکر وسنگراو فرود شدند وپس ازادای مراسم ملاقات سردار عبدالرحمن خان ازعم معظمش اجازت خواست که لشکرتالقان همچنان که آمده‌اند مراجعت کرده در آنجا اقامت ورزند تااگر مردم آن سرزمین ازشوریکه درسروکینیکه دردل دارند مصدر فتنهٔ شوند بدفع آن گرایند واومسئول سردار عبدالرحمن خان راقبول کرده رجوع امررا بخودش حواله نمود واو سپاهیرا که همرکابش ازتالقان راه برگرفته وارد خان آباد شده‌بود بنابر خستگی راه پیمودن نزد خویش نگاهداشته ازافواج مقیمهٔ خان آباد دوفوج پیادهٔ نظام وپنجصد تن پیادهٔ ساخلو ودوازده عراده توپ بایکتن از افسران بزرگ جانب تالقان گسیل کرد وخود جهت مرمت اسلحه ویراق سپاه خان آباد که ازدید بازندیده‌بود وترتیب وانتظام دیگر امور عسکریه توقف ورزیده افسرمأمور شده تالقان راتسلی ودلجوئی فرموده باوی قرار داد که هرگاه فتنهٔ حادث شود وبافضیهٔ نامرضیهٔ روی دهد اورا بسروقت خویش رسیده داند وپای ثبات فشرده همت بررفع غائلهٔ آن گمارد

ذکر مواصلت سردار محمد اعظم خان بامیر شاه

﴿ذکر نامزد فرمودن سردار محمد اعظم خان﴾

(دختر میرشاه را برای خویشتن)

چون لشکر پادشاهی دوباره وارد تالقان شده مقر گزید میران بدخشان وغیره مفسده خویان فتنه جویان آن مرزوبوم از هوائیکه درسر وتمنائیکه مدنظر داشتند محروم گردیده لاجرم ازراه اطاعت بدون اینکه از سردار محمد اعظم خان خواهشی درمیان آید عرض پرداز شده خواستار وصلت شدند وخواهش آن نمودند که سردار

محمد اعظم خان صبیهٔ مرضیهٔ نیکو سجیهٔ میرشاه خانرا ازراه ازدواج بمشکوی خاص خویش درآورده روی امید بدخشانیان را ازین واسطه بسوی انقیاد هدایت فرمایند وسردار عبدالرحمن خان عم محترمش را ازقبول این اجابت مانع گردیده گفت که این خاندان شایان وصلت شهزادگان نیست واگر منظور ازین وصلت استمالت واطاعت میران بدخشان باشد نیز ازصواب دور است چه درهنگام تموز بالشکرظفر پیکر دران محال رفته همه را استیصال ودرصورت سر کشیدن وطریق اطاعت نه پیمودن شان پامال خواهم ساخت ولکن چون تقدیر رفته بود سخنان سردار عبدالرحمن خان کارگر نیفتاده رشتهٔ وصلت و ازدواج را انعقاد داد و مراسم ابتدائیهٔ وصلت وازدواج بپای رفت بعد میران بدخشان را اطمینان خاطر حاصل گردیده ازجمله میریوسف علی خان که ازهمه حیلت انگیز تربود ازراه سلام نزد سردار محمد اعظم خان آمده بمداهنت وحیلت اورااز عزمیکه درتسخیر بدخشان داشت بازداشت وبوسیلهٔ همان وصلت زحماتیکه سردار عبدالرحمن خان کشیده ودر محاربات عدیده خون ازده هزارتن را ریخته بود همه رابیفایده ساخته برمرام خویش کامیاب گشت وشادمان خاطر مراجعت نمود

ذکر ورود سردار عبدالرحمن خان درتخته پل

﴿ذکر رفتن سردار عبدالرحمن خان﴾

(بفرمان طلب ازخان آباد درتخته پل)

پس ازاصدار وانجام امور مذکوره سردار محمد افضل خان بخواهش والدهٔ ماجدهٔ سردار عبدالرحمن خان بفرمان طلب اورا ازخان آباد درتخته پل خواست واو بفرمان پدروالاشانش باچهارصد سوار نظامی ازخان آباد احرام دیدار پدر ومادر عفت سیرش بربسته رو بتخته پل نهاد ووارد تاشقرغان شده پنج روز توقف گزید ودرهنگام درنگش در آنجا تحفه وهدیهٔ بسیار ازاهل آندیار ازپیشگاه حضورش گذارش یافته بعدازآنجا حرکت کرده بعزم زیارت تربت حضرت شاه اولیا وارد شهرمزارشریف شدوپس ازادای آداب ودعای آن خاک پاك واردبلدهٔ تخته پل گردیده شرف اندوز دیدار پدر ومادرش گشت وایشان بشکرانهٔ صحت بدن این فرزند برومند خیرات وصدقات بسیار بدرویشان آندیار داده از احتیاج مصارف لیل‌ونهار شان بی‌نیاز ساختند وبعد ازرفع خستگی سفر بجباخانه وخزانه ومقر لشکر رفته همه را ازنظر گذرانیده چون منظم ومرتب بودند تنخواه منصبداران را باندازهٔ لیاقت افزون فرمود وخدمتکارانرا از هر صنف که بودند بعطای خلاع خوشدل وشاد خاطر ساخت سپس دراستکمال اسباب وآلات کمبود سپاه قطغن پرداخته مدت یکماه همه را مرتب وآماده کرده روانهٔ قطغن ساخت وخودش یکسال را تمام بخدمت ابوین بعیش واستراحت بسربرد

ذکر لشکر فرستادن امیر کبیر جانب ترکستان

﴿ذکر لشکر فرستادن امیر کبیر جانب ترکستان﴾

(وسرباز زدن سردار میرافضل خان ازامر اعلیحضرت او)

(ورفتنش درهرات نزد سردار سلطان احمد خان)

وهمدر خلال احوال این سال امیر کبیر ازراه احتیاط واستظهار لشکر مرتب ومنتظم دیگر جانب ترکستان گسیل فرمود که اگر امیربخارا ازسبب تاراج شدن خرگاه وسراپرده وبارگاه واحمال واثقال سپاهش چنانچه ازپیش بشرح رفت دردناك شده در ایام زمستان که طرق وشوارع عرض راه کابل وترکستان از برف وسرما مسدود شود عزم تسخیر ترکستان متعلقهٔ افغانستان نماید میباید لشکری درخورمدافعهٔ اودر آنجا آماده وبپای‌رزم ایستاده باشد که اختلالی درمملکت روی ندهد پس سردار میرافضل خان بن سردار پردل خان را بسرکردگی این سپاه مأمور کرد واوعذر آورده ازرفتن ترکستان تقاعد ورزید وامیر کبیر دیگررا بعوض او بسالاری افواج مأمورهٔ ترکستان نامزد فرموده سردار میر افضل خانرا ازسرباز زدن و اطاعت امر نکردنش چیزی نگفت اما اونظر بکار خویش متوهم وخوفناک گشته بهانهٔ رفتن درمملکت ایران از امیر کبیر روی دل برتافته راه هرات پیش گرفت وامیرکبیر مکافات کردار خویش ورفتار اورا بگردکار حواله کرده خود باوجود حشمت واقتدار چیزی انسابت بدونفرمود واو باسردار غلام محی‌الدین‌خان پسر عمش سردار گرندلخان ازکابل درهرات نزد سردار

سلطان احمد خان رفته اورا بدشمنی امیر کبیر برانگیخت چنانچه مآثر اغوای او مر سردار مذکور را مشروحاً مسطور شده میآید

وقایع سنه ۱۲۷۷ هجری صلعم

وقایع سال هزار ودویست وهفتاد وهفت هجری صلعم

درین سال سردار محمد شریف خان حکمران فراه وپشترود و گرشک سردار سیف الله خان معروف بوکیل برادر خود را بنیابت حکومت خویش گماشته بامر پدر عدالت گسترش امیر کبیر راه تسخیر غور وساخر وتایوره پیش گرفت وباعث این لشکر کشیدن سردار مذکور آن بود که عبدالغفور خان سردار قوم تایمنی تا کنون رشتهٔ اطاعت بگردن ننهاده بلکه همواره تاخت وتاز کرده مردم نواحی واطراف را آزار واذیت مینمود واین رفتار او درطبیعت امیر کبیر ناگوار افتاده سردار محمد شریف خانرا مأمور فرمود واوقبل ازسردار سلطان احمد خان حکمران هرات که اونیز عزم تسخیر مواضع مذکوره را درضمیر داشت غلام محمد خان ملک دین زائی رابایالت فراه وزیردستی سیف الله وکیل گذاشته راه غور وساخر برداشت که آن محالرا بتائید قادر متعال متصرف گشته دست عبدالغفور خانرا ازریاست وترکتاز باز دارد وسردار سلطان احمد خان ازین امر آگاهشده تصرف نمودن ومستولی شدن سردار محمد شریف خانرا دران سرزمین موجب اختلال کار هرات دانسته عیال ستوده افعال خویش را کهامر سردار محمد شریف خان خواهر اعیانی بود وپسرش سردار شهنواز خان ازراه معذرت نزد برادرش فرستاد که بپاس خاطر او سردار محمد شریف خان دست ازتسخیر مواضع مزبوره بازداشته عبدالغفور خان را بحالش گذارد ومادر وپسر درقریهٔ گرشک باسردار محمد شریف خان ملاقی گشته ازراه مهر وحفاوت برادر وخواهری ازسردار محمد شریف خان خواهش فسخ عزم تسخیرغور وساخر وتایوره کرده بزبان راند که چون ازطریق رجا التجا آورده ام میباید ازننگ افغانی نگذشته مواضع مذکوره را عاف وهشته مسؤلمرا قبول نمائی تا بمضافات هرات منضم گردند واوظاهراً خواهش خواهرشرا پذیرفته رخصت مراجعت جانب هرات داد وباطناً پس ازمعاودت خواهرش از گرشک بادوفوج پیادهٔ نظام وجنرال خیرمحمد خان بن شیرمحمد هزاره وسردار فتح محمد خان که دربنوقت باسواران طوائف درانی ازقندهار رسیده بدوپیوسته بود وسردار جمعه خان برادر امیر کبیر براه گلستان روی بسوی تایوره نهاد وآنگاه که وارد موضع گلستان شد عبدالغفور خان توان اقامت وتاب مقاتلت درخود ندیده ازتایوره فرار کرده در هرات نزد سردار سلطان احمد خان قرار گرفت وسردار محمد شریف خان از گلستان حرکت کرده غور وساخر را متصرف گردیده جنرال خیر محمد خان در گلستان ازدست سپاه ماتحت خودش کهباایشان درشت خوئی وبدسلوکی کرده ومیکرد کشته گشت

ذکر مراجعت سردار عبدالرحمن خان

ذکر مراجعت سردار عبدالرحمن خان ازتخته پل

(جانب قطغن وگرفتار حادثه شدن وازفضل خداوند بعارضه مبتلا نشدنش)

وهمدرین اوقات سردار عبدالرحمن خان از نزد پدر نیک اختر ومادر عصمت سیرش رخصت یافته از تخته پل روی مراجعت جانب قطغن نهاد ودر منزل موسوم بغزبوی بز یعنی بازیگاه دختران دوچار واقعهٔ غریبی شد که درعصر روز ورود بمنزل مذکور بعزم سیر پیاده وتنها از اردو بیرون گردیده در دامنهٔ کوهیکه درانجا واقعست رفته بقصد تخلیه عقب سنگی نشست وچون برخواست اشتریرا از اشتران بارگیر سپاه که دران وادی چرا داشت دید که بخشم جانب وی نگاه میکند واو آواز داد تارو باز گردانیده مشغول چرا شود اما آن بختی بدبخت بمجرد شنیدن صدای سردار عبد الرحمن خان بروی حمله نمود واو درنحالت جز از خنجر کوچکی دیگر حربهٔ باخود نداشت که دفع آن میکرد ناچار بهمان سنگ پناه جست وآن اشتر در رسیده خواست که حمله نموده سرش را برباید وسردار عبد الرحمن خان چارهٔ خویش را بدون از دویدن بدور آن سنگ ندیده لاجرم بتک پرداخته همی تاخت واشتر از عقبش دهن همی انداخت تا که خسته گشته ازدویدن بازماند وسنگی را از هول جان برداشته حوالهٔ بناگوش اشتر نموده از قضا کارگر افتاده اشتر برزمین بیفتاد وبچالاکی باخنجریکه داشت ذبحش کرده

نجات حاصل کرد ودست ورو ولباس او همه خون آلود گشت واز خستگی ساعتی بیخود مانده بعد که بهوش آمد اشتر را مرده وخود را خون آلوده دیده مسرور شد وتا اینوقت خدمهٔ خاصش ازین قضیه هنوز آگاه نشده بودند وآنگاه که خودش باز گشته نزد خادمانش رسید ایشان حالت اورا دیده مضطرب وحیران شدند واز حادثه جویا گردیده چون ماجرا بشنیدند معاتب گردیدند که درمدت طول درنگ چرا ازقفا نرسیدند وبنابر آنکه درادای خدمت ملازم شدند ایشان که چهل تن بودند هریک بضرب سی سی چوب ادب یافتند وپس ازان همه را متنبه فرموده امر کرد که درهرجا که پیاده راه بپیماید دوسه تن ازمحرمان بااو باشند خلاصه ازانجا راه برگرفته وارد خان آباد گشت وافواج مقیمهٔ آنجا مراسم پذیره بتقدیم رسانیده واو نیز صفوف سپاه را بزبان لطف بازپرس احوال نموده ایشان لب بدعا وثنا گشودند بعد بشرف ملاقات عم محترمش مشرف شده درمنزل خویش رفت وسران سپاه بجهت احترام ورود اودرخان آباد جشنی ترتیب داده روزرا بصرف طعام وشب را بچراغان وآتش بازی وسرود ونوازی بسر بردند وروز دیگر اسلحه ویراق سپاه وآلات واسباب توپخانه وقورخانه را بچشم غور ملاحظه کرده همه را آراسته دیده خرسند گشت وبعد ازتوقف هفتهٔ درتالقان رفته سپاه آنجارا نیز مرتب ومنتظم یافت ودرینحال میرشاه ومیریوسف علیخان شش تن پسران سیم عذار وشش تن دختران ماه رخسار ونه راس اسب بازین ویراق نقره کار ونه خیک شهد خوش گوار وپنج بهله (۱) باز عنقا شکار برسم هدیه نزد سردار عبد الرحمن خان فرستادند واو همه را پذیرفته بازای آن ازخود نیز تحفهٔ شایان شان میران بدخشان مصحوب فرستادگان ایشان ارسال داشت وهم بدیشان نامهٔ نگار داد که دروقت اقامهٔ سابقه ام بتالقان درباب معادن وکانهای بدخشان وعده داده بودید که کان لعل وپنج کان طلاء ومعدن لاجورد ومعدن یشب و غیره را بکار گذاران سلطنت می سپاریم وتا کنون ایفای وعده بعمل نیامده وبعد ازمن بعم مکرمم نیز اظهاری نگردید ووثیقهٔ درین خصوص بعیان مرتسم ومسجل نگشت سبب تعطیل را بنگارید وخلف وعدهٔ خویش را باز دارید نامفهوم گشته هرچه پیشنهاد خاطر است بظهور پیوندد و ایشان دربیان وعدم مذاکرهٔ این سخنان را ازجانب سردار محمد اعظم خان عذر آورده تملیک نامهٔ معادن بدخشان را بانامه عذر خواهی بسردار عبدالرحمن خان روان کردند واو تملیک نامچهٔ میران بدخشان را باتحفه وار مغان نزد والد ماجدش فرستاد

(۱) بهله یعنی دستکش

ذکر وقایع سنه ۱۲۷۸ هجری صلعم فوت سردار پیر محمد خان و سردار سلطان محمد خان

ذکر وقایع سال هزارودویست وهفتاد هشت هجری صلعم

درین سال مرض اسهال درکابل پدید گشته مردم شهررا ازخوف وبا واتخادثهٔ آدم ربا دل ازجا رفت وبسیار تن از شهر واطراف گرفتار مرض مذکور گشته ودیعت حیات سپردند و ازانجمله سردار پیر محمد خان را از التهاب نائرهٔ وبا رخت زندگی سوخته درروز یکشنبه بیست و دوم ماه ربیع الاول سال ۱۲۷۸ هزارو دوصد وهفتادوهشت هجری بعمر شصت وچهار سالگی بدرود جهان فانی کرده جانب بهشت جاودانی خرامید ودرجنب جنوب قلعهٔ ملا فیروز کابل درزیر نقاب تیرهٔ تراب متواری گردید و همچنین سردار سلطان محمد خان برادر مرحوم مذکور نیز ازمرض مزبور درروز پنجشنبه هجدهم ماه ربیع الثانی سنه مسطور بعمر شصت و هشت سالگی از جهان فانی درگذشته جانب جنت النعیم جاودانی شتافت ودرپشتهٔ سیاه سنگ جانب شرقی شهر کابل مدفون گشت وروی ازاحباب بپوشید

ذکر آمدن سردار محمد اعظم خان در کابل

ذکر آمدن امیرزاده محمد اعظم خان

(باجازت امیر کبیر درکابل)

درهنگام مذکور سردار محمد اعظم خان ازعرض واستدعای خودش طلب کابل شده سردار عبدالغیاث خان ابن نواب عبدالجبار خان را بجای خویش مأمور حکومت قطغن کرده نخست از خان آباد جهت باز دید ووداع برادرش سردار محمد افضل خان در تخته پل رفته وبااو ملاقات ووداع کرده از انجا احرام زیارت پدر عدالت پرورش اعلیحضرت امیر کبیر بربسته چون وارد منزل غوری شد سردار عبدالرحمن خان را که اینوقت درخان آباد

آمده اقامه گزیده بود بذریعهٔ مکتوب نزد خود خواسته پس از ملاقات باهم وداع کرده سردار عبد الرحمن خان بخان آباد باز گشته امور نظامیه را برعهدهٔ افسران سپاه گذاشته بعزم زیارت والد ماجدش جانب تخته پل رهسپار شد وآنگاه که وارد آق بیک گشت پدر ستوده سیرش نیز برای امری درانجا پرتو ورود افگنده بود بشرف دست بوس مشرف گردیده بعد از درک ملاقات باهم طی مسافت کرده وارد تاشقرغان گشتند وازانجا نیز راه برگرفته داخل تخته پل شده رحل استراحت انداختند وسردار محمد اعظم خان بانهاد قراباغ کوهدامن شده ازورودش درانجا بامیرکبیر خبرداد واو ازسبب اشتعال نائرهٔ وبا که درکابل برپابود امر توقفش اصدار فرمود که تارفع شدن مرض مذکور درآنجا درنگ نماید چنانچه پس از دفع سموم مهلکهٔ وبا داخل کابل گردیده شرف دیدار خجسته اطوار پدرنیکو سیر حاصل کرد وبابرادرانیکه شرف حضور داشتند دمساز ودرمحافل انبازگشت وامیرکبیر اورا جهت امر عروسی پسرش سردار محمد سرور خان درکابل گذاشته خود ازسبب زمستان بادیگر سرداران چون سردار شیرعلیخان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسن خان و سردار محمد حسین خان وسردار محمد یوسف خان وسردار محمد کریم خان وسردار محمد عمرخان ازکابل بعزم قشلاق رهسپار جلال آباد شد وسردار محمد علیخان بن سردار شیرعلیخان را بحکومت کابل مأمور فرمود وچون بجلال آباد رسید درباغ سردار غلام حیدر خان فرود گشته عمارت چهل ستون را که پیش روی باغ بنزدیکی بنیاد و آباد فرموده بود بارعام قرارداد

ذکر لشکر کشیدن سردار میرافضل خان جانب فراه

﴿ذکر لشکر کشیدن سردار سلطان احمد خان﴾

(جانب فراه باغوای سردار میر افضل خان)

همانا رفتن سردار میر افضل خان از کابل درهرات از پیش بشرح رفت که روی دل از امیر کبیر برتافته نزد سردار سلطان احمد خان شتافت واورا بتسخیر فراه تحریض وترغیب کرده برگفته اش حجت آورد که عیال وفرزند خویش را که نسبت خواهری وخواهر زادگی بسردار محمد شریف خان داشتند نزد او فرستاده التماس نمود که عنان از تسخیر غور وساغر بازکشیده عبد الغفور خان را در ناوره بحالش گذارد و بفرستادگانت وقعی نگذاشته بی نیل مقصود رخصت مراجعت داده محال مذکوره را که از مضافات هراتست تغلباً متصرف شده وعبد الغفور خان ازبیم جان گریخته اینک حاضر هرات است پس میباید درینوقت که سردار محمد شریف خان بالشکر درغور وساغر اقامه دارد لشکر کشیده فراه‌را متصرف شوی وسردار سلطان احمد خان سخنان اورا بگوش دل جا داده باسردار شهنواز خان و سردار سکندر خان وسردار عبدالله خان پسران وسردار محمد عمر خان برادر خویش و سردار میر افضل خان بن سردار پردل خان مرحوم ولشکر شایان از مرز وبوم هرات راه پیش گرفت و سردار محمد شریف خان نیز از عزم او آگاه شده حاکم وقلیلی از سپاه را درغور گذاشته خود باقیهٔ لشکر ازراه مدافعه روی بسوی فراه نهاد ولیکن سردار سلطان احمد خان پیشتر ازوی وارد نواحی فراه شده از گرد راه قلعهٔ فراه‌را محاصره کرد وسردار سیف الله خان که باغلام محمد خان ملکدین زائی نائب خود وجنرال محمد سرور خان وچند تن ازصد باشیان دسته جات خاصه داران در اندرون قلعه جای داشت بقلعه داری پرداخته لوای مدافعه برپای ساخت اما سکندر خان از در حیلت حیار نام کوت حواله دار قوم علی زائی‌را که حارس وکلید دار دروازهٔ حصار بود بنوید عطای زر اغوا کرده باوی قرار داد که در هنگام یورش دروازه را کشوده پس از حصول فتح جائزهٔ خدمت خویش بستاند چنانچه روز دیگر بوعدهٔ آن نمک حرام یورش آورده واو دروازهٔ حصار را کشوده قلعه بتصرف سردار سکندر خان درآمد وسردار سیف الله خان طریق فرار اختیار کرده درگرشک باردوی سردار محمد شریف خان که ازغور راه مدافعه برگرفته اینوقت درانجا رسیده بود پیوست ودر حین حصول فتح قلعهٔ فراه سردار سلطان احمد خان این مصرع را از طبع خویش در بدیهه براورده خواند ـ بنای فریدون سکندر گرفت

ذکر رفتن سردار محمد اعظم خان در جلال آباد

﴿ذکر رفتن سردار محمد اعظم خان درجلال آباد﴾

(وخبر یافتن امیر کبیر از توجه سردار سلطان احمد خان جانب فراه ولشکر کاشتن)

(واز عقب آن راه فراه بر گرفتن امیر مذکور)

درخلال احوال مذکوره سردار محمد اعظم خان امر سور وسرور عروسی فرزند ارجمندش سردار محمد سرور خان را بمراسم شایسته بپای برده از کابل در جلال آباد نزد قبلهٔ امجدش امیر کبیر رفت وپس از ورود او امیر کبیر از توجه سردار سلطان احمد خان جانب فراه آگاه گشته فوراً فرمان کرد که بدون درنگ سردار ولی محمد خان باسردار محمد رفیق خان وسواران درانیه وغلجائیه وقزلباشیه وغیره از کابل براه قندهار آهنگ فراه کنند وبسرعت شهاب وشتاب سحاب خود را در قندهار رسانند تاسردار سلطان احمد خان فتوری بروی کار سردار محمد امین خان حکمران قندهار وسردار محمد شریف خان حاکم پشت رود نیاورده شروشوری برپا نسازد وسردار ولی محمد خان ازسبب امری تقاعد ورزیده ترک سفرقندهار وفراه گفت وسردار محمد رفیق خان باسردار نظر محمدخان بن سردار امیرمحمدخان مرحوم وغیره سران وسرکردگان که در کابل بودند باتبعه وسوارهٔ ایشان برطبق فرمان اعلیحضرت امیر کبیر جانب قندهار رهسپار شده بسردار محمد امین خان پیوستند ومنتظر ورود موکب امیر کبیر که درفرمانش نگارفرموده بود که متعاقباً رایات عالیات نیز دراهتزاز خواهد شد درقندهار توقف کردند وامیرکبیر ازعقب فرمانیکه مذکور ومعمول شد درماه رمضان سال ۱۲۷۸ هزارودوصد وهفتاد وهشت هجری ازجلال آباد بعزم قندهار وفراه وهرات رو براه نهاد ودر منزل گندمک فتح قلعهٔ فراه‌را شنیده بسرعت هرچه تمامتر رهسپر منزل مقصود گشت ودر روزعید سعید فطر که باروز نوروز سال ایت ئیل ترکی یکی بود در کابل پرتو نزول افگند ودر حین ورود موکب مسعود سردار محمد علیخان حاکم کابل میدان سیاه سنگ را نمازگاه عید قرار داده بود که امیرکبیر نمازرا در آنجا ادا نماید اما اعلیحضرتش ازاستعجالیکه پیش نهاد خاطر داشت ازآنجا وشهر درگذشته بمیدان کنار ده مزنگ را لشکر گاه قرارداده بعذر مسافرت خودرا ازنماز عید معذور داشت وجهت تهیهٔ اسباب سفر هفده روز در آنجا مقر گزیده سردار ولی محمد خان‌را که از رفتن قندهار تقاعد ورزیده بود مورد عتاب ساخته ازرفتن قندهارش باز داشت وفرمانی بنام سردار محمد امین خان حکمران قندهار صادر فرمود که بالشکر در کوشک نخود رفته تارسیدن سپاه کابل در آنجا درنگ کند وهمچنین سردار محمد حسین خان را بهزاره جات که تیول وجایگیر سردار محمد اسلم خان برادرش بود مأمور فرمود ومیرزا عبدالعزیز خان نوادهٔ میرزا عبدالغفار خانرا که دردولت نادرشاه افشار منصب استیفای دیوان اعلی داشت بمکتوب نویسی او مقرر ومعین ساخت وامور دیوان آنجارا نیز برعهدهٔ وی گذاشت وامر کرد جناب معزی الیه بالشکر درموضع لعل که قریب مضافات هراتست توقف ورزد تااگر درهرات بکار شود ازآنجا رهسپار آن دیار گردد وایشیک آقاسی شیر دلخان را روانهٔ قندهار نمود که رفته سردار محمد امین خانرا از کوشک نخود که مأمور بدرنگ آنجا است جانب فراه کوچ دهد وازجمله سرداران والا تبار سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان جهت ساز نمودن سامان سفرایشان درکابل باز مانده امر شد که بتعجیل از قفای سپاه امیر کبیر رهسپار قندهار شوند وخود اعلیحضرت امیر کبیر در روز هجدهم ماه شوال سال ۱۲۷۸ هزار ودوصد وهفتاد وهشت هجری ازمیدان کنار ده مزنگ آهنگ قندهار کرده جیش در جنبش آورد وسردار سلطان احمد خان ازرسیدن سردار محمدامین خان باسپاه شایان در کوشک نخود وشنیدن توجه امیرکبیر از کابل بدانسوی نیروی بازویش ضعف پذیر گشته بهمان قلعهٔ فراه که متصرف شده بود اکتفا کرده بدیگر نواحی ومحال نتوانست حمله کرد چنانچه سردار میرافضل خانرا که باعث این شور وشغب بود بافوج پیادهٔ هراتی ودیگر اعدادی ازسپاه درفراه گذاشت که سد راه امیر کبیر شده گرفتار پیکارش سازد وخود کار هرات را استوار نموده بسامان درست بمدافعه پردازد خلاصه باین اراده خودش بهرات باز گشته بتهیهٔ اسباب قلعه‌داری واستواری پرداخت وامیر کبیر روز پنجم ماه ذیقعدة الحرام سال مذکور وارد قندهار شده چندی

جهت انجام نمودن بعضی امور توقف فرمود بعد سردار محمد اسمعیل خان بن سردار محمد امین خان را بحکومت قندهار مأمور فرموده سید نور محمد شاه قوشبیگی را بنیابتش گماشت و سردار شیر علیخان ولیعهد را باسپاه گزیده دو روز قبل از حرکت موکب همایونی امر رفتن جانب فراه کرد و مقارن اینحال سردار محمد امین خان که ایشیک آقاسی شیردل خان از حضور امیر کبیر مأمور کوچ دادن او از کوشک نخود جانب فراه چنانچه مرقوم گشت شده بود چون سردار سلطان احمد خان از فراه در هرات رفته بود ترک پیش رفتن کرده بعزم استقبال قبلهٔ امجدش راه قندهار برگرفته شرف دست بوس حاصل نمود و با سردار محمد شریف خان که او نیز از آنجا آمده شرف باریافته بود مأمور رفتن جانب فراه شدند و هم درینوقت قاضی عبد السلام خان بن قاضی محمد سعید خان خانعلوم بامر امیر کبیر از قضاوت قندهار معزول گردیده از تغیر او قاضی سعد الدین خان بن قاضی عبد الرحمن خان برادر قاضی عبد السلام خان بمنصب و خلعت قضاوت قندهار سرافراز گشت و امیر کبیر جانب فراه راه برگرفت اما هر دو سردار مذکوران رفته قبل از رسیدن امیر کبیر قلعهٔ فراه را که در دست کسان سردار سلطان احمد خان بود بمحاصره انداختند و کار را بر سردار میرافضل خان دشوار ساختند و همچنان اورا گرفتار تنگنای محاصره داشتند که سردار شیر علیخان که دو روز قبل از حرکت امیر کبیر براه افتاده بود نیز در رسیده سردار میرافضل خان که نسبت خبری بوی داشت رسیدن اورا مایهٔ نجات خویش دانسته بدیشان پیام داد که اکنون که سردار شیر علیخان وارد گردیده است و از وی نسبت بخود اطمینان خاطر دارم اینک از قلعه بیرون شده نزد شما آیم و قلعه را تسلیم نمایم چنانچه از عقب پیامش از قلعه بر آمده گردن تسلیم نهاد و ایشان قلعهٔ فراه را متصرف گشته سپاه مقیم آنجا را نیز در تحت رایت و فرمان خویش کردند و درینوقت امیر کبیر که دو روز پس از حرکت سردار شیر علیخان ره نورد منزل مقصود شده در منزل سیه آب پرتو نزول افکنده و از آنجا رهسپار منزل خرمالق گردیده بود که در عرض راه مژدهٔ فتح فراه را از عرض سردار شیر علیخان که بدست میرآخور مدد خان نگار و ارسال داشته بود شنیده مسرور و شادمان گردید و همچنان مشعوفانه طی طریق نموده چون بنزدیک فراه رسیده نزول اجلال فرمود سردار محمد امین خان بساط مهمانی گسترده سراپرده و بارگاه بزرگ برپا ساخت و بذریعهٔ عریضه امیر کبیر را دعوت مهمانی و خواهش فرود شدنش را دران بارگاه و سراپرده کرد و امیر کبیر دعوت او را پذیرفته در بارگاه و سراپردهٔ که او مرتب ساخته بساط مهمانی انداخته بود شرف نزول افکند و درینوقت سردار محمد اعظم خان و سردار محمد اسلم خان چنانچه از پیش مذکور شد که در کابل بازمانده بودند در رسیده سعادت دست بوس حاصل کردند و هر کدام در هر یك از خیامیکه برپا نموده بودند فرود شدند الا سردار محمد یوسف خان که با امیر کبیر معاشر و هم مکان بود دیگران هر یك بجائی شدند و پس از کشودن کمر و بند و بار سفر امیر کبیر تمامت سرداران و سروران سپاه را اذن بار داده همه سرداران چون سردار محمد شریف خان و سردار محمد اسلم خان و سردار محمد حسن خان و سردار محمد کریم خان و سردار محمد عمر خان و سردار فتح محمد خان بن وزیر محمد اکبر خان مرحوم و سردار شهباز خان بن سردار محمد اکرم خان و سردار خوشدل خان بن سردار مهردل خان و سردار امین الدوله خان بن شجاع الدوله خان و سردار شاه دوله خان و سردار شیر علیخان بن سردار مهر دل خان مبرور تعلقدار و سردار محمد امین خان و سردار نظر محمد خان و شاد محمد خان پسران سردار امیر محمد خان مغفور و سردار عبد الغنی خان بن نواب عبد الجبار خان مرحوم و سردار غلام محمد خان طرزی بن سردار رحمدل خان و سردار محمد صدیق خان بن سردار محمد عظیم خان خلد آشیان و سردار عطاء الله خان برادر زادهٔ سردار سلطان احمد خان حکمران هرات و سردار یحیی خان و سردار زکریا خان پسران سردار سلطان محمد خان جنت آرامگاه و سردار شاد محمد خان و سردار شیر محمد خان پسران سردار پیر محمد خان بهشت جایگاه و سردار محمد یعقوب خان بن سردار شیر علیخان و سردار نور محمد خان و سردار گل محمد خان پسران سردار محمد صدیق خان بن سردار کهندل خان و جمیع اعیان و خوانین از کابل چون غلام محمد خان مختار و قاضی عبد الرحمن خان خانعلوم و میر درویش معروف بحافظجی صاحب و ایشیک آقاسی شیردل خان و میرزا عبد الرزاق خان مستوفی و میرزا محمد حسین خان بن میرزا عبد السمیع خان و حبیب الله خان و امیر محمد خان و فتح محمد خان پسران خانشیرین خان جوانشیر و عصمت الله خان جبار خیلی حاضر بار گردیده

در محفل حضور هر کدام بمقام خویشتن نشستند و از آنجا که امیر کبیر متصف باخلاق حمیده و مواظب بافعال پسندیده بود با هیچیك از خویش و بیگانه اگرچه نسبت بوی بدی و دشمنی میکرد حواله اش را بخداوند تبارك و تعالی نموده مورد عتاب و عقاب نمیفرمود چنانچه سردار میر افضل خان که از کردارش خجل و منفعل بود و در دل خود را سزاوار هر گونه عذاب می پنداشت امیر کبیر فرزند ارجمندش سردار شیر علیخان را امر کرد که بمحفهٔ خاص اعلیحضرتش را برده اورا برنشانیده شرفیاب حضورش سازد تا پایهٔ احترامش کاسته نگردد و در هنگام حاضر شدنش بعزم سلام از محفه فرود گردیده امیر کبیر نیز بجهت احترام او از جا برخاسته سه چهار گام استقبال او در اندرون خیمه پیش نهاده مراسم پذیرهٔ عزیزانه بتقدیم رسانیده شد و دست اورا گرفته در پهلوی خویش جای نشستن داد و زبان برفع انفعال او که از ناصیهٔ حالش هویدا بود کشوده باب تسلیت غبار خجلت را از چهره اش بشست آنگاه طعام حاضر آورده شده پس از صرف نهار هر یك از بار مراجعت کرده در جای خویش قرار گرفت و چند روز در فراه سپاه را از خستگی راه استراحت و رفاه داده درنگ فرموده از حرکت باز ایستاد

ذکر شادیانهٔ فتح فراه و مامور شدن سردار عبد الرحمن خان بحکومت قطغن

﴿ذکر شادیانهٔ استرداد فراه در ترکستان﴾

(و مأمور شدن سردار عبد الرحمن خان از حضور والد ماجدش بحکومت قطغن)

و مقارن احوال مذکوره خبر فتح و استرداد فراه در افواه سمر گردیده در ترکستان بسردار محمد افضل خان رسیده وی شلك شادیانه کرده شیلانی از آب و نان نیز کشید و سردار عبد الرحمن خان پسر خود را بجای سردار عبد الغیاث خان حاکم قطغن که از مرض طاعون فوت شده بود بحکومت قطغن و سالاری سپاه آنجا مأمور فرمود و او از تخته پل راه برگرفته چون وارد خان آباد شد سپاه مقیم آنجا مقدمش را گرامی داشته مراسم استقبال و لوازم اعزاز و اکرام بجای آوردند و او پس از رفع خستگی راه بنظم و نسق امور ملکی و نظامی پرداخته نخست تنخواه هشت ماه سپاه را که از سال پیش مانده بود با چهار ماهه تنخواه این سال ادا نمود بعد ضباط و عمال محال را بباز پرس حساب آورده بذمهٔ هر یك از چهل تا پنجاه و صد هزار روپیه که از بیحسابی سردار عبد الغیاث خان حیف و میل کرده بودند ثابت ساخته بحواله و وصولش پرداخت و مشغولان ذمه از درد تحصیل وجوهیکه دزدیده بودند دو فوج پیاده و چهار صد سوارهٔ نظام را که از خود سردار محمد اعظم خان و در خان آباد بودند و در تلف کردن مال و منال سرکاری با حاکم سابقه و میرزایان اشتراك داشتند اغوا کرده ترغیب و تحریض همیکردند که لوای بلوا برافرازند و امر الله خان و عظیم خان منصبداران هر دو فوج پیاده و باقر علی شاه هندی افسر فوج سواره در وقت مشاوره در جواب میگفتند که ما از خود سالاری چون سردار محمد اعظم خان داریم و اینك که سردار عبد الرحمن خان روی بازخواست را بسوی ما نهاده است ناچار سردار محمد عزیز خان فرزند ارجمند و لینعم خود را که بسن یازده سالگی ست باخود برداشته در کابل میرویم و همه تن افسران مذکورین باین امر کپتانان و ایدجوتانان افواج نظام را که با ایشان در ستم و سرقت مال رعایا و اموال دیوان انباز بودند با خود همدست و همداستان ساخته لالا و معلم سردار محمد عزیز خان را نیز با خود یکدل و یکجهت نموده شب و روز در پی این کار بودند و سردار عبد الرحمن خان بپاس خاطر عم مکرمش سردار محمد اعظم خان که فوج متعلقهٔ او بود چیزی بخاطر نیاورده بدیشان چیزی نمیگفت و مترصد وقت فرصت می بود تا اگر حرکتی کنند پاداش آن در همان حال بینند

وقایع سنه ۱۲۷۹ هجری

﴿وقایع سال هزار و دویست و هفتاد و نه هجری﴾

در ماه محرم این سال امیر کبیر که چند روزه در فراه توقف کرده بود از آنجا کوچیده بعزم تسخیر هرات راه برگرفته وارد منزل ساج شد و از آنجا در منزل خشکابه و از آنجا در منزل خوسف و همچنین در منزل کهٔ ماشو و منزل عمارت و از آنجا وارد اسفزار گشت و پنج روز جهت تهیهٔ علوفه که از آنجا تا هرات وجود نداشت در آنجا درنگ کرد و در هنگام توقف اینمنزل افواج سواره را از بخچه الی هزار تن با آزوقه بمسافت سه و چهار گروه

دورتر از فرودگاه در اطراف اردو بمحافظت و پاسبانی گماشت و آنگاه که سواران محافظ در اطراف اردو پراکنده شدند سه هزار سوار که سردار سلطان احمد خان بعزم شبخون بسالاری سردار محمد یوسف خان نوادهٔ وزیر فتح خان مرحوم که وزیر و مشیرش بود و محمد اکرم خان بن عبدالله خان شهید اچکزائی و سرفراز خان اسحق‌زائی از هرات بیرون فرستاده بود و ایشان در موضع کاه دانک واقع قرب اسفزار قرار داشتند با سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان و عصمت الله خان جبار خیل غلجائی که با پنجصد سوار از تبعهٔ خود ایشان مأمور حفاظت نواحی کاه دانک شده بودند درشب دوچار گشته پارهٔ گرفتار کارزار شدند و نیمهٔ دست تاراج بخرمنهائی که در صحرا بود دراز کرده تاراج نمودند و عصمت الله خان با سوارانش جائی را که ایستاده بود با خیمه و اسبابش تمام فرو گذاشته از بیم جان روی بدیگر سوی نهاد که از حملهٔ دشمن برکنار شود و درچنین حالت دوتن از همراهانش تفنگ بجانب هرویان گشاد داده از قضا گولهٔ یکی بسردار محمد یوسف خان بن سردار محمد قلیخان ودیگری به محمد اکرم خان بن عبدالله خان رسیده هردوتن سالار ازپا در آمدند و سواران ایشان در تاریکی شب نعش هردورا برداشته بی‌نیل مرام روبهرات نهادند و باتن خسته و عنان گسسته داخل هرات شدند و امیر کبیر تهیهٔ علوفه نموده روز ششم از اسفزار رایات منصوره را شقه کشا فرموده در منزل مغلان فرود آمد و از آنجا در منزل ادرس کن و از آنجا برود گز وارد گشته فروکش کرد و ازین منزل سردار میرافضل خان باز احسان امیر کبیر را فراموش کرده با بعض دیگر از سرداران که نسبت بسردار شیر علیخان بدل حسد و عداوت داشتند یکجهت شده روی دل از امیر کبیر برتافت و از هریک سرداران مخالف نامهٔ اتحاد برای سردار سلطان احمد خان حاصل کرده درهرات نزداو ازراه خفا فرستاد و همچنین وثیقه نامها از ایشان گرفته ازراه فرار درهرات رفت و سردار سلطان احمد خان را بامردم شهرهرات از مکتوبات سرداران که باخود برده بود قوی دل ساخته اطمینان خاطر داد که اکثر بزرگان لشکر از امیر کبیر بیزارند و باهم و با من یار و مددکار خلاصه ایشان را گفته چنان پایدار و استوار ساخت که باهم قرار دادند و سوگند درمیان نهادند که تاجان درتن و رمق دربدن داشته باشند همت برمدافعت گمارند و دست از محاربت بازندارند و امیر کبیر از گریختن او هیچ درخاطر راه نداده روبجانب منزل شاه بید نهاد و از آنجا وارد منزل میر داؤد واقع هشت کروهی هرات گردیده درینجا قراول سپاه سردار شهنواز خان و سردار سکندر خان و سردار محمد عمرخان پسران و برادر سرداران سلطان احمد خان که بالشکر شایان بعزم مدافعه از هرات بیرون شده بودند باقراولان سپاه امیر کبیر دوچار و گرفتار پیکار گشته قنبر علیخان و چند تن دیگر از هرویان مقتول و بعضی مجروح گردیده و چند راس اسب نیز بدست قراولان امیر کبیر افتاده آخرالامر پشت بجنگ داده رو بگریز نهادند و بلشکریکه در عقب بود پیوستند و روز را بنوعی بشب رسانیدند که تمامت سپاه سرداران هرات پا پیش نهاده سپاهی خویش را بالشکر امیر کبیر نشان داده از ضرب توپ پراگنده میشدند و پس می نشستند تا که روز بیگاه گشته هریکی از هردو سپاه بجای خویش شده شب را بپاس و هراس بروز رسانیدند و بامدادان امیر کبیر سردار شیر علیخان فرزند ارجمندش را باجمعی از فوج پیش رو لشکر قرار داده سردار محمد امین خان برادر اعیانی اورا باگروهی از سپاه وچند ضرب توپ جانب دست راست و سردار یحیی خان و سردار فتح محمد خان و سردار شمس الدین خان را باپارهٔ از دلیران طرف چپ امر راه پیمودن کرد و خودش سوار پیل شده باینه و آغروق و توپخانه و افواج پیاده در قلبگاه جای گزید و سردار محمد شریف خان را باقیهٔ لشکر بساقه موضع رفتن مقرر کرده راه برگرفت و سواران هراتی که دوازده هزار مرد پیکار بودند تاب گولهٔ اتواب سردار شیر علیخان را که از پیش روجانب ایشان می‌افکند نیاورده دو حصه شدند مناصفه در تحت رایت سردار شهنواز خان جای گزیده دریکطرف و نصف دیگر باسردار سکندر خان و سردار محمد عمر خان بدیگر جانب خزیدند و درین حال آیشیک آقاسی شیردل خان و شاه پسند خان وقادر خان و میر آخور قاسم خان وغیره خوانین رکاب چون غلام علیخان هزاره و حبیب الله خان و امیر محمد خان و فتح محمد خان پسران خالشیرین خان جوانشیر و حسین خان شاهی سوند که حاضر رکاب سعادت انتساب

بودند بعرض اعلیحضرت امیر کبیر رسانیده خواستار آن شدند که باخوانین درانی و غلجائی برغنیم حمله ور شوند اما امیر کبیر بسبب آنکه از جلال آباد تا آنجا یکمان اسب رانده و اسپان ایشان خسته و ستوهیده شده بودند اجازت ترکتاز نداده همه را از تاختن بازداشت و بدیشان فرمود که پیش نهاد خاطر ما چنان است که هرویان را کبک آسا از هر بیغوله (۱) پیش رانده در قلعهٔ هرات در آوریم بعد دلیران سپاه حمله ورگشته همه را چون صید بدام افتاده گرفتار سازیم و مقارن این مقال صدای توپ و تفنگ از میمنه و میسرهٔ لشکر امیر کبیر بلند شده چندتن از سواران خصم هدف گولهٔ مرگ شدند و لشکر سرداران هرات ثبات نتوانسته از پیش روی اردوی امیر کبیر یکسوی خزیدند و امیر کبیر در موضع روضه باغ شرف نزول افگنده از آنسو سردار سلطان احمد خان تمامت ابطال رجال را که داشت در سنگرهائیکه از دروازهٔ قندهار تا کنار هری رود افراشته بود تعین نمود که فراز و نشیب آن سرزمین را فرا گرفته سوار و استوار بنشینند تا درهنگام عبور سپاه منصور امیر کبیر از نهر مذکور با ایشان در آویخته نگذارند که بافرایش گذارند و امیر کبیر از تمهید و تدبیر او آگاه گشته ازمعبریکه اولشکر مقرر کرده راه برگرفته بود انحراف ورزیده مسافت پنج کروه دورتر از فرودگاه لشکر سردار سلطان احمد خان ازراه سیاهوشان مرور و ازنهر عبور نموده درموضع نوبادام شب را مقام گزیده وروز دیگر موضع غیزان واقع کنار شرقی شهر هرات را منزل ساخت و سردار سلطان احمد خان از تدبیریکه اندیشیده و مقابلهٔ گزیده بود مایوسانه بازگشته حیلهٔ دیگر بروی کار آورد که درروز حرکت موکب باحشمت امیر کبیر از موضع غیزان و رونهادنش درچمن کارتزک و فروکش کردنش درانجا جمعی از علماء و سادات را از راه معذرت گسیل بارگاه سلطنت کرده خواستار شد که امیر کبیر یکروز درانجا که پرتو نزول افگنده اند درنگ فرمایند تاسامان پذیره ساز کرده ازراه اطاعت پیش آمده جبین ضراعت بخاک آستان ساید اما امیر کبیر این فرستاده و پیام اورا ملوث بآلایش حیله و تدبیر دانست که میخواهد درروز درنگ سپاه باهم و تنگ کار خویش راست نموده بعد آهنگ جنگ کند چنانچه مسئول اورا قبول نفرموده پیام داد که اگر سخنان او از در صدق است همانا نزدیک شدن سپاه بحصار هرات مانع از پیمودن راه انقیاد نشده بلکه رافع کینه و عناد و مزیل زحمت قطع مسافت زیاد برای خودت خواهد بود پس فرستادگان سردار سلطان احمد خان را بخلاع فاخره نواخته رخصت مراجعت داد وروز دیگر از آنجا حرکت کرده درین راه سردار شهنواز خان باسپاه کینه خواه مانع از عبور لشکر ظفر اثر گشته طریق مقاتله پیش گرفت و باطلایهٔ افواج قاهرهٔ امیر کبیر که در تحت رایت سردار شیر علیخان سرگرم ره نوردی بودند در آویخته بازار کارزار رواج گرفت و آخرالامر هرویان هزیمت یافته پنجصدتن از ایشان اسیر و دستگیر لشکریان سردار شیر علیخان شدند چنانچه سردار مذکور مظفر و منصور مراجعت کرده همهٔ اسیرانرا بادست بسته حاضر رکاب اعلیحضرت امیر کبیر نمود و او ایشانرا همچنان برداشته بچمن کهدستان فرود شد و در منزل اسیرانرا که لیاقت داشتند بعطای خلعت و بقیه را هرواحدی پنج روپیه بخشیده و عظ و نصیحت کرده رخصت داد و روز دوم ماه صفر سال ۱۲۷۹ هزار و دویست و هفتاد و نه هجری سردار شیر علیخان باجمعی از سپاه باهنگ جنگ روی بسوی کازرگاه نهاد و سردار محمد امین خان باسردار محمد شریف خان و بسیاری از دلیران افواج قاهره روی محاربه بجانب جنوب حصار هرات نهاده از دوسو بمقاتله پرداختند و سردار شیر علیخان پای جلادت فشرده هرویانرا از پیش برداشته تل بنگیانرا نیز متصرف شد و رایت ظفر آیتش را برزبر تل مذکور نصب کرد و ازطرف دیگر نیز هرویانرا هزیمت داده تا در دروازهٔ قندهار ایشانرا رانده بدر دروازهٔ مذکور شیر محمد ایاز خان الکوزائی که هردو برادر و سردار سلطان احمد خان را نوکر معتمد و از طریق اخلاص رهسپر خدمت بودند از دم تیغ گذرانیدند و درینحالت سردار سلطان احمد خان آگاه گشته از چار سوق هرات که برای امری گردش کرده درانجا رسیده بود روی مدافعت بسوی دروازهٔ قندهار و سرداران والا تبار نهاد و سرداران کابل که اندکی از اندرون شهررا متصرف شده بودند از روی آوردن او تاب اقامت و توان مقاتلت را در خود ندیده از شهر رجعت قهقری کردند بعد هرویان ابواب شهر را بربسته حصاری شدند و سرداران غرب دیوار شهر قرار گرفته تابامداد سنگر سدیدی برافراشته استوار نشستند و در وقت طلوع آفتاب سردار محمد شریف خان درسنگر باجمعی از لشکر اقامه گزیده سردار محمد امین خان بادیگر ابطال رجال از سنگر برخاسته جانب شلم

(۱) بیغوله یعنی کنج و کنار

عقب شهر را فرا گرفت و سردار شیرعلیخان همچنان در ضلع شمالی که متصرف شده بود جای گزید و امیر کبیر موضع کهدستان را لشکرگاه قرار داده تمامت اطراف هرات را دائره سان فرو گرفتند و راه آمد شد قلعه گیانرا سخت بربستند و بعزم قلعه گشائی استوار نشستند

ذکر مریض شدن وصحت یافتن امیر کبیر

ذکر شرف باریافتن سردار جلال الدینخان

(و مریض شدن و صحت یافتن امیر کبیر)

و درینحال که هرات در تشدید محاصره افتاد سردار جلال الدینخان که پس از فوت سردار غلام حیدر خان چنانچه ازپیش رقم گشت دوتن از سرقبان مرحوم مذکور را گرفته وازخوف این امر از قندهار گریخته در قسطنطنیه رفته اقامه گزیده بود ازراه امید وارد لشکرگاه امیر کبیر شده شرف باریافت وامیر کبیر چنان تفقد وتلطفش فرمود که عطایکه اعلیحضرت والا وشهزادها باو کردند از نقد وجنس چون خیمه وفروش وظروف وغیره سه لک روپیه بمیزان حساب آمد وپس از ان در اواخر ماه ربیع الثانی سال ۱۲۷۹ هزار ودویست وهفتاد ونه هجری مزاج امیر کبیر ازمرض ربو وضیق النفس تغیر یافته ضعف پذیر گشت اما ازفضل خداوند بمانند صحت یافته رخوت وسستی دراعصاب واحشاء وارکان بدنش روی داده چنانچه باید سلیم المزاج نگشت تا که ازضعف وناتوانی درماه جمادی الثانی غشی برایش روی داده روز بروز نحیف ولاغر همی شد وصحت کامل نیافت

ذکر فوت زوجهٔ سردار سلطان احمد خان

ذکر فوت زوجهٔ سردار سلطان احمد خان

(ورسیدن نامهٔ استوبك انکلیس از طهران)

وامیر کبیر همچنان ازمرض مزمن مذکور گرفتار ناتوانی بود که درماه رجب المرجب زوجهٔ عفیفهٔ نیکوسیرهٔ سردار سلطان احمد خانرا ایام عمر سپری شده جنازهٔ او را بتوسط عبدالله خان پسر کوچك آن سرخیل بانوان عفت وحیا وملا رحیمداد وناظر محمود از شهر بیرون کشیدند وچون نسبت دختری بامیر کبیر داشت برادرانش وغیره چون سردار شیر علیخان وسردار محمد امین خان وسردار محمد شریف خان وسردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان وسردار فتح محمد خان وسردار جلال الدینخان وسردار سیف الله خان وسردار شهنواز خان و دیگر اعیان وبزرگان که دراردو بودند سراسر بمشایعت بر خاستند و تابوت اورا بعزت و احترام ملوکانه برداشته درکازرگاه بسردابهٔ که جهت شیراحمد جان پسرش ساخته بودند دفن کردند وپس ازدفن آن مرحومه جانبین از مخاصمه بکاریکه داشتند مشغول شدند چنانچه هرویان بقلعه داری و لشکریان امیر کبیر بمحاصره پرداختند و مقارن اینحال میرزا عبدالغفار نامی نامهٔ از استوبك انکلیس که درطهران بااعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجار درباب قرار داد دولتین انکلیس وایران بخصوص مملکت افغانستان وعدم مداخلت جانبین دران وترك معاونت طرفین مرسران وسرداران افغانرا که مجادله ومناقشه در بین ایشان رخ دهد گفتگو کرده ناصرالدین شاه را که عزم کمك ویاری سردار سلطان احمد خان جزم کرده بود از امدادش باز داشت تا کافر قلعه آورده ازانجا مصحوب قاصدی نزد امیر کبیر فرستاد که مضمون آن نامه این بود که دولت قویه برطانیه دولت ایرانرا ازیاری سردار سلطان احمد خان ممانعت کرده است باید که درتسخیر هرات ثبات ورزیده از نصرت شاه قاجار آسوده خاطرباشد ومیرزای مذکور ازانجا که درنك کرده نامهٔ مزبوررا فرستاده بود جانب مشهد مراجعت کرد ونیز نامهٔ ازحسینعلی خان نوکر سردارسلطان احمد خان که درمشهد اقامت داشت وبرطبق نامهٔ استوبك مذکور مسطور ومرسول نموده بود درحدود کهسان بدست کارگذاران امیر کبیرافتاده پس ازمطالعهٔ حضور نزدسردار سلطان احمد خان فرستاده پیام داد که اینك مکتوب خادم خویش را ملاحظه کرده چشم انتظار براه رسیدن کمك شاه قاجار ندارد وپا بجادهٔ انقیاد گذارد تاخونها ریخته نشود وخاك عداوت بیخته نگردد و سردار سلطان احمد خان از اندرون شهر همین یك بیت را نگار داده نزد امیر کبیر فرستاد

ناخدا در کشتی ما گرنباشد گو مباش ماخدا داریم مارا ناخدا درکار نیست

ودر جواب این بیت میرزا محمد محسن خان دبیر از جانب امیر کبیر این یك بیت را برنگاشته ارسال داشت

درجبین (۱) این کشتی نوررستگاری نیست یاخطر ازو دور است یا کنار نزدیك است

وسردار سلطان احمد خان هیچ نگفته مردم سکنهٔ هرات را بمژدهٔ رسیدن کمك ازطرف شاه قاجار استوار همیکرد وبایشان همیگفت که دل قوی دارید وهمت براستحکام قلعه داری گمارید چنانچه بدینگونه گفتار خلاف واقع اهل هرات را برسیدن کمك طامع ساخته کار محاصره را تاهشت ماه کشانید ونسیم فتح برپرچم علم امیر کبیر نوزیده روز زندگی سردار سلطان احمد خان بآخر رسید در اوایل ماه رمضان سال ۱۲۷۹ هزارو دو صدو هفتاد ونه هجری مطابق روز ششم ماه اپریل سنه ۱۸۶۳ هزاروهشت صدوشصت وسه میلادی ایام عمرش سپری گشت

(۱) معنی این بیت برسبیل استفهام انکاری درست میشود یعنی آیا از خطر دوراست یا کنارنزدیکست وهر آینه این هردو نیست لهذادرجبین این کشتی نوررستگاری نیست

ذکر پنهان نمودن سردار شهنوازخان فوت پدرش را

ذکر عزم پنهان نمودن سردار شهنواز خان

(فوت پدرش را وبروز یافتن آن ودفن فرمودن امیر کبیر اورا در پهلوی قبر زوجه اش)

وپس ازفوت سردار سلطان احمد خان سردار شهنوازخان پسرش اورا غسل داده وکفن پوشانیده خواست که بحکم امانت در مسجد جامع نهاد تادر کار قلعه داری استواری ورزیده در نظر امیر کبیر ولشکرش استحکام قلعه وثبات قلعه گیانرا ازپدرش بنماید اما روز دیگر یکی از سپاهیان نظام هرات بدست خدمهٔ سردار محمد شریف خان افتاده خبر فوت سردار سلطان احمد خانرا بدیشان گفت وایشان اورا نزد امیر کبیر حاضر کرده گفتار اورا حمل بران کرد که از خوف جان این بیان کرده ومیکند که بدین حیلت رهائی یابد پس اورا نزد فرزند ارجمندش سردارشیر علیخان فرستاده امر کرد که ازوی بهرعنوانیکه بداند این امر را برسیده بپایهٔ تحقیق رساند اگر راست بود میت اورا از شهریان بخواهد تاباحترام شایسته مدفون شود والا دستگیر شدهٔ مذکور را بحفاظت نگهدارد که مبادا جاسوس باشد وسردار شیرعلیخان فرمایش اعلیحضرت قبلهٔ امجدش را بتقدیم رسانیده یکی کس بزیر دیوار حصار فرستاده تفرس حال کرد وقلعه گیان نخست سکوت کرده جواب ندادند تا که ازسردار شهنواز خان اجازت حاصل کرده بعد پاسخ نعم دادند و آنگاه که رازاز پرده بآواز شد امیر کبیر تمامت شهزادگان وبزرگان حاضر اردو را امر کرد که در باغ مراد رفته جنازهٔ مرحوم مذکور را از شهر در بیرون خواسته دفنش کنند چنانچه ایشان بامر امیر کبیر جنازهٔ اورا طلبیده وشهریان بتوسط عبدالله خان پسر کوچك خودش وملا رحیمداد وناظر محمود وچند تن حامل جنازه بیرون فرستاده سردارانش در جنب قبر زوجه اش مدفون ساختند وبعد ازان امیر کبیر جنازه برادران را باسردار عبد الله خان وملا رحیمداد وناظر محمود از راه تفقد خلعت وتسلیت داده رخصت معاودت شهر فرمود وسردار شهنواز خان بعد از چیدن بساط سوك والم از روی تدبیر راه مسالمت برگرفت

ذکر طالب صلح شدن سردار شهنوازخان

ذکر طرح مصالحت انداختن سردار شهنواز خان

(وپذیرفتن خدمهٔ امیر کبیرمشروط اورا)

چنانچه سردار موصوف کس نزد جد امجدش امیر کبیر فرستاده خواستار آن شد که سردار شیرعلی خان را باچند تن از بزرگان در شهر فرستد تابا ایشان امور مکنونه خاطر خویش را مکشوف داشته پس از حصول قبول طریق تقبیل سدهٔ سنیهٔ علیه پیش گیرد وامیر کبیر مسئول اورا بسمع قبول شنیده پیام داد که جزاز سردار شیر علیخان و سردار محمد رفیق خان که ملاقات چون توئی را نسبت بشان ایشان شایان نمیستند دیگر هرکه را خواهش کند فرستاده خواهد شد واو این امر را قبول کرده دروازهٔ عراق را بگشود وفصیل وسط شیرحاجی

ودیوار شهر واقع قرب دروازهٔ مذکور را برای نشستن ترتیب داد وسایه بان بزرگی برپای کرده در زیر آن بساط صلح بگسترید ومترصد بنشست تا که امیر کبیر جمی از برادرزادگان خویش وخدام خلوصیت اندیش صداقت کیش چون سردار شمس الدین خان وسردار محمد عثمان خان وسردار خوشدل خان وسردار عبدالغنی خان وسردار یحیی خان وسردار غلام محمد خان طرزی وقاضی عبدالرحمن خان خانعلوم ومیرزا محمد حسین خان وصفدر علیخان وچند تن دیگر از بزرگان درانی وغلجائی وقزلباش روانه فرمود وایشان رفته باسردار شهنواز خان طرح مکالمه انداختند وبعد از گفتگوی بسیار سردار شهنواز خان اظهار کرد که خود را کهین چاکر درگاه میپندارم وهرات را بکارگذاران سلطنت می سپارم اما چون حکومت آن بیکی از خدام مفوض میشود من خودرا میشمارم وفرستادگان امیر کبیر اجابت این امرزا بعدم اجازت عذر خواسته گفتند که این کار تاشرف بار حاصل نکنی وخود عرض واستدعا ننمائی چاره پذیر نیست وسردار شهنواز خان از گفتار ایشان بر مرامیکه در دل داشت کامیاب نگشت لا جرم از شرف یاب شدن حضور امیر کبیر سرباز زده از مجلس برخاسته هر کدام جانب مقام خویش شده بکار خود پرداخت

ذکر بیرون کردن سردار شهنواز خان سردار میر افضل خانرا ازهرات

(ذکر بیرون کردن سردار شهنواز خان)

(سردار میر افضل خان را از هرات)

وسردار شهنواز خان پس از معاودتش در شهر باندیشهٔ اینکه مبادا سردار میر افضل خان راه خیانت پیش گرفته بامیر کبیر یکدل ویکجهت شده شهر هرات را بدو سپارد قصد بیرون کردنش کرده او وسردار غلام محی الدین خان بن سردار کهندل خان را امر کرد که از شهر بیرون شوند وسردار غلام محی الدین خان که روی دلش حقیقتاً جانب امیر کبیر بود ازین حکم سردار شهنواز خان شادمان گشت وسردار میر افضل خان از بیرون شدنش ابا کرده اظهار صداقت نسبت باو کرده پیام داد که اورا ازخود دانسته بیرونش نکنند وسردار شهنواز خان این بیت را نوشته مصحوب عبد الله خان برادر خود نزد سردار میر افضل خان فرستاد قاسم سخن کوتاه کن برخیز وعزم راه کن شگر بطوطی فکن مردار پیش کرکسان واو پس ازخواندن این بیت باسردار غلام محی الدین خان از شهر بیرون شده امیر کبیر ازین امر خبر یافته سردار شیر علیخان را امر کرد که تحفهٔ خاص اعلیحضرتش را برداشته باسردار محمد امین خان باستقبال ایشان رفته بعزت واحترام حاضر بار سازند چنانچه وطبق امر امیر کبیر مراسم پذیره را بجای آورده سردار میر افضل خان را در تحفهٔ اعلیحضرت امیر کبیر نشانیده باعزاز واکرام تام حاضر بار عامش نمودند وامیر کبیر باب تفقد وتلطف برروی او کشوده غبار خجلت وانفعالرا که ازکردارش نسبت بامیر کبیر برگونه حال داشت باب مرحمت بشست وجای نشیمن وفرش وبارگیر و فراش و پیشخدمت باسباب وادوات وغیره مایحتاج بوی بذل فرموده و ازانکه ازامیر کبیر رو برتافته نزد سردار سلطان احمد خان رفته بود هیچ نگفته شرمندهٔ احسانش ساخت

ذکر فتح هرات

﴿ ذکر امر یورش کردن امیر کبیر ﴾

(تمامت سپاه را وفتح هرات)

چون امر محاصره طول کشیده از اندیشه وتدبیر کار بجائی نرسید لا جرم امیر کبیر عزم یورش کرده نخست کار را برقلعه گیان سخت نموده راه آمد شد ایشانرا بکلی مسدود ساخت و نقب زنان اردورا مأمور بشکافتن اطراف شهر کرده باندک زمان (۱) نقوب نقوب را تاکنار خندق وبعضی مواضع را دربن دیوار حصار رسانیدند

(۱) نقوب نقوب یعنی سوراخ های نقبها

بعد ازصدمهٔ باروت رخنه (۱) درجدران وابواب حصار انداخته بسیارکس ازقلعه گیان را ازضرب پارچههای کلوخ وسنگ هلاك ساختند ومردم سکنهٔ شهر راه امید را مسدود دیده ناچار روی دل بسوی امیر کبیر نهاده دسته دسته وفوج فوج از شهر بیرون شده باردوی معلی همی پیوستند تا که درروز پنجشنبه هشتم ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۷۹ هزار ودوصدو هفتادونه هجری مطابق روز بیست وهفتم ماه می سنه ۱۸۶۳ هزارو هشتصد و شصت وسه میلادی امر یورش ازحضور امیر کبیر شرف صدور یافته تمامت سپاه حمله نموده شهررا ازدست برددلیرانهٔ خودها ودغا بازی شهریان متصرف گشته فتح حاصل نمودند وشهررا تاراج کرده غنیمت بسیار بدست آوردند وسردار شهنواز خان بابرادران ومنسوبانش از بیم جان بارك درشده درامید بروی خویش بربستند وپس ازاطفای نایرهٔ یغما وآرام شدن التهاب آتش شور وغوغا باسردار محمد عمر خان وسردار سکندر خان سردار شیر علیخان را که نسبت خواهر زادگی بوی داشت شفیع ساخته ازراه عجز وانکسار بتوسط اوشرف اندوز حضور امیر کبیر شدند وامیر کبیر نخست سردار محمد عمر خان را مخاطب ساخته احسانات خویش را که نسبت باو مبذول فرموده بود یك بك برشمرده الزامش کرد وسردار محمد عمر خان زبان بتصدیق گفتار امیر کبیر کشوده تو ازشیکه دیده بود یك یك نام برده از تقصیراتش عذر بدان خواست که برادرم سردار سلطان احمد خان را بمنزلهٔ چاکر بودم وپس ازوی پسرش را بمثابهٔ نوکر که بهرحال میبایست طریق خدمت می سپردم ورو زورا باخلاص واطاعت ایشان بسر می بردم زیرا که سر از حکم ایشان باز زدن شیوهٔ نمك حرامی ومایهٔ بدنامی میشد پس ناچار بطبق خواهش آنان بکار کوشیدم وچشم ازحقوق نمك نپوشیدم تا اینك که گرفتار کمند حوادث روزگارشدم رهسپار خدمت بودم واکنون بیرون ازعفو تقصیر که امیر کبیرم عفو فرمایند و بچشم احسان جانب من نظر نمایند دیگر چاره وتدبیری درضمیر ندارم وامیر کبیر از گفتار دلپذیر او سکوت اختیار کرده اورا دیگر چیزی نگفت اما سردار شهنواز خانرا معاتب ساخته بلفظ تصغیر تحقیرش نموده فرمود که شهنوازك تو بودی که برزبان میراندی که تاچون پدرم جان نسپرم بجز محاربه ومقاتله بدیگر امری نگروم اینك ازچه گرفتار کمند ادبارشدی وسردار شهنواز خان لب بپاسخ گشوده درشت گوئی آغاز کرده مورد شتم ودشنام شد ودرینحالت سردار شیر علیخان نظر بدرشت گوئی وزشت خوئی او که مبادا بگفتار ناهنجار پردازددوش اورا گرفته باسردار سکندر خان وسردار محمد عمر خان هرسه تن را بعنف ازمجلس بیرون کشیده بامر امیر کبیر همه را محبوس کرد ومقارن اینحال سردار محمدامین خان ازحضور قبلهٔ امجدش امیر کبیر رهسپار قندهار گردید وپس ازروانه شدن او ازهرات بجانب قندهار امراض مختلفهٔ متضاده عارض حال امیر کبیر گشته ارکان قلعهٔ بدنش دخوت پذیرشده آفتاب عمرش را وقت غروب رسید

(۱) جدران جمع جدار یعنی دیوارها

ذکر انتقال امیر کبیر از دار فانی ومدفون جانب نعم المصیر

﴿ ذکر انتقال امیر کبیر از دار فانی ﴾

(بسوی جنت النعیم جاودانی بامر یزدانی)

چون مرض اعلیحضرت امیر کبیر شدت گرفته زمان رحلتش رسید درروز سه شنبه بیست ویکم ماه ذیحجه سال ۱۲۷۹ هزار ودویست وهفتاد ونه هجری مصادف روز نهم ماه جون سنه ۱۸۶۳ م هزار وهشتصدوشصت وسه میلادی که مطابق بود باروز چهاردهم فتح هرات ایام عمرش سپری گشته درجنب مرقد منور برگزیدهٔ ایزد باری حضرت خواجه عبدالله انصاری سق الله ثراه وجعل الجنة مثواه مدفون شد وفرزندانش که حاضر بودند وامیران وبزرگان سپاه بمراسم تعزیه داری ولوازم سوگواری پرداخته بطریق شایسته ایام فاتحه خوانی بپای بردند وهمچنین در کابل سردار محمد افضل خان نخست جشن وچراغان فتح هرات را بپای برده بعد خبر فوت امیر کبیر منتشر گشته بساط سور را بسوك مبدل ساخت ودر کابل وقندهار وترکستان

وغزنین وجلال آباد وغیره بلدان وقصبات مراسم تعزیه داری وفاتحه خوانی بپای رفت خلاصه این پادشاه خلد آرامگاه متصف باوصاف حمیده ومتخلق باخلاق پسندیده بود وبرای بارعام روز معین جهت دادرسی انام نداشت وهرروزه پس ازادای نمازبام وتلاوت پارهٔ از کلام ملک علام بمحفل بارنشسته احوال هرضعیف وناتوان رابرسیده دادمیداد بلکه اکثر ازدادخواهان اناث وذکور بدرب حرمسرا وعرض راه عرض حال کرده دادمیخواستند جنابش تکیه برعصا کرده دادمیداد ومالیات محالات اکثر بجابگیر شهزادگان وبزرگان طوایف معین کرده مجری میفرمود باری بعمر هفتاد و دو سالگی بدرود جهان فانی کرده میرزا محمد محسن خان دبیر حالات آن مبرور را بدون اغراق شاعرانه وصف الحال باتاریخ فوتش درسلک این ابیات درآورده است

مهر ی برج سلطنت ابدوستان گرفت — کزحسرت فروغ جمالش جهان گرفت
شمعی خوش کشت که دود مصیبتش — شد آتش غم و بهمه دودمان گرفت
شد خسروی زدهر که دایم بماتمش — پیرو جوان فرقهٔ افغان فغان گرفت
یعنی امیر دوست محمد که تیغ او — خورشیدسان کران جهان تاکران گرفت
از بسکه مهربان بعزیزان و خویش بود — نتوان بخامه معنی و تفسیر آن گرفت
ره آنچنان نرفت بخورد و بزرگ خویش — کش یك بزرگ خورده بکاری توان گرفت
هرگز بعمر خویش ز کس دل گران نشد — با آنکه هر که هرچه بروسر گران گرفت
در عهد او بمهد امانت غنوده خلق — زانسان که اززمانه زمین صد ضمان گرفت
ره را چنان زرهزن ناپاك پاك ساخت — کز دزد مزد بدرقهٔ کاروان گرفت
تسخیر کرد خلق جهان را بحسن خلق — آری بحسن خلق جهان میتوان گرفت
تا پای او نهاد قدم بر سریر حکم — دستش کلاه سروری ازسروران گرفت
نگرفت کس بدهر عنان عزیمتش — غیر ازاجل که آخر عمرش عنان گرفت
حکم آنچنان نمود که کلك فراستش — انگشت بر عدالت نوشیروان گرفت
کیهان وقار او بهری لشکراو فکند — از جنب ملك میمنه تا کوهسان گرفت
بنمود فتح شهر هرات وبداد جان — مردانه وار شهر هری را بجان گرفت
محسن سوال کرد زپیر خرد که آه — تاریخ فوت این شهٔ غازی چسان گرفت
حوری سر ازجنان بدر آورد درجواب — گفت از امیر جاهد غازی توان گرفت

چون عدد امیر جاهد غازی بحساب جمل ۱۲۸۲ میشود وعدد جیم که سه است ازسر جنان بدر آورده شود ۱۲۷۹ باقی میماند که تاریخ فوت اوست

وازین پادشاه خلدآرامگاه بیست وهفت پسر وبیست وپنج دختر ازشانزده تن زوجه باز مانده ودیگر پسر ودختر نیز تولد یافته درزمان حیاتش بکوچکی بدرود جهان کرده واز جمله نخست امیر شیر علی خان جالس سریرسلطنت شده ودر ضمن امارت او امیر محمد افضل خان وامیر محمد اعظم خان نیز برتخت امارت افغانستان جلوس نمودند چنانچه مرقوم شده می آید وامیر شیر علیخان بعمر چهل ویکسالگی پابراورنگ جهانبانی نهاده تاریخ تولد ومدت زندگانی وتاریخ فوت وموضع دفن او ودیگر برادرانش ازین جدول مفهوم میگردد

تعداد	اسم	تاریخ ولادت	مدت عمر	تاریخ وفات	موضع دفن
۱	امیر محمد افضل خان	۱۲۳۰	۵٤	۱۲۸٤	قلعهٔ هوشمندخان کابل
۲	وزیر محمد اکبرخان	۱۲۳۲	۳۱	۱۲۶۳	مزارشریف ترکستان
۳	سردار محمد اکرم خان	۱۲۳۳	۳۳	۱۲۶۶	مزار شریف
٤	سردار غلام حیدر خان	۱۲۳۵	۳۹	روزجمعه ۲۱ ذیقعده ۱۲۷٤	مزار عاشقان عارفان کابل
۵	امیر محمد اعظم خان	۱۲۳۶	۵۰	۱۲۸۶	مزاربایزید بسطامی رح
۶	امیر شیر علیخان	۱۲۳۸	۵۸	۱۲۹۶	مزارشریف ترکستان
۷	سردار ولی محمد خان	۱۲٤۱	۷۲	درامسر فوت شده ۱۳۱۳	مزارشاه محمد غوث لاهور
۸	سردار محمد امین خان	۱۲٤۲	٤۰	۱۲۸۲	خرقهٔ شریفهٔ قندهار
۹	سردار محمد شریف خان	۱۲٤۳	۶۵	۱۳۰۸	بغداد شریف
۱۰	سردار احمد خان	۱۲٤۵	۷۰	۱۳۱۵	مزارشیخ حبیب پشاور
۱۱	سردار محمد زمانخان	۱۲٤۷	٤۲	۱۲۸۹	مزارشاه محمد غوث لاهور
۱۲	سردار محمد اسلم خان	۱۲٤۸	۳۹	۱۲۸۷	باغ شاه کابل
۱۳	سردار محمد حسن خان	۱۲٤۹	٤۷	۱۲۹۶	باغ شاه کابل
۱٤	سردار محمد کریم خان	۱۲٤۹	۶٤	۱۳۱۳	مزاربری امام راولپندی
۱۵	سردار محمد حسین خان	۱۲۵٤	۳۳	۱۲۸۷	باغ شاه کابل
۱۶	سردار فیض محمد خان	۱۲۵۵	۲۹	۱۲۸٤	مزارسید مهدی کابل
۱۷	سردار محمد عمر خان	۱۲۵۶	۶۶	۱۳۲۲	مزار عاشقان عارفان کابل
۱۸	سردار سیف الله خان	۱۲۵۹	۲۳	۱۲۸۲	مزار عاشقان عارفان کابل
۱۹	سردار محمد یوسف خان	۱۲۶۱			حیات است
۲۰	سردار محمد قاسم خان	۱۲۶۳	۲۸	۱۲۹۱	مزار عاشقان عارفان
۲۱	سردار محمد هاشم خان	۱۲۶۳	۳۷	۱۳۰۰	مزار عاشقان عارفان
۲۲	سردار حبیب الله خان	۱۲۶۸	٤۷	۱۳۱۵	سرهند شریف
۲۳	سردار محمد رحیم خان	۱۲۷۰	۱۰	۱۲۸۰	مزار عاشقان عارفان
۲٤	سردار نیك محمد خان	۱۲۷۱	۲۹	۱۳۰۰	مزار عاشقان عارفان
۲۵	سردار محمد صادق خان	۱۲۷۱	۱۸	۱۲۸۹	مزار بابا کادانی کابل
۲۶	سردار محمد شعیب خان	۱۲۷۲	۳۰	۱۳۰۲	مزار میتر لك ملتان
۲۷	سردار محمد عظیم خان	۱۲۷۳			حیات است

ذکر جلوس امیر شیرعلیخان بر تخت سلطنت افغانستان

﴿ذکر جلوس اعلیحضرت امیرشیر علیخان﴾

(برتخت سلطنت افغانستان)

الغرض سردار شیر علیخان همچنان در باغ میرزا جان که محل فوت امیر کبیر خلد آشیان بود گرفتارسوك

وماتم بود که در روز جمعه بیست و چهارم ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۷۹ هزار و دوصد و هفتاد و نه هجری که روز چهارم رحلت امیر کبیر بود سردار محمد اعظم خان در مسجد جامع شهر هرات داخل شده اعیان و بزرگان سپاه ورعیت را قبل از ادای نماز جمعه دعوت بیعت واطاعت امیر شیر علیخان کرده وتمامت مردم اورا بامارت بپذیرفته امر و نهی حکمش را گردن نهادند بعد درهمین روز نام اورا داخل خطبه ساخته از مراسم تبریک وتهنیت امارت او بپرداخت وسکهٔ زر را باسم او مروج نموده فص خاتمش را بدین بیت منقر فرمود

جمال دولت پاینده قسمت ازلیست — وصی دولت محمد امیر شیر علیست

سپس از باغ میرزا جان فرامین امارت او بسبیل اشتهار اصدار یافته بنام حکام و عمال وخوانین عظام هر بلد ومقام جداگانه انتشار پذیرفت واز انجمله منشوریکه همدست بریدی برای سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان وبزرگان رعیت وافسران سپاه مقیم آن مملکت شرف نفاذ وعز ارسال یافت وسردار محمد اعظم خان نیز نامهٔ ظاهراً بنام تهنیت و باطناً برای برادرش سردار محمد افضل خان نگاشته بقاصد مذکور سپرد بدین مضمون که هرگاه هوای سلطنت در سر دارد فرصتی بهتر ازین میسر نخواهد شد که ساز سفر کرده از ترکستان روی بسوی کابل نهاده قبل از آنکه امیر شیر علیخان وارد شود کابل را از تصرف سردار محمد علی خان پسر او کشیده در تصرف خویش آرد وسردار محمد افضل خان ازین نامهٔ سردار محمد اعظم خان سرباززده از امر مذکور نظر ببد نامی وناپکو سرانجامی احتراز نمود وبهمان حکومت ترکستان اکتفا وقناعت کرده امارت امیر شیر علیخان را پذیرا شده نامهٔ اطاعت وانقیاد نگار وارسال داشت وامیر شیر علیخان پس از انجام امر جلوس باهتمام کار سلطنت ونظم ونسق مملکت پرداخته وضع امارتش را بطرز سلاطین بزرگ نهاد چنانچه از انتظامیکه در لشکر نظام کرد معلوم میگردد

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد هجری ﴾

وقایع سنه ۱۲۸۰ هجری

در ابتدای این سال افواج سواره وپیادهٔ نظام که در تحت رایت سردار محمد اعظم خان ودر خان آباد قیام داشتند وچنانچه از پیش بشرح رفت که باغوای لالا ومعلم سردار محمد عزیز خان وافسران ایشان بنای شورش نهاده ومعطل بفرصت گذاشته بودند فوت امیر کبیر را وقت فتنه دانسته دوفوج پیاده ویک فوج سوارهٔ متعلقهٔ سردار محمد اعظم خان در فتنه باز و شورش آغاز کردند وروی بلوا جانب ماوای سردار عبدالرحمن خان نهاده در ودیوار خانهٔ را که او دران سکنی داشت بزیر سنگ انداختن گرفته بتاراج مال ومنال مردم آنجا پرداختند وافواج تبعهٔ سردار عبدالرحمن خان از حالت سالار شان آگاه گشته باتوپخانه راه مدافعه بر گرفتند که بلوائیانرا از کار شگفت ایشان باز دارند وسردار عبدالرحمن خان باندیشهٔ اینکه مبادا فتنه بزرگ شود وقضیه سترگ گردد ایشان را از نزدیک شدن بمسکن خویش باز داشت وبلوائیان از برخواستن سپاه متعلقهٔ سردار عبدالرحمن خان باخوف همعنان گردیده از پیرامون منزل سردار موصوف معاودت کرده درلشکر گاه که اقامت داشتند جای گزیدند واز انجا احمال واثقال خودرا فرو گذاشته سبک دوش روی بسوی کابل نهادند ودر یکمنزل با سر لالا ومعلم سردار محمد عزیز خان که عاقبت کار را وخیم دانستند از راه پیمودن باز ایستاده درنگ کردند وپس از توقف سه روز سپاهیان مذکوره از کنه حیله واغوای لالا ومعلم مزبوران وافسران ایشان دانسته عریضهٔ از راه معذرت وعفو مقصریت خویش پیش سردار عبدالرحمن خان فرستاده در گذشت گناه خواستند واو پاسخ داد که آنانرا که مصدر فتنه شده وسپاه را بمفسده برانگیخته اند بادست بسته بسپارند البته مسئول ایشان قبول است والا هر جانب که عزم جزم کرده اند رهسپر شوند که عرض ایشان پذیرفته نیست وایشان که از راه صدق عریضه فرستاده بودند هشت تن از کپتانان وحواله داران را که باغوای کیدانان بغی وطغیان ورزیده بودند در غل وزنجیر انداخته نزد سردار عبدالرحمن خان روانه ساختند ونیز پیام دادند که ایشان بودند که بواسطهٔ کیدانان مارا از راه فریب نزد لالا ومعلم سردار محمد عزیز خان برده حلف کلام مجید درمیان نهادند بعد سردار عبدالرحمن خان چندتن از افسران سپاه

[illegible] را نزد سپاهیان مزبوره فرستاده از طریق دلجوئی [illegible] افسرانیکه مصدر فتنه بودند با ایشان [illegible] فرموده بگواهی سپاهیان همه را که مقید و محبوس بودند ملزم ساخته [illegible] کرده [illegible] تفنگ سپاه نظام نمود وبقیه افسران فتنه جوی [illegible] بسردار محمد اعظم [illegible] داشتند بپاس خاطر آقای ایشان خان بخشی فرموده از مناصبشان عزل کرد وبعوض آنان از پیاده وسواره [illegible] خویش افسر تعیین نمود وهمچنین هریک از سپاهیانرا که فی الجمله فتنه جو ونکوهیده خود دانست نیز از نوکری موقوف کرد ولالا ومعلم را بنا بر موافقت سردار محمد عزیز خان عفو کرده چیزی از سرزنش دربارهٔ ایشان امر نکرد

﴿ ذکر فتنهٔ میر اتالیق واغوا نمودن او مردم قطغن را ﴾

ذکر فتنهٔ میر اتالیق

ومقارن اینحال که هنوز امیر شیر علیخان در هرات بود میر اتالیق از فوت امیر کبیر خبر یافته جانب صحرای غوایت شتافت وبامریکه همواره پیشنهاد خاطرش بود پرداخته بوسائط ووسائل وارسال رسائل مردم محال قطغن را برانگیخته بغوایت انداخت وسلطان مراد خان پسرش را درین مردم محال مذکوره فرستاد چنانچه او تمامت مردم ایل والوس علاقه جات قطغن را دیده آتش بلوا برافروخت و سردار عبدالرحمن خان جهت اطفای آن نائرهٔ رایت تنبیه وتهدید مردم مذکور برافراخته سردار محمد علم خان وسردار غلام محمد خان را که در اردویش بودند باسه فوج پیاده وهزار سوار ودوازده ضرب توپ آتش بار وبیست دستهٔ بکسدی از خاصه دار مقرر میدان کارزار فرموده امر کرد که از راه قلان روی بسوی خصم نهند وخود عزم کرد که از راه شور آبک رهسپار ترمهٔ بیکار شده وارد نهرین که جای ازدحام خصم نکوهیده فرجام است شود اما لشکر مأمورهٔ راه قلان قبل از حرکت سردار عبدالرحمن خان وارد نهرین گردیده سردار محمد علم خان بی آنکه قراول بگمارد با دویست سوار پیش از اردو رهسپار همی بود ولشکریانش ازپیش رفتن بدون قراول هرچند منع کردند نشنیده راه همی پیمودتا که دوهزار سوار مخالف از جائیکه کمین کرده بودند برخواسته باوی مقابل گشتند وبی باکانه حمله کرده همراهان سردار محمد علم خان را ازپیش برداشتند وخوداو پای ثبات فشرده باچند سوار استوار بایستاد وکشش وکوشش مردانه کرده آخر الامر باهمراهانش کشته گشت ولشکرش که ازقفا رهسپر بود ازین امر خبر یافته تمامت سواران حاضرهٔ اردو باشمشیر آخته سبک عنان تاخته خودرا برسر نعش سردار شجاعت دثار رسانیدند وباگروه مخالف که قصد سربریدن او وربودن آنرا داشتند در آویخته فراوان خون بریختند و سه صد تن را از ایشان مجروح ومقتول ساخته بقیة السیف را ازپیش برداشته ازبریدن سر سردار شهید سعید وربودنش محروم گذاشتند وقطغنیان ازراه گریز وارد نهرین شده از ستیز وآویز بازماندند وروز دیگر سپاه سردار مقتول باآهنگ هنگامه [illegible]انی روی بسوی نهرین نهاده گروه مخالف که تقریباً چهل هزار تن مرد بیکار بودند سرراه برگرفته باهم در آویختند وتاوقت عصر کاررا بریکدیگر حصر ساخته آخرالامر سپاه افاغنه پراگنده گی را فرو گذاشته قلعه [illegible] چهار صف پشت بر پشت هم وروبرخصم بربسته ازچهار جانب خودرا ایمن ازحملهٔ دشمن ساختند چنانچه هر طرف که خصم حمله میکرد تا که دور بود بگلولهٔ تفنگ وتوپ وچون نزدیک میشد بشمشیر دفع مینمودند که تقریباً ده هزار تن از لشکر غنیم مقتول ومجروح گردیده ازعسکر پادشاهی بسبب صف وقلعه بستن زیاده بر ده تن زخمدار نشدند وبجز این ده تن زخمدار وسردار محمد علم خان وبیست تن همراهانش که مجموع سی ویکتن شوند دیگر احدی مجروح ومقتول نگشت ودر پایان کار قطغنیان پشت بجنگ داده رو بگریز نهادند و ازجمله سلطان مرادخان بادو هزار سوار ازمردمیکه با او فرار ودرین مرحله یار ومدد کارش بودند وسه هزار سوار دیگر از جملهٔ ششهزار سواریکه میران بدخشان از راه خفا بمعاونت او گماشته بودند طریق فرار بر گرفت وسه هزار سوار بقیهٔ میران بدخشان ودیگر سواران تبعهٔ سلطان مراد خان پس از ده هزار تن مقتول ومجروح شدن همراهان ایشان چندی اسیر ودستگیر شده دیگران فرار وادی ادبار گردیدند وخبر این فتح بزرگ را که جمعی قلیلی در مقابل چهل هزار سوار استوار ایستاده حاصل کردند غلام نام منکباشی که از طرف سردار عبد الرحمن خان مامور جاسوسی ودر اول این شورش گرفتار سلطان مراد خان شده در نزد او محبوس بود وبعد از هزیمت یافتن او چنانچه رقم گشت از

زندان بیرون گردیده اسپی بدست آورده شباشب راه سپرده وقت طلوع آفتاب خود را بسردار عبدالرحمن خان رسانیده چون از اسپ فرود گشت بیهوش شده پس ازانکه بهوش آمد سردار عبد الرحمن خان ازوی استفسار سبب بیهوشی کرده پاسخ شنید که هرروز چهارصد تازیانه بامر سلطان مرادش میزدند چنانچه جراحان اردو پشت وپهلو وغیره اعضای اورا دیده بصدق اظهارش گواهی دادند که بدون از رو دیگر اعضای او سراسر چون چهرهٔ بخت سلطان مراد قیرگون است پس سردار عبدالرحمن خان نیك واقف زحمات ومشقاتیکه او کشیده ودیده بود شد سپس آن مرد خردمند بعرض رسانید که همه مردم این بوم وبراز خوف شور وشرروی بسوی کوه وکمر (۱) نهاده مساکن ومواطن ایشانرا فرو خواهند گذاشت وسردار عبدالرحمن خان ازشنیدن این سخن فوراً دوهزار سوار نظام باشش عراده توپ جلوی وشش ضرب توپ قاطری بسرکردگی نائب غلام محمد خان بن نائب امیر بارگرانی مأمور کرده دستورالعمل داد که در آهن دره که معبر مردم فراریست رفته نگذارد که کسی بی فرار از انجا فرار گذارد وهمچنین فوج سوارهٔ وپیادهٔ مقیم تالقان را نیز امر کرد که بانائب غلام محمد خان مذکور درموضع منزبوز که نقطهٔ فاصلهٔ بدخشان وقطغن است برود واز راه شور آبك نیز قاضی قندز را بادو سه تن از میران بلخ چون بابابیك وغیره که اشخاص معتمد و معتبر بودند فرستاد که مردم را استمالت وهدایت کنند ومردم چون در آهن دره رسیده راه را ازسپاه مسدود یافتند ناچار دست ازجان ومال شسته از راه پیمودن باز مانده دل بقتل وتاراج نهادند ودر چنین حالت لشکریکه در نهرین با ایشان مقاتله کرده بود در رسیده قفای ایشان را سدوار برگرفت تا که قاضی قندز ومیر بابا بیك وغیره در بین الوسات آنان در شده همه را تسلی داده مستمال ساختند چنانچه همهٔ آقسقالان ومنکباشیان که از دم تیغ دلیران افغان در محاربهٔ نهرین جان بسلامت برده بودند باعتبار واعتماد قاضی قندز وغیره علماء وسادات از راه اطاعت نزد سردار عبد الرحمن خان آمدند واو بمکافات کردار ایشان در گذشتن از خطائی را که کرده بودند مشروط برسانیدن ده لك روپیه کرده ایشان که از جان ومال ناامید بودند ازین شرط بسی خرسند گشته طوعاً دوازده لك روپیه رعهده گرفته معفو شدند سپس سردار والا تبار وثیقه نامهٔ درمیان نگار فرموده این شرط را درج آن کرد که پس ازین سخن میران شانرا که مخالفت باامیر افغانستان داشته باشند نشنیده تازمانیکه دولت افغان برقرارباشد ازو ونبایرش (۲) روی دل برتافته بدیگری نگروند دیگر آنکه دوازده لك روپیه را که پذیرا شده‌اند بدون اهمال تحویل خزانهٔ رکابوی نمایند واوایشانرا بمثابهٔ دیگر رعایا رعایت و حفاظت نماید ودست ستم جور کیشانرا ازاخذ مال ومنال ضعفاء ودرویشان بحبوب سیاست بازدارد فقط وجانبین ختم برخاتمهٔ آن نهاده بعدهمهٔ آقسقالانرا بعطای خلاع فاخره سرافراز ساخته رخصت انصراف داد وایشان رفته باایل والوس خودها از وصف سردار عبد الرحمن خان داستانها رانده وعهدنامهٔ اورا که باخود برده بودند نزد همگنان خوانده از کثرت سرور عهد نامهٔ دیگر از طرف تمام رعایا نیز باین مضمون مسطور نموده ارسال داشتند که مطیع ومنقاد امر ونهی سلطنت بوده نسبت بسردار عبدالرحمن خان بن سردار محمد افضل خان بجان ومال مضایقه روانداراند واولاد اورا همیشه گرامی دارند ودوست اورادوست ودشمنش را دشمن پندارند وهم عریضهٔ جدا گانه باعهدنامهٔ مذکور مسطور ومرسول نمودند که چون جان ومال وعیال مارا ازخطر تلف ایمن فرموده‌اند هرآینه بپاس این احسان دررسانیدن دوازده لك روپیه اهمال نخواهد شد زیرا که دو کرور روپیه ازنقد وجنس ومال ومواشی مارا که درمعرض تلف میدانستیم واگذاشتند البته بشکر ومنت این عطیت وجه مذکور بزودی بوصول خواهد پیوست وهم پس ازین بغریب میران خودراه خلاف نخواهیم پیمود وسردار عبدالرحمن خان عهد نامه ومکتوب شانرا نزدپدر والاگهرش سردار محمد افضل خان فرستاده از تدابیر خویش که بکار برده بود آگاهی داد وهم جواب مردم مذکور را بعبارات معقول ومطبوع نوشته فرستاد وایشان دوازده لك روپیهٔ معهوده را تایکماه تحویل خزانهٔ رکاب سردار والا تبار نموده رسید نامه حاصل کردند و مقارن اینحال که سردار عبدالرحمن خان ازهمه جهت فارغ بال گشت ورق محاسبات دیوانرا بروی کار آورده یازده لك روپیه ازبقایای مالیات محالات حاصل کرده مواجب [illegible]

(۱) کمر یعنی تنگنای کوه وبلندی که بالارفتن بدان دشوار باشد

(۲) نبائر جمع نبیره نواسه رامی گویند

گذشته سپاه را باتنخواه چهارماه ازین سال ادافرموده رعیت ولشکر را از تشویش آسوده ساخت وبوجه نیکو بحکومت پرداخت

﴿ ذکر دزدان مردم بدخشان ﴾

(که بلباس تاجر داخل اردوشده سپاه را اذیت مینمودند)

ذکر دزدان مردم بدخشان

ودرخلال احوال مذکوره جمعی ازدزدان مردم بدخشان که ازدیرباز خودرا ملبس بلباس تاجران ساخته بامتاع نسج بدخشان داخل اردو بازار شده بیع وشرا می نمودند ودروقت بازگشت ازلشکرگاه اسلحه وآلات حرب شان را که درعرض راه بجای خفا مینهادند برداشته باهر که از سواره وپیادهٔ اردو دوچار میشدند او را کشته سلاح وجامه‌اش را بیغما می بردند ومردم سپاه ایشانرا تاجر پنداشته فاعل اینکار نمیدانستند ودرهربار که حادثهٔ رو میداد تجسس وتفحص کرده ایشانرا بخیال آنکه تاجرند مرتکب آن نمی شمردند واگرچه غیرازایشان دیگررا درحین جستجو درراه مشاهده نمیکردند مزاحم حال ایشان نمی شدندودیگررا نیافته بلشکرگاه مراجعت مینمودند واز زمان حکومت سردارعبدالغیاث خان مرحوم تااین آوان بمنوال مذکوربپای رفت تا که بعد ازدوسال سردار عبدالرحمن خان سرکردهٔ سوارهٔ نظام را باسالار سوارهٔ ملکی اوزبکیه امر کرد که هرروز دروقت طلوع صبح هزار سوار مقرر کنند که ده وبیست تن بفاصلهٔ ششهزارگام ازعسکر دورتر درنشیبها کمین کرده مخفیاً بایستند وهم تمامت سپاه را آگاه کرده قرار داد که هر که ازپی کاری بیرون رود اگر گرفتار و دوچار دزدان شود پارهٔ ازلباسش را برچم آسا حرکت دهد تاسواران مأموره دیده از کمین که بتازند ودزدانرا دفع کنند واگرتوانند دست گیر کرده درلشکرگاه آرند ومدت بیست روز بطریق مذکور بسررفته ودوسه روز بازار نیز درین میان واقع گشته خبری از دزدان ظاهر نگشت وباآن سردار عبدالرحمن خان ازامریکه کرده بود فرونگذشت تا که روز دراخیر حدود تالقان آن ظاهر تاجران باطن فاجران باچهار تن ازمهتران اسپان که بتحصیل علوفه میرفتند ملاقی گشته حمله‌ورشدند ویکی ازایشان که اسپ چالاك داشت برپشته فرازگردیده خرقه‌را حرکت داده آوازنمود وسواران قراول که درانجا کمین داشتند بسرعت خودرا بسروقت ایشان رسانیده دیدند که پنجاه تن سوار ازمردم بدخشان وکولابند که بدان کارناصواب اقدام نموده ومهترانرا کشته اند پس ایشانرا درمیان گرفته بعدازکشش وکوشش بسیار همه را دستگیر نموده نزد سردار عبد الرحمن خان آوردند واو اسلحه واسباب شانرا از قبیل رخت وزین ولجام وده هزار روپیهٔ نقد برگرفته نقدینه را تحویل خزانه ودیگر را هرچه بود بسواران که آورده بودند قسمت فرمود واسپان شانرا تحویل کند توپخانه نمود بعد ازخود آنان معلوم کرد که ایشان بوده اند که مرتکب دزدی میشده اند آنگاه که محقق گشت همه‌را حکم قتل کرد وایشان خودرا درمعرض فنادیده بعرض رسانیدند که اگر بجان امان یابند هریکی دوهزار روپیه کفارهٔ خطایش بخزانه رسانیده از کردار ناهنجار ایشان نیزتوبه وبازگشت کنند وسردار عبدالرحمن خان عرض ایشانرا نپذیرفته درروز بازار همه‌را ازضرب توپ هلاك ساخت

﴿ ذکر قاصد فرستادن میر جهاندار شاه ﴾

(نزد سردار عبدالرحمن خان برای خلاصی اسیرانیکه بیاسا رسیدند)

ذکر قاصد فرستادن میر جهاندار شاه نزد سردار عبد الرحمن خان

وبیست روز پس از کشته گشتن اسیران ودزدان مذکوره میر جهاندار شاه از گرفتاری ایشان آگاه گشته شخصی را که جهت استخلاص یکتن محبوس نزد سردارعبدالغیاث خان مرحوم حاکم سابقهٔ قطغن فرستاده وآن محبوس را بتملق و چرب زبانی رها داده برده بود بامکتوبی نزد سردار عبدالرحمن خان ارسال نموده پیام داد که برسیدن این نامه اسیرانرا بدون بهانه و عذری رها کرده باحامل صحیفه روانه دارد والا عریضهٔ از جور وتعدی سردار والاتبار نگار ونزد قبلهٔ امجدش سردار محمد افضل خان دربلخ ارسال خواهد شد که فرزندش مردم بدخشانرا دل گرند وخاطر نژند ساخته از حکومت افغان بیزار خواهد کرد وسردارعبدالرحمن خان نامهٔ میر جهاندار شاه را که عباراتش سراسر عتاب وپرپیچ وتاب بود مطالعه کرده علاوه بران فرستاده اش نیزرشت

خوف ودرشت گوئی کرده سردار باقتدار را بخشم آورد چنانچه ریش وبروت او را امر کندن کرده ابرویش ساخت وسرمه بچشم ووسمه بر ابرویش کشیده موی ریش وسبلت اورا در خریطهٔ زرینهٔ انداخته بدستش داد و گفت اینك جواب میر خویش بر گیر وبرو وهم قتلگاه کشتگان را بوی نمود که اسیران دران بیاسا رسیده بودند وپس از رخصت مراجعت دادن قاصد مذکور فوراً دوفوج پیادهٔ هشت صدی ودو هزار سوارهٔ نظام وبیست بیرق یکصدی پیادهٔ ساخلو وهزار سوار ملکی ازمردم اوزبك ودوازده ضرب توپ قاطری را بسرکردگی کمیدان محمد زمانخان و کمیدان سکندر خان و نائب غلام احمد خان از خان آباد جانب تالقان گسیل فرمود وامر کرد که فرستادهٔ ریش وبروت بیادداده میرجهاندار شاه رابا خود برده بوی سپارند ونیز فرمود که ازافواج مقیمهٔ تالقان فوج سواره و یکفوج پیادهٔ نظام را باپیادهٔ ساخلو و شش ضرب توپ قاطری باخود همراه گیرند چنانچه ایشان واردتالقان شده فرستادهٔ میرجهاندارشاه را رخصت رفتن نزد آقایش داده بعدافواج مذکوره را ازانجا همراه گرفته کوچاکوچ واردفرخار شدند ودرینوقت فرستادهٔ مسطور نزدمیرمذکوررسیده خریطهٔ ریش وبروتش را نزدوی گذاشته ماجراباز داشت ومیرازتقریراو آشفتهٔ ودلگیر گردیده اسب وسلاح خواسته آهنگ خان آبادسوارانش را آوازداد وهنوز سوارهاش فراهم نشده بود کهسوار چاپار از گرد راه نزدش رسیده خبرداد که لشکر جرار افغان وارد فرخار شده مردم اطراف آنجا ازراه مسالمت پذیره اش کردندوامرونهی افسرانش را بگردن اطاعت نهاده واینك چون ابربهار وسیل کهسارازپی در خواهند رسید ومیرجهاندارشاه گفتار مرد چاپار رااعتبار نکرده سرگرم تهیهٔ سوار بود که نامهٔ سالار لشکر سردار عبد الرحمن خان برایش رسید واز راه طعن وطنز نگار داده بود که مژده باد ترا که باسیران رفته ازجان وارد شدیم ونزدیك است که داخل مهمان خانه ات شویم پس میر جهاندار شاه را علم رسیدن سپاه کینه خواه حاصل شده خوف ورعب در دلش جای گرفت و آقسقالانیکه نزدش حاضر بودند ملامتش کرده گفتند که پدرت بواسطهٔ دختر دادن خود را از حملهٔ لشکر افغان ایمن ساخته بود وتوپیام جسورانه بهیچو شخص بهانه جوفرستاده خودرا برباد تاراج دادی چنانچه بیك پیام درشت پشت بریشت لشکر گذشت که خود بچشم سر می‌بینی اکنون چارهٔ کار میباید کرد ومیرجهاندار شاه که خود را گرفتار صد گونه غم مشاهده میکرد از آقسقالان مشورهٔ تدبیر جست و گفت که شما باپدرم همراز بودید که حل مکاره می نمودید حال نیز تدبیر نمائید که ازین بلای ناگهان مأمون شویم وایشان صواب چنان دیده گفتند که برادرت دلایست تن ازبزرگان بدخشان ودو هزار اسب وچهل تن کنیز وچهل تن غلام ودیگر اقمشهٔ نفیسه ازنسج چین وختای ازقبیل قالین های ابریشمین واطلس وظروف واوانی هرقدر که موجود شود برسم هدیه وارمغان همدست وادر خویش پیش سردار عبدالرحمن خان فرستاده وعذر نامهٔ نیز نگار داده یکی ازخواهران ویادختران نی اعمامت را اگر بپذیرد بزن وشوهری بوی دهی باشد که ولایت بدخشان از صدمهٔ لشکر افغان ایمن مانده باز گردند والا مانند میر اتالیق آوارگی را رفیق خواهی شد واو بصوابدید آقسقالان برادرش را باتحف وهدایای مذکورهٔ فوق وسوارهٔ بسیار وخدمه وآقسقالان وپیادهٔ اسب گیر که تقریباً بسه هزار تن میرسیدند از فیض آباد جانب خان آباد نزد سردار عبدالرحمن خان گسیل کرد ونیز مکتوبی به افسران سپاهیکه وارد فرخار شده بودند نوشته باتحفه وهدیه برای هر یك جداگانه فرستاد که تارسیدن برادرش نزد سردار عبد الرحمن خان ومعلوم شدن آن در هر جا که وارد شده باشند درنگ کرده آهنگ راه پیمودن نکنند بعد هرامریکه سردار عبد الرحمن خان فرماید بجای آرند وبرادر او در منزل کلفکان(۱) یا کلوگان که منزل سوم از منازل داخلهٔ خاك بدخشان است باردوی ظفر شکوه ملاقی گشته بطبق استدعای میر جهاندار شاه لشکر بادشاهی درانجا توقف کرده از ایستادن وعنان باز کشیدن خویش ورسیدن برادر میر جهاندار شاه نزد سردار عبد الرحمن خان عریضه فرستاده آگاهی دادند ومترصد امر او نشستند وپنجاه سوار نظام جهت حفاظت واحترام برادر میرمذکور باوی همراه کردند وچون مشار الیه نزد سردار معظم الیه رسیده شرف باریافت وهدایای خویش پیش کشید مورد تلطف وتفقد گردید بعد عذر نامهٔ برادرش را مؤدبانه بر کرسی نهاده زمین ادب بوسه داده برپای ایستاد واو نامه را گشوده بگاز

(۱) دراصل علفکان است

اعذارش را که نگار داده بود این بود که اگرچه از جهالت جسارتی کردم امید عفو دارم وسردار عبدالرحمن خان بهمین یك عذر عفوش فرموده برادر اورا باهمراهانش بعطای خلعت خوشدل ساخته رخصت مراجعت داد وهم خلعتی بمصاحبت ایشان بمیر جهاندار شاه فرستاده لشکر را حکم باز گشت صادر فرمود ودر وقت مراجعت اردو چند تن از آقسقالان نزد نائب غلام احمد خان حاضر شده خواهش مواصلت وانعقاد عقد مناکحت سردار عبد الرحمن خان را بایکی از دوشیزگان برادر زادگان میر جهاندار شاه کردند واو بذریعهٔ عریضه سردار نامدار را آگهی داده مجاب گشت که همان مواصلت ومناکحت که باسردار محمد اعظم خان کرده اند در راه دوستی کافیست دیگر حاجت پیوند از طریق خویشی نیست که عقد مزاوجت منعقد گردد

ذکر تاراج کردن میرسره بیك رمهٔ مردم قطغن را

ذکر تاراج کردن سواران میر سره بیك کولابی

(گوسپندان مردم قطغن را واسترداد آن)

ومقارن انحال میر سره بیك کولابی راه جور وتطاول پیش گرفته بتاراج مال مردم باج ده وخراج گذار پادشاهی وغیره پرداخت چنانچه دوهزار سوار فراهم کرده امر کرد که رمه وگلهٔ مردم قطغن را ازکنار نهرجیحون بتاراج آورند چنانچه سی هزار سر گوسپند را تاخته بدست یغما متصرف شدند وسردار عبد الرحمن خان ازین امر آگاه گشته دوهزار سوار گماشت که گوسپندانرا از تصرف یغمائیان باز کشند وتا که مأمورین راه بدیشان نزدیك کردند آنان گوسپندان را ازنهرجیحون عبور داده بودند چنانچه سواران گماشتهٔ سردار عبدالرحمن خان نیز ازگرد راه دررسیده بدون اندیشه اسب بآب زدند وبدانسوی نهر باسواران میر سره بیك در آویخته پنجصد تن از دزدان را مقتول ومجروح ودستگیر ساخته گوسپندان راباز پس گرفتند ودو روز درنگ کرده روز سوم اسیران وگوسپندان را از آب آهنگ عبور دادن کرده بذریعهٔ عریضه تسخیر کولاب را نیزازسردارعبدالرحمن خان خواستار شدند واوشا بعدم اجازت قبلهٔ امجدش مسئول ایشان را بگوش قبول نشنیده همه رابس طلبید وده تن ازایشان دروقت گذشتن از آب غرق لجه فنا گشته پس ازورود در نزد سردار عبدالرحمن خان بامراوتمامت گوسپندانرا بصاحبان آنها سپردند وصاحبان گوسپندان بعادت مستمرهٔ ایشان که ازمال استرداد تاراجی خمس را بحاکم ورئیس ملك بنام شکرانهٔ میدهند قیمت شش هزار از گوسپندان مذکوره را بسردار عبد الرحمن خان هشت هزار مثقال طلای مسکوك دادند واو سه هزار آنرا حق السعی بسوارانیکه گوسپندانرا بازپس آورده بودند عطا کرده پنجهزار را تحویل خزانهٔ خویش فرموده بعد نامهٔ نگار داده بمیرسره بیك فرستاد که اگرپس ازین مرتکب نسبت برعایای پادشاهی مصدر اینگونه حادثات شوند هرآینه علاقهٔ کولاب را لگد کوب ستور ودواب لشکرظفر انتساب مشاهده خواهی کرد واوجواب معذرت مرقوم داشته ازراه ضراعت فرستاد که دیگر مرتکب چنین امرناشایسته نشوم وهم تحفه وهدیهٔ بسیار باعذر نامه‌اش ارسال کرد وپس ازان گرفتار شدگان کولابی را ردکرده پنجهزار طلاء ازاقرباء ایشان بگرفت وباپنجهزار طلای قیمت گوسپندان که بمجموع ده هزار میشد بخزانه نهاد تا که امنیت حاصل ورونق کار برمرادول شد سه هزارسریابو وچند نفراشتر که بااشتران سابقه دوهزارنفر میشدند از طلای مذکور خریده خاطرش را از بارگیر سپاه وقورخانه مطمئن ساخت ومقارن انحال مکتوبی از سردار محمد افضل خان بفرزندش سردار عبدالرحمن خان رسیده از آمدنش درقطغن آگاهی داده نیز مرقوم نموده بود که هروقت ازتخته پل رهسپر شود یکماه قبل ازحرکتش اورا خبر دهد واوانگشت قبول بردیده نهاده معروض داشت که تشریف آورده بنده را خورسند فرمایند

ذکر حرکت کردن امیر شیرعلی خان ازهرات جانب کابل

ذکر توجه اعلیحضرت امیر شیر علیخان ازهرات جانب کابل

(وگریختن سردار محمد اعظم خان)

چون امیر شیرعلی خان بقراریکه مذکور شد کلاه سلطنت برسر نهاد چندی در هرات توقف ودرنك کرده نظم ونسق در امور ولایت گذاشته عزم مراجعت جانب کابل نمود وفرزند سومش سردار محمد یعقوب خان را

جنرال

که قدم بمرحلهٔ چهار ده سالگی نهاده بود بحکومت هرات گماشته جرنیل فرامرز خان وجنرال ولی محمد خان را بادو فوج پیادهٔ هشتصدی ازافواج کابل وسه هزار سوار از مردم درانی وغلجائی وقزلباش وغیره ودوازده ضرب توپ کوچک ویکضرب توپ نه نی وتوپ چهارپاری واتواب سابقهٔ هرات وهشت فوج پیاده نظام هراتی وخوانین ملکی و سوارانش که در تحت رایت سردار سلطان احمد خان وابنوقت داخل سپاه او بودند نزد سردار محمد یعقوب خان گذاشت وقاضی عبد السلام خان را بقضاوت وملا شاه محمد را بافتای محکمهٔ شرعیهٔ آنجا نامزد فرمود وسردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان را باسردار عبد الله خان ناصری وناظر محمد نعیم خان وایشیک آقاسی عطاء الله خان وایشیک آقاسی عطا محمد خان وعبد الطاهر خان بارکزائی بخدمتش تعین کرده میرزا غلام صدیق خان را بسر دفتری سرافراز ساخته امور دیوان را بدو تفویض فرمود وخود باهمهٔ برادران وبقیهٔ سپاه راه کابل بر گرفت واز جمله برادرانش سردار محمد اعظم خان باندیشهٔ معاندتیکه از امیر شیر علیخان در دل داشت بهانهٔ امری در شهر درنگ کرد که از قفا جاده پیما شود وامیر شیر علیخان که ازاو چیزی در خاطر نداشت سه روز در پل مالان جهت رسیدن او توقف کرد که باهم رهسپار قندهار شوند چنانچه پس از وصول او باردو از پل مذکور طبل کوچ نواخت وبقراریکه حضرت ضیاء الملة والدین مرحوم امیر عبد الرحمن خان در روزنامهٔ خود نگار داده است که سردار محمد اعظم خان وسردار محمد امین خان وسردار محمد اسلم خان از حسدیکه امیر شیر علیخان بواسطه خدمات شایسته اش در محاصرهٔ هرات وغیره نزد والد ماجدش عزیز ومحترم بود هم سه تن از عناد او باسردار سلطان احمد خان طرح موافقت انداخته ازجمعی امیر کبیر را از خود آزرده ساخته بودند وباامیر شیر علیخان سرگران بوده راه معاندت همی پیمودند فقط چنانچه سردار محمد اعظم خان پس از رسیدنش در پل مالان از امیر شیر علیخان رخصت حاصل کرده درروضهٔ باغ که دو کروه ازپل مزبور مسافت داشت فرود شد وهمچنان در وقت کوچیدن امیر موصوف از پل مذکور معطل نکرده رهسپار منزل میر داود گشت وبامیر شیر علیخان پیام داد که من در منزل مسطور فرود گردیده حین وصول موکب پادشاهی باردو همعنان شوم وامیر شیر علیخان پیام اورا صدق دانسته چیزی نفرمود واو وارد منزل میر داود شده بدون درنگ آهنگ منزل دیگر کرد وبرای امیر شیرعلیخان که از حال خویش غافلش سازد باز پیام فرستاد که چون ازاینجا تااسفزار آزوقه نیست ناچار بدون توقف رهسپار موقف دیگر شدم که علوفه بدست آرم وپس ازفرستادن این پیام وقتیکه باسفزار رسید تمامت همراهانش راباسامان واسبابیکه داشت درانجا فرو گذاشته ازجمله دویست وپنجاه سوار وبقدر کفاف علوفه برداشته براه بلدی محمد حسین نام هراتی که از نوکران سردار محمد عظیم خان مرحوم بود بیراهه طریق فرار اختیار کرد واز راه غورات و هزاره جات جانب کابل روی نهاد وچون وارد موضع کوده واقع علاقهٔ دای میرداد هزاره شد ازخوف سردار محمد علیخان بن امیر شیرعلیخان که حکومت کابل داشت جرأت داخل شدن در کابل نکرده ازراه شیخ آباد علاقهٔ وردک وارد برکی راجان علاقهٔ لهوکرد گردید وابنوقت سردار محمد علیخان حاکم کابل آگاه گشته سواره وپیادهٔ بسیاری ازمردم ملکی علاقهٔ چهاردهی وغیره نواحی کابل وشهر وچنداول بسر کردگی ارسلان خان غلجائی و غیره بزرگان کوهستانی و کابلی وقزلباش در علاقهٔ لهوکرد فرستاد ولیکن سردار محمد اعظم خان قبل از رسیدن این لشکر ازخواهش خوانین وملکان لهوکرد که نزدش فراهم شده خواستار آن شدند که یاازعلاقهٔ لهوکرد بیرون شود تامردم آن علاقه موردعتاب وسیاست پادشاهی نگردند یادست بسته بسردار محمد علیخانش سپارند توقف واقامت را درلهوکرد دشوار دانسته روجانب خوست وزرمت و کرم که محال جاپگیرش بودند نهاد ولشکریکه سردار محمد علیخان مأمور کرده بود پس ازبیرون رفتن سردار محمد اعظم خان داخل لهوکرد شده ازحزم و احتیاط درانجا اقامت گزید تا اگر سردار محمد اعظم خان مصدر فتنه گشته شورشی برپای کند سد راه اوبوده نگذارد که بایمدان کارزار گذارد وامیر شیر علیخان که رهسپار دیار قندهار بود از گریختن اوهیچ در دل جای نداده بقیهٔ تبعهٔ اورا که فرو گذاشته گریخته بود باخود برداشته وهمه را تسلی ودلجوئی داده رو براه نهاد

ذکر محبوس شدن سردار محمداسلم خان و گریختنش

﴿ذکر محبوس کردن تبعهٔ سردار محمداسلم خان﴾

(اورا وفرار کردنش)

وهمچنان از قفای سردار محمد اعظم خان سردار محمد اسلم خان نیز پیش رفتن اختیار کرده چون در منزل اسفزار رسید خواست که باهمراهانش ازراه غورات داخل هزاره جات که جاپگیرش بود شده باامیر شیرعلیخان طرح معادات اندازد وهمراهان رکابش ازاندیشهٔ ناصواب او خبریافته روی ازوی بتافتند ومحبوسش ساخته بدو گفتند که هرگز مرتکب امر نمک حرامی نشویم وباپادشاه راه خلاف اطاعت نپوئیم وپس ازقید کردن اوماجرا را بحضور امیرشیر علیخان معروض داشتند واوایشیک آقاسی شیردلخان را باسه هزارسوار ازاردو فرستادهٔ امر کرد که اورا محبوساً به پیشگاه حضور حاضر سازد وهرگاه نوکرانش بممانعت پردازند همه را ازدم تیغ گذرانده واو سردار مذکور را از ده مغلان واقع قرب اسفزار باخود برداشته نزد امیر شیر علیخان حاضر کرد ونخست اورا مورد عتاب فرموده بعد از راه برادری دلجوئی داده بحالت اولش برقرار داشت اما او از عداوتیکه نسبت بامیر شیرعلیخان دردل داشت خصمی وهم چشمی را فرونگذاشت چنانچه ازاسفزار تامنزل عمارت همرکاب رهسپار شده درشب از آنجا باچهار سوار ازاردو بیرون گشته تمامت مال واسبابش را گذاشته ازراه مغالطه روی فرار جانب هرات نهاد وازراه اوبه وخواجه چست داخل هزاره جات گردیده بسردار محمد حسین خان برادر اعیانی خود پیوست وامیر شیر علیخان فوج متعلقهٔ اورا با اسباب وادواتش بسردار محمد عثمانخان سپرد که نگاهداری نماید وپس ازوی دیگر سرداران که حاضر رکاب امیرشیرعلیخان بودند بتحریک والتماس سردار محمد حسن خان بشفاعت سردار محمد اسلم خان برخاسته عرض واستدعا کردند که مشار الیه از جهالت یاز وحشت جاده پیمای بطالت شده است برادرش سردار محمد حسن خان را باحسان نواخته روانهٔ هزاره جات فرموده شود که اورا بورود موکب والا درکابل هدایت کرده شرفیاب حضور سازد وامیر شیر علیخان مسئول شان را بگوش قبول شنیده سردار محمد حسن خان را ازراه قندهار رخصت هزاره جات داد ودرمنزل مزار ملا عثمان واقع گرانی علاقه فراه سردار محمد شریف خان حکمران فراه ازراه بذیره وارد اردوی معلی شده شرف باروغن دیدار اعلیحضرت والارا حاصل کرد وشب را در محفل حضور بسر برده بامدادان رخصت مراجعت یافته جانب فراه معاودت کرد وامیرشیر علیخان منزل بمنزل طی مراحل کرده چون وارد منزل واشیر گشت وازسبب فرار کردن سردار محمد اعظم خان وسردار محمد اسلم خان دردل تشویش داشت وهم سردار محمد امین خان حکمران قندهار را چنانچه ازپیش رقم گشت باخویش مخالف می پنداشت پس باندیشهٔ آنکه مبادا سردار محمد امین خانش از درآمدن قندهار مانع گردیده حادثهٔ روی دهد لاجرم سردار خوشدل خان و قاضی عبدالرحمن خان علوم را پیشتر ازخود روانهٔ قندهار فرمود که سردار محمد امین خان را اگر هوای مخالفت در سر داشته باشد باندرز و نصیحت بشاهراه هدایتش آرند چنانچه ایشان ازواشیر بابوار وشبگیر اسب رانده وارد قندهار شده سردار محمد امین خان را همچنانکه امیرشیرعلیخان فهمیده بود برخلاف دیده بمواعظ دلپذیر ازخیالیکه دردل داشت باز گردانیده باستقبال نمودن امیرش برانگیختند چنانچه ازدربذیره بیرون شده درمنزل عاشقه واقع هفت کروهی شهر قندهار وارد اردوی امیرشیر علیخان گردیده شرف باروغن دیدار حاصل کرده از انجا باهم رهسپر شدند وچون وارد قندهار گشتند امیر شیر علیخان درباغ سردار محمد امین خان شرف نزول افگنده سردار محمد امین خان بارک درشد ودر جاشتگاه روز دیگر که امیر شیر علیخان باسردار محمد رفیق خان و مستوفی میرزا عبدالرزاق خان در زیر خانه اندرون باغ خلوتانه صحبت داشت سردار محمد امین خان باراده سلام وملاقات حاضر شده خواست که بخلوتگاه درآید قابوچی مانع گردیده ازدر آمدنش بازداشت و گفت که لحظهٔ صبر ودرنگ کند تااذن دخول حاصل نماید واو ازین امر آزرده دل وخسته خاطر شده مراجعت کرد وازجمعی ورنجی که ازپیش در خاطر داشت بنای عداوت را باامیر شیرعلیخان گذاشت وعزم کرد که مکتوب فرستاده سردار محمد شریف خان برادر کهتر خود را ازفراه در قندهار خواسته ساز مخالفت باامیر شیر علیخان ساز کند واو ازین ارادهٔ سردار محمد امین خان آگاه

شده باز قاضی عبدالرحمن خان خانعلوم را از راه استمالت نزد او فرستاد که نصیحت و هدایتش کند و خانعلوم در شب نزد او رفته نصیحت و موعظتش کرده از فتنه و فساد بازداشت و سردار محمد امین خان از غایت آزردگی اگرچه ظاهراً مرتکب فتنهٔ نشد اما باطناً رعایای کناره و جانب راه کابل و قندهار را اعلام فرمود که علوفه و آزوقه بلشکر امیر شیرعلیخان ندهند چنانچه، در وقت راه پیمودن امیر مذکور بالشکرش جانب کابل بر طبق امر سردار محمد امین خان علوفه نداده بلکه از کنار راه کوچیده خود را دور کشیدند و امیر شیرعلیخان نظر باینکه ابتدای سلطنتش بود و هم باندیشهٔ برادران خویش که مبادا اورا منسوب ببدنامی سازند سرزنش و گوشمالی سردار محمد امین خانرا موقوف بوقت فرصت گذاشته و از علوفه ندادن مردم کنار راه و گریختن ایشان براشفت و لشکر را امر کرد که زراعت اطراف و جوانب راه را بتاراج آورده صرف نمایند تا که از خاک قندهار گذشته وارد غزنین شد دست از تاراج باز داشتند

﴿ ذکر معاهدهٔ سردار محمد اعظم خان بااعلیحضرت امیر شیرعلیخان ﴾

ذکر معاهدهٔ سردار محمد اعظم خان وامیرشیرعلی خان

و در غزنین موسی خان نام شاهی سوند از جانب سردار محمد اعظم خان که این وقت در زرمت اقامت داشت با نامهٔ معذرت خواهی وارد غزنین شده شرف بار یافت و چون فرستادهٔ مذکور با امیر کبیر شرف خاله زادگی داشت نسبت بشانش بغایت مورد ملاطفت گشت و نائب سلطان خان اتکی زائی با جواب نامهٔ سردار محمد اعظم خان همراه او مأمور گردیده نزد او رفته نامه و پیام بگذارد که تا خود او شرفیاب حضور نشود عذرش پذیرفته نگردد و الا اگر از آمدن بحضور سرباز زند البته رایات عالیات جانب زرمت شقه گشا خواهد گشت و پس از رسیدن این منشور سردار محمد اعظم خان از مشرف گردیدن حضور سرباز زده امیر شیرعلیخان از غزنین بالشکر جانب زرمت رهسپر شده چون در موضع کلال کو رسیده فرو کش کرد سردار محمد اعظم خان خائف و هراسناک گردیده کس نزد امیر شیرعلیخان فرستاد و پیام داد که اگر سرداران حاضرهٔ رکاب مأمور گشته اورا اطمینان خاطر دهند هر آینه شرفیاب حضور خواهد گشت و امیر شیرعلیخان مسئول اورا قبول کرده جمعی از سرداران را نزد وی فرستاد و خود دو روز در کلال کو درنگ فرمود که اگر سردار محمداعظم خان از آمدن سرباز زند راه برگیرد و روز سوم که از عرض سرداران بآمدن سردار محمداعظم خان آگاه شد حرکت کرده در موضع یوسف خیل پرتو نزول افگند و سردار محمد اعظم خان با سردارانیکه نزدش رفته بودند درینجا حاضر درگاه گشته شرف باریافتند و پس از عز ملاقات امیر شیرعلیخان زبان بتکلم گشوده گفت که در هنگام ارتحال امیر کبیر اول کسیکه دست بیعت داد و امارتم را گردن اطاعت نهاد تو بودی و همچنین نخست در مخالفت را تو گشودی و اکنون که بواسطهٔ چندی از خاندان شاهی طریق هدایت پیمودی از زبان صدق بیان همی گویم و هرچه در ضمیر داری انکشاف آن جویم که اگر بامارت و اطاعتم راضی نباشی اینک مسند امارت را کفیل شو تا من طریق خدمت پویم و بیرون از سخن خیر چیزی نگویم و الا در ظاهر و باطن یکی بوده راه خلاف چنانچه برگرفتی پیش مگیر و سردار محمد اعظم خان لب بپاسخ گشوده گفت که خداوند بمانند سلطنت را بتو تفویض فرموده و مارا طریق اطاعت نموده است اگر خطائی رفته است امید آنست که از مهر و حفاوت بعفو پذیرفته گردد تا بعد ازین براه خلاف نرفته غبار کدورت باب ملاطفت شسته شود و امیر شیرعلیخان بیان اورا بامعانی اخوت یکسان دیده فرمود که میباید در کابل بامن بوده نظم و نسق سلطنت را بقبضهٔ اختیار خود گرفته کار مملکت راست کنی تا جهانیان بدانند که پسران امیر کبیر جنت مسیر در اتحاد بی کم و کاست متفق اند و در امر حکومت موافق چنانچه مهتر و بهتر برادران سردار محمدافضل خان حکمران ترکستان است و شما در کابل بامن در کار سلطنت همدست باشید دیگر برادرانرا زهرهٔ آن نیست که سلسله جنبان تمرد و طغیان شوند و سردار محمداعظم خان از همرکاب و همعنان آمدنش با امیر شیرعلیخان در کابل عذر آورده سه ماه رخصت توقف در گردیز خواست و سردار محمد سرور خان پسر خود را بملازمت رکاب سپرده قرارداد که پس از انقضای موعد و مدت مذکور شرفیاب حضور شود و امیر شیرعلیخان نخست التماس اورا قبول نفرموده بعد بشفاعت برادران خواهش اورا بگوش قبول شنیده عهدنامه در بین نگار داده تمامت سرداران و بزرگان اردو مهر بر نهاده

بعد امیر شیرعلیخان سردار محمد اعظم خانرا بخلعت شاهانه نواخته اسب موسوم بچیدر خویش را باهشت هزار روپیه جهت زین و یراق آن عطا فرموده باهم وداع کردند و سردار محمداعظم خان رهسپار گردیز شده امیرشیرعلیخان لوای سعادت همراه جانب کابل شقه گشا فرمود و سردار محمدسرور خانرا بر طبق قرارداد بدرش همراه گرفته چون وارد لهوگرد شدند ارسلان خان غلجائی وغیره که بامر سردار محمدعلیخان حاکم کابل چنانچه از پیش رقم گشت جهت گرفتار کردن سردار محمد اعظم خان در لهوگرد رفته و پس از رفتن او جانب زرمت و گردیز در لهوگرد بعزم امداد راهرو آوردنش جانب کابل اقامه گزیده بودند بپذیره برخاسته در زیر کتل اتمور مستفیض رکاب بوس امیر شیرعلیخان شدند و همچنین در هر منزل فوج فوج و دسته دسته از مردم شهر و اطراف از راه پذیره ملحق رکاب سعادت انتساب گشته شرف ملاقات حاصل همی نمودند و از جملهٔ پذیرگیان سردار محمد علیخان که بفرمان خبر داده شده بود که شهر را فرو نگذاشته ترک استقبال کند در قریهٔ هندکی حال موسوم بچهل ستون بفیض رکاب بوس نائل گشته بعد موکب سعادت کوکب در شهر کابل نزول اجلال فرموده ابواب داد رسی و باز پرسی ستم دیدگان بازگشت و صیت عدالت آن پادشاه باوج سعادت فراز شد

ذکر فوت مادر نیکو سیر اعلیحضرت امیر شیرعلیخان

ذکر وفات والدهٔ ماجدهٔ امیرشیر علی خان

و مقارن اینحال که کار سلطنت و رتق و فتق امور مملکت رونق تازه گرفته ملک و ملت رو بآبادی نهاد و خرابیها مرمت پذیرفت مام نیکونام خجسته فرجام امیرشیرعلیخان رو از جهان برتافته در بهشت جاودان شتافت و در جنب مزار عاشقان عارفان کابل مدفون شده مجلس سوک و ماتمش بپای رفت بعد امیرشیرعلیخان نظر بگریختن سردار محمد اعظم خان و سردار محمد اسلم خان و جیلانی سردار محمد امین خان برادرانش که از پیش رقم گشت و در دل از عموم برادران خصوص سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان خوف زوال سلطنتش را داشت خواست که بتدبیر رشتهٔ وفاق برادرانرا ازهم گسیخته روی دل ایشان را از سردار محمد افضل خان برگردانیده بجانب خود کند چنانچه سردار محمد عمرخان را تعلیم و تلقین فرمود که بواسطهٔ میرزا محمد حسین خان از وی التماس طلبیدن برادرانش را از ترکستان در کابل نماید و او استدعای امر مذکور را از حضور نموده خودش را فرمان شد که بسردار احمد خان و سردار محمد زمانخان برادران اعیانی خویش که از جانب سردار محمد افضل خان بحکومت سرپل قیام داشتند مرقوم نموده در کابل بطلبد و او بامر امیر شیرعلیخان هردوتن برادرانش را در کابل دعوت آمدن کرده ایشان باوجود احسان سردار محمد افضل خان که دربارهٔ شان مبذول فرموده بود و هم میتوانست که از آمدن شان بکابل باز دارد ترک پاس احسان اورا کرده بی رخصت و اجازتش باسباب متعلقهٔ خود راه کابل برگرفته سردار محمد افضل خان بسبب آنکه بپادشاهی امیرشیرعلیخان گردن اطاعت نهاده بود چیزی بدیشان نگفت و نکرد که مبادا در نزد جهانیان و برادران ببدنامی نامزد گردد خلاصه ایشان وارد کابل شده شرف بار حاصل کرده بتعین تنخواه مکفی سرافرازی یافتند اما چون تنخواه شان از جاگیر ترکستان ایشان کمتر بود آزرده دل و از آمدن در کابل پشیمان و گرفته خاطر شدند

﴿ ذکر سرباززدن سردار محمداعظم خان ﴾
(از آمدنش در کابل وغیره واقعات)

ذکر سرباز زدن سردار محمد اعظم از آمدن در کابل

و در خلال احوال مذکوره موعد سردار محمد اعظم خان که باامیر شیرعلیخان قرار داده بود بسر رسیده احوالی از آمدن او در کابل بجلوه بروز نه پیوست و باوجود آن امیر شیرعلیخان هنوز عهد اورا درست دانسته بخود همی گفت که چون وعده اش بسر رسیده و هم والدهٔ ماجده ام رحلت نموده البته شرفیاب حضور خواهد شد اما او بخلاف پندار امیر شیرعلیخان از عهدیکه کرده و وعدهٔ که داده بود عدول نموده از آمدنش در کابل نکول ورزید و مقارن اینحال سردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که باامیر شیرعلیخان چنانچه مرقوم گشت در کابل آمده بود با سردار جلال الدینخان در قتل امیرشیرعلیخان متحد و همداستان گردیده باهم قرار دادند

که اورا در وقت فرصت هلاک سازند واو ازین امر آگاه شده سردار محمد سرورخانرا نزد پدرش در کردیز فرستاده سردار جلال الدینخانرا نیز اخراج البلد فرمود وهمدرین هنگام سردار محمد اسلم خان که از راه هرات چنانچه بشرح رفت گریخته در هزاره جات رفته وسردار محمد حسن خان برادرش عهده بر آوردنش بحضور امیر شیرعلیخان شده بود وقبل از ورود او در هزاره جات یکفوج پیادهٔ هشت صدی متعلقه اش باتفاق کیدان نجم الدینخان در بامیان دست تاراج کشوده کدام وجیا خانه را غارت کرده نزد سردار محمد علیخان آمدند وپس از رسیدنش در هزاره جات سردار محمد حسن خان نیز وارد کشته باندرزش پرداخت که مطابق کفته اش اورا هدایت نموده نزد امیر شیرعلیخانش آرد واو نظر بنصیحت برادر خویش ورفتن فوجش نزد سردار محمد علیخان در غصه وتشویش افتاده سردار محمد حسین خان برادر خودرا از راه شفاعت نزد امیر شیرعلیخان فرستاد واو شفاعت ویرا نپذیرفته جوابداد که تاجایکیه اورا بدبکری ندهم وبوجه دلخواه تنبیه وتهدیدش نکنم بشفاعت از کید او ایمن نشوم وسردار مذکور از حضور با جواب منبور مراجعت کرده ماجرا نزد سردار محمد اسلم خان بازداشت وازینمعنی دوفوج پیاده که در هزاره جات بودند آگاه کشته از سردار محمد اسلم خان وبرادرانش روی دل برتافتند واز راه نافرمانی طریق کابل بر کرفته حاضر پایهٔ سریر سلطنت شدند ودر سلک سپاه نظام منسلک کردیدند واز حدوث این فتنه مردم هزاره که باندك زمان از جور وتعدی سردار محمد اسلم خان در فغان بودند فرصت یافته بروی بشوریدند تا که از هول جان بسردار محمد افضل خان پیام داده امداد خواست که بمعاونت او پردهٔ ناموسش دریده نشود چنانچه وی هزار سوار از طریق حمایت کسیل داشته در دشت سفید عیال واطفال سردار محمد اسلم خان را که از کابل روبهزاره جات نهاده بودند ملاقی کشته همه را باسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسین خان و سردار محمد حسن خان وسردار محمد قاسم خان باخود برداشته نزد سردار محمد افضل خان رسانیدند و ازین حوادث سردار عبدالرحمن خان حکمران قطغن وبدخشان واقف شده عرض پرداز حضور پدر سعادت منظرش سردار محمد افضل خان کشت که سردار محمد اسلم خانرا از سبب فتنه جوئی ونکوهیده خوئی که در طینتش مخمراست میباید در نزد خود راه ندهد واو بپاسخ مرقوم فرمود که حالا از راه امید نزدم آمده است ناچارم که باید اورا نکاه دارم وسردار عبدالرحمن خان دیکر چیزی نکفت ونوشت وساکت شد

ذکر شورش سلطان محمد خان مهمند

﴿ ذکر درآویختن سلطان محمدخان ولد سعادت خان مهمند ﴾

(بادولت انکلیس وچاره جستن کار کذاران دولت موصوف از امیر شیرعلیخان)

ودر خلال احوال مذکور سلطان محمد خان ولد سعادت خان مهمند از نزدیك ودور حشر و ازدحامی فراهم کرده باانکلیسان مقیم پشاور طرح کارزار انداخت وبتر کتاز وتاراج مال ومواشی انکلیسان پرداخته ساز مخالفت وقانون محاربت نواخت وانکلیسان محرك این امر امیر شیرعلیخانرا پنداشته بوی نکاشتند که از معاهدهٔ که باامیر کبیر خلد مسیر درمیان ودر آن مندرجست دوست جانبین دوست وخصم طرفین دشمن دانسته شوند واکنون که پسر سعادت خان تیغ خلاف از غلاف کشیده ورایت اعتساف بادولت انکلیس افراشته است مفهوم ومظنون کار کذاران دولت موصوفه چنانست که بتحریك امیر کابل مشارالیه مرتکب جور وتطاول کردیده است واکر چنین نباشد اورا مانع از فتنه وفساد شده از کینه وعناد باز دارد وامیر شیرعلیخان جهت رفع اشتباه انکلیسان سردار محمد علیخانرا باسردار محمد رفیق خان وشش فوج پیاده وتوپخانه کسیل جلال آباد فرمود که پسر سعادت خانرا بامردم مهمند وغیره که سلسله جنبان شور وفغان شده بودند تنبیه وتهدید نموده کوشمالی بسزا دهند چنانچه ایشان وارد جلال آباد کردیده پس از رفع خستکی روانهٔ لعلپوره کشتند وبمجرد ورود در آنجا سلطان محمد خان باحشری از مردم مهمند بدانسوی دریای لعلپوره رزم آرا کشته استوار ایستاد وسردار محمد علیخان بمحاربه کرائیده خود بسر توپخانه قیام ورزیده ایشانرا آماج کلولهٔ توپ ساخت واز قضا کلولهٔ توپی در بین چهارپای اسب سلطان محمد خان خورده از هیبت صدمهٔ آن از پشت زین بزمین افتاد واز هول جان خودرا ازمیان کشیده عقب درختی پنهان شد وپس از ساعتی سوار شده باهمراهانش از راه فرار جانب باجاور رفت بعد سردار محمدعلیخان مرتقی خان

مهمند را بخانی قومش سر بلند ساخته در جلال آباد باز کشته سردار محمد رفیق خان را جهت اطمینان خاطر انکلیسان در پشاور فرستاد که ایشان را خاطرجمعی دوستانه داده بجلال آباد معاودت نماید واو وارد پشاور شده باکار کذاران دولت انکلیس مکالمه نموده از طرف دولت افغانستان ایشانرا اطمینان خاطر داد که اکر بعضی از جهال سکنهٔ جبال مرتکب امر خلافی شوند بایما واشارهٔ دولت نیست بلکه از عدم واقفیت ایشان بر انعقاد رشتهٔ معاهده بود ورنه آنان نیز سر از اطاعت امیرملت ایشان باز نخواهند زد وهرکاه کسی از تخبری سالك مسلك خود سری کردد ودولت از اقداماتش آکاه کردد فوراً بتشابه سلطان محمد خان زجر و توبیخ فرموده خواهد شد تاامر دوستی دولتین ثابت وبرقرار بماند وپس از ادای اینکونه کفتار تجدید انعقاد رشتهٔ اتحاد ووداد را بادولت انکلیس نموده بجلال آباد مراجعت کرده بسردار محمد علیخان پیوست

ذکر سرزنش عطا محمد خان نجیلی

﴿ ذکر سرزنش عطا محمد خان نجیلی ﴾

(بتائید قادر یکتای لم یزلی)

وهمدرینحال که سردار محمد علیخان متوقف جلال آباد بود جمعی از ابطال رجال را از جلال آباد جهت تنبیه وتهدید عطا محمد خان نجیلی که سر از جیب تمرد کشیده مرتکب فتنه وفساد شده بود جانب لغمان کسیل کرد چنانچه ایشان وارد نجیل شده باعطا محمد خان بمحاربه کرائیدند ودر پایان کار سه تن از پیادکان نظام بحبهٔ مردم ایلجاری لغمان که ظاهراً باسپاه پادشاهی همعنان و باطناً با کروه بغاة همدست و همداستان بودند مجروح کشته عطا محمد خان از قلعهٔ که داشت بیرون شده جنك کنان راه فرار جانب فراجغان برکرفت وپس از کریختن او ملکان لغمان که درخفا بااو متحد وهمداستان بودند در جلال آباد نزد سردار محمدعلی خان حاضر کشته ظاهراً از طریق خدمت وباطناً بمکر وحیلت استدعا کردند که هرکاه سپاه پادشاهی از نجیل بجلال آباد طلبیده شود که رعایا از پامالی لشکر بخطر شوند عطا محمد خان راخود ایشان حاضر حضور سازند واو از استدعای ملکان عرض پرداز حضور اعلیحضرت قبلهٔ امجدش شده اجازت خواست واز پایهٔ سریر سلطنت جواب اصدار یافت که در طریقهٔ مملکت داری استوار داشتن قوائم سلطنت را در جائیکه لازم سیاست باشد بدون لشکر پادشاهی باعانت ارباب فلاحت استوار ندانسته اند پس میباید بی درنك خود آهنك نجیل کرده عطا محمد خانرا خواه بصلح وخواه بجنك در چنك آرد واکر اهمال ورزد موکب همایونی بدانسو رهسپر کردد وپس از وصول این حکم سردار محمد علیخان از جلال آباد عازم ورهسپار لغمان کردیده باندك زمان اورا بقهر وغلبه از قلعه بیرون کشیده کرفتار ساخت وقلعه را خراب کرده در عرصهٔ یکماه قلعهٔ دیکر در جنب آن احداث وآباد نموده چند دسته خاصه داردران کذاشته بعد عطا محمد خانرا باخود برداشته بجلال آباد باز کشت

وقائع سنه ۱۲۸۱ هجری

﴿ وقائع سال هزار ودویست وهشتاد ویك هجری ﴾

درین سال سردار محمد افضل خان میرزا احمد خان کشمیری را که مدار المهامش بود باناظر حیدر ونامهٔ اطاعت وتحف وهدایای بیش قیمت از ترکستان کسیل درکاه پادشاهی کرد چنانچه هر دو تن وارد کابل شده هدایا وتحف ونامهٔ سردار محمد افضل خانرا از حضور امیر شیرعلیخان کذرانیده همه مطبوع ودلپذیر افتاد در خلال انجال نامهٔ از سردار محمد اعظم خان در عرض راه بدست کار کذاران امیر شیرعلیخان افتاده پس از مطالعهٔ کار پردازان پایهٔ سریر سلطنت مکشوف کشت که برای سردار محمد افضل خان نوشته بود که از هرات مکتوب فرستاده آکهی دادم که اکر هوای سلطنت در سر باشد فرصتی بهتر ازین نیست میباید از ترکستان جانب کابل در جنبش آورده کابل را که ما رفته شوی رفیعه ام بهرات رفت چنانچه سخنم را نشنفتی وبجز از اطاعت امیر شیرعلیخان چیزی نشنفتی ونکفتی اکنون از هرات خبر دادم که هنوز امارت امیر شیرعلیخان چنانچه باید نظمی نکرفته واستحکامی نپذیرفته است وقت آنست که از دوسوی بالشکر روی جانب کابل نهاده عروس مملکت را در کنار خویش آریم فقط وامیر شیرعلیخان پس از مطالعهٔ نامهٔ مذکوره امر باحضار میرزا احمد خان وناظر حیدر خان فرستادکان سردار محمد افضل خان کرده ماجرا بدیشان بازداشت

وفرمود که از مرقوم سردار محمد اعظم خان مفهوم میشود که شما دو تن را جهت جاسوسی وفتنه انگیزی روانهٔ کابل نموده است پس میباید که دیگر در کابل نبوده راه خویش جانب ترکستان پیش گیرید وچون هر دو تن بسازو برگ سفر مراجعت ترکستان پرداختند امیر شیرعلیخان میرزا احمد خان را از راه خفاء نزد خود خواسته وبعطای ملوکانه اش نواخته روی دلش را از سردار محمد افضل خان بر گردانیده بسوی خود کرد وبرعهده اش نهاد که درکار سردار محمد افضل خان خلل انداز بوده از عزم وارادهٔ او متوالیاً آگاهی دهد بعد هر دو تن رهسپار ترکستان شده قطع منازل وطی مراحل همی نمودند .

﴿ذکر لشکر گماشتن امیر شیرعلیخان جانب خوست وزرمت﴾

(و فرار کردن سردار محمد اعظم خان)

ذکر لشکر فرستادن امیر شیرعلیخان وفرار کردن سردار محمد اعظم خان

چون میرزا احمد خان وناظر حیدر خان جانب ترکستان راه بر گرفتند امیر شیر علی خان فرزند ارجمند سردار محمد ابراهیم خان وسردار محمد رفیق خان را که پس از مراجعت پشاور چنانچه از پیش بشرح رفت در کابل آمده بود باجنرال داؤد شاه خان وجنرال میرحیدر خان وشش هزار تن مرد میدان وتوپخانه از راه تنبیه وتهدید سردار محمد اعظم خان جانب خوست وزرمت گسیل کرد واو تاب درنگ وتوان جنگ را در نیروی بازوی خویش ندیده بایکصد وپنجاه سوار از جائیکه اقامت داشت طریق فرار جانب کوهات پیش گرفت ودر آنجا بامهجر هوجس نام کمشنر پشاور ونواحی آن ملاقات کرده او از ورود سردار معظم الیه بکور نمنت پنجاب خبر داده بعد بامر او اعزاز واکرام بمیرزا کرده روانهٔ راولپندی ساخت که تا تصفیهٔ مرافعه ومنازعهٔ خانگی در آنجا باشد ودر روزی صد روپیه چهره شاهی باسم مهمانی برایش تعین کرد وپس از چندیکه اکثر همراهانش پراکنده شدند بنجاه روپیهٔ آن کاستند وچندی بعسرت روز بسر همی برده قرین حزن بود

(ذکر لشکر کشیدن سردار محمد افضل خان)

(از تخته پل جانب خان آباد)

ذکر لشکر کشیدن سردار محمد افضل خان

وانگاه که میرزا احمد خان وناظر حیدر خان جاده پیمای ترکستان شدند واز کابل لشکر مأمور خوست وزرمت گشته سردار محمد اعظم خان از راه فرار وارد راولپندی گردیده اقامه گزید وسردار محمد افضل خان از تخته پل ومزار شریف لشکر انبوهی باخود برداشته رهسپار خان آباد شد وباعث این لشکر کشی بقرار ایراد اعلیحضرت ضیاء الملة والدین مرحوم لشکر فرستادن امیر شیر علیخان وفرار کردن سردار محمد اعظم خان ورسیدن میرزا احمد خان وناظر حیدر خان بترکستان شد چنانچه سردار محمد افضل خان عزم لشکر راندن جانب خان آباد کرده مکتوبی فرستاده سردار عبدالرحمن خان را آگاه کرد که قبل ازین خبر داده بودم که وارد خان آباد میشوم ویکماه قبل از راه پیمودنم بدانسو آگهی میدهم اینک رهسپار آنحدودشوم واز آنجا رایت تسخیر کابل برافرازم انتهی وسردار عبدالرحمن خان بتدارک اسباب و علوفهٔ لشکر پدر نیکو سعی پرداخته تا که مایحتاج ضروریه آماده ساخت والد ماجدش وارد خان آباد شده میرزا احمد خان از کماهی حال امیر شیرعلیخان را آگهی داد واو با وجود شدت سرمای دی ماه سردار محمد علیخان را از جلال آباد در کابل طلبید ومیدان سیاه سنگ را که در زیر برف مستور بود امر بخاک پاشیدن کرده تا رسیدن سردار مذکور برف آب واز روی میدان مزبور دور گشت وچون سردار محمد علیخان وارد موضع موصوف گردیده لشکرگاه ساخت خودش شرفیاب حضور پدر والا گهر شده عز دست بوس حاصل کرد سردار محمد ابراهیم خان سردار محمد رفیق خان را بادو فوج پیادهٔ هشتصدی بسر کردگی جنرال میر حیدر خان وجنرال داؤد شاه خان در علاقهٔ کرم گذاشته خود باقیهٔ لشکر که همراه برده بود ودو فوج پیادهٔ سردار محمد اعظم خان وارد کابل شد بعد امیر شیر علیخان تهیهٔ سامان سفر ترکستان کرده سردار محمد علی خان را با اکثر سپاه از میدان سیاه سنگ براه چاریکار وغوربند پیشتر گسیل فرموده خود از قفای او جاده پیمای منزل مقصود شد ودرینوقت سردار مدد خان بانامه وپیام سردار محمد امین خان حکمران

قندهار بعز رکاب بوس معزز گشته ازطرف سردار مذکور بعرض رسانید که او استدعا دارد که از راه خدمت بالشکر آراسته راه بر گرفته روی بسوی ترکستان آرد وامیر شیرعلی خان بمحضر عام لب بدشنام او گشوده فرمود که در هنگام توجه رایات عالیات از هرات جانب قندهار واز آنجا جانب کابل استخفافیکه(۱) از وی دیدم از خاطرم نرفته است که اکنون او ازیار ودر امور خویش مددکار پندارم باری مارا بیاری او احتیاجی نیست اینرا گفته سردار مدد خان را رخصت مراجعت داده پیام فرستاد که اگر وی نیز هوائی در سر وادعائی در دل داشته باشد فرصتی بهتر ازین که رایات عالیات جانب ترکستان رهسپر ند میسرش نخواهد گشت که از قندهار باسپاه رهسپار کابل گردیده مراد دل حاصل کند والا پس از انجام مهام ترکستان جزای کردارش بکنارش نهاده ومکافات رفتارش داده خواهد شد وخود ره نورد منزل مقصود گردیده در چاریکار فرود گشت واقامت گزید تا علم باحوال سردار محمد افضل خان آورده بعد از روی دانشکی بکار پردازد ومقارن اینحال سردار محمد شریف خان از فراه بایکفوج پیاده وسه هزار سوار از راه معاونت وارد کابل شده بامر امیر شیرعلی خان متوقف گشت واز آن سوی سردار محمد افضل خان از روی نهادن امیر شیرعلی خان جانب ترکستان خبر یافته باسردار محمد اسلم خان وعبدالرؤف خان وامیر خان که آتش افروز شورو فغان بودند وچنین حادثات را از خداوند میخواستند جهت مشورت خلوت گزیده صلاح کار جست وآن سه تن که جاذبین ضمیر او بودند وچنان روی دل اورا بسوی خود کرده بودند که سردار عبدالرحمن خان باوجود نسبت فرزندی درمحفلیکه ایشان حاضر می بودند نزد پدرش راه نداشت خلاصه هرچه آنها از کینه وعداوت برزبان راندند وبمقالهٔ امیر شیرعلی خان ترغیب وتحریض کردند میرزا احمد خان کشمیری تصدیق گفتار ایشان را نموده حجت ودلیل آورده میگفت که تمامت مردم کابل باشما یار واز امیر شیرعلی خان بیزارند چنانچه هنگامیکه بامر شما در کابل رفته بودم همه را دیده وآزموده ام که باشما متحد ومتفقند وبرصدق مقال خویش چند قطعه مکتوبیکه از سرداران کابل باخود برده بود برآورده گواه مباحث ودروغ خود را بکرسی صدق می نشاند تا که از گفتار غرض آلود کار را بدانجا رسانیدند که سردار محمد افضل خان میراتالیق رئیس سابقه قطغن را که سردار عبدالرحمن خان بزحمت ومشقت بسیار ولایت قطغن را از قبضهٔ او کشیده متصرف شده بودپیش خوانده آن ولایت را بوی رد کرده سردار عبدالرحمن خان را مأمور تخته پل فرمود واو هرچند از رفتنش در تخته پل ومحاربه نکردن باامیر شیرعلی خان سرباز زده دلیل وبرهان آورد بمحل قبول نیفتاده بگفتهٔ آنانیکه آنفاً مذکور شدند روانهٔ تخته پلش کرد بعد آنقدر درنگ کرد که برای حمل ونقل چهارده لک روپیه که سردار عبدالرحمن خان فراهم کرده بود صندوقها ساخته ازخان آباد باآهنگ مدافعهٔ امیر شیر علیخان راه بر گرفت ونائب غلام احمد خان ونیاز محمد خان وجنرال محمد زمانخان وکرنیل سهراب خان وکرنیل ولی محمد خان وجمعی از دلیران سپاه را امر پیش رفتن کرد و خود بیکمنزل بعد از قفای ایشان راه بر گرفت وامیر شیر علیخان قبل از حرکت او چهار پنج هزار پیادهٔ خاصه دار بسرکردگی میرآخور احمد خان و سرافراز خان بابکر خیل ومیر اعظم شاه کوهستانی مأمور درهٔ باجگاه کرده سنگر برافراشته بود

(ذکر محاربهٔ باجگاه)

(وهزیمت یافتن سپاه سردار محمد افضل خان)

ذکر محاربهٔ باجگاه ومغلوب شدن سپاه سردار محمد افضل خان

وآنگاه که سپاه پیش تاز سردار محمد افضل خان درموضع مدر فرود گشته لشکرگاه ساخت نیاز محمد خان بابکرخیل باسرافراز خان که در باجگاه جای گزیده وبااو نسبت هم قبیله گی وقومی داشت راه ارسال رسایل باز کرده روی دلش را از امیر شیر علیخان بگردانید چنانچه مشارالیه دست از جنگ کشیده وچشم از حقوق نمک پوشیده بالشکر سردار محمد افضل خان طرح مراوده انداخت وازین امر خاصه داران که در درهٔ باجگاه سنگر برافراشته استوار نشسته بودند منتشر وپراگنده شدند و ازمشاهدهٔ اینحال میر آخور احمد خان باجگاه را فرو گذاشته از راه فرار وارد سیغان شد ودر روز ورود بدانجا سردار محمد علیخان وارد منزل گهمرد گردیده ازدست رفتن

(۱) استخفاف سبکی کردن

پاچگاه ومتصرف شدن لشکریان سردار محمد افضل خان مرآنجارا آگاه گشته بصوابدید سران سپاه شب درموضع پایان باغ درمیان باغیکه سه کروه از پاچگاه فاصله داشت فروکش کرد وبامدادان سازرزم ساز کرده ازراه سنگ رو بسوی پاچگاه نهاد ولشکریان سردار محمد افضل خان بنابرتاکیدیکه او کرده بود ازدرهٔ پاچگاه گذشته دهن دره وقال جیل را تمام گرفته بمردان کار استحکام داده مترصد رسیدن وی نشسته بودند وشب را از تکاهل نائب غلام احمد خان بدون پاس وهراس به بستر غفلت غنوده بسر بردند وسردار محمد علیخان که راه رزم برگرفته بود یکفوج پیاده را جهت حفاظت جیل واقع سمت شمالی درهٔ پاچگاه مأمور کرد که آن کوه را در تصرف داشته حفاظت نمایند و خود باقیهٔ دلیران سپاه رو بفراز کوه نهاده قبل از طلوع آفتاب که هنوز نائب غلام احمد خان سر ببالین خواب داشت برلشکرش تاخته بزدن توپ و تفنگ پرداخت و نائب غلام احمد خان از غریدن و نالیدن توپ و غلغله و آشوب دلیران کارزار از خواب غفلت بیدار و ازیادهٔ مساهلت هوشیار گشته خود را گرفتار چار موجهٔ دمار دیده براسپ فرار سوار و داخل صحرای ادبار شد و همراهانش نیز تاب ستیز نیاورده پشت به پیکار وروبوادی فرار نهادند وسردار محمدافضل خان که ازقفا جاده پیما بود آواز توپ وتفنگ را شنیده بشتاب شهاب وسرعت سحاب کرنیل سهراب‌خان را باسوارهٔ بسیاری‌ازنظام بمعاونت فرستاد وایشان ایلغار کرده درعرض راه باشکستیان ملاقی شده ازفرط رشادت روبرتافته همچنان از کنار آب کهمرد اسپ جلادت همی‌تاختند تا که ازتیزی وتندی ازمطابعان سردار محمد علیخان درگذشته ایشان‌را درقفا یافتند وسردار محمدعلیخان ازعقب توپچیان وپیادگان نظام‌را امر گشاد دادن توپ وتفنگ کرده اکثر را هدف گلولهٔ جان ستان ساختند وبعضی ازهول‌جان خودرا در آب انداختند وپارهٔ باحالت شکسته وعنان گسسته بزیر قره کتل پس باردوی سردار محمدافضل خان‌ملحق شدندودرین جنگ بسیارتن ازافراد واحاد سپاه سردار محمدافضل خان مطروح ومقتول ومجروح گردیده سهراب‌خان کرنیل نیز زخم خفیف یافته سردار محمدعلیخان فتحیاب گشت وسردار محمد افضل خان باشکست یافتگان سپاه خویش اززیر قره‌کتل رجعت قهقری کرده ازلشکرگاه سابقه‌اش یکمنزل پس‌تر درموضع روئی وغولی بدوآب فرود گشته سنگر برافراشته استوار نشست وسردار محمد علیخان مظفر ومنصور ازپایان‌باغ کوچیده درپاچگاه فروکش کرد ومژدهٔ فتح‌را معروض حضور پدرعدالت گسترش کرده درموضع برج گل‌جان عریضه‌اش شرف وصول حضور یافته‌مورد تحسین‌شد وازانجا امیرشیرعلیخان بادل‌شادمان طی مراحل وقطع منازل فرموده واردپاچگاه گردیده از آنجابافرزند برومندش سردار محمدعلیخان حرکت کرده ازقره کتل‌عبور ودرموضع دوآب‌شاه‌پسندفرود گشت ودرانجامکتوب‌سردار محمداسلم‌خان وعبدالرؤف‌خان ونائب‌امیرخان که باسردار محمدافضل خان همعنان بودندو دل جانب امیر شیر علیخان داشتند بمطالعهٔ حضور پیوست مضمون اینکه سپاه شما تاب محاربت وتوان مقابلت لشکر سردار محمدافضل خانرا نخواهند کرد میباید اورا بحلف کلام مجید وقرآن حمید فریب داده گرفتارش سازی وگرنه پایهٔ اقتدارت انکسار خواهد یافت وامیر شیرعلیخان گفته ونوشتهٔ آنان‌را بگوش قبول شنیده ازبدنامی نهراسید

ذکر فریب دادن امیر شیرعلیخان سردار محمد افضل خانرا

﴿ ذکر فریب دادن امیرشیرعلیخان ﴾
سردار محمدافضل خانرا بقرآن شریف

وبحاشیهٔ قرآن مجید نوشت که‌شمارا بمنزلهٔ پدر دانسته خودرا کوچك وبه‌مثابهٔ فرزندت میشمارم وهم التماس دارم که‌برعایت احترام‌کلام‌مجید یکدیگر خودرا دشمن نبوده پدر نیکو سیررا بناخلف بودن خویش‌منسوب نسازیم وباهم درکار سلطنت واجرای‌مهام‌مملکت‌متفق ومتحد باشیم تاجهانیان نسبت‌بیهوده‌گی‌مابسران نکنند واینرا بسبیل وثیقه عهد رقم کرده خاتم برنهاد وهمدست سردار سلطان علیخان وصفدر علیخان قزلباش نزد سردار محمد افضل خان فرستاد واوقرآن شریف را بتعظیم برداشته برسرنهاد وبوسه داده بعد بگشاد ونوشتهٔ امیرشیر علیخان را خوانده تکیه بقرآن کرده ازصمیم قلب عزم رفتن نزدامیر شیر علیخان نمود وسپاه از ارادهٔ او آگاه

گشته نزدش حاضر گردیده ازامر مذکور مانع شدند وگفتند تاجان درتن ورمق دربدن داشته باشیم پشت بجنگ ندهیم واوبپاس حرمت‌قرآن سخنان لشکررا نپذیرفته فرمود که جنگ نکنم وخاك ازخون مسلمانان گلرنگ نسازم پس سپاه همه غمناك شده داخل خیام خویش گشتند وسردار محمد افضل خان ازراه اخوت واتحاد با سوارهٔ اندکی روبجانب اردوی امیرشیر علیخان نهاد وچون بنزدیك عسکرگاه اورسید بامراوتمامت افواج نظام وتوپخانه باسردار محمد علیخان وتمامت افسران وسرداران‌وخوانین رکاب پذیره اش نموده بقانون نظام سلامی گرفته شلك توپ نمودند وپس از ادای مراسم استقبال امیرشیر علیخان ازسرا پردهٔ‌خویش بیرون شده پیاده تابیرون‌لشکرگاه رفته پذیره‌اش کردوپس ازدرك مصافحه ومعانقه دست‌بدست‌هم داخل‌سراپرده شدند وامیر شیرعلیخان اورابرجای خود نشانیده خادم آسا بپاایستاد وهردو برادر شکر گذارحی داورشده بیکدیگرگفتند که حمدخدارا که سفك دماء نشد ودراخیر سردار محمد افضل خان این‌فرد برخواند

گرمیل وفاداری اینك‌دل وجان ورقصد جفا داری اینك سرو طشت

اینرا گفته باردوی خود مراجعت‌کرد وهفت‌هزار گوسپندودو هزار خروار آردوجوباسم‌مهمانی باروغن‌وچوب وکاه وغیره درلشکرگاه امیر شیرعلیخان فرستاد که اگر این علوفه نمیرسید بدون مناقشه ومجادله لشکر امیر شیر علیخان ازهم می‌گسیخت وروز دیگر امیر شیر علیخان‌ازراه باز دید نزد سردار محمد افضل خان رفته ملاقات وصحبتی بااو کرده معاودت فرمود سپس سردار محمد افضل خان دوباره نزد امیر شیر علیخان شده درلشکر او اقامت گزیده کارخانه طعام وغیره آلات واسباب کار آمد صبح وشام خودرا طلبید ولشکرش را از منزل روئی براه دره‌صوف جانب تخته‌پل رخصت مراجعت داده سه‌صد تن‌سواره وپیاده دررکاب خویش نگاهداشته باامیر شیر علیخان همرکاب کوچ نمود ولشکر رخصت یافته وارد تخته‌پل شده درتحت رأیت سردار عبدالرحمن خان قرار گرفتند وسردار عبد الرحمن خان برای پدرش مکتوب فرستاد که اشتباه بزرگی کردید در اینکه لشکررا از خود جدا نمودید ومقارن اینحال سردار محمد رفیق خان که در کرم اقامت گزیده بود بایکفوج پیاده بسرعت بادوشتاب سحاب وارد وشرفیاب حضور امیر شیرعلیخان شده مورد لطف وتحسین گشت وامیرش نزد سردار محمد افضل خان فرستاده مشورت جست که اگر ازینجا باهم وداع کرده راه‌مراجعت جانب کابل برگیرم هرآینه ازسبب نارسیدن فصل زراعت کار لشکر ازعدم علوفه بعسرت میگراید پس‌صلاح وصواب آنست که‌درتاشقرغان رفته سپاه‌را در آنجا گذاشته باچندتن ازخدمهٔ خاص بزیارت مزارحضرت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه مشرف شده بعد در آی‌بیك بر گردم وازانجا براه‌غوری وارد کابل شوم وسردار محمد افضل خان این‌صلاح جستن‌اورا ازدر صدق دانسته پیامش را بگوش قبول جاداده هردو برادر باهم از دوآب شاه پسند رهسپر آی بیك شدند ودرآنجا چون بارگیر سپاه امیرشیرعلیخان از کثرت راه نوردی سوده وستوهیده شده بودند سردار محمدافضل خان هزار راس‌یابو جهت حمل اثقال اردوی‌او فراهم ساخته ازانجا راه برگرفته واردتاشقرغان گشتندواینوقت سردار عبد الرحمن خان جهت ابراز وانکشاف‌مکنون خاطر امیرشیرعلیخان که‌چه دردل دارد بعضی ازسپاهیان لشکر اورا بدراه کرده داخل نظام خویش مینمود وامیرشیرعلیخان که آگاه میگشت تغافل‌نموده چیزی نمیگفت اما کینه را دردل جای میداد ومعطل بوقت فرصت میگذاشت چنانچه بیاید انشاءالله

ذکر رخصت زیارت حاصل کردن سردار محمدعلیخان

﴿ ذکر رخصت زیارت حاصل کردن سردار محمد علیخان ﴾
(وزیارت نمودن خود امیر شیرعلیخان پس‌ازمراجعت او ازمزارشریف)

ودرهنگام توقف امیرشیرعلیخان بتاشقرغان سردار محمدعلیخان رخصت زیارت حضرت شاه مردان حاصل کرده وارد مزار شریف شد ودرخاطرش چنان بود که‌سردار عبدالرحمن خان ازتخته‌پل بعزم استقبال اوبیرون شده ملاقاتش خواهد کرد ولکن اوپذیره‌اش نکرده نامه فرستاد که‌پس‌ازادای آداب زیارت دروقت مراجعت تشریف فرمای تخته‌پل‌شود تاباهم ملاقات‌نموده بعدرهسپار تاشقرغان گردد وسردار محمدعلیخان که خودرا بزرگ

می پنداشت در جواب سردار عبد الرحمن خان همین قدر نگاشت که انشاءالله تعالی باهم ملاقات خواهیم کرد و اکنون پیرم از اجازت زیارت رخصت از حضرت قبلهٔ امجدم حاصل نکرده‌ام که وارد تخته پل شوم و پس از فرستادن این جواب و زیارت مزار حضرت ابوتراب بتاشقرغان معاودت کرد و بعد از ورود او در تاشقرغان امیرشیرعلیخان نیز آهنگ زیارت نموده یکروز قبل از حرکت او جانب مزار سردار محمدافضل خان هم برای زیارت و هم جهت سامان مهمانی امیرشیرعلیخان وارد مزار شریف گشت و سردار عبدالرحمن خان از تخته پل نزد پدرش شده شرف دست بوس حاصل کرد و در وقتیکه پدرش مشغول تلاوت قرآن مجید بود بعرضش رسانید که اگر اجازت دهد امیرشیر علیخان را در حین داخل شدنش بمزار شریف دستگیر کرده محبوسش سازد و سردار محمدافضل خان قرآنی را که قرائت میکرد نزد فرزند ارجمندش شفیع ساخته از عزمش بازداشت و روز دیگر امیر شیرعلیخان داخل شهر مزار شریف گردیده پس از زیارت مرقد منور حضرت امیرالمؤمنین علی بتاشقرغان معاودت فرمود و سردار محمدافضل خان بافرزند خردمندش سردار عبدالرحمن خان در تخته پل رفته تحفه و هدیهٔ شایان در تاشقرغان نزد امیرشیر علیخان فرستادند و دور وز پس از ارسال تحفه و هدیه سردار محمدافضل خان از سبب آنکه امیرشیرعلیخان چنانچه گذشت گفته بود که بعد از ادای مراسم زیارت جانب کابل مراجعت کنم بعزم وداع روانهٔ تاشقرغان شد و هرچند سردار عبدالرحمن خانش از رفتن در نزد امیر شیرعلیخان منع کرده گفت که من نزد او رفته تا کابلش همعنان رهسپارم پذیرفته نگشت تا که از تخته پل بکمال تجمل بیرون شده در تاشقرغان نزد امیرشیر علیخان رفت

﴿ ذکر گرفتار کردن امیر شیر علیخان ﴾

(سردار محمد افضل خانرا)

ذکر گرفتار شدن سردار محمد افضل خان

چون سردار محمد افضل خان وارد تاشقرغان شد امیرشیرعلیخان مکتوب سردار عبدالرحمن خان را که نزد پدرش فرستاده از معاهدهٔ امیرشیر علیخانش بیم داده و نیز سردار محمد علیخان را در وقت ورودش بمزار شریف تحقیر واخفاف کرده و سپاهیان رو بر تافته از امیر شیرعلیخان را نوکر نگاهداشته بود باملاك و اموال ضبط و تلف شدهٔ میرحکیم خان که امیر مذکور حکم استرداد کرده و سردار محمد افضل خان ردنکرده بود همه را عذر نهاده از عهدیکه کرده بود عدول نموده سردار محمدافضل خان را امر نظربند فرمود امابعزت نگاهش داشته چشم طمع و آز بمال و منالش باز نکرده بخودش واگذاشت و سردار عبدالرحمن خان از ماجرا آگاه گشته باتمامت سپاه آهنگ محاربه کرده از تخته پل جانب تاشقرغان خیمه بیرون زد و سردار محمد افضل خان خبر یافته بذریعهٔ مکتوب پسرش را از مقاتله باامیرشیر علیخان باز داشت زیرا که نوشته بود که اگر در فتنه باز کرده کارزار آغاز کند عاق خواهد بود و او از امر پدر تمام لشکر را خبر داده ایشان که اطاعت امیرشیر علیخانرا ناگوا میدانستند پراکنده شده راه کابل بر گرفتند و از پنجصد الی ششصد تن بدورا و مانده دیگر همه پراکنده شدند و بیکبار گی دل از خدمت و ملازمت بر کندند

﴿ ذکر فرار کردن سردار عبدالرحمن خان جانب بخارا ﴾

ذکر فرار کردن سردار عبد الرحمن خان

و از همهٔ افسران سپاه عبدالرحیم خان توپخی با نائب غلام احمدخان از سردار عبدالرحمن خان جدا نگشته اورا دلالت رفتن بخارا کردند و او از این گفته ایشان ابا کرده هردوتن را بافرستادهٔ پادشاه بخارا که درین روزها نزد سردار محمدافضل خان آمده و در تخته پل بود همراه در بخارا فرستاد که اورا سالماً بمسکنش رسانند و خود همچنان در تخته پل درنگ کرد تا که نیم شب نامهٔ پدر والاگهرش بدینمضمون رسید که با هر که از خدام در نزدش باشند توقف نکرده جانب بخارا رهسپار شود چنانچه درهمان نیم شب راه برگرفته درین راه دولت آباد آفتاب مجالش طلوع نموده چون قدری بلند گشت بسبب آنکه ایام اخیر اسد ماه شمسی بود تابش آفتاب سخت زحمتش داد تا که وارد دولت آباد گشته از شدت حرارت برهید و در نحال سوار چند بفراز تلیکه در انجا واقعست دیده قریب دو هزار سوار دیگر مشاهده کرد که در پیرامون آن تل برخی آرام نشسته و بعضی گردش میکنند کس فرستاده مکشوف داشت که سواران اوزبکیهٔ بلخند و جهت عروسی شخصی انجمن گردیده اند بعد سردار عبدالرحمن خان که ایشانرا سوار متعاقب

خویش پنداشته خوفناك گشته بود آسوده خاطر شده جانب ایشان راه بر گرفت و از سواران فراز پشته که کیستید و ایستاده از برای چیستید جواب دادند که سواران افغانیم و درین بادیه حیران و سرگردان و سردار عبدالرحمن خان از جواب آنان خیال کرد که عبدالرحیم خان و کسانی خواهند بود که پیشتر از خود روانهٔ بخارا کرده است پس یکی از ملازمان رکابش را فرستاده تحقق داشت که ایشانند مگر از آمدن در نزد سردار والاشان بدون دستخط ایشان از عدم اعتماد سرباز زدند و پس از رقعه فرستادن سردار سعادت اطوار برکابش ملحق شدند و بدون از عبدالرحیم خان که در شب از ایشان جدا افتاده بود دیگران فیض رکاب بوس حاصل کردند و باهم راه کنار جیحون بر گرفتند و اینوقت عبدالرحیم خان نیز از قفا رسیده فیض الحاق حاصل کرد و سواران اوزبکیه که جهت عروسی فراهم شده بودند نیز همعنان گشته بعز عرض رسانیدند که اینك با شما راه خدمت می سپاریم و سردار عبدالرحمن خان از ناصیهٔ حال ایشان اثر نفاق مشاهده کرده کرهاً از همعنان بود نشان بازداشت چنانچه بعد شقاوت ایشان ظاهر گشت و سردار عبدالرحمن خان باهمراهانش اسب رانده در اخیر علاقهٔ مجده نهر واقع متصل ریگستان بفالیزی رسیده هریك از سواران ملتزم رکابش را امر کرده دو دودانه هندوانه و دو دو دانه خربزه باخود برداشتند که در وقت حاجت رفع تشنگی نمایند و خودش نیز چهار دانه بچنانهٔ دیگران بفتراك بربسته داخل ریگستان شدند و درین ریگستان همراهانش همه برای خوردن هندوانه فرود گشته هرچند سردار عبدالرحمن خان مانع گشت نپذیرفتند و از جمله نائب غلام احمد خان که همواره سهل کار بود لب بپاسخ گشوده گفت که شما بروید و ما جانت را که رانیده از قفا میآئیم خلاصه قطیفه و چادرها وغیره که باخود داشتند بربالای جنگلها انداخته هریك برای خود سایه ساخته باستراحت پرداختند و سردار عبد الرحمن خان باسی تن سوار و وجه نقدیکه باخود داشت درنگ نکرده راه برداشت و دیگران چون غلام احمد خان و ناظر حیدر خان و عبد الرحیم خان و کرنیل سهراب خان و کرنیل نصیرخان و کمیدان سکندر خان جرخی و کمیدان حیدر خان بن سکندر خان ارکزائی وغیره رساله داران و کپطانها با دویست سوار توقف کرده ما بقی پراکنده شدند و از تمامت منصبداران نظامی و خوانین ملکی که در زیر فرمان سردار محمد افضل خان بودند یکتن سکندر خان ارگ زائی و غلام علیخان بن ناظر عبدالوهاب خان بامر سردار عبد الرحمن خان در تخته پل جهت حفاظت و حمایت عیال و اطفال او و سردار محمد افضل خان مانده دیگران چون علی عسکر خان قرت که صاحب طبل و علم و سرکردهٔ یکصدو بیست سوار قزلباشیه بود که که منار تملك از رؤس باغیان ترکمان منسوب باوست وغیره خوانین که اطاعت امیر شیر علیخان را ناگوار می پنداشتند راه کابل برگرفتند و یك پسر سه ساله عبدالله جان نام از سردار عبدالرحمن خان نیز در تخته پل بادیگر منسوبانش باز ماند الغرض چون سردار عبدالرحمن خان از همراهانش سبقت گزیده سه فرسنگ از ایشان دور شد سواری از عقب رسیده بوی آگهی داد که همان سواران اوزبکیه برباز ماندگانیکه سایه نشین و استراحت گزین شده بودند حمله ور گشته اند میباید باز گشته ایشان را از ترکتاز اوزبکان ایمن سازید و او زهر خندی کرده فرمود که ایشان را هرچند از بازایستادن و استراحت کردن منع کردم نپذیرفتند و خود را گرفتار ساختند اکنون مرا نیز میخواهند که گرفتار معرکهٔ کارزار کنند هرگز درچنین حالت بدون گریز با کسی نستیزم زیرا که هرگاه شخص از جنك دشمن خلاصی یابد میتواند که در وقت فرصت کاری از پیش برد و اگر در عجز نگریخته گرفتار شود هیچ نتوان کرد لهذا پشت دادن بامور فوق الطاقه در هر چیز و هرجا حفظ قلعهٔ بدنست لاجرم باز نگشته باهمان سی سوار رهسپار شده باخود گفت که باسی هزار تن مرد بکار آمادهٔ کار زار نشده بامر پدرم فرار کردم پس چگونه باسی سوار برگشته خویش را دوچار گیر و دار سازم و از منصبدارانیکه در عقب و گرفتار رنج و تعب بودند ناظر حیدر خان و کرنیل نصیر خان درنگ نکرده از قفا خود را بسردار عبد الرحمن خان رسانیده همعنانش بودند که فرستادهٔ مذکور باخبر نبوروشرف وصول نزد سردار عبدالرحمن خان حاصل کرد کرنیل نصیر خان بنابرآنکه کرنیل سهراب خان در عقب بود باز گشته ناظر حیدرخان رکاب سردار عبدالرحمن خان را فرو نگذاشت و باسی سوارهٔ دیگر ملازمت اورا از همه چیز بهتر شمرده راه همی پیمود تا که بکنار جیحون رسیده سردار عبدالرحمن خان دیگران را باز داشته

خود بایك سوار اوزبکی جانب کشتی بان شد که مبادا از کثرت سوار ناخدا خوفناك گشته کشتی بدآنسوی آب کند چنانچه باهمان یکسوار بقایق کوچکی که آنراهم تاجران ترکمان ازکشمش وبادام آکنده ازبلخ جانب بخارا می بردند رسیده عنان هردو اسب را گرفته داخل قایق شدند وغیر ازایشان دوتن کشتی بان وسه تن تاجر ترکمان باده نفر اشتر ودهبار کشمش وبادام دران قایق بودند ویکی از آنان از سردار عبدالرحمن خان تفحص حال کرده وی درجواب فرمود که تاجریم اوسوال کرد که مال التجارهٔ شما کجاست وی پاسخ داد که درقفا است واینك میرسد واین مکالمه را سواریکه ازترکمان وباسردارعبدالرحمن خان ملازم بود دربین جانبین ترجمانی مینمود وپس ازین گفت وشنود سردارعبدالرحمن خان بترکمانان فرمود که چیزی ازبارهای خودرا بیرون کنند تا اگر مال التجاره اش برسد قدری ازمال اونیز در قایق انداخته شود که باتفاق ازآب عبورداده آید وایشان سرباززده نپذیرفتند وسردارعبدالرحمن خان سوارهٔ همراهش را ببهانهٔ آوردن مال التجاره فرستاده سوارانیرا که بازداشته بود حاضر کرد وایشان هراسیده هر دوتن ناخدا خواستند که زورق رانده بگریزند اما سردار عبدالرحمن خان تفنگ بدست گرفته گفت بمجرد رهادادن طناب ازضرب گلوله هلاك خواهید شد لاجرم حیرت زده ازان مرد بلخی پرسیدند که این مرد کیست ونام اوچیست وی پاسخ داد که جنرال عبدالرحمن خان بن سردار محمد افضل خان است ایشان اینرا شنیده لب بعذر خواهی کشوده گفتند که از ناشناسی چنین گستاخی بروی کارآمد وزنه شمارا بنده‌ایم وازکار خویش شرمنده وامید عفو داریم واوعذر شانرا پذیرفته اشتران وبار ایشانرا امر کشیدن کرد وایشان از کشتی بیرون شده سردار عبدالرحمن خان بابیست سوار واحمال خود در زورق نشسته ده تن دیگررا که نگنجیدند امر کرد که شب درکنار نهر توقف کنند وبیل و غیره اسباب ازترکمانانیکه ازکشتی بیرون شده بودند گرفته دردور خود سنگری از خاك برافرازند وبامدادان که زورق مراجعت کند ازآب عبور نمایند چنانچه ایشان بافراشتن سنگر پرداخته سردار عبدالرحمن خان کشتی درآب انداخته نزدیك در وسط نهر رسیده ازپیش رو زورق دیگر دید که بشتاب همیرود یکی از ملازمانش را که درفن شنا آشنا بود امر کرد که رفته خبر باز آرد که زورقبان کیانند وی رفته با یکتن شناور دیگر که از همراهان فرستادهٔ پادشاه بخارا بود باز گشته خبر آورد که کشتی نشستگان فرستادهٔ پادشاه بخارا وعبد الرحیم خان است هردوتن سلام گفتند وسردار عبد الرحمن خان شادمان شده زورق همراند ودوساعت قبل ازنصف شب ازنهر عبورکرده بساحل رسید وبشش ساعت ازینسو بدانسو وارد گردید ودر کنار دریا ناخدایان سردار عبد الرحمن خان وهمراهانش را تکلیف تشریف بردن بمنزل خویش کرده پذیرفته نگشت که تاباز ماندگان ازانسو نیایند جائی نشوم وده دانه طلا یکی از ناخدایان داد که علوفه حاضر کند وچون عبد الرحیم خان بافرستادهٔ پادشاه بخارا درجای کشتی بانان رفته بودند دوصد تنکه برای اوفرستاد که ده راس گوسپند خریده غذائی مهیاسازد وسه صد قرص نان پخته بانان خورش آماده داشته باشد وحاکم شیرآباد را بذریعهٔ مکتوب آگهی داده ازورود خویش وهمراهان عقب مانده اش اعلام فرمود که سوار مقرر کند که بازماندگان را بسهولت ازنهر عبور دهد واو ازراه مهمان نوازی چهار صد سوار باچند کشتی ازمعبر شیرآباد فرستاد وتاکه شب باآخررسیده سپیدهٔ صبح بدمید سردار والا تبار جهت پاسداری بیدار بود ودیگران درمستی خواب گرفتار که ناگهان آواز تفنگ از کنار دیگر دریا بالاشده شرارهٔ باروت هویدا گشت پس ناظر حیدر خان را ازخواب بیدار کرده ازآواز تفنگ ودیدن برق آن باو گفت که سواران عقب مانده بکنار نهر وارد شده خواهند بود پس رئیس ناخدایان را نزد خود طلبیده اوبابیست تن کشتی بان حاضر شده هریکی پنجاه دانه طلا اجوره خواستند و گفتند که بدانسوی نهرنوای شور وغوغای جنگ بالا ست بالفعل نتوانیم که زورق برانیم وبازماندگانرا ازمعبر که کارزار برهانیم وسردار عبد الرحمن خان چیزی بکشتی بانان نگفته حسن نام غلام‌بچه را ازخواب بیدار کرده فرمود که هرقدر ازطلا که باقی باخود دارد حاضر کندواو خریطهٔ پیش آورده شمعی برافروخته طلا برشمرده هزار دانه بحساب آمد وسردارعبد الرحمن خان رئیس کشتی بانان راگفت که اگر کشتی‌ها حاضرمی‌نمودی همهٔ این طلا ازان توبودی

وی عرض کرد که هرگاه حاضر کنم نخواهی داد پس سردار والاتبار به پشت دست طلا هارا جانب او رانده فرمود، که اینك بردار وکشتی حاضر کن واو بسرعت هرچه تمامتر سی کشتی فراهم آورده روبدانسوی نهرنهاد وآنگاه که دروسط آب رسیدند روشنی فجر زیاده ترآشکار شد وازا نطرف سوارانیکه بااوزبکان جنگ وگریز کرده خودرا بساحل رسانیدند شب را او زبکان بدون جنگ بدین عزم بسر بردند که بامدادان دریا ازپیش رو وایشان ازقفا همه را دستگیر نمایند چنانچه بامدادان باوجود نمودار شدن کشتی ها برده تنیکه در کشتی سردار عبدالرحمن خان چنانچه ازپیش مذکور شد نگنجیده وباز مانده بامراو سنگری بردور خود افراخته بودند حمله نموده چون نزدیك شدند سنگریان دفعهٔ فیرتفنگ کرده اوزبکان رو برتافته خواستند که بسنگر ریخته ایشانرا دستگیر سازند ولکن ایشان پای همت فشرده دودفعه اوزبکانرا عقب نشانیده چندتن‌را شربت مرگ چشانیدند تاکه سی سوار بازماندهٔ دیگرنیز از عقب رسیده باسنگریان پیوستند بعدهٔ چهل تن باهم پیاده شده روی مقاتله بسوی اوزبکان نهادند ومردانه کوشیده بسیارتن از اوزبکانرا مقتول ومجروح ساختند ودرین اثناسوار حاکم شیرآباد که ازراه امداد روبسوی سردار عبدالرحمن خان نهاده بودند نیز وارد گشته آهنگ جنگ سواران اوزبکیهٔ بلخ کردند وایشانرا باتفاق ازپیش برداشته داخل صحرای افتراق نمودند بعدازان سردار عبدالرحمن خان باطمینان خاطرنوبت بنوبت در کشتی‌ها نشسته از جیحون گذشته وهر دسته چون دوروز ویکشب گرسنه بسر برده بودند تارسیدن دستهٔ دیگردرنگ نکرده ازنانیکه عبدالرحیم خان بامرسردار عبدالرحمن خان پخته بود شکم سیرهمی خورد وتاعصر همهٔ ایشان از آب عبور کرده ونان خورده بعدازساحل روبجانب منزل زور نجیان نهاده باسردار والاتبار پیوستند وروزدیگر ازآنجاروانهٔ شیرآباد شده درعرض راه حاکم آنجا پذیره کرده مراسم اعزاز واحترام بتقدیم رسانیده مقدم سردار سعادت دثار را گرامی داشت ودوازده روزش درشیرآباد بمنزلیکه فرودش آورده بود بمهمانی نگاهداشته درهیچ چیز از مایحتاج صرف نظر نمود

رسیدن مکتوب پادشاه بخارا

(بسردار عبدالرحمن خان وطلبیدنش دربخارا)

طلب نمودن پادشاه بخارا سردار عبد الرحمن خانرا نزد خود.

چون سردار عالیتبار دوازده روز درشیر آباد بمهمانی بسر برده از خستگی راه بیاسود مکتوب امیر بخارا رسیده ازراه اعزاز واکرام از انجا در بخارا دعوتش نمود واو از شیرآباد رو بسوی بخارا نهاده طی منازل (۱) شور آب (۲) وسیر آب (۳) و بلاق (٤) و چکچك بزغاله (٥) وچشمه حافظان نموده وارد منزل بی بی قره ساغ گشت واز انجا وارد خراز شده بعد ازتوقف دوروز از انجا وارد قدقلی شده از انجا داخل قرشی گشت وپس از درنگ پنج روز ازانجا اسب رانده درمنزل کاسان فرود گردیده چون ازانجا وارد بخارا میشد بفاصلهٔ اندکی از شهر وزیر و قاضی و میر شب باچند تن از بزرگان در موضع کاکان ازراه پذیره پیش آمده مراسم استقبال بجای آوردند ودر جائیکه میبایست فرودش کرده بعد قوش بیگی باپذیرگیان رفته مهماندار نزدش آمده نه روز باسم ورسم مهمان اکرام و احترامش کرده بعد بیکیك دست خلعت از کمخواب ختائی وارهٔ کشمیری ومخمل واطلس روسی ونه توب جامهٔ ادرس وچهار طاقه شال بخارائی وسه دست پیرهن وزیر جامه جهت سردار عبدالرحمن خان وملازمانش حاضر آورده وهم ده‌هزار تنکه نقد برای خوداو وهزار هزار تنکه برای هرواحدی از منصبداران بزرك وپنجصد تاششصد تنکه جهت منصبداران کوچك وفروتر ازان مبلغی را چهار صد وسایر خدمه را بهریك دوصد تنکه تعارف پیش نهاده ودودست زین ویراق طلاکار نیزنزد سردار عالیمقدار گذاشتند واو درروز ورود خویش یکقبضه شمشیر بابند طلا بوزن پنجصد مثقال و یکدست یراق اسب از طلا بوزن هزار وپنجصد مثقال ویکقبضهٔ خنجر غلاف طلا بوزن دوصد مثقال و کمربند مرصع ومکلل بلآلی شهوار وجواهر آبدار که بچهار هزار طلا انجام یافته بود بادوراس اسب عربی وزین قروس (۱) طلای دوصد مثقاله انگلیسی ونه توب کمخواب ونه طاقه ارهٔ کشمیری ونه تخته رضائی دوشاله ونه طاقه شال خلیل

(۱) قروس بندپیش زین که درعرف قاش زین میگویند

خانی و نه توپ صحن سفید و نه طاقه کلاه زری برسم ارمغان پیشکشیده بود خلاصه چون سردار عبدالرحمن خان باهمراهانش خلاع خویش بپوشیدند فرستادهٔ امیر بخارا حاضر شده پیام گذارید که ازراه درك ملاقات بارك نزد امیر شود

طرح دربار پادشاه بخارا

﴿ طرح دربار پادشاه بخارا ﴾

چون پیام امیر بسردار والاتبار رسیده بملاقات خویشتن طلبید اوازجای برخاسته داخل ارك شده درآندرون ارك قوش بیگی پذیرهاش کرده باخود بدرب بارگاه امیر برده دید که امیر بادوتن ازمحرم بچه گان خورد درسرای بزرگی نشسته وبزرگان وافسران باربرصفهٔ طولانی کم عرض که بپای دیوار بارگاه ساخته‌اند نشسته‌اند ونیزمشاهده کرد که دوتن حاجب بدروازهٔ سرای بزرگ که پادشاه دران نشسته است بپا ایستاده ولحظه لحظه سردرآندرون دربرده نگاه میکنند که اگر پادشاه جهت کاری بدیشان اشارت نماید نزدش رفته امر پادشاه را بدست وگوش گرفته نزد بدیجی یعنی ایشیك آقاسی رسانند وهمچنین سوال وجواب مکتوبی را بامنشیان حضور پادشاه که درخانهٔ سوم جای نشستن دارند نیزهمان دوتن حاجب برده ومیاآورند پس سردار عبدالرحمن خان بدأب آنها نزد حاجب شده حال بازداشت وحاجب نزد پادشاه رفته ازامر پادشاه مراجعت کرده بدیجی را آگاه کرد واونزد سردار شده بوی بیاموخت که عنان هر دواسب پیشکش را که ایندفعه آورده است بدست خویش گرفته ومبلغی ازتنگه را که نیز برسم هدیه باخود دارد برگریسته پیش کند وچون نزدیك شود قلق گفته سرفرود کند وسردار از تعلیم او سرباززده فرمود که دوتن جهت پیش کشیدن اسپان ویکتن برای بدوش برداشتن تنگهای هدیه بکاراست زیراکه هردو کار برمن دشوار است وهم قلق گفتن وسرفرود کردن درنزد بنده ناسزاوار ومرد حاجب ازین گفتهٔ سردار عبدالرحمن خان درشگفت مانده ساکت شد اماسردارش امر کرد که زودنزد امیر شده احوال گفته حال بازآرد وقوش بیگی وبدیجی نیزبزبان ترکی بدربان چیزی گفتند چنانچه اوفوراً نزد پادشاه رفته‌زود برگشته بسردار گفت که برسم وشیوهٔ افغانی که داری نزد امیر شو و سردار عبدالرحمن خان در آندرون سرای شده سلام گفته دست‌امیررا بمصافحه برگرفت وامیرش نیزاعزاز واکرام نموده پهلوی خویشتن جای‌نشستن داد وسردار پس ازیکساعت صحبت بمنزل خود مراجعت کرده باهمراهان وملازمانش بکاریکه درغربت سفرداشت پرداخت

ذکر سرگذشت سردار عبد الرحمن خان در بخارا

(ذکرسرگذشت سردار عبدالرحمن خان دربخارا)

(وسرباز زدن او ازنوکری امیرآنجا)

وپس ازدوماه بتعلیم پادشاه شخصی نزداو حاضر شده رأفت وملاطفت پادشاه را که نسبت بوی کرده بود برشمرده آخرالامر بسردار اظهار کرد که اگرشما نیزمبلغ یك لك طلا وسه‌تن غلام ماه سیما که باخود دارید نزد امیر برده تحفه گذارید بدنخواهد بود وسردار عبدالرحمن خان پاسخ داده فرمود که اینغلامان بمثابهٔ فرزندان منند وعطای یك لك طلانیز ازعطیت پادشاه است نه عادت غرباء ومن باندازه وتوان خویش هدیهٔ پیش کشیده اکنون امیدوار عنایت امیرهستم آن مرد خاموش گردیده راه مراجعت برگرفت وده روز پس ازوی حاجب پادشاه نزدسردارعبدالرحمن خان حاضر آمده سلامی ازجانب اواداکرده بعد گفت که امیرهرروزشمارا اجازت بارداده خواستار آنست که نوکرشوید واوازنوکرشدن سرباززده مرد حاجبش اصرار کرد که اگرنوکرشوید پول وتیول ازامیر خواهی یافت وسردار نپذیرفته دوباره حاجبش ازراه خیرخواهی گفت که اگرقبول نوکری نکنی کارت دشوارخواهد گشت ووی چون مصدر امریکه باعث وجهت حقارتش شود نگردیده بود هیچ درخاطر راه‌نداده اینقدر فرمود که بدون ازنوکرشدن هم هرخدمتیکه مأمور شود بتقدیم خواهد رسانید ومردحاجب درجواب گفتار سردار والاتبار گفت که اگرنوکری اختیارنکنی محبوس خواهی‌شد وازین گفته شخص مذکورسردار عبدالرحمن خان برآشفته فرمود که کسیکه ازخدمت عمش که پادشاه افغانستان‌باشد سربتابدچگونه ملازمت دیگری راگردن خواهدنهاد باری درصورت‌پذیرفتن نیزازدووجه بیرون‌نخواهدبود یاطریق صدق خواهم‌پیمودویاکفران نعمت خواهم نمودکه دروجه اخیرمثل دیگرخدام خواهم بود وبوجه اول نمامت سران وسرکردگان نقیض من

خواهندشد زیراکه ازصداقت من خیانت ایشان درنزد پادشاه ظاهر گشته ازحسدمرا متهم ساخته جانبین درمحل خطر خواهیم بود دیگر آنکه بامیدواری بسیار وارد اینجا شدم که درظل حمایت عالی جا گزیده بامردم افغانستان‌راه مراوده بگشایم تادروقت فرصت ازجناب عالی رخصت حاصل کرده رهسپار دیارخویش شوم وچون نوکرشوم باید راه ارسال ومرسول را ازجانب افغانستان بربندم زیراکه نسبت بشأن عالی باعث بدنامیست که جهانیان خواهندگفت نوکرعالی باجازت واشارت خودش درمملکت غیرخلل‌اندازی می‌نماید وازین گفتارسردار والاتبار گاشته امیر بخارا رنجیده خاطر گشته گفت که امرخاطر خواه عالی را بدرشتی جواب نگوئید بلکه ازطوع ورغبت بکردن قبول نهید واو مناسب حال این بیت رابرسبیل مثال درجواب برخواند

> نه براشتری سوارم نه‌چوخرزیربارم نه خلیفهٔ رعیت نه غلام شهریارم

الغرض فرستادهٔ امیر بخارا همهٔ مذاکراتیرا که بپای رفت نوشته راه خویش برگرفت ومقارن اینحال نائب غلام احمد خان باسی‌تن و کبدان سکندر خان بادوازده تن همراهان خود از سردار عبدالرحمن خان بدون سببی روی برتافته ملازمت امیر مظفر اختیار کردند وهم ماه رمضان پیش‌آمده سردار خجسته اطوار روزرا بروزه وشب را ازسبب آنکه نوکری امیر بخارارا نپذیرفت بمثابه نظربند درزیر حفاظت میرشب بسربرده بدل هیچراه نمیداد و نوکرانش را نیز آگاه نمیکرد که مبادا دلگیر شوند تاکه ماه رمضان آخر شده روز عید سعید فطر رسید درشب عید دودست لباس ویك دستارویك دستمال ازلباس خانهٔ امیر برای سردار سعادت شعاربرسم خلعت عید آورده خبرش نیز دادند که طلوع آفتاب جهت تهنیت وتبریك عید حاضر بارعام شود وسردار رفیع مقدار بوقت موعودحاضر شده دیدکه چهل تن ازبزرگان درتالار وسیعی نشسته ومحمد خان سرپلی که از لشکر سردار عبدالرحمن خان چنانچه در موقعش مذکور شد هزیمت یافته جانب بخارا شتافته بود نیزدرین مجمع حاضر بود وبیست تن فروتر ازوی جای‌نشستن برای سردار عبدالرحمن خان قرار داده بودندچنانچه رفته درانجا بنشست بعد امیر تشریف آورده بمسند خویش برنشسته حاضرین مجلس وسردار مذکور دست اورا بوسیده چون اهل مجلس برجای خود قرارگرفتند امیربیرون شده شیرینی وحلویات حاضر آورده مجلس بپای رفت وسردارعالیمقدار درعیدگاه رفته ازنوکران خودش که نزد پادشاه بخارا ملازم وره نورد خدمت شده بودند استخفاف زیاد دیده درجائیکه برایش معین کرده بودند نشست تاکه امیر مظفر واردنمازگاه شده بنماز ایستاد وازنماز عید فارغ‌شده باتمام رعیت وسپاه مراجعت کرد سردار والاتبار نیزوارد منزل خویش گشته قرین ذلت روز بسرهمی برد چنانچه پادشاه میرشب‌را ازسبب همان قبول نوکری ناکردن سردار عبدالرحمن خان تعلیم والقا کرد که اورا بتهمت زنای زنان فاحشه مأخوذ دارد ومیرشب عرض نمود که این‌امر بغایت دشوار است زیراکه همیشه شصت هفتادتن باوی یکجااند پس امیر ازین تدبیرش مأیوس گردیده تدبیر دیگر بروی کار آورده فرمود که کاررا برنوکرانش ببهانه وحیله سخت گیرد تاازوی دست بازداشته اورا تنها گذاشته بروندکه مضطر شود چنانچه میرشب همه روزه نوکران اورا تخویف وتحذیر کرده خودش را مضطرب ومتحیر میساخت تاکه دولت روس تاشکند را متصرف شده درافواه سمر گشت که آهنگ تسخیر بخارا دارد وامیر بخارا از اشتهار این اخبار راه مدافعه جانب سمرقند برگرفت سردار عبدالرحمن خان ازایذا واضرار اوایمن گشت

ذکر توجه امیر شیر علیخان از تاشقرغان جانب تخته پل

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت امیر شیر علیخان از تاشقرغان جانب تخته پل ﴾

(وازانجا مراجعت نمودنش بدارالسلطنه کابل)

وامیر شیر علیخان شش روز پس از رونهادن سردار عبدالرحمن خان جانب بخارا سردار محمد افضل خان را همچنان نظربند ازتاشقرغان باخود برداشته وارد تخته‌پل شد وبقیهٔ افواج سردار محمدافضل خان وسردار عبدالرحمن خان را که درانجا مانده بجائی نرفته بودند همه را پیش خوانده بنواخت وتسلی داده بسپاه خویش ملحق ساخت وسردار جلال‌الدینخان را باستدعای خودش رخصت مراجعت کابل داد زیراکه اودرکابل باسردار محمدسرورخان

بن سردار محمداعظم خان درقتل امیرموصوف متحد وهمداستان شده در ترکستان باسردار محمدافضل خان بنزراه مراوده پیش گرفته بخلاف امیرشیر علیخان باا وسخن میراند واوازین رفتار وکردار کابلش رنجیده خاطر گردیده روانهٔ کابل فرمود که درارد وی معلی نباشد وسردار فتح محمدخان بن وزیر محمد اکبرخان مرحوم رابحکومت تخته پل سرافرازی داده میرزا محمدحسین خان بن میرزا عبدالسمیع خان قزلباش را بسردفتری آنجا کماشت وحکومت آقچه را بسردار فیض محمدخان تفویض فرموده همچنین درهر محال وهربلدی حاکم ونویسندهٔ ازخدام اخلاص کیش صداقت اندیش تعین نموده بعد عیال واطفال سردار محمد افضل خان وسردار عبدالرحمن خان پسرش را ازراه جبل هندوکش روانهٔ کابل کرده سردار محمدافضل خانرا تحت الحفظ باخود برداشته ازراه بامیان مرحله پیمای دارالسلطنه کابل شد وقبل از ورود موکب همایون سردار جلال الدینخان که ازکردار خودش شرمسار بود از کابل گریخته درقندهار نزد سردار محمدامین خان که باامیر شیرعلیخان سرگران بود رفت وپس ازوی سردار محمد شریف خان نیز سواران مواجب خوارش را اندك اندك از شهر کابل کشیده خود ازقفای ایشان بیرون شده ازراه فرار درقندهار رفت وآنگاه که اعلیحضرت امیرشیر علیخان درکابل پرتونزول افکنده بارسفر کشود امر عروسی سردار شهباز خان بن سردار محمد اکرم خان باصبیهٔ سردار محمد اسلمخان اتفاق افتاده سردار محمد اسلمخان وسردار محمد حسین خان درقتل امیر شیرعلیخان دل یکی کرده باهم قرار دادند که درشب زفاف بوقت سپردن عروس را بدامادامیر شیرعلیخان را که حاضر محفل میشود بکشند ویادر زندان مقیدش ساخته زمام مهام امارت را بقبضهٔ اقتدار خویش آرند وازینمعنی امیر شیرعلیخان بواسطهٔ مخبر آگاه کشته هردو تن را محبوساً بهند فرستاد وپس ازان از برادرانش بدگمان شده ببهانهٔ اینکه سردار محمدعمرخان سردار احمدخان وسردار محمدزمان خانرا بذریعهٔ مکتوب ازترکستان درکابل طلبیده وایشان ترك رعایت احسانات سردار محمدافضل خانرا کرده درکابل آمده بودند فوج متعلقهٔ ایشانرا داخل افواج پادشاهی کرد وایشانرا از فوج تهی‌دست وناتوان ساخته فرمود که شما پاس احسان سردار محمد افضل خان را نکردید هم چنان رعایت حقوق سلطنت را نیز نخواهید کرد وایشان ازین تحقیر واخفاف اگرچه سرگران ودلگیر شدند اما ازهیبت وحشمت سلطنت چیزی نتوانستند گفته خواموش نشستند

(ذکر فتنهٔ سردار محمد امین خان)

ذکر فتنهٔ سردار محمد امین خان

(حکران قندهار)

چون سردار محمد شریف خان وسردار جلال الدینخان بقراریکه مذکور شد از کابل گریخته وارد قندهار شدند سردار محمد امین خانرا که از امیر شیر علیخان بواسطهٔ دشنام دادن وپیام فرستادن بمصاحبت سردار مددخان دروقت حرکتش بجانب ترکستان چنانچه ازپیش رقم گشت رنجیده خاطر وسرگران بود اغوانموده بمخالفت امیر شیر علیخانش برانگیختند چنانچه سردار جلال الدینخان وسردار شیر علیخان قندهاری وسردار مددخانرا باشش هزار پیاده وسوار وچند ضرب توپ ازقندهار بتسخیر قلعهٔ قلات کماشت وخود بالشکر بسیار ازقفای ایشان رهسپار شد وامیر شیر علیخان ازینحال آگاه گشته درحال حکام ورعایای عرض راه رافرمان کرد که بجهت فرستادن لشکر برف را ازراه پاك نمایند واز انسو لشکر سردار محمد امین خان وارد نواحی قلات شده سردار فتح محمد خان را که باعیال ومیرزا حبیب الله خان وردك وخواجه محمد خان قوم مذکور وسرتیپ عصمت الدینخان قوم ابراهیم خیل باچند بیرق خاصه‌دار وچند ضرب توپ در اندرون قلعه بود بمحاصره انداخت وتافصل بهار بدور قلات افتاده کاری ازپیش نبرده بی نیل مرام جانب قندهار مراجعت کرد وامیر شیر علیخان که ازاین امر آشفته خاطر گشته بود عصمت الله خان وارسلاخ خان جبارخیل غلجائی را بحفاظت کابل کماشته سردار ولی محمد خان را بحکومت آن تعین فرمودوچند تن ازخدام معتمدرا بخدمتش بداشت وخود باسردار محمد علیخان فرزند ارجمند خویش ولشکر گزیده طریق سرزنش سردار محمدامین خان پیش گرفت ودرماه ذی الحجه سال ۱۲۸۱ هزارودویست وهشتادویك هجری ازکابل راه قندهار برگرفت ودرموضع چشمهٔ جنغر واقع قرب قلعهٔ قاضی پرتونزول افکند وازجملهٔ سرداران

رفیع مکان رکاب شهریار عدالت توامان سردار محمد یوسف خان احمال واثقال خودرا باارد وی معلی کوچ داده خودش بجهت وداع والدهٔ ماجده وسائر منسوبانش درنك کرده روز دیگر رهسپر گشته درده منزل منشوری از امیرشیر علیخان بوی رسید که باسردار ولی محمد خان در کابل بوده درکار حکومت باوی اشتغال داشته باشد که مباداغدری اندیشیده امرسلطنت را پربشیده (۱) سازد واوبتصور اینکه ازخدمت سفرش بازداشته باخودنمی برد باز نگشته نزد امیر شیر علیخان شد وعرض کرد که چگونه ازامثال واقران اینکه ملتزم رکابند باز مانده ازثواب خدمت محروم گردد وامیر شیرعلیخان هیچ پاسخ نداد تا که شب رسیده مجلس ازوجود اغیار خالی گشت امیر شیر علیخان بسردار محمدیوسف خان فرمود که عصمت الله خان وارسلاخ خان هردوتن خالوی شمارا بواسطهٔ شما دوست بند اشته بمحافظت کابل کماشته‌ام که هرگاه سردار ولی محمد خان مصدر امر خلافی شود باتفاق ایشان اورا ازفتنه باز داری واکر طریق صلاح وصواب بپاید اورا برادر بزرك خویش دانسته راه مروت پیش گیری وهم حراست وحمایت بانوان حرم محترم را بجز توشایان شأن دیگری نمیدانم که بهرحال بودنت درکابل بهتر ازرفتن قندهار است وسردار محمد یوسف خان ازمژدهٔ اینخدمت مباهی گشته یکمنزل دیگر همعنان رفته بعد رخصت مراجعت واقامت کابل یافته بار گیرهای خودرا بامر امیر شیر علیخان سپرد کارکنان اصطبل شاهی نموده وجه بهای همه رابانشام خزانه دار کابل فرمان حاصل کرده مراجعت نمودوازخزانه دارثمن بار گیرش را بازیافت فرمود وامیرشیر علیخان وارد غزنین شده ناظر ولی محمد خان حاکم آنجا مراسم بذیره بتقدیم رسانید واز آنجا کوچ داده در عرض راه سرچشمه مقرومنزل چشمهٔ پنگك سردار محمد اسمعیل خان بن سردار محمد امین خان که بواسطهٔ امری ازپدرش روی برتافته نزد امیرشیر علیخان قرار یافته بود گریخته نزد پدرش رفت وهمچنین سردار محمد زمانخان وسردار محمد سرور خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم هریك ازمنزلی جانب قندهار فرار کردند وازاقتدار ومکنت امیرشیر علیخان بسردار محمد امین خان آگهی دادند واوسردار محمدشریف خان وسردار جلال الدینخان را بالشکر آراسته وسردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که پدرش اورا ازراه وزیری در قندهار فرستاده بود ازقندهار بعزم مدافعه جانب قلات گسیل کرد وایشان واردمنزل جلدك شده اقامت گزیدند وامیر شیرعلیخان از قلات عبور کرده موضع کج بازرا لشکر گاه قرار داده جانبین بآراستن صفوف لشکر پرداختند

(۱) پربشیده لغت فارسی است بمعنی پریشان

(وقایع سال هزار ودویست هشتاد ودوی هجری)

وقایع سنه ۱۲۸۲ هجری

وطرفین تاروزهشتم محرم سنه ۱۲۸۲ هزارودو صدوهشتادودوی هجری هرروزه صف آرائی کرده یکمردیگری را سپاهی نشان همیدادند ودرخلال این احوال سردار شمس الدینخان بن سردار عبدالغفورخان ازمنزل سراسپ باتجمد سوار خویش بامر امیر شیر علی خان راه قراولی پیش گرفته ودرمنزل باغ پیرو بخواب استراحت غنوده بود باتمامت سوارانش دستگیر لشکر قندهار شد ومقارن حالتیکه صفوف جنك آراسته گشت سردار محمدافضل خان که اینوقتش امیرشیرعلیخان درزندان قلات نکاه داشته بوداز محبس برای اونوشت که اگرچه باماطریق نزاع پیش گرفته قطع رشته مواخات کردی کس را چون وچرائی نیست اما با برادران اعیانی راه خلاف پیمودن خودرامورد ملامت جهانیان کردنست میباید که خون مسلمانان نریزی وبا برادران نستیزی وامیر شیرعلیخان برقیمهٔ او اعتنا نکرده هنکامه آرای قتال شد وازخیمه بیرون گشته برپشته که اطواب پیل را گذاشته بودند برشده مواضع محاربه را بدوربین مشاهده کرد که تدبیر امر مقاتله نماید و درشب نهم ماه محرم سردار محمد شریف خان برلشکر امیر شیر علی خان شبخون زده واردوی اوبمدافعه برخواسته در حدود کج باز باهم در آویختند وتابامداد فراوان خون همدیگر ریخته بعد هرکدام جانب مقام خویش اسب مراجعت برانگیختند وآنگاه که آفتاب طلوع کرد سردار محمد علیخان تن بسلاح آراسته چار آینه دربرکشیده خود آهنین برسرنهاد وشمشیر حایل انداخته درزبرپشتهٔ مذکور نزدپدرشد وامیر شیرعلیخانش دیده گفت که چنان تن بآلات حرب آراستهٔ که گویا خودرا اماج گلوله خصم ساختهٔ میباید تغیر لباس کرده داخل میدان کارزار شوی تاخصمت نشناسد واو فورا تبدیل لباس کرده از حضور پدر دور تر بیا ایستاد وچون منظورش مسالحه وترك مقاتله بود کس نزد سردار محمدعثمانخان که بحضور پدرش بود فرستاده نزدخود

طلبید وخواب خویش را که دیده بود بوی بازداشت که دو کلب گزنده حمله کرده هر کدام ازیك بایم گرفته میابدرند ونیز گفت که تمامت سپاه از شدت محاربهٔ شب خسته اند اگر ترك مقاتلهٔ امروز را ازامیر استدعا نمائی اقرب بصواب وابعد از اضطراب است واو باز گشته از هر در سخن آغاز کرد تا که بموقع مناسب ازطرف خود سخنان سردار محمد علیخان را بعرض بیان آورد وامیر شیر علیخان بر آشفته فرمود که یقین است محمدعلی را آهنگ جنك نیست پس او امروز درینجا نشسته تماشا ونظاره کند که من محاربه کنم وسردار محمدعلیخان ازین سخن بخود پیچیده پیش دویده وزمین ادب بوسیده عرض کرد که اینك آمادهٔ کارزارم وبجان منت دارم که اجازت یافته جان بقدمت سپارم ابتدا کف ودست دعا برداشته اذن جنك خواست وآهنك پیکار کرده سردار محمد ابراهیم خان وسردار محمدرفیق خان راباشش فوج ازپیادهٔ نظام واکثر ازسواران کشاده وچند عراده توپ جانب میسره درمقابل سردار محمد شریف خان جای ایستادن فرمود وخود با گروهی ازسوار وپیاده طرف میمنه بمقابل سردار محمدامین خان جای گزیدو قلبگاه را باعلیحضرت پدر والا گهر گذاشت وروز عاشورا نائرهٔ قتال شعله ور گشته تاشام آلات حرب بروی کار بود وروز یازدهم ماه مذکور بنهج مزبور صفوف جنك آراسته شده سردار محمد علیخان رو بجانب سنگر سردار محمدامین خان نهاده چون رك جانش ازسخن طعن آمیز پدرش خراشیده بود بی باکانه باسردار محمدامین خان در آویخت وازدو سو نائرهٔ جنك شعله ور گشته سپاه جانبین فراوان خون همدیگر بریخت ودراثنای گیرودار هردو سردار باهم مقابل ودوچار شده ناگهان گلولهٔ تفنگچه بشقیقه وضرب شمشیر ازطرف داران سردار محمدامین خان بدست سردار محمدعلیخان رسیده اززین برزمین افتاد وجان داد وهمچنین سردار محمدامین خان را ازفیرو کشاد دادن تفنك فوج لعل کرتی گلولهٔ دربالای ناف رسیده ازپشتش بیرون جسته بخاك نشست واززین سرنگون گشته هلاك شد وسپاهش نیزازجهه جنرال شیخ میر وفوج مذکور پشت بجنك داده رو بهزیمت نهاد و درنحال اسب سردار محمد علیخان گسیخته عنان و آویخته دوال (۱) بازین واژون ویال پرخون در درون وبیرون حربگاه چپ وراست دویده بچشم امیرشیرعلیخان افتاد وآه حسرت آمیز ازنهادش بر آمده گفت این اسب محمدعلیست البته گزندی بدو رسیده که مرکبش چنین در دویدنست وحاضرین زبان تسلی کشوده عرض کردند که بحتمل درتنگ وبو سستی کرده اورا فروهشته سوار جنیبه اش شده باشد بعد امیر شیرعلیخان بالای توپ بزرگ سردار محمد امین خان که بفراز پشته مشرف بآسیاب هراره بالا کرده بود حمله کرده توپ مذکور را متصرف شده خودش باتوپ مذکور لشکر سردار مزبور را بزدن گرفت تا که تمامت سپاه قندهار ازراه هزیمت روبفرار نهاده خبرقتل سردار محمد امین خان را شنید دست ازتوپ زدن باز کشیده ازسبب بی صاحب دویدن اسب سردار محمد علیخان زیاده تر مضطرب گشت وبتفحص حال وتجسس احوال او افتاده ازحاضرین همی پرسید تا که شنید که وی جراحت خفیفی بدست یافته ازسواری اسب رو برتافته است وازین خبر بغایت مشوش گشته سوار ازقفای سوار فرستاده تفرس احوال همیکرد وازهرکس همی شنید که او جراحت سبك یافته رواز صحت برتافته است پس ازان امر کرد که محفهٔ خاصهٔ شاهی را برده اورا بحضور آرند وخود مترصد رسیدن او نشسته بود که حاضرین ازکشته گشتن او آگاه گشته بعرض رسانیدند که آوردن جسم مجروح اورا درینجا وکشودن جراحتش وبازبستن آن ازسبب حرارت هوا باعث عسروحرج وی میشود هرگاه اعلیحضرت والا در خیمگاه تشریف برده درانجا جراحت اورا مشاهده فرمایند اولی خواهد بود واو عرض ایشانرا بگوش قبول شنیده وارد لشکرگاه شد ودرخیمه سردار محمد علیخان ازاسب فرود آمده بستر خواب خاصهٔ خویش را طلبیده بدست خود بگسترید واسباب جراحی خودرا که تا کنون بجراحی نرسیده بود خواسته و آماده کرد وچشم بانتظار رسیدن جگربندش نشست تا که محفه که نعش سردار مقتول دران وروپش پوشیده بود هویدا شده بی تابانه سوال کرد که چرا پردهای محفه را فرو آویخته اند وهنوز جوابی نشنیده بود که محفه نزد دیگتر رسیده پاهای سردار مقتول را بیرون دیده بی اختیار برخاسته راه استقبال برگرفت ودرنحال جنرال ولی محمد المشهور به ولو که باجنازه بود بناله وفغان زبان کشوده گریه کنان گفت که خانهٔ خود وبیگانه را خراب کردی وازین گفتار او تمامت سپاه وحاضران درگاه فریاد وفغان نموده خصوصاً میرزا عبدالرزاق خان مستوفی دست بسروصورت خویش زده ریش بکندو به

(۱) دوال دوتسمه لکام که بدست سوار میباشد

نیزه چهره اش را رنجه وریش کرد وچون نعش سردار مرحوم را بدرب خیمه فرود آوردند ایشك آقاسی شیر دل خان باامرامیرشیر علیخان دیگرانرا از خیمه بیرون کشیده خود او درجنب نعش فرزند رشیدش نشسته گریه وزاری وناله وبیقراری بسیاری کرد تا که آوازش گرفته وسینه سوخته اش خسته شد بعد میرزا عبدالرزاق خان مستوفی زانو زده بعرض رسانید که اکنون بجز صبر دیگر چارهٔ نیست میباید بحمل ونقل تابوتش پرداخت که از گرمی هوا متعفن نگردد وامیر شیرعلیخان ازین عرض او خواموش گشته جنازهٔ اورا بصحابت سردار نور محمد خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم ومحمدامین خان خالوی خویش وششصد سوار روانهٔ کابل فرمود که درجنب غربی مزار عاشقان وعارفان امانت بخاك سپرده دروقت فرصت جانب هرات نقل داده درپهلوی مضجع جد امجدش امیر کبیر بمزار حضرت خواجه عبدالله انصاری دفنش کنند ونعش سردار محمدامین خان را بزیر پل نهاده روانهٔ قندهار فرمود که برطبق وصیت خودش درزیر ناودان خرقهٔ شریف دفنش نمایند اما دروقت دفن کردنش کسانیکه حاضر بودند چون ازوصیتش آگاه نبودند درصحن حایط خرقهٔ مبارکه اش دفن کردند وهمچنین جسد سردار محمد علیخان را درموضعیکه پدرش فرموده بود دفن کرده بنا بحرمت نبش قبر وعدم وصیت که خودش نکرده بود درهرات نقل ندادند وسردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که دستگیر شده بود محبوس گشت وپس ازفرستادن جنازهٔ هردو سردار والا تبار آتش حرب منطفی گشته اعلیحضرت امیر شیر علیخان باول سوگوار رایات عالیاترا جانب قندهار شقه کشا فرمود ودرمنزل قلعهٔ اعظم سردار محمد شریفخان وسردار محمد زمانخان وسردار محمد اسمعیل خان وسردار شیرعلیخان بن سردار مهر دل خان که ازراه هزیمت داخل قندهار شده بودند باسردار جلال الدینخان وسردار مدد خان ازطریق پذیره پیش آمده شرف رکاب بوس حاصل کردند وازتقصیریکه کرده بودند معفو گشته مورد تسلیات شاهانه شدند

ذکر ترك نمودن امیر شیرعلیخان سلطنت را

﴿ ذکر ترك کردن اعلیحضرت امیر شیر علیخان سلطنت را ﴾

(ازمرك سردار محمد علیخان)

وامیر شیر علیخان ازقلعهٔ اعظم کوچ کرده درباغ سردار محمد امین خان مرحوم واقع خارج شهر احمد شاهی نزول اجلال فرمود و سلطنت را فرو گذاشته بریاضت عبادت و تلاوت قرآن مواظب گشت چنانچه هفت ماه درزاویهٔ صومعه گوشت نخورد وبربستر نرم نخوابید وهشت جزو ازکلام مجید وفرقان حمید درگنجینهٔ ضمیر حفظ کرد وخبر ترك سلطنت کردن او دراطراف واکناف سمر گشته باعث فتنه و آشوب گشت چنانچه سردار محمد اعظم خان که در راولپندی بسرای غربت وجلای مملکت اقامت داشت باهمراهانش ازراه طلب ریاست داخل کوهستان خوست وزرمت که محل جایگیرش بود شده بسردار ولی محمد خان که از جانب امیر شیر علیخان بحکومت کابل مأمور بود مکتوب فرستاد که باوی متحد شده در کابلش راه دهد تا بسریر سلطنت جای گزیند واین نامه را نزد دختر خودش که نامزد سردار عبد الرحمن خان ودرکابل بود روانه داشته پیام داد که مکتوب اورا باقرآن شریف نزد عم خود سردار ولی محمد خان رسانیده زبانی نیز باو بگوید که کابل را بوی تفویض کند واونامهٔ پدرش را شب هنگامی باکلام ملك لاینام نزد سردار ولی محمد خان رسانیده اظهار مطلب کرد واو بنا بر التفات واتحاد سابقه که باسردار محمد افضل خان و سردار محمد اعظم خان داشت بگوش قبول جاداده مشروط بمشورت احباب کرد چنانچه بامعتمدانش کنکاش نموده قرار دادند که سردار محمد یوسف خان را بالشکر ازراه حیله جانب خوست وزرمت گماشته سران سپاه را آگاه سازند که ظاهراً تا لهو کرد بعزم مدافعهٔ سردار محمد اعظم خان رفته در آنجا درنك کنند ودروقت ورود سردار محمد اعظم خان پذیره اش کرده بدو گرایند وسردار محمد یوسف خان نیز ازمشاهدهٔ اینحالت طوعاً وکرهاً اطاعت نموده بعد باهم داخل کابل شوند وازین مواضعه وقرارداد بواسطهٔ محمد مهدیخان شاهی سوند حامل مکتوب سردار محمد اعظم خان بوی آگاهی دادند اما سردار محمد یوسف خان قبل ازانکه نقشی بروی کار آرند ازینمعنی خبر یافته آشفته سان برزبان جهر راند که تا جان در تن ورمق دربدنم باشد هرگز ازحرم محترم شاهی دورنگشته راه تباهی سلطنت امیر شیر علیخان نخواهم پیمود ونخست

بمعاضدت عصمت‌الله‌خان وارسلاح خان خالوان خود سردار ولی محمد خانرا دفع کرده بعد بعجا فقط شهر ومدافعت سردار محمد اعظم خان پردازم وازین گفتار سردار محمد یوسف خان تمامی بسردار ولی محمد خان خبرداده اوازفتنه که اندیشیده بود دست باز کشیده بسردار محمد اعظم خان برخلاف احوالیکه فرستاده بودند پیام داد که تدبیریکه اندیشیده بودیم تقدیر مساعد ومعاضد آن نگشت زیرا که سردار محمد یوسف خان آگاه گشته طریق مخالفت برداشته است اکنون میباید فسخ عزم کرده از داعیهٔ که درسرداری درگذشته طریق معاودت سپاری جنانچه او از پیام سردار ولی محمد خان خوست وزرمترا فرو گذاشته داخل علاقه تیرا شد

(رسیدن نامهٔ سردار عبدالرحمن خان)

از بخارا بسردار محمد اعظم خان

رسیدن نامهٔ سردار عبد الرحمن خان بسردار محمد اعظم خان

ومقارن اینحال نامهٔ سردار عبدالرحمن خان از بخارای شریف بسردار محمد اعظم خان رسید که ازراه سواد که مشهور بسوات است وچترار وبدخشان جانب بلخ مرحله پیماشود وهمچنین طریق ارسال رسائل را بافواج مقیمهٔ ترکستان گشوده روی دل همه را بسوی خود کرد وسردار محمد اعظم خان بروفق نامهٔ سردار عبد الرحمن خان ازتیراراه صوات (۱) برگرفته وارد منزل آخوند بیکی صاحب شد واز وی دعای خیر حاصل کرده ازراه باجاور وکتل نقصان وارد صفحهٔ بدخشان شد وهمدرین اوقات سردار عبد الرحمن خان را نیز هوای مراجعت از بخارا درسر افتاده خواست که داخل ترکستان متعلقهٔ افغانستان وازانجا عازم کابل شود

(۱) نسخه بدل سوادی مشهور بصوات

(رخصت مراجعت خواستن سردار عبدالرحمن خان ازامیر مظفرخان)

رخصت مراجعت خواستن سردار عبدالرحمن خان

تفصیل این اجمال اینکه سردار عبدالرحمن خان ازغربت سفر وندیدن روی پدر ومادرش بغایت متعسر ومنحسر گشته عریضهٔ مرقوم ومصحوب ناظر حیدر خان وکیدان نصیر خان درسمرقند نزدامیر مظفر مرسول داشت که رخصت مراجعت حاصل نماید ومیرشب وقاضی ورئیس شهر بخارا ازعرض واستدعای او آگاه گشته پیام عتابانه بسردار عبدالرحمن خان فرستادند که چرا بدون اجازت ایشان عرض پرداز حضور پادشاه شد واوجواب داد که جزازخود پادشاه یکی از نوکرانش اعتنا ندارم که درامر خویش پیش اورفته مشورت واجازت طلبم وفرستادهٔ ایشان درجواب سردار سعادت اطوار گفت شما که اعتنا بکارپردازان پایهٔ سریرامارت ندارید ایشان درحال کس فرستاده فرستادگان شمارا ازین وامباز آرند واوبرآشفته فرمود که اگر فرستادگان مرا مراجعت دهند هرآینه بدون امر واجازهٔ پادشاه روبراه خواهم نهاد وآن وقت جواب پیام درشت خودرا میرشب وقاضی ورئیس شهر خواهند داد وفرستادهٔ مذکور این گفتهٔ سردار عبد الرحمن خان را نزد آقایانش گذرانیده ایشان که فرستادگان سردار باوقار را ازعرض راه بخارا برگردانیده بدرب شهر رسانیده بودند ازخوف وا گذاشتند که عریضهٔ اورا درسمرقند رسانند وپادشاه جواب عریضهٔ اورا نداده حاملانش را معطل داشت تا که عریضهٔ دیگر مصحوب سارجن میجرعلی عسکرخان بیات فرستاده رخصت حاصل کرد وامیر بخارا پس ازاجازت دادن مراجعت سردار عبدالرحمن خان منشوری بنام قوش بیگی اصدار فرمود که ازنوکران سردار موصوف بپرسد که باآقای خود میروند یاقبول ملازمت پادشاه کرده در بخارا اقامت میگزینند وقوش بیگی بنابرآنکه منشی حضور پادشاه جنس ونوع نوکران سردار موصوف راتمیز نکرده فرمان نگار داده بود کس نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده تمامت نوکرانش را که ازدوربرتافته نزد پادشاه بخارا نوکر شده ومنظور ازصدور فرمان مزبور ایشان بودند ودیگر انرا که نزدخود سردار موصوف بودند طلبید که ابلاغ امر نماید وسردار رفیع مقدار ازین پیام قوش بیگی هراسناک شد که مبادا اورا گنار کرده خودش را محبوس خواهند کرد بنابران بفرستادهٔ محمدشاه خان قوش بیگی فرمود که امر عالی را میباید درهمین جا بنوکرانم ابلاغ نماید واو نپذیرفته درجواب گفت حکم قطعی آنست که سه تن غلام ویکتن طباخ ویکتن مهتر نزد شما بوده دیگران همه رفته امرعالی را بگوش دل بشنوند وسردار عبد الرحمن خان بنابتصوریکه کرده بود بگفتهٔ خویش محکم واستوار شده سخن بمشاجره کشید وتبعهٔ سردار والاتبار ازمناقشهٔ جانبین برآشفته هرکدام

جانب مقام خویش دویده تن بسلاح آراسته نزدآقای شان بازآمدند وزبان بدرشت گوئی گشوده گفتند که قوش بیگی مارا ازین بنداشته که چنین جاهلی را درعقب ما گماشته است وهرگز نزد او نخواهیم شد وفرستادهٔ قوش بیگی از آشفتن ایشان کاررا دگرگون مشاهده کرده تنها مراجعت نمود وماجرا نزداو بازداشته بعد یکتن نویسنده مامور گشته ابلاغ امر پادشاه نمود وخدمهٔ سردار سعادت مدار ازامر پادشاه وملازمتش سرباز زده ازسردار روی اخلاص برنتافتند بعد نویسندهٔ قوش بیگی خجل ومنفعل باز گشته سردار والا تبار بتهیهٔ سامان سفر پرداخت ومقارن اینحال نائب غلام احمد خان وکیدان سکندر خان که از سردار بلند مقدار روبرتافته ملازمت امیربخارا اختیار کرده بودند باهمراهان شان بستربدوش حاضر شده اظهار کردند که کارکنان امیربخارا رقم بندگی از مارای اوخواستند ومااباکرده بازآمدیم وهنوز سخن بپای نرفته بود که جمعی ازقرض خواهان ازقفای ایشان دررسیده مطالبهٔ وجه کردند وچون برشمردند تقریباً دوهزار مثقال طلای مسکوک بحساب آمده همه راسردار نیکواطوار ادانموده ازکیدان سکندرخان استمزاجا سوال کرد که جانب بلخ میشوی یاخیروی که دلدربند دوتن پسران سیمین تن داشت باآن احسان سردار عبدالرحمن خان که تمام دینش را ادافرمود روی اخلاص ازو برتافته باقامهٔ بخارا تن درداد وسردار خجسته کردار اسلحهٔ آلات وغیره ادوات نائب غلام احمد خان را که فروخته خورده بود ساز کرده آهنگ حرکت کرد

﴿ذکر مراجعت سردار عبد الرحمن خان﴾

(ازبخارا وبرمرام واصل شدن او)

ذکر مراجعت سردار عبد الرحمن خان از بخارا

الغرض سردار شجاعت دثار پنج روز بسیج سفرساز کرده ازبخارا روی بسوی بلخ نهادواز منزل شیرآباد مکتوب استمالت بسپاه بلخ ومضافات آن فرستاده ازعزم خود آگهی داد وسپاه بلخ از وصول این مکتوب مشعوف وشادمان گشته پیام دادند که از جانبکه شرف ورود افگنده باشند عازم آقچه شده همه را در تحت رایت خود ورهسپار خدمت دانند واومکتوب دیگربرای سردار فیض محمد خان حاکم آقچه نیز بمصاحبت ناظر حیدر خان وسارجن میجر علی عسکر خان فرستاده از حقوق احسانات سابقه وارادهٔ حالیهٔ خویش خبرداد ومقارن اینحال کرنیل ولی محمد خان بادویست سوار ازمردم افغان مقیم بلخ وارد شیرآباد شده برکاب ظفرانتساب سردار عبدالرحمن خان پیوست وهمچنین بزرگان مردم ترکمان را که مواظب سرقت بودند نزدخود طلبیده بعطای خلعت نواخت وازایشان معاونت خواسته دو هزار سوار ازمردم مذکور حاضر رکابش شد وهمدرین وقت که سردار عالی تبار سرگرم تهیهٔ کار وبارش بود فرمان امیربخارا از سمرقند بحاکم شیرآباد رسید که اورا زیاده از سه روز مهلت درنگ نداده مجبورش سازد که جانب بخارا مراجعت نماید ویااز جیحون عبور کرده هرطرف که میخواهد برود وحاکم مذکور باصدسوار واردمنزل سردار رشادت شعار شده از امر پادشاهش آگاه کرد اما از سبب قلت سواران خویش و کثرت همراهان سردار مآل‌اندیش چیزی گفته نتوانسته ازخودش صلاح کارجست واوتعلیم وتلقینش کرد که احوال را مطابق واقع معروض حضور پادشاه نموده مصحوب مرد هوشیاری روانه کرده باوبگوید که باهستگی راه پیموده اگرپادشاهش از دررسیدن مسئول نماید عذرش بمریض شدن عرض راه بخواهد وحاکم شیرآباد ازین القای اوشادمان گشته مراجعت کرد ودوروز بعد عرض پرداز پایهٔ سریرامارت شد وسردار عبدالرحمن خان ازامر مزبور امیربخارا ونرسیدن جواب مکتوبش ازسردار فیض محمدخان دلگیر شده عبد الرحمن برادر آخوندزاده عبدالرحیم ونائب غلام احمد خان را امر تفاؤل از دیوان خواجه حافظ علیه الرحمه کرده این بیت بفال برآمد

ای چنگ فرو برده بخون دل حافظ — باکت مگر از غیرت قرآن خدا نیست

وازین فرد استنباط قرآن کردن امیر شیرعلیخان را باسردار محمد افضل خان ومخالفت نمودن او ازان کرده آهنگ تسخیر ترکستان کرد ودرخلال این احوال افواج مقیمهٔ سرپل شوریده افسرانرا که جدید امیرشیرعلیخان

برایشان گماشته بود تماماً گشته بامید ورود سردار عبدالرحمن خان رو بآقچه نهادند واو ازحدوث این امر آگه گشته کفایتش دیگر بکار خویش پنداشت وبی‌تأنی هنگام عصر حرکت کرده وارد وزیرآباد شد وپس ازتوقف سه‌ساعت ازانجا راه برگرفته بساحل جیحون فرود گشت وپس ازرفع حرارت تابش آفتاب دروقت اعتدال‌هوای روز دو کشتی کوچک بدست آورده خودش بانائب غلام احمد خان و کرنیل نصیر خان و کرنیل ولی محمد خان وفرامرز خان وفرهاد خان غلام بچه وچندتن ازسپاهیان که‌مجموع سی‌تن میشدند درهردو کشتی‌نشسته ازجیحون عبور کردند وبدون درنگ براه افتاده دیگران ازقفای هم عبور کرده باتوار وشبگیر راه‌نوردیده دروقت طلوع آفتاب بقریهٔ جلک سردابه ازمضافات آقچه رسیده فرود شدند وسردار نیکو کردار بذریعهٔ مکتوب ازورودش درآنجا بهردو فوج پیاده که افسران شانرا گشته باتوپخانه ازسرپل درآقچه رفته بودند وبخاصه دارانیکه درزیر لوای سردار فیض محمد خان بودند آگهی داد وخود باهمتابعانش چون دوشب وسه روز راه پیموده خسته شده بودند غنودند ودرینوقت هزارتن ازفوجیکه خبر ورودش را بدیشان داده‌بود از آقچه راه بذیره برگرفته تاکه سردار والا مقدار از خواب بیدار شد بشرف دست بوس واصل شدند و سردار عبدالرحمن خان همه را تسلی داده باهم وارد آقچه شدند وسردار فیض محمد خان بذیره اش کرده دروقت ملاقات چون مجذوب الحال بود بسردار عبدالرحمن خان گفت که بآمدنت راضی نبودم که درینجا بیائید ولیکن مردم سپاه خواهشمند بودند که‌تشریف بیاورید من چیزی نگفتم واو پاسخ داد که خیرخواهی شما بجاست وچون سردار فتح‌محمدخان‌ازورود او درآقچه خبر یافت فوراً دوهزارتن خاصه‌دار وپنج هزار سوار ازمردم اوزبک که سابق درتحت رایت سردار عبدالرحمن خان قرار داشتند وسه‌هزار سوار ازدرانیهٔ قندهار بسالاری شهاب‌الدینخان بن عبدالمجید خان بارکزائی ازراه مدافعه روانه تملک کرده امرنمود که‌پیاده دراندرون وسواره دربیرون قلعه آنجا جای گزیده استوار بنشینند واین شهاب‌الدینخان که‌نمک خوار قدیمی سردار محمدافضل خان‌بود چنانچه درایام حکومت خویش همیشه پدر اورا درمحالات بلخ مأمور حکومت میفرمود وعلاوه بران وقتی ازوحساب گرفته دولک روپیه بذمه اش قرار یافته چیزی نگفت وپشیزی ازوی نگرفت واینوقت پسرش یاد آن احسان نکرده بعزم مدافعهٔ پسر ولی نعمش درقلعهٔ تملک جای گزید وسردار عبد الرحمن خان از آقچه روبراه نهاده بآبگاه واقع قرب قلعهٔ مذکوره فروکش کرد وبشهاب الدینخان وتمامت خاصه داران‌نامه فرستاده پیام‌داد که ای‌نمک حرامان هزاران لقمهٔ چرب وشیرین وحلال ازخوان نوال مافرو بردید هیچ درخاطر نیاورده اینک از آشامیدن چند جرعه شراب حرام که ازجام سردار فتح محمد خان چشیدید چشم از احسانات ما که دیده بودید یکسره پوشیدید ودر نامهٔ خاصه داران اینقدر افزود که چون درسوابق ایام بتحت رایت من بودید جنگ را باشما ننگ دانسته فردا درزیر دیوار قلعه میآیم که بمکافات احساناتم بضرب گلوله ازپا درآورید وخاصه داران ازخواندن وشنیدن کلام مؤثر اومنتبه گشته صدتن را بمحافظت قلعه گذاشته دیگران همه ازراه اطاعت روبسردار والاتبار نهادند

ذکر ممانعت شهاب‌الدین خان خاصه دارانرا

(ذکر ممانعت شهاب الدینخان خاصه‌دارانرا)

(وباز نگشتن ایشان وفرار کردن او)

وشهاب الدینخان باهمه سوارانیکه همراه داشت بممانعت خاصه داران برخاسته ایشان باز نگشته دست باآلات حرب بردند وهم کس فرستاده سردار عبدالرحمن خان را ازحقیقت کار آگاه کردند واوسواران حاضر رکابش را بسرعت وشتاب بمعاونت فرستاد وسواران شهاب الدینخان از رسیدن سواران مذکوره دل بباد داده روبفرار نهادند وچهارصد سراسپ ازایشان بدست سواران سردار رفیع مکان وخاصه داران افتاد وخود شهاب الدینخان ازراه فرار داخل تخته‌پل شد ولشکر آنجا که‌باس سردار فتح‌محمدخان جاده‌پیمای صحرای مدافعهٔ سردار عبدالرحمن خان بودند حالرا دیگر گون دیده پراکنده شدند وسواران نظامی آن باردوی سردار عبد الرحمن خان پیوستند وپیادگان‌راه فرار جانب دهدادی ودشت ارزنه برگرفتند وازجمله چهار فوج پیادهٔ کابلی که‌حیران بودند چه کنند باسرتیپ نور محمدخان حاکم سرپل وغیره کار گذاران امیر شیر علیخان یکجا شده راه کابل برگرفتند وسردار

فتح محمد خان احمال واثقالش را فروگذاشته باچهار صدسوار ازراه فرار درتاشقرغان رفت وهیج ومرج شدید درترکستان حادث شد

ذکر متصرف شدن سردار عبد الرحمن خان بلخ وغیره را

(ذکر متصرف شدن سردار عبد الرحمن خان)

(بلخ وتخته پل وسرپل را)

وسردار عبد الرحمن خان ازتملک حرکت کرده درعرض راه تمامت سپاه پراکندهٔ سردار فتح محمدخان دسته دسته باردوی او پیوسته شرف رکاب بوس میبافتند چنانچه بجائی داخل بلخ شده نائب غلام احمد خان را پیشتر از خود درتخته پل فرستاد وخود مردمرا اطمینان خاطر داده‌پس ازدو روز وارد تخته‌پل‌شد ودرانجا علی عسکر خان را بمنصب جنرالی توپخانه ونصیر خان را بجنرالی افواج پیاده سرافراز فرموده دیگرانرا که درینجا را باو همراه رفته بودند ازعطای منصب کرنیلی ورساله داری وغیره مفتخر ساخته دفعهٔ سایرسپاهی‌را بمنصب بزرگ ارتقا داد وتادوروز نظم ونسق درکار آنجا نهاده بعد روانهٔ تاشقرغان شده ناظر حیدر خانرا بحکومت تخته‌پل نامزد فرمود وجنرال علی‌عسکرخانرا بسرپرستی توپخانه وافواج‌پیادهٔ آنجا مأمور کرد وهمچنین درهرمحل حاکمی تعین نمود وخود کوچ‌باکوچ راه بتاشقرغان نزدیک کرد ومردم آنجا چهل‌نفر اشتر وچهل فردگاو دربذیره گاه حاضر آورده ذبح‌ونحر کردند وسردار فتح‌محمدخان باشهاب‌الدینخان ودوصد سواره‌درانی وغیره فوج‌پیاده وسواره که همراه داشت ازراه‌کتل هندوکش‌لوای فرار جانب کابل افراشت وسردار عبدالرحمن‌خان‌پس ازدوروز یکی ازنوکران معتمدش‌را درتاشقرغان بهلوی سردار فیض‌محمد خان گذاشته خود راه ایبک برداشته وارد آنجا شد وازانسوی مردم هزارهٔ شیخعلی دست‌تاراج بمال‌ومواشی سردار فتح محمد خان دراز کرده اکثررا غارت کردند وخودش باهمراهان خویش برخی باسلاح وبعضی بی‌سلاح واسباب داخل کابل شد وسردارعبدالرحمن‌خان‌از قفای اواسپ رانده وارد غوری گشت ودر آنجا سلطان مرادخان بن میراتالیق رئیس قطغن که‌پدرش قبل‌ازین چنانچه مرقوم گشت از استیلای سردار عبدالرحمن خان درآنولایت فرار بخارا گشته در آنجا فوت شده بود پانصد سراسپ ودوصدنفر اشتر ودو هزار رأس گوسفند وپنجصد خروار گندم وجو وچهل هزار روپیهٔ نقد وغیره اجناس نفیسه ویکجلد پوستین سمور حاضر آمده شرف باریافت وهمه‌را باسم مهمانی ورسم هدیه‌پیش کشید واو فاتحهٔ فوت پدرش‌را خوانده بعدازپژوهش وپرسش احوال ولایت قطغن فرمود که درزمان حکومت والدماجدم غیر از قبائل عرب وافغان وتاجیك دیگر تمام مردم قطغن درتحت امر ونهی شمابود حالا چگونه است اگر تغیر یافته باشد بهمان منوال که بود برقرار فرموده شود وسلطان مراد خان بزبان عرض پاسخ داد که بطبق سابق زمام مهام ولایت درتصرف ماست مگر امیر شیرعلیخان سالیانه یك‌لك روپیه برذمهٔ ماگذاشته ودریکسال زیاده ازسه لك روپیه گرفته است وهنوز میل پول گرفتن داشت که شمابرتو نزول افگندید وسردار عبدالرحمن خان طریقهٔ سابق را برقرار داشته نیك بنواخت ودعای دوام عمر ودولت ازرعایای آنولایت حاصل کرد

ذکر وصول نامهٔ سردار محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان

﴿رسیدن مکتوب سردار محمداعظم خان بسردار عبدالرحمن خان﴾

ومقارن اینحال نامهٔ سردار محمداعظم خان که ازراه باجاور واردفیض آباد بدخشان شده‌بود رسیده نوشته‌بود که تا انجام کردن امر نکاح زوجهٔ خود دختر میر جهاندار شاه که از پیش نامزدش کرده بودم درنگ کرده بعد آهنگ اردوی شما خواهم کرد وسردار عبدالرحمن خان پس‌از مطالعهٔ نامهٔ‌عمش اسباب سفر زمستان آماده کرده ازغوری روی عزیمت بسوی بامیان نهاد واز راه شلوك تووقره کتل وبادقاق وباجگاه وارد بامیان شد ودرانجا میران هزارهٔ دای زنگی ودای کندی ودای میرداد را باسرکان دیگر قبائل نواحی بامیان نزد خود طلبیده ازعطای خلعت همه را خوشدل ساخته رسانیدن علوفهٔ اردو را برعهدهٔ شان نهاد چنانچه دراندك زمانی دوهزار خروار گندم وجو وصدخروار روغن وسه‌هزار راس گوسپند درلشکرگاه حاضر کردند وپس ازینحال سردار محمداعظم خان نیز ازفیض آباد رسیده باردوی اوپیوست وداستانی اززحمت ومشقت راه باجاور وچترار

که کینه وبیمهریکه ازدولت انکلیس دیده بود بپای برد وسردار عبدالرحمن خانش بمنزلهٔ پدر شمرده خدا را بس شکر وثنا کفت وپس ازده روز باهم ابواب ارسال وسائل را بازبر کان مملکت کشوده از بامیان برخواسته وارد غوربند شدند ومردم را استمالت همی نمودند ــ

ذکر فتنهٔ سردار ولی محمد خان

(ذکر مخالفت نمودن سردار ولی محمدخان)

باامیر شیرعلی خان وفتنه او

ودر خلال احوال مذکوره سردار ولی محمدخان که ازطرف امیر شیرعلی خان بحکومت مأمور بود از ترك سلطنت کردن امیرشیرعلی خان وورود سردارعبدالرحمن خان در ترکستان واطاعت کردن سردار فیض محمد خان بااو وبیرون شدن سردار فتح محمد خان از ترکستان خائف کشته از سبب مخالفت سردار فیض محمد خان برادرش اونیز روی دل از امیرشیرعلی خان برتافته بهوای ریاست افتادو بزرکان کابل واطراف رادر خفا دیده هزاران روپیه بذل کرد تا که خبر کردار اوسمر کشته در قندهار بامیر شیرعلی خان رسیده غیرت سلطنت کریبان کیرش شده زمام مهام امارت را کهوا کذشته بود باز درکف کرفته بترتیب سپاه برداخت وبکمال سرعت هشت فوج پیادهٔ هشتصدی نظام مرتب ساخته باتوبخانه بسالاری صفدرعلی خان برادر ناظر حسین علی خان قزلباش جانب کابل کسیل فرموده امر کرد که اکر سردار ولی محمد خان مرتکب امر خلافی شود باتفاق سردار محمد یوسف خان که در کابلست وعصمت الله خان وارسلاح خان جزای کار اورا درکنارش نهند وشهر واطراف را نیك محافظت کنند وانکاه که او بالشکر وارد کابل شد سردار ولی محمدخان از تدبیریکه اندیشیده بود بازمانده دربالاحصار بادامن اصطبار بچید وسردار محمد یوسف خان باصفدرعلی خان وعصمت الله خان وارسلاح خان بمحافظت شهر وبالاحصار وحراست سردار ولی محمدخان برداخته نیك پاسداری همیکردند که جائی زود وفتنه بنکیزد واوراخوف مستولی شده ازبالاحصار برآمده در باغ علیمردان بجای سردار زکریا خان اقامه کرید وششصد تن ازمردم کابل را نوکر کرفته بخود داری و پاسداری خویش مواظب کشت وکه ومه را روپیه داده درخفا باخود یارومددکار همی ساخت تا که سردار عبدالرحمن خان وارد غوری وبامیان وغوربند کشته امیرشیر علیخان آکهی یافته سردار محمد رفیق خان وجنرال شیخ میرزا باا کثر از سرداران که درقندهار بودند وچهارده فوج پیادهٔ هشتصدی و هشت رجمت رسالهٔ چهار صدی بسالاری سردار محمد ابراهیم خان پسر خویش بعزم مدافعهٔ سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ازقندهار جانب کابل کسیل فرمود واز انجمله سردار محمد رفیق خان که امیر شیر علیخانش باعث قتل سردار محمد امین خان وسردار محمد علیخان میدانست چنانچه بارها میکفتش که ابتداوت خانکی واسباب خانه خرابی همه از تست از خود خایف بود که وقتی کیفر کارش بکنارش نهاده خواهد شد خلاصه چون وارد کابل شدند سردار ولی محمد خان که باسردار محمد رفیق خان ازپیش دوست وچون دومغز دریك پوست بود اورا از امیرشیر علیخان خائف یافته درخفا باخود متفق ساخت وبواسطهٔ اوتمامت بزرکان کوهستان وبعضی از اعیان طوائف غلجائی را دیده و افسران سه فوج پیاده را نیز اغوا کرده همه را در فتنه باخود شریك وانباز نمود و بمخالفت سردار محمد ابراهیم خان برخواسته باهمکنان عهد بربست وپنج لك روپیه از خود بمردم ملکی ونظامی که اغوا کرده بود بتوسط سردار محمد رفیق خان عطا کرد وازتمتمی سردار محمد ابراهیم خان وجنرال شیخ میر آکاه کشته بادیکرهواخواهان امیرشیرعلیخان کنکاش کرده قراردادند که سردار ولی محمد خان را بهانهٔ امری طلبیده محبوس کنند چنانچه اورا درزندان انداخته سردار محمد رفیق خان بشفاعتش برخواست وچون اورا درمخالفت باسردار ولی محمد خان متحد دانسته بودند جنرال شیخ میرش ازکریبان کرفته بخانهٔ دیکرزندانش انداخت وسردارفتح محمدخان که اورا بجرم نمیدانست زندان انداختنش را حمل برمنافقت وعداوت جنرال شیخ میرکرده نزد سردار محمد ابراهیم خان شده بااو وجنرال مذکور کفت که چنین خادم راستکاررا ازجر نمودن باعث ناامیدی دیکرخدم خواهد شد وشفاعتش کرده ایشان اورا رها داده درخانهٔ خودش فرستادند وسردارفتح محمد خان ازقفای اورفته تسلی بسیارش دادواسب عربی سواری خودرا باو بخشیده معاودت کرد وروز دیکر سردار محمد رفیق خان باتفاق سرفرازخان بابکرخیل خال سردار محمد سردار

خان وخسر سردار محمدعلیخان پسر امیرشیرعلیخان وخداوردیخان ویکتن غلام بچهٔ احمد علیخان بن سردار محمد علیخان مرحوم وخان محمدخان بابکرخیل ومنسوبان ایشان وملك شیرکل خان واکثری ازدیکر الوسات حبس سردار محمد رفیق خان را بهانهٔ شرارت ساخته از راه کوه صافی درعلاقهٔ تکاب رفتند ومردم فتنه جوی آنجاوغیره مفسده خوبانرا بدورشان انجمن کرده سلسله جنبان شورش وآشوب شدند ومقارن اینحال امیر شیر علیخان سپاه دیکر ترتیب داده بسالاری سردار محمد شریف خان وسردار احمد خان وسردار محمد زمانخان وسردار محمد حسن خان وسردار محمد کریم خان وسردار جلال الدینخان وسردار محمداسمعیل خان وهمهٔ سوارانیکه درقندهار بودند ومجموع شش هزارتن میشدند امورات ملکی ونظامی کابل را نیز بسردار محمد شریف خان تفویض کرده روانهٔ کابل فرمود

ذکر لشکر کشیدن سردار محمد ابراهیم خان

﴿ لشکر کشیدن سردار محمد ابراهیم خان ﴾

(از کابل بعزم تقابل سردار عبد الرحمن خان)

وچون سردار محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان بقراریکه ذکر شد وارد غوربند شدند سردار محمد ابراهیم خان از جملهٔ بیست ودو فوج پیادهٔ هشتصدی که حاضر دار السلطنه کابل بودند یازده فوج را با چند ضرب طوپ وجمی از سواران درانی وغلجائی وقزلباش بسالاری سردار فتح محمد خان وجنرال میر حیدرخان از راه کوهستان مامورتم دره وکتل جرنك ساخت که درآنجا رفته بعزم سدراه سردار عبدالرحمن خان وعمش اقامه کزینند وخودباجمعی دیکر ازخوانین چون حافظجی صاحب وسردارشاه دوله خان وغیره ویازده فوج پیاده وچند عراده توپ بافسری جنرال شیخ میروانبوهی ازسوران ملکی ازشهر بیرون شده قلعهٔ قاضی را لشکرکاه ساخت که اکرسردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان از راه سرچشمه روی بسوی کابل نهند بمدافعه پردازد ومقارن اینحال سردار محمد شریف خان که از قندهار روبکابل نهاده بود در رسیده سردار محمد ابراهیم خان وتمامت بزرکان ومنصبداران اردودر ارغنده بپذیره رفته باعزازوا کرام درلشکر کاه فرودش آوردند وشبرا بضیافت نکاهداشته روز دیکر سردار محمد شریف خان داخل کابل شده درجای سردار سلطان احمد خان واقع خوابکاه که مملوك زوجه‌اش بود فرود کشت وروز دیکر سردار محمد ابراهیم خان واعیان اردو از راه بازدید درشهر آمده مراسم ملاقات بپای رفت ولشکررا باسر سردار محمد شریف خان ازقلعهٔ قاضی مراجعت داده در باغ شاه فرود آورد وخود سردار محمد ابراهیم خان درباغ سردار غلام حیدر خان مرحوم جای کزید وپس از سه روز سردار محمد شریف خان باسردار جلال الدینخان جهت دیدن آرایش سپاه مقیمهٔ تمدره وکتل جرنك از کابل راه برکرفته وارد چاریکار شد اما بعزم وارادهٔ اینکه اکرتواند جانبین را از محاربه باز داشته کار را بمصالحه فیصله نماید تاخونها بهدربخته نکردد وچون وارد تمدره شد نامه از سردار محمد اعظم خان نیز بروفق اندیشه وارادهٔ او رسیده لشکر را باسردار فتح محمد خان بعزم صلح از انجا جانب کابل کوچ داد وخود ازراه مصالحه درغوربند نزد سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان شد وازانجا باتفاق هم جانب کابل کوچ داده وارد چاریکار شدند وسردار احمد خان وسردار محمد زمانخان که از قفای سردار محمد شریف خان بهانه همراهی او از کابل بیرون شده درنجراب نزد سردار محمد رفیق خان که طریق مخالفت امیر شیر علیخان برکرفته بود رفته بودند بااو وجمعیتی ازقوم صافی وغیره آمده باردوی سردار عبدالرحمن خان پیوستند بعدبا وجود کثرت برف از چاریکار روبراه نهاده وارد تره خیل شده درانجا اقامه کزیدند ودرانجا ملا عزیز ده افغانی وملا میر آفتاب کابلی ازراه اطاعت شرفیاب حضور سردار محمد اعظم خان شده با آنکه حرف صلح درمیان بود تسخیر کابل را بعهده کرفته درازای آن قاضی القضاتی وتولیت اوقاف را برای خود وعده کرفتند وپس ازان سردار عبدالرحمن خان باهزار سوار بفراز تلیکه بقرب لشکر کاهش بود برشده سپاه کابل را که درباغ شاه وخواجه رواش فروکش کرده بود بدوربین مشاهده کرده همه را آرام وآسوده دیده قراول برزبرتل کذاشته مطمئن خاطر بعسکرکاهش

باز گشت وبامداد روز دیگر باز بر پشتهٔ مذکوره فراز شده اثری از اسباب محاربه ندیده فرود شد و آسوده خاطر بمواظبت امور مهمه سپاه و کاروبار خویش پرداخت — کنکاش کردن کارگذاران و هواخواهان امیر شیرعلیخان باینکه سردار محمد افضل خانرا برادر وپسرش سپرده کاررا بمصالحه انجام کنند ودوروز پس از صعود وهبوط سردار عبدالرحمن خان بر پشتهٔ مزبوره ودولتخواهان امیر شیر علیخان خود را مغلوب دیده باهم مشورت کرده قرار دادند که سردار ولی محمد خان را اززندان کشیده وعذر حبس اورا خواسته ازراه طلب صلح نزد سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان بفرستند چنانچه از محبس کشیده عذر محبوسیتش را سردار محمدابراهیم خان بمقصر گفتن خویش خواسته نزد سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خانش فرستاده پیام دادند که باسپاه درجلال آباد رفته زمستان درانجا بسر برند تااز امیر شیرعلیخان کس فرستاده مسئلت نمائیم که سردار محمد افضل خانرا روانهٔ کابل نماید کهباشما در ترکستان رفته آن مملکت بقرار سابق ازان او باشد و کابل وهرات وقندهار وغزنین وجلال آبادرا او امیر بوده قناعت ورزد وایشان رهاشدن سردار محمد افضل خان و رفتن ترکستان را بذیرفته ازرفتن درجلال آباد ابا کردند زیرا که بخود اندیشیدند کها گردر جلال آباد رویم از ترکستان دور میشویم و استظهار ما بترکستانست پس اگر درجلال آباد باشیم وامیرشیرعلیخان رأی هواخواهانش را مسلم ندارد البته مستاصل شده بهیچ جانب دست ستیز وپای گریز نخواهیم داشت پس پیام دادند که از تره خیل کوچیده چهل روز در کوهستان اقامت کنیم تا که احوال امیر شیر علیخان ازقندهار برسد واقامت کوهستان را ازبهر آن اختیار کردند که در صورت عدم قبولیت امیر شیر علیخان صوابدید هواخواهانش راو مغلوبیت ایشان مانع درمراجعت جانب ترکستان نداشته باشند وکابلیان قبول انجمنی کرده بعجالهٔ ایشیک آقاسی شیردل خانرا در قندهار نزد امیرشیرعلیخان فرستادند که سردار محمد افضل خانرا باخود درکابل آرد وسردار محمداعظم خان باسردار عبدالرحمن خان ازتره خیل جانب کوهدامن کوچ داده سردار محمد اعظم در چار یکارو سردار عبد الرحمن خان درقریهٔ قلمچاق کوهدامن فرود گشته اردورا بدهات تقسیم کردند که ازسرما آسیب وزیانی نبینند ومترصد رسیدن احوال ازقندهار نشستند .

ذکر کنکاش هواخواهان امیر شیرعلی خان

﴿ ذکر رفتن سردار فتح محمد خان ﴾

(وسردار یحیی خان مرحوم درجلا آباد)

ذکر رفتن سردار فتح محمدخان در جلال آباد

وپس ازاحوال مذکور وقرارداد مزبور سردار فتح محمدخان وسردار یحیی خان باچهار فوج پیاده ویکفوج سواره وشش ضرب توپ وسوارهٔ کشاده وجنرال امیرحیدرخان وجنرال ولیمحمد خان آهنگ رفتن جلال آباد کرده سردار محمد یوسف خانرا نیز تکلیف همراهی کرد واوقبول کرده لیکن همعنانش نرفت وپس ازانکه اووارد جلال آباد شده درباغ سردار غلام حیدر خان مرحوم منزل گزید وی ازعقب اورفته چندی بااوبسر برده بعد درموضع کج بجای عصمت الله خان خاوی خودرفته که گاهی نزدسردار فتح محمد خان میشد وانگاه که ماه رمضان بسر رسید وایشیک آقاسی شیردل خان نزد امیرشیر علیخان شرف بار حاصل کرده ازسبب وعده وقراریکه باسردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان داده بودند موردعتاب گشت وباسپاه او بغزنین مراجعت کرده خود امیرشیرعلیخان بتهیهٔ لشکر وبسیج سفر کابل پرداخت وازسرگشتن اینخبر خلاف قرارداد یکه خیرخواهان امیر شیر علیخان کرده بودند ظاهر گشته سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان دراو اخرماه حوت که دم سردی هوا فرو نشست جانب کابل جیش درجنبش آوردند وسردار محمد رفیق خان را باسردم الوسی تگاب ونجراب ازراه تره خیل مأمور کرده خود باتمامت سپاه وسردار محمد شریف خان راه کاریز میربر گرفتند که از جانب یمقان وارد شهر کابل شده متصرف شوند

﴿ ذکر محاربهٔ سردار عبد الرحمن خان ﴾

(وفتح قلعهٔ دوده مست)

ذکر فتح قلعهٔ دوده مست

وپس ازورود درکاریز میر نخست سردار عبدالرحمن خان بادوهزار سوار ودوبیرق خاصه دار وشش ضرب توپ صاعقه بار قاطری، بالای سرتیپ عزیم الدینخان که باده بیرق خاصه دار درقلعهٔ دوده مست قرار داشت حمله نموده بوار

قلعه را هدف گلولهٔ توپ کرده سرتیپ مذکوررا باخاصه دارانش بقهر وغلبه ازقلعه کشیده متصرف شد واوباهمراهانش ازراه هزیمت بکابل درشده سردار عبدالرحمن خان هردوبیرق خاصه داررا که همراه داشت باصد سوار ودوضرب توپ بمحافظت قلعه گماشته خودبکاریز میرمراجعت کرد وروز دیگر ازانجا باعمش وتمامت سپاه کوچیده از راهیکه سهلتر بود وارد قریهٔ افشار ناتک چی شد وروز دیگر ازانجا حرکت کرده درمیدان کنار دهمزنگ فرود گشت وسردار محمداعظم خان داخل کابل شده درجای سردار عبدالغنی خان واقع اندرابی منزل گزید وسردار محمدابراهیم خان پسر امیر شیرعلیخان دربالاحصار متحصن گشته بقلعداری پرداخت وسردار عبدالرحمن خان اطراف بالاحصار را تنگ گرفته علم محاصره افراخت واعیان کابل کفهٔ میزان سردار عبدالرحمن خانرا گران دیده ازطریق اطاعت نزد سردار محمد اعظم خان شتافته ازسردار محمد ابراهیم خان روی دل برتافتند

(ذکر فتح قلعهٔ بالا حصار)

ذکر فتح بالا حصار

وچون نوروز از محاصره گذشت از جملهٔ بزرگان کابل که نزد سردار محمد اعظم خان شده بودند حافظ جی وسردار شاه دوله خان ومیرزا عبدالرزاق خان مستوفی دربالا حصار نزدسردار محمد ابراهیم خان رفته اورا باجنرال شیخ میرپیم نشان داده دروازهٔ بالاحصاررا بگشودند وجنرال شیخ میر نزدسردار محمد اعظم خان شده قبول اطاعت کرده سردار محمد ابراهیم خان درحرمسرای پدرش امیر شیرعلیخان درامده بازنان نشست وبالا حصار مفتوح شده سردار محمداعظم خان ازجای سردار عبدالغنی خان برخواسته داخل بالاحصار گشت وبدرب حرمسرا رفته سردار محمد ابراهیم خانرا تسلی و دلجوئی داده بیرون کشید بعد سردار عبدالرحمن خان سرتیپ سکندر خان را باپنج بیرق خاصه دار نزد عمش بمحافظت بالاحصار گماشته خود باتمامت سپاه از کنار دهمزنگ کوچ داده درمیدان سیاه سنگ فرود گردیده اقامه گزید وصدتن جدید نوکر نگاهداشته بزیر دست عبدالرحیم خان مقرر کرده تمام امورراً بوی سپرد ومیر محمد حسین خانرا نیز نوکر گرفته بنویسندگی او تعین کرد وچهل وپنج روز درانجا بسر برد

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت امیر سیرعلیخان ﴾

(از قندهار جانب کابل)

ذکر توجه امیر شیرعلی خان جانب کابل

واز جانب قندهار امیر شیر علیخان باهشت فوج پیادهٔ هشتصدی وتوپخانه وسردار شیر علیخان قندهاری وسردار میر افضل خان وسردار خوشدل خان و سوارهٔ ملکی روی بسوی کابل نهاد وسردار محمد افضل خان را همچنان نظر بند باخود برداشته راه برگرفت و سردار عبد الرحمن خان پس از توقف چهل وپنج روز درمیدان سیاه سنگ ازتوجه امیرشیر علیخان واقف گشته ثلث لشکرش را درکابل نزدعمش گذاشته خود بادوثلث دیگر وسردار محمد رفیق خان وسردار محمد اسمعیل خان وسردار محمد عزیز خان جرنیل شیخ میرزا درکابل گذاشته راه مدافعه برگرفت وبانه هزار تن مرد پیکار وسی ضرب توپ جلوی وقاطری رهسپار غزنین شد وخدای نظرخان وردک حاکم انجارا باایشیک اقاسی شیردل خان که از قندهار مراجعت کرده وخبر فتح کابل را شنیده درغزنین توقف کرده بود بمحاصره انداخت ویازده روز بعزم تسخیر غزنین بسر برده چون توپ بزرگ نداشت کاری نتوانست از پیش برد تا که امیر شیرعلیخان وارد قراباغ شده سردار عبدالرحمن خان آگاه گشت که امیر موصوف بالشکر بزرگی از پیادهٔ نظام وتوپخانه وسوار گشادهٔ قندهار وپشت رود وفراه وهرات که بچهل هزار تن منتهی میشود در قراباغ رسیده است وسردار عبدالرحمن خان نظر بقلت سپاه خویش هراسناک گشته باسردار محمدرفیق خان مشورت کرده ازعدم توانائی صلاح کارجست که ازدور غزنین برخیزد واورأی داد که اگر لشکر خائف نشته حمل برهزیمت نکنند صواب آنست که اطراف شهررا فرو گذاشته درموضع مستعدی امادهٔ جنگ شویم واو که برلشکرش اعتماد داشت پاسخ داد که فوجی تربیت وترتیب نکرده‌ام که بدل شده بخلاف من راهی بر گیرند پس ازدور غزنین دراوائل ماه ذی الحجه سال ۱۲۸۲ هزارو دوصدو هشتادو دوی هجری برخواسته ششصد سوار بسر راه اردوی امیرشیرعلیخان که واردمنزل (۱) اسپین ده شده‌بود گماشت که قفای لشکر

(۱) بلفظ افغانی سپید ده یعنی ده سفید

را مستحکم داشته باشند تا بآرامی راه برگرفته ازحملهٔ خصم ایمن باشند چنانچه درشب رهسپر شده از دهنهٔ شیر عبور نکرده بودند که ده هزار تن ازسواران قندهاری وهراتی وپشت رودی که امیرشیرعلیخان بعزم عقب گیری اردوی سردار عبدالرحمن خان که از کوچیدنش خبر نداشت گماشته بود که ازراه خفا اسپ رانده درقفای لشکر سردار موصوف کمین گزینند تاخودش باتمامت سپاه ازپیش وایشان ازقفا اردوی اورا در میان گرفته (۱) مستاصل سازند پانصد سوارهٔ مأمورهٔ سردار عبدالرحمن خان که آنفاً مذکور شد دوچار گشته درتاریکی شب بهم در آویختند وهم مأمورین سردار عبدالرحمن خان از کثرت سوار خصم وشعله ورشدن آتش حرب بوی خبر داده پای همت فشردند واو دوفوج پیاده ازراه معاونت سوارانش رجعت داد چنانچه درعین گیرودار بسروقت آنان رسیده دست بآلات جنگ بردند و سواران امیر شیر علیخان را هزیمت داده ده بیرق وسه نقاره بدست آورده اسلحهٔ کشتگانرا بغنیمت گرفته مظفر ومنصور ازعقب اردو راه برداشتند وبلشکر پیوسته بعد ازدهنهٔ شیر عبور کرده چون وارد منزل شش گاو شدند امیر شیر علیخان ده هزار سوار دیگر فرستاده ایشان ازسپاه سردار عبدالرحمن خان اثری ندیده مژده دادند که اوبالشکرش هزیمت یافته جانب کابل رفته است وامیرشیرعلیخان بنوید انجیرشلک شادیانه کرده سوار بسیاری بتعاقب گماشت که سردار عبدالرحمن خان را در هرجا که بیابند دستگیر کنند واو از منزل شش گاو برخواسته جنرال نصیرخانرا باعبدالرحیم خان پیش رولشکر قرار داده سردار محمد رفیق خانرا باجمعی ازسپاه جانب دست راست گماشته خود باچهار فوج پیاده ودوازده عراده توپ از (۲) ساقه راه برگرفته بود که سواران امیرشیر علیخان در رسید وسردار عبد الرحمن خان تنها اسپ شجاعت تاخته شش تن از ایشان را بضرب گلوله ازپا در آورد ولشکرش از مشاهدهٔ این جرأت آواز یاچهاریار بلند کرده روبجنگ نهادند ودرچنین حالت سردار شجاعت دثار یکفوج پیاده را در مغاکی امر ایستادن کرده فرمود که هروقت صدای توپ بالا شود ایشان نیز برخصم حمله کرده شلك تفنگ نمایند وخود بتأنی راه برگرفت تاکه سواران امیر شیر علیخان بعقبات مذکور راه نزدیك کردند آنگاه سردار عبدالرحمن خان هردوازده توپی را که همراه داشت بروی کار آورده ایشانرا هدف گلولهٔ توپ ساخت وفوج پیادهٔ مزبورنیز از کمین گاه برخواسته دست بآلات حرب بردند وبیك حمله قریب هزار تن آدم واسپرا بخاك هلاك انداخته بقیة السیف پشت بجنگ دادند وازگلوله رس توپ دور رفته چپ وراست تردد همیکردند تاکه بازفرصت یافته سه صد سوار ازدیگران جدا شده بردنبالهٔ اردوی سردار عبدالرحمن خان تاختند واو ایشانرا هدف گلولهٔ توپ ساخته هزار سوار برگماشت که تاخته همه را دستگیر سازند وهم یکفوج پیاده را صف بسته امر ایستادن کرد که مبادا همه سواران خصم ازراه معاونت آن سه صد سوار پیش بافوج پیاده بمدافعه گرایند و سواران سردار عالی تبار یکصد و پنجاه تن از سواران مذکوره را دستگیر کرده نزد او آوردند وماقی ازراه فرار بیارانشان پیوستند واواسیرانرا منت اطلاق بر ذمت نهاده رخصت داد وایشان بهمراهان خود پیوسته داستانی ازرشادت سپاه ومدارای سردار عبدالرحمن خان بپای بردند بعد همه ایشان ازترکتاز بازمانده روی بسوی قلاع مردم وردك نهادند ومردم مذکور ازدرآمدن بقلاع خود ایشانرا مانع گردیده باهم در آویختند وصد تن از مردم وردك را بکشتند و سرهای کشتگان را باخود نزد امیر شیر علیخان برده منسوب بلشکر سردار عبدالرحمن خان نمودند واز قفای ایشان اقربای کشتگان ازراه دادخواهی نزد امیر شیر علیخان رفته همه را از اظهاریکه کرده بودند خجل ومنفعل ساختند و سرهای کشتگانرا باز پس آورده دیگرباز خواستی نشد بعد امیر شیرعلیخان از اسپین ده کوچیده درغزنین وسردار عبدالرحمن خان درهفت آسیا فرود آمده بعد سردار نیکو اطوار واردسید آباد شده درمواضع مستعده سنگرهای سدید برافراخته آهنگ جنگ استوار نشست وامیر شیر علیخان چهار روز درغزنین درنگ کرده سردار فتح محمد خان وسردار یحیی خان را که در جلال آباد بودند فرمان فرستاده آگهی داد که باچهارفوج پیاده که همراه دارند وعصمت الله خان وارسلاح خان ومردم الوسی جلال آباد ونواحی آن روی بسوی کابل نهند تااز دو جانب خصم را در میان گرفته برمرام فائق آیند وروز پنجم سردار محمد افضل خانرا باسردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان

(۱) مستاصل از بیخ برکنده

(۲) ساقه فوج پسینه و آخرین

درغزنین نزد سردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان وسردار شهنواز خان وسردار سکندر خان پسران سردار سلطان احمد خان که سابق از هرات آورده ودر آنجا محبوس بودند گذاشته خود باسپاه واهالی برگرفت ودر وقت حرکتش سردار محمد افضلخان کس نزداو فرستاده پیام داد که سردار میر افضل خان ونائب سلطان خان انگی زائی را باچند دیگر که مجرب ومعتمد باشند نزد اوفرستد تاسخنی بدیشان گفته ودرنزد او بازداشته شود واوایشانرا روانه داشته وی در معرض بیان آورد که اگرچه امیر شیر علیخان سخن مراحل رغرض کرده بگوش قبول جا نخواهد داد باری ازطریق اتمام حجت باو بگوئید که روا ندارد که خون مسلمانان ریخته شود ودشمنی درین خاندان شاهی پایدار وجاوید ماند زیرا که سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان چندی آوارهٔ وطن شده یکی در راولپندی ودیگری دربخارا گرفتار محن بوده که گویا تن بمرگ داده یادوطن کرده اندوهزاربار مرگرا بزندگی ترجیح داده دادرزم خواهند داد پس صواب آنست که مرارها ورخصت دهد که رفته ایشانرا جانب ترکستان رجعت دهم وبدانجا رفته بقرار سابق روز بسر برم وراه اطاعت بپیرم وامیر شیر علیخان سخنان اورا نپذیرفته فرمود که اگرقبول این امر کنم تمامت مردم حمل برهراس وبیم کرده اطاعت نکنند وتاآنوقت دست ازجنگ باز ندارم که ایشانرا از رود جیحون نگذرانم بعد اریکهٔ امارت را تفویض کرده خود راه گنا می برگیرم وحالا همچنانکه هستید نظربند باشید

ذکر توجه سردار فتح محمد خان جانب کابل

﴿ ذکر حرکت کردن سردار فتح محمد خان ﴾

(وسردار یحیی خان ازجلال آباد جانب کابل)

وسردار فتح محمد خان بمجرد وصول فرمان امیر شیر علیخان از جلال آباد باسردار یحیی خان وسردار زکریا خان ومیر آخور احمد خان وعصمت الله خان وار سلاح خان وشاه مرد خان حاکم آنجا وسید محمود خان کنری ولشکر شاپان وجنرال میر حیدر خان وجنرال ولوخان روی بسوی کابل نهاد وسردار محمد اعظم خان که درکابل بود ازتوجه او آگاه گشته سرفراز خان بابکر خیل را امر کرد که درموضع دوآبه رفته مردم الوسی را بمدافعه برانگیزد تاسردار فتح محمد خان را گرفتار پیکار نموده از آمدن کابلش بازدارند واز قفای او سردار محمد یوسف خان را نیز که ازجلال آباد آمده مورد اشفاق سردار محمد اعظم خان شده بود بادویست پیاده ساخلو وملك شیرگل خان مأمور کرده ازطرف سردار فتح محمد خان خودرا آسوده خاطر ساخت وبخواهش سردار عبدالرحمن خان که مکتوبت فرستاده اورا بامداد خویش طلبید ازکابل روی باردوی او نهاد وقبل ازپیوستن بلشکرگاه سردار عبدالرحمن خان چون مردم وردك را روی دل جانب امیر شیرعلی خان بود علوفه را ازسپاه سردار والا تبار بازداشته اوقریه انخی را در روزیکه امیر مذکور درمنزل هفت آسیا فرودکش کرد تاخته علوفه بیست روزه برای سپاه خویش آماده کرده باستحکام سنگرومواضع مستعده پرداخت .

سید آباد

﴿ ذکر محاربه سید آباد ﴾

(و مغلوب شدن اعلیحضرت امیر شیرعلی خان)

واز انسوی امیر شیرعلی خان درروز سوم حرکت کردنش از غزنین بمقابل لشکرگاه وسنگر های سردار عبدالرحمن خان فرود آمده روز را جانبین بگشاد دادن توپ بشام رسانیدند وامیر شیرعلی خان درشب نیاسوده سردار شیرعلی خان قندهاری را باهشت فوج پیاده وچند ضرب توپ جانب راست لشکرگاه سردار عبدالرحمن خان تعین کرده با او قرار داد که دراول طلوع صبح خودرا درحربگاه رسانیده مترصد حمله اوباشد که بمجرد یورش آوردن خودش ازپیش روی سنگر های سردار عبدالرحمن خان واو ازجانب راست حمله کرده کاررا یکسره کنند چنانچه خود امیر شیرعلی خان ازجانب مقابل بالشکرراه برگرفته دروقت سپیدهٔ صبح بنزدیك سنگر سردار شجاعت دثار رسید وباحتمال اینکه سردار شیرعلی خان درجانب راست سنگر رسیده خواهد بودبدون درنگ آهنگ

یورش کرده حمله نمود لما هنوز سردار شیرعلی خان وارد نگشته بلکه در خواب بود که نائرهٔ حرب شعله‌ور کردیده از کثرت باریدن کلوله توپ وتفنگ وگرمی هنگامهٔ جنگ دوهزار تن ازسپاه سردار عبدالرحمن خان وهفت هزار ازلشکر امیرشیرعلی خان کشته وزخمدار شده ازنامداران ایشیک آقاسی امیر جان برادر ایشیک آقاسی شیردلخان مقتول وسردار سیف‌الله خان بن امیرکبیر مجروح وازان زخم بیروح کردیده غلام‌حسن خان افشار وایشیک آقاسی شیردلخان زخم برداشته دستگیر نیز کشت وسردار میرافضل خان زخم خفیف یافته رو از جنگ برتافتند وامیر شیرعلی خان باتمامت سپاهش پشت به پیکار داده روبفرار نهاد واین وقت سردار شیرعلی خان که شب را بخواب بسر برده بود وارد موضعیکه امیر شیرعلی خانش فرموده بود شده حال را دیگر کون مشاهده کرد ومتحیرانه بایستاد وهمدرین حال سردار محمداعظم خان که ازکابل راه معاونت برگرفته بوقت اشتعال نائرهٔ قتال نزدیک سنگر شده ازپشتهٔ نظارهٔ محاربه میکرد داخل اردوی منصورهٔ سردار عبدالرحمن خان شده ازحصول فتح باهم ملاقات خوش بختانه کردند بعد چندتن ازبزرگان اردو را نزد سردار شیرعلی خان که حیرت زده ایستاده بود فرستاده اورا باسردار مدد خان وغیره اعیان نظامی وملکی که همراهش بودند پیام دادند که ازعزم واراده خود ایشان را آگاه نمایند زیرا که امیر شیرعلیخان را منهزم دیده اگر ازراه اطاعت پیش آیند همانا مورد الطاف خواهند بود واگر مصاف دهند وبراه خویش پیش گیرند هم مختارند وایشان اطمینان خاطر خواسته وتسلی یافته حاضر خدمت شدند وسردار محمداعظم خان باسردار عبدالرحمن خان همه را دلجوئی داده ازسپاهیکه همراه داشتند پرسیدند که طریق ملازمت سپارند یار وبجانب دیار خویش آرند وایشان چون همه ازقندهار بودند رفتن را اختیار کرده اسلحه بگذاشتند وهر واحدی بتجروبیه نقد از خوان احسان سردار عبدالرحمن خان خرج راه یافته جانب قندهار شتافتند واز قفای آنان بزرگانیرا که ازراه اطاعت آمده بودند نیز رخصت قندهار کردند واز انجمله میرعلم خان هوتکی و مردان خان نور زائی وحاجی اخبار خان شیر زائی بار کزائی ومحمد سرور خان شیر زائی ملازمت سردار عبد الرحمن خان اختیار کردند ودو هزار سوار که باسردار عبدالرحمن خان از عقب امیر شیر علی خان ایلغار کرده بودند وهنوز ایشان بدوواو بغزنین نرسیده بودند که خبر فتح سردار عبدالرحمن خان سمر گشته زندان بانان باسردار شهنواز خان وسردار سکندرخان وسردار محمد عمرخان وسردار محمدسرورخان که محبوس بودند خبر یافته بسردار محمد افضل‌خان مژده وتبریک فتح دادند واززندانش بیرون کشیده درمحکمهٔ غزنین برنشانیدند وخدای نظر خان وردک حاکم آنجا اوبکر خدمهٔ امیر شیر علی‌خان که درغزنین بودند نزداو بپای خدمت ایستادند بعد امیرشیرعلیخان باسواران هزیمت یافته‌ائی بعزم داخل شدن واقامت جستن درغزنین دررسیده شهربانانش مانع گشته بضرب کاوله تفنگ راندند واو مایوسانه در قندهاررفت وغزنین وکابل وترکستان ازضرب تیغ سردار عبدالرحمن خان بتصرف سردار محمدافضل خان بدنیکو اخترش درامده سواران متعاقبه وارد غزنین کردیده شرف دست بوس ازسردار محمدافضل خان حاصل کردندودرخلال فتح وبست وکشودمذ کور سردار محمد یوسف خان که براه انسداد راه سردارفتح محمدخان از کابل باسردار محمد اعظم خان درموضع دوآبه رفته بودتاب مقاومت درخودندیده بصواب دیدملک شیرکل‌خان از تیزین بکابل مراجعت کرد وپس ازمعاودت او سرداراحمد خان وسردار محمد عمر خان وسردار محمدحسن خان پسران امیر کبیرخلد آشیان باسه فوج پیاده نظام وچند بیرق خاصه دار بعوض او از کابل راه مدافعهٔ سردار فتح محمد خان بر گرفتند ودر کنار پل بگرامی واقع سه کروهی شهر فرو کش کرده استوار نشستند تا که سردار فتح محمد خان وارد خورد کابل شده از شکست امیر شیر علیخان آگاه کشت وافواج نظام را از خوف اینکه مبادا اورا گرفته بادست بسته بسردار احمدخان سپارند مامور تنگ خورد کابل کرده خود باسردار یحیی خان وسردار زکریا خان وعصمت‌الله خان وارسلاح خان ومیرآخور احمدخان وسوار وپیادهٔ مردم الوسی جلال آباد مراجعت کرده در موضع حصارک اقامه گزید وازانجا نیزتاب نیاورده درجلال آباد رفت ومقارن‌انحال سردار ولی محمد خان وسردار محمد اسلم‌خان وسردار محمد یوسف خان از کابل بعزم همراهی برادران ایشان که در بگرامی اقامت داشتند بیرون شده در کنار

پل لیکه خبر یافتند که سردار فتح محمد خان ازراه فرار در جلال آباد رفته لشکر نظامش درابن تنگی خورد کابل گذاشته است وانکاه که وارد بگرامی شدند باتفاق هم کس نزد سپاه بازماندهٔ اوفرستاده نزد خویش طلبیدند وایشان پس از تسلی یافتن حاضر آمده دوازده ضرب توپیرا که باخود داشتند سپردند وباهم داخل کابل شدند وسردار عبد الرحمن خان مژدهٔ فتح را بوالد ماجدش معروض داشته در طی آن استدعای تشرفیابی حضور پدرش را نموده او ازحرکتش منع فرموده فرمان کرد که سرگرم مهام لشکر ونظامش بوده اوامر نزد خویش رسیده داند چنانچه چهار روز اردوی او مشغول تاراج نمودن بنه وآغروق لشکر شکست یافتهٔ امیر شیر علیخان بودند وروز پنجم سردار محمد افضل خان احمد جان آخندزادهٔ اندریرا بحکومت غزنین گماشته خود باسردارانیکه باوی محبوس بودند وغیره از غزنین رو بکابل نهاد ودر عرض راه سردار شیر علیخان قندهاری وسردار مدد خان وغیره اعیان وبزرگان سپاه امیر شیر علیخان که ازسردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان چنانچه مرقوم گشت رخصت قندهار یافته رهسپار آندیار بودند بعز رکاب بوس معزز گشته او همه را باز گردانیده بقسم نظر بند باخود برداشته وارد سید آباد شد و سردار محمد اعظم خان باسردار عبد الرحمن خان وتمامت سپاه بپذیره اش کرده در معسکر فرود آوردندوبعد از احوال پرسی ودست بوسی سردار عبدالرحمن خان از پدر نیکو اخترش اجازت طلبید که باسپاه کینه خواه از قفای امیر شیر علیخان راه بر گرفته تا از قندهار وهرات بیرون نکشد وخارج از مملکتش نماید باز نایستد وپدرش قبول این معنی کرده سردار محمد اعظم خان مانع گردیده معطل بوقت دیگر گذاشت بعد از سید آباد رو بکابل نهاده چون وارد چشمهٔ چنغر شدند سردار ولیمحمد خان وسردار محمد حسن خان وسردار احمد خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد یوسف خان بازرگان شهر کابل ازراه پذیره وارد آنجا شده شرف دست بوس وملاقات حاصل کردند وروز دیگر تمامت سپاه ومردم سکنهٔ شهر در میدان کنار ده مزنگ صفوف پذیره آراسته شکر پرتو وصول ومراسم استقبال بتقدیم رسانیده دربالا حصارش فرود آوردندوهم دربدو اینسال میان سردار فیض محمد خان وناظر حیدر خان وجنرال علی عسکر خان در باب حکومت تختهٔ پل مناقشه روی داده ایشان از بدسلوکی سردار مذکور بعرض سردار عبدالرحمن‌خان که هنوز در بامیان بود رسانیده او بتصور اینکه مبادا فتنهٔ در ترکستان حادث شود هردوتن‌را نزد خود طلبید چنانچه در موضع مذکور بعز رکاب بوس رسیده در همهٔ حوادث مسطور حاضرخدمت بودند

﴿ وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد وسه هجری ﴾

(وذکر جلوس اعلیحضرت امیر محمد افضل خان برتخت امارت افغانستان)

ذکر جلوس اعلیحضرت امیرمحمدافضل خان برتخت امارت افغانستان وقائع سنه ۱۲۸۳ هجری

چون تمامت سرداران فیروزی نشان بقراریکه آنفاً رقمزد کلک بیان گشت داخل‌بالاحصار شدند سامان جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت امیرمحمد افضل خانرا ساز کرده درروزجمعه اوایل ماه‌محرم سال ۱۲۸۳ هزار ودویست وهشتاد وسه هجری او را برتخت امارت جلوس دادند و اعیان واشراف شهر واطراف در مسجد جامع انجمن شده عقد بیعت واطاعت بستند واسمش را برزبر منبر تالی نام طبع تابعین در خطبه قرائت کرده درهم ودینار را باسم سعادت رسمش منقش ومروج ساختند بعد خودش بنظم ونسق امور مملکت وبازپرس احوال نزدیک ودور سپاه ورعیت پرداخته بزرگان را علی قدر مراتبهم بنواخت وازانجمله سردار محمد اسحق خان بن سردار محمد اعظم خان را بحکومت کوهستان وسردار نصر الله خان برادر نواب محمد زمانخان را بحکومت جلال آباد وسردار محمد یوسف خان را بحکومت کابل سرافراز ساخت وحکومت هزاره جات را بسردار سکندر خان بن سردار سلطان احمد خان مرحوم تفویض فرموده سعدالدین خان بن قاضی عبد الرحمن خان قاضی القضاة را از عطای منصب خانعلومی مفتخر کردانید وامور دفتر ودیوان را بمیرزا احمد خان کشمیری مرجوع ومحول نموده خودبمهام سلطنت مواظب گشت واینوقت ملاعزیز ده افغانی وملامیر آفتاب کابلی دفتی را که درباب منصب خانعلومی وتولیت اوقاف چنانچه از پیش رقم گشت از سردار محمد اعظم خان برای خود حاصل کرده بودند شرفیاب

حضور شده از ملاحظهٔ اعلیحضرتش گذرانیده استدعای هردو امر مذکور را کردند واو فرمود که هر کس قوم خودرا از منصب قضا معزول ودیگررا منصوب نخواهم فرمود ورقرا از هرکه حاصل کرده اید نزداو برده استدعای مطلب کنید ومقارن اینحال منشور استمالت بنام سردار فتح محمدخان شرف صدور یافته طلب حضور شد واو آمدنش رابلیت ولعل معطل کرده ازراه حیله عذرها بپایهٔ سریر سلطنت معروض داشت وامیر محمد افضل خان ازعرض او بفراست دانست که ازراه اطاعت پیش نمیآید لاجرم تصمیم عزم کرد که لشکر جانب جلال آباد گسیل فرموده اورا تنبیه وتهدید نماید واو ازین عزم وارادهٔ امیر محمدافضل خان آگاه گشته راه اطاعت جانب کابل برگرفت و ازحدود حصارك ازراه انقیاد منحرف شده درقندهار نزدعمش امیرشیر علیخان رفت ودرآنجا مقدم خدمتِ او گشت .

ذکر محبوس شدن سردار ولی محمدخان

﴿ذکر فتنه جوئی سردار ولی محمد خان﴾

﴿و محبوس شدن او﴾

ومقارن اینحال سردار ولی محمد خان که خودرا درامور سلطنت شریك وانباز می پنداشت بفوج وتنخواهیکه از جانب سلطنت برای اومقرر ومشخص گشت قناعت نکرده خواست که فتنه برانگیخته شورش آغاز کند چنانچه باسردار محمداسلم خان وسردار شهنواز خان وسردار جلال الدین خان وسردار محمدرفیق خان که باهم سردوستی می جنبانیدند کنکاش کرده بصوابدید آنان روزی همه را درقلعهٔ خود در بیرون شهر بمهمانی دعوت کرد ودرقلعهٔ خود انجمنی آراسته باایشان قرار داد که بعضی جانب جلال آباد وبرخی طرف دیگربلاد رفته مردم را بروی امیرمحمد افضل خان برانگیزانند بعد سردار فیض محمد خان را خبردهند که اوازسوی ترکستان وایشان ازدیگرجوانب روی بکابل نهاده امیر محمدافضل خان را ازتخت سلطنت فرود کرده زمام مهام امارت را خود متصرف شویم وازین مواضعه (۱) سردار شهنواز خان بامیر محمدافضل خان خبرداده او سردار ولی محمد خان را محبوس فرمود وسردار جلال الدین خان جانب شنوار فرار کرده ازدیگر اینکه بااو همداستان بودند تغافل نموده هیچیك را چیزی نگفت تا که ازجمله سردار محمدرفیق خان را نیز بخطاهای دیگر بکشت چنانچه وی ظاهر و آشکارا مصدر اوضاع خلاف شده ازسرداران وبزرگان کابل عهدنامه ها گرفته درقندهار نزدامیرشیرعلی خان پی‌درپی ارسال میداشت وباسید محمود خان کنری که نمك پروردهٔ قدیمی وزیر محمداکبر خان مرحوم ودامادِ او بود وروی دل جانب امیرشیرعلی خان داشت شب وروز مصاحب ودرصدد مخالفت میبود وعلاوه برهمه مکتوبی برای شهزاده شاه پور بن شاه شجاع الملك مرحوم مرقوم ومرسول کرد که اگر بامن متحد شوی پادشاه کابلت کنم واو عظیم گل نام را از راه خفا جهت انعقاد رشتهٔ اتحاد نزد سردار محمد رفیق خان فرستاد وازهمهٔ این خطاهای او سردار محمداعظم خان خبر یافته چون عظیم گل مذکور وارد ماماخیل جلال آباد شده بود کس فرستاد که اورا گرفته درکابل آرد واو آگاه گشته فرار کرد وبدست نیفتاد وامیر محمدافضل خان بمکافات کردارهای مذکورهٔ اودربالاحصارش نزد خویش طلبیده امربقتلش کرد وریسمان ابریشمین بگردنش انداخته بافشردن گلو هلاك ساخت وجسدش را بخندق بالاحصار انداخته بعد کسانش اورا دفن کردند وپس ازقتل او سردار محمداسلم خانرا نیز محبوس فرموده خودرا ازفتنه ایمن کرد —

(۱) مواضعه باهم دیگر در امری قرار نهادن

ذکر لشکر کشیدن امیر شیر علیخان

(ذکر لشکر کشیدن امیرشیرعلیخان)

(بعزم استرداد کابل وهزیمتش ازقلات)

ودرخلال احوال مذکوره امیر شیرعلیخان ازراه هزیمت که داخل قندهار شده بود تهیهٔ لشکر وساز سفر کرده عازم کابل شد وامیر محمدافضلخان پیشتر ازراه برگرفتن او ازعزمش آگاه گشته سردار عبدالرحمن خانرا بادوازده هزار مرد پیکار ازکابل برای سدراه امیر شیرعلیخان مأمور باقامهٔ سرچشمهٔ مقر کرد ونیز امر کرد که یکماه درغزنین درنگ کند تاسردار محمداعظم خان اسباب سفر آماده کرده ازقفا دررسد بعد باهم رهسپار گشته سرچشمهٔ مقررا لشکرگاه قرار دهند چنانچه وی بالشکرش درغزنین توقف کرده امیر محمدافضلخان پس

ازراه برگرفتن اوسردار محمدیوسف خانرا ازعرض وخواهش خودش به کارخانه جات ومیگزین مقرر فرموده سردار احمدخانرا بعوض اوبحاکمی کابل مأمورنمود وفرمان طلب بسردار فیض محمدخان فرستاده به کابلش طلبید واو ازحکم پادشاهی سرباز زده سردار محمدسرورخان بن سردار محمداعظم خان باسردار محمدسلیمان خان بن شاه دوله خان وسردار نظر محمدخان بن سردار امیرمحمد خان وسردار محمدسرورخان بن سردار محمدعثمانخان ونائب غلام احمدخان وجنرال امرالله خان وغلام علیخان بن ناظر عبدالوهاب خان وهفت فوج پیاده وسه هزارسوارکشاده که مجموع هشت هزار تن مرد پیکار میشدند مأمور ترکستان گردیده ازکابل راه تنبیه وتهدید سردار فیض محمد خان که دراینوقت بمحال قطغن باامیرجهاندار شاه مشغول کارزار بود برگرفتند وسردار فیض محمد خان آگاه گشته روی مدافعه بسر راه سردار محمد سرور خان نهاد ولشکر کابل از راه بامیان وارد دو آب شاه پسند شده سه فوج پیاده وچند ضرب توپ بسالاری جنرال امرالله خان وغلام علی خان بامر سردار محمد سرور خان از انجا پیشتر از دیگر لشکر مأمور بنزول آب کلی شدند ودر انجا جای گزیدند وسردار فیض محمد خان ازگرد راه دررسیده باهم درآویختند وسپاه کابل ناتوان شده خودرا بسردار فیض محمد خان تسلیم کردند ودرین جنگ غلام علی خان مقتول ونائب غلام احمد خان نخست دستگیر بعد بامر سردار فیض محمد خان کشته گشت بعد سردار فیض محمد خان سپاه سلام کردگی سردار محمد سرور خان را باخود برداشته جانب بلخ مراجعت کرد وازوی هیچ اندیشهٔ بدل راه نداد وازصدوراینواقعه سردار محمد سرور خان خوفناك گردیده ازدوآب شاه پسند بابقیهٔ لشکرش مراجعت کرده در موضع مدر اقامت گزید وامیر محمد افضل خان آگاه گشته یکفوج پیادهٔ دیگر بسر کردگی جنرال شیخ میر از کابل بمعاونت او روانهٔ مدر فرمود واز جانب دیگر سردار عبدالرحمن خان بعد ازتوقف بیست روز درغزنین از عرض سردار محمد عمر خان حاکم مقر وسردار محمد اسمعیل خان که بادوفوج پیادهٔ وچهار ضرب توپ و سوارهٔ خودش مقدمة الجیش مأمور شده درآنجا اقامت داشت آگاه گشت که امیر شیر علیخان بالشکر شایان وارد قلات شد وازین معامله پدرخجسته اخترش را آگهی داده معروض داشت که اگر سردار محمد اعظم خان سامان سفرش را سازنکرده معطل باشد چون زیاده برسه هزار سوار همراه ندارد باکی ازحرکت نکردنش نیست اما سواران قزلباشیه وغیره را که ازرهسپردن بازداشته است میباید روانهٔ غزنین شوند زیرا که سوار بسیار بکار است واز سوارهٔ ملکی ونظامی زیاده برچهار هزار بامن نیست اینرا مرقوم ومرسول داشته خود از غزنین رهسپار سرچشمهٔ مقر شد که مبادا امیر شیرعلیخان از قلات تجاوز کند ودوازده روز درسرچشمهٔ مقر توقف کرده امیر شیرعلیخان بروج وبارهٔ قلعهٔ قلات را از خوف حملهٔ او استحکام داد وسنگر های بسیار دراطراف حصار برافراخت بعد سردار فتح محمد خانرا باشاه پسند خان وده هزار سوار مأمور کرد که دواب ومواشی اردوی سردار عبدالرحمن خان را از اطراف لشکر گاهش تاخته اورا در اضطراب اندازند وایشان بفاصلهٔ سه فرسنگی چشمهٔ سنگ رسیده کمین گزیدند وسردار عبدالرحمن خان نیزازسرچشمهٔ مقر برخواسته یکمنزل پیشترفرو کش کرد وبعضی ازسواران سردارفتح محمدخانرا که دراطراف لشکرگاه تردد داشتند دیده جاسوس برگماشت که کمین گاه ایشانرامعلوم نماید تا گوشمالی بسزاداده شوند وپس ازمعلوم کردن جای ایشان عبدالرحیم خان وجنرال نصیرخانرا باهزارسوار نظامی وهزارسوار کشادهٔ درانی ودوفوج پیاده وشش عراده توپ جلوی در هنگام نماز شام بعزم شبیخون از لشکر گاه بیرون فرستاد چنانچه در حالتیکه سردار فتح محمد خان باسوارانش بخواب غفلت بودند ایشان حمله کرده بضرب گلولهٔ توپ وتفنگ از کمینگاه همهرا برداشته هزیمت دادند وسه صد تن رابخاك هلاك افگنده هزار تن را دستگیر کردند وازکشتگان سردار عبدالرحمن خان یکتن بایکسوار که ازهمه پیشترداخل قرارگاه سواران خصم شده بودکشته گشته دیگر هیچیك را آسیب نرسیده بااسیران مظفر ومنصور مراجعت کردند وسردار عبدالرحمن خان اسیران را روانهٔ غزنین فرموده دوازده روز در آنجا درنگ نمود واز جانب امیر شیر علیخان دیگر خدشهٔ ندیده پس ازوصول سردار محمد اعظم خان که ازعقبش اوبرگرفته بود بصوابدید او قلات را فروگذاشته راه ارغستان را جانب قندهار اختیار کردند ودر روز دوم از حرکت بمحاذی

قلات در دامنهٔ کوهیکه مابین ایشان وقلات حائل بود فرود شدند وامیر شیر علیخان آگاه گشته سردار فتح محمد خانرا باسردار سکندر خان که از حضور امیر محمد افضل خان مأمور حکومت هزاره جات شده وازراه کافر نعمتی درقندهار نزد اورفته بود بایازده هزار سوار ازقفای ایشان تعیین کرد وسردار محمد اعظم خان باسردار عبدالرحمن خان روز دیگر ازجائیکه فرود شده بودند کوچ کرده روبمنزل دیوارک نهادند ودروقت راه پیمودن سردار عبدالرحمن خان ازراه بیرون درجنب اردوجای راه نوردیدن اختیار کرد وعبدالرحیم خان وجنرال نصیر خانرا باچند تن دیگر ازافسران وجمی از پیاده وسوار پیشرو لشکر قرار داده امر کرد که بفاصلهٔ هزار وپنجصد کام پیش رفته بایستند وتا که خودش ازپهلووارد وازمیان بدیشان نزدیك نشوندراهٔ نه پمایند وتافرودگاه بهمین منوال ره نورد باشند تا اگرسواران امیر شیر علیخان در رسیده حمله کنند خودش ازپهلوایشان ازپیش روساز مدافعه نمایند وچون نزدیك منزل شدند سردار عبدالرحمن خان بادویست سوار ودوضرب توب عنان باز کشیده درعقب اردو در آمد ودیگرانرا امرپیش رفتن فرمود وتا که تمامت سپاه وارد منزل شده فروکش کرد سردار عبدالرحمن خان درعقب از اسب فرود شده چای همی نوشید که ناگهان چند سوار ازدور پدیدار گشت واو دویست سواریرا که همراه داشت پنج پنج بهرپشته ومواضع مستعده مأمور کرده فرمود که ازهرپنج سوار یکی فراز شده پس از لحظه فرود ودیگری برشده هبوط نماید وچهار دیگر درخفا ایستاده باشند کهسوان مخالف کان سوار بسیار کرده حملهرا دشوار دانندوهم درارد وسواری را فرستاده کمك طلبید وعبدالرحیم خان وجنرال نصیر خانرا خبرداده امر کرد که سواران خودم بوزبر پشتها درنظر شما ازاردوی امیرشیر علیخان می نماید زنهار دردل اندیشهٔ راه نداده باسواره وپیاده وتوپخانه آسوده حال جانب من آئید که کروه مخالف از آمدن شما واقف نشوند که قبل ازوصول شما ندانند که درین وادی کسی درنزد من نیست وابنوقت تمامت سواران مخالف نمودار کشته راه بسردار عبدالرحمن خان نزدیك کردند وهمراهان او خائف کشته عرض و استدعا نمودند که مبادا سوار شده جانب اردو راه برگرفت که ضائع نشویم امااودرنك را بهترازحرکت دانسته خواهش همراهانشرا رد کرد وسواران خصم بفاصلهٔ کلوله رس توپ رسیده ایستادندتاکه کمك ازاردورسیده کروه مخالف را یقین حاصل شد که لشکری تاکنون درنجا نبوده پس برهردو توپیکه باسردار عبدالرحمن خان ومقدار هزارکام ازخودش دور بودند حمله کردند واو بعزم مدافعه سوار اسپ شده دلیرانه بایستاد وتوپچیان سه چهار کلولهٔ توپ جانب یورشیان رها داده ایشان روی برتافتند تاکه توپچیان خودرا زبون پنداشته هردوتوپ را بگذاشتند وسوار اسپان توپ شده خودرا بسردار عبدالرحمن خان رسانیدند وآنان بتوپ رسیده دوتن توپچی را که درزیر توپ در آمده بودند یکیرا کشته ویکیرا مجروح نموده هردوتوپرا متصرف شدند وبکش کردن آنها پرداختند ودرینحال عبدالرحیم خان وجنرال نصیر خان کهباهمراهان ایشان ازراه امداد رسیده وازسرعت راه پیمودن بسی تشنه شده بودند سردار عبدالرحمن خان همه را ازراوبها که باخود داشتند امر آشامیدن آب کرده پس ازسیراب کشتن دوفوج پیاده را ازافواج ماتحت عبدالرحیم خان بایکتن کرنیل ودوفوج پیاده دیگر ازغیره افواج ازراه خفا جانب سواران خصم که بکش کردن هردوتوپ مشغول بودند گماشت چنانچه نزدیك آنان شده دفعهٔ ایشانرا هدف کلولهٔ توپ وتفنك ساختند وبیست وپنج تن آدم وهزار راس اسپ دراطراف توپ بخاك هلاك انداختند وماقی توپهارا که متصرف شده بودند فرو گذاشته راه فرار جانب قلات برداشتند وسردار عبدالرحمن خان باسپاه خویش راه تعاقب پیش گرفته تافراز کوه طبق سر وقلعهٔ خالا ایلغار کرد وبرزبر پشتها صفها آراسته سواد لشکر وتوپخانه اشرا بسپاه امیر شیرعلیخان که دراندرون وبیرون قلعهٔ قلات جاداشتند نشان داده ایشان نیزازخوف اینکه برقلعه وسنکر یورش خواهد برد بسنکرها پس ازرسیدن شکست یافتکان استوار ایستادند وسردار عبدالرحمن خان بادوازده فوج پیاده ودوهزار سوار نظام وهزار سوار کشاده ازصدم درانی تاوقت تاریکی شب همچنان صفوف آراسته بایستاد بعد جانب لشکر گاهش مراجعت کرده سوار رادوحصه نموده بساقه بداشت وامر کرد که حصهٔ ایستاده حصهٔ دیگر بقدر هزار کام راه پیموده باز ایستد تاحصهٔ اولین راه بر گرفته هزار کام پیشتر رفته بدینمنوال رهسپار باشند و افواج پیاده را باتوپخانه پیش رو راه رفتن فرمود ودرهنکام سحروارد معسکرشد وچون از کثرت باران همهٔ احوال

واثقال ایشان ترکشته بود دوروز مکث کرده بعد رهنورد دیار قندهار کردید وامیرشیرعلیخان نیز ازقلات روی مراجعت بسوی قندهار نهاده جانبین کاهی چهارهزار وکاهی ششهزارکام ازهم دور پهلوبپهلو راه پیموده یکدیگررا گزند نمیرسانیدند تا که روز پنجم هرکدام بمقامی فرودشده سپاه امیرشیرعلیخان نشانهای تمامرسیدن اردورا نصب نموده سردار عبدالرحمن خان بنه و آغروقرا فرودشدن نگذاشته امرراه پیمودن کرد واندکی ازلشکرشرا درمحل احراز بداشت وباقی تمامت سپاهرا عقب جبال وتلال حکم کمین کزیدن کرد وعبدالرحیم خانرا باده فوج پیادهٔ نظام ودهبیرق خاصه دار درمغاکهای مقابل اردوی امیرشیرعلیخان مخفی بداشت ودروقت ظهر این روزباآنکه امیرشیرعلیخان ارادهٔ جنك نداشت از تجتر سردار عبدالرحمن خان وسپاهش دلتنك شده آهنك محاربه کرد وهمهٔ لشکرشرا امریورش نمود که باجمی اندك ازسپاه سردار عبدالرحمن خان که صف آراسته ایستاده بودند درآویزند چنانچه بمجرد حمله کردن آتش حرب شعله ورکشته آلات ضرب بکار افتاد ودرعین گیرودار سپاهیکه ازسردار عبدالرحمن خان کمین گزیده بودند بامراو بر خواسته بمحاربه گرائیدند وازطرف راست عبد الرحیم خان وجنرال نصیر خان که درپشت پشتها پنهان بود بتاختند واز مشاهدهٔ اینحالت سپاه امیرشیر علیخان خودرا گرفتارچهارموجهٔ بحرهلاك دیده پشت بحرب داده روبهزیمت نهادند وبا امیرشیر علیخان ازراه فرار داخل قندهار شدند وهمهٔ احمال واثقال اردو باخیام وسی وپنج ضرب توپ همه بدست سردار عبدالرحمن خان ولشکرش افتاد واین فتح درروز نهم ماه رمضان سال ۱۲۸۳ هزار ودویست وهشتاد وسه هجری نصیب وی کشت واز حربکاه مظفراً رو بلشکرکاه که سهفرسنك مسافت داشت نهاد وپس ازنصف شب بمعسکرخویش رسیدهامیرشیرعلیخان درقندهار نیزاقامت نتوانسته درهرات نزد سردار محمد یعقوب خان پسرش رفت وسردار محمد اعظم خان با سردار عبد الرحمن خان بپائی داخل قندهارشده بارسفربکشودند وزمستانرا درانجا رحل اقامت انداخته بسربردند ودربهار سردار محمداعظم خان خواست که سردار عبدالرحمن خان رابحکومت قندهار کذاشته خود بکابل مراجعت کند امااو سربازده نپذیرفت

(ذکر شورش سردار فیض محمد خان)

ذکر شورش سردار فیض محمد خان

(بن امیر کبیر خلد مسیر)

ومقارن اینحال سردار فیض محمد خان را هوای قتال درسر افتاده ازبلخ بعزم رزم سردار محمد سرور خان لشکر جانب مدر کشید وامیر محمد افضل خان آگاه کشته سردار عبدالرحمن خانرا برای دفع اوطلب کابل فرمود واوهنوز ازقندهار رهسپارنشده بود که سردار محمدسرور خان ازمدر بمدافعهٔ سردار فیض محمدخان برخواسته درموضع باجگاه تلاقی جانبین رخ داده جنك سخت درپیوست وسردار محمدسرورخان مغلوب کشتهبامعدودی ازراه فرار داخل کابل شدوسردار فیض محمدخان فتحیاب کردیده تمامت سرداران محمدزائی وافسران نظام وخوانین ملکیرا که باسردار محمدسرورخان بودندبالشکر وتوپخانهوقورخانهٔ اومتصرف شدهمنصورا جانب بلخ مراجعت کردوازانجاروی تسخیر جانب قطغن وبدخشان نهاده اند وولایت را ازدست میرجهاندارشاه وسلطان مراد کشیده درهرجا حاکمی ازطرف خود گماشته لوای معاودت جانب بلخ افراشت وپس ازبازکشتن او میرجهاندارشاه بواسطه که خواهرش را بحبالهٔ نکاح سردار محمداعظم خان درآورده بود ازراه صوات فرار کرده وارد کابل شد وازانسوی چون فرمان امیرمحمدافضل خان بسردار عبدالرحمن خان رسید باآنکه بدرد کرده گرفتار بود از قندهار روی بسوی کابل نهاد ودومنزل یکی اسپ رانده روزهفتم واردقراباغ شده روزهشتم درغزنین برتو وصول افکند ودرانجا فرمان دیگر ازپدر ولاگهرش شرف وصول بخشید که سردار فیض محمد خان جانب بلخ مراجعت کرده است بنائی جادهپیمای کابل نشود تاستوهیده وخسته نگردد واو آسوده خاطرشده بنجروزدرغزنین توقف کرده ازدحت رهنوردی بیاسائید وپس ازان وارد کابل کشته اعیان واشراف شهر واطراف باتمامت سپاه نظام درمیدان کنار دهمزنك پذیره اش کرده بعد شرف دست بوس حاصل کرد

﴿وقائع سال هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری﴾

وقائع سنه ۱۲۸۴ هجری

درین سال امیر شیر علیخان که از ضرب دست سردار عبدالرحمن خان چنانچه از پیش رقم گشت شکست یافته وارد هرات شده در انجا آوازهٔ فتح سردار فیض محمد خان را شنیده مکتوبی بصحابت نائب محمد عالمخان از هرات نزد او فرستاد که اگر در خاطر آن برادر چیزی نرسد و اورا یار و مدد کارش بندارد هر آینه راه بلخ بر گرفته وارد آنولا خواهم شد و او مشعر فانه معروض داشت

بیا که گوشهٔ چشم من آشیانهٔ تست　　کرم نما و فرود آ که خانه خانه توست

— و امیر شیر علیخان پس از وصول این نامه با سردار فتح محمد خان و سردار محمد ابراهیم خان و سردار یحیی خان و سردار سکندر خان و چهار هزار سوار کشادهٔ هراتی از راه میمنه وارد بلخ شد و سردار فیض محمد خان مقدمش را گرامی داشته مراسم پذیره و لوازم مهمانی بتقدیم رسانیده بیست لک روپیه از طلا و نقرهٔ مسکوک پیش کشید و او از تمام آن مبلغ تنکهٔ را برداشته همه را پس بدو عطا کرده فرمود که امروز هرچه خودم داشته باشم صرف راه ننگ و نام کنم نه اینکه از شما گرفته اند وخته نمایم خلاصه پس از رفع خستگی راه بتهیه آلات حرب و فراهم نمودن سپاه پرداخته سامان تسخیر کابل ساز کردن نمود و امیر محمد افضل خان از ورود او بترکستان و عزمش بر تسخیر کابل آگاه گشته سردار محمد یوسف خان را با دو فوج پیادهٔ نظام و چهارده ضرب توپ و چهار صد سوار نظام و پنجصد پیاده خاصه دار و پنجصد سوار کشاده از کابل بعزم انسداد راه جانب چاریکار گسیل فرمود که نزد سردار محمد اسحق خان حاکم آنجا اقامت گزیده با او در حفاظت راه ترکستان مواظب باشند که اگر امیر شیر علی خان و سردار فیض محمد خان از آن راه روی بسوی کابل آرند بمدافعه برخواسته نگذارند که پیش گذارند تا سپاه دیگر از کابل رسیده دمار از روزگار ایشان بر آرند و پس از رفتن او در چاریکار مرض وبا در کابل حادث شده مردم سکنهٔ شهر و اطراف را دل از جای ببرد و از سموم مرض مذکور امیر محمد افضل خان نیز جرعه نوش بادهٔ اجل گشته به بستر ناتوانی افتاد و درچنین حالت خبر حرکت امیر شیر علیخان و سردار فیض محمد خان از ترکستان بجانب کابل گوش خراش شده سردار عبدالرحمن خان در قندهار مکتوب فرستاده سردار محمد اعظم خان را از حال پدر خویش و احوال رهسپر شدن امیر شیر علیخان آگهی داد که بسرعت و شتاب وارد کابل شده بمحافظت شهر و اطراف مواظبت نماید تا او رایت مدافعهٔ امیر شیر علیخان بر افراخته جانب ترکستان راه بر گیرد و او در آمدنش اهمال نمود زیرا که سردار محمد سرور خان پسر خود را از کابل در قندهار طلبیده و بجای خویش در آنجا گذاشته بعد عازم کابل شده ورودش بطول انجامید و سردار عبدالرحمن خان نیز از سبب گرفتاری در تیمار داری پدر نیکو سیرتش که در بستر بیماری افتاده بود فرصت حرکت نیافت مگو جاسوس تعین فرمود که لشکر مخالف را مراقب (۱) بوده از هر راه که وارد شود اورا آگاه نماید تا راه مدافعه بر گیرد خلاصه سپاه امیر شیر علیخان راه نزدیک کرده فوج پیاده که در تحت لوای سردار محمد یوسف خان و از نوکران جان فشان سابقهٔ امیر شیر علیخان بودند باهم مشورت کرده قرار دادند که در شب آتش بقور خانه زده همه را بسوزند و سردار محمد یوسف خان آگاه گشته محافظین قور خانه را تغیر داده دیگر محافظ گماشت و مقارن اتصال سپاه امیر شیر علی خان در تجشیر راه نزدیک کرده سردار محمد یوسف خان آگاه شده عرض پرداز پایه سریر سلطنت گشت و هم بر طبق عرض او جاسوس سردار عبدالرحمن خان خبر آورد و در خلال مردم کوهستان که ابواب مکاتیب را با امیر شیر علیخان گشوده هر کدام نامهٔ متضمن بر خدمت گذاری و اخلاص شعاری ارسال داشتند و خود را فرمان پذیر او بحساب آوردند —

(۱) مراقب نگهبان

﴿ذکر مأمور شدن سردار عبدالرحمن خان﴾

(بمدافعهٔ امیر شیر علیخان و کشته گشتن سردار فیض محمد خان)

ذکر محاربه تجشیر و کشته شدن سردار فیض محمدخان

وازین سوی امیر محمد افضل خان با وجود علیل بودنش سردار عبدالرحمن خان را با پنج فوج پیادهٔ نظام و توپخانه از راه کتل سردار محمد یوسف خان گسیل فرموده جنرال نصیر خان را با پنج فوج پیادهٔ نظام و توپخانهٔ دیگر

از قفای او امر رفتن نمود و هر دو تن متابعاً (۱) اسپ رانده باردوی سردار محمد یوسف خان پیوستند و مقارن اتصال سردار محمد اعظم خان نیز از قندهار راه برگرفته وارد غزنین شد و تا معلوم شدن احوال فتح و شکست یکی از جانبین در آنجا درنگ کرد و چون سردار عبدالرحمن خان در قلعهٔ الله داد و کل بهار تجشیر خیمه زد از آنسوی امیر شیر علیخان در موضع بازارک تجشیر فرو کش نموده سردار فیض محمد خان بر فراز کوهیکه مشرف بر قلعهٔ الله داد است بر شده قلل (۲) جبل را بمردان کار استحکام داد و روز دیگر سردار عبدالرحمن خان آهنگ جنگ کرده سردار محمد یوسف خان را با یکفوج پیاده و هفت بیرق خاصه دار و پنجصد سوار و دو ضرب توپ بدرهٔ تجشیر و ... باشش ضرب توپ بسالاری جنرال محمد زمانخان امر کرد که از کنار دریا و دامنهٔ کوهیکه سردار فیض محمد خان بر فراز آن جای گزیده بود رهنورد شده در عقب آن جای گیرد و خودش با جنرال نصیر خان و بقیهٔ سپاه راه مقابل برداشت و چون جنرال محمد زمانخان بآن سوی کوه رسیده هنوز وارد موضع مقصود نگشته بود که بچشم سردار فیض محمد خان افتاده هدف گلولهٔ توپش ساخت و آلات جنگ اردو سو بکار شده آواز توپ و تفنگ بالا گشت و سردار محمد یوسف خان از درهٔ تجشیر بگشاد دادن توپ پرداخت و جنرال محمد زمانخان با هر دو فوج پیاده و توپ که همراه داشت راه فراز کوه برداشت و چند جارا که در دست دسته های سپاه سردار فیض محمد خان بودند متصرف شده سردار فیض محمد خان از اقامت گاهش روی بسوی او کرده خواست که مواضع مستعده را باز پس متصرف شود و سپاه را ترغیب حرب کند که ناگهان گلولهٔ توپی بزمین خورده و برجسته بشکم او رسیده هلاکش کرد و سپاه سردار عبدالرحمن خان و سردار عبدالرحمن خان از کشته گشتن او آگاه گردیده از چهار جانب حمله نموده همهٔ همراهانش را که سه هزار تن بودند دست گیر کردند و اسلحه و توپخانه اش را تمام بگرفتند و نعش اورا برداشته بلشکرگاه خویش مراجعت نمودند و جنازهٔ اورا بر محمل نهاده بکابل نزد مادرش فرستادند و جسدش را در مزار سید مهدی کابل دفن کردند و این بیت از لوح مزارش که مادهٔ تاریخ قتل اوست مرقوم شد —

(۱) متابعاً بهم پیوستن

(۲) قلل سرهای کوه

بیک گولهٔ توپ آتش فشان شد　　تن نرک نسرین او ارغوانی
بعین جوانی چو شد کشته ناگه　　بتاریخ گفتم دریغ جوانی
۱۲۸۴

و چون وی کشته گشته سردار عبدالرحمن خان فتحیاب شد امیر شیر علیخان از موضع بازارک تجشیر با سواران هراتی که همراه داشت از راه فرار لوای ناکامی جانب بلخ و تخته پل افراشت و سردار عبدالرحمن خان سردار محمد یوسف خان را با دو فوج پیاده نظام در انجا گذاشته بکابل مراجعت کرد و سردار محمد اعظم خان نیز که در غزنین وقف کرده بود وارد کابل شد و سه روز پس از وصول سردار عبدالرحمن خان در سحر گاه شب جمعهٔ از ماه جمادی الثانی سال ۱۲۸۴ هزار و دوصد و هشتاد و چهار هجری اعلیحضرت امیر محمد افضل خان را ایام عمر سپری شده پس از سلطنت یکسال و پنجماه و چند روز بعمر پنجاه و چهار سالگی پدرود جهان کرد

(ذکر تجهیز و دفن اعلیحضرت امیر محمد افضل خان)

(مرحوم و جلوس اعلیحضرت محمد اعظم خان)

ذکر دفن امیر محمد افضل خان و جلوس امیر محمد اعظم خان

و در روز جمعه جسد اورا غسل داده بکفن در پیچیده در باغ قلعهٔ هوشمند خانش دفن کردند و پس از چیدن بساط سوگواری در روز جمعهٔ دیگر اعیان و اشراف شهر و اطراف را بامر سردار عبدالرحمن خان دعوت بیعت اعلیحضرت امیر محمد اعظم خان نموده همه در مسجد جامع انجمن شدند بعد خود سردار عبدالرحمن خان شمشیر و عصای پدرش را نزد عم مکرمش نهاده از تمامت بزرگان بیعت امارت اورا گرفته بر تخت سلطنتش جلوس داد و خطبهٔ زبر منبر و سکه زر را بنام او خوانده رایج گردانید و او پس از ادای مراسم جلوس همه بزرگان را باعطای خلعت و منصب نواخته بر تیول و تنخواه هر کدام بیفزود و سردار محمد اسمعیل خان بن سردار محمد امین خان را بحکومت هزاره جات مأمور فرموده دو فوج پیاده و پنجصد سوار نظام با او همراه نمود و سهراب خان را با چهار صد سوار نظام و چهار ضرب توپ قاطری مأمور اقامهٔ باجگاه کرد که اگر امیر شیر علیخان عازم کابل شود بمدافعه گراید

(ذکر تفویض نمودن امیر شیر علیخان

(مملکت ترکستان را بمیران سابقه آنجا)

ذکر تفویض نمودن امیر شیرعلی خان ترکستان را بمیران سابقهٔ آنجا

چون مکنت امیر شیر علیخان در محاربات عدیده که مذکور گشت بتاراج رفته از حشمت واقتدار باز مانده تهی‌دست شدتدبیری برای حصول وجه نقد اندیشیده میران سابقهٔ بلخ وسرپل و آقچه وشبرغان واندخود وتاشقرغانرا که ازدست سردار عبدالرحمن خان در وقت اقامه‌اش بترکستان از راه عدم اطاعت فرار کولاب وبخارا وغیره ولایات خارجه شده بودند پیش خوانده بشت ایشانرا بازگشت تدبیر بخارید وهمهٔ ولایات‌را بالتوابیکه در بلدان آنجا بود بایشان سپرده از مردم سکنهٔ هرشهر واطرافش بواسطهٔ میرسابقه اش مبلغ گزافی باسم بهای مملکت والتواب بگرفت وسه‌ماه در تحصیل وجه بسر برد و درخلال امر مذکور بزرگان بارچون سرفرازخان غلجائی وصاحبزاده غلام جان اندرابی وملک شیرگل خان غلجائی ونواب‌خان استرغچی وصوفی خان بابانی ومحمد اکبرخان ترخیل ومیر اکبر خان کوهستانی ومیرزا عبد الخالق خان کشمیری که در پیرامون پایهٔ سریر سلطنت قیام داشتند بوسایل ووسایط حیله هاانگیخته روی دل امیر محمد اعظم خان‌را ازسردار عبدالرحمن خان بگردانیدند واورا از وی بیم وخوف نشان داده ترغیب کردند که بترکستانش فرستد وبعوض او پسران خویش را بنظم ونسق امور سپاه ورعیت گماشته خاطر آسوده دارد واین امر را بنابر اغراض نفسانی خودها بروی کار آوردند که دراقامه داشتن سردار عبدالرحمن خان بکابل چون زیرک وبزیور عقل آراسته بود بحیف ومیل نمودن مال ومنال دولت وآزا روادیت رعیت کامروا نتوانند شد وامیر معظم الیه را گفته گفته چنان ازوی آشفته خاطر ساختند که روزی بعزم سلام عم کرامش حاضر شده خواست که دراندرون بارگاه شود دربان بفرمودهٔ خود امیرمحمداعظم خان که اورا گفته‌بود هرزمان که سردارعبدالرحمن‌خان‌حاضر آید ازشرفیاب شدن حضورش بازدارد مانع‌ازدخول گشته گفت امیر نخوابیست رفتن بنزدش ناصواب پس سردار عبدالرحمن خان برای معلوم کردن صدق وکذب گفته حاجب تانصف روز بدرب بارگاه مترصد بنشست تا که خوانسالار طعام حاضر آورده داخل بارگاه کرد وقبل ازطعام نیز خدمه را در آمد شد دیده یقین برکذب حاجب حاصل کرد وچون طعام را دراندرون بردند اذن دخول برای او نیز صادر گشت ودر آمده همهٔ خوانین مذکوره را باملک جبارخان دم زد (۱) وغلام (۱) دم‌درداشته لشداز کتاب بندنامهٔ دنیا ودین نقل شده؛
جان حاضر محفل دیده تند درگوشهٔ نشسته طعام نخورد تادیگران باامیر طعام خورده بساط خوردنی چیده شد ایشان بمکالمهٔ سربنهانی پرداخته سردار عبدالرحمن خان گره برجبین ازمجلس بیرون شد وپس از سه روز امیر محمداعظم خانش طلب حضور کرده تکلیف رفتن ترکستان نمود واوعرض والتماس کرد که سردار عبدالله خان پسر اورا باجنرال نصیر خان وعبدالرحیم خان وافواجیکه خانه دار ترکستانند وبیست وچهار ضرب توپ‌کبیل آنجافرمایند تاخودش برای تمشیت امور بحضور باشد وامیرمحمداعظم‌خان ازین عرض وخواهش اورضا نبودنش را برفتن ترکستان فهمیده بتدبیر در احسان برویش کشود که برفتن ترکستانش راضی سازد چنانچه هردفعه که امر رفتن آن مملکت میکرد واو اهمال می‌نمود یک‌لک ودولک روپیه عطامیفرمود تا که برفتن ترکستان راضیش ساخت وعیال ومنسوبان خودرا درکابل گذاشته عازم آنولاشد .

ذکر توجه سردار عبدالرحمن خان جانب ترکستان

(وفرار کردن امیرشیرعلیخان)

ذکر توجه سردار عبد الرحمن خان جانب ترکستان

چون سردار عبدالرحمن خان باسپاه شایان از کابل روی بسوی ترکستان نهاد امیر شیرعلیخان ازتوجه اواگاه گشته وجه نقدیرا که ازبهای مملکت ترکستان والتواب آنجا فراهم کرده بود باعیال واطفال سردار فیض محمد خان ازتخته‌پل باخود برداشته ازراه میمنه جانب هرات گریخت وسردار عبدالرحمن خان ازکثرت برف وشدت سرما بصعوبت وزحمت بسیار وارد منزل باجگاه شده قریب سه‌صدتن ازاردویش را دست وپا ازسرما بیکار گشت وهمدرین اوقات سردار محمدیوسف خان بفرمان طلب ازتخشیر بکابل مراجعت کرد ودر منزل باجگاه سردار محمد

اسمعیل خان از بامیان بپذیره آمده باسهراب خان که در آنجا بود شرف ملاقات حاصل کرد واو هردوتن را تکلیف همراهی کرد که باتفاق ایشان مردم اوزبکیهٔ بلخ را که پس ازفرار کردن امیر شیر علیخان افاغنهٔ مقیم آنجارا خرید کی خویش پنداشته اذیت وآزارمی دادند سرزنش باید نمود بعدایشان بقرارگاه خود آیند چنانچه هردوتن را باسواره وپیاده که باخود داشتند همراه برداشت ومقارن اینحال منشوری ازامیر محمداعظم خان بسهراب خان رسید که اگربتواند برخصت والا ازنزد سردار عبدالرحمن خان بفرار خودرا کنار کرده رهسپار کابل شود واوازنزدوی فرار کرده بکابل آمد وپس ازوی عریضهٔ ازحاکم هزارهٔ بهسود که یکی از نوکران سردار عبدالرحمن خان بود بوی رسید که اورا باسم حساب دادن درکابل خواسته دیگری‌رابعوض اومامورحکومت آنجا نموده اند واو ارقام فرمود که نیکو کرده اند بعداز فیصلهٔ حساب خویش راه ترکستان پیش گیرد ودرجواب را فرستاده وارد آی‌بیک شد ودرانجا میرسلطان مراد ازقطغن بشرف رکاب بوس رسیده هزار سراسپ وچهار صدنفراشتر بادیگراشیاء برسم تحفه پیش کشیده مورد نوازش گشت وازانجا راه برگرفته وارد تاشقرغان شدوچون میرانیکه وجه داده ترکستان والتواب سلطنتی رامتصرف شده دست تعدی برمردم افغان کشوده قلعه مملک را استحکام داده خودشان در آقچه وشبرغان وسرپل واندخود ومیمنه جهت تهیهٔ اسباب کارزاررفته بودند سردار عبدالرحمن خان‌وارد مزار بعزعرض سردارعبدالرحمن خان رسانیدند که وی خیال فتنه‌دردل وهوای مفسده درسردارد میخواهیم کهاوروز رانه درتحت رایت عالی طریق خدمت سپاریم واوازخود جواب‌نفرموده چون‌امیرمحمداعظم خان ایشانرادرزیرلوای سردار محمداسمعیل خان جای داده‌بود عرض پرداز پایهٔ سریرسلطنت شده آگهی‌داد واوتوقیع منع صادر فرمود که درباب نورچشمی سردار محمداسمعیل خان‌هرچه گفته‌اند بهتان ودروغست واوحکم عمش‌را بافسرانیکه‌عرض کرده بودند نشان داده ایشانرا ساکت ساخت وسردار محمداسمعیل خان بنور چشمی زبانزد روزگار شد

(ذکر فتح کردن سردار عبدالرحمن خان قلعهٔ مملک را)

ذکر فتح قلعهٔ مملک

پس‌ازان سردار عبدالرحمن خان از تخته‌پل حرکت کرده راه تسخیر مملک برگرفته وارد آنجاشد ونخست کس فرستاده قلعه‌گیان‌را دعوت اطاعت کرد وایشان سرباز زده دوباره قرآن روانه کرده باس قرآن نیز خدانشته جهالت وضلالت نگذشتند بعدسردار والاتبار مواضع توپ نهادنرا معین فرموده روزدیگر دیوار حصار را هدف گلولهٔ توپ ساخته بقلعه کشائی پرداخت وبچهار ساعت دروازهٔ قلعه را بادوبرج هردوطرف آن از ضرب گلولهٔ توپ پست‌نموده قریب یک‌لک جوال پرکاه درخندق انداخته‌راه یورش آماده ساخت ولشکررا امر یورش کرده قلعه‌گیان‌بارهای نی‌را آتش‌زده برسریورشیان همی انداختند وایشان از آتش باک نکرده داخل قلعه شدند ودست بقتل عام دراز کرده‌تا که فتح‌میسر گردید هفتصد تن ازدلیران سپاه‌مقتول‌ومجروح شده‌هزارتن‌ازقلعه‌گیان طعمهٔ تیغ هلاک ودمار گشت وازجمله یکتن درچاهی پناه گزیده زنده دست گیرشد واز شرارت میران فتنه‌جوی مفسده خوی داستانی نزد سردار عبدالرحمن خان بپای‌برد که ازورود لشکر پادشاهی میران حال خودرا درتباهی دیده دست از آزار افاغنه باز کشیده ازراه بیم وهراس پانزده هزار سوار وپیاده درین قلعه آمده دوهزارو پنصدتن را باستحکام قلعه گذاشته خودباقیه سواران جانب میمنه واندخود وسرپل و آقچه وشبرغان راه برداشتند که تهیهٔ کارنموده اسباب کارزار آماده کنند وهنوز توفیق رفیق ایشان نگشته بود که اتحادیه رخ‌نموده فرامانی بایشان صدور که سالار قلعه‌گیان‌بود باابن جمع‌راه آخرت پیمود وسردار عبدالرحمن‌خان مکتوبی بدست اوداده بمیرانش فرستاد که راه غوایت فروهشته طریق اطاعت اختیار نمایند والاگرفتار خسارت واد بارشده‌سودی وبهبودی نمی‌بینند و آن‌مرد مکتوب‌برا رسانیده قصهٔ‌ازشجاعت دلیران افاغنه نیزبپای‌برده میرانرا دل‌ازجای‌بکند وسردارووالاتبار محافظ درقلعهٔ مفتوحهٔ مملک گماشته باسپاه منصوررایت حرکت‌افراشته وارد آقچه‌شد ومردم آنجا ومیرانش کرده مورد الطاف بیکرانه گردیده عذرشرارت واغوای شانرا خودسردار عبدالرحمن‌خان حوالهٔ‌بخطای امیرشیرعلیخان نموده فرمود که‌اگر اومملکت‌را باالتواب دولتی بمیران نمیسپرد ووجه‌نمیگرفت ایشان هرگز سلسله

چنان شور وفغان نمیشدند وتمامت رعایا ازین تقریر دلپذیراو ازتقصیر خویش آسوده خاطر شدند ومیران که نظر به کردار خود هراسان بودند جانب میمنه طریق فرار پیمودند الامیرحکیم خان شبرغانی که برهنمونی بخت شرفیاب حضور سردار رفیع مقدار گردیده عفوشده بحکومت شبرغان سرافراز گشت ومیر محمدخان سرپلی نیز تحفه وهدیه فرستاده چون خودش نیامد ارمغانش را نپذیرفته احکام فرمود که سرپل را فروگذاشته ازولایت بیرون شود وانحکم را مصحوب حاکم جدید روانه کرده امر نمود که اورا کشیده بکار حکومت پردازد وپس ازان ازآقچه راه برگرفته درشبرغان شرف نزول افکند وازانجا یکی ازخدامش را بحکومت اندخود مأمور کرد

ذکر نامزد شدن دختر میرحکیم خان باسردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر نامزد فرمودن سردار عبدالرحمن خان ﴾

(دختر میر حکیم خانرا بخواهش پدرش)

وپس ازورود سردار عبدالرحمن خان درشبرغان میرحکیم خان بازای احسان او که عفوتقصیرش کرده حکومت آنجارا تفویض او فرمود نزد عبدالرحیم خان شده اظهار واستدعا کرد که دخترش را سردار عبدالرحمن خان بزنی قبول کرده منت برعهده اش گذارد و او بعرض رسانیده نخست پذیرفته نگشت وبعد از الحاح بنکاح دخترش سرافراز شده شرف صهریت سردار والا تبار را ازین فرخنده شادی ومبارك نامزدی وخجسته دامادی حاصل کرده بمراد خویش واصل گشت ومقارن اینحال نیکوفال بازچندی ازرجال فوج ماتحت سردار محمداسمعیل خان بعرض سردار عبدالرحمن خان رسانیدند که وی بدخواه ومحرك شور وغوغاست که آخرالامر مصدر کینه وعناد خواهد شد واو از اظهار ایشان عریضهٔ بمهر خود ایشان گرفته وعریضهٔ ازجانب خود نیزنگاشته بپایهٔ سریر سلطنت ارسال داشت وامیر محمد اعظم خان عرایض ایشانرا حمل بغرض وبهتان کرده نگار فرمود که همهٔ این سخنان نسبت بنور چشمی سردار محمداسمعیل خان ازمزخرفات است وهم حکم دیگر بنام سردار عبدالرحمن خان اصدار فرمود که راه تسخیر جانب میمنه برگیرد

وقایع سنه ۱۲۸۵ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودو صد وهشتاد وپنج هجری ﴾

چون نامهٔ امیر محمد اعظم خان درباب لشکر کشیدن جانب میمنه بسردار عبدالرحمن خان رسید وی سرباز زده عرض پرداز پایهٔ سریرسلطنت شد که لشکر هنوز اززحمت سفر وقتال بغاة این بوم وبرنیارامیده و امور مملکت چنانچه باید نظام نگرفته است چگونه جانب میمنه رهسپر شوم و کاری را انجام نکرده باهتمام امر دیگر پردازم وازپیشگاه حضور درجواب عرض او شرف صدور یافت که اگربالشکر جانب میمنه رهسپر نشود هرآینه امیر شیرعلیخان ازطرف ترکستان مطمئن خاطر شده ازهرات قصد قندهار خواهد کرد وخلل بکار سردار محمد عزیزخان وسردار عبدالرسول خان وسردار محمد سرور خان حاکمان فراه وپشترود وقندهار خواهد انداخت واین خلل ازنارفتن جانب میمنه ولیت ولعل شما خواهد بود واوهرچند عذر معقول آورده معروض داشت که دروقت عازم شدن امیرشیرعلیخان جانب قندهار چون تخته پل نزدیکست زودتر بسروقت حاکمان مذکوره خواهم رسید واگر درمیمنه رفته گرفتار محاربه ومحاصره شوم امیر شیر علیخان از گرفتار شدن من درمیمنه زیاده تر آسوده خاطر گشته راه قندهار پیش خواهد گرفت وامیر محمد اعظم خان که طبیعتش بواسطهٔ اهل غرض از سردار عبدالرحمن خان منحرف گشته بود سخنان اورا نشنود وپیاپی فرمان اصدار فرمود که بهر صورت که باشد راه میمنه برگیرد

ذکرتوجه سردار عبد الرحمن خان جانب میمنه

(ذکرتوجه سردار عبدالرحمن خان جانب میمنه وحرکت سردار محمد یعقوب خان)

(جانب قندهار ودستگیرشدن سردار محمد عمرخان وسردار محمد عزیزخان)

خلاصه سردارعبدالرحمن خان ازکثرت فرمان فرستادن امیرمحمد اعظم خان ناچار راه تسخیر میمنه برگرفت ومقارن اینحال سردار محمد یعقوب خان باپدرش امیر شیرعلیخان بالشکر شایان ازهرات روبجانب قندهار نهاد وامیرمحمد اعظم خان آگاه گشته سردارمحمد عزیزخان را فرمان کرد که ازنهرهیرمند بدینسوی عبور کرده اقامه

گزینند زیرا که تا آب بسیار است گذشتن سردار محمد یعقوب خان ازنهر مذکور دشوار وتاهنگامیکه آب کم شود لشکر ازکابل بمعاونت اوخواهد رسید وفرمان دیگر بنام سردارعبدالرحمن خان اصدارفرموده ازحرکت سردار محمد یعقوب خانش آگهی داده امر کرد که نیم لشکررا نزد خود نگاهداشته نصف دیگررا باسردار محمداسمعیل خان وفوج خود اوروانه کابل نماید وازانسو سردار محمدعزیز خان عمل بحکم پدرش نکرده ازرودهیرمندعبورنکرد تا که سردار محمدیعقوب خان دررسیده باهم درآویختند ودرعین گیرودار سردار محمدعمرخان وسردار محمدعزیزخان دستگیرسپاه سردار محمد یعقوب خان شده اوهردوتن رابرپشت پیل برنشانیده نزدقبلهٔ امجدش درهرات فرستاد واو سردار محمدعزیزخان رامحبوس کرده سردار محمدعمرخان راازراه برادری عفوکرده باسردار محمداسلم خان مقررفرمود ودرخلال این احوال منشور مذکورامیر محمداعظم خان بیك منزلی میمنه نزدسردار عبدالرحمن خان رسیدووی درجواب معروض داشت که ازپیش بصدوراینواقعه آگاهی داده بودم حسن قبول نپذیرفت اکنون نمیتوانم که نصف لشکررا فرستاده بانصف دیگرقلعهٔ میمنه را محاصره نمایم وانجواب راارسال داشته بعدلشکرش را کوچداده بمقابل میمنه فرود آمد وجای سنگر افراشتن واقامه گزیدن را معین کرده در شب اطراف قلعه را گرفته بمحاصره انداخت وخیمهٔ خویش برتل عاشقان افراخته قلعه گیانرا از تشدید محاصره بغایت مضطر ساخت ودرینوقت فرمان دیگر امیر محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان رسید که سردار محمد یعقوب خان سردار محمد عزیز خان رادستگیر کرده درهرات فرستاده است میباید که نور چشمی سردار محمد اسمعیل خان بانصف لشکر روانه کابل شود واو در جواب عریضه فرستاد که کار ازین گذشته که محاصرهٔ میمنه را گذاشته لشکر بکابل گماشته آید زیرا که تمامت سپاه شب وروز مشغول محاصره اند بجز اینکه جانبین از حال یکدیگر آگاه بوده در مخاطره نباشیم دیگر امریرا اختیار نمیتوان کرد واینرا فرستاده زیاده تر بمحاصرهٔ میمنه مواظب گشت وسردار محمد یعقوبخان پس ازفرستادن هردو سردار در هرات سردار فتح محمد خان را از نهر هیرمند امر عبور وتسخیر قندهار کرده سردار محمد سرور خان حاکم قندهار از گرفتار شدن برادرش سردار محمد عزیز خان وتوجه سردار فتح محمد خان جانب قندهار آگاه شده از راه فرار رو بجانب کابل نهاده چون وارد غزنین شد ازبیم عتاب پدرش امیر محمد اعظم خان نزد سردار محمد حسن خان بن سردار خوشدل خان حاکم آنجا توقف کرد وسردار فتح محمد خان بیمانعی داخل قندهار شده از قفای او سردار محمد یعقوب خان نیز بقندهار وارد گردیده مژدهٔ فتح قندهاررا خدمت والد ماجدش نگار داد واو شاد خاطر شده عزم سفر قندهار جزم کرد

ذکر توجه امیرشیر علی خان جانب قندهار

﴿ ذکر توجه امیر شیرعلیخان از هرات جانب قندهار ﴾

چون امیر شیر علیخان ازعرض سردار محمد یعقوبخان برفتح قندهار آگهی حاصل کرد سردار محمد ابراهیم خان فرزند ارجمند خویش را بحکومت هرات گماشته خود باسردار محمد اسلم خان وسردار محمد حسین خان وسردار محمد عمر خان وسردار شیر علیخان قندهاری وغیره ولشکر آراسته راه قندهار پیش گرفت ومقارن اینحال امیر محمد اعظم خان ازدست رفتن قندهار وفرار کردن سردار محمد سرور خان آگاه گردیده سردار محمد شریف خان برادر اعیانی امیر شیرعلیخانرا محبوس فرموده بعد از سه روز محبوساً روانهٔ ترکستانش نمود که سردار عبدالرحمن خان حفاظتش نماید ومقارن اینحال قاضی عبدالرحمن خان خانعلوم بعرض امیر محمد اعظم خان رسانیده از راه دولت خواهی اظهار کرد که میباید پنجاه تن مرد هوشمند از راه جاسوسی در قندهار رفته از خیال امیر شیرعلیخان عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شوند تابرطبق عزم وارادهٔ اوتهیهٔ کار شود ولشکریکه در کابل است جهت انسدادراه او ومدافعه اش باقامهٔ سرچشمهٔ مقر مامور گردد ونیز سردار عبد الرحمن خان بفرمان طلب جریده ازمیمنه راه کابل برگیرد که شکست امیر شیر علیخان برقبضهٔ تیغ اوبسته است واو جاسوس گماشتن رابگوش قبول شنیده از فرستادن لشکر بسبب عدم تکمیل اسباب وآلات حرب عذر آورده فرمود که تاکی بشجاعت سردار عبدالرحمن خان امارت کنم اینرا گفته خواستن اورا نیزنپذیرفت و سردار محمد یوسف خانرا بادوفوج پیاده و پنجصد سوار مأمور غزنین کرد وپس ازورود او در آنجا چون سردار شیر علیخان جاغوری باسهدم

ایلجاری قوم خویش ازراه هوا خواهی امیر شیر علیخان وارد قراباغ شده سیف الله خان و جلندر خان بارکزائی عمر خان زائی را که از غزنین بادو بیرق خاصه دار جهت قراولی درانجا رفته بقلعهٔ سفید خواجه حسین خان هزاره جای گزیده بودند محاصره کرده بود سردار محمد یوسف خان و سردار محمد حسن خان حاکم غزنین آگاه گشته ایشان و سردار محمد سرور خان بادو فوج پیاده و چهار صد سوار نظامی و پنجصد سوار کشاده و هفت بیرق خاصه دار و چهار ضرب توپ نصف شب از غزنین براه واغذ روی بسوی قراباغ نهادند وایلغار نموده هنگام ظهر ازجیل معروف بکیجهٔ غلامان که مشرف بنوده گلستان خان است بدشت قراباغ فرود شدند وازقلاع گلستان خان سوارهٔ نظام را امر تاختن کرده همه تن سردار باتوپها وفوج پیادهٔ نظام ودسته های خاصه دار ازقفای سوار بسرعت راه بر گرفتند ونزدیك قلعهٔ سفید خواجه رسیده باهم در آویختند وبیك حمله مردم جاغوری را ازپیش برداشته دست بقتل ایشان کشودند وازجانب دیگر مردم ناصری کوچی که باتمام هزاره معاند وانوقت قبائل شان در قراباغ بودند درقتل هزاره شریك لشکر پادشاهی شده بسیار تن از مردم قراباغ را نیز بامردم جاغوری بکشتند ودوصد تن ازکشتگانرا سر بریده سرهای ایشانرا بکابل فرستادند وایمسال تاکنون بسال سر بریده نامزد وزبان زدانام است وپس از انجام کار هزاره علوفه وآزوقهٔ سیف الله خان و جلندر خان را آماده نموده درقلعهٔ مذکوره گذاشته خود شان ازراه موشکی بغزنین مراجعت کردند ودرخلال احوال مذکوره امیر شیر علیخان که ازهرات روی بسوی قندهار نهاده و حکومت فراه را بسردار میر افضل خان داده وارد قندهار شده بود آهنگ کابل کرد

ذکر توجه امیر شیرعلی خان ازقندهار جانب کابل

﴿ ذکر توجه امیر شیر علیخان ﴾

(ازقندهار جانب کابل)

چون امیر شیر علیخان وارد قندهار گردیده مکنت واقتدارش را استوار مشاهده کرد سردار محمد هاشم خان را بحکومت قندهار گماشته خود باسپاه آراسته راه کابل برگرفت وامیر محمد اعظم خان ازتوجه او آگاه گشته سردار شمس الدینخان بن سردار امیر محمدخان مرحوم رابحکومت کابل مأمور فرموده منشوری بنام سردار محمداسمعیل خان اصدار نمود که پنج طغرا فرمان بنام شما اصدار یافته که ره نوردکابل شوید وتاکنون احوالیکی ظاهر نگشت حالا میباید که بلادرنگ آهنگ کابل نمائی وپس ازارسال این فرمان مستوفی عبدالرزاق خان را که ازسبب هوا خواه بودنش بامیر شیر علیخان محبوس کرده وپنجاه هزار روپیه ازوجریمه گرفته بود بزندانش هلاك ساخته بعد باسپاهیکه درکابل بود بعزم دفع امیرشیرعلیخان راه غزنین برگرفت وفرمانی بنام سردارعبدالرحمن خان اصدار فرمود که کارمیمنه را فرو گذاشته بتعجیل هرچه تمامتر جانب غزنین رهسپر شود وسردار محمداسمعیل خان را ازخود پیشتر روانه دارد واحکام او درهنگامیکه میرمحمد حسین خان والی میمنه اطاعت کرده بود بسردار عبدالرحمن خان رسید ومیرمذکور که قرآن فرستاده طالب امان شده وچهل هزار مثقال طلای مسکوك بوزمه گرفته بودکه درهرسال مبلغ مزبوررا بکارگذاران پادشاهی رساند چنانچه یکساله را بادیگر تحف وهدایا رسانیده وپیش کشیده بود که منشور مسطور امیر محمد اعظم خان پرتو وصول افکنده سردار عبدالرحمن خان بشفاعت والی میمنه ازتقصیرات میران ترکستان که درانجا پناه گزیده بودند درگذشته شش عراده اتواب والی میمنه رانیز برگرفت ومقارن ابلاغ منشور مذکور ازپایهٔ سریر سلطنت بسردار محمداسمعیل خان رسیده ازملاحظهٔ سردار عبدالرحمن خان گذارش داده چون فرامین سابقه رااو نشان نداده وامیرمحمد اعظم خان چنانچه گذشت مرقوم فرموده بود ازسردار عبدالرحمن خان گلهٔ کرده راه کابل برگرفت وازقفای او سردار عبدالرحمن خان نیز بامر امیرمحمد اعظم خان ازمیمنه دربلخ مراجعت کرد وسردارمحمد اسمعیل خان بارادهٔ اینکه دست بردی بمنال رعایای ترکستان نماید دومنزل یکی راه بریده خواست که خودرا ازسردارعبدالرحمن خان دور کند امااو بفراست عزم اورا دانسته ازدنبال اوعنان سرعت باز نکشید تا که هردوتن باهم وارد شبرغان شدند ودرنجا عریضهٔ کرنیل سهراب خان وفرمانیکه امیرمحمد اعظم خان باسردار محمد شریف خان که محبوس نموده بترکستان فرستاده بود ازتخته پل بسردار

عبدالرحمن خان رسید واوچون سردار محمد شریف خان را درانجا بمحافظت نگاهداشته فرمان وعریضهٔ خودرا فرستاده بوددرحال دوفوج پیاده وشش عراده توپ ازسپاهیکه همراه داشت پنهان ازسردار محمد اسمعیل خان جانب تخته پل گماشت که درشب راه نوردیده وارد تخته پل شوند تاسردار محمد اسمعیل خان دروقت ورودش بدانجا سردار محمدشریف خان عمو یش را اززندان کشیده فتنهٔ نانگیزد بعد درشبرغان ازهم جدا گشته سردار محمداسمعیل خان راه تخته پل برگرفت وسردار عبدالرحمن خان که ازفرستادن لشکر درتخته پل چنانچه انگاشته قوم گشت مطمئن خاطر بود ازقفای اوبتانی رهسپر شد وسردار محمداسمعیل خان بقرب تخته پل رسیده کس درانددرون شهرفرستاد که بخود معلوم نماید که اگر فوج نباشد سردار محمد شریف خانرا اززندان کشیده باخود درکابل ببرد وچون هردو فوج پیاده وتوپخانهٔ که سردار عبد الرحمن خان فرستاده وپیشتر رسیده درتخته پل جای گزیده بودند بر مقصدش کامیاب نگردیده داخل مزار شریف شد وسی هزار تنکه بستم ازحاکم آنجا گرفته روی بسوی تاشقرغان نهاد که درانجانیز همین معامله کند اما مردم انجادر برویش بربسته بشهر راهش ندادند چنانچه ازانجا مایوسانه راه برگرفته رعایای عرض طریق را تاخته وتاراج کرده وارد بامیان گردید ودرانجا فرمان امیرمحمداعظم خان بوی رسید که همچنان ازبامیان رهسپار غزنین شود که موکب پادشاهی نیز بعزم مدافعهٔ امیر شیر علیخان که وارد قلات شده مرحله پیمای آنسو بست واوعذرخواسته پیام داد که افواج نظامی وسواران کشاده ازهمراهی من عنان باز کشیده خواهان یکساله تنخواهند که بدون آن بامن ره نورد نشوند وامیر محمد اعظم خان ازین امر سردار عبد الرحمن خان را بذریعهٔ فرمان خبر داده مرقوم نمود که عرائض شما درباب حیله وری اواز در صدق بوده چنانچه ثمره اش بروز کرد وچون ازبامیان وارد غوربند شد کرنیل سهراب خان را که سردار عبدالرحمن خان از تخته پل باپنجصد راس اسب وغیره تحف وهدایا روانه پایه سریر سلطنت نموده واو درجنب اردوی سردار محمد اسمعیل خان فرودشده بود کرنیل سهراب خانرا دستگیر کرده اسبان وهدایا را که باو بودند متصرف شده اورا محبوس کرد و مقارن انحال سردارذوالفقارخان وسردار صالح محمد خان برادران کوچك سردار محمداسمعیل خان که بحکومت چاریکار وکوهستان مأمور بودند روی ازدولت امیرمحمد اعظم خان برتافته ببرادرایشان پیوستند وسردار عبدالرحمن خان بمجرد مطالعهٔ فرمان مذکورامیر محمد اعظم خان دوهزار سوار بسالاری غلام محمد خان ازراه امداد عمش بایلغار فرستاده پیام داد که صداقت نور چشمی خوبتر ظاهر خواهد شد ومیباید که تا وصول من وارد غزنین نشوید وچون امیر شیرعلیخان نزدیك رسیده بود امیرمحمد اعظم خان قبل از رسیدن سوار وپیام سردار عبدالرحمن خان وارد غزنین گشت وازانجا درموضع چهل دختران وازانجا درمنزل اسپین ده فرودشد وامیرشیر علیخان ازمنزل موشکی راه منحرف ازسپاه وفرودگاه امیرمحمد اعظم خان اختیار کرده درکیجهٔ مرسل فروکش کرد وامیر محمد اعظم خان نیز باسپاه خویش وسواران ایلجاری طوائف اندری وهزاره و وردك وتاجکیهٔ غزنین ازراه موضع ارزو ومنکر روبجانب کیجهٔ مرسل نهاده بمقابل اردوی امیرشیر علیخان فرودگاه قرارداد وبیست روزهرکدام بمقام خویش بسربرده یکی مزاحم دیگری نشد

ذکر تصرف نمودن سردار محمداسمعیل خان کابل را

﴿ ذکر تصرف نمودن سردار محمد اسمعیل خان کابل را ﴾

وسردار محمداسمعیل خان در خلال احوال مذکوره از غوربند داخل کوهستان کابل شده مردم هنگامه جوی مفسده خوی آنجا ازدا و انجمن گشته باایشان واردکابل شد وسردار شمس الدینخان را که باندکی ازسپاه دربالاحصار بود بمحاصره انداخت وپس ازشش روز مردم سکنهٔ بالاحصار باب مسالمت بروی سردار محمد اسمعیل خان کشوده سردار شمس الدینخان وجنرال امرالله خان وعلی عسکرخان قرت که بامرامیر محمداعظم خان بمحافظت کابل قیام داشتند ازمدافعت سردار محمداسمعیل خان وممانعت بزرگان بالاحصار عاجز شده دست وپائی میزدند تاکه شبی میر اعظم شاه خان کوهستانی بادیگر کوهستانیان برج عقابین معروف ببك لاغورا که حفاظتش بعهدهٔ محمدرحیم خان بابکرخیل بود یورش نموده اورا باخاصه دارانش بقهر وغلبه ازبرج فرود آورده متصرف شد وازین امر سردار شمس الدینخان وجنرال امرالله خان وعلی عسکر خان واله وحیران شده دست ازجنك کشیده تن بحبس دردادند چنانچه سردار

محمد اسمعیل خان با سپاهش داخل بالاحصار شده ایشان را بزندان فرستاد وعیال واطفال امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان را بیرون کشیده سکه وخطبه را دوباره بنام اعلیحضرت امیر شیر علیخان رواج داد وبنظم ونسق امور مهمهٔ کابل پرداخت

ذکر قاصد فرستادن مادر سردار عبدالرحمن خان

زد پسرش وشکست امیر محمد اعظم خان

ذکر قاصد فرستادن مادر سردار عبد الرحمن خان

ووالدهٔ ماجدهٔ سردار عبدالرحمن خان حاجیش را که رقعهٔ بندگی بکردن داشت ازراه اطلاع دهی واخفا نزد پسرش فرستاد که اورا ازقصهٔ سردار محمد اسمعیل خان وازدست رفتن کابل آگاه کند ومقارن انحلال سپاه امیر محمد اعظم خان ازواقعهٔ کابل خبریافته دسته دسته روی ازو برتافته راه شتافتن جانب امیر شیر علیخان برگرفته باردوی اوهمی پیوستند وامیر محمد اعظم خان مضطرب وهراسان گشته باسران سپاه وبرادران خویش کنکاش کرده صلاح کار جستن وازعدم علوفه که زیاده برچهار روزه دربنه چیزی نداشت بصوابدید ایشان پنج فوج پیاده نظام راازجملهٔ هشت فوج که همراه داشت ازلشکر گاه بعزم درآمدن بغزنین بیرون کشید که درانجا تاورود سردار عبدالرحمن خان خودداری کند وبقیهٔ سپاهش ازبیرون شدن افواج مذکوره اندیشه ناک گشته باهم گفتند که ازسبب رفتن بعضی سپاهیان نزد امیر شیر علیخان امیر صاحب مارا مخالف وازراه خدمتش منحرف پنداشته درینجا گذاشته راه هزیمت پیش خواهد گرفت پس درساعت هشت شب بیست و هشتم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۸۵ هزارودوصدوهشتادوپنج هجری که یکسال وچندروز ازامارتش گذشته بود دفعةً ازتصوریکه کرده بودند توپ وتفنگ کشاددادن آغاز کردند ونوای شوروغوغای مخالف ساز نمودند وامیر محمد اعظم خان سراسیمه ازخیمه بیرون شده براسپ فرارسوار گشت ودرچنین حالت سردار محمد یوسف خان که اسپش نرسیده بود خواهش اسپ سواری کرده امیرش یکی از اسپان یدک خویش مرحمت فرموده باهم از اردو بیرون گردیده روبفرار نهادند و از تمامت سپاه قرب هزار سوار باایشان همراه شده وارد دشت تلخک زار گشتند واز انجا طریق مغالطه اختیار کرده دربید مشک وازانجاراه کردن مسجد داخل خوات وردک گردیدند واز قلاع کوده عبور کرده بعلاقهٔ هزاره بورجکی وجرغی ومیرک درآمده ازانجا وارد ورث هزارهٔ دای زنگی شدند ومیرناصربیک مقدم ایشانرا گرامی داشته چند راس اسپ برسم هدیه پیش کشیده رقم صداقت واخلاص حاصل کرد بعد ازانجا دراخضرات رفته وازکرمان وسرجنگل وقوم آبه وبلخاب عبور کرده درمزار شریف عنان باز کشیدند وتاکه وارد آنجا شدند از همه همراهان ایشان سردار محمد یوسف خان وسردار محمد اسحق خان وجنرال صالح محمد خان وکرنیل محراب خان وایشیک آقاسی محمد اکبر خان وبرکت الله خان کیدان سوارهٔ نظام ومیرزا عبدالخالق خان مستوفی ومیرزا عبدالصمد خان وغیره سپاهیان نظام وخدمهٔ حضور که مجموع یکصد وسی تن سوار بودند همرکابی کرده دیگران همه از ملازمتش روی برتافته رفته بودند وپس ازفرار کردن امیر محمد اعظم خان اردویش بنه وآغروق را تاراج کرده بسیار تن از دست همدیگر کشته وزخمدار شدند وازجمله محمد افضل خان بن علی عسکر خان قرت دست گیرمردم قریهٔ رامک شده نزد امیر شیر علیخانش بردند واونخست امربقتلش نموده ثانیاً بشفاعت سردار محمد علیخان بن سردار پیر محمد خان مرحوم ازقتل خلاصی یافته بیرق ونقاره وسوار از وی باز داشته موقوف خدمتش ساخت وسردار فتح محمد خان که راه تعاقب امیر محمد اعظم خان برگرفته بود بااو دوچار نشده غلام محمد خان را از همراهانش درعلاقهٔ سوختهٔ علاوالدینی هزاره دستگیرنموده بقتل رسانید دیگر برمرام فائز نگشته مراجعت کرده سردار احمد خان وسردار محمد زمانخان را که از همعنانی امیر محمد اعظم خان در قلعهٔ شاه علی اکبر بازمانده بودند باخود برداشته شرفیاب حضور امیر شیر علیخان کرد واو ایشانرا عفو نموده دیگر چیزی نفرمود وپس از اطفای نائرهٔ شور وغو غاقبهٔ سپاه امیر محمد اعظم خان را از طریق تسلی داخل لشکر خویش فرموده راه غزنین پیش گرفت وازانجا روانه شده باتمکنت وحشمت پادشاهی وارد کابل گردید

﴿ ذکر خبر یافتن سردار عبد الرحمن خان از فتح کابل ﴾

(وشکست امیر محمد اعظم خان)

ذکر خبر یافتن سردار عبد الرحمن خان از فتح کابل وشکست امیر محمد اعظم خان

چون سردار عبد الرحمن خان ناظر حیدر را درتخته پل وناظر جهاندادرا بمزار شریف وتاشقرغان مأمور فرموده ازقفای سردار محمد اسمعیل خان چنانچه ازپیش رقم گشت بفرمان امیر محمد اعظم خان راه غزنین برگرفته ودر عرض راه بیمار شده ازحرکت بازمانده بود وپس ازبیست روز صحت یافته رهنورد منزل مقصود شده در عرض راه آی بیک فتح کابل را ازقاصدیکه مادرش فرستاده بود شنیده در آی بیک از نامهٔ سردار محمد سرور خان که ازراه فرار وارد غوری گردیده نامه فرستاده بود برشکست امیر محمد اعظم خان ومعلوم نبودن او که کدام جا رفته است آگاه گشته مهموم شد وبذریعهٔ نامهٔ ناظر حیدر خان حاکم تخته پل را اعلام فرمود که تفرس حال وتجسس احوال امیر هزیمت یافته را نموده باو اطلاع دهد واو ازورودش بمزار شریف خبرداده دوباره سردار والا تبار حاکم مزبور را فرمان کرد که یک لک تنکه باو بدهد وهم هرچه از اسب واسلحه نقص داشته باشد آماده وتمام نماید وخود سردار نیکو اطوار از جانب کابل وغزنین صرف عنان کرده وارد غوری شده با سردار محمد سرور خان بدامن صبوری پیچید وجنرال نصیر خانرا که بادوهزار سوارهٔ نظام مقدمة الجیش قرارداده وانوقت درقره کتل رسیده بود نامه فرستاده از کماهی حال آگاهی داده امر فرمود که ازانجا که وارد گردیده است تاباجگاه وزیر کتل دندان شکن همه را درزیر حفاظت داشته مترصد احوال بوده اقامه گزیند ومقارن انحلال میرمحمود شاه که سردار فیض محمد خان مرحومش پس از گریختن میرجهاندارشاه و آمدنش بکابل بحکومت بدخشان مأمور کرده بود تحف وهدایای شایان نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده پذیرفته نگشت وپاس خاطر میر جهاندار شاه که همراهش بود وهم دختر اورا گرفته بود هدایای میرمحمود شاه را رد کرده فرمان فرستاد که حکومت بدخشانرا بمیر جهاندار شاه فرو گذاشته ازراه اطاعت حاضر درگاه شود والا هرطرف که خواهد برود وشهاب الدین خان را بادوصد سوار همراه میرجهاندار شاه روانهٔ بدخشان فرموده بنظم ونسق محال قطغن پرداخت و نامهٔ بخدمت امیر محمد اعظم خان ارسال داشته استدعای آمدنش را درغوری کرده مرقوم نمود که پس از ملاقات بتخته پل مراجعت فرماید واوعازم غوری نشده سردار عبد الرحمن خانرا طلب تخته پل فرمود اونیز ازسبب امیر شیر علیخان که مبادا آهنگ ترکستان کند ازرفتن تخته پل ابا کرد بعد امیر محمد اعظم خان سردار محمد اسحق خانرا در تخته پل گذاشته خود بادیگر سرداران راه غوری برگرفته باردوی سردار عبدالرحمن خان پیوست

﴿ ذکر کنکاش کردن امیر محمد اعظم خان ﴾

(وسردار عبدالرحمن خان وتوجه ایشان جانب غزنین)

ذکر کنکاش کردن امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان

چون امیر محمد اعظم خان وارد غوری شده استراحت حاصل کرد باسردار عبدالرحمن خان مشورت کرده صلاح کار دران دید که جانب کابل جیش درجنبش آورده باامیر شیر علیخان درآویزند وسردار عبد الرحمن خان شدت سرمای زمستانرا عذر نهاده رای عمش را نپسندیده بهتری ایام بهاررا برای پیکار اظهار کرد واوالزامش باین نمود که هرگاه (۱) مماطلت درحرکت شود هرآینه سرخویش گیرم وراه بخارا پیش وسردار عبدالرحمن خان ازین گفتهٔ او ناچار سفر زمستان اختیار نمود بجنرال نصیرخان که بادوهزار سوار بمحافظت قره کتل وباجگاه اقامت داشت برنگاشت که راه کهمرد وسیقان برگیرد وخود باامیر محمد اعظم خان ولشکریکه همراه داشت از غوری راه بامیان برداشت واز منازل شلوکتو وبادقاق عبور کرده در کهمرد وسیقان باجنرال نصیر خان و سوارانش یکجا شده همگنان وارد بامیان گردیدند وبجده روز در انجا درنگ کرده بعد از انجا رهسپار گشته وارد کردن دیوار شدند و امیر شیر علیخان سه هزار سوار هراتی را مأمور باقامهٔ منزل مذکور فرموده بود که سد راه باشند اماایشان از نزدیک شدن سردار عبدالرحمن خان تاب اقامت وتوان مدافعت را درخود ندیده قبل از ورود سردار بااقتدار راه فرار برگرفته بکتل اونی عنان باز کشیده اقامت گزیدند و مقارن انحال امیر شیر علیخان مضطرب احوال گردیده

(۱) مماطلت دفع الوقت و فرصت نمودن وپس افگندن کار

سردار محمد اسلم خانرا بالشکر شایان مأمور غوربند فرموده خود باسپاه آراسته از کابل بیرون شده درقلعهٔ قاضی عسکرگاه ساخت وامیر محمد اعظم خان فرزندش سردار محمد سرور خان را از کردن دیوار بادوصد سوار درتیزین نزد سرفرازخان غلجائی خالش فرستاد که باتفاق اومردم غلجائی نواحی کابل وجلال آباد را بعناد امیرشیر علیخان وانکیزد و خود باسردار عبدالرحمن خان محاربه را درکابل باامیر شیر علیخان بنیروی بازویش ندیده از راه سر تالاب وباد آسیاب وقرغه وارد ناهور شدند واز انجا براه آبدره وسوخته اسپ رانده دربید مشك غزنین فرود کشتند وخدای نظر خان وردك حاکم غزنین دروازهای شهررا بربسته بعزم قلعه داری استوارنشست وسردار عبدالرحمن خان باعمش از بید مشك کوچیده درروضهٔ سلطان محمود انارالله برهانه فروکش کردند وسردار محمد سرور خان که ازکردن دیواره نورد تیزین شده بود ازطریق خفا وارد بیکتوت کشته ازانجاراه کتل خرس خانه حال موسوم بخیرخانه وارد ده‌سبز شده ازانجا درتیزین رفت وامیرشیر علیخان ازورود اودر آنجا اکاه کشته سردار محمد اسلم خانرا که مأمورغوربند کرده وانیوقت هنوز درکوهستان کابل بود فرمان کرد که باچهار فوج پیاده وسه فوج سوارهٔ نظام و توپخانه وسوارهٔ کشاده که همراه دارد راه تعاقب سردار محمد سرور خان بردارد تاا کر بتواند اورا بدست آرد که فتنهٔ حادث نکند واو وارد تیزین شده سردار محمد سرور خانرا درقلعهٔ سرفراز خان محاصره نمود وسرفراز خان ازراه حیله طریق صلح برکرفته با سردار محمد اسلم خان قرار داد که سردار محمد سرور خانرا از قلعهٔ خویش بیرون کشد بشرط آنکه او بکمنزل پس کوچ دهد آنکاه اورا ازقلعه خارج نماید تاسالماً هرطرف که خواهد راه پیماید واواین قرار دادسر فراز خانرا بفراست آلوده بحیلت دانسته ظاهراً قبول کرده بکمنزل مراجعت نمود وباطناً ازین کوچیدنش سردار محمد سرور خان وسرفراز خانرا غافل ساخته درعقب هر سواری یکتن ازپیادهٔ نظام ردیف سوار نموده شباشب باچند ضرب توپ قاطری برقلاع تیزین تاخته بامدادان ازکرد راه در رسیدند ودست بقتل وتاراج کشوده سردار محمد سرور خان وسرفرازخان ازبیم آنکه مبادا دستگیرشوند بکریختند وسردار محمد اسلم خان مال‌ومنال مردم تیزین‌را غارت کرده از راهیکه رفته بود بکوهستان مراجعت نمود وازانجا چون امیر محمد اعظم خان و سردارعبد الرحمن خان وارد غزنین شده بودند از جانب ترکستان آسوده خاطر کشته راه قلعهٔ قاضی برکرفته باردوی امیر شیر علیخان پیوسته معاضدش شد وانیوقت امیرشیر علیخان نائب محمد علم خان نوکراورا باقلیلی ازسپاه وغیره خدام کارآکاه مأمور بامیان کرد که درآنجا رفته نوای شور وآوای مخالف ساز کرده درترکستان شورش اندازد تاامیرمحمد اعظم خان وسردارعبدالرحمن خان را ازانصوب دل ازجای شده پای حیرت درکل شوندوازقتال وجدال‌بازمانند واو دربامیان رفته نخست مردم هزاره را مستمال ساخته بعد باتفاق میران هزاره درخلل انداختن کار ترکستان پرداخت

ذکر توجه امیرشیر علی خان جانب غزنین ومحاربهٔ منزل شش‌کاو

(ذکر توجه امیرشیر علیخان جانب غزنین)

(ومحاربه منزل شش کاو)

وامیر شیر علیخان پس‌ازفرستادن نائب محمد علم‌خان دربامیان ازقلعهٔ قاضی باسپاه کینه خواه‌جاده پیمای‌غزنین شده چون رونق افزای منزل لوره‌کشت یکذرع برف‌درانوادی ازآسمان ریخته کوه و کمررا خفتان(۱) عج‌در برنموده خیل (۲) صحرا را بر کستوان(۳) زمهریر(۴) برسر انداخت که کویا ازدم سردی هوا زنده راجان ومرده را استخوان‌ بسـت میشد ودر چنین‌حالت امیرشیرعلیخان قرب ده هزار سوار جهت تاراج‌نمودن مال‌ومواشی‌اردوی امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان که بادوفوج پیاده وشش ضرب توپ قاطری درقلاع مردم وردك برای‌علوفه رفته و آزوقه بارکرده روی مراجعت بلشکرکاه نهاده بودند کماشت چنانچه‌بدیشان نزدیك شده‌درینوقت سردار عبد الرحمن خان بفراز کوهیکه جانب شمال شهر غزنین واقع ومشرف بروضه است نشسته آنسر زمین را دوربین میدید که سواران امیرشیر علیخان راه نزدیك نمودندپس دوهزار سوار که نزدش حاضر بود ازطریق ایلغار بمعاونت حاملین علوفه کماشت چنانچه ایشان بسرعت وشتاب اسپ رانده درمقابل سواران امیرشیرعلیخان

(۱) خفتان نوعی ازجامهٔ سپاهیان (۲) خیل سوداان وگروه مردم وگله اسپان (۳) برکستوان قسمی ازلحاف که برسراسپ اندازند (۴) زمهریرسرمای سخت

رسیده استوار ایستادند وسوارهٔ امیرمذکورباچهار ضرب توپ قاطری که همراه‌داشتند ایشانرا آماج کلوله‌توپ ساخته جانبین بکشاد دادن توپ پرداختند وفوج پیاده ازپهلوی بارکیرهای خود فیر کرده جمیت سواران امیر شیرعلیخان‌را درحدود منزل شش‌کاو پراکنده ساختند ودراثنای کیرودار وکشاد دادن تفنگها واتواب آتشبار دوهزار سواریکه سردار عبدالرحمن خان کمك فرستاده بود باشمشیر های آخته بتاختند وبسیار تن راخاك هلاك انداخته بسیار سراسپ بغنیمت کرفتند وبقیة‌السیف‌را مغلوب نموده بسانرا دست‌کیر کرده مظفر ومنصور ازراه مراجعت‌داخل لشکرکاه‌خویش شدند وسردار عبدالرحمن خان اسیرانرا درسرائی بجوار روضهٔ سلطان محمود اطاب الله‌ثراه محبوس فرمود ودوروزپس‌ازواقعهٔ مذکوره سردار فتح محمدخان ازحضور امیرشیر علیخان‌مأمور ترکتازکشته بایازده هزار سوار ازمنزل شش کاو درشب راه بر برفته ازراه خفاازلشکر کاه امیر محمد اعظم‌خان وسردار عبدالرحمن‌خان کذشته در نواحی اسپین‌ده وناني‌کمین کزیدند وسردارعبد الرحمن خان آکاه کشته چند تن‌را ازراه جاسوسی بفرستادوکمین کاه‌ایشان‌را بخودمعلوم نموده دوهزار ازسوران نظام باشش‌عراده توپ جلوی وشش ضرب توپ قاطری ودوفوج پیاده نظام وپنج بیرق خاصه دار تعیین فرمود چنانچه بوقت سپیده صبح راه بکمین کاه نزدیك کرده بیخبرحمله نمودند وسردار فتح محمدخان ازهیاهوی دلیران سراسیمه ازخواب غفلت بیدار شده خودرا دوچار تیغ آبدار وتوپ وتفنك آتشبار دیده باهمراهانش بعضی پیاده وبرخی سواره‌روبوادی فرار نهاد وچون قدری ازدم تیغ دورشد بادوصد سوار ازطریق ادبار وارد مقر کردیده مأمن کزید وسواران سردار عبدالرحمن خان مظفر ومنصور جانب عسکر کاه خویش باز کشته مورد تحسین وآفرین شدند

ذکر نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان برای لشکریان امیر شیر علی خان

(ذکر نامه‌فرستادن سردار عبدالرحمن خان بلشکر امیرشیرعلیخان)

(وفتح نائب محمد علم خان ترکستان متعلقهٔ افغانستان را)

پس از کریختن سردار فتح محمد خان سردار عبدالرحمن خان تدبیری اندیشیده خواست که نفاق در میان لشکر امیر شیر علیخان اندازد پس نامهٔ نکار داده بلشکریان امیر شیر علیخان فرستاد که روی ازو بر تافته سوی اردوی اوشتابند تاهر کدام بقدر مقام خویش جائزه ورتبهٔ یابند وایشان مرقوماً پیام دادند که ماازامیرمحمداعظم خان ناخوشنودیم که راه خدمت باامیر شیر علیخان می‌پیمائیم اکراوباشمانمی‌بود هرآینه رهسپار خدمت شمامیشدیم واونوشتهٔ آنانرا بامیر محمد اعظم خان نشان داده برسلوکش متنبه ساخت وپانزده روز دیکر پس از امر مذکور مردمان‌ازجانبین درلشکرکاه خویش بسر برده مزاحم‌یکدیکر نشدند ودر خلال سوانح وحوادث‌مذکوره نائب محمد علم خان که وارد بامیان‌شده چنانچه از پیش رقم کشت باختلال کارترکستان پرداخته بود بامردم ایلجاری‌ومیران هزاره از بامیان برخاسته واردغوری کشت ومردم آنجارا مطیع ومنقاد ساخته راه بلخ برکرفت وسردار محمد اسحق خان با ناظر حیدر خان ازتوجه اوآکاه کشته لشکر بدفعش کماشت ودر حدود تاشقرغان باهم ملاقی شده جنك در پیوست ودر اثنای اشتعال نائرهٔ پیکار سپاه سردار محمد اسحق خان خودرا تسلیم نائب محمد علم خان نموده سربیرق فرود کرده بلشکر او ملحق شدند واز مشاهدهٔ انحالت سردار محمد اسحق خان ازراه هزیمت داخل تخته‌پل کردید وازانجا نیز تاب‌اقامت درخود ندیده‌در بخارا رفت‌وپسران خدای نظرخان‌وردك که ایشانرا سردار عبد الرحمن خان در زندان تخته‌پل انداخته مقید ساخته بود از کریختن سردار مذکورفرصت یافته از زندان بیرون شتافتند وداخل خانهٔ ناظر حیدر کشته بقتلش رسانیدند وناظر جانداد خان ازین کار واقف شده وارد تخته‌پل کشت وپسران خدای نظر خان را بمکافات قتل ناظر حیدر خان بکشت وبعد ازآنکه نائب محمد علم خان شهر تخته پل‌را متصرف شد جانداد خان‌را بازنجیر روانهٔ‌کابل نموده کارترکستان را یکسره ساخته بتمشیت امور مملکت پرداخت

﴿ ذکر محاربهٔ زنه خان وهزیمت یافتن امیر محمد اعظم خان ﴾

(وسردار عبدالرحمن خان)

ذکر محاربهٔ زنه خان وهزیمت یافتن امیر محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان

ومقارن مسخر نمودن نائب محمد علم خان ترکستان را امیر محمد اعظم خان که بالشکر درروضهٔ اعلیحضرت سلطان محمود نوراللّه مضجعه اقامت داشت باسردار عبدالرحمن خان سخن ازمحاربه درمیان آورده فرمود که میباید قلعهٔ زنه خانرا که خاصه داران امیرشیرعلیخان دران اقامه دارند غارت نمود تاخلل درکار امیرشیرعلیخان افتاده متزلزل شود وسردار عبد الرحمن خان ازسبب کثرت برف وشدت سرما وبعد مسافت وقرب اردوی امیر شیرعلیخان نخست رای عمش را نپسندیده بعدازاصرار وترغیب اوراه بر گرفته هنگام عصر نزدیك قلعه رسیده خاصه دارانرا بمحاصره انداخت و هرچند ازجهالت بسوی اطاعتشان هدایت کرد قلعه کیان نپذیرفته قلعه را هدف کلولهٔ توپ ساخته قلعه کشائی پرداخت وتا که شبشده جهان تاریك کشت کاری ازپیش نبرده شبرا همچنان درمیان برف بدون آتش بسر برده جنرال نصیر خانرا باپنج فوج پیاده وبیست وچهار ضرب توپ وبیست بیرق خاصه‌دار وچهار هزار سوارهٔ نظام بشعب (۱) جیل ومواضع مستعده بپاسداری کماشت وجاهای جنك فردا را بلوح خاطر نقش بسته کس درلشکر که فرستاده امیرمحمد اعظم خانرا باهزار سوارهٔ نظام وپنجصد سوار کشاده ازسواران قطغن که سالار ایشان میر سلطان مراد خان بود وسه فوج پیاده وهجده ضرب توپ جلوی ازلشکر که بمعاونت طلبیده پیام داد که بتعجیل وشتاب خودرا تاطلوع آفتاب بزنه خان برساند واو ازشدت سرما درشب حرکت نکرده تصمیم عزم نمود که در وقت طلوع آفتاب راه معاضدت برگیرد وجنرال نصیرخان نیز در تکاپوی حفاظت وپاسداری طریقهٔ ناالستواری اختیار کرده مواضع نهادن اتواب را که سردار عبدالرحمن خان معین فرموده بود ترك کرده از کهالت حفاظت وهوشداری نمود چنانچه بامدادان که امیر شیرعلیخان باهنك جنك ازمنزل شش کاو روی بسوی زنه‌خان نهاد هنوز جنرال نصیر خان ازخواب غفلت بیدار وازبادهٔ بیخبری هوشیار نشده‌بود که سپاه امیرشیرعلیخان راه نزدیك کرده آگاه کشت وسواری نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده آگاهش کرد واوباچهل سواریکه حاضر رکابش بود بسرعت راه فراز شدن بر گرفته بکوه برشد واتواب وجباخانه‌را بدون محافظ واسب وتوپچی بروی‌هم ریخته مشاهده کرده ازجنرال نصیرخان جویای حال شد وجواب شنید که آحاد وافراد پیادهٔ نظام وتوپچیانرا از شدت سرما رخصت لشکر کاه داده است وهردو باهم سرکرم این کفتکو بودند وهنوز اتوابرا آماده نساخته‌ملازمان آنها تکاپوی مینمودند که بروی کار آرند که سپاه امیر شیرعلیخان دررسیده سرهای کوه را تمام فرا کرفته‌سه هزار سواران نظام را که دردامنهٔ کوه قیام داشتند هدف کلولهٔ توپ وتفنك ساخته تمام سپاه‌سردار عبدالرحمن خانرا درتزلزل واضطراب انداخت واز کثرت کلوله‌باری توپ وتفنك سواران مذکوره تاب درنك نیاورده‌راه هزیمت بر گرفتند وازمشاهدهٔ انحال سوارانیکه حاضر رکاب سردار عبدالرحمن خان‌بودند نیز فرار اختیار کرده بجز ده‌سوار دیکران همه‌رفتند وسه‌صدسوار ازسپاه امیرشیرعلیخان راه‌تعاقب برگرفته بتاختن ازسردار عبدالرحمن خان درکذشته اونیز باایشان همعنان‌شد وایشان که‌سرکرم تاخت وتازبودند امتیاز ان نکردند که‌سردار عبدالرحمن خان همعنان ایشانست یاسالار خود ایشان وسردار مذکور همچنان اسب میراند تا که ازسواران متعاقبین امیر شیرعلیخان جدا کشته‌بسواران هزیمت یافتهٔ خویش که یکجا شده درجستجوی اوبودند پیوست وپس‌از ملحق شدن‌او سواران شکست خورده اش ازهر کوشه وکنار فراهم کردیده جمعی زیاد شده سواران امیرشیرعلیخان ازجرأت وجسارت بازمانده مراجعت کردند وسردار والاتبارپس ازباز کشتن سواران امیرشیرعلیخان‌باهمراهانش بثانی ره‌نورد کشته باامیرمحمد اعظم خان که ازینواقعه بیخبربود پیوسته آگاهش کرد وازسر کشتن انخبر سوارانیکه دررکاب امیرمحمد اعظم خان بودنیزفرار کرده ازتمامت سپاه سه‌صدسوار باایشان همراهمانده دیکران همه‌سرخویش وطریق هزیمت پیش کرفتند وسردار عبدالرحمن خان درچنین حالت از عمش ازچهل صندوق طلای مسکوك که درینه داشت پرسیده جواب واقف نبودنش را ازو شنیده ساکت شد ومقارن انحال سوار بسیاری نمودار کشت که ازعقب ایشان راه برگرفته بودند پس امیرمحمداعظم خان باسوارانیکه حاضر بودند طریق فرار اختیار

(۱) شعب بکسرشین راهیکه در کوه رفته

کرده سردار عبدالرحمن خان باچهارسوار ازشهرغ بنهٔ کذشته بآرامی رهسپر کردید وسواران امیرشیرعلیخان ازعقب امیرمحمداعظم‌خان وغیره هزیمتیان که‌چپوراست راه‌فرار برکرفته‌بودند تاخته وبسیاری راانخاك هلاك انداخته خودرا ازمال واسباب اردوی امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان کران بارساختند وبعضی ازهزیمتیان که ازدم تیغ جسته وازقتل رسته‌بود سردارعبدالرحمن خان رادیده ازهرکنار رکاب اوفراهم شده امیرمحمداعظم خان نیزباّاو درپیوست وهردوتن باپنجصد سوارنظام وسوارکشاده وغیره خدمه وعبدالرحیم‌خان رودربادیهٔ کنامی نهاده‌ازراه‌زرمت واردسرروضه شدندومردم آنجا ایشانراخصم خویش‌پنداشته ازراه‌مدافعه پیش آمدند وپس‌ازانکه ایشانرا شناختند عذرخواسته طعام ویکصد آفتابهٔ مسین ویکصد جام را یکان بایشان داده یکصد قلیان نیزبه بیع فروختند ونقدوجنسیکه ازایشان بازمانده درتصرف امیرشیرعلیخان در آمدهشتادهزارمثقال طلای سکهٔ بخارا وبیست هزارطلای‌رانسکه وبیست هزارمثقال طلای‌بی‌سکه ویازده لك روپیهٔ کابلی وپنج لك روپیهٔ قندزی که معادل‌روپیه که دار انکلیس است وده هزار دست خلعت ازاقسام اقمشهٔ نفیسه وهزار نفراشتر وخیام وغیره اسباب واسلحه واتواب وتفنك‌بسیار وچند هزار سراسب وقاطر وقور خانه بحساب آمد وغیرازانکه تحویل دیوان سلطنت شد تاراج نیزرفته بحساب درنیامد وازاحاد وافراد سپاه ایشان بسیارتن مقتول ومجروح ودستکیر کشته دراواخرماه رمضان‌سال ۱۲۸۵ هزارودوصد وهشتادوپنج‌هجری فتح برای‌امیرشیرعلیخان حاصل وکارش برمراددلشده امیرزا که یکی ازایشان میرزاعبدالرحمن خان طبیب ومجروح بودنزد امیرشیر علیخان حاضر کرده دیکرانرا محبوس ومیرزا عبدالرحمن خانرا امرمعالجه نمودوازسرداران سردار محمدیوسف خان تاکیچهٔ مرسل‌ازاثرامیرمحمداعظم‌خان وسردار عبدالرحمن‌خان رفته ایشانرا نیافته باجنرال نصیرخان دوچار کشت وازعزم وارادهٔ اوپرسیده جواب شنید که ازراه نمك خوارکی طریق مواصلت می‌پیمایم که بآقای خودرسیده درغربت سفرخدمتش نمایم واکرازرفتن عنان بازکشم هرآینه مقتول دست امیرشیرعلیخان آیم وتنها که بااورشته اخوت درمیان داریدازچه بیم‌زیاندارید که ازقفای کرفتار انوادی حرمان راه‌ناکامی سپاریدواوباین کفتهٔ جنرال‌نصیرخان اعتنانکرده ازخان‌جلال زائی‌خواهش سواری‌برای راه نمائی کرد که تاکنواز ازقفای امیر محمداعظم خانْ وسردار عبدالرحمن خان رهسپار شده شاید که ایشان را دریافته همراهی کند واو ازبیم امیر شیرعلیخان عذر خواسته سوار همراهش نکرد و سردار محمد یوسف خان ازعدم توشه وراه نما ناچار راه قریه کندر برکرفت ودرخانهٔ آخوند مسکین معروف بمشك علم اندری فرود شده عرض‌بردازحضور امیرشیرعلیخان کردیده‌عفو تقصیر خواست‌واو عصمت‌اللّه خان خالویش‌را مامور نمود که اورا تسلی داده ازراه اطمینان خاطر بحضور حاضر کند وخود درروز سوم فتح رایات عالیات فیروزی سمات را جانب کابل شقه کشا فرموده ازمنزل شش کاوراه مراجعت برکرفت وسردار محمدیوسف‌خان ازعقب عریضه‌اش آخند مذکور را جهت شفاعت باخود همراه کرفته بلا درنك آهنك اردوی امیر شیرعلیخان کرد واز دشت تلخك زار اورا ازسبب ضعف پیری باز کردانیده بدون شفیع رهسپار ودر دهنهٔ شیرباعصمت اللّه خان که امیر شیرعلیخانش نزد اومامور کرده بود دوچار شده آسوده خاطر کشت ودرمنزل جبدر خیل شرف بار حاصل نموده تسلی یافت وامیر شیرعلیخان بامکنت وحشمت شاهی داخل کابل شده نمازعید فطر را بدارالسلطنه اداکرد واعیان واشراف شهر واطراف را نیك نواخته ناظر جهانداد خانرا که ازسبب قتل پسران خدای نظر خان جنانچه ازپیش رقم کشت نائب محمدعلم خانش محبوس واز ترکستان روانهٔ کابل نموده‌بود بخدای نظرخانش‌سپرد واو بقصاص خون فرزندانش اورا بکشت .

﴿ ذکر سر کذشت امیر محمداعظم خان ﴾

وسردارعبدالرحمن خان درعرض راه سر روضه وداور

ذکر سر کذشت امیر محمد اعظم خان وسردارعبد الرحمن خان

وامیر محمداعظم‌خان وسردار عبدالرحمن‌خان ازسر روضه امیرمحمد نامیرا راه شناس برداشته واردفرمل شدند ومردم آنجا بطمع اسپان واسلحهٔ ایشان بکشاد دادن‌تفنك پرداخته همه‌را بهزیمت رهسپر ساختند وازجمله‌سردار عبدالرحمن‌خان که ازدود قلیان فتوری دراعضایش روی‌داده بود ازهمراهانش بازمانده‌چون بخود آمد دیکرانرا

بدیده متحیرانه سوار اسب شد و بدیشان پیوسته همکنان درمغاکی فرود شدند و آتش افروخته خواستند که دست وپا واعضای خودرا گرم کنند ومردم آنجا که مشغول کشاددادن تفنگ بودند ازدیدن شعله آتش آرام گشته دست ازتفنگ زدن باز داشتند ودرینوقت چهل تن ازمردم خروتی سرروضه که از آواز تفنگ فرمایان برخواسته راه برگرفته بودند بروشنی آتش نزد ایشان وارد گردیده درقلاع خود بردند واز شیوهٔ مهمان نوازی آنان شب را نیک بسر برده بامدادان راه نمائی ازایشان گرفته بقلعهٔ موسوم بهٔ برگتی فرود گشتندوجای آشامیده رهسپار شدند واز بسیاری راههای باریک که بایکدیگر تقاطع کرده بهرجانب رفته طریق مستقیمی معین نبود متحیرانه راه می پیمودند تا که شخصی از کوهی فرود گشته بدیشان پیوسته معلوم گشت که در وقتی خادم والد ماجد سردار عبد الرحمن خان بوده است وآنمرد بپاس حقوق نمک خوار گی سابقه راه نمائی ایشان را اختیار کرد ودر بین راه سه تن از بازماندگان خدمه ایشان از طریق شتاب اسب رانده بدیشان پیوستند وایشرا گفته بتاخت از ایشان در گذشتند که لشکر از قفا در رسید وازین گفتهٔ آنان امیر محمد اعظم خان و دیگران را دل ازجای شده روبفرار نهادند وسردار عبد الرحمن خان باچندتن چون عبد الرحیم خان وپروانه خان وسردار عبدالله خان وجان محمد خان وفرامرز خان وسید مؤمن خان ومحمد بشیر خان واحمد خان رساله دار ومحمدالله خان رساله‌دار وحیدر خان توپچی ومیر علم خان جماعه دار ونجیب الله خان کیدان نواده سردار جهان خان وناصر علی خان ومحراب خان کرنیل وبیست وشش تن از سپاهیان که بمجموع چهل سوار میشدند عنان از فرار باز کشیده آسوده خاطر راه همی پیمود تا که ده تن پیاده بطمع گرفتن چیزی در رسیده ایشان عطف عنان کرده هرده تن راهدف گلولهٔ تفنگ ساختند وتجنفررا ابخاک هلاک انداخته تجنفر دیگر ازراه فرار بکوه برشدندوایشان قدری درنگ کرده دیگر کسی را درقفاندیده رهسپار گشتند وبدیگران که فرار نموده در آبگاهی فرودشده بودند رسیده ماجرا بازداشتندوپس ازان برفراز کوهی برشده دوصد تن ازکسان پنج نفر مقتولین سرراه برایشان تنگ گرفته سردار عبدالرحمن خان باسه صدتن ازهمراهانش ازاسب فرود گشته بمدافعه گرائید ودویست تن را ازدوجانب کوه امر فرازشدن کرده خود باصد تن دیگر راه مقابل برگرفته ازسه طرف بگشاد دادن تفنگ پرداختند وایشانرا هزیمت داده راه خویش پیش گرفتند وقدری اسب رانده قلاع مردم وزیری واقع مرغه را دیده امیر محمداعظم خان که باملکان آنجا از پیش معرفت وشناسائی داشت چند نامه نوشته بصحابت آن مرد راه نما فرستاده ازورودش در آنجا خبرداد وبزرگان علاقه مرغه باصد سوار ازراه پذیره پیش آمده مراسم اعزاز واکرام بجای اوردند وازقفای پذیرگیان هزارتن دیگر پیاده دهل زنان وخیر مقدم گویان بشرف ملاقات مشرف گردیده بعد باهم وارد علاقهٔ مرغه‌شدند ودو روزرا درانجا بمهمانی بسر برده نظر بشفقت آنان ازدوصد دانه طلائیکه عبدالله‌خان باخود داشت خواستند که بایشان دربهای علوفه چیزی بدهند وایشان که خرج بمهمانی داده بودند هیچ نگرفته ازانجا وارد منزل دیگرشدندوازطلاهای مذکوره که جزازان چیزی وپشیزی باخود نداشتند چنددانه‌داده ازمردم آن‌منزل‌خواهش علوفه کردند وایشان ازعدم معرفت طلارا ردکرده روپیه ببهای علوفه خواستند وچون روپیه نداشتند دیری معطل ماندند تا که دانستند که هزار روپیه نزد شیرجان نامی ازسپاهیان میباشد بعدسردار عبدالرحمن خان اورا تکلیف مبادله طلا بروپیه کرده اواِبا نموده گفت که درچنین جائیکه طلا رابپول نستانند هرگز روپیه‌را داده طلا نستانم واو برآشفته جبراً هزار روپیهٔ اورا گرفته صددانه طلاعوض داد و آزوقه خریده شبرا بسر برده ازآنجا در خانهٔ آدم خان‌وزیری فرود شدند واو اعزاز واکرام شان‌نموده ازانجا خود نیزباایشان همراه گشته درخانهٔ کد خدای قومیکه باآدم خان بودند نزول کردند واو نیز مقدم ایشانرا گرامی داشته بپاس خاطر ایشان آدم خانرا نیز چیزی نگفتند وازانجا براه افتاده ازین راه هردو تن میزبان را که نقیض هم بودند رخصت مراجعت دادهوارد علاقهٔ داور که درسرحد افغانستان واقع است شدندودرانجا که قریب اضلاع بنوودامان است بقلعه‌جای گزیده چند روز توقف کردند وسردار محمد سرور خان که ازتیزین چنانچه سابقاً مذکور گشت فرار کرده بود بدیشان پیوست.

این وقت لقب سرداری نداشته است

ذکر آدم فرستادن سردار عبدالرحمن خان

دربنوودامان برای خریدن بعضی اشیاء ضروریه

ذکر آدم فرستادن سردارعبد الرحمن خان در بنو و دامان

جون سردار محمدسرور خان باجنرال‌علی عسکر خان ومعاذالله خان بارک زائی وچهل سوار بدیشان پیوست عید سعید فطررا گذرانیده وبمردم آنجا شیرینیٔ روز عیدولنگی خلعت داده بعد سردار عبدالرحمن خان صددانه طلارا که بجز ازان هیچ نداشتند بمحراب خان کرنیل ونجیب‌الله خان کیدان سپرده برای خریداری بعض‌اشیای ضروریه دربنو ودامان فرستاد ومقارن اینحال هردو تن سردار وامیر که ششصد سوار همراه داشتند واز توشه هیچ باقی نگذاشته پشیزی نداشتند ازاتفاقات‌حسنه رضا گل‌نام نوکر عبدالرحیم خان که‌دوهزار دانه طلای‌مسکوک اندوختهٔ آقایش برداشته از کابل راه‌خدمت برگرفته‌بود پیاده وپای برآبله دررسیده طلاهارابسپرد واسپسواری قبول نکرده همچنان پیاده راه خدمت خانهٔ آقایش جانب کابل گرفته مراجعت کرد و سردار عبدالرحمن خان طلارا دربازار داور فروخته بیست‌هزار روپیه بگرفت وسامان رهسپردن ساز کرد ودرینحال دونامه از حاکمان پشاور وبنو بایشان رسید که‌ازجائیکه وارد شده‌اند روانهٔ بنو پشاور شوند وامیر محمد اعظم خان بجواب هردو مکتوب فرمود که‌اگرمارا از آب‌سند مجبور نموده عبورندهند البته خواهیم آمد والا نتوانیم گمروی بدانسوی نهیم ومهر کرده سردار عبدالرحمن خانرا نیز تکلیف کرد که‌خاتم برنهد واوسرباززده ازاستخفاف وبیمهری دولت انگلیس که درسال ۱۲۸۱ هزار ودویست وهشتاد ویک هجری مطابق سنه ۱۸۶۵ هزار وهشتصد وشصت‌وپنج میلادی که نسبت بخود امیر محمد اعظم خان نموده بودند بیاد آورده گفت بنویسد که چون مارا امیدی بدولت شما نیست نبایست آمد وعمش بمهرنهادن اصرار کرده آخرالامر برآشفته نگین خاتم خودرا بشکسته زبانی پیام فرستاد که دولت برطانیه عظمی ازسبب دوست بودنش بادشمن‌ما دشمن ماست زیرا که‌دوست دشمن دشمن‌است فقط و پس از فرستادن این‌نامه وپیام هشت روز درنگ کرده از داور آهنگ کان گورم نمودند ودرانجا هردو تنیکه‌دربنو ودامان جهت‌خرید اشیای ضروریه‌رفته‌بودند مراجعت کرده بدیشان پیوستند وپس‌ازتوقف پنج‌روز درموضع‌مذکور سردار عبدالرحمن خانرا تب شدید عارض گشته هفده روز دیگر ازراه پیمودن بازماندند وپس ازان همچنان تبدار رهسپار شده وارد وانه گردیدند ودرانجا سردار والاتبار را نعمت صحت حاصل گشته پس ازتوقف سه‌روز ازآب گومل عبور کرده بکنار آب برای آشامیدن جای فرود شدند ودرانجا دوشیزهٔ ازقوم ترکی متوطنهٔ مقر که درصغارتش مردم وزیری باسیری برده بودند بعزم همراهی نزد ایشان رسیده حکایت اسیر شدنش را بسر برد وسردار سعادت اطوارش اطمینان خاطر برسانیدن قوم ودیارش داده باخود برداشته داخل علاقهٔ قوم‌سرپانی شدند ودرکوه کانسی نزول کرده تاانجا ازجملهٔ همراهان شان سه‌صدتن بازمانده دیگران هر کدام ازمقامی رخصت حاصل کرده جانب‌بنو ودامان‌رفتند ودرانجا یکراس گوسپند وچهارسیر وسه‌قطعه مرغ‌باقدری برنج‌ازدو خانهٔ که متوطن آنجا بودند خریده شبرا بعسرت وزحمت بروز رسانیدند –

❁ ذکر سر گذشت امیر محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ❁

(در میان قوم کاکر)

ذکر سر گذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان درعلاقهٔ کاکر

وبامدادان از کوه کانسی راه برگرفته در علاقهٔ کاکر بموضع زوب فرود شدند واز سبب عسرت و سختی منزل گذشته نان‌روغنین بسیار پخته باخود واجب شمردند که‌همیشه دوروزه‌نان‌پخته همراه‌داشته باشند وازانجا وارد علاقهٔ بریچ‌شده مردم آنجا بقسم سیورسات علوفه حاضر آوردند وچون‌ایشان بار کم‌نداشتند چیزی نخریده صاحبان علوفه بار های خود را بنظر نشانی کرده شب درخانه های خویش رفتند وسردار عبد الرحمن خان همهٔ همراهانش را قدغن‌فرمود که‌بارهای آنان دست‌نزنند که‌مبادا مناقشهٔ روی دهد وبامدادان صاحبان آزوقه حاضر گشته بار های خود را سالم‌دیده سقط گفته مراجعت کردند وعلوفهٔ خود را باز پس بردند واز انجا راه

برگرفته بقدر فرسنگی راه رفته دو هزار تن مشاهده کردند که سر راه تنگ گرفته نشسته اند واز جمله یکتن عنان اسب امیر محمد اعظم خان را چنگ زده از رفتن باز داشت وسردار عبدالرحمن خان دهن تفنگ بر سینهٔ او نهاده وی ازخوف جان عنان فرو گذاشت وچون سبب راه گرفتن پرسیدند مکشوف گشت که برسم خویش ازهریکی بیست روپیه انگلیزی خراج میخواهند وبا ایشان طریق مقاتله پیش گرفته هرچند امیر محمداعظم خان بدادن هزار روپیه راضی شد که بدهد سردار عبدالرحمن خان از جهت آنکه اینخبر سمر گشته در هرمنزل چنین معامله روی خواهد داد مانع گردیده آهنگ جنگ کرد وآنان کار را دیگر گون دیده از راه کناره گرفتند وایشان سالماً گذشته نزول نمودند ودرین منزل شیخی بالباس اهل صلاح کشکول بدست حاضر آمده بادو زانوی ادب نزد امیر محمد اعظم خان بنشست ودوتن از همراهانش که بنام بزرگ قوم پیشتر وارد شده ودر مجلس نشسته بودند اورا تعظیم کردند وده تن دیگر از پیروانش بکنار مجلس بپا ایستادند وپس از پرسش بازداشتند که مشار الیه سید است وامیر محمد اعظم خان اسم سیادت را شنیده دست اورا بوسیده درپهلوی خویش جای نشستن داد وسردار عبدالرحمن خان که در هرمنزل یکی از مردم فرود گاه را ازیک تا ده روپیه داده از حالت مردم منزل از ورسیده خودرا آگاه میکرد درینجا نیز بعادت مستمره یکی را روپیه عطا کرده از احوال شیخ جویا شده مکشوف نمود که او دزدیست معروف ودوصدتن ازدزدان زیردست دارد که ازجمله چهل تن را همراه آورده است وسردار هوشیار این امر را بعمش اظهار کرده ویرا باور نیامد چنانچه سردار محمد سرور خان پسرخودرا امر کرد که شیخ را گرامی داشته درشب مهمان نموده اعزاز واحترامش کند وهنگام شام که اسپان را بآب دادن درسرچاه بردند همراهان شیخ جمع گشته از آب کشیدن مانع آمدند ونوکران سردار عبدالرحمن خان صد راس اسپ را که از خود ایشان بود بحیله سیرآب کرده بقدر کفاف خود شان نیز آب برداشته بفرودگاه باز گشتند وپنجاه راس اسپ امیر محمد اعظم خان وپسرش از آب آشامیدن باز ماندند تا که خود شیخ بر خواسته از امیر اجازت آب دادن اسپانش را حاصل کرد وبانوکران او هریک دوراس اسپ را عنان بر گرفته سرچاه شد وایشان بعضی عنان اسپان را گرفته ایستادند وبرخی مشغول آب کشیدن شده شیخ فرصت یافته باهمراهانش حمله کرده پنج تن از نوکران امیر را زخمدار ساختند وسی راس اسپ را بر گرفته از راه غارت بیردند وسردار عبدالرحمن خان از گفتهٔ خویش دربارهٔ شیخ ونپذیرفتن عمش اورا متنبه ساخته شب را بسر بردند وبامدادان هردوتن از نوکران امیر محمد اعظم خان که اسپان ایشان را برده بودند بریک اسب سوار شده رهسپار گشتند وپس از ده روز بقلعهٔ ازقلاع مهدم فرود گردیده بیست راس گوسفند وعلوفه خریده برهٔ فربهی را سردار عبدالرحمن خان از صاحبش بده روپیه خریداری نموده امر ذبحش کرد وچون نوکرانش آن بره را بسوی مسلخ کشیدند صاحبش بازگشته بهانیکه گرفته بود بسردار عبد الرحمن خان رد کرده رفت که بره را باز پس ستاند اما قبل از رسیدن او درذبح که بره را کشته بودند پس نزد سردار شده بتندی ودرشتی ازوی خواستار گشت که بره را زنده کند واودر جوابش گفت که بجز قادر دانا کسی بجان دادن توانا نیست که بره ات را زنده کند وبهای آنرا داده فرمود که برهٔ خودرا نیز ببرد واو ازجهالتش باز نگردیده بگفتهٔ خویش محکم شد وسردار عبد الرحمن خان خواست که خود را از جنگ نادان خلاص نماید پس حیلت انگیخته گفت که گفتگو بامن داری آخند را چرا فحش و ناسزا میگوئی وملائی از مهدم ده که دران نزدیکی نشسته بود این را شنیده اورا دشنام داده باهم در آویختند وبمشت وسلی بسر وروی یکدیگر زدن آغاز کردند ومهدم ده آگاه گردیده نیمی جانبدار آخند ونصفی مددکار صاحب بره شده کار به پیکار انجامید تا که موسفیدان ده باصلاح برخواسته جانبین را ازهم کنار ساختند وسردار عبد الرحمن خان در اثنای قیل وقال وپرخاش وجدال مهدم ده فرصت یافته بانوکرانش بره وبهای آنرا که بزمین انداخته بود برداشته در گوشهٔ مشغول کار خویش گشت بعد صاحب بره گوسفندی بادو ظرف ماست ودو سفره نان ویک برهٔ بریان نزد سردار عبدالرحمن خان آورده از کاریکه کرده بود عفو تقصیر خواست

وبعرض رسانید که باعث این تجاهل (۱) آزار واذیتیکه ازسردار محمد سرور خان دروقت حکومتش بقندهار ازوی دیده بودم بود اگر نه اینقدر لایعقل وجاهل نیستم که بندهٔ را تکلیف کارخدائی کنم خلاصه روزدیگر ازانجا رهسپر گشته درعرض راه ازوزیدن باد زحمت زیاددیدند وبنزدیک منزل رسیده شخصی ازجانب شاهجهان ودوست محمد نامان که رئیس قوم وباهم پسر عم بودند حاضر رکاب ایشان شده خبر داد که سردار امیرخان ملقب بشاهجهان ازراه پذیره پیش می آید میباید که دروقت رسیدن اوازاسپ فرود گشته باهم مصافحه نمائید وپس ازخبر دادن فرستادهٔ مذکور خود شاهجهان بشکل عجیب وهیکل غریبی برمادیانی سوار دررسید واز آواز درای که برزانوهای مادیانش بسته بود اسب امیرمحمد اعظم خان رمیده درجونی (۲) افتاده بسردارعبدالرحمن خان گفت که کاری کند که اسب او ازجونی بازماند واوبمزاح جوابداد که دریندوامیر قدرت سخن گفتن نیست باری اگر انعامی عطا شود کاری خواهم کرد واو شمشیری باو بخشیده بعد سردار والا تبار بهانهٔ اینکه بالاوپیشتر رفته غذا وطعامی آماده نمایند شاهجهانرا ازعمش کنار کرده جانب قلعه بالا رهسپار شد وقدری اورا دور کرده جانب خانه‌اش فرستاده بوی گفت که من برگشته چیزی اسباب وقند گرفته ازقفا دررسم وشاهجهان نام قند را شنیده مشعوفانه تنها راه برگرفت وسردار عبدالرحمن خان باعمش باهستگی از عقب اووارد قلعه شده ازاسپ فرود گشت واورا جستجو کرده درخانهٔ خس پوشی یافته گفت از چه نزد امیر حاضر گردیده تهیهٔ مهمانی نمیکنی او درجواب گفت که اسباب مهمانی را آماده کرده گفته ام که بزی را از صحرا آورده ظرف برای پختن آن ازدیهی گرفته هیزم از کوه فرود آرند وفردا نصف روزحاضرخواهند شد پس ایشان علوفه از دیگر قلعه خریده شب را بسر بردند واز حال شاهجهان جویا گردیده مکشوف داشتند که اوپادشاه وصاحب اختیار آنمردم است ودر وقت کوچیدن شاهجهان حاضرشده ایشانرا تسلی واطمینان خاطر داد که درمنزل دیگر دوست محمد نام پسرعم اوست نزداو فرود شوند وایشان راه خانهٔ دوست محمد را فروگذاشته طریق دیگراختیارکردند وشاهجهان را راه نما باخود برداشتند ویکمنزل درمیان بدامنهٔ کوهی رسیده روزدیگر داخل درهٔ آن کوه شدند وبخرابهٔ نزول کردند ودرینجا دوست محمد مذکور بادوهزار تن بعزم آزار شان بدهن دره رسیده اقامه کرد وکس نزد ایشان فرستاده پیام داد که چرا دشمن اورا راه نما باخود همراه گرفته اند میباید اورا بدست دهید وبخانهٔ ام بروید والا هرچه خواهم بکنم ونیز چند تن را امر کرد که هرقدر بتوانند ازمال و اسباب ایشان بدزدند چنانچه دست سرقت دراز کرده دوتن از ضرب گولهٔ تفنگ هلاک شدند و مابقی گریخته شاهجهان ازبیم آنکه مبادا اورا بدست دوست محمد بدهند گریخته بکوه بالاشد وایشان که علوفهٔ زیاده برکفاف همین شب را باخود نداشتند و آنرا هم تمام کردند خواستند که شب درآنجا نبوده راه برگیرند پس شاهجهان را ازکوه فرود آورده برهنمائی او رهسپار گردیده بامدادان بقلهٔ کوه رسیده از آنجا بدون توقف باوجود شدت سرما عنان بازکشیده عصر دردیهی خالی ازمقیم نزول کردند وشاهجهان را که بامهدم ده که اینوقت بقشلامیشی رفته بودند معاندت ودشمنی درمیان بود بخواهش خودش که مبادا کشته شود رخصت مراجعت داده روبقشلاق اهل ده نهادند وهنگام غروب آفتاب راه نزدیک کرده مردم قشلاق بخیال اینکه خصم ایشانند دوهزارتن ازراه مدافعه درهای کوه را گرفته استوار بسر راه ایستادند وتفنگ جانب ایشان گشاد دادند وچون بعد از رسیدن ایشانرا شناختند وازراه پذیره پیش آمده باعزاز واکرام درقشلاق خود بردند ودوروزدر آنجا بمهمانی بسر برده وارد قوشنج شدند ودرانجا شنیدند که حاکم قوشنج چهل هزار روپیه ازوجوه مالیات تحصیل کرده وهنوزدر قندهار نفرستاده وبجز پنج نفر نوکردیگر کسی باخود ندارد پس سردار عبد الرحمن خان بصوابدید عمش بعزم تاراج رو بمحکمهٔ حاکم نهاد واو از چند تن نوکران امیرمحمداعظم خان که گریخته نزد حاکم مذکور رفتند بعزم سردار عبدالرحمن خان آگاه شده درشب چهار صدتن ازمردم آنجا نزد خود خواسته بمحافظت وخود داری پرداخت وسردار والا تبار زنبیل مهام بازگشت واز آنجا وارد کاریز وزیر گردیده دوروز درنگ نموده سادات قوشنج ازراه سلام حاضر شده ایشانرا ملاقات کرده بخانهای خود رفتند وایشان راه برگرفته در منزل اغبرک وازانجا دو منزل قطع نموده

(۱) تجاهل خودرا نادان وانمودن

(۲) جونی اسب واستر لگد زدن

درنوشکی واقع سرحد بلوچستان فرود شدند ودرین منازل از کثرت باران زحمت بسیار کشیدند چنانچه ازری لباس وسردی هوا زبان ایشان کلالت یافته دستهای همگنان ازحس رفته بود وآتش افروخته خودرا بحال آورده بعد ازدوروز سه صدنفر اشتر برای برداشتن علوفه وآب کرایه کرفته آهنگ ره نوردیدن کردند

﴿ ذکر سر گذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ﴾

(درنوشکی وچاه گی وسیستان)

ذکر سر گذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان در عرض راه نوشکی وسیستان

وروز سوم ازنوشکی براه ریگ روبسوی چاه گی نهاده پس ازطی ده منزل راه بچاه گی نزدیک کردند ودرمنازل ریکستان ازسبب بسیار باریدن باران همه جاآب شیرین آشامیده محتاج باآب نشدند ودرمنزل آخرین چون سیل راه را ازگل آکنده بود ازاسب فرود شده تازانو درگل فرورفته قطع مسافت کرده زحمت بسیار کشیدند چنانچه درفرودگاه بعد ازدریکه اسپانرا که بینداختند بجز ازاسب سواری سردار عبدالرحمن خان که عربی واز اسپان خانه زاد امیر کبیر بود دیگران همه خوابیده کاه نخوردند ودر چنین خستگی سردار رفع مقدار بدشواری قدری کباب نموده چیزی بسه تن از همراهانش داده اندکی خود خورد ودو روز ازعدم توانائی بحرکت درآنجا درنگ کرده آب بوناک سیل که درآب گیر ایستاده بود آشامیده روزسوم وارد چاه گی شدند وبخانهای خس پوش مردم آنجا فرود گشته تاپانزده روز بس آن علاقه ازسبب آنکه بجز پنج نفر کسی نزدش نبوده همه درییلاق بودند نزد ایشان نیامده بعد ایشانرا برآمدنش آگهی داده باپنجصدتن که ازییلاق خواسته نزدش فراهم شده بودند ودوپسر رقاص ویکدست ساز مروجهٔ آنسرزمین حاضر آمده ملاقات وحشیانه بجای آوردند وپس ازان ده روز دیگر نیز از جهت تواناشدن اسپان که آنجا علف خوب داشت توقف نموده بعد دویست نفر اشتر جهت برداشتن آذوقه وجو کرایه کرفته راه پلالک برداشتند وشش روز بکنار رودهیرمند قطع مسافت کرده درقبیلهٔ سردار شاه کل خان بوچ فرود گشتند ومردم او ازبیم آنکه ایشان ازسواران امیرعلم خان قاینی اند کهاو دربنوقت بتر کتاز مأمور کرده وایشان خبرشده بودند تمام گریخته درجای ایمنی رفته پنهان شدند وایشان دوتن پیرضعیف را که باز مانده بودند درمأوای گریخته گان یافته بواسطهٔ آن دوتن در پناه گاه مردم شاه کل خان رفته واو پذیره کرده از ایشان تسلی معاونت یافته مطمئن خاطر گشت و بمراسم مهمان نوازی و کمک پروری پرداخته نصف شب دوتن از جاسوسان او که برای معلوم کردن سواران گماشتهٔ امیر قاین فرستاده بود خبرآوردند که سواران سیستان راه نزدیک کرده فردا وارد اینجا خواهند شد وازشنیدن این خبر شاه کل خان نزد امیر محمد اعظم خان اظهار کرده صلاح رفتن ازانجا درمأمن دیگر جست واو بسردار عبدالرحمن خان گفته وی صلاح داد و گفت که هر کس بکار خویش داناتر است پس شاه کل خان بامال ومواشی ومردم خویش دروقت سپیده صبح راه ملجای دیگرپیش گرفته راه شناسی نزد سردار عبدالرحمن خان بخواهش خودش گذاشت وایشان هنگام عشای شب آینده برهنمائی آن مرد که شاه کل خانش بازداشته بود ازقفای او ره نورد شدند ودروقت پیوستن بشاه کل خان ومردمش گرد سواران امیرقاین نمودار گردیده امیر محمد اعظم خان بانو کرانش نزد شاه کل خان فرود شده سردار عبدالرحمن خان باهمراهانش راه مدافعه بر گرفت وبمسافت گلوله رس توپ نزدیک سیستانیان شده استوار بایستاد تا که هزار سوار پیشتر وازقفای آنشصد سوار دیگر دررسیده چون میدانستند که مردم شاه کل خان سوار ندارند سواران سردار رفیع مکانرا دیده عنان باز کشیدند و کس فرستاده چون بخود معلوم کردند که سواران افغانست سر کرده ایشان پیش آمده باسردار والاتبار ازاسب فرود شده پس ازمصافحه بروی فرشی که ازفتراک گشوده بگستردنشستند وامیر محمد اعظم خان نیز باشارهٔ برادر زاده اش پیش آمده جلیس ایشان شد وپس از ملاقات سواران سیستان بخواهش ایندو تن مهمان عطف عنان کرده امیر محمد اعظم خان نیز باایشان همراه گشته در جائیکه شب گذشته منزل داشت باایشان فرود گشت و سردار عبدالرحمن خان معاودت کرده ازمردم قبیلهٔ شاه کل خان علوفه برای ایشان فرستاده شب را هر کدام بمقامیکه بودند بسر بردند

﴿ ذکر سر گذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان ﴾

(درسیستان وورود ایشان دربرجند)

ذکر سر گذشت سردار عبد الرحمن خان وعمش در سیستان

وروز دیگر سالار سواران کس نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده پیام داد که چون شاه کل خان ومردمش بسعادت ومیمنت مقدم شما ازتاراج ایمن شدند وماجانب دو کوهه که فرودگاه ملت مراجعت میکنیم میباید که شاه کل خان تاآنجا باما رفته بعد مراجعت کند تاعذری بی دست باز گشتن ما در نزد امیر قاین و سردار محمد شریف خان شود و او قبول ایمنی کرده خواست که شاه کل خان را روان کند خواهرش گریه وندبه (۱) آغاز کرده برفتن او نزد سیستانیان رضا نمیداد تا که سردار عبدالرحمن خان ضامن باز گشت او شده نزد مردم قبیله بضمانت بنشست آنگاه شاه کل خان را بضمانت بخوروزه در دو کوهه فرستاده بامیر محمد اعظم خان پیام داد که پس از موعد مذکور اورا نزد خواهر ومردمش معاودت دهد واو هفت روز نزد سیستانیان متوقف گردیده خواهر ومردمش سراسیمه شدند واز سردار عبدالرحمن خان که ضامن شده بود خواهش حاضر آوردن اورا نمودند واوهر چند گفت که مرا وا گذارید تارفته شاه کل خانرا آورده بشما بسپارم نپذیرفتند تا کار منجر به پیکار گشت وسردار عبدالرحمن خان دویست سوار را که همراه داشت نیمی را بگشاد دادن تفنگ امر کرده نصف دیگر را حکم تاختن نمود واز مردم قبیله نیز سه صد تن آهنگ جنگ نموده از مشاهدهٔ این حال زنان ایشان مواشی واموال را فرو گذاشته با اطفال روی فرار جانب کهسار نهادند ومردان نیز تاب درنگ نیاورده از قفای ایشان بگریختند وسردار عبدالرحمن خان دوصد نفر اشتر را ازان مردم بزیر بار خویش آورده رهسپار گردید ومردم قبیله ازدیدن انحالت بپای خجالت پیش آمده عذر وعفو تقصیر خواستند وبرعهده گرفتند که احمال سردار ستوده خصال را تاسیستان رسانیده بعد اشتران خود را باز ستانند چنانچه سردار خجسته اطوار باچند تن از صاحبان اشتران راه بر گرفته دردو کوهه وارد فرودگاه سیستانیان شد واز حال شاه کل خان پرسیده بخود معلوم کرد که نزد خان بابا خان بن ملا یوسف خان سرتیپ هزاره سالار سواران قاین وسوارهٔ هزاره مقید ومحبوس است پس از راه ننگ افغانی نزد او شده وی از خیمه بیرون گشته مراسم پذیره بجای آورد وسردار نیکو کردار همچنان سواره مصافحه کرده شاه کل خانرا از وی جویاشده شنید که درخیمه است بعد اورا بیرون طلبیده خان بابا خانرا مخاطب ساخته ازسبب حبس او پرسیده جواب شنید که نزد امیرعلم خانش می برم پس سردار سعادت دثار بر آشفته فرمود که او بضمانت من نزد شما آمده است نه اینکه بزور بازوی خویشش اسیر کرده اید دیگر اینکه او از رعایای متعلقه افغانستانست نه مال ده وخراج گذار دولت ایران که بنام بقیش منسوب ومأخوذ نموده ازراه تنبیه وتهدید نزد امیرقاینش برید وباین سخنان خان بابا خان را الزام کرده واوبپاس خاطر سردار باوقار که مهمانش می پنداشت هیچ نگفته شاه کل خان را رها داد وسردار بلندمقدار اورا درهنگام عصر باده تن از سواران خویش نزد خواهر ومردمش فرستاده حق ضمانت ادا کرد وهرده تن سوار مذکور پس از سه روز مراجعت کرده برکاب سعادت انتساب سردار خجسته کردار پیوست بعد باسواران سیستان رهسپار گشته روز دوم حرکت ازانجا بکنار رود هیرمند فرود آمدند ودر وقت حرکت از دو کوهه خان بابا خان هفتصد سوار ازراه خفا مأمور غارت قوم بریچی متعلقه قندهار که متوطن پلالک بودند کرد چنانچه بوقت سپیده صبح درقلعه که یازده خانه وارد ران مسکن داشتند ریخته قلعه گیان بمدافعه برخواسته نجباء تن را مقتول وزیاده ازصدتن را مجروح ساختند ودرنحالت دیگر مردم بریچی که چهار هزار خانه وارودر کنار رودهیرمند سکنی وقرار دارند از آواز تفنگ علم بجنگ رسانیده راه محاربه پیش گرفتند ودرین اثنا سردار عبدالرحمن خان که ازتمامت سواران درعقب مانده آهسته راه می برید واز همه پیشتر وارد فرودگاه شده سواران سیستان را مشاهده کرد که دسته دسته نشسته باهم بطریق مشورت سخن میرانند وخیام خودرا نیز بنفراشته اند وازنحالت متفکر گشته رأی همیزد تا که امیر محمد اعظم خانش نزد خود طلبیده چون وارد مجلس شد بزرگان سیستانرا که درمجلس نشسته بودند مهموم ومغموم دیده سبب حزن واندوه شانرا پرسیده واقعهٔ مذکوره را

(۱) ندبه یعنی ماتم

بشفید و آشفته گشته خان بابا خان را که بانی آن فتنه بود و هم ازسبب محبوس کردن شاه گل خان ازوی دل آزرده بود امر زدن کرده نوکرانش ازپای او گرفته ازمجلس بیرونش کشیدند بعد خود سردار والا تبار رفته کشتگان وزخمداران را دیده بقیة السیف را که دل ازجان بریده بودند تسلی بانتقام گرفتن داده هنگام عصر با نوکران خویش و تمامت سواران سیستان پیاده وبی توپ و نردبان روی انتقام بقلعه مذکوره نهاد و چون بقرب قلعه رسیده خندق عمیق وشگرف (۱) دیده درشگفت (۲) ماند وازراه چاره جوئی نخست کس نزد قلعه گیان فرستاده دعوت اطاعت کرد وایشان چون دانستند که فرستادهٔ سردار عبد الرحمن خانست اورا در اندرون قلعه برده بخود معلوم نمودند که این سانحه (۳) ازسؤ تدبیر خان بابا خان بروی کار آمده دیگر حادثهٔ نیست پس سه تن از قلعه بیرون گشته نزد سردار عبد الرحمن خان شدند واز آمدن آن سه تن عذر لشکر سیستان خواسته شده باستصواب رای و اشارهٔ صواب نمای سردار عبدالرحمن خان قلعه وقلعه گیان را بحالش گذاشته باز گشتند واز آنجا راه برگرفته دردو منزلیکه ازمیان آنقوم عبور کردند سواران سیستان را که نزدیک آبادانی میشدند بضرب گلولهٔ تفنگ میراندند وعلوفه نیز نمیدادند تاکه امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان بنام خود علوفه خریده مهم سازی می نمودند وچون وارد منزل نجار شدند بدون از سواران رکابی امیر علم خان سواران کشادهٔ ملکی همه جانب خانهای خود رفته پراگنده گشتند وسواران رکابی که جزایشان دیگر سوارهٔ نزد امیر علم خان نبود در ناصر آباد رفته امیر مذکور باهمین سواران مراسم پذیره بجای آورد واز عرض راه سردار محمد شریف خان امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان را از باب مهمانی درخانه خود بشریف آباد فرود کرده دوروز باعزاز هرچه تمامتر احترام شان نمود وازانجا در ناصر آباد شده امیرعلم خان ایشانرا در خیمه های بزرگیکه برای ایشان افراشته بود جای داده خدمهٔ ایشانرا بخیام کوچك فرود کرد ودوازده روز بمهمانی نگاهداشته بعد باهم وداع کرده هر چند استدعای برداشتن خیام بزرگ را نمود ایشان نپذیرفته سه باب خیمه کوچك را باتجهیزات روپیه از همهٔ نقد وجنسیکه امیر علم خان تعارف کرد برداشته دیگر چیزی نگرفتند واین راهم ازسبب آنکه زیاده بردوصد دانه طلا که نزد سردار عبدالرحمن خان مانده بود دیگر هیچ نداشتند که برای مصارف راه برجند برگرفتند اگر نه بشیزیرا نمی پذیرفتند خلاصه در روز بیست ونهم ماه ذیحجهٔ سال هزارو دوصدو هشتاد وپنج هجری ازناصر آباد راه برگرفته روز پنجم ماه محرم سنه ۱۲۸۶ وارد برجند شدند

(۱) شگرف بزرگ وعجیب (۲) شگفت حیرت وفکر (۳) سانحه واقعه ظهور یافته

﴿ وقائع سال هزارو دویست وهشتادو شش هجری ﴾

وقائع سنه ۱۲۸۶ هجری

ودرخلال احوال سرگذشت مذکور امیرمحمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان دوازده لك روپیهٔ کلدار و دوازده هزار میل تفنگ که درهنگام توجه اعلیحضرت امیرشیر علیخان جانب غزنین دولت انگلیس از راه تمنای دوستی برای امیر معظم الیه فرستاده ودروقت محاربهٔ غزنین درجلال آباد واصل گشته بود در کابل رسیده تحویل میگزین وقور خانهٔ سلطنت شد وچون دولت موصوف اینوجه وتفنگ را بدون خواهش امیرشیرعلیخان فرستاده دراوایل سلطنتش که از هرات وارد کابل شده خواهش اسلحه کرده ونداده بود امر کرد که امانت نگاهدارند —

﴿ ذکر تشریف بردن اعلیحضرت امیرشیر علیخان ﴾

(در انباله بخواهش امنای دولت انگلیس)

ذکر تشریف بردن اعلیحضرت امیر شیرعلی خان درانباله

ومقارن ایصال نامهٔ از وایسرای کشور هند از راه التماس تجدید دوستی وتوثیق رشتهٔ اتحاد بپایهٔ سریر سلطنت رسیده چون مبنی بتشریف بردن اعلیحضرت والا درانباله بود پذیرفته آمد چنانچه سامان سفرساز کرده سردار محمد یعقوب خان را باسردار ولی محمد خان وسردار محمد اسلم خان وسردار محمد یوسف خان و سردار فتح محمد خان وغیره خدمتگاران درکابل گذاشته خود باشهزاده عبدالله جان که قدم بمرحلهٔ هفت سالگی نهاده بود وسید نور محمد شاه خان وناظر حسین علیخان وصفدر علیخان سپاه منصور وایشیك آقاسی شیر دل خان

ومیرزا محمد حسن خان دبیر وسردار خان سرعسکر وخوشدل خان بن ایشیك آقاسی شیردل خان وغیره بزرگان وپنج هزار سواره و پیادهٔ نظام و یکهزار سوار گشاده وارمغان شاهانه راه پشاور برگرفته در منزل جمرود افسران نظام مقیمهٔ پشاور باکمشنر آنجا و تمامت افواج نظام پذیره اش کرده بیست و یکضرب توپ برای تبریك ورود مسعودش گشاد دادند ومراسم پذیرهٔ شاهانه بجای آورده درپشاور فرودش کردند خلاصه سپاه نظام را در آنجا گذاشته خود با یکصدو یك سوار راه برگرفته باعزاز واکرام هرچه تمامتر درانباله شرف نزول افگند ودر روز ورود مسعودش بدانجا تمامت راجگان ونوابان وبزرگان کشورهندوسند وپنجاب باصاحب منصبان وحکام و ضباط و لایات از راه استقبال پیش آمده ملاقات رسمی بجای آوردند ودر منزلیکه فراخور شان اعلیحضرتش ترتیب داده بودند فرود آوردند وبعد از ان محفل مکالمه را زیب و آرایش داده اعلیحضرت امیر شیر علیخان را تکلیف وتشریف بردن مجلس کرده باهم بکرسی گفتگو نشستند وقبل از آنکه باب مکالمه بازشود وسخن آغاز گردد لارد ارل میو حکمران کشور هند از اعلیحضرت امیرشیر علیخان رخصت واجازت حاضر شدن لارد نیپر کماندرچیف ولارد مکلوت وستین کارت ترجمان را خواسته باجازت وامر اعلیحضرت او هرسه تن حاضر مجلس شده بعد امیرشیر علیخان زبان مقصد بیان گشوده فرمود که هرگاه سخن بلباس وملوس بوسواس گفته شود بسیاراست اما کلامیکه خالی از کذب وریب وعاری ازعیب باشد اینست که ازراه تجدید معاهده وتوثیق مواضعه (۱) وارد اینولا گشته ام که پیمانی را که والد ماجدم امیر کبیر باجانس لارنس درجمرود درمیان نهاده وشروط وقیود چند درعهد نامه نگارداده‌اند که یکی ازآنجمله اینست که هر که حکمران افغانستان باشد بادوست دولت برطانیه متحد وبادشمنش معاند بوده دولت برطانیه بمخالفت و موالفت داخلهٔ مملکت افغانستان که افاغنه دربین خود داشته باشند در معاونت ومدافعت هیچیك مداخلت ننماید وباهر که جالس سریر امارت افغانستان شود وازبزرگان افغان باشد طریق دوستی وموالات پیماید وباخصمش ازراه وداد واتحاد نگراید فقط وازنجاست که بسا کسانرا هوای سلطنت افغانستان درسرافتاده مرتکب فتنه وشر شده مفسدهٔ بزرگ برمی انگیزند زیرا که میدانند که اگر خاتم امارت بانگشت و کلید فتح مملکت بدست آرند دولت برطانیه دوست شان گردد وازینجهت خودرا مستظهردانند چنانچه ازهنگام انعقاد عهدنامهٔ مذکوره تاکنون تخم نفاق در مزرعهٔ قلوب فرزندان امیرکبیر کشته نائرهٔ قتال وجدال برپاست ونیز دراختلال حوادث روزگار که کارپیکار استوار بود آلات وادوات حرب ووجه نقد برای مصارف جنگ خانگی ازدولت برطانیه خواهش کردم نظر بقرار داد پدر بیگو سیرم ولارد جانس لارنس داده نشد تا که درمحاربات سید آباد وقلات وغیره هزیمت یافته سر خویش گرفتم وحال آنکه جای نشین پدر بودم وبرامارتم تصدیق کرده بودید چون محاربات خانگی بود بهمان پیمان معاونتم نکردید وهنوز معاهدهٔ مذکوره باقیست پس چگونه تجدید عهد نمایم وعهدیرا که باعث شورو آشوب دائمی در افغانستان باشد ازنو موثق دارم واینك که ازلطف خداوندیمانند وزور بازوی ظفر پیوند خویش جالس سریر امارت شده‌ام درینجا آمدم که قطع آن معاهده کنم ووجه نقد وتفنگ که بدون خواهش من طوعاً فرستاده‌اید امانت نگاهداشته شده که مسترد شود وازانجمله دولك روپیه رادرمحاربهٔ [illegible] خان بمصرف رسانیده و یك لك دیگر را تحفه وارمغان خریده جهت شما آورده‌ام که این سه لك روپیه را می توانم که ادانمایم فقط ولارد میو زبان پاسخ گشوده گفت که ازسخن گذشته باید درگذشته عهد جدید موثق منعقد کرده شود وامیر شیر علیخان درجواب او فرمود که اگر دولت برطانیه دوستی امیر و مردم افغانستان را مکفی و بسنده بده وبیست لك ویك کرور روپیه وبیست و سی هزار تفنگ دانسته باشد که بدان دفع خصم بیرونی کرده شود بسی دشوار بلکه نا اعتبار است زیرا که باینقدر وجه وسلاح از عدم استطاعت مردم افغانستان باکسی مخاصمت نتواند کرد تا مالیات پنجساله از ایشان معاف وبقدر مالیات پنجساله واندازهٔ کفایهٔ نظام و حفاظت سرحدات ازدولت برطانیه داده نشود مردم افغانستان توان مقاتلت ومدافعت خصم خارجه را هرگز ندارند وهرگاه دولت برطانیه بقدر کفایت امور مذکوره اعانت وامداد نماید البته مردم افغانستان معاونت

(۱) مواضعه باهم قرارداد وقرار نهادن

دولت برطانیه را در مهمات خود مکفی وبسنده دیده بتوسط من که بادشاه ایشانم دولت برطانیه را دوست
دانسته بجان ودل دردفع خصم بیرونی خواهند کوشید وچشم ازحقوق دوستی نخواهند پوشید وا کراعانت وامدادرا
وعده بوقت حرکت دولت روس بجانب کشور هند نگذارد بکار یکی از جانبین انکلیس وافغان نخواهد آمد
زیرا که خیال دولت برطانیه در دوستی باسلطنت افغانستان در مدافعت دولت روس است که در وقت
توجه او جانب هند مردم افغانستان سد راه شده دولت روس را مانع گردد واین امر بدون اینکه از امروز
نجباله مالیات عفو شود وبقدر آن واندازهٔ مواجب نظام وکفایهٔ سرحدات وثغور وجه نقد واسلحه ازدولت
برطانیه داده شود که تاوقت اقدام دولت روس تمام اسباب وآلات مدافعه آماده گردد صورت پذیر نیست ولارد
میو خواهش امیرشیرعلیخان راازامور شاقه ومهمات فوق الطاقه دانسته وعدهٔ جواب خواست که درموقع گفته میشود
اما حال امنای دولت برطانیه دوستی را منوط بدان داشته اند که وثیقهٔ عهد جدید نگارش یافته دوازده لک روپیه
چهره شاهی همه ساله برسبیل استمرار ودوازده هزار میل تفنگ بالفعل باشش ضرب اتواب قاطری وشش ضرب
اتواب پیلی مکمل اسباب باقور خانه از دولت اعانهٔ قبول فرموده شود وزیاده برین سه تن را از کماشتکان دولت
برطانیه که ازمردم مسلمان باشند ودرکابل وقندهار وهرات جای اقامت ازجانب امیر افغانستان داده آید ومحافظت
ایشانرا نیز نماید تا ایشان از احوال دول خارجه آگاهی حاصل کرده بکار گذاران دولت برطانیه خبر دهند
البته برطبق آگاهی دادن ایشان امنای دولت برطانیه بتهیهٔ کار پرداخته وجه نقد واسلحه وجباخانه بقدر کفایت
داده اما نخواهند کرد وامیر شیرعلیخان از وعده که لارد میو درباب سررشتهٔ کلیه چنانچه مرقوم گشت داده
و گفت که در موقع گفته میشود واینرا نیز گفت مطمئن خاطر گشت که کار پردازان دولت برطانیه ازکذب
سخن نگفتند قبول کرده اقامت دائمی سه تن را از خدمهٔ دولت مذکوره در افغانستان نپذیرفته فرمود که این
امررا بدون استرضا واستصواب مردم نظامی وملکی طوائف افغان نمی توان برعهده گرفت زیراکه پاس داشتن
ومحافظت کردن نوکران دولت برطانیه را میباید بمردم قومی افغان کرد وایشان از سبب مغایرت درملت وعدم
مشاورت ازقرار دادواقف نبوده آدمان دولتی را ضایع خواهند کرد واگر از حقیقت آگاه کردند هم بتحریک
بزرگان که از ایشان نارسیده متعهد این امر شوم آسیبی رسانیده حمل بر بیخبری خود کنند وآنوقت ملوم همهٔ
دول من بشوم اما آدمیرا که اقامت نگزینند وباسم مهمان داخل افغانستان شده پس از چندی مراجعت کنند
میتوان حفاظت نمود فقط ولارد میو سخن اخیررا پذیرفته وثیقهٔ عهد را برطبق فصول وشروط مذکوره که در
بین جانبین گفته وشنفته شد نگار داده ولیعهدی شهزاده عبد الله جانرا نیز درج عهد نامه کرده جانبین مهر بر
نهاده بیکدیگر سپردند ودرینحال زنان بزرگان وافسران انکلیسان که دران مجمع حاضر بودند اجازت خواسته
شهزاده عبدالله جان ولیعهد را در کنار گرفته ویکی بعزت از دیگری ربوده وبوسه داده باخود بردند وهر کدام
ساعت وچاقو وآئینه وغیره بوی داده چون پدر والا گهرش فرموده بود که نگیرد از هیچیک را قبول نکرد
تا که همهٔ زنان عرض پرداز شده از اعلیحضرت امیر شیرعلیخان استدعای پذیرفتن کردند واو شهزاده را امر
کرد که تحفه وهدیهٔ ایشانرا بپذیرد بعد شهزاده هرچه را که دادند رد نکرد بعدها در منزل تشریف برد
وروز دیگر وجه نقد وتفنگ واتوابیرا که بشرح رفت با مجده زنجیر پیل مکمل اسباب وقور خانه پیش کشیده
روز دیگر بیست ودوفوج پیادهٔ مقیم انباله راباسوارهٔ نظام وتوپخانه صفها بربسته امیر شیرعلیخانرا بنظارهٔ سپاه
در لشکر گاه بردند ودر وقت تشریف بردنش در عسکر گاه اسب سواری پیش کشیدند واو سوار اسب نشده
پیل خواهش کرد وانکلیسان پیل خاصه حکمران کشور هند را حاضر آوردند وبدان برنشسته چون نزدیک
لشکر گاه شد تمامت سپاه دوحصه گشته راه عبور برای مرور اعلیحضرت امیرشیرعلیخان کشودند واو داخل فوج
شده افسر وسپاهی مراسم تعظیم وتکریم بتقدیم رسانیدند ولارد میو که دراخیر صفوف سپاه ایستاده بود تکریم
کرده بعد مراجعت کرد ودوازده هزار میل تفنگ دیگر باسه لک روپیه برسم هدیه که باتفنگ های قراردادی بیست
وچهار هزار میل شود ودیگر تحف وهدایا پیش کشیده وداع کردند و امیر شیر علیخان آهنگ مراجعت کرده

درحین حرکتش جانب پشاور شاهمرد خان رابفرمان طلب از جلال آباد در پشاور خواسته پس از رسیدن او
ونزول موکب والا در پشاور عقد نکاح دختر محمد عثمان خان وزیر باذات اقدس والا انعقاد یافته حرم محترمش
رابه حفاظت شاهمردخان در جلال آباد فرستاد وآنگاه که اعلیحضرت والا از پشاور وارد جلال آباد شده
راه کابل برگرفت حرم محترم از قفای اردوی معلی رهسپار کابل گشت وخود او وارد کابل شده بنظم ونسق
مملکت وترتیب سپاه وتربیت رعیت پرداخته بلشکر گرفتن نظام مواظب گشت

﴿ ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان ﴾

(ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان بحکومت هرات)

(بالتماس سردار محمد یعقوب خان بحکومت هرات)

و مقارن اینحال که امیر شیر علیخان بگرفتن فوج نظام ورعایت انام اشتغال داشت سردار محمد
یعقوب خان که هرات و سردار فتح محمد خان را از خود وسردار محمد ابراهیم خان حاکم آنجا را
اگرچه برادرش بود بیگانه می پنداشت عرض پرداز حضور قبلهٔ امجدش شده استدعا نمود که سردار
محمد ابراهیم خان ازحکومت هرات معزول وسردار فتح محمد خان منصوب فرموده شود وعرض اورتبهٔ منظوری
یافته سردار محمد ابراهیم خان بفرمان طلب درکابل آمده سردار فتح محمد خان ازراه حکومت درهرات رفت وباوجود
اینگونه ملاطفات که هیچ خواهش سردار محمد یعقوب خان رد نمیشد وی باغوای اهل غرض بل بهواجس (۱)
(۱) هواجس خطرات
نفسانی ووسواس شیطانی ازسبب ولیعهدی شهزاده عبدالله جان باپدر سرگران شده تخم زوال نعمت در مزرعهٔ
دل کشته از آب حسد درنشو ونما همی آورد وظاهراً ازهیبت سلطنت چیزی نگفته باطناً بمتقب (۲) فکر نکوهیده
(۲) مثقب برمه
دانهٔ نفاق می سفت ومترصد فرصت مخالفت پدر روز بسر می برد تا که امیر شیرعلیخان از خلاف جوئی وهرزه
گوئی اونسبت بخود آگاه گشته دفعهٔ از اوج اعتبارش فرود آورده اسبابیکه باعث مکنت وحشمت ورفعت او
بودند همه ضبط وازوی بامر پدرش بازداشته شد وبجز از چهارصد سوار نظام که درزیر امر کرنیل فقیر احمد
خان زیکا و تنخواه خوار خود او بودند درنزدش مانده دیگر چیزی از آلات تجمل وجلال برایش نگذاشت واو
از مشاهدهٔ اینحال زیاده تر مضطرب احوال گشته از افعال واعمال خویش که نسبت بپدرش دردل داشت هیچ
درخاطر نیاورده پدررا دربارهٔ خود بدسگال می پنداشت وجویای فرصت گریزبوده روز بسر می برد

﴿ ذکر بغی سردار محمد اسمعیل خان ﴾

(ذکر بغی سردار محمد اسمعیل خان واخراج او)

(واخراج شدنش جانب هندوستان)

ودرخلال احوال مذکوره سردار محمد اسمعیل خان پسر سردار محمد امین خان که ازسبب فتح کابل که ذکرش
درتضاعیف (۳) وقایع سال هزار ودوصد وهشتاد وپنج هجری گذشت وباعث هزیمت امیرمحمداعظم خان واستقلال
(۳) تضاعیف قاتها ومیانها
سلطنت امیرشیرعلیخان همین تسخیر کابل شد خودرا درامارت شریک امیرشیرعلیخان می پنداشت وامیرشیرعلیخانش
نخست بحکومت ترکستان نامزد فرموده درثانی باندیشهٔ اینکه مبادا مصدر فتنه شود ازرفتن ترکستانش باز داشت
واو ازینمعنی آزرده گشته ازشهر درقلعهٔ مادر وزیر واقع چهار دهی رفته سواره وپیاده را نه خوار خویش را
باخود برده با امیر شیرعلیخان هنگامه آرای قتال گشت وامیر شیرعلیخانش هرچند هدایت واستمالت نمود نشنود
تا که منشی بختیار خان سفیردولت انکلیس مأمور استمالت اوشده بدلاسائی ووعدهٔ نوازش درچند اولش آورد
وچون اکثراز نوکران اوازقزلباشیهٔ چنداول بودند دروازهای چنداول را بربسته آهنگ جنگ کرد وامیرشیرعلی
خان ازبالا حصار افواج نظام را با اتواب آتشبار بردامنهٔ کوه شیر دروازه که مشرف برچنداول است فرستاده
امر کرد که اگر مردم چنداول طریق معاونت سردار محمداسمعیل خان برگرفته اورابیرون نکنند مردم سکنهٔ
آنرا باعماراتش هدف گلولهٔ توپ وتفنگ ساخته باخاک یکسان نمایند و خوانین قزلباشیهٔ مراد خانی ووزیر آباد
وافشار وغیره ازین امر پادشاهی آگاه گشته ازهرجانب نزد امیرشیرعلیخان شده تنبیه وتهدید سردار محمد اسمعیل
خانرا بعهده گرفتند که بدون مقاتله ومحاربهٔ سپاه پادشاهی او را بادست بسته حاضر سازند که سلطنت کنند اما قبل

از دیگران ناظر حسین علیخان باصفدر علیخان برادرش که از پدر نجیبری و از طرف مادر از مردم سپاه منصور چنداول و خادم اخلاص کیش و نمک خوار صداقت اندیش امیر شیرعلیخان بودند باندیشهٔ اینکه قوم شان گرفتار عتاب پادشاهی نشوند و خراب و بیاب (۱) نگردند داخل چنداول شده سردار محمد اسمعیل خانرا کشیده باخود در بالا حصار بردند و شب اورا بقسم محبوس نگاهداشته بامدادان امر اخراج او و سردار صالح محمد خان و سردار ذوالفقارخان برادرانش از حضور امیر شیرعلیخان صادر گردیده ایشیک آقاسی شیردلخان مأمور گشت که ایشانرا جانب هند برده بسرحد داران دولت انگلیس سپرده مراجعت کند واوهرسه تنرا بعد از توقف نوزده شب در چنداول ویکشب در بالاحصار برداشته بسرحد هند رسانیده بر گشت و سردار محمد اسمعیل خان از انجا گریخته براه صوات داخل ولایت بدخشان شد و از انجا در کولاب رفته از انجا وارد بلخ شد و در انجا از تهی دستی روزگارش تلخ گشته از طریق انابه شرفیاب حضور امیرشیرعلیخان گردید واو دوباره از کابلش اخراج هند کرده در لاهورش فرستاد و در آنجامی بود تا که از اجل موعود فوت نمود

(۱) بیاب بروزن شتاب بمعنی خراب

ذ کر احداث شیر پور

﴿ ذ کر احداث شهر جدید موسوم بشیر پور ﴾

وپس از اخراج فرمودن سردار محمد اسمعیل خان سردار شیر علیخان را بایالت قندهار سرافرازی داده شهر جدید بزرگی در جنب شمالی شهر کابل بدور پشتهٔ بی بی ماهر وبنا نهاده موسوم بشیر پورش کرده بتعمیر آن پرداخت وموازی نخاه قلبه زمین که مساوی از دو هزار جریب باشد برای عمارات سکنهٔ شهر بر گزیده پشتهٔ مذکوره را محل عمارات پادشاهی قرار داد ونخست صرف خیرات وصدقات فرموده اساس حائط شهررا آغاز نهاد ودیوار سطبری که توپ وفوج برفراز آن گردش کند مشتمل بربروج متعدده ودروب وسیعه مرتفعه امر افراشتن کرد ودرطرف اندرون دیوار حصار بفاصلهٔ گردش فوج وتوپخانه دیوار جدا گانه و جای اقامهٔ افواج متضمن ببیوت کثیره معین فرموده ناظر حسین علیخانرا مهتمم این کار مقرر کرد وچندتن از افسران نظامی وبزر گان ملکی را برای تهیهٔ اسباب تعمیر از قبیل سنگ وچوب وخشت خام وپخته و آهک وآهن وغیره بزیر دست او گماشت وتمامت سپاه نظام را بزیر دست بنایان ومعماران و نجاران وغیره مأمور کار کرده در ماه نجرو پیه اضافه از تنخواه ماهوارهٔ سپاهیان که هفت روپیهٔ کابلی بود اجوره قرار داد وتا نجبال هزاران معمار ونجار و کلکار وآهنگر واجوره کار دیوار سمت جنوب شهر ونصف از ضلع مغربی وقدری از ضلع مشرقی افراخته گشت وچاه بزرگی بفراز تلیکه برای عمارات شاهی اختیار کرده جهت آبدادن عمارات وباغ وبوستان حفر کرده وهنوز به آب نرسیده بود که باز ماند

ذکر سر گذشت امیر محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان درعرض راه برجند ومشهد

﴿ ذ کر سر گذشت امیر محمد اعظم خان ﴾

(وسردار عبدالرحمن خان در عرض راه برجند و مشهد)

ودر خلال احوال مذکوره چنانچه از پیش بشرح رفت امیر محمد اعظم خان و سردار عبد الرحمن خان از راه غربت وجلای وطن درروز پنجم ماه محرم سنه ۱۲۸۶ هزار ودوصد وهشتاد شش هجری وارد برجندشدند ودرانجا پسران امیر علم خان مقدم ایشانرا گرامی داشته اقصی الغایت مهمان نوازی کردند وروز دوم ورود ایشان مادر امیرعلم خان ایشانرا ازراه مهمانی دعوت کرده مراسم اعزاز واکرام بتقدیم رسانید دررودوازده ماه محرم از برجند راه بر گرفته چون وارد شهر مخروبه سرایان شده آثار عمارات عظیمه دیده از ناپایداری وبی بنائی دنیا متأسف گشته از انجا در موضع یونسی که منزل بدهوائیست فرود شدند ومردم آنجا ازرداءت وشوری آب وهوا هریک ذخیرهٔ (۲) جدا گانه ازآجر وحجروآهک برای خود ساخته آب باران دران فراهم شده آشامیدن شان ازان است وقبل از نزول کردن درین منزل امیر محمد اعظم خان را تب عارض گردیده یکماه ازراه سپردن باز ماندند تا که افاقه یافته عزم راه نوردیدن کردند وهنگام شام رهسپار گشته وچند منزل در شب قطع مسافت وروز استراحت کرده وارد کاریز شهزاده شده در عمارتیکه شهزاده مخصوص خویش پرداخته بود فرود گشتند

(۲) ذخیره درینجا بمعنی حوض آب انبار است

وسردار عبدالرحمن خان کهدرد واوغد او تیمار داری بپاد مهارت تامه داشت باعدم التفات عمش نسبت بدو او عمش را دوست میداشت چنانچه دوا وغذای اورا بدست خود ترتیب داده بدیگری وا نمیگذاشت وسردار محمد سرور خان که نسبت فرزندی بامیر محمد اعظم خان داشت در همهٔ ایام بیماری او دو بار بعیادتش رفته دیگردر جانبیکه فرود می شد مشغول کار خود می بود ودرین منزل یکی ازخدمه قدری زرد آلو حاضر کرده امیر محمداعظم خان میل خوردن ان نمودوچون چهار روز بودکه تب اورا فروهشته بودسردار عبدالرحمن خان باطبیبیکه همراه شان بود هر چند منعش نمود نپذیرفته چند دانه فروبرد و سردار عبدالرحمن خان از ناپذیرفتن گفتهٔ خویش آشفته گشته نزد نوکران خودرفت وازتهی دستی اسلحه خودرافروخته صرف می نمود ودرهنگام عصر این روز باوجود آشفتگی از راه عیادت نزد عمش شده اجازت رفتن تربت عیسی خان حاصل کرد وبراه افتاده عمش باوی قرار داد که پس ازنجروز ازقفاره نورد شوم واو که ازمصارف دویست سوار وعدم درهم ودینار منعسر وناچار شده بود وارد تربت عیسی خان گشته درباغیکه حاکم آنجا ساخته وازیکسال عزل گردیده بطهران رفته بودنزول کرد وعمارت جانب دیگرباغ رابرای عمش پرداخته خود درعمارت جانب دیگر جای گزید

﴿ ذ کر اعزاز واکرام کردن حاجی حسن علی تاجر ﴾

(ووجه دادن بامیر وسردار)

ذکراحسان حاجی حسن علی بامیر محمد اعظم خان وسردار عبد الرحمن خان

ودرباغ مذکورحاجی حسن علی نام تاجر داخل شده سردار عبد الرحمن خانرا ملاقات کرده ازحقیقت حال وعسرت وپریشانی احوالش بخود معلوم نموده عرض پرداز شد که هر قدر وجه برای مصارف خویش بکار دارد پیش کشیده میشود واو که از ادای احسان آن مرد کریم بواسطهٔ تهی دستی عاجز بود بجز ازعلوفهٔ آدم واسپ دیگر چیزی خواهش ننمود تا که روز ششم امیرمحمد اعظم خان نیز رسیده درباغ فرود شد ومخارج او وپسرش را نیز برعهده گرفته درهیچ چیز ازالبسهٔ انسانی وجل وافسار وتوبرهٔ حیوانی وزین وبراق مضائقه نکرد وآنقدر مهربانی وزر افشانی ومهمان نوازی نمود که از تاجران دیگر بلاد امکان بجای آوردن نبود چنانچه خود سردار موصوف درروزنامهٔ خویش می نگارد کهتازنده باشم منت باراحسان اوبوده نمیدانم کهچه طور ادای آن خواهم کرد که شخص تاجر ناشناس اززر خویش در گذشتی وبه بیگانه از وطن انفاق کردن مقدور کسی نیست خلاصه دهروز درانجا بسر برده امیر محمد اعظم خانرا ازراه نکس (۱) مرض فواق (۲) عارض گشت وده روز دیگر ازراه پیمودن بازمانده تا که اوشفا یافت وپسر حمزه میرزای حکمران خراسان که بدرش بغارت کردن ایل ترکمان رفته بودازورود ایشان درتربت عیسی خان وبیمار وناتوان بودن امیر محمد اعظم خان آگاه گشته بذریعهٔ تلگراف بپایهٔ سریر سلطنت خبر داده بعد بامر اعلیحضرت ناصرالدین شاه یک تخت روان وبیست وچهار راس استرجهت سواری امیرمعزی الیه ازمشهد فرستاده یکماه دیگرنیزدرتربت عیسی خان توقف کردند ودر وقت حرکت ازآنجا مخارج ایشان را باحاجی حسن علی خان محاسبه کردمبلغ نجهزار روپیه که معادلست باهفت هزار تومان ایران بمیزان رفت وپس از قطع حساب حاجی موصوف را باخود همراه گرفته جانب مشهد ره نورد شدند وروز ششم وارد تپه سلام شده تعظیم قبهٔ منورهٔ امام رضا رضی الله عنه را بتقدیم رسانیده چون نزدیک شهر مشهد رسیدندصد سوار زرین کمراز فراشان حضرت امام رضا (رض) باتش راس اسپ عربی زین وبراق مرصع ودوکالسکه که یکی خاصهٔ جلال الدوله پسر ناصرالدین شاه ودیگری مال حشمةالدوله حمزه میرزای حکمران خراسان بودازراه مهمان نوازی وپذیرهیش آمده باعزاز واکرام تام بشهر درآوردند وبقرب شهرپسر حشمةالدوله باهزارسوار باستقبال بیرون شده مراسم پذیره بجای آورد وچون داخل شهر گردیدندیکدسته فوج پیادهٔ نظام بادوموزیک خانه در خیابان مقابل ارک دولتی سلام رسمی ادا کردند وداخل ارک گشته سه روز مهمان حضرتی بوده بعد ازطرف دولتی مخارج شاهانه برای ایشان میدادند وپس ازده روز حمزه میرزای حشمةالدوله عم ناصرالدین شاه از ترکتاز ترکمان بازگشته امیر محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان وسردار محمد سرور خان وچند تن ازبزرگان همراهان ایشانرا بمهمانی درجای خویش دعوت کرده بعد ازصحبت دوستانه

(۱) نکس بضم میم عود کردن مرض بار دوم

(۲) فواق بادی که از قعر معده وسینه بیرون آید وبفارسی هک هک گویند

وصرف طعام بمنزل خود بازگشتند وروز دیگر حمزه میرزای حشمة الملك ببازدید ایشان آمده وملاقات مشفقانه کرده مراجعت نمود وسردار عبدالرحمن خان که ازروزورودش درمشهد یومیه بزیارت امام رضا (رض) مشرف میشد امروز پس ازمعاودت حشمة الملك بزیارت رفته چون بازگشت دبیرالملك که متولی باشی روضهٔ مقدسه بود اورا درخانهٔ خود بمهمانی برده مراسم احترام بجای آورد وبعد ازتوقف پانزده روز درمشهد سردار عبدالرحمن خان را تب عارض شده بعد ازسه روز شفایافت وازراه بازدید نزد حشمة الدوله شتافت وبااو مشورة اظهار کردکه عزم دارم براه درهٔ گز وطزن واورگنج جانب بخارا شوم واو جوابش را موقوف بامرواجازهٔ ناصرالدین شاه داشته بذریعهٔ تلگراف ازحضور اواجازت طلبید وپس ازمراجعت ازنزد حشمة الدوله وگذشتن سه روز حشمة الدوله اورا نزد خود خواسته ازامر ناصرالدین شاه آگاهش کرد که میباید درطهران رفته پس ازملاقات ودیدار شاه اگر خواسته باشید رهسپار ترکستان شوید واو درجواب گفت که ازمشهد جانب بخارا رفتنم نیکوتراست زیرا که اگر از طهران رهسپار مملکت ترکستان شوم روشن میگردد که از چنان پادشاه بزرگ مرادش حاصل نشد که راه مملکت دیگر برگرفت واگر ازدیگر بلاد امیدم برنیاید وازراه التجا روی بطهران نهم ومقصد ترسم نام دولت ایران پست نشود زیراکه درافواه سمر گردد که دولت ایران نیز مثل دیگران اعانت نکرد واین کلمات را گفته بمنزل خویش مراجعت نمود وپس ازدو روز دیگر باز حشمة الدوله اش خواسته ازامر شاهش آگاه کرد که اگر وارد طهران شوند یانشوند اورا بمنزلهٔ فرزند خویش میدانم وهروقت که بیایند دولت ایران خانهٔ خود ایشانست وسردار عبدالرحمن خان سفارش عذر خواستن خودرا ازناصرالدین شاه بحشمة الدوله کرده یکتن راه بلدازنزد اوباخود گرفته باعمش امیر محمد اعظم خان وداع نمود

﴿ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان ﴾

(درعرض راه مشهد وبخارا)

ذکر سرگذشت سردار عبد الرحمن خان درراه بخارا

چون سردار والاتبار از مشهد بیرون شده بعد از شش روز وارد درهٔ گز گشت الله یار خان دره گزی باهزارسوار پذیره اش کرده مقدمش را بغایت گرامی داشته نیك بنواخت ونامهٔ حشمة الدوله را که جهت سفارش او بآن شخص راه شناس داده بود بالله یار خان سپرد واو پس از مطالعهٔ نامهٔ مذکوره سردار رفیع مقدار را بیرون قلعهٔ دره گز درباغ خوش آب وهوائی فرود آورد وازآدمیت خویش وسفارش حشمة الدوله بسیارا کرام واحترامش نموده یکماه بمهمانی اورا نگاهداشته هرقدر زحمتیکه ازدست عمش امیر شیر علیخان وپیمودن کوهها وبیابان کشیده بود عوض آن ازوی عزت وراحت دید وبعد ازانکه قافلهٔ تاجران ترکمانیه که درسالی دودفعه مال التجاره آورده بدرهٔ گز میفروختند وازانجا متاع ایرانی بار کرده می بردند وارد شدند سردار عبدالرحمن خان که درمدت مذکوره ازهمین سبب نگاهداشته بودکه باایشان همراه کند تاازسارقین ترکمان آزار واذیت نبیند با تاجران همراه کرده اوزبك سردار و عزیزسردار و آرتق سردار را از تاجران طزن سفارش نمود که اورا دراورگنج برسانند وخودنیز باهزاروپانصد سوارتامنزل ابیورد باسردار عبدالرحمن خان همراهی نموده ازراه لطف آبادوقلعهٔ خسرووارد ابیوردش کردودرشالی زارهای مردم آنجا که همه را آفت رسیده مرغهای بسیار فراهم شده بودندصیدزیادی افکنده چون ازابیورد گذشتند باالله یارخان وداع کرده بنج سوار بخواهش خوداوازهمراهانش تاطزن باخود گرفته رهنورد شد وتمام شب باهم قطع مسافت کرده بامدادان بجنگل کنار رودخانهٔ طزن رسیده فرود شدند وچون مردم آنجا در موسم خربزه وهندوانه بفالیزها سکونت اختیار کرده بجز خربزه وهندوانه چیزی دیگر ندارند که بخورند واینوقت موسم رسیدن فالیز بود که ایشان وارد گشته مانند همان مردم گذران کرده روز دیگر بطزن نزول کردند وبنجروز از سبب آنکه اسب بپای سردار عبد الرحمن خان لگد زده بود درانجا توقف نمودند ودر ایام درنگ برای مصارف راه ریگستان گندم از جاهای دور خریده روز ششم طریق اورگنج برگرفت وارتق سردار ترکمان از جملهٔ سه تن سردارانیکه الله یار خان بااو همراه کرده بود در خانهٔ

خود رفته دوتن دیگر بهمراهی او بازماندند وشبدا تاظهر روز دیگر راه سپرده بسرچاهیکه آبش تلخ وناگوار بود وارد گشتند ودو روز درانجا مکث کرده ظهر روز سوم براه افتاده وهنگام شام اسبان خودرا گندم داده رهسپار شدند وبرسم ایلغار اسب رانده طلوع آفتاب بسر چاه بدبو وتلخ آب دیگر رسیدندواز سبب خسته وستوهیده شدن اسبان ایشان شش روز بدانجا درنگ کرده ظهر روز اخیر رو براه نهادند وبایوار وشبگیراسب رانده نصف شب یکتن از نوکران سردار والاتبار که بستر خواب واسباب چای وچراغ نزدش بود بازمانده گرفتار ورطهٔ حیرت وسرگردانی شد وخود سردار ستوده کردار بادیگر همراهانش بقافلهٔ از مردم ترکمان که شنصد تن اسیرازمرد وزن مردم ایران باخود داشت دوچار گشته از ایشان تفحص چاه آب کرد وترکمانان باندیشهٔ اینکه ایشان سوار قزاق ایرانند بمغالطه جواب دادند که باینقسم رفتار وقت سحربآب خواهید رسیدپس بگفتهٔ آنان بسرعت وشتاب اسب رانده تاکه آفتاب بلند گشت بآب نرسیدند واز عطش بیتاب شده سردار عبدالرحمن خان زبان اسپی را سه چهار جاك زده خون بیرون نشد واز جوهر لیمو که باخود داشت در دهن اسب وقدری بکام خود بریخت واز ترشی آن نیز اثر تری بدید نگشت ناچار دل بمرگ نهاده پا کنده وسراسیمه هنگام شام بچاهی واصل شدند وبعضی از عطش براه ماندند وسردار عبدالرحمن خان از آشامیدن آب قدری بحال آمده چندقرابه که همراه داشت پرآب نموده باسپیکه در ابیورد بدو هزار روپیه خریده ونیرو مند بود بار کرده بصحابت یکی ازنوکرانش برای بازماندگان فرستاده قطب نمائی نیز بوی داد که اگر سرگردان شود بواسطهٔ آن راه جوید واو بفاصلهٔ کروهی رفته بباز ماندگان که از عطش غشی کرده افتاده بودند رسید واندك اندك آب بحلق ایشان ریخته بعد از دیری بحال آورده باهم وارد سر چاه شدند ویکتن دیگر که بااسباب چای وچراغ در اول مرحله باز مانده بود نیز بهمان قافلهٔ ترکمان که جمعی از اسیران ایرانرا باخود داشتند دو چار گشته چون پرازمعرفی اورا بشناختند که نوکر سردار عبدالرحمن خان است آب ونانش داده بارش را براشتران خود نهاده تاسف بسیارنمودند که سردار نکو کردار را باهمراهانش بخیال اینکه سواران ایرانیاند واز عقب اسیران خود آمده اند که باز بگردانند ببادیهٔ هلاکت رهنمونی کردیم خلاصه قافلهٔ مذکور در روز چهارم ورود سردار باوقار که در سرچاه توقف وقرار داشت وارد گردیده سه روز دیگر باهم درنگ کردند وچهار شبه علوفه اهل قافله بسردار عبدالرحمن خان وهمراهانش بمهمانی داده سه شبهٔ دیگر را خودش ازآنها خریده ازآنجا راه خیوه برگرفت وروز پنجم وارد آنجا شده درزیر درختان خارج شهر فرود گشته چند تن از نوکرانش بامر اوجهت خرید بعضی اشیاء داخل شهر خیوه شدند وشهریان از ایشان پژوهش حال وپرسش احوال کرده چون دانستند که نوکران سردار عبدالرحمن خان نوادهٔ امیر کبیر خلد آشیانند بخان خیوه آگهی دادند واو یکی ازندمائش رانزدسردار رفیع مقدار فرستاده اززیردرختان باهمراهانش دراندرون برده در عمارات عالیه جای داده مقدمش راگرامی داشته روز سوم شخصی از جانب خان وارد منزل سردار خجسته اطوار گردیده پیام رسانیدکه خان ازراه ملاقات وارد میگردد واو نظر باوضاع خویش خودرا مسافر دانسته قبل از آمدن خان سوار اسب شده ازراه ملاقات طریق ارك برگرفت وبنزدیك دروازهٔ ارك رسیده شصت ضرب توپ مکمل اسباب باتوپچیان حبشی نژاد آماده وبرعراده مشاهده کرد وبنجاه ضرب توپ تبریك گشاد داده خود خان بدروازهٔ ارك پذیره نموده از محبت دست هم را گرفته داخل دیوانخانه شدند وچون سخن یکدیگر را نمیدانستند ترجمانی بامر خان پیش آمده ترکی وپارسی جانبین را ترجمه میکرد ودو ساعت باهم صحبت نموده دربین مذاکره خان سردار را خطاب کرده گفت که شما بمنزلهٔ برادر بزرك منید زیرا که بدرم محمد امین خان باامیر محمد افضل خان مرحوم درحین حکومتش بترکستان اقصی الغایت مراوده ودوستی ومکاتبه داشت واکنون بسی شکر گذادم که مشغول ملاقات وصحبت ودیدارم واینك دوشهر از جملهٔ هفت شهریکه در تحت حکومت دارم برای زیست خود قبول کرده در حکومت بامن شراکت کنید وهروقت که عزم تسخیر بلخ نمائید یك لك سوار وپیاده که از ایل واولوس خود در زیر فرمان دارم ملازم رکاب سازم که بلخ را متصرف شده بایکدیگر جوار ومدد کار شویم

وسردار عبد الرحمن خان وعدهٔ جواب این ملاطفت خانرا با کفتن چندسخن دیکر ازخود بروز سوم کذاشته ازجای
برخواست وخانش نادربجار که همراهی نموده باز کشت وسردار عبدالرحمن خان جانب منزل خودشده ازعرض
رامیکی ازنوکران خان اورا بر کردانیده اظهار کرد که خان درباغ شاهی جای برای شما تعین فرموده وهمهٔ همراهان
شما در آنجا رفته‌اند ومن جهت راه بلدی مأمور شده‌ام که شمارا درباغ مذکور برسانم چنانچه باهم بقدر دوصدکام
ازشهر بیرون کردیده داخل باغ شدند وسردار والا تبار دران باغ شاهانه منزل کزیده رحل استراحت انداخت
وبعد ازدوساعت خزانه دار خان نزداو آمده مژده داد که خان مرا امر کرده است که تادولك طلا اکر بکار
باشد بشما بدهم ومقارن اینحال فرستادهٔ ازجانب وزیر حاضر آمده همین نوید داد وسردار عبدالرحمن خان تشکر
وامتنان کرده کفت که درروزی پانزده روپیه کفایت مؤنتم کند زیاده برآنرا کار ندارم وخزانه‌دار بافرستادهٔ
وزیر کفتهٔ اورا نزد خان تقریر کردند وخان درروزی هزار دانه‌طلا مقرر فرموده امر کرد که هرروزه‌در نزد
او کذارند چنانچه روزدیکر خزانه‌دار هزاردانه طلای مسکوك آورده پیش سردار سعادت‌اطوار نهاد وهرچند
کرفتن آن درطبیعتش ناکوار بود اما از کثرت الحاح خزانه دار که اظهار واصرار کرد که اکر این طلا پذیرفته
نشود خان آزرده کردد پس ناچار یکی ازخدام را امر نموده برداشت وهمچنین یومیه هزار دانه‌طلا بهمان خادم
می‌سپرد وچون سردار باوقار درباب ملاقات دوبین سه‌روز وعده‌داده وتاپنجروز بملاقات نرفت وزیر خان حاضر
آمده ازسخنانیکه بخان بعد ازسه‌روز وعدهٔ کفتن داده بود بخاطرش آورد وسردار عبدالرحمن خان لب‌بکفتار
کشوده کفت که آنچه رامن اندیشیده ام اینست که‌باچندتن ازبزرکان اینمملکت ازراه صوابدید خان ومعتمدانش
درپطرزبورغ نزد امپراطور روس رفته دیوارمواضعه ومعاهدهٔ سدید برافرازم زیرا که امور حکومت‌شما مغائر
انتظامات سلطنتی اند وبرسوم الوسی اجرای کاررا منوط داشته اید میشود که بعد ازیك یادوسال دولت روس
عزم تسخیر این مملکت جزم کند وملك را متصرف شود واورفته همهٔ این کلمات‌را باتنابجش نزدخان بیان کرد
واواعیان وبزرکانراطلبیده اظهاراین‌مدعا نمودوایشان که ازخود بزرکتری را ندیده بودند کفتند که‌دولت روس
را باما کاری نیست و اکر چنانچه سردار افغان بیان کرده است آهنك این ملك کند آلات جنك آماده اند
ومردان نام وننك ایستاده دولت روس را زبون واز ملك بیرون کنند وروز دیکر وزیر رضای خان وخودرا
باستبعاد وابای دیکران نزد سردار عبدالرحمن خان بازداشته اینرانیز ابراز (۱) داد که خانرا عزم آن درضمیراست
که خواهرش را باشما عقدمزاوجت‌بسته ودوشهررا ازهفت شهریکه دارد بشما سپارد بعدها آهستکی امررا که شما
اندیشیده‌اید بادولت روس بروی کار آرد واو جوابداد که‌ازین ارادهٔ خان میباید تیرهای حسدبزرکان این ملك
را نشان شوم اینرا کفته نیزبزبان راند که‌حال ناچارم که ازین مملکت بیرون‌شده دربخارا روم زیرا که بدانسو
امور ضروریهٔ بسیاردارم ووزیر درجواب اینکلام او کفت که ابن‌عم‌شما سردار محمد اسحق خان که دربخارا
رفته نظربند کشته‌است ونیز جمی ازخدمهٔ‌شما که ازدست نائب محمدعلم‌خان ازبلخ دربخارا پناه برده‌اند نان‌خشکی
نمیابند پس شماچرا آهنك آنجا کنید میباید‌خدمهٔ خودرا‌ازانجا دربنولا بطلبید واو که‌فسخ عزم درنهادش نبود
لب‌بتکلم کشوده درجواب وزیر کفت که بهر عنوان که بتوانید رخصت حرکتم حاصل کنید و خان بکراهت
بدرفتار کفتار سردار والا تبارشده یکصد وپنجاه اشتر مایه‌را آرد وجو ونان روغنین وخیمه وفرش وظرف
وچهل‌تخته قالین برای توشهٔ راه وتحفه بار کرده بیست‌تن بنده جهت خدمت بسردار رفیع‌مقدار بخشید ودوصد
رأس کوسپند بابرنج و روغن زیاد همراهش مقرر فرموده بعد باهم وداع کرده راه بخارا بر کرفت

(۱) ابراز یعنی اظهار

﴿ذکر ورود سردار عبدالرحمن خان دربخارا﴾

(و سر کذشت او در آنجا)

ذکر ورود سردار عبد الرحمن خان دربخارا

وازخیوه بعد ازطی پنج‌منزل وارد کنار رود جیحون‌شده عبور کرد ودرمنزل‌غور وشور آب خان فرود
کشته ازآنجا بهفت روز درمنزل قره کول نزول نموده درآنجا تبریك نامه‌های وصولش از جانب سردار محمد
اسحق خان وخادمان خودش که دربخارا بودند بمطالعه اش پیوسته ازآنجا روز سوم وارد بخارا کشت وچون

دراینوقت امیربخارا باشارهٔ کورنر دولت روس رایت‌سرزنش میرمرمبیك خان جانب حصار وکولاب برافراشته
بود از ورود خویش دربخارا بذریعهٔ مکتوب امیر را آکاه کرده اجازت خواست که تامراجعت رایات عالیات
در بخارا درنك کند ویا از راه ملاقات آهنك شرفیابی حضور نماید واو در کولابش نزد خویش دعوت نموده
سردار والاتبار بعزم رفتن آنجا از طلاهائیکه خان خیوه عطا کرده بود اسب و یراق ولباس آماده نمود واشتر
انیرا که خان مزبور داده‌بود نیز فروخته عبیدیرا که از مواهب اونزد خود داشت همه را آزاد فرموده تابیست
روز اسباب سفر کولاب را ساز کرد وباپنجصد سوار ازبخارا روجانب حصار نهاد ودرین راه موضع بلندی‌را
که ازخاك جهت خیمه وبارکاه پادشاه برافراشته بودند مشاهده کرده در حوالی آن خون بسیار ریخته دیدواز
مردم آنجا جویا شده کفت کااین خونها ازکاوانیکه برای تبریك فتح حصار کشته‌اند خواهدبود ایشان آه‌جکر
سوز حزن اندوز ازنهاد بر کشیده کفتند که این خون اسیران حصاراست کهپانزده‌روز پیش ازین بارکاه پادشاه
برزبر این تل خاك افراخته بود که حصار را فتح کرده هزار تن اسیر حاضر حضور کردند واو همه را بقرب
بارکاهش امر سر بریدن کرد وسردار استفهاما فرمود که مکرتقصیر زیاد داشته اند وکرنه اسیر راکسی نکشته
است وایشان کریه‌کنان کفتند که این پادشاه هزاران‌تن‌را بدون تقصیر کوسپند آسا ازدم‌شمشیر کذرانیده‌است
چه جای آنکه درجنك دستکیر شود واسیرش کفته نکشد وسردار والاتبار ستم و کشتار پادشاه بخارا را حمل
براستیلا وتغلب دولت روس نموده بدل کفت که بزرکان این‌مملکت بامید جاه روی ازحق برتافته وشرع‌شریف
را خوار شمرده اند که نه از علماء پرسش راه‌وچاه کنند ونه‌ایشان بامر معروف ونهی‌منکر مردم راآکاه‌نمایند
وخواص وعوام‌شب وروز کرفتار کبروحسد وبخل وعداوتندچنانچه خودسردار نیکو کفتار در روزنامهٔ خویش
نکار داده است که در بخارا باوجودیکه اهالی آن دراقامهٔ اوامر ونواهی شرع شریف طاق ودردینداری شهرهٔ
آفاقند آنقدر ارتکاب منهیات دیدم که‌درهیچ مملکتی ندیدم خلاصه خادمانش‌را امر کرده خاك بروی خونهاریخته
صورت چند قبری آراستند وازانجا رهسپار کشته روز یازدهم حرکت از بخارا وارد حصار شد و چند تن
ازافسران سپاه باهزارسوار بپذیره‌اش کرده بامرپادشاه درسرائیکه تعیین‌فرموده‌بود فرودش آوردند وروزچهارم
ورود پادشاه بملاقات خویش دعوتش نمود وپس ازادای مراسم ملاقات خادمان پادشاه ده‌هزار تنکه وشش توپ
کمخواب برسم هدیه آورده پیش‌سردار سعادت شعار نهادند ودیکر اعتنائی نکردند بنابران سردار عبدالرحمن‌خان
ازپادشاه‌بخارا ناامیدشده باپنجصدسواریکه همراه‌داشت ازشهربیرون‌شده درکناری جای کرید وباوجودیکه‌زمستان بود
داخل‌شهرنشده دربیرون‌بخیمه روزبسر میبرد تا که‌پادشاه بخارا ازعدم‌علوفه راه‌مراجعت برکرفت وسردارعبدالرحمن
خان نیز ازقفای اورهسپار شده جون‌وارد بخارا کشت پس‌ازده روز بذریعهٔ مکتوب ازپادشاه‌بخارا اجازت رفتن
سمرقندخواست ونوشت که درچهارماه چهل‌هزار طلا که‌باخودداشتم تمام‌بمصرف پنجصدسواریکه‌بامن کرفتارخدمت‌عالی
بودند رسیده دیکر هیچ ندارم که مایهٔ صرف خویش کذارم واو دراقامت بخارا ورفتن سمرقندش مخیر ساخته
اینقدر پیام داد که اکر نرود بهتراست وسردار والا تبار رفتن سمرقند اختیار کرده رو براه‌نهاد وروزچهارم
وارد کته قرغان شده جون چیزی نداشت اسباب نخبه وعمده اش را قبل از ورود درشهر فرستاده که فروخته
علوفه آماده کند ویکتن کرنیل دولت روس که در اندرون شهر بود آکاه کشته از فروختن اسباب مانع آمده
ماکول ومشروب از جانب دولت آماده کرده قاضی شهر را بامیر شب وصد سوار از راه بپذیره بیرون فرستاده
سردار والا تبار را باعزاز واکرام بشهردر آوردند وبجائیکه برایش قرار داده وخوردنی و آشامیدنی مخصوص
اودران نهاده بودند فرودش آوردند و کرنیل مذکور که در آنجا منتظرورود نشسته بود از جابرخواسته پس
ازپرسش رسمی وپژوهش احوال جنرال و کبورنار تاشکند وسمرقند که از کرنیل نمود بصرف طعام مشغول
کشته وجون طعام برداشته شد کرنیل بمنزلکاه خویش رفته بعد ازساعتی هزار تنکه نقد باشیای خوردنی
وآشامیدنی برای همراهان سردار باوقار فرستاد وروز دیکر سردار نیکو اطوار از طرفه باز دید نزد
کرنیل شده باهم صحبتی نموده باز کشت وسه روز بسبیل مهمانی وجه نقد وخوردنی وآشامیدنی

بیك منوال از جانب دولت صرف شده روز چهارم با کرنیل وداع کرده ازانجا روی بسوی سمرقند نهاد ودر سه منزلیکه ازانجا تاسمرقند بود همان هزار تنکه باعلوفه از دولت داده میشد ودر روز ورودش حاکم وقاضی شهر سمرقند باصد سوار نظامی وبزرکان ملکی پذیره کرده در سرای قاضی که برای او وسرای دیگر در پهلوی آن جهت نوکرانش معین کرده بودند فرود آوردند ومخارج شبوروز ایشان ازطرف دولت بمهمانی میدادند وروز سوم جنرال ابراموف ترجمانش را نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده در جای خویش دعوتش کرد واوباسردار محمد اسحق خان عمزاده‌اش نزد اورفته واو تادرب نشیمن گاه خویش که مسجدی بود وچند خانهٔ دیگر از همسایکان آن عبادت گاه حی داورا نیز غصباً در تصرف داشت پذیره نموده باایشان در اندرون مسجد باز کشت وباهم بکرسیها نشسته ویکساعت صحبتی کرده هر دوتن سردار بمنزلکاه خویش معاودت نمودند واز قفای ایشان سه دست لباس سراپا برسم هدیه خادمان جنرال ابراموف آورده نزد سردار عبد الرحمن خان کذاشتند وروز دیکر جنرال مذکور از راه بازدید نزدسردار عبدالرحمن خان شده بعد ازصحبت یکساعت مراجعت کرد وروز یازدهم ملاقات انجنرال دونامه از کوفمان کبور ناتر مقیم تاشکند بسردارعبد الرحمن خان وجنرال ابراموف رسیده نکاشته بود که اشتیاق شمارا دارم وجنرال رافرمایش تهیهٔ سامان سفرکرده مرقوم داشته بود که باعزاز واکرام رهسپار تاشکندش سازد چنانچه تاچهار روز اسباب سفر اورا آماده کرده بعد باصد سوار روانهٔ تاشکند شده خود سردار والاتبار در کالسکهٔ شاهانه برنشسته رهسپار کشت ومنزله بمنزل کالسکه اش را تبدیل نموده چهل سوارهٔ نظام که مأمور همراهی اوشده بودند نیز عوض میشدند تا که در تاشکند نزول کرد

سرگذشت سردار عبد الرحمن خان در تاشکند

﴿ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان در تاشکند﴾

(وملاقاتش باکبور ناتر)

ودرروز ورودش بتاشکند کلوچوف نام سپهسالار ترکستان باچهار صدتن ازسواران نظام پذیره اش کرده بعزت‌واحترام در عماریکه برایش معین کرده بود فرود آورد وروز سوم سکرتر کبور ناتر کالسکهٔ خاصهٔ اورا نزد سردار عبدالرحمن خان حاضر آورده خبر ملاقات کبور ناتررا داده وی درکالسکه نشسته راه جای کبورناتر برکرفت وبقرب منزل او یکفوج هزاری ازپیادهٔ نظام ویکدست موزیکخانه باهمهٔ منصبدارانیکه ازدرجهٔ کرنیلی پست تربودند پذیره نموده دردالان اول جنرالها استقبالش کرده بعد باهم داخل ازول یعنی تالار بزرکی شدند وبا کبور ناتر وندیمان او ملاقی شده دست هم را کرفته سردار والاتبار وکبورناتر داخل خانهٔ دیگر که کرسی ومیز بسیار دران چیده بود شده هر دوتن باهم بریك کرسی نشستند وپس از صرف چای کبور ناتر سردار عبدالرحمن خان را تکلیف آن نمود که اکنون که مهمان دولت میباشید ابواب مکاتبه را بامردم افغانستان مسدود نمائید واواین امر را پذیرفته قرار داد که هرکاه نامهٔ بخط خودش از عرض راه افغانستان بدست کار کذاران روس افتد ملزم بوده درالزامش تن دردهد ونامهٔ که بمهراو وخط دیکری باشد دولت اورا ملزم نداند زیراکه دشمنانش مهرسازی کرده اورا ملوم امنای دولت خواهند نمود واین مواضعه را نوشته برمیز کبورناتر نهادتادروقت مقابلهٔ خطوط جعلی معیارامتحان باشد بعد بمنزل خویش مراجعت کرد ودرشب بازش کبورناتر بمهمانی دعوت نمود ودرین مجلس زن کبورناتر باهمهٔ زنان افسران حاضر بودند و چون سردار عبدالرحمن خان داخل بزم مهمانی شد باجه‌نوازان باموزیك دستی حاضر آمده بودند چنانچه دروقت ورودش کبور ناتر تادالان سوم پذیره کرده ودست سردار سعادت اطوار را کرفته ورفته درپهلوی خود جای نشستن داد باجه‌نوازان برسم سلامی سرکرم نواختن بودندو آنکاه که نشستند خاموش کشته کبورناتر تمامت افسرانرا که برکرسیها نشسته بودند بسردار معرفی کرده بعد بساط چای آورده چون صرف شد باجه نواختن پرداخته ساز خوشنودی با آواز آوردندوما کول ومشروب بدا باقسام حلویات وفواکه درخانه دیکر چیده بودند وهرکه میل میکردبی قید داخل آن خانه شده خورده وآشامیده وباز کشته بجای خود مینشست وتاسحر بساز وطرب بسر برده بعد هر کدام بمقام خویش رفته سردار عبدالرحمن خان نیز مراجعت کرد وهنکام ظهرروز دیکر کبورناتر از راه بازدید نزد سردار والاتبار شده او دوراس اسب عربی بازین ویراق طلا

ونقره ویکقبضه شمشیر مرصع وپنج توپ ابرهٔ کشمیری ودو تخته رضائی ودو توپ کمخواب برسم ارمغان پیش کبورناتر نهاده واوپس ازصرف چای بجای خود باز کشته روزدیکر جنرال کلوچوف سردار را بمهمانی دعوت کرده احترامش نمود واو وقت عصر بمنزل خویش معاودت کرده همچنین تمامت جنرالانش دعوت مهمانی کرده اعزاز واکرامش مینمودند وپس از کذشتن عید نصرانیان کبورناتر سردار نیکو کردار را بقواعد که سپاه نظام طلبیده شلك توپ وتفنك وقواعد جنك رانشان داده باهم باز کشتند وپس از معاودت تمامت لشکر نقی را که بزیر تیغ زده بودند آتش زده برانیدند واین صنعت ایشان خیلی مطبوع وپسند سردار راست رفتار افتاد وروز دیکرنیز کبورناترش طلبیده اظهار کرد که امپراطور بزرك تلکرافاً پرسش حال وپژوهش احوال کرده وفرموده است که در پطرز بورغ آمده تلطفات امپراطورانه را مشافههٔ دیده وشنیده خود را آسوده خاطر دارد که دولت خانهٔ خود ایشانست وسردار عبد الرحمن خان امتنان نموده پاسخ داد که البته زحمت قطع مسافت را کشیده ابندولت را خانهٔ خود دیده پناه کزیدم ورفتنش‌را درپایتخت وعدهٔ جواب کفتن بفرداداده مراجعت کرد وباخدمه وهمراهان مشورت کرده صلاح کار جست وایشان رفتنش را در پطرزبورغ رأی نداده کفتند که در غیاب شما حیرت بمارخ داده در کار وبار خویش مضطر وسرکردان شویم واو هرچند حجت آورده کفت که دعوت چنین پادشاه بزرك را نپذیرفتن چون‌منیکه هزاران مهمان مثل من در مهمان خانه‌اش افتاده باشد نزد عقلا مستحسن نیست ایشان رضا ندادند پس روز دیکر بنا بوعدهٔ که داده بود نزد کبورناتر شده ازرأی ندادن نوکران وهمراهانش اظهاری نکرده ازخیال خود در باب رفتنش در پطرزبورغ کفت که چون نووارد شده وپنجصد سوار باخود دارم وسامان درستی میسرم نیست مدتی میباید که سامان سفر پایتخت آماده شود تا آنوقت اکر فراباد خاطرامپر اطور اعظم آمده طلب‌فرمایند رهسپارشوم نیکو خواهد بود وکبورناتر این کفتهٔ سردار عبد الرحمن خان را پذیرفته رخصت مراجعت منزلش داده وعده خواست که تلکرافاً بامپر اطور اعظم خبر داده هر امریکه صادر کردد اجرا خواهدشد چنانچه بواسطهٔ وزیر اعظم بپادشاه خبر داده عذر سردار باوقار پذیرفتهٔ خاطراعلیحضرت امپراطوری نیز کشته این امر بنام کبورناتر شرف نفاذ یافت که سردارعبدالرحمن‌خان سخن معقول کفته‌است اما در هریك ازتاشکند وسمرقند که اقامت اختیار کند ومقامیرا که بپسندد از طرف دولت خریده تفویضش کند ودر ماهی یکهزار ودوصد وپنجاه سم که معادلست باسه هزار وهفتصد وپنجاه روپیهٔ کابل برای مصارفش مستمراً داده عکس او وهمراهان بزرك‌ش را کرفته ارسال پایتخت بدارد وکبورناتر سردار عبدالرحمن خان را نزدخودخواسته‌ازامر اعلیحضرت امپراطور آکاهش کردواوخرسند کشته وعدهٔ عکس کرفتن‌را بروزدیکر کذاشت چنانچه روز دیکر نوکرانش‌را تکلیف رفتن بعکاس‌خانه کرده ایشان سرباز زده بعکس کرفتن‌خودها رضاندادند پس سردار والاتبار تنها بعکاسخانه رفته سکرتر ازحاضر نشدن همراهانش پرسیده اوپاسخ داد که اشخاص صاحب قوم پسند واعتباریکه یافته اند از خدمت است وکرنه هر کدام ازمقامی‌اند که قوم ونام ندارند لهذا باخود نیاوردم وسکرتر کفت نه خوب کردید زیرا که اکر امپراطور عکس ایشانرا دیده از اقوام وقبائل ایشان جویا میشد که بزرکان کدام طوائفند انفعال روی میداد خلاصه داخل عکاس خانه‌شده وعکسش راکرفته بمنزلش مراجعت کرد وچند روز دیکر ازتأسف اینکه نوکران وهمراهانش از رفتن در پایتخت مانع کردیده وازعکس کرفتن ابا نموده بودندقرین حزن واندوه بسر همی برد بعد ازچندی ملاقات ووداع کبورناتررا کرده رخصت مراجعت سمرقند خواست وباجازت‌او ازتاشکند راه بر کرفته وارد سمرقندشد وجنرال ابراموف مقیم سمرقند خواست که بقرار امر امپراطور تامبلغ یك‌لاك روپیه را جای‌اقامت برایش خریده تفویض کند امامسردار عبدالرحمن خان نپذیرفته سرائی را برای سردار محمد اسحق خان کرو کرفته خودش درباغ واقع دروازهٔ قلندرخانه که مالدیعنی وضبط بشناسی بود جای کزید وبرای نوکرانش دراطراف‌باغ چندجارا ازمردم رعایا عاریت کرفته رحل اقامت انداخت ودرهنکام توقف جستن سمرقند اکثر نوکرانش برخصت وبیرخصت از وی روی برتافته هر کدام راه مقامی برکرفت مکر کسانیکه سپاه‌پیشه بودند روی‌دل برنتافته مردانه‌وار بدون اندیشه استقامت کردند وهمدرین سال سرمحمداعظم خان ازمشهد روی‌امید بسوی‌طهران نهاده بقرب‌شاهرود بسطام از کسوت حیات عاری ودرمزار مقبول بارکاه ایزد باری حضرت بازید بسطامی بعمر پنجاه سالکی درزیر نقاب تیرهٔ تراب متواری کشت

﴿ وقایع سال هزار ودوصد وهشتاد وهفت هجری ﴾

وقایع سنه ۱۲۸۷

درین سال سردار محمد یعقوبخان که از سبب ولیعهدی شهزاده عبدالله جان و بی مهری اعلیحضرت امیرشیرعلیخان چنانچه در تضاعیف سوانح سال هزار و دویست و هشتاد و شش بشرح رفت آتش حسد در کانون دلش افروخته گشته بود و مترصد فرصت روز بسر میبرد اسباب فرار و ادوات روی برتافتن از پدر تاجدارش آماده کرده و از رازیکه در خاطر داشت هیچکس را آگاه نموده روزی بهانهٔ تفرج سواران نظام رکابی خود در ابا کار خانهٔ طباخی از شهر در باغیکه مقبرهٔ پادشاه مرحوم است فرستاده خود سوار شده ازراه مغالطه در قلعهٔ مادر وزیر رفت و ازانجا براه غزنین روی جانب قلات و قندهار نهاده امیرشیرعلیخان آگاه گشته ازروی آشفتگی خواست که خود تعاقبش نماید اما قبل ازان عریضهٔ سردار محمد یعقوب خان که از عرض راه مصحوب لالاحیدر فرستاده بود بشرف مطالعهٔ کارکنان پایهٔ سریر سلطنت پیوسته مرقوم داشته بود که مردم کابل همه با من یکدل و یکجهت بودند اگر اعلیحضرت والا را گرفتار میساختم میتوانستم لکن حق پدری و حیای فرزندی حائل و مانع گشته مرتکب آن نشدم و خدارا که دست ازمن بدارید و بحال خودم گذارید اگر نه از کشته پشته خواهم ساخت و امیر شیرعلیخان ازین عرض جسورانهٔ او زیاده تر عتاب ناک شده سردار یحیی خان خسر اورا با سردار زکریاخان و شاه مردخان و جمعی از سواران بتعاقب او گماشته میرآخور اختر محمد خان و شاه محمد خان پیشخدمت را بچاپاری وایلغار جانب هرات و قندهار رهسپار فرمود که حاکمان هردو بلده را آگاه کنند تا اورا بشهر نگذارند و در یورش بربندند و سرداران متعاقب تا میدان اسپ ازقفای او تاخته و اورا نیافته معاودت نمودند و خدای نظر خان وردک حاکم غزنین در روی سردار محمد یعقوب خان بربسته بضرب گولهٔ تفنگ ازپیش براند و او چند رأس از اسپان سرکاری را از بیرون شهر بتاراج گرفته رهسپار شد و همچنین حاکم قلاتش نیز از در آمدن قلعه بازداشت و سردار شیرعلیخان حاکم قندهار با صفدر علیخان قزلباش افسر نظام از وصول اختر محمد خان و شاه محمد خان که بچاپاری رهسپر شده بودند بر کماهی حال آگاهی یافته اسباب قلعه داری آماده و استوار کرده مترصد رسیدن سردار محمد یعقوب خان نشستند تا که مشارالیه از در آمدن بقلعهٔ قلات مایوس گشته یکفوج پیادهٔ نظام قندهاری که مقیم آنجا و کرنیل محمد کبیر خان اچکزائی افسر آن طلب کابل شده بود سردار موصوف را پذیره کرده با او رهسپار قند هار شد و سردار محمد یعقوب خان با جمعی از فتنه جویان چون ایشیک آقاسی عطاءالله خان و عبدالظاهر خان بارک زائی انگیزائی و آخند زاده شهاب الدینخان و سردار شاه پسند خان ملک دین زائی وایشیک آقاسی عطا محمد خان برادر زادهٔ ایشیک آقاسی شیردل خان و میرآخور آقاجان خان قزلباش و بهادرخان خواهرزادهٔ ناظر نعیم خان وغیره وارد نواحی قند هار شده بواسطهٔ خوانین مذکوره تمامت طوائف درانی را اغوا کرده باخود در تسخیر قند هار یکدل و یکجهت ساخت و هم سردار محمد هاشم خان بن سردار محمد شریف خان بدو گرائیده سامان ضروریه اش را از وجه نقد و خیمه و فرش و ظرف ازخود داده اسباب مکنتش را راست نمود بعد باهم روی تسخیر جانب شهر قند هار نهاده سردار شیر علیخان و صفدر علیخان را بمحاصره انداخت و امیر شیرعلیخان از التهاب این آتش مشوش گردیده سپهسالار فرامرز خان را که ازراه استحکام سرحد و ثغور و علم آوردن باحوال مردم نزدیک و دور و انسداد راه دخول سردار عبدالرحمن خان در ترکستان فرستاده بود طلب کابل فرمود و همچنین سردار محمد اسلم خان را از خوست خواست و سپهسالار فرامرزخان شرفیاب حضور گشته قرب چهار لک روپیه ازطرائف تحائف که بزرگان ترکستان برسم هدیه بوی داده بودند پیش کشیده همه مطبوع طبع مملکت آرا گشت

ذکر مامور شدن سپهسالار فرامرزخان جانب قندهار

﴿ ذکر مأمور شدن سپهسالار فرامرز خان ﴾

(به تنبیه و تهدید سردار محمد یعقوب خان)

واعلیحضرت امیرشیر علیخان پس از پذیرفتن تحف و هدایای سپهسالار فرامرز خان اورا با هجده فوج پیاده و ده فوج سوارهٔ نظام و چهل ضرب توپ و سه هزار سوار رکابی ازکابل برای تنبیه و تهدید سردار محمد یعقوب خان

خان جانب قند هار گسیل فرمود و از قفای او سردار محمد اسلم خان را نیز که از خوست رسیده بود با لشکر دیگر رهسپر ساخت و چون سپهسالار فرامرز خان دومنزل از قلات گذشته فرودکش کرد سردار محمد یعقوب خان با مردم طوائف درانی که چهل هزار تن بودند تاب مقابلت باسپاه نظام و توپخانه در خود ندیده دست از محاصرهٔ قند هار بازداشته راه مواطن و مساکن خویش برگرفته پراگنده شدند و سردار محمد یعقوب خان باخوانینیکه معرکش بودند و هفت هزار تن روی بسوی گرشک نهاد و حاکم گرشک از در آمدنش در آنجا مانع گردیده بضرب گولهٔ تفنگ براند بنابران ازکنار رود هیرمند ره نورد گشته داخل قبائل قوم بارکزائی شده ازمیان طائفهٔ نور زائی عبور کرده بعلاقهٔ گرمسیر در آمد و از آنجا براه ملخان از خاک افغانستان بیرون گردیده داخل سیستان متعلقهٔ دولت ایران شد و از آنجا بعزم ترکتاز وارد انار دره گشته دست بتاراج مال و مواشی مردم آنجا گشود و ازینسوی سپهسالار فرامرزخان وارد قندهار شده بلاتوقف راه تعاقب سردار محمد یعقوب خان برگرفته چون وارد گرشک گردید از رسیدن او در انار دره واقف گشته در پشت رود بازگردیده سردار میرافضل خان حکمران فراه ازراه اندرز و نصیحت در انار دره نزد سردار محمد یعقوب خان شده موعظت و هدایتش نمود و از ستیزهٔ با پدرش بازداشته باوی قرار داد که زمستان در پشت رود بسر برده بمالیات آنجا قناعت ورزد تا در بهار او ازراه شفاعت در کابل رفته از پدر والاگهرش عفو تقصیر خواسته حکومت هرات را برای او حاصل نماید و سردار محمد یعقوب خان سخنان سردار میر افضل خان را بگوش قبول جا داده التماس کرد که او پیشتر رفته سپهسالار فرامرز خان را بالشکرش ازجائیکه فرود شده باشد جانب قندهار مراجعت دهد و خودش ازقفای او وارد پشت رود شود و سردار میر افضل خان ازراه قبولیت التماس او بعزم معاودت دادن سپهسالار فرامرز خان پیشتر روان شده سردار محمد یعقوب خان ازعقب او راه پشت رود برگرفت و مقارن اینحال سپهسالار فرامرز خان از پشت رود روی بسوی انار دره نهاده در منزل بیابانک با سردار میرافضل خان ملاقی گشت و ازقراردادیکه او با سردار محمد یعقوب خان کرده بود سرباز زده سوار بسیار تعیین کرد که بایلغار رفته در هرجا که رسیده باشد گرفتارش سازند و سردار میر افضل خان قرار داد خودرا بهدر دیده شاطر خودرا پیشتر از سواران مأمورهٔ سپهسالار نزد سردار محمد یعقوب خان فرستاده از عزیمت سپهسالارش خبر داد که ابنای زمانش مغضوب بدان نکنند که او بعجله سردار محمد یعقوب خانرا از انار دره آورده دستگیر ساخت و شاطر او در منزل وانیر بسردار محمد یعقوب خان رسیده ازسواران گماشتهٔ سپهسالار آگاهش کرد و او ازراه فرار دوباره داخل سیستان شده همراهانش پراگنده گشتند و زیاده از دوهزار سوار برکابش باقی نماندند و سواران سپهسالار بی نیل مرام در اردو بازگشته بعد سپهسالار بقندهار مراجعت نموده رحل اقامت انداخت تا که سردار محمد یعقوب خان ازسیستان راه قائنات روی امید بعزم تسخیر هرات جانب ایلات ترکمه که در وقت حکومت هرات راه مولات باایشان سپرده بود نهاد و چون وارد کهسان شد بصوابدید همراهانش از درآمدن بقبائل ترکمان عطف عنان کرده روی تاراج بسوی غوریان آورده آنسر زمین را متصرف گشت و سپهسالار فرامرز خان از ترکتاز او آگاه گشته از قندهار رهسپار هرات شد و در منزل اسفزار بفرمان امیرشیر علیخان که مرقوم فرموده بود که در هرجا رسیده باشد تا وصول موکب همایون که عنقریب رایات عالیات شقه کشای آنصوب خواهند شد توقف کند شرف وصول یافته بمنزل مذکور درنگ کرده عنان باز کشید

ذکر محاصرهٔ هرات

(ذکر محاصره هرات)

(و کشته شدن سردار فتح محمد خان)

و از آنسوی سردار فتح محمد خان حاکم هرات از ورود سردار محمد یعقوب خان در غوریان خبر یافته سردار محمد عزیز خان پسر خود را با چهار فوج پیاده نظام و چند ضرب توپ و سواران گشاده هرات بغوریان فرستاد و ایشان وارد آنجا شده با سردار محمد یعقوب خان هنگامه آرای پیکار گردیدند و در حین تسویهٔ صفوف جنگ افواج پیادهٔ نظام سردار محمد عزیز خان

خان نظر باحسان وسلوک سابقهٔ سردار محمد یعقوب خان که بایشان کرده بود بیرق فرود کرده خود را بوی تسلیم نمودند وسردار محمد عزیز خان از مشاهدهٔ اینحالت رو بهزیمت نهاده ازراه فرار با سواران کشاده داخل هرات شد وسردار محمد یعقوب خان مالک افواج واتواب وقورخانهٔ او شده مکنتی بدست آورد وازغوریان بعزم تسخیر شهر هرات راه برگرفته سردار فتح محمد خان باسه فوج پیادهٔ نظام وسوارانیکه در تحت رایتش مقام داشتند بقلعه‌داری پرداخته حصاری گشت وسردار محمد یعقوب خان از گرد راه در رسیده هرات را بمحاصره انداخت وشهر یاران که در هنگام حکومتش ازوی حمایت ومروت واحسان دیده بودند باب اطاعت برروی وی کشوده پیام دادند که بی اندیشه ممانعت روی یورش بشهر نهد تا کلید فتح را شهریان بمشتش دهند چنانچه بتحریک مردم شهر حمله کرده فتحیاب گشت وسردار فتح محمد خان از گولهٔ تفنگ زخمدار گردیده پس از دو سه ساعت بدرود جهان کرد وهمچنین سردار محمد عزیز خان نیز بدروازهٔ کشک معروف بخشک زخم برداشته پس از نه روز فوت شد وهرات بتصرف سردار محمد یعقوب خان در آمده بخلاف پدرش بکار حکومت پرداخت

ذکر محاربهٔ قراول جانبین

﴿ذکر محاربهٔ قراولان سردار محمد یعقوب خان﴾
(باقراولان سپه سالار فرامرز خان)

وسردار محمد اسلم خان که از کابل بقفای سپه‌سالار فرامرز خان رهسپار شده بود روز چهارشنبه بیست وششم ماه صفر سال هزار ودوصد وهشتاد وهفت هجری در منزل اسفزار بافرمان درنگ نمودن سپه‌سالار در آنجا تا ورود موکب همایونی باردوی سپه‌سالار پیوسته وی در منزل مذکور توقف کرده جنرال خواجه فقیر خان با دیگر سپاه آراسته نیز روز پنجشنبه بیست وهفتم ماه مذکور باردوی او ملحق گشت وسردار محمد یعقوب خان بعزم دفع سپه سالار از هرات بالشکر بسیاری بیرون شده در پل مالان لشکرگاه قرارداد وسه‌هزار سوار را ازراه قراولی در منزل میرداؤد فرستاده امر کرد که ازانجا تا منزل شاه بید ومنزل ادرس کن در تحت حفاظت داشته باشند وازان سوی سپه‌سالار فرامرز خان نیز سردار خان سرعسکر را باجنرال فتحعلی شاه خان بعقانی بمسافت دو کروه دورتر از معسکر مامور قراولی کرد وهر دو تن با سواران همراه خود از موضع مقرره تجاوز کرده بمسافت سیزده کروه از لشکر دور رفته در نواحی ادرس کن با سواران سردار محمد یعقوب خان دوچار شدند وباهم در آویخته هر دو تن بضرب گوله ازپا در آمدند ونعش هر دو تن را همراهان ایشان برداشته بلشکرگاه مراجعت کردند وروز سه‌شنبه سوم ماه ربیع الاول سال مذکور نامهٔ سردار محمد یعقوب خان مورخهٔ روز جمعه بیست وهشتم ماه صفر بصحابت سید آقا وسید احمد نامان هراتی بمطالعهٔ سپه سالار فرامرز خان رسید که تا صدور امر اشرف اعلی در اسفزار درنگ نموده آهنگ هرات نکنند زیرا که هرات را که متصرف شده‌ام تغییر خطبه وسکه را نموده‌ام همچنان بنام قبلهٔ ارفع امجدم برحال است چنانچه سردار عبدالله خان ناصر را بامیر کازرگاه وچندتن از علماء وسادات با کلام مجید ازراه هزاره جات بشفاعت ارسال پایهٔ سریر سلطنت داشته یکی ازسه امر را ازحضور اقدس خواهش کرده‌ام که عفو تقصیرم فرموده طلب حضور نمایند یا آوارهٔ مملکت وجلای ولایتم فرمایند یا اگر بشفاعت سادات وعلماء ورعایت قرآن عفو شوم ازلطف پدرانه ومرحمت شاهانه ام بایالت هرات برقرار دارند فقط و سردار محمد اسلم خان باسپه سالار فرامرز خان نامهٔ او را باعریضهٔ ازخود ارسال حضور امیر شیر علیخان نمودند وطبق عرض ایشان نامهٔ برای سردار محمد یعقوب خان فرستادند که اگر بواقعی از کردار خود نادم شده‌اید وباپدر مخالفت ندارید سردار محمد ایوب خان را درهرات گذاشته خود راه اطاعت برداشته وارد لشکرگاه پادشاهی شده بعد رهسپار کابل شوید ویا سردار محمد ایوب خان را فرستاده خود جهت تهیهٔ مهام خویش چندی توقف کرده بعد راه کابل برگیرید ویا اردوی پادشاهی را مانع نشوید که درنواحی هرات فرود کش کرده شما بجائی وما بجائی اقامت نموده بخاطر کلام مجید که در کابل فرستاده اید تا صدور امر اعلیحضرت والا دست بمحاربت دراز نکنیم فقط وسردار محمد یعقوب خان تا روز سه‌شنبه بیست وچهارم ربیع الاول ببهانهٔ آمدن بکابل روز گذرانیده بلیت ولعل کار را معطل داشت

تا که امیرشیرعلیخان برآشفته تصمیم عزم کرد که خود جیش جانب هرات درجنبش آرد ودر خلال این احوال سردار محمد سرور خان که پس ازفوت پدرش امیر محمد اعظم خان در مملکت ایران چندی بذلت وخواری بسر برده آخر الامر ازراه ناچاری روی امید بسوی هرات نهاد که سردار محمد یعقوب خان ازسبب مخالفت ومعاندت باپدر خویش اورا گرامی خواهد داشت وچون وارد هرات شد سردار محمد یعقوب خانش محبوس کرده فرستادن اورا در کابل خدمتی بپدر خویش پنداشته محبوساً روانهٔ کابلش نمود که شاید امیرشیرعلیخان اورا فرزند ومطیع داند وعفوش کرده لشکر را بکابل طلبیده هرات را باو واگذارد.

ذکر قتل سپهسالار فرامرزخان

﴿ذکر قتل سپهسالار فرامرز خان﴾
(و محبوس شدن سردار محمد اسلم خان)

پس ازنامه فرستادن سپهسالار فرامرز خان وسردار محمد اسلم خان بسردار محمد یعقوب خان چنانچه مذکور شد در وقت خفتن شب جمعه بیست وهفتم ماه ربیع الاول سپه سالار موصوف جای نمازی در پیش روی خیمه سردار محمد اسلم خان گسترده نماز عشاء وسنت ووتر واجب ادا کرده مشغول تعقیب (۱) نشسته بود که ناگهان حاجی نام ایرانی نوکر سردار محمد اسلم خان باعبد الغفور خان خاله زادهٔ او که در اندرون خیمه بایمای سردار مزبور کمین گزیده بودند بضرب گولهٔ تفنگ سپه سالار را ازپا در آوردند وسردار محمد اسلم خان که درینوقت باچندتن قدری دورتر ازنمازگاه او مشغول بازی نرد بود چون خبر داشت باواز تفنگ سراسیمه از جای برجسته سپه سالار را غرق خون دیده فریاد زد واز فریاد او تمامت اعیان وبزرگان سپاه حاضر گشته تأسف کنان بجستجوی قاتل افتادند وسردار محمد اسلم خان که باعث این امر بود بی تحاشا بزبان همیراند که این کار را برای خجالت وشرمساری من کردند وسپه سالار را باتن زخمدار درخیمه برده حاضران بسبیل وصیت استفسار ازوی شنیدند که سردار محمد اسلم خان را گرفتار سازند واگر من نبودم غلامی ازعبید شهریار والا گومباش وشما که خوانین اخلاص شعار وآدمان کار میباشید راه خدمت وصداقت فرو مگذارید این را گفته ودیعت حیات سپرد وحاضران سردار محمد اسلم خان وسردار محمد قاسم خان برادرش را گرفتار وبازنجیر بپشت یابو سوار کرده از راه قندهار بکابل فرستادند وسردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان را بجای او وجنرال فقیر خان را بجای سپه‌سالار لشکرکش وسپه دار مقرر داشتند وخیمه واسباب سردار محمد اسلم خان را بطریق ضبط محافظ گماشتند واین خبر بتوسط سوار چاپار در میدان ده مزنگ بامیر شیر علیخان که بعزم هرات از شهر بیرون شده درانجا خیمه زده بود رسیده از سوار چاپار شنید که فاعل این کار سردار محمد اسلم خان است وامیر شیر علیخان از گفتهٔ سوار چاپار انکار آورده فرمود که مباشر این امر او نخواهد بود زیرا که بجز احسان چیزی از پادشاهی در بارهٔ او صدور نیافته که مرتکب قتل سپه سالار شده طریق مخالفت پوید وسردار محمد حسن خان برادر اعیانی سردار محمد اسلم خان که شرفیاب محفل حضور بود تصدیق گفتار چاپار نموده بعرض رسانید که مصدر این فعل غیر از سردار محمد اسلم خان دیگر کسی نیست اما چه چاره وسود که ببدی کردار او ماهنیز گرفتاریم ودر وقت احسان پادشاهی ازوی بیگانه وبکنار بودیم وبجواب این گفتهٔ او سردار محمد حسین خان برادر دیگرش پاسخ داد که مرتکب این امر برادرم نخواهد بود دیگری از حسد اورا تهمت کرده خواهد بود چنانچه اگر بپایهٔ تحقیق رسد دامن او از آلایش خون سپه سالار پاک ظاهر خواهد گشت وسردار محمد عمر خان بن سردار محمد اعظم خان سردار محمد اسلم خان را قاتل دانسته بعرض رسانید که ازینقدر تصدیق وتکذیب یکدیگر سرکار والا درگذشته هرچه رأی صواب نما اقتضا فرماید عمل نماید ودرین مکالمه بودند که دیگر سوار چاپار رسیده بصدق انجامید که باعث قتل سپه سالار سردار محمد اسلم خان بوده وپس چون سخن بدینجا رسیده قطع شد امیرشیر علیخان جنرال داؤد شاه خان را عوض سپه سالار از حضور روانهٔ اسفزار فرموده از رفتن هرات صرف توجه کرد زیرا که حرف اطاعت وخبر آمد آمد سردار محمد یعقوب خان در افواه منتشر بود ومقارن اینحال حسن علیخان

(۱) تعقیب اورادیکه در عقب نماز خوانده میشود

نائب سالار را در خانهٔ سردار محمد حسین خان فرستاده او را محبوس فرمود و آنگاه که سردار محمد اسلم خان رسیده تحویل زندان بان شد سردار محمد حسن خان برادرش عرض پرداز گردیده خواستار قتل برادرانش گشت که شاید از کشتن آنان امیر شیر علیخان‌را نسبت بخود مطمئن خاطر سازد و امیر شیر علیخان اگرچه عرض او را جواب لا ونعم نفرمود اما او سکوت امیر را عین رضا پنداشته داخل زندان شد و سردار محمد قاسم خان را که نیز محبوس بود باخود یار ساخته سردار محمد اسلم خان را بعمر سی ونه سالگی و سردار محمد حسین خان را بعمر سی وسه سالگی بقتل رسانیده در باغ شاه که حالا در پیش روی چهاونی نظام واقعند دفن کردند واز بهر دنیا خود را قاتل برادران خویش ساختند

﴾ ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان ﴿

(ازراه ندامت وانابت در کابل)

ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان در کابل

پس از حادثات مذکوره سردار محمد یعقوب خان که از مطالبهٔ حقوق خدمت آنانیکه اورا بدشمنی پدرش برانگیخته واز راه غوایت در هرات برده بودند وهرروزه در خواست خدمت ازوی مینمودند دلتنگ گشته بخود اندیشید که از چه با پدر در آویزم وخاک ندامت دنیا وعقبی بر تارک آمال خویش بریزم پس باین اندیشهٔ صواب عزم اطاعت کرده هرچند آنانیکه بسوی بادیه غوایتش رهنمونی کرده بودند حیلت انگیختند که ازراه انقیاد پدرش باز دارند او نپذیرفته عرض پرداز پایهٔ سریر سلطنت شده مصحوب چاپار ارسال داشت واز شرفیاب شدن حضورش آگهی داد وامیر شیر علیخان عرض اورا ملوث بغرض دانسته فرمود که مارا از راه احتیال بارسال عرایض فارغ بال ساخته‌خود اسباب قتال آماده میسازد چنانچه بهمین مضمون عریضهٔ درروز جمعه سیزدهم ماه ربیع الاول مصحوب شیر محمد خان پیش خدمت خود ارسال حضور نموده تاکنون از آمدنش اثری بظهور نه پیوست اما او بخلاف پندار پدر تاج دارش سردار محمد ایوب خان برادر کوچک خودرا باکسانیکه معتمدش بودند در هرات گذاشته باایشان قرار داد که هرگاه سپاه پادشاهی ازاسفزار آهنگ هرات کنند ازآنجا که تمامت شما خادم دولت وسالک طریقهٔ خدمت سلطنت والد ماجدم هستید زنهار مانع نگردیده سد راه نشوید وخودش ازراه ندامت روی انابت بسوی پایه سریر سلطنت نهاده شرف دست بوس حاصل کرد ومعفو گشته پایه عزت ورفعت اولش برحال شده تادوماه هر روزه شرف باروعن دیدار پدر بزرگوارش را درمیافت بعد مورد الطاف پدرانه و اعطاف پادشاهانه گردیده حکومت هرات بوی مفوض گشت مشروط باینکه ایشیک آقاسی عطا محمد خان وسردار شاه پسند خان بارکزائی ملک دین زائی وایشیک آقاسی عطاءالله خان وبهادر خان وغیره را که محرک فتنه ومرتکب کینه وباعث عناد فرزند وپدر وموجب راندن لشکر اند درهرات نهشته روانهٔ کابل نماید تادیگر آتش فساد نیفروزند و سردار محمد یعقوب خان این شرط را مسلم داشته در حین وداع التماس دعا کرد وپدر نیکوسیرش مخاطب ساخته فرمود که دعا موقوف است باعمال شایسته وافعال خجسته که رضامندی من بآن بسته است چه اگر رشتهٔ مباشرت مدایح مذکوره گسسته نگردد بدون دعا بندهٔ پرستش کنندهٔ خدا خواهی بود والا دعا سود وبهبودی نخواهد بخشود بعد زمین ادب بوسیده بامیر اخور احمد خان که بنیابتش مامور شد ازکابل راه هرات برگرفته چون وارد انجا شد خوانین مذکوره را روانهٔ پایتخت نموده ازجمله ایشیک آقاسی عطامحمدخان رانفرستاده بذریعه عریضه استدعای بودن اورا درهرات کرده پذیرفته آمد ودر وقت رهسپار شدن سردار محمدیعقوب خان ازهرات جانب‌کابل که بشرح رفت سپاه متوقفه اسفزار داخل هرات شده همچنان درانجا مقیم گشت ودر اینوقت فوج پیادهٔ نظام از پسران کوچک که از نه تاپانزده سال عمرداشتند بنام ولی عهد خجسته مهد مرتب ومنتظم گشت

﴾ ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان درسمرقند ﴿

ذکر سرگذشت سردار عبد الرحمن خان در سمرقند

بقراریکه ازپیش مسطور گشت سردار عبدالرحمن خان ازتاشکند مراجعت نموده درسمر قند اقامت ورزید

وازسبب غربت ومسافرتش بشکار چرغ وباز وباشق (۱) مواظب گشته چون میل سواری وشکار بسیار داشت بیست رأس اسب ختلی نژاد وپانزده رأس یابو برای سواری وبار برداری خویش باپانزده میل تفنگ دنباله پر دولوله‌ویک لولهٔ شکاری برگزیده ازهمان هزارو دویست وپنجاه سم نقدینه که درهرماه ازدولت روس باوداده میشد نوکران کهترش رادرماهی بخبرویه وبزرگ ومهتررا بقدر شان هریک زیاده تعیین فرمود واگرچه از عدم کفایت ماهوارهٔ مذکوره بعسرت می‌زیست هیچ اندوهی بجزفراق فرزندش سردار عبد الله جان وپردگیان حرم محترم خویش که در افغانستان بودند بخاطر نداشت چنانچه خودش درروز نامهٔ خود نگار داده است که جنرال ابراموف بامن بوضع رفاقت رفتار میکرد ودرعید ها ومهمانیها دعوتم می‌نمودودروقت حاجت وضرورتی عبدالله خان بن‌عبدالرحیم خان‌توخی خزانه دار خودرا نزد او میفرستادم واو وقت را معین کرده نزدش میرفتم ومقصدم را حاصل کرده اعزاز واکرام ازوی میدیدم ودر آمد ورفت دربارایالتی تکلیفی برمن نبود ومخیربودم که دررفتن ونارفتن ممانعت ومعارضتم نبود وبعزت واطمینان خاطر روز بسر میبردم وغیر ازغم افغانستان والم عیال ووالدهٔ ماجدهٔ وفرزندم که محبوس بودند دیگر اکراه واجباری ازدولت روس برمن نبود .

(۱) باشق باشه‌را گویند

﴾ وقائع سال هزارو دویست وهشتادو هشت هجری ﴿

وقائع سنه ۱۲۸۸ هجری

دراوایل اینسال فرخ‌فال سردارعبدالرحمن خانرا خیال‌مزاوجت دردل وهوای‌منا کحت عقب غربت درسر افتاده یکی ازدوشیزگان بزرگ ازاعیان بدخشانرا عقدنکاح بربسته بارعیالداری بردوش نهاده با آن گوهر بحرعفت وحیا هم آغوش گشت ومطابق این‌ایام امیرشیرعلیخان که‌اعلان ولیعهدی فرزند برومندش شهزاده عبدالله‌جانرا مدنظرداشت همت براتمام آن گماشته‌وهنوزدرانجام‌ان نپرداخته‌بود که‌سیدنور محمدشاه‌خان قوشبیگی‌را باایلک‌انکلیس ازراه‌تحدید حدود وتعیین ثغور مأمورسیستان کرده خودش‌بعزم ییلاق ازشهردربغمان تشریف‌برد ودرانجا سخت‌بیمار گشته‌باز گشت فرمود وسه‌ماه بر روی بستر ناتوانی خفته تا که ازلطف یزدانی شفایافت ودرخلال انحال سید نور محمدشاه خان تعیین حدود سیستان وبلوچستان را بادولت ایران کرده وجهت نگارش توثیق آن در طهران رفته ازانجا براه آب وارد بمبئی گشته خبربیماری بلکه مرگ امیر شیرعلیخانرا شنیده بسرعت وشتاب ازانجا راه برگرفته چون وارد کابل‌شد باسردار شیرعلیخان قندهاری وعصمت‌اللهخان وارسلاخان غلجائی ومستوفی حبیب‌الله خان‌وردک وحسین علیخان نائب سالارسپاه منصور ومیرزامحمدحسن خان دبیر وغیره‌بزرگان واعیان پایهٔ سریرسلطنت درباب اشهار ولیعهدی شهزاده عبدالله جان کنکاش ومشورت کرده باتفاق عرض پرداز حضور اعلیحضرت امیر شیر علیخان شده استدعای اعلان ولایت عهدش کردند واو باوجودیکه شهزاده عبدالله جانرا از پیش ولیعهد قرار داده روی دل جانب اوداشت تعیین هریک ازفرزندانش را بصوابدید آنان وبزرگان قوم گذاشت وایشان‌پانزده روز وعدهٔ جواب صلاح وصواب خواسته چون میل خاطر امیر شیر علیخانرا جانب عبدالله جان دیده ودانسته بودند عطف داشته بعرض رسانیدند که شایان این‌رتبهٔ‌علیا ودرجهٔ عظمی اوست وپس بعدامیر شیرعلیخان بجمیع بلدان وتمامت بزرگان اعلان فرموده مشتهر ساخت که درشب دوم ماه شوال سال ۱۲۸۸ هزار ودوصدوهشتاد وهشت هجری همهٔ‌شهرهای مملکت‌افغانستانرا آئین بربندند وبکمال‌زیب وآرایش مراسم چراغان ولوازم جشن‌بزرگ ولیعهدی بپای برند وبزرگان‌ولایت غزنین‌را تامقرواعیان جلال آباد را تالعل‌پوره وهمچنین‌اشراف‌مضافات‌هرولایت را دعوت دارالسلطنهٔ کابل فرمود وادوات وآلات‌جشن‌شاهانهٔ بزرگ مرتب‌ساخته تهٔ‌مرتجارا جشن‌که سامقراد داد ودر روز عید سعید فطرشهررا آئین ربسته قرب چهارلک‌تن که دردارالسلطنه انجمن شده‌بودند دروقت‌نماز گذاردن عید ازتنگی‌جا چهل‌وشش‌فوج‌پیادهٔ‌نظام مقیم‌کابل‌را باشصت‌ضرب‌توپ جهت شلک بزنل مرنجان امرمسعود فرموده شانزده فوج سوارهٔ نظام را بکنار چمن هندو سوزان حال موسوم بچمن حضوری تاصف تل مذکور حکم ایستادن کرد وانگاه خطیب درخطبه نماز عید نام سردار عبدالله خان را تالی نام پدرش خوانده چون‌نماز گذارده شد امیر شیرعلیخان فرزند ارجمندش‌را در آغوش کشیده مردم ایستاده‌را آگاه کرد که اینک‌شهزاده عبدالله را ولیعهد خود قرار داده شمارا خبرداده‌میدهم که بعدازمن بشرط حیات وبقای سلطنت واستقلال

دولت اربکهٔ امارت افغانستان ازان او ومفوض بدوست که اطاعتش کنید واز امر ونهیش که مطابق امر ونهی
خدا ورسول باشد سر نه پیچید وبعد از ختم کلام توپ وتفنگ شادمانه بشلک در آورده تا که دربالا حصار وارد
بارگاه شد تمامت آن سرزمین ازدود توپ وتفنگ چون ظلمت شب سیاه بود ودرین روز تمامت مردم رااز بزرگ
و کوچک واداني واقاصی طعام وشربت وشیرنی داده هیچیك محروم نیامد وتاهفت روز اسباب طرب وسرور
برپای داشته درشب دوم شوال شش فوج پیاده را که چهار هزار وهشتصد تن بودند چراغها بکف دست نهاده
باچراغ در ظلمت شب امر قواعد کرده قطارهٔ عجیب وتماشای غریبی بروی کار آورد واز جملهٔ حکمرانان بلدان
سردار محمد یعقوب خان که خوددرافرزند بزرك امیر شیر علیخان وباعث سلطنت او از فتح فراه وقندهارچنانچه
در ضمن وقایع سال ۱۲۸۵ هزار ودو صد وهشتاد وپنج مذکور شد و شایان ولیعهدی می پنداشت از
رشك در هرات چراغان نکرده بزم سرور نیاراست وامیر شیر علیخان ازین امر بذریعهٔ عرایض نیکخواهانش
آگاه گشته نسبت بسردار محمد یعقوب خان آزرده دل و گرفته خاطر شد وهم از قفای جشن ولیعهدی شهزاده
عبدالله جان نائب سالار حسین علیخانرا بمنصب سپهسالاری سرافراز فرموده جشن وچراغان دیگر بپای برده
سید نور محمد خان را بخطاب صدر اعظمی ومیرزا محمد حسن خان بلقب دبیری مخاطب وممتاز گردانیده همچنین
اکثر خدام دولت را بارتقای جاه ومنصب نواخته اعزاز نمود وهمه را از کثرت نوازش مواظب به
نیابش خویش ساخت

(ذکر وقائع سال هزار ودوصد وهشتاد ونه هجری صلعم)

وقائع سنه ۱۲۸۹

در ابتدای این سال امیر شیر علیخان بنا برنقار خاطریکه از سردار محمد یعقوب خان بسبب ترك چراغان
ولیعهدی شهزاده عبدالله جان داشت ایشیك آقاسی شیردل خانرا از حضور مأمور هرات فرمود که سردار
محمدیعقوب خانرا ازراه تنبیه وتهدید باخود در کابل آرد واواعتماد بایشیك آقاسی شیردل خان نکرده جوابش داد
کهچون از باعث عطاءالله خان برادر وعطامحمد خان برادر زادهٔ خود که بامن فراری بودند روی شفاعت نزد
پدرم ندارى آسوده خاطر نیستم که باتورهسپار کابل شوم واگرعصمت‌الله خان یاارسلاح خان آمده مرامطمئن
سازد در کابل خواهم رفت وایشیك آقاسی شیردل خان بی‌نیل مقصود ازهرات در کابل مراجعت نمودو گفته
سردار محمدیعقوب خانرا بسمع فیض مجمع امیرشیرعلیخان رسانید واوعصمت‌الله خان وارسلاح خان هردوتن را
بروفق خواهش سردار محمدیعقوب خان درهرات فرستاد وایشان وارد آنجاشده تسلی واطمینان خاطر بسردار
مذکوردادند که شرفیاب حضور والد ماجدش شده بعد بضمانت وشفاعت ایشان در هرات مراجعت کند واو
معاودتش را برعهدهٔ آن دوتن نهاده پذیرای آمدن کابل شد

(ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان)

از هرات بکابل ومحبوس شدنش

ذکر آمدن سردار محمد یعقوب خان در کابل و محبوس شدن او

چون سردار محمد یعقوب خان بسوگندهای مؤکدهٔ عصمت الله خان وارسلاح خان ووعدهٔ باز گشت
خود جانب هرات ازهر دوتن اطمینان خاطر حاصل کرد مبلغ یك لك روپیه را از اقمشهٔ نفیسه برای تحفه
وهدیهٔ حضور پدر والا گهرش خریده بایکصد رأس اسپ از خود ودو صد رأس از متعلقانش بطریق ارمغان
فراهم وآماده کرده از هرات راه کابل بر گرفت وچون بنزدیك کابل رسید امیر شیر علیخـان سردار محمد
یوسف خانرا امر پذیره کرد اوراه استقبال بر گرفته درقلعهٔ سردارولی محمدخان حال معروف بماهتاب قلعه باسردار
محمد یعقوب خان ملاقی شده مراسم پذیره بجای آورده باهم داخل کابل شدند ودر وقت شرف بار یافتنش نیز
امیر شیر علی خان سوارهٔ نظام را که برسم مستمره بحضورش صف آراسته ایستاده بودند از سلامی گرفتنیکه
قانون خدام نظام است منع فرموده کسی بوی اعتنا والتفات نکرد واز زیر دیوار بارگاه همچنان
ایستاده با شرف دست بوس حاصل نمود وامیرشیرعلی خان پژوهش احوال فرموده پس ازان پرسید که اسپان ار

مغانات بگذرانند چون همهٔ اسپان بادیگر تحف وهدایا وارمغان حاضر بودند پیش کشیده همه مقبول گردیده مطبوع افتاد وپس ازان هرروزه حاضر حضور پدر نیکو سیرش شده وسلامی کرده بمنزلش باز میگشت تاکه روز عید سعید فطر سال هزار ودویست وهشتاد ونه هجری پیش آمده سردار محمد یعقوب خان حاضر بزم گاه عید گشته از بیرون محفل بزم سلام گفته امیر شیرعلیخانش فرمود که چون شما در هرات میروید در اندرون بارگاه آمده وسخن چند شنیده بعد رهسپار هرات شوید ودر وقت در آمدن او بعضی از حضار چون سردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان وغیره بخیال اینکه امیرشیر علیخان با او ازدرخفا سخن خواهدراند برخواستند که ازمجلس بیرون شوند امیرشیرعلیخان امر نشستن کرده فرمود که بمواجههٔ شما با او مکالمه کنم چنانچه سردار محمد یعقوب خان داخل بارگاه شده بدوزانوی ادب نشست آنگاه امیرشیرعلیخانش معاتب ساخته فرمود که اکنون حق پدری ورتبهٔ فرزندی من و تو ساقط شد زیرا که بمن اعتماد نکرده عصمت‌الله خان وارسلاح خانرا معتمد دانسته بتوسط ایشان راه اطاعت پیمودی وگرنه همچنان رهسپار بادیهٔ جهالت بودی وبمصداق این گفتهٔ خویش عریضهٔ اورا که درهنگام گریختن خود ازعرض راه فرستاده بود ازمیرزا محمدحسن خان دبیرخواسته بجهرقرائت کرده سردار محمد یعقوب خانرا ملزم ساخته لب بدشنامش گشوده فرمود که خدام خودرا که نزدت فرستادهام وترا بعهد وسوگند ازهرات آورده اند ناکث عهد وحانث سوگند نمیسازم برخیز وامروز روانهٔ هرات شو ولشکر گماشته آنولایت را قهراً بتصرف آرم واگر بخواهش خود درهرات روی محبوست نگاه میدارم ازین دوامر یکی را اختیار کن واو بجز از گفتن اینکه اختیار بحضرت والاست چیزی عرض نمی کرد تاکه بهادرخان ازجای برخواسته دیگرانرا ترغیب کرد که برخیزید ودرمیان پدر وپسر صلحی برانگیزید وامیر شیرعلیخان روی عتاب بدو نموده فرمود که اورا اغوا کرده ازراه راست منحرف ساختید بازمیخواهید کدام حیلهٔ دراز کنید مرکز خلاف یکی ازین دوامر که اوبپذیرد دیگرچیزی نپذیرم که باید درحال جانب هرات شود ویاراه زندان برگیرد چون سخن بدینجا رسید عبدالطاهر خان بارکزائی انگیززائی قدم جسارت پیشنهاده زبان عرض بگشاد که یکشب مهلت حرکتش جانب هرات مرحمت گردد فردا رهسپار شود ویازندان وغل وزنجیر را یار گردد اونیز معاتب گشت پس سردار محمد یعقوب خان راه چاره را مسدود دیده قبول زندان نمود وامیر شیر علیخان سپهسالار حسین علیخانرا امر بحبس او کرده او ازمجلس حضورش بیرون کشیده بدست کرنیل یارمحمد خان هزاره که کرنیل سواران اردل بود سپرد واو درسراچهٔ حضور برده بمحافظتش پرداخت وروز دیگر امیر شیرعلیخان عبدالطاهرخانرا که مهلت یکشبه برای سردار محمدیعقوب خان خواسته ومعاتب گشته بود پیش خوانده بنواخت ودلجای آورده دین محمد خان پسراورا مأمورهرات ساخت که در آنجا رفته سردار محمد ایوب خان را ازطرف پدر دادگسترش تسلیت داده مطمئن خاطر سازد ومنشوری نیز مصحوب او بسردار محمد ایوب خان ارسال نمود که خاطرما ازتو آزرده نیست زیرا که محدث فتنه وموروث مفسده سردار محمد یعقوب خان بود که گرفتار کردار خویش گشت و ناصیهٔ حال ودامن احوال شما از آلایش فساد پاک بوده واگر مرتکب امر خلافی شده بانی اغوا والقای او بوده است واکنون خود را حاکم هرات دانسته دین محمد خانرا بحکومت غوریان مامور نمائی فقط واز قفای او میرزا حبیب‌الله خان مستوفی وسردار محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم را باسردار عطاءالله خان برادر زادهٔ او وحفیظ‌الله خان نائب سالار وجنرال داؤدشاه خان ودوازده فوج پیادهٔ هشت صدی وهشت فوج سوارهٔ چهار صدی وچهل وهشت ضرب توپ ازراه حزم ودوربینی کسیل هرات فرمود وهم ایشیك آقاسی شیردل خان ومیراخور احمد خان اسحق زائی را بچاپاری ازراه هزاره جات روانهٔ آنجا نمود که مبادا سردار محمد ایوب خان ازراه طغیان مرتکب مخالفت گردد واگر طریق غوایت برگیرد تنبیه وتهدیدش نمایند .

﴿ ذکر سرکشیدن وبغی ورزیدن سردار محمد ایوب خان از پدرش ﴾

ذکر بغاوت سردار محمد ایوب خان

وسردار محمد ایوب خان نامه وپیام پدر نیکو سیرش را که دین محمد خان بوی رسانیده واندرزش نموده
[illegible] رفت درزاویهٔ نسیان گذاشته لوای طغیان افراشت ودین محمد خان را ازحکومت غوریان عزل کرده

بعد از حکم معزولیت اوسوار تعیین کرد که اورا باعیالش که ازدیرباز درغوریان بود اسیروار بازنجیر درهرات آرند واو بپاس حرز ناموسش باسواران سردار محمد ایوب خان در آویخته خود اوکشته وعیالش اسیر گشت وامیر شیر علیخان از قتل او آگاه شده سپهسالار حسین علیخان را نیز بادوفوج پیادهٔ اردل وشش ضرب توپ دنباله‌رو ویك فوج سواره از عقب دیگر سپاه مامورهٔ هرات که ذکر شد از کابل بدانسو رهسپار ساخت وامر کرد که بسرعت وشتاب خود را بجلو رفتگان برساند چنانچه درگرشك باردوی اولین پیوست وایشیك آقاسی شیردل خان که از راه هزاره جات رهسپار شده بود ازحدود خواجهٔ چشت از میر اخور احمد خان پیش شده او بازماند وچون ایشیك آقاسی شیردل خان وارد سیاووشان شد سردار محمد ایوب خان آگاه گشته سردار محمد حسن خان وعبدالسلام خان برادر زادهٔ سردار میرافضل خان را باسوار بسیاری فرستاده اورا ازسیاووشان دستگیر کرده محبوساً در هرات برده وتوقف نداده همچنان بامر سردار محمد ایوب خانش محبوساً در کوهسان فرستادند ومیر اخور احمد خان که باز مانده بود ازحال رفیقش آگاه گردیده روی جانب غورات نهاد وازآنجا راه برگرفته درنواحی فراه وپشت رود باردوی پادشاهی ملحق گشت وسردار محمد ایوب خان باافواج سواره وپیادهٔ مقیمه هرات وتوپخانه وسوار گشاده روبراه مخالفت بدروالا گیرش نهاده کنار پل مالان را لشکرگاه قرارداده بعزم دفع سپاهیکه از کابل مرحله پیمای انصوب شده بود استوار نشست وسردار محمد حسن خان نوادهٔ وزیر فتح خان مرحوم‌را باسه‌هزار سوار مامور ترکتاز محالات فراه وانار دره واسفزار نموده امر کرد که خودراپیش رو سپاه‌نیز دانسته ازحال لشکر کابل آگاه باشد چنانچه‌او مواضع مذکوره‌را غارت کرده مال‌ومواشی‌ایشانرا ازچراگاه بتاراج برده ومردم آن‌نواحی ابواب قلاع خودرا بربسته ازراه‌دفاع زدوخوردی همیکردند تا که‌افواج کابل‌وارد فراه‌شده‌دست تاراج اوکوتاه گشت وازاسفزار مراجعت کرده ازراه‌فرار درپل‌مالان داخل اردوی سردار محمد ایوب خان شد واوپس از ورود لشکر پادشاهی دراسفزار توان پیکار را درخود ندیده باسردار محمدحسن مذکور وغیره مقدمه جویان وپنجصد سوار ازپل مزبور روی‌فرار جانب مشهدنهاد ورکن‌الدوله حاکم مقدمش‌را گرامی داشته ازورودواو درمشهد ببرادر خود اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه بذریعهٔ تلگراف خبرداد و هفتاد هزارروپیه نقد که معادلست باچهارده هزار تومان ایران وهفتصد خروارغله جهت مصارف سردار عالی تبار معین ومقرر نموده در پاسخ پیام داد که دولت ایران خانهٔ خود شهزادهٔ افغانست وتا که باقامهٔ خراسان وولایات دیگر ایران خرسند باشد شاه اورا بمنزلهٔ فرزند خویش دانسته سد ابواب ملاطفت دربارهٔاو نخواهند فرمود وپس ازفرار کردن ورفتن سردار محمد ایوب خان درمشهد هواخواهان‌او که‌بازمانده بودند قصد قتل ایشیك آقاسی شیردلخان نمودند که‌اورا درزندان غوریان کس فرستاده هلاك سازند تاازحال کسانیکه سردار محمد ایوب خانرا اغوانمودند واو همراهی شناسد امیر شیرعلیخانرا آگاه کرده تمامرا تباه‌نسازد امامهدی قلیخان معروف بخان آقای جمشیدی ازعزم وارادهٔ ایشان خبریافته الله‌قلیخان برادر ویلنك توشخان پسرخودرا باهفتصد سوار در کوهسان‌فرستاده ایشیك آقاسی شیردلخان وهمراهانش را که محبوس بودند از زندان کشیده در کشك بردو ازآنجا باایل والوس مردم جمشیدی درتحت رایت او فراهم گشته روی‌تسخیر بهرات نهادند وقبل ازرسیدن سپهسالار حسین علیخان هرات را ایشیك آقاسی شیردلخان بمعاونت خان آقای جمشیدی ومردمش متصرف‌شده بعدسپهسالار باافواج قاهره داخل شهر گردیده رحل اقامت انداخت ودرمرمت شکست وریخت مملکت وتربیت سپاه ورعیت پرداخت وبعد از چندی ایشیك آقاسی شیردلخان بفرمان طلب در کابل آمده بخدمتیکه داشت مواظب گشت

ذکر ولادت اعلیحضرت سراج الملت والدین

﴿ ذکرولادت باسعادت اعلیحضرت سراج الملة والدین ﴾

درین سال فرخ فال میمون اختر برج کمال وبهین گوهر درج جلال پادشاه معارف آگاه اعلیحضرت سراج‌الملة والدین امیرحبیب‌الله خان که حال جالس سریر سلطنت مستقلهٔ افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن وبانی اینفرخنده کتاب ومؤسس این خجسته خطابست ازکتم عدم بعرصهٔ وجود قدم‌نهاده ولادت باسعادتش درروز دو شنبه بیست وپنجم ماه ربیع‌الثانی سال مذکور هزار ودویست وهشتادونه هجری در بلدهٔ ارم‌مانند سمرقند اتفاق‌افتاده

ازین بعدتاروز جلوس میمنت‌مانوس‌باسم شهزاده یاسرداردرج کتاب شده‌می آید انشاءالله‌تعالی ومقارن‌اینحال امیر شیرعلیخان بتوسط نائب محمد علم خان ابواب مکاتبه را بادولت روس کشوده درباب مقید ساختن سردار عبدالرحمن خان از پی‌هم نامها فرستاده بنوید ومژده انعقاد رشتهٔ دوستی واتحاد دولت افغانستان بادولت روس خواستار آمد که سردار عبدالرحمن خانرا ازراه تحقیر واخفاق مقید سازند واین مکتوبات او بذریعهٔ قاصد بامیرمظفر پادشاه بخارا میرسید واو بجنرال ابراموف و کبور نائر حکمران تاشکند وسمرقند فرستاده جواب آنان را بنائب محمدعلم خان روانه میکرد واو ارسال‌پایهٔ سریر سلطنت میداشت تا که از اخفا بابراز انجامیده دراخبارات باسمه ونشرشد وبا آن کار پردازان دولت روس سردارعبدالرحمن خانرا که‌مهمانش بود باغواواشارهٔ امیر شیرعلیخان عمل نکرده اورا باعزاز واحترام بچشم مهمانی میدیدند

﴿ وقایع سال هزارو دویست ونود هجری ﴾

وقایع سنة ۱۲۹۰ هجری

درین سال ازحضور اعلیحضرت امیر شیرعلیخان منشور تسخیر میمنه بنام‌نائب محمدعلم خان شرف‌صدور یافته سپهسالار حسین علیخان ومستوفی حبیب‌الله خانرا نیز فرمان شد که سردار عبدالله خان ناصری را بالشکر وتوپخانه ازهرات جانب میمنه رهسپار سازند تااو ونائب محمدعلم خان ازدوسو روبمیمنه‌نهاده مسخرش کنند چنانچه نائب مذکور بعداز وصول‌این‌منشور ازمزارشریف باپانزده فوج پیاده وهفت فوج سوارهٔ نظام وسوار گشادهٔ اوزبکیه وغیره وانواب باانتظام راه میمنه بر گرفت وهمچنین سردار عبدالله خان ازهرات باچهار فوج پیاده وچهار فوج سوارهٔ نظام وشش ضرب توپ وسوار گشادهٔ هرات روبمیمنه نهاد واز دوجانب واردمیمنه شده شهررا بمحاصره انداختند وپس از سه‌ماه یورش برده بقهر وغلبه فتحیاب گردیده میرحسین خان‌والی‌را باعیال واطفال ومنسوبانش گرفتار ساخته همه راتحت‌الحفظ بدارالسلطنهٔ کابل فرستادند ونائب محمدعلم خان‌نظم ونسق بامور نزدیك ودور آنولایت نهاده میر آخور غلام رضا خان بن میرآخوربابا‌خان مراد خانی راحکومت آنجا گماشته وباندازهٔ کفایت فوج‌درمیمنه گذاشته سردار عبدالله خانرا باسپاه‌هرات رخصت مراجعت داد وخود باقیهٔ لشکر وحاصل نقد وجنس آن بوم وبرلوای باز گشت افراشته وارد مزار شریف شد وچون دریکسال‌ویا دوسالی یك‌مرتبه باهزار رأس اسپ وچهل هزار دانه طلای یك‌مثقالهٔ مسکوك ودیگر تحف وهدایا ازترکستان باخودبرداشته‌احرام بندعتبهٔ‌علیا میشدوشرف‌باروعزدیدار‌شهریار تاجدار حاصل کرده‌وهمه‌تحف‌وهدایاراپیش‌کشیده وچندی بحضور درنگ کرده بعد رخصت یافته درترکستان میرفت وبحکومت آنجامی‌پرداخت‌ودرهردفعه‌میرحکیم خان‌شبرغانی وغضنفر خان اندخودی ومحمدخان بیکلر بیکی سرپلی ومیرسلطان مرادخان قطغنی راکه همگنان ازطرف پادشاهی زبردستی‌او دربلدان وولایات مذکوره حکومت کرده مالیات دیوانی ولایات ومحالاتش راباو بسپردندباخود درکابل آورده‌شرفیاب باروکامیاب دیدار پادشاه باوقار میساخت ودرغیاب ایشان ازهمه درنزد امیر شیرعلیخان شکایت کرده استدعای عزل ایشانرامی‌نمود واقامت ایشان را درکابل‌از حضور خواهش‌میکرد که شایدعرض واستدعایش منظوری یافته معاندین دولت شریك‌حکومت نبوده مملکت ترکستان مستقلا درزیر امرونهی‌او باشد اماامیر شیرعلیخان تمناو آرزوی اورا بگوش قبول نمی شنود تاکه‌درهنگام‌محاصرهٔ‌میمنه‌خطوط ایشان که ازروی دوستی بسوی میرحسین خان والی میمنه فرستاده واو را ترغیب باستواری وتحریض باستحکام قلعه داری کرده نویدیاری ومددکاری ازخود باو داده بودندبدست نائب محمد علم خان افتاده پس از مراجعت وورود در مزار شریف میران مذکوره راباتقد وجنس مستمره وتحائف مقرره باخود برداشته شرف اندوز تقبیل‌عتبهٔ علیا گشت ومکتوبات میران ترکستانرا ازحضور امیرشیرعلیخان گذارش داده سخنان خود راکه درباب آنهابارهابعرض رسانیده‌عز‌منظوری نمی‌یافت بکرسی ثبوت برنشاند چنانچه‌امیر شیر علیخان میران‌مزبوره ترکستانرا بخطوط خود ایشان ملزم ساخته همه را بدون ضبط کردن مال ومنال ایشان امر اقامت کابل فرمود

وعیال واطفال همه را طلب کابل نموده باندازهٔ کفاف وشایان حال هرکدام تنخواه ومقام زیست معین کرد ونایب محمد علم خان این سال را درکابل بسر برده همه روزه درک سعادت محفل حضور حاصل می نمود

وقایع سنه ۱۲۹۱ هجری وفوت نایب محمد علم خان

﴿ وقایع سال هزارودوصد ونودویک هجری ﴾

(وفوت نایب محمد علم خان)

درین سال نایب محمد علم خان سامان مراجعت ترکستان ساز کرده هنوز رخصت راه پیمودن واجازت روی بسوی ترکستان نهادن حاصل نکرده بود وبومیه بارادهٔ رخصت کرفتن حاضر بارشده موقع عرض نمی یافت تاکه روزی بعزمیکه داشت ازخانهٔ خویش سوار اسب شده راه دربار پیش کرفت واسب بزکش(۱) را که امیرشیرعلیخان بخشیده بود شاطرش پیش همیکشید چون بقرب دردروازهٔ بارکاه رسید اسب بزکش جوشی کرده ازضرب لکد استخوان پای اورا درهم شکسته ازآنجا بخانهٔ خویش باز کشت وبیست روزبربستر ناتوانی خفته هنوز پای شکسته اش درست نکشته بود که تب محرقه عارض حالش کردیده ایام عمرش را سپری ساخت وکسانش جسد اورا بمقابل دروازهٔ خونی بالا حصار دفن کرده حایطی ازخشت خام بردور تربتش برافراشته امروز قبرش بزیر خاک دیوار آن حائط نامعلوم است واز نظرها معدوم

(۱) بزك بدك مشهور است

ذکر مامور شدن ایشیک آقاسی شیردل خان بحکومت ترکستان

(ذکر مامور شدن ایشیك آقاسی شیردل خان)

(بحکومت ترکستان)

وپس ازفوت نایب محمد علم خان ایشیك آقاسی شیردل خان ازحضور امیرشیرعلیخان بلقب لوی ناب وپسرش خوشدل خان بلقب ککی ناب ومیرزا محمد حسن خان دبیر بلقب کتاب ملقب وسرافراز کشته هر سه تن مامور ترکستان شدند که لوی ناب شیردل خان بکار حکومت پرداخته پسرش خوشدل خان بزیر دستی اوساختهٔ خدمت بوده میرزا محمد حسن خان امور دیوان را راست بدارد وکاریکه بحضور در عهدهٔ شیر دل خان لوی ناب بود به محمد یوسف خان دوبمین فرزند خودش سپرده شده میرزا محمد نبی خان بجای میرزا محمد حسن خان کتاب منصوب وبعد ازچندی بمنصب دبیرالملك مفتخر کشت ومقارن انتقال سردارشیرعلیخان هزاره که طریق خدمت دولت وامارت امیر شیرعلیخان میسپرد بدرود جهان کرد وچون درسال هزار و دوصد ونود ودوی هجری بدون ازرفاه حال سپاه ورعیت وآرامی ومعموری مملکت دیکرامری حادث نشد که رقم میکشت مکردرسمرقند از طلوع اختر سعادت مند سردار فطانت پیوند سردار نصرالله خان که ازافق سپهرجلال طالع کردیده دیده ودل دوستانرا روشن وخرسند کردانید زیرا که ولادت ذی میمنت آن سلالهٔ دودمان طایفهٔ عظیمهٔ درانی ونقاوهٔ فرقهٔ جلیلهٔ محمد زائی ونور (۱) حدیقهٔ پاینده خانی ونورحدقهٔ سلطنت افغانی که اکنون بخطاب نایب السلطنه ازپیشکاه حضور وافرالسرور اعلیحضرت سراج الملة والدین شرف امتیازدارد درروزچهارشنبه سلخ ماهصفر سال مذکور هزار ودویست ونود ودوی هجری اتفاق افتاده قدم بصفحهٔ وجودنهاد ودر روزششم ماه رمضان اینسال زلزلهٔ شدید در کابل واطراف آن اتفاق افتاده اکثرباغات وقریه جات کوهستان تبدیل یافته یکی بجای دیکری قرار کرفتند

(۲) نور شکوفه را کویند

وقایع سنه ۱۲۹۳ هجری

(وقایع سال هزار ودویست ونود وسه هجری)

چون اوراق دیوان ودفتر ازحیف ومیل نویسندکان دزد باطن ظاهر الصلاح پراکنده ومنتشر کشته کار مملکت ازدست عمال ناشایست خلل پذیر شده در وجوه مالیات و غیره کسر و نقصان پدید آمد ناچار امیر شیر علیخان متوجه بدرستی کار شده درینسال میرزا حبیب الله خان مستوفی را از هرات جهت باز پرسیدن حساب عمال وضباط وانتظام دادن دفتر وارتباط آن طلب کابل فرمود وبجای او سردار محمد عمر خان بن سردار محمدعظیم خان مبروررا مامور حکومت آنجا نمود وپس ازوصول میرزا حبیب الله خان بکابل مکتوب لارد لیتین حکمران کشورهند بپایهٔ سریر سلطنت رسیده ازمطالعهٔ اعلیحضرت امیرشیرعلیخان کذارش یافت که بنابرانعقاد رشتهٔ دوستی دولتین بهیتین انکلیس وافغانستان میباید کسان دولت انکلیس بشانهٔ کابل در ترکستان وهرات وقندهار

نیز باشند تا ازعزم وارادهٔ دولت روس که ازراه افغانستان جانب کشور هند دارد ایشان کارکنان دولت برطانیه را ازروی دالستکی آکاه کنند تابرطبق آنچه بروی کارآید کار کرده بتجهیز جانبین اسباب مدافعه آماده شود و ازین مکتوب نواب عطا محمد خان مقیم کابل را که سفیر دولت متبوعهٔ او بود نیز خبر داده مرقوم نموده بود که جواب رقیمهٔ اورا از امیر شیر علیخان حاصل نموده ارسال دارد چنانچه امیر موصوف دروقت عرض واستدعای سفیر مذکور که خواهش جواب نامهٔ لارد لیتین کرد نکارش فرمود که هنکام ملاقات بالارد ارل میو درانباله ذکر این مقاله بپای رفته است که تاما اقوام افغان مشورت کرده به رضای قوم درداخلهٔ مملکت راه دهم و آسیبی بدیشان برسد البته موالات بمعادات کرایدوهم خودم بنقض میثاق شهرهٔ آفاق کردم وپس از وصول این جواب امیرشیر علیخان عطا محمد خان سفیر را درهند طلبیده دلایل وبراهین خواهش خود ونمرهٔ آنرا باو تعلیم وتلقین کرده دوباره ازراه تمنای مزبور بکابلش فرستاد وامیرشیر علیخان بروفق جواب اولش پاسخ داده اولارد لیتین را آکاه کرد واو سفیر مذکور را درخفیه مکتوب نمود که بهانهٔ امری راه هند بر کرفته بامیرشیرعلیخان وعدهٔ مراجعت خودرا داده رهسپارشود چنانچه بهانهٔ اینکه اسباب خویش را در کابل کذاشته دردیرهٔ اسمٰعیل خان رفته سررشتهٔ زمینداری وکشت کاری خودرا نموده بکابل باز کردم رخصت خواست وچون اجازت رفتن یافت تمامت اسبابش را برداشته درکابل هیچ نکذاشته رهسپار شدوامیر شیر علیخان پس ازوی برکماهی حال آکاه کشته بخود اندیشید که کار کنان دولت انکلیس ازسبب انتشار اخبار نمودن دولت روس که بواسطهٔ اقامت سردار عبدالرحمن خان در سمرقند اخبار اتحاد خودرا باافغانستان نشر کرده ومیکنند آزرده کشته سفیرا ایشانرا ازراه ترك موالات طلب هند کرده خواهندبود الحق که چنین بود که امیرشیر علیخان تصور فرمود چنانچه از لشکر کشیدن دولت مذکوره که مرقوم شده می آید معلوم میکردد خلاصه امیرشیر علیخان سراسیمه کشته سید نور محمدشاه خان صدر اعظم را بامیر آخور احمد خان ومیرزا محمد باقر خان بن میرزا علی اکبر خان از راه رسالت روانهٔ پشاور ساخت که باانکلیسان ازعهد دوستی واتحاد جانبین که درین موثق ومرتبط است درمیان آورده وبیاد داده رشتهٔ میثاق را بیش از پیش وثوق دهند وایشان وارد پشاور شده نخست باانکلیسان ازامور ماضیه سخن رانده هنوز زبان ردوقبول باز ورشتهٔ کفتکو درشروطعهد سابقه درداز بود که صدر اعظم بدرود جهان کفته کوهر مراد جانبین ناسفته ماند وهمراهان او جسدش را ازراه مراجعت جانب کابل نقل داده در کتل یکلنکه شهزاده عبدالله جان ولیعهد باتمامت اعیان وبزرکان بامربدروالا کهر خویش طریق متابعت پیش کرفته مراسم پذیرهٔ جنازهٔ اورا بجای آورده درقبرستان موضع موسوم بهجیه مدفونش ساخت وبازماندکانش را بصبر وشکیبائی تسلی داده بنواخت

ذکر رسالت میرزا حبیب الله خان مستوفی

﴿ ذکر مامور شدن میرزا حبیب الله خان برسالت جانب پشاور ﴾

وپس از چیدن بساط سوك سید نور محمد شاه خان صدراعظم مرحوم امیر شیر علیخان میرزا حبیب الله خان مستوفی را برسالت نامزد فرموده ملا شاه محمد خان وتاج محمدخان فوفل زائی ومیرزا محمد طاهر خان بن میرزا محمد زمان خانرا باو همراه نموده جانب پشاور رهسپار ساخت واین ملاشاه محمد درزمان قضاوت ملاعبدالسلام خان بقندهار جلدهٔ ودرهٔ احتساب در دست داشت و انکاه که ملا عبدالسلام خان بامر پادشاهی از قندهار درهرات رفته بضبط وربط مالیات ووجوهات آنجا پرداخت ملاشاه محمدرا ازجانب خود بکار وجوهات کماشت وپس از آنکه قاضی عبدالسلام خان درسال ۱۲۸۰ هزار ودویست وهشتاد هجری همرکاب امیر شیر علیخان وارد کابل شده بمنصب قاضی القضاتی مفتخر کشت ملا شاه محمد را کاتب دیوان قضا مقرر نمود و آخرالامر ازسبب آنکه اوبامردم دربار مراوده ورابطهٔ تامه حاصل کرد قاضی عبدالسلام خان از حسد ورشك بااو معاند کشت چنانچه در هنکام فرار کردن سردار محمد یعقوب خان از کابل ومحاصره نمودن قندهار وفرار کردنش

جانب سیستان قاضی عبد السلام خان ملا شاه محمد را بنوشتهٔ جعلی از اغوا کنندکان سردار مذ کور قرار داده بتوسط نیاز محمد خان بارك زائی بمطالعهٔ کار کنان حضور امیر شیر علیخان رسانیده محبوس ساخت وبعد از تحقیق چون بتهمت مغلول شده بود رها شده نزد ارسلاح خان غلجائی قرار گرفت ودرینوقت بامیرزا حبیب الله خان چنانچه مذ کور شد برسالت مأمور پشاور کشت وآخرالامر بوزارت دول خارجه سرافرازی یافت چنانکه بیاید انشاء الله تعالی القصه چون میرزا حبیب الله خان باهمراهانش از راه رسالت وارد منزل جرود کردید انکلیسان که از رابطهٔ موهومی امیرشیر علیخان بادولت روس هراسان شده بودند کس درجرود فرستاده بدیشان پیام دادند که اکر امور یرا که خواهش دولت برطانیه دراجرای آنست وکفته ونوشته فرستاده است میپذیرند وارد پشاور شوند والا از را هیکه آمده اند جانب کابل روند وایشان پیام انکلیسانرا مشعر بر نقض پیمان دیده بدون مذا کره ومکالمه از جرود بکابل مراجعت کرده ماجرا بامیر شیر علیخان باز داشتند

ذ کر طلبیدن امیرشیر علی خان بزر کان کوهستانات را در کابل

(ذ کر طلبیدن امیر شیرعلی خان)

(بزر کان کوهستانات را وخلعت وانعام دادن بایشان)

وامیر شیر علیخان از شنیدن کذارش مذ کوره بربهانه جوئی ونقض عهد نمودن انکلیسان متیقن کشته تمامت اعیان وبزر کان باجاور ومردم مهمند وغیره کوهستانات را بفرمان طلب از راه ایلیت وقومی واتحاد ملت اسلامی دعوت کابل فرموده مردم باجاور را که از دیکران پیشتر حاضر آمده شرف بار یافتند هریك از بزر کان ایشان را بمناصب عالیه ومراتب رفیعه از قبیل خطاب سرداری ونوابی سرافرازی داده بمواجب وافره ازبیست الی سی هزار روپیه بی نیازی بخشیده روی دل همه را سوی خود کرد وایشان بازای این احسان برعهده نهادند که دروقت حاجت وهنکام محاربت هریك از دول خارجهٔ جواریه بمعاونت برخاسته بمقاتلت و مدافعت کرایند ودر صرف مال وجان دریغ ومضایقه ننمایند و همچنین دیکر طوایف کوهستانات را از عطای مواجب واسلحه وخلاع فاخره سرافراز وبی نیاز کردانیده همه را معاضد دولت ساخت

ذ کر سر کذشت سنه ۱۲۹۳ سردار عبد الرحمن خان درسمر قند

(ذ کر سر کذشت سال هزار ودویست ونودو سه هجری)

(سردار عبد الرحمن خان در سمر قند)

وهمدرین سال دولت روس رایت تسخیر شهر سبز برافراشته جنرال ابراموف سردار عبد الرحمن خان را تکلیف همعنانی وهمراهی کرد واو سرباز زده کفت که ازپیش اظهار نموده ام که عهده بار خدمتی نشوم واکر مأمور شوم مردم شهرسبز را بدون محاربه از راه اطاعت حاضر میسازم که خواهشهای دولت را هرچه باشد پذیرا شوند و چون کاربه پیکار انجامیده بود این ادعای او بهدر رفته از جنرال ابراموف خواهش اسلحه نمود که سه صد تن همراه دارم اکر مردم سمرقند مرتکب شورش شوند ازقورخانه آلات حرب بدیشان داده شود که باطفای نائرهٔ بلوا کرایند واو این امرا پذیرفته سه صد میل تفنك ویازده لك کارطوس یعنی فشنك اورا بنام قوردانی حواله داده خودش بالشکر روبشهر سبز نهاده بمحاصره اش انداخت وپادشاه بخارا نیز بامر دولت روس لشکر جانب شهر سبز کشیده پیش از رسیدن او چهار مرتبه سپاه روس یورش کرده کاری ازپیش نبردند وجنرال ابراموف زخم برداشته هزار تن از فوج پیاده اش نیز مجروح ومقتول شدند تا که شش روز ترك پیکار را باشهریان قرار داده ایشانرا از پاسداری واستواری بفریب غافل ساخت چنانچه ازدوازده هزار تن مرد کارزار که درشهر اقامه وقرار داشتند هزار تن که عیالشان درشهر بودند بمحافظت باره وبروج حصار برداخته یازده هزار دیکر که عیال واطفال خود را کشیده درجای ایمن برده بودند وپادشاه بخارا لشکر بتاراج آنها کماشته بود از بزر کان خویش بمجروزه رخصت حاصل کرده ازشهر بیرون شدند که از عیال خود خبری کرفته روزششم که لشکر روس وعدهٔ جنك قرار داده است بشهر مراجعت کنند وپس ازبیرون شدن یازده هزار مرد جنکی لشکر روس بفسون وفسوس خود کامیاب شده وحمله کرده شهررا متصرف شدند وبکار کذاران پادشاه بخارا سپرده میران سکنهٔ شهر باسه

صد سوار از راه فرار در خوقند رفتند وجنرال ابراموف بسمرقند باز کشته سردار عبدالرحمن خان پرسیدن زخمیکه بدو رسیده بود نزدش شده پس ازتبریك فتح شهر سبز وپرسش جراحت اووی یکصد نصوار دان مینا کار طلا ویك میل تفنك دولوله ویك میل دوربین بزرك اعلی ازمال تاراجی شهر سبز برسم ارمغان نزد سردار نهاده او مال غارت شدهٔ مسلمان را حرام دانسته نپذیرفت ویك ساعت صحبت کرده بمنزل خویش مراجعت نمود ودرخلال احوال مذ کوره ٥ اربابان شهر سبز ازراه امید وپناه وارد خوقند شده خدایار خان رئیس آنجا همه را بطمع جاه محبوس کرده در تاشکند نزد کبورناتر فرستاده خدمه واموال ایشان راخود متصرف شد وکبورناتر همه را مدتی درزندان انداخته بعد رها داده برای هریك تنخواهی معین کرد وعیال واطفال ایشانرا که پادشاه بخارا اسیر کرده بود بامر کبورناتر در تاشکند نزد شوهران ومحرمان ایشان فرستاد وازطرف دولت روس قدغن شد که در تاشکند اقامهٔ عمری کزیده باوطان خود مراجعت نکنند

وقایع سنه ۱۲۹۴ هجری

﴿ وقایع سال هزارو دویست و نودوچهار هجری صلعم ﴾

درین سال امیرشیر علیخان سردار محمد علمخان حاکم پشت رود را ازعرض رعایا که بغایت ستم میکرد معزول فرمود واو باوجود عزلش بفرمان طلب درکابل نیامده احکام پادشاهی را درزاویهٔ نسیان کذاشت تا که امیر شیر علیخان برآشفته سلطان محمد خان قزلباش حاکم وجوهات قندهار را فرمان کرد که باسوارهٔ نظام درپشت رود رفته اورا محبوساً روانهٔ کابل نماید واو بطبق امر پادشاهی محبوسش کرده روانهٔ حضور نمود وعوض او سردار محمد یوسف خان بن امیرکبیر مأمور حکومت پشت رود شده ازکابل درآنجا رفت ومقارن اینحال ارسلاح خان غلجائی ازمرض استسقا اجابت حق را لبیك کفته بدرود جهان فانی کرد وبجای او ملا شاه محمد خان کتی خیل که ذکر حالش ازپیش مذ کور شد بمنصب جلیلهٔ وزیر دول خارجه سرافراز وممتاز کشت وهمدرین وقت فرستادهٔ دولت علیهٔ عثمانیه ازجانب سلطان معظم اعلیحضرت عبدالحمید خان بتحریك دولت انکلیس بانامه وتحفهٔ سلطانی وارد کابل کشته شرف باریافت وداستانی از نتائج و منافع دوستی واتحاد دولت انکلیس و افغانستان وبیان مقاصد واضرار دولت روس را نسبت بدولت افغانستان یکیك برشمرد که ازدوستی دولت برطانیه اعراض نکرده بفریفتهٔ اغراض دولت روس نشود بعد رخصت مراجعت حاصل کرده درقسطنطنیه رفت

ذ کر ورود فرستادهٔ دولت روس

﴿ ذ کر ورود استلاتوف فرستادهٔ دولت روس در کابل ﴾

چون بواسطهٔ نشر اخبارات ازتوقف سردار عبدالرحمن خان درسمرقند که موالات واتحاد امیرشیر علیخان را بادولت روس انتشار داده کفتکوی نزاع انکلیزرا درمیان امیرشیر علیخان ودولت انکریز درانداخته هنوز ستیز وآویز نیانجامیده بود که استلاتوف روسی با یکتن نائب ویکتن داکتر وپنجاه سوارهٔ نظام ازراه رسالت وارد کابل شده رشتهٔ مودت وموالات را با امیرشیرعلیخان انعقاد داده خود استلاتوف مراجعت کرده نائبش را بادیکران که همراه او آمده بودند بصوابدید امیرشیرعلیخان درکابل کذاشت که دولت انکلیس خائف کشته ازپیمان کذشته که بااو درانباله موثق داشته است عدول نکند وبصلح راضی شده ازخواهشیکه مدنظر دارد درکذرد از سیاق (التقدیر یضحك علی التدبیر) نتیجه منعکس کردید چنانچه مرقوم شده می آید انشاءالله تعالی وامیر شیرعلیخان بتهیهٔ اسباب استواری برداخته جهت مصارف افواج نظام وانجام آلات حرب برهرواحدی ازمردان سکنهٔ تمام مملکت افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن چهارروپیهٔ کابلی بنام معاونت ملت حوالت فرمود ورعایا که بیرون ازوجه مالیات اراضی وعقار ایشان که بکار کنان دیوان سلطنت میرسانیدند وهرکز اینکونه تکالیف را ندیده ونکشیده بودند این حواله را شاق دانسته در ظاهر از بیم سیاست سلطنت ازین امر سرباز نزده درباطن دست تضرع بدرکاه پادشاه علی الاطلاق برداشته استدعای زوال سلطنت اورانموده صباح ومساء نفرینش میکردند

ذکر سرگذشت سنه ۱۲۹۴ سردار عبد الرحمن خان

﴿ ذکر سرگذشت سال هزار و دویست و نود و چهار ﴾

(سردار عبد الرحمن خان در سمرقند)

ومقارن احوال مذکوره دولت روس اعلان تسخیر اورکنج کرده حکمران تاشکند را امر نمود که باسپاه کینه خواه راه مملکت مذکور برگیرد چنانچه او بالشکر آراسته وارد موضع جزق گردیده سردار عبد الرحمن خانرا ازسمرقند برای ملاقات نزد خود طلبیده تکلیف همراهی سفر اورکنجش نیز کرد اما او بی اوضاعی نوکران خودرا عذر نهاده از همعنانی اواباکرد ونیز گفت که معاونت غیرملت اسلام در محاربت بامسلمانان در دین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم حرامست بعد سردار عبدالرحمن خان درخرگاهیکه بفاصلهٔ سی گام از خرگاه خواهر زادهٔ پادشاه روس وچهل گام ازخرگاه حمکران تاشکند برای اوافراشته بودند رفته کمراستراحت گشود وتاهفت روز ازسبب سرما وباریدن برف درجزق درنگ کرده بعد افواج روس راه اورکنج برگرفت وسردار عبد الرحمن خان وداع کرده در سمرقند بازگشت وبعد از فتح اورکنج ومراجعت روسیان از آنجا ووارد شدن ایشان درموضع جزق که مسافت چهار منزل ازسمرقند دور است سردار عبدالرحمن خان ازراه پذیره در آنجا رفته وتبریك فتح گفته بسمرقند مراجعت کرد ودرخلال انحال خبرمنازعهٔ دولت عظیمهٔ عثمانیه بادولت روس درافواه سمر گشته موجب هراس روسیان گردید زیرا که گمان کردند که ازسبب مواحدت باافغانستان سلطان معظم بتحریك انکلیسان ازراه محاربت جانب دولت روس بیقین لشکر خواهد کشید تاگرفتارش ساخته ازحرکت کردن براه افغانستان جانب هند بازدارد وروسیان مقیمه سمرقند که ازغصه چون نی قند ازین امر گرهها درکاردولت خود میدیدند ازسردار عبدالرحمن خان حالت مردم سمرقند را می پرسیدند که باهم چه میگویند وچه عزم دارند که یعنی مبادا ازسبب حرکت سپاه دولت ترك عثمانی جانب دولت روس مردم سمرقند ازراه اتحاد ملت مرتکب شور وغوغا شده لوای بلوا برافرازند وسردار عبدالرحمن خان ایشانرا خیریت گفته تسکین میداد تا که لشکر دولت روس ازدریای نیوه عبور کرده کاردولتین بصلح انجام یافت انگاه روسیانرا اطمینان خاطرروی داده ازاضطراب بازماندند وباآن درانثای انتشارخبرمنازعهٔ دولتین روزی سردار عبدالرحمن خان بعزم سیروشکار از شهر بیرون شده درروزجمعه سیرکنان وارد موضع وارکت واقع دوازده کروهی سمرقند شده مسموع گشت که مردم موضع مذکور شورش آغاز کرده حاکم وقاضی خودرا کشته اند پس باسی تن سواریکه همراه داشت داخل حصار وارکت شده مشاهده کرد که قرب سه هزارتن مرد مسلح درکنار بازار ودریا خشمناك نشسته واو سواره ازایشان در گذشته بدروازهٔ خانهٔ قاضی که بااو طریق آشنائی داشت رفته ازپرسش شنید که قاضی را در مدرسه کشته اند وسردار عبدالرحمن خان مردم وارکت را بر کردار شان تشنیع کرده پرسید که چرا مباشر چنین فعل شدید ایشان پاسخ دادند که افواه همه مردم گویا اند که مردم سمرقند فتنه انگیخته وبرسر روسیان ریخته اند ماهم نیز آتش شورش برافروختیم واو همه را براخبار دروغ الزام کرده پنج تن از نوکران خودرا درمدرسه فرستاد که نعش قاضی را بیرون کنند وایشان قاضی را زنده و گرفتار شکنجهٔ عذاب چندتن دیدند که بستم وضرب چوب ازوی طلا میخواهند واورا ازچنك آن جور پیشه گان خلاص نموده نزد سردار عبدالرحمن خان آوردند وبتعلیم اوصورت ماجرا را انکار داده سردار باوقار بتصدیق سرگذشت قاضی خاتم برنهاده ومردم وارکت از کردار خود نادم وپشیمان شده از سردار والاتبار علاج وچارهٔ کار جستند واو صلاح داد که اشخاص فتنه انگیز را که خود میشناسید گرفتار ساخته همه را نزد قاضی حاضر کنید که بازپرس حکومتی از آنان شده دیگران ایمن شوند وایشان بفرمودهٔ سردار نیکو کردار مردم فتنه جوی مفسده خوی را محبوساً نزد قاضی حاضر کردند بعد سردار والاتبار بسمرقند بازگشته روسیان بعد از تحقیقات برطبق گواهی او بامردم وارکت رفتار کرد

ذکر آوازهٔ لشکرکشیدن روس

﴿ ذکر آوازهٔ لشکر کشیدن ﴾

(دولت روس جانب افغانستان)

وچون شرائط صلح در بین دولت عثمانی وروس قرار گرفته جانبین از همدیگر آسوده خاطر گشتند دولت

روس از طریق پلتیکلی مشهور ساخته در افواه انداخت که سپاه روس را سفر افغانستان درپیش است چنانچه مطابق این آوازه سامان لشکر کشی ساز کرده گبورناتر کوف مان باسپاه مقیم تاشکند باآوازهٔ افغانستان وارد سمرقند شده سردار عبد الرحمن خانش مقدار دو میل از شهر بیرون در کنار دریا پذیره کرده بمنزل خویش باز گشت و همچنین از هر بلده وقصبهٔ افواج دولت روس پیهم وارد سمرقند همی شدند تا که هنگام تموز پیش آمده هوا بسیار گرم گشت وهنوز وقت حرکت سپاه ازسمرقند جانب افغانستان معین نبود که روزی گبورناتر سردار عبدالرحمن خانرا نزد خود طلبیده باوی اظهار کرد که افواج دولت ما جانب افغانستان ره نورد میشوند میباید که شما نیزهمراه باشید اوپاسخ داد که اگر پیش نهاد خاطر کارکنان دولت تسخیر آن مملکت باشد حاجت برفتن من نیست واگر ملحوظ استردادش بمن است که تفویضم مینمائید احتیاج بسپاه دولت نیست هزارتن سواره وهزارتن پیاده خودم نوکر گرفته وسلاح آنرا باشش عراده توپ دولت عنایت کند تارفته افغانستانرا متصرف شوم واگر عزم دولت بچیزی دیگر مصمم باشد توقف سمرقند را مایلم که بسیر وشکار روز بسر برم وایشانرا هم نمیدانم که بمصلحت امری اینگونه اظهارات را کرده در اخبارات نشر میدهید یابواقعی جانب افغانستان میروید واگر رفتنی باشید با این سپاه اندك تسخیر افغانستان صعب و دشوار است زیراکه مردمش همه دلیر وجنگجو وخون خوارند نه بمثل مردم اورکنج میباشند که بده هزارتن فتح حاصل کرد و گبورناتر بجواب این گفتار سردار والاتبار اظهار کرد که لشکر بسیار مأمورند که جانب افغانستان رهسپار شوند وبعد ازین گفت وشنود سردار عبدالرحمن خان بمنزل خود باز گشته تاهنگام خریف خبرحرکت لشکرروس جانب افغانستان سمربود تاکه مرض اسهال درلشکرایشان حادث گشته سمرقندرا فروگذاشته راه پراکنده شدن جانب تاشکند برگرفتند وهزار و دوصدتن از گرفتار شدگان مرض اسهالرا بر عرادها حمل ونقل دادند وبسیاری ازسپاه بمرض مذکور هلاك شدند ودروقت مراجعت ووداع سردار عبدالرحمن خان از گفته خویش که درباب لشکر نکشیدن دولت روس جانب افغانستان وبرای مصلحتی آوازه انداختن ایشان با گبورناتر اظهار کرده بود بخاطرش آورد واو گفتهٔ سردار با وقار را تسلیم کرده راه تاشکند بر گرفت ومقارن انحال ایشیك آقاسی شیردلخان لوی ناب را ایام زندگانی طی شده راه جنت النعیم جاودانی پیش گرفت وبصحن قبهٔ منورهٔ مزار فیض آثار حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه مدفون گشت وپس ازوی خوشدلخان کماب بمنصب لوی نابی پدر مرحومش از جانب امیرشیرعلیخان سرافراز وممتاز گشت

وقایع سنه ۱۲۹۵ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودوصد ونود وپنج هجری ﴾

درین سال طریق مودت وموالات امیر شیرعلیخان ازسبب تکالیف شاقهٔ دولت انگلیس که امیر موصوف چنانچه ازپیش مذکور گشت نپذیرفت مبدل بمخالفت ومعادات شد چنانچه بادولت روس رشتهٔ دوستیرا انعقاد داده شرائط ذیل را درین جانبین نهاد که لشکر دولت روس را ازمیان مملکت افغانستان بجانب هند راه عبور داده تلگرافش را حفاظت نماید وسه راه آهن که از مملکت افغانستان بسوی هند بکشند مانع نیاید وبا دولت روس متفق شده بادولت انگلیس محاربه کند ومصارف سپاه افغانستان را از شروع مقاتله تا وقت فیصلهٔ مجادله باسلاح دولت روس بدهد وعلوفه و آذوقه از مملکت خود حمل ونقل داده از مردم افغانستان چیزی مطالبه نکنند واگر عسرت بلشکر روس روی دهد مردم افغانستان در فروختن ونا فروختن علوفه بایشان وافزونی وکمی نرخ مختار بوده روسیان مجبور واکراه مطالبه علوفه نکنند ودر قیمت آن که مردم افغانستان معین نمایند پول نقد داده بخرند وبعد از فتح هند ممالك جنوبی وشرقی افغانستانرا که در عهد احمد شاه وتیمور شاه سدوزائی ضمیمه افغانستان بوده اند چون کشمیر وپنجاب وسند وبلوچستان همه را بامیر شیرعلیخان سپرده در امور ممالك مذکوره ومملکت افغانستان وترکستان تارود جیحون هیچ مداخلت روا ندارد فقط وانگلیسان ازشروط وقرار داد ومعاهدهٔ امیرشیرعلیخان بادولت روس آگاه گشته نامهٔ اعلان جنگ باعلیحضرت امیر شیرعلیخان فرستادند که افواج جنگی ایشان باصفوف آراسته بعزم افغانستان استوار ایستاده اند که اگر تاقلان تاریخ جواب کافی که استحکام دوستی را باخواهشات مجدده شامل ووافی باشد از کابل برسد فهو المطلوب والاّ از

راه قندهار وکرم ودرهٔ خیبر رهسپر افغانستان شوند تا از تسخیر مملکت افغانان سد راه دولت روس شوند
ودرینوقت امیر شیرعلیخان سردار محمد عزیز خانرا که درمحاربهٔ گرشك گرفتار دست سردار محمد یعقوب خان
شده محبوس گشته بود بعد از حبس دهسال باسردار محمد سرور خان برادرش که او را نیز سردار محمد یعقوب
خان درسال ۱۲۸۷ هزارو دوصدو هشتادو هفت چنانچه مرقوم شد از هرات محبوساً درکابل فرستاده بود پس
از هفت سال محمد محسن خان برادر او شان را از زندان کشیده از راه اخراج در سمرقند نزد سردار عبد
الرحمن خان کسیل فرمود وخودرا از ایشان آسوده خاطر ساخت

ذکر فوت ولیعهد امیر شیرعلیخان

﴿ذکر فوت شهزاده عبدالله جان ولیعهد﴾

(وداخل شدن سپاه انکلیس درافغانستان)

ودر خلال احوال مذکوره امیر شیر علیخان شهزاده عبدالله جان ولیعهدش را که گرفتار تب مزمن شده
بود ازراه تفریح مزاج وتبدیل هوا بعزم ییلاق از کابل دراستالف فرستاد ودرانجا تبش شدید گشته بشهر مراجعت
کرد ودرشب هفدهم ماه شعبان سال هزار ودویست ونودوپنج هجری بعمر شانزده سالکی بدرود جهان کرده
درباغ امیر شیر علیخان پدرش حال موسوم بحرم باغ مدفون گشت و نامهٔ مذکورهٔ انکلیسان در روز فوت او
رسیده ازسبب سوك وعزای او کارداران حضور بتقدیم آن جرات نتوانستند اما چون ضرور ووعدهٔ جنك را
نزدیك نکار داده بودند ناچار میرزاحبیب الله خان مستو فی قدم جسارت پیش نهاده حضار مجلس فاتحه را ببهانهٔ
کاری کنار کرده نامهٔ انکلیسانرا ازملاحظهٔ امیرشیر علیخان کذرانیده جواب حاصل نمود که خوداو یادیکر
امنای دولت از طرف خود بنویسند که اکنون قضیهٔ مکروبهٔ رحلت و لیعهد رخ داده انشاءالله تعالی پس
از پیچیدن بساط ماتم اوخود امیر جواب باصواب نوشته ملتمسات دولت برطانیه رارروا دانسته اجرا خواهند
فرمود وایشان برطبق امر امیرشیر علیخان صحیفهٔ نکار داده وخاتم برنهاده مصحوب محمد عثمان خان قاپوچی
در پشاور فرستادند و چون اووارد لعل پورهشد تاریخ وعدهٔ انکلیسان بسر رسیده جنرال شام بورن بالشکر
بسیاری از راه درهٔ خیبر وجنرال سر فریدرك رابرتس باسپاه جراری از جادهٔ کرم و خوست وجنرال دانلد
استوارت باعسکر استواری ازراه شالکوت روی بسوی قندهاروکابل نهادند وافواج مقیمهٔ سرحد افغانستان
بمدافعه برخواسته درعرض راه منزل دکه والوارك واقع درهٔ خیبروکتل پیوار معروف باشتر کردن باسپاه انکلیس
درآویختند وبیك حمله درهردو جا ازهردو راه هزیمت یافته پشت بجنك داده رو بکریز نهادند وشکستیان درهٔ خیبر
درلعل پوره به محمد عثمانخان قاپوچی حامل نامهٔ بزرکان پایهٔ سریر سلطنت ملاقی گشته نامهٔ مزبوره رانزد انکلیسان
فرستادند وچون کارازدست رفته بود ازنامهٔ مذکورسود وبهبودی حاصل نکشت وامیرشیر علیخان را ازشکست
یافتن سپاهش وداخل شدن افواج انکلیس دل ازجای شده بامید دوستی دولت روس ونوید وعده وقراریکه باو
داده ونهاده بود سراسیمه سان والدهٔ ماجدهٔ ولیعهد مرحوم را باهمه پردکیان حرم محترم وپسران و سرداران
طایفهٔ جلیلهٔ محمد زائی بهمراهی سه فوج پیاده ویك فوج سواره بترکستان فرستاد وسردار میرافضل خان حاکم
قندهار وسردار محمد یوسف خان حاکم پشت رود را فرمان کرد که سپاه دولت انکلیس ازراه کرم وجلال آباد
درمملکت افغانستان پانهاد عناد شده از راه قندهار نیز وارد خواهند کردید ورایات عالیات جانب ترکستان شقه
کشا وجاده پیما خواهد کشت شمارا حکم است که دروقت ورود افواج انکلیس در قندهار از مدافعه وپیکار
برکنار بوده دست بجنك نیازید (۱) واکر ازقندهار نیز تجاوز کنند وروی بسوی فراه وپشت رود آرند شماراه
مهات بر کرفته درانجا رفته اقامت کنید وپس از صدور این امر سردار محمد یعقوب خان پسر بزرك خود را
که ازسال ۱۲۸۹ هزار ودوصد وهشتاد ونه هجری تااینوقت بزندان عتاب انداخته محبوس سخت نکاهداشته
بود از محبس بسواجدید ارکان سلطنت برآورده بحکومت کابلش سربلند ساخت

(۱) یازیدن بمعنی دست دراز کردن

وقایع سنه ۱۲۹۶ هجری

﴿وقایع سال هزار ودو صد ونود وشش هجری صلعم﴾

درین سال امیر شیر علیخان سردار محمد یعقوب خان را بحکومت کابل کماشته خودش در ماه محرم بایکفوج
پیاده ویك فوج سواره رایت مقصود جانب بلخ شقه کشا فرمود که بمعاونت دولت روس دولت انکلیس را از
حرکتش قرین حسرت وافسوس کند وپس از پرتو وصول در مزار شریف عزم رفتن سمرقند جزم کرده
سامان سفر ساز نمود وجنرال فیض محمد خان آکاه کشته از رفتن سمرقندش مانع آمده عرض نمود که مردم
سپاه نمیکذارند که راه سمرقند بر کیرید ومیکویند که لوای غزا وافراشته ازراه جهاد بادولت انکلیس درآویزیم وامیر
شیرعلیخان ازین عرض واظهار او اکرچه غصه ناك کشت امانظر بعاقبت کار که مبادا افواج نظام ترکستان وقندرا
نازك دیده فتنهٔ بروی کار آرند فسخ عزم رفتن سمرقند فرمود وخود در مزار شریف قاعد ورزیده سردار
شیر علیخان قندهاری وقاضی ملا عبد القادر پشاوری وملا شاه محمد وزیر دول خارجه ومیرزا محمد حسن خان
کتاب و کرنیل غلام حسن خانرا باغیره نزر کان از راه رسالت مأمور سمرقند کرد که لشکر دولت روس بنا
برمواعد واظهارانیکه داده و کرده وقرار نهاده اند واورا بجمله از دولت انکلیس رو کردان ساخته بمجادله
ومقاتله انداخته اند در افغانستان بیاورند و کار کنان دولت روس بخیال اینکه خود امیر شیر علیخان بنا بر
خبریکه درافواه سمر کشته بودوارد سمرقند خواهند شد قبل ازوصول فرستاد کان مذکوره اش باغهای باخضارت
ونضارت را جهت فرود کاه او ازاسباب وآلات شاهانه بیاراستند ومترصد پرتو نزولش نشستند

ذکر تصرف کردن لشکر انکلیس جلال آباد وکرم را ومحاربهٔ عرض راه تخته پل

﴿ذکر تصرف کردن لشکر انکلیس﴾

(جلال آباد و کرم را ومحاربهٔ عرض راه میل وتخته پل)

وافواج دولت انکلیس پس از کسسته شدن انتظام سپاه نظام امیر شیر علیخان در کتل پیوار ودهن درهٔ خیبر
چنانچه از پیش رقم کشت بیمانعی داخل جلال آباد وعلاقهٔ کرم شده درهردو جا رحل تصرف غاصبانه انداخت
ومقارن بل مطابق روز مقابلهٔ سپاه انکلیس باسپاه سرحدیهٔ امیر شیر علیخان در دهن خیبر وکتل پیوار سپاه
مأمورهٔ قندهار دولت مزبوره از جبل کوژك عبور کرده وارد منزل کدنی شد وسردار میر افضل خان حاکم
قندهار بنامهٔ طلب سردار محمد یوسف خان حاکم پشت رودرا دعوت قندهار نمود که باسردم الوسی فراه وپشت
رود ونواحی قندهار باتفاق رایت جهاد افرازند واو بنا بمنشوریکه امیر شیر علیخان قبل از حرکتش بجانب
ترکستان فرستاده چنانچه مذکور شد از مقابله باسپاه دولت انکلیس منع فرموده بود نخست از نوشتهٔ سردار
میر افضل خان سرباز زده ثانیاً از اصرار و کثرت تحریض وترغیب و کفتار او از پشت رود باهفت صد سوار
وارد قندهار شد بعد سردار میر افضل خان خواست که سردار عبد الوهاب خان پسر خود را باچهار صد
سوار از راه شبیخون وتر کتاز مال ومواشی اردوی انکلیس مامور کدنی نماید اما سردار محمد یوسف خانش مانع
کردیده کفت که از کرائیدن بچنین امور کاری برنیاید بلکه نشاید زیرا که جز ازبیدار وهوشیار ساختن خصم
ثمری حاصل نکردد واو کفتهٔ سردار محمد یوسف خان را نپذیرفته از عزمش باز نکشته ناچار سردار محمد
یوسف خان نیز تنها رفتن سردار عبد الوهاب خان را ننك وعار شمرده همراهی او را اختیار کرد که
مبادا او را بجبن وبد دلی منسوب کند چنانچه باسردار عبد الوهاب خان ودو هزار سوار از نظامی
ورکابی جانب لشکر کاه انکلیس رهسپار کشت ووارد منزل تخته پل کردیده چون مردم آنجا از بیم سپاه
انکلیس که مبادا پامال شوند مساکن خود را فرو کذاشته جای کناره کزیده بودند سردار محمد یوسف
خان نور محمد خان بن محمد ناصر خان اچکزائی بزرک مردم آنجارا نزد خود طلبیده سه روزه علوفه از قبیل
کاه وجو وروغن وغیره ازوی کرفته وسه وقته نان پخته باخود برداشته چهارصد سوار را ازراه رباط وچهارصد
دیکررا ازجادهٔ غلو کتل (۱) بسرکردهکی عبدالمجید خان علی زائی امر رهسپردن کرد وخود باسردار عبدالوهاب
خان وسلطان محمد خان وبقیه سوار درمنزل تخته پل توقف نمود وآنکاه که سواران مامور دردین جبال واقعهٔ
عرض راه تخته پل ومیل رسیدند جنرال دانلد استوارت آکاه کشته توپخانه را بجلو انداخته بکشاد دادن توپ

(۱) غلو کتل بلفظ افغانی کتل دزدان را کویند

پرداخته از کثرت گلوله اندازی سواران اسلام را منهزم ساخت وچند تن شربت شهادت چشیده مابقی از راه هزیمت درتخته‌پل مراجعت کرده سواران مأمورهٔ راه رباط نیز معاودت نموده ازجادهٔ کنار وارد قندهار شدند وسردار محمد یوسف خان پس از وصول هزیمتیان ازمنزل تخته‌پل راه مراجعت جانب قندهار بر گرفته شب را دردهٔ حاجی بسر برده ازانجا درشوراندام وارد گردیده بسردار میرافضل خان کهباردوی قندهار درانجافروکش کرده بود پیوست وازانجا باهم اسب رانده در کوه نکار قرار گزید واز تمامت سوارانیکه همراه داشتند هزار ودوصد تن یاماری نموده دیگران را کنده شدند وازین هزیمت یکفوج پیادهٔ قندهاری که درقندهار وازمردم آندیار بود افرادش یکیک ودودو ازراه فرار روبجانب مساکن خویش نهاده سردار محمد یوسف خان از حال ایشان آگاه شده اسلحهٔ پادشاهی را گرفته همه‌را رخصت دادو خودش باسردار میرافضل‌خان اسلحهٔ مذکوره‌را حمل داده از کوه نکار روبجانب گرشک نهادوازانجا وارد فراه گشته هشت روز باهم درانجا درنگ کرده بعد بصوابدید سردار میرافضل خان که رعایای آنجا توان کفایت علوفهٔ هردوتن‌را نداشتند سردار محمد یوسف خان با وجودیکه از طرف امیرشیر علیخان مأمور باقامهٔ پشت رود بود از سردار میرافضل خان سندیکه امیر موصوف ازو رنجیده خاطر نشود مکتوباً حاصل کرده درهرات رفت

ذکر مراجعت سردار محمد ایوبخان از مشهد بهرات

(ذکر مراجعت سردار محمد ایوب خان)
(از مشهد در هرات)

در خلال حوادث مذکوره سردار محمد ایوب خان که در مشهد رفته بود از رها شدن ومأمور حکومت کابل گشتن برادرش سردار محمد یعقوب خان و رفتن پدرش امیر شیر علی خان درترکستان وتوجه لشکر انکلیس جانب افغانستان خبر یافته از مشهد مقدس راه هرات بر گرفته شیر محمد خان پیش خدمت سردار محمد یعقوب خان را که همراهش رفته‌بود پیشتر ازخود نزد سردار محمدعمر خان وسپهسالار حسین علیخان فرستاده از آمدنش درهرات خبر داد و سردار محمد عمر خان خواست که مانع شده از داخل شدن هراتش باز دارد اما سردار محمد یوسف خان منع کرده گفت که پدرش امیر شیرعلی خان برادر بزرگ او را از زندان کشیده بحکومت کابل گماشته خود بترکستان رفت سردار محمد ایوب خان نیز پسر امیر وبرادر همان سردار معفو(۱) از تقصیر است ازچه اورا ازدر آمدن بهرات بازمیدارید وسردار محمد عمر خان گفتهٔ اورا پذیرفته باتفاق‌هم مکتوبی متضمن بر تبریک حرکت او از مشهد وتهنیت مقدمش در هرات نگار داده مصحوب شیر محمد خان فرستادهٔ خود او ارسال داشتند واو در عرض راه با سردار محمد ایوب خان ملاقی گشته نامهٔ سردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان را گذارش داد سردار محمد یوسف خان با سردار محمد عمر خان وسپهسالار حسین علی خان و تمامت سپاه نظام از قفای او راه پذیره بر گرفته مسافت دو کروه رفته باسردار محمد ایوب خان ملاقی گشته مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند وباهم داخل هرات شده بعد سردار محمد ایوب خان تحائفیکه از مشهد مقدس با خود آورده بود همه را با عریضهٔ مشتمل بر استدعای عفو تقصیر خویش مصحوب بازگل خان بن میر آخور مدد خان ریکا بترکستان نزد پدرش امیر شیر علیخان فرستاد

(۱) معفو عفو کرده شده

ذکر فوت اعلیحضرت امیرشیر علی خان

ذکر فوت اعلیحضرت امیرشیر علیخان خلد آشیان

چون لشکر انکلیس از قفای سردار محمد یوسف خان وسردار میر افضل خان بجائی داخل قندهار شده متصرف گشت مقارن این حال امیر شیر علیخان از مرض نقرس بدرد پا گرفتار گشته از ناصیهٔ حالش اثر مرگ ظاهر شد وسردار محمد ابراهیم خان پسرش باسردار احمد علیخان بن سردار محمد علیخان مرحوم احوال‌اورا منقلب دیده بهوای نزدیکی از مزار شریف راه تخته پل بر گرفتند که مردم سکنهٔ شهر وسپاه نظام مقیم آنجارا باخود یار ومدد کار ساخته پس از فوت پدرش بر مسند امارت مقر جوید اما لشکر تخته پل اول بر خلاف پندار اوبشوریدند واورا ازدر آمدن بشهرمانع شده براندند بعد جنرال فیض محمد خان وبرکد عطا محمد خان

لیوکردی وبرکد یوسف علیخان عرب را گرفتار ساخته خانهای ایشان را بتاختند وصد تن ازسواران نظامی را از راه ندامت نزد سردار محمد ابراهیم خان فرستادند که اورا در تخته پل مراجعت داده مطیع امر ومنقاد نهی او شوند اما او از دست رفته مهر علی‌نام غلام بچه اش را که باز مانده بود ازعرض راه گرفته درتخته پل بوده بمنصب جنرالی برافراشتند وسردار محمد ابراهیم خان که ازدر آمدن تخته پل مأیوس گشته راه کابل برگرفته از جادهٔ درهٔ صوف وارد هزاره جات شده از راه پیمودن باز ایستاده درآنجا متوقف گشت ودرین وقت امیرشیر علیخان اجابت حق را لبیک گفته درروز پنجشنبه بیست ونهم ماه صفرسال ۱۲۹۶ هزارو دویست ونود وشش هجری بدرود سلطنت کرده رخت ازتخت بتخته کشید ودر روضهٔ مزار حضرت شاه اولیاء بجنب قبر وزیر محمد اکبر خان برادر مرحومش بعمر پنجاه وهشت سالگی مدفون گشت

ذکر وقایع وقت فوت امیر شیرعلی خان مرحوم

(ذکر وقائع وقت فوت امیرشیر علیخان خلد آشیان)

پس از دفن آن پادشاه بهشت آرامگاه میرزا حبیب الله خان مستوفی افسران سپاه مقیم مزار شریف رانزد خود طلبیده درباب نائب استلاتوف وبکنن داکتر روسی که از کابل با امیر شیر علیخان رفته ودر مزار بودند مشورت نموده ازایشان خواستار شد که کدام یك از افسران هردوتن روسی را باهمراهان ایشان می‌تواند که بسلامت ازرود جیحون عبور داده بکارکنان دولت روس رساند که دولت افغانستان ازرسیدن گزند بآنها بدنام نگردد دیگران سکوت کرده ازمیان محمد محسن خان قزلباش که منصب اجیدنی داشت این امررا برعهدهٔ خود گذاشت وبادوصد سوارهٔ نظام ازقوم خود وچندی دیگر که سردار نیك محمد خان بااوهمراه کرد درشب سوم فوت امیر خلد مسیر روسیان را از شهر مزار بیرون کشیده صحیح وسالم درنزد کارکنان روس بمملکت خود ایشان رسانیده وسپرده سند رسیدن آنان را حاصل نموده مراجعت کرد ودرخلال اعمال افواج مقیمه تخته‌پل که شورش آغاز کرده بودند خانهٔ خوشدل خانرا که پس از فوت پدرش بمنصب لوی نائبی سر افراز گشته بود تاراج کرده خودش را باایشیك آقاسی محمد شاه خان محبوس کردند ومیرزا حبیب‌الله خان مستوفی بعزم اطفای نائرهٔ شورش افواج تخته پل خواهر کوچك عبدالله جان ولیعهد مبرور را که تخمیناً ده ساله بود برپشت پیل نشانیده ازمزار شریف اورا باچندتن ازبزرگان درتخته‌پل بردند وافواج مقیمهٔ تخته‌پل درپرویش بربسته وسقط وناسزا گفته ازپیش براندند بعد میرزا حبیب الله خان مستوفی باخواهر ولیعهد درمزار مراجعت کرده بصوابدید سردار نیك محمد خان بن امیرکبیر خلد مسیر وافسران فوج مقیم مزار شریف محمد موسی خان بن سردار محمد یعقوب خان را ولیعهد خوانده وبرزبر پیل نشانده باسپاه نظام وازدحام جمی ازخواص وعوام رهسپارتخته‌پل شده چون راه بدانجا نزدیك کردند افواج مقیمهٔ تخته‌پل که لوای شورش‌افراشته ومهرعلیخان‌غلام بچه سردار محمد ابراهیم‌خان را بجنرالی برداشته بودند ازتوجه سردار محمد موسی خان آگاه گشته ازدرپذیره بیرون شدند ودروقت ملاقات برسم نظامی شلیك توپ سلامی بپای برده بعزت واحترام بشهرش در آوردند ولقب ولیعهدی اورا تهنیت وتبریك گفته هر یك از بزرگان شهر وافسران فوج بقدر استطاعت خویش تحفهٔ پیش کشیده دو شب اورا با تمامت همراهانش مهمان کرده روز سوم صد تن پیاده از فوج تخته پل جهت اردلی او منتخب کرده از راه اتفاق باهم وارد مزار شریف شده آتش فتنه خاموش گشت

ذکر آگاهی دادن بزرگان دربار اعیان مملکت را ازفوت امیر تاجدار

ذکر آگاهی دادن بزرگان دربار سردار محمد یعقوبخان
(وغیره را از فوت امیر شیر علیخان وشورش سپاه مقیم هرات)

چون نائرهٔ شورش افواج مقیمهٔ تخته‌پل افسرده گشت سردار محمدهاشم خان وسردار نیك محمدخان وسردار ذکریا خان ومیرزاحبیب‌الله‌خان وغیره دولتخواهان بذریعهٔ عریضه ازفوت امیرشیرعلیخان مغفور وماجرای مذکورسردار محمدیعقوبخان‌را آگاهی‌داده همچنین‌نامهٔ بمصاحبت میرآخور عبدالواحد بسردار محمدعمرخان وسپهسالار حسین علیخان در هرات فرستادند زیرا که ازورود سردار محمدایوبخان درآنجا هنوزخبر نداشتند که برای اومی‌نگاشتند وبازگل خان

فرستاده سردار محمد ایوبخان که مأمور شدنش از هرات جانب ترکستان ازپیش ذکرشد درمیمنه ازرحلت امیرجنت مصیر (۱) آگاه گردیده بذریعه عریضه بسردار محمدایوبخان خبرداد واوازمکتوب سرداران واقف شده ازعرض یار گل خان برفوت پدر داد کسترش مطلع شده سردار محمد یوسف خانرا نزدخود طلبیده اوراخبرداده مشورت خواست که در یکی از کتمان وابراز فوت پدرنیکو سیرش بگفتهٔ او عمل نماید واو اختیار کردن یکی ازامرین را موقوف بصوابدید سپهسالار حسین علیخان داشته سردار محمد ایوبخان ازمشاورت بااو سرباز زده اعتراض کرد که مبادا سپهسالار ازخوف کردارش که درزندان باسردار محمد یعقوبخان بپای برده است مرتکب امرخلاف شده بعزم شورش تیغ فتنه ازغلاف کشد وسردار محمد یوسف خان نظر بحسن خدمت وصداقت سپهسالار اورا ازوی مطمئن خاطر ساخته بعدش درنزدخود طلبیده درخلوت برده ازروی راز برداشته صلاح کار جستند واومکتوبیرا که ازترکستان برایش فرستاده ازقضیه رحلت امیر شیرعلیخانش خبرداده بودند ظاهر کرده سردار محمد ایوب خانرا ازخود مطمئن خاطر ساخت که یعنی من آگاه شده بودم ولیکن قبل ازفهمیدن شما اظهار نکردم که مبادا امری روی دهد ومن متهم شوم وپس ازان اواعلان فوت امیررا نیکوتر از کتمان گفته ازشورش افواج همچنانکه خودش مطمئن بود هردو سردار آسوده خاطرساخت که هرگز راه خلاف نگیرند وانشاءالله تیغ اعتساف ازغلاف نکشند چنانچه بصوابدید او بساط تعزیه وفرش فاتحه گسترده سه روز مراسم عزاداری وفاتحه‌خوانی ملوکانه بپای بردند و بعد ازان سردار محمد ایوبخان بدون آنکه نامهٔ از کابل برایش برسد وبرجلوس برادرش بتخت امارت علم حاصل کند خطبه وسکه را بنام امارت سردار محمد یعقوبخان خوانده ورواج داده سپهسالار حسین علیخان ونائب حفیظ‌الله خان وجنرال تاج محمد خان بن ارسلاح خان وجنرال میرسعید خان اتالیق وپروزشاه خان برگد وجنرال تاج محمدخان بن میراخورعلی محمدخان ومحمد افضل خان ریکا وغیرهم را بعطای خلاع فاخره نوازش فرموده محمد افضل خان مذکور را بجنرالی توپخانه نیزممتاز نمود ودوروز پس ازنواختن آنان فرمانی بنام میرزا حبیب‌الله خان مستوفی صادر فرمود که از خزانهٔ ترکستان وجه نقد درهرات بفرستند که اجرای تنخواه سپاه نظام کرده وداده شود وخود باسپهسالار حسین علیخان و سردار محمد یوسف خان در کازرگاه رفته شش فوج پیادهٔ که در آنجا بودند ازطریق تنخواه دادن پیش خواسته شروع بمواجب دادن ملازمان توپخانه نموده یکماهه وجهٔ همیدادند که تا کتمان افواج پیاده که صف بسته ایستاده بودند بتحریک خود سردار محمد ایوب خان که فقیراحمد خان ریکا اوغم سپه سالار حسین علیخان تعلیم کرده بود که سپاه نظام را بفتنه بر انگیزد واوهمه را اغوا کرده بود وتحریض نائب حفیظ الله خان وتاج محمد خان وشهاب الدین خان خواهرزادهٔ داؤد شاه خان که باسپه سالار همچشمی داشتند آواز باجا بار بلند کرده خانهٔ را که سردار محمدایوب خان وسردار محمدیوسف خان وسپه سالاردران نشسته شروع بطلب دادن کرده بودند هدف سنگ وچوب وکلوخ انداختن کردند وایشان از مشاهدهٔ اینحالت سراسیمه گشته سردار محمد ایوب خان که محرک این امر بود از راه ظاهرداری که سردار محمد یوسف خان وسپه سالار از وی ندانند سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان را در بیرون نزد سپاه فرستاد که بنصیحت وموعظت کرده آتش بلوارا فرو نشاند وسپاهیان که بتعلیم وتلقین خود سردار محمد ایوب خان مرتکب شور وفغان شده بودند فرستاده اش را وقعی نگذاشته فحش و ناسزا گفته بضرب سنگ وچوب پس بخانهٔ مذکوره در آوردند بعد خود سردار محمد ایوب خان وسردار محمد یوسف خان در بین شورشیان درآمده گفتند که اگرمدعا از قتل ما باشد اینک بکشید واگر مدعا چیزی دیگر باشد بگوئید تادر انجاح آن بکوشیم وچون ایشان بتعلیم شورش آغاز کرده بودند پاسخ دادند که خدا نکند که بقتل شما اقدام کرده خود را در نزد خالق ومخلوق روسیاه وبدنام سازیم اما شور وغوغای ما از دست سپه سالار است که مدتها در زیر امر او بوده بمرارت وعسرت روز بسر برده ایم بنابران قصد قتل او کرده ایم که جزای کردار ورفتارش را بکنارش نهیم وسردار محمد یوسف خان از راه مصلحت گفتار بلوائیان را تصدیق کرده سپه سالار را دشنام مصلحتی داده رو بسپاه کرده فرموده که نیکو اندیشیده اید لیکن ازدولت وسپاه مبلغ خطیری دردست وتصرف اوست که اگر کشته گردد همه هبا وهدر شود پس میباید که اول نقد وجنس دولت وسپاه را ازو باز پرسیده وبحصول رسانیده بعد هلاک کرده شود

(۱) مصیر جای بازگشت

وسپه سالار که تمامت افواج نظام را از خود رضامند وبمنزلهٔ فرزند میدانست از شنیدن این سخن در تعجب وحیرت افتاده خویش را گرفتار ورطهٔ گزند دیده از غرفهٔ که در عقب خانه بود بیرون شده از راه فرار داخل فوج سوارهٔ نظام شد وبلوائیان از سخنان سردار محمد یوسف خان ساکت گشته وسرها برهنه کرده دعای بقای دولت نموده عفو تقصیر خواستند وبسردار محمد ایوبخان عرض کردند که فردا باسردار محمد یوسف خان وارد لشکرگاه شوند تا کفارت این جسارت را عذر خواسته بعد بگرفتن تنخواه اقدام کنند واو عرض ایشان را پذیرفته باسردار محمدیوسف خان از کازرگاه بشهر مراجعت کرد و کس نزد سپه سالار فرستاده تخویف وتحذیرش نمود که از میان فوج سواره نیز خود را کناره کشد ونزد حضرت صاحب حوض کرباسی رفته پناه گزیند تا افواج پیاده از بودن او در میان فوج سواره خبر یافته فتنه برنینگیزند چنانچه او در حوض کرباس نزد حضرت حاجی صاحب شده پناه گزید وروزدیگر سردار محمد ایوب خان باسردار محمد یوسف خان درکازرگاه درمیان سپاه رفته وهریک ازهفده فوج پیاده ازیازده تابیست فردگاو باسم خیرات ذبح کرده گوشت همه رابفقراء ومساکین قسمت نمودند وفردای این روز شروع بدادن تنخواه دوماهه کرده دراواخر ایام مواجب دادن هفده فوج پیاده وچند فوج سواره دولك روپیه از ترکستان که میرزا حبیب‌الله خان مستوفی را فرمان شده بود نیز رسیده بتمامت سپاه دوماهه تنخواه داده شد و دراثنای طلب دادن فوج سپهسالار حسین علیخان را از حوض کرباس محبوساً آورده درصندوقخانهٔ سردار محمد ایوب خان مقیدش فرمودند که مبادا سپاه لوای شورش برافرازند وهم درخلال احوال مذکوره سه فوج پیاده که ازمردم هرات ودرمیمنه بودند ازشورش افواج تخته‌پل وهرات آگاه گشته خود سرانه از میمنه روبجانب هرات نهادند که عیال واطفال ومال ومنال خود را از تاراج سپاه که سر برداشته اند نگاه دارند وسردار محمد ایوب خان باسردار محمد یوسف خان خبرشده محمود خان هزاره را فرستادند که ایشان را دلالت وهدایت نموده جانب میمنه مراجعت دهد واورفته چون افواج تخته‌پل وهرات ساکت شده اطاعت ورزیده بودند همه را ازعرض راه برگردانیده باخود درمیمنه برده ساکت ساخت

ذکر جلوس امیر محمد یعقوب خان

﴿ ذکر جلوس امیر محمد یعقوب خان ﴾

(برتخت امارت افغانستان)

چون نامهٔ فوت امیر شیر علیخان مرحوم بکابل رسیده از عرض خدمهٔ حضور او امیر محمد یعقوب خان برحلت آن پادشاه خلد مکان علم حاصل کرد پس ازادای مراسم تعزیه داری وفاتحه خوانی درماه ربیع‌الثانی سال ۱۲۹٦ هزارودوصدونودوشش هجری براریکهٔ امارت وحکمرانی جلوس فرموده خطبهٔ زرمنبر وسکهٔ زررا بنامش خوانده ورائج نمود وسردار محمد ابراهیم خان برادر اندر خود را باسردار احمد علیخان که از مزار شریف دروقت فوت پدرش چنانچه ازپیش مرقوم شد در هزارهٔ دای زنگی آمده متوقف گردیده وتااین وقت در آنجا بود بکابل طلبیده محبوسش کرد وبسردار محمد حسن خان بن سردار محمد قلی خان که بحکومت غزنین مأمور فرموده بود سپرد واو محبوساً باخود درغزنین برد سید محمد سعید خان قوشبیگی که از طرف امیر شیر علیخان بحکومت آنجا قیام داشت ازراه معزولیت درکابل آمده شرف بار حاصل کرد ومقارن این حال جنرال غلام حیدر خان وردك ازسبب شورشیکه سپاه ترکستان کرده و آرام شده بود از حضور امیر محمد یعقوب خان بنائب الحکومگی آنجا مأمور گردیده پس ازرسیدن اودرمزار شریف سردار محمد هاشم خان وسردار محمد طاهر خان برادرش وسردار نیك محمد خان ومیرزا محمد نبی‌خان دبیر ومیرزا حبیب‌الله خان مستوفی وخوشدل خان لوی‌ناب که باامیرشیر علیخان بجزازخوشدل خان لوی ناب که ازپیش در ترکستان بود دیگران در آنجا رفته بودند بفرمان طلب ازترکستان درکابل آمده هریك بهمان خدمتیکه درزمان حیات امیرشیرعلیخان داشت برحال گشت وهرکدام بکار خویش مشغول شد

ذکر نامه فرستادن امیر محمد یعقوب خان در تاشکند

﴿ ذکر نامه فرستادن امیر محمد یعقوب خان در تاشکند ﴾

چون امیر محمد یعقوب خان جالس سریر سلطنت شد ازراه مودت وموالاتیکه پدرش بادولت روس درپیش گرفته بود نامهٔ بحکمران تاشکند نگار فرموده ازفوت پدر وامارت خود آگهی داده همان عهدیرا که پدرش منعقد کرده بود بادولت روس اقرار برقرار نمود ودرخلال اینحال مهرعلیخان غلام‌بچهٔ سردار محمدابراهیم خانرا که افواج تخته‌پل دروقت شورش خود بجنرالی برداشته بودند بازنجیر در کابل طلبیده بیاسا رسانید وآنگاه که نامهٔ امیر محمد یعقوب خان بحکمران تاشکند رسید چون درذیل آن مرقوم داشته بود که سردار عبد الرحمن خانرا ازسمرقند که بترکستان متعلقهٔ افغان قرب مسافت دارد دربلدان بعیده اقامتش دهند که مبادا ازراه فرار وارد ترکستان گشته فتنهٔ برانگیزد واونیز دربنوقت ازسمرقند برای استحضار احوال درتاشکند رفته بود وحکمران آنجا از نامهٔ امیر محمد یعقوب خان که مشعر بر دوستی روس بود مشعوف گشته برطبق نوشتهٔ او راه معاندت باسردار عبدالرحمن خان پیش گرفت چنانچه خود سردار نامدار درروزنامهٔ خویش نگار داده است که بفراست دانستم که روسیان بامن خیال دوستانه ندارند وبخلاف حالتیکه بامن‌داشتند رفتار میکنند ومن تغافل کرده تفحص کج خیالی ایشان را نمیکردم وچنان زیست ورفتار می‌نمودم که گویا خبر ندارم ومشغول صید وشکارم اما درخفا ازجهت فرستادگان امیر شیرعلیخان که تااین وقت در تاشکند بودند چند تن‌را مامور کرده بودم که از گفتار آنها بمن خبر دهند چنانچه مکشوف گشت که ایشان باحکمران تاشکند معاهده کرده وقرار داده اند که بازای امداد دولت روس که دست تصرف دولت انگلیس را ازافغانستان باز داشته خود متصرف شود سردار شیر علیخان قندهاری طوائف درانی را از مجادله بادولت روس بازدارد وقندهار را بکارکنان آن دولت سپارد ومیرزا محمد حسن خان کتاب قزلباشیهٔ کابل وطوایف هزاره را رشتهٔ اطاعت بگردن نهد وملا شاه محمد وزیر دول خارجه قبائل افغان غلجائی را بپذیرای امر ونهی دولت موصوفه سازد وملا عبد القادر معروف بقاضی پشاوری مردم خلیل ومهمند واقوام سرحدیه ونواحی پشاوررا مطیع ومنقاد گرداند انتهی وسردارعبدالرحمن خان پس‌ازین قرارداد آنان بادولت‌روس ازتاشکند بسمرقند مراجعت کرد وحکمران تاشکند باآنکه درعهدیکه باامیر شیرعلیخان درمیان نهاده وقرار داده‌بود که کشمیر وسند وپنجاب را تاسرحد هند ازراه استرداد سپرد او تمایندفراموش کرده باین اظهارات فرستادگانش خرسند ورجامند گشته ایشان را رخصت مراجعت داده‌ازراه بازگشت وارد سمرقند شدند .

ذکر سرگذشت سنه ۱۲۹۶ سردار عبد الرحمن خان در سمرقند

﴿ ذکر سرگذشت سال هزارودویست ونودوشش ﴾

(سردار عبدالرحمن خان در سمرقند)

چون فرستادگان امیر شیرعلیخان مرحوم وارد سمرقند شدند سردار محمد سرور خان که امیر شیرعلیخانش چنانچه ازپیش رقم گشت بابرادرش سردار محمد عزیز خان از زندان کابل رهاداده نزد سردار عبد الرحمن خان فرستاده بود ملاطفت نامهٔ از طرف او برای سردار شیر علیخان قندهاری نگاشته جهت خاتم نهادن به‌پیشش گذاشت واو از مهر کردن سرباز زده گفت که او با همراهانش در دشمنی وعداوتم بادولت روس عهد بربسته چگونه نامهٔ الفت ختامه برایش روانه کنم وسردار محمد سرور خان پاسخ داد که او از زمان محبوسیتم در کابل بامن حلف (۱) کلام مجید درمیان دارد اینرا گفته واصرار کرده مهر سردار عبد الرحمن خانرا بدان نهاد واو گفت که ازوخامت این نامه در خاتمه بیاد خواهمداد چنانچه سردار شیر علیخان آنرا ازدست حاجی جان محمد حاملش گرفته فوراً بجنرال سپاه روس فرستاده او بکاغان درتاشکند روان کرد وبعد ازپنج روز که حامل‌نامه بازنگشت سردار عبد الرحمن خان سردار محمد سرور خانرا از فرستادن نامه منت خطا کاری برذمت نهاده بعد همدونن باهم از راه تفرج وسیر بیرون شده سرگرم گردش بودند که یکتن از خدمهٔ سردار عبد الرحمن خان نزدایشان شده ازورود حکمران سمرقند بایکتن ترجمان جنرال ایوانوف بمنزل ایشان ایشانرا خبر دادوسردار

(۱) حلف یعنی سوگند

محمد سرورخان ازباز گشت تقاعد ورزیده سردار عبد الرحمن خان مراجعت کرد، بعد از صرف چای حکمران سمرقندش گفت که حکمران تاشکند شمارا ازراه ملاقات نزد خود طلبیده است که باید فوراً بروی واووعدهٔ حرکتش را بدو ساعت قبل از ظهر فردا گذاشته حکمران سمرقند مراجعت کرد وسردار عبد الرحمن خان پس از باز گشتن او سردار محمد اسحق خان وسردار محمد سرور خان عمزادگان خود را طلبیده بدیشان گفت که مرا در تاشکند مقید خواهند ساخت میباید شما جانب بلخ فرار اختیار کنید وپس ازورود درانجا بامردم ملکی ونظامی سازش کرده ازراه مراوده بایشان طرح مکاتبه ومدا کره بیندازید تاشاید کاری بروفق مدعا براید ونیز نامهٔ چند برای عموم مردم ترکستان از رعیت وسپاه مرقوم فرموده بایشان سپرد که خدمت کردن بایشان منت نهادن احسان بمن است وایشان امر اورا پذیرفته بعد خاتم خود را نیز بایشان داده امر کرد که در وقت حاجت بمکاتیب برنهند وچهار هزارروپیه باشصت میل‌تفنگ دنباله‌پر ودوازده هزار دانه فشنگ‌عنایت کرده فرمود که هروقت فرصت یابند راه فرار جانب بلخ اختیار کنند وخود درحرمسرا شده به‌بسترخواب درامد ونصف شب حکمران سمرقند بایکتن مترجم وسه صد سوار نظامی ودویست تن پیادهٔ پولیس یعنی کوتوالی بدرب سرا حاضر شده سردار عبد الرحمن خانرا که حکم فوری برفتن تاشکندش صادر شده واووعدهٔ فردا داده وفورا رفته بود از اندرون حرمسرا که غنوده بود بیرون طلبیده گفت که برخیز وبامن شو واو پاسخ داد که اگرازاسیربودنم میدانستم دراول باررهسپارتاشکند شده یکشب را درنگ نمیکردم اینرا گفته کربربست وبافرامرز خان وجان محمد خان بردگان خویش وروسیان راه جای جنرال ایوانوف پیش گرفت ودرنزد اوزبان بتکلم گشوده گفت که اگر مراد از رفتن درتاشکند است باعث شب خواستن وتحقیر نمودن چیست وجنرال ایوانوف ازین گفتهٔ او حاکم سمرقند را عتاب کرده گفت که چرا بااودرشتی کردی واو عذر کردارخویش را بدین سخن خواست که چون نوکران این سردار افغان همیشه تن بسلاح آراسته دارند ازراه احتیاط آدم زیاد باخود درطلب اوبردم که اگر ازآمدن درنزد شما سرباززند بعنفش بیاورم وجنرال پاسخش دادکه درمجبور آوردنش نیکو نیندیشیدهٔ واو جنرالرا پاسخ داد که این اندیشهٔ نانیکو ازخود شماست که مرادرنیم شب مأمور بحاضر ساختن او گردید ودرین مقاولهٔ آن دوتن سردارعبدالرحمن خان لب بسخن نگشوده ساکت بودتا که جنرال ایوانوف وعدهٔ حرکت اورا جانب تاشکند بیك ساعت قبل از ظهر فردا قرار داده رخصت بازگشت منزلش نمود واو وارد منزلگاه خود شده عموزادگانش را با همدمان ایشان سرمست بادهٔ خواب دیده متاسف گشت که غم اورا بدل ندارند که بیخبرانه ببستر خوابند و ازتمامت منسوبان عیال و اطفالش را باپروانه خان وقربانعلیخان بیدار وباچشم اشکبار مشاهده کرده دیگرانرا خفته یافته متحسر شد وباخود گفت که ایشان را چون جان‌پرورش داده وازسالها بارمؤنت ومعیشت همه را برذمت خویش‌نهاده وزحمت ومرارت کشیده‌اینك همه‌را ازخودم فراموش وباغفلت هم آغوش می‌بینم وقدری ازینگونه فکرها بپای برده بعد عیال واطفالش را تسلی داده وصیت ونصیحت چند فرمود که اگر خودش گرفتار گردد برطبق وصایایش رفتار کنند وپس‌ازان سامان سفرساز کرده بوقت موعود عرادهٔ اسپی حاضر آمده باپروانه خان ونجم‌الدین خان درکالسکه نشسته اول نزد نائب جنرال ایوانوف رفته اورا مشغول نوشتن یافته از بخوابی شب اجازت استراحت طلبیده باوجود هجوم لشکر خواب از کثرت اندوه زیاده بردونیم ساعت نغنودو برخواسته آهنك راه پیمودن نموده کالسکه اش را از پیش روی منزل سردار شیر علیخان قندهاری ورفیقانش عبور دادند که باونمایند که سردار عبدالرحمن خانرا بروفق قرار داد ایشان محبوس در تاشکند میبرند اما سردار والاتبار از دیدار آنان چنان برآشفته موبراندامش راست گشت که میخواست حمله کرده همه را ازدم تیغ بکشد ولیکن خود داری نموده نظر بفراز ونشیب جهان حرکت بیجا نکرده خود را تسلی داد که شاید هنگامی بادهٔ مرام بکام وصید آرزو بدام آید وتادو ساعت گرفتار اینگونه افسوس و حسرت ره نورد بود تا که باندیشه‌های صواب خاطرش را از اضطراب آسوده ساخت وچون وارد تاشکند شد در منزلیکه بیك لك منات تعمیر و پرداخته شده وجای

کالسکه واصطبل نیزداشت ودرسابق برای فرود شدنش معین کردیده بود فرود کشت وپس از سه روز نائب حاکم تاشکند بمنزلش وارد کشته اورا باخود در کالسکه نشانیده نزد حاکمش برد ودروقت احوال پرسی اینقدر بحاکم کفت که نمیدانم باعث این سفرم چیست واو زهر خندی نموده کفت مردم سمرقند شمارا منسوب بفتنه ومفسده کرده میکویند که مرتکب ومواظب امورشر وضرر انکیز میباشید وسردار والا تبار پاسخ داد که شما مرا بدین امور واداشته اید وحاکم از شنیدن اینسخن متغیر کشته مکتوبی را بسردار رشادت دثار داده بزبان الزام کفت این چیست واو مکتوب را کشوده دید که همان نامه ایست که سردار محمد سرور خان برای سردار شیر علیخان نکار داده وخاتم اورا بران نهاده بود پس کفت خاتم ازمن وخط از دیکریست حاکم کفت چرا مباشر چنین امر شدید وی جواب داد که اکر این مکتوب مخالف قانون دولت باشد البته مورد الزام خواهم بود والا در ارسال و مرسول نامه ورسول مخصوص خویش از چه ممنوع ومسؤل باشم واو قدری خاموش ومتفکر شده بعد کفت میبایست درین مکتوب هم اجازت میخواستید او جواب داد که از سبب بعد مسافت تاحصول اجازت فرستادکان امیر شیر علیخان از راه مراجعت جانب بلخ میرفتند اینرا کفته نامهٔ مذکوره را پاره کرد وحاکم نکاهی جانب او کرده رخصت مراجعت سمرقندش داده کفت که بازماندکان شما افسرده خاطرند میباید رهسپار معاودت شوی او جواب داد که چون از سمرقند محبوس آسا درینجا آمدم دراینجا باز نروم اکر مسکنی درینجا برایم معین شود سکونت ورزم وحاکم این خواهش او را پذیرفته محل لائقی را برطبق پسند او انتخاب نمود بعد سردار والا تبار یکشب درنک کرده راه سمرقند بر کرفت وعیال ومنسوبانش را ازانجا برداشته در تاشکند اقامت ورزید تادرجای مستعدی بوده در وقت فرصت روی مراجعت بسهولت جانب افغانستان نهاده بمرام فائز کردد

﴿ذکر بازکشت فرستادکان امیر شیر علی خان مرحوم﴾

(ازسمرقند ورسیدن فرستادهٔ دولت انکلیس نزدامیرمحمد یعقوبخان)

ذکربازکشت رسولان امیر شیرعلیخان وورود فرستادهٔ انکلیس درکابل

ودر خلال حال اقامت کزیدن سردار عبدالرحمن خان درتاشکند رسولان امیرشیرعلیخان مرحوم ازسمرقند راه بلخ برکرفته ازانجا بفرمان طلب وارد کابل شدند ومقارن اینحال سردار یحیی خان خسرامیر محمد یعقوب خان که ازسبب کریختن دامادش کهازپیش بشرح رفت ازامیر شیرعلیخان کران خاطرشده فرار کشمیر شده بودجنرال شامبرون وغیره سران سپاه انکلیس درباب انعقاد رشتهٔ اتحاد وموالات باامیر محمد یعقوبخان با او مذاکره کرده بصوابدید وی منشی بختیار خانرا باخود او ازجلال آباد نزدامیر محمدیعقوب خان فرستادند وپس ازوصول ایشان در کابل سردار یحیی خان مامور ترکستان کشت که بانوان حرم محترم شاهی را باشهزادکان ازانجا در کابل آرد وهم سردار محمد ایوب خانرا ازپیشکاه سریر سلطنت فرمان رفت که سپهسالار حسین علیخانرا از هرات محبوساً بکابل روانه دارد وخود امیر محمد یعقوب خان بامنشی بختیار خان فرستادهٔ دولت انکلیس درباب توثیق معاهده وکشودن طریق مواخده مذاکره کرده باهم قراردادندکه برطبق التماس انکلیسان امیر محمدیعقوب خان از کابل در منزل کندمک رفته وسران سپاه انکلیس از جلال آباد دراینجا آمده باهم سخن رانند وقرار دادی بروی کار دوستی و اتحاد دولتین کذارند چنانچه امیر محمد یعقوب خان بتهیه وترتیب سامان سفر کندمک پرداخته کار وبار خویش ساخته کرد ومقارن اینحال سپهسالار حسین علیخان بازنجیر ازهرات رسیده بامر امیرمحمد یعقوبخان درمحبس انداخته شده سردار محمد یوسف خان وسردار محمد عمر خان بفرمان پادشاهی ازهرات طلب کابل کشته حکم اعلی اصدار یافت که هردوتن ازپی هم جداکانه رهسپار کابل شوند وخود امیرمحمد یعقوبخان داؤدشاه خانرا که پس ازرسیدن حسین علیخان بعوض او منصب سپهسالاری یافت باسردار محمد هاشم خان وسردار محمد طاهر خان وسردار نیك محمد خان ومیرزا محمد نبی خان دبیر ومنشی بختیار وغیره اعیان وبزرکان باخود همرکاب برداشته سردار شیرعلیخان قندهاری را بحکومت کابل کماشته ازکابل رهسپار منزل کندمک شد وافسران دولت بهیهٔ برطانیه جیزی ازسواره وپیاده نظام باتوپخانه ازراه پذیره در کندمک فرستاده دروقت ورود امیر محمدیعقوب

خان بیست ویك ضرب توپ سلامی کشاد داده مراسم پذیره بجای آوردند وپس ازادای لوازم استقبال جنرال شام برون وسر لیوی کیو ناری باچندتن دیکر ازسران وافسران سپاه ازراه ملاقات درخیمهٔ که برای امیر محمد یعقوب خان افراشته بودند فرود شده در مجلس ملاقات اظهار مطلب کردند وباامیر محمد یعقوب خان ازهردر سخن رانده طریق دوستی سابقه وعهد سالفهٔ امیرشیر علیخان مرحوم را استوار داشتند وشروط چندبرفصول عهد نامهٔ سابقه که امیر شیر علیخان ازعدم قبول آن رو از دوستی دولت برطانیه برتافته ازراه اتحاد وموالات دولت روس جانب ترکستان شتافت افزودند که ولایت (۱) شالکوت وعلاقهٔ فوشنج تاحیل کوژک وعلاقهٔ کرم تاابتدای اراضی وجبال مردم جاجی ودرهٔ خیبر تابکنارشرق هفت جاه ولندی کتل که جدید سپاه دولت انکلیس داخل مواضع مذکوره شده‌اند از مملکت افغانستان جدا و ضمیمهٔ ابدی خاك مقبوضهٔ سابقهٔ دولت موصوفه باشد (۲) وعوض مالیات محال مسطوره اضافه ازدوازده لك روپیهٔ متعهدهٔ سابقه سالیانه شش‌لك‌روپیهٔ چهرهٔ شاهی که مجموع هجده لك روپیه شود همه ساله دولت برطانیه باامیر افغانستان بدهد (۳) ودرقند هار وهرات نیز یکیك تن مسلمان از جانب دولت اقامت داده (٤) سیم تلکراف ازراه کرم تادار السلطنه کابل نصب واستوار شود وامیرافغانستان حفاظت ملازم دولتی مقیم کابل وقند هار وهرات را باحراست تلکراف مواظب باشد (۵) وراه تجارت دولتین دربین رعایای جانبین همیشه بازبوده مسدود نکردد (۶) ویکتن صاحب منصب ازخود مردم انکلیس بخلاف سابق که مسلمان بود باچند تن همراه وملازمش درکابل مقیم باشدوا کنون آن شخص سر لیوی کیوناری خواهد بود که درکابل رود (۷) وبزرکان افغان وغیره چون سردار ولی محمد خان که امیر محمد یعقوب خانش باسپاه نظامی وملکی وتوپخانه ازراه مدافعهٔ سپاه انکلیس درلهوکرد فرستاده واو ازانجا فرار کرده در کرم نزد انکلیسان رفته وازآنجا در پشاور وازآنجا در جلال آباد آمده این وقت در اردوی کندمک حاضر بود وغیره برقرار واز سیاست پادشاهی بر کنار بوده تنخواه ومواجب ایشان برحال باشد (۸) ودست دولت بضبط مال وکسرجاه ایشان دراز نکردد (۹) واکربافغانستان اقامه کزینند ویادرهند روند مختار ومطلق العنان باشند (۱۰) وبزرکانیرا که بدون رابطهٔ دولت انکلیس امیرافغانستان ازسبب خیانت یادیکر امری ازراه سیاست جانب هند اخراج فرماید واشخاصیکه از طریق مخالفت ومعاندت دولت افغانستان فرار کرده درکشور هند وغیره ولایات متصرفهٔ دولت انکلیس قرار کزیند همه را معاونت درمؤنت ومعیشت نموده بدون ملازمت وخدمت دولت اکر اختیار کنند ومواجب بکیرند دیکرچیزی وپشیزی بایشان ندهند وهمهٔ شروطرا برعهد نامهٔ سابقهٔ امیر افغانستان ودولت انکلیس افزوده وجانبین خاتم برنهاده یك بدیکری نوشته داده ازهم وداع کردند ودروقت مفارقت تمام علوفه وازوقهٔ دولتی را که درچهاونی جلال آباد وعرض راه کندمك بود باامیر محمد یعقوب خان واکذار شدند وهم از منزل کندمك سید محمد سعید خان حاکم سابق غزنین بحکومت آنجا برحال کردیده سردار محمد حسن خان حاکم غزنین بفرمان طلب شرف رکاب بوس حاصل کرده بحکومت جلال آباد مأمور کشت وسردار محمد آصف خان که حال بلقب مصاحب خاص اعلیحضرت سراج الملت والدین شرف اختصاص دارد بحکومت لمقان نامزد شد وخود نهضت فرمای کابل کردیده قبل ازبرتونزول افکندنش سردار محمد یوسف خان بفرمان طلب ازهرات وسردار یحیی خان بابردکیان حرم محترم امیرشیر علیخان مرحوم از ترکستان وارد کابل شدند بعد امیر محمد یعقوب خان شرف وصول بخشیده در روز ورودش تمامت وضیع وشریف شهرواطراف واعیان باردرمیدان سیاه سنك پذیره اش کرده بوضع وشان شاهان بزرك در بالاحصار بعمارات شاهی فرود کشت وسردار محمد ابراهیم خانرا باسردار احمد علیخان که چندی قبل ازین چنانچه کذشت محبوس نموده بود از غزنین طلبیده رها فرمود وسردار شیر علیخان را بایالت قندهار سر افرازی داده سردار محمد یوسف خان را بحکومت پشت رود مأمور فرموده سردار محمد طاهر خان را در کلات بحکومت کماشت

ذکر تنبیه باز علی خان جاغوری

﴿ذکر تنبیه و سرزنش بازعلیخان هزارهٔ جاغوری﴾

چون سرداری چهاردستهٔ هزارهٔ جاغوری پس از فوت سردار شیرعلیخان از حضور امیرشیرعلیخان مرحوم بالک توپخانهٔ قاطری و فوج پیادهٔ که در سنکماشه بود بصفدر علیخان پسرش مفوض کشته احمد علیخان پسر دیگرش بمنصب کرنیلی و باز علیخان برادرش بمنصب جنرالی فوج و توپخانهٔ مذکوره سرافرازی یافت عمو و برادر زاده هریکدیکررا در بزرگی و ریاست قوم اطاعت نکرده بازعلیخان تمرد ورزید و امیر محمد یعقوبخان از عرض سردار صفدر علیخان سید محمد سعیدخان حاکم غزنین را فرمان کرد که لشکر و توپخانهٔ غزنین را مأمور داشته بازعلیخانرا تنبیه و تهدید نماید و او چند بیرق پیادهٔ ساخلو مقیم غزنین را باچهار ضرب توپ قاطری و سواره و پیادهٔ طوائف وردک و تاجیک و محمد خواجه و چهاردسته و جیقتوی غزنین و خوانین طوائف مذکوره بسر کردکی میرزا احمد علیخان مأمور کرده در کوه میلور لشکر پادشاهی باباز علیخان و همراهانش که سد راه شده بود دوچار کشته یک روز و شب آلات قتال بروی کار بوده چندتن از جانبین مقتول و مجروح شدند و در پایان کار بازعلیخان باهمراهانش پشت بجنگ داده ازراه هزیمت داخل قلعهٔ خودش که باندازهٔ کوله‌رس توپ از سنگماشه دور بود شده قلعه بند کشت و لشکر پادشاهی اطراف قلعهٔ اورا کرفته پای تردد و دست تمرد او و همراهانش را بضرب کلولهٔ توپ و تفنک بربست تاکه نجفعلیخان برادر بازعلیخان برزبروج از ضرب کلوله تفنک کشته کشت نامبرده امان جان خواسته خودرا بازنان و فرزندان و برادر زادکان و نوکران تسلیم میرزا احمد علیخان کرد و او همه را حمل و نقل داده درقلعهٔ جنکلک کلستانخان جایداد و خود بازعلیخانرا درغزنین اورده حاکم آنجا محبوسش نکاهداشت

ذکر ورود کیوناری در کابل و کشته شدنش

﴿ذکر ورود سرلیوی کیوناری در کابل و کشته شدنش﴾

و درخلال احوال مذکوره مرض وبا درکابل حادث شده جم غفیری از برنا و پیر هلاک کردیده چون مرض مذکور تخفیف کرد سرلیوی کیوناری بقرار معاهدهٔ که درمنزل کندمک توثیق یافت ازراه کرم درماه رجب سال ۱۲۹۶ هزار و دوصدو نودوشش وارد کابل کشته سردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمدخان مرحوم بهامر امیر محمد یعقوبخان پذیرائش کرده دربالاحصار بسرای امیر محمد اعظم خان مرحوم فرود آورده منزل داد و او درانجا اقامت کزیده درروزهای بارعام شرف سلام حاصل میکرد و درباقی ایام بکردش عادی خویش روز بسر میبرد تاکه روز شانزدهم ماه رمضان سال مذکور امیر محمد یعقوبخان داؤد شاه خان سپهسالار را که دراینوقت ازپس حساب او بامر پادشاهی حوالهٔ نائب نور محمد خان و محمد رحیم خان برادر او بود امر کرد که سپاه نظام را دوماهه تنخواه بدهد و او ازدرد حسابدادن خویش و بانحریک والدهٔ ماجدهٔ شهزاده عبدالله جان ولیعهد مرحوم که سه هزار طلای مسکوک باو داده و ترغیب کرده بود که برغم امیر محمد یعقوب خان سپاه را بفتنه بر انکیزد بهر حال افسران سپاه را تعلیم برنکرفتن دوماهه تنخواه و استدعای زیادت آنرا از کیوناری القا کرده بدادن مواجب دوماهه پرداخت و چون خود او فوج را اغوا کرده بود سپاهیان نظام از کرفتن تنخواه دوماهه سرباز زده خواهش زیادت کردند و سپه سالار از دادن وجه اضافه بردوماهه انکار نموده سپاهیان بآواز بلند کفتند که از کیوناری برطبق استدعای خود تنخواه خواهیم کرفت این را کفته روی بسوی منزل کیوناری نهادند و اواز ولوله و آشوب سپاهیان و رونهادن ایشان بجانب منزلش بدون اینکه تحقیق و تفتیش حال نماید خائفانه بکشاد دادن تفنک پرداخته چند تن را بضرب کلوله هلاک ساخت و از مشاهدهٔ این حالت چشم سپاهیان را از خشم خون کرفته بیباکانه بفور خانه پادشاهی ریخته آلات حرب برداشته بمنزل کیوناری تاختند و امیر محمد یعقوب خان آکاه کشته داؤد شاه خان سپه سالار را کس فرستاده امر کرد که رفع فتنه کند و او که محرک این امر بود از راه دفع تهمت ظاهری داخل فوج شده لت و کوب خورده از میان بلوائیان بیرون شد و سپاهیان رو بمنزل کیوناری نهاده میراخور آقاجانخان از باز نکشتن و یورش بردن ایشان بالای کیوناری امیر محمد یعقوب خان را که در اندرون حرمسرا بود خبر داد و او خواست که برخاسته

شورشیان را از فتنه باز دارد اما سردار یحیی خان پدرش سردار محمد یوسف خان چون کاررا از اصلاح کذشته دیدند مانع کشته نکذاشتند که بممانعت فوج کراید تا آسیبی از بلوائیان نبیند خلاصه کیوناری از هجوم و ازدحام سپاهیان هراسان کردیده بکشاد دادن تفنک پرداخت و بسیار تن را بخاک هلاک انداخته آخرالامر نفت بخانهٔ نشیمنش ریخته خود و خانه و همراهانش را آتش زده بسوخت و از تمامت همراهانش یکتن بحمام آن خانه درامده بسیار تن از سپاهیان را بضرب کلولهٔ تفنک ازپا دراوردتا که دستکیر شده کشته کشت و ازین حادثهٔ برهانه جلال الدین خان بن سمندر خان توخی در کرم رفته بفرنکیان خبر داد و جنرال سرفرید رک را برتس بالفواجیکه در کرم بود بیتابانه راه کابل بر کرفته وارد موضع خوشی شد

ذکر رسول فرستادن امیر محمد یعقوب خان از راه عذرخواهی نزد انکلیسان

﴿ذکر رسول فرستادن امیر محمد یعقوب خان﴾

(نزد انکلیسان و عذر خواستن و رفتن خود او و کرفتار شدنش)

و امیر محمد یعقوب خان ازصدور این واقعه دل خراش جان کزا مضطرب کشته داؤد شاه خان سپهسالار را که هنوز خبر نداشت که این آتش افروختهٔ اوست بامیرزا حبیب الله خان مستوفی و ملاشاه محمد وزیر دول خارجه از راه عذر خواهی در خوشی نزد انکلیسان فرستاده پیام داد که حادثهٔ قتل کیوناری از بلوای فوج بوده که آتش افروختهٔ سپاه بسعی امارت و کاربردازان پایهٔ سریر سلطنت منطبق نکردیده شد هرچه شد اکنون بواسطهٔ رشتهٔ دوستی و وثاق معاهدهٔ که در بین است میباید حل این قضیه را بر دولت نکرده راه نقض میثاق نه پیمایند و در همانجا توقف نموده بمعادات نکرایند تا بانی فتنه و باعث مفسده معلوم و محقق کردد بعد برضای جانبین مطابق قانون سیاسی محرکین را سزا و جزا داده آید و انکلیسان ازین پیام امیر محمد یعقوب خان ازراه پیمودن بسوی کابل عنان باز کشیده درخوشی درنک کردند تا بروفق پیام امیر محمد یعقوب خان بوجه صواب کاررا انجام دهند که نقصی بروی کار نیاید و مقارن اینحال سردار ولی محمدخان بتمنای امارت جمع کثیری از سرداران و بزرکان کابل را درقلعهٔ خود که حال موسوم بماهتاب باغست انجمن ساخته ازراه پذیرائی اردوی انکلیس وارد خوشی شد که قتل کیوناری را منسوب بامیر محمد یعقوب خان کرده روی دل انکلیسانرا در خصوص امارت افغانستان جانب خود کند چنانچه هرچه خواست بانکلیسان کفته ایشانرا ازامیر محمد یعقوب خان تخویف و تحذیر زیاد کرد و امیر محمد یعقوب خان ازرفتن او در لشکرکاه انکلیس در وسواس افتاده معطل بمراجعت فرستادکانش نکرده ازراه بی تأملی بنام و بهانه مهمانی درباغ بینی حصار امیرشیرعلی خان مرحوم رفته ازانجا درشب راه عسکرکاه انکلیس برکرفته چون نزدیک اردو رسید فرستادکان خودش خبریافته پیام دادند که ازین آمدن بیرون از تدبیر کرفتار غل و زنجیر خواهی شد و اکر می توانی راه مراجعت برکیر که مبادا کرفتار ادبار شوی و او چون نزدیک رسیده و انکلیسان آکاه شده بودند نتوانست کمباز کردد چنانچه سپاه انکلیس بامر جنرال سرفریدرک رابرتس پذیرائش کرده باعزاز و اکرام در میان فوج نظام فرود نمودند و چون سردار ولی محمد خان روی دل افسران دولت برطانیه را ازو کردانیده بود فوراً از پیادکان نظام محافظ بدورش کماشته ازخوشی اورا نظربند آسابا خود برداشته رایت کوچ جانب کابل افراشتند و مردم کابل و اطراف قریبهٔ آن از کرفتار شدن امیر محمد یعقوب خان آکاه کشته احرام جهاد بربستند.

ذکر محاربهٔ چهار آسیا

﴿ذکر محاربه چهار آسیا و مغلوب شدن غازیان﴾

و غازیان فوج فوج و دسته دسته بیرقهای سرخ و سفید برسته ازپی هم راه لهوکرد بر کرفتند و در تلال چهلستون با سپاه انکلیس ملاقی کشته نائرهٔ حرب شعله ور شده بازار کارزار رواج کرفت و دلیران هردو کروه بنشیب و فراز کوه یکدیکررا هدف کلوله جانستان ساخته فراوان تن بخاک هلاک انداختند و آخرالامر کروه اسلامرا ازکثرت بم باری اتواب انکلیسان پای ثبات و استواری لغزیده ازراه هزیمت داخل کابل شدند و سپاه انکلیس منصوراً مدینی حصار فروکش کرده درین رو زجنرال محمد جانخان باسه فوج پیاده و توپخانه از چاریکار کهبامر امیر محمد یعقوب خان جهت سدفتنه

اشرار کوهستان در آنجا اقامت وقرار داشت وارد شیرپور گردید وروز دیگر بزیر کوه آسمائی برشده انگلیسان نیز از
راه قلعهٔ هوشمندخان بفراز کوه شیر دروازه برامده جانبین از فراز هردو جبل یکدیگر را هدف گولهٔ توپ ساخته
روز را بگشاد دادن وگوله انداختن توپ بسر بردند وجنرال محمد جان خان باافواج والوائیکه درزیر فرمان داشت
کوه آسمائی را فرو گذاشته درشب راه غزنین برداشته در موضع مرغ گیران فرود گشت وانگلیسان چیزی
از پیادهٔ نظام را باتوپخانه بفراز جبل شیر دروازه که مشرف برعمارات شهر وبالا حصار است گذاشته اوردو را
از پئی حصار کوچ داده بزیر تل مرنجان فرود گاه قرار دادند وخیمهٔ امیرمحمد یعقوب خانرا دردامنهٔ تل مذکور
بکنار هندو سوزان برپای داشته محافظ بدورش گماشتند وصبح روز دیگر نصف سواره وپیادهٔ نظام را بمحافظت
لشکر گاه درتل مرنجان گذاشته نیم دیگر راه تعاقب جنرال محمد جان خان را برداشته بدامنهٔ کوه قرق باهم در
آویخته ازجانبین خونها ریخته گشت وتاغروب آفتاب هنگامهٔ پیکار برقرار واستوار مانده درپایان کار سپاه انگلیس
پشت بجنگ داده رو بلشکر گاه خویش نهادند وجنرال محمد جان خان بعزم انجمن کردن غزاة داخل قوم وردک
شد ودرینحال بعضی ازدوستان سپهسالار حسین علیخان که امیرمحمد یعقوب خانش در زندان انداخته بود نزد او
شده تکلیف بیرون شدن از زندانش کرد واو بدون امر واجازهٔ امیر محمد یعقوب خان از زندان برنیامد تا که
اقوام خودش باس والدهٔ امیر محمد یعقوب خان اورا از محبس بیرون کشیدند وباو بدرب حرمسرای امیر
محمد یعقوب خان رفته بمحافظت و کشك حرم محترم شاهی که درین وقت بجز او که اززندان برامده وبخانهٔ
خویش نشده بدروازهٔ سرای اهل بیت شاهی رفت دیگر احدی نبود باقومش بپاسداری پرداخت وبحراست حرم
محترم ولینعمش روز بسر می برد تا که امیرمحمد یعقوب خان امر کرده برد گیان مشکوی سلطنت را از بالاحصار
در باغ علیمردان خان بخانهٔ سردار یحیی خان نقل داد بعد ازان نیز ترك خانه وعیال ومال ومنال خویش کرده
خیمهٔ خود را پهلوی خیمهٔ امیر محمد یعقوب خان برپای نموده باو دریك زورق دریای ابتلا نشست وروزدیگر
چندتن ازمساحان انگلیس داخل بالاحصار شده قتلگاه کیوناری را بانشستن گاه امیر محمد یعقوب خان مساحت
وپیمایش کرده بلشکر گاه باز گشتند وامیر محمد یعقوبخان را پیام دادند که درفلان روز افسران انگلیسیه داخل
بالا حصار میشوند شما نیز درانجا حاضر شوید که در باب بالا حصار چیزی گفته وقرار داده خواهد شد
واو ازین امر متوهم گشت که مبادا آسیبی عائد حالش سازند چنانچه یکروز قبل از روز موعود با محمد موسی
خان پسرش از کنار هندو سوزان که خیمه وسرا پردهش بود بفراز تل مرنجان نزد انگلیسان شده خود اواز
امارت وپسرش ازولایت عهد استعفاء کردند وانگلیسان ازانجا کوچ داده خود اورا باخود برداشته درشیرپور
درامده لشکرگاه قراردادند ومحبوس عمری اش ساخته محکم نگاهداشتند وپسرش را ازسبب خوردسالی وا گذاشته
باسرادق حرم محترمش درحرمسرا جای زیستن دادند

ذکر متحد شدن سردار شیرعلیخان بالنگلیسان

﴿ ذکر متحد ومتعهد شدن سردار شیرعلیخان باانگلیسان ﴾

وسپاه انگلیس که وارد قندهار شده بودند در خلال احوال مذکوره تاحدود شاه جوی تکاپوی نموده
افاغنهٔ آن حدود باایشان درآویخته بسیارتن را خون بریخته درپایان کار صاحب جان خان بن میراحمد خان ترکی
بایکصدو نود ودو تن دلیران افغان باشمشیر آخته بقلب گاه سپاه انگلیس تاخته جان بتمنای وصال جانان باختند
وازآنجمله پیر محمد خان بن معاذالله خان نبیرهٔ مرتضی خان دست راستش ازضرب تیغ سوارهٔ نظام انگلیس قطع
گردیده سیزده زخم منکر(۱) نیز برداشت وازلشکر انگلیس نیز بسیارتن کشته گشته جانب قندهار بازگشته ونتوانست
که طرف غزنین رهسپار شود وچون وارد قندهار شدند سردار شیرعلیخان قندهاری که ازحضور امیر محمد
یعقوبخان مامور حکومت آنجا گردیده بود نیز وارد گشته باستیو ارت وغیرهسران سپاه انگلیس طریق مراوده
وراه معاهده پیش گرفته باانگلیسان قرار داد که قندهار را فرو نگذاشته اقامهٔ دائمی ورزند وحکومتش را بمثابهٔ
سند وغیره ولایات هند که تفویض نواب مهولابشت باومفوض دارند وانگلیسان اورا بخطاب والی زبانزد نموده

(۱) منکر یعنی ناپاب

بصوابدیدش دراجرای کار پرداختند واو بایالت قندهار قناعت نورزیده بطمع پشت رود وفراه نیز افتاد چنانچه
عموم سران سپاه انگلیس خصوص استیوارت را ازسردار محمد یوسف خان حاکم پشت رود تخویف وتحذیر کرده
طلبیدن قندهارش تحریض وترغیب نمود که اگر درانجا باشد باتفاق سردار محمد ایوب خان که درهرات است فتنه
برانگیزند واو گفتار سردار شیرعلیخان را وقعی نگذاشته خارج ازدرجهٔ اعتبار دانست تا که خودش مخالف
ونامهای بی دربی برای ملکان ورعایای پشت رود فرستاده اغوا نمودن آغاز نهاد که بسردار محمد یوسف خان
بشورند وآخرالامر بنامه اکتفا نکرده تاج محمد خان بن یحیی خان فوفل زائی را ازقندهار درپشت رود نزد
سردار محمد یوسف خان فرستاده تعلیمش کرد که اورا تکلیف آمدن قندهار کند وهر که سرباززده باید مردم
آنجا را بحیله بمخالفتش برانگیزد وسردار محمد یوسف خان از کید او آگاه گشته قبل ازانکه نائرهٔ فساد شعله ور
گردد ازپشت رود برخواسته وارد قندهار شد واز ورود او چون سردار شیر علیخان انگلیسانرا ازوی بیم
وخوف نشان داده بود گفتار اورا نسبت بسردار محمد یوسف خان آلوده بغرض دانسته تکلیف مراجعت پشت
رودش نمودند واو ازباز گشتن درپشت رود سرباززده گفت که اگرچه سردار شیرعلیخان اهلیت وقومی قرابت
نامه بخاندان شاهی دارد امادرامور سلطنت اورا حق مداخلت ومشار کتی نبوده ونیست بلکه همیشه خادم دولت
ورهسپار ملازمت بوده است واکنون که شما بزرگان سپاه انگلیس اورا بزرك وازخاندان سلطنت پنداشته بایالت
قندهار برحال داشته اید وبصلاح وصوابدید او کار مملکت راست میکنید بودن خودرا در قندهار وپشت رود
دشوار وناسزا وار میدانم وازین قبیل سخنان گفته انگلیسان را ساکت ساخته باسی سوار ازقندهار رهسپار
شده وارد دارالسلطنهٔ کابل شد

ذکر خراب کردن انگلیسان بالاحصار کابل را

﴿ ذکر خراب کردن انگلیسان بالاحصار را ﴾

(وفرستادن امیر محمد یعقوب خانرا درهند)

ودر خلال احوال مذکوره از سبب قتل کیوناری که دربالاحصار وقوع یافته بود انگلیسان عزم خراب
نمودن آنرا جزم کرده مردم سکنهٔ آنرا که اکثر از قوم عرب بودند جهت حمل ونقل مال واسباب ومتاع ایشان
دو روز مهلت دادند ودر عرصهٔ ایندوروز قلیل وکثیری از اموال منقولی خودرا کشیده واکثر همچنان برجا
مانده بود که انگلیسان دست تخریب گشوده تمام عمارات آنرا خراب کرده چوبهایش را درشیرپور برده بمصرف
چهاونی نظام که جدید دروسط شیرپور احداث کرده بودند رسانیدند وامیرمحمد یعقوب خانرا درماه ذیحجه سال ۱۲۹۶
هزار ودویست ونود وشش هجری بمحافظت هرچه تمامتر از شیرپور کشیده یکفوج پیاده ویکفوج سوارهٔ نظام
باو مامور کرده روانهٔ دیره دوانش نمودند وهردوفوج محافظ اومنزل بمنزل تبدیل یافته تا که درپشاورش رسانیده
ازانجا درموضع مذکورش برده نظربند نگاهداشتند وهمدرین هنگام بلکه ازروز ورود سپاه انگلیس درشیر
پور حکم قتل فوج پیادهٔ اردلی وغیره را که درقتل کیوناری اقدام نموده بودند اصدار فرموده قرار دادند که هر که
یکتن ازمردم بلوائیان وقاتلان کیوناری را گرفته نزد بزرگان انگلیس آورد پنجاه روپیهٔ چهره شاهی ازجانب
دولت انعام باو عنایت میشود چنانچه بعضی مردم جاهل بطمع پنجاه روپیه بسیار کس را بانگلیسان نشان داده
بشهادت رسانیدند واز جمله جنرال خسرو خان کافری الاصل جدید الاسلام ومحمد اسلم خان کوتوال وسلطان
عزیز خان بن نواب محمد زمان خان بکشیدن طناب درجهٔ رفیعهٔ شهادت یافتند و مقارن اشتعال آتش بخور خانهٔ
پادشاهی که در بالاحصار بود افتاده تمام بسوخت ومردم شهر بسیار اسلحهٔ سلطنتی را از قبیل تفنك وتفنگچه
وغیره بتاراج مالك شدند وازصدمهٔ آتش افتادن درباروت وفیوز سنگی برجسته به بیرق نشان دولت انگلیس
که بفراز دروازهٔ شاه شهید نصب کرده بودند رسیده بشکست

وقایع سنه ۱۲۹۷ هجری

﴿ وقایع سال هزار ودویست ونودو هفت هجری ﴾

جنرال محمد جان خان که چندی قبل ازین چنانچه مذکور گشت پس از محاربهٔ موضع مرغ گیران بعزم
فراهم نمودن لشکر الوسی داخل قوم وردك شده بود مردم را تحریض وترغیب غزا وجهاد کرده وارد غزنین

شد ودرانجا باتفاق ملادین محمد معروف به محمد مشکین مشك عالم اندری وملاعبدالغفور لنگری وغیره علماء وفضلاء وبزرگان خلق انبوهی ازطوائف وردك واندری وترکی وسلیمان خیل ووزیری وجدران وخواجك وتاجیك انجمن کرده درماه محرم الحرام سنه ۱۲۹۷ ازغزنین احرام جهاد بربسته چون وارد منزل شیخ آباد شدند افسران لشکر انکلیس آگاه گشته سرفریدرك رابرتس نصف سپاه را بسر کردگی جنرال مکفرسن وسردار محمد حسن خان بن امیر کبیر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مرحوم در کاریز میر فرستاد که در وقت داخل شدن غازیان بچاردهی از راه دوده مست وموضع چهل تن برایشان بتازند وپارهٔ از نصف دیگر را بسالاری جنرال بیکر وسردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمدخان مغفورمامور چهار آسیا کرد که ازراه آب بازك قفای غازیان راه بر گرفته وارد میدان شوند تا در هنگام ورود غازیان در چهار دهی ایشان از قفا وسپاه مأمورهٔ کاریز میر از پهلو وخودش با بقیهٔ سپاه از پیش رو برغازیان تاخته شاهد مقصود بکنار آرند چنانچه خودش باجنرال هلس واندکی از سوارهٔ نظام ودو ضرب توپ درقریهٔ انچی باغبانان رفته ومعدودی از سپاه را در شیر پور بمحافظت بنه ولشکر گاه گذاشت واز انچی باغبانان تادامن کوه قرق ومرغ گیران راه پیموده هریك ازقلهٔ کوه آسمائی وشیر دروازه را بصد تن از پیادهٔ نظام وتوپ امر استحکام کرده در همهٔ مواضع مستعد وآمادهٔ پیکار نشستند تا که جنرال محمد جان خان باجمعیت خویش پیشتر از ملا مشك عالم وارد قلعهٔ قاضی شده باسرفریدرك رابرتس وهمراهانش در آویخت واو بامید افواج مأمورهٔ کاریز میر وچهار آسیا که از راه آب بازك وموضع دوده مست مأمور میدان شده بود دلیرانه درجنك اقدام کرده بازار کار زار را رواج داد ودر عین گیر ودار سپاه مأمورهٔ کاریز میر که میبایست برطبق اندیشه وتدبیر او بسروقتش میرسید از قضا باغزاة فرزه وپغمان که بسر کردگی برادر پرویز شاه خان رهسپار کمك غازیان بودند دوچار گشته و گرفتار پیکار شده از رسیدن بسروقت سرفریدرك را برتس باز ماندند وهمچنین سپاه راه آب بازك نیز از سبب بعد مسافت نتوانست که در وقت گیر ودار رسیده باو یار ومدد کار شود بنابران تاب دست غازیان نیاورده پشت بمحاربه نهاده از راه شکست روی بسوی شهر وشیر پور نهاد وغازیان عنان از تعاقبش باز نکشیده بسیاری از همراهانش را از دم تیغ گذرانیدند چنانچه از تمام سوارهٔ نظام که باو همعنان بودند تاده مزنك چهل سوار باخودش باقیمانده دیگران همه کشته شدند وباهمان چهل سوارهٔ نظام از هیبت غازیان که در عقبش سر گرم تاخت وتاز بودند سراسیمه داخل ده مزنك شد ودرین وقت که دست از جان شسته بود چهار صد تن ازفوج پیاده که از جملهٔ محافظین بنه وآغروق ازشیرپور ره نورد معاونت او شده بودند در ده مزنك باو رسیده روح بقالبش دمیدو پیادگان مذکور بر بامهای خانهای مردم ده مزنك برشده بتفنك غازیانرا ازدر آمدن بده مزنك بازداشتند ومقارن اینحال سردار ولی محمد خان که باجمعی ازسوار وپیادهٔ خاصه دار ودو ضرب توپ بعزم رفتن ترکستان بامر انکلیسان درمیدان کنار ده مزنك خیمه زده بود ازراه یاری انکلیسان غازیانرا ازپشتهٔ کنار شمالی ده مذکور هدف گلولهٔ توپ آتشبار ساخته ازکشت زار وسط ده مزنك وقلعهٔ حاجی یوسف بضرب گلولهٔ توپ براند وخاصه داران خود سردار ولی محمد خان از مشاهدهٔ یاری دادن او انکلیسانرا برآشفته خیمه وسامان سفر ترکستان اورا تاراج کرده بغازیان ملحق شدند وغازیان که ازضرب گلوله اندازی هردو توپ سردارولی محمد خان روی ازده مزنك برتافته بودند جانب واصل آباد وجنکلك راه برگرفتند وپیادگان فوج نظام ازده مزنك بیرون شده از کنار رود خانه بجانب غازیان تفنك گشاد داده همچنان حرب کنان جانب شهر وشیرپور بازگشتند ودر خلال این قتال وجدال سپاهیکه بادلیران فرزه وپغمان وبرادر پرویز شاه خان گرفتار پیکار شده بودند جنك کنان از جنك غازیان برجسته در حدود قلعهٔ قاضی وقلعهٔ سلطان احمد خان دوچار غازیانیکه باملا (مشك عالم) همراه بودند شده باهم در آویختند وفراوان خونها ریخته درپایان کار انکلیسان پشت بجنك داده ازراه قرغه روبده مزنك نهادند وبامر سرفریدرك را برتس ازبیم حمله ویورش غازیان یکشبانه روز را درده مزنك بسربرده بعد وارد شیرپور شدند ولشکر مأمورهٔ راه آب بازك نیز واردمیدان گردیده غازیانرا چیره دست دیده ازقفای دیگران شباشب درشیرپور فرود گشتند وملا مشك عالم باغزاة ظفر توام ازراه قلعهٔ میرغضب

واقشار تپه رهسپار گشته درهندکی حال موسوم بچهل ستون وده دانا وجنکلك وواصل آباد وغیره بجنرال محمد جانخان وهمراهان او بپیوستند وروزدیگر تمامت مردم چاردهی باغازیان شجاعت نشان بکوه تخت شاه برشده انکلیسان دوصد تن از پیادگان نظام را بادوضرب توپ باقامهٔ بوزهٔ وسط مقبرهٔ بادشاه وواصل آباد مأمور کردند که اگر بقیهٔ غازیان از راه گذرگاه روی بسوی شهر نهند ایشان سنگر برافراشته بمدافعه گرایند چنانچه ایشان از آنجا ومحافظین اقامه گزین قلهٔ کوه شیردروازه که بادوضرب توپ درنجا جای داشتند از طلوع آفتاب تاوقت عصر غازیان فراز جبل تخت شاه ودامنه آن را هدف گلولهٔ اتواب ساخته کاری ازپیش نبردند وغزاة را از فراز کوه فرود کردن نتوانستند چنانچه هرآنیکه فرنکیان از راه گردنهٔ مشهور بمزار حضرت خضر علیه السلام روی یورش بسوی تخت شاه می نهادند ازضرب گلولهٔ تفنك غازیان یکیك ازپادر آمده مابقی جانب اقامتگاه خود مراجعت میکردند وفردای اینروز غازیان علاقهٔ لهوکرد ازراه موسیٰ وارد بنی حصار گشته تمام کوه راازآنجا تاقلهٔ جبل تخت شاه فرا گرفتند وانکلیسان ازشیرپور باهنك جنك راه بنی حصار برگرفتند وازکنار چمن قلعهٔ هوشمند خان وقلعهٔ هندو وجنب دیوار بالاحصار تا حد بنی حصار تمام فرو گرفته غازیانرا آماج گلولهٔ تفنك وتوپ وخمپاره ساخته از فراز کوه پراکنده نمودند وسیزده تن از غازیانرا که در قلعهٔ هندو برای امری در شده بودند دستگیر نموده همه را یکجا از دم تیغ گذرانیدند که اکنون درجنب شرق قلعهٔ هندو ودر زیر یك قبه مدفون وغریق بحر رحمت حی بیچونند

ذکر محاربهٔ تپهٔ مرنجان وکوه آسمان

﴿ذکر محاربهٔ تپهٔ مرنجان وکوه آسمائی﴾

(وشهید شدن محمد عثمان خان)

چون انکلیسان غازیانرا پراکنده ساخته وبرکشتگان هم سیزده تن شهدا خاك ستم انداخته وقلعهٔ هندورا آتش زده بسوختند راه مراجعت جانب شیرپور برگرفتند ودر قرب تپهٔ مرنجان جمعی ازمردم ترهٔ خیل وغیره که بعزم غزا راه برگرفته بفراز تپهٔ مرنجان رسیده بودند بسپاه انکلیس دلیرانه حمله کرده شورش بزرك درتمام لشکر انداخته بسیار تن را ازانکلیسان بضرب شمشیر وگلولهٔ تفنك هلاك ساختند ودرپایان کارچون اندك بودند ازراه فرار داخل قلعهٔ احمد خان شدند وسپاه انکلیس وارد شیرپور شده رفع خستگی کردند وروز دیگر محمد عثمانخان قوم صافی بامردم تکاب ونجراب بسرعت وشتاب ازگرد راه وارد کابل شده دروقت طلوع آفتاب روی جهاد بفراز کوه آسمائی نهاده پیادهٔ نظام را که بادوضرب توپ بقلهٔ کوه اقامه داشت ازپیش برداشته پراکنده ساخت وچندتن ازپیادگان نظامرا که بفراز کوه اقامت داشتند مقتول ومجروح نموده تمامت فراز ونشیب وقلهٔ کوه را متصرف گشته مردانه وار واستوار بعزم رزم جای گزید و مقارن اینحال درافواه سمر گشت که جنرال غلام حیدرخان چرخی بادلیران رجال محال چرخ وخوست وگردیز وغیره راه نزدیك کرده است کهوارد کابل شود و انکلیسان ازبیم جان پارهٔ ازسپاه نظامرا باتوپخانه جهت انسداد راه او که نگذارند داخل شهر وشیرپور شود ازحد مرادخانی تاریکخانه ودروازهٔ لاهوری وزندان بانان وتل مرنجان مأمور کرده باصفوف آراسته ایستادند وهمچنین جمعی دیگررا ازباغ امیرشیر علی خان مرحوم حال موسوم بحرمباغ تاباغ محمد عثمانخان وکنار ده افغانان وباغ عالم گنج ودر وازهٔ خرج گیری بدور کوه آسمائی گماشتند وبرخی دیگررا بادو ضرب توپ بقلعهٔ بلند واقع کوله پشته که حال قور خانهٔ دولتی در آنجاست امر ایستادن کردند و انگاه که مواضع مستعده را تمام گرفته کار محاربه راست نمودند دست بآلات حرب برده از فراز و قلهٔ کوه شیر دروازه و قلعهٔ بلند محمد عثمانخان و همراهانش را کهدر کوه آسمائی جای گزیده بودند هدف گلولهٔ توپ ساخته افواج مأمورهٔ اطراف ودامنهٔ کوه را امر بالاشدن نمودند چنانچه بازار حرب رواج گرفته شهر و کوه وکمراز دود توپ وتفنك تاریك وسیاه رنك گشت وبسیارتن ازجانبین مقتول ومجروح شده آخرالامر اسلامیان پشت بجنك داده روبگریز نهادند وازانجمله خود محمد عثمانخان باهشت تن ازغازیان که خوشنودی خدا ورسول را بنقد جان خریدار بودند مردانه بکوشید واز قلهٔ کوه رو برتافته همچنان استوار ایستاده تاآنوقت که جان درتن ورمق دربدن داشتند

پشت بدشمن نداده بسیاری را بکشتند تا که کشته گشته درجرگهٔ شهادت یافتند ودرین روز چندتن از شکست یافتگان
ازدست مردم مرادخانی که گرفته سپردانکلیسان می نمودند درجهٔ شهادت یافتند چنانچه موضع شهادت ومدفن ایشان
طرف شمالی باغ ارک مبارکهٔ کابل واقع است وقبه بر آن حسب الفرمان حضرت ضیاء الملة والدین مرحوم بنا شده ومقارن
انحال که هنوز نائرهٔ قتال وجدال خاموش نگشته ومردان کار گرفتار پیکار بودند جنرال محمد جانخان که با انبوهی
از غازیان درقلاع چهاردهی جای گزیده بود ازصدای توپ وتفنگ جنگ ازراه مدافعه درمیدان میان مزار شاه مردان
وقلعهٔ علی آباد انجمن گشته رو بمیدان کارزار نهادند وبا آنکه تمامت مواضع مستعده چون قلهٔ کوه آسمائی وفراز
جبل شیردروازه وغیره درتصرف سپاه دولت انکلیس بود وقورخانه واسلحهٔ دولتی نیز با خود داشت غزاة شجاعت
سمات با آنکه آلات حرب چنانچه باید ودرمقابل سپاه دولت بکار آید نداشتند بیاری صاحب دین وتائید حضرت
جهان آفرین دلیرانه حمله کرده انکلیسانرا ازپیش برداشتند وتواپ دولتی را متصرف شده الا کوه شیردروازه
دیگر همهٔ مواضع را ازوجود ایشان تهی ساخته همه را داخل شیرپور نموده محصور ساختند ودرین جنگ زنان
سال خوردهٔ اسلام نیز حاضر وبیرق جهاد بدوش بودند وکوششهای مردانه کرده بعضی زخمدار وبرخی کشته
شدند وفوجیکه از انکلیسان بقلهٔ کوه شیردروازه اقامه داشتند درنزدیکی شب احمال واثقال وبار گیر خود را
گذاشته از کوه فرود شدند ودرباغ عالم گنج ودامنهٔ کوه آسمائی رسیده ازحملهٔ غازیان که درفراز ونشیب کوه
بودند رنج وتعب بسیار دیده ومقتول ومجروح شده اندکی جان بسلامت کشیده درشیرپور بمحصورین پیوستند
بعد تمامت سپاه انکلیس در شیرپور گرفتار تنگنای انحصار شده شب را ازبیم جان نخفته درختان باغهای را
که درقرب وجوار شیرپور بودند قطع کرده جانب شمال آنرا که دیوار نداشت ازچوب وخاک سنگرسدید(۱)
افراشتند وبدان نیز اکتفا نکرده تمام اطراف بیرون دیوار حصار وسنگر را از سیم آهنین خاردار بقدر دو گز
عریض ومشبک بافته نیم ذرع بلندتر اززمین استوار ساختند تا اگر غزاة شبیخون زنند پاهای ایشان درشبکهای
سیم خاردار رفته گرفتار وازخارهای آهنین زخمدار گردیده کاری ازپیش نبرند

(۱) سدید راست ودرست ومحکم واستوار

(ذکر تاراج کردن غازیان خانهای سرداران کابل را)

ذکر تاراج کردن غازیان خانهای سرداران کابل را

وغازیان باوجود حصول این فتح بزرگ مراوده واتحاد بعضی ازسرداران چون سردار ولی محمدخان وسردار
محمد حسن خان وغیره بزرگانرا بهانه ساخته ازراه تاراج داخل شهر شده اکثر خانهای سرداران وبزرگانرا
غارت کردند ودر هیچ چیز صرفه ننموده حتی لباس زنانرا بیغما بردند ومردم سکنهٔ شهر ازهندو ومسلمان که
از خوف تاراج کردن غازیان وبیم اینکه در روز کشته شدن محمد عثمان خان وشکست یافتن غزاة تکاب ونجراب
هلس نام انکلیس که حاکم شهر بود اعلان کرده بود که هر که احاد وافراد غازیانرا درخانهٔ خود پنهان نماید وظاهر
شود ضبط وتاراج وگرفتار زنجیر عتاب میگردد همگنان در چنداول درآمده بخانهای مردم قزلباش پناه گزیده
بودند ازدست برد وتاراج غازیان ایمن مانده اکثر آنانیکه درشهر بود تاراج شدند وازین امر سپاه انکلیس را
آسودگی وفرصت دست داده باجنرال محمد جان خان ابواب مراوده بکشودند وهم درعصر روز فتح جنرال غلام
حیدرخان چرخی باغازیانیکه همراه داشت دررسیده باندرون بالاحصار جای گزید وازنیمهٔ انکلیسان زیاده تر خائف
گشته نیالاکی جنرال محمد جان خانرا فریب داده درشب نهم ماه محرم سال ۱۲۹۷ هزار ودوصد ونود وهفت
هجری که ازغرهٔ آن تا این شب بازار قتال رواج داشت شصت هزار روپیهٔ کلدار باو داده قرار دادند که غازیان را
ازکابل پراکنده کند واو این امر را ازدیگر بزرگان نهان داشته بامدادان باتفاق همهٔ غازیان روی یورش بشیرپور
نهاد ودرظاهر کشش وکوششی کرده دربایان کار راه فرار پیش گرفت واز روبرتافتن او وهمراهانش دیگر غازیان
نیز پشت بجنگ داده رو بپراکنده شدن نهادند وانکلیسان دست یافته بسیاری ازباز ماندگان ایشان را دستگیر
کرده بقتل رسانیدند واگر این دورویی درمیان غزاة واقع نمیشد سپاه انکلیس بمثابهٔ واقعهٔ سال ۱۲۵۷ هزار
ودویست وپنجاه وهفت هجری همه هلاک وبرباد ونیست ونابود میشدند اما افسوس که واقعهٔ مذکوره بغازیان روی
داده لشکر انکلیس فتح یاب گردیده وآسوده خاطر شده سردار ولی محمد خانرا که درمعارک ومهالک باانکلیسان
یار ومددکار بود بحکومت کابل گماشته خود ایشان بامور مملکت داری پرداخته کار سرک وخیابانهای اطراف شهر

وشیرپور را جاری ساخته بفراز قلهٔ کوه شیردروازه وکوه آسمائی وتل مرنجان قلاع محکم وبمواضع مستعده
بروج جداگانه مستحکم بنیاد نهاده آباد کردند وخزانهٔ امیرشیرعلیخان را تمام صرف اینگونه کارها نموده طلای
مسکوک یکمثقالهٔ خزانه را عوض پنج وهفت روپیهٔ کابلی وروپیهٔ کابلی را معادل روپیهٔ کلدار خود ایشان
بمزدوران وکاریگران میدادند

ذکر فتنه انگیختن کرنیل ولی الله خان

(درغزنین بتعلیم انکلیسان)

ذکر فتنهٔ غزنین

وانکلیسان دراوایل ورود ایشان بکابل کرنیل ولی الله خان قوم تاجیکرا بمژده ونوید عطای زر درغزنین
فرستادند که بهرحیله ووسیله که بتواند مخالفت وعداوت دربین افغان وهزارهٔ غزنین اندازد تامردم افغان
گرفتار پیکار شده ازراه غزا وجهاد وارد کابل نشوند چنانچه او وارد غزنین شده خواست که نخست مردم
تاجیکیه را از راه قومی خویش که بانکلیسان نوید اطاعت آن قوم را داده وبذمهٔ خود نهاده بود اغوا کرده
بعد باضلال مردم هزاره پردازد اما عبدالقادر خان بن محمود خان بزرگ ورئیس قوم تاجیک که پس از آمدن
سید محمد سعید خان حاکم در وقت گرفتار شدن امیر محمد یعقوب خان بکابل داخل غزنین شده حکومت میکرد
کرنیل ولی الله خان را مانع شده نگذاشت که داخل شهر غزنین شود پس ناچار درقلعهٔ شاه علی اکبر رفته
اقامت گزید وسید محمد تقی شاه را ازطرف کارگذاران انکلیس نوید بزرگی داده مکتوبی را که از انکلیسان
درباب آنچه که او بکند وهرکه را تصدیق خدمت بدهد درنزد کارداران دولت انکلیس مربوط ومنظور باشد
باو بازداشته اغوا کرد وبتوسط او بزرگان طوائف هزاره چون غلام حسین خان بن گلستان خان قوم محمد
خواجه ونور محمد خان برادرزاده او ومرتضی خان بن غلام رضاخان وغلام محمد خان بن رجب علیخان قوم جیغتو
ومیرفتح خان هزارهٔ بهسود وملک غلام رضا ولد ملک عباس قوم علاء الدینی هزاره وسید یعقوب علی ومحمد
طاهر پسران سید احمد سرآبی وسید محمد تقی مارقولی وغیره را بالواسطه ایشان درقلعهٔ نهرجه شاه علی اکبر
انجمن ساخته وازطرف دولت انکلیس مکتوب مذکوررا نشان داده بوعدها ونویدها همه را اغوا کرده روی
تسخیر بشهر غزنین نهاد وعبدالقادر خان ایشانرا بضرب گلولهٔ توپ ازپیش رانده نگذاشت که پا به نزدیک حصار گذارند
چنانچه ازحدود مغلان وآهنگران قدم نتوانستند پیش گذاشت وهزارگان چندروز چپ وراست تاخت وتاز کرده کاری
ازپیش نبرده راه اوطان خویش پیش گرفتند وازجمله غلام حسین خان ونور محمد خان برادرزاده اش که باسواره
وپیادهٔ مردم محمد خواجه شب را دروقت محاصرهٔ غزنین بدیهات مردم تاجیکیه وغیره بسر میبردند قلعهٔ حاجی را
غارت کرده آخوند زادهٔ(۱) را که صاحب آن بود کشته تمامت مال ومنالش را برداشته بخانهای خود رفتند ومقارن
این حال غازیانیکه از کابل مراجعت کرده وارد غزنین شدند از راه انتقام روی بسوی گل یوری وقیاق نهاده
تاقلعهٔ سرپید بتاختند ومردم هردو موضع دست عیال واطفال خودرا گرفته بدون مال ومنال وارد سراب شدند
وغازیان چندتن از مردان وزنان ایشانرا که بازمانده بودند کشته ازمال ومتاع ایشان گران بار معاودت کردند
وهمچنین مردم رعناخیل قوم اندری بامردم هزارهٔ شاکی در آویخته فراوان خون یکدیگر بریختند واز بزرگان
افغان ارسلاح خان اندری بواسطهٔ ضخامت بدنش دروقت گریختن ازدیگران بازمانده کشته گشت تاکه پس ازقتال
وجدال بسیار گل محمد خان معروف بخان آقای جلال زائی قوم اندر از راه صلح خواهی وارد شاکی شده
نزاع افغان وهزاره را بصلح فیصله نمود —

(۱) اسم این اخوند زاده معلوم نشد

ذکر فرار کردن سردار عبدالقدوس خان

از کابل وتوجه سردار عبدالرحمن خان جانب افغانستان

ذکر فرار کردن سردار عبدالقدوس خان

ودرخلال واقعات مذکورهٔ صدر سردار عبدالقدوس خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم از استیلای
دولت انکلیس درکابل شکسته خاطر شده راه فرار جانب سمرقند اختیار کرد وازآنجا باسردار عبدالرحمن

خان باسردار محمدسرور خان وسردار محمداسحق خان پسران امیرمحمداعظم خان مرحوم که ذکر فرار اختیار نمودن ایشان جانب بلخ ازپیش بشرح رفت وچنانچه بیاید روی بسوی بلخ نهاد وهمدر اوقات مزبوره سردار عبدالرحمن خان درباب مراجعتش جانب افغانستان باامنای دولت روس گفتگوی زیاد کرده چون امیرمحمدیعقوب خان که بادولت روس عهدبربسته ودرخصوص راه ندادن او جانب افغانستان قرارنهاده وگرفتار دولت انگلیس شده بود اجازت حاصل کرد بعداز راه خفا ازدتاجری که باو وعده قرض داده بود رفته دوهزار مثقال طلای مسکوك وام گرفته واینرا نیز درخفیه علم حاصل کرد که روسیان ازمراجعت او جانب افغانستان سر گران نیستند بلکه باجازتیکه داده‌اند مشعوف وخرسندند پس باخاطر شادودلی ازقیدغم آزاد روبمنزل خویش نهاد وخدامش را مشاهده کرد که بحالت ناامیدی گرفتارترس ومجسس احوال اویند وازجمله عبدالله‌خان توخی را که بدروازهٔ منزل ایستاده بود پیش خوانده طلاها را باو داده داخل حرمسرا شد وروز دیگرصد رأس اسب گزیده خریده عبدالله خان را امر کرد که اسباب سفر ازقبیل زین ویراق واسلحه ساز کند واو درعرصه سه روزتهیهٔ سامان سفر سردار عبدالرحمن خان را نموده اودرروز چهارم بعداز ادای نمازجمعه باتمامت آشنایانش وداع کرده شهزادگان رفیع مکان سردار حبیب‌الله خان وسردار نصرالله خان واهل حرم محترم را باچندی ازخدمتگاران درتاشکند بامان خداوند بماند گذاشته روبراه نهاد ودرکنار رودچلچیك فرودشده شب را بسر برد وبامدادان ازراه شهرنو که جدید دولت روس احداث وآباد کرده است ره نوردشده چون بقرب رودخانهٔ شهرمذکور رسید حاکم شهرش دعوت مهمانی کرده دروقت صرف طعام ازوی پرسید که دولت روس چه قدر وجه نقد برای مصارف راه عنایت کرده است وسردار والا تبار پاسخ داد که از دولت مزبوره باجازت دادن مراجعتم جانب افغانستان بسی خرسندم ودیگر توقعی نداشتم که بوقوع می انجامید وپس ازین مکالمه حاکم موصوف که منصب کرنیل اعزازی نیز داشت ازمجلس بیرون رفته پنج هزار منات آورده پیش روی سردار رفیع مقدار نهاد واو نه‌پذیرفته از اصرار کرنیل موصوف بکمیل تفنگچهٔ شش لوله ویك میل تفنگ دنباله‌پر برسم تحفه ازوی گرفته بامدادان باو وبعض رفقائیکه از تاشکند تاانجا همراه آمده بودند وداع کرده راه بر گرفت ودر نصف اخیر شب وارد شهر اراتپه گردیده بعد ازتوقف دوروز ازانجا درپاکت نزول فرمود وپس ازسه روز ازانجا رهسپار گشته چون وارد خجند شد شش روز درخانهٔ یکی ازدوستانش درنگ کرده سی راس اسب ازنزد بزرگان خجند که بسبب استیلای دولت روس ازبزرگی افتاده بدکانداری وحرفهٔ تجارت پرداخته زیست می‌نمودند خریده نخست عزم خوقند کرد وازکثرت برف وشدت سرما فسخ عزم نموده بعد راه اورتپه پیش گرفته کس باچهار هزار روپیه نزد خسر زادگانش پسران میرجهاندار شاه خان درخوقند فرستاده پیام داد که من راه اورتپه برگرفته‌ام شما نامه‌اوصول مرسول دوم من آرام وآسوده بوده حرکت نکنید وپسران میرمذکور که امیرشیرعلی خان اخراجش کرده وایشان اورا گفته محبوس دولت روس شده وپس ازحبس سه سال بضمانت سردار عبدالرحمن خان اززندان رها گردیده درخوقند جای گزیده بودند ازنامه وفرستادهٔ سردار خجسته اطوار شادخاطر شدندوخود سردار نیکو کردار وارد منزل سیاب شده بدکانی فرود گشته اظهار کرد که یکی ازافسران اسلامیه‌ام ودکانداران آنجا ازسخن او انجمن گردیده هرکدام دوتن ازهمراهانش را ازراه مهمانی بمقام خود بردند ویکی ازآن جمله خود سردار والا تبار را بمنزل خویش برده بامدادان باهمراهانش ازآنجا رهسپار گشته پس ازطی دومنزل وارد اورتپه شد وبکاروان سرائی نزول نموده هریك ازمسلمانان وهندوان آنجا که منزل مناسبی داشت پیش آمده تکلیف رفتن جای خویش کرد واو خود عذر خواسته بعضی ازهمراهانش را بمنازل آنان فرستاد وآخرالامر شخصی تاجریکه باورشتهٔ محبت درمیان داشت نزدش حاضر شده ازراه دوستی درمنزل خویشش برد وهم ازینجا سردار محمدسرور خان وسردار محمداسحق خان عم‌زادگان خودرا مکتوب فرستاد که راه بلخ برگرفته برطبق دستور العملیکه درتاشکند بایشان داده شده است چنانچه ازپیش گذشت رفتار نمایند وخودش پس ازتوقف دوازده روز دراورتپه اجناس خلعتی وغیره اشیای ضروری خریده راه گذرگاه اوچی برگرفت واز

کوه پربرفیکه هرکه ازسمرقند ره‌نورد شود ازین جبل میباید عبور کند عزم قطع مسافت کرد وباوجودیکه آن جبل ازبسیاری برف وسختی سرمای دیماه چون سد ثخین بودروی بسوی بدخشان نهاده چون بدامن آن کوه گذاشت تکیه برتائید پادشاه بی انباز کرده شروع بفراز شدن نمود ونزدیك قلهٔ کوه رسیده از وزیدن باد سردی هوا رخ بشدت نهاد وازکثرت برف که اسب تازا نوفرو میرفت فرودگشته باهمراهانش اسپانرا پیش انداخته وهریك ازدم اسب خویش گرفته وبقدر فرسنگی برف را بریده ازوحشت ازناصیهٔ حال همراهانش ظاهر گشت واوهمه را دلداری کرده راه می‌سپرد تاکه چندتن ضائع گردیده مؤذن رکاب خویش را امر آذان دادن کرد واو هفت نوبت کلمات اذانرا تکرار کرده ازلطف لطیف بیمانند باد از وزیدن بایستاد واز جملهٔ همراهانش که صد تن بودند ده‌تن ازدم اسپ گرفته باخودش که نیزدم اسپ بدست داشت بقلهٔ کوه برشده نود تن دیگر در میان برف بازماند وسردار شجاعت دثار پنج تن ازجملهٔ برشدگانرا پیشتر امرفرود گشتن ازکوه کرده خودش که از حرکت طبیعی بپاعاجز گردیده بود باپنج تن دیگر بروی برف نشسته از قفای آنان خزیده خزیده از کوه فرود گشت واین وقت مردم متوطن دامن کوه که از ورود پیشینگان بحال سردار عبدالرحمن خان علم حاصل کرده بودند سه صدتن باهیزم رسیده ایستاده بودند که اوفرودگشته وآتش برافروخته چون بحال آمد چند تن او وهمراهانش را برداشته رو بمنزل نهادند و دیگران راه فراز کوه برگرفتند که باز ماندگان را معاونت نموده بمنزل رسانند وسردار والا تبار وقت طلوع آفتاب وارد منزل شده درخانهٔ که مردم ده گرم کرده وبستر خواب گسترده بودندفرود گشته تاهنگام غروب بخوابید وبازماندگانش نیز واردگردیده چون او ازخواب بیدار شده تمام اعضای خودرا خسته ودردناك یافته وهمراهانش را سالم دید هریکی ازمردم قلعه را یك طلا وبزرگان ایشان را پنج پنج طلا داده همه را خرسند ساخت وده روز درانجا درنگ کرده بعد ازرفع خستگی چون درراه حصار که عزم ورود انجارا دردل داشت چهار کوه بزرك دیگر واقع بودند ترك آنجارا کرده ازطرف سمرقند که بجزازجبل تلکار دگر کوهی درمیان نیست رهسپارشد ودرین راه نیز چند جای سخت ودشوار گذر چون قنوار (۱) و (۲) پل خشت (۳) وازری منار (٤) ولقلق (٥) و بسخنده (٦) و مومن (۷) وجنت وغیره بودند وباآنکه این جنت چون پل صراط خوفناك است وفرق وضدیتش بادوزخ بجزاینکه درآنجا آتش عدل ودراین جا یخ منجمد ظلم دیگر چیزی نیست خلاصه بیاری حضرت باری از همه جاسالم درگذشته دوشب بدیهات علاقهٔ پنج کند بسر برده بعد وارد قره‌داش ومغیان گشته دوروز درنگ فرمود وبیرقیرا که ازمزار خواجه احرار برداشته از پیش باخود داشت وآنرا بسبب خوابیکه دیده و درعالم رویا از چند سال شنیده بود که بدو گفته بود که ای فرزند عزیز بیرق بزرك مرا بردار ودروقت مراجعت جانب افغانستان باخود ببر که فتح یاب خواهی شد گرامی میداشت بنابران درین منزل دوراس گوسپند برسم خیرات ذبح کرده وبرجم آن علم محترم را گشوده راه شهر سبز برگرفت ووارد قلعهٔ جوز شده حاکم آنجا پذیره ائی نکرد زیرا که پادشاه بخارا قبل از ورود سردار والا تبار درآنجا بذریعهٔ فرمان اورا اعلام فرموده بود که کسی را نگذارد که علوفه بسردار فرخنده اطوار بدهد وچون این امر ازپیام دادن حاکم معلوم ومفهومش گشت پاسخ داد که خداباز وساز کار من است اندیشه ازمن نداشته باشید چنانچه اورا احدی ازمردم آنجاراه نداده درمسجدی فرودشد وهمراهانش را امر کرد که درکنار رودخانه جای گزینند وخودش برف را رفته اسپانش را بربسته فراز بام مسجد شد وبانك زد که ای مردم اگر علوفه ام داده بها بستانید منت پذیر خواهم شد والا بقهر و عنف آزوقه خواهم گرفت واگر آهنك جنك کنید درنك وصرفه نخواهم کرد چنانچه قلعه گیان ازدادن علوفه سرباز زده سردار شجاعت دثار خدامش را امر کرد که بقلعه ریخته بجبور و دست انداز تحصیل علوفه نمایند و ایشان دست بغارت دراز کرده قلعه گیان از خوف و هراس قرآن مجید را شفیع ساختند واز در ضراعت (۱) بیرون شده استدعا کردند که دست از تاراج باز دارند تاعلوفه حاضر آورده بفروشند و اگر حاکم زجر ما اقدام نماید بهانهٔ خوبی داریم که بگوئیم که بجبر واکراه علوفه ازما گرفتند این را گفته علوفه حاضر آورده اظهار کردند

(۱) ضراعت زاری کردن

کماخیرخواه چه‌سردار والا تبار یعنی امیردوست محمد خانیم واینك بیاایستاده خدمت عالی‌را بجان‌ودل‌خواهانیم
خلاصه شب‌را در آنجا باسوده حالی بسر برده بامدادان رهسپار شهر سبزشد

﴿ذکر نامه فرستادن سردار عبدالرحمن خان به پادشاه بخارا﴾

ومانع‌شدن اواز در آمدن سردار رفیع مقدار بشهر سبز

ذکر نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان بپادشاه بخارا

چون سردار سعادت شعار راه شهر سبز بر گرفته وارد مزار خواجه اتخانه هادی المؤمنین کردید درنك فرموده نامهٔ بپادشاه بخارا که‌این‌وقت درشهرسبزبود فرستاده اجازت ملاقات ودر آمدن بشهرسبز خواست واو ازسبب آنکه چندتن ازنوکران سردار خجسته کردار درنزدش ملازمت اختیار کرده‌بودندازدخولش درشهرسبز مانع کشت که مبادا نوکران سردار عالی تبارترك ملازمت اورا کرده بااورهسپار افغانستان شوند وسردار شایسته‌رفتار ازمزارمذکور برخواسته خواست که داخل شهرسبز شود امااوارد یعقوب باغ کشته فسخ‌عزم کرد که مبادا ازسبب منع‌پادشاه بخارا حادثهٔ روی دهدپس‌راه‌عبور ازدامنهٔ کوه بر کرفته در بین‌راه قریب دوهزار کاورا که مشغول چرا بودند دیده همراهانش بخیال اینکه سواران پادشاه بخارا اند که مأمور گرفتار ساختن ایشان شده‌اندروی برتافتند وسردارپسندیده‌اطواربا وجودیکه ترك‌در آمدن بشهر کرده بود ازراه‌دیکررو بشهر نهاد ویك فرسنك‌راه در نوشته‌دید که کاوان مذکوره رو بجانب‌او وهمراهانش می‌آیند وهم ابواب شهررا که‌بسبب در آمدن‌اوبسته بودندمسدودمشاهده کرده‌دربن‌حال یکتن‌ازنوکران سابقهٔ خودرا ملاقی کشته مکتوبی مصحوب اونوکران سابقه اش که دراندرون شهربودند فرستاده پیام‌داد که‌تاوقت نماز عصر بواسطهٔ آمدن شمادرنك‌دارم که آمده‌باهم رهسپار افغانستان‌شویم واونامهٔ سردارمیمنت دثاررابجنرال نصیرخان وحاجی جان‌محمدخان‌وغیره‌رسانیده ایشان حامل‌نامه‌را محبوس کرده ازدیکران پنهان کردندوسردار سعادت‌اطوار تاعصر توقف‌نموده‌چون ازنوکرانش خبرواثری معلوم‌نکشت‌مایوسانه جانب‌یارتپه ره‌نوردشده‌سه‌روزدر آنجامکث‌فرموده‌ده‌تن‌ازخدامش ازشهرسبزاقتفانموده برکاب‌سعادت انتسابش پیوستند واز نامهٔ که‌اوبرای همهٔ‌ایشان فرستاده‌بود اظهار بیخبری کرده بعدباهم رهسپارکته منار شدند وچون پادشاه بخارا صدسوار برای دانستن حرکات سردار والاتبار مأمور نموده بود در کنار رود خانهٔ این منزل بخیم سردار شجاعت دثار افتاده همراهانش‌را امرکشاد دادن تفنك کرده یازده‌تن‌از اوزبکان را ازضرب کلوله مطروح ومجروح ساختند وباقی روبفرار نهاده سردار والاتبار‌را ازوقوع این‌واقعه خوف مستولی کشته باوجود شدت سرمابسرعت هرچه تمامتر جاده پیماشد وهرسه منازل قره چاه وجلك توراب وپانده را یکی کرده وقت خفتن فرود کشت واز انجا که منتهای خاك حصار است رهسپار کردیده وارد منزل بالبون وازانجا براه سر آسیا وبورجی وریکار اسب رانده وارد حصار شده مسموع وی کشت که پسر پادشاه بخارا دراین‌شهر اقامت داشته واین‌وقت ازتوجه سردار نکو کردار خبریافته پشت بملاقات او و روبه ییلاق قره داغ نهاده است پس سردار خجسته اطوار درجای پاکیزهٔ که قهوه خانهٔ غمزه کشها وعرق نوشان شهر حصار است فرود شده بمکافات کردار نکوهیدهٔ پادشاه بخارا وپسرش که نسبت بدوبتقدیم رسانیدند حیلتی بروی کار آورده شش راس اسب ازافسران مقیمهٔ آنجارا کرفته روبراه نهاد چنانچه عبدالله خان توخی‌را تعلیم کرد که نامهٔ بسرکردکان شهربنویسد که امیرشما درنفس‌الامر باما دوستست واین اخفاف‌را ازراه توریه (۱) نسبت بما نموده که ازاقدامات دوستانه اش روسیان از وی بدکمان میشدند لهذا سردار ماميخواهد که چند کلمه‌محرمانه باشما کفته راه خویش پیش کیرد وپس‌ازفرستادن این نامه عبدالله خان را تعلیم کرد که خودش درپس پرده‌نشسته چون بزرکان حاضر آیند وبااو مصافحه وملاقات نمایند اوپرده را برداشته سردار رفیع مقدار‌راتعظیم نموده بایشان معرفی وبرا کرده بعداسبان ایشان‌را پیش کشیده بکوید که چون شاهزاده اید اینان اسپان شان را تعارف نموده اندوبرطبق‌تعلیم وتملق‌فوق اسبان آنهارا کرفته روبرود جیحون نهادونامهٔ مشتمل‌برامتنان ازپیش کشیدن افسران شهرحصاراسبان

(۱) توریه پنهان داشتن راز وغیره

خودرا تشکرداده‌بامیر بخارافرستاده پیام‌داد کهمن کاهشمارا بادولت‌روس منازعه‌روی دهدراه‌کابل برکیرید کهادای جزای احسانات شما کرده‌شود ویك‌شب‌درحصار شادمان‌بسربرده شب‌دیکررا درتنکی قاق کذرانیده واردقوزغون تپه‌شده‌وشش‌روز در آنجا درنك‌کرده بعد درخواجه کلکون فرود کشت ودربن منزل‌صداع عصبانی عارض حال سردار عبدالرحمن خان کردیده پس‌ازسه روز بدون علاج صحت یافت وهم‌درینجا معلوم ومفهومش شد که‌شهزاده حسن بن‌میرشاه برادر میر جهاندار شاه‌خان خسرش باپسر عموهای خود میرمحمد عمرخان بن میر یوسف علی خان ومیربابه بیك بن‌میرنصرالله خان ولایات رستاق وقطغن وبدخشان‌را دربین خود بالسویه تقسیم کرده شهزاده‌حسن درفیض آباد ومیر محمدعمر خان در رستاق ومیر بابه‌بیك در کشم اقامت حکومتی دارند بنابران نامهٔ از ورودش درخواجه کلکون همدست میرعلم‌نام بشهزاده حسن فرستاده خودش روبمنزل سوجه آب که از قلاع واقعهٔ کنار رودجیحون ودرمقابل قصبهٔ رستاق آفاق افتاده است‌نهاد وروز دوم وارد آنجاشده روز سوم ازنهر جیحون عبور کرد ودرقلعهٔ ازمضافات رستاق فرود کشته دربن حال جواب نامناسبی ازشهزاده حسن که مکتوبی ازورود مسعودش درخواجه کلکون باونکار وارسال داشته بود بمطالعهٔ ساطعه اوپیوسته از احسانانیکه نسبت بدو وبرادر وغیره خاندانش فرموده بود متأسف کشت وجواب عتاب آمیز برای اونکار داده بفرستاد وچون شهزادهٔ مذکور درشب اینروز هزار سوار مأمور کنار رود جیحون کرده بود که‌سردار عبدالرحمن خان‌را مانع ازعبور شده نکذارند که باینسو کذارد واوبخلاف پندار شهزاده حسن ازنهر کذشته ودرتاریکی شب‌بسواران اوازدور نمودار کشته بیست تن ازسواران سردار عبدالرحمن‌خان که بمثابهٔ قراول از پیش راه نورد بودندتفنك جانب آنان کشاد دادندوسواران شهزادهٔ‌بدخشان ازفیرتفنك ایشان‌بخیال اینکه‌جمعیت زیادی دررکاب‌سردارعبدالرحمن خان است فرار اختیارکرده شش تن از ایشان کرفتار کشته ادبار شدند وروز دیکر سردار خجسته سیر که صد سوار مسلح وده سوار جهت برداشتن بیرق‌وغیره باخود داشت بادوازده هزار سوارهٔ خصم مقابل شده مشاهده کرد که دوازده بیرق سوار بیبا کانه روی بسوی او و همراهانش رهسپارند وچون بفاصلهٔ ربع فرسنکی بهم نزدیك شدند سردار شجاعت دثار نظر افکنده دید که سواران غنیم بمثابهٔ حادثه رسیدکان اندك اندك پراکنده میشوند وازسبب این‌امر چیزی‌بفکر سردار رفیع‌مقدار نرسید که ازچه منتشرمیکردند تا که‌جمعی‌دیکر ازسواران عم‌زادهٔ شهزاده حسن سبك‌عنان وتکبیر کویان راه‌نزدیك کردند آنکاه سردار والاتبار همراهانش را امردرنك کرده خود باچند تن نزدیك بدخشانیان شد که برعزم و آهنك ایشان علم حاصل کند چنانچه بدیشان رسیده پرسید وپاسخ شنید که‌ازراه پذیره نزداو آمده‌اند واو ازراه تفاؤل بدیشان کفت که اکر کردن اطاعت دربند انقیاد او دارید ترك ازدحام نموده دسته دسته وجدا جدا نزد او شوید وایشان پذیرای این کفته کشته چندتن ازبزرکان خودرا برکزیدند کهبااو نزدسردار نیکو کردار شوند واین وقت سردار والا تبار پرده از روی راز برداشته خودرا مکشوف نموده فرمود که کسیکه نزدش میروید منم ایشان متعجبانه سلام داده خواستار شدند که ازاثر سواران شهزاده حسن‌تاخته دمار ازروز کار ایشان برآرند وسردار عبدالرحمن خان پذیرای این‌امر نشده فرمود که‌برای خون ریختن اسلام وارد این مقام نشده‌ام اکر چنانچه سواران شهزاده حسن که رهسپار وادی فرارند بامن ازراه اطاعت یار ومدد کار شوند باسپاه انکلیس که کابل را متصرف شده ودر میان اسلام سکنهٔ مملکت افغانستان تفرقه‌ونفاق انداخته است درآویزم اینرا کفته باایشان راه رستاق‌بر کرفته درقلعهٔ خارج‌ازشهر رستاق فرود کشت و بزرکان شهرباتحفه وهدیهٔ‌شایستهٔ پیش آمده رشتهٔ اطاعت بکردن نهادند وهمه ازعطای خلعت سر افرازی یافته مأمور شدند که تاچند روز دوهزار سواره ویکهزار پیاده مرتب ساخته بسالاری میربابا بیك جانب فیض آباد رهسپارشوند چنانچه‌تهیهٔ پیاده وسوارراکرده روبجانب فیض آباد نهادند وسردار عبدالرحمن‌خان نامهٔ‌بمردم آنجا نکاشته مصحوب میرعلم‌نامیکه شهزاده‌حسن دروقت نامه بردنش چنانچه ازپیش رقم کشت محبوس کرده واین‌وقت رها کشته بود باشکر رستاق‌همراه فرستاد که ای‌کروه مسلمانان من بعزم محاربهٔ اسلام دربن مقام نیامده بلکه احرام جهاد بسته باتهاد این‌بلاد کشته‌ام که اکر شماپاری نمائید وطبق امرخداورسول مشغول غزا شویم وهمچنین نامهٔ دیکر بنام میران آنجا مرقوم فرموده بمیر بابا بیك سپرد که من بقصد استرداد مملکت

افغانستان ازدست تصرف انکلیسان داخل این ولایت شده‌ام چنانچه اکر کامیاب شوم فهو المأمول والا معذور واست که به محاربه کرایم وشما که بزرک بدخشانید روا مدارید که ملک اسلام در تصرف نصاری باشد واکر شما معاونتم نکنید جهانیان خواهند کفت که میران بدخشان حمایت اسلام ورعایت ملت حضرت خیر الانام را نکردند پس ای میران وبزرکان اندرزمرا بکوش دل شنیده بپذیرید والا برخود لازم ومتحتم نموده ام که باشما محاربهٔ جهاد آسا کنم ومردم آنجا نزد شهزاده حسن انجمن شده کفتند که ضرور واهم امور اینست که سردار عبدالرحمن خانرا اطاعت کرده ولایت آبائی اورا ازچنک انکلیس بیرون کشیم واو پاسخ داد که باحکمران کشمیر راه دوستی درمیان دارم از اطاعت سردار عبدالرحمن خان رفتن بکشمیرم سزاوارتراست ودیکر مردم بدخشان بجواب او کفتند که اکر شمارا دوست اهل هنود میدانستیم بحکومت نمی پذیرفتیم واکنون که در کشمیر میروید زودتر رهسپار شوید ومیر ازتدبیریکه اندیشیده بود باعیال واطفالش ازراه چترار در کشمیر رفته پس ازچندی فوت شد وپس ازوی عموم مردم بدخشان سر درقید اطاعت سردار عبدالرحمن خان نهاده پذیرای امر او شدند

﴿ذکر وصول نامهٔ افسران فوج برطانیه﴾

(عظمی که در کابل بودند به سردار عبد الرحمن خان)

ذکر رسیدن نامهٔ انکلیسان بسردار عبد الرحمن خان

ومقارن اینحال نامه از انکلیسان که در کابل بودند بتوسط همشیرهٔ محترمه سردار عبد الرحمن خان مصحوب بابو جان نام غلام او از راه چترار در مشهد بدخشان ببرادر نیکو سیرش سردار عبد الرحمن خان رسیده نوشته بودند که از عزم وارادهٔ خود که وارد آنولا کردیده است بکار کنان انکلیس خبر دهد که چیست واو در جواب ارقام فرمود که باهنک استرداد مملکت وتخت سلطنت آبائی خویش از تاشکند راه بر کرفته وارد اینولا شده‌ام هرکاه دولت انکلیس را بامن هوای دوستی واتحاد در سرباشد خواهم که زنست واسطه ورابطهٔ مودت وموالات را نشاید که دربین جانبین رشتهٔ خلت را ارتباط وانعقاد دهد میباید بارسال رسائل وفرستادکان دانا وعاقل این امر بانجام رسد وبرضای جانبین وخیر طرفین مقرون بامضا آید وچندروز پس ازین نامه فرستادن سردار عبد الرحمن خان برای انکلیسان نامهٔ بمیر سلطان مراد خان بزرك ورئیس ولایت قطغن نیز ارسال داشت که من بارادهٔ آن وارد صفحهٔ بدخشان شده ام که مملکت افغانستان را از تصرف دولت انکلیس کشیده نکذارم که ملت اسلام محکوم نصاری شود پس شما مرا جانب کابل راه داده بپول ومال ودلیران رجال امداد خواهید کرد واو جواب داد که توان مخالفت دولت انکلیس را ندارم که شمارا راه دهم وبا دولت بزرك بستیزم وسردار عبد الرحمن خان ازین جواب دور از صواب او دو پاره مکتوب فرستاده پیام داد که چون از نامهٔ شما حمایت نصاری ظاهر میکردد مجبورم که باشما از راه جهاد وعناد پیش آیم خلاصه هرچند از اینکونه پیامات والزامات برای او نوشت نتوانست که روی دلشرا جانب خود کند پس ناچار هزار رقعه بیك عبارت مرقوم فرمود که ای مردان ملت اسلام عازم بلخ شده وارد رستاق کشته ام و میر سلطان مرادم نمیکذارد که بشما پیوسته بیاری خداوند ومددکاری دلیران نیرومند اسلام سپاه ملت نصاری را ازمملکت بیرون کنم ورقعات بشخصی سپرده لباس درویشیش بپوشانید وتعلیم کرد که رقعات را درمعابر ومساجد واقامتکاه عساکر پراکنده بیفکند تامسلمانان ازمطالعهٔ آنها مؤثر کشته سلطان مرادرا مکافات عمل دهند وهمدرین هنکام سردار محمد سرور خان وسردار محمد اسحق خان پسران امیر محمد اعظم خان مرحوم وسردار عبدالقدوس خان بن سردار سلطان محمد خان مغفور که بنامه وامر سردار عبد الرحمن خان چنانچه مذکور کشت از سمرقند راه بلخ بر کرفته بودند وارد خاك بلخ شده جنرال غلام حیدر خان وردك که بامر امیر محمد یعقوب خان بحکومت ترکستان قیام واقدام داشت وازطرف خود قادر خان قزلباش را درشبرغان وغلام محی الدین خان ناصری را درسرپل ومحمد سرور خانرا درآقچه مامور حکومت کرده بود ازورود سرداران مذکور آکاه کشته سه هزارتن ازسواران قزلباشیه وغیره را امر کرد که مخفیانه رهسپار شده ایشانرا دستکیر کنند اما سرداران والاشان خبریافته قبل ازانکه دوچار سواران مامورهٔ جنرال غلام حیدر خان شوند ازبلخ رو برتافته جانب شبرغان شتافتند وازین راه مکتوبی بقادر

ذکر قتل سردار محمد سرور خان

خان فرستاده ازتوجه خود بوی آکهی دادند واز قفای این نامه اسپ رانده پاسی ازشب کذشته چون بقرب شبرغان رسیدند سردار محمد سرور خان قصد درامدن شهر کرده سردار محمد اسحق خان وسردار عبدالقدوس خانش مانع کردیده اوبامای قضا ملتفت منع آن دوتن نشده بایکتن شربت علی نام خادمش راه دخول بجانب شهر بر کرفته دق الباب کرد و درجواب ازسوال دربان کفت نامهٔ ازجنرال غلام حیدر خان برای قادر خان حاکم آورده ام وچون دربان درراکشوده وی داخل شد حاجیش شناخته بکفت که ازچه مغالطه نموده بشهر درامدی اوماف الضمیر خویش مکشوف داشته دربانش مانع کشته کفت ازینجا که آمدهٔ بر کرد که حاکم محبوست خواهد کرد وهم اکر حال باز کشته فردا بپائی من ومردم شهر بپذیره خواهیم نمود وسردار محمد سرور خان که ازورود سردار عبدالرحمن خان درنواحی بدخشان خبرداشت کفتار دربانرا وقعی نکذاشته بعزم ملاقات قادر خان حاکم راه برداشت وچون بنزد او رسید درحال محبوسش کرده بدست یکتن از کرنیلان سواره نظام سپرده امر کرد که باسوارهٔ که درتحت رایت دارد از راه دشت ارزنه بقسمی که کسی نداند درمزار شریفش رساند و کرنیل موصوف ازین راه کس نزد جنرال غلام حیدر خان فرستاده ازین امر آکاهش کرد واوبادیکر کارکذاران امیر محمد یعقوب خان که درمزار شریف بودند کنکاش کرده قتل آن مظلوم را از اهم امور امضا کردند که مبادا مردم اطراف ازانکه واوزبکیه وغیره ازرسیدن او درشبرغان خبریافته فتنه برانکیزند پس جنرال غلام حیدر خان رضوان نامی ازخدام خود را بایکتن ازندیمان غلام محی الدین خان حاکم سرپل مأمور نمود که سردار محمد سرور خانرا بقتل رسانند وهردوتن رفته سراورا بریده نعش را دردم دادی بزیر دیواری کرده سرش را جهت اثبات اقدام شان بدین کار ناسزاوار نزد جنرال غلام حیدر خان حاضر کردند و سردار محمد اسحق خان باسردار عبد القدوس خان همچنانکه از شبرغان راه بر کرفته بودند بی آنکه از سردار محمد سرور خان خبری کرفته ازحالش مفهوم شوند روی بسوی میمنه نهادند ودلاور خان والی میمنه آکاه کردیده مردم نرا که راامر کرد که هردو تن سردار را کرفتار سازند وایشان ازحکم دلاور خان سرباز زده کفتند که ایشان عم زادکان سردار عبدالرحمن خان هستند وشایان نیستند که دستکیر واسیر شوند بلکه تاجان وتوان داشته‌ایم طریق خدمت پیش کرفته رشتهٔ اطاعت ایشانرا بر ذمت خویش نهیم چنانچه مطابق کفتار خود دوهزار خانوار بدور هردو سردار جمع آمدند ودلاور خان والی میمنه که خیال دستکیر کردن هردوتن سرداررا دردل داشت ازعزم وارادهٔ خود مأیوس کشته ایشانرا برفتن هرات ترغیب وتحریص نمود باامید اینکه سردار محمد ایوبخان دستکیر شان کند چنانچه هردوتن جانب هرات رهسپار شدند ومقارن اینحال جنرال غلام حیدر خان سر بریدهٔ سردار محمد سرور خان مرحوم رادیده بسلطان مراد خان میر قطغن نامه فرستاد که با سردار عبد الرحمن خانرا بمثابهٔ سردار محمد سرور خان بقتل رساند ویادستکیر ومحبوسش کرده روانهٔ مزار شریف نماید واو پاسخ داد که سردار مذکور دربدخشان واز دست تغلب من بیرون است

﴿ذکر فرستادن انکلیسان مستوفی حبیب الله خان را﴾

(درهند وفرار کردن سردار محمد هاشم خان)

ذکر اخراج مستوفی حبیب الله خان وفرار کردن سردار محمد هاشم خان

درخلال احوال مذکوره میرزا حبیب الله خان مستوفی ازقتل سردار محمد سرور خان بدست جنرال غلام حیدر خان ونامهٔ مودت ختامهٔ سردار عبدالرحمن خان که بانکلیسان چنانچه مذکور شد فرستاده بود آکاه کشته ومیل انکلیسانرا بدوستی سردار موصوف دیده ودانسته بذریعهٔ مکتوب جنرال محمد جانخان وعبدالقادر خان وردك وتاجیك را خبر داده سفارش وتاکید کرد که میباید برغم سردار عبدالرحمن خان که انکلیسان بااوراه مراوده پیش کرفته اند کمرهمت بربسته سد راه سپاه انکلیس شوید که اکر از قندهار جانب کابل رهسپار شود کامیاب نکردد واین نامه را انکلیسان بصرف بیست هزار روپیه کلدار بدست آورده برای الزام میرزا حبیب الله خان ونیز برای اینکه ازین امرخبر دوستی دولت انکلیس باسردار عبدالرحمن خان سمر ومشتهر شده بوی برسد سردار ولی محمد خان وسردار محمد یوسف خان وسردار محمد هاشم خان وسردار محمد ابراهیم

خان وسردار عبدالله خان را در مجلسیکه برای این کار آراسته بودند خواسته مکتوب مذکور میرزا حبیب‌الله خانرا در میان انداختند واو ازنوشتهٔ آن انکار وبرمهر خود اقرار کرده بمواجههٔ سرداران که درمجلس حاضر بودند ملزم گشت وانکلیسان پس از الزام اورا محبوس کرده از قفای امیر محمد یعقوب خان درهند فرستادند وشبانه محافظ بدورخانهٔ سردار محمد هاشم خان نیز که بامیرزای مذکور انباز ودر مشورت همراز بود گماشتند واو ازمشاهدهٔ این امر وهم ازسبب حکومت سردار ولی محمد خان بکابل که درطبیعتش ناگوار بود اندیشناک شده عزم فرار جزم کرد و بهانهٔ مهمانی که قبل برین نیز چند دفعه افسران سپاه انکلیس را دعوت ضیافت کرده بود فرش وظرف درباغ امیرشیرعلیخان مرحوم که دربینی حصار واقعست فرستاده سران لشکر انکلیس را بوعدهٔ فردا در آنجا بمهمانی دعوت کرد وخودش دریتروز ازشهر روبباغ مذکور نهاد ودرراه با کرنیجی نام انکلیس ملاق گشته اورا نیز وعدهٔ فردا درباغ مزبور خواسته پس از پذیرفتن ووعده دادن او باراده اینکه چیزی ازوی بستاند گفت گرو بدهید که مبادا نیائید واو تفنگچهٔ شش لولهٔ که باخود داشت برسم گروگان بسردار محمد هاشم خان داده راه خویش پیش گرفت وسردار محمد هاشم خان داخل باغ شده شب هنگام باسردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمد خان مرحوم راه فرارجانب چکری اختیار نمود ودرین مردم احمد زائی در آمده ازآنجا بغزنین که هنوز دولت انکلیس تصرفش نکرده بود رفته رحل اقامت انداخت

﴿ذکر توجه سپاه انکلیس ازقندهار جانب کابل﴾

(بسالاری سردانلداستیوارت)

ومقارن وقائع مذکوره جنرال سردانلداستیوارت بعزم استظهار لشکر انکلیس که درکابل واز ازدحام غزاة اندیشناک بود ازقندهار باسپاه گران روی بسوی کابل نهاد وبجهت تن ازغازیان مردم قندهار ازراه کناراز دوی اوبعزم نهب وغارت مواشی ودواب لشکریان انکلیس رهسپار شدند چنانچه درهرمنزل ازگوشه وکنار دست بردی میکردند وازین سوی طوائف افاغنهٔ غلجی خیل وترکی واندری ازحرکت سپاه انکلیس آگاه گشته قلاع ومساکن ایشان را فروهشته عیال واطفال واحمال واثقال خودرا ازراه افواج انکلیس طرف زرمت کشیده بیکسوی کردند ومردان ایشان باهنگ غزا درجلگای ارکتو فراهم شده باتفاق مردم وزیری وسلیمان خیل وغیره سرراه برلشکر انکلیس تنگ گرفتند ودرحین وصول سپاه انکلیس درموضع مدفن ملانوح که هنوز بمنزل ناقی نرسیده سر گرم ره نوردی بودند که غازیان حمله ور گشتند وباانکلیسان درآویختند وجنگ سخت روی داده بسیار تن ازغازیان درجهٔ شهادت یافته در آخرکار هزیمت یافتند وانکلیسان قدری راه تعاقب کرده بازگشتند وروزدیگر درموضع ارزووشالیچ نیز محاربه رخداده بسیاری ازغزاة کشته ورهسپار بهشت جاوید شدند وسپاه انکلیس مظفرومنصور وارد غزنین گردیده بلادرنگ آهنگ کابل کردند ومقارن اینحال غلام حیدرخان جنرال چرخی (۱) باحشروازدحام تام ازچرخ روی جهادجانب کابل نهاده وارد چارآسیاب شد وبادوصدتن ازسپاهیان نظام انکلیس که جهت امری از کابل در آنجارفته بودند در آویخته وازپیش برداشته درقلعهٔ محمد عمر خان در آور ده بتنکنای محاصره انداخت وجنرال سر فریدرک را برنس آگاه گردیده باسپاه کینه خواه ازلشکرگاه شیرپور بیرون شده ازراه بینی حصار رهسپار چارآسیاب گشت واز شیرپور تاآنجافاصلهٔ هرمیلی ده وبیست تن ازپیادگان نظام را امرایستادن کرده خودبابقیهٔ سپاه که ازتقسیم راه زیادماند وارد چارآسیاب شد وباغازیان درآویخته ازجانبین فراوان خون ریخته گشت ودرپایان کارغزاةرا پای ثبات رنگسته پشت بجنگ دادند وسرفریدرک را برنس فتحیاب گردیده محصورین را از قلعه محمد عمر خان بیرون کشیده مراجعت کرد وچون وارد شیرپور شد جنرال سر دانلد استیوارت نیز باسپاهیکه همراه داشت وارد گردیده باعث قوت ونیروی انکلیسان مقیم کابل شد چنانچه ازاندیشهٔ حمله ویورش غازیان که دردل داشتند آسوده خاطر گشتند

ذکر توجه سپاه انکلیس از قندهار جانب کابل

تحریر ذات دانش سمات خود اعلیحضرت (۱) چرخ طرف جنوبی کابل بمسافت ۲۵ کروه موضع است چنانچه مولانا یعقوب چرخی ازان موضع بودند اگرچه مدفن مبارکه در خللان حال مشهور بکولاب می باشد اما مسقط الراس شان الحال در چرخ زیارتگاه مشهوراست

﴿ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان﴾

(پس ازقتل سردار محمد سرور خان)

درخلال صادرات وواقعاتیکه مذکور شده آمد سردار رفیع مقدار عبدالرحمن خان نامهٔ بمیر باباییک که روانه فیض آباد بدخشانش فرموده بود نگار داده تکلیف مراجعتش درنزد خود نمود که بمعاونت وهمدستی همدیگر بامیر قطغن وسردمش که بازراه یاری اهل اسلام بازداشته دست باسباب مخالفت گماشته است درآویخته یاورا باخود مددکار سازند ویادمار ازروزگارش برآرند واو درپاسخ معروض داشت که اگر سردار والاتبار رهسپار فیض آبادشده خودرا بمردم نشان داده بعد باهم روی بسوی علاقهٔ قطغن نهاده مرحله پیمای منزل مقصود شوند نیکوتر خواهد بود زیرا که مردم از مشاهده ذات خجسته صفات سردار والاتبار نیرومند شوند وسردار عبدالرحمن خان رطبق نوشته اومیر محمد عمر خانرا که خودش بحکومت رستاق گماشته بود باچندی دیگر از بزرگان ودوهزار سوار همراه گرفته ره نورد فیض آباد شده درموضع ارگو درنگ کرد ودر آنجا شبی شخصی نیم برهنهٔ دیوانه نمای حاضر آمده خواست که نزد سردار والاتبار شود اما چون اودر خواب بود دربان اورا منع کرده خودش سردار والا مقدار را بیدار کرده حال را مکشوف نمود بعد آن شخص را طلبیده مکشوف افتاد که نامهٔ ازمرد بازرگان افغانی باخود دارد چنانچه نامه را گشوده دید که نوشته است که میر باباییک بامنشی خویش وبزرگان بدخشان باهم پیمان نهاده وقرار داده اند که سردار نیکو رفتار را دستگیر کرده بکارکنان دولت انکلیس سپارند که شاید ازین رهگذر حکومت بدخشان ورستاق بخود ایشان جاوید وبرقرار ماند وسردار عبدالرحمن خان ازین امر پریشیده (۱) خاطر گشته شبرا باندیشه وفکر بسر برده بامدادان میر محمد عمر خان وبزرگان رستاق را که درلشکر حاضر بودند نزد خود خواسته مشورت طلبید وایشان پس ازمطالعهٔ نامهٔ مذکوره گفتند که الحق میربابا بیک شخص نکوهیده (۲) خصال بدافعالیست شکی نیست که این امر راست باشد ابتدا گفته وازجه میر محمد عمر خان بنابرعداوتیکی بامیربابابیک داشت ازرفتن فیض آباد سرباز زده سردار عبدالرحمن خانش رخصت مراجعت رستاق داد که آنجا رفته مواظب حفاظت شهر واطراف باشد وعبدالله خانرا بااوهمراه کرده درخفاالقا نمود که از کردار وگفتار ورفتار اوغافل نبوده آگهی دهد وخودش راه فیض آباد برگرفته درکوه زرکان میربابابیک باششهزار سوار ازراه بذیره نزدیک سردار والاتبار رسیده اوسواران رکابش را امرایستادن فرموده خود براسب مهمیززده همراهانش راگفت که اگرمیربابابیک وسوارانش مرتکب امرخصمانه شوند ایشان دلیرانه بمدافعه گرایند امامیر مذکور روش آدمانه بتقدیم رسانیده دوستانه باسردار والاتبار ملاق شد بعد سردارستوده اطوار مطمئن خاطرگشته سوارانش را که باز داشته بود باشارت پیش خواسته باتفاق میربابابیک وسوارانش ره نورد وادی مقصود گردید وسواران میر موصوف را گفت که شنیده ام که شماباسلوب وسلیقهٔ مرغوب اسب می تازید میخواهم اسب تاختن شمارا مشاهده کنم وایشان ازگفتهٔ سردارشجاعت دثار مشغول تازیدن شده همراهان سردار ستوده کار باشارهٔ او که بلفظ افغانی فرمود میربابابیک را درمیان گرفته سرگرم راه پیمائی وتماشای اسب دوانی شدند وچون بقرب فیض آباد رسیدند سواران سردار رفیع مقدار بامراواداخل شهر گردیده سی تن بحفاظت دروازه قیام ورزیدند ودر روز چهارم ورود سردار عبدالرحمن خان بفیض آباد نامهٔ ازجنرال غلام حیدر خان وردك عم بابابیك رسیده که چرا اورا دستگیر کرده درمزار نفرستاد تا بپاشایهٔ عمزاده اش سردار محمد سرور خان دست ازجهان میشست وهم نامهٔ ازامیر بخارا باخلعت وچهار اسب زین وستام (۳) طلابوی رسید که جنرال غلام حیدرخان ازهواخواهی بامن پیمان کرده است که ولایت بلخ را ضمیمهٔ مملکت سلطنت بخارا کند بنابران میباید که سردار عبدالرحمن خان اودست بسته زداو بفرستید ونیزچون اوازدولت روس فرار کرده است قتلش موجب قصاص نخواهد شد ومیربابابیك ازین ترغیبات غرض جویان نکوهیده سمات بطمع مالوده مردم بدخشان را بسوی ضلالت اغوا کردن آغاز نمود وروزی سردار عبدالرحمن خان را تکلیف شکار کبک کرده اونخست اظهار نمود که بامن قرار داده اند که لشکر فراهم کرده عیال تقیه وتهدید سلطان مرادشوید نه اینکه صیادم بنداشته بشکار گاه برید واوکه صندوقهای کارتوس تفنگ را باسردار

ذکر سرگذشت سردار عبد الرحمن خان دربدخشان

(۱) پریشیده یعنی پریشان
(۲) نکوهیده یعنی زشت
(۳) ستام لجام و براق اسب

دیده خیال طلا کرده بود گفت تا بیست هزار طلا نباشد مردم فراهم نشوند و سردار که در آن وقت زیاده بر هزار
طلا نداشت فرمود که پولیکه با خود دارم برای صرف محاربه با دولت انگلیس نگاه داشته ام و لشکریکه محض همراهی
قسم رشوت پول نخواهد بکار ندارم و اینک ده هزار تن از مردم قطغن و ده هزار از رستاق با من در امر غزا اتفاق
کرده و حاضر اند و آنگاه که وارد کابل شوم هزاران تن از غزاة افغان معین و یاورم خواهند شد اینرا گفته بعد
بتهیهٔ اسباب شکار پرداخت و در خلال بعضی از بدخشانیان باو خبر داد که میربابابیک با منشی خود و نوکران دیگر
قرار داده است که در شکارگاه بقتلت رسانند و سردار عبدالرحمن خان هیچ در خاطر نیاورده با سی تن از همراهانش
و میربابابیک روی شکارگاه نهاد و همراهان خویش را تعلیم کرد که هر وقت دهن تفنگ جانب میربابا بیک کنند ایشان
نیز بگشودن تفنگ بپردازند و آنگاه که بدامنهٔ کوه رسیدند یکصد تن سوار دیگر نیز بسردار عبدالرحمن خان پیوسته
بکوه برشدند و بشکاری دوچار نگشته میربابا بیک را سردار والا تبار مخاطب نموده فرمود که شنیده ام قصد آن
داری که مرا گرفته بانگلیسان سپاری پس موقعی بهتر ازین نیست که آنچه در دل داری بجا آری اینرا گفته
دهن تفنگ بر سینهٔ او نهاد و همراهانش نیز بتعلیمیکه کرده بود تفنگها بروی دست گرفته دهنهای آنها را جانب
پیادگان میربابا بیک که آثار جنگ از گونهٔ حال ایشان هویدا بود کردند و پیادگان او فریاد زده گفتند دست از
قتل ما باز دارید زیرا که میربابا بیک را بی آنکه خواسته باشیم شما او را بر ما تسلط داده اید و سردار والا تبار بهمین
قدر فریاد و زاری آنان اکتفا کرده با هم گرگ و میش آسا مراجعت کردند و بعد از سه روز ایشان عزیز خواجه
با سی سردار خجسته کردار میربابا بیک را خبر داد که برای صحبت نزد او شتابد و او با سه صد تن بمنزل سردار
عبدالرحمن خان که در ارک بود آمده در پایش از در آمدن باز داشته گفت که دیگران را رخصت مراجعت داده
با سی تن داخل ارک و منزل سردار شود و او برآشفته افغانرا عموماً دشنام گفته همراهانش را امر کرد که ارک را
بتغلب متصرف شوند چنانچه روی ستیز جانب دروازه پا نهاده دروازهٔ اول را بقهر متصرف شدند و در پایان
گریخته دروازهٔ دوم را بربسته یکی از خدام سردار والا تبار او را از ورود این امر خبر داد و او که بدون سلاح
بالباس استراحت نشسته بود و بدون از یک میل تفنگچهٔ شش لوله دیگر چیزی با خود نداشت جانب دروازه شده دید
که تقریباً یکهزار تن مرد مسلح با آهنگ نبرد بیرون دروازه استوار ایستاده اند بعد از کثرت رجال قتال را محال
دانسته با همراهان و خادمان خویش فرمود که من بیرون شتافته داخل جمعیت ایشان شوم و اگر پیش از آنکه مرا
بشناسند میربابابیک را بچنگ آوردم جان بسلامت خواهیم برد و اگر کشته شدم شما مختارید که جنگ کنید و یا درنگ
نمائید اینرا گفته بیرون شتافت و هجوم آورندگان میربابابیک او را نشناخته از میان ایشان عبور کرد و بقفای میربابابیک
رسیده چنگ زده از گریبانش بگرفت و تفنگچه را که با خود داشت بشقیقه اش گذاشته گفت که افغانرا که دشنام
میدادی اینک حاضر است میباید از جان خود اندیشیده شمشیر را بیندازی و الا از ضرب گلولهٔ تفنگچه در حال هلاک
خواهی شد و او فریاد زده زبان بلابه گشوده گفت که تفنگچه از شقیقه ام بردار بعد شمشیر را بیندازم و سردار عبدالرحمن خان
زاری و الحاح او را نپذیرفته گریبانش را سخت بپیچید تا که مجبور گشته شمشیر خود را بینداخت بعد سردار نیز
زبان عتاب فرمود که پیادگان خود را از ارک امر بیرون شدن کند و او اجرای امر سردار والا تبار را نموده
سردار نیز فرمود که شما را از راه دوستی بمنزل خود دعوت کردم شما از چه رفتار مخالفانه نمودید و پس از انجام
اینکلام بدخشانیان را مخاطب ساخته فرمود که اقدام میکنید و یا طریق این میر می سپارید ایشان پذیرای ادای خدمت
سردار با اقتدار شده رخصت مراجعت یافته جانب مساکن خود شتافتند بعد سردار عالیمقدار میربابا بیک را برداشته
پیاده سوار برده بعیالهای او سپرده شب را درخانهٔ او بسر برده بامدادان بارگی فیض آباد باز گشت و ایشان میر محمد عمر
را که با میربابابیک در راه مخالفت می پوید از طریق اصلاح طلب فیض آباد فرمود چنانچه مشار الیه با چهار هزار تن وارد
فیض آباد گشته در موضع جوزون فرود گردید و بزرگان همراهانش عرض پرداز حضور سردار عبدالرحمن خان
شده استدعا کردند که برای ارتباط رشتهٔ دوستی اجازت میخواهیم که با میربابابیک مجلس آراسته یکدیگر را تحفه
و هدیهٔ بگذاریم و سردار والا تبار حاضر آن مجلس باشند و سردار نکو کردار عرض ایشانرا پذیرفته داخل محفل
ایشان شده در پهلوی میر محمد عمر نشست و ایشان یک کله قند بزرگ با چند خوانچه حلویات حاضر آورده پیش روی سردار

رفیع مقدار نهادند و پس از انعقاد عهد و پیمان دوستی و اتحاد هر دو میر یکدیگر را خلعت داده در خلال میربابا بیک
سردار عبدالرحمن خانرا خطاب کرده گفت که اکنون ما دو تن که دست یکی کرده ایم نیروی شکیف اینقدر زیاد
داریم که بدخشانرا قسمت نمائیم و سردار عبدالرحمن خان بفراست دریافت که مراد ازین کنایهٔ میربابابیک خود اوست
پس جواب داد که این امر متعسر بل متعذر است اینرا گفته امر کرد که آن قندرا بردارند و دیری نشسته
مضطربانه بیرون شد که مبادا ایشان بمخالفتش برخواسته مصدر و مرتکب امری نسبت باو شوند چنانچه هرچند
ایشانرا بحرکت کردن جانب قطغن ترغیب می فرمود ایشان عذر آورده اهمال می نمودند و درین اوقات رقعات
ذکر نتایج رقعات سردار عبد الرحمن خان
سردار عبدالرحمن خان که ذکر فرستادن آنها جانب بلخ از پیش بشرح رفت حامل آنها وارد آنجا شده در خفا
بمساجد و معابد و فرودگاه عساکر پراکنده ساخت و منصبداران لشکر نظام رسیده بجنرال غلام حیدرخان و دیگر
خبر دادند که از راه جهاد جانب قطغن و میر سلطان مراد رهسپار شویم زیرا که او طریق معاونت دولت انگلیس
برگرفته است و جنرال غلام حیدر خان ازین اظهار افسران فوج نظام سند و بهانهٔ درستی در باب تصرف نمودن
ولایت قطغن بدست آورده اینرا نیز در اندیشهٔ خویش جای داد که از ورود شدن سپاه بلخ جانب قطغن سردار
عبدالرحمن خان خائف شده مردم بدخشانش دستگیر خواهند کرد پس بدین تصورات برادر زادهٔ خود را با پنج
فوج پیاده و هزار و دوصد سوار و سی ضرب توپ از بلخ جانب قطغن رهنورد ساخت و در کنار دریای قندز
با مردم قطغن مصاف داده فتحیاب شدند و سه روز بعد از حصول فتح در خلال این رقعات سردار عبدالرحمن خان
درمیان لشکر منتشر گشته میر محمد حسین خان که نائب محمد عالم خانش دو سال پس از هزیمت یافتن سردار عبدالرحمن خان
در محاربهٔ سال هزار و دوصد و هشتاد و پنج هجری که در غزنین وقوع یافت نزد خود طلبیده امین نظام سپاه ترکستان
مأمور فرمود و تا این زمان مشغول و مواظب کار مذکور بود از مشاهدهٔ نوشتهٔ سردار عبدالرحمن خان طریق خدمت
برگرفته در مشهد بدخشان فیض رکاب بوس حاصل کرد و سردار نامدار از عطای قلمدان خویش او را بوعدهٔ منصب
استیفای مملکت افغانستانش مفتخر و سرافراز فرمود و افواج بلخ مظفرانه وارد تالقان گردیده اظهارات ایشان
این بود که میر سلطان مراد را باید از میان برداشت زیرا که در امر جهاد ترک معاونت سردار عبدالرحمن خانرا اراده
خواهش او را وقعی نگذاشت و با تنبیه و تهدیدش کرده و با خود یار ساخته بعد باتفاق بعزم جهاد رهسپار کابل شویم
و میر سلطان مراد ازین اظهار و گفتار سپاه بلخ خوفناک شده از راه ضراعت (۱) بمیربابابیک و میر محمد عمر نامه فرستاد
(۱) ضراعت تضرع و زاری
که سردار عبدالرحمن خان راز درون خود نگاه ندارند که لشکر بلخ از عزم مکه دانند زندگی را بمن و شما تلخ خواهد
کرد و هم نامهٔ بسردار عبدالرحمن خان فرستاده دعوت قطغنش نمود و سردار عبدالرحمن خان که از نامه فرستادن
او بمیربابا بیک و میر محمد عمر بیخبر بود در حیرت و تعجب افتاد که میر سلطان مراد او را در قطغن رضا نهاد
و حال چه باعث خواهد بود که راه دوستی برگرفته است و فرستادهٔ او که حامل این نامه بود سردار عبدالرحمن خان
را متفکر و اندیشناک دیده از نامهٔ میر سلطان مراد که بمیربابابیک و میر محمد عمر فرستاده بود آگهی داده آسوده
خاطرش ساخت چنانچه روز دیگر سردار عبدالرحمن خان راه قطغن برگرفته میر محمد عمر همعنانش گشته
میربابا بیک تقاعد ورزیده گفت از عقب خواهم آمد و سردار عبدالرحمن خان در باب همراهی نکردن او چیزی
نگفته پنجاه راس اسپ با زین و ستام و پنجاه میل تفنگ از وی برای افغانانیکه پی هم از شهر سبز آمده برکاب
سعادت انتسابش پیوسته بودند خواستار شد که از قفا با خود بیاورد و خود سردار والا تبار رهسپار شده
در قلعهٔ خرابهٔ جعفر نزول فرمود و هم چندش فرستادهٔ میر سلطان مراد ترغیب بشرفتن کرد سردار والا تبار
از سبب میربابا بیک که از عقب ره نورد گردیده ملحق رکاب ظفر انتسابش شود نپذیرفت و در همانجا درنگ
کرده پس از شش روز مسموع گشت که میر سلطان مراد از سپاه بلخ هزیمت یافته با عیال و اطفالش و میر ساقه
کولاب از راه فرار رو بجانب او رهسپارند و سردار نامدار عبدالله خانرا با چهل سوار باستقبال آنان مأمور
فرمود و پس از ورود ایشان هر دو تن را تسلی داده فرمود که اگر با من از در راستی آمده بجای خدمت شوید
آسیب نخواهید دید و هم میر سلطان مراد گفت که من قصد اصلاح ملکت و اقتدار شوم حکومت قطغن را تفویضت

کسم اینرا کفته اورا باعبد الله خان وششصد سوار درتالقان فرستاد که مردمرا ازجنب سردار والاتبار اطمینان
خاطر دهند وخودش ازقفای آنها رهسپار شده پس‌از دوروز وارد تالقان کشت ودرخلال احوال مذکوره
جنرال غلام حیدر خان باقیهٔ لشکر بلخ که ازسبب‌قتل سردار محمدسرور خان بروی شوریده‌بودند مقاتله‌داشت
چنانچه بایکهزار پیاده وسه هزار سوار وهجده ضرب توپ آتشبار شور شیانرا درشهر تخته‌پل انحصار نموده کار
را برایشان دشوار ساخت وآخرالامر قلعه کیان ازفراز بارهٔ حصار فریادزده بمحاصرین النجاه کفتند که‌مابقی
نور زیده بلکه برخلاف ورغم جنرال غلام حیدر خان برخواسته ایم که انتقام خون شهزادهٔ خود سردار محمد
سرور خانرا ازوی بکیریم وهمراهان غلام حیدر خان ازشنیدن این کلام دست‌ازمحاصره کشیده روی‌ستیز جانب
غلام حیدرخان نهادندواوازانجمن فرار اختیار کرده بادوصدتن ازپیروان خویش راه مزار شریف پیش کرفت
ولشکریکه باخود او تااینوقت مشغول محاصره بودند تعاقبش نموده نکذاشتند که‌داخل مزارشود چنانچه ازمعبر
آبدو ازنهر جیحونش کذرانیده مهاجمت کردند وعیال واطفال واموالش را اسیر وتاراج کردند وخود او
در بخارا رفته پس از دیرگاه بدست روسیان کشته وتباه کشت و پس از کریختن او سپاه نظام مزار وتخته‌پل
دو تن از منصب داران افواج متعلقهٔ سابقهٔ سردار عبدالرحمن خان را که تا اینوقت در زندان محبوس بودند
بیرون کشیده بافسری خودها برداشتند وهمچنین افواج مقیمهٔ شبرغان وسرپل وآقچه وقطغن ازین ماجرا آکاه
کشته افسرانیرا که جنرال غلام حیدر خان کماشته بود تمام اسیرکرده درغل وزنجیر انداخته مال ومنال ایشانرا
دستخوش تاراج ساختند و ازجمله افسران افواج قندز کریخته دستکیر نشدند وبرادر غلام حیدر خان خود را
بضرب کلوله هلاک ساخته سپاه والوائیکه درتحت رایتش بودند ازراه اطاعت بسردار عبدالرحمن خان که باهشت
هزار تن مرد پیکار ازمردم رستاق وکشم بدخشان وارد تالقان شده بود پیوستند واوازین امر شکفته خاطر
کشته ملاطفت نامهٔ باعبدالله خان نزد سپاه مقیم قندز فرستاد که ایشان را نوید نوازش از جانب والا جوانبش
داده آسوده خاطر سازد وخود سردار رفیع مقدار جهت تهیهٔ علوفه وپول چندی در تالقان درنك فرمود
وافواج قندز ازوصول نامهٔ سردارنامدار خرسند شده خیرات بسیار صرف فقرا کردند وتهنیت‌نامهٔ عریضه آسا
بسردار والا مرتبت فرستاده پیام دادند که بیقین خداوند یمانند یارومددکاراهل اسلام است که روی‌دل سردار
سعادت اطواررا جانب استولا کرده است که مردم مملکت افغانستان وترکستان متعلقهٔ آنرا ازپامال نمودن ملت
بیکانه ایمن نماید وپس از وصول این عریضه بشرف مطالعهٔ سردار خجسته کردار دوروز دیکر بانتظار ورود
میربابابیك که درفیض آباد بازمانده بود توقف در امور نمود و چون اونیامد مشفور کرد که ازچه در ورودش
باردوی ظفر شکوه مکث روی داده است واو درجواب معروض داشت که اکنون که تمامت سپاه ملتزم رکاب
نصرت همراه کردیده‌اند برکاب والا پیوستن من لزومی ندارد و سردار شجاعت دثار برآشفته دوباره نکارداد
که اکر اونیاید لاجرم خودبدان سو رهسپار شوم واو بصوابدید ندیمانش که مبادا کرفتار نکبت شده مال
ومنالش بغارت رود باشش‌هزارتن وارد تالقان کردیده ملازم رکاب سردارستوده‌آداب کشت چنانچه روزدیکر
اوومیر محمدعمر ومیر سلطان مرادرا باغیره بزرکان آن‌بلاد نزدخود طلبیده خواهش معاونت‌بپول وعلوفه‌ازایشان
کرد وفرمودکه چون ارادهٔ غزادارم میباید بزرکان این ولایت باندازهٔ توان وطاقت معاونتم کنند وهر خانه یك
راس کوسپند بایك جوال کندم یاجو حاضر آورد اینرا کفته وعدهٔ جواب را بفردا نهاده همه‌را رخصت‌بیرون
شدن ازمجلس داد وازسردار محمداسحق خان بذریعهٔ مکتوب کذارش حال پرسید که پس از رهسپار شدنت
جانب میمنه وازانجا عزم هرات کردن احوال ندارم که چکونه ودر کجا روز بسر میبرید ودر هرجا که باشید
وارد مزار شریف شده مشغول انتظام آن‌مقام شوید واین‌نامه سردار عبدالرحمن‌خان درمشت اندخود بسردار
محمداسحق خان که ازنواحی میمنه روی بمزار نهاده‌بود رسیده سه‌روزپس ازوصول نامهٔ سردار عبدالرحمن‌خان
داخل مزار کشته ازورود خودوعدم علوفه آنجا نیز خبرداد ومیران وبزرکان بدخشان که وعدهٔ جواب فردا
داده‌شده‌بودند نزدسردار عبدالرحمن‌خان حاضر آمده اظهار کردند که چون‌شما ازراه‌حمایت ملت‌اسلام وارد انتقام

کردیده عزم آن دارید که دست تصرف ملت بیکانه را ازما باز دارید سه‌لك روپیه آماده کرده زیاده بران نیز
حتی‌الوسع والا مکان بمال وجان مضایقه روا نداریم وسردار عبدالرحمن خان ازین اظهار آنان شاد خاطر کشته
امر کرد که‌چیزی ازعلوفه‌وآزوقه‌رادرخان آباد وچیزی‌رادر دیکرمواضع مستعده‌فراهم کنندوبسردار محمداسحق‌خان
نیز نامه فرستاده خبرداد که اکرتواند دوازده هزار نفر اشترروانهٔ قطغن نماید که علوفه بمزار شریف رساند
و مقارن اینحال یارمحمد تاجر ساکن تاشقرغان باتحفه وهدیه شایان فیض یاب حضور سردار عبد الرحمن خان
شده سردار والاتبار ازین معامله درحیرت افتاد که از کدام رهکذر ازتمام مردم آن‌بوم وبر این‌شخص تحفه‌آور
نزدم‌حاضر آمده خواهدبود ودرپایان‌کار دریافت‌نمود که‌شیردل‌خان لوی‌نایب‌حاکم‌سابقهٔ‌بلخ مبلغی‌ازخزانهٔ دولتی‌باین
تاجر سپرده بود چنانچه خوداو خبرداده سردار والاتبار فرامرز خان‌غلام خودرا بااو همراه فرستاده همه‌مبالغ
مذکوره را از تاشقرغان حاضر آورد ودر روز نوروز سال لوی‌ئیل شش هزارتن ازنان و دختران مردم
افغان‌را که‌اسیر دست ترکمانان بودند امرنمود که‌رها داده همه‌را سپرد اقوام شان نمایند وقبل ازصدور این حکم
سردار عبد الرحمن خان میر بابا بیك فرستاد کان او را که برای همین کار کسیل داشته بود محبوس کرده
باخود اندیشیده در دل قرار داد که هرآینه سردار عبدالرحمن خان با سپاه دولت انکلیس کرفتار پیکار
خواهد کشت وآن وقت اسیران افغان ازخاطرش فراموش شده بیادنخواهد آورد پس اسیرانرا رها نداده‌بلکه
چندتن ازفرستاد کان سردار والاتبار را که دراطلاق آنها اصرار کردند بقتل رسانید وازجمله یك‌تن خودرا
برود خانه انداخته بهزار زحمت جان بسلامت کشیده بلباس درویشی نزد سردار عبدالرحمن خان رسیده ماجرا
باز داشت واو برآشفته میربابا بیکرا باچندتن ازمحرم مانش محبوس فرمود ومیرمحمدعمررا بجای‌اومامور حکومت
فیض آباد نموده برادرش را بحکومت رستاق کماشت بعدازان مجدداً درباب اطلاق اسراء تاکیداً امرکرد که‌همه‌را
باپسران میرجهاندار شاه که‌در زندان شغنان بودند رهانمایند چنانچه همکنان‌رها کردیده سردار والاتبار ازرها
یافتن اسیران افغان خدای راشاکرشده وارد قندز کشت وسپاه مقیم آنجا یکصد ویك توپ برسم تبریك ورود
مسعودش کشاد داده پس از ادای مراسم پذیره دوصد تن از افسران سپاه را که باسردار والانژاد دردل عناد
داشتند حاضر حضورش کرده‌خواستار قتل‌ایشان شدند واوازخون ایشان‌در کذشته همه‌راعفو فرمود ودر روز
چهارم ماه جمادی الثانی سال ۱۲۹۷ هزار ودوصد ونود وهفت هجری فرامین عدیده بنام بزرکان کابل وغزنین
وخوانین اطراف اصدار فرموده ازورود فیض آمودش درقندز همه را اعلام نمود وروز دیکر محمدسرور خان
بن‌ناظر حیدرخان که درسمرقند روی ازخدمت سردار نامدار برتافته ازنزدش رفته بود وارد قندزشده دروقتیکه
سردار رفیع مقدار مشغول عرض دیدن توپ خانه بود خود را بپایش انداخته شرف پای بوس حاصل کرد
وسردارش نشناخته چون سرش را برداشته دید بشناخت واوبزبان ندامت عذرخواسته مورد عفوکشت وبعرض
رسانید که نامهٔ از کرنیل صاحب انکلیس باخوددارم ونامه‌را بسردار والاتبارداده چون‌بکشود نوشته بود که
دوست محترما دولت انکلیس‌ازشنیدن اینکه وارد قطغن شده اید مشعوف است وخرسند خواهد شد که بدانند
که ازدولت روس چه کونه حرکت کرده وچه اراده دارید فقط

(ذکر مشورت جستن سردار عبدالرحمن خان ازسپاه)

(درباب جواب نوشتن برای کرنیل صاحب انکلیس)

ذکرمشورت کردن سردار عبد الرحمن خان باسپاه

وسردار والاتبار باندیشهٔ اینکه ابتدای مذاکره اش بادولت انکلیس‌است بدون مشورت سپاه جواب نکاشتن
دادن نامهٔ کرنیل رامذموم پنداشت که مبادامردم غرض جوی مفسده خوی درکمان آن افتند که مدعاازارسال
ومرسول مکتوب مملکت را بدولت انکلیس سپردن خواهد بودپس‌نامهٔ کرنیل‌را درنزد تمامت لشکر بزبان‌جهر
خوانده ازافسران سپاه خواهش آن کرد که درپاسخ این نامه باوی انباز شوند وایشان از در مشاوره سخن
رانده دوروز مهلت خواستند ودر روزسوم هریك جواب جدا کانهٔ مسوده آورده بعضی نوشته‌بود که ایدولت
وملت انکلیس ازمملکت مابیرون شوید و کرنه شمارا بقهر واکراه بیرون خواهیم کردوسر بسرانکار خواهیم

نهاد و برخی مرقوم داشته بود که پیش از آنکه باکار گذاران دولت برطانیهٔ عظمی بمذاکره گرائیم نقصانانیکه
از سبب مداخلت سپاه انگلیس در مملکت افغانستان روی داده اداغماید بمدبمذاکره ومکاتبه گراید وپارهٔ نگار
داده بود که دولت انگلیس صدکرور روپیه ازجهت خراب شدن قلاع وازدست رفتن اثواب ما که آلت سکونت
ودفاع بودند خساره بدهد وگرنه یکتن از انگلیسیان را زنده نخواهیم گذاشت وتاجان در تن ورمق در بدن داریم
دست نخواهیم برداشت که مملکت افغانستان را متصرف ومالک شوید ودرینصورت دیگری نیز چون دولت روس باما معاونت
خواهد کرد وازین قبیل هر کدام مسودهٔ باندازهٔ فکر وخیال خود نزد سردار والاتبار آورده در آخر خود سردار
نامدار بمواجههٔ هفت هزار تن از دلیران افغان واوزبك این رقم رانگارداده قرائت کرد که دوست محترم گریفن صاحب
نمایندهٔ دولت برطانیهٔ عظمی را پس از اظهار مراسم دوستانه مکشوف میدارد که مراسلهٔ شمار سیده از مطالعهٔ ما گذارش
یافت ودر نوشتهٔ خود از ورود من درعلاقهٔ قطغن اظهار خرسندی کرده مسئولم داشته بودید که از مملکت دولت
روس بچه قسم حرکت نموده وچه عزم دارم دوست محترما از مملکت دولت مذکوره برخصت واجازت جنرال
کافمان حکمران تاشکند عازم ورهسپار ایندیار گشته قصد آن دارم که در امور اضطراریه وضروریه کمر بما ونت
ملت خود بسته باخصم مصاف داده ره نورد مدافعت شوم فقط وپس از خواندن این نامهٔ سعادت ختامه از تمامت
مردمیکه در رکابش فراهم شده وحاضر بودند سوال کرد که اینك نامهٔ مرقومهٔ من اگر مطبوع وپسندیدهٔ شما
باشد فبها المطلوب والا هرچه در مکنون خاطر دارید درمحل اظهار آرید وایشان بیکدل ویك زبان پاسخ دادند که
ماهمه گوش هوش بفرمان سردار نیکو کردار نهاده درراه حفاظت مملکت وحمایت ملت خود باسر ومال وجان
محکم واستوار ایستاده مترصد امر سردار خجسته اطوار ومنتظر پیکاریم که بیرون ازین دیگر رائی وفکری نداریم
زیرا که درجهٔ مکالمه ورتبهٔ مناظره ومذاکره را باپادشاهان درخودنمی بینیم و علم بدان نداریم که چگونه سخن
رانیم وابنرا گفته سوگند یاد کردند وگفتار خودرا موثق وموکد نموده بعد اظهار کردند که در نامه فرستادن
وپیام دادن ومذاکره کردن بامر که روی سخن بسوی اوباشد خود سردار والاتبار که واقف کارند مختارند
که هرچه صواب داند ونیکو پندارد ازقوه بفعل آرد چون کلام بدین مقام رسید سردار عبد الرحمن خان نامه
را ختم برنهاده مصحوب محمد سرورخان درکابل نزد گریفن فرستاده بعد از آنجا رهسپار چاریکار شده ودر آنجا
هرروز فوج فوج ازمردم نواحی واطراف شرف اندوز رکاب بوس سردار والاتبار شده از انعقاد رشتهٔ
عهد وقبول اطاعت وانقیاد مستسعد میگشتند و مقارن انجال کار گذاران دولت انگلیس چهار فوج پیاده را
بسالاری جنرال راس نام نظامی وربجوی نام منصبدار ملکی مأمور بغمان نمودند که مذاکره ومکالمهٔ که بامر دار
عبدالرحمن خان درمیان آید بتوسط اوشان بانجام گراید ومقارن انجال سردار محمد یوسف خان وقاضی عبدالرحمن
خان وسعدالدین خان پسر او وعنایت‌الله خان بن وزیر محمد عثمان خان وصاحب زاده میر آقا ونواب خان استرغچی
وخان محمد خان بابکرخیل ومیرزا مستمند خان وعبدالصمد خان مردانزائی ره نورد حضور سردار ممدوح گشته چون
درموضع اوپیان (۱) رسیدند سردار محمد عزیز خان بن امیر محمد اعظم خان مرحوم که بامر سردار عبدالرحمن خان
وارد پروان حال موسوم بجبل السراج گردیده بود بملاقات سردار محمد یوسف خان آمده پس از درك ملاقات
درپروان بازگشت ودو روز پس ازان سردار عبدالرحمن خان درروز نهم ماه شعبان سال هزار و دویست ونود و
هفت هجری صلعم وارد تمدره شده بهریك ازاعیان واشراف شهر کابل واطراف آن تسلیت نامها نفاذ و ارسال
فرموده همه‌را خرسند نمود ودرین حال سردار محمد یوسف خان وهمراهانش که ازمدت هشت روز در اوپیان
درنگ داشتند وارد تمدره شده شرف رکاب بوس حاصل کردند بعد ازانجا سردار موصوف حرکت کرده وارد
چاریکار شد ودرانجا نامهٔ ازجنرال دانلد استیوارت وگریفن صاحب بسردار عبدالرحمن خان رسید که مارا هوای
آن درسراست که نامهٔ اعلان امارت افغانستان‌را بنام شما مشتهر سازیم بنابران لازم است که شخصی را برگزیده
درکابل بفرستید تادرروز اعلان امارت شما بکابل حاضر باشد واو سردار محمد یوسف خان عم مکرمش را باصد
سوار نظامی ازفوج عبده نهری وقاضی عبدالرحمن خان بارکزائی وجنرال کتال خان ونائب محمد امین خان بیات
وسید اسدالله خان درکابل نزد انگلیسان فرستاده بسردار معزی الیه فرمود که بهروسیله وواسطهٔ که بتواند والدهٔ

ماجدهٔ سردار عبدالله خان ولیعهد مرحوم‌را دلجوئی داده از حرکتش بدیگر دیار بازداشته باو بگوید که سردار
عبدالرحمن خانت بمنزلهٔ مادرش میداند خلاصه سردار محمد یوسف خان وارد اردوی انگلیس که ازحاجی یك
کوچ داده در موضع کارندهٔ معروف ببلند نواب فروکش کرده بود شد وسردار عبدالرحمن خان باسه لك تن
ازغزاة مترصد معلوم شدن احوال سردار محمد یوسف خان درچاریکار توقف کرد وسردار مذکور پس ازملحق
شدن باردوی انگلیس بیکتن ازافسران انگلیسیه را باسی تن ازسواران نظام دولت برطانیهٔ عظمی همراه گرفته
از بلند نواب وارد کابل شد و انگلیسان نظر باینکه او فرستادهٔ سردار عبدالرحمن خان بود باحتراز هرچه تمامتر
درشیر پورش بلشکر گاه خویش فرود آوردند وسرا پرده وخیمهای بزرك جهت اعلان داشتن امارت سردار
عبدالرحمن خان برافراخته تمامت بزرگان واشراف شهر واطراف را فراهم ساخته بعد جنرال سردانلد استیوارت
وسر فریدرك را برتس و گریفن صاحب وغیره افسران ومنصبداران سپاه دولت انگلیس بااعیان کابل واطراف
در اندرون خیمه شده سردار ولی محمد خان وغیره سران و بزرگان برکرسیهای جداگانه نشسته سردار محمد
یوسف خان را دریمین کرسی جنرال سردانلد استیوارت و سر فریدرك را برتس بر کرسی جای نشستن دادند
وچون مجلس آراسته شده اسباب مذاکره پیراسته گشت جنرال سر فریدرك را برتس مشعوقانه ازجای برخواسته
بزبان انگلیسی نتائج وفوائد دوستی وامارت سردار عبدالرحمن خان را نسبت بدولت قویهٔ انگلیس برشمرده
پس بجای خویش نشست وهمچنین سردانلد استیوارت باایستاده تقریر اورا بلفظ انگلیسی اعاده کرده برجای
نشست سپس گریفن صاحب برخواسته بزبان افغانی وفارسی وانگلیسی کلمات هردوتن اولین را ادا نموده تبریك
امارت اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان را نزد حضار مجلس بپای برد وسردار محمد یوسف خان لب بتکلم گشوده
گفت که اگرچه تمامت مردم افغانستان وترکستان متعلقهٔ آن طوعاً رشتهٔ امارت اعلیحضرت والا را بگردن
قبول نهاده و گوش بامر ونهی او داده همگنان درراه اطاعت بپای خدمت استوار ایستاده اند که دیگری را
درین امر منتی براونیست باری ازجانب دولت برطانیهٔ عظمی نیز که ملك ومملکت وتخت امارت بوی وا گذاشته
شد تشکر دوستی واتحاد دولت موصوفه را بپای خواهد برد وازین تقریر سردار محمد یوسف خان سران انگلیس
کف شادمانه بهم زده واظهار شعف نموده بسردار محمد یوسف خان گفتند که بعز عرض اعلیحضرت والا
رسانیده خواستارشود که ازچاریکار درموضع آقاسرای پرتو نزول افکنند تاباهم ملاقات کرده مراسم دوستانه
بتقدیم رسد وسردار محمد یوسف خان استدعای انگلیسان را درباب ملاقات اعلیحضرت والا بذریعهٔ عریضه
ازحضور فیض گنجور خواستار شده خود ازمحفل تبریك امارت اعلیحضرت برخواسته نزد مادر ستوده سیر
ولیعهد مرحوم رفته پیامیکه ازسرکار والا داشت نزداو بگذارید وهرچند تسلی داده دلجوئی نمود نپذیرفته گفت که
ازین شهر بیرون شوم وهروقت که رشتهٔ دوستی امیر عبد الرحمن خان باسردار محمد هاشم خان دامادم منعقد
گشت مراجعت کنم والاسر خویش وراه دیگر جانب پیش گیرم اینرا گفته از کابل رهسپار غزنین شد وازقفای
اوتمامت خد متگاران ونمك خواران امیر شیر علیخان مرحوم باعیال واطفال راه فرار جانب هند ودیگر ممالك
خارجه برگرفتند ومقارن انجال انگلیسان بموجب استدعائیکه درباب ملاقات اعلیحضرت والا ازسردار محمد یوسف خان
کرده بودند بابیست هزار تن ازسپاه نظام و توپخانه ازشیرپور بعزم آقا سرای که ملاقات که قرار داده بودند
بیرون شده بقلعهٔ حاجی فروکش کردند ودرین میان مهد مهد رکاب سعادت انتساب والا انجمن شده بودند
اعلیحضرت والای امیر عبد الرحمن خان را در چاریکار بپادشاهی برداشته بعد ذات حشمت صفات
والا از عرض سردار محمد یوسف خان که بشرف مطالعهٔ ساطعه پیوسته بود از چاریکار بعزم ملاقات
انگلیسان رهسپار گشته بسردار محمد یوسف خان فرمان فرستاد که هرچه ازاسباب و آلات کار آمد ازقبیل خیمه
وفرش وظرف وغیره آماده بتواند ازشهر درموضع ملاقات رساند چنانچه او آلات وادوائیکه درخور شان پادشاهی بود
برپشت پیلها بار کرده در موضع زمه فرود آورده خیمه‌ها وسرا پردهارا در آنجا برپای کرده پیاراست وخود
بصوابدید طرفین بامر میانجی گری اقدام کرده شرفیاب حضور اقدس والا شده مأمور گشت که ازانگلیسان

(۱) در دفتر ... وفیان‌ها ... نوشته ... شود ... الله اعلم

تعیین وقت ملاقات را کرده باز گردد که بروفق قرار داد انگلیسان موکب والاحرکت نماید چنانچه پس ازمعین
داشتن وقت ملاقات ومعاودت اوتمامت غزاة که ملازم رکاب حمایت انتساب بودند بااعلیحضرت والا از آقاسرای
جانب زمه مرحله پیما شدند وچون اعلیحضرت والا بیك کروهی خیمه ملاقات گاه رسیدند همعنان بودن جمع
غفیرراازراه حزم واحتیاط همرکاب خویش لازم ندیدند غازیانراباز داشته جنرال غلام حیدرخان چرخی راباسالاری سواران
نظام ونگاهداری غزاة گماشت که ایشان رااز حرکات ناسزا وخود سرانه باز دارد وخود بامعدودی چون قاضی
ملاسعدالدین خان ومیرسره بیك خان وقرا میرخان وجان محمد خان وپروانه خان ومیرزا محمدنقی خان لشکرنویس
وغیره وارد زمه شده انگلیسان نیز از لشکر گاه خود که یك کروه فاصله داشت حاضر بارگشته در مجلس باهم
نشستند وازجمله محمد سرور خان بن ناظر حیدر خان در قفای امیر عبدالرحمن خان بپای ایستاد واز انگلیسان
گرفن صاحب وکنی گم وکشنرهستنگر و کریفتی وغیره چندتن حاضر بودند که صحبت دوستانه اتفاق افتاده
انگلیسان اظهار کردند که وضع امور زمانه حالت سرکار امیر صاحب را بجائی رسانیده است که مطابق میل
وخواهش دولت انگلیس میباشد بنابران حکمران هندوستان وکار گذاران دولت علیاحضرت وکتوریاملکهٔ
انگلستان مشعوفند که اعلان نمایند که چنین شخصی ازنبیرگان امیر معظم مرحوم امیردوست محمد خان رابامارت
افغانستان بشناسند واین امربرای دولت انگلیس اسباب خوشنودیست که طوائف افغان وبزرگان ایشان شخص
ممتازی را ازخانوادهٔ محمد زائی که بشجاعت معروف وبتجربت وفهم وکیاست موصوف است منتخب بامارت نموده
اند وخیالات امیرصاحب والانسبت بدولت انگلیس در انتهای درجات دوستی خواهد بود وتازمانیکه حکومتش
برقرار واین خیالات درضمیرش استوار باشد دولت انگلیس بایشان امداد خواهد کرد وبهترین وضعیکه دوستی
خودرا بدولت انگلیس ثابت نماید این خواهد بود که بارعایای خودش که بماخدمت نموده اندبطور رأفت سلوك
نماید وجنرال محمد جان خان وردك را در لشکر خویش بمنصب سپهسالاری سر افراز سازد وسرکار اشرف والا
امرسپهسالاری اورانپذیرفته پاسخ داد که مشارالیه نسبت بمن چه خدمت کرده است که از عطای این منصب بزرك
فخریه حاصل کند آری اگر بامن غدر نکند بااو ازطریق ملاطفت رفتار خواهم نمود وابنرا گفته وآنچه لازم
گفتن وباعث انعقاد گشتن رشته اتحاد بود مذاکره یافته بعد همگنان ازمجلس برخواسته هرکدام جانب لشکرگاه
ومقام خویش شد

﴿ذکر پرتو نزول افگندن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان﴾

(بمقرسلطنت ومذاکرات اودرعرض راه زمه وکابل باانگلیسان)

ز وورود
حضرت
عبدالرحمن
در کابل

ودر وقت برخواستن ازمجلس ملاقات انگلیسان از اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان استدعای دیگر ملاقات
کرده بعرض رسانیدند که نزدیك اردوی خود جائی را برای نشستن آراسته جهت تقدیم تحائف وهدایا
میخواهیم با اعلیحضرت والا ملاقات نمائیم واو مسئول ایشان را بگوش قبول شنیده فرمود که بامردم حاضرهٔ
قوم وملت خود مشورت کرده بعد درهمین جاباهم ملاقات خواهیم کرد وانگلیسان کریفتی را جهت استحضار
واستفهام اجازت قومی اعلیحضرت والا درزمه گذاشته دیگران بلشکر گاه شدند و اعلیحضرت والا نیز سردار
محمد یوسف خانرا در اردوی معلی آورد که استصواب آرای بزرگان ملت اسلام را مصحوب اوبکریفتی روانه
نماید چنانچه داخل عسکر گاه شده ازاعیان ملت وبزرگان مملکت درباب ملاقات ثانی مشورت جست وبعضی رأی
نداده بعز عرض رسانیدند که مبادا انگلیسان کیدی اندیشیده باشند وبرخی ترغیب بملاقات کرده سخن بمشاجره
کشید وعاقبت الامر حضرت والا بروفق صوابدید رای صواب نمای خویش طریق ملاقات بر گرفته درموضعیکه
حال قصر سعادت حصر شهر آرا یادگار این مدعا افراخته وپرداخته شده است باانگلیسان ملاقی شده چون
مجلس ملاقات بپای رفت آنوایی را که انگلیسان متصرف شده بودند تسلیم حضرت والا نموده مبلغ نوزده لك
روپیه را که ازمالیات ملك حصول کرده وصرف نموده بودندنیز وعدهٔ ادا کردن دادندوپس ازنشستن یازده دقیقه
باهم وداع کرده اعلیحضرت والا درعمارت دروازهٔ سفید شیرپور اقامت چندروزه گزید وانگلیسان راه پشاور

وقندهار برگرفته کابل و افغانستانرا واگذار شدند وسردار محمد یوسف خان انگلیسان رونده پشاور را باس
اعلیحضرت والا تاده خدابداد همراهی کرده مراجعت نمود و سردار محمد عزیزخان بالاردوی مأمورهٔ قندهار
تاغزنین رفته ورضا نامه گرفته معاودت نمود

﴿ذکر واقعات هرات ومحاربهٔ سردار محمد ایوب خان﴾

(بالشکر انگلیس در میمند)

ذکر
واقعات هرات
وقندهار

درخلال واقعات مذکوره خان آقای جمشیدی وجهانداد خان قبچاق کهایشانرا امیرشیرعلیخان ازراه اعزاز
در کابل طلبیده باحترام نگاهداشته بود پس ازرفتن امیر محمد یعقوب خان درهند همدو تن باس انگلیسان ازکابل
برای نفاق انگیختن وبدست آوردن هرات درغورات رفته باسردار أنیاء خان تایمنی وسردار عبدالله خان تیموری
متفق شده ابواب مکاتبه را بامردم شهر واطراف هرات باز کردند و سردار محمد ایوب خان آگاه گشته لشکر
بدفع ایشان گماشت چنانچه خان آقا و جهانداد خان وبهبود خان نبیرهٔ وزیر یار محمد خان مرحوم را گرفتار ساخته باقاضی
هرات که بانها مکتوب فرستاده بود هرچهار تن را بضرب سرنیزهٔ تفنگ هلاك فرمود وسردار عبدالوهابخان بن
سردار میر افضل خان مرحوم را بایکفوج پیاده ودوضرب توپ وچیزی ازسوار درتابوره بتدمیر سردار أنیاء
خان فرستاد وهمچنین سردار محمد حسن خان را باسهفوج پیاده وچند ضرب توپ مأمور کمك فرمود کهبانك
توشخان و محمد امین خان پسران خان آقای مقتول را تنبیه و سر زنش کنند و سردار أنیاء خان تاب درنگ
نیاورده دریاغستان فیروز کوه درآمده پناه گزید وهمچنین پسران خان آقا از راه فرار درمیمنه که اینوقت سپاه
پادشاهی آنرا فروهشته دردست استقلال میردلاور خان بود رفتند ومقارن انحال سپاه نظام هرات کهپس ازمحبوس
آمدن سپهسالار حسینعلی خان در کابل جنرال فقیراحمد خان ریکارا بتحریك نائبسالار حفیظالله خان لهوکردی
بقتل رسانیده خانهٔ اورا تاراج کرده وبخود مغرور شدهبودند بعرض سردار محمد ایوب خان رسانیده استدعای
غزابالشکر انگلیس کردند واوازسبب آنکه افواج نظام کابلی بسیار وشائق دیدار اهل ودیار خودبودند وملازمان
نظام هراتی اندك بوده توان سدراه شدن کابلیانرا نداشتند ناچار عرض واستدعای ایشان را رد نکرده ازهرات
بعزم جهاد جانب قندهار رو نهاد وچون یك منزل از شهر دور شد فیض محمد خان جنرال که باس سردار محمد
ایوب خان باسه فوج پیاده میمنه را گذاشته وارد هرات شده بود تمرد ورزیده ازراه سرکشی آهنك جنك کرد
وبافوج هراتی شهر را استحکام داده ازشهر بعزم محاربه بیرون تاخت وسپاه کابلی روبمقابله نهاده فیض محمد خان
وسپاه هرات را مغلوب گردانیده متعاقباً داخل شهر شده شهر وبازار را تمام تاراج کردند وبسیار تن ازهرویان
را بکشتند وفیض محمد خان را مرده وزنده نیافتند که فرار کرد ویاکشته گشت وسردار محمدایوبخان نیز بشهر
باز گشت وپس از چندی رایت جهاد برافراشته بایازده فوج پیاده وهشتصد سوارهٔ نظام وسی ودوعراده توپ
وحشر وازدحام عامی از سواران ملکی هراتی و فراهی وپشت رودی وقندهاری وغیره مردم اطراف ونواحی
ازهرات رهسپار قندهار شد وسردار شیر علیخان قندهاری آگاه گشته ظاهراً جهت تسکین خاطر انگلیسانیکه
درقندهار بودندبعزم مدافعهٔ غزاتیکه درپشت رود انجمن شده بودند باسپاه گران راه برگرفت وباطناً باراده
مقاتله و محاربهٔ سردار محمد ایوب خان رو بفراه نهاد و انگلیسان از اظهار او که از سپاه پادشاهی
وتوپخانه چیزی نگرفته به بهانهٔ دفع مردم الوسی رهسپار آن محال شد لشکر مکفی از افواج دولتی با او
نگماشته باندازهٔ مدافعهٔ مردم الوسی فوج و توپ همراه او مامور رفتن کردند و در روز هفدهم ماه شعبان
مطابق ایام ورود اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان درچاریکار باسردار محمدایوب خان درپایان میمند مشهور
بمیوند دوچارشده قبل از آنکه نائرهٔ قتال شعله ورگردد سه فوج پیادهٔ قندهاری از سردار شیر علیخان روبرتافته
برکاب سردار محمدایوب خان پیوستند واو ازقریهٔ سنگ برروبجانب خصم نهاده لشکر نظامی را باپیادگان الوسی
ازراه درهٔ کرمابك اسپیش رفتن کرد وتمامت سواران را باخود همراه گرفته طریق مقابل غنیم اختیار نمود

وغلام حیدر خان رساله‌دار افشاری را بامیرزا غلام حسین خان قاینی نویسندهٔ سردار نور محمدخان مشهور بمرتیب وپنجصد سوار کشاده ازسواران پشت رودی وقندهاری وصد سوارهٔ نظام مأمور قراولی کرد وهردوتن باسپاه انکلیس در آویخته تادوساعت کشش وکوشش مردانه نموده سپاه انکلیس را ازراه پیمودن بازداشته فراوان تن را خون بریختند وهنوز نائرهٔ قتال دراشتعال بود که افواج پیادهٔ نظام باتواپ صاعقه بار دررسیده دست باآلات پیکار بردند وتاپنج ساعت بازار گیر ودار را گرم داشته درپایان کار لوای فتح افراشتند چنانچه سپاه انکلیس پشت بجنک داده رو بهزیمت نهادند وجنرال ایفرنام انکلیس بابسیاری ازافراد سپاه همراه او کشته گشته ازلشکر اسلام عبدالغفور خان برکدهراتی ومحمدانور خان کیدان قندهاری ومحمدزمان خان بارکزائی وپسر قادر خان باپنجصدتن ازآحاد شربت شهادت چشیده هشت صدتن زخمدار شدند ودیگران هزیمتیان سپاه انکلیس را تعاقب نموده بسیارتن را درعرض راه گرز ازپا درانداختند واز مشاهدهٔ این حالت کرنیل سنجان انکلیس خود وتمام سپاه را تباه دانسته فریادزد که کسی هست که خودرا فدای دولت ساخته دلاوران اسلام را دست ازکشتن وپا ازتاختن بازدارد که نام انکلیس پست نشود وازفریاد والغیاث اودوصدتن ازپیاده کان فوج کوره داخل دیوار بست باغیکه درکنار راه واقع بود شده بپاز داشتن غزاة برداخته بکشاد دادن تفنک کرائیدند ودیگران منهزماً رو بقندهار همی دویدند وغازیان که ازقفای انکلیسان سرکرم ترکتاز بودند از کلولهٔ تفنک جای گزیدکان باغ مذکور هیچ نیندیشیده باآنکه تکرک آسا ازضرب کلوله بزمین میریختند بی‌باکانه بدیوار بست باغ برشده داخل باغ گردیدند وباپیاده کان کوره درآویخته بسر نیزهٔ تفنک وضرب شمشیر یکدیگررا زده آخر الامر همهٔ دوصدتن کوره را ازدم تیغ وطعن سنان وزبان نیزه گذرانیده یکتن را زنده نگذاشتند وازین گرفتاری غازیان بقیهٔ سپاه انکلیس که دست ازجان شسته بودند باتن خسته ودل شکسته داخل قندهار شدند وغازیان متعاقباً وارد قندهار شده باامر سردار نامدار محمدایوب خان درروز بیست وهفتم ماه شعبان شهر وانکلیسان را درتنگنای محاصره انداختند وراه آمدشد را بروی انکلیسان سخت بربسته کاررا برایشان دشوار ساختند ودر روزهای محاصره ایشیک آقاسی محمدیوسف خان وفرخ خان کمیدان توپخانه ازضرب کلوله شربت شهادت نوشیدند تا که ازسمله بذریعهٔ تلکراف بسپاه مقیم کابل ازعسرت وگرفتاری سپاه مقیم قندهار خبرداده امر کردند که ازراه معاونت درقندهار رفته محصورین را ازقید گرفتاری رهادهند چنانچه جنرال سرفرید رک را برنس باسپاه گران درروز ورود اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان که پنجم ماه رمضان بود از کابل رهسپار قندهار شد ودرروز بیست ویکم ابجاه والدهٔ ماجدهٔ ولیعهد مرحوم که ازکابل درغزنین رفته وازانجا باسردار محمد حسن خان وسردار محمد هاشم خان وسردار عبدالله خان راه قندهار برگرفته بود وارد آن دیارشده بسردار محمد ایوب خان بپیوست وسپاه انکلیس روز بیست وسوم ماه رمضان وارد قندهار گردیده در روز بیست وچهارم از راه پیرپایمال روبمیدان قتال نهاد وباسپاه سردار محمدایوب خان درآویخت وتانیم روز آلات کارزار پایدار مانده بسیارتن ازجانبین کشته گشته آخرالامر سپاه سردار محمدایوب خان راه هزیمت برگرفته فرار اختیار کردند وازجمله کرنیل شیرمحمد خان هزاره بایکصدتن پیاده ازفوج ایستاده تایکساعت هشت فوج پیاده نظام انکلیس را بزور بازوی مردانکی ازتاختن بازداشته هزیمتیان اسلام را ازورطهٔ هلاک ودمار نجات داد ودوراس اسب سواری او ازضرب کلوله سقط گردیده اکثراز صدتن پیادهٔ که بااوهمراهی کرده بودند درجهٔ رفیعهٔ شهادت یافته آخرالامر بابقیهٔ همراهانش از قفای هزیمت یافتکان راه برگرفت وانکلیسان قتحاب گردیده آسوده خاطر شدند ومادر ولیعهد وسردار محمدهاشم خان وسردار عبدالله خان نافرامباسردار محمدایوب خان همراه رفته در آنجا اقامت گزیدند وسردار محمدایوب خان درهرات رفته مقارن انحال سردار عبدالله خان بن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان که درقندهار نظربند بود بدرود جهان کرد وسردار شمس الدین خان باسردار محمدهاشم خان بن امیر محمداعظم خان مرحوم از کابل بامر اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان وخواهش انکلیسان وارد قندهار شده متصرف آن دیار کشتند زیرا که تااینوقت انکلیسان قندهاررا نسپرده ازسردار شیرعلی خان می شمردند وشکست محاربهٔ میمند را حمل برخطای او کرده اورا بامنسوبانش باخود برده درموضع کوهی واقع کنار شمالی بندر کراچی مسکن داده تمامت افغانستان را باعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان تفویض نمودند فقط

خاتمهٔ کتاب

ازانجا که ارادهٔ پادشاه محکوم حکم قضاست مؤلف ضعیف را نعمت گویائی ولیاقت وقائع نگاری ازپرتو
آفتاب مرحمت انتساب اعلیحضرت (سراج الملة و الدین) نصیب گشته و علاوه بران باوجودیکه
مابند کان را در گرفتن نعمت وخواستن حاجت هیچ حجت نیست ذره‌وار ازحضیض خاکساری
باوج اعتبار بر افراخته درتالیف این خجسته کتابم مأمور ونامور ساخته است
که ازین رهگذرو ازجهت آنکه ذات قدسی سمات این پادشاه معارف
وسیاسی آگاه مولف آسا سراپای این کتاب را بقلم خویش حک
واصلاح فرموده ومیفرمایند میباید و میشاید که بر
تمامت مؤلفین تواریخ دیگر سلاطین فخر
ومباهات کنم وبر خود بنازم
ودعای دوام دولتش را
همیشه تا که زنده
باشم ورد زبان
سازم
که

الهی تاجهان باشد شها کامران باشد
زلال عدل واحسان همچو فرمانش روان باشد



(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۶	بیداشتم	بنداشتم
ایضاً	۱۳	هرکا	هرکاه
۱۰	۱۶	بااحد خان	باحدخان
۱۱	۳	نبیه	تنبیه
ایضاً	۱۰	باهشت نکر	باهشت نکر
ایضاً	۱۴	بشارو	بشاور
ایضاً	۲۵	قندهای	قندهار
۱۲	۲	طلیده	طلبیده
ایضاً	۱۶	نالبوری	نالبوری
۱۵	۳۳	مهشدیان	مشهدیان
۱۶	۱	قرار دار	قرارداد
ایضاً	۳۱	مدارعایه	مدار علیه او
۱۹	۳	درباز	دیرباز
۲۰	۱۴	بردشته	برداشته
۲۳	۱۵	شجام	شجاع
ایضاً	ایضاً	اعلیحضر	اعلیحضرت
ایضاً	۱۹	مترسد	مترصد
ایضاً	۳۵	روزو هفتم	روزهفتم
۲۴	بحاشیه	جناً	جنا
۲۷	۲۷	التعظم	التعظیم
۲۸	۱۹	طبه	طبقه
ایضاً	۳۶	یکشبه	یکشنبه
۲۹	۲۲	آکاله	آکله
۳۰	۳۲	کشت	کشته
۳۱	۱۲	بنداور	بندادر
ایضاً	۱۵	ایضاً	ایضاً

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۷	آمدهٔ	آمده
۳۲	۲۱	شوه	شده
۳۳	عنوان	ووجههٔ	ووجه
ایضاً	۳۷	اصلحه	اسلحه
۳۶	۲۹	افرشته	افراشته
ایضاً	۳۲	باجع	باجی
۳۷	۱	تفحس	تفحص
ایضاً	۷	رتبهٔ	رتبهٔ
۳۹	۳۴	بسار	بسیار
۴۰	بحاشیه	بهلول	بهاول
ایضاً	۲۳	برآمد	برآمده
ایضاً	۲۹	مدد	مدت
۴۲	۳	برزك	بزرك
۴۳	۲۳	ان	این
۴۷	۲۰	شهزادهر	شهزاده را
ایضاً	۲۱	بایلغار	بایلغار
۵۲	۱۲	بسندیده	نابسندیده
۵۳	۵	بافقند	یافتند
۵۵	۱۸	ولایت‌حکومتش	ولایت‌وحکومتش
ایضاً	۳۰	ضبات	ضباط
۵۷	بحاشیه	سنه۱۲۱۳	سنه ۱۲۱۳ تا
ایضاً	۳۰	اعلیحضرب	اعلیحضرت
۵۸	بحاشیه	سقبال	استقبال
۵۹	۸	لاهور وبرای	لاهوربرای
ایضاً	۲۱	ازبن	ازبن
۶۰	بحاشیه	ست	است

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦١	١	الملك	الملك
ایضاً	٣٤	خاضرش	حاضرش
٦٣	١٣	اعلیحضر	اعلیحضرت
٦٤	بحاشیه	کرعاربه	ذکرعاربه
٦٥	بحاشیه	پیمودن ر	پیمودن را
٦٦	٣٢	اعلیحضر	اعلیحضرت
٦٧	٢٧	احقاف	اخفاف
٧١	٦	بوه	بود
٧٢	٢	فوج	وفوج
ایضاً	٢٢	نوت	نوت
٧٤	٢٦	میراز	میرزا
٧٧	٢١	لاردمنتور	لاردمنتو
ایضاً	بحاشیه	تلث	تلثیم
٨١	٦	دارن	داران
٨٢	پیشانی	شاه شجاع	شاه محمود
٨٦	بحاشیه	که از نادرشاه	ازنادرشاه
ایضاً	١٣	میکذاشت	میگذاشت
ایضاً	١٤	نعلقات	تعلقات
٨٧	١٧	بیرن	بیرون
٨٨	٣٤	مقرار	مقرر
٩٠	بحاشیه	شد ید	سدید
ایضاً	٢٧	دوبامداد	دربامداد
٩١	٣٠	نکد	نکند
٩٤	٢٢	ناخدایان	ناخدایان
٩٥	١	بکشنواز	بکشنوار
ایضاً	٣٢	ذی حة	ذی حجه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٩٦	٢٤	شهزاد میرزاه	شهزاده میرزا
ایضاً	٣٣	خارزم	خوارزم
ایضاً	٣٥	ایضاً	ایضاً
٩٨	٢٧	نادعل	نادعلی
١٠٠	١٠	روی دو	روی دل
١٠٣	٧	یسلاح	بصلاح
١٠٤	١	فزستاده	فرستاده
ایضاً	١٤	جمله	جمله
١٠٧	٧	بکی	بکی
١٠٨	بحاشیه	سکی	انکی
١٠٩	٨	موی	مولوی
ایضاً	١٢	اشارت که	که اشارت
١١١	٧	فتعلی	فتحعلی
ایضاً	١٦	بها نه	بهانه
١١٢	بحاشیه	نقل نامه	نقل نامه
١١٣	١	بشارو	بشاور
١١٤	بحاشیه	قسل حاجی	قتل حاجی
١١٥	١٣	سرو شوری	شروشوری
ایضاً	١٦	یشان	ایشان
١١٧	٣٧	علیجان	علیخان
١١٨	٢١	زوط	شروط
١١٩	بحاشیه	تحریض	تحریض
ایضاً	٢٠	هواخوهانش	هواخواهانش
ایضاً	٢٧	حاصر	حاضر
١٢٠	١١	بر کرفتند	برگرفتند
ایضاً	١٥	شت	پشت

(جدول صحیح وغلط جلد اول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	١٦	وباجود	وباوجود
ایضاً	٣٣	بربازاشته	بازداشته
١٢١	٤	بارهٔ	پارهٔ
١٢٢	١١	زشهر	ازشهر
ایضاً	٢٣	نوشته	نوشته
ایضاً	٣٢	ازراه	ازراه
ایضاً	٣٦	عزرزم	عزم رزم
١٢٤	٢	خفاه	خفا
ایضاً	٢٩	زد خود	زدخرد
١٢٥	٥	رنجیب	رنجیت
ایضاً	١٤	بتشویش	بتویش
١٢٨	بحاشیه	هشت نکر	یاهشت نگر
ایضاً	ایضاً	بران	ایران
١٢٩	٤	نطر	نظر
ایضاً	١٥	فرستادن	فرستادن
١٣٠	٢	قلیحان	قلیخان
ایضاً	بحاشیه	دشاه	پاشاه
١٣٢	٣٦	ارجاده	ازجاده
١٣٤	١	شیرزبان	شیرزبان
ایضاً	١٨	مأمود	مأمور
ایضاً	بحاشیه	جارشنبه	چارشنبه
١٣٥	٣٠	هم را	همرا
١٣٦	بحاشیه	سنکه	سکه
١٣٧	١٩	دیل	ذیل
ایضاً	٢٣	سر کا	سر کار
١٣٨	٨	بسرد کار	بسر کار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٣٨	١٩	استصوب	استصواب
ایضاً	٢٤	ما	ماه
ایضاً	٣٦	موجود و	موجود
١٣٩	٣	مهار اجه	مهاراجه
ایضاً	١١	امو	امور
ایضاً	١٢	سلاح	صلاح
١٤٠	٣٧	اعیان	احیان
١٤١	٣	جمع	جمع
ایضاً	٦	تجویزی	تجویز
ایضاً	١٣	باودلت	بادولت
ایضاً	٣٢	انکلیه	انکلیسیه
١٤٤	٢	بش	پیش
١٤٥	٥	عبدالحید	عبدالحمد
١٤٨	٣٠	زخم	زخم
١٥٠	٢٠	مفزی الیه	معزی الیه
١٥١	٢	الکند	الکسندر
١٥٢	٢٩	شده	شدن
ایضاً	٣٦	فرزندانش	فرزندانش
١٥٥	٢٣	سلسه	سلسله
١٥٩	٢٨	بالمشافه	بالمشافهه
١٦٠	١٣	باسعادت	باسعادات
١٦١	١٤	حالم	حاکم
١٦٢	بحاشیه	لدوله	الدوله
١٦٣	٨	بکنتن باز	بکنتن باز
١٦٤	بحاشیه	مارت	امارت
ایضاً	٣٢	بود	بودن

(جدول صحیح وغلط جلداول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۵	۲۸	کوی	کوه
۱۶۶	۱۰	موج	فوج
۱۶۸	۱۶	زور	زبور
۱۶۹	۱۸	بقدر	بقدر
۱۷۵	۱۱	بکرو کانان	بکرو کان
ایضاً	۲۸	انکلسان	انکلیسان
۱۷۷	۳٤	جوان	جوان
۱۷۸	۲	بیکار	بیکار
ایضاً	۹	مافر ستاده	فرستاده
ایضاً	۲٤	حمدخان	احمدخان
۱۸۰	۱	فوج وفوج	وفوج فوج
ایضاً	۱۵	باطناً	باطناً
ایضاً	۱۹	فرستاده	فرستاد
ایضاً	۲۰	خواهد	خواهد
۱۸۲	۲	سطانت	سلطنت
ایضاً	۲۷	ایشاان	ایشان
۱۸۳	۱۰	قضیهٔ	قضیه
ایضاً	۳۰	دخل	داخل
ایضاً	۳٤	دوارزهٔ	دروازهٔ
۱۸۵	۲	کنابتهٔ	کنابهٔ
ایضاً	۱۷	اقر باء	اقربای
۱۸۷	۵	زمان	زمام
۱۸۸	۸	آزوقهٔ	آزوقه
۱۸۹	۱	کزیدهٔ	کزیده
ایضاً	۱۰	بیام	پیام
ایضاً	بحاشیه	شهزا	شهزاده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۹	۱۶	سوانیکه	سوارانیکه
۱۹۰	۵	نفد	نقد
ایضاً	۱۳	محمد	محمد
ایضاً	۲۲	روضهٔباغ	روضهباغ
ایضاً	۲٤	منقصی	منقضی
۱۹۱	۳	بودند	بو دند
ایضاً	۳	مرجعتش	مراجعتش
ایضاً	۹	همم	هم
ایضاً	۲۰	مهاراچه	مهاراجه
ایضاً	۲۳	عیره	غیره
ایضاً	۳۶	باغراز	باعزاز
۱۹۲	بحاشیه	محف	مخفف
ایضاً	۳۵	پذیرفته	پذیرفته
۱۹۷	وفات نمبر ۲۰	۱۲۸۸	۱۲۷۸
۱۹۸	در پیشانی	جلد اول	جلد دوم
ایضاً	۲۳	جدان	جدال
۲۰۰	۵	اکبرخان	اکرم خان
۲۰۱	۱	سیاسنك	سیاهسنك
۲۰۲	۳	جملهٔ	حملهٔ
۲۰۳	۱۰	سوختنکاه	بسوختنکاه
۲۰٤	۲۲	کیریبان	گریبان
ایضاً	۳۰	سکها	سکهان
ایضاً	ایضاً	نمیافت	نمیافت
۲۰۵	٤	نوانستند	نوانستند
ایضاً	۸	بگشت	بکشت
۲۰۶	۱۰	فرزندانرا	فرزندان

(جدول صحیح وغلط جلداول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۳	فرمانی	فرمای
۲۰۸	٤	بعدازین	بعدازین
ایضاً	۵		درانجا
۲۰۹	۱۵	مبانیت	مباینت
۲۱۱	٤	روبرای	روبراه
۲۱۲	۳۱	اقضل	افضل
۲۱٤	۸	پش	پیش
ایضاً	۱۷	برد	برده
۲۱۶	بحاشیه	صلغم	صلعم
ایضاً	۲۷	عریضهٔ	عریضه
ایضاً	۳۳	مرمسالمت	امرمسالمت
۲۱۸	۱۶	تیرین	وتیرین
ایضاً	۲۳	دشمنان	ودشمنان
۲۲۱	٤	کشتهٔ	کشته
ایضاً	۲۱	محمد شریف	محمدشریفخان
۲۲۲	۱۸	میر محمد سعید	مرمحمد سعید
۲۲۳	۲۹	خطبهٔ	خطبه
۲۲٤	۱۷	بلوجستان	بلوچستان
ایضاً	۱۹	عظما	عظمی
ایضاً	۲۱	دعوت کردندانحاد	دعوت کردند
۲۲۵	۹	رفتر	برفتن
ایضاً	۲۵	مشحص	مشخص
۲۲۷	۳۲	خصور	حضور
۲۳۱	۱۰	انولایات	انولایت
ایضاً	۳۲	تحقیرش	تحقیرش
۲۳۲	۲۷	یجانب	بجانب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۳	۵	بسرعت شتاب	بسرعت و شتاب
ایضاً	۳۱	ممرهان	همراهان
۲۳٤	۲۶	باوربتوز	باورنبوز
۲۳۵	۳۶	از عقب پیشرو	از عقبوپیشرو
۲۳۶	بحاشیه	محمدعظمخان	محمد اعظم خان
۲۳۷	۱	سحیبهٔ	سجیهٔ
۲۳۹	۳	بودند	بودند
۲٤۳	۳۶	گروه	کروه
۲٤٤	۲۲	برادر سرداران	برادر سردار
ایضاً	۳۵	آیشیك	ایشیك
۲٤۵	۹	سدواروآستوار	سدوار استوار
ایضاً	۱۲	گزیده	گزید
۲٤۷	۲٤	جنازهٔ برادران	جنازه برداران
۲٤۸	۲۰	شگر	شکر
۲٤۹	۷	منسوبانش	منسوبانش
۲۵۰	۱۵	غنوده	غنود
ایضاً	۲۶	کرده	کردهاند
۲۵۲	۲۸	یکمنزل	یکمنزلی
۲۵٤	۱۱	مزبوز	مزبور
۲۵۵	۱۸	بجصیل	بحصیل
ایضاً	۲۶	نابهنجار	ناهنجار
۲۵۶	۱۱	آشفتهٔ	آشفته
ایضاً	۲۲	تدبیر	تدبیری
ایضاً	۳۲	درمنزن	درمنزل
۲۵۷	۲۱	شکرانهٔ	شکرانه
ایضاً	۲۵	مرتبك	مرتکب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٥٨	١٣	کهٔ	که
ایضاً	١٧	روضهٔ باغ	روضه‌باغ
ایضاً	٢٩	(١) ارسلان	ارصله یا ارصلاح
٢٥٩	٧	فرستادهٔ	فرستاده
ایضاً	١٣	خواجه چست	خواجه چشت
٢٦٥	١٤	نزد	نزد
ایضاً	٢٢	رقته	رفته
ایضاً	٢٣	بیعب	بیعت
٢٦١	١١	بارگشت	بازگشت
ایضاً	١٨	رشتهٔ	رشتهٔ
٢٦٢	٣٧	همرائش	همراهانش
٢٦٤	٢	خویس	خویش
ایضاً	٢٧	برداختهٔ	برداخته
ایضاً	٣٦	جاده بمای	جاده بمای
٢٦٥	١	معرز	معزز
ایضاً	٣	نوجه	توجه
ایضاً	١٢	بودند	بودند
ایضاً	١٦	بیرارند	بیزارند
ایضاً	٢١	رقتنش	رفتنش
٢٦٦	١٦	قرهٔ کتل	قره کتل
ایضاً	٣٣	بهوده	بیهوده
٢٦٨	٣	تاشقرغان	تاشقرغان
ایضاً	١٣	رفتهٔ	رفته
ایضاً	١٤	شیر علخان	شیرعلیخان
ایضاً	٢٠	امیر	امیر
ایضاً	٢٥	ناگوا	ناگوار

در لغت
رسلان
و بمعنی
درنده
بحسب
سلاح
ت افغا
ارصله
سلاح
هور

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٦٩	١	بود	بود
ایضاً	٣٢	برکشتهٔ	برکشته
٢٧٤	٢٢	حکران	حکمران
ایضاً	٣٠	محمد خان	محمد خان
ایضاً	٣٢	پیش	پیش
ایضاً	ایضاً	ازاین	ازین
٢٧٥	٣٠	اطواب	اتواب
٢٧٦	١١	مزبور	مزبور
ایضاً	١٢	سحن	سخن
ایضاً	١٨	علیحان	علیخان
ایضاً	٢١	هراره	هزاره
ایضاً	٣٤	نزد دیکتر	نزدیکتر
٢٧٧	١٤	باول	بادل
٢٧٨	١٢	خبر	خبر
ایضاً	٣٦	بکفتهٔ	بگفتهٔ
ایضاً	ایضاً	والابتار	والانبار
٢٧٩	١٢	اسلحهٔ	اسلحه
٢٨٠	١٧	بیرون	بیرون
ایضاً	بحاشیه	ممانعت	ممانعت
٢٨٢	١١	کذشته	گذاشته
٢٨٣	٥	بسلاری	بسالاری
ایضاً	١٣	طوب	توپ
٢٨٣	٢٤	مقیمهٔ	مقیمهٔ
٢٨٤	٤	ودولتخواهان	دولتخواهان
ایضاً	٤	گزنم	گزنیم
ایضاً	١٥	مانع	مانعی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	١٨	محمد اعظم	محمداعظم خان
ایضاً	٢١	جلا آباد	جلال آباد
ایضاً	٢٣	نوب	توپ
ایضاً	٢٥	موضح	موضع
ایضاً	٣٣	محابه	محاربه
٢٨٥	١٩	سیر	شیر
ایضاً	٢٩	نداشت	نداشت
٢٨٩	٢٨	طبع	تبع
٢٩١	١٨	بیادهٔ	پیاده
٢٩٢	٣٨	بیاده	پیاده
٢٩٣	٧	لشگرش	لشکرش
ایضاً	٣١	برتو	پرتو
٢٩٤	٦	خانهٔ توست	خانهٔ تست
ایضاً	٢٥	مکو	مکر
ایضاً	٢٧	نزدبك	نزدیك
ایضاً	٣١	که ابواب	ابواب
ایضاً	بحاشیه	نجشیر	پنجشیر
٢٩٥	٢٥	جمعهٔ	جمعه
٢٩٧	٢٦	قلعهٔ کیان	قلعه کیان
ایضاً	٣٠	نجصد	پنجصد
٢٩٨	١٤	غوغا است	غوغاست
٣٠٠	٢	خواج	خواجه
ایضاً	٢٧	برزمه	برزمه
٣٠١	٢	بوه	بود
٣٠٢	١٥	تصوربکه	تصوریکه
ایضاً	١٩	ازانجا	ازانجا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	٣٣	قعله	قلعه
٣٠٣	٣٠	نمود	نموده
ایضاً	٣١	راهٔ کهمرد	راه کهمرد
٣٠٤	٢٨	محابه	محاربه
ایضاً	بحاشیه	سوران	سواران
٣٠٥	٥	بقیه	بقیة
٣٠٦	١٧	جنانچه	چنانچه
٣٠٧	١٣	اسیرزا	اسیرانرا
٣٠٨	٥	فردو	فرود
٣٠٩	١١	بنو بشاور	بنو وپشاور
ایضاً	١٥	بیاد آورده	بیاداو آورده
ایضاً	٣١	از نجا	ازانجا
٣١٠	٣	از مهیکی	از مهیکی
ایضاً	١٧	بفرود کاه	بفرود گاه
٣١١	بحاشیه	جونی	جوش
ایضاً	ایضاً	لکد زدن	لگدزن
ایضاً	١٦	قلهه	قلعه
٣١٢	٢٦	عبد الرحن	عبد الرحمن
٣١٣	بحاشیه	زکر	ذکر
ایضاً	١٩	زد	نزد
٣١٥	١٨	بزکان	بزرگان
ایضاً	٢١	خوو را	خودرا
ایضاً	٣٠	جهه	جهت
٣١٦	٢٦	باخو	باخود
٣١٧	١٤	وسواس	وساوس
٣١٨	٢١	بجرویه	بجرویه

(جدول صحیح وغلط جلداول ودوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣١٩	٢١	اتفاق	اتفاق
٣٢٠	٢٥	عبد الرحمن خان	عبدالرحمن خانرا
٣٢١	٢٢	بـ رداد	بسردار
٣٢٢	٨	زیاه	زیاده
ایضاً	٢٢	باستبعاد	بااستبعاد
٣٢٣	٤	اشترنیرا	اشترانیرا
ایضاً	٣٢	وبجائیکه	ودرجائیکه
٣٢٤	٢٥	دولت	دولت روس
٣٢٥	١	.ش	پیش
٣٢٦	٢٠	سردد	سردار
٣٢٧	٩	ر	بر
ایضاً	بحاشیه	محاصر	محاصره
٣٢٨	٥	شهرباران	شهریان
ایضاً	١٨	تامنزل	تامنزل
٣٢٩	١٥	غزق	غرق
٣٣٠	٢٣	بالینکه	باینکه
٣٣١	١١	ماجدهٔ	ماجده
٣٣٢	٣٣	باریافتنش نیز	باریافتنش
٣٣٤	١	دیرباز	دیرباز
ایضاً	١٨	محمدحـ	محمد حسن خان
ایضاً	١٩	حاکم	حاکم آنجا
ایضاً	٢٠	وو هفتاد	واو هفتاد
ایضاً	٣٤	فرج فال	فرخ فال
٣٣٥	بحاشیه	١٦٩٠	١٢٩٠
ایضاً	١٥	جانب	بجانب
ایضاً	٢٥	برزدنی	بزروسنی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	٢٨	درزیز	درزیر
٣٣٦	٨	دردروازه	دروازه
ایضاً	٢٤	دوستانرا	دوستانرا
ایضاً	٢٥	پاینده	پاینده
ایضاً	٣٤	لبستین	لیتین
٣٣٧	پیشانی	شیر علیخان خان	شیرعلیخان
ایضاً	٥	لبستین	لیتین
ایضاً	١١	لبستین	لیتین
٣٣٩	٤	مسلمانرا	مسلمانرو
٣٤٢	١٥	گذارانیده	گذرانیده
ایضاً	٢٨	سرداد	سردار
٣٤٥	١٧	تخته پل	تخته پل
٣٤٦	١٢	سردار	سردارا
٣٤٩	٥	تاشکند	تاشکند
ایضاً	٢٢	اروا	اورا
٣٥٠	١٤	بذیرفته	بذیرفته
٣٥٣	١٦	پیام	پیام
٣٥٤	٢٣	بردهش	برده‌اش
٣٦٠	٢١	ارانیه	ارانیه
٣٦٣	٢	اسانات	احسانات
٣٦٣	٣	شس	شش
٣٦٤	١٠	اطاطت	اطاعت
٧٦٣	١٣	بارز کان	بازر کان
٣٦٧	٣٥	جه	جاه
٣٧٤	٣	جمع غفیر	جم غفیر
٣٧٦	٨	تعاقت	تعاقب


کتابخانه

